



**Collection of Prof. Muhammad Iqbal Mujaddidi  
Preserved in Punjab University Library.**

پروفیسر محمد اقبال مجددی کا مجموعہ  
پنجاب یونیورسٹی لائبریری میں محفوظ شدہ

# چهارمقالہ

تالیف

احمد بن عمرو بن علی نظامی عروضی سمرقندی

در حدود سال ۵۵۰ ہجری قمری

صحن نسخہ ای کہ بعضی و اہتمام و تصحیح مرحوم

محمد قزوینی

سال ۱۳۲۷ ہجری قمری رقم پروجیکٹ

تصحیح مجدد و شرح لغات و عبارات و توضیح نامتوں

بعضی تعلیقات چہار مقالہ بقیم علامہ قزوینی و کروی از فاضلان بنام

بکوشش

دکتر محمد معین

استاد دانشکادہ تہران

انتشارات

کتابخانہ علمی و کتب خانہ ایران



129894

متن چهارمقاله بتصحیح داکتر محمد معین

چاپ اول کتابفروشی زوار، ۱۳۳۱، در ۲۵۰۰ نسخه

چاپ دوم ، ۱۳۳۳، در ۳۰۰۰ »

چاپ سوم ، ۱۳۳۳، در ۳۵۰۰ »

تعلیقات چهارمقاله ، ۱۳۳۳-۵، در ۱۵۰۰ »

حق تجدید طبع و ترجمه و اقتباس متن کتاب حاضر و حواشی و تعلیقات آن  
محفوظ است



Handwritten text in the top left corner, possibly a signature or date.

دین الہی

مقدمه بقلم علامه مرحوم  
محمد قزوینی

## بسمه تعالی



کتاب مجمع النوادر معروف بچهارمقاله تألیف احمد بن عمر بن علی نظامی  
سمرقندی<sup>۱</sup> با وجود اختصار آن یکی از کتب ادبیه بسیار مهم زبان پارسی است،  
واهمیت آن از چند راه است :

یکی از باب قدم آن، چه تألیف آن چنانکه خواهد آمد در حدود سنه ۵۵۰  
هجری است، و معلوم است که بواسطه تواتر قتل و غارت امم مختلفه<sup>۲</sup> از قبیل عرب  
و مغول و ترک و غز و غیرهم بر ممالک ایران و نیز بواسطه تساهل و تسامح ایرانیان  
تا اندازه‌ای در حفظ آثار اقدمین و موجبات مجدد و شرف خود کتب ادبیه و علمیه  
زبان پارسی تقریباً بکامی از میان رفته است، و آنچه باقی مانده بغایت محدود و انگشت  
شمار است، و این کتاب یکی از بهترین و دلکش‌ترین این قبیل آثار است.

دیگر از حیث استعمال این کتاب بر بسیاری از مطالب تاریخی و تراجم مشاهیر

\* مرحوم قزوینی در (چق) عبارتی در اینجا در تشکر از ادوارد برون نوشته اند، و نی در (چقم)

آنها خط زده اند.

۱- کتب . . . سمرقندی (چقم) : چهار مقاله (چق) .

۲- مختلفه (چقم) :

وحشیه (چق) .



اهمیتی مخصوص است، زیرا که چهارمقاله شاید<sup>۱</sup> اولین کتابی باشد<sup>۲</sup> که ذکری از عمر ختّام در آن شده<sup>۳</sup>، و آنگهی مصنف خود معاصر او بوده و با وی ملاقات نموده است، و همین حکایت چهارمقاله در باب پیشگویی عمر ختّام که «گورمن در موضعی باشد که هر بهاری باد شمال بر من گل افشان میکند»<sup>۴</sup> باعث شد که «انجمن عمر ختّام» در لندن بوته گل سرخی از نیشابور از سرمقبره عمر ختّام بدست آورده آنرا بر سر قبر فیتز جرالد شاعر معروف انگلیسی و بهترین مترجم رباعیات ختّام غرس نمود<sup>۵</sup>. بواسطه اهمیت موضوع کتاب و صغر حجم آن<sup>۶</sup> و سهولت استنساخ آن ظاهراً چهارمقاله از همان زمان تألیف شهرت نموده و قبول عامه بهمرسانیده بوده است<sup>۷</sup>. و غایب کتب تاریخ و ادب مندرجات آنرا نقل کرده اند. قدیمترین کتابی که از آن نقل نموده تاریخ طبرستان لمحمد بن الحسن بن اسفندیار است که در حدود سنه ۶۱۳ یعنی قریب شصت سال بعد از چهارمقاله تألیف شده. ابن اسفندیار فصل متعلق بحکایت فردوسی و سلطان محمود را (ص ۴۷ - ۵۱)<sup>۸</sup> بتمامه از مصنف باسم و رسم روایت کرده هر چند اسمی از خود کتاب<sup>۹</sup> چهارمقاله نبرده است<sup>۱۰</sup>، پس از آن در تاریخ گزیده و تذکره دولتشاه و نگارستان قاضی احمد غمّاری و سایر کتب تاریخ و تذکره همه جا فصول بسیار از آن نقل کرده اند.

ذکر چهار مقاله در کتب

- ۱ - شاید (چقم) : - جق .
- ۲ - باشد (چقم) : - جق .
- ۳ - این مسئله مورد ذمّ است . و ما در تعقیقات کتاب حاضر (ص ۲۹۵ بعداً) درین باب بحث کرده ایم (م . م .)
- ۴ - رک : ص ۱۰۰ متن کتاب حاضر (م . م .)
- ۵ - برای تفصیل این مسئله رجوع کنید ص ۲۲۳ (چهارمقاله چاپ لیدن) = ص ۳۳۱ - ۵ تعقیقات کتاب حاضر . و ۳۵۶ - ۹ و ۳۵۷ - ۸ (م . م .)
- ۶ - آن (چقم) : - جق .
- ۷ - بوده است (چقم) : - است (جق) .
- ۸ - از چاپ قزوینی = ص ۷۵ - ۸۳ چاپ حاضر (م . م .)
- ۹ - کتاب (چقم) : - جق .
- ۱۰ - مرحوم قزوینی در حاشیه چقم<sup>۲</sup> در اینجا نوشته اند : «مراجعه شود بتاریخ طبرستان یعنی بمقدمه وی از برون» . در تاریخ طبرستان مصحح مرحوم اقبال . تهران . کتابفروشی خورشید ص ۲۱ در آغاز حکایت فردوسی چنین آمده : روایت کرده امام عالم احمد بن عمر بن علی النظمی العروسی السمرقندی رحمه الله که : استاد ابوالقاسم فردوسی . . . (م . م .)



نام اصلی کتاب ظاهراً **مجمع النوادر** بوده است، ولی بواسطه اشتمال آن بر مقالات چهارگانه معروف به **چهارمقاله** شده است. امین احمد رازی در تذکره هفت اقلیم گمان کرده که مجمع النوادر و چهارمقاله دو کتاب علیحده بوده از تألیفات نظامی عروضی، و حاجی خلیفه نیز درین باب متابعت او را نموده، و این سهو است و در حقیقت هر دو اسم یک هستی است، نهایت یکی علم موضوع بوده و دیگری علم بالغلبه، اولاً بدلیل آنکه حمدالله مستوفی در تاریخ گزیده از مصنفات نظامی عروضی فقط بذکر مجمع النوادر اکتفا میکند و هیچ اسمی از چهارمقاله نمیبرد، و حال آنکه وی فقط چهارمقاله را در دست داشته است، زیرا که مکرر مضامین آن را نقل کرده از جمله حکایت رودکی و امیر نصر سامانی در هرات و قصیده معروف رودکی:

بوی جوی مولیان آید همی      یاد یار مهربان آید همی.

و حکایت تاش و ماکان بن کاکی و نوشتن کتاب «اما ماکان فصار کاسمه»<sup>۱</sup> و حکایت پرسیدن مخدوم او از وی که نظامی جز توهست و جواب وی بر آن چه بیت در جهان سه نظامییم، ای شاه! که جهانی ز ما بفرغاند که در ذیل ترجمه حل او ذکر میکنند<sup>۲</sup>، و در این دو کتاب یکی نبوشی سکوت او از ذکر چهارمقاله با وجود شهرت آن کتاب و نقل مکرر خود وی از آن هیچ دلیلی نخواهد داشت. تاج قاضی احمد غفاری در مقدمه کتاب نگارستان برای مصادر آن تألیف قریب سی کتاب از کتب مشهوره تاریخ و ادب و تذکره های شعرا و مسالک و ممالک و غیره نام می برد از جمله مجمع النوادر نظامی عروضی و در اثناء کتاب قریب هفت یا هشت حکایت از مجمع النوادر نیز در

و این حکایات بعینها کلامه بکلامه مسطور در چهارمقاله است. اینها نیز در

۱- مجمع التیارات ص ۱۰۳ که در مجمع التیارات ص ۱۰۳ و ۱۰۴ و ۱۰۵ و ۱۰۶ و ۱۰۷ و ۱۰۸ و ۱۰۹ و ۱۱۰ و ۱۱۱ و ۱۱۲ و ۱۱۳ و ۱۱۴ و ۱۱۵ و ۱۱۶ و ۱۱۷ و ۱۱۸ و ۱۱۹ و ۱۲۰ و ۱۲۱ و ۱۲۲ و ۱۲۳ و ۱۲۴ و ۱۲۵ و ۱۲۶ و ۱۲۷ و ۱۲۸ و ۱۲۹ و ۱۳۰ و ۱۳۱ و ۱۳۲ و ۱۳۳ و ۱۳۴ و ۱۳۵ و ۱۳۶ و ۱۳۷ و ۱۳۸ و ۱۳۹ و ۱۴۰ و ۱۴۱ و ۱۴۲ و ۱۴۳ و ۱۴۴ و ۱۴۵ و ۱۴۶ و ۱۴۷ و ۱۴۸ و ۱۴۹ و ۱۵۰ و ۱۵۱ و ۱۵۲ و ۱۵۳ و ۱۵۴ و ۱۵۵ و ۱۵۶ و ۱۵۷ و ۱۵۸ و ۱۵۹ و ۱۶۰ و ۱۶۱ و ۱۶۲ و ۱۶۳ و ۱۶۴ و ۱۶۵ و ۱۶۶ و ۱۶۷ و ۱۶۸ و ۱۶۹ و ۱۷۰ و ۱۷۱ و ۱۷۲ و ۱۷۳ و ۱۷۴ و ۱۷۵ و ۱۷۶ و ۱۷۷ و ۱۷۸ و ۱۷۹ و ۱۸۰ و ۱۸۱ و ۱۸۲ و ۱۸۳ و ۱۸۴ و ۱۸۵ و ۱۸۶ و ۱۸۷ و ۱۸۸ و ۱۸۹ و ۱۹۰ و ۱۹۱ و ۱۹۲ و ۱۹۳ و ۱۹۴ و ۱۹۵ و ۱۹۶ و ۱۹۷ و ۱۹۸ و ۱۹۹ و ۲۰۰ و ۲۰۱ و ۲۰۲ و ۲۰۳ و ۲۰۴ و ۲۰۵ و ۲۰۶ و ۲۰۷ و ۲۰۸ و ۲۰۹ و ۲۱۰ و ۲۱۱ و ۲۱۲ و ۲۱۳ و ۲۱۴ و ۲۱۵ و ۲۱۶ و ۲۱۷ و ۲۱۸ و ۲۱۹ و ۲۲۰ و ۲۲۱ و ۲۲۲ و ۲۲۳ و ۲۲۴ و ۲۲۵ و ۲۲۶ و ۲۲۷ و ۲۲۸ و ۲۲۹ و ۲۳۰ و ۲۳۱ و ۲۳۲ و ۲۳۳ و ۲۳۴ و ۲۳۵ و ۲۳۶ و ۲۳۷ و ۲۳۸ و ۲۳۹ و ۲۴۰ و ۲۴۱ و ۲۴۲ و ۲۴۳ و ۲۴۴ و ۲۴۵ و ۲۴۶ و ۲۴۷ و ۲۴۸ و ۲۴۹ و ۲۵۰ و ۲۵۱ و ۲۵۲ و ۲۵۳ و ۲۵۴ و ۲۵۵ و ۲۵۶ و ۲۵۷ و ۲۵۸ و ۲۵۹ و ۲۶۰ و ۲۶۱ و ۲۶۲ و ۲۶۳ و ۲۶۴ و ۲۶۵ و ۲۶۶ و ۲۶۷ و ۲۶۸ و ۲۶۹ و ۲۷۰ و ۲۷۱ و ۲۷۲ و ۲۷۳ و ۲۷۴ و ۲۷۵ و ۲۷۶ و ۲۷۷ و ۲۷۸ و ۲۷۹ و ۲۸۰ و ۲۸۱ و ۲۸۲ و ۲۸۳ و ۲۸۴ و ۲۸۵ و ۲۸۶ و ۲۸۷ و ۲۸۸ و ۲۸۹ و ۲۹۰ و ۲۹۱ و ۲۹۲ و ۲۹۳ و ۲۹۴ و ۲۹۵ و ۲۹۶ و ۲۹۷ و ۲۹۸ و ۲۹۹ و ۳۰۰ و ۳۰۱ و ۳۰۲ و ۳۰۳ و ۳۰۴ و ۳۰۵ و ۳۰۶ و ۳۰۷ و ۳۰۸ و ۳۰۹ و ۳۱۰ و ۳۱۱ و ۳۱۲ و ۳۱۳ و ۳۱۴ و ۳۱۵ و ۳۱۶ و ۳۱۷ و ۳۱۸ و ۳۱۹ و ۳۲۰ و ۳۲۱ و ۳۲۲ و ۳۲۳ و ۳۲۴ و ۳۲۵ و ۳۲۶ و ۳۲۷ و ۳۲۸ و ۳۲۹ و ۳۳۰ و ۳۳۱ و ۳۳۲ و ۳۳۳ و ۳۳۴ و ۳۳۵ و ۳۳۶ و ۳۳۷ و ۳۳۸ و ۳۳۹ و ۳۴۰ و ۳۴۱ و ۳۴۲ و ۳۴۳ و ۳۴۴ و ۳۴۵ و ۳۴۶ و ۳۴۷ و ۳۴۸ و ۳۴۹ و ۳۵۰ و ۳۵۱ و ۳۵۲ و ۳۵۳ و ۳۵۴ و ۳۵۵ و ۳۵۶ و ۳۵۷ و ۳۵۸ و ۳۵۹ و ۳۶۰ و ۳۶۱ و ۳۶۲ و ۳۶۳ و ۳۶۴ و ۳۶۵ و ۳۶۶ و ۳۶۷ و ۳۶۸ و ۳۶۹ و ۳۷۰ و ۳۷۱ و ۳۷۲ و ۳۷۳ و ۳۷۴ و ۳۷۵ و ۳۷۶ و ۳۷۷ و ۳۷۸ و ۳۷۹ و ۳۸۰ و ۳۸۱ و ۳۸۲ و ۳۸۳ و ۳۸۴ و ۳۸۵ و ۳۸۶ و ۳۸۷ و ۳۸۸ و ۳۸۹ و ۳۹۰ و ۳۹۱ و ۳۹۲ و ۳۹۳ و ۳۹۴ و ۳۹۵ و ۳۹۶ و ۳۹۷ و ۳۹۸ و ۳۹۹ و ۴۰۰ و ۴۰۱ و ۴۰۲ و ۴۰۳ و ۴۰۴ و ۴۰۵ و ۴۰۶ و ۴۰۷ و ۴۰۸ و ۴۰۹ و ۴۱۰ و ۴۱۱ و ۴۱۲ و ۴۱۳ و ۴۱۴ و ۴۱۵ و ۴۱۶ و ۴۱۷ و ۴۱۸ و ۴۱۹ و ۴۲۰ و ۴۲۱ و ۴۲۲ و ۴۲۳ و ۴۲۴ و ۴۲۵ و ۴۲۶ و ۴۲۷ و ۴۲۸ و ۴۲۹ و ۴۳۰ و ۴۳۱ و ۴۳۲ و ۴۳۳ و ۴۳۴ و ۴۳۵ و ۴۳۶ و ۴۳۷ و ۴۳۸ و ۴۳۹ و ۴۴۰ و ۴۴۱ و ۴۴۲ و ۴۴۳ و ۴۴۴ و ۴۴۵ و ۴۴۶ و ۴۴۷ و ۴۴۸ و ۴۴۹ و ۴۵۰ و ۴۵۱ و ۴۵۲ و ۴۵۳ و ۴۵۴ و ۴۵۵ و ۴۵۶ و ۴۵۷ و ۴۵۸ و ۴۵۹ و ۴۶۰ و ۴۶۱ و ۴۶۲ و ۴۶۳ و ۴۶۴ و ۴۶۵ و ۴۶۶ و ۴۶۷ و ۴۶۸ و ۴۶۹ و ۴۷۰ و ۴۷۱ و ۴۷۲ و ۴۷۳ و ۴۷۴ و ۴۷۵ و ۴۷۶ و ۴۷۷ و ۴۷۸ و ۴۷۹ و ۴۸۰ و ۴۸۱ و ۴۸۲ و ۴۸۳ و ۴۸۴ و ۴۸۵ و ۴۸۶ و ۴۸۷ و ۴۸۸ و ۴۸۹ و ۴۹۰ و ۴۹۱ و ۴۹۲ و ۴۹۳ و ۴۹۴ و ۴۹۵ و ۴۹۶ و ۴۹۷ و ۴۹۸ و ۴۹۹ و ۵۰۰ و ۵۰۱ و ۵۰۲ و ۵۰۳ و ۵۰۴ و ۵۰۵ و ۵۰۶ و ۵۰۷ و ۵۰۸ و ۵۰۹ و ۵۱۰ و ۵۱۱ و ۵۱۲ و ۵۱۳ و ۵۱۴ و ۵۱۵ و ۵۱۶ و ۵۱۷ و ۵۱۸ و ۵۱۹ و ۵۲۰ و ۵۲۱ و ۵۲۲ و ۵۲۳ و ۵۲۴ و ۵۲۵ و ۵۲۶ و ۵۲۷ و ۵۲۸ و ۵۲۹ و ۵۳۰ و ۵۳۱ و ۵۳۲ و ۵۳۳ و ۵۳۴ و ۵۳۵ و ۵۳۶ و ۵۳۷ و ۵۳۸ و ۵۳۹ و ۵۴۰ و ۵۴۱ و ۵۴۲ و ۵۴۳ و ۵۴۴ و ۵۴۵ و ۵۴۶ و ۵۴۷ و ۵۴۸ و ۵۴۹ و ۵۵۰ و ۵۵۱ و ۵۵۲ و ۵۵۳ و ۵۵۴ و ۵۵۵ و ۵۵۶ و ۵۵۷ و ۵۵۸ و ۵۵۹ و ۵۶۰ و ۵۶۱ و ۵۶۲ و ۵۶۳ و ۵۶۴ و ۵۶۵ و ۵۶۶ و ۵۶۷ و ۵۶۸ و ۵۶۹ و ۵۷۰ و ۵۷۱ و ۵۷۲ و ۵۷۳ و ۵۷۴ و ۵۷۵ و ۵۷۶ و ۵۷۷ و ۵۷۸ و ۵۷۹ و ۵۸۰ و ۵۸۱ و ۵۸۲ و ۵۸۳ و ۵۸۴ و ۵۸۵ و ۵۸۶ و ۵۸۷ و ۵۸۸ و ۵۸۹ و ۵۹۰ و ۵۹۱ و ۵۹۲ و ۵۹۳ و ۵۹۴ و ۵۹۵ و ۵۹۶ و ۵۹۷ و ۵۹۸ و ۵۹۹ و ۶۰۰ و ۶۰۱ و ۶۰۲ و ۶۰۳ و ۶۰۴ و ۶۰۵ و ۶۰۶ و ۶۰۷ و ۶۰۸ و ۶۰۹ و ۶۱۰ و ۶۱۱ و ۶۱۲ و ۶۱۳ و ۶۱۴ و ۶۱۵ و ۶۱۶ و ۶۱۷ و ۶۱۸ و ۶۱۹ و ۶۲۰ و ۶۲۱ و ۶۲۲ و ۶۲۳ و ۶۲۴ و ۶۲۵ و ۶۲۶ و ۶۲۷ و ۶۲۸ و ۶۲۹ و ۶۳۰ و ۶۳۱ و ۶۳۲ و ۶۳۳ و ۶۳۴ و ۶۳۵ و ۶۳۶ و ۶۳۷ و ۶۳۸ و ۶۳۹ و ۶۴۰ و ۶۴۱ و ۶۴۲ و ۶۴۳ و ۶۴۴ و ۶۴۵ و ۶۴۶ و ۶۴۷ و ۶۴۸ و ۶۴۹ و ۶۵۰ و ۶۵۱ و ۶۵۲ و ۶۵۳ و ۶۵۴ و ۶۵۵ و ۶۵۶ و ۶۵۷ و ۶۵۸ و ۶۵۹ و ۶۶۰ و ۶۶۱ و ۶۶۲ و ۶۶۳ و ۶۶۴ و ۶۶۵ و ۶۶۶ و ۶۶۷ و ۶۶۸ و ۶۶۹ و ۶۷۰ و ۶۷۱ و ۶۷۲ و ۶۷۳ و ۶۷۴ و ۶۷۵ و ۶۷۶ و ۶۷۷ و ۶۷۸ و ۶۷۹ و ۶۸۰ و ۶۸۱ و ۶۸۲ و ۶۸۳ و ۶۸۴ و ۶۸۵ و ۶۸۶ و ۶۸۷ و ۶۸۸ و ۶۸۹ و ۶۹۰ و ۶۹۱ و ۶۹۲ و ۶۹۳ و ۶۹۴ و ۶۹۵ و ۶۹۶ و ۶۹۷ و ۶۹۸ و ۶۹۹ و ۷۰۰ و ۷۰۱ و ۷۰۲ و ۷۰۳ و ۷۰۴ و ۷۰۵ و ۷۰۶ و ۷۰۷ و ۷۰۸ و ۷۰۹ و ۷۱۰ و ۷۱۱ و ۷۱۲ و ۷۱۳ و ۷۱۴ و ۷۱۵ و ۷۱۶ و ۷۱۷ و ۷۱۸ و ۷۱۹ و ۷۲۰ و ۷۲۱ و ۷۲۲ و ۷۲۳ و ۷۲۴ و ۷۲۵ و ۷۲۶ و ۷۲۷ و ۷۲۸ و ۷۲۹ و ۷۳۰ و ۷۳۱ و ۷۳۲ و ۷۳۳ و ۷۳۴ و ۷۳۵ و ۷۳۶ و ۷۳۷ و ۷۳۸ و ۷۳۹ و ۷۴۰ و ۷۴۱ و ۷۴۲ و ۷۴۳ و ۷۴۴ و ۷۴۵ و ۷۴۶ و ۷۴۷ و ۷۴۸ و ۷۴۹ و ۷۵۰ و ۷۵۱ و ۷۵۲ و ۷۵۳ و ۷۵۴ و ۷۵۵ و ۷۵۶ و ۷۵۷ و ۷۵۸ و ۷۵۹ و ۷۶۰ و ۷۶۱ و ۷۶۲ و ۷۶۳ و ۷۶۴ و ۷۶۵ و ۷۶۶ و ۷۶۷ و ۷۶۸ و ۷۶۹ و ۷۷۰ و ۷۷۱ و ۷۷۲ و ۷۷۳ و ۷۷۴ و ۷۷۵ و ۷۷۶ و ۷۷۷ و ۷۷۸ و ۷۷۹ و ۷۸۰ و ۷۸۱ و ۷۸۲ و ۷۸۳ و ۷۸۴ و ۷۸۵ و ۷۸۶ و ۷۸۷ و ۷۸۸ و ۷۸۹ و ۷۹۰ و ۷۹۱ و ۷۹۲ و ۷۹۳ و ۷۹۴ و ۷۹۵ و ۷۹۶ و ۷۹۷ و ۷۹۸ و ۷۹۹ و ۸۰۰ و ۸۰۱ و ۸۰۲ و ۸۰۳ و ۸۰۴ و ۸۰۵ و ۸۰۶ و ۸۰۷ و ۸۰۸ و ۸۰۹ و ۸۱۰ و ۸۱۱ و ۸۱۲ و ۸۱۳ و ۸۱۴ و ۸۱۵ و ۸۱۶ و ۸۱۷ و ۸۱۸ و ۸۱۹ و ۸۲۰ و ۸۲۱ و ۸۲۲ و ۸۲۳ و ۸۲۴ و ۸۲۵ و ۸۲۶ و ۸۲۷ و ۸۲۸ و ۸۲۹ و ۸۳۰ و ۸۳۱ و ۸۳۲ و ۸۳۳ و ۸۳۴ و ۸۳۵ و ۸۳۶ و ۸۳۷ و ۸۳۸ و ۸۳۹ و ۸۴۰ و ۸۴۱ و ۸۴۲ و ۸۴۳ و ۸۴۴ و ۸۴۵ و ۸۴۶ و ۸۴۷ و ۸۴۸ و ۸۴۹ و ۸۵۰ و ۸۵۱ و ۸۵۲ و ۸۵۳ و ۸۵۴ و ۸۵۵ و ۸۵۶ و ۸۵۷ و ۸۵۸ و ۸۵۹ و ۸۶۰ و ۸۶۱ و ۸۶۲ و ۸۶۳ و ۸۶۴ و ۸۶۵ و ۸۶۶ و ۸۶۷ و ۸۶۸ و ۸۶۹ و ۸۷۰ و ۸۷۱ و ۸۷۲ و ۸۷۳ و ۸۷۴ و ۸۷۵ و ۸۷۶ و ۸۷۷ و ۸۷۸ و ۸۷۹ و ۸۸۰ و ۸۸۱ و ۸۸۲ و ۸۸۳ و ۸۸۴ و ۸۸۵ و ۸۸۶ و ۸۸۷ و ۸۸۸ و ۸۸۹ و ۸۹۰ و ۸۹۱ و ۸۹۲ و ۸۹۳ و ۸۹۴ و ۸۹۵ و ۸۹۶ و ۸۹۷ و ۸۹۸ و ۸۹۹ و ۹۰۰ و ۹۰۱ و ۹۰۲ و ۹۰۳ و ۹۰۴ و ۹۰۵ و ۹۰۶ و ۹۰۷ و ۹۰۸ و ۹۰۹ و ۹۱۰ و ۹۱۱ و ۹۱۲ و ۹۱۳ و ۹۱۴ و ۹۱۵ و ۹۱۶ و ۹۱۷ و ۹۱۸ و ۹۱۹ و ۹۲۰ و ۹۲۱ و ۹۲۲ و ۹۲۳ و ۹۲۴ و ۹۲۵ و ۹۲۶ و ۹۲۷ و ۹۲۸ و ۹۲۹ و ۹۳۰ و ۹۳۱ و ۹۳۲ و ۹۳۳ و ۹۳۴ و ۹۳۵ و ۹۳۶ و ۹۳۷ و ۹۳۸ و ۹۳۹ و ۹۴۰ و ۹۴۱ و ۹۴۲ و ۹۴۳ و ۹۴۴ و ۹۴۵ و ۹۴۶ و ۹۴۷ و ۹۴۸ و ۹۴۹ و ۹۵۰ و ۹۵۱ و ۹۵۲ و ۹۵۳ و ۹۵۴ و ۹۵۵ و ۹۵۶ و ۹۵۷ و ۹۵۸ و ۹۵۹ و ۹۶۰ و ۹۶۱ و ۹۶۲ و ۹۶۳ و ۹۶۴ و ۹۶۵ و ۹۶۶ و ۹۶۷ و ۹۶۸ و ۹۶۹ و ۹۷۰ و ۹۷۱ و ۹۷۲ و ۹۷۳ و ۹۷۴ و ۹۷۵ و ۹۷۶ و ۹۷۷ و ۹۷۸ و ۹۷۹ و ۹۸۰ و ۹۸۱ و ۹۸۲ و ۹۸۳ و ۹۸۴ و ۹۸۵ و ۹۸۶ و ۹۸۷ و ۹۸۸ و ۹۸۹ و ۹۹۰ و ۹۹۱ و ۹۹۲ و ۹۹۳ و ۹۹۴ و ۹۹۵ و ۹۹۶ و ۹۹۷ و ۹۹۸ و ۹۹۹ و ۱۰۰۰

مصنّف با عمر ختّام در بلخ (ص ۶۲ - ۶۳) <sup>۱</sup> و حکایت سلطان محمود و ابوالعبّاس خوارزمشاه و فضلائى که در دربار او مجتمع بودند چون ابوعلی سینا و ابوریحان بیرونی و ابوالخیر خَمّار و غیرهم (ص ۷۶ - ۸۰) <sup>۲</sup> و حکایت خواجه نظام الماک طوسی و حکیم موصلی در نیشابور (ص ۶۱ - ۶۲) <sup>۳</sup> و حکایت فردوسی و سلطان محمود (ص ۴۷ - ۵۱) <sup>۴</sup>، و حکایت طبیب معروف بادیب اسمعیل در هرات و مردقّاب (ص ۸۴) <sup>۵</sup>، و غیر ذلك و در ابتدای غالب این حکایات گوید: «در مجمع النوادر آورده» یا «صاحب مجمع النوادر آورده» یا «در مجمع النوادر مسطور است» و این دلیل قطعی است که مجمع النوادر و چهارمقاله یکی است. و مرحوم رضاقلیخان در مقدمه مجمع الفصحاء در ضمن تعداد ماخذ آن کتاب یکی چهارمقاله را می‌شمرد و از آن اینطور تعبیر میکند: مجمع النوادر نظامی عروضی مشهور بسمرقندی موسوم بچهارمقاله و این صریح است که وی نیز ملتفت این نکته شده بوده و فریب هفت اقلیم را نخورده، و واضح است که مجرد ذکر حاجی خلیفه این دو اسم را در دو موضع از کشف الضنون دلیل بر مستمای آن دو نمیشود، چه بنای حاجی خلیفه بر جمع اسماء کتب است خواه آنها را خود دیده باشد یا آنکه اسماء آنها را از روی کتب دیگر التقاط نموده باشد. و رسم او در کتبی که خود بلاواسطه آنها را ملاحظه کرده آنست که شرحی اجمالی در وصف مندرجات و ترتیب ابواب و فصول آن ذکر میکند، در صورتیکه کتبی را که خود مشاهده نکرده، بلکه از روی کتب دیگر نام آنها را جمع کرده، فقط بذکر نام قناعت کرده می‌گذرد. عین عبارت او در باب چهارمقاله اینست:

- ۱ - از چاپ قزوینی = ص ۱۰۰ - ۱۰۱ چاپ حصر (م.م.)
  - ۲ - از چاپ قزوینی = ص ۹۸ - ۱۰۰ چاپ حصر (م.م.)
  - ۳ - از چاپ قزوینی = ص ۷۵ - ۸۳ چاپ حصر (م.م.)
  - ۴ - از چاپ قزوینی = ص ۱۲۳ - ۱۱۸ چاپ حصر (م.م.)
  - ۵ - از چاپ قزوینی = ص ۱۲۸ - ۱۲۹ چاپ حصر (م.م.)
  - ۶ - نگارستان قاضی احمد غفری، نسخه کتبخانه قزوینی
- دارس، المجمع فارسی ۱۳۴۳ و بوق ۵۰، ۷۰، ۱۰۱، ۱۰۳، ۱۳۵، و غیرهم (چق ا)
- (مقدمه چهارمقاله ۱)

« چهار مقاله ، فارسی ” لنظام الدین احمد بن علی ” العروضی ” السمرقندی ”  
الشاعر ، ذکر فيه انه لا بد للملك من الكاتب والشاعر والمنجم والطبيب ، فذكر لكل  
صنف مقالة . »

و در باب مجمع النوادر گوید :

« مجمع النوادر ، فارسی ” لنظام الدین ابی الحسن احمد بن عمر بن علی الهسکی  
( کذا ) العروضی ” السمرقندی المتوفی سنة ... »

اما تاریخ تألیف چهار مقاله اگر چه در ضمن کتاب مذکور نیست ، ولی قطعا  
مؤخر از سنه ۵۵۲ که سال وفات سلطان سنجر سلجوقی است نبوده چه از ضمن کتاب  
معلوم میشود که سلطان سنجر در وقت تألیف کتاب در حیات بوده است از جمله در  
صفحه ۴۰<sup>۱</sup> در حق وی اینطور دعا میکند : « ارحم الله بقاءه ، و ادام الله له العمل  
ارتقاءه » و در صفحه ۸۷<sup>۲</sup> در حق وی و سلطان علاء الدین عویسی اینطور « خذ الله  
تعالی منکهما و سلطانهما » و از طرف دیگر مصنف در ضمن تعویذ کتاب در  
دبیران را خواندن و حفظ نمودن آن لازم است ، از جمله : « من حفظه ... »  
می شمرد (س ۱۳)<sup>۳</sup> . و چون تاریخ تألیف مدمات حسینی در سنه ۵۵۱ هجری قمری

تاریخ تألیف

Marfat.com

پس<sup>۱</sup> معلوم میشود تالیف کتاب مقدم بر سنه ۵۵۱ نیز نبوده، پس تاریخ تالیف آن ظاهراً<sup>۲</sup> محصور میشود بین سنه (۵۵۱-۵۵۲).

### ترجمه حال مصنف

مصنف کتاب ابوالحسن نظام الدین یانجم الدین احمد بن عمر بن علی سمرقندی معروف بنظامی عروضی از شعرا و نویسندگان قرن ششم هجری معدود است. از شعر وی اکنون جز چند قطعه هجا که چندان پایه شعری ندارد چیزی بدست نیست، ولی در نثر مقامی بس عالی داشته و چهارمقاله او چنانکه سابق اشارت شد یکی از بهترین نمونه انشاء پارسی است. گذشته از شیوه شاعری و صنعت دیری در فن طب و نجوم نیز مهارتی بسزا داشته، و دو حکایتی که در آخر مقاله سوم و چهارم (صفحه ۶۵-۶۷، ۸۷-۸۸)<sup>۳</sup> ذکر میکند، اقوی شاعر این مقال است. از ترجمه حال مصنف و تاریخ تولد و سنه وفات وی هیچگونه اطلاعی نداریم. معلومات ما در خصوص وی منحصر است در دو فقره: یکی آنچه از تضاعیف خود چهارمقاله استنباط میشود. دیگر آنچه صاحبان تذکره در ترجمه حال وی نوشته اند. اما فقره اولی، خلاصه آن از قرار ذیل است:

اولاً نظامی عروضی از ملازمان و مخصوصان ملوک غوریه بوده است، و چهارمقاله را بنام یکی از شاهزادگان این سلسله ابوالحسن حسام الدین عالی تالیف نموده، و بتصریح خود در وقت تالیف این کتاب چهل و پنج سال بوده که بخدمتگذاری<sup>۴</sup> این خاندان موسوم بوده است (ص ۳)<sup>۵</sup>، و در مقاله دوم خود را از جمله شعرای

۱- پس (چشم) : - جق . - ۲- ظاهراً (چشم) : - جق . - ۳- از چاپ قزوینی =  
ص ۱۰۵-۱۰۶، ۱۳۲-۱۳۳ چاپ حصر (م.م.) - ۴- خدمتگذاری (م.م.) - ۵- از چاپ قزوینی - ص ۵ چاپ حصر (م.م.)



چهار گانه‌ای می‌شمرد که نام ملوک غور بواسطه ایشان مخلد گردیده است (ص ۲۸) <sup>۱</sup>.  
**ملوک غوریه** که ایشان را ملوک شنسبانیّه و آل شنسب <sup>۲</sup> نیز گویند دو  
 طبقه بوده اند:

اول ملوک غوریه بمعنی اخس که در خود غور سلطنت نموده و پای تخت  
 ایشان فیروز کوه و دارای لقب رسمی «سلطان» بودند (از حدود سنه ۵۴۳ - ۶۱۲)،  
 و از مشاهیر این طبقه سلطان علاء الدین حسین غوری معروف بجهانسوز است که  
 مصنف مکرر نام او را در این کتاب برده. و در وقت تألیف کتاب حیات دانشمند است  
 در سنه ۵۴۷ ویرا با سلطان سنجر سلجوقی در حدود هرات مجاربه ای دست داد.  
 غوریان شکست خوردند و سلطان علاء الدین اسیر شد، و آن واقعه معروف است  
 از جمله کسانی که در معسکر سلطان علاء الدین در این جنگ حضور داشته‌اند  
 نظامی عروضی بود که در ملازمت مخدومین خود ملوک بامیان آید تا در درجه  
 لشکر <sup>۳</sup> غور در این مجاربه حاضر شده بود. پس از شکست لشکر غوره صاف <sup>۴</sup> عینی  
 مدید در هرات عتواری بسر می‌برده. و در حکایتی که در آخر مقاله سوم و چهارم  
 ذکر میکنند راجع بدین مدت اختفاء او است (ص ۷۵-۷۶، ۸۷-۸۸) <sup>۵</sup>.

دوم ملوک بامیان اند که از جانب سلاطین غوریه سابق الذکر بجایمان از  
 بامیان و طخارسدن واقعه در شمال غور منصوب بودند. و ایشان را فقط  
 ۱ - از چاپ فریبی (ص ۵۵ چاپ جدید) و ۲ - از چاپ جدید (ص ۵۵) و ۳ - از چاپ  
 نام که برعم مورخین ایشان معاصرین می‌باشند و ۴ - از چاپ جدید (ص ۵۵) و ۵ - از چاپ  
 و از وی عهد و اوایل سده سیزدهم است. و ۶ - از چاپ جدید (ص ۵۵) و ۷ - از چاپ  
 احمد غفاری نسخه دوره سلطنت شاه فیروز ۱۵۱۱ ق. و ۸ - از چاپ جدید (ص ۵۵) و ۹ - از چاپ  
 در جزء سیاه اشعار ابوقحیف (ص ۵۵) و ۱۰ - از چاپ جدید (ص ۵۵) و ۱۱ - از چاپ  
 ۵ - از چاپ فریبی (ص ۷۵-۷۶، ۸۷-۸۸) و ۶ - از چاپ جدید (ص ۷۵-۷۶، ۸۷-۸۸)





در سنه ۵۱۰ از هرات بقصد انتجاع باردوی سلطان سنجر که در حوالی طوس مقام کرده بود پیوسته و در آنجا بخدمت ملک الشعراء معزی رسیده و شعر خود را بر او عرضه داشته. معزی او را تشویق نموده و دلداری داده و شرحی در کیفیت احوال خود برای وی ذکر نموده است (ص ۴۰-۴۳)<sup>۱</sup>، و در همین سفر در طوس قبر فردوسی را زیارت کرده (ص ۵۱)<sup>۲</sup>، و نیز در همین سنه او را در نیشابور می یابیم (ص ۹)<sup>۳</sup>.

در سنه ۵۱۲ باز در نیشابور بوده (ص ۶۹)<sup>۴</sup>، و همچنین در سنه ۵۱۴ که در آنجا از معزی حکایتی راجع بسالطان محمود و فردوسی شنیده (ص ۵۰-۵۱)<sup>۵</sup>، و گویا در این چهار پنج سال همه را در نیشابور اقامت داشته است.

در سنه ۵۳۰ مجدداً به نیشابور رفته و قبر عمر ختیم را زیارت کرده و برای العین تحقیق<sup>۶</sup> مقال او را در بیست و چهار سال قبل که هر بهار باد شمال بر گور وی گل افشان کند مشاهده کرده است (ص ۶۳)<sup>۷</sup>.

در سنه ۵۴۷ که مابین سلطان سنجر سلجوقی و سلطان علاء الدین غوری در صحرای اوبه در حدود هرات محاربه واقع شد مصنف نیز چنانکه گفتیم در لشکر غوریان حضور داشته و پس از شکست غوریه مدتی طویل در هرات مختفی گشته است (ص ۶۵-۶۷، ۸۷-۸۸)<sup>۸</sup>.

از تتبع و تصفح دقیق چهار مقاله معلوم میشود که نظامی عروضی با وجود علو مقام وی در فضل و ادب<sup>۹</sup> در فن تاریخ ضعفی نمایان داشته و اغلاط تاریخی از قبیل

- ۱- از چاپ قزوینی ص ۶۵-۶۹ چاپ حاضر (م.م.)
- ۲- از چاپ قزوینی ص ۸۳ چاپ حاضر (م.م.)
- ۳- از چاپ قزوینی ص ۱۵ چاپ حاضر (م.م.)
- ۴- از چاپ قزوینی ص ۱۰۸ چاپ حاضر (م.م.)
- ۵- از چاپ قزوینی ص ۸۱-۸۳ چاپ حاضر (م.م.)
- ۶- و تحقیق باید باشد (مینوی.)
- ۷- از چاپ قزوینی ص ۱۰۰-۱۰۱ چاپ حاضر (م.م.)
- ۸- از چاپ قزوینی ص ۱۰۵-۱۰۶ و ۱۳۲-۱۳۵ چاپ حاضر (م.م.)
- ۹- در فضل و ادب (چقم) : در فضایل و تقدم وی در فنون ادبیه (چق).



تخلیط اسماء اشخاص مشهور بیکدیگر و تقدیم و تأخیر سنوات و عدم دقت در ضبط وقایع و نحو ذلك از وی بسیار صادر شده و ما در حواشی این کتاب بر حسب وسع بتوضیح آن اشتباهات پرداخته ایم و نمونه را در اینجا نیز اشاره اجمالی ببعضی از آنها می کنیم :

(۷-۱) فقط در دو حکایت متعلق باسکافی دبیر آل سامان ویرا چندین سهو

عظیم روی داده که از هیچکس مغتفر نیست و از مثل مصنف کسی بطریق اولی :  
اولاً، اسکافی را دبیر نوح بن منصور بن نوح بن نصر بن احمد سامانی فرض کرده و حال آنکه وی دبیر جد او نوح بن نصر بوده و قریب بیست سال قبل از جلوس او وفات نموده و زمان او را اصلاً در نیافته (ص ۱۳-۱۶، ۱۰۳).

ثانیاً، الپتکین مؤسس دولت غزنویه را معاصر نوح بن منصور مذکور داشته و حال آنکه وی نیز مدتی طویل قبل از جلوس او وفات یافته و اصلاً زمان پادشاهی او را درک نکرده (ص ۱۳-۱۴، ۱۰۳-۱۰۴).

ثالثاً، فرض کرده که سبکتکین بتفاق سیه جوریان لشکر بخراسان کشید و الپتکین حرب کرد و حال آنکه الپتکین سی و اند سال قبل از این واقعه در دنیا بود و آنگهی لشکر کشی سبکتکین خود برای جنت با سیه جوریان بود نه بتفاق ایشان. و این از مشهورات وقایع تاریخ است (ص ایضاً).

رابعاً، سردار معروف سامانیان ابوعلی احمد بن محتاج چغانی را (ص ۱۰۴) تخلیطی که در نام و بلد و منصب او کرده و از او با ابوالحسن عینی بن محتاج کشوری (حاجب الباب تعبیر میکند) معاصر با نوح بن منصور سامانی دانسته و حال آنکه قریب بیست و دو سال قبل از جلوس او وفات نموده و اصلاً در دنیا نبود.

۱- از چاپ فروزشی، ص ۲۲-۲۶، ج ۱، ص ۱۰۳-۱۰۴، ج ۲، ص ۱۰۳-۱۰۴.

ص ۳۵-۳۶، تعقیبات، کتاب حصار اموی، ص ۳۰، ج ۱، ص ۱۰۳-۱۰۴، ج ۲، ص ۱۰۳-۱۰۴ (م.م.)

در نیافته (ص ۱۴، ۱۰۴-۱۰۵).

خامساً، ابو علی بن محتاج مذکور را معاصر با لشکر کشی سبکتگین بخراسان فرض کرده و حال آنکه وی سی و نه سال قبل از این واقعه وفات یافته (س ایضاً).

سادساً، ما کان بن کاکبی را معاصر نوح بن منصور بن نوح بن نصر بن احمد سامانی دانسته، و حال آنکه وی معاصر جد پدر او نصر بن احمد بوده و سی و نه سال قبل از جلوس او وفات یافته و اصلاً زمان پادشاهی او را درک نکرده (ص ۱۵-۱۶، ۱۰۵).

سابعاً، سردار لشکر سامانیان را که با ما کان بن کاکبی جنگ نمود و او را شکست تاس سپهسالار دانسته و حال آنکه باتفاق مورخین سردار آن جنگ ابوعلی بن محتاج چغانی بوده (۱۵-۱۶، ۱۰۶).

و سهوهای عظیم و تغلیطات عجیب<sup>۷</sup> مصنف را در این دو حکایت بهیچ چیز مانند سوان کرد جز بدان لطیفه‌ای که زمخشری در ربیع الاخر<sup>۸</sup> آورده. از این قرار<sup>۹</sup>:  
«شهد سلمی الموسوس<sup>۹</sup> عند جعفر بن سلیمان علی رجل، فقال اصالحك الله ناصبی رافضی قدری مجبر شتم الحجاج بن الزبیر الذی هداه الکعبة علی بن ابی سفیان، فقال له جعفر لا ادری علی ای شیء احسدك، علی علمك بالمقالات ام علی معرفتك بالانساب»

۱- از چاپ قزوینی == ص ۲۳ چاپ حاضر (م.م.) ۲- از چاپ قزوینی == ص ۲۲-۲۳ تعاریف کتب حاضر (م.م.)  
۳- از چاپ قزوینی == ص ۲۲-۲۳ چاپ حاضر (م.م.)  
۴- از چاپ قزوینی == ص ۲۳-۲۴ تعاریف کتب حاضر (م.م.) ۵- از چاپ قزوینی == ص ۲۴-۲۷ چاپ حاضر (م.م.) ۶- از چاپ قزوینی == ص ۲۴ تعاریف کتب حاضر (م.م.)  
۷- عجیب (جقم) : مضحك (چق) . ۸- از این قرار (جقم) : وهی هذه (چق) .  
۹- الموسوس : السکر الذی تعتربه الموسوس ابن الاعرابی . رجل موسوس ولایبقز رجل موسوس (لسان العرب) (جقد) موسوس بمعنی خل است ۱ از کان لرجل معتربه ذی جنون و هو له فیه موسوس - فقه اللغة ۱۳۶) و تعالی در دمار القلوب ۳ در ذیل «ردة القبی» حکایتی از شخصی جعفر الموسوس نمه دیگر (ص ۱۲) آورده و در لادب ج ۱: ۱۳۰ حکایتی از شخصی ردة لموسوس نم آورده است (امینوی).  
(مقدمه چهارمقاله ۲)

Marfat.com

فقال: اصلى الله الامير ما خرجت من الكتاب حتى حذقت هذا كآه<sup>۱۰</sup>.

(۸) حسن بن سهل را با برادرش فضل بن سهل اشتباه کرده ، و حسن بن سهل را ذوالریاستین میخواند و حال آنکه ذوالریاستین لقب برادرش فضل بن سهل است نه حسن بن سهل ، و بوران زوجه مأمون را دختر فضل بن سهل میدانند و حال آنکه وی دختر برادرش حسن بن سهل است نه فضل بن سهل (س ۱۹ ، ۱۰۹-۱۱۰).

(۹) سلطان مسعود ساجوقی را با سلطان سنجر اشتباه نموده و لشکر کشیدن المسترشد بالله را بقصد جنگ با سلطان سنجر دانسته ، و حال آنکه باتفاق مورخین بقصد جنگ با سلطان مسعود بود نه با سلطان سنجر (س ۲۱-۲۲ ، ۱۱۱).

(۱۰) ایلک خان از ماویک خانیته ماوراءالنهر را بغیراخان زهمین طبقه اشتباه کرده ، و بغیراخان را معاصر سلطان محمود غزنوی دانسته ، و حال آنکه معاصر او ایلک خان بود (س ۲۴-۲۵ ، ۱۲۱-۱۲۳).

(۱۱) دوسه سهو تاریخی در فصوص راجع بمسعود سعد سلمان نموده که چون مشهورات و قریع تاریخی نیست از تعداد آنها در اینجا صرف نظر مودیم ، و خروج آنها بجوای این کتاب (س ۴۴-۴۵ ، ۱۷۸-۱۸۲).

(۱۲) پنج شش غلط بزرگ فقط در دو سطر راجع بهجدهیت شخص مسعود موسوم بامیر شهاب الدین قتلش اب غزلی (س ۲۵-۲۰ ، ۲۱) نموده که هر دو قابل اصلاح نیست و زهمه غریب تر آنست که عصبه خود در این واقعه در میان شفه می کند ، و از کثرت غرابت این غزلی عقیده باده معاصر معین غزلی بر آن شد که دستی از خارج در این موضع زلفت برده شده است و تصور این غزلی

۱- چهارمقاله عروضی ، ص ۳۲ ، سطر ۱۰  
 ۲- همانجا ، ص ۳۳ ، سطر ۱۰  
 ۳- همانجا ، ص ۳۶ ، سطر ۱۰  
 ۴- همانجا ، ص ۵۵ ، سطر ۱۰  
 ۵- همانجا ، ص ۵۶ ، سطر ۱۰  
 ۶- همانجا ، ص ۶۰ ، سطر ۱۰  
 ۷- همانجا ، ص ۶۱ ، سطر ۱۰  
 ۸- همانجا ، ص ۶۲ ، سطر ۱۰  
 ۹- همانجا ، ص ۶۳ ، سطر ۱۰  
 ۱۰- همانجا ، ص ۶۴ ، سطر ۱۰

حواشی کتاب مسطور است (ص ۱۸۲-۱۸۴) ۱.

(۱۳) یعقوب بن اسحاق کندی معروف فیلسوف عرب را که خود و آباء و اجداد وی همه از اشهر مشاعر مسلمانین و همه حکام و عمال خلفای بنی امیه و بنی عباس بوده اند وجد وی اشعث بن قیس از صحابه حضرت رسول ص بود. یهودی دانسته و بر چنین اساس راهی يك حکایت طویل عریض که از اول تا باخر از اکاذیب روایات و خرافات قتل است بنا نهاده (ص ۵۵-۵۶، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۵).

(۱۴) قتل خواجه نظام الملک طوسی را به دست بطیبه در بغداد دانسته و حال آنکه با اتفاق مورخین درنیاوند بود (ص ۶۲، ۲۰۷).

(۱۵) محمد بن زدرتکی رازی طبیب معروف را معاصر منصور بن نوح سمانی دانسته و حال آنکه وی اقل از سی سال قبل از جنوس منصور وفات یافته است و بر چنین امری باطل و بیبانی مترلزل یات حکایت بلند بالای مجموعی مبتنی ساخته (ص ۷۴-۷۶، ۲۴۰-۲۴۱).

(۱۶-۱۷) علاءالدوله کا کوبه را شمس الدوله بن فخرالدوله دیلمی اشتباه نموده و شیخ ابوعلی سینا را وزیر علاءالدوله فرض کرده و حال آنکه وی وزیر شمس الدوله بود و دیگر آنکه وزارت شیخ را در وی فرض کرده و حال آنکه در همدان بود (ص ۸۰، ۲۵۱).

- ۱- از چاپ قزوینی (ص ۲۲۶-۲۲۸) تعلیقات کتاب حصر اموال - ۲- از چاپ قزوینی (ص ۹۰-۹۱) چاپ حصر اموال - ۳- از چاپ قزوینی (ص ۲۷۵-۲۷۶) تعلیقات کتاب حصر اموال - ۴- از چاپ قزوینی (ص ۹۹) چاپ حصر اموال - ۵- از چاپ قزوینی (ص ۳۰۳) تعلیقات کتاب حصر اموال - ۶- از قریب اربعه ص دوازده همین مقدمه ج ۲ - ۷- چاپ قزوینی (ص ۱۱۲-۱۱۳) چاپ حصر اموال - ۸- از چاپ قزوینی (ص ۵۱۰-۵۱۱) تعلیقات کتاب حصر اموال - ۹- از چاپ قزوینی (ص ۱۲۳) چاپ حصر اموال - ۱۰- از چاپ قزوینی (ص ۵۳۵-۳۶) تعلیقات کتاب حصر اموال

Marfat.com



ای آنکه طعن گردی در شعر رود کن  
این طعن کردن تو ز جهل و ز کودکیست  
کان کس که شعر داند، داند که در جهان  
صاحب قرآن شاعری استاد رود کیست

و درجه متوسط او را در شعر از همین دو بیت میتوان حدس زد.  
بعد از عوفی، حمدالله مستوفی در تاریخ گزیده که در سنه ۷۳۰ تألیف شده  
در آخر کتاب در فصول مخصوص بشعرا ترجمه حال مختصری از او نوشته. عین  
عبارت او اینست:

« نظامی عروضی، معاصر نظامی لاجله بود و<sup>۲</sup> کتب مجمع النوادر از مصنفات  
اوست. اشعار خوب دارد.<sup>۳</sup> گویند سلطان از او پرسید: نظامی غیر از تو<sup>۴</sup> کیست؟  
گفت:

در جهان سه نظامم<sup>۵</sup> ای شاه که جهانی زما به فغانند.<sup>۶</sup>  
الی آخر ابیات که در آخر مقاله دوم<sup>۷</sup> مسطور است.  
پس از او در تذکره الشعراء دولت شاه سمرقندی که در سنه ۸۹۲ تألیف شده در  
ترجمه حال او می نویسد:

« ذکر مقبول الملوك نظامی عروضی سمرقندی، مردی اهل فضل بوده و طبیعی  
داشته. از جمله شاکردان معزی است و در عام شعر ماهر بوده. داستان ویس و رامین

۱- قس: تاریخ گزیده چاپ علمی اوفف کیپ سن ۱۸۶۶، آمینوی ۱.  
۲- چاپ لندن: ۱۸۶۶.  
۳- چاپ لندن: ۱۸۶۶.  
۴- چاپ لندن: ۱۸۶۶.  
۵- چاپ لندن: سنه ۱۸۶۶ درجه ۱.  
۶- پس از تاریخ گزیده آمده (چاپ لندن سن ۱۸۶۶):  
« نظامی صاحب تاریخ اهل زمانه است. نظامی عروضی ۸۵ متن چاپ  
حاضر ام ۱۸۶۶. تذکره الشعراء دولت شاه سمرقندی ص ۱۸۵. پروفسور ارون سن ۱۸۶۶.

را بنظم آورده و گویند که آن داستان را شیخ بزرگوار نظامی گنجوی نظم کرده قبل از  
خمسه و کتاب چهار مقاله از تصانیف نظامی عروضی است ، و آن نسخه ایست بغایت  
مفید در آداب معاشرت و حکمت عملی و دانستن آئین خدمت ملوک و غیر ذلک ، و این  
بیت از داستان ویسه درامین که از نظم نظامی عروضی است آورده میشود تا وزن ابیات  
آن نسخه معلوم گردد :

از آن خوانند آرش را کمان گیر      که از آمل بهر و انداخت او تیر<sup>۱</sup>

و در موضعی دیگر در ترجمهٔ حیل نظامی گنجوی گویند :

« و شیخ قبل از خمسه در اوان شهبان داستان ویسه درامین را بنظم سلطان  
محمود بن محمد ملکشاه بنظم آورده و بعضی گویند آنرا نظامی عروضی نظم کرده ،  
درست آنست که نظم شیخ بزرگوار نظامی است . چه از روی تاریخ نظامی عروضی در  
عهد سلطان ملکشاه بوده است و شمس است ده داستان ویسه درامین را بنظم سلطان  
محمود نظم کرده اند ، و این عهد نظامی اقران است . »

و باجماع مورخین و ارباب دانش در عهد ائمهٔ عباسی و سلسلهٔ سلجوقی  
است که از نظامی عروضی و نه از نظامی گنجوی<sup>۲</sup> حاجی خلیفه و بزرگوار بعد از هر دو  
قول را ذکر کرده است و نظم ویس درامین را هم بخجری ذکر کرده و هم نظامی عروضی  
نسبت داده است و آن سهو واضح است<sup>۳</sup>

بعد از دولت شاه امین احمد رازی در آن عهد شرح داده در کتاب خود

۱- (تذکرهٔ سلجوقی) ص ۳۰۰  
۲- تذکرهٔ سلجوقی ص ۳۰۰  
۳- تذکرهٔ سلجوقی ص ۳۰۰  
۴- (تذکرهٔ سلجوقی) ص ۳۰۰  
۵- (تذکرهٔ سلجوقی) ص ۳۰۰  
۶- (تذکرهٔ سلجوقی) ص ۳۰۰  
۷- (تذکرهٔ سلجوقی) ص ۳۰۰  
۸- (تذکرهٔ سلجوقی) ص ۳۰۰  
۹- (تذکرهٔ سلجوقی) ص ۳۰۰  
۱۰- (تذکرهٔ سلجوقی) ص ۳۰۰



شده و ترتیب اسماء بلاد است در ذیل "سمرقند" می نویسد :

«نظام الدین احمد بن علی العروسی، از نیکو طبیعتان زمان خود بوده و در آن عصر نظامش نتیجه کان را تعبیر دادی و نشرش عقد ثریا را تحقیق نمودی، و او در مثنوی از متقدمان صنعت است و چند تألیف در آن پرداخته. مجمع النوادر و چهارمقاله در نشر از مصنفات اوست. نورالدین محمد عوفی در تذکره خود ویرا در سلاک شعراء سلطان طغرل بن ارسلان سلجوقی نوشته<sup>۱</sup> اما در چهارمقاله خود را از منتسبان ماواک غور شمرده ...»

در اینجا عین حکایت اخیر از مقاله سوم را نقل میکند. پس از آن بذکر اشعار اومی پردازد که همانهاست که در لباب الالباب مسطور است. جزئیات قطعه :

سلامت زیر گردون گام نهاد	خدا راحت در این ایام نهاد.
ز گردون آرمیده چون بود خلق	که خود ایزد در او آرام نهاد.
جهان بر وفق نام خود جهانست	خرد او را گزاف این نام نهاد.
خدا آنرا که از میدان ارواح	قدم در عالم اجسام نهاد.

باقی تذکره نویسندگان هر چه در خصوص وی نوشته اند عیناً تکرار ما تقدم است<sup>۲</sup> و در نقل آن هیچ فائده ای متصور<sup>۳</sup> نیست

۱- سهواست. عوفی فقط او را در جزئیات شعرائی و در انصهر که معاصر سلجوقیه بوده اند شمرده و

تعمین نام نبرده است (حق). ۲- عین (چقم) : - حق . ۳- ست (چقم) : - حق.

۴- متصور (چقم) : جز انافی وقت (حق).

## نسخ چهارمقاله

برای تصحیح متن کتاب سه نسخه خطی و یک نسخه چاپی در دست بود، بدین

تفصیل:

(۱) نسخه محفوظ در کتابخانه مؤرخه بریتانیه در لندن که فی الجمله نسبت  
ببسیار نسخ مصحح و محفوظ است و این نسخه در سنه ۱۰۱۷ هجری استنساخ شده  
است<sup>۱</sup> و از این نسخه در حواشی این کتاب بحرف (آ) تعبیر میشود.

(۲) نسخه دیگر در مؤرخه بریتانیه که در سنه ۱۲۷۴ هجری نوشته شده و در دست  
وسقم متوسط است<sup>۲</sup> و از این نسخه بحرف (ب) تعبیر میشود.

(۳) متن چاپی که در سنه ۱۳۰۵ در طهران طبع رسیده، و این نسخه بهریت منقح  
و مغلول است و نشر آن تصرفات من عذری بسیار در آن رسیده که در بعضی  
تفاوت فاحش پیدا کرده است، و از منقحه نسخه سابق بین متن چین و نسخه  
که این هر سه نسخه باصطلاح اینجا ازین «فصل» است یعنی در هر سه نسخه  
نسخه رابعی استنساخ شده است که از روی نسخه دیگر نوشته شده است، و در این  
همان غلطها و همان زبده و نقصان (قطع نظر از تفاوت متن نسخه چاپی) است  
هر سه نسخه در همه مواضع دیده میشود و از این نسخه بحرف (ج) تعبیر  
تعبیر میشود<sup>۳</sup>

(۴) نسخه ای که برای کتاب بر مسوور آن در دست بود و این

۱- همان نسخه خطی است که در کتابخانه مؤرخه بریتانیه در لندن موجود است.  
چاپ و نشر آن در سنه ۱۳۰۵ در طهران طبع رسیده است.  
(۲-)



## کیفیت طبع این کتاب

در چهار پنج سال قبل که اینجانب محمد بن عبدالوهاب قزوینی باندن رفته بود<sup>۱</sup> و سعادت مرا بخدمت جناب مستطاب فاضل علامه مستشرق پرفسور ادوارد بیرون دام ظلّه العالی معلم السنه شرقیه در دارالفنون کمبریج از ممالک انگلستان رهنه وونی نمود و تشرف شناسنامه آن بزرگوار حاصل آمد، ایشان تصحیح و طبع متن چهار مقاله را (که چهار پنج سال قبل در سنه ۱۸۹۹ مسیحی خودشن آنرا بزبان انگلیسی ترجمه و طبع نموده بودند) باینجانب تکلیف فرمودند این بنده بزرگه عیبهای آن عمل خود را در خدمت بزبان وطن عزیز خود میدانستم و موقعی از این بهتر و عیبهای آن ایشان بزرگتر و بزرگوارتر نمی یافتم، با اتمام مهلت این تکلیف را پذیرفتم و در همین آغاز شروع در کار نموده، و ابتدا گمان میکردم که در اندک زمانی ما بین پنج شش ماه مثلاً آن کار بانجام خواهد رسید ولی محض شروع در عین معلوم شد که آن عیبهای خیم بوده است، زیرا که متن کتاب بواسطه کثرت تصحیحات و تصرفات تاریخ نگاران ایران غالباً از علم و ادب تهی دست میباشد بمرور زمان از وفات تألیف آن جناب که قریب هشتصد سال است بخی فساد و خراب داشته در غالب اعلازه رجال و ستم و کتب و ارقام سنوات تصحیف و تحریف شده است و معلوم است که در عین حال که استفاده از کتب تاریخ فقط در صحت اعلازه و ارفاق است و در این دو عیبهای طرف و نوق نیاند دست تاریخ مانند جسم بی جان در پیش رو افکنده است حکایات افسانه مانند که در زمان آن معلوم است و در میان آن کتب تاریخی چیز دیگری از آن باقی نمیمانند

۱- اینجانب در این زمان در کلاسهای دارالفنون مشغول بودم.

۲- بشده امیوه.

خاین بن احمد نحوی گوید: «اذا نسخ الكتاب ثلث نسخ ولم يعارض تحول بالفارسیة» یعنی اگر کتاب سه دوره استنساخ شود و مقابله نشود مبدل به کتاب فارسی میگردد، یعنی غیر مقروء و نافع فهم میشود، مانند زبان فارسی نسبت بزبان عرب.

از اینجا حل کتب قدیمه ما را که چندین قرن از زمان تألیف آن گذشته با ملاحظه حل نسخ ایرانی در جیل و قات معرفت و با ملاحظه اینکه مقابله با اصل و سماع بر اسناد و اجازه در روایت کتاب و نحو ذلك از شروط لازمه برای نسخ و حل کتاب که در میان عرب مرسوم بوده در ایران ابداً معمول نبوده است میتوان قیاس نمود. غالب کتب ادب و تاریخ و در این شعراء بزرگوار مانده همه گنجینه‌های شیگان بر آن در آن مرجان و افتخار عالی ایران و ضامن بقای زبان وطنی ماست بدرجه‌ای از فساد و تحریف رسیده که اگر فی الواقع اکنون آنها را به مصنفین اصلی آن نشان دهند آنها را باز نشناسند. ملاحظه کنید مثلاً رباعیات عمر ختمه را هیچکس تواند ادعا کند که در تمام عمر خود دو نسخه از رباعیات ختم بیگ نهج و بیت مقدار دیده است و کدام رباعی است که به طور قطع و یقین توان گفت از خود ختم است و چه چیز است حال شاهنامه فردوسی و ختمه نظامی و مثنوی مولوی و غیره در صورتی که اشعار امر و الفیس کندی و ناعه ذبیحانی مثلاً که در هزار و چهارصد سال قبل گفته شده الی یومنا هذا بعین کلمه بکلمه بل حرف بحرف با تمام حرکات و سکونات محفوظ و مضمون است. این است حال آنها در این شیر شتر خوار و سوسمار خوار می خوانیم در حفظ آثار قدما، خود و آن است حل ما. باری از مطلب دور افتادیم. این ضعیف متن کتب را از روی چهار نسخه‌ای که شرح آن گذشت بقدر وسع و امکان تصحیح نموده و برای تصحیح اعلام رجال و امکن و اسماء کتب و ارقام سنوات و غیره بعد از تیسری از کتب تاریخ و ادب و تراجم رجال و مسالک و ممالک و غیره که در دستخاذهای بزرگان لندن و پاریس محفوظ و اسماء آنها در فهرست الکتب در آخر کتاب ضبط است رجوع نموده هر مطلبی که هر کلمه را از مضاف موقوف به

صحیح می نمود، و برای هر نکته تاریخی یا ادبی یا لغوی و غیرها شرحی بنحو یادداشت می نگاشت. پس از مدتی طویل که متن کتاب برای طبع حاضر گردید جناب پرفسور برون مصلحت چنان دیدند که یادداشتهای بنده نیز در ذیل کتاب طبع شود تا آنکه مطالعه کنندگان محتاج بتفتیش و بحث جدید نباشند، و در آنوقت بواسطه کسرت اشتغال مطبعه بریل واقعه در شهر آیدن از بلاد هالاند که بهترین و بزرگترین مطابع شرقیه اروپاست قرار بر این شد که کتاب در مطبعه الهلال در قاهره بطبع رسد. بدبختانه طبع کتاب نیز باوجود آنکه بتوسط جناب مستطاب دکتر میرزا هدایتخان زعیم الدوله دام ظلّه العالی مدیر جریده فریده "حکمت" در قاهره بتدریج تصحیح ابتدائی در نمونهها بعمل می آمد، باز بواسطه نداشتن حروف کسری و ... در ذهاب و ایاب نمونههای برای تصحیح نهائی در نهایت کندی پس میرفت و بسوی کتب فی الواقع از انمام آن یأس حاصل آمد، ولی چون هر شیء را درین دنیا بیهوشی است بالاخره بآن همه کشیدیم. و اشکالات اینک طبع کتاب در نظام خویشی و غیر اینها جدول اختلاف قراءات نسخ تمام گردید.

محمد بن عبدالوهاب قرظومی

حرف و تاریخ از سن ۱۲۰۲ تا ۱۲۰۳

مصروف ۱۴ ژوئن ۱۸۱۰ م

## دیباچه

پس از بازگشت علامه مرحوم محمد قزوینی از اروپا و اقامت در تهران، نگارنده این منظور گاه گاه بخدمت ایشان میرسید، و از محضر آن دانشمند کسب فیض میکرد در سال ۱۳۲۳ شمسی آقای امیرجاهد مؤسس سالنامه پارس از نویسنده درخواست، تا ترجمه احوال علامه را تدوین کند، تا بمناسبت هفتادمین سال ولادت آن دانشمند در سالنامه سال بعد درج گردد. روزی که جمعی از فاضلان در محضر قزوینی بودند، برای تدوین شرح حال ایشان استیجازه شد. امتناع کردند. مانیز الحاح کردیم و مرحوم دکتر غنی مخصوص، با دلایلی در اقتناع ایشان دوشید. عقیبت دستوری دادند قرار بر آن شد که نگارنده از مآخذ و مدارک موجود بتدریج راجع بترجمه احوال و نوشته های ایشان مطالبی فراهم آورد و هر هفته - معمولاً قبل از ظهر سه شنبه - خدمت ایشان برسد، و مطالب را بعرضشان برساند تا با اطلاعات کتبی و شفاهی ایشان تکمیل گردد. این کار انجام شد و ترجمه ای نسبتاً مفصل پرداخته گردید که نخست در سالنامه پارس ۱۳۲۴ شمسی از صفحه ۴۳ تا ۵۵ و ۱۵۶ و ۱۶۸ و سپس در رساله ای که فرهنگستان ایران بنیاد بود وفات علامه در ۱۳۲۹ منتشر کرد درج شده است.

نگارنده در ضمن تدوین ترجمه حال مزبور مشکلات ادبی خود را نیز مطرح می نمود، و آن حضرت با لامل صبر و حوصله در باب آنها بحث میکرد و گاه اتفاق می افتاد که یکی دو ساعت بر سر مسأله ای بتفحص در کتب و یادداشتها می پرداخت.

در مجموع، برای از مشکلات ایشان که در پاسخ سؤالات نگارنده نوشته شد و متضمن فوائد عمومی است، در صورت امکان، در این مجله بخش به بخش در طی مقالات پراکنده طبع رسیده و بقیه نیز بتدریج چاپ و منتشر خواهد شد.



در اثناء تدوین ترجمه احوال ایشان، از جمله آثار معظم له ذکر «چهار مقاله»  
بمیان آمد، و شرح ذیل بانظر آن مرحوم در ترجمه مزبور درج گردید<sup>۱</sup> :

« طبع و تصحیح چهار مقاله نظامی عروضی سمرقندی، که با تصحیح  
و مقدمه و فهارس و حواشی و تعلیقات مفصل آقای قزوینی در سنه ۱۳۲۷ قمری در  
لیدن (هلاند) در جزو مطبوعات خیریه گیب بچاپ رسیده<sup>۲</sup>، و متن آن بدون حواشی  
نیز دوبار در اروپا و دوبار در طهران؛ یک بار ضمیمه گاهنامه سید جلال الدین  
طهرانی و بار دیگر جداگانه از طرف کتابخانه «خاور» چاپ و منتشر شده است.<sup>۳</sup>  
و اغلب این چاپها چون بدقت با طبع لیدن مقابله نشده خنای از اغلاط نیست،  
و مخصوصاً طبع ایران شهر در بر این که دارای اغلاط فاحش است، و هیچکدام زان  
چاپها بغیر از چاپ اول در لیدن مطلقاً و اصلاً بتصحیح ایشان نیست، در چندر پشت  
بعضی از آنها نوشته شده: «بتصحیح محمد بن عبدالوهاب قزوینی» (تقریر شفاهی  
آقای قزوینی)<sup>۴</sup>»

ضمناً از بعضی مشکلات چهار مقاله بجهت بمیان می آمدن مذکور در زیر درج شده  
طمیم که در حکایت از مقالات اول آمده<sup>۴</sup> و ایشان پس از ۵۰ سال مذکور عبارات ستوده ( )  
گذاشته، و در تعلیقات نوشته بودند: «اشکالی که هست در کلمه «طه» است که  
نه ضبط آن معین است و نه معلوم است از چه لغتی است، و هیئت کلمه عربی می باشد  
ولی در هیچ یک از کتب لغت یافت نشد» یعنی ز فون آن معاصر حمس زد که  
کلمه «منمنم» بوده که در عربی بمعنی جامه آراسته و منقش است و سکن ایشوار است

۱- در ترجمه مقاله نظامی عروضی سمرقندی، که در ترجمه مزبور درج گردید، از جمله آثار معظم له ذکر «چهار مقاله»  
بمیان آمد، و شرح ذیل بانظر آن مرحوم در ترجمه مزبور درج گردید :  
« طبع و تصحیح چهار مقاله نظامی عروضی سمرقندی، که با تصحیح  
و مقدمه و فهارس و حواشی و تعلیقات مفصل آقای قزوینی در سنه ۱۳۲۷ قمری در  
لیدن (هلاند) در جزو مطبوعات خیریه گیب بچاپ رسیده، و متن آن بدون حواشی  
نیز دوبار در اروپا و دوبار در طهران؛ یک بار ضمیمه گاهنامه سید جلال الدین  
طهرانی و بار دیگر جداگانه از طرف کتابخانه «خاور» چاپ و منتشر شده است.  
و اغلب این چاپها چون بدقت با طبع لیدن مقابله نشده خنای از اغلاط نیست،  
و مخصوصاً طبع ایران شهر در بر این که دارای اغلاط فاحش است، و هیچکدام زان  
چاپها بغیر از چاپ اول در لیدن مطلقاً و اصلاً بتصحیح ایشان نیست، در چندر پشت  
بعضی از آنها نوشته شده: «بتصحیح محمد بن عبدالوهاب قزوینی» (تقریر شفاهی  
آقای قزوینی)»  
ضمناً از بعضی مشکلات چهار مقاله بجهت بمیان می آمدن مذکور در زیر درج شده  
طمیم که در حکایت از مقالات اول آمده و ایشان پس از ۵۰ سال مذکور عبارات ستوده ( )  
گذاشته، و در تعلیقات نوشته بودند: «اشکالی که هست در کلمه «طه» است که  
نه ضبط آن معین است و نه معلوم است از چه لغتی است، و هیئت کلمه عربی می باشد  
ولی در هیچ یک از کتب لغت یافت نشد» یعنی ز فون آن معاصر حمس زد که  
کلمه «منمنم» بوده که در عربی بمعنی جامه آراسته و منقش است و سکن ایشوار است

مطلع نقل کرد که در شیراز طمیم (تمیم) بیردهای سپیدی که از عربستان (عتبات) آورند و مقدسان برای کفن خود تخصیص دهند، اطلاق کنند، و این کلمه هنوز در فارس معمول است. نگارنده این مطالب را خدمت آن بزرگ عرضه داشت فرمودند که ایشان نیز مدتی پس از طبع چهارمقاله و حواشی آن، این کلمه را درمآخذی یافته‌اند، و تحقیقات ایشانرا مادر حواشی کتاب حاضر نقل کرده‌ایم.

روز دیگر در باب حکایت ۶ از مقالات دوم بحث شد، و سخن به «دو مهره» و «دوشش» کشید. ایشان یاد آور شدند که بهنگام طبع چهارمقاله با آنکه در اقدم نسخ درین موارد «سه» بجای «دو» آمده، بمناسبت آنکه در عصر حاضر در بازی نرد دو حواس بکار می‌برند تصور کردند «سه» غلط است. ولی بعدها دانستند که «سه مهره» و «سه شش» صحیح است.<sup>۱</sup>

مشکلات دیگری در چهارمقاله بود: در فصل ۵ از مقدمه در چاپ لیدن ص ۸<sup>۲</sup> چنین آمده: «اما هیچ ناقص تر از خراطین نیست، و او گرمی است سرخ که اندر گل جوی بود، و او را گل خواره خوانند و بماوراءالنهر غاک گرمه خوانند.»، اما در هیچ‌یک از نسخ ماخذ «غاک گرمه» نیامده. در نسخه ۱ «زغاک گرمه»، در نسخه ۲ «زغاک گرمه» و در نسخه ۳ «زغاک گرمه» ثبت شده است<sup>۳</sup>، و مصحح ناگزیر بقرینه «گرم خاکی» معمول در عصر حاضر آنرا به «غاک گرمه» تصحیح کرده و در تعلیقات ص ۹۲<sup>۴</sup> نوشته‌اند «غاک گرمه، گویا غاک لغتی باشد در خاک، و ابدال خاء بغین و عکس آن در زبان فارسی متداول است: چون چرخ و چرخ و سستیخ و سستیخ و نحوهما، بنابراین غاک گرمه یعنی گرم خاک.» و مرحوم ملک الشعراء بهار نیز در سبک شناسی ج ۲ در بحث از سبک چهارمقاله در عنوان «لغات و ترکیبات تازه» ص ۳۰۵ نوشته‌اند: «غاک گرمه بمعنی خراطین، و در خراسان آنرا (کنخ لوجوئی) یعنی گرم لب جوئی خوانند.»

۱ - لیدن ص ۳۳ ج ۱ - ۲ - نگارنده در حواشی ص ۷۱ و ۷۰ شواهدی برین مطلب

۳ - لیدن ص ۱۵ چاپ حاضر - ۴ - در نسخه پنججوانی «غاک گرمه»

۵ - از چاپ لیدن - ۶ - در سبک شناسی «خاک» چاپ شده.

با این همه در مأخذی دیگر «غاک» بمعنی خاک دیده نشده، و نسخ چهارم مقاله هم همه پیش از «غاک» و «عاک» دارای «ز» یا «ر» هستند، از سوی دیگر در لغت فرس اسدی میخوانیم:

«زغار» زمین نمناک و زنگ بر آورده بود، شاعر گوید:

تو شان زیر زمین فرسوده کردی زمین داده مرا ایشان را زغاراً<sup>۱</sup>

و در برهان قاطع آمده: «زغار» بر وزن بهار بمعنی زمین نمناک باشد. و نیز در همان کتاب آمده: «زغار گرم» گرمی است که آنرا خراطین و اعداء الارض گویند، و آن گرم سرخی است که در میان گل نزه متکون میشود، سبب ورمش در گوش را نافع است.»

بنابر این تقریباً شکی نمی ماند که «زغار گرم» صحیح است بمعنی مد نوز. نظایر این مطلب درین کتاب کم نیست. گفته آمد که چهار مقاله چاپ ایران در ۱۳۲۷ هجری قمری مطابق ۱۹۰۹ مسیحی - یعنی چهار و هشت سال قبل از چاپ و درین مدت کتب بسیار طبع و نشر گردیده و تحقیقات بسیار بعمل آمده، ازین سعی علاوه مرحوم محمد قزوینی مشهور و نامور فاضل و عارف نامور و در همدان آشکار است.

بدین ملاحظات نگارنده در صدد صحیح مجدد و شرح چهار مقاله در نخستین شماره مجله ادبیت فارسی در ۱۳۲۶ شمسی در چاپخانه دانش شده بطبع رسانید. این چهار مقاله با تصحیح مجدد در ۱۳۳۱ از طرف انتشارات فروشی در تهران و در ۱۳۳۳ از طرف همان انتشارات منتشر گردید. دست چهارم در ۱۳۳۳ با نسخه نخجوانی و دستباز الکاتب مقایسه شده و در فرودان و در قزوینی و دیباجه، حاضر به علاوه تحقیقات جناب آقا...

و همچنین تعلیقات چاپ نشده وی و یادداشت‌های گروهی از فضالان با فهرست‌های آیات و احادیث و جملات عربی و لغات و اصطلاحات و نکات دستوری و سبک و اعلام منتشر میشود.

## ترجمه احوال نظامی عروضی

در باره ترجمه احوال نظامی، علامه مرحوم در مقدمه خود - که بیشتر نقل کرده‌ایم - مشروحاً سخن رانده، اینک تفصیلی درین باب بعرض خوانندگان میرسد.

### معلومات

نظامی در باب دبیری (انشاء)، شاعری، نجوم و طب که موضوع چهار مقاله از مجمع‌النوادرات است، اطلاع داشته‌است، و این کتاب خود بر وقوف او درین چهار علم برهانی قاطع است.

علاوه بر اطلاع وی در فنون دبیری و شاعری<sup>۱</sup> خود شاعر بوده است و ما ازین پس در باب شعر او بحث خواهیم کرد. همچنین اطلاعات او در نجوم از مقدمه مقالات سوم<sup>۲</sup> برمیآید و در حکایت<sup>۳</sup> از مقالات سوم تصریح میکند: «این بنده را عجززه‌ای بود... چون سن او پیاورده کشید او را علم نجوم بیاموختم... و هم در حکایت<sup>۴</sup> از مقالات سوم پیش گویی خود را برای شاهزاده شمس‌الدوله محمد بن مسعود یاد میکند. نیز آگاهی او از علم طب از مقدمه مقاله چهارم<sup>۵</sup> برمیآید و در حکایت<sup>۶</sup> از مقالات چهارم معالجه دختری را بدست خود یاد میکند<sup>۷</sup>.

۱ - ر.ک: ص ۱۹-۲۲ متن کتاب حاضر . ۲ - ر.ک: ص ۴۳-۴۸ .

۳ - ر.ک: ص ۸۷-۸۹ . ۴ - ص ۹۴-۹۵ . ۵ - ر.ک: ص ۱۰۵ متن کتاب حاضر

۶ - ر.ک: ص ۱۰۶-۱۰۸ . ۷ - ر.ک: ص ۱۳۲-۱۳۴ متن کتاب حاضر .

( مقدمه چهارم مقاله ۴ )

## استنادان

### ۱ - معزی نیشابوری<sup>۱</sup> - نظامی در حکایت ۵ از مقالات دوم گوید<sup>۲</sup> :

«قصیده‌ای بگفتم و بنزدیک امیرالشعراء معزی رفته و افتتاح از او کردم، و شعر من بدید، و از چند نوع مرا برسخت، بهر اد او آمدم بزرگیها فرمود، و مهتریه‌ها واجب داشت.»

در اینجای معزی شرح حال خود را در دربار ملک‌شاه برای او بیان دند، و نیزه مؤلف در موضع دیگر چهار مقاله<sup>۳</sup> مطالبی راجع به فردوسی از قول معزی نقل میکند. دولت‌شاه سمرقندی در تذکره الشعراء در ترجمه<sup>۴</sup> حال نظامی عروضی نویسد<sup>۵</sup> : «از جمله شاگردان معزی است»

### ۲ - عمر خیام نیشابوری<sup>۶</sup> - مؤلف چهارم مقاله دوبر درین کتاب از حقه<sup>۷</sup> الحق

خواجه امام عمر خیامی، در مقاله سوه یاد کرده<sup>۸</sup> و تصریح میکند که در سنه ۵۰۳ و او ملاقات کرده است<sup>۹</sup> و هم گوید<sup>۱۰</sup> : «اورا بر من حق استنادی بود» نظامی در ۵۳ ربیع<sup>۱۱</sup> قبر وی رفته است<sup>۱۲</sup>

آقای جلال همایی استاد دانشگاه نوشته اند<sup>۱۳</sup> : «سخن او از رباعیات ختبه در تمثک نگارنده است که تاریخ کتابت سنه ۱۰۰۲ (یک هزار و دو) هجری است. در سال ۶۷۷ (هشتصد و شصت و هفت) هجری است. رباعی از رجس آن قرن است. احمد بن حسین رشیدی مشهور به تبریزی رباعیات ختبه را آورده و در آنجا مرتب کرده و بری بعضی رباعیهاشان نزول آورده، و در تاریخ سنه ۱۰۰۲ هجری

۱ - نیشابوری، ۱۹۵، ص ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۵، ۲۹۶، ۲۹۷، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۳۸، ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۴۴، ۳۴۵، ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۴۸، ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۵۱، ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۵۷، ۳۵۸، ۳۵۹، ۳۶۰، ۳۶۱، ۳۶۲، ۳۶۳، ۳۶۴، ۳۶۵، ۳۶۶، ۳۶۷، ۳۶۸، ۳۶۹، ۳۷۰، ۳۷۱، ۳۷۲، ۳۷۳، ۳۷۴، ۳۷۵، ۳۷۶، ۳۷۷، ۳۷۸، ۳۷۹، ۳۸۰، ۳۸۱، ۳۸۲، ۳۸۳، ۳۸۴، ۳۸۵، ۳۸۶، ۳۸۷، ۳۸۸، ۳۸۹، ۳۹۰، ۳۹۱، ۳۹۲، ۳۹۳، ۳۹۴، ۳۹۵، ۳۹۶، ۳۹۷، ۳۹۸، ۳۹۹، ۴۰۰، ۴۰۱، ۴۰۲، ۴۰۳، ۴۰۴، ۴۰۵، ۴۰۶، ۴۰۷، ۴۰۸، ۴۰۹، ۴۱۰، ۴۱۱، ۴۱۲، ۴۱۳، ۴۱۴، ۴۱۵، ۴۱۶، ۴۱۷، ۴۱۸، ۴۱۹، ۴۲۰، ۴۲۱، ۴۲۲، ۴۲۳، ۴۲۴، ۴۲۵، ۴۲۶، ۴۲۷، ۴۲۸، ۴۲۹، ۴۳۰، ۴۳۱، ۴۳۲، ۴۳۳، ۴۳۴، ۴۳۵، ۴۳۶، ۴۳۷، ۴۳۸، ۴۳۹، ۴۴۰، ۴۴۱، ۴۴۲، ۴۴۳، ۴۴۴، ۴۴۵، ۴۴۶، ۴۴۷، ۴۴۸، ۴۴۹، ۴۵۰، ۴۵۱، ۴۵۲، ۴۵۳، ۴۵۴، ۴۵۵، ۴۵۶، ۴۵۷، ۴۵۸، ۴۵۹، ۴۶۰، ۴۶۱، ۴۶۲، ۴۶۳، ۴۶۴، ۴۶۵، ۴۶۶، ۴۶۷، ۴۶۸، ۴۶۹، ۴۷۰، ۴۷۱، ۴۷۲، ۴۷۳، ۴۷۴، ۴۷۵، ۴۷۶، ۴۷۷، ۴۷۸، ۴۷۹، ۴۸۰، ۴۸۱، ۴۸۲، ۴۸۳، ۴۸۴، ۴۸۵، ۴۸۶، ۴۸۷، ۴۸۸، ۴۸۹، ۴۹۰، ۴۹۱، ۴۹۲، ۴۹۳، ۴۹۴، ۴۹۵، ۴۹۶، ۴۹۷، ۴۹۸، ۴۹۹، ۵۰۰، ۵۰۱، ۵۰۲، ۵۰۳، ۵۰۴، ۵۰۵، ۵۰۶، ۵۰۷، ۵۰۸، ۵۰۹، ۵۱۰، ۵۱۱، ۵۱۲، ۵۱۳، ۵۱۴، ۵۱۵، ۵۱۶، ۵۱۷، ۵۱۸، ۵۱۹، ۵۲۰، ۵۲۱، ۵۲۲، ۵۲۳، ۵۲۴، ۵۲۵، ۵۲۶، ۵۲۷، ۵۲۸، ۵۲۹، ۵۳۰، ۵۳۱، ۵۳۲، ۵۳۳، ۵۳۴، ۵۳۵، ۵۳۶، ۵۳۷، ۵۳۸، ۵۳۹، ۵۴۰، ۵۴۱، ۵۴۲، ۵۴۳، ۵۴۴، ۵۴۵، ۵۴۶، ۵۴۷، ۵۴۸، ۵۴۹، ۵۵۰، ۵۵۱، ۵۵۲، ۵۵۳، ۵۵۴، ۵۵۵، ۵۵۶، ۵۵۷، ۵۵۸، ۵۵۹، ۵۶۰، ۵۶۱، ۵۶۲، ۵۶۳، ۵۶۴، ۵۶۵، ۵۶۶، ۵۶۷، ۵۶۸، ۵۶۹، ۵۷۰، ۵۷۱، ۵۷۲، ۵۷۳، ۵۷۴، ۵۷۵، ۵۷۶، ۵۷۷، ۵۷۸، ۵۷۹، ۵۸۰، ۵۸۱، ۵۸۲، ۵۸۳، ۵۸۴، ۵۸۵، ۵۸۶، ۵۸۷، ۵۸۸، ۵۸۹، ۵۹۰، ۵۹۱، ۵۹۲، ۵۹۳، ۵۹۴، ۵۹۵، ۵۹۶، ۵۹۷، ۵۹۸، ۵۹۹، ۶۰۰، ۶۰۱، ۶۰۲، ۶۰۳، ۶۰۴، ۶۰۵، ۶۰۶، ۶۰۷، ۶۰۸، ۶۰۹، ۶۱۰، ۶۱۱، ۶۱۲، ۶۱۳، ۶۱۴، ۶۱۵، ۶۱۶، ۶۱۷، ۶۱۸، ۶۱۹، ۶۲۰، ۶۲۱، ۶۲۲، ۶۲۳، ۶۲۴، ۶۲۵، ۶۲۶، ۶۲۷، ۶۲۸، ۶۲۹، ۶۳۰، ۶۳۱، ۶۳۲، ۶۳۳، ۶۳۴، ۶۳۵، ۶۳۶، ۶۳۷، ۶۳۸، ۶۳۹، ۶۴۰، ۶۴۱، ۶۴۲، ۶۴۳، ۶۴۴، ۶۴۵، ۶۴۶، ۶۴۷، ۶۴۸، ۶۴۹، ۶۵۰، ۶۵۱، ۶۵۲، ۶۵۳، ۶۵۴، ۶۵۵، ۶۵۶، ۶۵۷، ۶۵۸، ۶۵۹، ۶۶۰، ۶۶۱، ۶۶۲، ۶۶۳، ۶۶۴، ۶۶۵، ۶۶۶، ۶۶۷، ۶۶۸، ۶۶۹، ۶۷۰، ۶۷۱، ۶۷۲، ۶۷۳، ۶۷۴، ۶۷۵، ۶۷۶، ۶۷۷، ۶۷۸، ۶۷۹، ۶۸۰، ۶۸۱، ۶۸۲، ۶۸۳، ۶۸۴، ۶۸۵، ۶۸۶، ۶۸۷، ۶۸۸، ۶۸۹، ۶۹۰، ۶۹۱، ۶۹۲، ۶۹۳، ۶۹۴، ۶۹۵، ۶۹۶، ۶۹۷، ۶۹۸، ۶۹۹، ۷۰۰، ۷۰۱، ۷۰۲، ۷۰۳، ۷۰۴، ۷۰۵، ۷۰۶، ۷۰۷، ۷۰۸، ۷۰۹، ۷۱۰، ۷۱۱، ۷۱۲، ۷۱۳، ۷۱۴، ۷۱۵، ۷۱۶، ۷۱۷، ۷۱۸، ۷۱۹، ۷۲۰، ۷۲۱، ۷۲۲، ۷۲۳، ۷۲۴، ۷۲۵، ۷۲۶، ۷۲۷، ۷۲۸، ۷۲۹، ۷۳۰، ۷۳۱، ۷۳۲، ۷۳۳، ۷۳۴، ۷۳۵، ۷۳۶، ۷۳۷، ۷۳۸، ۷۳۹، ۷۴۰، ۷۴۱، ۷۴۲، ۷۴۳، ۷۴۴، ۷۴۵، ۷۴۶، ۷۴۷، ۷۴۸، ۷۴۹، ۷۵۰، ۷۵۱، ۷۵۲، ۷۵۳، ۷۵۴، ۷۵۵، ۷۵۶، ۷۵۷، ۷۵۸، ۷۵۹، ۷۶۰، ۷۶۱، ۷۶۲، ۷۶۳، ۷۶۴، ۷۶۵، ۷۶۶، ۷۶۷، ۷۶۸، ۷۶۹، ۷۷۰، ۷۷۱، ۷۷۲، ۷۷۳، ۷۷۴، ۷۷۵، ۷۷۶، ۷۷۷، ۷۷۸، ۷۷۹، ۷۸۰، ۷۸۱، ۷۸۲، ۷۸۳، ۷۸۴، ۷۸۵، ۷۸۶، ۷۸۷، ۷۸۸، ۷۸۹، ۷۹۰، ۷۹۱، ۷۹۲، ۷۹۳، ۷۹۴، ۷۹۵، ۷۹۶، ۷۹۷، ۷۹۸، ۷۹۹، ۸۰۰، ۸۰۱، ۸۰۲، ۸۰۳، ۸۰۴، ۸۰۵، ۸۰۶، ۸۰۷، ۸۰۸، ۸۰۹، ۸۱۰، ۸۱۱، ۸۱۲، ۸۱۳، ۸۱۴، ۸۱۵، ۸۱۶، ۸۱۷، ۸۱۸، ۸۱۹، ۸۲۰، ۸۲۱، ۸۲۲، ۸۲۳، ۸۲۴، ۸۲۵، ۸۲۶، ۸۲۷، ۸۲۸، ۸۲۹، ۸۳۰، ۸۳۱، ۸۳۲، ۸۳۳، ۸۳۴، ۸۳۵، ۸۳۶، ۸۳۷، ۸۳۸، ۸۳۹، ۸۴۰، ۸۴۱، ۸۴۲، ۸۴۳، ۸۴۴، ۸۴۵، ۸۴۶، ۸۴۷، ۸۴۸، ۸۴۹، ۸۵۰، ۸۵۱، ۸۵۲، ۸۵۳، ۸۵۴، ۸۵۵، ۸۵۶، ۸۵۷، ۸۵۸، ۸۵۹، ۸۶۰، ۸۶۱، ۸۶۲، ۸۶۳، ۸۶۴، ۸۶۵، ۸۶۶، ۸۶۷، ۸۶۸، ۸۶۹، ۸۷۰، ۸۷۱، ۸۷۲، ۸۷۳، ۸۷۴، ۸۷۵، ۸۷۶، ۸۷۷، ۸۷۸، ۸۷۹، ۸۸۰، ۸۸۱، ۸۸۲، ۸۸۳، ۸۸۴، ۸۸۵، ۸۸۶، ۸۸۷، ۸۸۸، ۸۸۹، ۸۹۰، ۸۹۱، ۸۹۲، ۸۹۳، ۸۹۴، ۸۹۵، ۸۹۶، ۸۹۷، ۸۹۸، ۸۹۹، ۹۰۰، ۹۰۱، ۹۰۲، ۹۰۳، ۹۰۴، ۹۰۵، ۹۰۶، ۹۰۷، ۹۰۸، ۹۰۹، ۹۱۰، ۹۱۱، ۹۱۲، ۹۱۳، ۹۱۴، ۹۱۵، ۹۱۶، ۹۱۷، ۹۱۸، ۹۱۹، ۹۲۰، ۹۲۱، ۹۲۲، ۹۲۳، ۹۲۴، ۹۲۵، ۹۲۶، ۹۲۷، ۹۲۸، ۹۲۹، ۹۳۰، ۹۳۱، ۹۳۲، ۹۳۳، ۹۳۴، ۹۳۵، ۹۳۶، ۹۳۷، ۹۳۸، ۹۳۹، ۹۴۰، ۹۴۱، ۹۴۲، ۹۴۳، ۹۴۴، ۹۴۵، ۹۴۶، ۹۴۷، ۹۴۸، ۹۴۹، ۹۵۰، ۹۵۱، ۹۵۲، ۹۵۳، ۹۵۴، ۹۵۵، ۹۵۶، ۹۵۷، ۹۵۸، ۹۵۹، ۹۶۰، ۹۶۱، ۹۶۲، ۹۶۳، ۹۶۴، ۹۶۵، ۹۶۶، ۹۶۷، ۹۶۸، ۹۶۹، ۹۷۰، ۹۷۱، ۹۷۲، ۹۷۳، ۹۷۴، ۹۷۵، ۹۷۶، ۹۷۷، ۹۷۸، ۹۷۹، ۹۸۰، ۹۸۱، ۹۸۲، ۹۸۳، ۹۸۴، ۹۸۵، ۹۸۶، ۹۸۷، ۹۸۸، ۹۸۹، ۹۹۰، ۹۹۱، ۹۹۲، ۹۹۳، ۹۹۴، ۹۹۵، ۹۹۶، ۹۹۷، ۹۹۸، ۹۹۹، ۱۰۰۰، ۱۰۰۱، ۱۰۰۲، ۱۰۰۳، ۱۰۰۴، ۱۰۰۵، ۱۰۰۶، ۱۰۰۷، ۱۰۰۸، ۱۰۰۹، ۱۰۱۰، ۱۰۱۱، ۱۰۱۲، ۱۰۱۳، ۱۰۱۴، ۱۰۱۵، ۱۰۱۶، ۱۰۱۷، ۱۰۱۸، ۱۰۱۹، ۱۰۲۰، ۱۰۲۱، ۱۰۲۲، ۱۰۲۳، ۱۰۲۴، ۱۰۲۵، ۱۰۲۶، ۱۰۲۷، ۱۰۲۸، ۱۰۲۹، ۱۰۳۰، ۱۰۳۱، ۱۰۳۲، ۱۰۳۳، ۱۰۳۴، ۱۰۳۵، ۱۰۳۶، ۱۰۳۷، ۱۰۳۸، ۱۰۳۹، ۱۰۴۰، ۱۰۴۱، ۱۰۴۲، ۱۰۴۳، ۱۰۴۴، ۱۰۴۵، ۱۰۴۶، ۱۰۴۷، ۱۰۴۸، ۱۰۴۹، ۱۰۵۰، ۱۰۵۱، ۱۰۵۲، ۱۰۵۳، ۱۰۵۴، ۱۰۵۵، ۱۰۵۶، ۱۰۵۷، ۱۰۵۸، ۱۰۵۹، ۱۰۶۰، ۱۰۶۱، ۱۰۶۲، ۱۰۶۳، ۱۰۶۴، ۱۰۶۵، ۱۰۶۶، ۱۰۶۷، ۱۰۶۸، ۱۰۶۹، ۱۰۷۰، ۱۰۷۱، ۱۰۷۲، ۱۰۷۳، ۱۰۷۴، ۱۰۷۵، ۱۰۷۶، ۱۰۷۷، ۱۰۷۸، ۱۰۷۹، ۱۰۸۰، ۱۰۸۱، ۱۰۸۲، ۱۰۸۳، ۱۰۸۴، ۱۰۸۵، ۱۰۸۶، ۱۰۸۷، ۱۰۸۸، ۱۰۸۹، ۱۰۹۰، ۱۰۹۱، ۱۰۹۲، ۱۰۹۳، ۱۰۹۴، ۱۰۹۵، ۱۰۹۶، ۱۰۹۷، ۱۰۹۸، ۱۰۹۹، ۱۱۰۰، ۱۱۰۱، ۱۱۰۲، ۱۱۰۳، ۱۱۰۴، ۱۱۰۵، ۱۱۰۶، ۱۱۰۷، ۱۱۰۸، ۱۱۰۹، ۱۱۱۰، ۱۱۱۱، ۱۱۱۲، ۱۱۱۳، ۱۱۱۴، ۱۱۱۵، ۱۱۱۶، ۱۱۱۷، ۱۱۱۸، ۱۱۱۹، ۱۱۲۰، ۱۱۲۱، ۱۱۲۲، ۱۱۲۳، ۱۱۲۴، ۱۱۲۵، ۱۱۲۶، ۱۱۲۷، ۱۱۲۸، ۱۱۲۹، ۱۱۳۰، ۱۱۳۱، ۱۱۳۲، ۱۱۳۳، ۱۱۳۴، ۱۱۳۵، ۱۱۳۶، ۱۱۳۷، ۱۱۳۸، ۱۱۳۹، ۱۱۴۰، ۱۱۴۱، ۱۱۴۲، ۱۱۴۳، ۱۱۴۴، ۱۱۴۵، ۱۱۴۶، ۱۱۴۷، ۱۱۴۸، ۱۱۴۹، ۱۱۵۰، ۱۱۵۱، ۱۱۵۲، ۱۱۵۳، ۱۱۵۴، ۱۱۵۵، ۱۱۵۶، ۱۱۵۷، ۱۱۵۸، ۱۱۵۹، ۱۱۶۰، ۱۱۶۱، ۱۱۶۲، ۱۱۶۳، ۱۱۶۴، ۱۱۶۵، ۱۱۶۶، ۱۱۶۷، ۱۱۶۸، ۱۱۶۹، ۱۱۷۰، ۱۱۷۱، ۱۱۷۲، ۱۱۷۳، ۱۱۷۴، ۱۱۷۵، ۱۱۷۶، ۱۱۷۷، ۱۱۷۸، ۱۱۷۹، ۱۱۸۰، ۱۱۸۱، ۱۱۸۲، ۱۱۸۳، ۱۱۸۴، ۱۱۸۵، ۱۱۸۶، ۱۱۸۷، ۱۱۸۸، ۱۱۸۹، ۱۱۹۰، ۱۱۹۱، ۱۱۹۲، ۱۱۹۳، ۱۱۹۴، ۱۱۹۵، ۱۱۹۶، ۱۱۹۷، ۱۱۹۸، ۱۱۹۹، ۱۲۰۰، ۱۲۰۱، ۱۲۰۲، ۱۲۰۳، ۱۲۰۴، ۱۲۰۵، ۱۲۰۶، ۱۲۰۷، ۱۲۰۸، ۱۲۰۹، ۱۲۱۰، ۱۲۱۱، ۱۲۱۲، ۱۲۱۳، ۱۲۱۴، ۱۲۱۵، ۱۲۱۶، ۱۲۱۷، ۱۲۱۸، ۱۲۱۹، ۱۲۲۰، ۱۲۲۱، ۱۲۲۲، ۱۲۲۳، ۱۲۲۴، ۱۲۲۵، ۱۲۲۶، ۱۲۲۷، ۱۲۲۸، ۱۲۲۹، ۱۲۳۰، ۱۲۳۱، ۱۲۳۲، ۱۲۳۳، ۱۲۳۴، ۱۲۳۵، ۱۲۳۶، ۱۲۳۷، ۱۲۳۸، ۱۲۳۹، ۱۲۴۰، ۱۲۴۱، ۱۲۴۲، ۱۲۴۳، ۱۲۴۴، ۱۲۴۵، ۱۲۴۶، ۱۲۴۷، ۱۲۴۸، ۱۲۴۹، ۱۲۵۰، ۱۲۵۱، ۱۲۵۲، ۱۲۵۳، ۱۲۵۴، ۱۲۵۵، ۱۲۵۶، ۱۲۵۷، ۱۲۵۸، ۱۲۵۹، ۱۲۶۰، ۱۲۶۱، ۱۲۶۲، ۱۲۶۳، ۱۲۶۴، ۱۲۶۵، ۱۲۶۶، ۱۲۶۷، ۱۲۶۸، ۱۲۶۹، ۱۲۷۰، ۱۲۷۱، ۱۲۷۲، ۱۲۷۳، ۱۲۷۴، ۱۲۷۵، ۱۲۷۶، ۱۲۷۷، ۱۲۷۸، ۱۲۷۹، ۱۲۸۰، ۱۲۸۱، ۱۲۸۲، ۱۲۸۳، ۱۲۸۴، ۱۲۸۵، ۱۲۸۶، ۱۲۸۷، ۱۲۸۸، ۱۲۸۹، ۱۲۹۰، ۱۲۹۱، ۱۲۹۲، ۱۲۹۳، ۱۲۹۴، ۱۲۹۵، ۱۲۹۶، ۱۲۹۷، ۱۲۹۸، ۱۲۹۹، ۱۳۰۰، ۱۳۰۱، ۱۳۰۲، ۱۳۰۳، ۱۳۰۴، ۱۳۰۵، ۱۳۰۶، ۱۳۰۷، ۱۳۰۸، ۱۳۰۹، ۱۳۱۰، ۱۳۱۱، ۱۳۱۲، ۱۳۱۳، ۱۳۱۴، ۱۳۱۵، ۱۳۱۶، ۱۳۱۷، ۱۳۱۸، ۱۳۱۹، ۱۳۲۰، ۱۳۲۱، ۱۳۲۲، ۱۳۲۳، ۱۳۲۴، ۱۳۲۵، ۱۳۲۶، ۱۳۲۷، ۱۳۲۸، ۱۳۲۹، ۱۳۳۰، ۱۳۳۱، ۱۳۳۲، ۱۳۳۳، ۱۳۳۴، ۱۳۳۵، ۱۳۳۶، ۱۳۳۷، ۱۳۳۸، ۱۳۳۹، ۱۳۴۰، ۱۳۴۱، ۱۳۴۲، ۱۳۴۳، ۱۳۴۴، ۱۳۴۵، ۱۳۴۶، ۱۳۴۷، ۱۳۴۸، ۱۳۴۹، ۱۳۵۰، ۱۳۵۱، ۱۳۵۲، ۱۳۵۳، ۱۳۵۴، ۱۳۵۵، ۱۳۵۶، ۱۳۵۷، ۱۳۵۸، ۱۳۵۹، ۱۳۶۰، ۱۳۶۱، ۱۳۶۲، ۱۳۶۳، ۱۳۶۴، ۱۳۶۵، ۱۳۶۶، ۱۳۶۷، ۱۳۶۸، ۱۳۶۹، ۱۳۷۰، ۱۳۷۱، ۱۳۷۲، ۱۳۷۳، ۱۳۷۴، ۱۳۷۵، ۱۳۷۶، ۱۳۷۷، ۱۳۷۸، ۱۳۷۹، ۱۳۸۰، ۱۳۸۱، ۱۳۸۲، ۱۳۸۳، ۱۳۸۴، ۱۳۸۵، ۱۳۸۶، ۱۳۸۷، ۱۳۸۸، ۱۳۸۹، ۱۳۹۰، ۱۳۹۱، ۱۳۹۲، ۱۳۹۳، ۱۳۹۴، ۱۳۹۵، ۱۳۹۶، ۱۳۹۷، ۱۳۹۸، ۱۳۹۹، ۱۴۰۰، ۱۴۰۱، ۱۴۰۲، ۱۴۰۳، ۱۴۰۴، ۱۴۰۵، ۱۴۰۶، ۱۴۰۷، ۱۴۰۸، ۱۴۰۹، ۱۴۱۰، ۱۴۱۱، ۱۴۱۲، ۱۴۱۳، ۱۴۱۴، ۱۴۱۵، ۱۴۱۶، ۱۴۱۷، ۱۴۱۸، ۱۴۱۹، ۱۴۲۰، ۱۴۲۱، ۱۴۲۲، ۱۴۲۳، ۱۴۲۴، ۱۴۲۵، ۱۴۲۶، ۱۴۲۷، ۱۴۲۸، ۱۴

«طر بخانه» که بحساب ابجد ۸۶۷ میشود، قرار داد است. در خانمه کتاب شرح حال مختصری از ختام می نویسد و تاریخ ولادت و مدت حیات او را که در هیچ کجا باین دقت ضبط نشده است بدست میدهد. مینویسد: «در محروسه شاهر خیه از اواحق ماوراءالنهر بر پشت نسخه ای بخط افتخارالبغا نظامی عروسی که از جماعه شاگردان کامل حکمت مآبی ختیمی بود، مطالعه افتاده که مولود او بیوم الخمیس اثنی عشر محرم الحرام سنه خمس و خمسين و اربعمئة الهزلیه بوده بمقام دهک از توابع دهستان استرآباد، حالا داخل بازا است، بطالع نور و صاحبش زهره در برج شرف بوده، و مدت عمر او پنجاه و دو سال بوده.»<sup>۱</sup>

هر چند تاریخ تولد مزبور غلط است، معینا اشاره بنام نظامی عروسی و شاگردی از نزد عم، ختیمی شایان دقت است.

۳- ابو جعفر بن محمد ابی سعد - نظامی در حکایت ۷ از مقامات سوره گوید:  
«حکایت کرد مرا استاد من الشیخ الامام ابو جعفر بن محمد ابی سعد النشوی المعروف بصرخ از الشیخ الامام محمد بن عقیل القزوینی از امیر فخرالدوله بد کالیجار البویسی...»  
ما در تعلیقات مربوط بدفعه ۱۲۳ در باره این شخص بحث خواهیم کرد.

نکته دیگر که باید متذکر شویم آنست که نظامی زن و فرزندان داشته است  
و دختر یکی از آزاد مردان هراتی را نیز معالجت کرد و فرزندی پذیرفت.<sup>۲</sup>

۱- تذکره ارفقون آقای همایون شده است. ص ۲۹۳ تعلیقات حاشیه ۱  
۲- تذکره ارفقون ص ۱۳۵-۶ متن کتاب حاشیه ۱ ص ۳۰۳ حکایت ۱۲ از مقامات چهارم ص ۱۳۲

## معاصران

### ۱- شاهان و شاهزادگان

۱- ملک فیخرالدین مسعود بن عزالدین حسین - از ملوک غور بامیان برادر

سلطان علاءالدین جهانسوز که تا حدود سال ۵۸۸ در حیات بوده است، و نامه وی در دیباچه<sup>۱</sup> و خانمه کتاب<sup>۲</sup> مذکور است<sup>۳</sup>.

۲- ملک شمس الدین محمد - وی پسر ملک فیخرالدین مسعود مذکور است

و تا حدود سال ۵۸۶ حیات داشته و در واقعه شکست سلطان علاءالدین از سلطان سنجر و اسیر شدن او وی نیز گرفتار شد. و پنجاه هزار دینار خود را فدیه داده خلاص گردید. نظامی عروضی در باب تعیین روز ورود مال فدیه بهرات استخراجی از احکام جدهای کرد و مطابق به واقع افتاد و این نصف را از جمله مفاخر خود در چهار مقام ذکر کرده است<sup>۴</sup>.

۳- شاهزاده ابوالحسن حسام الدین علی - پسر فیخرالدین مسعود برادر

شمس الدین محمد مذکور وی مخدوم مخصوص نظامی بود و نصف کتاب جدها<sup>۵</sup> او است<sup>۶</sup>.

۴- علاءالدین حسین جهانسوز - پسر عزالدین حسین از بزرگان غور

غور فیروز دوه (۵۴۵-۵۵۷)<sup>۷</sup> نظامی از او در مقامات دوه<sup>۸</sup> یاد شده.

۵- سلطان سنجر - پسر منکبشاه ساجوقی (۵۱۱-۵۵۲) این پادشاه

سال ۴۱۰ هجری خورشیدی بدشت تروق بهار داد و ده ماه آچاهه<sup>۹</sup> کرد.

۱- کتب مشهور سنجر و جهانسوز در تاریخ ایران و خاور میانه، ج ۳، ص ۳۶.

۲- کتب مشهور سنجر و جهانسوز در تاریخ ایران و خاور میانه، ج ۳، ص ۳۶.

۳- مقدمه ابن خلدون، ص ۵۰. کتب مشهور سنجر و جهانسوز در تاریخ ایران و خاور میانه، ج ۳، ص ۳۶.

۴- تعلیقات ابن خلدون، ج ۳، ص ۳۰۳. کتب مشهور سنجر و جهانسوز در تاریخ ایران و خاور میانه، ج ۳، ص ۳۶.



«ازھری برسبیل انتجاع بدان حضرت پیوست»<sup>۱</sup>۔ درسال ۵۴۷ کہ بین سنجر و علاءالدین غوری در صحرائی اوبہ (حدود ہرات) جنگی واقع شد۔ نظامی کہ در زمرہ غوریان بود پس از شکست اینان، مدتی دراز در ہرات مختفی گشت<sup>۲</sup>۔

## ۲۔ دانشمندان و شاعران و راویان

۱۔ **دھقان ابورجا** - نظامی عروضی در سال ۵۰۴ کہ هنوز در سمرقند بود، بعضی اطلاعات دربارہ رودکی شاعر ازوی شنید<sup>۳</sup>۔

۲۔ **عمر خیام نیشابوری**<sup>۴</sup> - نظامی درسال ۵۰۶ در شہر بلخ بخدمت خیم رسیدہ و در مجلس انس پیشگوی خیم را در باب قبر خود شفاہ ازوی استماع کردہ است<sup>۵</sup>۔ و درسال ۵۳۰ نظامی مجدداً بہ نیشابور رفت و قبر خیم را زیارت کرد<sup>۶</sup>۔ ذکر خیم در زمرہ استادان آمدہ است۔

۳۔ **معزی نیشابوری**<sup>۷</sup> - ذکر وی در زمرہ استادان نظامی آمدہ است۔

۴۔ **امام ابو حاتم مظفر اسفزاری**<sup>۸</sup> - نظامی عروضی درسال ۵۰۶ در شہر بلخ در مجلس انس خیم اورا دیدار کردہ است<sup>۹</sup>۔

۶۹۵ - **نظامی منیری و نظامی اثیری** - دو گویندہ معاصر نظامی عروضی، کہ نخستین مانند عروضی سمرقندی است و دومین نیشابوری<sup>۱۰</sup>، و عروضی در ترجیح خود بر آن دو، قطعہای دارد<sup>۱۱</sup>۔

برای بعضی ممان است این اشکال ایجاب شود کہ عروضی در ذکر شاعرانی کہ

- ۱۔ ص ۶۵ متن کتاب حاضر۔ ۲۔ رگ : ص ۳۲-۳۳ متن کتاب حاضر و ص ۱۰۰ مقدمہ حاضر۔
- ۳۔ رگ : ص ۵۳ متن کتاب حاضر۔ ۴۔ رگ : ص ۲۹۲ تعقیقات بعد۔ ۵۔ رگ : ص ۱۰۰ متن کتاب حاضر۔
- ۶۔ رگ : ص ۱۰۰-۱۰۱ متن کتاب حاضر۔ ۷۔ رگ : ص ۱۹۵ تعقیقات بعد و ص ۱۳۲ تعقیقات بعد۔
- ۸۔ رگ : ص ۳۶۲ تعقیقات بعد۔ ۹۔ رگ : ص ۱۰۰ متن کتاب حاضر۔
- ۱۰۔ رگ : ص ۸۵-۸۶ متن کتاب حاضر۔ ۱۱۔ رگ : ص ۸۵ متن کتاب حاضر۔

بنام «نظامی» در عصر او مشهور بودند، و با خود تعداد آنان را سه می‌شمارد<sup>۱</sup>، چرا از نظامی گنجوی نامی نمی‌برد؟ پاسخ آنست که توأد نظامی گنجوی باختلاف اقوال و قراین بین ۵۳۳ و حدود ۵۴۴ صورت گرفته است<sup>۲</sup>، و در این صورت بهنگام تدوین کتاب حاضر (۵۵۱-۵۵۲)، وی میبایست بین هفت و نوزده سال داشته باشد، و بنا بر این هنوز شهرتی نیافته بوده که کوس شاعری او از گنجی بغور و حوالی آن برسد.

### شعر نظامی

نظامی خود در چهار مقاله گوید که بدستور ملک انجیال بداهه این قطعه را ساخته است:

در جهان سه نظامییم، ای شاه!	ده جهان را سه باغ افروند
من بوسه پیش تخت شهم،	و آن در درمرو پیش سلطانم
بحقیقت که در سخن امروز	هر بدلی منخبر خراسانم
گرچه هم چون روان سخن گویند	ورچه هم چون درد سخن بازم
من شرام ده شان جو دریم	هر دو از در خود فرو مانم

و قول امیرتیمور صفی الدین را در این قطعه هفت چنین من گشته است: «در پادشاه نظامیان را بگذرد، من از حمله شعر...»<sup>۳</sup> و در این قطعه نیز هفت چنین است: «آن نیشانه که بر از چو چنین پنج بیت...»<sup>۴</sup> و در این قطعه نیز هفت چنین است: «عذوبت...»<sup>۵</sup> و در این قطعه نیز هفت چنین است: «زمین نظیر نیست...»<sup>۶</sup> و در این قطعه نیز هفت چنین است: «واقبل پادشاه وقت بهشت...»<sup>۷</sup> و در این قطعه نیز هفت چنین است: «زیندگ شود...»<sup>۸</sup>

۱- نظامی گنجوی، دیوانه، ج ۱، ص ۱۰۰  
۲- نظامی گنجوی، دیوانه، ج ۱، ص ۱۰۰  
۳- نظامی گنجوی، دیوانه، ج ۱، ص ۱۰۰  
۴- نظامی گنجوی، دیوانه، ج ۱، ص ۱۰۰  
۵- نظامی گنجوی، دیوانه، ج ۱، ص ۱۰۰  
۶- نظامی گنجوی، دیوانه، ج ۱، ص ۱۰۰  
۷- نظامی گنجوی، دیوانه، ج ۱، ص ۱۰۰  
۸- نظامی گنجوی، دیوانه، ج ۱، ص ۱۰۰

بدیہی است کہ این قول اغراق آمیز است، و نظامی را نمیتوان در ردیف گویندگان بزرگ معاصر وی از قبیل معزی قرار داد.

قطعه فوق را حمدالله مستوفی هم در تاریخ گزیده آورده است.<sup>۱</sup>

عوفی در لباب الالباب ج ۲ ص ۲۰۷-۲۰۸ نظامی عروضی سمرقندی را در زمره شاعران یاد میکنند<sup>۲</sup>، و گوید: « اکثر شعرا و مثنوی است و چند تالیف کردست و از متقدمان صنعت است، از اشعار او آنچه در خاطر بود تحریر افتاد، از دوستی شراب خواهد. قطعه:

ایا بدیع زمانه که در سخا و هنر  
چو هفت هشت حریفیم در یابی خانه  
دبیر و شاعر و درزی، طیب و دانشمند  
سه چار کنده<sup>۳</sup> نیکو در او فتادستند  
شرابمان برسیدست<sup>۴</sup> و ما ز اندیشه  
بیاک دور دور دگر هر سه چار کاده شوند  
ترا نظیر ندانیم جز بیا و پدر،  
شناخته بخراسان بهفت هشت هنر،  
ادیب و نحوی و قوال و گذر<sup>۵</sup>، آهنگر،  
زبادها، گران مست گشته جوی دگر،  
بمانده ایم سرانگشته بدندان در،  
پینج شش من می هفت هشت بنده بخر.

وقتی غلامان رضی الدین او را کارد زدند مجروح شد، اما وقت نکرد و صحت یافت، نظامی این دو بیت به گفت رباعی<sup>۶</sup>:

ای مرد<sup>۷</sup> کون فراخان و ای تنگ دیدگان  
زخم اینچنین زنی در رضی را چنین کشید<sup>۸</sup>  
وی از رضی عارض محنت کشیدگان  
بادا بر برده دست شام کون دریدگان  
قطعه:

چگونگی در عالی آلی چگونگی  
چگونگی در همه عالم که از وی  
سر و ریشی نکو دارد ولیکن  
که خاک از خون این زن روسپی به  
شناسی در مروت هیچ کس نه  
چونیکو بنگری کس نیست درده.

۱- تاریخ گزیده جیب عدلی اوفی کیو، لندن ص ۲۶، و تاریخ سمرقند مقدمه حاضر.  
۲- لباب الالباب مقدمه حاضر، ۳- در لباب ج ۲ ص ۲۰۷-۲۰۸ گذر، ۴- کبکة اللیل و صحیح  
رضی ص ۱۳۹۶، رکبہ ص ۶، ۵- چنین است در لباب جیب ازور و طبع آقوی فیسی و در تاریخ سمرقند،  
۶- در لباب و صحیح عدلی، قطعه، ۷- نظم اول، در لباب و صحیح فیسی، ذی در لباب ص ۸-۸، ۸- کبکة اللیل  
و تاریخ گزیده.

دو فرزند خلف کاورا رسیدند  
چه زیبا باشد اندر چشم این میل  
برون رفته سرخس از چنگ گنهر دو

قطعه :

بنامیزد زهی دو کبر سنگ ، زه  
چه نیکو باشد اندر حلق آن زه  
بر آسوده جهان از تنگ هر سه

بنشین و بشنو از من سه بیت هجو خویش  
از فعل شافیه نشنیدند در جهان  
گوئی که عمل خود شناسد درین جهان  
درخاه قلمبانی و در روسپی زاری

قطعه :

تا بر جهد ز چشم دو چشمت ز لایحه  
آنچ از عیال خویش تو دیدی معینه  
اندون چو می بپرد گفتن هر آینه  
همای خود نه بینی الا در آینه

خواجه احمد گمان من آن بود  
چونک بر سنگ امتحان برده

ده مرادوست در جهان جو تو هست  
در جهان خردمند جو تو هست

زین قطعات پیداست که طبع عروضی با هجو و هزل میل داشته است

و هم عوفی در موضع دیگر از لایح ج ۲ - ۱۱ در ترجمه شرح رودکی

این دوبیت را به نظامی عروضی نسبت دهیم

ای آنکه طعن کردی در شعر رودکی  
هان پس ده شعر داند در جهان  
این سخن گشت در جهان بود لایح  
صدح قریب به عیال در رودکی

و بقول مرحوم قزوینی در ج ۱ منظوم اثر در شعر از عیال در رودکی

حس زد<sup>۲</sup>

دو تشبه سمرقندی هم در تذکره الشعر در ج ۱ - ۱۱ - ۱۲ آمده است

نظامی عروضی سمرقندی هم در تذکره الشعر در ج ۱ - ۱۱ - ۱۲ آمده است

شاید در این معنی است در تذکره شعر سمرقندی در ج ۱ - ۱۱ - ۱۲ آمده است

این که در تذکره شعر سمرقندی در ج ۱ - ۱۱ - ۱۲ آمده است

Marfat.com

و در موضع دیگر<sup>۱</sup> نیز داستان مزبور را به نظامی نسبت دهد، و این اشتباهی است فاحش<sup>۲</sup>.

امین احمد رازی در تذکره هفت اقلیم، در ذیل سمرقند نویسد:

«نظام الدین احمد بن علی العروسی، از نیکو طبعان زمان خود بوده و در آن عصر نظمش نتیجه کان را تغییر دادی... و از درمثنوی از متقدمان صنعت است...» سپس حکایت آخر از مقاله سوم چهار مقاله را نقل میکند و آنگاه بذکر اشعار او می پردازد که همانهاست که در لباب الالباب مسطور است و فقط قطعه ذیل را که او نقل کرده در لباب نیست:

سلامت زیر گردون گام نهاد	خدا راحت در این ایام نهاد.
ز گردون آرمیده چون بود خلق	که خود ایزد در او آرام نهاد.
جهان بر وفق نام خود جهانست	خرد او را گزاف این نام نهاد.
خناک آنرا که از میدان ارواح	قدم در عالم اجسام نهاد.

### چهار مقاله

ذکر چهار مقاله در کتب - علامه مرحوم قزوینی در مقدمه خود نامه بعضی کتب را که از چهار مقاله ذکری بمیان آورده اند، نقل کرده اند<sup>۳</sup>، ما در اینجا بشرح برخی از کتب دیگر ده از چهار مقاله یاد و یاد مطالبی از او نقل و اقتباس کرده اند، می پردازیم.

۱- از قدیمترین کسانی که از چهار مقاله و مؤلف آن یاد کرده اند، محمد بن فخرالدین هندوشاه نخجوانی مشهور به شمس منشی است. هندوشاه مؤلف کتاب مشهور تجارب السلف است<sup>۴</sup>.

۱- ایضا ص ۱۳۰. ۲- ربك من يست - يست و ان مقدمه حاضر.

۳- ص ۱۱۱ مقدمه حاضر بعد. ۴- این کتاب بتصحیح مرحوم عباس افشار آشتیانی سند

دانشگاه در ۱۳۱۳ در تهران چاپ و منتشر شده است.

(مقدمه چهارمقاله ۵)



ازلی این بود که این کتاب بالقباب همایون پادشاه اسلام (مراد شاه اوپس است) دطرز  
و موثح شد. بنابراین تألیف این کتاب در اوائل سلطنت سلطان اوپس (۷۵۲-۷۷۶)  
و مسلماً پس از سال ۷۵۷ بوده است.

مؤلف این کتاب را «دستورالکتاب فی تعیین المراتب» نامیده (و آن) در باب مقدمه  
و دو قسم و خاتمه مرتب گردیده و از دیباچه هر دو قسم فهرست تفصیلی خطاب هر یک از  
آنها را نیز می آوریم:

مقدمه: در کیفیت این کتاب و شرط شروع متأهل در آن:

قسم اول: در مکاتبات سلاطین ده بیکدیگر نویسند. و القاب و ادعیه ایشان و  
خواتین سلاطین و اولاد ایشان، و ذکر پادشاه یعنی آنکه مکتوب از قبل او نویسند،  
و احوال که بدان متعلق خواهد شد. و این مرتبه مشتمل است بر دو ضرب (ضرب اول  
بسه صورت و ضرب دوم به بیست فصل تقسیم گردیده).

مرتبه دوم: در مکاتبات امراء الوس و وزراء و خواتین و اولاد ایشان و ثقیب نسبات  
و مشایخ و مریدان و قضی الفضاة و دیگر قضاة و ابناء ایشان و نواب دیوان سلطنت و  
دیوان وزارت و امراء اولکای تومانیات و اینقان و انبکان و و غیر حضرت سلطنت و  
اصحاب دیوان بزرگ و دیگر ارکان مملکت مشتمل بر دو ضرب (ضرب اول در بیست  
و شش فصل و ضرب دوم در شانزده فصل است).

مرتبه سوم: در مکاتبات اشراف الناس و علما و حکما و مدرّسان و عقیبان و  
مفسران و مفیدان و محدثان و ائمه و خطباء و وعظ و اطبا و فقها و حفاظ و صحابا و ارباب  
فنون و منفطعان و گوشه نشینان و محتسبان و منجمن و شعرا و استادان و جد و پدر و  
جده و مادر و عم و خال و عمه و خاله و برادران بزرگ و کوچک و خواهران و پسران  
کثر هم الله تعالی و دختران و خواجه سرایان و دوستان و ندما و نجار و اطفال و شجعان  
و اسفیسالاران و کونولان و مقدمان طوائف و مهندسان و معماران و صدور اعین و  
القاب و ادعیه ایشان و اوساح الناس و غیرهم. و این مرتبه مشتمل است بر دو صنف و  
مضمونت که بعد از القاب و خطاب بدین دو صنف نویسند (صنف اول مشتمل بر سه





و فارسی بسیار تمثال جسته و در خاتمه کتاب قصیده ای در مدح شاه اویس از انشاء خویش ضبط نموده و این کتاب تقریباً در حدود ۲۳۰۰۰ بیت کتابت دارد.<sup>۱</sup>  
مؤلف دستورالکتاب در مقدمه قسم دوم گوید<sup>۲</sup> :

« این فواید حکیم فاضل ابوالحسن احمد بن عمر بن علی النظمی العروزی السمرقندی احمد (ه) الله در مجمع النوادر آورده است . حکیم مذکور چند حکایت در کتاب مجمع النوادر مطابق وقت و حال مالوک و سلاطین هر عصر ایراد کرده است برین موجب که ملخص میگردد ، و در مقدمه میگوید که : کتابت و دبیری صنعتی است مشتمل بر قیاسات خطابی و بلاغی ، منتفع در مخاطباتی که مردم راست<sup>۳</sup> ... »

سپس مقامه مقالات اول چهارمقاله و ده حکایت از آن مقالات را با تصرف اندک نقل کرده است . همچنین مؤلف مزبور در پایان فصل دوم ، از مقدمه قسم دوم ، پیش از نقل مقالات اول از چهارمقاله از مصنف کتاب اخیر چنین یاد کند : « ... و حکیم ابوالحسن احمد بن عمر بن علی العروزی السمرقندی احمد (ه) الله حکایت چند مناسب در کتاب مجمع النوادر آورده است ، اما چون هنوز فواید مولانا حکیم الدین ناموسی با تمام نرسیده ، آنرا مؤخر داشته شد ، و بعد از آن ایراد افتد ان شاء الله تعالی ... »  
مؤلف دستورالکتاب مقالات اول (دبیری) را که شامل مقدمه و ده حکایت است از چهارمقاله با تصرف نقل کرده است .

اینک برای مقایسه بین چهارمقاله و دستورالکتاب ، حکایتی را از کتاب اخیر نقل میکنیم<sup>۴</sup> .

حکایت پنجم<sup>۵</sup> - امغان شهریست از اعمال عزیزین ، مگر در روز گداز ساطل عدل یمن الدوله و امین المئه محمود بن سبکتکین غزوی از اساتذت برهانه جمعی از کفار بر

۱ - درین قول آقای ابن ابوسفیان بزرگ دبیر است ج ۲ ص ۲۱ - ۲۵ .

۲ - ص ۳۲۵ نسخه خطی کتابخانه مجلس شورای اسلامی - قس ۳ ص ۱۹ - ۲۰ متن کتاب حاضر و حیات

۳ - مقبول از مجمع المئه در باب اول ص ۴۰۰ - ۴۰۱ - ۴۰۲ - ۴۰۳ - ۴۰۴ - ۴۰۵ - ۴۰۶ - ۴۰۷ - ۴۰۸ - ۴۰۹ - ۴۱۰ - ۴۱۱ - ۴۱۲ - ۴۱۳ - ۴۱۴ - ۴۱۵ - ۴۱۶ - ۴۱۷ - ۴۱۸ - ۴۱۹ - ۴۲۰ - ۴۲۱ - ۴۲۲ - ۴۲۳ - ۴۲۴ - ۴۲۵ - ۴۲۶ - ۴۲۷ - ۴۲۸ - ۴۲۹ - ۴۳۰ - ۴۳۱ - ۴۳۲ - ۴۳۳ - ۴۳۴ - ۴۳۵ - ۴۳۶ - ۴۳۷ - ۴۳۸ - ۴۳۹ - ۴۴۰ - ۴۴۱ - ۴۴۲ - ۴۴۳ - ۴۴۴ - ۴۴۵ - ۴۴۶ - ۴۴۷ - ۴۴۸ - ۴۴۹ - ۴۵۰ - ۴۵۱ - ۴۵۲ - ۴۵۳ - ۴۵۴ - ۴۵۵ - ۴۵۶ - ۴۵۷ - ۴۵۸ - ۴۵۹ - ۴۶۰ - ۴۶۱ - ۴۶۲ - ۴۶۳ - ۴۶۴ - ۴۶۵ - ۴۶۶ - ۴۶۷ - ۴۶۸ - ۴۶۹ - ۴۷۰ - ۴۷۱ - ۴۷۲ - ۴۷۳ - ۴۷۴ - ۴۷۵ - ۴۷۶ - ۴۷۷ - ۴۷۸ - ۴۷۹ - ۴۸۰ - ۴۸۱ - ۴۸۲ - ۴۸۳ - ۴۸۴ - ۴۸۵ - ۴۸۶ - ۴۸۷ - ۴۸۸ - ۴۸۹ - ۴۹۰ - ۴۹۱ - ۴۹۲ - ۴۹۳ - ۴۹۴ - ۴۹۵ - ۴۹۶ - ۴۹۷ - ۴۹۸ - ۴۹۹ - ۵۰۰ - ۵۰۱ - ۵۰۲ - ۵۰۳ - ۵۰۴ - ۵۰۵ - ۵۰۶ - ۵۰۷ - ۵۰۸ - ۵۰۹ - ۵۱۰ - ۵۱۱ - ۵۱۲ - ۵۱۳ - ۵۱۴ - ۵۱۵ - ۵۱۶ - ۵۱۷ - ۵۱۸ - ۵۱۹ - ۵۲۰ - ۵۲۱ - ۵۲۲ - ۵۲۳ - ۵۲۴ - ۵۲۵ - ۵۲۶ - ۵۲۷ - ۵۲۸ - ۵۲۹ - ۵۳۰ - ۵۳۱ - ۵۳۲ - ۵۳۳ - ۵۳۴ - ۵۳۵ - ۵۳۶ - ۵۳۷ - ۵۳۸ - ۵۳۹ - ۵۴۰ - ۵۴۱ - ۵۴۲ - ۵۴۳ - ۵۴۴ - ۵۴۵ - ۵۴۶ - ۵۴۷ - ۵۴۸ - ۵۴۹ - ۵۵۰ - ۵۵۱ - ۵۵۲ - ۵۵۳ - ۵۵۴ - ۵۵۵ - ۵۵۶ - ۵۵۷ - ۵۵۸ - ۵۵۹ - ۵۶۰ - ۵۶۱ - ۵۶۲ - ۵۶۳ - ۵۶۴ - ۵۶۵ - ۵۶۶ - ۵۶۷ - ۵۶۸ - ۵۶۹ - ۵۷۰ - ۵۷۱ - ۵۷۲ - ۵۷۳ - ۵۷۴ - ۵۷۵ - ۵۷۶ - ۵۷۷ - ۵۷۸ - ۵۷۹ - ۵۸۰ - ۵۸۱ - ۵۸۲ - ۵۸۳ - ۵۸۴ - ۵۸۵ - ۵۸۶ - ۵۸۷ - ۵۸۸ - ۵۸۹ - ۵۹۰ - ۵۹۱ - ۵۹۲ - ۵۹۳ - ۵۹۴ - ۵۹۵ - ۵۹۶ - ۵۹۷ - ۵۹۸ - ۵۹۹ - ۶۰۰ - ۶۰۱ - ۶۰۲ - ۶۰۳ - ۶۰۴ - ۶۰۵ - ۶۰۶ - ۶۰۷ - ۶۰۸ - ۶۰۹ - ۶۱۰ - ۶۱۱ - ۶۱۲ - ۶۱۳ - ۶۱۴ - ۶۱۵ - ۶۱۶ - ۶۱۷ - ۶۱۸ - ۶۱۹ - ۶۲۰ - ۶۲۱ - ۶۲۲ - ۶۲۳ - ۶۲۴ - ۶۲۵ - ۶۲۶ - ۶۲۷ - ۶۲۸ - ۶۲۹ - ۶۳۰ - ۶۳۱ - ۶۳۲ - ۶۳۳ - ۶۳۴ - ۶۳۵ - ۶۳۶ - ۶۳۷ - ۶۳۸ - ۶۳۹ - ۶۴۰ - ۶۴۱ - ۶۴۲ - ۶۴۳ - ۶۴۴ - ۶۴۵ - ۶۴۶ - ۶۴۷ - ۶۴۸ - ۶۴۹ - ۶۵۰ - ۶۵۱ - ۶۵۲ - ۶۵۳ - ۶۵۴ - ۶۵۵ - ۶۵۶ - ۶۵۷ - ۶۵۸ - ۶۵۹ - ۶۶۰ - ۶۶۱ - ۶۶۲ - ۶۶۳ - ۶۶۴ - ۶۶۵ - ۶۶۶ - ۶۶۷ - ۶۶۸ - ۶۶۹ - ۶۷۰ - ۶۷۱ - ۶۷۲ - ۶۷۳ - ۶۷۴ - ۶۷۵ - ۶۷۶ - ۶۷۷ - ۶۷۸ - ۶۷۹ - ۶۸۰ - ۶۸۱ - ۶۸۲ - ۶۸۳ - ۶۸۴ - ۶۸۵ - ۶۸۶ - ۶۸۷ - ۶۸۸ - ۶۸۹ - ۶۹۰ - ۶۹۱ - ۶۹۲ - ۶۹۳ - ۶۹۴ - ۶۹۵ - ۶۹۶ - ۶۹۷ - ۶۹۸ - ۶۹۹ - ۷۰۰ - ۷۰۱ - ۷۰۲ - ۷۰۳ - ۷۰۴ - ۷۰۵ - ۷۰۶ - ۷۰۷ - ۷۰۸ - ۷۰۹ - ۷۱۰ - ۷۱۱ - ۷۱۲ - ۷۱۳ - ۷۱۴ - ۷۱۵ - ۷۱۶ - ۷۱۷ - ۷۱۸ - ۷۱۹ - ۷۲۰ - ۷۲۱ - ۷۲۲ - ۷۲۳ - ۷۲۴ - ۷۲۵ - ۷۲۶ - ۷۲۷ - ۷۲۸ - ۷۲۹ - ۷۳۰ - ۷۳۱ - ۷۳۲ - ۷۳۳ - ۷۳۴ - ۷۳۵ - ۷۳۶ - ۷۳۷ - ۷۳۸ - ۷۳۹ - ۷۴۰ - ۷۴۱ - ۷۴۲ - ۷۴۳ - ۷۴۴ - ۷۴۵ - ۷۴۶ - ۷۴۷ - ۷۴۸ - ۷۴۹ - ۷۵۰ - ۷۵۱ - ۷۵۲ - ۷۵۳ - ۷۵۴ - ۷۵۵ - ۷۵۶ - ۷۵۷ - ۷۵۸ - ۷۵۹ - ۷۶۰ - ۷۶۱ - ۷۶۲ - ۷۶۳ - ۷۶۴ - ۷۶۵ - ۷۶۶ - ۷۶۷ - ۷۶۸ - ۷۶۹ - ۷۷۰ - ۷۷۱ - ۷۷۲ - ۷۷۳ - ۷۷۴ - ۷۷۵ - ۷۷۶ - ۷۷۷ - ۷۷۸ - ۷۷۹ - ۷۸۰ - ۷۸۱ - ۷۸۲ - ۷۸۳ - ۷۸۴ - ۷۸۵ - ۷۸۶ - ۷۸۷ - ۷۸۸ - ۷۸۹ - ۷۹۰ - ۷۹۱ - ۷۹۲ - ۷۹۳ - ۷۹۴ - ۷۹۵ - ۷۹۶ - ۷۹۷ - ۷۹۸ - ۷۹۹ - ۸۰۰ - ۸۰۱ - ۸۰۲ - ۸۰۳ - ۸۰۴ - ۸۰۵ - ۸۰۶ - ۸۰۷ - ۸۰۸ - ۸۰۹ - ۸۱۰ - ۸۱۱ - ۸۱۲ - ۸۱۳ - ۸۱۴ - ۸۱۵ - ۸۱۶ - ۸۱۷ - ۸۱۸ - ۸۱۹ - ۸۲۰ - ۸۲۱ - ۸۲۲ - ۸۲۳ - ۸۲۴ - ۸۲۵ - ۸۲۶ - ۸۲۷ - ۸۲۸ - ۸۲۹ - ۸۳۰ - ۸۳۱ - ۸۳۲ - ۸۳۳ - ۸۳۴ - ۸۳۵ - ۸۳۶ - ۸۳۷ - ۸۳۸ - ۸۳۹ - ۸۴۰ - ۸۴۱ - ۸۴۲ - ۸۴۳ - ۸۴۴ - ۸۴۵ - ۸۴۶ - ۸۴۷ - ۸۴۸ - ۸۴۹ - ۸۵۰ - ۸۵۱ - ۸۵۲ - ۸۵۳ - ۸۵۴ - ۸۵۵ - ۸۵۶ - ۸۵۷ - ۸۵۸ - ۸۵۹ - ۸۶۰ - ۸۶۱ - ۸۶۲ - ۸۶۳ - ۸۶۴ - ۸۶۵ - ۸۶۶ - ۸۶۷ - ۸۶۸ - ۸۶۹ - ۸۷۰ - ۸۷۱ - ۸۷۲ - ۸۷۳ - ۸۷۴ - ۸۷۵ - ۸۷۶ - ۸۷۷ - ۸۷۸ - ۸۷۹ - ۸۸۰ - ۸۸۱ - ۸۸۲ - ۸۸۳ - ۸۸۴ - ۸۸۵ - ۸۸۶ - ۸۸۷ - ۸۸۸ - ۸۸۹ - ۸۹۰ - ۸۹۱ - ۸۹۲ - ۸۹۳ - ۸۹۴ - ۸۹۵ - ۸۹۶ - ۸۹۷ - ۸۹۸ - ۸۹۹ - ۹۰۰ - ۹۰۱ - ۹۰۲ - ۹۰۳ - ۹۰۴ - ۹۰۵ - ۹۰۶ - ۹۰۷ - ۹۰۸ - ۹۰۹ - ۹۱۰ - ۹۱۱ - ۹۱۲ - ۹۱۳ - ۹۱۴ - ۹۱۵ - ۹۱۶ - ۹۱۷ - ۹۱۸ - ۹۱۹ - ۹۲۰ - ۹۲۱ - ۹۲۲ - ۹۲۳ - ۹۲۴ - ۹۲۵ - ۹۲۶ - ۹۲۷ - ۹۲۸ - ۹۲۹ - ۹۳۰ - ۹۳۱ - ۹۳۲ - ۹۳۳ - ۹۳۴ - ۹۳۵ - ۹۳۶ - ۹۳۷ - ۹۳۸ - ۹۳۹ - ۹۴۰ - ۹۴۱ - ۹۴۲ - ۹۴۳ - ۹۴۴ - ۹۴۵ - ۹۴۶ - ۹۴۷ - ۹۴۸ - ۹۴۹ - ۹۵۰ - ۹۵۱ - ۹۵۲ - ۹۵۳ - ۹۵۴ - ۹۵۵ - ۹۵۶ - ۹۵۷ - ۹۵۸ - ۹۵۹ - ۹۶۰ - ۹۶۱ - ۹۶۲ - ۹۶۳ - ۹۶۴ - ۹۶۵ - ۹۶۶ - ۹۶۷ - ۹۶۸ - ۹۶۹ - ۹۷۰ - ۹۷۱ - ۹۷۲ - ۹۷۳ - ۹۷۴ - ۹۷۵ - ۹۷۶ - ۹۷۷ - ۹۷۸ - ۹۷۹ - ۹۸۰ - ۹۸۱ - ۹۸۲ - ۹۸۳ - ۹۸۴ - ۹۸۵ - ۹۸۶ - ۹۸۷ - ۹۸۸ - ۹۸۹ - ۹۹۰ - ۹۹۱ - ۹۹۲ - ۹۹۳ - ۹۹۴ - ۹۹۵ - ۹۹۶ - ۹۹۷ - ۹۹۸ - ۹۹۹ - ۱۰۰۰ - ۱۰۰۱ - ۱۰۰۲ - ۱۰۰۳ - ۱۰۰۴ - ۱۰۰۵ - ۱۰۰۶ - ۱۰۰۷ - ۱۰۰۸ - ۱۰۰۹ - ۱۰۱۰ - ۱۰۱۱ - ۱۰۱۲ - ۱۰۱۳ - ۱۰۱۴ - ۱۰۱۵ - ۱۰۱۶ - ۱۰۱۷ - ۱۰۱۸ - ۱۰۱۹ - ۱۰۲۰ - ۱۰۲۱ - ۱۰۲۲ - ۱۰۲۳ - ۱۰۲۴ - ۱۰۲۵ - ۱۰۲۶ - ۱۰۲۷ - ۱۰۲۸ - ۱۰۲۹ - ۱۰۳۰ - ۱۰۳۱ - ۱۰۳۲ - ۱۰۳۳ - ۱۰۳۴ - ۱۰۳۵ - ۱۰۳۶ - ۱۰۳۷ - ۱۰۳۸ - ۱۰۳۹ - ۱۰۴۰ - ۱۰۴۱ - ۱۰۴۲ - ۱۰۴۳ - ۱۰۴۴ - ۱۰۴۵ - ۱۰۴۶ - ۱۰۴۷ - ۱۰۴۸ - ۱۰۴۹ - ۱۰۵۰ - ۱۰۵۱ - ۱۰۵۲ - ۱۰۵۳ - ۱۰۵۴ - ۱۰۵۵ - ۱۰۵۶ - ۱۰۵۷ - ۱۰۵۸ - ۱۰۵۹ - ۱۰۶۰ - ۱۰۶۱ - ۱۰۶۲ - ۱۰۶۳ - ۱۰۶۴ - ۱۰۶۵ - ۱۰۶۶ - ۱۰۶۷ - ۱۰۶۸ - ۱۰۶۹ - ۱۰۷۰ - ۱۰۷۱ - ۱۰۷۲ - ۱۰۷۳ - ۱۰۷۴ - ۱۰۷۵ - ۱۰۷۶ - ۱۰۷۷ - ۱۰۷۸ - ۱۰۷۹ - ۱۰۸۰ - ۱۰۸۱ - ۱۰۸۲ - ۱۰۸۳ - ۱۰۸۴ - ۱۰۸۵ - ۱۰۸۶ - ۱۰۸۷ - ۱۰۸۸ - ۱۰۸۹ - ۱۰۹۰ - ۱۰۹۱ - ۱۰۹۲ - ۱۰۹۳ - ۱۰۹۴ - ۱۰۹۵ - ۱۰۹۶ - ۱۰۹۷ - ۱۰۹۸ - ۱۰۹۹ - ۱۱۰۰ - ۱۱۰۱ - ۱۱۰۲ - ۱۱۰۳ - ۱۱۰۴ - ۱۱۰۵ - ۱۱۰۶ - ۱۱۰۷ - ۱۱۰۸ - ۱۱۰۹ - ۱۱۱۰ - ۱۱۱۱ - ۱۱۱۲ - ۱۱۱۳ - ۱۱۱۴ - ۱۱۱۵ - ۱۱۱۶ - ۱۱۱۷ - ۱۱۱۸ - ۱۱۱۹ - ۱۱۲۰ - ۱۱۲۱ - ۱۱۲۲ - ۱۱۲۳ - ۱۱۲۴ - ۱۱۲۵ - ۱۱۲۶ - ۱۱۲۷ - ۱۱۲۸ - ۱۱۲۹ - ۱۱۳۰ - ۱۱۳۱ - ۱۱۳۲ - ۱۱۳۳ - ۱۱۳۴ - ۱۱۳۵ - ۱۱۳۶ - ۱۱۳۷ - ۱۱۳۸ - ۱۱۳۹ - ۱۱۴۰ - ۱۱۴۱ - ۱۱۴۲ - ۱۱۴۳ - ۱۱۴۴ - ۱۱۴۵ - ۱۱۴۶ - ۱۱۴۷ - ۱۱۴۸ - ۱۱۴۹ - ۱۱۵۰ - ۱۱۵۱ - ۱۱۵۲ - ۱۱۵۳ - ۱۱۵۴ - ۱۱۵۵ - ۱۱۵۶ - ۱۱۵۷ - ۱۱۵۸ - ۱۱۵۹ - ۱۱۶۰ - ۱۱۶۱ - ۱۱۶۲ - ۱۱۶۳ - ۱۱۶۴ - ۱۱۶۵ - ۱۱۶۶ - ۱۱۶۷ - ۱۱۶۸ - ۱۱۶۹ - ۱۱۷۰ - ۱۱۷۱ - ۱۱۷۲ - ۱۱۷۳ - ۱۱۷۴ - ۱۱۷۵ - ۱۱۷۶ - ۱۱۷۷ - ۱۱۷۸ - ۱۱۷۹ - ۱۱۸۰ - ۱۱۸۱ - ۱۱۸۲ - ۱۱۸۳ - ۱۱۸۴ - ۱۱۸۵ - ۱۱۸۶ - ۱۱۸۷ - ۱۱۸۸ - ۱۱۸۹ - ۱۱۹۰ - ۱۱۹۱ - ۱۱۹۲ - ۱۱۹۳ - ۱۱۹۴ - ۱۱۹۵ - ۱۱۹۶ - ۱۱۹۷ - ۱۱۹۸ - ۱۱۹۹ - ۱۲۰۰ - ۱۲۰۱ - ۱۲۰۲ - ۱۲۰۳ - ۱۲۰۴ - ۱۲۰۵ - ۱۲۰۶ - ۱۲۰۷ - ۱۲۰۸ - ۱۲۰۹ - ۱۲۱۰ - ۱۲۱۱ - ۱۲۱۲ - ۱۲۱۳ - ۱۲۱۴ - ۱۲۱۵ - ۱۲۱۶ - ۱۲۱۷ - ۱۲۱۸ - ۱۲۱۹ - ۱۲۲۰ - ۱۲۲۱ - ۱۲۲۲ - ۱۲۲۳ - ۱۲۲۴ - ۱۲۲۵ - ۱۲۲۶ - ۱۲۲۷ - ۱۲۲۸ - ۱۲۲۹ - ۱۲۳۰ - ۱۲۳۱ - ۱۲۳۲ - ۱۲۳۳ - ۱۲۳۴ - ۱۲۳۵ - ۱۲۳۶ - ۱۲۳۷ - ۱۲۳۸ - ۱۲۳۹ - ۱۲۴۰ - ۱۲۴۱ - ۱۲۴۲ - ۱۲۴۳ - ۱۲۴۴ - ۱۲۴۵ - ۱۲۴۶ - ۱۲۴۷ - ۱۲۴۸ - ۱۲۴۹ - ۱۲۵۰ - ۱۲۵۱ - ۱۲۵۲ - ۱۲۵۳ - ۱۲۵۴ - ۱۲۵۵ - ۱۲۵۶ - ۱۲۵۷ - ۱۲۵۸ - ۱۲۵۹ - ۱۲۶۰ - ۱۲۶۱ - ۱۲۶۲ - ۱۲۶۳ - ۱۲۶۴ - ۱۲۶۵ - ۱۲۶۶ - ۱۲۶۷ - ۱۲۶۸ - ۱۲۶۹ - ۱۲۷۰ - ۱۲۷۱ - ۱۲۷۲ - ۱۲۷۳ - ۱۲۷۴ - ۱۲۷۵ - ۱۲۷۶ - ۱۲۷۷ - ۱۲۷۸ - ۱۲۷۹ - ۱۲۸۰ - ۱۲۸۱ - ۱۲۸۲ - ۱۲۸۳ - ۱۲۸۴ - ۱۲۸۵ - ۱۲۸۶ - ۱۲۸۷ - ۱۲۸۸ - ۱۲۸۹ - ۱۲۹۰ - ۱۲۹۱ - ۱۲۹۲ - ۱۲۹۳ - ۱۲۹۴ - ۱۲۹۵ - ۱۲۹۶ - ۱۲۹۷ - ۱۲۹۸ - ۱۲۹۹ - ۱۳۰۰ - ۱۳۰۱ - ۱۳۰۲ - ۱۳۰۳ - ۱۳۰۴ - ۱۳۰۵ - ۱۳۰۶ - ۱۳۰۷ - ۱۳۰۸ - ۱۳۰۹ - ۱۳۱۰ - ۱۳۱۱ - ۱۳۱۲ - ۱۳۱۳ - ۱۳۱۴ - ۱۳۱۵ - ۱۳۱۶ - ۱۳۱۷ - ۱۳۱۸ - ۱۳۱۹ - ۱۳۲۰ - ۱۳۲۱ - ۱۳۲۲ - ۱۳۲۳ - ۱۳۲۴ - ۱۳۲۵ - ۱۳۲۶ - ۱۳۲۷ - ۱۳۲۸ - ۱۳۲۹ - ۱۳۳۰ - ۱۳۳۱ - ۱۳۳۲ - ۱۳۳۳ - ۱۳۳۴ - ۱۳۳۵ - ۱۳۳۶ - ۱۳۳۷ - ۱۳۳۸ - ۱۳۳۹ - ۱۳۴۰ - ۱۳۴۱ - ۱۳۴۲ - ۱۳۴۳ - ۱۳۴۴ - ۱۳۴۵ - ۱۳۴۶ - ۱۳۴۷ - ۱۳۴۸ - ۱۳۴۹ - ۱۳۵۰ - ۱۳۵۱ - ۱۳۵۲ - ۱۳۵۳ - ۱۳۵۴ - ۱۳۵۵ - ۱۳۵۶ - ۱۳۵۷ - ۱۳۵۸ - ۱۳۵۹ - ۱۳۶۰ - ۱۳۶۱ - ۱۳۶۲ - ۱۳۶۳ - ۱۳۶۴ - ۱۳۶۵ - ۱۳۶۶ - ۱۳۶۷ - ۱۳۶۸ - ۱۳۶۹ - ۱۳۷۰ - ۱۳۷۱ - ۱۳۷۲ - ۱۳۷۳ - ۱۳۷۴ - ۱۳۷۵ - ۱۳۷۶ - ۱۳۷۷ - ۱۳۷۸ - ۱۳۷۹ - ۱۳۸۰ - ۱۳۸۱ - ۱۳۸۲ - ۱۳۸۳ - ۱۳۸۴ - ۱۳۸۵ - ۱۳۸۶ - ۱۳۸۷ - ۱۳۸۸ - ۱۳۸۹ - ۱۳۹۰ - ۱۳۹۱ - ۱۳۹۲ - ۱۳۹۳ - ۱۳۹۴ - ۱۳۹۵ - ۱۳۹۶ - ۱۳۹۷ - ۱۳۹۸ - ۱۳۹۹ - ۱۴۰۰ - ۱۴۰۱ - ۱۴۰۲ - ۱۴۰۳ - ۱۴۰۴ - ۱۴۰۵ - ۱۴۰۶ - ۱۴۰۷ - ۱۴۰۸ - ۱۴۰۹ - ۱۴۱۰ - ۱۴۱۱ - ۱۴۱۲ - ۱۴۱۳ - ۱۴۱۴ - ۱۴۱۵ - ۱۴۱۶ - ۱۴۱۷ - ۱۴۱۸ - ۱۴۱۹ - ۱۴۲۰ - ۱۴۲۱ - ۱۴۲۲ - ۱۴۲۳ - ۱۴۲۴ - ۱۴۲۵ - ۱۴۲۶ - ۱۴۲۷ - ۱۴۲۸ - ۱۴۲۹ - ۱۴۳۰ - ۱۴۳۱ - ۱۴۳۲ - ۱۴۳۳ - ۱۴۳۴ - ۱۴۳۵ - ۱۴۳۶ - ۱۴۳۷ - ۱۴۳۸ - ۱۴۳۹ - ۱۴۴۰ - ۱۴۴۱ - ۱۴۴۲ - ۱۴۴۳ - ۱۴۴۴ - ۱۴۴۵ - ۱۴۴۶ - ۱۴۴۷ - ۱۴۴۸ - ۱۴۴۹ - ۱۴۵۰ - ۱۴۵۱ - ۱۴۵۲ - ۱۴۵۳ - ۱۴۵۴ - ۱۴۵۵ - ۱۴۵۶ - ۱۴۵۷ - ۱۴۵۸ - ۱۴۵۹ - ۱۴۶۰ - ۱۴۶۱ - ۱۴۶۲ - ۱۴۶۳ - ۱۴۶۴ - ۱۴۶۵ - ۱۴۶۶ - ۱۴۶۷ - ۱۴۶۸ - ۱۴۶۹ - ۱۴۷۰ - ۱۴۷۱ - ۱۴۷۲ - ۱۴۷۳ - ۱۴۷۴ - ۱۴۷۵ - ۱۴۷۶ - ۱۴۷۷ - ۱۴۷۸ - ۱۴۷۹ - ۱۴۸۰ - ۱۴۸۱ - ۱۴۸۲ - ۱۴۸۳ - ۱۴۸۴ - ۱۴۸۵ - ۱۴۸۶ - ۱۴۸۷ - ۱۴۸۸ - ۱۴۸۹ - ۱۴۹۰ - ۱۴۹۱ - ۱۴۹۲ - ۱۴۹۳ - ۱۴۹۴ - ۱۴۹۵ - ۱۴۹۶ - ۱۴۹۷ - ۱۴۹۸ - ۱۴۹۹ - ۱۵۰۰ - ۱۵۰۱ - ۱۵۰۲ - ۱۵۰۳ - ۱۵۰۴ - ۱۵۰۵ - ۱۵۰۶ - ۱۵۰۷ - ۱۵۰۸ - ۱۵۰۹ - ۱۵۱۰ - ۱۵۱۱ - ۱۵۱۲ - ۱۵۱۳ - ۱۵۱۴ - ۱۵۱۵ - ۱۵۱۶ - ۱۵۱۷ - ۱۵۱۸ - ۱۵۱۹ - ۱۵۲۰ - ۱۵۲۱ - ۱۵۲۲ - ۱۵۲۳ - ۱۵۲۴ - ۱۵۲۵ - ۱۵۲۶ - ۱۵۲۷ - ۱۵۲۸ - ۱۵۲۹ - ۱۵۳۰ - ۱۵۳۱ - ۱۵۳۲ - ۱۵۳۳ - ۱۵۳۴ - ۱۵۳۵ - ۱۵۳۶ - ۱۵۳۷ - ۱۵۳۸ - ۱۵۳۹ - ۱۵۴۰ - ۱۵۴۱ - ۱۵۴۲ - ۱۵۴۳ - ۱۵۴۴ - ۱۵۴۵ - ۱۵۴۶ - ۱۵۴۷ - ۱۵۴۸ - ۱۵۴۹ - ۱۵۵۰ - ۱۵۵۱ - ۱۵۵۲ - ۱۵۵۳ - ۱۵۵۴ - ۱۵۵۵ - ۱۵۵۶ - ۱۵۵۷ - ۱۵۵۸ - ۱۵۵۹ - ۱۵۶۰ - ۱۵۶۱ - ۱۵۶۲ - ۱۵۶۳ - ۱۵۶۴ - ۱۵۶۵ - ۱۵۶۶ - ۱۵۶۷ - ۱۵۶۸ - ۱۵۶۹ - ۱۵۷۰ - ۱۵۷۱ - ۱۵۷۲ - ۱۵۷۳ - ۱۵۷۴ - ۱۵۷۵ - ۱۵۷۶ - ۱۵۷۷ - ۱۵۷۸ - ۱۵۷۹ - ۱۵۸۰ - ۱۵۸۱ - ۱۵۸۲ - ۱۵۸۳ - ۱۵۸۴ - ۱۵۸۵ - ۱۵۸۶ - ۱۵۸۷ - ۱۵۸۸ - ۱۵۸۹ - ۱۵۹۰ - ۱۵۹۱ - ۱۵۹۲ - ۱۵۹۳ - ۱۵۹۴ - ۱۵۹۵ - ۱۵۹۶ - ۱۵۹۷ - ۱۵۹۸ - ۱۵۹۹ - ۱۶۰۰ - ۱۶۰۱ - ۱۶۰۲ - ۱۶۰۳ - ۱۶۰۴ - ۱۶۰۵ - ۱۶۰۶ - ۱۶۰۷ - ۱۶۰۸ - ۱۶۰۹ - ۱۶۱۰ - ۱۶۱۱ - ۱۶۱۲ - ۱۶۱۳ - ۱۶۱۴ - ۱۶۱۵ - ۱۶۱۶ - ۱۶۱۷ - ۱۶۱۸ - ۱۶۱۹ - ۱۶۲۰ - ۱۶۲۱ - ۱۶۲۲ - ۱۶۲۳ - ۱۶۲۴ - ۱۶۲۵ - ۱۶۲۶ - ۱۶۲۷ - ۱۶۲۸ - ۱۶۲۹ - ۱۶۳۰ - ۱۶۳۱ - ۱۶۳۲ - ۱۶۳۳ - ۱۶۳۴ - ۱۶۳۵ - ۱۶۳۶ - ۱۶۳۷ - ۱۶۳۸ - ۱۶۳۹ - ۱۶۴۰ - ۱۶۴۱ - ۱۶۴۲ - ۱۶۴۳ - ۱۶۴۴ - ۱۶۴۵ - ۱۶۴۶ - ۱۶۴۷ - ۱۶۴۸ - ۱۶۴۹ - ۱۶۵۰ - ۱۶۵۱ - ۱۶۵۲ - ۱۶۵۳ - ۱۶۵۴ - ۱۶۵۵ - ۱۶۵۶ - ۱۶۵۷ - ۱۶۵۸ - ۱۶۵۹ - ۱۶۶۰ - ۱۶۶۱ - ۱۶۶۲ - ۱۶۶۳ - ۱۶۶۴ - ۱۶۶

اهالی آنجا شیخون آوردند و خرابی بمحصولات ایشان رسید. جمعی از ایشان بتظام  
 بغزنین رفتند و از حضرت سلطان داد خواستند. خواجه احمد حسن میمندی برایشان  
 ترحم کرد و خراج آن سال ببخشید و از عوارض صیانت کرد و گفت بزرگدید و بیش  
 کوشید و کم خرج کنید تا سر سال بحال خویش باز آید. ایشان با فرحی تمام بزرگشتند  
 و آن سال بخوشدلی بسر بردند و چیزی بکس ندادند. چون سال نوشد همان جماعت  
 باز بغزنین آمدند و قده<sup>۱</sup> بخواجه حسن میمندی رفع کردند مشتمل بر آن  
 که سال گذشته ولایت ما بر آفت و رحمت خواجه و بحمایت و حیانت او آراسته و  
 اهل شهر بدان گرم و عاطفت بدقام خویش رسیدند. اما هنوز متر از لیم و می نرسیده  
 اگر مل مقرر را امسال طلب فرمایند بعضی از رعایا مستاصل شوند و اگر آن حسن  
 بخزین معموره بزرگردد و خواجه خراج آن سال نیز ببخشید. درین دو سال هر  
 لمغان توانگر شدند و در سال سوم نیز طمع دردد و همان جماعت بدیوان آمدند و  
 قصه دیگر مزور بعرض رسانیدند و همگنان در معیوه شداد ایشان بر بخت خواجه  
 بر پشت قده<sup>۲</sup> ایشان بنوشت که الخراج خراج ادا شد و در معنی خراج زرش<sup>۳</sup>  
 هزار چشمه است، گزاردن آن دوا اوست. و از آن وقت بر این مانی شد و درین  
 در مواضع محتاج الیه استعمال گردید و سماع منقول نمودند.

۲- فیض الله بنیانی بن زین العابدین بن حسن، از مشایخ امیر اهل علم و دانش در  
 قرن نهم هجری معاصر محمود شاه مشهور بدیقرا (بهاره) بود. (تاریخ اهل علم و دانش)  
 شاه بن احمد شاه بن مظفر شاه از سادات طبرستان کجرات هند (۸۳۳ - ۹۱۷ هـ) در در  
 کجرات مرتبته بزرگ داشت و از امینان حضرت بود. (تاریخ اهل علم و دانش)  
 مجمع النواذر<sup>۴</sup> که در حدود سال ۱۳۱۵ از قندهار به لاهور برداشته شد و در  
 آنرا در کتابخانه خود داخل کرد. (تاریخ اهل علم و دانش)

Marfat.com

دانشگاه پنجاب محفوظ است<sup>۱</sup>۔ مجمع النوادر را بنیانی در محمد آباد نوشته و خود گوید: بسال (۱۹۰۳ هـ) که در آن شهر ساکن بودم، این کتاب را نوشتم، و محتوی است بر بدایع و قیاع و نوادر راجع بملوک و امراء و وزراء و علماء و زهاد و فلاسفه و قضاة و اسانید و غیره، که اکثریت آنها عربند، و بر سبک چهار مقاله نظامی عروضی نوشته شده و دارای چهل فصل است<sup>۲</sup>۔

درین کتاب مؤلف برخی حکایات را از چهار مقاله عروضی سمرقندی بر عایت ایجاز بانشای عصر خود نوشت، و درین اختصار نه تنها روح مقصد را نگماشته، بلکه الفاظ و کلمات عروضی را هم در برخی از موارد عیناً گرفته است<sup>۳</sup>۔

اینک حکایت پنجم مقالات اول چهار مقاله را از مجمع النوادر نقل میکنیم<sup>۴</sup> :  
«آوردند که لمغان شهریست از دیر هند از اعمال غریب، امروز میان ایشان و کفار کوهی در پیش است، و پیوسته از تاختن و شبخون کردن کفار خریف باشند، لمغانیان مردمی باجاده<sup>۵</sup> و باشکوه باشند و نیز در اجاج و ستبیدن دستی دارند، وقتی در عهد یمین الدوله شبی کفار برایشان شبخون کردند و باواع خرابی حاصل آمد، تنی چند از معارف لمغان باتفاق برخاستند و بحضورت غوثین آمدند و جامه ها بدریدند، و بپرزگانه سلطان بنالیدند و زاریها کردند، و آن واقعه را بصفتی شرح کردند که سنگ برایشان گریستن آمد، و هنوز حکایت تمام نگفته بودند که خواجه بزرگت احمد بن الحسین (کذا) المیمندی را برایشان دل بسوخت و رحم آمد و خراج آن سال بخشید، جماعت لمغانیان بافرح و نشاط باز گشتند، و آن سال آسوده و با فراغ بنشستند و آب بکس ندادند، و چون سال نو شد همان جماعت بزآمدند و حال خود را بنوعی شرح کردند که خواجه را رقت آمد و مال دیگر سال بخشید، و درین دو سال اهل لمغان

۱- اورینتال ساج میگزین، اکت ۱۹۳۹، ص ۹۸-۱۰۶۔

۲- در سورتیله چهار مقاله فقط شامل یک درجه و چهار مقالات است امر معلوم۔

۳- در سورتیله قوی، ع، الحی حیدری در مجله علم سال ششم ص ۳۷۔

۴- بنظر اربعه مقاله مذکور قوی عبدالحی، سورتیله خطی ورق ۲۶ و ۲۷، ص ۵- چنان است۔



حکایت اول مقاله چهارم چهار مقاله (س ۱۰۸-۱۰۹) روضة الانوار ص ۲۶۲ .

حکایت هشتم مقاله چهارم چهار مقاله (س ۱۲۸-۱۲۹) روضة الانوار ص ۲۷۳ (منتهی طبیب معالج را ثابت بن قره معرفی کرده است).

حکایت دوم مقاله چهارم چهار مقاله (س ۱۱۲-۱۱۳) روضة الانوار ص ۲۷۴ .

حکایت سوم مقاله چهارم چهار مقاله (س ۱۱۳-۱۱۴) روضة الانوار ص ۲۷۴-۲۷۵ (هم بنقل از کتاب مبدأ و معاد شیخ ابوعلی).

حکایت چهارم مقاله چهارم چهار مقاله (س ۱۱۴-۱۱۷) روضة الانوار ص ۲۷۵ .

حکایت هفتم مقاله چهارم چهار مقاله (س ۱۲۵-۱۲۸) روضة الانوار ص ۲۷۷ (منتهی بنقل از طبری در کتاب معالجات بقرانی).

بدا در مؤلف روضة الانوار از «اربع مقالات حکیم عروضی سمرقندی» و مقایسه حکایات منقول بامتن چهارم مقاله نیک پیدا است که سبز و پری در تجریر حکایت مذکور بچهارم مقاله نظر داشته است. اینک برای مقایسه این دو کتاب، متن حکایت پنجم از مقاله چهارم چهارم روضة الانوار (ص ۲۷۵-۲۷۷) نقل میکنیم:

«حکایت - در کتاب اربع مقالات حکیم عروضی سمرقندی مذکور است که ابو العباس مأمون خوارزمشاه وزیری داشت فاضل، نام او ابو الحسن احمد بن محمد بن سهل، مردی حکیم طبع کریم نفس بود خوارزمشاه نیز حکیم طبع و فاضل دوست بود، بسبب ایشان چند حکیم چون شیخ ابوعلی سینا و ابوسهل مسیحی و ابوالخیر و ابوریحان بیرونی و ابونصر عراق که از مشاهیر حکما و دانشوران عالم بودند، نزد او جمع شده بودند، اما ابونصر عراق در انواع علوم ریاضی ثانی بطالموس بود و ابوالخیر در طب ثانی جالینوس و ابوریحان در ریاضی ماهر بود و در نجوم ثانی ابومعشر و ابوعلی سینا (مقدمه چهارم مقاله ۱۶)

از غایت اشتهار محتاج بتوصیف نیست ، و ابوسهل مسیحی نیز از حکما بود و ایشان  
 بدنیارغبته نداشتند و در مجاورات و مصاحبات با هم مستأنس بودند روزی در آن  
 عیش برایشان منعص ساخت و آن رفاهیت برایشان بزرین آمد از نزدیك سلطان  
 محمود غزنوی یکی از معارف با نامه رسید ، مضمون آنکه شنیده ام در مجلس خوارزم  
 شاه چند کس از اهل فضل هستند که عدم النظیر است چون فلان و فلان ، باید که ایشان  
 بمجلس ما فرستی ، تا شرف مجلس ما حاضر کنند ، و ما از ملوک و اعیان این شهر استقبال  
 و مستسعد شویم و منت آن از خوارزم شاه داریم ، و رسول خواجه حسن بن حسین را  
 بود که یکی از امانت و افضل روز در آنجا بود ، و در آن مجلس در آن  
 اوج دولت بود و ملک او رونقی داشت و ملوک زمانه از او مرعوب و خرسیدند  
 از او باندیشند میخواستند ، خوارزمشاه خواجه حسن بن حسین را در آن مجلس  
 اکرام نمود و نزل و عروقه فرمود و پیش از آنکه بر ده گدازد ، در آن مجلس  
 نامه برایشان عرض کرد و لغت سلطان محمود غزنوی دستورات بر آن مجلس  
 طاقت مقاومت او نیست ، در این حد مملکت او را بخواهند و در آن مجلس  
 پیش از آنکه بر رویه ، اما ابو الخیر و ابونصر و روحان و غیره که در آن مجلس  
 رعبت بر رفتن نمودند پس خوارزمشاه گفت : ای سلطان حسن بن حسین ، در آن مجلس  
 من رسول و در آن مجلس سرخویش دینم ، خواجه حسن بن حسین را در آن مجلس  
 و ابوسهل را هر کس ساختند و دلیل مهر و کاتبان این مجلس را در آن مجلس  
 نهادند روز دیگر خوارزمشاه رسید سلطان محمود غزنوی در آن مجلس  
 بر مضمون آن مباح شده ، ابوعلی را بفرستد و در آن مجلس  
 بخدوت میآید ، آنکه در هیئت ایشان دارد ، و در آن مجلس  
 سلطان رسید ، اما او را مقصد سیخ ابوعلی است ، و در آن مجلس

کردند و نقاشان را (بفرمود) تا چہل صورت بر مثل آن صورت بساختند و بہر طرفی یکی از آن صورت فرستادہ فرامین نوشت کہ شخصی را کہ این صورت باشد ہر جا بیابند بدرگاہ فرستند . اما چون ابوعلی و ابوسہل باکس ابوالحسن سہیلی میرفتند چنان رفتند کہ تا بامداد پانزدہ فرسخ رفتہ بودند . بامداد بسر چہساری فرود آمدند . ابوعلی تقویم بیرون آورد و گفت : بدین طالع کہ ما بیرون آمدہ راہ ہم کنیم و شدت بسیار بینیم . ابوسہل گفت : رضا بقضادادہام . من خود امیدانم کہ ازین سفر جان نبرم کہ تسمیرا من بعیوق میرسد . در این دوروز، واقعات است و مرا امید میماندہ . بعد ازین میان ما ملاقات این جہان نخواہد بود . پس برانند ؛ و ابوعلی حکایت کرد کہ روز چہارم بادی برخاست<sup>۲</sup> و گرد برانگیخت و جہان تریک شد و ایشان راہ کہ در دند و باد راہها محو گرد، و چون باد بسیار شد . دلیل راہ کہ گرد و آب نماند ، و گرد ، بیابان خوارزم . ابوسہل مسیحی بعالم بقا تحویل درد ، و دلیل و ابوعلی بہزار مشقت بہاورد<sup>۳</sup> افتادند . ابوعلی قابوس رفت و از آنجا ہنشاہور . در ہنشاہور شنید کہ او را طلب میکنند ، از آنجا متنگر و از روی بگرگان نہاد و در جوار قابوس کہ مردی فاضل و بزرگ و حکیم دوست بود قرار گرفت و دانست کہ در آنجا او را آفتی نبود . در ہمسایگی او بیماری بود او را علاج کرد . مردم پی بہ بردند و شہرت درد یکی از اقربای قابوس را مرضی مزمن دست دادہ بود کہ اطبا چندانکہ معالجہ میکردند صحت رو نمی نمود . یکی از خدم قابوس عرضہ نمود کہ در فزان موضع طیبی مبارک قدم مسیحادم آمدہ کہ چندین کس از دست او شف یافتہ اند . قابوس امر کرد کہ او را بطابند و بر سر بالین بیمار برند تا معالجہ کند . پس ابوعلی را بر سر بالین آن جوان بردند . جوانی بغایت خوب روی ، خجستہ موی ، متناسب اعضا ، زرد و نزار گشتہ ، و چہرہ از غوانی او کاهی شدہ ، شیخ بنشست و نبش او بدید و گفت : مردی خواہم کہ مواضع مجازات این شہر نیکو داند ، شخصی

۱- دراصل چابی : تسمیر . ۲- دراصل چابی : رخو است . ۳- دراصل چابی : ہاورد .





ابوعلی در کتب مختصره و مبسوطه مذکور است و حکایت مذکور در کتب متعدد مذکور است، لیکن چون در کتاب اربع مقالات مبسوط تر بود و مؤلف بآن زمان نزدیک، از آنجا نقل شد.

## سبک چهارم مقاله

### ۱ - جنبه لفظی

مرحوم ملک الشعراء بهار آرد:

میتوان گفت بعد از تاریخ بیہقی و قبوسنامه و سیاست نامہ این کتاب خانم کتب ادبی متقدمان است، زیرا در روانی لفظ و وضوح مطالب و بیجاہم داشتن معانی و وصف عام و ایجازهای بسیار لطیف و احادیثی لطیفتر و بیان لحن و دورہ عصر و بستن جمادها فراخور مقصود، و قدرت بر استعمال هر نامہ و لفظی کہ شایستہ هر مقدمہ است، نظیری ندارد.

تنہا تفاوتی کہ بین این کتاب و کتب قدیمتر هست، آنست کہ ۵۰ صحت در چهارم مقاله تراش خورده و مختصر شده است. «اندر» ہمہ جا «در» استعمال شده است، جز بہ ندر در فصول اول، و نیز «بر» و «نذر» و «در» زائد بعد از اسامی امیریان، و «عر» و «همی» کہ متر استعمال میشود، و افعال شرطی و تمنی و عشاکی اسنادی از آن بسبب قدیم استعمال میشود، جز استمراری و شرطی مطابق سبک قرن ششم بدین مجہول آہمہ لدی الاحتیاج و گاہ گاہ نہ پیوستہ، و الفاظ «اندر» و «اندرن» و لغت کتبہ فارسی دیگر نیز در آن یافت نمیشود، اما «چند» بہ معنی «بمقدر» و «نیز» بہ معنی «دیگر»<sup>۱</sup> و «بیش» بہمان معنی و «برشستن» بہ معنی سوار شدن، و آوردن افعال مقارنہ «خواست بود» و غیرہ، و آوردن «حرب» بجای «جنگ»، و آوردن قیود تاکید چون «عظیم» و «شکرف» و «سخت» و «نیست» و «قوی» مانند صفت مقدم بر موصوف و بعد از موصوف

۱ - سبک فارسی ج ۳ ص ۲۹۰ - ۲ - ترجمہ معنی و شرح



تنها در بعضی از مواضع کتاب فہم را بصنعتگریہا از موازنہ و مزدوج و سجع متوجہ ساختہ و بسیار خوب از عہدہ بر آمدہ است ، و ما برای نمونہ از دو قسم اخیر کہ در علم خود ناز دی دارد و میتوان آنرا شیوہ حسن نظامی عروضی شمرد ، نقل خواهیم کرد - و قبل از آن مختصری از خصائص جملہ بندی و صرف و نحو این کتاب میآوریم .

## ۱- لغات و ترکیبات تازه

آورندہ اند : یعنی حکایت در دہ اند ، و این لغت در قرن ششم روی با تشارتہ شدہ است و در لسان المصنوع «میآوردند» استعمال شدہ بود ، لکن کلمہ و چہرہ مقابله و مقابلات خمیہ است آوردند» استعمال در دہ اند .

ہمیدون : بمعنی «ہم آندہ» و «بفورا» و این معنی بکلی تازہ و مستجد است و سابقہ ندارد ، زیرا «ایدون» در زبان پہلوی و دورہ ساسانیان و متقدمان دری بمعنی «چنین» آمدہ از شعرای قدیم نیز ہمگی باین معنی استعمال کردہ اند ، و ہمیدون نیز بستی بمعنی «ہم چنین» باشد ، و آرا در ششم مکرر باین معنی می بینیم ، اما چنانکہ تقسیم نظامی بمعنی دیگر آوردہ است ، مثال : «حون دوری چند در گذشت امیر عمید گفت : نظامی نیامد ، عدک جہاں گفت : «آمد ، ایست آنجا نشست» است «امیر عمید گفت : «من باین نظامی را عیبگویم ، آن نظامی دیگر است و من این را خود شناسم» ہمیدون آن پادشہ را دیدہ کہ متغیر داشت ، و در حال روی سوی من کرد و گفت : «جز تو چنین نظامی ہست» لفظی بمعنی (س ۲۲) .

دل انگیز : بمعنی «پردل و جسور» ، و این لغت را بیہقی ہم آوردہ است (س ۱۵) .

۱- در لغت المصنوع «میآوردند» استعمال شدہ بود ، لکن کلمہ و چہرہ مقابله و مقابلات خمیہ است آوردند» استعمال در دہ اند .

**فرو شود :** به معنی «پوشیده بماند» و این پیش آورد تا کیدی «فرو» بر سر افعال  
 بمعانی عدیده میآمده است .

فَرخِ گوید :

از مجالس ما مردم در روی برون کن پیش آر گل سرخ و فرو کن گل دور روی .

و «فرو شدن» بمعنی مردن ، و «فرو ماندن» بمعنی در ماندن و متجسس شدن و غیره  
 بسیار است ، ولی بمعنی پوشیده ماندن ندیدهام . و در این لغت لغت دیگری است  
 هم از این جنس :

باید که بدوش موافقت کنی و هر چه درین واقعه از اشکر دشت بر روی فرو شده  
 بایاد از فرو دهی<sup>۱</sup> (س ۱۵) ده معمولاً در مورد درم فرادهی بیسی میآمده و در غایت  
 ناسخ نباشد . استعمال نادر است

**بی اندام :** یعنی ذیبات . سوریده و پوشانیده ، و این لغت در اندام بمعنی «  
 قاعده» و «متناسب» است و «بی اندام» ذیبات است . و چهار بمعنی قوه آمده است .  
 بمعنی نخستین و دومین آورده است (س ۴۲)<sup>۲</sup>

**بهار گاه :** بمعنی موسم بهار مکار آمده است<sup>۳</sup> (س ۲۰)<sup>۴</sup>

**بهار دادن :** با اشکر در روی بهار بچسبند و در کزبان این<sup>۵</sup> (س ۴۰)<sup>۶</sup>

**مقام گاه :** بمعنی محل وقت آمدن<sup>۷</sup>

**بر سخت :** فعل مضارع از «سختن» بمعنی «بچسب» است .  
 فعل است بمعنی سنجیده (س ۴۱)<sup>۷</sup>

۱- در لغت‌نامه دهخدا، ج ۱، ص ۱۵۰، «فرو دهی» به معنی «فرو بردن» آمده است.  
 ۲- در لغت‌نامه دهخدا، ج ۱، ص ۴۲، «بی اندام» به معنی «ذیبات» آمده است.  
 ۳- در لغت‌نامه دهخدا، ج ۱، ص ۲۰، «بهار گاه» به معنی «موسم بهار» آمده است.  
 ۴- در لغت‌نامه دهخدا، ج ۱، ص ۲۰، «بهار گاه» به معنی «موسم بهار» آمده است.  
 ۵- در لغت‌نامه دهخدا، ج ۱، ص ۴۰، «بهار دادن» به معنی «بچسبند» آمده است.  
 ۶- در لغت‌نامه دهخدا، ج ۱، ص ۴۰، «بهار دادن» به معنی «بچسبند» آمده است.  
 ۷- در لغت‌نامه دهخدا، ج ۱، ص ۴۱، «بر سخت» به معنی «سختن» آمده است.

Marfat.com

کار در سر پیچیدن : آشفتہ شدن کار کسی و سرگردانی (س ۴۱) <sup>۱</sup> .  
ترقی : بہمان معنی کہ امروز متداول است ، و قبل از نظامی عروضی در این معنی  
«ترقی» و «تعالی» و «تضاعف» استعمہا میشدہ است (مکرر) <sup>۲</sup> .  
سر بزد : یعنی ناگاہ و بی تامل دہ پیش نهاد - گوید : «سر بزد واندر شدہ» <sup>۳</sup> .  
زانو خم داد : بدو زانو نشست ، بکلای معدا کردید <sup>۴</sup> .  
سره کردی : خوب کردی : «سره کردی کہ مرا از آن یاد آوردی» (س ۵۱) <sup>۴</sup> .  
آفتاب زرد : وقت غروب آفتاب <sup>۵</sup> .  
صمیم تابستان : قلب الاسد <sup>۶</sup> .

وشکر دہ : بدسر داد و کاف و بضم و فذیح اول ہذا ذکر کردہ اند ، ترکیبی است  
و صغری بہ معنی : کار بردار و بیشکار چالاک و صاحب تجربہ و صاحب قوت ، لذا (برہان  
جندیہ) اولین معنی را در شرح حل فردوسی آورده است : «فردوسی شاہنامہ تمامہ کرد  
ساخت او علی دیلم بود و راوی ابوداف و وشکر دہ <sup>۷</sup> حی (حسین) قتیبہ کہ عامل طوس  
بود و بجای فردوسی ایادی داشت» (س ۴۷) <sup>۸</sup> .

بات گماہ : خانہ نخستین از نرد <sup>۹</sup> .

شش گماہ : خانہ ششم از نرد <sup>۱۰</sup> .

قوت اندر یافت : قوۃ مدار داد <sup>۱۱</sup> .

بجای : یعنی در بارہ و در حق : عامل طوس بود و بجای فردوسی آوردی  
داشت <sup>۱۲</sup> .

۱- در لغت معنی گردانی و سرگردانی است. ۲- در لغت معنی ترقی و تعالی و تضاعف است. ۳- در لغت معنی سر بزد و بی تامل است. ۴- در لغت معنی زانو خم دادن و زانو نشستن است. ۵- در لغت معنی آفتاب زرد و وقت غروب آفتاب است. ۶- در لغت معنی صمیم تابستان و قلب الاسد است. ۷- در لغت معنی وشکر دہ و بیشکار چالاک است. ۸- در لغت معنی وشکر دہ و بیشکار چالاک است. ۹- در لغت معنی بات گماہ و خانہ نخستین از نرد است. ۱۰- در لغت معنی شش گماہ و خانہ ششم از نرد است. ۱۱- در لغت معنی قوت اندر یافت و قوۃ مدار داد است. ۱۲- در لغت معنی بجای و در بارہ و در حق است.



کہ باک ندارند کہ بر عامل بیاک من گاه و بیاک بیضه رفع کنند» (س ۱۱) <sup>۱</sup> یعنی قصه رفع کنند و شکایت بردارند <sup>۲</sup> .

مائیت : مصدر <sup>۳</sup> ازما : « ازش بسیار بتوان خورد بسبب مائیتی کہ در اوست» (س ۳۲) <sup>۴</sup> .

زعری : زعر بفتح اول و زاعر نانی صفت عربی باریا مصدری فارسی بمعنی زعر و زعارت <sup>۵</sup> - و زعارت نیز آورده است (س ۱۸) <sup>۶</sup> .  
مگر : در آغاز جمله بمعنی «شاید» و «از قضا» و معانی غیر از معنی استثناء آورده است :

«امغانیان روادارند که تنظیم بغزین آیند و بیاک ماده و دو ماه مقام کنند و بی حصول مقصود بازگردند فی الجملة در اجاج دستی دارند ، مگر در عید زمین الدوله یکی شب دگر بر ایشان شیرخون در دند ، و بانواع خرابی حاصل آمد ، ایشان خود بی خاک مراغه کردند ، چون این واقعه بیفتاد تنی چند» (س ۱۸) <sup>۷</sup> - باز در پایان همین حکایت دویز ، «سوم سال طامع در دند که مگر بخشند» <sup>۸</sup> و مگر را بیاک بمعنی «از قضا» و باز دیگر بمعنی «شاید» آورده است «الا» نیز که از ادات استثنای عربی است ، در فارسی بهمین معنی میآید ، عنو چهری دویز :

الا همه آبستن والا همه بیمار  
یاک دختر دو شیرازه بدو رخ نتمید

و بعد ازین در فزون ششم و هفتم «مگر» استعمالات زیادی پیدا کرد که در فصل داستان سعدی خواهیم آورد <sup>۹</sup> ، مثل مگر استغفاری - استغفاری - احتمالی - قید

<sup>۱</sup> در کتب فارسی و عربی در ۳۵-۳۰ متن از کتب خطی موجود است ، در کتب چاپی در ۳۰-۳۵ متن  
<sup>۲</sup> در کتب خطی در ۳۰-۳۵ متن (چون در کتب خطی در ۳۰-۳۵ متن چاپی قزوینی ۳۰-۳۵ متن  
<sup>۳</sup> در کتب خطی در ۳۰-۳۵ متن (چون در کتب خطی در ۳۰-۳۵ متن چاپی قزوینی ۳۰-۳۵ متن  
<sup>۴</sup> در کتب خطی در ۳۰-۳۵ متن (چون در کتب خطی در ۳۰-۳۵ متن چاپی قزوینی ۳۰-۳۵ متن  
<sup>۵</sup> در کتب خطی در ۳۰-۳۵ متن (چون در کتب خطی در ۳۰-۳۵ متن چاپی قزوینی ۳۰-۳۵ متن  
<sup>۶</sup> در کتب خطی در ۳۰-۳۵ متن (چون در کتب خطی در ۳۰-۳۵ متن چاپی قزوینی ۳۰-۳۵ متن  
<sup>۷</sup> در کتب خطی در ۳۰-۳۵ متن (چون در کتب خطی در ۳۰-۳۵ متن چاپی قزوینی ۳۰-۳۵ متن  
<sup>۸</sup> در کتب خطی در ۳۰-۳۵ متن (چون در کتب خطی در ۳۰-۳۵ متن چاپی قزوینی ۳۰-۳۵ متن  
<sup>۹</sup> در کتب خطی در ۳۰-۳۵ متن (چون در کتب خطی در ۳۰-۳۵ متن چاپی قزوینی ۳۰-۳۵ متن



صدفه چنانکه بیاید، سعدی گوید  
 یکی از دوستان مخلص را  
 مگر آواز من رسید بگوش

فی الجملة ۴۰. در جمله ۴۰، جمله ۴۰: ۴۰ بیان معنی آمده است.  
 خانه واری حصیر: یعنی فراخوریت خانه حصیر، و خانه به معنی اساق است  
 «وار» و «دار» پسوند لایق است مانند شهوار و دوشوار یعنی لایق شده و لایق  
 گوش: و شهوار فراخوریت است، و شهواره چیزی است که بتوان دست آورد، و شهوار  
 به معنی مقدار چند است، بعضی زمان برده است، است  
 بشکوه: به بیان انصاف یعنی «بشکوه»

شعر دوستی تر: یعنی «شعر دوستی تر» و «شعر» به معنی است. مگر  
 همه شعر دوست بود، و «شعر» به معنی است. مگر  
 (س ۲۳) و بعد بیست ده به دوستی تر است

شگرف: شگرفی این که در مورد شعر موقوف است، و در مورد  
 دولت عباس رضی الله عنهم، چون در مورد شگرف است، و در مورد  
 است» (س ۱۵)

ابزار چینی (۱۵۵) این شعر را در مورد دولت عباسی در مورد  
 زارده اطاق بوده است که چینی است، و چینی است، و چینی است  
 چینی زده، و خرد در مورد سره، و چینی است، و چینی است  
 عمارت با کایه منزل زاری و بیوی است، و چینی است، و چینی است  
 طاق را «خرد» گویند

سرو غاتفر: این کلمه در اشعار فراوان دیده شده است، ولی در نشر دیده نشده بود (ع ۲۰)¹.

ملاحظه: بمعنی نامذ خصوصی و دوچات²، و بیپقی اول بر آورده³، و در سیاست نامه «مالخفا» آمده است، کم مَرّ⁴.

بظرا ازید: از فعل طرازیدن، بمعنی آراستن و درست کردن، که در دو نسخهٔ آریب آمده است، و طرازید: «آن کار را بطرازید» (ص ۳۴۲ س ۱۰)⁵.

حکیم سنانی گوید:

که دست بازیدم همی، زلفس طرازیدم همی

که نزد بازیدم همی، ریت بوسه بود و دو ندب

خان کرمه: بمعنی خراطین، و در خراسان آریا (کنخ لوجوی) یعنی آدم لب جونی خوانند⁶.

در دم شد: چون مهرگان در آمد و عصیر در رسید و شاه سفرم و حم، حمه وافجوان درده شد⁷ (ص ۳۱)². درده آمده از عجیبی است، و هیچ جا در نظم و نثر ندیده‌ام، و گمان حقیر اینست که غلط باشد و اصل بدهده باشد بضم دو دال مهمان یعنی بمانی و مقولنی و پشت سر یکدیگر.

تکس: بفتح تین، بمعنی هستهٔ انگور⁸ و نکز نیز دیده شده است

بر اعمی گویند

آن خورده بین چندانده یکی خیمت بر رسید سر بسند و برده بدو دست هیچکس بر گوشت سپه‌هی چشم است عزم او هم بر مثال مرددست چشم از او نکس.

۱- در نسخهٔ خطی این کلمه در اشعار فراوان دیده شده است، ولی در نشر دیده نشده بود (ع ۲۰).  
۲- دوچات: نامذ خصوصی و دوچات.  
۳- بیپقی اول بر آورده.  
۴- کم مَرّ.  
۵- «آن کار را بطرازید» (ص ۳۴۲ س ۱۰).  
۶- حکیم سنانی گوید: که دست بازیدم همی، زلفس طرازیدم همی، که نزد بازیدم همی، ریت بوسه بود و دو ندب.  
۷- درده: درده شده است.  
۸- تکس: بفتح تین، بمعنی هستهٔ انگور.

ازش : ترکیبی است که «از» قید اضافی باشین ضمیر غایب جمع شده است،  
مثال : «ازش بسیار بتوان خورد» (ص ۳۲)<sup>۱</sup> . و متقدمان این نوع ترکیبها داشته‌اند و  
«درش» و «ازش» استعمال میکرده‌اند و بعدها منسوخ شده است ، ولی در افواه باقی  
مانده ، در نشر پهلوی نیز «هچش» بمعنی ازش و «پدش» بمعنی «بدش» یا «بیش» و  
«گذش» بمعنی «کش» یا «چونش» و مانند اینها بسیار متداول بوده است ، یعنی ضمایر  
مفعولی و اضافی (م - ت - ش - مان - نان - شن) را با حروف و فیوض نیز مثل اسمایی  
و افعال ترکیب میکرده‌اند

**خیار:** نخبه و مختار و گزیده ، و بیقی «خیرد» آورده است (ص ۳۳)<sup>۲</sup>

**گذاشتن:** متعدی گذاشتن بمعنی گذرانیدن ، «رسمی گذاشتن در میان  
خوشی» (ص ۳۲)<sup>۳</sup> . و این نوع تعدیه در شرقیه مکرر داده میشود ، و در کتب  
نخستین و بر گذاشتن از بر گذاشتن و شدافین گذاشتن را گذاشتن را میگویند  
و گذاشتن و کافین از لغتین و غیره .

## ۲- دستور زبان<sup>۴</sup>

**جمعه‌های فارسی بر عربی** - برخلاف آنچه بعضی محققان عربی تصور کرده‌اند

معدلات جمع فارسی نیز بر قواعد عربی استوار است چون در لغت عربی آمده است

**طابقه صفت و موصوف** - صفت موصوف را در جمع جمع می‌کنند

در فارسی هیچوقت چنین قاعده‌ای معمول نبوده است ، و در لغت عربی آمده است

ششم ده صرف فارسی سخن از صرف عربی است که در لغت عربی آمده است

و در اول در چهارم فداد این طابقه را میگویند و در لغت عربی آمده است

<sup>۱</sup> در لغت عربی آمده است که در جمع جمع می‌کنند

<sup>۲</sup> در لغت عربی آمده است که در جمع جمع می‌کنند

<sup>۳</sup> در لغت عربی آمده است که در جمع جمع می‌کنند

<sup>۴</sup> در لغت عربی آمده است که در جمع جمع می‌کنند

یا از تصرف نسخه نویسان ، مانند : ملوک ماضیه<sup>۱</sup> - قرون خالیه<sup>۲</sup> - اجسام صقیله<sup>۳</sup> ، و مانند اینها از ترکیبات معروف ولی غایبه با عدم تطبیق است ، مانند رطوبت جلیدی<sup>۴</sup> ، اشباح و اجسام مایون<sup>۵</sup> ، محسوسات جزئی<sup>۶</sup> ، حواس ظاهری<sup>۷</sup> و حواس باطنی<sup>۸</sup> و نقطه موهوم<sup>۹</sup> و معانی نامحسوس<sup>۱۰</sup> و نظایر اینها . و چنین بنظر میرسد که ترکیبات بسیار معروف مانند قوه عاقله<sup>۱۱</sup> و قوه لامسه<sup>۱۲</sup> و نظایر آنرا مطابق آورده است ، و در موارد دیگر بقاعده فارسی زبانان رفتار کرده<sup>۱۳</sup> .

**ضمایر در غیر ذوی الارواح - ضمایر غیر ذوی الارواح را بیشتر « او » یا « وی »** بعادت قدما استعمال کرده است : « حساب صناعتی است ده اندر او شناخته شود حال انواع عدد<sup>۱۴</sup> » و چنین معلوم میشود ده هر گاه مرجع ضمیر مفرد غایب (خواه ذی روح و خواه غیر ذی روح) معرفی باشد یا از لحاظ نوع یا جنس متمایز ، ضمیر را « او » یا « وی » آورند ، خواه ده غیر ذی روح را در مقام شخصیت با ذی روح برابر نیانده باشند ، و هر گاه مرجع ضمیر نکره باشد ، ضمیر مذکور را « آن » آورند ، مثل : « چون شعر بدین درجه نباشد تاثیر او را اثر نبود و پیش از خداوند خود بمیرد و چون او را در بقا خویش اثری نیست در بقا ، اسم دیگری چه اثر باشد » (س ۳) ، جای دیگر گویند : ( در سواد هری صدویست لون انگور یافته شود ، هریک از دیگری لطیفتر و لذیذتر ، و از

- ۱- ملوک ماضیه اس ۵۵ متن کتاب حاضر (م.م.) ۲- قرون خالیه اس ۵۵ متن کتاب حاضر (م.م.) ۳- اجسام صقیله اس ۵۵ متن کتاب حاضر (م.م.) ۴- رطوبت جلیدی اس ۵۵ متن کتاب حاضر (م.م.) ۵- اشباح و اجسام مایون اس ۵۵ متن کتاب حاضر (م.م.) ۶- محسوسات جزئی اس ۵۵ متن کتاب حاضر (م.م.) ۷- حواس ظاهری اس ۵۵ متن کتاب حاضر (م.م.) ۸- حواس باطنی اس ۵۵ متن کتاب حاضر (م.م.) ۹- نقطه موهوم اس ۵۵ متن کتاب حاضر (م.م.) ۱۰- معانی نامحسوس اس ۵۵ متن کتاب حاضر (م.م.) ۱۱- قوه عاقله اس ۵۵ متن کتاب حاضر (م.م.) ۱۲- قوه لامسه اس ۵۵ متن کتاب حاضر (م.م.) ۱۳- نظایر اینها اس ۵۵ متن کتاب حاضر (م.م.) ۱۴- انواع عدد اس ۵۵ متن کتاب حاضر (م.م.)



اما عالم بود در آن صناعت، سستی زینب ممدوحه او بود و همگی حرم خضر خان در فرمان او بود و نزدیك پادشاه قربتی تمام داشت « (ص ۴۶) »<sup>۱</sup>.

در این جمله‌ها نیز فعل «بود» سه یا چهار دفعه مکرر گردیده، و بار چهارم یا پنجم حذف شده است.

**حذف افعال بقرینه** - حذف افعال بقرینه از جملهٔ دوم بیعداست چنانکه نموده شد. مکرر بندرت که در جملهٔ معطوف عالیه فعلی حذف شده باشد، مثال: «تا او زنده بود ملك بنی سامان رونقی تمام، و کار ایشان طراوتی قوی داشت» (ص ۱۵)<sup>۲</sup> که در «رونقی تمام» فعل داشت از ایحاط فصاحت حذف شده و در قرینهٔ ثانی اثبات گردیده است. مثال دیگر: «دیگر روز نماز پیشین<sup>۳</sup> هزار دینار بمن بخشید، و هزار و دویست دینار جامگی، و برات نیز هزار من غنمه بمن رسیده بود» (ص ۴۳)<sup>۴</sup>.

گاه فعلی بدون قرینهٔ لفظی در مقام حال، حذف میشود. مثال: سلطان از سراپرده بدر آمد؛ کمان دروهمهای در دست، علاءالدوله بر دست راست (ص ۴۲)<sup>۵</sup> مثل دیگر: «جبهای پیش و پس چاک پوشیده، دستاری بزرگ سگزی وار در سر، و پای و کفش بس ناخوش و شعری در آسمان هفتم» (ص ۳۷)<sup>۶</sup>.

و گاه برای احتراز از تکرار یک فعل آن را با یک درمیان حذف میکنند و بسیار زیبا و لطیف میشود؛ چون: «روزی ده فردای آن رهگذار خواست بود»<sup>۷</sup> بنزد علاءالدوله امیر علی فرامرز رفتیم که پدشاه زاده بود و شعر دوست، و ندیم خاص سلطان بود و داماد او. حرمت تمام داشت و گستاخ بود» (ص ۴۱)<sup>۸</sup>.

- ۱- از چاپ قزوینی - ص ۱۲۵ متن کتاب حاضر امروزی - ۲- از چاپ قزوینی - ص ۲۵ متن کتاب حاضر امروزی - ۳- در پیشین و در سر - متن کتاب حاضر امروزی - ۴- از چاپ قزوینی - ص ۶۹ متن کتاب حاضر امروزی - ۵- از چاپ قزوینی - ص ۶۱ متن کتاب حاضر امروزی - ۶- از چاپ قزوینی - ص ۵۹ متن کتاب حاضر امروزی - ۷- این نوع جمله در جملهٔ سمیه محسوب میشود امروزی - ۸- خوبست بود. فعل مقاربه و قس است الهی.
- ۹- از چاپ قزوینی - ص ۶۶ متن کتاب حاضر امروزی

(مقدمهٔ چهارم مقاله ۸)

این عبارت اگر بدست متقدمان نوشته میشد، چنین بود که: «پادشاهزاده بود  
و شعر دوست بود، و ندیم سلطان بود و داماد او بود، و او را حرمتی تمام بود و گستاخ  
بود» ولی نظامی آنرا مرمت کرده و یک درمیان فعل «بود» را بجهت احتراز از تکرار  
حذف کرده و باز همان فعل را آورده و یک بار هم فعل را عوض کرده، «داشت» بجای  
«بود» گذاشته، و آخرین بار فعل مذکور را اثبات کرده است؛ و در همین زمان  
دیگران از تکرار افعال تا این حد هم پرهیز داشته‌اند، ولی جرأت نظامی و قدرت او  
بر نشر آنرا مباح دانسته و باین خوبی از عهده بر آمده است، و اگر در حذف و اعطف  
در دو جمله با آخر مانده توجه شود باز هم قدرت و فصاحت او باز دیگر مشهود میگردد،  
و در این باب نظامی شاهکارها و هنر نمایهائی دارد

**تقدیم فعل بر متعلقات یا مسند بر مسندالیه** - گاه بعبادت بیهقی در جمله  
فعل را بر مسندالیه تقدیم دهد، چنانکه ابوالمعالی نیز چنین کرده بود، مثل  
«ومن ازهری برسبیل انتجاع بدان حضرت پیوسته و نداشته از برکت و بیجگر  
هیچ» (ص ۴۱) که باید گفته باشد: «از برکت و توجه هیچ نداشته» و بیست اهمیت  
دادن بفعل مزبور از حیث مراد و مقصود آن فعل را مقدم آورده است و بیست جمله  
بهمین نظر در آخر جمله عمداً چند کلمه را بعد از فعل ذکر میکند، مثل کسی که  
آوردن آن چند اسم را فراموش کرده باشد، و بیهقی هم از این جنس چه دهد، و آن را  
مثال: «قرخی را شراب تمام دریافته بود و اثر درده بیرون آمد و زود دست از سر  
فرو گرفت، خویشتم را در میان فسیله<sup>۱</sup> افکند و یک کلمه در پیش درد، و میان روح

۱ - از جیب قره می ۳۵ متر ۳۵ سانتیمتر در ۳۵ سانتیمتر در ۳۵ سانتیمتر  
قروینی و سیبیه صاف شده و در ۳۵ سانتیمتر در ۳۵ سانتیمتر در ۳۵ سانتیمتر  
کرده است.

چنین تا بعد از یک سال بعد از آنکه در ۳۵ سانتیمتر در ۳۵ سانتیمتر در ۳۵ سانتیمتر  
و با آنکه در میان اجزای قره می ۳۵ سانتیمتر در ۳۵ سانتیمتر در ۳۵ سانتیمتر  
کرده اند، و بعد از صبح و سیبیه و در ۳۵ سانتیمتر در ۳۵ سانتیمتر در ۳۵ سانتیمتر  
این حد مخصوصی را با او میباید که در ۳۵ سانتیمتر در ۳۵ سانتیمتر در ۳۵ سانتیمتر (ص ۴۱)

دشت بیرون برد، و بسیار بر چپ و راست و از هر طرف بدوانید که یکی نتوانست گرفت. آخر الامر رباطی ویران بر کنار لشکر گاه پدید آمد، کترگان در آن رباط شدند. قرّخی بغایت مانده بود، در دهائیز رباط دستار زیر سر نهاد و حالی در خواب شد از غایت مستی و ماندگی « (ص ۴۰) » که بایستی مینوشت که « حالی از غایت مستی و ماندگی در خواب شد » اما بحکم فصاحت و استادی خواسته است « خواب » را پیش اندازد و غایت مستی و ماندگی را که باعث خواب بوده است هم از خواب واپس دارد، و این از لطایف نکته پردازی است.

جای دیگر: «سلطان گفت: برو از آخر هر کدام اسب که خواهی بگشای (و در این حالت بر کنار آخر بودیم). امیرعالی اسبی نامزد کرد، بیاوردند و بکسان مر دادند، ارزیدی سیصد دینار نشابوری» (ص ۴۲) <sup>۱</sup>.

جای دیگر: «وندیدم هیچ خردمند که آن دولت را بر این حزم و احتیاط محمدت کرده» (ص ۴۵) <sup>۲</sup>.

و این قبیل تقدیم داشتن افعال بر جمله یکی از اصول فصاحت است و پیشتر هم در این باب شرحی گفته ایم <sup>۳</sup> و اگر دقت شود در مثال بالا اثر که گوید: « ارزیدی سیصد دینار نشابوری » <sup>۴</sup> هر گاه میگفت: « آن اسب به سیصد دینار نشابوری میارزید » مقصود گوینده بر نمیآید، چه او نمیخواهد بگوید که آن اسب را قیمت کردند و بنا از روی دقت و خبر ویت ارزش نمودند، بلکه میخواهد بگوید که تخمیناً چنان مینمود که سیصد دینار میارزد. و عبارت متن صد مرتبه از این فصیحتر است. و سبب آن هم تقدیم فعل «ارزیدی» است بصیغه مشکوک و ماضی محتمل بایا، مجهول، و هر چه جز این میگفت خطا بود؛ و در مثال ثانی تقدیم فعل، عکس این مقصود را میرساند، در

۱- از چاپ قزوینی = ص ۶۵ متن کتاب حاضر (م.م.) ۲- از چاپ قزوینی = ص ۶۰

متن کتاب حاضر (م.م.) ۳- از چاپ قزوینی = ص ۷۲ متن کتاب حاضر (م.م.)

۴- رك : ص ۶۸ متن کتاب حاضر (م.م.)



آنجا که گوید: «ندیدم هیچ خردمند»<sup>۱</sup> که مرادش حصر مقصود است و تأکید معنی. **تقدیم صفت بر موصوف** - تقدیم صفت بر موصوف در مقام تأکید از مختصات نظم و شعر قدیم است و لفظ «شاعانشاه» و «بزرگمهر» و «بزرگ فرمدار» در قدیم، و لفظ «اعلیحضرت» و «والاحضرت» امروز همه از این مقوله و مربوط بسابقه زبان است که هنوز باقی مانده است، و این شیوه را نظامی عروضی همه جا رعایت نموده است، و الفاظ «عظیم» و «سخت» و «نیك» و «شگرف» و «بزرگ» و «اندك» و مانند آنها را برای این مورد (یعنی تقدیم صفت از لحاظ تأکید بر موصوف) اختصاص داده است، از آن جمله گوید: «ملك خاق نیان در روزگار سلطان خضر (بن ابراهیم)، عظیم طراوتی داشت و شگرف سیاستی و مهابتی که پیش از آن نبود» (ص ۴۶)<sup>۲</sup> یعنی طراوتی عظیم و مهابتی شگرف...

جای دیگر گوید: استاد ابو الفاسه فردوسی از دهفین خوس بود و از دیهی که آن دیه را فزاد خوانند و از رحیت طبران<sup>۳</sup> است. و بزرگ دیهی است و از وی هر روز مرد بیرون آید. (ص ۴۷)<sup>۴</sup> یعنی ده بزرگی است و اگر گفتی: دیه بزرگی است همیشه و تأثیر آنکه گفت: بزرگ دیهی است. بداشنی. همان دیگر: ایچو بدو خدمتی کرد شهریز مره محمود را. و مانند این بسیار است. و از استعمال عظیم و سخت و نیك را در مورد، دیدیم درت تکار میسرد، بجای آنچه امروز خیلی از بشارت میگوئیم، و باید آنرا از قبود کسرت و عظیم است. همانند: ایچون عرطه درت بدشاه. و اعظیم خوش آمد...<sup>۵</sup> امر داد سلطان را در نجهده میرونی کرد عهد شگرف

۱- در این مورد در مقدمه کتاب «تاریخ ادبیات ایران» ص ۱۰۰ و ۱۰۱ و ۱۰۲ و ۱۰۳ و ۱۰۴ و ۱۰۵ و ۱۰۶ و ۱۰۷ و ۱۰۸ و ۱۰۹ و ۱۱۰ و ۱۱۱ و ۱۱۲ و ۱۱۳ و ۱۱۴ و ۱۱۵ و ۱۱۶ و ۱۱۷ و ۱۱۸ و ۱۱۹ و ۱۲۰ و ۱۲۱ و ۱۲۲ و ۱۲۳ و ۱۲۴ و ۱۲۵ و ۱۲۶ و ۱۲۷ و ۱۲۸ و ۱۲۹ و ۱۳۰ و ۱۳۱ و ۱۳۲ و ۱۳۳ و ۱۳۴ و ۱۳۵ و ۱۳۶ و ۱۳۷ و ۱۳۸ و ۱۳۹ و ۱۴۰ و ۱۴۱ و ۱۴۲ و ۱۴۳ و ۱۴۴ و ۱۴۵ و ۱۴۶ و ۱۴۷ و ۱۴۸ و ۱۴۹ و ۱۵۰ و ۱۵۱ و ۱۵۲ و ۱۵۳ و ۱۵۴ و ۱۵۵ و ۱۵۶ و ۱۵۷ و ۱۵۸ و ۱۵۹ و ۱۶۰ و ۱۶۱ و ۱۶۲ و ۱۶۳ و ۱۶۴ و ۱۶۵ و ۱۶۶ و ۱۶۷ و ۱۶۸ و ۱۶۹ و ۱۷۰ و ۱۷۱ و ۱۷۲ و ۱۷۳ و ۱۷۴ و ۱۷۵ و ۱۷۶ و ۱۷۷ و ۱۷۸ و ۱۷۹ و ۱۸۰ و ۱۸۱ و ۱۸۲ و ۱۸۳ و ۱۸۴ و ۱۸۵ و ۱۸۶ و ۱۸۷ و ۱۸۸ و ۱۸۹ و ۱۹۰ و ۱۹۱ و ۱۹۲ و ۱۹۳ و ۱۹۴ و ۱۹۵ و ۱۹۶ و ۱۹۷ و ۱۹۸ و ۱۹۹ و ۲۰۰ و ۲۰۱ و ۲۰۲ و ۲۰۳ و ۲۰۴ و ۲۰۵ و ۲۰۶ و ۲۰۷ و ۲۰۸ و ۲۰۹ و ۲۱۰ و ۲۱۱ و ۲۱۲ و ۲۱۳ و ۲۱۴ و ۲۱۵ و ۲۱۶ و ۲۱۷ و ۲۱۸ و ۲۱۹ و ۲۲۰ و ۲۲۱ و ۲۲۲ و ۲۲۳ و ۲۲۴ و ۲۲۵ و ۲۲۶ و ۲۲۷ و ۲۲۸ و ۲۲۹ و ۲۳۰ و ۲۳۱ و ۲۳۲ و ۲۳۳ و ۲۳۴ و ۲۳۵ و ۲۳۶ و ۲۳۷ و ۲۳۸ و ۲۳۹ و ۲۴۰ و ۲۴۱ و ۲۴۲ و ۲۴۳ و ۲۴۴ و ۲۴۵ و ۲۴۶ و ۲۴۷ و ۲۴۸ و ۲۴۹ و ۲۵۰ و ۲۵۱ و ۲۵۲ و ۲۵۳ و ۲۵۴ و ۲۵۵ و ۲۵۶ و ۲۵۷ و ۲۵۸ و ۲۵۹ و ۲۶۰ و ۲۶۱ و ۲۶۲ و ۲۶۳ و ۲۶۴ و ۲۶۵ و ۲۶۶ و ۲۶۷ و ۲۶۸ و ۲۶۹ و ۲۷۰ و ۲۷۱ و ۲۷۲ و ۲۷۳ و ۲۷۴ و ۲۷۵ و ۲۷۶ و ۲۷۷ و ۲۷۸ و ۲۷۹ و ۲۸۰ و ۲۸۱ و ۲۸۲ و ۲۸۳ و ۲۸۴ و ۲۸۵ و ۲۸۶ و ۲۸۷ و ۲۸۸ و ۲۸۹ و ۲۹۰ و ۲۹۱ و ۲۹۲ و ۲۹۳ و ۲۹۴ و ۲۹۵ و ۲۹۶ و ۲۹۷ و ۲۹۸ و ۲۹۹ و ۳۰۰ و ۳۰۱ و ۳۰۲ و ۳۰۳ و ۳۰۴ و ۳۰۵ و ۳۰۶ و ۳۰۷ و ۳۰۸ و ۳۰۹ و ۳۱۰ و ۳۱۱ و ۳۱۲ و ۳۱۳ و ۳۱۴ و ۳۱۵ و ۳۱۶ و ۳۱۷ و ۳۱۸ و ۳۱۹ و ۳۲۰ و ۳۲۱ و ۳۲۲ و ۳۲۳ و ۳۲۴ و ۳۲۵ و ۳۲۶ و ۳۲۷ و ۳۲۸ و ۳۲۹ و ۳۳۰ و ۳۳۱ و ۳۳۲ و ۳۳۳ و ۳۳۴ و ۳۳۵ و ۳۳۶ و ۳۳۷ و ۳۳۸ و ۳۳۹ و ۳۴۰ و ۳۴۱ و ۳۴۲ و ۳۴۳ و ۳۴۴ و ۳۴۵ و ۳۴۶ و ۳۴۷ و ۳۴۸ و ۳۴۹ و ۳۵۰ و ۳۵۱ و ۳۵۲ و ۳۵۳ و ۳۵۴ و ۳۵۵ و ۳۵۶ و ۳۵۷ و ۳۵۸ و ۳۵۹ و ۳۶۰ و ۳۶۱ و ۳۶۲ و ۳۶۳ و ۳۶۴ و ۳۶۵ و ۳۶۶ و ۳۶۷ و ۳۶۸ و ۳۶۹ و ۳۷۰ و ۳۷۱ و ۳۷۲ و ۳۷۳ و ۳۷۴ و ۳۷۵ و ۳۷۶ و ۳۷۷ و ۳۷۸ و ۳۷۹ و ۳۸۰ و ۳۸۱ و ۳۸۲ و ۳۸۳ و ۳۸۴ و ۳۸۵ و ۳۸۶ و ۳۸۷ و ۳۸۸ و ۳۸۹ و ۳۹۰ و ۳۹۱ و ۳۹۲ و ۳۹۳ و ۳۹۴ و ۳۹۵ و ۳۹۶ و ۳۹۷ و ۳۹۸ و ۳۹۹ و ۴۰۰ و ۴۰۱ و ۴۰۲ و ۴۰۳ و ۴۰۴ و ۴۰۵ و ۴۰۶ و ۴۰۷ و ۴۰۸ و ۴۰۹ و ۴۱۰ و ۴۱۱ و ۴۱۲ و ۴۱۳ و ۴۱۴ و ۴۱۵ و ۴۱۶ و ۴۱۷ و ۴۱۸ و ۴۱۹ و ۴۲۰ و ۴۲۱ و ۴۲۲ و ۴۲۳ و ۴۲۴ و ۴۲۵ و ۴۲۶ و ۴۲۷ و ۴۲۸ و ۴۲۹ و ۴۳۰ و ۴۳۱ و ۴۳۲ و ۴۳۳ و ۴۳۴ و ۴۳۵ و ۴۳۶ و ۴۳۷ و ۴۳۸ و ۴۳۹ و ۴۴۰ و ۴۴۱ و ۴۴۲ و ۴۴۳ و ۴۴۴ و ۴۴۵ و ۴۴۶ و ۴۴۷ و ۴۴۸ و ۴۴۹ و ۴۵۰ و ۴۵۱ و ۴۵۲ و ۴۵۳ و ۴۵۴ و ۴۵۵ و ۴۵۶ و ۴۵۷ و ۴۵۸ و ۴۵۹ و ۴۶۰ و ۴۶۱ و ۴۶۲ و ۴۶۳ و ۴۶۴ و ۴۶۵ و ۴۶۶ و ۴۶۷ و ۴۶۸ و ۴۶۹ و ۴۷۰ و ۴۷۱ و ۴۷۲ و ۴۷۳ و ۴۷۴ و ۴۷۵ و ۴۷۶ و ۴۷۷ و ۴۷۸ و ۴۷۹ و ۴۸۰ و ۴۸۱ و ۴۸۲ و ۴۸۳ و ۴۸۴ و ۴۸۵ و ۴۸۶ و ۴۸۷ و ۴۸۸ و ۴۸۹ و ۴۹۰ و ۴۹۱ و ۴۹۲ و ۴۹۳ و ۴۹۴ و ۴۹۵ و ۴۹۶ و ۴۹۷ و ۴۹۸ و ۴۹۹ و ۵۰۰ و ۵۰۱ و ۵۰۲ و ۵۰۳ و ۵۰۴ و ۵۰۵ و ۵۰۶ و ۵۰۷ و ۵۰۸ و ۵۰۹ و ۵۱۰ و ۵۱۱ و ۵۱۲ و ۵۱۳ و ۵۱۴ و ۵۱۵ و ۵۱۶ و ۵۱۷ و ۵۱۸ و ۵۱۹ و ۵۲۰ و ۵۲۱ و ۵۲۲ و ۵۲۳ و ۵۲۴ و ۵۲۵ و ۵۲۶ و ۵۲۷ و ۵۲۸ و ۵۲۹ و ۵۳۰ و ۵۳۱ و ۵۳۲ و ۵۳۳ و ۵۳۴ و ۵۳۵ و ۵۳۶ و ۵۳۷ و ۵۳۸ و ۵۳۹ و ۵۴۰ و ۵۴۱ و ۵۴۲ و ۵۴۳ و ۵۴۴ و ۵۴۵ و ۵۴۶ و ۵۴۷ و ۵۴۸ و ۵۴۹ و ۵۵۰ و ۵۵۱ و ۵۵۲ و ۵۵۳ و ۵۵۴ و ۵۵۵ و ۵۵۶ و ۵۵۷ و ۵۵۸ و ۵۵۹ و ۵۶۰ و ۵۶۱ و ۵۶۲ و ۵۶۳ و ۵۶۴ و ۵۶۵ و ۵۶۶ و ۵۶۷ و ۵۶۸ و ۵۶۹ و ۵۷۰ و ۵۷۱ و ۵۷۲ و ۵۷۳ و ۵۷۴ و ۵۷۵ و ۵۷۶ و ۵۷۷ و ۵۷۸ و ۵۷۹ و ۵۸۰ و ۵۸۱ و ۵۸۲ و ۵۸۳ و ۵۸۴ و ۵۸۵ و ۵۸۶ و ۵۸۷ و ۵۸۸ و ۵۸۹ و ۵۹۰ و ۵۹۱ و ۵۹۲ و ۵۹۳ و ۵۹۴ و ۵۹۵ و ۵۹۶ و ۵۹۷ و ۵۹۸ و ۵۹۹ و ۶۰۰ و ۶۰۱ و ۶۰۲ و ۶۰۳ و ۶۰۴ و ۶۰۵ و ۶۰۶ و ۶۰۷ و ۶۰۸ و ۶۰۹ و ۶۱۰ و ۶۱۱ و ۶۱۲ و ۶۱۳ و ۶۱۴ و ۶۱۵ و ۶۱۶ و ۶۱۷ و ۶۱۸ و ۶۱۹ و ۶۲۰ و ۶۲۱ و ۶۲۲ و ۶۲۳ و ۶۲۴ و ۶۲۵ و ۶۲۶ و ۶۲۷ و ۶۲۸ و ۶۲۹ و ۶۳۰ و ۶۳۱ و ۶۳۲ و ۶۳۳ و ۶۳۴ و ۶۳۵ و ۶۳۶ و ۶۳۷ و ۶۳۸ و ۶۳۹ و ۶۴۰ و ۶۴۱ و ۶۴۲ و ۶۴۳ و ۶۴۴ و ۶۴۵ و ۶۴۶ و ۶۴۷ و ۶۴۸ و ۶۴۹ و ۶۵۰ و ۶۵۱ و ۶۵۲ و ۶۵۳ و ۶۵۴ و ۶۵۵ و ۶۵۶ و ۶۵۷ و ۶۵۸ و ۶۵۹ و ۶۶۰ و ۶۶۱ و ۶۶۲ و ۶۶۳ و ۶۶۴ و ۶۶۵ و ۶۶۶ و ۶۶۷ و ۶۶۸ و ۶۶۹ و ۶۷۰ و ۶۷۱ و ۶۷۲ و ۶۷۳ و ۶۷۴ و ۶۷۵ و ۶۷۶ و ۶۷۷ و ۶۷۸ و ۶۷۹ و ۶۸۰ و ۶۸۱ و ۶۸۲ و ۶۸۳ و ۶۸۴ و ۶۸۵ و ۶۸۶ و ۶۸۷ و ۶۸۸ و ۶۸۹ و ۶۹۰ و ۶۹۱ و ۶۹۲ و ۶۹۳ و ۶۹۴ و ۶۹۵ و ۶۹۶ و ۶۹۷ و ۶۹۸ و ۶۹۹ و ۷۰۰ و ۷۰۱ و ۷۰۲ و ۷۰۳ و ۷۰۴ و ۷۰۵ و ۷۰۶ و ۷۰۷ و ۷۰۸ و ۷۰۹ و ۷۱۰ و ۷۱۱ و ۷۱۲ و ۷۱۳ و ۷۱۴ و ۷۱۵ و ۷۱۶ و ۷۱۷ و ۷۱۸ و ۷۱۹ و ۷۲۰ و ۷۲۱ و ۷۲۲ و ۷۲۳ و ۷۲۴ و ۷۲۵ و ۷۲۶ و ۷۲۷ و ۷۲۸ و ۷۲۹ و ۷۳۰ و ۷۳۱ و ۷۳۲ و ۷۳۳ و ۷۳۴ و ۷۳۵ و ۷۳۶ و ۷۳۷ و ۷۳۸ و ۷۳۹ و ۷۴۰ و ۷۴۱ و ۷۴۲ و ۷۴۳ و ۷۴۴ و ۷۴۵ و ۷۴۶ و ۷۴۷ و ۷۴۸ و ۷۴۹ و ۷۵۰ و ۷۵۱ و ۷۵۲ و ۷۵۳ و ۷۵۴ و ۷۵۵ و ۷۵۶ و ۷۵۷ و ۷۵۸ و ۷۵۹ و ۷۶۰ و ۷۶۱ و ۷۶۲ و ۷۶۳ و ۷۶۴ و ۷۶۵ و ۷۶۶ و ۷۶۷ و ۷۶۸ و ۷۶۹ و ۷۷۰ و ۷۷۱ و ۷۷۲ و ۷۷۳ و ۷۷۴ و ۷۷۵ و ۷۷۶ و ۷۷۷ و ۷۷۸ و ۷۷۹ و ۷۸۰ و ۷۸۱ و ۷۸۲ و ۷۸۳ و ۷۸۴ و ۷۸۵ و ۷۸۶ و ۷۸۷ و ۷۸۸ و ۷۸۹ و ۷۹۰ و ۷۹۱ و ۷۹۲ و ۷۹۳ و ۷۹۴ و ۷۹۵ و ۷۹۶ و ۷۹۷ و ۷۹۸ و ۷۹۹ و ۸۰۰ و ۸۰۱ و ۸۰۲ و ۸۰۳ و ۸۰۴ و ۸۰۵ و ۸۰۶ و ۸۰۷ و ۸۰۸ و ۸۰۹ و ۸۱۰ و ۸۱۱ و ۸۱۲ و ۸۱۳ و ۸۱۴ و ۸۱۵ و ۸۱۶ و ۸۱۷ و ۸۱۸ و ۸۱۹ و ۸۲۰ و ۸۲۱ و ۸۲۲ و ۸۲۳ و ۸۲۴ و ۸۲۵ و ۸۲۶ و ۸۲۷ و ۸۲۸ و ۸۲۹ و ۸۳۰ و ۸۳۱ و ۸۳۲ و ۸۳۳ و ۸۳۴ و ۸۳۵ و ۸۳۶ و ۸۳۷ و ۸۳۸ و ۸۳۹ و ۸۴۰ و ۸۴۱ و ۸۴۲ و ۸۴۳ و ۸۴۴ و ۸۴۵ و ۸۴۶ و ۸۴۷ و ۸۴۸ و ۸۴۹ و ۸۵۰ و ۸۵۱ و ۸۵۲ و ۸۵۳ و ۸۵۴ و ۸۵۵ و ۸۵۶ و ۸۵۷ و ۸۵۸ و ۸۵۹ و ۸۶۰ و ۸۶۱ و ۸۶۲ و ۸۶۳ و ۸۶۴ و ۸۶۵ و ۸۶۶ و ۸۶۷ و ۸۶۸ و ۸۶۹ و ۸۷۰ و ۸۷۱ و ۸۷۲ و ۸۷۳ و ۸۷۴ و ۸۷۵ و ۸۷۶ و ۸۷۷ و ۸۷۸ و ۸۷۹ و ۸۸۰ و ۸۸۱ و ۸۸۲ و ۸۸۳ و ۸۸۴ و ۸۸۵ و ۸۸۶ و ۸۸۷ و ۸۸۸ و ۸۸۹ و ۸۹۰ و ۸۹۱ و ۸۹۲ و ۸۹۳ و ۸۹۴ و ۸۹۵ و ۸۹۶ و ۸۹۷ و ۸۹۸ و ۸۹۹ و ۹۰۰ و ۹۰۱ و ۹۰۲ و ۹۰۳ و ۹۰۴ و ۹۰۵ و ۹۰۶ و ۹۰۷ و ۹۰۸ و ۹۰۹ و ۹۱۰ و ۹۱۱ و ۹۱۲ و ۹۱۳ و ۹۱۴ و ۹۱۵ و ۹۱۶ و ۹۱۷ و ۹۱۸ و ۹۱۹ و ۹۲۰ و ۹۲۱ و ۹۲۲ و ۹۲۳ و ۹۲۴ و ۹۲۵ و ۹۲۶ و ۹۲۷ و ۹۲۸ و ۹۲۹ و ۹۳۰ و ۹۳۱ و ۹۳۲ و ۹۳۳ و ۹۳۴ و ۹۳۵ و ۹۳۶ و ۹۳۷ و ۹۳۸ و ۹۳۹ و ۹۴۰ و ۹۴۱ و ۹۴۲ و ۹۴۳ و ۹۴۴ و ۹۴۵ و ۹۴۶ و ۹۴۷ و ۹۴۸ و ۹۴۹ و ۹۵۰ و ۹۵۱ و ۹۵۲ و ۹۵۳ و ۹۵۴ و ۹۵۵ و ۹۵۶ و ۹۵۷ و ۹۵۸ و ۹۵۹ و ۹۶۰ و ۹۶۱ و ۹۶۲ و ۹۶۳ و ۹۶۴ و ۹۶۵ و ۹۶۶ و ۹۶۷ و ۹۶۸ و ۹۶۹ و ۹۷۰ و ۹۷۱ و ۹۷۲ و ۹۷۳ و ۹۷۴ و ۹۷۵ و ۹۷۶ و ۹۷۷ و ۹۷۸ و ۹۷۹ و ۹۸۰ و ۹۸۱ و ۹۸۲ و ۹۸۳ و ۹۸۴ و ۹۸۵ و ۹۸۶ و ۹۸۷ و ۹۸۸ و ۹۸۹ و ۹۹۰ و ۹۹۱ و ۹۹۲ و ۹۹۳ و ۹۹۴ و ۹۹۵ و ۹۹۶ و ۹۹۷ و ۹۹۸ و ۹۹۹ و ۱۰۰۰

سلطان شست بر کشید، ماهی سخت بزرگ در افتاده بود. « (ص ۶۰-۶۱) <sup>۱</sup> . مثال دیگر: « بانك روزگار برگ ایشان بساخت و با خواجه حسین میكال فرستاد » (ص ۷۷) <sup>۲</sup> . « خاطرش آنرا بر هیچ حمل نتوانست کرد که سخت بیگانه بود. » (ص ۱۷) <sup>۳</sup> ، و بندرت لفظ «عظیم» بعد از معنی مقید آورده میشود ، مانند : « چون بر نشستی بجز دیگر سلاح هفتصد گرز زرین و سیمین پیش اسب او بردندی و شاعر دوست عظیم بود. » (ص ۴۶) <sup>۴</sup> .

**حذف جمله بقرینه -** گاهی جمله را بقرینه حذف میکنند ، و بجای آن جمله

لفظ « هم » مینشانند . مثال : « من در عجم سخنی بدین فصاحت نمی بینم ، و در بسیاری از سخن عرب هم » (ص ۴۸) <sup>۵</sup> یعنی : در بسیاری از سخن عرب هم سخنی بدین فصاحت نمی بینم ، و از این قبیل جمله ها مکرر آورده است و این تقلید نثر است از نظم .

**افعال وصفی -** از افعال وصفی گاهی آورده است ( وای نه در حال خبری بحذف

است ) که ماضی نقلی نامند چنانکه از قرن ششم و هفتم بعد معمول به است و امروز بحد و فور متداول میباشد ) از آن جمله گوید : « هفتم روز غلام محمد ز کربا در رسید بر آن استر نشسته و اسب را جنبیت کرده ، و نامه عرض کرد. » (ص ۷۶) <sup>۶</sup> - « امیر عمیق امیر الشعراء بود و از آن دولت حقی تمام گرفته ، و تجملی قوی یافته ، چون غلامان ترك و کنیز کان خوب و اسپان راهوار ، و ساختهای زر و جامه های فاخر ، و ناطق و صامت فراوان ، و در مجلس پادشاه عظیم محترم بود. » (ص ۴۶) <sup>۷</sup> و همانطور که گفته شد ماضی نقلی را با حذف ضمیر رسم نبوده است که استعمال کنند مگر به نادر ، چنانکه در کلیله دیدیم <sup>۸</sup> ، و شاید از تصرف نساخ بوده است .

۱- از چاپ قزوینی ص ۹۷ متن کتاب حاضر (م.م.) ۲- از چاپ قزوینی ص ۱۱۹ متن کتاب حاضر (م.م.) ۳- از چاپ قزوینی ص ۳۰ متن کتاب حاضر (م.م.) ۴- از چاپ قزوینی | درسیک شناسی ج ۲ ص ۳۱۲ بجای اس ۱۵۶ (ص ۵۶۰) چاپ شده است = ص ۷۳ متن کتاب حاضر (م.م.) ۵- از چاپ قزوینی ص ۶۶ متن کتاب حاضر (م.م.) ۶- از چاپ قزوینی ص ۱۱۷ متن کتاب حاضر در اینجا حذف است (م.م.) ۷- از چاپ قزوینی ص ۷۳ متن کتاب حاضر (م.م.) ۸- رجوع به سیک شناسی ج ۲ ص ۲۵۶ شود (م.م.)

**مصدرهای مرخّم** - مصدر مرخّم کمتر از کایاه آورده است ، وغالباً در موارد مزبور مصدر تمام استعمال میکند ، مثال : « یکی از آن دیوان بریداست ، باقی بر این قیاس توان کردن » ( ص ۲۴ )<sup>۱</sup> . مثال دیگر : « وسالی در خدمت پادشاه روزگار گذاشتم که جز وقتی از دور او را نتوانستم دیدن . » ( ص ۴۱ )<sup>۲</sup> و مصدر مرخّم هم آورده است<sup>۳</sup> ، و در این دو شیوه همواره رعایت فصاحت لفظ و عبارت را در نظر دارد نه عادت را .<sup>۴</sup>

۱- از چاپ فروغی = ص ۵۰ متن کتاب حاضر امیرا ...  
 متن کتاب حاضر - و نیز شایسته بدو سیم ضایع کردن<sup>۵</sup> ( ص ۲۸ )<sup>۶</sup> .  
 آنچه من همیگویم بداست کی نخواهد دانستم ...  
 آن رمضان خواست بود . ( ص ۶۶ متن کتاب حاضر )  
 متن کتاب حاضر و و سینه بر جبه و راست و هر حرف مد ...  
 ( کتاب حاضر ) امیرا

در اینجا نجات دستوری در هر دو مطلقاً فوق من و ...

- ۱- زجده استعمال قدیم و من است ...
- استعمال کرده است ...
- ۲- استعمال در ...
- ص ۱۲۶ کتاب حاضر بجای ...
- ۳- استعمال ...
- نموده و بدالوجه شمس قیس ص ۲۶۶ ...
- ص ۵۱ ح ۱۱۰ ...
- تسیر ...
- کتاب ...
- صوت بجمع ...
- ۴- استعمال آن ...
- بیایند ...
- اقتضات ...
- هر آن ...

Marfat.com

### ۳۔ آثار سبک تازہ ۱

موازنہ و مزدوج - گفتیم کہ از سبک جدید یعنی از نثر فنی کہ در عصر این نویسنده رواجی بکمال داشت بر کنارنمانده است ، و چگونہ توانستی بر کنارماندن کہ گفته اند : اکثر جدیدلذتہ - درہر تازہای آوازہایست ، و از آن جملہ صنعت موازنہ و مزدوج است مخصوصاً خطبہہای فصول کہ ہمیشہ جای صنعت فروشی است ، و در غیر آن مقام نیز از این جنس فراوان دارد، از آن جملہ : شاعری صنعتی است کہ شاعر بدان صنعت اتساق مقدمات موهمہ کند و التئام قیاسات نتیجہ <sup>۲</sup> (ص ۶۶) - شاهد دیگر : امیرنوح علی بن محتاج الکشانی را کہ حاجب الباب بود ، بالبتکین فرستاد ، بانامہای چون آب و آتش ، مضمون اوہمہ و عید و مقرون اوہمہ تہدید ، صالح رامجال نہ گذاشتہ ، و آشتی را سبیل رها ناکردہ۔ چنانکہ در چنین واقعہای و در چنین دایمہای خداوند ضجر قاصی ببزد گات عاصی نویسد (ص ۱۴) <sup>۴</sup> مثال دیگر : «آنها کہ اورا

۱۔ عنوان از مرچوبہ ہار است و شماره را نگارندہ فرورد است امیر ۱۔ ۲۔ در سبک شہساز  
 ج ۲ ص ۳۱۳ مشہد چاپ شدہ و صحیح نیست برک : ص ۵۲ ج ۵۔ ۳۔ رجب فروینی ص ۵۲  
 متن کتب حاضر امیر ۱۔ ۴۔ از رجب فروینی ص ۲۳ متن کتب حاضر امیر ۱۔

نقیۃ حشید از صفحہ قبل

۵۔ قدم آگہ بجای سمیر موی ، خود ، خویش و جانی معنی سوم شخص مفرد ، اول شخص مفرد می آید اما سمیر منفصل اول شخص مفرد است (بدون آن) ، و چون مردی کہ بد پنجہ دست بستہ باشد کہ آنچه من ہمیگویم بد است ، کی بخوہد دانستن ؟ (ص ۵۸ متن کتب حاضر امیر) چون دست حجتستانی کہ شہر نتوانم کشاد ، شہد خویش را بویاری نواحی فرہان داد (درج سہستان ص ۲۳۷)۔

۶۔ استعمال جملہ اسمیہ : چنین آورده اند کہ عربین احمد - کہ واسطۃ عقد آل سلیمان بود ، و ارج دولت آن خندان ازہ مہت او بود ، و سبب تمنع و عدل ترفع در غیبت ساجدگی بود ، جز این آراستہ ، و لشکر جرار ، و بندگان فرما بردار - زامستان بدایرالمذات بخار مقدم کردی ، (ص ۹۵ متن کتب حاضر امیر) ، از حذف این حرف بقوت و مسموعود بعد سلیمان (ص ۵۵ متن کتب حاضر امیر) ، محمد - ص ۱۵۵ ، محمد خلف - ص ۱۵۵ ، برک - اللیل اللیل ج ۱ ص ۲۹۵ امیر ۱۔

بر این بعث<sup>۱</sup> همی کنند ، ناقض این دولت اند نه ناصح ، و هادم این خاندانند نه خادم.»  
 (ص ۱۴) <sup>۲</sup> مثال دیگر: «دیر عاقل و فاضل ، مهین جمالی است از تجمل پادشاه و بهین  
 رفعتی است از ترافع پادشاهی . (ص ۲۵) <sup>۳</sup> - یا مترادف مانند : انصاف از نعیم جوانی  
 بستند و داد از عنفوان شیب بدادند» <sup>۴</sup> ... که هر دو قرینه بیک معنی است ، و یاد  
 رسمی قدیمست و عهدی بعید تا این رسم معهود و مسلوب است لا مؤلف و مصنف از  
 تشبیب سخن و دیباچه کتب طرفی از نفاذ مخدوم و شمتی از دعاء ممدوح اظهار کنند <sup>۵</sup>  
 « کتب نامخلوق و کلام ناآفریده <sup>۶</sup> - این پادشاه بزرگ و خداوند عطیه را پسند  
 دانست که امروز بر ساهره این کوه اغیر و در دایره این چتر اخضر هیچ پادشاهی  
 مرفه تر ازین خداوند نیست ، و هیچ بزرگی بر خوردارتر ازین ملک نیست <sup>۷</sup> در  
 خدمت این خداوند بغایت و نهایت همی رسد . این خداوند در محفوف و محارفات  
 هیچ باقی نمیگذارد . (ص ۲) <sup>۸</sup> - آراسته بچجق قطعه و پراهن ساطع <sup>۹</sup> در  
 یک سلاک نظم داده ، و درین سطر جلوه کرده <sup>۱۰</sup> - این منزات در امت کرده است و  
 این مرتبه واجب داشته <sup>۱۱</sup> (ص ۳) <sup>۱۲</sup>

درین عبارات موازنه ها ، و مترادفات و سجع جای جزی دیده میشود ، و در  
 ده در کتب قدیم یکی ازین جنس عبارات را هم میتوان دید ، و آنرا بعد از سجع

- ۱- در سجع قدیم آنست که در شعر چنانچه در سجع است در کتب قدیم  
 از ۵۵ بیت درین باره معانی تجزیه شده است ، و مؤلفان آنرا در کتب قدیم  
 و جمعی که در این قصیده نقل و معجزه است ، در کتب قدیم  
 ۲- در کتب قدیم در سجع ۲۵ بیت است (در کتب قدیم در سجع  
 در کتب قدیم در سجع ۵۵ بیت است ، و در کتب قدیم  
 ۳- در کتب قدیم در سجع ۳۰ بیت است ، و در کتب قدیم  
 ۴- در کتب قدیم در سجع ۳۵ بیت است ، و در کتب قدیم  
 ۵- در کتب قدیم در سجع ۴۰ بیت است ، و در کتب قدیم  
 ۶- در کتب قدیم در سجع ۴۵ بیت است ، و در کتب قدیم  
 ۷- در کتب قدیم در سجع ۵۰ بیت است ، و در کتب قدیم  
 ۸- در کتب قدیم در سجع ۵۵ بیت است ، و در کتب قدیم  
 ۹- در کتب قدیم در سجع ۶۰ بیت است ، و در کتب قدیم  
 ۱۰- در کتب قدیم در سجع ۶۵ بیت است ، و در کتب قدیم  
 ۱۱- در کتب قدیم در سجع ۷۰ بیت است ، و در کتب قدیم  
 ۱۲- در کتب قدیم در سجع ۷۵ بیت است ، و در کتب قدیم

این کتاب دست یابید بصفحه‌های ۱-۲-۳-۱۰-۱۲-۱۴-۲۰-۲۴-۲۵-۳۱-۳۳-۳۴-۳۵ رجوع کنید .

(در اینجا مرحوم بهار بعنوان 'يك حكایت متوازی و مسجوع و مجتم و مصنوع' حكایت ششم از مقاله اول را نقل کرده و در پایان نویسد:)

درین قصه هم مترادفات آمده و هم موازنه و هم مطابقه و هم سجع و از همه بالاتر عدم تکلف و آزادی الفاظ و مجسم بودن معانی نثری مصنوع در هم آویخته و نمونه‌ای از سبک قدیم و جدید بهم آمیخته ، که هم جزالت و فصاحت قدیم را شامل است و هم لطافت و بلاغت جدید را محتوی است<sup>۱</sup> .

**کنایه و استعاره** - کنایات و استعارات نیز در همین حدودها<sup>۲</sup> بکار برده است، از آن جمله در حکایت محمود و ایاز صفحه ۳۴<sup>۳</sup> گوید: شبی در مجلس عشرت ... بزلف ایاز نگریست ، عنبری دید بر روی ماه غلطان ، سنبلی دید بر چهره آفتاب بیجان ، حلقه حلقه چون زره ، بند بند چون زنجیر ، در هر حلقه‌ای هزار دل ، در هر بندی صد هزار جان . عشق عنان خویشتن داری از دست صبر او بر بود و عشق وار در خود کشید . محاسب آمتا و صدقنا سر از گریبان شرع بر آورد ، و در برابر سلطان یمن الدوله بایستاد و گفت: هان محمود عشق را با فسق میامیز و حق را با باطل معزوج مکن ، که بدین زلت ولایت عشق بر تو بشورد . و چون پدر خویش از بهشت عشق بیوفتی و بعناء دنیای فسق درمانی . سمع اقبالش در غایت شنوایی بود ، این قضیت مسموع افتاد . ترسید که سپاه صبر او بالشکر زلفین ایاز بر نیاید ، کارد بر کشید و بدست ایاز داد که بگیر و زلفین خویش را ببر ! ایاز خدمت کرد و کارد از دست او بستد و گفت: از کجا

۱- از چاپ قزوینی ، ۱۰ در فهرستهای پایان کتاب حاضر (فهرست کات مربوط به سبک) شماره صفحه هایی را که سجع هدر آنها آمده نقل کرده‌ایم (م.م.) ۲- از نمونه‌های خوب سجع طبیعی: «موی او ریش مشك و عنبر بود ، و چشم او حسد جزع و عیبر» (ص ۳۵ متن کتاب حاضر ۱- «و آن دختری بود که در جمال بر کمال بود و در فضل بی مثل» (ص ۳۲ متن کتاب حاضر) (م.م.) ۳- چنین است در متن سبک شناسی ج ۲ ص ۳۱۷ (م.م.) ۴- از چاپ قزوینی ص ۵۵-۵۶ متن کتاب حاضر (م.م.)

(مقدمه چهارمقاله ۹)

بیرم؛ گفت: از نیمه . ایاز زلف دو تو کرد و تقدیر بگیرفت و فرمان بجای آورد و هر دو سر زلف خویش را پیش محمود نهاد ... الخ (ص ۳۵)<sup>۱</sup>.

## II - جنبه معنوی

نام اصلی این کتاب ظاهراً «مجمع النوادر» بوده، ولی چون دارای چهار مقالات است بنام چهار مقاله شهرت یافته، و آن بین سالهای ۵۵۱ و ۵۵۲ هجری قمری تألیف شده است.

چهار مقاله شامل یک مقدمه و چهار مقالات است. مقدمه پس از حمد خدا، دارای پنج فصل است:

اول در ذکر و مدح پادشاهان غور معاصر مؤلف و مخصوصاً محمود غزنوی است. بعد در چگونگی آفرینش مخلوقات از جمله در نبات و حیوان و زمین و آسمان و اجرام سماوی و قوای بطن و در پدیده‌ها مقدمه مؤلف حکایتی نقل کرده است.

عنوان مقالاتهای چهارگانه چنین است:

مقالات اول: در مهیت دبیری و کیفیت دبیران در آنچهارمین قرن هجری قمری

مقالات دوم: در مهیت عالی شعر و احکام شعر

مقالات سوم: در عالی تجویز و غرض آن در آن علم

مقالات چهارم: در عالی طب و مهارت طبیب

مؤلف در طی این مقالاتها خوشه است سرچشمه و صاحب چهارمقاله است.

وی باید ملاحظه کرد که پادشاهان پانزدهمین قرن در هر مقالات چهارمقاله

تعریف موضوع آن و شرایط کسانی که در آن احکام و مهارت داشته باشند.

حکایت<sup>۲</sup> به نسبت ذکر کرده است که موجب روشن شدن این موضوع

گذشتگان و مطالب تاریخی و معانی و کلمات است.

<sup>۱</sup> - مجمع البحرین، ج ۱، ص ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۵، ۲۹۶، ۲۹۷، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۳۸، ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۴۴، ۳۴۵، ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۴۸، ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۵۱، ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۵۷، ۳۵۸، ۳۵۹، ۳۶۰، ۳۶۱، ۳۶۲، ۳۶۳، ۳۶۴، ۳۶۵، ۳۶۶، ۳۶۷، ۳۶۸، ۳۶۹، ۳۷۰، ۳۷۱، ۳۷۲، ۳۷۳، ۳۷۴، ۳۷۵، ۳۷۶، ۳۷۷، ۳۷۸، ۳۷۹، ۳۸۰، ۳۸۱، ۳۸۲، ۳۸۳، ۳۸۴، ۳۸۵، ۳۸۶، ۳۸۷، ۳۸۸، ۳۸۹، ۳۹۰، ۳۹۱، ۳۹۲، ۳۹۳، ۳۹۴، ۳۹۵، ۳۹۶، ۳۹۷، ۳۹۸، ۳۹۹، ۴۰۰، ۴۰۱، ۴۰۲، ۴۰۳، ۴۰۴، ۴۰۵، ۴۰۶، ۴۰۷، ۴۰۸، ۴۰۹، ۴۱۰، ۴۱۱، ۴۱۲، ۴۱۳، ۴۱۴، ۴۱۵، ۴۱۶، ۴۱۷، ۴۱۸، ۴۱۹، ۴۲۰، ۴۲۱، ۴۲۲، ۴۲۳، ۴۲۴، ۴۲۵، ۴۲۶، ۴۲۷، ۴۲۸، ۴۲۹، ۴۳۰، ۴۳۱، ۴۳۲، ۴۳۳، ۴۳۴، ۴۳۵، ۴۳۶، ۴۳۷، ۴۳۸، ۴۳۹، ۴۴۰، ۴۴۱، ۴۴۲، ۴۴۳، ۴۴۴، ۴۴۵، ۴۴۶، ۴۴۷، ۴۴۸، ۴۴۹، ۴۵۰، ۴۵۱، ۴۵۲، ۴۵۳، ۴۵۴، ۴۵۵، ۴۵۶، ۴۵۷، ۴۵۸، ۴۵۹، ۴۶۰، ۴۶۱، ۴۶۲، ۴۶۳، ۴۶۴، ۴۶۵، ۴۶۶، ۴۶۷، ۴۶۸، ۴۶۹، ۴۷۰، ۴۷۱، ۴۷۲، ۴۷۳، ۴۷۴، ۴۷۵، ۴۷۶، ۴۷۷، ۴۷۸، ۴۷۹، ۴۸۰، ۴۸۱، ۴۸۲، ۴۸۳، ۴۸۴، ۴۸۵، ۴۸۶، ۴۸۷، ۴۸۸، ۴۸۹، ۴۹۰، ۴۹۱، ۴۹۲، ۴۹۳، ۴۹۴، ۴۹۵، ۴۹۶، ۴۹۷، ۴۹۸، ۴۹۹، ۵۰۰، ۵۰۱، ۵۰۲، ۵۰۳، ۵۰۴، ۵۰۵، ۵۰۶، ۵۰۷، ۵۰۸، ۵۰۹، ۵۱۰، ۵۱۱، ۵۱۲، ۵۱۳، ۵۱۴، ۵۱۵، ۵۱۶، ۵۱۷، ۵۱۸، ۵۱۹، ۵۲۰، ۵۲۱، ۵۲۲، ۵۲۳، ۵۲۴، ۵۲۵، ۵۲۶، ۵۲۷، ۵۲۸، ۵۲۹، ۵۳۰، ۵۳۱، ۵۳۲، ۵۳۳، ۵۳۴، ۵۳۵، ۵۳۶، ۵۳۷، ۵۳۸، ۵۳۹، ۵۴۰، ۵۴۱، ۵۴۲، ۵۴۳، ۵۴۴، ۵۴۵، ۵۴۶، ۵۴۷، ۵۴۸، ۵۴۹، ۵۵۰، ۵۵۱، ۵۵۲، ۵۵۳، ۵۵۴، ۵۵۵، ۵۵۶، ۵۵۷، ۵۵۸، ۵۵۹، ۵۶۰، ۵۶۱، ۵۶۲، ۵۶۳، ۵۶۴، ۵۶۵، ۵۶۶، ۵۶۷، ۵۶۸، ۵۶۹، ۵۷۰، ۵۷۱، ۵۷۲، ۵۷۳، ۵۷۴، ۵۷۵، ۵۷۶، ۵۷۷، ۵۷۸، ۵۷۹، ۵۸۰، ۵۸۱، ۵۸۲، ۵۸۳، ۵۸۴، ۵۸۵، ۵۸۶، ۵۸۷، ۵۸۸، ۵۸۹، ۵۹۰، ۵۹۱، ۵۹۲، ۵۹۳، ۵۹۴، ۵۹۵، ۵۹۶، ۵۹۷، ۵۹۸، ۵۹۹، ۶۰۰، ۶۰۱، ۶۰۲، ۶۰۳، ۶۰۴، ۶۰۵، ۶۰۶، ۶۰۷، ۶۰۸، ۶۰۹، ۶۱۰، ۶۱۱، ۶۱۲، ۶۱۳، ۶۱۴، ۶۱۵، ۶۱۶، ۶۱۷، ۶۱۸، ۶۱۹، ۶۲۰، ۶۲۱، ۶۲۲، ۶۲۳، ۶۲۴، ۶۲۵، ۶۲۶، ۶۲۷، ۶۲۸، ۶۲۹، ۶۳۰، ۶۳۱، ۶۳۲، ۶۳۳، ۶۳۴، ۶۳۵، ۶۳۶، ۶۳۷، ۶۳۸، ۶۳۹، ۶۴۰، ۶۴۱، ۶۴۲، ۶۴۳، ۶۴۴، ۶۴۵، ۶۴۶، ۶۴۷، ۶۴۸، ۶۴۹، ۶۵۰، ۶۵۱، ۶۵۲، ۶۵۳، ۶۵۴، ۶۵۵، ۶۵۶، ۶۵۷، ۶۵۸، ۶۵۹، ۶۶۰، ۶۶۱، ۶۶۲، ۶۶۳، ۶۶۴، ۶۶۵، ۶۶۶، ۶۶۷، ۶۶۸، ۶۶۹، ۶۷۰، ۶۷۱، ۶۷۲، ۶۷۳، ۶۷۴، ۶۷۵، ۶۷۶، ۶۷۷، ۶۷۸، ۶۷۹، ۶۸۰، ۶۸۱، ۶۸۲، ۶۸۳، ۶۸۴، ۶۸۵، ۶۸۶، ۶۸۷، ۶۸۸، ۶۸۹، ۶۹۰، ۶۹۱، ۶۹۲، ۶۹۳، ۶۹۴، ۶۹۵، ۶۹۶، ۶۹۷، ۶۹۸، ۶۹۹، ۷۰۰، ۷۰۱، ۷۰۲، ۷۰۳، ۷۰۴، ۷۰۵، ۷۰۶، ۷۰۷، ۷۰۸، ۷۰۹، ۷۱۰، ۷۱۱، ۷۱۲، ۷۱۳، ۷۱۴، ۷۱۵، ۷۱۶، ۷۱۷، ۷۱۸، ۷۱۹، ۷۲۰، ۷۲۱، ۷۲۲، ۷۲۳، ۷۲۴، ۷۲۵، ۷۲۶، ۷۲۷، ۷۲۸، ۷۲۹، ۷۳۰، ۷۳۱، ۷۳۲، ۷۳۳، ۷۳۴، ۷۳۵، ۷۳۶، ۷۳۷، ۷۳۸، ۷۳۹، ۷۴۰، ۷۴۱، ۷۴۲، ۷۴۳، ۷۴۴، ۷۴۵، ۷۴۶، ۷۴۷، ۷۴۸، ۷۴۹، ۷۵۰، ۷۵۱، ۷۵۲، ۷۵۳، ۷۵۴، ۷۵۵، ۷۵۶، ۷۵۷، ۷۵۸، ۷۵۹، ۷۶۰، ۷۶۱، ۷۶۲، ۷۶۳، ۷۶۴، ۷۶۵، ۷۶۶، ۷۶۷، ۷۶۸، ۷۶۹، ۷۷۰، ۷۷۱، ۷۷۲، ۷۷۳، ۷۷۴، ۷۷۵، ۷۷۶، ۷۷۷، ۷۷۸، ۷۷۹، ۷۸۰، ۷۸۱، ۷۸۲، ۷۸۳، ۷۸۴، ۷۸۵، ۷۸۶، ۷۸۷، ۷۸۸، ۷۸۹، ۷۹۰، ۷۹۱، ۷۹۲، ۷۹۳، ۷۹۴، ۷۹۵، ۷۹۶، ۷۹۷، ۷۹۸، ۷۹۹، ۸۰۰، ۸۰۱، ۸۰۲، ۸۰۳، ۸۰۴، ۸۰۵، ۸۰۶، ۸۰۷، ۸۰۸، ۸۰۹، ۸۱۰، ۸۱۱، ۸۱۲، ۸۱۳، ۸۱۴، ۸۱۵، ۸۱۶، ۸۱۷، ۸۱۸، ۸۱۹، ۸۲۰، ۸۲۱، ۸۲۲، ۸۲۳، ۸۲۴، ۸۲۵، ۸۲۶، ۸۲۷، ۸۲۸، ۸۲۹، ۸۳۰، ۸۳۱، ۸۳۲، ۸۳۳، ۸۳۴، ۸۳۵، ۸۳۶، ۸۳۷، ۸۳۸، ۸۳۹، ۸۴۰، ۸۴۱، ۸۴۲، ۸۴۳، ۸۴۴، ۸۴۵، ۸۴۶، ۸۴۷، ۸۴۸، ۸۴۹، ۸۵۰، ۸۵۱، ۸۵۲، ۸۵۳، ۸۵۴، ۸۵۵، ۸۵۶، ۸۵۷، ۸۵۸، ۸۵۹، ۸۶۰، ۸۶۱، ۸۶۲، ۸۶۳، ۸۶۴، ۸۶۵، ۸۶۶، ۸۶۷، ۸۶۸، ۸۶۹، ۸۷۰، ۸۷۱، ۸۷۲، ۸۷۳، ۸۷۴، ۸۷۵، ۸۷۶، ۸۷۷، ۸۷۸، ۸۷۹، ۸۸۰، ۸۸۱، ۸۸۲، ۸۸۳، ۸۸۴، ۸۸۵، ۸۸۶، ۸۸۷، ۸۸۸، ۸۸۹، ۸۹۰، ۸۹۱، ۸۹۲، ۸۹۳، ۸۹۴، ۸۹۵، ۸۹۶، ۸۹۷، ۸۹۸، ۸۹۹، ۹۰۰، ۹۰۱، ۹۰۲، ۹۰۳، ۹۰۴، ۹۰۵، ۹۰۶، ۹۰۷، ۹۰۸، ۹۰۹، ۹۱۰، ۹۱۱، ۹۱۲، ۹۱۳، ۹۱۴، ۹۱۵، ۹۱۶، ۹۱۷، ۹۱۸، ۹۱۹، ۹۲۰، ۹۲۱، ۹۲۲، ۹۲۳، ۹۲۴، ۹۲۵، ۹۲۶، ۹۲۷، ۹۲۸، ۹۲۹، ۹۳۰، ۹۳۱، ۹۳۲، ۹۳۳، ۹۳۴، ۹۳۵، ۹۳۶، ۹۳۷، ۹۳۸، ۹۳۹، ۹۴۰، ۹۴۱، ۹۴۲، ۹۴۳، ۹۴۴، ۹۴۵، ۹۴۶، ۹۴۷، ۹۴۸، ۹۴۹، ۹۵۰، ۹۵۱، ۹۵۲، ۹۵۳، ۹۵۴، ۹۵۵، ۹۵۶، ۹۵۷، ۹۵۸، ۹۵۹، ۹۶۰، ۹۶۱، ۹۶۲، ۹۶۳، ۹۶۴، ۹۶۵، ۹۶۶، ۹۶۷، ۹۶۸، ۹۶۹، ۹۷۰، ۹۷۱، ۹۷۲، ۹۷۳، ۹۷۴، ۹۷۵، ۹۷۶، ۹۷۷، ۹۷۸، ۹۷۹، ۹۸۰، ۹۸۱، ۹۸۲، ۹۸۳، ۹۸۴، ۹۸۵، ۹۸۶، ۹۸۷، ۹۸۸، ۹۸۹، ۹۹۰، ۹۹۱، ۹۹۲، ۹۹۳، ۹۹۴، ۹۹۵، ۹۹۶، ۹۹۷، ۹۹۸، ۹۹۹، ۱۰۰۰.

Marfat.com

نظامی در فصل پایان کتاب گوید: مقصود از تحریر این رسالت و تقریر این مقالات اظهار فضل نیست و اذکار خدمت نبی، بلکه ارشاد مبتدی است و احما د خداوند ملك معظم...

مرحوم بهار در سبک شناسی آرد<sup>۱</sup>:

«سبک انشاء چهارمقاله - چهارمقاله بالینکه در اواسط قرن ششم تألیف یافته است، از حیث شیوه نگارش کهنه تر مینماید؛ و اگر بعضی قراین در پاره ای فصول نباشد، چنانکه بعد اشاره خواهد شد هر کس که تاریخ تألیف آن کتاب را نداند و بعلم سبک شناسی واقف باشد آنرا در شمار نشر اواخر قرن پنجم خواهد شمرد، زیرا سواد اعظم آن کتاب درست با سبک قابوسنامه و سیاست نامه خواهد نظام الملک برابر است، و از حیث سادگی عبارت و سلامت کلام و ایجاز لفظ و اشباع معنی و خالی بودن از مترادفات لفظی و نداشتن جمله های مترادفه و اسجاع بار و موازنات و سایر تکلفات معموله آن زمان در طراز اول کتب قدیم قرار دارد، و معلوم میدارد که نویسنده نخواسته است کتاب خود را بشیوه عصر انشا کند، و بسبک استادان قدیم راغبتر بوده، و یاد دین شیوه رعایت جانب سلیقه بزرگان شهر خود را لازم می شمرده است، زیرا در بعضی مقامات که دست نگاه داشته و تفننی کرده است، نموداری از سبک و شیوه قرن ششم را بقلم آورده و نیز از اغات مستعمله در کلیله و دمنه زیاد دارد که معلومست در آن وقت این اغات رایج بوده است.»

مرحوم بهار در پایان بحث از سبک چهارمقاله نوشته<sup>۲</sup>:

«چهارمقاله همزوجی است از سبک قرن پنجم و سبک قرن ششم یا از شیوه نشر مرسل قدیم و نشر فنی جدید، و ازین راه که جامع هر دو شیوه و نماینده هر دو قرن است نیز قابل تقدیر و شایان توجه است، چه هم لطایف زبان محاوره و آداب و اخلاق و طرز معیشت عصر را در او میتوان دید و هم صنایع و بدایع نوظهور ادبی را یعنی هم تاریخ بیپقی است و هم کلیله و دمنه ابوالمعالی، و در همین حال از تعقیدات اولی و اطنابهای

۱- ج ۲ ص ۲۹۸ . ۲- سبک شناسی ج ۲ ص ۳۱۸ .







# نسخ چهار مقاله

## ۱- نسخ خطی

### الف - نسخی که مورد استفاده علامه قزوینی قرار گرفته

۱- نسخه کتابخانه عاشر افندی در استانبول که سال ۸۳۵ هجری قمری در هرات نوشته شده و بقول مرحوم قزوینی بغایت صحیح و مضبوط است و با نسخ دیگر اختلاف بسیار دارد و بیت نسخه از آن برای ادوارد براون استنساخ کرده بودند و شالوده مطبع است حاضر بر این نسخه است. نمره این نسخه در کتابخانه مزبور ۲۸۵ است (رثه ۲۳ و ۲۴ مقدمه حاضر، متن و حاشیه). نشانه این نسخه در کتاب حاضر ق ۱ است.

۲- نسخه موزه بریتانیا (لندن) که سال ۱۰۱۷ هجری قمری منسوخ شده و نسخه مصحح مضبوطی است (رثه ۲۳ مقدمه حاضر) مشخصات آن از این قرار است:

نشانی (Or. 3507) - تعداد ورق ۳۲، قلم ۹۰، ۵۵ ایچ ۴۰، ۲ سطر، ۳۸ ایچ طول، بخط نستعلیق کاتب بهاریخ ربیع الثانی ۱۰۱۷ هجری قمری در کتب سیدنی چرچیل<sup>۲</sup>، نشانه این نسخه در کتاب حاضر الف ۱ است.

۳- ایضاً نسخه موزه بریتانیا (لندن) که سال ۱۲۱۵ هجری قمری منسوخ شده و بقول مرحوم قزوینی در صحت و سقم مترجم است (رثه ۲۳ مقدمه حاضر) مشخصات آن از این قرار است:

نشانی (Or 2975) - تعداد ورق ۱۹۰، قطع ۱/۲، ۳۲ ایچ ۲۰ سطر، تقریباً ۲۵ ایچ طول، بخط نستعلیق کاتب بهاریخ ربیع الاول ۱۲۱۴ هجری قمری در کتب سیدنی چرچیل<sup>۲</sup>.

۱- در کتابخانه عاشر افندی در استانبول که سال ۸۳۵ هجری قمری در هرات نوشته شده و بقول مرحوم قزوینی بغایت صحیح و مضبوط است و با نسخ دیگر اختلاف بسیار دارد و بیت نسخه از آن برای ادوارد براون استنساخ کرده بودند و شالوده مطبع است حاضر بر این نسخه است. نمره این نسخه در کتابخانه مزبور ۲۸۵ است (رثه ۲۳ و ۲۴ مقدمه حاضر، متن و حاشیه).



۱۵- نسخه کتابخانه ملی ملک مورخ بسال ۱۲۷۳ هجری قمری جزوه جمعه و عدد شماره ۱۷۶۲ چهارمین کتاب خط نستعلیق . تعداد سطرها ۱۶ شماره صفحات ۱۳۳ . قطع ۱۱×۱۷ سانتیمتر (ربعی) .

آغاز : بسم الله الرحمن الرحيم . حمد و شکر و سپاس مر آن پادشاهی را ...  
انجام : ... قد فرغت من تسويد هذه المقالات الاربعة المنسوبة الى حلیم نظامی العروزی السمرقندی فی يوم الجمعة ثالث وعشرين شهر صفر سنة ۱۲۷۳ .

۱۶- نسخه کتابخانه مجلس شورای ملی مورخ بسال ۱۲۷۹ هجری قمری بشماره ۳۹۵۴ بخط داور بن وصال . نوع خط نستعلیق خوب . دارای سرلوح ، جدول و مذهب . کاغذ نباتی زرافشان . عدد اوراق ۴۹ . هر صفحه ۱۴ سطر . ۲۱-۱۲ سطر . قطع وزیری . (فهرست کتابخانه مجلس شورای ملی چند دوره ۱۳۶۱-۱۳۶۲) .

۱۷- نسخه کتابخانه ملی تهران انتقالی از کتابخانه سلطنتی بلخ مورخ بسال ۱۲۸۶ هجری قمری بشماره ۱۱۴۱ کاغذ فرنگی چند ابرو نیمه ج مشکی . قطع ربعی .  
۱۸- نسخه کتابخانه ملی ملک مورخ سال ۱۳۲۷ هجری قمری بشماره ۲۲۸۱ عدد شکسته خوش محمد اسماعیل بن میرزا آق قنداح ۵۰ عدد سطر و سیزده شماره صفحات ۱۰۲ شماره سطرها ۱۲ . قطع ۱۳-۱۹ سانتیمتر .

آغاز : هو الله تعالی شأنه . کتاب چهارمفصله نظامی عروضی سمرقندی . حمد و شکر و سپاس الرحمن الرحيم . حمد و شکر و سپاس ...

انجام : ... استعداء آنکه اندر خط خطای ...  
عزیت اعمان کنند و بعد از تصحیح و اصلاح به طاعت آن پادشاه ...  
اسماعیل بن میرزا آقا قنداح آن رسول ابن محمد ...  
آرامگاه ملا عبدالکریم روضه خوان ترشیزی صاحب ...  
الحرام سنة هزار و سیصد و بیست و هفت هجری ۱۳۲۷

۱- مشهور است که ...

۹- نسخه بی تاریخ متعلق بکتابخانه سلطنتی بشماره ۴۱۴۰. کاغذدوات آبادی  
مجدول کمنددار. جلد ابره تیماج قرمز. خط نستعلیق خوش. دارای یک سرلوح.  
قطع نیمربعی.

۱۰- نسخه بی تاریخ متعلق بکتابخانه سلطنتی بشماره ۱۷۴۷. کاغذ فرنگی مجدول  
کمنددار. جلد تیماج قرمز دولانی. حاشیه تیماج سبز. خط نستعلیق. دارای یک  
سرلوح. قطع وزیری.

۱۱- نسخه بی تاریخ متعلق بکتابخانه مجلس شورای ملی بشماره ۳۵۲۵. خط  
نستعلیق شکسته. عده اوراق ۱۰۰. شماره سطرها ۱۳. قطع ۱۴. ۸ سانتیمتر. (فهرست  
کتابخانه مجلس شورای ملی جلد دوم ص ۱۶۲) (همین نسخه در فهرست کتب بخانه  
مجلس شورای ملی جلد اول بشماره ردیف ۵۱ در صفحه ۱۴ آمده است.)

۱۲- نسخه متعلق بکتابخانه آقای حاج محمد آقا نخبجویانی بخط محمد علی  
الشهیر بجاجی آقابن مرحوم حاجی محمد حسین المشهدی. مورخ «یوم الاحد سابع  
عشر شهر ذی الحجه الحرام سنه ۱۳۰۵». در تصحیح متن کتاب حاضر ازین نسخه هم  
استفاده شده است.

## ۲- نسخ چاپی<sup>۱</sup>

۱- نسخه مورخ ۱۳۰۵ هجری قمری بقمری بخواش آخوند ملاعلی خوانساری،  
باهتمام ابوالقاسم بن آخوند ملامحمد. بخط محمد باقر خان بن حاجی محمد باقر  
خان بیگلربیگی قاجار در ۱۷ صفحه چاپ سنگی. قطع ۱۷. ۱۸ سانتیمتر (دوبار  
چاپ شده است)<sup>۲</sup>.

۲- باهتمام محمد بن عبدالوهاب قزوینی بانضمام مقدمه و حواشی بسال ۱۳۲۷  
هجری قمری ۱۹۰۹ مسیحی درلیدن (هلاند)<sup>۳</sup> در ۳۶۰ صفحه فارسی و ۲۴ صفحه

۱- از یادداشت‌های دوست گرامی آقای زهرا در تعقیبات لب لباب طبع آقای نفیسی ص ۶۹۵-۶۹۶.

۲- این نسخه در کتابخانه دانشکده ادبیات و کتابخانه استاد نفیسی موجود است. ۳- در شهر کتیب،  
لیدن اهرا در اید شده ولی چند ساله مرحوم قزوینی در مقدمه نوشته اربک : ص ۲۷ مقدمه حاضر اعمالا در  
قاهره بطبع رسیده است. (ص ۱۰۰)

(مقدمه چهار مقاله ۱۰)

مقدمه انگلیسی، قطع ۱۶، ۲۴ سانتیمتر<sup>۱</sup>

۳- از روی نسخه مصحح قزوینی بتصحیح مجدد آقا میرزا لطف‌الله انجوی

دانش شیرازی در سال ۱۳۲۸ هجری قمری در ۱۱۲ صفحه باهتمام حاجی میرزا اسدالله

دلال شیرازی در چاپخانه مظفری بمبئی بقطع ۱۵، ۲۲ سانتیمتر چاپ شده است<sup>۱</sup>

۴- بتصحیح محمد بن عبدالوهاب قزوینی (بدون حواشی و فهرستها) ۱۳۴۵

هجری قمری ۱۹۲۷ م. در ۱۰۰ صفحه در چاپخانه ایرانشهر بر این بقطع ۱۶، ۲۵

سانتیمتر بچاپ رسیده است.

۵- چهار مقاله مع ترجمه و فرهنگ مؤلفه مولانا مولوی احمد حسن صاحب

سواتی دهلی بی تاریخ.

۶- چهار مقاله بتصحیح عندلیب شادانی بمقدمه‌ای بزین اردو، در ۱۲۸ صفحه

بقطع ۱۲، ۱۸، چاپ لاهور ۱۹۲۴ م<sup>۲</sup>

۷- از روی نسخه مصحح قزوینی بتصحیح سید جلال الدین صبرانی در ۸۴

صفحه در تهران بقطع ۱۱، ۱۷، ضمیمه کهنه مه سال ۱۳۱۱ و فهرست لغات جدا

شده است. همین چاپ جداگانه نیز منتشر شده است.

۸- از روی نسخه مصحح قزوینی در تهران سال ۱۳۱۲ هجری شمسی و بعد

کتابفروشی خاور در ۹۶ صفحه بقطع ۱۴، ۲۱، نیمه‌تر بچاپ رسیده است.

۹- همین چاپ باز دیگر در ۱۳۱۹ هجری شمسی در ۸۰ صفحه

۱- تعدادی بر این نسخه در ایران و هند و پاکستان و افغانستان موجود است.

۲- انگلیسی از اعداد و لغات و متون مشهور است.

۳- این نسخه در کتابخانه سید علی محمد موجود است.

- هشادویک -

توسط کتابفروشی خاور منتشر شده است.<sup>۱</sup>

۱۰- چهارمقاله مع اضافه مقدمه و فرهنگ مرتبه شعبه تالیف و ترجمه اداره شرقیه دهلی در ۱۳۲۶ هجری شمسی (۱۹۴۹ میلادی) در ۱۳۶ صفحه در چاپخانه احمد جمال در دهلی بقطع ۱۲ × ۱۸ سانتیمتر بچاپ رسیده.<sup>۲</sup>

۱۱- مقاله دوم از «چهارمقاله نظامی عروضی» با معانی لغات و شرح نکات ادبی بقلم م. معین جزو انتشارات «شاهکارهای ادبیات فارسی» شماره ۲ (تهران ۱۳۲۶)<sup>۳</sup> در چاپخانه دانشگاه بطبع رسیده.

۱۲- منتخبی از مقاله اول و دوم «چهارمقاله» با معانی لغات بقلم دکتر ذبیح الله صفا جزو انتشارات «شاهکارهای ادبیات فارسی» در تهران توسط مؤسسه مطبوعاتی امیر کبیر طبع شده (بدون ذکر تاریخ).

۱۳- چهارمقاله از روی نسخه مصحح قزوینی با تصحیح مجدد محمد معین در ۱۳۴ صفحه - ۵ صفحه مقدمه . بقطع ۱۴ × ۲۰ سانتیمتر از انتشارات کتابفروشی زوار چاپ اول . تهران ۱۳۳۱ شمسی.

۱۴- چهارمقاله از روی نسخه مصحح قزوینی با تصحیح مجدد محمد معین در ۱۳۶ صفحه - ۶ صفحه مقدمه بقطع ۱۶ × ۲۳ سانتیمتر . از انتشارات کتابفروشی زوار . چاپ دوم تهران ۱۳۳۳ شمسی.

۱۵- چهارمقاله از روی نسخه مصحح قزوینی با تصحیح مجدد محمد معین در ۲۳۰ صفحه - ۳۵ صفحه مقدمه ، بقطع ۱۷ × ۲۳ سانتیمتر . شامل فهرستی موضوعات ، لغات ، آیات و اخبار ، نکات دستوری و نکات مربوط بسبک . جزو انتشارات دانشگاه

۱- مرحوم قزوینی در کتاب چهره‌های کده از روی چاپ ایشان چون هر معظمه سال ۱۳۲۳ طبع شده ، اظهار داشته اند : «اغلب این چهره چون سفت و صلب آیدن مقدمه شده خالی از غلط نیست ، و مخصوصاً طبع ایرانشهر در اولین کده دارای غلط فاحش است و هیچکدام از این چهره بغیر از چاپ اول در آیدن مطلقاً و اصلاً تصحیح ایشان نیست . اگر چه در پشت بعضی از آنها نوشته شده : تصحیح محمد بن عبدالوهاب قزوینی . (سالنامه مذکور ۱۳۲۵ ص ۵۱) علامه محمد قزوینی بقلم م. معین .

۲- این نسخه در کتابخانه استاد نقیسی موجود است . ۳- بدون ذکر تاریخ در اصل .





و نسخه چاپی متعلق بکتابخانه آقای مجتبی مینوی (=چقم) ثبت شده و همچنین یاد داشته‌های گروهی از فضلان معاصر که نام آنان در صفحه اول تعلیقات آمده است. در پایان تعلیقات ذیل و توضیحاتی نیز افزوده شده است.

۴- فهرستها - شامل فهرست موضوعات متن، فهرست لغات و اصطلاحات، فهرست آیات و اخبار و جملات عربی، فهرست نکات دستوری، فهرست نکات مربوط به سبک، فهرست اعلام.

## اختلاف قراآت

یا

### نسخه بدل‌های چهار مقاله

مرحوم محمد قزوینی تحت عنوان فوق کلیه نسخه بدل‌ها را در پایان چهارمقاله طبع قاهره از صفحه ۳۲۶ تا ۳۵۹ جا داده اند با مقدمه ذیل:

«متن این کتاب از روی سه نسخه خطی و یک نسخه چاپی تصحیح شده است و اختصاراً برای هر یک از این چهار نسخه در ضمن مقایسه نسخه بدل‌ها علامتی قرار داده شده از قرار تفصیل ذیل:

ا - نسخه موزه بریتانیه در لندن که در سنه ۱۰۱۷ هجری استنساخ و نسخه مصحح مضبوطی است<sup>۱</sup>.

ب - ایضاً نسخه موزه بریتانیه که در سنه ۱۲۷۴ هجری استنساخ شده و در صحت و سقم متوسط است<sup>۲</sup>.

ق - نسخه‌ای که برای جناب پروفیسور ادوارد برون از روی نسخه کتابخانه‌عاشق افندی در اسلامبول<sup>۳</sup> استنساخ کرده‌اند و اصل نسخه اسلامبول در سنه ۸۳۵ در هرات نوشته شده و بغایت صحیح و مضبوط است و با سایر نسخ اختلاف بسیار دارد و بنای طبع

(۱) نشان این نسخه در کتابخانه بریتیش میوزیوم این است: British Museum. Or. 3507

(۲) نشان این نسخه این است: British Museum. Or. 2955

(۳) نمرة این نسخه در کتابخانه‌عاشق افندی عدد ۲۸۵ است.

این کتاب بر این نسخه است.

ط نسخه چاپی که در سنه ۱۳۰۵ در طهران بطبع رسیده است. و این نسخه بغایت سقیم و مغلوط است و در اغلب مواضع ناسخ از خود تصرفات من عندی نموده بطوریکه صبغة قدمت کتاب بکثی از میان رفته است.

در چاپ حاضر بهتر آن دانستیم که نسخه بدل را در ذیل هر صفحه بدهد. این کار را که مرحوم قزوینی در بدین طبع فخره (پس از تعقیبات و فهرست اسماء الرجال و فهرست الاماکن و القبایل و فهرست الکتاب و غایبها) جای داده اند در این صفحات نقل کرده ایم و همان نشانه های اختصاری مرحوم قزوینی را بکار برده ایم. عملی در این نسخه بدلها احتیاجی بتطویل ننشودیم و روشی را آید خورشیدستان معاصر در تصحیح بکار میبرند اعمال کرده ایم.<sup>۲</sup>

### نشانه های اختصاری

نشانه های اختصاری که در کتاب حاضر بکار رفته ازینهاست

#### ۱ - نشانه های کتابها

اقرب الموارد - اقرب المورود التي شرح العربیة و الشوارذ - تألیف سعد بن محمد بن الشرتونی البستانی - چاپ مطبعة لیسو عبین - بیروت - ۱۸۹۱ م.  
 در همان - در همان قلمع تألیف محمد - حسین بن خلف آذربایجانی مصحح و مترجم (مجله تهران) (۱۳۳۰ - ۱۳۳۵) - چاپ نشر دانش روز

ترجمه انگلیسی - Revised Translation of the Chahar Maqala  
 by Edward G. Browne, Cambridge 1921.

ترجمه عربی - المفاصل الأربعة اجماعها - تألیف و تصحیح و شرح  
 و یحیی الخشاب - قاهره ۱۳۶۸ قمری

۱ - معجزی معریه - المفاصل الأربعة اجماعها - تألیف و تصحیح و شرح  
 اسفند کبیر و معریه - المفاصل الأربعة اجماعها - تألیف و تصحیح و شرح  
 در این فهرست و نشانه های اختصاری که در این کتاب بکار رفته است

چق چهارمقاله مصحح قزوینی طبع قاہرہ ۱۳۲۷ قمری .  
چقدار = چهارمقاله مصحح قزوینی طبع قاہرہ ، نسخه متعلق بکتابخانہ دانشکده  
ادبیات شامل یادداشتهای چاپ نشده مرحوم قزوینی بخط خود آن مرحوم .  
چقم = چهارمقاله مصحح قزوینی طبع قاہرہ ، نسخه متعلق باقای مجتبی  
مینوی ، شامل یادداشتهای چاپ نشده مرحوم قزوینی بخط آن مرحوم .

دزی . ذیل R . Dozy , Supplement aux Dictionnaires

arabes . deuxième edition . 2 vols . Leide 1927 .

سبک شناسی سبک شناسی تألیف مرحوم ملک الشعراء بہار . سه مجلد .

نہران ۱۳۲۱ - ۱۳۲۶ .

شرح قاموس (ترجمان اللغه) شرح محمد بن یحیی بن محمد شفیع قزوینی  
بر «قاموس اللغه» تہران ۱۳۰۳ قمری .

غیاث غیاث اللغات (فرہنگ فارسی و تازی) تألیف محمد غیاث الدین  
ابن جلال الدین بن شرف الدین مصطفی آبادی رامپوری . چاپ نول کشور (ہند) ۱۸۹۰ م .  
قطر المحيط مختصر محیط المحيط تألیف بطرس البستانی در دو جزو .  
بیروت ۱۸۶۸ - ۷۱ م .

اللغات النوائیہ اللغات النوائیہ و الاستشہادات الجغتائیہ  
M . Pavet de Courteille . Dictionnaire Turk - Oriental . Paris MDCCCLXX .

معجم البلدان معجم البلدان یاقوت حموی ( شہاب الدین ابو عبد اللہ ) - ده  
مجلد ( با ضمیمہ ) مطبعۃ السعادة مصر ۱۳۲۳ - ۱۳۲۵ قمری .

منتہی الارب منتہی الارب فی لغۃ العرب . تألیف عبدالرحمن بن عبدالسلام  
الصفوری الشافعی ( فرہنگ عربی بفارسی ) چاپ کالمکتہ ۴ جزو - و چاپ تہران  
۲ مجلد ۱۲۹۷ و ۹۸ قمری . مطبعۃ کربلائی محمد حسین تہرانی .

ناظم الاطباء فرہنگ نفیسی . تألیف دکتر علی اکبر خان ناظم الاطباء .  
( ۵ مجلد ) . تہران چاپ رنگین ۱۳۱۷ - ۱۳۳۵ .

نفایس الفنون نفایس الفنون فی عرایس العیون . تألیف محمد بن محمود  
آملی ، باہتمام میرزا احمد . تہران ۱۳۰۹ قمری .  
- ہشتادوشش -

## ۲- نشانه‌های مختلف

اخ : اسم خاص (علم)

افا = اسم فاعل

امف : اسم مفعول

ب م (در نوشته‌های مرحوم قزوینی) بریتیش میوزیوم

تث : تشبیه

تعلیقات : تعلیقات پایان کتاب

تل : صیغه تفضیل

ج (در شرح لغات) جمع

ج (پس از نام کتاب) جلد

چق : چهارمقاله چاپ قزوینی

ح : حاشیه

دک : دستورالکتاب محمد همدان شاه

رک : رجوع کنید

س : سطر

ص : صفحه

ظ : ظاهر

عر : عربی

ق : نسخه خطی چهارمقاله ده برای پژوهش در دست‌نویس

کتابخانه‌های افندی در استانبول (شماره ۲۸۵) استنسیج کرده‌اند.

۲۳-۲۴ و ۸۴-۸۵ همین مقدمه شود که بین حرف بیچین "ب" و "پ" قرار دارد.

قر : قزوینی (محمد)

م : مصدر

ن : در متن کتاب حدیث پس از هر کلمه که این علامت در متن آمده است

آنست که در تعلیقات کتاب شرح آن آمده است

## ۲- نشانه های اختصاری نسخه‌ها

(مربوط بنسخه بدلها)

ا = نسخه اول موزة بریتانیا (رك : ص ۷۷ و ۸۴ مقدمه حاضر)

ب = نسخه دوم موزة بریتانیا ( رك : ص ۷۷-۷۸ و ۸۴ مقدمه حاضر)

دك = دستورالکاتب محمد هندو شاه (رك : ص ۴۰-۴۵ مقدمه حاضر)

ق = نسخه عاشر افندی (رك : ص ۷۷ و ۸۴-۸۵ مقدمه حاضر)

ط = نسخه چاپ طهران بسال ۱۳۰۵ قمری (رك : ص ۸۰ و ۸۵ مقدمه حاضر)

نخ = نسخه آقای حاج محمد آقا نخجوانی (رك : ص ۸۰ مقدمه حاضر)

توضیح - نسخه بدلهاى كتاب حاضر ( حاشیه اول هر صفحه ) غالباً از علامه محمد قزوینی است ، و بهمین جهت آنها که بقلم آن مرحوم است علامتی ندارد ، و تمیّه که از دیگرانست با ذکر نام آنان امتیاز یافته ، و آنچه از نگارنده است با نشانه (م.م) مشخص است .

نگارنده در نسخه بدلهاى منقول از نوشته مرحوم قزوینی ( که در پایان نسخه چاپ قاهره ثبت است ) باحفظ امانت ، نقطه گذاری نموده ، و عالیمی را که خاورشناسان در تصحیح کتب بکار میبرند ، استعمال کرده است .

حاشیه‌های دوم صفحات غالباً از نگارنده است ، و بهمین لحاظ آنچه بقلم وی نوشته شده بدون علامت نقل گردیده و آنچه از مرحوم قزوینی است با علامت (چق) ، (چقد) ، (چقم) و (ق) (رجوع به نشانه های اختصاری در صفحات فوق شود) مشخص شده است .

نکته دیگری که لازم میدانم در پایان مقدمه یاد آور شود آنست که در ظهر چهارمقاله مصحح مرحوم قزوینی چنین نوشته‌اند : « در مطبعه بریل درلیدن از بلاد هالاند بطبع رسید ، و بهمین مناسبت آن چاپ به چهارمقاله طبع لیدن (یا طبع بریل) مشهور شده است و ما نیز گاه در حواشی همین تسمیه را بکار برده‌ایم ، ولی باید دانست همان‌طور که مرحوم قزوینی در مقدمه خود (ص ۲۷ مقدمه حاضر) یاد آور شده‌اند آن کتاب در قاهره طبع شده است .

محمد معین

۱- در آغاز بخش مقدمه انگلیسی همان کتاب نوشته شده : چاپ شده در قاهره ولیدن .  
(مقدمه چهارمقاله ۱۱)

چهارمقالہ





# بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ



حمد و شکر و سپاس مر آن پادشاهی را که عالم عود<sup>۱</sup> و معاد<sup>۲</sup> را بتوسط<sup>(۱)</sup> ملائکه<sup>۳</sup> کروی<sup>۴</sup> و روحانی<sup>(۲)</sup> در وجود آورد، و عالم کون و فساد را<sup>۵</sup> بتوسط آن عالم هست گردانید، و بیاراست باهر<sup>(۳)</sup> و نهی انبیا و اولیا، نگاهداشت بشمشیر<sup>(۴)</sup> و قائم ملوک و وزرا<sup>(۵)</sup>؛ و درود بر سید کونین<sup>۶</sup> که اکمل انبیا بود؛ و آفرین بر اهل بیت و اصحاب او که افضل اولیا<sup>(۶)</sup> بودند؛ و ثنا بر پادشاه وقت، مالک عالم عادل، مؤید مظفر

(۱) ب، ط : بتوسط . (۲) ا، ب، ط : و روحانی . (۳) ا، ب، ط : و باهر  
(۴) ب، ط : و شمشیر . (۵) ط : بازداشت ؛ ب : مضبوط نمود .  
(۶) ا، ب : ط : افضل انبیا و خلفا

۱ - (مص) بر گردیدن ، بازگشتن (منتهی الارب) ، بازگشت . ۲ - بازگشت و آفرین  
جهان (منتهی الارب) ۳ - الکرویون ، مغففة الرء ، سادة الملائكة (قاموس) ، کرویون  
فرشتگان مقرب ، کلمة تازی از عبری کرویم (Cherubim) بمعنی فرشتگانی که از حضور خدا  
میشوند ( سفر پیدایش ۲۴، ۳ ) ، یا فرشتگانی که همواره در حضور خدا هستند ( سفر  
هاکس . بیروت ۱۹۲۸ ص ۷۲۷ ) ، مأخوذ از آشوری بمعنی پاسبان . پیش از ظهور حضرت  
« ابرها » بود در ردیف « صرافیون » ( مارهای بالدار ) و « الوهیون » ( عسلین که هدی عبری )  
۴ - روحانی بالصم ، صاحب روح و جان ، و همچنین نسبت است بفرشته و جن . روحانیون جمع  
( منتهی الارب ) ، و در فارسی جمع آن روحانیان آمده . ۵ - موجود شدن و نیام کردن ( غیاب )  
و در پهلوی کون و فساد را « بوشن اویناشن » ، bavishn u vinasishn میگویند . ( دارمستر  
زند اوستا . ج ۳ ص ( LIII-LI ) ) و دک : شنند کمانیک و بیچار . چاب دمناش . فهرست لغات .  
۶ - مهتر دو جهان ( پیامبر ص ) .

منصور، حسام الدوله والدین، نصره الاسلام والمسلمین، قانع الکفره والمشرکین، قاهر الزنادقة والمتمردين، عمدة الجيوش<sup>(۱)</sup> فی العالمین، افتخار الملوك والسلاطین، ظهير الايام<sup>(۲)</sup>، مجیر الانام<sup>(۳)</sup>، عضد الخلافة، جمال الملة، جلال الامة، نظام العرب والعجم، اصیل العالم، شمس المعالی، ملک الامراء، ابوالحسن علی بن مسعود نصیر<sup>(۴)</sup> امیر المؤمنین<sup>۱</sup> - که زندگانش بکام او باد، و بیشتر از عالم بنام او باد، و نظام ذریت<sup>۲</sup> آدم باهتمام او باد<sup>۳</sup> - که امروز افضل پادشاهان وقت است باصل<sup>(۵)</sup> و نسب، و رای و تدبیر، و عدل و انصاف، و شجاعت و سخاوت، و پیراستن ملک و آراستن ولایت، و پروردن دوست و قهر کردن دشمن، و بر داشتن لشکر و نگاهداشتن رعیت، و امن داشتن مسالک<sup>۴</sup> و ساکن داشتن ممالک، برای راست و خرد روشن، و عزم قوی و حزم درست، که سلسله آل شنسب<sup>(۶)</sup> بجمال او منضد<sup>۵</sup> و منظم است، و بازوی دولت آن خاندان بکمال او مؤید و مسام است، که باری تعالی او را با ملوک آن خاندان از ملک و ملک و تخت و بخت و کام و نام و امر و نهی برخورداری دهد، بمته و عمیم فضله<sup>۶</sup>.

۴

(۱) ط : عمدة الجيوش . (۲) ق : ظهير الامام ؛ ا ، ب ، ط : ظهير الانام . (۳) ا ، ب ، ط : مجیر الايام . (۴) ا ، ب ، ط : نصره . (۵) ط : ب و حسب . (۶) ط : آل شیب ؛ ق : آن سنت .

۱ - پادشاه دانای دادگر، نیرو داده پیروزمند باری شده، حسام دولت و دین و باور اسلام و مسلمانان، برانداخته کافران و مشرکان، چیره بر زندیقان و سرکشان، تکیه گاه لشکریان جهان (موجب) سرافرازی شاهان و سلطانان، پشتیبان روزگار، پناه دهنده آفریه گان، بازوی (باور) خلافت، زیبایی ملت، شکوه امت، سامان (دهنده) عرب و عجم (تازی و جز تازی) [قس: ایران و انیران]، نزاده جهان، آفتاب (آسمان) بزرگی (معالی جمع معلاة: شرف و رفعت)، پادشاه امیران، ابوالحسن علی پور مسعود یاریگر امیر مؤمنان . ۲ - بضم فرزندان، فرزند زادگان، نسل. (غیاب) (اقرب الموارد) . ۳ - سجع و تکرار فعل . ۴ - ج مسلک، راه (منتهی الارب) . ۵ - (امف) از تنضید بمعنی برهم نهادن رخت مناع (منتهی الارب) ، منسق ، محکم (المنجد) . ۶ - از باری، (عرب: افا) بمعنی آفریننده . رک : غیاب ، منتهی الارب . ۷ - بخت نهادن خود و بخشش عام خود .

# فصل

(۱)

رسمی قدیم است و عهدی بعید تا این رسم معهود و مسلوك است که مؤلف و مصنف در تشبیب سخن و دیباچه کتاب طرفی<sup>۲</sup> از ثناء و خدوم و شمتی<sup>۳</sup> از دعاء ممدوح اظهار کند، آما من<sup>(۱)</sup> بنده مخلص در این کتاب بجای مدح و ثناء این پادشاه اذکار انعامی خواهم کردن که باری تعالی و تقدس در حق این پادشاه و پادشاه زاده فرموده است و بارزانی داشته<sup>(۲)</sup> تا بر رای جهان آرای او عرضه افتد و بشکر این انعم مشغول گردد. که در کتاب نامخلوق و کلام ناآفریده میفرماید: **لئن شكرتم لأزيدنكم** که شکر بنده کیمیای انعام خداوندگار منعم است، فی الجملة این پادشاه بزرگ و خداوند عظیم را

(۱) ا، ب، ط، - من (۲) ط، باو ارزانی داشته .

- ۱ - (مص) ذکر احوال ایام شبان کردن و صفت معشوق . در اصطلاح شاعران . یعنی چسبیدن در ابتدای قصیده قبل از مدح ممدوح در بیان عشق ذکر کنند ( غیبات ) ۲ - مدح و ثناء کرانه و ناحیه و پاره از هر چیزی ( منتهی الارب ) ( غیبات ) و فتوح اول و سکون ری مهمانگاری و کناره ( غیبات ) . ۳ - شمة ( عر ) مأخوذ از شه بمعنی بوییدن ، مجازاً در فارسی معنی بوییدن و کم مستعمل شده ( غیبات ) . ۴ - ارزانی دشمن ، بارزانی داشتن . در بی فرموده است .
- ۵ - قرآن بعقیده اشاعره مخلوق نیست و قدیم است ، و بعقیده معتزله مخلوق است و حادث است .
- ۶ - کلام ناآفریده گواهی همی دهد بر صحت این رسالت .
- ۷ - غایت فصاحت قرآن . دلیلی واضح است و حجج قاطعه .
- ۸ - مجاری نفس هیچ مخلوقی نرفته است و از هیچ ۹ - و ذنابی حادث نشده است .
- ۹ - اشارات و عبارات او مثبت است . ۱۰ - در ساقی نامه مشهور است ( در ساقی نامه مشهور است )
- ۱۱ - ( ۴۴۳ ) آمده :

بر آرم باخلاس دست دعا  
 بحق رسول و بحق عظیم و راکب اسب اس  
 ۶ - سورة ۱۵ ( ابراهیم ) آیه ۱۷ هر آینه اگر شکر کنید هر آنکه نعمت شمارا زنده کنم ( پروردگار ) حق : ( شکر نعمت نعمت ابروین آید )

می بیاید دانست که امروز بر ساهره<sup>۱</sup> (۱) این کره اغبر<sup>۲</sup> و در دائره این چتر (۲) اخضر، هیچ پادشاهی مرفه تر از این خداوند نیست، و هیچ بزرگی برخوردار تر از این ملک نیست: موهبت جوانی حاصل است و نعمت تندرستی بر قرار، پدر و مادر زنده، برادران موافق بر یمین و یسار، چگونگی پدری چون خداوند ملک معظم مؤید مظفر منصور، فخر الدوله والدین، خسرو ایران، ملک الجبال - اطال الله بقاءه و ادام الی المعالی ارتقاءه<sup>۳</sup> - که اعظم پادشاهان وقت است و افضل شهریاران عصر، و برای و تدبیر، و علم و حلم، و تیغ و بازو، و گنج و خزینه، با ده هزار مرد سنان دار و عنان دارخویشتن را در پیش فرزندان سپر کرده، تا باد صبا شوریده بر یکی از بندگان نوزد، و در ستر رفیع و خدر<sup>۴</sup> منیع - ادام الله رفعتها<sup>۵</sup> - داعیه ای که هریارب که او در صمیم<sup>۶</sup> سحر گاهی بر درگاه الهی کند بلشکری جرّار<sup>۷</sup> و سپاهی کرّار<sup>۸</sup> کار کند؛ و برادری چون خداوند و خداوند زاده شمس الدوله والدین، ضیاء الاسلام والمسلمین - عزّ نصره<sup>۹</sup> - که در خدمت این خداوند - ادام الله علوه<sup>۱۰</sup> - بغایت و نهایت همی رسد، والحمد لله که این خداوند در مکافات و مجازات هیچ باقی نمیگذارد، بلکه جهان روشن بروی او همی بیند، و عمر شیرین بجمال او همی گذارد، و نعمت

(۱) ق : بر شاه راه . (۲) ط ، ب : چرخ .

۱ - (افامت) از سهر سهرأ بمعنی شب بیدار ماند. ساهره، زمین و روی زمین (الارض او وجهها. قاموس) بمناسبت آنکه عملش در نباتات شب و روز دایر است (اقرب الموارد). ۲ - خاک رنگ و کرد آلود. (غیاث). ۳ - پادشاه بزرگ داشته، نیرو داده پیروزمند یاری شده، (موجب) سرافرازی دولت و دین... پادشاه کوهستان (جبال)، که خدا زیست او را دراز کند و بالا رفتن ویرا بسوی رفعت (رك : ح ۱ ص ۲) پیوسته دارد. ۴ - بکسر اول، پرده برای دختران در گوشه خانه، و هر آنچه بدیدن نیاید از خانه و جز آن، جمع : خدور و اخدار (منتهی الارب). ۵ - خدای، بلندی (قدر) او را پیوسته کند. ۶ - اصل هر چیز و خالص و خلاصه آن، میانه و وسط. ۷ - بسوی خود کشنده، لشکر گران رو از جهت کثرت و انبوهی. ۸ - حمله برنده. ۹ - آفتاب دولت و دین، روشنایی اسلام و مسلمانان، که پیروزی او بزرگ و قوی باد. (استاد عبدالعظیم قریب در گلستان طبع خود ص ۱۴ «عز نصره» را چنین معنی کرده اند: «فتح و نصرت او غالب و بزرگ باد.») و استاد مرحوم بهمنیار اینچنین: ناصر(ان) وی غالب(با)دند [نصر بمعنی ناصر، از قبیل زید عدل؛ یا نصر جمع ناصر] قس: اعز الله انصاره (ترجمه یمینی چاپ اول ص ۸). ۱۰ - خدای، بلندی (برتری) او را پیوسته کند.

بزرگتر آنکه مُنعم بر کمال و مُکرم بی زوال او را عمی بارزانی<sup>(۱)</sup> داشته است چون خداند عالم، سلطان مشرق، علاءالدنیا والدین، ابوعلی الحسین بن الحسین<sup>(۲)</sup> اختیار امیر المؤمنین - ادام الله عمره و خلد ملکه<sup>۱</sup> - با پنجاه هزار مرد آهن پوش سخت کوش که جمله لشکرهای عالم را باز مالید و کئی ملوک عصر را در گوشه نشاند، ایزد - تبارک و تعالی - جمله را بیکدیگر ارزانی دارد و از بیکدیگر بر خور داری دهد، و عالم را ۵ از آثار ایشان پر انوار کند، بمنته وجوده و کر مه<sup>۲</sup>.

## آغاز کتاب

بنده مخلص و خادمِ مُتخصّص<sup>(۳)</sup> احمد بن عمر بن علی النظمی العروسی السمرقندی که چهل و پنج سال است تا بخدمت این خاندان موسوم است و برقه بندگی در دولت مرقوم، خواست که مجلس اعلاّی پادشاهی - اعلاه الله - را خدمتی سازد بر موقور حکمت، آراسته بحجج<sup>۵</sup> قاطعه<sup>۶</sup> و براهین<sup>۷</sup> ساطعه<sup>۸</sup>، و اندر بزر نمیداند به غیر خود چیست و پادشاه کیست، و این تشریف از کجاست، و این تخطب مرگباران و سپاس بر چه وجه باید داشتن، و این منت از چه روی قبول باید کرد - و این...

(۱) ق: ارزانی (۲) ق: ابوعلی بن الحسین (۳) ق: ...

۱ - (موجب) بلندی دنیا و دین - برگزیده امیر مؤمنان که در دنیا و دین ...  
 و پادشاهی او را جاوید کند - ۲ - صفت و بخشش و ...  
 تخصّص، خاص گردیدن (منتهی الارب) - ۳ - ...  
 ۴ - (اقامت) از مصدر قطع، بریدن، قطع، بریده - ۵ - ...  
 ۶ - (اقامت) از سطح، بلند شدن و برآمدن و درخشیدن (منتهی الارب) - ۷ - ...  
 و هویدا (ناظم الاطباء) - ۸ - ...

وُلد آدم<sup>۱</sup> و نالت آفریدگار عالم بود، چنانکه در کتاب مُحکم<sup>۲</sup> و کلام قدیم<sup>۳</sup> (۱) لآلی این سه اسم متعالی را در یک سلك نظم قرار داده است و در يك سمط<sup>۴</sup> جلوه کرده، قوله عزّ وجل: اَطِيعُوا اللَّهَ وَاَطِيعُوا الرَّسُولَ وَاُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ<sup>۵</sup> که در مدارج<sup>۶</sup> موجودات و معارج<sup>۷</sup> معقولات بعد از نبوت<sup>۸</sup> که غایت مرتبه انسانست، هیچ مرتبه‌ای و رای پادشاهی نیست، و آن جز عطیت الهی نیست، ایزد - عزّ و علا - پادشاه وقت را این منزلت کرامت کرده است و این مرتبه واجب داشته، تا بر سنن ملوک ماضیه<sup>۹</sup> همی رود و رعایا را<sup>۱۰</sup> برقرار قرون خالیه<sup>۱۱</sup> همی دارد.

## فصل

(۲)

رای عالی - اعلاه الله<sup>۱۲</sup> - بفرماید دانستن<sup>۱۳</sup> (۲) که موجوداتی که هستند از دو بیرون

(۱) ق : کلام مبرم . (۲) سایر نسخ غیر از ق : بیاید دانست .

- ۱ - انا سید ولد آدم و لافخر (حدیث نبوی) ، من مهتر فرزندان آدمم و بدان نیازم .
- ۲ - نیشته استوار ، قرآن ، سورة محکمة ، سورة غیر منسوخه ؛ آیات محکّمات از « قل تعالوا اتل ما حرم ربکم علیکم » ( سورة ٦ آیه ١٥٢ ) تا آخر سوره ، با آیات واضح المراد که سامع را بتأویل حاجت نمی افتد مانند قصص انبیا (مفتی الارب) . ٣ = رک : ص ٣ ح ٥ . ٤ - رشته مروارید ، رشته .
- ۵ - سورة ٤ (النساء) آیه ٦٢ : فرمان برید خدای را و فرمان برید پیامبر را و خداوندان امر را از شما . ٦ - ج مدرج ، جای رفتن و گذشتن و راه . ٧ - ج معرج ( بفتح اول و سوم ) و معرج ( بکسر اول و فتح سوم ) و معراج ( بکسر اول ) ، نردبان . ٨ = نبوءة ( بضم اول و دوم و فتح چهارم ) ، اخبار از غیب یا مستقبل بالهام و وحی از جانب خدا . پیامبری . ٩ - تطبیق صفت با موصوف . ١٠ - رعایا ( بفتح ) جمع رعیه ( رعیت ) ، چارپایان چرنده عامه ، مردم که نگهبانی بر سر آنان باشد . ١١ - گذشته . ١٢ - خدای او را بالا براد . ١٣ - ترکیب افعال با مشتقات « فرمودن » در زبان پهلوی سابقه دارد : « فرمایت نیوشینن » ( فرماید نیوشیدن . خطاب بشاه ) ( خسرو کواتان و ریتک وی . چاپ او نوالا ، پاریس بند ٤ ) - « دتیکر فرماید پرسیتن » ( دو دیگر فرماید پرسیدن [ شاه ] ) ( ایضاً . بند ٢٣ ) . در مثال اول یعنی : گوش بدهید ( امر غایب بجای امر حاضر ) و در مثال دوم بمعنی برسید ( مضارع بمعنی ماضی ) آمده ، نظامی در جمله فوق صیغه امر غایب را بجای امر حاضر آورده است . رک : سبک شناسی ج ٢ ص ٢٩٩ .

نیست : یا موجودی است که وجود او بخود است یا موجودی که وجود او بغیر است .  
 آن موجود را که وجود او بخود است واجب الوجود<sup>۱</sup> خوانند . و آن باری تعالی و تقدس  
 است که بخود موجود است ، پس همیشه بوده است ، زیرا که منتظرِ غیری نبود ، و همیشه  
 باشد که قائم بخود است ، بغیر نی . و آن موجود را که وجود او بغیر است ممکن  
 الوجود<sup>۲</sup> خوانند ، و ممکن الوجود چنان بود که مایمه که وجود ما از منی است ،  
 و وجود منی از خون است ، و وجود خون از غذا و وجود غذا از آب و زمین و آفتاب  
 است ، و وجود ایشان از چیزی دیگر ، و این همه آنند که دی نبودند و فردا نخواهند  
 بود ، و چون باستقصا تأمل کرده آید این سلسله اسباب بکشد تا سببی که او را  
 وجود از غیری نبود ، و وجود او بدو واجب است . پس آفریدگر این همه اوست ،  
 و همه از او در وجود آمده و بدو قائم اند ، و چون در این مقام اندک فکر کرده آید  
 خود روشن شود که کئی موجودات هستی اند بنیستی چشمتی داده ، و او هستی است  
 بدوام ازل و ابد آراسته ؛ و چون اصل مخلوقات نیستی<sup>(۱)</sup> است ، روا بود که بر زمین  
 شوند . و تیز بینان<sup>(۲)</sup> زمره انسانی گفته اند که هر شیء یرجع الی اصله ، هر چیزی  
 باصل خویش باز شود ، خاصه در عالم کون و فساد پس ما که ممکن الوجودیم  
 ما نیستی است و از که واجب الوجود<sup>۱</sup> است عین او هستی است ، و هر او را  
 و رفع سناده<sup>۳</sup> - در کلام مبین و حبل متین میفرماید : کل شیء نشأت الی الله  
 بیاید دانست که این عالم را که در خلال<sup>۴</sup> قدرت قدر است و در دایره این کبریا

( ۱ ) حق : بنیستی ، ربك : س ۱۵-۱۶ ، ص ۱۲۰ ، من صرح فی تفسیر

چنان آب ؛ و نیز پیشینیان ، و نیز چنان طاهر و پیر در بیان

۱ - آنکه ذات او مقتضی وجود او باشد چنانکه ذات باری تعالی مقتضی وجود او است ،  
 غیر نیست . ( غیبات ) : هر چه در او هستی هست ، یا هستی وی وجود او است ، یا وجود او  
 وی بخود واجب نیست بخود یا مانع است یا ممکن است ، هر چه وجود او است ، یا وجود او  
 بود . ۲ ( ابن سینا ، دانشنامه علایی بخش دوم ) ( الهی ) مصحح گفته اند : وجود او  
 دوم را مانع الوجود و سوم را ممکن الوجود خوانند . ۳ - در کلام مبین و حبل متین  
 نه عدم آن ، و آن شامل مخلوقات است . ۴ - یعنی در میان او و موجودات دیگر .  
 ۳ - بزرگ است ستایش او و بلند است رفعت او . ۵ - هر چه در او است ، هر چیزی  
 نیست شود بجز ذات او ( خدا ) . ۶ - در کلام مبین و حبل متین در بیان

عالم کون و فساد خوانند، و چنان تصوّر باید کرد که در مُقعر<sup>۱</sup> فلكِ قمر آتش است، و فلكِ قمر گرد او در آمده؛ و در درون کره آتش<sup>(۱)</sup> هواست، آتش گرد او در آمده؛ و در درون هوا آب است، هوا گرد او در آمده؛ و در درون آب خاک است، آب گرد او در آمده؛ و در میان زمین نقطه ایست موهوم که هر خطی که از او بفلكِ قمر رود همه برابر یکدیگر باشند، و هر کجا ما فرود گوئیم آن نقطه را خواهیم یا آنچه بدو نزدیکتر است، و هر کجا زبر گوئیم از او فلكِ اقصی<sup>۲</sup> را خواهیم یا آنچه بدو نزدیکتر است، و آن فلکی است زبر فلكِ البروج<sup>۳</sup> و از آنسوی او هیچ نیست، و عالم جسمانی بدو متناهی شود یعنی<sup>(۲)</sup> سپری گردد. اما الله - تبارک و تعالی - بحکمت بالغه چون خواست که در این عالم معادن و نبات و حیوان پدید آرد ستارگان را بیافرید خاصه مر آفتاب و ماه را، و کون و فساد اینها بحركات ایشان باز بست، و خاصیت آفتاب آنست که چیزها را بعکس<sup>۴</sup> گرم کند چون برابر باشد، و بمیانجی گرمی برکشد یعنی جذب کند. آبرا بربابری گرم میگرد و بتوسط گرمی جذب، بمدتی دراز، تا زمین را يك ربع<sup>۵</sup> برهنه شد، بسبب بسیاری بخاری که از این ربع صاعد گشت و بیالافت، و طبع آب آنست که روا بود که سنگ شود چنانکه بیعض جایها معهود است و برای العین<sup>۶</sup> دیده میشود، پس کوهها پدیدار آمد از آب بتابش آفتاب، و زمین از آنچه بود در بن پاره‌ای بلندتر شد، و آب ازو فرو دوید و خشک شد، برین مثال که دیده می آید. پس این را ربع مکشوف خوانند بدین سبب، و ربع مسکون خوانند بدانکه حیوانات را بر وی مسکن است.

(۱) ق فلك آتش. (۲) سایر نسخ (غیر از ق) اعنی.

- ۱ - جای عمیق و جای مفاک و سطحه باطنی کره که مجوف است. (غیبات)
- ۲ - دور، دورتر. ۳ - فلکی است بین فلك زحل و فلك الافلاک. رک: تعلیقات
- ۴ - (مص) نافتن، اشعاع (ترجمه عربی). رک جامع الحکمتین. ناصر خسرو مصحح ۵. کرین
- و م. معین س ۱۹۳ س ۸ و س ۱۰-۱۳. ۵ - چرا فقط این ربع، و چه خصوصیتی داشت این ربع، و ترجیح بلامرجح چرا؟ (چقم).
- ۶ - مشاهده، معاینه: جعلته رأی عینک، قرار داده او را روی تو چنانکه بینی او را

( چهار مقاله عروضی ۱ )



## فصل

(۳)

چون آثار این کواکب در اقطار این عناصر تأثیر کرد و از آن نقطه موهوم<sup>۱</sup> منعکس گشت ، از میان خاک و آب بمعونت باد و آتش این جمادات پدید آمد چون کوهها و کانهها و ابر و برف و رعد و برق و کواکب منقظه<sup>۲</sup> و ذوالذوآبه<sup>۳</sup> و نیازک<sup>۴</sup> و عسی<sup>۵</sup> و هاله<sup>۶</sup> و حریق و صاعقه<sup>۷</sup> و زلزله و عیون<sup>۸</sup> گوناگون، چنانکه در آثار علوی<sup>۹</sup> این را شرحی بمقام خود داده شده است ، و در این مختصر نه جای شرح و بسط آن بود . اما چون روزگار بر آمد و ادوار فلک متواتر گشت و مزاج عالم سفلی نضجی یافت و نوبت انفعال بدان فرجه ای رسید که مین آب و هوا بود<sup>۱۰</sup> ، ظهور عالم نبات بود . پس این جوهری که نبات ازو ظاهر گشت، ایزد - تبارک و تعالی - او را چهار خادم آفرید و سه قوت<sup>۱۱</sup> ازین چهار خادم یکی آنست که هر چه شایسته او بود بدو می کشد و او را جذب خوانند و دوم آنکه هر چه جاذبه جذب کرده باشد این نگه میدارد و او را مسدود خوانند و سوم آنکه آن مجذوب را هضم کند و از حالت خویش بگرداند تا مانند او شود ، او را هاضمه خوانند و چهارم آنکه آنچه ناشایسته بود دفع کند و او را دافعه خوانند . ازین سه قوت او یکی قوتی است که او را افزون کند بدانند غذا درو بگسردند

۱ - که در مرکز زمین است . رک صفحه قبل س ۴ - ( افلاک ) و انقصاب . شهابت . رک : تعلیقات . بیرونی در التعمیه آرا را انداخته و ترجمه کرده ( التعمیه س ۱۰۰ ص قلب ) . ۲ - صاحب ذوآبه ( موی پیشانی ) - ستاره دنباله دار - دذی - ( س ۱۰۰ ص قلب ) = مدنب ( ترجمه عربی ) . ۳ - ج تبرک ( فنج اول و سوم ) ریح اوچک ( س ۱۰۰ ص قلب ) از آسمان سقوط کند ( المنجد ) ( دذی - ذیل ج ۲ س ۱۰۹ ) و نیز استعلا . ۴ - عسی ( بکسر اول و دوم و سوم مشدد ) و عسی ( بضم اول و دوم مشدد ) . ۵ - ج عصا . مراد ذوذن هابی است بشکل عصا و مستقیم بخلاف ذوذن هابی که در زمین است و درخت است . رک : تعلیقات . ۶ - بفارسی آرا در خرمن ماه گویند و آن در بره ای باشد که گاه گرداگرد ماه و آفتاب پیدا میشود . ( غیبات ) . ۷ - رقی که از ابر بر زمین آمد ( غیبات ) . ۸ - ج عین بمعنی چشمه . ۹ - رک : تعلیقات . ۱۰ - نضج ( بضم ) نضج ( بفتح ) اسم است از نضج نضجاً بغثن ( میوه و گوشت ) رسیدن میوه و بغثن هر چیز ( غیبات ) . ۱۱ - مراد حاصله سطح آب و سطح هواست .

گسترانیدن<sup>۱</sup> متناسب و متساوی<sup>۲</sup>، و دوم قوتی است که بدرقه<sup>۳</sup> این غذا بود تا باطراف  
 میرسد<sup>۴</sup>، و قوت سوم آنست که چون بکمال رسید و خواهد که روی در نقصان نهادن  
 قوت پدیدار آید و تخم دهد، تا اگر او را در این عالم فنائی باشد آن بدل نایب او شود،  
 تا نظام عالم از اختلال مصون باشد و نوع منقطع نشود، و او را قوت موآیده خوانند.  
 پس این عالم از عالم جماد زیادت آمد بچندین معانی که یاد کرده شد، و حکمت بالغه<sup>۵</sup>  
 آفریدگار چنان اقتضا کرد که این عالمها بیکدیگر پیوسته باشند مترادف<sup>۶</sup> و متوالی<sup>۷</sup>  
 تا در عالم جماد که اول چیزی گل بود ترقی همی کرد و شریفتر همی شد تا بمرجان  
 رسید - اعنی 'بسد' - که آخرین عالم جماد بود پیوسته<sup>(۱)</sup> با اولین چیزی از عالم نبات،  
 و اول عالم نبات خار بود و آخرین خرما و انگور که تشبه<sup>۷</sup> کردند بعالم حیوان؛ این فحل  
 خواست تا بار آورد، و آن از دشمن بگریخت که تاك رز از عشقه بگریزد، و آن گیاهی<sup>۱۰</sup>  
 است که چون بر تاك رز پیچد رز را خشک کند، پس تاك از او بگریزد. پس در عالم نبات  
 هیچ شریفتر از تاك و نخل نیامد بدین علت که بفوق خویش تشبه کردند، و قدم لطف  
 از دایره عالم خویش بیرون نهادند و بجانب اشرف ترقی کردند.

۴

(۱) متن تصحیح قیاسی است، جمیع نسخ: تا پیوسته بود.

۱- مفعول مطلق. ۲- مراد قوه غاذیه است. ۳- رهبر، جماعتی که راهبر قافله  
 باشند واد است و عربی الاصل نیست (غیات). ۴- مراد قوه نامیه است. ۵- (افا) از  
 ترادف، در پس یکدیگر سوار شونده، بی در بی (غیات)، در ردیف هم. ۶- (افا) از توالی،  
 پیایی شونده و بی در بی آینده (غیات). ۷- (مص) مانستن. (منتهی الارب)، همانند شدن.

(۴)

اما چون این عالم کمال یافت و اثر آباء<sup>۱</sup> (۱) عالم علوی<sup>۲</sup> در امهات<sup>۳</sup> عالم سفلی<sup>۴</sup> تأثیر کرد و نوبت بفرجه<sup>۵</sup> هوا و آتش رسید، فرزند لطیفتر آمد، و ظهور عالم حیوان بود، و آن قوتها که نبات داشت با خود آورد، و دو قوت او را در افزود. یکی قوت اندر یافت<sup>۶</sup> که او را مدر که خوانند که (۲) حیوان چیزها را بدو اندر یابد، و دوم قوت جنباننده که بتأیید او حیوان بجنبید و بدانچه ملامت<sup>۷</sup> اوست میل کند و از آنچه منافر<sup>۸</sup> اوست بگریزد، و او را قوت محرکه خوانند. اما قوت مدر که منشعب شود بده شاخ پنج را از حواس ظاهر خوانند و پنج را از حواس باطن. حواس ظاهر چون لمس و ذوق و بصر و سمع و شمع. اما قوت لمس قوتی است

(۱) جمیع نسخ : از « در زبانهای اروپائی حمایت و عاطفه قبل از آمدن ثانی در آورند » (چقدار).

۱ - ج اب (بفتح) ، پدران . ۲ - منسوب به علوی (مشتق از الای الای) ، عالم سفلی (منتهی الارب) ، (اقراب الموارد) ، «علوی» بضم اول و سکون لام و کسر اول و سین لام و کسر لام یعنی فرشته و کوکب از لب الایات و برهان، (غیات) ، غیر بضم اول، و علوی بضم اول و کسر اول (کنز اللغه) : علوی (بفتح اول و دوم و کسر سوم و چهارم مشدد) بمعنی آسمانی (بذی ج و ذی ح) ، علویه (بفتح اول و دوم) مؤنث علوی (منسوب به عدی، مرابع و شریف و رفیع) ، راجع به مشرب و مریخ ، و زحل و مشتری را علوین گویند (اقراب الموارد) ، دزی در ذیل آورد علوی بضم اول و کسر دوم و کسر سوم و چهارم مشدد) بمعنی بالا ، بالاتر ، و مراد از آسمان علوی به کسر دوم است (غیات) ، ۳ - ج امهه ، و این لغتی است در علم بمعنی مدر و قوت اندر یافت (غیات) ، ۴ - منسوب به سفلی (ضم و کسر اول) ، بست، ضد علوی (و کسر اول و سین لام و کسر لام) ، مؤنث اسفل (بست تر) ، امهات سفلی ، عدس از همه امهات سفلی است ، ۵ - کشادگی و اندکی فرق که میان دو چیز باشد و شکاف چیزی است ، ۶ - کلامی ، این سینا مصحح نگارنده ، چاب العجمی آثار منی ، تهران ، ۱۳۳۵ ، ص ۱۰۰ ، ۷ - (افا) از ملامه ، موافق و مناسبت طبع ، (بست) ، ۸ - (افا) از منافرته ، داوری کردن با هم در حس و نسب یا در نازیدن با هم (منتهی الارب) ، (اقراب الموارد) مؤلف این کلمه را بمعنی نافر (رماننده) و ضد ملامه آورده است .

پراکنده در پوست و گوشت حیوان تا چیزی که مماس<sup>۱</sup> او شود اعصاب ادراك کند و اندر یابد چون خشکی و تری و گرمی و سردی و سختی و نرمی و درشتی و نغزی. اما ذوق قوتی است ترتیب کرده در آن عصب که گسترده است بر روی زبان که طعامهای متحلل<sup>۱</sup> را دریابد از آن اجرام که مماس شوند با او، و او جدا کند میان شیرین و تلخ و تیز و ترش و امثال آن. اما سمع قوتی است ترتیب کرده در عصب متفرق که در سطح صماخ<sup>۲</sup> است، دریابد آن صوتی را که متادی<sup>۳</sup> شود بدو از تموج هوایی که افسرده<sup>(۱)</sup> شده باشد میان متقارین<sup>۴</sup> - یعنی دو جسم بر هم کوفته - که از هم کوفتن ایشان هوا موج زند و علت آواز شود تا تأدیبه<sup>۵</sup> کند هوایی را که ایستاده است اندر تجویف<sup>۶</sup> صماخ و مماس<sup>۷</sup> او شود، و بدان عصب پیوندد و بشنود اما بصر قوتی است ترتیب کرده در عصبه<sup>۸</sup> مجوفه که دریابد آن صورتی را که منطبع<sup>۹</sup> شود در رطوبت جلیدی<sup>۱۰</sup> از

(۱) کلمه «افسرده» ممکن است در اصل انشای مؤلف «افشده» بوده و بقلم نسخا تحریف شده باشد، زیرا هوای بین متقارین (یعنی دو جسمی که بشدت بهم میخورد) عادة و قاعدة «افسرده» نمیشود یعنی منجمد نمیکردد و یخ نمی بندد، بلکه درهم فشرده میشود و همان فشار است که هوای مجاور را متموج ساخته و تولید صوت مینماید، گو اینکه ظاهراً «فسرده شدن» یعنی منجمد شدن غالب اشیاء هم در اثر نوعی «فشرده شدن» ذرات آنهاست ولی عرفاً آن حالتی را که در هوای بین متقارین بر اثر اصطکاک و برخورد شدید دو جسم متقارع حاصل و موجب تموج هوای مجاور میگردد «فشرده شدن» میگویند نه «افسرده شدن» (فرزان. یغما. ۵ : ۵ ص ۲۰۰).

۱ - (افا) از تجلل بمعنی بیمار شدن و استثنا کردن در سوکند و بیرون آمدن از قسم بکفاره و بحلی خواستن (منتهی الارب)، (اقرب الموارد) و مؤلف آنرا بمعنی تحلیل مستعمل در عرف ایرانیان (دک ناظم الاطباء) آورده است. ۲ - بکسر، برده گوش، در بحر الجواهر بمعنی سوراخ گوش و گوش آمده است. ۳ - (افا) از تادی، رسانیدن و رسیدن (منتهی الارب). ۴ - (انامت) از تقارع، که در عربی بمعنی میان همدیگر قرعه زدن (منتهی الارب) و با یکدیگر نیره زدن (اقرب الموارد) است و مؤلف آنرا بمعنی «دو جسم بر هم کوفته» آورده. ۵ - (مص) رسانیدن. (منتهی الارب). ۶ - (مص) خالی کردن، و در معاروه آنچه که در میان چیزی خالی باشد (غیاب). ۷ - (افا) از انطباع، نقش شدن چیزی بر چیزی (غیاب از منتصب). ۸ - جلید شبنمی که در ایام سرما منجمد گردد و آن برف است، و جلیدی بمشابهت آن نام یکی از سه رطوبت چشم است. (غیاب). هفت برده چشم (هفت طبقه چشم) از اینقرار است: ۱) طبقه ملتحمه که از همه بیرونست و مماس با هواست، ۲) قرنیه، ۳) عنیبه و لون آن مختلف است در اشخاص، ۴) عنکبوتیه، ۵) شبکیه، ۶) مشیمیه، ۷) صلبیه. مابین عنیبه و عنکبوتیه رطوبتی است که بیضی نام دارد و مابین عنکبوتیه و شبکیه دو رطوبت اند: یکی جلیدی و دیگری زجاجی. (غیاب).

اشباح<sup>۱</sup> و اجسام ملون بمیانجی<sup>۲</sup> جسمی شفاف که ایستاده بود ازو تا سطوح اجسام صقیله<sup>۳</sup> (۱). اماشم قوتی است ترتیب کرده در آن زیادتیی که از مقدم دماغ بیرون آمده است مانده سر پستان زنان که دریابد آنچه تأدیه کند بدو هوای مستنشقی از بویی که آمیخته باشد با بخاری (۲) که باد همی آرد یا منطبع شده باشد درو باستحالت از جرم بوی دار (۳).

۵

## فصل

(۵)

اما حواس باطن، بعضی آنند که صور محسوسات را دریابند، و بعضی آنند که معانی محسوسات را دریابند؛ اول حس مشترك است، و او قوتی است ترتیب کرده در تجویف اول از دماغ که قابل است بذات خویش هر جمله صورتها را که حواس ظاهر قبول کرده باشند و در ایشان منطبع شده که بدو تأدیه کنند، و محسوس آنگاه محسوس شود که او قبول کند. دوم خیال است، و او قوتی است ترتیب کرده در تجویف مقدم دماغ که آنچه حس مشترك از حواس ظاهر قبول کرده باشد، او نگه دارد و بماند درو بعد غیبت محسوسات، سوم قوت متخیله است و چون در این نفس حیوانی یاد کنند منخیله گویند و چون با نفس انسانی یاد کنند متفکره<sup>۴</sup> و حیوانی<sup>۵</sup> و او قوتی است ترتیب کرده در تجویف اوسط از دماغ، و از او آن است که جزئیات را که در خیال است با یکدیگر ترکیب کند (۶) و از یکدیگر جدا کند اندیشه. چهارم قوت وهم است، و او قوتی است ترتیب کرده در تجویف

(۱) چرا صقیله باید باشد؟ اجسام مدر که (چشم) (۲) و (۳) حواس باطن و حواس ظاهر (۳) بوی کارات، ط: بوی (۴) اول و مکرره (۵) و کله دارد

۱ - ج شبع (بفتح اول و دوم) شغس، جسم نالید. ۲ - میانجی واسطه، فاصد  
 ۳ - زدوده و صیقلی  
 ۴ - (افانیت) از تجویف حواس کیده، و صیغه  
 ۵ - (افانیت) از تفکر، اندیشه

دماغ، و کار او آنست که دریابد معانی نامحسوس را که موجود باشد در محسوسات جزئی، چون آن قوتی که بزغاله فرق کید میان مادر خویش و گرگ، و کودك فرق کند میان رسن پیسه<sup>۱</sup> و مار. پنجم قوت حافظه است و ذاکره نیز خوانند، و او قوتی است نرتیب کرده در تجویف آخر از دماغ، آنچه قوت وهمی دریابد از معانی نامحسوس، او نگاهدارد؛ و نسبت او بقوت وهم همان نسبت است که نسبت قوت خیال است بحس<sup>۵</sup> مشترك، اما آن صورت را نگاهدارد و این معانی را. اما این همه خادمان نفس حیوانی اند و او جوهری است که منبع اولست، و چون در دل عمل کند او را روح حیوانی خوانند، و چون در دماغ عمل کند او را روح نفسانی خوانند، و چون در جگر عمل کند او را روح طبیعی خوانند، و او بخاری لطیف است که از خون خیزد و در اعلاى شرایین سرین<sup>۱۰</sup> کند و در روشنی مانند آفتاب بود، و هر حیوانی که این دو قوت مدر که و محر که دارد و آن ده که از ایشان منشعب شده است، او را حیوان کامل خوانند، و هر چه کم دارد ناقص بود، چنانکه مور که چشم ندارد و ماری که گوش ندارد و او را مار کر خوانند، اما هیچ ناقص تر از خراطین<sup>۳</sup> نیست، و او کرمی است سرخ که اندر گل جوی بود و او را گل خواره خوانند و بماوراءالنهر زغار کرمه<sup>(۱)</sup> خوانند، او را حیوان اوست و آخر نسناس<sup>۵</sup>، و او حیوانی است که در بیابان ترکستان باشد منتصب<sup>۱۵</sup>

(۱) زعاک کرمه : ب : رعاک کرمه ، ط : زغاک کرمه ؛ چق : غاک کرمه . نخ : عاک کرمه .  
تصحیح قباسی است ( م . م . )

۱ - پیسه سیاه و سپید بهم آمیخته ، ابلق ؛ در ترکیباتی مانند گاو پیسه ، کلاغ پیسه ، کلایسه و رسن پیسه (بند وریسمان سیاه و سپید) آمده است .  
۲ - (مص) رفتن چیزی در اجزای چیزی (غبات) .  
۳ - معرب خراتین ، کرمی دراز که در زمین نمناک میباشد (غبات) . ۴ - «غاک کرمه ، غاک گویا لغتی باشد در خاک، و ابدال خاء بقین و عکس آن در زبان فارسی متداول است چون : چرخ و چرخ ؛ و ستیخ و ستیخ و نحوهما ، بنا برین غاک کرمه یعنی کرم خاک . « ( چق ) - در خراسان آن را « کخ لوجومی » یعنی کرم لب جومی خوانند . ( سبک شناسی ج ۲ ص ۳۰۵ ) . اما « زغار ، زمین نمناک و زنگ بر آورده بود » رک : لغت فرس ۱۵۱ و برهان ؛ و « زغار کرم » بمعنی خراطین ( رک : برهان ) است .  
ورک : مقدمه نگارنده بر کتاب حاضر ورک : تعلیقات ( م . م ) . ۵ - بفتح و بکسر اول . راجع بنسناس .  
رک : یادداشت فاضلانۀ Quatremère در Journal Asiatique 1838. 212 sqq ( دزی . ذیل . ج ۲ ص ۶۶۸ ) .

القامة ، الفی القد ، عریض الاظفار<sup>۱</sup> ، و آدمی را عظیم دوست دارد ، هر کجا آدمی را بیند  
بر سر راه آید و در ایشان نظاره<sup>۲</sup> همی کند ، و چون یگانه از آدمی بیند ببرد ،  
و ازو - گویند - تخم گیرد . پس بعد انسان از حیوان او شریفتر است که بچندین چیز  
با آدمی تشبہ کرد : یکی بیالای راست ، و دوم پهنای ناخن ، و سوم بموی سر .

## حکایت

۵

از ابو رضا<sup>(۱)</sup> بن عبدالسلام التیسابوری شنیدم در سنه عشر و خمسّمائه پنجاه و  
در مسجد جامع ، که گفت : بجانب طمغاج<sup>(۲)</sup> همی رفتیم ، و آن کاروان چندین هزارشمار  
بود . روزی گرمگاه همی رانیدیم ، بر بالای ریگی زنی دیدیم ایستاده ، بر هندی سر و بر تن  
تن ، در غایت نیکویی ، با قدی چون سرو و رویی چون ماه و موی دراز ، و در عین نظاره  
همی کرد . هر چند با وی سخن گفتیم جواب نداد ، و چون قصد او کردیم بگریختن  
و در هزیمت<sup>۳</sup> چنان دوید که همانا هیچ اسب او را در نیافتی و کراکشان<sup>(۳)</sup> را بر زمین  
بودند ، گفتند : « این آدمی وحشی است ، این را نسناس خوانند » . آنکه پسید دست او را  
او شریفترین حیوان است بدین سه چیز که گفته شد .

(۱) ب : ابوالرضا . (۲) ق : طغاج ، ط : تمغاج . (۳) ک : کراکشان .

کشان : ط : کوکشان .

۱ - راست قد ، الفی بالا ( راست مانند الف ) ، پهن ناخن ، عریض الاظفار ( عریض )  
چون حرف آخر است ز انجد که سخن و ذراستی چو حرف عین معنی است و کراکشان  
انوری ابیوردی . ۲ - نگریستن بچیزی ، و فاشیان این معنی نشدند هم استعمال شد ( عیاشی ) .  
۳ - شکست ( غیبت ) ، فرار . ۴ - کراکش یعنی مکاری ، و آن مراد است از کراکش و فصول کراکش  
بمعنی اجرت مکاری یا عمل او ، و کش که اسم فاعل ( مروج ) است از فعل کشیدن ( کوش ) .

اما چون در دهور<sup>۱</sup> طوال<sup>۲</sup> و مرور آیام لطف مزاج زیادت شد و نوبت بفرجهای رسید که میان عناصر و افلاك بود، انسان در وجود آمد، هر چه در عالم جماد و نبات و حیوان بود با خویشتن آورد، و قبول معقولات بر آن زیادت کرد، و بعقل بر همه حیوانات<sup>(۱)</sup> پادشاه شد، و جمله را در تحت تصرف خود آورد، از عالم جماد جواهر و زر و سیم زینت خویش کرد، و از آهن و روی و مس و سرب و ارزیز<sup>۳</sup> اوانی<sup>۴</sup> و عوامل<sup>۵</sup> خویش ساخت، و از عالم نبات خوردنی و پوشیدنی<sup>۶</sup> و گستردنی<sup>۷</sup> ساخت، و از عالم حیوان مرکب و حمال کرد، و از هر سه عالم دارو ها برگزید و خود را بدان معالجت کرد. این همه تفوق او را بچه رسید؛ بدان که معقولات را بشناخت، و بتوسط معقولات خدای را بشناخت، و خدای را بچه شناخت؛ بدان که خود را بشناخت، من عرف نفسه فقد عرف ربه<sup>۸</sup> پس این عالم بسه قسم آمد: يك قسم آنست که نزدیک است بعالم حیوان چون بیابانیان و کوهیان که خود همت<sup>(۲)</sup> ایشان بیش از آن نرسد که تدبیر معاش کنند بجنب<sup>(۳)</sup> منفعت و دفع مضرت، باز يك قسم اهل بلاد و مداین اند که ایشان را تمدن<sup>(۴)</sup> و تعاون و استنباطِ حرف<sup>۹</sup> و صناعات بود، و علوم ایشان مقصور بود بر نظام این شرکتی که هست میان ایشان تا انواع باقی ماند، باز يك قسم آنند<sup>(۵)</sup> که ازین همه فراغتی دارند لیل و نهار، سرا و چهارا<sup>۱۰</sup> کار ایشان آن باشد که ما که ایم و از چه در وجود آمده ایم و پدید آورنده ما کیست؟ یعنی که از حقایق اشیا بحث کنند و در

(۱) ا : بر همه حیوان ؛ ب و ط این کلمه را هیچ ندارد . (۲) ا ، ب ، ط : خردهمت .

(۳) ا : ط ؛ با جذب ؛ ب : با جلب . (۴) ق : تمدد . (۵) ط : آنانند .

۱ - ج دهر ، زمانه (غیات) ، روزگار . ۲ - ج طویل ، دراز . ۳ - قلمی ، رصاص (برهان) . ۴ - ج آئیه ج انا، بمعنی آوند (غیات) (اقربالموارد) . ۵ - ج عامله مؤنت عامل (اقربالموارد) ، در اینجا بمعنی معمول (ساخته) است . ۶ - از پوشیدن بی (لیاقت) . پوشاك ، جامه . ۷ - از : گستردن بی (لیاقت) ، فرش . ۸ - کسی که جان خویش را شناخت ، همانا آفریدگار خود را شناخت . ۹ - ج حرفه . بکسر ، صنعت که روزی بدان بدست آوند (منتهی الارب) . ۱۰ - شب و روز ، و نهار و آشکارا .



آمدن خویش تأمل و از رفتن تفکر، که چگونه آمدیم و کجا خواهیم رفتن؟ و باز این قسم دو نوعند: یکی نوع آنند که باستاد و تلقف<sup>۱</sup> و تکلف<sup>۲</sup> و خواندن و نبشتن بکنه این مأمول رسند، و این نوع را حکما خوانند، و باز نوعی آنند که بی استاد و نبشتن<sup>(۱)</sup> بمنتهای این فکرت برسند و این نوع را انبیا خوانند، و خاصیت نبی سه چیز است: یکی آنکه علوم داند نا آموخته، و دوم آنکه از ریدی و فردا خبر دهد<sup>۵</sup> نه از طریق مثال و قیاس، و سوم آنکه نفس او را چندان قوت بود که از هر جسمی که خواهد صورت ببرد و صورت دیگر آرد. این نتواند الا آنکه او را با عالم ملائکه مشابهتی بود، پس در عالم انسان هیچ<sup>(۲)</sup> و رای او نبود، فرمان او بمصالح عالم نافذ بود، که هر چه ایشان دارند او دارد و زیدتی دارد که ایشان ندارند. یعنی پیوسته بعالم ملائکه، و آن زیادتی را بمجموع نبوت خوانند و بتفصیل چنانکه شرح کردیم<sup>۱۰</sup> و تا این انسان زنده بود مصالح دو عالم بقت همی نماید بفرمان باری - عز و استقامت و بواسطه ملائکه، و چون بانحازل طبیعت روی بدان عالم آرد، از اسرار باری - عز اسم<sup>۳</sup> - و از عبارات خویش<sup>(۳)</sup> دستوری بگذارد قائم مقام<sup>(۴)</sup> خویش، (و در آن ناطقی باید هر آینه تا شرع و سنت<sup>۵</sup> او بر پی دارد، و این کس باید که نفس آن صلیب و اکمل آن وقت بود تا این<sup>(۵)</sup> شریعت را احیاء کند و این سنت را امضا کند تا این را امام<sup>۶</sup> خوانند، و این امام بآفاق مشرق و مغرب و شمال و جنوب نتواند زیدتی تا اثر حفظ او بقاصی<sup>۷</sup> و دانی<sup>۸</sup> رسد و امر و نهی او بعقل و جاه<sup>۹</sup> نرسد و در هر

(۱) ق نبشتن (۲) ط هیچ پس (۳) ط آفاق (۴) ط قائم مقام

(۵) ط و قایم مقام (۶) ط امامت (۷) ط جاه (۸) ط دانی (۹) ط عقل و جاه

۱ - (معنی) سرعت اخذ کردن ۲ - (معنی) از خود خارج کردن ۳ - (معنی) کرامتی است ۴ - جانشین ۵ - زنده، روشن، عادت و در اصطلاح کلامی آنست که آن گفتار بیبراهمت که آنرا حدیث گویند یا فعل او یا تقریر او را کلمات معجزه گویند ۶ - کلمه احیاء معنی حقیقی یعنی زنده کردن را میگوید و در اصطلاح کلامی آنست که نبی میگذارد با موت نبی نمی میرد، اما با نص یا قیام امام علی (ع) که در این عبارت باید گفت افعال احیاء بمعنای زنده کردن است و در این عبارت کلمه احیاء (فرزان، یغما ۵: ۵ ص ۲۰۱) در ۷ - (معنی) دانی و در این عبارت کلمه دانی بمعنی (منتهی الارض) در ۸ - معنای (و نهی الارض) است و در این عبارت کلمه دانی بمعنی (دوم) و قضا، (فتح اول و دوم) و معنی (ضم اول و دوم) میشود و در این عبارت کلمه دانی بمعنی (دو) در ۹ - (معنی) زدن و در این عبارت کلمه جاه بمعنی اول و دوم و چهارم (در حدیث) (در - مورد)

بایند<sup>۱</sup> که باطراف عالم این نوبت همی دارند و از ایشان هر یکی را این قوت نباشد که این جمله بعنف<sup>۲</sup> تقریر کند، لابد سائسی<sup>۳</sup> باید و قاهری لازم آید، آن سائس و قاهر را ملک خوانند اعنی پادشاه، و این نیابت را پادشاهی<sup>۴</sup>. پس پادشاه نائب امام است، و امام نائب پیغامبر، و پیغامبر نائب خدای - عز و جل<sup>۵</sup> -، و خوش گفته در این معنی فردوسی:

چنان دان که شاهی و پیغمبری دو گوهر بود در يك انگشتری<sup>۶</sup>.

و خود سید ولد آدم<sup>۷</sup> میفرماید: **الدین و الملك توأمان**<sup>۸</sup>، دین و ملک دو برادر همزادند که در شکل و معنی از یکدیگر هیچ زیادت و نقصان ندارند. پس بحکم این قضیت بعد از پیغامبری هیچ حملی<sup>۹</sup> گرانتر از پادشاهی و هیچ عملی قویتر از ملک<sup>(۱)</sup> نیست. پس از نزدیکان او کسانی بایند که حل<sup>۱۱</sup> و عقد<sup>۱۲</sup> عالم و صلاح و فساد بندگان خدای بمشورت و رأی و تدبیر ایشان باز بسته بود، و باید که هر یکی از ایشان افضل و اکمل وقت باشند. اما دبیر و شاعر و منجم و طبیب از خواص پادشاهند و از ایشان چاره‌ای نیست. قوام ملک بدبیر است، و بقاء اسم جاودانی بشاعر، و نظام امور بمنجم، و صحت بدن بطیب، و این چهار عمل شاق<sup>۱۳</sup> و علم شریف از فروع

(۱) ط . حکمرانی

۱ - استعمال سوم شخص جمع از مصدر « بایستن ». قس : دانشنامه علامی بخش دوم ، صحیح نگارنده چاپ انجمن آثار ملی ص ۳۵ . ۲ - (مص) درشتی کردن ، ستیزه نمودن ، تندی (غیاب) . ۳ - (افا) از سیاست (سیاست) ، متولی امر ، مدیر (اقرب الموارد) ، سیاست دان ، سیاستمدار . ۴ - عبارت مضطرب است . از اول آن معلوم میشود که نواب امام غیر ملوک اند و ملوک واسطه اجراء احکام نواب امام اند بقهر و سیاست ، و آخر عبارت صریح است در این که پادشاهان خود نواب امامند . (جق) . آقای فرزاد (یعنا ۵ : ۶ ص ۲۵۷) نویسد : بنظر من از آن حیت (قول قزوینی) در عبارت اضطرابی نیست ، را اگر هست هم جزئی و مختصر است ، زیرا عبارت حاکی است که : امام را نمایان بایند تا امر و نهی او بقاصی و دانی ... این جمله بعنف تقریر کند ، [ پس ] لابد سائسی باید و قاهری (یعنی از میان همان نمایان نائبی باید سائس و قاهر تا آن جمله را تواند بعنف تقریر کند) و آن سائس و قاهر را ملک خوانند یعنی پادشاه و این نیابت را (یعنی) و این نیابت مخصوص را پادشاهی ، پس درست است ... و اضطرابی که نگارنده درین فصل از گفتار مصنف می یابد اضطراب منطقی و معنوی دیگر است که نمیتوان مطلب مصنف را با دین و تاریخ و طبیعت وفق داد ... ۵ - گرامی است و بزرگ است . ۶ - این قول منسوب بآردشیر مؤسس سلسله ساسانی است . ۷ - رک : ص ۶ ح ۱ . ۸ - دین و پادشاهی همزادند . ۹ - بکسر اول ، بار ، جمع احوال . ۱۰ - عبارت مضطرب و مشوش بنظر می آید . رک : تعلیقات . ۱۱ - بفتح اول ، (مص) کشادن (غیاب) ، گشودن . ۱۲ - بفتح اول (مص) گره دادن (غیاب) ، بستن . ۱۳ - (افا) از شق (بفتح اول و تشدید دوم) و مشقة (مشقت) (بفتح اول و دوم و سوم مشدد) ، دشوار (منتهی الازب) (غیاب) .

علم حکمت است : دبیری و شاعری از فروع علم منطق است ، و منجمی از فروع (۱) علم ریاضی ، و طبیعی از فروع علم طبیعی . پس این کتاب مشتمل است بر چهار مقالات :

اول ، در ماهیت<sup>۱</sup> علم دبیری و کیفیت<sup>۲</sup> دبیر بلیغ کامل .

دوم ، در ماهیت علم شعر و صلاحیت<sup>۳</sup> شاعر .

سوم ، در ماهیت علم نجوم و غزارت<sup>۴</sup> منجم در آن علم .

چهارم ، در ماهیت علم طب و هدایت طیب و کیفیت او .

پس در سر هر مقالتی از حکمت آنچه بدین کتاب لایق بود آورده شد (۲) ، و بعد

از آن ده حکایت طرفه<sup>۵</sup> (۳) از نوادر آن باب و از بدایع آن مقالات که آن طیفه

را افتاده باشد آورده آمد<sup>۶</sup> (۴) ، تا پادشاه را روشن شود و معاوه گردد که دبیری نه

خرد کاری است ، و شاعری نه اندک شغلی ، و نجوم علمی ضروری است ، و طب صنعتی

ناگزیر ؛ و پادشاه خردمند را چاره نیست از این چهار شخص : دبیر و شاعر و منجم

و طیب .

## مقالت اول

در ماهیت<sup>۸</sup> دبیری و کیفیت<sup>۹</sup> دبیر کامل و آنچه تعلق بدین دارد

دبیری صنعتی<sup>(۵)</sup> است مشتمل بر قیاسات خطابی<sup>۱۱</sup> و بلاغی<sup>۱۲</sup> ، منتفع در مخطبات<sup>۱۳</sup>

(۱) ا ، ب از اصول . (۲) ا ، ب ، ط : آورده شود . (۳) ا ، ب ، ط : آورده شد .

(۴) ا ، ب ، ط : آورده آمد . (۵) ذک صنعتی (م م) .

۱ - رک : ح ۸ . ۲ - رک : ح ۹ . ۳ - (مسن) رک : و در : شمسک : در : ح ۱۰ .  
الموارد شود . ۴ - (مسن) کثرت (اقرب الموردد) ، مؤلف معنی بجز آورده شد .  
نو و خوش (غیبات) . ۶ - ج بدیع چیزهای نو پیدا شده و مجازاً معنی : در : ح ۱۰ .  
چنانکه در اینجا وعده کرده در هر مقاله ده حکایت از نوادر آن باب آورده شد .  
در نسخ مشهوره بازده حکایت دارد و در نسخه اسلامبول دو ده حکایت از نوادر آن باب آورده شده است .

۸ - ماهیت | ما (استفهامیه) | هی (ضمیر مؤنث) | است (علامت مصدر صنعتی) | .  
چیستی . (راجع به بیت مصدری . رک بیت مصدری مجیبی و بیوی از اشارات معنی معانی بهران  
۱۳۲۹) . ۹ - کیفیت | کیف (مصدر صنعتی) | ، چکو کی . ۱۰ - ح ویاس از نای  
بجز می بی بردن . ۱۱ - منبوت بفضایه (خطبات از صناعات جمعی برهان - جدول - شعر - مفاصله است  
بعضی حاشیه دال صفحه بعد

که در میان مردم است (۱) بر سبیل مجاورت و مشاورت و مخاصمت ، در مدح و ذم و حیلت (۲) و استعطاف<sup>۱</sup> و اغراء<sup>۲</sup> و بزرگ گردانیدن اعمال و خرد گردانیدن اشغال و ساختن وجوه عذر و عتاب<sup>۳</sup> و احکام<sup>۴</sup> و ثائق<sup>۵</sup> و اذکار<sup>۶</sup> سوابق ، و ظاهر گردانیدن ترتیب و نظام سخن در هر واقعه تا بر وجه اولی<sup>۷</sup> و احری<sup>۸</sup> ادا کرده آید . پس دبر باید که کریم الاصل شریف العرض<sup>۹</sup> دقیق النظر عمیق الفکر ناقد الرأی<sup>۱۰</sup> باشد (۳) ، و از ادب (۴) و ثمرات آن قسم اکبر و حظ او فر<sup>۱۱</sup> نصیب او رسیده باشد ، و از قیاسات منطقی بعید و بیگانه نباشد ، و مراتب ابناء زمانه شناسد و مقادیر اهل روز گذر داند ، و بحطام<sup>۱۲</sup> دنیاوی و مزخرفات<sup>۱۳</sup> آن مشغول نباشد ، و بتحسین و تقبیح اصحاب اغراض و ارباب اغماض التفات نکند و غره نشود ، و عرض مخدوم را در مقامات<sup>۱۴</sup> ترسل<sup>۱۵</sup> از مواضع نازل و مراسم شامل<sup>۱۶</sup> محفوظ دارد ؛ و در اثناء کتابت و مساق<sup>۱۷</sup> ترسل بر ارباب حرمت و اصحاب حشمت نستیزد ، و اگر چه میان مخدوم و مخاطب او مخاصمت باشد ، او

(۱) دك : كه مردم راست (م. م) (۲) چق : حيله - دك : حيلت (م. م) (۳) دك : پس كاتب بايد كه كريم اصل و شريف عرض و دقيق نظر و عميق فكر و ناقد رأی و صاب حدس باشد» و این عبارت بسیاق پارسی نزدیکتر از متن است (م. م) (۴) دك : آداب (م. م)

- ۱ - (مص) دل بدست آوردن ، مهربانی . ۲ - (مص) برانگیختن ، و رغزلائیدن ( اقرب - الموارد ) (غیبات) . ۳ - (مص) معاتبه ، ملامت - درشتی . ۴ - (مص) استوار کردن . ۵ - ج وثیقه ( وثیق ) ، محکم . آنچه بدان اعتماد کنند ( اقرب الموارد ) ، پیمان استوار . ۶ - (مص) یاد دادن ( منتهی الارب ) ، بیاد آوردن . ۷ - بفتح اول سزاوارتر - صوابتر ؛ و بضم نخستین ، مؤنت اول . ۸ - سزاوارتر . ۹ - عرض بکسر ، ناموس ، آبرو ( غیبات ) . ۱۰ - دارای اندیشه نافذ . دك : اقرب الموارد . ۱۱ - ( تل ) از وفر ( بفتح اول ) و وفور ( بضم اول و دوم ) ، بیشتر ، وسیع تر . ( اقرب الموارد ) . ۱۲ - ریزه گاه - کنایه از مال اندک دنیا . ۱۳ - ج مزخرف ، آراسته - زرا ندوده - دروغی که بلباس راست درآید . ۱۴ - ج مقامه ، بالفتح کنایه از مراتب و قواعد و حکایات و عبارات . ۱۵ - (مص) نامه نگاشتن . نامه نگاری . ۱۶ - ( افا ) از خمول ، گمنام ، فرومایه ( غیبات ) . ۱۷ - (مص) راندن .

بقیه حاشیه صفحه قبل

و خطابه قیاسی است مرکب از مقبولات و مضمونات ، و غرض از آن ترغیب مردم است بدانچه در کار معاش و معاد ایشان سودمند بود و خطیبان و واعظان آنرا بکار برند . ( شرح شمسیه چاپ ۱۳۰۰ قمری . پایان کتاب (نمره صفحه ندارد) و دك : منطق شرح منظومه ۱۲۹۸ قمری ص ۱۰۲ ، در نسبت تا حذف شده چنانکه در بلاغی (مذکور) و ملی و تجاری و صناعی . ۱۲ - منسوب ببلاغه ( بلاغت کلام ، عبارتست از مضایق بودن آن با مقتضای مقام (با شرط نصاحت) مثلا اگر مقام مقتضی تأکید است کلام مؤکد باشد و اگر مقتضی خلو از تأکید است خالی از آن باشد ، و اگر مقتضی بسط است مبسوط باشد ، و اگر مقتضی اختصار است مختصر باشد ) . (هنجار گفتار، نصرالله تقوی ، تهران ۱۳۱۷ ص ۸) . ۱۳ - ج مخاطبه ، گفتگو کردن .

قلم نگاه دارد و در عرض او وقیعت<sup>۱</sup> نکند آلا بدان کس که تجاوز حد کرده باشد، و قدم حرمت از دایره حشمت بیرون نهاده، که **وَاحِدَةٌ بِوَاحِدَةٍ (۱) وَالْبَادِيُ اَظْلَمُ<sup>۲</sup>** و در عنوانات طریق اوسط نگاه دارد، و بهر کس آن نویسد که اصل و نسب و ملک و ولایت و لشکر و خزینة<sup>۳</sup> (۲) او بر آن دلیل باشد، آلا بکسی که در این باره مضایقتی نموده باشد و تکبری کرده و خرده‌ای فرو گذاشته و انبساطی فزوده که خرد آن را موافق<sup>۴</sup> مکاتبت نشمرد و ملائم مراسلت<sup>۵</sup> نداند. در این موضع دبیر را دستوری<sup>۶</sup> است و اجازت که قلم بردارد و قدم در گذارد، و در این عمر باقصای غایت و منتهای نهایت برسد، که اکمل انسان و افضل ایشان - صلوات الله و سلامه علیه - می فرماید که **التَّكْبِيرُ مَعَ التَّكْبِيرِ صَدَقَةٌ (۴)**، و البته نگذارد که هیچ عباری<sup>۷</sup> (۵) در فضا، مکاتبت از هوا، مراسلت<sup>۸</sup> بردارد، حرمت مخدوه او نشیند. و در سیاق سخن آن طریق گیرد که الفاظ متبوع معنی آید<sup>۹</sup> و سخن کوتاه گردد، که فصحاء عرب گفته اند: **خَيْرُ الْكَلَامِ مَا قَلَّ وَدَلَّ<sup>۱۰</sup>** هر گاه که معانی متبوع الفاظ افتد سخن دراز شود و نائب را مفسر خوانند و **وَاللَّكَّارُ مَهْدَارٌ<sup>۱۱</sup>**. اما سخن دبیر بدین درجه نرسد تا از هر علم بهره‌ای ندارد و از هر استقامت یاد نگیرد و از هر حکیمه لطیفه‌ای نشنود و از هر ادیب طرفدای افندی نگردد.

(۱) جمیع نسخ: واحد بواحد (جق) نیز دك: واحد بواحد (م) (۲) دك جزاء مضمون (م) علی (م) (۳) صدقة: کذا فی جمیع النسخ والمرووف حسنة (۴) دك عبارات (م) (۵) ولم یمل: ظ: ولم تمل.

۱ - صدمه - ضرب و قتال - غیبت مردم . ۲ - نظیر: هذمه ملک و البیاض: سهم سهم و البادی اظلم: یعنی مردم را بهمان کارندی که انجام داده باشد و سهمی از آن سهمی است. ۳ - ستمکارتر شمار آید. رجوع بفرائد الادب در باب بیان المنجد البادی و منشره و منشره البادی اظلم: شود. ۴ - کلمه خزینة را مصنفین و شعرا، در بعضی نسخ به جای خزانه آورده اند. باین هیأت در کلام عرب نیامده است و اصل عربی آن خزانه (خزانه) است. ۵ - در بعضی نسخ به جای عباری از عبارات فارسی زبانان که الفاظ الممات عربی را قائلند، عبارات فارسی آورده اند. ۶ - و اجازت: در: حجاز و رتاب و احتراز و اجودات (جق) (۷) عباری: عبارات (۸) مراسلت: (منتهی الارب) نامه نگاری . ۹ - ایبای حاصل مصدر: معنی آید: (۱۰) دك: در دلت و در راه او بروی (بیابان) باد . ۱۱ - برتنی یا آینه بزرگ منشی مانند همچون - واصله است که در راه خدای بدرویشان دهند . ۱۲ - بهترین سخن آنست که اندک بود و برهمنه در همه . ۱۳ - بر کوی پیهوده کوی است (منشار، بسیار سخن گوینده: مهذار، آنچه خلق میجویند) .

عادت باید کرد بخواندن کلام رب العزه و اخبار مصطفی و آثار صحابه<sup>۱</sup> و امثال عرب و کلمات عجم و مطالعه کتب سلف و مناظره صحف<sup>۲</sup> خلف چون : ترسل صاحب وصابی<sup>(۱)</sup> و قابوس<sup>(۲)</sup> و الفاظ حمادی<sup>(۳)</sup> و امامی<sup>(۴)</sup> و قدامة بن جعفر<sup>(۵)</sup> و مقامات بدیع و حریری و حمید<sup>(۶)</sup> و توفیعات<sup>۳</sup> بلعمی و احمد حسن و ابونصر کندی<sup>(۷)</sup> و نامه های محمد عبده<sup>(۸)</sup> و عبدالحمید و سید الرؤساء و مجالس محمد منصور و ابن عباد و ابن النسابه العلوی ؛ و از دواوین عرب دیوان متنبی و ابیوردی و غزی<sup>(۹)</sup> و از شعر<sup>(۱۰)</sup> عجم اشعار رودکی و مثنوی فردوسی و مدائح عنصری . هر یکی از اینها که بر شمر دم در صناعت خویش نسبیج و حده<sup>۴</sup> بودند و وحید وقت ، و هر کاتب که این کتب دارد و مطالعه آن فرو نگذارد خاطر را تشحید<sup>۵</sup> کند و دماغ را صقال<sup>۶</sup> دهد و طبع را بر افروزد و سخن را بیلا کشد و دیر بدو معروف شود ، اما چون قرآن داند بیک آیتی از عهده ولایتی بیرون آید ، چنانکه اسکافی .

## حکایت (۱)

اسکافی<sup>(۱۱)</sup> دبیری بود از جمله دبیران آل سامان - رحمهم الله<sup>۷</sup> - ، و آن صناعت نیکو آموخته بود و بر شواهد<sup>(۱۲)</sup> نیکو رفتی و از مضایق<sup>(۱۳)</sup> نیکو بیرون آمدی<sup>(۱۴)</sup> و در

- (۱) صاحب عباد . (۲) قابوس نامه . (۳) ا ، ب ، ق : جمادی .  
 (۴) ا ، ب : لفانی ، ط : لغالی . (۵) ط : ابوقدومه . (۶) ط : وحمیدی . (۷) ط : کندی . (۸) ط : محمد عبده . (۹) ا ، ب ، ط : عزى ؛ ق : عری ، متن تصحیح قیاسی است .  
 (۱۰) ط : شعراء . (۱۱) ط : - اسکافی . (۱۲) دک : - مطالب (م.م) . (۱۳) دک : - مقاصد (م.م) . (۱۴) دک : بدرآمدی (م.م) .

- ۱ - ج صاحب ، یار صحبت (منتهی الارب) ، همنشین - کسانی که با پیغمبر (ص) همنشین بوده اند .  
 ۲ - ج صحیفه ، نامه و کتاب (منتهی الارب) . ۳ - ج توفیق (مص) ، نشان کردن پادشاه بر نامه ، منشور ، دستخط و نشانی پادشاه ، فرمان پادشاهی . رک : غیاب . و در مورد امرا و وزران نیز استعمال شود .  
 ۴ - نسبیج ، بافته ؛ وحد (بفتح اول) مصدر است و در مورد مدح و ذم به (ه) اضافه شود . مراد از نسبیج و حده مرد یگانه است . ۵ - (مص) نیز کردن (منتهی الارب) . ۶ - زدودگی ، و زدودن شمشیر و آینه و جز آن (منتهی الارب) . ۷ - خدای برآنان بیخشا یاد . ۸ - ج شاهقه ، بلندبها . ۹ - ج مضیقه ، تنکناها .

129893



دیوان رسالت نوح بن منصور محرری کردی ، مگر قدر او نشناختند و بقدر فضل او را ننواختند ، از بخارا بهرات رفت بنزدیک البتگین<sup>۱</sup> (۱) ، و البتگین ترکی خردمند بود و همیتر<sup>۲</sup> ، او را عزیز کرد و دیوان رسالت بدو تفویض فرمود ، و کار او گردان شد . و بسبب آنکه نو خاستگان در حضرت پدیدار آمده بودند بر قدیمان (۲) استخفاف همی کردند ، و البتگین تحمل همی کرد ، و آخر کار او بعصیان کشید باستخفافی که ۵ در حق او رفته بود باغرا ، (۳) جماعتی که نو خاسته بودند ، و امیر نوح از بخارا بزاولستان (۴) بنوشت تا سبکتگین با آن لشکر<sup>۳</sup> بیایند ، و سیمجوریان از نساپور<sup>۵</sup> بیایند ، و با البتگین مقابله و مقاتله کنند ، و آن حرب سخت معروفست و آن واقعه صعب مشهور . پس از آنکه آن لشکرها بهرات رسیدند ، امیر نوح علی بن محتاج الکشانی (۶) را که حاجب (۷) الباب بود با البتگین فرستاد با نامه ای چون آب و آتش ، مضمون او همه وعید<sup>۴</sup> ، و مقرون او همه تهدید ، صلح را مجال نا گذاشته ، و آتش را سبیل رها ناکرده (۸) ، چنانکه در چنین واقعه ای و چنین داهیه ای<sup>۵</sup> خداوند ضعیفان را قاصی بیندگان عاصی نویسد<sup>۶</sup> . همه نامه پر از آنکه بیاید و بگیرم و بدشمنان حاجب ، ابوالحسن علی بن محتاج الکشانی ، نامه عرضه کرد و پیغام بگفت از همه نگرته گرفت<sup>۸</sup> البتگین آزرده بود آزرده تر شد ، بر آشفت و گفت : « من بنده پدر اویم ، آمدن تو در وقت که خواجه من از دار فناء بدار بقا تحویل کرد او را بمن سپرد نه مرا بدو ، و در آن وقت از روی ظاهر مرا در فرمان او همی باید بود اما چون قسنت را تحقیق کنی از همه

(۱) چق : البتگین ، ق : البتگین (فی المواضع) رن : ترجمه انگلیسی ص ۸۵ - Alptagén

(۲) ط : قدیمان (۳) ا ، ط : باغوا ، (۴) ا ، ب : از بخارا ، (۵) ا ، ب : نساپور

نساپور ، (۶) ا ، ب : الکشای (۷) ص صاحب (۸) ص ده آتش

(۹) ب : ذجر

(۱) ترکی ، از الب - الب بمعنی شجاع ، قهرمان ( اللغات التوانیه ص ۲۱۷ )

پاوه دکورتی ، چاپ پاریس ص ۳۰ ) ( قس الب ارسلان ) - الب بمعنی شجاع ، قهرمان ( اللغات التوانیه ص ۲۱۷ )

Grundriss der iranischen Philologie. 1: 2p. 7۰ و بکتگین بمعنی جوانی شجاع

است « اللغات التوانیه ص ۲۱۷ » - ۲ - ( افلا ) بمعنی کینه ، عداوت ( جوت را بر پشت ( افلا ) )

۳ - عهد ذهنی ، ۴ - وعده بد ( غیبات ) ، ۵ - وعده شر ددن ، ۶ - داهیه نامر مبارک ،

مصیبت ، ۷ - تنکدل و غمگین ( غیبات ) ، ۸ - در این عبارات صفت موارد و مزدوج بکار

برده ( سبک شناسی ج ۲ ص ۲۱۳ ) - ۸ - یعنی از جمله بیامههایی که بدو داده بودند هیچ کم

نکرد و همه را بازگفت .

برخلاف این آید، که من در مراحل شیبم و او در منازل شیب، و آنها<sup>۱</sup> که او را برین بعث<sup>(۱)</sup> همی کنند ناقض این دولت اند نه ناصح، و هادم این خاندانند نه خادم. و از غایت زعارت<sup>۲</sup> باسکافی اشارت کرد که چون نامه جواب کنی از استخفاف هیچ بازگیر، و بر پشت نامه خواهم که جواب کنی<sup>(۲)</sup>. پس اسکافی بر بدیبه جواب کرد و اول بنوشت:

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ یَا نُوحُ قَدْ جَادَلْتَنَا فَاكْثَرْتَ جِدَالَنَا فَاتِنَا بِمَا تَعِدُنَا اِنْ

كُنْتَ مِنَ الصّٰدِقِیْنَ<sup>۳</sup> چون نامه بامیر خراسان نوح بن منصور رسید، آن نامه بخواند.

تعجبها کرد، و خواجگان دولت حیران فرو ماندند، و دیران انگشت بدندان گزیدند. چون کار الپتگین یکسو شد، اسکافی متوازی گشت و ترسان و هراسان همی بود، تا يك نوبت<sup>(۳)</sup> که نوح کس فرستاد و او را طلب کرد و دبیری بدو داد و کار او بالا گرفت و در میان اهل قلم منظور و مشهور گشت. اگر قرآن نیکو ندانستی در آن واقعه بدین آیت نرسیدی و کار او از آن درجه بدین غایت نکشیدی.

## حکایت (۲)

چون اسکافی را کار بالا گرفت، در خدمت امیر نوح بن منصور متمکن<sup>۴</sup> گشت، و ماکان کاکوی<sup>(۴)</sup> بری<sup>(۵)</sup> و کوهستان عصیان<sup>۵</sup> آغاز کرد و سر از ربه<sup>۶</sup> اطاعت بکشید و عدال بخوار<sup>۷</sup> و سمنک<sup>۸</sup> فرستاد و چند شهر از کومش<sup>۹</sup> بدست فرو گرفت

(۱) بجای بعث: ظاهرأ «حت» یعنی تحريك (بهار: سبك شناسی ج ۲ ص ۳۱۳ ح). ولی نظامی در س ۵۵ س ۶ بعث کردن بهمین معنی آورده است (م.م.) (۲) ا، ب، ط: از استخفاف... جواب کنی. (۳) ا، ب، ط: يك راه. (۴) ا: ماکان کاکویی؛ ب: ماکان کاکویی. (۵) دك: در ری (م.م.) (۶) دك: بخوار و سمنان و سمنك (م.م.) (۷) ق: فومش.

۱ - جمع ذوی العقول به - ها، رك: قاعده های جمع، بقله نگارنده ص ۷. ۲ - بتشدید و تخفیف راه، بمعنی سو، خلق و شر است باشد. رك: ص ۲۹ ح ۱۴ و ص ۳۰ س ۹. ۳ - سورة ۱۱ (هود) آیه ۳۴: بنام خداوند بخشاینده مهربان. ای نوح! همانا با ما ستیزه کردی، پس ستیزه با ما بسیار کردی، پس اگر از راستگویانی، آنچه را که بما وعده دهی بسیار: ۴ - (افا) از تمکن، جایگیر (منتهی الارب) ۵ - (مس) نافرمانی، خلاف طاعت. (منتهی الارب) ۶ - بکسر اول حلقه رسن (غیات) - بکسر و فتح اول، يك گوشه از ربه (رسن با گوشها که بر بره و بزغاله بندند) (منتهی الارب)، کردن بند. ۷ - شهری بزرگ از اعمال ری (معجم البلدان). ۸ - شهر کی است متصل بسمنان (معجم البلدان). ۹ - معرب آن قومس، خرهای بزرگ و وسیع در دامنه کوههای طبرستان، و قصبه شهر آن دامغان است، و آن بین ری و نیشابور است (معجم البلدان).



و نیز از سامانیان یاد نکرد . نوح بن منصور بترسید از آنکه او مردی سپه‌مگین<sup>۱</sup> و کافی بود ، و بتدارك حال او مشغول گشت ، و تاش اسپهسالار را<sup>(۱)</sup> با هفت هزار سوار<sup>(۲)</sup> به حرب او نامزد کرد که برود و آن فتنه را فرو نشاند و آن شغل گران از پیش برگیرد ، بر آن وجه که مصلحت بیند ، که تاش عظیم خردمند بود و روشن رای ، و در مضایق چست در آمدی و چابک بیرون رفتی و پیروز جنگ بودی ، و از کارها هیچ بی مراد باز نگشته بود و از حربها هیچ شکسته نیامده بود ، و تا او زنده بود ملات بنی سامان روتقی تمام و کار ایشان طراوتی قوی داشت . پس درین واقعه امیر عظیم مشغول دل بود و پریشان خاطر ، کس فرستاد و اسکافی را بخواند و با او بخلوت بنشست و گفت : « من ازین شغل عظیم هراسانم ، که ما کان مردی دایر است و با دلیری و مردی لافیت دارد و جود همی و از دیالمه چون او کم افتاده است . باید که با تاش موافقت کنی و هر چه درین واقعه از لشکر کشی بر وی فرو شود<sup>۳</sup> تو بپای او فرو دهی<sup>۴</sup> و من بتشایور ملقه خواهد کرد تا پشت لشکر بمن گرم گردد و خصم شکسته دل شود . باید که هر روز مسرور<sup>۵</sup> ملقه<sup>(۳)</sup> از آن تو بمن رسد و هر چه رفته باشد نکت<sup>۶</sup> از آن بیرون آوردن<sup>۷</sup> و من آن ملقه نیت کرده ، چنانکه تاشی خاطر آید اسکافی خدمت کرد و لذت<sup>۸</sup> آورد<sup>۹</sup> .

(۱) ق . سپهسالار را (۲) سپهسالار (۳) سپهسالار (۴) سپهسالار (۵) سپهسالار (۶) سپهسالار (۷) سپهسالار (۸) سپهسالار (۹) سپهسالار

۱ - از سپه ( بیم و خوف ) کین ( زده تصدق ) خوف از کین کین سپهسالار ( سپهسالار )  
 پوشیده ماند . ( سپهسالار شناسی ج ۲ ص ۳۰۱ ) ۳ - معمولاً درین مورد در دهی ( سپهسالار )  
 و اگر غلط نسخ نباشد استعمال تازه است . ( سپهسالار شناسی ج ۲ ص ۳۰۱ ) کوشش بر وی  
 امروزین ) ۵ - ( انما از سرع ، شناسی ( منتهی لاری ) سپهسالار )  
 اسم مفعول چنانکه از موارد استعمال آن معلوم میشود بمعنی ( معایب )  
 خلاصه مطالب باشد و در لغت معنی ( چیری مناسب این معنی )  
 اطفال کتاب . جمله لطیف و این اصل معنی آن بوده ، پس در این معنی  
 است ، و در مصنفات مقدمین از عربی و فارسی این لغت بسیار مستعمل است و در لغت معنی  
 « و کانت المنطقات قدومهها الی اهل البند بیده المصدا و الخلاله مع معنی ( سپهسالار )  
 و چون امیرشهاب الدوازه ( مسعود ) در میان برداشت و دهی ( سپهسالار )  
 پیش آمد که فرمان سلطان محمود رضی الله عنه کین ازده آمده بود . ( سپهسالار )  
 سپاهان و جامه خانه ( Dezy's supplement aux dictionnaires ( plus depeches )  
 arabes )

پس دیگر روز تاش رایات بگشاد و کوس بزد و بر مقدمه از بخارا برفت و از جیحون  
عبر<sup>۱</sup> (۱) کرد با هفت هزار سوار، و امیر با باقی لشکر در پی او بنشاپور بیامد. پس امیر  
تاش را و لشکر را خلعت بداد، و تاش در کشید<sup>۲</sup> (۲) و به بیهق<sup>۳</sup> در آمد و به کومش<sup>۴</sup> (۳)  
بیرون شد و روی به روی نهاد با عزمی درست و حزمی تمام، و ماکان باده هزار مرد حربی  
زره پوشیده بر در آری نشسته بود و به آری استناد کرده، تا تاش برسید و از شهر بر  
گذشت و در مقابل او فرود آمد، و رسولان آمد و شد<sup>۴</sup> (۴) گرفتند، بر هیچ قرار نگرفت،  
که ماکان مغرور گشته بود بدان لشکر دل انگیز<sup>۵</sup> که از هر جای فراهم آورده بود.  
پس بر آن قرار گرفت که مصاف<sup>۵</sup> کنند، و تاش گرگ<sup>۵</sup> پیر بود و چهل سال سپهسالاری  
کرده بود و از آن نوع بسیار دیده، چنان ترتیب کرد که چون دو لشکر در مقابل  
یکدیگر آمدند و ابطال<sup>۶</sup> و شداد<sup>۷</sup> لشکر ماوراء النهر و خراسان از قلب حرکت

(۱) ا، ب، ط : عبور. (چق) و نیز در دك : عبور (م.م) (۲) ط : علم بر کشید (۳)  
ب : بکومش . (۴) ا : شد و آمد . (۵) ا، ب، ط : گرد (بضم اول).

۱ - (مص) در گذشتن (منتهی الارب)، گذشتن . ۲ - در کشیدن در تاریخ بیهقی (چاپ دکتر  
فیاض ص ۳۶۱) بمعنی پایین کشیدن و با این انداختن آمده، در اینجا مراد رکاب کشیدن و حرکت کردن  
است . ۳ - بفتح اول معرب بیهگ (بیهه) لفة بمعنی بهتر و خوشر، و ناحیه ایست از اعمال  
نشاپور، قصبه آن ابتدا «خسروگرد» بود و سپس سبزوار. (چق). ۴ - دل انگیز رمانند بیهقی بمعنی  
پردل و جسور آورده . (سبک شناسی ج ۲ ص ۳۰۱). علامه دهخدا (لشکر دل انگیز) را بمعنی لشکر داوطلب  
تعبیر کرده اند . ۵ - اصلا مصاف بتشدید آخر جمع مصف، اسم مکان است بمعنی جای صف زدن، لیکن  
بصف نیز اطلاق شده و مجازاً جنک و مقام جنک راهم گویند، و در فارسی بتخفیف آخر و مفرد آورده اند.  
۶ - ج بطل، شجاع و قهرمان . ۷ - ج شدید، شجاع - قوی - محکم .

بقیه حاشیه از صفحه قبل

و خزاین و ملطفهای خرد بمقدمان لشکر و بسر کاکو و دیگران که فرزندانم عاق است . رکابدار پیاده شد و  
زمین بوسه داد، و آن نامه بزرگ از بر قبا بیرون کرد و پیش داشت. امیر گفت: آن ملطفهای خرد که ابو نصر  
مشکان ترا داد و گفت آنها سخت پوشیده باید داشت تا رسانیده آید کجاست؟ گفت: من دارم، و زین فرو  
گرفت و میان نمیدباز کرد و ملطفها در موم گرفته بیرون کرد...» (تاریخ بیهقی طبع طهران [چاپ مرحوم  
ادیب] ص ۲۴ - ۲۵) (چق). ملطفها بمعنی نامه خصوصی و کوچک، و بیهقی اول بار آورده، و در  
سیاست نامه «ملاطفه» آمده است. (سبک شناسی ج ۲ ص ۳۰۵) دك: تعلیقات. ۶ - ج نکته، مسأله  
دقیق که بهقت نظر و امعان فکر استخراج شود (قطر المحيط). ۷ - تعظیم کرد. دك: ص ۵۶ ح ۶.

کردند، نیمی از لشکر ماکان بچنگ دستی گشادند و باقی حرب نکردند، و ماکان کشته گشت. تاش بعد از آنکه از گرفتن و بستن و کشتن فارغ شد، روی باسکافی کرد و گفت: « کبوتر بیاید فرستاد بر مقدمه، تا از پی او مُسرع فرستاده شود، اما جمله وقائع را بیک نکته باز باید آورد چنانکه بر همگی احوال دلیل بود و کبوتر بتواند کشید و مقصود بحاصل آید. » پس اسکافی دو انگشت کاغذ بر گرفت و بنوشت: **أَمَّا مَا كَانُ فَصَارَ (۱) تَأْسَمَهُ وَالسَّلَامُ (۲) اَزِينْ مَا، مَا (۳) نَفِي خَوَاسْتُ (۴) وَاذْكَانُ فَعَلُ مَاضِي (۴) ،** تا پرسی چنان بود که ماکان چون نام خویش شد، یعنی نیست شد. چون این کبوتر بامیر نوح بن منصور رسید. ازین فتح چندان تعجب نکرد که ازین لفظ و اسباب ترفیه اسکافی تازه فرمود و گفت: « چنین کس فارغ دل باید تا بچنین نکته‌ها برسد. »

۱۰

### حکایت (۲)

هر صناعت<sup>۳</sup> که تعقیق بتفکر دارد صاحب صناعت باید که فارغ دل و مُرفقه باشد که اگر بخلاف این بود سپاه<sup>۴</sup> فکر او متلاشی<sup>۵</sup> شود و بر هدف صواب بجمع نیاید زیرا که جز بجمعیت خاطر بچنان همت باز نتواند خورد آورده اند<sup>۶</sup> که یکی از دستان خلفاء بنی عباس - رَضِيَ اللهُ عَنْهُمْ<sup>۷</sup> - ووالی مصر<sup>۸</sup> نامه می نوشت<sup>۹</sup> و خاطر جمع داده بود

(۱) ذك : - اما (م.م) (۲) همه نسخ غیر از ط. ص. و آن خطاست (جق) و غیره  
 ص. (م.م) (۳) ذك : - ما (م.م) (۴) ط. و فل خاس اجق) ذك نیز (م.م) حاس  
 (م.م) (۵) ذك : بصره (م.م) (۶) نامه می نوشت

۱ - اما ماکان همچون نامش گردید «الله وعلی» ای این بی فکر محمد بن المصعب بن مجذوب است  
 لما قتل ماکان بن (کذا) بیاب الری کتب الی مصر بن احمد اما بعد فان ماکان قد صار کاتباً  
 (الایجازوالاعجاز المتعالی، طبع اجوات ص ۲۳). (جفد) ذك تمهید ص ۲۲  
 (منتهی الارب) . ج ۳ - ص ۳۳ - تیر (منتهی الارب) . ص ۵ - کتب و کتب  
 استعمال شده است، زیرا معنی مراد در عبارت مزبور «متلاشی» و «تلاشی» معنی «متلاشی»  
 باصطلاح اهل لغت منحوت از «تلاشی» است، یعنی فعل «تلاشی» در لغت عربی معنی «تلاشی»  
 معنی آن «نیست شدن» و «نابود شدن» است. و این معنی «تلاشی» در لغت عربی و فارسی  
 یغما ۵ : ۵ (ص ۲۰۳) - امروود نیز معنی متعرق و «تلاشی» استعمال شود. و معنی «تلاشی» در لغت  
 و این لغت در قرن ششم روی با انتشار بهاده است و در لغت المعجوت همچون «تلاشی» استعمال  
 شده. لکن کلبه (ودمه) و چهار مقاله و مقامات حمدی آورده اند. استعمال کرده اند (سبک شاسی  
 ج ۲ ص ۳۰۰) ۷ - خدای از آلمان خشتود بار

و در بحر فکرت غرق شده، و سخن می پرداخت چون درّ ثمین<sup>۱</sup> و ماء معین<sup>۲</sup>، ناگاه کنیزکش در آمد و گفت: «آرد نمازند»، دبیر چنان شوریده طبع و پریشان خاطر گشت که آن سیاق<sup>۳</sup> سخن از دست بداد و بدان صفت منفعّل شد که در نامه بنوشت که آرد نمازند، چنانکه آن نامه را تمام کرد و پیش خلیفه فرستاد<sup>(۱)</sup> و ازین کلمه که نوشته بود هیچ خبر نداشت. چون نامه بخلیفه رسید و مطالعه کرد، چون بدان کلمه رسید حیران فرو ماند، و خاطرش آنرا بر هیچ حمل نتوانست کرد، که سخت بیگانه بود. کس فرستاد و دبیر را بخواند و آن حال از او باز پرسید. دبیر خجل گشت و برآستی آن واقعه را در میان نهاد. خلیفه عظیم عجب داشت و گفت: «اول این نامه را بر آخر چندان فضیلت و رجحان است که **قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ** را بر **تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ**<sup>(۵)</sup> دریغ باشد خاطر چون شما بلغا را بدست غوغا<sup>۶</sup> ما یحتاج باز دادن.» و اسباب ترفیه او چنان فرمود که امثال آن کلمه دیگر هرگز بغور گوش او فرو نشد. لاجرم آنچه چنان گشت که معانی دو کون در دو لفظ جمع کردی.

### حکایت (۴)

صاحب کافی اسمعیل بن عباد الرّازی<sup>(۲)</sup> وزیر شهنشاه بود و در فضل کمالی داشت، و ترّسل و شعر او برین دعوی دو شاهد عدل اند و دو حاکم راست، و نیز صاحب مردی عدلی مذهب<sup>۷</sup> بود و عدلی مذهبیان بغایت متّسک<sup>۸</sup> و متّقی باشند، و روا دارند<sup>(۳)</sup> که

(۱) غالباً در ق بجای فرستاد « فرستاد » نوشته است. (۲) ق: الرّاضی؛ ا، ط، الوادی (۱) (۳) ا، ب، ط: رواندارند، و آن خطاست.

۱ - بفتح ول، گرانبها. ۲ - بفتح اول، آب جاری و روان. ۳ - (مص) راندن (منتهی الارب). ۴ - سوره ۱۱۲ (الاخلاس) آیه ۱: بگو (ای محمد) اوست خدای یگانه (تفسیر ابوالفتوح: چاپ دوم ج ۱۰ ص ۳۹۲). ۵ - سوره ۱۱۱ (ابی لهب) آیه ۱: بریده باد دودست ابی لهب (تفسیر ابوالفتوح ج ۱۰ ص ۳۸۶). ۶ - جمعیت بسیار و مختلط از مردم (قطر المحيط)، جمعیت بهم ریخته. (در فارسی) بانگ و فریاد و شور و فغان و هنگامه (ناظم الاطباء). ۷ - رک: تعلیقات. ۸ - (افا) از تنسک بمعنی برستیدن (منتهی الارب). در اینجا بمعنی ناسک (عابد و یارسان) (منتهی الارب) آمده.



باک ندارند که بر عامل بیک من گاه و یک بیضه رفع کنند<sup>۱</sup> و بکم ازین نیز روا دارند که بتظام بغزین آیند و یک ماه و دو ماه مقام کنند و بی حصول مقصود باز نگردند .  
 فی الجملة در لجاج<sup>۲</sup> دستی دارند و از ابرام پستی، مگر<sup>۳</sup> در عهد یمین الدوله سلطان محمود - انا لله برهانه<sup>۴</sup> - یکی شب کتار بر ایشان شیخون کردند و بانواع خرابی حاصل آمد . ایشان خود بی خاک مراغه کردند<sup>۵</sup> ، چون این واقعه بیفتاد ، تنی چند از معارف<sup>۶</sup> (۱) و مشاهیر برخاستند و بحضرت غزین آمدند و جامه ها بدریدند و سرها برهنه کردند و اوایل<sup>۷</sup> (۲) کنان بیازار غزین در آمدند و بیارگه سلطان شدند، و بنالیدند و بزاریدند، و آن واقعه را بر صفتی شرح دادند که سنگ را بر ایشان گریستن آمد، و هنوز این زعارت و جلادت و تزویر و تمویه<sup>۸</sup> از ایشان ظاهر نگشته بود .  
 بزرگ احمد حسن میمندی را بر ایشان رحمت آمد و خراج<sup>۹</sup> آن سال ایشان را (۳) ببخشید و از عوارضشان مصون داشت و گفت : « بازگردید و بیش کوشید و کم خرج کنید، تا سر سال بجای (۴) خویش باز آید ، جماعت لمغانیان با فرحی قوی وبشاشتی تمام

(۱) ط : معاریف . (۲) ۱ : واویلی . (۳) ۱ : خراج آن سالین . (۴) دک  
 بحال (م.م)

۱ - «قصه برداشتن» و «قصه رفع کردن» بمعنی عرض حال و دادخواهی نزد سلطان یا امیر و یا وزیر است ، و ظاهراً در قدیم عرض حال را باختصار می نوشتند و بالای چوبی نصب میکردند و در بیرون قصر بر منظر پادشاه میداشتند و ازینرو اصطلاح مزبور پدید آمده است ( امثال و حکم . دهخدا : که را دادی نماند؟ ) رک : س ۳۱ س ۲ . ۲ - لجاج بفتح اول ، (مص) عناد و رزیدن . ۳ - نظامی «مگر» را در آغاز جمله بمعنی «شاید» و «از قضا» و معانی غیر از معنی استثناء آورده است (سبک شناسی ج ۲ ص ۳۰۴) . ۴ - خدای حجت وی را بر زبان او نهاد! ۵ - مراغه ، بفتح میم هم بمعنی عمل بخاک غلطیدن است و هم بمعنی موضعی است که دو آب در آنجا بخاک غلطند (لسان العرب) (چق) . مراغه در اینجا بمعنی تمرغ است یعنی در خاک غلتیدن و در عربی باین معنی فقط باب تفعیل و تفعلا استعمال میشود و مراغه فقط بمعنی اسم مکان یعنی محل غلطیدن آمده است نه مصدر . رک : صحاح و قاموس (حاشیه تاریخ بیهقی دکتر فیاض و دکتر غنی ص ۱۶۲) .

در تاریخ بیهقی (چاپ دکتر فیاض و دکتر غنی ص ۱۶۲) آمده : « (خواجه احمد بن حسن) این را سخت خواهان بود که بهانه می جست بر حصیری تا وی را بمالد ، که دانست وقت نیک است و امیر بهیج حال جانب وی را که دی خامت وزارت داده امروز بحصیری بندهد، و چون خاک یافت مراغه دانست کرد» در مرزبان نامه باب هفتم حکایت (شیر و شاه پیلان) آمده (ص ۱۸۴) : « سره گفتست آن مراغی که گفتست :

باشد زخری درمن و تو هر دو اثر

تو . . . خر آمدی و من مهره خر .

بقیه حاشیه در صفحه بعد

ما هر دو مراغی بچه ایم ای مهتر!

لیکن چو تو جاهلی و من زاهل هنر



باز گشتند و آن سال مرّفه بنشستند و آب بکس ندادند<sup>۱</sup>، و چون سال بسر شد، همان جماعت باز آمدند و قصّه خود بخواجه رفع کردند<sup>۲</sup>، نکت آن قصّه مقصور بر آنکه سال پار خداوند خواجه بزرگ ولایت ما را برحمت و عاطفت خویش بیاراست و بحمايت و حیاطت<sup>۳</sup> خود نگاهداشت، و اهل لمغان بدان کرم و عاطفت بجای خویش رسیدند و چنان شدند که در آن نعر مقام توانند کرد. اما هنوز چون مهزلزلی<sup>۴</sup> اند و میترسیم<sup>۵</sup> که اگر مال مواضعت را امسال طلب کنند بعضی مستأصل<sup>۶</sup> شوند و اثر آن خلل<sup>۷</sup> هم بخزانه معموره باز گردد. خواجه احمد حسن هم لطفی بکرد و مال دیگر سال ببخشید. درین دو سال اهل لمغان توانگر شدند و بر آن بسنده نکردند، در سوم سال طمع کردند که مگر<sup>۸</sup> ببخشند، همان جماعت باز بدیوان حاضر آمدند و قصّه عرضه کردند، و همه عالم را معلوم شد که لمغانیان بر باطل اند. خواجه بزرگ قصّه بر پشت گردانید و نوشت<sup>۹</sup> که الخراج خراج<sup>(۱)</sup> اداوه دوائه. گفت: خراج ریش هزار چشمه<sup>۱۰</sup> است، گزاردن او داری اوست، و از روزگار آن بزرگ این معنی مثلی شد و در سطر حانی بکار آمد. خاک بر آن بزرگ خوش باد.

(۱) اب، ط، الخراج جراج.

- ۱ - نظیر: نم پس ندادند. ۲ - رك : س ۳۰ ج ۱. ۳ - (مصر) حقه ازین - بدهد.  
 ۴ - مهزلزل (امف) ز زلزلة، ترسانده شده - لرزیده. ۵ - (مف) از سبب مال،  
 از بیخ بر کنده شده (غیبات). ۶ - وهن - مساد - تفرق. ۷ - رك ج ۳ صفحه ۴۱.  
 ۸ - امروز کفگیر کوبند. (سبک شناسی ج ۲ س ۳۰۳)

بقیه حاشیه از صفحه قبل

مؤلف فرهنگ آندراج ذیل صاد کوبید. این حرف در امت معنی مرغی است که بر حاکم می  
 کند. «بی خاک مرافه کردن» منقذ است ظاهراً معنی بی بهره منظور خود را آنچه در  
 باین که بهانه ای باشد. براون در ترجمه انگلیسی (ص ۲۰ ج ۲) بی مثل را با without  
 «water تطبیق کرده و کوبید میتوان جمله را بدین طریق - که هر چند حسودانه است -  
 اصلاح کرد: بی باک مراوغه کردند. ولی این حدس صحیح نمی ماند. زیرا در لغت  
 میوه «کوبند» (لغت نامه - ل س ۱۳ ج ۱) - ج ۶ - ص ۱۳۳ - و در لغت  
 معرف (بفتح راه و کسر آن) - علوم - ۲ - ویل - در آمدن بدی و شر و در آمدن نمودن و مصیبت زده  
 ساختن، وای و سختی. و در نده کوبند و بلام (منتهی الارب) - و اولیای معنی افسوس و «و المنة نده است  
 و ویل» معنی افسوس و اندوه، و در آخر الف برای مدح است که در حالت نده در آخر الفاظ پیدا میکنند،  
 آمده (غیبات) - ۸ - (مصر) ذرا نده دردن و آرایش نمودن - (مجازاً) مکر و فریب و تملق (غیبات).  
 ۹ - مالیات، آنچه که پادشاه و حاکم از رعایا بگیرد (غیبات).

## حکایت (۶) ۱

در عهد دولت آل عباس - رضی الله عنهم<sup>۲</sup> - خواجگان شگرف<sup>۳</sup> (۱) خاستند و حال برامکه<sup>۴</sup> خود معروف و مشهور است، که صلوات و بخشش ایشان بر چه درجه و مرتبه بوده است. اما حسن سهل ذوالریاستین و فضل برادرش که از آسمان در گذشتند تا بدرجه ای که مأمون دختر فضل را خطبت<sup>۵</sup> کرد و بخواست (۲) و آن دختری بود که در جمال بر کمال بود و در فضل بی مثال، و قرار بر آن بود که مأمون بخانه عروس رود و یک ماه آنجا اقامت کند، و بعد از یک ماه بخانه خویش باز آید با عروس. این روز که نوبت رفتن بود - چنانکه رسم است - خواست که جامه بهتر پوشد، و مأمون پیوسته سیاه پوشیدی، و مردمان چنان گمان بردند که بدان همی پوشد که شعار عباسیان سیاه است، تا یک روز یحیی اکتف سوال کرد که «از چیست که امیر المؤمنین بر جامه سیاه اقبال بیش میفرماید؟»

(۱) ا. ب. ط. بزرک. (۲) دك: دختر حسن سهل را که بذوالریاستین لقب (ملقب) و موسوم بود و برادر فضل سهل، در نکاح آورد (م م)

۴

۱ - این داستان را هندو شاه در تجارب السلف بمبارتی دیگر نقل کرده است. رك: تعلیقات.  
 ۲ - خدا از آنان خشنود باد! ۳ - مجتشم، بزرک، قوی، صاحب شکوه و حشمت (برهان قاطع).  
 صفت ذوی العقول آورده (سبک شناسی ج ۲ ص ۳۰۵). ۴ - ج برمکی، منسوب بمرک و آن اسم شخص نیست، بلکه معرف مقام و درجه روحانی بزرک معبد نوبهار بلخ - که موروثی بود - میباشد (بارتولد. دائرة المعارف اسلام: Barmakides). استاد ه. و بیلی در مجموعه مدرسه مطالعات شرقی و افریقائی لندن نوشته: «در متون ختنی کلمه سنسکریت Pramukha (رئیس) باشکال مختلف لهجه بی: عنوان رئیس روحانیت بودائی (Vihāra) (دیر) بوده است.» رك: Bulletin of the School of Oriental and African Studies. University of London, vol XI, part 1, p 2  
 در مروج الذهب مسعودی (چاپ محمد محیی الدین عبدالحمید ج ۲ ص ۱۳۷) آمده: «البرموک، سادن النوبهار (در متن بفلط: البوبهار)» نوبهار بلخ - بر خلاف گفته دقیق در کتاتیب نامه و برخلاف قول بعض نویسندگان که آنرا آتشکده پنداشته اند - دیر بودایی بوده است و اجداد برمکیان سمت ریاست روحانی را در آن معبد دارا بودند، تا در اواخر قرن اول هجری باسلام گرویدند و بعد ها در دربار خلفای عباسی بوزارت رسیدند (مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی بقلم نگارنده ص ۳۲۵). ۵ - (مص)  
 خواستگاری کردن (منتهی الارب). ۶ - کذافی الاصل، و مطابق شیوه قدیم باید «او دختری بود باشد. (سبک شناسی ج ۲ ص ۳۱۵ ح ۴). (چهار مقاله عروضی ۴)



مأمون با قاضی امام گفت که سیاه جامه مردان و زندگان است که هیچ زنی را با جامه سیاه عروس نکنند و هیچ مرده‌ای را با جامه سیاه بگور نکنند. یحیی ازین جوابها تعجب کرد. پس مأمون آن روز جامه خانه‌ها عرض کردن خواست، و از آن هزار قبا، اطلس معدنی<sup>(۱)</sup> و ملکی و طمیم<sup>(۲)</sup> و نسیج<sup>(۳)</sup> و ممزوج<sup>(۴)</sup> و مقراضی<sup>(۵)</sup>

(۱) ارب، ط - معدنی . (۲) ط - تمم . (۳) ط - نسج

۱ - معدنی و ملکی ( از انواع جامه‌های گرانبها) اگرچه درجایی یافت نشد در ضبط آنها اشکالی نیست، اشکالی که هست در کلمه «طمیم» است که نه ضبط آن معین است و نه معلوم است از چه لغتی است و هیأه بکلمه عربی مینماید ولی در هیچیک از کتب لغت یافت نشد. (چق). در چهار مقاله طمیم اول طهران «تمم» نوشته است و در حاشیه از قاموس نقل کرده التمم کصرد، الجزمن الشعر والوبر والصوف و این تصحیح که از تصرفات خود ناشر کتاب است بغایت باطل است چه تمم جمع تمه است یعنی دسته‌ای از پشم و موی که از گوسفند و غیر آن بریده باشند؛ و این معنی چه مناسبتی دارد با جامه‌های منسوج گرانبهای ملوکانه که در خزانه مأمون بوده است. (چق. ح). بعضی کلمه را زمزمه بنام اول و فتح دوم و پاره حدس زده‌اند که بمعنی جامه آراسته و منقش است رک منتهی الارب یکی از شر ازبان مطلق نقل کرد که هنوز در شهر از طمیم یا (تمیم) پیردهای سبک اطلاق میشود که از عتبات آورند و مقدسان برای کفن تخصیص دهند و این کلمه را بفتح اول و کسر دوم و سکون سوم و چهارم تلفظ کنند نگارنده این مطلب را بمرحوم علامه قزوینی عرض کرد. فرمودند که مدتی پس از وضع چهار مقاله و حواشی آن در کتاب خطط مقریزی (که ضمن شرح سوزاندن قسرهای فاطمیان مصر توسط صلاح الدین ایوبی و شرح جواهر والبسه آنها، کلمه طمیم را ذکر کرده است) و نیز در مأخذی دیگر مجدداً التمام همین کلمه را بدین ضبط دیده بودند و همین صورت را مرجح دانستند. (تمم) در خطط مقریزی این کلمه مکرر مسطور است (چقد). در مجمل التواریخ آمده: «و اندر سال صد و شصت و بیست مهدی حج رفتند و کعبه معظمه را دو کسوة طمیم بزر در پوشیدند» (مجمل التواریخ ورفی 217، (چقد) و در مجمل التواریخ و القصص مصحح مرحوم بهار تهران ۱۳۱۸ ص ۱۳۳۵ م ۱۱۱۱ طبق سجع چقد و در مجمل التواریخ جمله مزبور در صفحه 216 b است. و در مجمل التواریخ المصباح 216 ص ۱۱۱۱ (۲) نسج الذهب و الحریر) و بمعنی پارچه ابریشمی زر دوزی شده است (دزی) در المصباح 216 ص ۱۱۱۱ (۳) ترجمه انگلیسی (Hand-woven ص ۲۲) - ۳ - ممزوج بصیغه جمع و مفعول به در جمله اول و مفعول فاعل جامه‌ای بوده که از زر ممزوج با چیز دیگر می‌یافته‌اند. این الاین در المصباح 216 ص ۱۱۱۱ (۴) و فی هذه السنة اسقط المسترشد بالله من الاقطاع المختص به کل حوزة و امرک و یوحد الاموال المستخرجة من المملکة و اطلق ضمان غزل الذهب و کان صاع السفلاطون و الممزوج و غیرهم ممن یعمل منه (ی من الذهب) مفعول شده من العمال علیها و اذی عظیماً (چق). خاقانی گوید (زورنال آریاتیک ۱۸۷۵ ص ۱۱۱۱) و در ممزوج باشد و ممزوج کوثر خاطر م (دزی). ذیل قوامیس عرب ص ۵۸۲). در ترجمه انگلیسی (Hand-woven Cloth of gold) (۲۲) ۴ - مقراضی نیز چنانکه از سیاق عبارت آتیبه استفاده میشود از جامه‌های گرانبهای فاخر بوده است. قیة حاشیه در صفحه ۲۱۷

و اکسون<sup>۱</sup> هیچ نپسندید و هم سیاهی در پوشید و بر نشست و روی بخانه عروس نهاد؛ و آن روز فضل سرای خویش بیاراسته بود بر سبیلی که بزرگان حیران بماندند، چندان نفائس جمع کرده بود که انفس از شرح و صفت آن قاصر بودند. مأمون چون بدر سرای رسید، پرده‌ای دید آویخته خرم تر از بهار چین<sup>۲</sup> و نفیس تر از شعار دین، نقش او در دل همی آویخت، و رنگ او بجان همی آمیخت. روی بندما کرد و گفت: «از آن هزار قبا هر کدام که اختیار کردی اینجا رسوا گشتمی، **الْحَمْدُ لِلَّهِ شُكْرًا**<sup>۳</sup> که برین سیاه اختصار افتاد، و از جمله تکلف که فضل آن روز کرده بود یکی آن بود که چون مأمون بمیان سرای رسید طبقی پر کرده بود از موم بیبآت. مرد ازید گرد، هریکی چون فندق، در هریکی پاردهای کاغد، نام دیهی برو نبشته، در پای مأمون ریخت، و از مردم مأمون هر که از آن موم بیبافت قبالة آن دیه بدو فرستاد. و چون مأمون به بیت العروس بینامد خانه‌ای دید **مَجْتَصَّصٌ** و **مَنْتَشَّسٌ**<sup>۴</sup>، ایزار آچینی زده، خرم تر از مشرق در وقت دمیدن صبح<sup>۵</sup>»

(۱) ا، ب، ط - آفتاب.

۱ - اکسون، بکسر اول دیب، سیاه (غیاث).<sup>۴</sup> ۲ - رک، تعلیقات، ۳ - سیاس خدا برا از راه شکر. ۴ - (امف) از تجصیص، کج اندودن (منتهی الارب). ۵ - (امف) از تنقیص، نگاشته و نگار کرده (منتهی الارب). ۶ - ایزار مخفف ایزاره است و ایزاره بر وزن بیچاره ازاره خانه را گویند و آن از دیوار مقداری باشد از زمین خانه تا بکنار طاقچه مرتبه پایین که در هنگام نشستن پشت بر آن گذارند (برهان) (جق). ۷ - گویا مراد ازاره اطاق است که با چینی تزیین یافته. (سبک شناسی ج ۲ ص ۳۰۵).

بقیه از حاشیه صفحه قبل

ولی جنس آن معلوم نیست. در رساله محاسن اصفهان لهما فروخی (۱) در عرض کلامی گوید: «فقال فی وصایاه لتتخذ اکفانی من ثوب مقراضی رومی و عمامة قص و مذهب و ثوب دیبقی مصری. فقیل له: مه فانه لا یصلح للاکفان غیر الثیاب البیض القطنیة. فقال: العیاذ باللہ عاشرت خلقه ستین سنة و کنت احضرهم فی الدیباچ و الحریر و القصب و انا الآن مواف خالق و رازقی الأثر فی اکفان من هذا الضرب الردی، (جق). حسین بن محمد آوی، در ترجمه محاسن اصفهان (چاپ اقبال ص ۱۱۱) این عبارت را چنین ترجمه کرده: «(مخنت) وصیت کرد که باید که کفن او از جامه‌های فاخر کرانمایه سازند مثل جامه‌های مقراضی رومی و بهائی بغدادی و عمامة قص و دیبقی مصری. او را گفتند: خاموش! کفن از جامه‌های سپید پنبه‌بی یا برد یعنی پسندیده باشد. گفت: معاذ اللہ مدت شصت سال با مخلوق مجالست کنم در حریر و دیبا و قص و شرب، و اکنون که بحضورت پروردگار خالق می‌روم بی قدر و قیمت روم!»

(1) British Museum. Or. 3601, f. 38 b.

( ) ص ۵ محاسن اصفهان طبع آقای سید جلال طهرانی م.م.

و خوشتر از بوستان بگاہ رسیدن گل ، و خانه واری حصیر<sup>۱</sup> از شوشه زر کشیده<sup>۲</sup> افکنده<sup>(۱)</sup> ، و بدر و لعل و پیروزه ترصیع<sup>۳</sup> کرده ، و هم بر آن مثال شش بالشی<sup>۴</sup> نهاده و نگاری<sup>(۲)</sup> در صدر او نشسته ، از عمر وزندگانی شیرین تر و از صحت و جوانی خوشتر ، قامتی<sup>(۳)</sup> که سرو عاتق<sup>۵</sup> (۴) بدو بنده نوشتی ، با<sup>(۵)</sup> عارضی که شمس انور او را خداوند خواندی . موی او رشک مشک و عنبر<sup>(۶)</sup> بود ، و چشم او حسد جزع<sup>(۷)</sup> و عنبر<sup>(۸)</sup> ، همچو سروی برپای خاست و بخرامید ، و پیش مأمون باز آمد و خدمتی نیکو<sup>(۸)</sup> بکرد ، و عذری گرم بخواست ، و دست مأمون بگرفت و بیاورد و در صدر بنشانند ، و پیش او بخدمت بایستاد . مأمون او را نشستن فرمود . بدو زانو در آمد ، و سر در پیش آورد . و چشم بر بساط افکند . مأمون و اله گشت ، دل در باخته بود جان بر سردل نهاد ، دست دراز کرد و از خلال قبا هرزده<sup>(۹)</sup> دانه مر و اریدیر کشید ، هر یکی چند<sup>(۹)</sup> بیضا عصفوری . از گوشت

(۱) دك : از شوشه زر بدر کشیده ( م م ) (۲) ا ب : بگاز ( جق ) دك : کزیری (۳) (۳) نگارنده در چاپهای قبیل نوشته بود : ط : با قامتی . و این حدس از دك تأیید میشود . (۴) ا : سرو عاتق - ب : ط : سرو آزاد (۵) دك : و ( م م ) (۶) ا ب : عنبر (۷) ج : جزع ب : از جسم جزع - ط : چون چشم جزع (۸) ا ب : بست (۹) دك : دانه مر

۱ - خانه وار ظاهر آ بمعنی مقدار یک خانه باشد چه بدنی از معانی و ز و و در دست چون جامه وار و کلاه وار یعنی بمقدار یک جامه یا یک کلاه . یعنی حصیری با اندازه خانه از زر کشیده در آن کسترده بود . ( جق ) . خانه واری حصیر ، یعنی فراخور یک خانه حصیر و خانه معنی طاق و جوار و «واره» بناوند ایاق است مانند شاهوار و گوشوار یعنی لایق شاه و لایق گوش ( دك : ج ۲ ص ۳۰ ) ۲ - شوشه بر وزن خوشه . شمش طلا و نقره و مثال آن کوبیده در کتب معتبره از شوشه زر کشیده . ظلمی باشد که از حدیده کشیده بهیأ - در سماهای بزرگ ساخته میشود و آن اکنون در ایران کلاتون گویند ( جق ) - فس شاخست همه آتش زرین و همه شاخ ( لغت فرس چاپ مرحوم اقبال ص ۳۷۹ ) ۳ - ( م م ) در شاس جوهر در چوبی و در آن ۴ - مسند ( بفتح اول و سوم ) ۵ - در مجمع المصابیح عاتق در زبان عربی است ۶ - محله ایست زرک سمرقند . در برهان عاتق ( با تاء و و ف ) و در عاتق ( جق ) دانسته شده و گوید آن موضع بجن خیزی مشهور است . از تواتر در کتب معتبره ۷ - Ghâtîr یا Ghâtîr را محله ای در سمرقند یاد کرده است . در لغت المصابیح ( ص ۳۰ ) مأخوذ از عربی . ماده است در مثانه یک جا و در بزرگ در زبان عربی است . در لغت المصابیح ( ص ۳۰ ) Balena گویند قسمی از این جانور در زانی و در حمیر عربی است . در لغت المصابیح ( ص ۳۰ ) Cachalot ) گویند و در کتب اقبالی حدید ماهی عنبر و حدید ماهی بریده زرده است . ظاهر آن ماهی در مثانه این حیوان واسطه علت و باخوشی مثانه است که مانند کبک است و آن کبک و کبک و کبک و کبک جانور مزبور غالباً عنبر را از خود دفع میکند و در دار در اها آب را پیدا میکند و در آن آب پورده ( ص ۱۴۱ ) ۷ - مهره سیاه و سفید ( سلما ی ) ۸ - یعنی بر کس که مان آن زر باشد بعلاف شهلا که میان آن سیاه است . ( غبات ) ۹ - همچو اندازه

آسمان روشن تر، و از دندان خوبرویان آبدار تر، و از کیوان و مشتری مدورتر بلکه  
 منورتر، نثار کرد. بر روی آن بساط بحرکت آمدند و از استواء بساط و تدویر در  
 حرکات متواتر گشت و سکون را مجال نماند. دختر بدان جواهر التفات نکرد و سر  
 از پیش بر نیارود. مأمون مشعوف تر گشت، دست بیازید و در انبساط باز کرد تا مگر<sup>(۱)</sup>  
 معانقه کند، عارضه شرم استیلا گرفت و آن نازنین چنان منفعول شد که حالتی که  
 بزنان مخصوص است واقع شد، و اثر شرم و خجالت بر صفحات وجنات<sup>۱</sup> او ظاهر گشت،  
 برفور گفت: **يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ اتَى أَمْرَ اللَّهِ فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ**<sup>۲</sup>. مأمون دست باز کشید  
 و خواست که او را غشی<sup>۳</sup> افتد از غایت فصاحت این آیت و لطف بکار بردن او درین  
 واقعه<sup>۴</sup>؛ نیز از او چشم برنتوانست داشت<sup>۵</sup> و هرزده روز از آن خانه بیرون نیامد<sup>(۲)</sup> و بهیچ  
 کار مشغول نشد الا بدو، و کار فضل بالا گرفت و رسید بدانجا که رسید.

### حکایت (۷)

اما در روزگار ما هم از خلفاء بنی عباس<sup>(۳)</sup> ابن المستظیر، المستر شد<sup>(۴)</sup> بالله  
 امیر المؤمنین **طَيِّبَ اللَّهُ تَرْبَتَهُ وَ رَفَعَ فِي الْجَنَانِ رَقَبَتَهُ**<sup>۶</sup> از شهر بغداد خروج کرد با  
 لشکری آراسته و تجملی پیراسته و خزینه ای بی شمار و سلاحی بسیار، متوجهاً الی  
 خراسان، بسبب استزادتی<sup>۷</sup> که از سلطان عالم سنجر داشت، و آن صناعت اصحاب

(۱) دک - مکر. (۲) عبارت «وخواست ... بیرون نیامد» مشوش بنظر میرسد و بعید نیست که  
 قبل یا بعد از عبارت «در این واقعه» لا اقل «و او» عاطفه ای بسپو نساخ ساقط شده باشد (فرزان یفا  
 ۵ : ۵ ص ۲۰۳). «نیز» بمعنی دیگر است. رک : ح ۵ . (م.م) (۳) ا، ب، ط : اما هم بروزگار  
 خلفاء بنی عباس، و آن خطاست، چه مصنف خود معاصر خلفای بنی عباس بوده است. (۴) ق : - بامر.

۱ - ج و جنه ( منله و نیز بفتح اول و دوم و نیز بفتح اول و کسر دوم ) رخسار . ( منتهی الارب ) .  
 ۲ - سورة ۱۶ ( النحل ) آیه ۱ : آمد امر خدا ، پس شتاب مکنید در آمدن آن . ۳ - ( بفتح اول .  
 مص ) بیهوش گردیدن ( منتهی الارب ) ، بیهوشی . ۴ - و بروی ان بوران بنت الحسن بن سهل لما -  
 زفت الی المأمون حاضت من هیبة الخلافة فی غیر وقت الحیض ، فلما خلاها المأمون و مد یدہ الی تکتها ،  
 قرأت : اتی امر الله فلا تستعجلوه ، ففطن لها و تعجب من حسن کنايتها و ازداد اعجاباً بها ( الکناية و  
 التمريض للتعاليبي ، نسخة کتابخانه دولتی برلین ، 59 ، Beterm II ، 146 a ، f ) در پاریس از روی  
 دفتر نقل شد ( چقد ) . ۵ - نیز در جمله منقی بمعنی «دیگر» است . ۶ - خدای خاک او را  
 پاکیزه کناد و پایه او را در بهشت بالا براد ؛ ۷ - ( مص ) فزونی خواستن ( منتهی الارب ) - مقصر  
 شمردن ( تاج المصادر بیهقی ) - کله و دلتنگی رک : حکایت ۵ از مقاله ۲ ( ص ۶۵ ) .

اغراض بود و تمویه<sup>۱</sup> و تزویر اهل شر<sup>۲</sup> که بدانجا رسانیده بودند . چون بکرمانشاهان رسید ، روز آدینه خطبه ای کرد که در فصاحت از ذروه اوج آفتاب در گذشته بود و بمنتهای عرش و علیین<sup>۳</sup> (۱) رسید . در اثناء این خطبه از بس دلتنگی<sup>۴</sup> و غایت ناامیدی شکایتی کرد از آل سلجوق که فصحاء عرب و بلغاء عجم انصاف بدادند که بعد از صحابه نبی رضوان<sup>۵</sup> الله علیهم اجمعین<sup>۶</sup> - که تلامذه نقطه نبوت بودند و شارح<sup>۷</sup> کلمات جوامع الکلم<sup>۸</sup> - هیچکس فصلی بدین جزالت<sup>۹</sup> و فصاحت نظم نداده بود . قال امیر المؤمنین<sup>۱۰</sup> المؤمنین<sup>۱۱</sup> : فَوَضَّنا اُمُورنا اِلی آلِ سَلْجُوقِ فَبَرَزُوا عَلَیْنا فَطالَ عَلَیْهِمُ الْاَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَ کَثِیرٌ مِنْهُمُ فَاسِقُونَ . . . میگوید : کارهای خویش بآل سلجوق باز گذاشتیم ، پس بر ما بیرون آمدند ، روزگار بر ایشان برآمد ، و سیاه و سخت شد دلپای ایشان ، و از ایشان بیشتر فاسقاند ، یعنی گردن کشیدند از فرمانهای ما در دین و مسلمانی .

### حکایت (۸)

گورخان خطائی<sup>(۳)</sup> بدر سمرقند به سلطان عالم سنجر بن ملکشاه مصری کرد و لشکر اسلام را چندان چشم زخمی افتاد که نتوان گفت<sup>(۴)</sup> و مدوراء الشیر او را امساک شد بعد از کشتن امام مشرق حسام الدین انارالله برهانه ووسع علیه رضوان<sup>(۵)</sup> پس گورخان بخارا به اتمتگین<sup>(۶)</sup> داد پسر امیر بیدائی<sup>(۷)</sup> برادر زاده خوارزمشاه اسیر<sup>(۸)</sup>

(۱) ب . ب . بمنتهای عروه و علیین ؛ ص . منتهای عروه و فرق فرقیین (جق) و اول عصبه  
«عرش و علیین» زاید نظر میرسد . (فرزان بقعه ۵ ص ۵۰۳) و «فان و حله» ص ۲۰۳  
و «منتهای» مضاف است هم برای «عرش» و هم برای «علیین» (۱) ص ۱۲۱ (۲) بامبر (۲)  
ب . ط . ختائی . (۲) ا . ب . ط . که نتوان گفت (۵) ق . ا . م . ص . ط . ح . م . ن .  
جق متن : اتمتگین . دك . البتکین (م . م) (۷) ا . بانای ط . ساف . م .

۱ - (معی) ذراندود اردن ، آرایش کردن به ملکر و فریب و ملیق (عقبات) و علیون ، نام مرتبه اعلای بهشت ، آسمان هشتم ، قاعه عرش (در اندراج در شرح عقبات) و عرش بهشت هفتم ضبط شده . مؤلف المنجد در ماده (ع ل ی) آنرا جمع است و در ماده (ع ل ی) در ردیف ارضون و عالمون و اهلون و غیره آورده گوید که اینها با وجود عدم اجتماع شروع در ردیف جمع مذکر سالم بشمارند . ۳ - یعنی تقریباً غایت ناامیدی . ۴ - از بس دلتنگی و دلتنگی .  
۵ - حاشیه در صفحه بعد



و در وقت باز گشتن او را بخواجه امام تاج الاسلام احمد بن عبدالعزیز سپرد که امام بخارا بود و پسر برهان، تاهر چه کند با اشارت او کند و بی امر او هیچ کاری نکند و هیچ حرکت بی حضور او نکند، و گورخان باز گشت و به برسرخان<sup>(۱)</sup> باز رفت، و عدل او را اندازه ای نبود و نفاذ<sup>۱</sup> امر او را حدی نه. و الحق حقیقت پادشاهی ازین دو بیش نیست. اتمتگین<sup>(۲)</sup> چون میدان تنها یافت دست بظلم برد و از بخارا استخراج کردن گرفت. بخاریان تنی چند بوفد<sup>۲</sup> سوی برسرخان<sup>(۳)</sup> رفتند و تظلم کردند. گورخان چون بشنید نامه ای نوشت سوی اتمتگین<sup>(۴)</sup> بر طریق اهل اسلام: «بسم الله الرحمن الرحیم، اتمتگین<sup>(۴)</sup> بدانند که میان ما اگرچه مسافت دور است، رضا و سخط ما بدو نزدیک است. اتمتگین<sup>(۴)</sup> آن کند که احمد فرماید، و احمد آن فرماید که محمد فرموده است، والسلام.» بارها این تأمل رفته است و این تفکر کرده ایم، هزار مجلد شرح این نامه است بلکه زیادت، و مجملش بغایت هویدا و روشن است و محتاج شرح نیست، و من مثل این کم دیده ام.

## مکاتب (۹)

غایت فصاحت قرآن ایجاز لفظ و اعجاز معنی است<sup>۳</sup>، و هر چه فصحا و بلغارا

(۱) ا - به برسرخان : ط - بزنگان. (چق) : دک : بیوشنجان (م.م.) (۲) ط : البتکین (چق) : چق متن : اتمتکین : دک : البتکین (م.م.) (۳) ق : ترسنجان : ا - برسرخان : ب - برسرخان : ط - برسرخان : (چق) : دک : بیوشنجان (م.م.) (۴) ق : اتمتکین : ط : البتکین (چق) : چق متن : اتمتکین : دک : البتکین (م.م.)

۱ - (بفتح اول مص) روان شدن فرمان. ۲ - (بفتح اول، مص) برسوای و ایلمچی گری پیش کسی رفتن و جمع و افد نیز آمده. (غیبات). ۳ - پیشینیان گفته اند : النصاحة ایجاز اللفظ و اشباع المعنی.

بقیه حاشیه صفحه قبل

بصورت اضافه میخوانند، ولی «از بس» درینجا قید است و غیر مضاف، پس : از بس شیران نیاری رفتن از بس بد دلی از بس شیران برو، بگذار خوی آهوی : (ناصر خسرو دیوان ص ۴۶۲). ۴ - رضوان : خشنودی - نام فرشته موکل بر بهشت و مجازاً بهشت. ۵ - بهشت خدای نصیب همه آنان باد : ۶ - تلامذه : جمع و «شارح» مفرد آمده است : ۷ - جوامع ج - جامعه، کلم ج - کلمه : جوامع الکلم - کلمات مختصر بر معنی. درباره رسول گفته اند : کان ینکلم بجوامع الکلم. دک : تعلیقات. ۸ - (مص) محکمی و استواری - خوبی، بزرگی، تمام شدن. (غیبات). ۹ - خدای حجت او را بر زبان وی نهاد، و بهشت خویش را بر او فراخ گرداناد : ۱۰ - صحیح آنسز و ترکی است مرکب از : آب (نام) - سز (ادات سلب) یعنی بر نام : و اطلاق این اسم تقالی است مانند و نمودن کودک را در بلاد ترکستان (لغت نامه) (تورک لغتی) کاظم قدری ج ۱ ص ۱۴ : ۲). آنسز پسر قطب الدین محمد از سلسله خوارزمشاهیان است که از ۵۲۱ تا ۵۵۱ حکومت رانده (طبقات سلاطین اسلام. لین بول. ترجمه اقبال ص ۱۵۹ - ۱۶۲). دک : تعلیقات.



کردندی، و هر رسولی که فرستادندی از حکم و رموز و لغز مسائل با او همراه کردندی، و در این حالت پادشاه محتاج شدی بارباب عقل و تمیز و اصحاب رای و تدبیر، و چند مجلس در آن نشستندی و بر خاستندی، تا آنگاه که آن جوابها بر يك وجه قرار گرفتی، و آن لغز و رموز ظاهر و هویدا شدی، آنگاه رسول را گسیل کردندی. و این ترتیب بر جای بوده است تا بروزگار سلطان عادل یمین الدولة و الدین محمود بن سبکتگین<sup>(۱)</sup> - رحمه الله - و بعد از او چون سلجوقیان آمدند - و ایشان مردمان بیابان نشین بودند و از مجاری احوال و معالی<sup>۱</sup> آثار ملوک بی خبر - بیشتر از رسوم پادشاهی بروزگار ایشان مندرس شد و بسی از ضروریات ملوک منظمس<sup>۲</sup> گشت. یکی از آن دیوان برید<sup>۳</sup> است، باقی برین قیاس توان کردن<sup>(۲)</sup>. آورده اند که سلطان یمین الدوله محمود - رحمه الله - روزی رسولی فرستاد بماوراء النهر بنزدیک بغراخان و در نامه ای که تحریر افتاده بود تقریر کرده این فصل که **قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: إِنْ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ اتَّقَيْكُمْ**؛ و ارباب حقائق و اصحاب دقائق بر آن قرار داده اند که این تقیه<sup>(۳)</sup> از جهل میفرماید که هیچ نقصانی ارواح انسان را از نقص جهل بتر نیست و از نقص نادانی باز پس تر نه، و کلام نا آفریده<sup>(۴)</sup> گواهی همی دهد بر صحت این قضیت و درستی این خبر: **وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ**<sup>۲</sup>. پس همی خواهیم که ائمه ولایت ماوراء النهر و علماء زمین مشرق و افاضل حضرت خاقان از ضروریات اینقدر خبر دهند که: نبوت چیست؟ ولایت چیست؟ دین چیست؟ اسلام چیست؟ ایمان چیست؟ احسان چیست؟ تقوی

(۱) ق: سبکتکن (چق)؛ چق متن: سبکتگین. (۲.۴) (۲) این جمله از «و بعد از او» تا «توان کردن» فقط درق دارد و از باقی نسخ ساقط است. (۳) ق: نکته. (۴) ۱، ب، ط: کلام آفرید کار.

۱ - ج. معلاة (بفتح اول) بزرگی و بلندی قدر و وزیدن، بلندی در قدر و منزلت (منتهی الارب).  
 ۲ - (افا) از انطماس، فرو نشیننده - محو شونده. ۳ - (عر) چاپار، بيك، اداره و دستگاہ چاپار، منزلی که بین دو مرکز چاپار است، مأخوذ از Veredus لاتینی (دائرة المعارف اسلام) و بعضی آنرا از Buridu بابلی گرفته اند. رك: مقاله R. N. Frye در نقد و معرفی «تاریخ عرب» تألیف P. K. Hitti در Speculum, vol. XXIV, No 4, p. 585 و رك: برهان قاطع طبع نكاردنده: برید. ۴ - سورة ۴۹ (الحجرات) آیه ۱۳: همانا بزرگوارترین شما نزد خدا برهیز کارترین شماست. ۵ - رك: ص ۳ ح ۵ و ص ۳۹ س ۳-۴. ۶ - دو جمله مترادف  
 ۷ - «برفع الله الذین آمنوا منكم والذین اوتوا العلم درجات»، والله بما تعملون خبير» (سورة ۵۸ [مجادله] آیه ۱۲): بلند بگرداند خدا آنان را که گرویدند از میان شما و آنان که داده شدند دانش بمرتبه ها. خدا بدانچه میکنید آگاهست.  
 (چهار مقاله عروضی ۱۵)





# مقالات دوم

## در ماهیت<sup>۱</sup> علم شعر و صلاحیت شاعر

شاعری صنعتی است که شاعر بدان صنعت اتساق<sup>۲</sup> مقدمات موهمه<sup>۳</sup> (۱) کند و التمام<sup>۴</sup> قیاسات<sup>۵</sup> منتهجه<sup>۶</sup> بر آن وجه که معنی خرد را بزرگ گرداند و معنی بزرگ را خرد، و نیکو را در خلعت<sup>۷</sup> زشت باز نماید و زشت را در صورت نیکو جلوه کند، و بایهام<sup>۸</sup> قوت‌های غضبانی و شهوانی را برانگیزد، تا بدان ایهام طباع<sup>۹</sup> را انقباضی<sup>۱۰</sup> و انبساطی<sup>۱۱</sup> بود، و امور عظام را در نظام عالم سبب شود<sup>۱۲</sup> چنانکه آورده اند<sup>۱۳</sup> :

### حکایت (۱)

احمد بن عبدالله الخجستانی را پرسیدند که تو مردی خربنده<sup>۱۴</sup> بودی ، بامیری خراسان چون افتادی ؟ گفت : بیاد غیس در خجستان روزی دیوان حنظله باد غیسی دهی خواندم بدین دو بیت رسیدم<sup>۱۵</sup> :

مپتری گر بکام شیر در است      شو خطر<sup>۱۶</sup> کن ز کام شیر بجوی<sup>۱۷</sup> \*  
یا بزرگی و عزّ و نعمت و جاه      یا چو مردانت مرگ رویاروی<sup>۱۸</sup> (۴)

(۱) ا، ب : ط : موهمه . (۲) ا، ب : حلیت ؛ ط : حلیه . (۳) ا : حنظله باد غیسی گوید ؛ ب : که حنظله گوید ؛ ط : که حنظله باد غیسی گوید . (۴) ط : یا که مرد است و مرگ روی بروی .

۱ - رك : س ۱۹ ح ۸ . ۲ - (مص) ترتیب دادن ، راست و تمام شدن ، فراهم آمدن . (منتهی الارب) . ۳ - (افا ، مت) : بوهم افکننده ، بشك اندازنده . ۴ - (مص) سازواری کردن میان دو چیز (منتهی الارب) ، بهم پیوستن . ۵ - (افا ، مت) از انتاج : نتیجه دهنده . ۶ - موازنه و مزدوج (سبك شناسی ج ۲ س ۳۱۳) . ۷ - (مص) بگمانی افکندن (منتهی الارب) ، بشك انداختن . ۸ - ج . طبع سرشت ، سبیه (اقرب الموارد) (منتهی الارب) . ۹ - گرفتگی (خاطر) . ۱۰ - کشادگی (خاطر) . ۱۱ - رك : ص ۲۷ ح ۶ . ۱۲ - کرایه دهنده خر ، خرکچی ، مکاری . ۱۳ - قدر و جاه ، بزرگی ، آفت ، دشواری : ۱۴ = روی + ا . . . (مانند : دمام ، سراسر ، کشاکش) ، روبرو ، مقابل .



و عجم امثال این بسیار است، اما برین یکی اختصار کردیم .  
پس پادشاه را از شاعر نیک چاره نیست که بقا اسم او را ترتیب کند و ذکر  
او را در درواوین<sup>۱</sup> و دفاتر مثبت گرداند، زیرا که چون پادشاه بامری که ناگزیر است<sup>۲</sup>  
مأمور شود از لشکر و گنج و خزینة او آثار نماند، و نام او بسبب شعر شاعران جاوید  
بماند . شریف مجلدی<sup>(۱)</sup> گرگانی گوید<sup>(۲)</sup> :

از آن چندان نعیم<sup>۳</sup> این جهانی  
نمای رودکی ماندست و مدحت<sup>(۳)</sup>  
که ماند از آل ساسان و آل سامان،  
نوی باربد<sup>۴</sup> مانده است و دستان .

واسامی ملوک عصر و سادات<sup>۵</sup> زمان بنظم رائع<sup>۶</sup> و شعر شائع<sup>۷</sup> این جماعت باقی است چنانکه  
اسامی آل سامان به : استاد ابو عبدالله جعفر بن محمد الرودکی و ابوالعباس الربنجی<sup>(۴)</sup>  
و ابوالمثل<sup>(۵)</sup> البخاری و ابواسحق جویباری و ابوالحسن اعجمی<sup>(۶)</sup> و طحاوی<sup>(۷)</sup> و ختازی<sup>(۸)</sup>  
نشابوری و ابوالحسن الکسایی . اما اسامی ملوک آل ناصرالدین<sup>۸</sup> باقی ماند بامثال : عنصری  
و عسجدی و فرخی و بهرامی و زینتی<sup>(۹)</sup> و بزرجمهر قاینی و مظفری و منشوری و منوچهری و  
مسعودی و قناری<sup>(۱۰)</sup> و ابوحنیفه اسکاف و راشد و ابوالفرج رونی و مسعود سعد سلمان  
و محمد<sup>(۱۱)</sup> ناصر و شاه بورجا و احمد خلف و عثمان مختاری و مجدود<sup>(۱۲)</sup> السنائی . اما  
اسامی آل خاقان باقی ماند به : اولوی و کلابی و نجیبی فرغانی<sup>(۱۳)</sup> و عمق بخاری و رشیدی

(۱) ط . مجدی . (حق) نفیسی : مجلدی (رك : ذیل تعلیقات) (م. م.) (۲) ب ، ق : -  
شریف ... گوید . (۳) ا ، ب ، ط : مدحش (۴) ا : الزبنجی ؛ ب : الرسخی ؛ ق : الذنجی ؛  
ط : الرازی ، و متن تصحیح علامه دخویه است (چق) . رجوع کنید بتعلیقات کتاب ص ۷۸ - ۷۹ (م. م.)  
(۵) ق : ابوالمسک . (۶) ق : اعجمی ؛ ط : - . (۷) چنین است در مجمع الفصحاء و نسخه  
کامل سروری ، و در فرهنگ اسدی و چق : طحاوی ؛ ط : - طحاوی . رك : تعلیقات . (۸) ق :  
جباری . (۹) مرحوم قزوینی در متن چهار مقاله نام او را « زینتی » نوشته و در نسخه بدلای  
آخر کتاب از نسخه ق زینتی « رك : تعلیقات . (۱۰) ق : قسارای ؛ ط : غضاپری . رجوع  
بتعلیقات شود . (۱۱) ط : مجد . (۱۲) ا : موجود ؛ ق : محمود ؛ ب : آدم .  
(۱۳) ط : - نجیبی فرغانی ؛ ق : بحسی فرغانی .

۱ - ج . دیوان ، سفینه و دفتر اشعار . ۲ - اجل محتوم = حکم ناگزیر (رك : ص ۹۹  
س ۱) قس : « حلول واقعة ناگزیر » (حبیب السیر چاپ خیام ج ۲ ص ۶۰۹) . ۳ - نعمت و تن -  
آسانو و فراخی و مال (منتهی الارب) . ۴ - از مغنیان دربار خسرو پرویز . رك : برهان قاطع  
مصحح نگارنده . ۵ - ج . ساده ج . سائد : شریف ، مجید و سیدقوم . ۶ - رسا ، بالنده .  
۷ - سجع متوازی . ۸ - مراد سلسله غزنوی است بمناسبت انتصاب بناصرالدین سبکتگین .



هموار گشته است و با مفاظات<sup>۱</sup> و اودیبه<sup>۲</sup> برابر شده<sup>۳</sup> (مصنّف گوید)<sup>(۱)</sup> :

بسا کاخا که محمودش بنا کرد  
نبینی زان همه يك خشت بر پای  
که از رفعت همی بامه مرا<sup>۴</sup> کرد  
مدیح عنصری ماندست بر جای .

و خداوند عالم علاء الدّین و الدّین ابوعلیّ الحسین بن الحسین اختیار<sup>۵</sup> امیر المؤمنین

۵ - که زندگانش دراز باد و چتر دولتش منصور ؛ - بکین خواستن - آن دو ملک شهریار

شهید و ملک حمید بغزنین رفت ، و سلطان بهرامشاه از پیش او برفت . بر درد آن

دو شهید<sup>(۲)</sup> که استخفافها کرده بودند و گزافها گفته<sup>۶</sup> ، شهر غزنین را غارت فرمود ،

و عمارات محمودی و مسعودی و ابراهیمی خراب کرد ، و مدایح ایشان بزرهمی خرید

و در خزینه همی نهاد . کس رازهره<sup>۷</sup> آن نبودی که در آن لشکر<sup>۸</sup> یا در آن شهر ایشانرا

۱۰ سلطان خواند ، و پادشاه خود<sup>(۳)</sup> از شاهنامه بر می خواند آنچه ابوالقاسم فردوسی گفته بود :

چو کودک لب از شیر مادر بشت  
ز گپواره محمود گوید نخست :

بتن زنده<sup>۹</sup> پیل و بجان جبرئیل  
بکف ابر بهمن ، بدل رود نیل<sup>(۴)</sup> .

جهاندار محمود شاه بزرگ  
بآبشخور آرد همی میش و گرگ .

همه خداوندان خرد دانند<sup>(۵)</sup> که اینجا حشمت محمود نمانده بود ، حرمت

۱۵ فردوسی بود و نظم او ، و اگر سلطان محمود دانسته بودی همانا که آن آزاد مرد را

محروم و مأیوس نگذاشتی .

(۱) ق : - - مصنّف گوید . (۲) بر درد آن دو شهید ؛ کذا فی ق و هو الصواب . ا ، ب .

ط : براه دزدان هر دو را شهید کردند . (۳) ا ، ب ، ط : یا پادشاه و خود ، و آن خطاست .

(۴) ا ، ب ، ط : - این بیت . (۵) ق : داند .

۱ - ج . مفاظة ، محل دستکاری و بر سبیل اطلاق بضد ، بیابان را مفاظه گفتند :

در جهان باز گونه زین بسی است در نظرشان گوهری کم از خسی است

هر بیابان را مفاظه نام شد نام و رنگی عقلشان را دام شد

(مولوی . مثنوی . مجلد ثانی چاپ نیکلسن ص ۳۲۷) .

۲ - ج . وادی ، فرجه بین کوهها و پشته ها که مجرای سیل شود ، و صحرا (غیاب) . ۳ - حذف

فعل بقرینه . ۴ - مرا ، (مص) . بیکار کردن ، جدال کردن (منتهی الارب) . ۵ - مصدر بمعنی اسم

مفعول (مختار) ، یعنی برگزیده خلیفه . بعضی «اختیار» را اینجا از باب «زید عدل» پندارند . اما این

احتمال بعید است . ۶ - حذف فعل بقرینه . ۷ - شهید ذهنی . رک : ص ۴۳ ح ۵ .

۸ - زنده ، بزرگ . عظیم (برهان قاطع) .





طبع در نظم<sup>(۱)</sup> شعر راسخ شد و سخنش هموار گشت، روی<sup>(۲)</sup> بعلم شعر آرد و عروض<sup>۱</sup> بخواند، و گرد. تصانیف استاد ابوالحسن السرخسی البهرامی گردد چون غایة العرویین<sup>۲</sup> و کنز<sup>۳</sup> القافیه، و نقد<sup>۴</sup> معانی و نقد الفاظ و سرقات<sup>۵</sup> و تراجم<sup>۶</sup>. و انواع این علوم بخواند بر استادی که آن داند، تا نام استادی را سزاوار شود، و اسم او در صحیفه روزگار پدید آید، چنانکه اسامی دیگر استادان که نامهای ایشان یاد کردیم، تا آنچه از منخوم و ممدوح بستاند حق<sup>۷</sup> آن بتواند گزارد در بقاء اسم<sup>(۳)</sup>. و اما بر پادشاه واجب است که چنین شاعر را تربیت کند تا در خدمت او پدیدار آید و نام او از مدحت او هویدا شود، اما اگر ازین درجه کم باشد نشاید بدو سیم ضائع کردن و بشعر او التفات نمودن، خاصه که پیر<sup>(۴)</sup> بود، و درین باب تفحص کرده ام، در کل عالم از شاعر پیر بدتر نیافته ام، و هیچ سیم ضائع تر از آن نیست که بوی دهند. نا جوانمردی که بینجاه سال ندانسته باشد که آنچه من همیگویم<sup>۸</sup> بد است کی بخواهد دانستن؟ اما اگر جوانی بود که طبع راست دارد، اگر چه شعرش نیک نباشد، امید بود که نیک شود<sup>۹</sup> و در شریعت آزادگی تربیت او واجب باشد و تعهد او فریضه و تفقد او لازم<sup>۱۰</sup>. اما در خدمت پادشاه هیچ بهتر از بدیهه گفتن نیست که بدیهه طبع پادشاه خرم شود، و مجلسها بر افروزد، و شاعر بمقصود رسد؛ و آن اقبال که رودکی در آل سامان دید بدیهه گفتن و زود شعری<sup>(۵)</sup> کس ندیده است.

(۱) ا، ب، ط: نظر. (۲) ا، ب، ط: و روی، و آن خطاست. (۳) ا، ب: و بقای اسم او بیاید و؛ ط: و بقای اسم او بیاید. (۴) ا: دبیر. (۵) ا، ب: زور شعر؛ ط: بدیهه گفتن بود نه بزور شعر.

۱- (بفتح اول) فن شناختن وزنها و بحرهای اشعار ۲- اگر اصل نسخه «غایة العرویین» نبوده، مقصود از عرویین گویا عروض اشعار عرب و عروض اشعار فارسی باشد. (چق) ورك: المعجم چاپ مدرس چاپ تهران ۱۳۱۴ ص ب (مقدمه) و تعلیقات کتاب حاضر. ۳- گنج. ۴- فن شناختن نیک و بد (معانی یا الفاظ) و نشر (Critique). ۵- جمع سرقة: دزدی، و مراد آنست که شاعری لفظ یا معنی و مضمون شاعر دیگر را بنام خود کند و آن شامل انتحال و سلخ و الام و نقل است. رجوع بالمعجم تألیف شمس قیس طبع مدرس ص ۳۴۰-۳۴۷ شود. ۶- ج. ترجمه: ذکر سیرت شخص و اخلاق و نسب او، شرح حال (Biographie). ۷- یعنی «آنچه وی همی گوید...». ۸- حذف فعل بقرینه. ۹- مترادف بدیهه گویی.

(چهارم مقاله عروضی ۶)



## حکایت (۲)

چنین آورده اند<sup>۱</sup> که نصر بن احمد که واسطه عقد آل سامان بود، و اوج دولت آن خاندان ایام ملک او بود، و اسباب تمتع<sup>۲</sup> (۱) و علل ترفیع در غایت ساختگی بود، خزائن آراسته، و لشکر جرّار<sup>۳</sup>، و بندگان فرمانبردار<sup>۴</sup> (۲). زمستان بدار الملمات بخارا مقام کردی و تابستان بسمرقند رفتی یا بشهری از شهرهای خراسان. مگر<sup>۵</sup> يك سال نوبت هری<sup>۳</sup> بود. بفصل بهار بیدغیس بود، که بادغیس خراسان ترین جراخواران های خراسان و عراق است. قریب هزار ناو<sup>۶</sup> هست پر آب و علف، که هر یکی لشکری را تمام باشد. چون ستوران بهار نیکو بخوردند و بتن و توش<sup>۷</sup> خویش ساز رسیدند و شایسته میدان و حرب<sup>۴</sup> شدند، نصر بن احمد روی بهری نهاد و بندر شهر بمرغ<sup>۵</sup> سپید<sup>۵</sup> فرود آمد و لشکر گاه بزد<sup>۶</sup> و بهار گاه<sup>۶</sup> بود آنگاه شمن آردان<sup>۷</sup> رسید. و میوه های مالن<sup>۷</sup> و کروخ در رسید که امثال آن در بسیار جاید بدست شود، و اگر شود بدان ارزانی نباشد. آنجا لشکر بر آسود. و هوا خوش بود و بید سرد و در آن فرائح، و میوه ها بسیار، و مسمومات فراوان، و لشکری<sup>۸</sup> از بهار و تابستان بخوردند.

- (۱) ا، ب، ط: تمتع (۲) ا، ب، ط: داشت (۳) ا، ب، ط: نوبت  
 (۴) ب، ط: میدان حرب (۵) ا، ب، ط: بمرغ (۶) ا، ب، ط: بیدغیس  
 (۷) ب، ق: مالن (در همه مواضع در این حکایت) (حقیق) آردان  
 (۸) ق: باران ط: زمین (۹) ا، ب، ط: شمران (مستند من) ا، ب، ط: شمران

۱ - رک: ص ۲۷ ج ۲ - عمدتاً باسیر وول - گردان - عمدتاً باسیر وول  
 و بیش بها که در میانه حقیقی همه کوه های کلموند باشد (۳) - عمدتاً باسیر وول  
 ۲ - آمادگی، مهیا بودن (۴) - جرّار قوی (۵) - لشکر کردن (۶) - بیدغیس  
 ۷ - سبج (۸) - رک: ص ۳۰ ج ۳ - عمدتاً باسیر وول  
 موضع آب از آن تنوره آب رود، مگر آن که در سمن - عمدتاً باسیر وول  
 جاری شود، ناودان (انجمن آردا) ناو معنی وادی عربی یعنی در آنجا که در دو طرف آبادان و معمور باشد، یا در دو جا یکی که در میان دست است و ناو کوه است و در سی ج ۲  
 ص ۳۰۳) - معنی وادی در سی ج ۲ آمد (۹) - عمدتاً باسیر وول و معمور (۱۰) - عمدتاً باسیر وول  
 جسم و بدن (۱۱) - Mugler-Sapud (رحمة الله علیها) - عمدتاً باسیر وول (۱۲) - عمدتاً باسیر وول  
 پاییز گاه (رشیدالدین، تاریخ غزنین ص ۱۸) (۱۳) - بفتح و اشیر وول (۱۴) - عمدتاً باسیر وول  
 و نباتات العش و زد (غیاب).

تمام یافتند از عمر خویش؛ و چون مهرگان در آمد و عصیر<sup>۱</sup> در رسید و شاه سفرم<sup>۲</sup> (۲) و حماحم<sup>۳</sup> (۳) و اقحوان<sup>۴</sup> در دم شد<sup>۵</sup>، انصاف از نعیم<sup>۳</sup> جوانی بستند و داد از عنفوان شباب<sup>۴</sup> بدادند<sup>۶</sup>. مهرگان دیر در کشید و سرما قوت نکرد<sup>۵</sup>، و انگور در غایت شیرینی رسید، و در سواد<sup>۷</sup> هری صد و بیست لون انگور یافته شود هر يك از دیگری لطیف تر و لذیذ تر، و از آن دو نوع است که در هیچ ناحیت ربع مسکون یافته نشود: یکی پرنیان<sup>۶</sup> و دوم کلنجری<sup>۸</sup> (۷) تنگ<sup>۹</sup> پوست خرد تکس<sup>۱۰</sup> (۸) بسیار آب<sup>۹</sup>، گویی که در او<sup>۱۱</sup> اجزاء ارضی نیست<sup>۱۰</sup>. از کلنجری<sup>۱۱</sup> خوشه‌ای پنج من و هر

(۱) شاه سپرم: ب، ط: شاه اسپرم. (۲) ب: حمیم: ق: (۳) ب، ا، ب، ط: زمان. (۴) ب: زمانه: ط: جوانی. (۵) ق: قوت گرفت. (۶) ب، ا، ب، ط: پرنیان: ط: ترنپان. براون در ترجمه انگلیسی (س ۳۳ ح ۶) گوید: «در چاپ سنگی تهران Tarniyán آمده که معنی متداول آن بنظر میرسد الك یا سیدی است که از بید سازند. رك: لغت فرس اسدی چاپ هرن س ۹۹: لغت شمس فخری چاپ Salemann س ۹۶، I، ۱۳ و حاشیه. « در لغت فرس مصحح آقای اقبال (س ۳۵۷) «ترپان» بدین معنی آمده و بیتی از اسماعیل رشیدی شاهد آن آورده شده است (م.م) (۷) ب: کلنجدی؛ ب: کلنجدی؛ ق: کل بگری، این کلمه از روی برهان قاطع تصحیح شد. (۸) ق: خرد تکش ط: خودشکن. (۹) فرهنگ نظام (فرشك): -- خورد - دانه (خرد دانه) (م.م) (۱۰) ا: و البته گویی که درو ارضی نیستی: ب: و البته گویی که در ارضی مستی: ط: گویی که دران ارضی نیست: ق: گویی که درو اجزاء ارضی نیست. (۱۱) ا: کلنجدی؛ ب: کلنجدی؛ ق: کل بگری؛ ط: --.

۱ - شیره: و مراد شراب است:

سال سیصد سرخ می خور، سال سیصد زرد می

لعل می الفین شهر، و العصیر الفی سنه

منوچهری دامغانی. دیوان س ۷۷.

۲ - بکسر سین و فتح فا و را، ربحان، که آنرا نازبو گویند (غیات) = *Ocimum basilicum* (ترجمه انگلیسی). ۳ - بفتح اول و کسر چهارم، بودینه بستانی که برگش پهن باشد و آنرا حبیب ابطی گویند. حماحمه، یکی (منتهی الارب)، بستان افروز (ترجمه انگلیسی). ۴ - بضم اول و سوم، بابونه (منتهی الارب) (غیات)، شکوفه ربحان و بابونه (برهان قاطع)، بابونه گاو چشم = *Matricaria* یا *Pyrethrum* (ترجمه انگلیسی). ۵ - مرحوم بهار نوشته اند: در دم استعمال عجیبی است و هیچ جا در نظم و نثر ندیده‌ام و گمان حقیر این است که غلط باشد و اصل «دمادم» باشد بضم دو دال مهمله یعنی پیابوی و متوالی و پشت سر یکدیگر. (سبک شناسی ج ۲ ص ۳۰۵). ۶ - مترادف (سبک شناسی ج ۲ ص ۳۱۴). ۷ - سواد (بفتح اول) شهر، دیه‌های شهر (منتهی الارب)، قریه‌ها و اراضی اطراف آن. ۸ - بفتح اول و چهارم و کسر دوم و پنجم. این کلمه بشکل *Kalanjar* در برهان قاطع آمده و تصور می‌رود که شرح آن مبتنی بر همین عبارت (کتاب حاضر) است (ترجمه انگلیسی) رك: برهان قاطع مصحح نگارنده (م.م). ۹ - بضم اول و دوم، باریک، رقیق، اندک، نازک، لطیف. رك: برهان قاطع مصحح نگارنده ص ۵۱۹ ح ۱۰. هسته انگور، و تکو نیز دیده شده است؛ بهرامی گوید:

بقیه حاشیه در صفحه بعد

دانه ای پنج در مسنگ<sup>(۱)</sup> بیاید ، سیاه چون قیر و شیرین چون شکر ، و ازش<sup>(۲)</sup> بسیار بتوان<sup>(۳)</sup> خورد بسبب مائیتی<sup>(۴)</sup> که در اوست ، و انواع میوه های دیگر همه خیار<sup>(۵)</sup> . چون امیر نصر بن احمد مهرگان و ثمرات او بدید ، عظیمش خوش آمد . نرگس رسیدن گرفت . کشمش بیفکندند در مالن<sup>(۶)</sup> و منقی<sup>(۷)</sup> بر گرفتند<sup>(۷)</sup> ، و آونگ<sup>(۸)</sup> بستند ، و گنجینه ها پر کردند . امیر با آن لشکر بدان دو پاره دیه<sup>(۹)</sup> در آمد که او را غوره و درواز خوانند . سر اهایی دیدند هر یکی چون بهشت اعلی ، و هر یکی را باغی و بستانی در پیش بر مهب<sup>(۱۰)</sup> شمال نهاده . زمستان آنجا مقام کردند و از جانب سجستان<sup>(۱۱)</sup> نازنج آوردن گرفتند ، و از جانب مازندران تریج رسیدن گرفت . زمستانی گذاشتند<sup>(۱۲)</sup> در غایت خوشی . چون بهار در آمد اسبان بیادغیس فرستادند ، و لشکر گاه بمالن<sup>(۱۳)</sup> بمیان دوجوی<sup>(۱۴)</sup> بردند و چون زمستان در آمد میوه ده<sup>(۱۵)</sup> در رسید ، امیر نصر بن احمد گفت : « تابستان کجا رویم ؟ که ازین خوشتر مقامگاه نباشد ، مهرگان برویم<sup>(۱۶)</sup> . » و چون مهرگان در آمد ، گفت : « مهرگان هری

(۱) فرهنگ نظام (فرشك) : پنج من و هرفرشکی پنج دره سنگ . رك : تعلیقات (ص ۲۰۰) ط  
آن : ق . . . (۳) ط : نتوان : ب : توان . (۴) ا : ب : حلاوت : ط : حلاوت  
(۵) ا ، ب ، ط : دلکش . (۶) رجوع بحاشیه (۷) ص ۹۹ شود . (۷) ا : ب : و منقی گرفتند  
ب : مقابر گرفتند : ق ، ط : منقار بر گرفتند . (۸) ا ، ب ، ط : مهب . (۹) ا : ب :  
ط : سیستان . (۱۰) ق : بدو جوق (۱۱) جمیع نسخ غیر از ق . . . امیر نصر بن احمد  
گفت . . . مهرگان برویم .

۱ - ترکیبی است که از قید اضافی با شیرین ضمیر غائب جمع شده است . سنگ شمشیری  
ص ۳۰۶ . ۲ - مصدر جمعی از ماء ( آب ) ، آنکی بودن . ۳ - گزین کردن گزیده و منقار  
الارب ) ، نخبه و ممتاز ، و بیقی «خیاره» آورده است (سنگ شناسی ج ۲ ص ۳۰۶) . ۴ - صفت  
اسم مفعول ، کشمش است که دانه های آنرا بیرون آورده باشد (تحفه المؤمنین امجد مؤلف ابوالحسن علی بن  
طهران در تحت «زیب» ) ( چق ) . برای منقی بمعنی مویز بآب کرده ، رجوع شود به «سنگ شناسی» ص ۳۰۶  
چاپ ژوکوفسکی ص ۱۸ تا ۹۱ (مینوی) . ۵ - رسمانی که خوشه های آن در زیر آفتاب  
(برهان قاطع) . ۶ - بفتح اول و دوم مشدد ، جای ورزش نادر . ۷ - سنگ گزیده  
بمعنی گذرانیدن ، و این نوع تعدیه در نشر قدیم مکرر دیده میشود مانند شاسن  
بر کشتن و شکافتن از شکفتن و (گذردن و) گذاشتن از گذردن و گذاشتن و (گذردن و) گذاشتن  
ج ۲ ص ۳۰۶

بقیه حاشیه از صفحه قبل

سر بسته و آورده بدو دست هیچکس  
هم بر مثال مردمك چشم از او تپس  
(سنگ شناسی ج ۲ ص ۳۰۵)

غرم صرته انکور بود که شیره و تپس در وی باشد . ۱۰ - استعمال ضمیر او . . . برای غیر  
ذی روح . رك : حکایت ع از همین معانی «الحق» و درو و صفت شعر آورده .

بخوریم و برویم . « و همچنین فصلی بفصل همی انداخت تا چهار سال برین بر آمد ؛ زیرا که صمیم<sup>۱</sup> دولت سامانیان بود و جهان آباد ، و ملک بی خصم ، و لشکر فرمانبردار ، و روزگار مساعد ، و بخت موافق . با این همه مالول گشتند ، و آرزوی خانمان برخاست . پادشاه را ساکن دیدند ، هوای هری در سراو و عشق هری در دل او . در اثناء سخن هری را بیبشت عدن<sup>۲</sup> مانند کردی ، بلکه<sup>(۱)</sup> بر بهشت ترجیح نهادی ، و از بهار چین<sup>(۲)</sup> زیادت آوردی . دانستند که سر آن دارد که این تابستان نیز آنجا باشد . پس سران اشکر و مهتران ملات بنزدیک استاد ابو عبدالله الرودکی رفتند . و از ندما پادشاه هیچکس محتشم تر<sup>۳</sup> و مقبول القول تر از او نبود . گفتند : « پنج هزار دینار ترا خدمت کنیم . اگر صنعتی بکنی که پادشاه ازین خاک<sup>(۳)</sup> حرکت کند . که دلپای ما آرزوی فرزند همی برد . و جان ما از اشتیاق بخارا همی بر آید » رودکی قبول کرد که نبض امیر بگرفته بود و مزاج او بشناخته . دانست که بشر با او در نگردد ، روی بنظم آورد ، و قصیدای بگفت ، و بوقتی که امیر صبح کرده بود در آمد و بجای خویش بنشست ، و چون مضربان فرود داشتند<sup>۴</sup> ، او چنگ برگرفت و در پرده عشق این قصیده آغاز کرد :

بوی جوی مولیان آید همی<sup>۵</sup>      بوی یار مهربان آید همی .

پس فرود تر شود و گوید<sup>(۵)</sup> :

(۱) جمیع نسخ غیر از ق : - بیبشت بلکه (۲) ب : بهار حسن . (۳) ا : ط  
 از اینجا ب : از آنجا . (۴) دیوان رودکی . چاپ نفیسی س ۲۹ ، ۱۰ : یاد او م . (۵) جمیع  
 نسخ غیر از ا : - پس فرود تر شود و گوید .

۱ - بفتح اول ، اصل چیزی و خالص و خلاصه آن (منتهی الارب) : میان هر چیز (غیبات) .  
 ۲ - بفتح اول ، (من) اقامت کردن و همیشه بودن بجایی . و مله : جنات عدن (منتهی الارب) عدن مأخوذ  
 از عبری است بمعنی لذت و حظ . در قرآن سوره ۲۶ آیه ۸۵ «جنة لنعيم» بمعنی جنات عدن آمده . در  
 زبانهای اروپایی Eden ( بهشت زمینی ، بهشتی که خدا آدم و حوا را بدانجا جای داد ) آرتر جفری .  
 لغات دخيلة در قرآن . باروده ۱۹۳۸ ص ۲۱۲ - ۲۱۳ ) در قرآن از جمله سوره ۹ : لنوبه  
 آیه ۷۳ جنات عدن به بهشت موعود اطلاق شده و آنرا در استانهای با اقامت ترجمه کرده اند .  
 ۳ - رجل محشم ( بفتح شین ) : مرد با حشمت ( منتهی الارب ) و با شوکت و دبدبه در غیبات لغات  
 ( بکسر شین ) بمعنی محتشم ذو احتشام است . ۴ - دست نگاهداشتند . ( سبک شناسی ج ۲ ص ۳۰۳ )  
 ۵ - باخر رسانیدند و ختم کردند ( خوانندگی را ) : رک برهان قاطع فرود داشت ۵ - حافظ این  
 مصراع را تضمین کرده است :

خیز تا خاطر بدان ترك سمرقندی دهیم      کز نسیمش بوی جوی مولیان آید همی .  
 ( دیوان حافظ س ۳۶۸ ) . ( چقد ) . ۶ - پایین تر . ( سبک شناسی ج ۲ ص ۳۰۳ )



رسید ، چهار صد شتر زیر بنهٔ او بود . « و الحق آن بزرگ بدین تجمل ارزانی بود ، که هنوز این قصیده را کس جواب نگفته است ، که مجال آن ندیده اند که ازین مضایق آزاد توانند بیرون آمد ، و از عذب گویان و لطیف طبعان عجم یکی امیر الشعراء معزی بود که شعر او در طلاوت<sup>۱</sup> و طراوت بغایت است و در روانی و عذوبت<sup>۲</sup> بنهایت<sup>۳</sup> ، زین الملك ابو سعید<sup>(۱)</sup> هندوبن محمد بن هندو الاصفهانی از وی درخواست کرد که « آن قصیده را جواب گوی ! » گفت : « نتوانم . » الحاح کرد . چند بیت بگفت که يك بيت از آن بیتهای این است<sup>(۲)</sup> :

رستم از مازندران آید همی      زین ملك از اصفهان آید همی .  
همه خردمندان دانند که میان این سخن و آن سخن چه تفاوت است ؛ و که تواند گفتن بدین عذبی که او در مدح همی گوید درین قصیده :

۱۰ آفرین و مدح سود آید همی<sup>(۳)</sup>      گر بگنج اندر ، زیان آید همی .  
و اندرین بیت از محاسن<sup>۴</sup> هفت صنعت است : اول مطابق<sup>\*</sup> ، دوم متضاد<sup>\*</sup> ، سوم مردف<sup>۵</sup> ، چهارم بیان<sup>\*</sup> مساوات<sup>\*</sup> ، پنجم عذوبت ، ششم فصاحت<sup>۶</sup> ، هفتم جزالت<sup>۷</sup> ، و هر استادی که او را در علم شعر تبخری است چون اندکی تفکر کند ، داند که من درین مصیبت<sup>۹</sup> ، والسلام .

۱۵

(۱) ق : ابو سعید . (۲) ا ، بعد از « جواب گوی » : نتوانست گفت که نتوانم گفت ، معزی گوید ؛ ب : نتوان گفت که نتوانم گفت ، معزی گوید ؛ ط : نتوانست گفت ، معزی گوید . (۳) چنین است در نسخ ، و ظ : ز آفرین ... ، یا : آفرین ... سود آرد همی ولی از ذکر « مردف » در متن پیدا است که مؤلف « آید همی » خوانده بوده است . (م م) .

- ۱ - طلاوت مثلثه ، خوبی ، شادمانی ، پذیرایی دل (منتهی الارب) ، حسن ، بهجت . ۲ - بضم اول و دوم (مص) ، پاکیزه گردیدن (منتهی الارب) ، خوشمزگی (غیاث) . ۳ - سجع . ۴ - ج حسن . (برخلاف قیاس) ، نیکویی ، جمال ( اقرب الموارد ) ، و مراد صنایع بدیعی است . ۵ - (امف) از تردیف ، دارای ردیف ، بمناسبت ذکر « آید همی » در هر دو مصراع . ۶ - مساوات آن بود که لفظ و معنی برابر باشد . ( المعجم شمس قیس . مصحح فزونی و مدرس . تهران ۱۳۱۴ ص ۲۷۹ ) . ۷ - بفتح اول و دوم و چهارم ، خالی بودن کلام از الفاظ مبتدل و ثقیل و مهجور و استعمال ترکیبهای نامأنوس و مخالف دستور زبان و معانی پیچیده و مکلف . ( رجوع به چهار کفنارس ۴ ببند و دیگر کتب مربوط بعلم معانی شود ) . ۸ - بفتح اول و دوم و چهارم ، استواری کار (منتهی الارب) خوبی ، بزرگی ، تمام شدن ( غیاث ) . ۹ - مصیبت ( افا ) از اصابت ، نیک رسنده بحقیقت امری ، صواب یا بنده .





فسق درمانی. «سمع اقبالش در غایت شنوایی بود، این قضیت مسموع افتاد»<sup>(۱)</sup>. ترسید که سپاه صبر او بالشکر زلفین<sup>(۲)</sup> ایاز بر نیاید، کارد بر کشید و بدست ایاز داد که بگیر و زلفین<sup>(۳)</sup> خویش را ببر! «ایاز خدمت کرد<sup>۲</sup> و کارد از دست او بستد، و گفت: «از کجا ببرم؟» گفت: «از نیمه». ایاز زلف دو تو کرد و تقدیر بگرفت<sup>۳</sup> و فرمان بجای آورد، و هر دو سر زلف خویش را پیش محمود نهاد. گویند آن فرمانبرداری عشق را سبب دیگر شد. محمود زر و جواهر خواست و افزون از رسم معهود<sup>(۴)</sup> و عادت ایاز را بخشش کرد، و از غایت مستی در خواب رفت. و چون نسیم سحر گاهی برو وزید بر تخت پادشاهی از خواب در آمد، آنچه کرده بود یادش آمد، ایاز را بخواند، و آن زلفین بریده بدید. سپاه پشیمانی بر دل او تاختن آورد، و خمار عربده<sup>۴</sup> بر دماغ او مستولی گشت، می خفت و می خاست، و از مقربان و مرتبان<sup>۵</sup> کس را زهره آن نبود که پرسیدی که سبب چیست؟ تا آخر کار حاجب علی قریب - که حاجب بزرگ او بود - روی بعنصری کرد و گفت: «پیش سلطان در شو، و خویشتن را بدو نمای، و طریقی بکن که سلطان خوش طبع گردد»<sup>(۵)</sup>. «عنصری فرمان حاجب بزرگ بجای آورد و در پیش سلطان شد، و خدمت کرد. سلطان یمین الدوله سر بر آورد

(۱) ا، ب، ط: ... از میان جان بر زبان ایمان را ند که آما و صدقنا باز. (۲) ب: زلف  
(۳) ب: زلفکان. (۴) ا، ب: رسم محمود؛ ط: رسم محمود عادت معهود. (۵) جمیع نسخ غیر از ق: - طریقی ... خوش طبع گردد.

۱- زلفین بضم اول و کسر سوم اصح است. زفرین و زورفرین و زورفین و زولفین و زلفین، آهنی است که بر درها زنند و حلقه در آن افکنند و قفل کنند، و گویندگان ما موی مجمد سر را بدان تشبیه کرده اند و بعدها زلفین بمعنی موی سر استعمال شده. رك: «زلف - زلفین» بقلم نگارنده در مجله تمدن سال دوم شماره ۱ - ۲ - رك: ح ۶ - ۳ - اندازه گرفت. ۴ - بفتح اول و سوم و چهارم، بد خوئی و جنگجویی (منتهی الارب). ۵ - مراتب (امف) از ترتیب (کسی را در مرتبه خود قرار دادن، اقرب الموارد)؛ درجه بدرجه در مرتبه و مقام هر کدام آورده شده (غیات)، حاکم (دزی، ذیل ج ۱ ص ۵۰۸)؛ قس: مرتبه دار مقابل «سباهدار» (تاریخ بیهقی، چاپ دکتر فیاض ص ۲۳). ۶ - تعظیم کرد، کرش کرد: «ضربوا (المغول) جوك - وهوالخدمة عندهم - وکیفینه ان بیرك الرجل منهم علی احدی رکتیه، و بشیر برفقه الی الارض، و هذالخدمة عندهم غایة التعظیم.» (نهاية الارب، نویری ج ۲۶ بنقل کاترمر در حواشی جامع النوارین ص ۳۲۳، بنقل قزوینی در جهانگشای جوینی ج ۱ ص مح مقدمه ح ۲).

(چهار مقاله عروضی ۷)





### حکایت (۴)

فرّخی از سیستان بود پسر جولوغ<sup>(۱)</sup>، غلام امیر خلف بانو، طبعی بغایت نیکو داشت و شعر خوش گفتمی، و چنگک تر زدی، و خدمت دهقانی کردی از دهاقین سیستان، و این دهقان او را هر سال دو بیست کیل پنج منی غله دادی و صد درم سیم نوحی، او را تمام بودی، اما زنی خواست هم از موالی<sup>۱</sup> خلف، و خرجش بیشتر افتاد و دبه<sup>۲</sup> و زنبیل در افزود. فرّخی بی برگ ماند، و در سیستان کسی دیگر نبود مگر امراء ایشان. فرّخی قسه بدهقان برداشت<sup>۳</sup> که «مرا خرج بیشتر شده است، چه شود که دهقان از آنجا که کرم اوست غله من سیصد کیل کند و سیم صد و پنجاه درم، تا مگر با خرج من برابر شود؟» دهقان بر پشت قسه توقیع<sup>۴</sup> کرد که «این قدر از تو دریغ نیست و افرون ازین را روی نیست.» فرّخی چون بشنید مأیوس گشت، و از صادر و وارد<sup>۵</sup> استخبار میکرد که در اطراف و اکناف عالم نشان ممدوحی شنود تا روی بدو آرد، باشد که اصابتی<sup>۶</sup> یابد، تا خبر کردند او را از امیر ابوالمظفر چغانی بچغانیان، که این نوع را تربیت میکند، و این جماعت را صلّه و جایزه فاخر همی دهد، و امروز از ملوک عصر و امراء وقت درین باب او را یار نیست<sup>(۲)</sup>. قصیده ای بگفت و عزیمت آن جانب کرد:

با کاروان حله برفتم ز سیستان      با حله تنیده ز دل، بافته ز جان ...<sup>۷</sup>

(۱) ب، ط، ق: جولوع (با عین مهمله).      (۲) ا، ب، ط: ... و در این کوی اختیار.

۱ - ج، مولی، یاران و خداوندان (غبات) و بندگان (از اضداد است).      ۲ - (ع) بفتح اول و دوم مشدد، ظرفی از چرم خام که اکثر در آن روغن ریزند (غبات).      ۳ - رک: ص ۳۰.  
 ج ۱ - ۴ - (مص) نشان کردن امیران و بزرگان نامه را، دستخط.      ۵ - رونده و آینه.  
 ۶ - (مص) بافتن و رسیدن چیزی را، آهنگ کردن، برآمدن، راست آوردن (منتهی الارب).  
 ۷ - برای آشکار شدن معنی حله (استماره برای شعر) سه بیت دیگر ازین قصیده را نقل میکنیم:  
 با حله ای بریشم ترکیب او سخن      هر تار او برنج بر آورده از ضمیر  
 این حله نیست بافته از جنس حله ها      این را توازیاس دگر حله هامدان.  
 رک: دیوان فرّخی چاپ عبدالرسولی (ص ۳۳۱).

الحق نیکو قصیده ایست و درو<sup>۱</sup> وصف شعر<sup>(۱)</sup> کرده است در غایت نیکویی و مدح خود بی نظیر است<sup>۲</sup>. پس برگی بساخت و روی به چغانیان نهاد، و چون بحضرت چغانیان رسید بهار گاه بود و امیر بداغگاه<sup>(۲)</sup>، و شنیدم که هجده هزار مادیان زهی<sup>(۳)</sup> داشت، هر یکی را کره ای در دنبال، و هر سال برفتی و کرگان داغ فرمودی<sup>(۴)</sup>، و عمید اسعد که کدخدای امیر بود بحضرت بود و نزلی<sup>(۵)</sup> راست میکرد تا در پی امیر برد. فرخی بنزدیک او رفت و او را قصیده ای خواند، و شعر امیر برو عرضه کرد. خواجه عمید اسعد مردی فاضل بود و شاعر دوست<sup>(۶)</sup>، شعر فرخی را شعری دید تر و عذب، خوش و استادانه، فرخی را سگزی<sup>(۷)</sup> دید بی اندام<sup>(۸)</sup>، چته ای پیش و پس چاک پوشیده، دستاری بزرگ سگزی وار در سر، و پای و کفش<sup>(۹)</sup> پس ناخوش، و شعری در آسمان هفتم<sup>۱۰</sup> هیچ باور نکرد که این شعر آن سگزی را شبید بود. بر سبیل امتحان گفت: «امیر بداغگاه است و من میروم پیش او» و ترا به خود پیوسته بداغگاه<sup>(۷)</sup>، که داغگاه عظیم خوش جایی است، جهانی در جهانی سبزه بینی<sup>۱۱</sup> پر خسته و چراغ چون ستاره<sup>(۹)</sup>، از هر یکی آواز رود می آید، و حریفان در همه نرسند و شرف همی نوشند<sup>(۱۰)</sup> و عشرت همی کنند<sup>(۱۱)</sup>، و بدرگاه امیر آتشی افروخته شد و کوشی

(۱) ق سفر - (۲) جمیع نسخ غیر از ق - و چون حضرت بداغگاه ...  
 زهی . (۴) ق - و هر سال ... فرمودی ... و در آنوقت ...  
 جمله « و چون بحضرت چغانیان رسید بهار گاه بود و امیر بداغگاه است ... »  
 ط : برگی . (۶) ط - دوست . (۷) ط : شکلی ... صبح ...  
 سگزی . (۸) ط ، ب ، کفش . (۹) ق و چراغ و ستاره ...  
 همی خورند . (۱۱) ط - و حریفان ... همی کنند

۱ - استعمال ضمیر « او » برای غیر ذی روح ، ذک مس ۵۰ س ۱۰ - ۲ - ...  
 سجع . ۳ - منسوب به زه ( بکسر زاء ) از اش ، وضع حمل ، طبعه ، ...  
 ۴ - نزل ، بضم اول (عر) آنچه پیش مهمان فرود آید ، نهند از طعام و ...  
 و پاکیزگی ( منتهی الارب ) و ذک : تاریخ بیهقی مصحح داکتر میبانی ...  
 و بشوئیده ، و این لغت در اصل معنی ... پیدا کرده ، و ...  
 و مجازاً بمعنای فوق آمده و نظامی بمعنی نجسین ، دومین آورده ، ( سیبک شمس ) ج ۲ س ۳۰۱ )  
 ۶ - حذف فعل بدون قرینه لفظی در مقام حال ، ( سیبک شمس ) ( یسنا ) ...  
 بواسطه . ۸ - ذک مس ۳۵ س ۱۰

و 'کرگان را داغ همی کنند' و پادشاه شراب در دست و کمند در دست دیگر شراب میخورد و اسب می بخشد. قصیده ای گوی لایق وقت<sup>(۱)</sup>، وصف داغگاه کن، تا ترا پیش امیر برم. «فرخی آن شب برفت و قصیده ای پرداخت سخت نیکو، و بامداد در پیش خواجه عمید اسعد آورد، و آن قصیده این است<sup>(۲)</sup> :

۵ چون<sup>(۳)</sup> پرند نیلگون<sup>(۴)</sup> بر روی پوشد<sup>(۵)</sup> مرغزار  
پرنیان هفت رنگ اندر سر آرد کوهسار.

خاک را چون ناف آهو، مشک زاید بی قیاس

بید را چون پر طوطی، برگ روید بشمار.

دوش وقت صبحدم<sup>(۶)</sup> بوی بهار آورد باد

۱۰ حتماً باد شمال و خرما بوی بهار.

باد گویی مشک سوده دارد اندر آستین

باغ گویی لعبتان جلوه<sup>(۷)</sup> دارد بر کنار.

نسترن<sup>۲</sup> لؤلؤی بیضا<sup>(۸)</sup> دارد اندر مرسله<sup>۳</sup>

ارغوان لعل بدخشی<sup>(۹)</sup> دارد اندر گوشوار<sup>(۱۰)</sup>.

تا بر آمد<sup>(۱۱)</sup> جامهای سرخ لعل بر<sup>(۱۲)</sup> شاخ گل

۱۵ پنجه های<sup>(۱۳)</sup> دست مردم<sup>(۱۴)</sup> سرفرو کرد<sup>(۱۵)</sup> از چنار.

(۱) جمیع نسخ غیر از ق - لایق وقت. (۲) ق - فرخی سجری گوید (۳) -

(مجموعه خطی شامل دیوان فرخی متعلق باستان فروزانفر که ما به مخ. ف. تعبیر میکنیم) : تا (م.م.)

(۴) (دیوان فرخی مصحح عبدالرسولی که ما به د. ع. تعبیر میکنیم ص ۱۷۷ ح) : بیدگون (م.م.)

(۵) د.ع. ح) : پوشد. (م.م.) (۶) ا.ب. ط : نیم شب. (۷) د.ع. ساده : د.ع. ح) : تازه (م.م.)

(۸) ق : مکنون (قزوینی) ؛ د.ع. ح) : لالا (م.م.) (۹) خ. ف : بدخشان (م.م.) (۱۰)

د.ع. : ارغوان لعل بدخشی دارد اندر مرسله - نسترن لؤلؤی مکنون دارد اندر گوشوار (م.م.)

(۱۱) د.ع. : تا رباید (م.م.) (۱۲) د.ع. : سرخ رنگ از (م.م.) (۱۳) د.ع. : پنجه ها

چون (م.م.) (۱۴) د.ع. ح) : پنجه های سبز مردم (م.م.) ؛ ط : پنجهای دست مردم، وهوالاظهر

(چقدا) . (۱۵) ب : سربر آورد. (قزوینی) ؛ د.ع. : سربر آورد (م.م.)

۱ - کلمه مرکب از رجب فعل و «ذا» اسم اشاره، خوشا، نیک، و در مورد استعجاب و مدح

استعمال شده است ۲ - نسرین، و آن کلمی است سپید رنگ و خوشبوی (برهان - غیث).

۳ - بصیفة اسم مفعول مؤنث از باب افعال بمعنی کلویند است یعنی زیوری که زنان از گلو آویزند

(غیث اللغات) (چق) . ۴ - شراب انگوری (برهان).



داغها چون شاخهای بُسدا<sup>۱</sup> یا قوت رنگ

هر یکی چون نار دانه گشته اندر زیر نار.

ریدگان<sup>۲</sup> (۱) خواب نا دیده مصاف اندر مصاف

مرکبان داغ نا کرده قطار اندر قطار.

خسرو فرسخ سیر<sup>۳</sup> بر باره دریا گذر<sup>(۲)</sup>

با کمند اندر میان دشت<sup>(۳)</sup> چون اسفندیار.

همچو زلف نیکوان مورد گیسو<sup>(۴)</sup> تاب خورد

همچو عهد دوستان سال خورده استوار.

میر عادل<sup>(۵)</sup> بوالمظفر شاه با پیوستگان

شادمان و شاد خوار و کامران و کامکار<sup>(۶)</sup>(۷).

(۱) ا، ب : کرکان ؛ ط : دیدگان ؛ ترجمه انگلیسی : بردگان (م.م) (۲) ب : کردون

سیر . (۳) د، ع، ح : با کمند شصت خم در دشت (م.م) (۴) چق : مرو گیسو، نسخ در اینجا

مضطرب است . ا : دهر گیسو ؛ ب : شهر گیسو ؛ ق : مورد و گیسو ؛ دیوان خطی فرخی نسخه لندن : مرو

گیسو (که متن از روی آن تصحیح شد)، تذکره تقی الدین کاشانی نسخه لندن (Or. 3506) : موی گیسو ؛ ط

بکلی تغییر داده و «خورد ساله» نوشته ، و مرو گیاهی است خوشبوی و محتمل است که موی را بدان تشبیه

کرده اند چون بنفشه و سنبل (قزوینی) ؛ د، ع : نیکوان خردساله (که با «سالخورده» مصراع بعد تضاد

دارد) ؛ ترجمه انگلیسی : دلبران خردساله ؛ خ، ف : نیکوان موی گیسو . در ترجمان البلاغه رادویانی

(ص ۲۵۳ ب عکسی - ص ۴۸ چاپ سربی) آمده : هم چو زلف نیکوان مورد گیسو ... و بعض معاصران

نیز «مورد گیسو» یا مخفف آن «مرد گیسو» خوانده اند بنا بر تشبیه موی به مورد :

چون مورد سبز بود کهن موی من همه دردا که برنشست بر آن موی سبز ، بزم (فرالادی).

(۵) دیوان فرخی (لندن) : فخر دولت (چقدا) و نیز در (د، ع) : فخر دولت (م.م) (۶) متن

مطابق ق و نسخ دیوان فرخی است . ا، ب، ط بجای این مصراع دارد : شهریار شهرگیر و پادشاه

شهردار (چق) ؛ خ، ف : شهریار شهرگیر و پادشاه شهریار ؛ ترجمه انگلیسی : شهریار شیرگیر و پادشاه

شهردار (م.م) (۷) در هامش متن مطبوع طهران افزوده :

ازدها کردار بیجان بر کف رادش کمند چون عصای موسوی در دست موسی گشته مار (چقدا).

در ترجمه انگلیسی نیز این بیت افزوده شده (م.م)

۱ - بسد (معرب) ، مرجان . ۲ - ج . ریدک ، بهلوی rētak ، غلامان جوان ، نجیب

زادگان جوان که خدمت شاهان میکردند . رک : برهان قاطع مصحح نگارنده : ریدک . ۳ - ج .

سیرت : روش و سنت ، طریقه و مذهب . (منتهی الادب) (اقرب الموارد).

(۱) هر کراندر کمندشست<sup>(۲)</sup> بازی<sup>(۳)</sup> در فکند<sup>(۴)</sup>

گشت نامش<sup>(۵)</sup> بر سرین و شانہ و رویش نگار.

هر چه زین سوداغ کرد از سوی<sup>(۶)</sup> دیگر هدیه داد<sup>(۷)</sup>

شاعران را با لگام و زائران را با فسار.

چون خواجه عمید اسعد این قصیده بشنید حیران فرو ماند، که هرگز مثل ۵

آن بگوش او فرو نشده بود، جمله کارها فرو گذاشت و فرخی را بر نشاند<sup>۲</sup>، و روی

بامیر نهاد، و آفتاب زرد<sup>(۸)</sup> پیش امیر آمد و گفت: « ای خداوند ترا شاعری

آورده ام که تا دقیقی روی در نقاب خاک کشیده است<sup>۳</sup>، کس مثل او ندیده است. »

و حکایت کرد آنچه رفته بود. پس امیر فرخی را باز داد. چون در آمد خدمت کرد<sup>۴</sup>

امیر دست داد و جای نیکو نامزد کرد، و پرسید<sup>۵</sup> و بنواختش، و بعاطفت خویش ۱۰

امیدوارش گردانید، و چون شراب<sup>(۹)</sup> دوری<sup>(۱۰)</sup> چند در گذشت، فرخی بر حالت

و باواز حزین و خوش این قصیده بخواند که:

با کاروان حده برفته از سیستان

چون تمام بر خواند. امیر شعر شنید و نیز شعر لفظی<sup>(۱۱)</sup> ازین قصیده سپرد

شگفتیها نمود. عمید اسعد گفت: « ای خداوند! پیش تا بهتر<sup>(۱۲)</sup> بینی. » پس فرخی ۱۵

(۱) این بیت و بیت بعد، در (دع. ۱) پس از بیت قبل آمده (م. م.) (۲) دع. ۱۲۱

(۳) م. م. (۴) بازی، و باز بمعنی وجد است که به عربی شیر گویند و شست اولای فساد و شصت

است یعنی عدد ستین (فرو بینی) خ. ف. بازی (م. م.) و هم مرحوم قزوینی در (حک. ۱) بازی را

نوشته اند. براون نیز در ترجمه انگلیسی: شصت بازی (دع. ۱) آمده که با معنی (م. م.)

(۴) هر کره کاندک کمند شست بازو در فکند است همبطور است بدون و و بعد از شصت

(۵) دع. ۱: داغش (م. م.) (۶) خ. ف. دست (م. م.) (۷) دع. ۱: هدیه داد

(۸) ق: آفتاب زردی (۹) ق: شراب (۱۰) در مین چون در مین

در چق تصحیح کرده اند: دوری (۱۱) ق: دست (م. م.) (۱۲) دع. ۱: پیش تا بهتر

ب. ط. ب. بهتر.

۱ - «باز» کسادگی میان هر دو دست را گویند چون آن را شستند و در دست

خوانند و به عربی باع گویند و باین معنی، بازی فارسی هم آمده است و شست و شستن و شستن

و آن مقداری باشد از دست ما بین سرانگشت کوچک و انگشت شست و دوش و باو و شست و شستن

نیز گویند (برهان قاطع) «رک: تعلیقات» ۲ - بر شامین معنی بر شستن سوراخ کردن

۳ - غروب آفتاب (هنوز در خراسان همین معنی مستعمل است) (۴) دع. ۱: هدیه داد

نیز مداح خاندان چغانیان بوده ۵ - رک: ۵۶ من ۱۲ و ج ۱۲ - دست دادن (دست نشدن)

با دست اشاره کردن (از افادات علامه دهخدا) فهد لامیر بنده (ترجمه عربی جهان مقاله) ۷ -

پرسیدن حال، احوال بررسی کردن.



خاموش گشت و دم در کشید<sup>(۱)</sup> تا غایت مستی امیر، پس بر خاست و آن قصیده  
 داغگاه بر خواند. امیر حیرت آورد<sup>(۲)</sup>، پس در آن حیرت روی بفرخی<sup>(۳)</sup> آورد و گفت:  
 « هزار سر<sup>(۴)</sup> کرّه آوردند همه روی سپید<sup>(۵)</sup>، و چهار دست و پای سپید، ختلی<sup>۱</sup>، راه  
 تراست<sup>(۶)</sup>. تو مردی سگزی و عیاری، چندانکه بتوانی گرفت بگیر، ترا باشد<sup>(۷)</sup>. »  
 ۵ فرخی را شراب تمام دریافته بود و اثر کرده، بیرون آمد و زود دستار از سر فرو  
 گرفت، خویشتن را در میان فسیله<sup>(۸)</sup> افکند و یک گله در پیش کرد، و بدان  
 روی دشت برد، بسیار بر چپ و راست و از هر طرف بدوانید که یکی نتوانست<sup>(۹)</sup>  
 گرفت. آخر الامر رباطی ویران بر کنار لشکر گاه پدید آمد، کرگان در آن رباط  
 شدند. فرخی بغایت مانده شده بود، در دهلیز رباط دستار زیر سر نهاد، و حالی در  
 ۱۰ خوب شد از غایت مستی و ماندگی. کرگان را بشمردند، چهل و دو بود<sup>(۱۰)</sup>.  
 رفتند و احوال با امیر بگفتند. امیر بسیار<sup>(۱۱)</sup> بخندید و شکفتیها نمود<sup>(۱۲)</sup>، و گفت:  
 « مردی مقبل<sup>۲</sup> است، کار او بالا گیرد. او را و کرگان را نگاهدارید<sup>(۱۳)</sup>، و چون

(۱) جمیع نسخ غیر از ق: - و دم در کشید. (۲) ق: امیر و صاحب قران بحیرت آورد. (۳) ق: املاک الشعراء فرخی (۴) ا، ب، ط: - سر. (۵) ا، ب، ط: - سپید. (۶) ق: سپید خلی راه بودند. (چق) استاد فروزانفر عقیده دارند «راه تراست» غلط است، زیرا چنین تعبیری در زبان فارسی بعید مینماید، شاید در اصل راهبر بشب بوده و آن صفت اسب است پس بی مورچه بر بلاس سیاه شب تیره دیدی دو فرسنگ راه (فردوسی) قوه دید اسب سابقه ممتد دارد و حتی در اوستا (دین یشت ۹-۱۰) آمده و در ادبیات فارسی هم مکرر یاد شده است. رک. مزدیسنا بقم م. معین س ۴۱۱-۱۲. (۷) ق: و ترا باد. (۸) طبق نسخه ب «فسیله». مرحوم قزوینی در متن «فسیله» ثبت کرده اند و در نسخه بدلها: ب، فسیله. ق: کله. مرحوم بهار نوشته اند (سبک شناسی ج ۲ س ۳۱۰): «ط فسیله مانند که بفارسی رمة اسب را گویند و فردوسی هم استعمال کرده است: چنین تا بیاید یکایک بتنگ فسیله همی رانند رنگ رنگ» و نیز: بنعمان بفرمود مندر که رو: فسیله گزین از کله دار نو: (فردوسی شاعنامه بیخ ج ۷ ص ۲۰۸۳) (۲۰۴). (۹) ق: که. (۱۰) چنین است در ا، ب، ط و در جق: چهل و دوسر بودند. (۱۱) ا، ب، ط: بسیار. (۱۲) ا، ب، ط: شکفتیها نمود. (۱۳) ا، ب، ط: او را نگاهدارید کرگان را نیز نگاهدارید.

۱ - منسوب به «ختلان» (بفتح اول) و ختل (بضم اول و فتح تا، مشدده)، ناحیتی در ماوراءالنهر. و «ازین اسبان نیک خیزد بسیار» (حدود العالم) (معجم البلدان) رک. تعبیقات ۲ - نیکبخت، خوشبخت، صاحب اقبال و دولت. مشهور این کلمه «مقبل» بضم اول و کسر سوم بصیغه اسم فاعل است از اقبال. بعضی مقبل بضم اول و فتح سوم بصیغه اسم مفعول را درین مورد صحیح دانند، از اصل «مقبل علیه» بنیاس مدیر. از اصل «مدیر علیه» (دکتر حیام پور. نشریه دانشکده ادبیات تبریز ۲: ۲ و ۳ س ۹۹). باید دانست که بصیغه اسم فاعل نیز صحیح است، چه گاه اسم فاعل افاده معنی ذو و صاحب کند، و مقبل بمعنی ذو اقبال است، مؤلف غیث گوید: «مقبل، بضم میم و سکون قاف و کسر بای موحد، قبول کننده فرمان حق و روپیزی کننده، و صاحب اقبال و دولت؛ و بفتح بای موحد، قبول کرده شده». دزی در ذیل قوامیس عرب ج ۲ ص ۳۰۶ نويسد: مقبل (بضم اول و کسر سوم) prospere (چهار مقاله عروضی ۸)



او (۱) بیدار شود مرا بیدار کنید . « مثال (۲) پادشاه را امتثال کردند . دیگر روز بطلوع (۳) آفتاب فرّخی برخاست ، و امیر خود برخاسته بود و نماز کرده ، بار داد ، و فرّخی را بنواخت و آن کُرگان را بکسان اوسپردند ، و (۴) فرّخی را اسب با ساخت خاصه فرمود و دو (۵) خیمه و سه استر (۶) و پنج سر برده (۷) و جامه پوشیدنی و گستردنی و کار فرّخی در خدمت او عالی شد ، و تجمّلی تمام ساخت . پس بخدمت سلطان یمن الدوله محمود رفت ، و چون سلطان محمود او را متجمّل دید بهمان چشم در او نگریست ، و کارش بدانجا رسید که (۸) تا بیست (۹) غلام سیمین کمر از پس او بر نشستندی ، والسلام .

### حکایت (۵)

در سنه عشر و خمسمائه پادشاه اسلام سنجر بن ملکشاه اطل الله بقاءه راداه الی المعالی ارتقاءه<sup>۱</sup> بحدّ طوس بدشت . تروق (۱۰) بهار داد ، و دو ماه آنجا مقام کرد . و من از هری (۱۱) بر سبیل انتجاع<sup>۲</sup> بدان حضرت پیوستم . و نداشتم از برگ و چنانچه هیچ (۱۲) قصیده ای بگفتم و بنزدیک امیر الشعراء معزای رستم و افتتاح از او کرده ام . و شعر من بدید ، و از چند نوع مرا بر سخت<sup>۳</sup> بهر اد او آمدم . بزرگیب فرمود . و مهربا واجب داشت . روزی پیش او از روزگرا استزادتی همی نموده و گانه همی دردم مرا دل داد و گفت : « تو درین علم رنج برده یی و تمام حاصل درده یی ، آنرا هرگز اثری باشد ، و حال من هم چنین بود و هرگز هیچ شعری نیک ضایع نموده ام . و تو درین صناعت حصّی داری ، و سخت هموار و عذب است و روی در ترقی دارد .

(۱) ق : ملک الشعراء (۲) ق : بندگی حضرت (۳) ق : بزرگیب فرمود  
(۴) ق : آن روز (۵) ط ، دو (۶) ط ، ط ، ط (۷) ط ، ط ، ط (۸) ط ، ط ، ط  
(۹) ط ، ط ، ط (۱۰) ط ، ط ، ط (۱۱) ط ، ط ، ط (۱۲) ط ، ط ، ط  
نداشتم . (۱۳) ق : بدو کردم .

۱- دوال و تسمه رکاب و یراق و بند و بار زین است و بر کسبون (برهان و معجم) ۲- رک : ص ۴ و ج ۵ و ح ۳ ۳- بهار دادن ، یا اشارت در فصل بهار بجای مقام کردن . (سبک شناسی ج ۲ ص ۳۰۱) ۴- (مس) طلب آب و علف و مدفعت و بیداری شدن (منتهی الاراب) ۵- تقدیم فعل بر معمول بواسطه سبک تاریخ بیهقی بجهت اهمیت دادن بعمل . (سبک شناسی ج ۲ ص ۳۰۹) ۶- بر سبختن (فتح سین) سبختن و آزمایش کردن .

باش تا ببینی که ازین علم نیکووییها بینی، و اگر روزگار در ابتدا مضایقتی نماید در ثانی الحال کار به مراد تو گردد؛ و پدر من امیرالشعراء برهانی رحمه الله در اول دولت ملکشاه بشهر قزوین از عالم فنا بعالم بقا تحویل کرد، و در آن قطعه - که سخت معروف است - مرا بساططان ملکشاه سپرد درین بیت<sup>(۱)</sup> (بیت) :

من رفتم و فرزند من آمد خالف صدق<sup>(۲)</sup> او را بخدا و بخداوند سپردم .

پس جامگی<sup>۱</sup> و اجراء<sup>۲</sup> پدر بمن تحویل افتاد، و شاعر ملکشاه شدم . و سالی

در خدمت پادشاه روزگار گذاشتم که جز وقتی از دور او را نتوانستم دیدن . و از اجراء

و جامگی يك من و يك دینار نیافتم . و خرج من زیادت شد و وام بگردن من در آمد

و کار در سر من پیچید<sup>۳</sup> . و خواجه بزرگ نظام الملك رحمه الله در حق شعر<sup>(۳)</sup>

۱۰ ا تقادی نداشتی از آنکه در معرفت او دست نداشت ، و از ائمه و متصوفه هیچ کس

نمی پرداخت . روزی که فردای آن رمضان خواست بود<sup>(۴)</sup> من از جمله خرج

رضانی و عیدی دانگی<sup>۴</sup> نداشتم . در آن دلتنگی بنزد علاء الدوله امیر علی فرامرز

رفتم که پادشاه زاده بود و شعر دوست، و ندیم خاص سلطان بود و دامد او<sup>۵</sup> . حرمت

تمام داشت، و گستاخ بود، و در آن دولت منصب بزرگ داشت . و مرا تربیت کردی .

۱۵ گفتم : « زندگانی خداوند دراز باد ! نه هر کاری که پدر بتواند کرد پسر بتواند کرد .

(۱) در این موضع در نسخه ق يك قسمت عمده از کتاب یعنی قریب ده صفحه ساقط شده است و نمیدانم این قسمت ساقطه در اصل نسخه اسلامبول مفقود است یا آنکه ناسخ کتاب سهواً از قلم انداخته است ، و ابتدای جمله ساقطه همین صفحه س و کلمات « بساططان ملکشاه سپرد » میباشد و آخرین کلمه ساقطه در (حکایت ۹ همین مقاله) کلمات « عبدالرزاق شنیدم » . (چق) در این باب در مقدمه کتاب حاضر توضیح داده ایم (م م) (۲) ب : الصدق . (۳) ط : شعرا (۴) چنین است در ب : ط و در چق : و .

۱ - جامگی بمعنی وظیفه است که اکنون « مواجب » و مستمری گویند . (چق) . ۲ - اجراء با الف مدوده در اصل مصدر است از اجری علیه جرایه یعنی وظیفه و رانیه ای برای او مقرر کرد ، و در اصطلاح فارسی زبانان بمعنی اصل وظیفه و رانیه و مختصراً وظیفه جنسی که اکنون « جیره » گویند . مستعمل شده است . (چق) . ۳ - کار در سر پیچیدن : آشفتن شدن کار کسی و سرگردانی (سبک شناسی ج ۲ ص ۳۰۲) . ۴ - دانگ ، يك جزء از شش جزء چیزی ( فرهنگ نظام ) ، درهم . ۵ - برای احتراز از تکرار يك فعل ، آنرا يك در میان حذف میکند و بسیار زیبا و لطیف میشود (سبک شناسی ج ۲ ص ۳۰۹) .

یا آنچه پدر را بیاید پسر را بیاید . پدر من مردی جلد و شهیم<sup>(۱)</sup> بود و در این صنعت مرزوق ، و خداوند جهان سلطان شهید الب ارسلان را در حق او اعتقادی بودی ، آنچه ازو آمد از من همی نیاید . مرا حیائی متاع است<sup>(۲)</sup> ، و نازک طبعی با آن یار است . یکسال خدمت کردم و هزار دینار وام بر آوردم و دانگی نیافتم . دستوری خواه بنده را تا بنشاپور باز گردد و وام بگذارد ، و با آن باقی که بماند همی سازد<sup>۵</sup> و دولت قاهره<sup>۲</sup> را دعائی همی گوید . « امیر علی گفت : « راست گفتی ، همه تقصیر کرده ایم ، بعد ازین نکنیم . سلطان نماز شام بمانه دیدن بیرون آید ، باید که آنجا حاضر باشی تا روزگار چه دست دهد » . حالی صد دینارم فرمود تا برگ رمضان سازم ، و برفور مپری<sup>۱</sup> بیاوردند صد دینار نشاپوری ، و پیش من نهادند . عظیم شادمانه باز گشتم . و برگ رمضان بفرمودم ، و نماز دیگر بدر سرا پرده سلطان شدم .<sup>۱۰</sup> قضا را علاء الدوله همان ساعت در رسید . خدمت کرده . گفت : « سره کردی<sup>۰</sup> و بوفت آمدی . » پس فرود آمد و پیش سلطان شد . آفتاب زرد سلطان از سرا پرده بدر آمد . کمان گروهه ای<sup>۱</sup> در دست ، علاء الدوله بر راست ، من بدویدم و خدمت کردم . امیر علی نیکو بیها پیوست ، و بمانه دیدن مشغول شدند . و اول کسی که دید سلطان بود

(۱) چق . سهم . متن تصحیح آقای فرزانه است (بقعا ۵ ص ۱۲۰) قس . مردی . د . د . د . د .  
 وشهم و کاری ... (تاریخ بیهقی چاپ دکتر فیاض ودانر غنی ص ۳۶۸ ص ۱۲۰) و شهیم و کاری ...  
 خاطر چالاک و جلد است . (۲) ۱ : متاع است . ص : ساعت .

۱ - وام گذاشتن ، پرداخت وام ، تأدیة دین . ۲ - تصبیق صوت یا موعظه .  
 مراد از مهر ظاهرآ کسبه ای بوده است سر بسنه و محتوم محتوی بر مبلعی معین است .  
 (طبع برفسور برون ج ۱ ص ۱۶۹) ابوالدین محمد الموفی گوید : پس بیاید در کتاب ...  
 پیش هر یک تاه اطللس و مهر زر نهادند . در کتاب المعجزة فی معرین شمس ص ۱۶۶ Or 2811-11-1666  
 (British Museum) ۱ - مصحح قزوینی و مدرس ص ۲۰۲ و در کتاب المعجزة فی معرین شمس گوید :  
 « بعد از چند روز تشریفی خوب و استوری بیاد و مپری زاد فرستاد . در این وقت ...  
 رک : تاریخ بیهقی چاپ دانر فیاض ص ۳۵۵ ۵ - خوب کردی . (سک شناسی ج ۲ ص ۱۳۰۲)  
 ۶ - کمان گروهه . کمان گروهه . کمانی باشد که بدن کلاه و مپریه کلمی سازند و عرب فوس الیادی  
 خوانند . (برهان قاطع) ۷ - فعل دون . مریه افطی در معانی حان حذف گردیده . (سک شناسی  
 ج ۲ ص ۱۳۰۸) .

عظیم شادمانه شد . علاءالدوله مرا گفت : « پسر برهانی ! درین ماه نو چیزی بگوی ! »  
من برفور این دو بیتی بگفتم :

ای ماه : چو ابروان یاری گویی ، یا نی ، چو کمان شهرباری گویی ،  
نعلی زده از زرّ عیاری گویی ، در گوش سپهر گوشواری گویی .

چون عرضه کردم ، امیر علی بسیاری تحسین کرد . سلطان گفت : « برو از آخر (۱) »

هر کدام اسب که خواهی بگشای . « و درین حالت بر کنار آخر بودیم . امیر علی  
اسبی نامزد کرد ، بیاوردند و بکسان من دادند ، ارزیدی سیصد دینار نشابوری . سلطان  
بمصلی رفت ، و من در خدمت ، نماز شام بگزاردیم ، و بخوان شدیم . بر خوان امیر علی  
گفت : « پسر برهانی ! درین تشریفی که خداوند جهان فرمود هیچ نگفتی . حالی  
دو بیتی بگوی . » من بر پای جستم و خدمت کردم ، و چنانکه آمد ، حالی این دو بیتی  
بگفتم :

چون آتش خاطر مرا شاه بدید ، از خاک مرا بر زبر ماه کشید ،  
چون آب یکی ترانه<sup>۲</sup> از من بشنید ، چون باد یکی مرکب خاصم بخشید<sup>۳</sup> .

چون این دو بیتی ادا کردم ، علاءالدوله احسنتها<sup>۴</sup> کرد : و بسبب احسنت او  
سلطان مرا هزار دینار فرمود . علاءالدوله گفت : « جامگی و اجراش نرسیده است ،  
فردا بر دامن خواجه خواهم نشست تا جامگیش از خزانه بفرماید ، و اجراش بر سپاهان  
نویسد . » گفت : « مگر تو کنی که دیگران را این حسبت نیست (۲) ، و او را به  
لقب من باز خوانید ! » و لقب سلطان معزالدینا والدین بود ، امیر علی مرا « خواجه  
معزّی » خواند . سلطان گفت : « امیر معزّی » . آن بزرگ بزرگ زاده چنان ساخت

(۱) ب ، ط : آخور . (۲) ب : حسب و نسب ؛ ط : جرأت .

۱ - (بضم اول) نماز گاه ، جای نماز . ۲ - نماز مغرب . ۳ - دو بیتی ، رباعی ،  
سرود و تصنیف . ۴ - مراعاة النظر (عناصر چهارگانه) . ۵ - احسنت ، مفرد مخاطب از فعل  
ماضی از مصدر « احسان » ، نیکو کردی . کلمه مدح . مرحبا ؛ آفرین ؛ زه ؛ خه ؛ رك ؛ لغت نامه  
دهخدا . ۶ - (بکسر اول و فتح سوم) مزد ، امید مزد و ثواب از خدای . (منتهی الارب)

که دیگر روز نماز پیشین<sup>۱</sup> هزار دینار بخشیده و هزار و دوست دینار جامگی و برات<sup>۲</sup> نیز هزار من غله بمن رسیده بود، و چون ماه رمضان بیرون شد، مرا بمجلس خواند، و باسلطان ندیم کرد، و اقبال من روی در ترقی نهاد، و بعد از آن پیوسته تیمار<sup>۳</sup> من همی داشت، و امروز هر چه دارم از عنایت آن پادشاه زاده دارم. ایزد تبارک و تعالی خاک او را بانوار رحمت خوش گرداناد، بمنّه و فضله<sup>۴</sup>.

۵

## حکایت (۱) (۶)

آل سلجوق همه شعر دوست بودند<sup>۵</sup>، اما هیچکس بشعر دوستی تر<sup>(۱)</sup> از طغانشاه ابن الب ارسالان نبود، و محاورت و معاشرت او همه با شعرا بود، و ندیمان او همه شعرا بودند چون: امیر ابو عبدالله<sup>(۳)</sup> قرشی و ابوبکر ازرقی و ابو منصور بن یوسف و شجاعی نسوی<sup>(۴)</sup> و احمد بدیهی و حقیقی و نسیمی، و اینها مراتب خدمت بودند. ۶۰  
و آینده و رونده بسیار بودند، همه از و مرزوق و محظوظ. مگر روزی امر به احمد

(۱) ط - حکایت - (۲) ط : شعر دوست تر - و چون در نسخه چاپی طهران سال ۱۳۰۳ تصرفات بسیار کرده اند با وجود رجعتان « شعر دوست تر » مرحوم قزوینی آن را در نسخه چاپی داده اند، اما بشعر دوستی تر هیچ محملی ندارد. مرحوم بهار نوشته اند (سبک شناسی ج ۲ ص ۳۰۳) « جای عجب است ... و بعید نیست که یا « دوستی » زاید باشد. و شاید اصل « شعر دوستی » مؤلف در (با نظیر آن) بوده. (م.م.) (۳) ب : امیر عبدالله - (۴) ط : نسوی

۱ - نماز ظهر - ۲ - لفظ برات که اکنون در عرف اهل دیون و تجار مستعمل است در نوشته ای که بواسطه آن دولت برخزانه ابرحکام یا تاجری بر تاجری دیگر حواله و جوی دهی بر « بروات » جمع بندند، عربی است و در اصل برات بهمهزه قبل از تاء بوده است معنی آن از دین، و صواب در جمع آن « براتات » یا « براوات » است (ذین مواهبس عربت ...). حدس قول بیرونی است در التفهیم ص ۲۵۲ « و شب بانزدهم از ماه شعبان ... که ... خوانند، و همی پندارم که این از قبل آنست که هرک اندر و عبادت کند و بوی بعضی ... دوزخ ... و رک : مقدمه التفهیم ص قلز (م.م.) ۳ - که هداشین و معاوضت و محو ری ... قاطع) ، تعهد - رک - ص ۲ س ۱۲ ۵ - این قول ظاهر آن مخالف با قولی است که مؤلف در حکایت قبل دربارۀ ملکشاه گفته است. مرحوم قزوینی حدس زده اند که مؤلف خواسته است بگوید که سلجوقیان نخست وحشی بودند ولی پس از چندی سلطنت شاهزادگان آنان شعر دوست شدند مانند قاجاریه. (از افادات شفاهی مرحوم قزوینی)

بدیہی نرد می باخت، و نرد ده هزاری پیاپین کشیده بود<sup>(۱)</sup> و امیر سه مهره<sup>(۲)</sup> در شش گاه<sup>۳</sup> داشت و احمد بدیہی سه مهره<sup>(۳)</sup> در یک گاه<sup>۴</sup>، و ضرب<sup>۵</sup> امیر را بود. احتیاطها کرد و بینداخت تا سه شش<sup>(۴)</sup> زند، سه یک<sup>(۵)</sup> بر آمد؛ عظیم طیره<sup>(۶)</sup> شد و از طبع برفت، و جای آن بود، و آن غضب بدرجه ای کشید که هر ساعت دست بتیغ میگرد، و ندیمان چون برگ بر درخت همی لرزیدند که پادشاه بود و کودک بود<sup>۷</sup> و مقمور بچنان زخمی. ابوبکر ازرقی برخاست و بنزدیک مطربان شد، و این دو بیتی باز خواند (ازرقی گوید):

(۱) ب: و نرد ده هزار پیاپین کشیده بود: ط: و نرد دہزاری (کذا) پیاپین کشیده بودند  
(۲) در متن چاپ مرحوم قزوینی «دو مهره» و در نسخه بدل از نسخه ا و ب: «سه مهره». مرحوم قزوینی بنگارنده یاد آور شدند که بهنگام طبع چهارمقاله با آنکه اقدم نسخ درین مورد «سه» بجای «دو» داشته اند، بمناسبت آنکه در عصر حاضر در بازی نرد دو مهره بکار میبرند تصور کردند «سه» غلط است و بعدها دانستند که «سه مهره» صحیح است. رک: ح ۲ همین صفحه. (م.م.) (۳) متن چاپ قزوینی: «دو مهره» رک: ح (۲) (م.م.). (۴) در متن طبع قزوینی: «دوشش» و در نسخه بدلیها بنقل از ا، ب: «سه شش». رک: ح (۲) (م.م.) (۵) در متن طبع قزوینی: «دو یک» و در نسخه بدلیها بنقل از ا، ب: «سه یک». رک: ح (۲) (م.م.) (۶) ا، ب: تیره.

۴

۱ - یکی از هفت بازی نرد ده هزار است (نفایس الفنون ج ۲ ص ۲۲۰) (ورک: برهان قاطع خانه گیر حاشیه بقلم نگارنده)، و یکی از معانی پیاپین «پایان» و «انجام» است (برهان)، ظاهرأ مراد آنست که بازی ششم نرد نزدیک بود پیاپان رسد. ۲ - قدما در بازی نرد سه طاس بکار میبردند. مؤلف نفایس الفنون در (احوال نرد) گوید (ج ۲ ص ۲۲۰): «عدد کمبتین راسه بنا برین نهادند که حرکات اکثر سیارات سه فلك تمام شود...» (م.م.) فرانسویان نیز بازاری دارند بنام *Passe-dix* که عبارت از بازاری است با سه طاس که برای بردن بیش از ده بیاورند (لاروس بزرگ) (از افادات شفاهی مرحوم قزوینی).

از بی سی طفل را در یک بساط آن سه لعبت زاستخوان آخر کجاست؛ (خاقانی شروانی).  
سی طفل ۳۰ مهره، سه لعبت ۳ طاس، یک بساط = تخته نرد. رک: دیوان خاقانی مصحح عبدالرسولی ص ۵۱۴. قس: «پنج کنیزک داشت که بر چهار رکن بساط حسن او نرد خوبی باختندی، و در طاسک داربایی بکمبتین زیبایی سه شش زدندی.» (عوفی جوامع الحکایات. نسخه عکسی کتابخانه ملی تهران از نسخه کتابخانه ملی پاریس بشماره 40749 Ms.Sp. persan95 - سعدی گوید: «مقامر را سه شش میباید ولیکن سه یک میآید.» (گلستان چاپ قریب ص ۲۱۴). ۳ - خانه ششم نرد. ۴ - خانه اول نرد. ۵ - (بفتح اول، مص) زدن مراد انداختن کمبتین است. ۶ - (بفتح اول) سبکی، طیش (منتهی الارب)؛ خشم و غضب (غیاب)؛ خشمگین. ۷ - تکرار فعل



گر شاه سه شش<sup>(۱)</sup> خواست سه یك<sup>(۲)</sup> زخم افتاد،

تا ظن نبری که کعبتین<sup>۱</sup> داد انداد،

آن زخم که کرد رای شاهنشاه یاد،

در خدمت شاه روی بر خاک نهاد<sup>۲</sup>.

با منصور با یوسف در سنهٔ تسع و خمسمائه که من بهرات افتادم، مرا حکایت کرد  
که امیر طغانشاه بدین دو بیتی چنان با نشاط آمد و خوش طبع گشت که بر چشمهای  
ازرقی بوسه داد، و زر خواست پانصد دینار، و در دهان او میگرد تا یك درست مانده  
بود، و بنشاط اندر آمد، و بخشش کرد سبب آن همه يك دو بیتی بود، از آن  
و تعالی بر هر دو رحمت کند، بمنه و کرمه<sup>۳</sup>

## حکایت (۷)

۲۰

در شیورسنهٔ انتین و سبعین و خمسمائه (از بمائه - صح) صاحب غرضی<sup>۴</sup>

بسلطان ابراهیم برداشت<sup>۵</sup> که پسر او سیف الدوله امیر محمود است آن در

که بجانب عراق برود بخدمت مالکش سلطان را غیرت کرد و حنا<sup>۶</sup>

او را نگاه بگیرفت و بست و بحصار فرستاد، و ندیدان او را آمد کرد<sup>۷</sup>

حصارها فرستاد از جمله یکی مسعود سامان بود و او را و جیرسان<sup>۸</sup>

نای فرستادند از قلعهٔ نای دو بیتی بسلطان فرستاد (مسعود سامان فرود<sup>۹</sup>

(۱) در متن طبع فروبیتی «دو شش» و در نسخهٔ سلطانی از سه شش

صفحهٔ قبل ام ۱۰ (۲) در متن طبع فروبیتی «دو و یک» و در نسخهٔ سلطانی

تعی الدین کاشانی سه یك (۲) صح (۲) صفحهٔ قبل ام ۱۰ (۳) در متن

ب قصه سلطان ابراهیم داشت ۵ - ۵ - ۵ - مسعود سامان فرود

۱ - تشبیه کعبه - دو طاق بازی نبرد در عباس اموی - سه شش

قبل ورك برهان دو کعبتین ۲ - و در امین مقابلهٔ شش

دو پنج و در مقابل سه چهار ما بر آید خواستد شش را از او دور چون جمع

به عدد سیارات است - تجاوز آمد (عباس اموی ح ۲ ص ۲۲۰) ۳ - زخم و

۵ - وک ۵ ص ۵ - ۵ - ۵ - قرین صافی بعد علامت ایامه وک و ایامه نقل کرده

بخش نخست ص ۵ - ۵ - وک ۵ ص ۳ - ۱

در بند تو ای شاه ! ملکشه باید ، تا بند تو پای تاجداری سایید .  
 آنکس که ز پشت سعد سلمان آید ، گر زهر شود ملک ترا نگزاید .

این دو بیت علی خاص<sup>۱</sup> بر سلطان برد ، برو هیچ اثری نکرد . و ارباب خرد  
 و اصحاب انصاف دانند که حبسیات مسعود در علو بچه درجه رسیده است و در فصاحت  
 ۵ بچه پایه بود ؟ وقت باشد که من از اشعار او همی خوانم ، موی بر اندام من بر پای  
 خیزد ، و جای آن بود که آب از چشم من برود . جمله این اشعار بر آن پادشاه خواندند  
 و او بشنید که بر<sup>(۱)</sup> هیچ موضع او گرم نشد ، و از دنیا برفت و آن آزاد مرد را در  
 زندان بگذاشت ! مدت حبس او بسبب قربت سیف الدوله دوازده سال بود ، [ و ] در  
 روزگار سلطان مسعود ابراهیم بسبب قربت او ابو نصر پارسی را هشت سال بود ،  
 ۱۰ و چندان قصائد غرر<sup>۲</sup> و نفائس در<sup>۳</sup> که از طبع و قاده او زاده ، البته هیچ مسموع  
 نیفتاد . بعد از هشت سال ثقة الملك طاهر علی<sup>۴</sup> مشکان او را بیرون آورد ، و جمله آن  
 آزاد مرد در دولت ایشان همه عمر در حبس بسر برد ، و این بدنامی در آن خاندان  
 بزرگ بماند ، و من بنده اینجا متوقفم که این حال را بر چه حمل کنم ؟ بر ثبات رأی ،  
 یا بر غفلت طبع ، یا بر قساوت قلب<sup>۵</sup> ، یا بر بد دلی<sup>۶</sup> ؟ در جمله ستوده نیست ، و ندیدم  
 ۱۵ هیچ خردمند<sup>۷</sup> که آن<sup>(۲)</sup> دولت را برین حزم و احتیاط محمدمت<sup>۸</sup> کرد و از سلطان  
 عالم غیاث الدین و الدین محمد بن ملکشاه بدر همدان در واقعه امیر شهاب الدین  
 قتلش الب غازی که داماد او بود بخواهر ، طیب الله تربتهما و رفع فی الجنان  
 رتبهما شنیدم که خصم در حبس داشتن نشان بد دلی است ، زیرا که از دو حال

(۱) ط : - بر . (۲) ۱ : کان (بجای : که آن) .

۱ - ج . غره ( بضم اول وفتح دوم مشدد ) : بر کزیده هر چیزی و شریف ، سپیدی پیشانی  
 (منتهی الارب) . ۲ - ج . در ( بضم اول و تشدید دوم ) مروارید . - سجع متوازی ، و تطبیق صفت  
 با موصوف . ۳ - روشن خاطر ، زیرک در گذرنده در امور ( منتهی الارب ) ، فروزنده و بسیار  
 افروخته . ۴ - سخت دلی . ۵ - ترس . (رك : برهان : بد دل) از سیاق عبارت و مورد  
 استعمال « بد دلی » (درین عبارت وس ۱۸) بر میآید که کلمه بمعنی خبت طینت و « بدجنسی » بکار رفته  
 است . ۶ - تقدیم فعل بر مفعول بجهت حصر مقصود و تأکید معنی . رك : سبک شناسی ج ۲  
 س ۳۱۰ . ۷ - (بفتح اول و سوم و نیز بکسر سوم ، مص) ستایش ( غیاث ) ، ستودن ، راضی شدن ،  
 شکر کردن (منتهی الارب) . ۸ - خدا خاک آندو را پاکیزه گرداناد و در بهشت درجه آن را  
 بلند کناد !  
 (چهار مقاله عروضی ۱۹)



بیرون نیست : یا مُصلِح است یا مُفسد ، اگر مُصلِح است در حبس داشتن ظلم است ،  
و اگر مُفسد است مُفسد را زنده گذاشتن هم ظلم است در جمله بر مسعود بسر آمد ،  
و آن بد نامی تا دامن قیامت بماند .

## حکایت (۸)

۵. مُملک خاقانیان<sup>(۱)</sup> در زمان سلطان خضر بن ابراهیم عظیم طراوتی داشت و شگرف<sup>۲</sup>  
سیاستی و مهابتی<sup>۱</sup> که بیش از آن نبود ، و او پادشاه خردمند و عادل و ملات آرای بود .  
ماوراء النهر و ترکستان او را مسلمه بود<sup>۲</sup> ، و از جانب خراسان او را فراغتی<sup>۳</sup> تمام  
و خویشی و دوستی و عهد و وثیقت بر قرار<sup>۳</sup> ، و از جمله تجملات<sup>۴</sup> ملات او یکی آن بود  
که چون بر نشستی بجز دیگر سلاح هفتصد گرز زرین و سیمین پیش است او پیرمندی .  
۶۰. و شاعر دوست عظیم بود . استاد رشیدی و امیر عمیق و نجیبی<sup>۵</sup> فرغانی و شاعر  
سافرجی<sup>(۳)</sup> و علی بانیدی<sup>(۴)</sup> و پسر درغوش<sup>(۵)</sup> و پسر اسفرائینی<sup>(۶)</sup> و علی سبیدی<sup>(۷)</sup> در  
خدمت او صلتهای گران یافتند و تشریفی شگرف ستندند . و امر داعی<sup>(۸)</sup> امرای  
بود ، و از آن دولت حقی تمام گرفته و تجملاتی قوی یافتند . چون نامن<sup>(۹)</sup>  
و کنیزکان خوب و اسبان راهوار و ساختمانی<sup>(۱۰)</sup> زر و حومه های فاخر و زمینهای  
فراوان ، و در مجالس پادشاه عظیم محترم بود . ضرورت دیگر سعوا را حذف و هجرت  
بایست کردن ، و از استاد رشیدی همان طمع میداشت که از دیدار او و هجرت

(۱) ط : سامانیان . (۲) ا : بجیبی - ط : ب . (۳) ط : فراغتی

(۳) بابندی ، ب : تاببندی ، تصحیح این کلمه مشکوک است ( فروبی ) در کتب معتاد است .

(۴) ا : ب ، ط : ارغوش . رک : س ۵۵ س ۸ . (۵) ب : شجری .

۱ - تقدیم صفت بر موصوف در هر دو ، و فعل بقرینه حذف از جمله خبری است .

س ۳۱۱ و رک س ۳۰۸ . ۲ - تکرار فعل ( سید شاسی ) در جمله خبری است .

جمله های قبل فعل بقرینه حذف شده است . رک : سبک شاسی ج ۲ س ۳۰۸ .

وصفی ( نه در حال خبری بحدف « است » ) ماضی نقلی نامند . سبک شاسی ج ۲ س ۳۱۲ .

ناطق : کنیز و غلام و چهارپایان : مسامت : زر و سیم و نقود ( غیره ) .

اگر چه رشیدی جوان بود اما<sup>(۱)</sup> عالم بود در آن صناعت، سستی<sup>(۲)</sup> زینب ممدوحه او بود، و همگی حرم خضر خان در فرمان او بود<sup>۲</sup>، و بنزدیک پادشاه قربتی تمام داشت. رشیدی را او بستودی و تقریر فضل او کردی تا کار رشیدی بالا گرفت و<sup>(۳)</sup> سیدالشعرائی یافت. و پادشاه را درو اعتقادی پدید آمد، و صلت‌های گران بخشید. روزی در غیبت رشیدی از عمیق پرسید که شعر عبدالسید<sup>(۴)</sup> رشیدی را چون می بینی؟ گفت: «شعری بغایت نیک منقّی و منقّح<sup>۳</sup>، اما قدری نمکش در می باید.» نه بس<sup>(۵)</sup> روزگاری بر آمد که رشیدی در رسید و خدمت کرد، و خواست که بنشیند، پادشاه او را پیش خواند و بتضرب<sup>۴</sup> چنانکه عادت ملوک است گفت: «امیر الشعرا را پرسیدم که شعر رشیدی چون است؟ گفت: نیک است اما بی نمک است، باید که درین معنی بیتی دو بگویی.» رشیدی خدمت کرد، و بجای خویش آمد و بنشست و بر بدیهه این قطعه بگفت<sup>(۶)</sup>:

شعر های مرا به بی نمکی عیب کردی، روا بود، شاید  
شعر من همچو شکر و شهدست<sup>(۷)</sup> و ندرین دو نمک نکو ناید<sup>(۸)</sup>  
شلغم و باقلیست<sup>(۹)</sup> گفته تو نمک - ای فلتبان<sup>۵</sup> : - ترا باید.

چون عرضه کرد: پادشاه را عظیم خوش آمد، و در ماوراءالنهر عدت و رسم است که در مجلس پادشاه و دیگر مجالس زر و سیم در طبقهها<sup>(۱۰)</sup> بنقل بنهند، و آنرا «سیم طاق یا جفت»<sup>(۱۱)</sup> خوانند، و در مجلس خضر خان بخش [را] چهار طبق زر

(۱) ا، ب : و (بجای : اما) - (۲) ا : ایستی ؛ ط : ایشی . (۳) ط : ... لقب  
(۴) ب : عبدالله ؛ ط : سیدالشعراء . (۵) ا، ب : نه بس ؛ ط : بس ، متن تصحیح قیاسی است .  
(۶) ا : رشیدی سمرقندی گوید . (۷) ب : قندست . (۸) ب : نمی باید . (۹) ب : ط ، باقلاست . (۱۰) ب : طبقهای . (۱۱) ب : طاق یا جفت ؛ ط : طاق و جفت .

۱ - زن نیک ، خاتون (غیبات) مخفف سیدتی (بانوی من) (ناظم الاطباء) . ۲ - تکرار فعل (چهاربار) . ۳ - (امف) از تنقیح ، پاک کرده شده و صاف کرده شده (غیبات) . ۴ - (مص) آمیختن چیزی ، برآغالانیدن ، سخن چینی نمودن . ۵ - بی غیرت ؛ دیوث (غیبات) رک : برهان مصحح نگارنده ، پایان جلد سوم : توضیح . ۶ - «به» بمعنی «با» یا «بر» . معمولست که در شاباش بر سر عروس و داماد نقل را با پول سفید مخلوط کنند (م مرتضوی) . ۷ - در تهران و کیلان و فارس بازی دارند ، و آن چنین است که چند فندق یا چیز دیگر در دست گیرند و از طرف برسد «طاقه یا جفت» (یعنی تک است یا جفت است) او گوید ، «طاق» یا گوید : «جفت» . اگر پیش بینی طرف درست آمد او برده است و فندقها را از شخص مقابل میگیرد . آبا طبقهای سیم و زر مجلس بزرگان ماوراءالنهر را بمناسبت آنکه مجلسیان با مسکوکات آنها بازی «طاق و جفت» میکردند ، بدین نام نامیده اند ؟

سرخ بنهادندی ، در هر یکی دو بیست و پنجاه دینار ، و آن بمشت ببخشیدی این روز چهار طبق رشیدی را فرمود ، و حرمتی تمام پدید آمد و معروف گشت ، زیرا که چنانکه ممدوح بشعر نیک شاعر معروف شود شاعر بصله گران پادشاه معروف شود ، که این دو معنی متلازمان اند .

## حکایت (۹)

۵

استاد ابوالقاسم فردوسی از دهاقین طوس بود ، از دیهی که آن دیه را باز خوانند و از ناحیت طبران<sup>(۱)</sup> است ، بزرگ دیهی<sup>۲</sup> است ، و از وی هزار مرد بیرون آید . فردوسی در آن دیه<sup>(۲)</sup> شوکتی تمام داشت چنانکه بدخل آن ضیاع از امثال خود بی نیاز بود ، و از عقب<sup>۳</sup> یک دختر بیش نداشت ، و شاهنامه بنظم همی کرد ، و همه امید<sup>(۳)</sup> او آن بود که از صله آن کتاب چهار آن دختر بسازد . بیست و پنج سال شد آن کتاب مشغول شد که<sup>(۴)</sup> آن کتاب تمام کرد ، و الحق هیچ بقی نگذاشت ، و سخن را با سمن<sup>(۵)</sup> عقیبن برد ، و در عذوبت بماند معین رسید ، و گداه طبع را فرود آورد .

(۱) اب ، ط ، طبرستان . و آن خطای فاحش است ، و متن از روی تاریخ طبرستان محمد بن

الحسن بن اسفندیار نسخه موزه بریطانیه ( Add 6733 ff. 185b - 188a ) که در کتاب

متعلق فردوسی را از این کتاب نقل کرده است تصحیح شد و نیز از آخر همین کتاب که در

کلمه «طبران» مکرر ذکر شده است واضح میشود که صوت در اینجا «طبران» است که

(چق) . رک . تاریخ طبرستان مصحح آقای عباس اقبال ج ۲ ص ۲۱ - ۲۵ و رک .

(م م) (۲) اب ، ط ، دیه (۳) تاریخ ابن اسفندیار . مراد

اسفندیار کتاب (۵) ابن اسفندیار . اوج

۱ - ج . دهقان ، مغرب دهکان ، ممالک ده . ۲ - مد ، صوت ، موسوف ، هفت ، هفت

صفت (سبک شناسی ج ۲ ص ۳۱۱) . ۳ - (بزرگ اول) ج . سیمه (بفتح اول و سوم) آب و زمین

و مانند آن (منتهی الارب) . زمین مزدروع . ۴ - (بفتح اول و آخر دوم) فرود آمد ، نسل . ۵

رک : تعلیقات . ۶ - (بفتح اول) جاری و روان (غبات)

باشد که سخن را بدین درجه رساند که او رسانیده است، در نامه‌ای که زال همی نویسد بسام نریمان بماندگان، در آن حال که بارودابه دختر شاه کابل پیوستگی خواست کرد؟:

یکی نامه فرمود نزدیک سام  
نخست از جهان آفرین یاد کرد  
وزو باد بر سام نیرم<sup>۳</sup> درود  
چمانده<sup>۵</sup> (۳) چرمه<sup>۶</sup> هنگام گرد،  
فزاینده باد<sup>۷</sup> آوردگاه<sup>۸</sup>،  
بمردی هنر در هنر ساخته .  
سرش<sup>۶</sup> از هنر گردن افراخته<sup>۷</sup> .  
من در عجم سخنی بدین فصاحت نمی بینم و در بسیاری از سخن عرب هم<sup>۹</sup>؛ چون

۵

۱۰

(۱) ط، ترجمه انگلیسی (م.م) : سلام؛ ابن اسفندیار : پیام؛ شاهنامه بخ ج ۱ ص ۱۷۰ : سراسر نوید و درود و پیام؛ در نسخه بدل همین کتاب «خرام» بجای پیام . (م.م) (۲) ابن اسفندیار : (دوبیت ذیل) :

خداوند هست و خداوند نیست  
ازو بست شادی و زو بست زور  
همه بندگانیم و ایزد یکی است  
خداوند ناهید و کیوان و هور.

(۳) ابن اسفندیار : جهاننده . (۴) ب : - این بیت . (۵) نسخه های تاریخ طبرستان : فشاننده تیغ کین بر سپاه (تاریخ طبرستان ، مصحح اقبال ج ۲ ص ۲۲ (م.م) (۶) ا ، ب ، ط : هنرش ؛ متن مطابق تاریخ ابن اسفندیار است . (۷) شاهنامه بخ ج ۱ ص ۱۷۰ ، شاهنامه خاور ج ۱ ص ۱۳۷ : سرش از هنرها بر افراخته . (م.م)

۱ - مزده ، مزدگانی ، خبر خوش ، هر چیز که سبب خوشحالی شود ، بشارت دادن بضيافت و مهمانی . (برهان) .  
۲ - رفتار بناز و سرکشی و زیبایی ، خوشرو ، نوید و مزدگانی ، شادی ، مهمانی و ضیافت و مزده میهمانی (ناظم الاطباء) .  
۳ - نریمان ، در اوستا Naire-mar āw (یعنی نرمش ، مرد سرشت ، دلیر) رک : مزدیسنا بقلم نگارنده ص ۴۱۸ .  
۴ - عمود و گرز آهنین (برهان) .  
۵ - چماندن ، حرکت دادن بتکبر و سرکشی و ناز .  
۶ - مطلق اسب ، اسب سپید خصوصاً (برهان) .  
۷ - نخوت ، فرور ، خودبینی (برهان) ، ابهت ، اهمیت .  
۸ - جنگ گاه (برهان) ، میدان جنگ .  
۹ - جمله ای بقرینه حذف شده و بجای آن جمله لفظ «هم» نشانده ، یعنی در بسیاری از سخن عرب هم سخنی بدین فصاحت نمی بینم . (سبک شناسی ج ۲ ص ۳۱۲) .

فردوسی شاهنامه تمام کرد، نساخت او علی دیلم بود، و راوی ابو دلف<sup>(۱)</sup>، ووشکرده<sup>۲</sup> حیّی قتیبه<sup>(۲)</sup> که عامل طوس بود و بجای<sup>۳</sup> فردوسی ایادی<sup>۴</sup> داشت، نام این هر سه<sup>(۳)</sup> بگوید :

ازین نامه از نامداران شهر علی دیلم و ابو دلف راست بهر .  
نیامد جز احسنتشان<sup>(۴)</sup> بهره ام ، بگفت اندر احسنتشان<sup>۵</sup> زهره ام .  
حیّی قتیبه<sup>(۶)</sup> است از آزادگان . که از من نخواهد سخن رایگان .

(۱) ا ، ط : بوداف . (۲) در متن چاپ لیدن : ووشکر (۲) ودر نسخه بدنها چنین آمده :

ووشکر حیّی قتیبه ؛ تصحیح این سه کلمه کمابیش میسر نشد و نسخ در اینجا مضطرب است بدین تفصیل :  
« ووشکر حی قتیبه » و محسوس است که حرفی را بین واو و شین تراشیده اند ؛ ب : « و دشارچین حسین قتیب » ؛ ط : « ووشکر و حتی قتیبه » ؛ در نسخه ابن اسفندیار در موزه بریطانیه : (Or. 778) - Add. 7633 : « ودرسی : کو حسین قتیبه » (چق) . ووشکرده تصحیح مرحوم بهار است ؛ ح : « ح . م . م . » ( ۳ ) ؛ ا ، ب ، ط : هر دو ؛ متن مطابق نسخ ابن اسفندیار است . (۴) دو نسخه ابن اسفندیار ؛ بختشان (۱) ؛ (۵) دو نسخه ابن اسفندیار احسانشان . (۶) حیّی قتیبه .  
ب و شاهنامه طبع ترنر مکان در کلکته ؛ حسین قتیب ؛ ط : حتی قتیبه ؛ دو نسخه ابن اسفندیار حسین قتیب .

۱ - (افا) از روایت ، خواننده و ناقل اشعار گویندگان . ۲ - ووشکرده ، بکسر و و و کاف و بضم وفتح اول هم ذکر کرده اند ، ترکیبی است وصفی بمعنی کار بردار و بیشکار چالاک و صاحب قوت ، کذا (برهان جامع) آقای قزوینی (با ذکر نسخه بدنها) عقیده ای در باره این اسم ظاهراً ننموده است ولی شبهه نیست که اصل ووشکرده است چه در قبال نساخت و راوی حر صفتی که در حیّی قتیبه شباعت با آن دو داشته باشد نتواند بود ، و صفتی که جز واعظه حروف وی « ووشکر » که در همه نسخ مسط است باشد ، جز « ووشکرده » بمعنی (کار راه انداز قوی) نمیتواند بود ؛ و از خارج هم میتواند باشد ؛ و طوس کار او را راه میانداخته است ، و خود فردوسی در این باره گوید .

حسین قتیب (حیّی قتیبه) است از آزادگان . که از من نخواهد سخن رایگان .  
و این لغت بعدها در جهانکشای جوینی بمعنی آماده و چالاک آمده است ؛ و بیک شاهد (سلسله) (۳۰۲) در برهان قاطع و سروری «وشکر دین» و «وشکر دین» بمعنی کاری را چالاکانه (زود) ساختن و جست و جو کردن آمده ؛ و هم در سروری آمده ؛ « ووشکرده » بمعنی (کودکی و عجز) معجمه وفتح کاف و دال مهمله ، آنکس را گویند که در کارها بیک تجربه است ؛ و در لغت جوینی آمده ؛ پس در آن کار شروع کند ؛ و بعضی گفته اند که آنکس باشد که در کارها بیک تجربه است ؛ و جست و چالاک باشد و در سامی بفتح واو و اسرکاف وفتح دال مهمله سر بنظر رسیده ؛ و مراد ووشکرده را اشعری ، گویند بفتح شین با حاء مهمله بوزن ربیعان . ودر ادب الافضل ، بکسر واو واحد ووش و توان باشد و فتح واو چست و ساخته باشد و بسین مهمله نیز آمده ؛ (م . م .) ۳ - در باره ، در حیّی قتیبه شاعر ؛ ح ۲ (ص ۳۰۳) و رک برهان قاطع مصحح نگارنده ؛ جای ؛ ح - ح - اندی ؛ ح - ح - بد ؛ معنیها ( فطر المحيط ) ؛ نیکوییها ؛ ۵ - کفن ؛ کفن ؛ شکافتن ؛ بارشیدن و از هم بار کردن و ترکاندن (برهان) .

نیم آگه از اصل و فرع خراج همی غلطم<sup>(۱)</sup> اندر میان دواج .  
 'حیی' قتیبه<sup>(۲)</sup> عامل طوس بود و اینقدر او را واجب داشت و از خراج فرو  
 نهاد، لاجرم نام او تا قیامت بماند، و پادشاهان همی خوانند . پس شاهنامه<sup>(۳)</sup> علی دیلم  
 در هفت مجاهد نبشت، و فردوسی بود لفظ را برگرفت، و روی بحضرت نهاد بغزنین<sup>(۴)</sup>،  
 و بیامردی<sup>۲</sup> خواجه بزرگ احمد حسن کاتب<sup>(۵)</sup> عرضه کرد، و قبول افتاد . و سلطان  
 محمود از خواجه منتها داشت . اما خواجه بزرگ منازعان داشت که پیوسته خاک  
 تخلیط<sup>۳</sup> در قدح جاه او همی انداختند، محمود با آن جماعت تدبیر<sup>(۶)</sup> کرد که فردوسی  
 را چه دهیم؟ گفتند: « پنجاه هزار درم، و این خود بسیار باشد، که او مردی رافضی<sup>۴</sup>  
 است و معتزلی<sup>۵</sup> مذهب، و این بیت بر اعتزال او دلیل کند<sup>(۷)</sup> که او گفت:  
 به بینندگان آفریننده را نبینی مرنجان دو بیننده را<sup>۶</sup> .  
 و بر رفتن او این بیتها دلیل است<sup>(۸)</sup> که او گفت<sup>۷</sup> :

(۱) ابن اسفندیار: غلطم . (۲) حیی قطیبه: ب: حسین قتیب: ط: حتی قطیبه: دو  
 نسخه ابن اسفندیار: حسین قطیبه . (۳) ط و نسخ ابن اسفندیار: . . . (۴) ط و ابن -  
 اسفندیار: و روی بغزنین نهاد . (۵) نسخه های تاریخ طبوسستان: کتاب (مصحح اقبال ج ۲ ص ۲۲  
 م م .) (۶) ب: تشویر . (۷) نسخ ابن اسفندیار: و این بیت را بر اعتزال او دلیل  
 کردند . (۸) ا: دلیل او اند: ب: دلیل آیند: ابن اسفندیار: دلیل آورند .

۱ - (بفتح اول) لحاف (برهان) . ۲ - وساطت، میانجیگری (برهان مصحح نگارنده .  
 ح) . ۳ - (مص) آمیختن و آمیزش کردن باطل در کلام (غیاث) ۴ - برای فهم اشعار متن  
 قطعه مزبور را از شاهنامه چاپ بروخیم ج ۱ ص ۷ نقل میکنیم

حکیم این جهان را چو دریانهاد  
 چو هفتاد کشتی برو ساخته  
 یکی پن کشتی بسان عروس  
 محمد بدواندرون بسا علی  
 خردمند کز دور دریا بدید  
 بدانست کو موج خواهد زدن  
 بدل گفت اگر بسا نبی و وصی  
 همانا که باشد مرا دستگیر  
 خداوند جوی می و انگبین  
 اگر چشم داری بدیگر سرای  
 گرت زین بدآمد گناه منست  
 برین زارم و هم برین بگذرم  
 بیت اخیر در چاپ ماکان (کلکته) نیامده .

بر انگیخته موج ازو تند بساد  
 همه بسادبانها بر افراخته  
 بیاراسته همچو چشم خروس  
 همان اهل بیت نبی و وصی  
 کمرانه نه پیدا و بن ناپدید  
 کس از غرق بیرون نخواهد شدن  
 شوه غرقه، دارم دو یار وفی  
 خداوند ناسج و لوا و سربر  
 همان چشمه شیر و ماء معین  
 بنزد نبی و وصی کبر جای  
 چنین است آیین و راه منست  
 چنان دان که خاک پی حیدره

خردمند<sup>(۱)</sup> گیتی چو دریا نهاد<sup>(۲)</sup>  
 چو هفتاد<sup>(۳)</sup> کشتی درو<sup>(۴)</sup> ساخته  
 میانه<sup>(۵)</sup> یکی خوب کشتی<sup>(۶)</sup> عروس<sup>(۷)</sup>  
 پیمبر<sup>(۸)</sup> بدو اندرون با علی  
 اگر خلد خواهی<sup>(۹)</sup> بدیگر سرای  
 گرت زین بد آید<sup>(۱۰)</sup> گناه منست  
 برین<sup>(۱۱)</sup> زادم و هم برین بگذرم  
 و سلطان محمود مردی متعصب بود، درو این تخیل بگرفت | او مسموع افند<sup>(۱۲)</sup>  
 در جمله بیست هزار<sup>(۱۳)</sup> درم بفردوسی رسید<sup>(۱۴)</sup> . بغایت رنجور شد، و گرمه بد زوت

(۱) ط : خداوند . (۲) شاهنامه طبع ترنر مکان در کلمه . حایم این خبر در ۱۲۰۰  
 نهاد . (۳) شاهنامه طبع مکان برو . (۴) ط : میان . (۵) ابن - قتیبه در معجم  
 کشتی بسان عروس شاهنامه طبع ترنر مکان یکی بهن کشتی سان عروس . (۶) ط : میان  
 و شاهنامه طبع مکان محمد . (۷) ط و ابن اسفندیار ولی (قزو تواریخ) در این کلمه  
 کمافی نسخه چاپ طهران و شاهنامه طبع ترنر مکان (مینیوی) . (۸) ط : پیمبر  
 طبع مکان اگر چشم داری (۹) ابن اسفندیار ولی (۱۰) شاهنامه طبع ترنر مکان  
 بد مد . (۱۱) ب و ابن اسفندیار چنین دان که این راه راه من است . شاهنامه طبع ترنر  
 چنین ست آیین و راه من است . (۱۲) ط و ابن اسفندیار بدین . (۱۳) ط : بیست هزار  
 چنان دان (۱۴) ط : که . (۱۵) ط : شصت هزار . (۱۶) ط : بیست هزار .  
 (تاریخ طبرستان مصنف اقبال ج ۲ ص ۱۲۳ - ۱۲۴)

۱ - عدد کثیر ، شاره ه هفتاد و دو یا هفتاد و سه فرقه مسلمانان است و ۱۰  
 فرقه ، الناجی منها واحد . (حدیث نبوی) در مأمون گفت : پیغمبر عده ای را که  
 انشی و سیمین فرقه ، الناجی منها واحد ، یعنی همان من بعد از من هستند  
 ایشان بک گروه باشند . اعوفی : حوامع الحکایات . نسخة فارس . (۲) در این  
 (تاریخنامه ملو باریس شماره ۹۵ Sap-Persan 40749) در این کلمه  
 مثل اهل بیتی که مثل سفته و ج . (از افادات استاد پرویز مراد زاده) در این کلمه  
 مشبه به هر چیز زیبا و آراسته است  
 شبه دید آراسته چون عروس

به بیان طنز و آوی و س  
 شاهنامه طبع ترنر مکان



و برآمد، فُقّاعی<sup>۱</sup> بخورد و آن سیم میان حمامی و فُقّاعی قسم فرمود. سیاست محمود دانست، بشب از غزنین برفت، و بهری بدکان اسمعیل و تراق پدر ازرقی فرود آمد، و شش ماه در خانه او متواری<sup>۲</sup> بود، تا طالبان محمود بطوس رسیدند و باز گشتند، و چون فردوسی ایمن شد، از هری روی بطوس نهاد، و شاهنامه بر گرفت و بطبرستان شد بنزدیک سپهبد شهریار<sup>(۱)</sup>، که از آل باوند<sup>(۲)</sup> در طبرستان پادشاه او بود، و آن خاندانی است<sup>(۳)</sup> بزرگ، نسبت ایشان بیزدگرد شهریار پیوندد<sup>(۴)</sup>. پس محمود را هجا کرد در دیباچه بیستی صد و بر شهریار<sup>(۱)</sup> خواند و گفت: «من این کتاب را از نام محمود بنام تو خواهم کردن، که این کتاب همه اخبار و آثار جدان<sup>۳</sup> تست.» شهریار او را بنواخت و نیکو بیها فرمود و گفت: «یا استاد! محمود را بر آن داشتند، و کتاب ترا بشرطی<sup>۴</sup> عرضه نکردند، و ترا تخلیط کردند و دیگر تو مرد شیعیی و هر که توآیی بخاندان پیامبر کند او را دنیاوی بهیج کاری نرود، که ایشان را خود

(۱) ا، ب: شهرزاد - ط: شیرزاد، و آن خطای فاحش است. همه نسخ تاریخ ابن اسفندیار: شهریار؛ و صواب همین است (چق). رجوع کنید بتاریخ طبرستان مصحح اقبال ج ۲ ص ۲۳ ح ۲: اصفهید شهریار بن شروین. (م.م.) - (۲) ا، ب: ناوند؛ ط: باوند. (۳) ب: خانه ایست. (۴) که از آل باوند... پیوندد: در نسخ تاریخ طبرستان بجای این جمله چنین آمده: «که ذکر ملکی و بزرگی او در کتاب یمینی عتبی نوشته است و خال شمس المعالی قابوس بود و ایشانرا با همدیگر مصافات و مکاتبات.» (تاریخ طبرستان مصحح اقبال ج ۲ ص ۲۳ ح ۳-۴. (م.م.)

۱ - فقاع، شراب خام که از جو و مویز و جز آن سازند (منتهی الارب). رک:

Sehlimmer, Terminologie pharmaceutique (lith. Tehrân, 1874), p. 75.

و نیز رک: ترجمه آلمانی ادویه ابو منصور موفق بن علی الهروی توسط عبدالخالق آخوندف، ص ۲۴۱ و ۳۸۸-۳۸۹ (ترجمه انگلیسی ص ۶۵ ح ۲) استاد فروزانفر فقاع را در اینجا بمعنی شربت میوه دانند: «الفقاع شراب من الحبوب والانمار ونحوها.» (محیط المحيط). ۲- بضم میم و فتح تاء فوقانی و کسر راء مهمله، پوشیده شونده و پنهان شونده، و در نظم پارسی غالباً بسکون دوم آمده. رک: برهان مصحح نگارنده ج ۱ ص: نودویک ح ۵. ۳- جمع کلمه عربی بسباق پارسی. ۴- بشرط لازم، چنانکه باید.



نرفته است . محمود خداوندگار من است ، تو شاهنامه بنام او رها کن ، و هجو او بمن ده تا بشویم و ترا اندک چیزی بدهم . محمود خود ترا خواند و رضای تو طالبید ، و در پنج چنین کتاب ضایع نماید . « و دیگر روز صد هزار درم فرستاد و گفت : « هر بیتی هزار دره خریدم ، آن صد بیت بمن ده و محمود دل خوش کن . « فردوسی آن کتاب فرستاد . بفرمود تا بشستند فردوسی نیز سواد بشست و آن هجو مندرس داشت و از آن جمله این بخش <sup>۱۱</sup> بیت ماند :

مرا غمز کرده اند آن بی سخن <sup>۱۲</sup>      بهتر نمی و غی شد کین  
 اگر <sup>۱۳</sup> مبرشان من حدیث کند      جو محمود را صد درم بده  
 بوستر زاده نماید هزار <sup>۱۴</sup>      ز کز چند سواد او در هزار  
 ازین در سخن حقا را به همی <sup>۱۵</sup>      جو در کمال سواد هزار  
 بیکی نبد شاه را دستگذا <sup>۱۶</sup>      مگر مبرشان را در کمال  
 جو اندر تدریس روزی نبود <sup>۱۷</sup>      در کمال سواد هزار  
 حق نیکه خدمت کرد شهر <sup>۱۸</sup>      هر محمود در کمال سواد  
 در سه ربع عشره و خمسه <sup>۱۹</sup>      بشویم و هجو او را در کمال  
 آمد آرق تنیده <sup>۲۰</sup>      بشویم و هجو او را در کمال

۱۱- این بیت در کتاب «تذکره» آمده است. ۱۲- غمز یعنی کینه. ۱۳- مبرشان یعنی مبرهنه. ۱۴- بوستر زاده یعنی پسر بزرگوار. ۱۵- حقا یعنی حقیقت. ۱۶- دستگذا یعنی دست برداشتن. ۱۷- تدریس یعنی تعلیم. ۱۸- شهر یعنی شهرت. ۱۹- عشره و خمسه یعنی ده و پنج. ۲۰- آرق یعنی آرزو.

باز گشته بود، و روی بغزین نهاد، مگر در راه او متمرّدی<sup>۱</sup> بود و حصار استوار داشت، و دیگر روز محمود را منزل بر در حصار او بود. پیش او رسولی بفرستاد که فردا باید که پیش آبی و خدمتی<sup>۲</sup> (۱) بیاری، و بارگاه ما را خدمت کنی، و تشریف<sup>۳</sup> پیوشی و باز گردی. دیگر روز محمود بر نشست و خواجه بزرگ<sup>۴</sup> بر دست راست او همی راند، که فرستاده باز گشته بود، و پیش سلطان همی آمد. سلطان با خواجه گفت: «چه جواب داده باشد؟» خواجه این بیت فردوسی بخواند (۲):

اگر جز بکام من آید جواب،  
من و گرز و میدان و (۳) افراسیاب.

محمود گفت: «این بیت کراست که مردی ازو همی زاید (۴)؟» گفت: «بیچاره ابوالقاسم فردوسی راست که بیست و پنج سال رنج برد و چنان کتابی تمام کرد و هیچ سره ندید.» محمود گفت: «سره کردی (۵) که مرا از آن یاد آوردی (۶)، که من از آن پشیمان شده ام. آن آزاد مرد از من محروم ماند، بغزین مرا یادده تا او را چیزی فرستم.» خواجه چون بغزین آمد بر محمود یاد کرد. سلطان گفت: «شصت هزار دینار ابوالقاسم (۷) فردوسی را بفرمای تا به نیل<sup>۵</sup> دهند و با شتر سلطانی (۸) بطوس برند و ازو عذر خواهند.» خواجه سالها بود تا درین بند (۹) بود. آخر آن کار را

(۱) ق: خدمت. (۲) ا، ب، ط: خواجه گفت (بجای: خواجه این بیت فردوسی بخواند)  
(۳) ب، ط، ق و یک نسخه این اسفندیار: - و. (۴) ق: بارد. (۵) ا، ب، ط:  
گفتی. (۶) ا، ب، ط: - که مرا ... آوردی. (۷) ا، ب، ط: - ابوالقاسم. (۸)  
بفرمای ... سلطانی: یا چند شتران بر بار (نسخ تاریخ طبرستان) (چق). رک: تاریخ طبرستان مصحح  
اقبال ج ۲ ص ۵۲ ح ۱. (۹) ط: کار: ا، ب: -.

۱ - (افا) از تورد، سرکش و بیشی گیرنده (منتهی الارب) ۲ - خدمتی برون عشرتی،  
بمعنی پیشکش باشد (برهان). ۳ - خدمت که امرا و سلاطین بکسی دهند بزرگ گردانیدن او را  
(غاث). ۴ - صدرا-ظم، وزیر بزرگ، و در اینجا مراد احمد بن حسن میبندی است. ۵ -  
بتبع همین قول نظامی، صاحبان تذکره ها (از جمله دولتشاه سمرقندی) داستان مزبور را با آب و تاب  
بیشتر نقل کرده و گفته اند چون نیل در طوس گران بود محمود بفرمود که با آن وجه نیل خردند و برای  
فردوسی فرستند. ولی بعض معاصران (از جمله استاد فروردانفر) کلمه را نیل (بفتح نون) خوانند  
بمعنی عطا و جایزه. از سوی دیگر از قول ابوالفضل بیهقی برمیآید که همه سال از دربار غزین «نیل»  
(بکسر اول) بحضرت خلافت فرستاده میشد، و معلوم میگردد که «نیل» تحفه ای گرانبها بوده: «امیر  
(معمود) گفت: خلیفه را چه باید فرستاد؟ احمد گفت: بیست هزار من نیل رفته است. ناصه را و پنج هزار  
من حاشیت درگاه را.» (تاریخ بیهقی مصحح دکتر فیاض و دکتر غنی ص ۲۹۳) و از مراکز صدور  
«نیل» «کالنجر» هندوستان بود (برهان قاطع: کالنجر).

چون زر بساخت<sup>(۱)</sup> ، و اشتر گسیل<sup>(۲)</sup> کرد ، و آن نیل بسلامت بشهر طبران<sup>(۳)</sup> رسید<sup>(۴)</sup> ، از دروازه رود بار اشتر درمی شد و جنازه فردوسی بدروازه رزان<sup>(۵)</sup> بیرون همی بردند . در آن حال مذکری<sup>۲</sup> بود در طبران ، تعصب کرد و گفت : « من زها نکنم تا جنازه او در گورستان مسلمانان برند ، که او رافضی بود . »<sup>۳</sup> و هر چند مردمان بگفتند با آن دانشمند<sup>۲</sup> در نگرفت . درون<sup>(۶)</sup> دروازه باغی بود ملک فردوسی ، او را در آن باغ دفن کردند . امروز هم در آنجاست ، و من در سنه عشر و خمسمه آن خاک را زیارت کردم . گویند از فردوسی دختری مانند سخت بزرگوار<sup>(۷)</sup> صاحب برید<sup>۴</sup> بحضرت بنوشت ، و بر سلطان عرضه کردند . مثل داد که آن دروازه از طبران برود<sup>(۹)</sup> بدین فتولی که کرده است ، و خنمان بگذارند ، و آن مرد بخواجه ابوبکر اسحق کرآمی دهد تا ربط چاه<sup>(۱۱)</sup> که بر سر زاد اشتر در دروازه در حد طوس ، عمارت کند . چون مثل بطوس<sup>(۱۲)</sup> رسید . فرمان را اهل آنجا در و عمارت ربط چاه<sup>(۱۳)</sup> از آن مل است .

## حکایت (۱۰)

در آن تریخ که من بنده در خدمت خداوند مانتا الجبل بودم ، یوزان کشیدند .

- (۱) ا ب : آن کار را بظرا بید : ط : در را بظرا زد (۱۲) .  
 (۳) ب : طبرستان . (۵) و آن نیل : تا شهر طوس رود ( راجح طبرستان ) .  
 ج ۲ ص ۲۵ ح ۲ ( ۴۰ ) ( ۵ ) ابن اسفندیار در ق ( ۱۳ ) .  
 (۷) ا ب : ط بزرگ ( ۸ ) ق : ط رسامد ( ۹ ) ا ب : ط بزرگ .  
 طبران بیرون کنند ( جق ) : از طبران برود ( راجح طبرستان ) .  
 (۱۰) ق : و خان و مان زها بند و بگنارد ( ۱۱ ) ا ب : چاه بزرگ .  
 ابن اسفندیار : ربط و نام ( ۱۲ ) ا ب : ط و شام .  
 ق : ربط ( فقط ) : نسخ ابن اسفندیار : چاه و ربط .

۱ - قس :

- ۱ - کر بودم سیم ، در کرد چون زر  
 و یوزان کشیدند ، و آن را  
 سو زان کشیدند ( یعنی یوزان )  
 ۲ - ( اف ) از تذکیر ، نام دهنده ، و اعاد ،  
 ۳ - برید : قصد ، بک ، نامه بر ، و صاحب برید : کسی اداره بنگان ( رئیس بنگان ) بود ، و آن بنگان  
 داشت اختیار حوزه خویش را بسلیمان یا امیر اطلاع دهد . راجح برینست : نام داک برهان بود ، و بدست  
 نگارنده : « برید » و دائره المعارف اسلام

و رَفَعِ فِي الْجِنَانِ مَوْضِعَهُ<sup>(۱)</sup>، و آن بزرگوار در حق من بنده اعتقاد قوی داشت، و در تربیت من همت بلند؛ مگر از مهتران و<sup>(۱)</sup> مهتر زادگان شهر بلخ عَمَّرَهَا اللَّهُ<sup>(۲)</sup> امیر عمید صفی الدین ابوبکر محمد<sup>(۲)</sup> ابن الحسین الروانسیاهی<sup>(۳)</sup> روز عید فطر بدان حضرت<sup>(۴)</sup> پیوست، جوان فاضل مفضل<sup>(۵)</sup>، دبیری نیک، مستوفی<sup>(۶)</sup> بشرط، در ادب و ثمرات آن با بهره، در داپ مقبول و در زبانها ممدوح، و درین حال من بخدمت حاضر نبودم. در مجلس برافط پادشاه رفت که نظامی را بخوانید. امیر عمید صفی الدین گفت که: «نظامی اینجاست؟» گفتند: «آری»<sup>(۷)</sup> و او چنان گمان برد که نظامی منبری است<sup>(۸)</sup>، گفت: «خه! شاعری نیک و مردی معروف.» چون فرارش رسید و مرا بخواند، موزه در پای کرده، و چون در آمدم خدمت کردم، و بجای خویش بنشستم، و چون دوری چند در گشت. امیر عمید گفت: «نظامی نیامد؛» ملک جبال<sup>(۹)</sup> گفت: «آمد، اینست آنجا بنشسته است.» امیر عمید گفت: «من نه این نظامی را میگویم، آن نظامی دیگر است، در من این را خود نشنیدم.» همیدون<sup>(۱۰)</sup> آن پادشاه را دیدم که متغیر گشت و در حال روی سوی من کرد و گفت: «جز تو جای<sup>(۱۱)</sup> نظامی هست.» گفته: «بلی بی خداوند.» دو نظامی دیگرند: یکی سمرقندی است و او را نظامی<sup>(۱۱)</sup> منبری گویند، و یکی نیشابوری و او را نظامی<sup>(۱۲)</sup> انیری<sup>(۱۳)</sup> گویند. و من بنده را نظامی عروضی خوانند، گفت: «تو بیبی یا ایشان؟» امیر عمید<sup>(۱۴)</sup> دانست که بد گفته

(۱) ب. ط. مهتران و (۲) ط. ق. ابوبکر محمد (۳) ق. روانسیاهی  
 (۴) ط. خدمت (۵) ط. فاضل مفضل (۶) ط. در متن طبع قزوینی :  
 مستوفی، و بقرینه دبیری، ط. مستوفی، (م) (۷) ب. ط. بی. (۸) ط. منبریست  
 ب. منبری است (۹) ب. ط. جبال (۱۰) ط. جیبی (۱۱) ق. نظام (۱۲) ق. انیری (۱۳) ب. انیری (۱۴) ب. عمیدی.

۱ - خدا خوانده (آر مگناه) او را نورانی و جای وی را در بهشت بلندکناد. ۲ - خدای  
 آنرا شهر بلخ را آبادان دارد. ۳ - بضم میه و فتح فا و فتح ضاد مشدد. افزون کرده شده و  
 برتری داده، و بضم میه و سکون فا و کسر ضاد، انکونی کننده و افزون کننده (غبات) ۴ - منبریست  
 ۵ - یعنی خوشایزه. ۶ - همیدون در شاهنامه مکرر بمعنی «همچنین» آمده. ما نظامی  
 بمعنی «همانند» و در زمان آورده. در «سیک ششاسی ج ۲ ص ۳۰۱»



چون این بیتها عرض کردم ، امیر عمید صفی الدین خدمت کرد و گفت : ای پادشاه ! نظامیان را بگذار ، من از جمله شعراء ماوراء النهر و خراسان و عراق هیچکس را طبع آن نشناسم که بر ارتجال<sup>۱</sup> چنین پنج بیت تواند گفت ، خاصه بدین متانت<sup>(۱)</sup> و جزالت و عذوبت ، مقرون با الفاظ عذب و مشحون بمعانی بکر . شاد باش ای نظامی ! ترا بر بسیط زمین نظیر نیست . ای خداوند پادشاه<sup>(۲)</sup> طبعی لطیف دارد و خاطری قوی<sup>(۳)</sup> و فضلی تمام ، و اقبال پادشاه وقت و همت او رفعه<sup>۲۱</sup> درافزوده است ، نادره ای گردد و ازین هم زیادت شود ، که جوان است و روز افزون . « روی پادشاه خداوند<sup>(۴)</sup> عظیم بر افروخت ، و بشاشتی در طبع لطیف او پدید آمد ، مرا تحسین کرد و گفت : « کان سرب و رساد<sup>(۵)</sup> ازین عید<sup>۳</sup> تا بعید گوسفند<sup>۴</sup> کشان<sup>(۶)</sup> بتو دادم . عامای بفرست . « چنان کردم و اسحق یهودی را بفرستادم ، در صمیم تابستان<sup>۵</sup> بود و وقت کار ، و گوهر<sup>(۷)</sup> بسیار میگذاختند . در مدت هفتاد روز<sup>۲</sup> دوازده هزار من سرب از آن خمس<sup>(۸)</sup> بدین دعا گوی رسید ، و اعتقاد پادشاه در حق من بنده یکی هزار شد . ایزد تبرک و تعالی خاک عزیز او را بشمع رضا پر نور کناد و جان شریف او را بجمع<sup>(۹)</sup> غنا<sup>(۱۰)</sup> مسرور<sup>(۱۱)</sup> بمنه و کرمه

(۱) ا : مثابت . (۲) ا ، ب : و پادشاه ؛ ط : - . (۳) ا ، ب ، ط : دراك . (۴) ا ، ط : و خداوند . (۵) ب ، ق ، ط : و رسا . (۶) ق : بعید قربان ؛ ب : عید ملی گوسفند- کشان ؛ (۷) ط : گوهر ؛ ق : کوبه . (۸) ط : - از آن خمس ؛ و شاید « در ازاء خمس » (چق) . رك : تعلیقات . (م م) (۹) « بجمع » ظاهراً در اصل « بسمع » بوده و تحریف یافته است ، زیرا اولاً عبارت « بجمع غنا مسرور کناد » فصیح و بلکه صحیح نیز بنظر نمی آید ، و حال آنکه تعبیر « جانش را بسمع غنا (یعنی بسمع غنا) مسرور کناد » مفهوم معنایی است که آیهش فصیح و صحیح ، و ثانیاً میان دو عبارت « بسمع رضا » و « بسمع غنا » مناس و موازنه و سجعی است که منشیانی مانند مؤلف حتی الامکان از آن نمیکردند (فرزان . یغما : ص ۲۰۴ . رك : ذیل تعلیقات . (۱۰) ق : غنا ؛ ط : - . (۱۱) ب : مسرور ؛ ط : - . (۱۲) نخ : و فضله .

۱ - (مص) بی اندیشه و بی تأمل چیزی گفتن ، و بی اندیشه بسیار شعر و خطبه گفتن ، و فی الفور کردن کاری (غیاث) . ۲ - خدای آندورا بالا براد ؛ ۳ - مراد عید فطرست . ۴ - عید قربان (اضحی) . ۵ - وسط تابستان ، قلب الاسد (سبك شناسی ج ۲ ص ۳۰۲) ورك : ص ۵۲ س ۲ ح ۱ . ۶ - از اول شوال تا دهم ذی الحجه . ۷ - غناء (بکسر اول) آواز خوش که طرب انگیزد و سرود (منتهی الارب) ، غنی (بکسر اول و فتح دوم توانگری ، غناء (بفتح اول) بهمین معنی و نیز فایده و سود و کفایت (منتهی الارب) . ۸ - رك : ص ۵ س ۶ و ح ۲ .

# مقاله سوم

## در علم نجوم و غزرت ۱ منجم در آن علم

ابوریحان بیرونی در کتاب التفهیم فی صناعة التنجیم باب اول بگوید که مرد نام منجمی را سزاوار نشود تا در چهار علم او را غزرتی<sup>۱</sup> نباشد: یکی هندسه دوم حساب<sup>۲</sup> سوم هیأت<sup>۳</sup> چهارم احکام<sup>۴</sup>. اما هندسه صنعتی است که اندرو شناخته شود<sup>۵</sup> حال اوضاع خطوط<sup>۶</sup> و اشکال سطوح<sup>۷</sup> و مجسمات<sup>۸</sup> و آن نسبت گوی که هر مقدوری راست بدانچه او مقادیر است، و آن نسبتی که مر و راست بدانچه او را اوضاع است و اشکال، و مشتمل است بر اصول او کتب اقلیدس<sup>۹</sup> نجارت<sup>۱۰</sup> که ثبت بن قره دستی<sup>۱۱</sup> کرده است. اما حساب صنعتی است که اندرو شناخته شود حال انواع اعداد و خواص هر نوعی از در نفس خویش، و حال نسبت اعداد<sup>۱۲</sup> بیکدیگر و نوآیند ایشان از یکدیگر<sup>۱۳</sup> و فروع او چون تنصیف<sup>۱۴</sup> و تضعیف<sup>۱۵</sup> و ضرب و قسمت و جمع و تفریق و جبر و مقادیر<sup>۱۶</sup> و مشتمل است اصول او را کتب اریتماتیکی<sup>۱۷</sup>، و فروع او را کتب ابو منصور<sup>۱۸</sup> و غیره است.

### (۱) ق: + اصلاح آن .

۱ - رك س ۱۹ س ۵ و ح ۲ - Astrologie - کتاب الفقه فی صناعة التنجیم ج ۱ س ۱۶۷ شماره ۱ پس بصورت عالم، پس باحکام نجوم از ريك مرده نام منجم را در کتاب خود تمام را بنامی ننماید (الفقه فی صناعة التنجیم ابوریحان مصحح آقای علامه محمد تقی مجلسی ج ۲) - ۳ - ح ۲ - اگر سیطره را هیأت باشد آن هیأت و بنا بر آن جهت در هر سطح طولی باشد بر عرش و بعد یکی کمتر باشد از مدهای سطح جسم یا در هر سطح عرضی باشد. - ۴ - جسم بناچاره بر هیأت بود همه سوختا و پختا و مومج بر سطح گرفته شد و نیز او را سیطره گویند یعنی گسترده و از برای سطح جسم که بر عرش است عرضی است و از جسم بیست بعد کمتر است و آن عمق است و در الفقه فی صناعة التنجیم ج ۱ س ۱۶۷ شماره ۲ - ۵ - در هر سطح عرضی و در هر سطح طولی از هر جسمی که در عرش است و در هر سطح عمق باشد وبالذات منتهی سطح بود. رك الفقه فی صناعة التنجیم ج ۱ س ۱۶۷ شماره ۳ - ۶ - هر چیزی (منتوبی الارض) - ۷ - (مص) دو و اردن چیزی از او که نصف نصف از او باشد - ۸ - (مص) دو چند کرد بدن (غلات) - ۹ - اریتماتیکی Arithmetike در اصل arithmos (عدد) علم حساب نظری (کشاف استدلالات العیون) و دانش اعداد و فن معاشقه در آن معانی العیون فن سیم از قسم دویم در علوم اوایل مقاله سیم و رك لغت نامه دهخدا



صد باب سجزی . اما علم هیات علمی است | که شناخته شود اندر حال اجزای (۱) عالم علوی و سفلی و اشکال و اوضاع ایشان و نسبت ایشان با یکدیگر و مقادیر و ابعادی که میان ایشان است ، و حال (۲) آن حرکات که هر کواکب راست و افلاک را ، و تعدیل کره ها و قطعه های (۳) دایره ها که بدو این حرکات تمام میشود ، و مشتمل است بر این علم را کتاب مجسطی (۴) و بهترین تفسیرها و بهترین شرحهای او تفسیر نیریزی است (۵) و مجسطی شفا . اما فروع این علم زیجه است و علم تقویم (۶) . اما علم احکام از فروع علم طبیعی است و خاصیت او تخمین (۷) است ، و مقصود از استدلال است از اشکال کواکب بقیاس [ یا ] یکدیگر و بقیاس درج و بروج بر فیضان آن حوادثی که به حرکات ایشان فائض شود از احوال ادوار عالم و مدت و ممالک و بلدان و موالیده و تساویر و تسبیر و اختیارات ، و مسائل ، و مشتمل است بدانچه (۸) بر شمرده

۵  
۶

(۱) ط : حرکات (۲) ط : احوال : احوالات (۳) ط : قطعه ها و  
 (۴) ط : نیریزی : متن تصحیح قیاسی است از روی کتاب تاریخ ، در  
 فهرست علامه در تعلیق (۵) ق : ط : تخمینی (۶) ط : بر این پنج ، و آن  
 جدول است : چه مورد مذکور هشت باشد است نه پنج .

۱ - در کتاب ص ۱۱ ج ۲ - در کتاب ص ۱۱ ج ۳ - ج : تقویم ، راست بودن ،  
 و حساب ریاضی منجمان ، و آن ورقی چند باشد که در آن حرکات و احوال کواکب سیزده ثبت نموده  
 ریاضی ، و نیز روزهای هفته و ماههای مختلف را در آن درج کنند . (۴) - ( پنج اول و دوم ج ،  
 درجه ، در بیان ریاضی (منتهی الارب) در اصطلاح هیات و نجوم یک سبده و مشتمل حصه از فنک ، در  
 (غیاث) . ۵ - ج : مولود ، فرزندان ، موالیده است و جمادات و حیوانات باشد در این  
 هر سه بچگان عناصر افلاک است (غیاث) . ۶ - ج : تحویل ، سال آن است که آفتاب بدو  
 یکبار همه فنک بروج را بگذرد و بدانجای باز آید . چنانچه اول بود . و سال عالم بحسب [ اتفاق ] حکامیان  
 از رسیدن آفتاب بمر حمل ، و سال مولدها از رسیدن بدانجای است که باصل مولد بود بوقت زادن ،  
 و این وقتها بیاید دانستن طالع آن برون آید ، و آن طالع تحویل آن سال باشد . (۷) - ج :  
 ص ۱۲۰۷ . ۸ - ج : تسبیر ، لغت زادن ، روان کردن ، تسبیر از حمله اعمال حکامیان است و  
 آن تصور زدن حرکت نقطه است از منطقه البروج در صورت طالع بر توالی هر چند فی الحقیقه بآن حرکت  
 متعرج نباشد ، و هل حکما و ریاضی که آن عبارت است از رسیدن اثر دلیل اول بدلیل ثانی ، تا از امتزاج  
 دلیلین استدلال یکی از حوادث متعقبه حاصل شود . . . » شرح بیست باب ملامظفر ج ۲ ص ۱۲ قمری  
 « در معرفت تسبیر » (شماره صحفه ندارد) .  
 بقیه حاشیه در صفحه بعد

Marfat.com



تصانیف ابو معشر بلخی و احمد عبدالجلیل سجزی و ابوریحان بیرونی و گوشیار<sup>(۱)</sup> جیلی . پس منجم باید که مردی بود زکی النفس زکی الخلق رضی الخالق ، و گوئی عتہ و جنون و کبالت از شرایط ابن باب است<sup>(۲)</sup> و از لوازم این صناعت . او منجم که احکام خواهد گفت باید که سهم الغیب در طالع دارد یا بجای این از طالع<sup>(۳)</sup> و خداوند خند سهم الغیب مسعود و در موضعی محمود . تا آنچه گوید از احکام و سورات نزدیک باشد<sup>(۴)</sup> . و از شرایط منجم یکی آن است که درجه اول گوشیار<sup>(۵)</sup> در طالع و کارمپتر پیوسته مطالعه میکند . و فزون مسعود و جمع شاهی می نگردد . و در متصورات او تزلزل میند .

۱- چق گوشیار در تصانیف بیرونی ، سجزی ، احمد ، و گوشیار است . ۲- احکام و جنون و کبالت از شرایط ابن باب است . ۳- از طالع . ۴- خداوند خند سهم الغیب مسعود و در موضعی محمود . تا آنچه گوید از احکام و سورات نزدیک باشد . ۵- در طالع و کارمپتر پیوسته مطالعه میکند . و فزون مسعود و جمع شاهی می نگردد .

۱- در طالع و کارمپتر پیوسته مطالعه میکند . و فزون مسعود و جمع شاهی می نگردد . ۲- خداوند خند سهم الغیب مسعود و در موضعی محمود . تا آنچه گوید از احکام و سورات نزدیک باشد . ۳- در طالع و کارمپتر پیوسته مطالعه میکند . و فزون مسعود و جمع شاهی می نگردد . ۴- خداوند خند سهم الغیب مسعود و در موضعی محمود . تا آنچه گوید از احکام و سورات نزدیک باشد . ۵- در طالع و کارمپتر پیوسته مطالعه میکند . و فزون مسعود و جمع شاهی می نگردد .

بقیة حاشیه صفحه ۸۹

۱- احکام و جنون و کبالت از شرایط ابن باب است . ۲- از طالع . ۳- خداوند خند سهم الغیب مسعود و در موضعی محمود . تا آنچه گوید از احکام و سورات نزدیک باشد . ۴- در طالع و کارمپتر پیوسته مطالعه میکند . و فزون مسعود و جمع شاهی می نگردد . ۵- در طالع و کارمپتر پیوسته مطالعه میکند . و فزون مسعود و جمع شاهی می نگردد .

## حکایت (۱)

یعقوب اسحق کندی یهودی بود اما فیلسوف زمانه خویش بود و حکیم روزگار خود، و بخدمت مأمون او را قربتی<sup>(۱)</sup> بود. روزی پیش مأمون در آمد و بر زبر دست یکی از ایمة اسلام بنشست. آن امام گفت: «تو دمی باشی، چرا بر زبر ایمة اسلام نشینی؟» یعقوب جواب داد که از برای آنکه آنچه تو دانی من دانم، و آنچه من دانم تو ندانی. آن امام<sup>(۲)</sup> او را بنجوم شناخت و از دیگر علمش<sup>(۳)</sup> خبر نداشت، گفت: «بر پاره‌ای کاغذ چیری نویسم، اگر تو بیرون آری که چه نبشتم<sup>(۴)</sup> ترا مسلم دارم.» پس گرو بستند از امام بردایی و از یعقوب اسحق باستری و ساختی که هزار دینار ارزیدی و بر در سرای ایستاده بود. پس دوات خواست و قلم، و بر پاره‌ای کاغذ بنوشت چیزی، و در زیر نهالی<sup>۲</sup> خلیفه بنهاد و گفت: «بیار!» یعقوب اسحق تخته خاک خواست، و برخاست و ارتفاع بگرفت و طالع درست کرد و زایجه بروی تخته خاک برکشید، و کواکب را تقویم کرد و در بروج ثابت کرد<sup>(۵)</sup> و شرایط خبی و ضمیر<sup>۳</sup> بجای آورد و گفت: «یا امیر المؤمنین! بر آن کاغذ چیزی نبشته است که آن چیز اول نبات بوده است و آخر حیوان شده.» مأمون دست در زیر نهالی کرد و آن کاغذ بر گرفت و بیرون آورد. آن امام نوشته بود بر آنجا که «عصای موسی». مأمون

(۱) ق: قریب (۲) ا، ب، ط: آن شخص (۳) ا، ب، ط: و از علوم دیگرش (۴) ق: نویشته‌ام (۵) ا: در بروج ثابت؛ ب: و در بروج ثابت؛ ط: و بروج ثابت.

۱ - اهل الذمه، جهود و ترسا بمناسبت دخول ایشان در عهد مسلمانان و امان ایشان (از منتهی الارب). ۲ - توشک. ۳ - ابوریحان در کتاب التفهیم فی صناعة النجیم که بطریق سؤال و جواب است، گوید: «خبی و ضمیر کدامند؟» خبی آن بود که پنهان کرده آید اندر مشت، و ضمیر آنست که چیزی اندیشد و پیدا نکند. بمسئول، و منجمان را اندرین بعاجل الحال فضحیت باشد و خصای ایشان اندر و بیشتر است از اصابت. (کتاب التفهیم لابی ریحان البیرونی British Museum Add. 7699, f. 157 b (جق) و رجوع بالتفهیم مصحح آقای جلال همائی ص ۵۳۸ شود. خبی بر وزن فعیل است از خبا مهموز اللام بمعنی پنهان شده، و همزه آخر را تبدیل بیا، کنند و خبی بش- بیا، گویند مانند دینی، ودنی (مشدد) (التفهیم ایضاً ص ۵۳۸ ح ۱۵. همانجا).

در ترجمه انگلیسی (ص ۱۳۰) خبی به Divination و ضمیر به thought - reading ترجمه شده.



کوشکی در چهار دری نشسته بود بیابغ هزار درخت، روی بابوریجان کرد و گفت :  
 « من ازین چهار در از کدام در بیرون خواهم رفت ؟ حکم کن و اختیار آن<sup>(۱)</sup> بر پاره  
 کاغذ نویس و در زیر نهالی من نه : » و این هر چهار در، راه گذر داشت<sup>(۲)</sup> . ابوریجان  
 اسطرلاب<sup>۱</sup> خواست و ارتفاع بگرفت و طالع درست کرد و ساعتی اندیشه نمود، و بر  
 پاره ای کاغذ بنوشت ، و در زیر نهالی نهاد ، محمود گفت<sup>(۳)</sup> : « حکم کردی ؟ » گفت :  
 « کردم » . محمود بفرمود تا کنند<sup>۲</sup> و<sup>(۴)</sup> تیشه و بیل آوردند ، بر دیواری که بجانب مشرق  
 است<sup>(۵)</sup> دری پنجمین بکنند و از آن در بیرون رفت ، و گفت آن کاغذ پاره بیآوردند ،  
 ابوریجان بر وی نوشته بود که « از این چهار در هیچ بیرون نشود ، بر دیوار مشرق دری  
 کنند<sup>(۶)</sup> و از آن در بیرون شود . » محمود چون بخواند طیره<sup>۳</sup> گشت و گفت او را  
 بمیان سرای فرو اندازند ، چنان کردند ، مگر با بام میانگین دامی بسته بود<sup>(۷)</sup> ،  
 ابوریجان بر آن دام آمد ، و دام بدرید ، و آهسته بزمین فرود آمد چنانکه بر وی افکار  
 نشد . محمود گفت : « او را بر آرید : » بر آوردند . گفت : « ی ابوریجان ! ازین حال  
 بازی ندانسته بودی . » گفت : « ای خداوند ! دانسته بودم . » گفت : « دلیل کو ؟ »  
 غلام را آواز داد<sup>(۸)</sup> و تقویم از غلام بستند و تحویل خویش از میان تقویم بیرون کرد .  
 در احکام آن روز نوشته بود که « مرا از جای بلند بیندازند ، ولیکن سلامت بزمین آیم  
 و تندرست بر خیزم » این سخن نیز موافق رأی محمود نیامد<sup>(۹)</sup> ، طیره تر گشت گفت :

(۱) ا ، ب ، ط : و چون حکم کرده باشی . (۲) ا ، ب ، ط : این جمله را بلافاصله بعد از  
 « حکم کن » آورده اند . (۳) ق : حکم تر است . (۴) ا ، ب ، ط : تا بکنند ( ب و ) .  
 (۵) ا ، ب ، ط : مشرق بود . (۶) ق : دری بیرون کند . (۷) متن مطابق ق است و سایر  
 نسخ مضطرب و مغلوذ است ، ا : مکرر با شام میانگین را دامی بسته بودند ؛ ب : مکرر تا ساء سامکش را  
 دامی بسته بودند ؛ ط : مکرر راه مکس را دامی بسته بودند ، و این اخیر از تصرفات فاسد خود مصحح  
 است . (۸) جمیع نسخ غیر از ق : - گفت دلیل کو ... داد . (۹) ا ، ب ، ط : برخیزم ؛  
 اینهمه نه بر مراد محمود بود .

۱ - اسطرلاب ، از یونانی astrolabos ، مرکب از astron ( ستاره ) و lambancin ( گرفتن ) و کلمه مرکب بمعنی تقدیر ستارگان است . رک : برهان مصحح نگارنده ص ۱۲۸ ح ۲ .  
 اسم فاعل از کردن . ۳ - رک : ص ۷۰ س ۳ و ح ۶ و همین صفحه ص ۲۶ و ص ۹۵ س ۹ .  
 ۴ - زمین گیر ، بجا مانده ، آزرده ( برهان ) . ۵ - یعنی این حال را ( سبک شناسی ج ۲ ص ۳۰۷  
 ۳۰۸ ) رک : ص ۹۸ ح ( ۵ ) .

« او را بقلعه برید و باز دارید ! » او را بقلعه غزنین باز داشتند و شش ماه در آن حبس بماند .

### مکاتب (۱) (۲)

آورده‌اند که در این شش ماه کس حدیث بوریحان پیش محمود نیارست کرد ، و از غلامان او (۲) یک غلام نامزد بود که او را خدمت همی کرد و بحاجت (۳) او بیرون همی شد و در می‌آمد . روزی این غلام بسر مرعزار غزنین می‌گذشت ، فالگویی او را بخواند و گفت : « در خالع تو چند سخن گفتمی همی بینم ، هدیه‌ای بده تا ترا بگویم . » غلام درمی دو بدو داد ، فالگویی گفت : « عزیزى از آن نو در رنجی است ، از امروز (۴) تا سه روز دیگر از آن رنج خلاص یابد و خجعت و تشریف پوشد . عزیز و مکرّم گردد ، غلامت (۵) همی رفت تا بقلعه ، و بر سبیل بشرد آن حاکم ، با خواجه بگفت ، بوریحان را خنده آمد و گفت : « ای الله ! بدانم که چنان چیزی نباید استاد ، دو دره بپاد دادی . » گویند خواجه بزرگ احمد حسن ، میگویند در شش ماه فرصت همی طلبید از حدیث بوریحان بدویید . آخر در سکاره سبک بود خوش طبع یفت ، سخن را گردان گردان همی آورد ، بوی بچود ، گفت : « بیچاره بوریحان که چنان دو حکم بدان ایگویی بشرد ، از شرف و تشریف بند و زندان یفت . » محمود گفت : « خواجه بدانم که من این را ندانم و میگویند که این مرد را در عاه نظر نیست مگر بوی همی سبک انگار ، بر خلاف رأی من بود (۶) ، پادشاهان خون دودند ، خورد بشد ، سخن سبک بود ، یفت تا ازیشان بپردند بشند (۷) ، آن روز که آن دره را بدادند ،

(۱) در بعضی نسخه‌ها « مکاتب (۱) (۲) » به جای « مکاتب (۱) (۲) » آمده است .

(۲) از غلامان او (۲) یک غلام نامزد بود که او را خدمت همی کرد و بحاجت (۳) او بیرون همی شد و در می‌آمد .

(۳) بحاجت او بیرون همی شد و در می‌آمد .

(۴) از امروز (۴) تا سه روز دیگر از آن رنج خلاص یابد و خجعت و تشریف پوشد .

(۵) غلامت (۵) همی رفت تا بقلعه ، و بر سبیل بشرد آن حاکم ، با خواجه بگفت ، بوریحان را خنده آمد و گفت : « ای الله ! بدانم که چنان چیزی نباید استاد ، دو دره بپاد دادی . »

(۶) بر خلاف رأی من بود (۶) ، پادشاهان خون دودند ، خورد بشد ، سخن سبک بود ، یفت تا ازیشان بپردند بشند (۷) ، آن روز که آن دره را بدادند ،

آن دو حکم او یکی خطاشدی به افتادی او را ، فردا بفرمای تا او را بیرون آرند و اسب و ساخت زر و جِبَّةٔ مالکی و دستار قصب<sup>۱</sup> دهند و هزار دینار و غلامی و کنیز کی . « پس همان روز که فالگوی<sup>(۱)</sup> گفته بود بوریحان را بیرون آوردند و این تشریف بدین نسخت بوی رسید ، و سلطان ازو عذر خواست و گفت : « یا بوریحان ! اگر خواهی که از من برخوردار باشی سخن بر مراد من گوی ، نه بر سلطنت<sup>۲</sup> علم خویش . بوریحان از آن پس سیرت بگردانید<sup>۳</sup> ، و این یکی از شرایط خدمت پادشاه است ، در حق و باطل با او باید بودن ، و بر وفق<sup>(۲)</sup> کار<sup>(۳)</sup> او را تقریر باید کرد . اما چون بوریحان بخانه رفت و افاضل بتهنیت او آمدند ، حدیث فالگوی با ایشان بگفت ، عجب داشتند ، کس فرستادند و فالگوی را بخواندند ، سخت لایعلم<sup>۴</sup> بود ، هیچ چیز نمیدانست . بوریحان گفت : « طالع مولود داری ؟ » گفت : « دارم . » طالع مولود بیاورد<sup>(۴)</sup> و بوریحان بنگریست : سپم الغیب بر حاق<sup>۵</sup> درجه طالعش افتاده بود نا هر چه میگفت اگر چه بر عمیاً همی گفت بصواب نزدیک بود<sup>(۶)</sup> .

### حکایت (۴)

این بنده را عجوزه‌ای<sup>۷</sup> بود ، ولادت او در بیست و هشتم صفر سنهٔ احدى عشره<sup>(۷)</sup> و خمسمائه بود و ماه با آفتاب بود و میان ایشان هیچ بعدی نبود ، پس سپم السعدة (۱) ا ، ب : آن منجم . (۲) « ورفق ... » سلیس بنظر نمی آید و دور نیست که در اصل اینطور بوده باشد : « ورفق ... » (فرزان ، یغما ۵: ۵ ص ۲۰۴) و ممکن است کلمه‌ای مانند (رای وی) پس از (وفق) ساقط شده باشد . رك : ص ۹۳ س ۱۸ . (م م) . (۳) ق و بروزگار . (۴) جمیع نسخ غیر از ق : - طالع مولود بیاورد . (۵) ق : - حاق . (۶) ا ، ب نزدیک همی آمد ؛ ط : نزدیک آمد . (۷) ا ، ب : اثنی عشر ؛ ط : عشر .

۱ - کنان تنک نرم (منتهی الارب) ، جامه‌ای باشد که از کنان و ابریشم بافند . (غیبات) ، بارچه‌ای از نوع حریر که جامه‌های فاخر از آن میکردند . ۲ - (مص) دراز دستی ، دراز زبانی ، قهر و غلبه (غیبات) . ۳ - تغییر خلق داد . ۴ - نادان . ۵ - وسط چیزی (منتهی الارب) (غیبات) . ۶ - عمیاء ، مؤنت اعمی (قطر المحيط) ، زن نایبنا و هر چیز مؤنت نایبنا (غیبات) در - فارسی بمعنی پوشیدگی (منتخب اللغات) و کوری آمده . در عربی مستحدث «علی العمیانی» بمعنی کور کوران است (دزی ذیل ج ۲ ص ۱۷۷) . ۷ - آقای فرزان نوشته اند : «استعمال کلمهٔ «عجوزه» بمعنای مصطلح آن در این مورد رکیک بنظر میرسد ، مگر اینکه در عبارت حذف و تقدیر با تاویل و تفسیری قائل شده بگوئیم عبارت در اصل بر این تقریب بوده است : « این بنده را عجوزه بود بقیهٔ حاشیه در صفحهٔ بعد

و سهم الغیب<sup>۱</sup> بدین علت هر دو بر درجه طالع افتاده بودند، و چون سن<sup>۲</sup> او پانزده کشید  
 او را علم نجوم بیاموختم، و در آن باره چنان شد که سؤالیهای مشکل ازین علم  
 جواب همی گفت، و احکام او بصواب عظیم نزدیک همی آمد، و مخدرات<sup>۳</sup> روی بوی  
 نهادند و سؤال همی کردند، و هر چه گفت بیشتر با قضا برابر افتاد تا<sup>(۱)</sup> يك روز پیرزنی  
 بر او آمد و گفت: «پسری از آن من چهار سال است تا بسفر است، و از وی هیچ  
 خبر ندارم نه از حیات و نه از ممات. بنگر تا از زندگن است یا از مردگان؟ آنجا که  
 هست مرا از حال او آگاه کن!» منجم برخاست و ارتفاع بگرفت و درجه طالع  
 درست کرد، و زایجه بر کشید، و کواکب<sup>(۲)</sup> ثابت کرد، و نخستین سخن این بگفت  
 که «پسرتو باز آمد.» پیرزن طیره<sup>۳</sup> شد و گفت: «ای فرزند آمدن او را امید میدادش  
 همین قدر بگوی که زنده است یا مرده؟» گفت: «میگویم که پسرت آمدن تو را  
 اگر نیامده باشد باز آی تا بگویم که چون است<sup>(۳)</sup>.» پیرزن بخنده شد. پس آمده بود  
 و بار از دراز گوش<sup>(۴)</sup> فرو میگرفتند. پسر را در کنار گرفت، و دو مشتعدن<sup>۴</sup> بر گرفت.

(۱) ق : ناگاه . (۲) ب ، ط : را . (۳) ق : منجم در آن سن سرش بر  
 نمود (بجای) گفت . چون است . (۴) ب ، ط : خرد

۱- رك : ۸۹ س ۴ و ۵ و ح ۲  
 ۲- ح مخدرة زن برده شن .  
 ۳- مفسه و قطع .  
 ۴- مفسه و قطع .  
 ۵- مفسه و قطع .

#### بقیه حاشیه صفحه قبل

و او را دختری که ولادت او . الخ . و با گویم مراد از «عجوزه» دختری است که در سن  
 است که از رفت و آمد و شئون خانگی زن عاجز و محروم بوده و نظامی هم چنین است و در  
 تعلیم و تعلم نجوم و علوم غریبه ساعته و ضمناً سالی هم برای روز میباید و آنچه است  
 وجهی تر بنظر موآید و آزمایش میتوان بر آن عماد بود . «عجوزه» معنی سالخورده  
 براون در ترجمه انگلیسی (س ۶۷) عجوزه را به Woman - servant ترجمه کرده  
 صفحه گوید: هر چند در متن «عجوزه» (زن پیر) آمده، من بجای آن «عجوزه» را  
 که مناسب تر است زیرا وی در ۵۱۱ میلاد شده و چهارده سالگی او در سن ۱۰۰ سالگی  
 درین موقع فقط چهل ساله بوده، و معنی آنست که در میان سالی پیش از آنکه در سن ۱۰۰  
 مرحوم قریشی در حاشیه سعه خود راجع بعجوزه نوشته که گویا معنی آنست که در سن ۱۰۰  
 دانست که یکی از معانی عجوزه زن است جوان و جوانه پس در آن افراسیاب و در آنکه  
 از برای زن عجوزه، یا اینکه اعمدیت بدین (شرح قاموس) ورك ايضا المرء الموانع اما بعد  
 «عجوزه» برای زن بنکار رفته است .



و بنزدیک او آورد و گفت : « راست گفتمی ، پسر من آمد . » و با هدیه دعای (۱) نیکو کرد او را . آنشب چون بخانه رسیدم و این خبر بشنیدم از وی سؤال کردم که « بچه دلیل (۲) گفتمی و از کدام خانه حکم کردی ؟ » گفت : « بدینها نرسیده بودم ، اما چون صورت طالع تمام کردم ، مگسی در آمد و بر حرف درجه طالع نشست ، بدین عادت بر باطن من چنان روی نمود که این پسر رسید . و چون بگفتم و مادر او استقصا کرد ، آمدن او بر من چنان محقق گشت که (۳) گویی میبینم که او بر از خر فرو میگیرد . » مرا معلوم شد که آنبسه سبب الغیب بر درجه طالع همی کند ، و این جز از آنجا نیست (۴)

### حکایت (۵)

محمود داودی پسر ابوالفاسم داودی عظیم معتوه بود بلکه مجنون ، و از علم نجوم بیشتر مدعی نداشت ، و از اعمال نجوم مولود نری دانستی ، و در عقو امیش اشکال بود که همدان به نماند . و خدمت امیر داد ابوبکر بن مسعود (۷) کردی به پنج دید . اما احکامه بر بیشتر قریب جواب بودی ، و در دیوانگی ت بدرجه ای (۸) بود که خداوند من است بحبل امیر داد را جفتی سگت غوزی فرستاده بود سخت بزرگ و مریب ، او باختیار خویش با آن هر دو سگ جنگ کرد و از ایشان سلامت بجست ، و بعد از آن بساها در هری بازار عصاران بر د گن مقری حداد (۹) ضیب با جماعتی

(۱) جق : دعای (۱۲) با طالع دلیل (۱۳) استقصا کرد آمده بود بر من چنان محقق که استقصا کرد آمده بود بر من چنان محقق شد که همین است بدون شد (۴) و این چیز از آنجا است طالع و جز این نیست (۱۵) قی عیون (۱۶) قی و در مقومیش به نماند (۱۷) ابوبکر مسعود (۱۸) ضیب با جماعتی با درجه طالع عطار .

۱ - (مف) از عدا (رک) س ۹ س ۳ و ح ۲) بر معنی ناقص عقل ۲ - مقومی (۱) از مقوم - ای حاصل مصدر تقویه و مشتق استخراج تقویه ، رک س ۳ و ح ۳ ۳ - مهوس ، ارد که از وی نرسند و شمر بنده (منتهی لارب) .





بود (۱). گفت : « داودی ! چه خواهی ؟ » خدمت کرد و گفت : « ای (۲) پادشاه روی زمین ! جوشنی خواهم و سپری و نیزه‌ای تا با باوردی جنگ کنم . » و این باوردی سرهنگی بود ملازم در سرای امیر داد (۳) ، و داودی را باوی تعصب بود بسبب لقب که او را شجاع الملك همی نوشتند ، و داودی را شجاع الحکماء ، و داودی مضایقت همی کرد که او را چرا (۴) شجاع مینویسند ، و آنرا امیر داد بدانسته بود (۵) و پیوسته داودی را با او در انداختی ، و آن مرد مسلمان در دست او درمانده بود . فی الجمله در دیوانگی محمود داودی هیچ اشکالی (۶) نبود ، و این فصل بدان آوردم تا پادشاه را معلوم باشد که در احکام نجومی جنون و عته<sup>۲</sup> از شرایط آن باب است .

### حکایت (۶)

حکیم موصلی از طبقه منجمان بود در نسابور (۷) ، و خدمت خواجه بزرگ نظام الملك طوسی کردی ، و در مهمات خواجه با او مشورت کردی ، و رای و تدبیر از او خواستی . موصلی را چون سال بر آمد<sup>۳</sup> و فتور<sup>۴</sup> قوی<sup>۵</sup> (۸) ظاهر شدن گرفت و استرخاء بدن پدید آمد ، و نیز<sup>۶</sup> سفرهای دراز نتوانست کرد ، از خواجه استعفا خواست تا بنسابور شود و بنشیند ، و هر سال تقویمی و تحویلی می فرستد (۹) ، و خواجه در دامن عمر<sup>۸</sup> و بقایای زندگانی بود ، گفت : « تسیر<sup>۹</sup> بران و بنگر که (۱۰)

(۱) ا ، ب ، ط : بماندند و شکفتیها نمودند (۲) ق : از (۳) ا ، ب ، ط : سرهنگ در امیرداد بود . (۴) ا ، ب ، ط : چرا . (۵) ق : و امیرداد از آن بدانسته بود . در عبارت قدما « از آن » و « ازین » مانند (نشانه م م) مفعول به استعمال میشده است ، شاهد دیگر در ص ۹۲ س ۱۲ - ۱۳ : گفت یا بوردیحان ازین حال باری ندانسته بودی . رك : سبك شناسی . بهار . ج ۲ ص ۳۰۷ - ۰۸ . (۴-۴) . (۶) ا ، ب : شکى ؛ ط : شك (۷) ا ، ب ، ط : منجمان نسابور بود . (۸) ا ، ب ، ط : فتوری قوی . (۹) ا ، ب : و هر سال تقویم و تحویل سال بسال میفرستد ؛ ط : و تقویم تحویل سال - بسال بفرستد . (۱۰) ا : تسیر عمر بر اندازه و بنگرسته که ؛ ب : تسیر عمر بر انداز و بنگرسته که ؛ ط : تسیر عمر بر اندازه بنگر که سنه .

۱ - بمجادله و مناظره می افکند . ۲ - رك : ص ۸۹ س ۳ و ح ۲ . ۳ - سالخورده و پیر شد . ۴ - (بضم اول و دوم) بستنی آوردن (منتهی الارب) ، سستی و سست شدن و مجازاً خرابی (غیاب) . ۵ - ج قوه ، توانایی (منتهی الارب) ، استعداد و امکان (غیاب) ، نیرو ؛ و رك : ح (۸) . ۶ - (مص) سست شدن و فروهستن هر چیز و سستی و نرمی و فروهشنگی . ۷ - در جمله منفی بمعنی «دیگر» . ۸ - نزدیک به پایان زندگی ، اواخر عمر . ۹ - رك : ص ۸۸ ح ۷ .



انار الله برهانه و وسع علیه رضوانه<sup>(۱)</sup> . اما<sup>(۲)</sup> چون طالع مولود رصدی<sup>(۳)</sup> و کدخدای<sup>(۴)</sup> و هیلاج درست بود<sup>(۵)</sup> و منجم حاذق و فاضل، آن حکم<sup>(۶)</sup> هر آینه راست آمد<sup>(۷)</sup> و هو اعلم<sup>(۸)</sup> .

### حکایت (۷)

در سنه ست و خمسمایه بشهر بلخ در گوی برده فروشان در سرای امیر ابو سعید جره<sup>(۹)</sup> خواجه امام عمر خیّامی<sup>(۱۰)</sup> و خواجه امام مظفر اسفزاری<sup>(۱۱)</sup> نزول کرده بودند ، و من بدان خدمت پیوسته بودم . در میان مجلس عشرت از حجة الحق<sup>(۱۲)</sup> عمر شنیدم که او گفت : « گور من در موضعی باشد که هر بیماری شمال بر من گل افشان میکند<sup>(۱۳)</sup> . مرا این سخن<sup>(۱۴)</sup> مستحیل نمود<sup>(۱۵)</sup> و دانستم که جنوبی<sup>(۱۶)</sup> گزاف<sup>(۱۷)</sup> نگوید چون در سنه ثلاثین بنشاپور رسیدم . چهار (چند - ن ) سال<sup>(۱۸)</sup> بود تا آن بزرگ روی در نقب خاک کشیده بود . و عالم سفلی از او یتیم مانده و او را بر من حق استادی بود . آدیندای بزیارت او رفتم و یکی را با خود ببردم که خاک او بمن نماید . مرا بگورستان حیره<sup>(۱۹)</sup> بیرون آورد ، و بر دست چپ<sup>(۲۰)</sup> گشتم<sup>(۲۱)</sup> . در پایین دیوار بغی خاک او دیدم نهاده ، و درختان امرود و زرد آلو سر از آن باغ بیرون

۹۰

(۱) ط : اما . (۲) ط : و رصد . ق : و رصدی . (۳) ک : کدخدای . ط : کدخدای  
(۴) ب : درست بود . (۵) ا ، ب ، ط : این حکم . (۶) ا ، ب : درست آمد . ط : درست آمد  
(۷) ا : ابو سعید جره . ب : ابو سعید جره . ط : ابو سعید . (۸) ط : خیّامی . (۹) ق : اسفزاری .  
(۱۰) ط : اسفزاری . (۱۱) ط : حجة الخلق . (۱۲) ا ، ب ، ط : موضعی باشد که هر سال دو بار  
بر من درختان گل افشان کند . (۱۳) ق : سخت . (۱۴) ا : این جمله با مفاد جمله بود که  
میکوید . و دانستم که جنوبی گزاف نمیگوید . درست سازش ندارد و بعید نیست که در اصل مرا مستحیل  
نمینمود (ط : نمود . ب : م .) بده (فرزان . ب : غما . ه : س . ه - ۲۰۵ - ۲۰۶) . (۱۵) ا : جنوبی . ط : جنوبی  
(۱۶) ق : گزافی . (۱۷) ا ، ب ، ط : و چند سال ، این اختلاف نسخه بسیار مهمی است ، رجوع  
کنید بتعلیقات . (۱۸) ق : جره . (۱۹) ق : چپ . (۲۰) ا ، ب ، ط : گشتم .

کرده، و چندان برگ شکوفه بر خاک او ریخته بود که خاک او در زیر گل پنهان شده بود، و مرا یاد آمد آن حکایت که بشهر بلخ از او شنیده بودم. گریه بر من افتاد که در بسیط عالم و اقطار ربع مسکون<sup>۱</sup> او را هیچ جای نظیری نمیدیدم<sup>(۱)</sup>. ایزد تبار و تعالی جای او در جنان<sup>۲</sup> کناد بَمَنَّهُ وَ كَرَمَهُ<sup>۳</sup>.

## حکایت (۸)

۵

اگر چه حکم<sup>(۲)</sup> حجة الحق عمر بنیدم، اما ندیده او را در احدی از جوه عالم اعتقادی، و از بزرگان هیچ کس ندیدم و نشنیدم که در احدی اعتقاد داشته باشد. در<sup>(۳)</sup> زمستان سنه ثمان و خمسمایه بشهر مرو سلطان کس فرستاد تا در آنجا صدرالدین محمد بن المنقر رحمه الله<sup>۴</sup> که خواجده امه عمر را سدرای عالم و حقیق<sup>(۵)</sup> آنست که بشکار رویه که اندر آن چند روز بری و آن بران شهرت آید و خواجده امه عمر را صحبت خواجده بود. و در سرای او فرود آمدی. خواجده کس فرستاد تا او را بگریه و ماجرا بوی بگفت. برفت<sup>(۶)</sup> او دو روز در آن کرد و حقیقی آنست که او را و خود برفت و با اختیار سلطان را برنشاند. و چون سلطان آنرا شنید و در زمین برفت. ابر در کشید<sup>(۷)</sup> و پند برخاست و عمر را در پیشگاه خود آوردند. سلطان خواست که باز دردد. خواجده امه گفت: در پیشگاه سلطان

(۱) ایزد تبار و تعالی در هیچ جای جنان نظیری نمیدیدم.  
 (۲) حکم در حدیثی است که در بیان صفات ائمه اطهار علیهم السلام آمده است که هر کس از آن بزرگان را در دنیا یا آخرت ببیند یا بشناسد یا در حق او شکی داشته باشد، خداوند او را عذاب کند.  
 (۳) در این مورد در تاریخ سلطنت سلطان محمود غزنوی در سال ۱۰۱۰ هجری قمری ذکر شده است.  
 (۴) صدرالدین محمد بن المنقر از مشاهیر علمای سنی و فاضلان آن زمان بود.  
 (۵) حقیق آنست که او را در هیچ جای دنیا یا آخرت نظیری نبیندند.  
 (۶) برفت یعنی در پیشگاه سلطان حاضر شد.  
 (۷) کشید یعنی در پیشگاه سلطان حاضر شد و پند برخاست.

۱- در کتاب تاریخ سلطنت سلطان محمود غزنوی در سال ۱۰۱۰ هجری قمری ذکر شده است.  
 ۲- در حدیثی است که در بیان صفات ائمه اطهار علیهم السلام آمده است که هر کس از آن بزرگان را در دنیا یا آخرت ببیند یا بشناسد یا در حق او شکی داشته باشد، خداوند او را عذاب کند.  
 ۳- در این مورد در تاریخ سلطنت سلطان محمود غزنوی در سال ۱۰۱۰ هجری قمری ذکر شده است.  
 ۴- صدرالدین محمد بن المنقر از مشاهیر علمای سنی و فاضلان آن زمان بود.  
 ۵- حقیق آنست که او را در هیچ جای دنیا یا آخرت نظیری نبیندند.  
 ۶- برفت یعنی در پیشگاه سلطان حاضر شد.  
 ۷- کشید یعنی در پیشگاه سلطان حاضر شد و پند برخاست.

که همین ساعت ابر باز شود، و درین پنج روز هیچ نم نباشد. سلطان براند و ابر باز شد، و در آن پنج روز هیچ نم نبود و کس ابر ندید. احکام نجوم اگرچه صنعتی معروفست اعتماد را نشاید، و باید که منجم در آن اعتماد دوری نکند، و هر حکم که کند حواله با قضا کند.

## حکایت (۹)

۵ بر پادشاه واجب است که هر جا که رود ندیم و خدمتکار که دارد او را بیازماید، اگر شرع را معتقد بود و بفرائض و سنن آن قیام کند و اقبال نماید او را قریب و عزیز گرداند و اعتماد کند، و اگر بر خلاف این بود او را مهجور گرداند، و حواشی<sup>۱</sup> مجالس خود را از سایه او محفوظ دارد، که هر که در دین خدای عز و جل (۱) و شریعت محمد مصطفی (۲) صلعم<sup>۲</sup> اعتقاد ندارد او را در هیچ کس اعتقاد نبود، و شوم باشد بر خویشتن و بر مخدوم. در اوایل ملک سلطان غیاث الدین محمد بن ملکشاه قسیم<sup>۳</sup> امیر المؤمنین - نَوْرَ اللّٰهِ تَرَبَّتَهُ - ملک عرب صدقه عصیان آورد و گردن از ربقه طاعت بکشید، و با پنجاه هزار مرد عرب از حله روی بیفداد نهاد. امیر المؤمنین المستظهر بالله نامه در نامه و پیک در پیک روان کرده بود باصفهان (۳) و سلطان را همی خواند، و سلطان از منجمان اختیار<sup>۴</sup> همی خواست. هیچ اختیاری<sup>۵</sup> نبود (۴) و صاحب طالع سلطان (۵) راجع (۶) بود. گفتند: «ای خداوند! اختیاری<sup>۶</sup> نمی یابیم». گفت: «بجوید!» و تشدید کرد و دلتنگی نمود. منجمان بگریختند. غزنوی (۷) بود که

(۱) جمیع نسخ غیر از ق: - خدای عزوجل. (۲) ق: المصطفی. (۳) ا، ب: ب: بسپاهان؛ ط: در اصفهان. (۴) ا، ب، ط: - نبود. (۵) ا، ب، ط: که صاحب طالع سلطان را شاید نبود. (۶) ط: و راجع. (۷) چق: غزنوی؛ ط: غریبجی، و در حاشیه نوشته: «غریب جی، جی بکسر اول نام ولایت اصفهان خصوصاً بلوکی از او بوده. برهان، و در فرهنگ جی بر وزن ری ذکر شده.» و این تصحیح و تفسیر مضحکی است.

۱ - ج. حاشیه، اهل مرد و کسان وی (منتهی الارب). ۲ - رک: ص ۹۱ س ۱۳ و ح ۵.  
 ۳ - بخش بخش کننده، مرد صاحب جمال (منتهی الارب)، شریک و هم بخش (غیاث). ۴ - خدا خاک او را روشن کند!  
 ۵ - رک: ص ۸۸ س ۱۰ و ح ۸ (درس ۸۹).

در کوی گنبد (۱) د گانی داشت و فالگویی کردی ، و زنان (۲) بر او شدندی ، و تعویذ<sup>۱</sup> دوستی نوشتی . علم او غوری نداشت . باشنایی غلامی از آن سلطان خویشتن را پیش سلطان انداخت و گفت که من اختیاری<sup>۲</sup> بکنم ، بدان اختیار برو ، و اگر مظفر نشوی مرا گردن بزن . « حالی سلطان خوشدل گشت و باختیار او بر نشست ، و دوست دینار نشابوری بوی داد و برفت ، با صدقه مصاف کرد و لشکر را بشکست ، و صدقه را بگرفت ۵ و بکشت ، و چون مظفر و منصور باصفهان (۳) باز آمد ، فالگوی را بنواخت و تشریف گران داد و قریب گردانید ، و منجمان را بخواند و گفت : « شما اختیار نکردید ، این غزنوی (۴) اختیاری کرد و برفتیم (۵) ، و خدای عزوجل راست آورد ، چرا چنین کردید ؟ همانا صدقه شما را رشوتی فرستاده بود که اختیاری نکنید (۶) . « همه در خند افتادند و بنالیدند و گفتند : « بدان اختیار هیچ منجم راضی نبود ، و اگر خواهد بنویسند (۷) و بخراسان فرستند (۸) تا خواجه امام عمر خیمی (۹) چه گوید . « سلطان دانست که آن بیچارگان راست میگویند (۱۰) ، از ندما خویش فضل را (۱۱) بخواند و گفت : « فردا بخانه خویش شراب خور (۱۲) و منجم (۱۳) غزنوی (۱۴) را همان شراب را شراب ده (۱۵) ، و در غایت مستی از او پرس که این اختیار که تو کردی نیکو نبود نبود و منجمان آنرا عیبها همی کنند ، سر این مرا بگوی « آن ندیه حسد بود ۱۶ و بمستی از وی پرسید ، غزنوی گفت : « من دانستم که از دو بیرون نماند .

(۱) ا . ب . ط . بدرکبید . (۲) ا . ب . ط . زردی و زهر و ع . مردان و زنان . (۳) ا . ب . ط . باصفهان . (۴) ق . (۵) ا . ب . ط . برفت . (۶) ا . ب . ط . نمی بردید . (۷) ا . ب . ط . خواهد بنویسند . (۸) ا . ب . ط . فرستند . (۹) ا . ب . ط . خیمی . (۱۰) ا . ب . ط . میگویند . (۱۱) ا . ب . ط . از ندما ، خویش فضل را . (۱۲) ا . ب . ط . خور . (۱۳) ا . ب . ط . منجم . (۱۴) ا . ب . ط . غزنوی . (۱۵) ا . ب . ط . شراب ده . (۱۶) ا . ب . ط . حسد بود .

۱ - آنچه از عزائم و آیات قرآنی و جز آن نوشته جهت حصول مهمل و دوم آنها اخود . (منتهی الارب) . ۲ - رک : ص ۸۸ س ۱۰ و ۸ (درس ۸۹)



لشکر شکسته شود یا این لشکر. اگر آن لشکر شکسته شود تشریف یابم، و اگر این لشکر شکسته شود که بمن پردازد؟ پس دیگر روز ندیم با سلطان بگفت، سلطان فرمود تا کاهن<sup>(۱)</sup> غزنوی<sup>(۲)</sup> را اخراج<sup>(۳)</sup> کردند و گفت<sup>(۴)</sup>: «این چنین کسی که او را در حق مسلمانان این اعتقاد باشد، شوم باشد.»<sup>(۵)</sup> و منجمان خویش را بخواند و بر ایشان اعتماد کرد و گفت: «من خود آن کاهن<sup>(۶)</sup> را دشمن داشتم که یک نماز نکردی، و هر که شرع را نشاید ما را هم نشاید.»

### حکایت (۱۰)

در شهر سنسب و ازبکین و خمسمایه<sup>(۷)</sup> میان سلطان عالم منجربین ملکشاہ و خداوند سلطان<sup>(۸)</sup> علاء الدنیا والدین مصاف افتاد بدر او<sup>(۹)</sup> و مصاف غور شکسته شد و خداوند سلطان مشرق - خَلِدَ اللهُ مَلَكَهُ - گرفتار گشت، و خداوند زاده ملات عالم عادل شمس الدوله والدین محمد<sup>(۱۰)</sup> بن مسعود گرفتار شد بدست امیر اسفندیار برنقش هریوه<sup>(۱۱)</sup>، و پنجاه هزار دینار قرار افتاد که کس او بحضرت بهرین رود و استحضات آن مال کند، و چون مال بهری رسید<sup>(۱۲)</sup> آن خداوند زاده را اطاعت کنند<sup>(۱۳)</sup>، و از جانب سلطان عالم او خود مطلق<sup>(۱۴)</sup> بود، و بوقت حرکت کردن از هری<sup>(۱۵)</sup> تشریف ناهزد کرده بود، من بنده درین حال بدان خدمت رسیدم. روزی در غایت دلتنگی پیشده اشارت فرمود که «آخر این گشیش<sup>(۱۶)</sup> کی خواهد

(۱) ق : تا ۵۰ من . (۲) ا : عرچی ؛ ب : غریخی ؛ ط : غریخی . (۳) ق : خرج . (۴) ا ، ب ، ط : کردند . (۵) ا ، ب : پس او را بکشند . ق : او کشته بد . (۶) ق : منجم . (۷) ق : خمسمایه . (۸) ق : سلطان . (۹) ق : بدر آیه : ا ، ب ، ط : بدر او به . رجوع کنید مستقیماً . (۱۰) ا ، ب ، ط : محمود ، و آن خطاست . رجوع کنید بمطبقات . (۱۱) ا : برنقش هریوه ؛ ب : برنقش مریوه ؛ ط : . (۱۲) ا ، ب : و چون این مال بفرستند ؛ ط : و چون این مال فرستاده شود . (۱۳) ا ، ب ، ط : طلاق دهد . (۱۴) ا ، ب : ان هراة ؛ ب : آن مرا ؛ ط : از هرات . (۱۵) ب : کشاکش .

۱- (مس) بر افزودن (منتهی الارب) : استخراج ، جمع آوری ( لغت نامه دهخدا ) .  
۲- رها کند . ۳- (امف) از اطلاق ، آزاد شده از قید و حصر (غیاب) ، رها شده .

بود، و این حمل کبی برسد؛ آن روز بدین اختیار ارتفاعی گرفتم<sup>(۱)</sup>، طالع بر کشیدم و مجهود<sup>۲</sup> بجای آوردم. سوم روز آن سؤال را دلیل گشایش بود. دیگر روز بیامدم و گفتم: « فردا نماز پیشین<sup>۳</sup> کس رسد. » آن پادشاه زاده همه روز<sup>(۲)</sup> درین اندیشه بود. دیگر روز بخدمت رفتم، گفتم<sup>(۳)</sup>: « امروز وعده است. » گفت: « آری. » نماز پیشین<sup>۳</sup> هم در آن خدمت بایستادم، چون بانگ نماز بر آمد، از سر ظرف<sup>۴</sup> گفتم: « دیدی که نماز پیشین<sup>۳</sup> رسید<sup>(۴)</sup> و خبری نرسیده. » آن پادشاه زاده درین روز قاصدی در رسید و این بشارت داد که حمل آوردند پنجاه هزار دینار و طلا و چیزهای دیگر. عزالدین<sup>(۵)</sup> محمود حاجی که خداوند زاده جوانان و صاحب حمل است. در دیگر روز<sup>(۶)</sup> خداوند زاده شمس الدوله و بدین عالم پیوستید و مطابق شد. و بزود ترین حالی روی زمین از زمین کارها بر زیدت است و بر زیدت<sup>(۷)</sup> در زمین شهبان<sup>(۸)</sup> بود. و گفتم: « نظمی آید داری ده شهری آن حکم دارند حسن خواسته که دهان تو پر زرد کند. » آنچه زرد کند<sup>(۹)</sup> طلوع من دو بار<sup>(۱۰)</sup> پر زرد کرد. و گفتم: « پس آید زرد کرد<sup>(۱۱)</sup> پر زرد داشته پر زرد کرد. بزود تر از آن فعلی هر روز در دو بار خداوند زاده را بخداوند ملک معصوم از زالی دارد. یعنی نوکر بدین

(۱) آن روز پس پاد نظر آورد. در آن روز پادشاه زاده را در آن روز

(۲) ق - چون - کتب - پیشین رسد. در آن روز پادشاه زاده را در آن روز

(۳) ق - غیر از این - در آن روز - طالع بدین روز - در آن روز

رسید - حمل مقبره - در آن روز - در آن روز

هر روز زاده شد - در آن روز - در آن روز

دو بار (۱۳) - در آن روز - در آن روز

۱ - در آن روز - در آن روز

غیبات) - در آن روز - در آن روز

س ۶۹ س ۱ و ج ۱ - در آن روز - در آن روز

# مقاله چهارم

## در علم طب و هدایت طبیب (۱)

طب صنعتی است که بدان صنعت صحت در بدن انسان نگاه دارند، و چون زایل شود باز آرند، و بیارایند او را بدرازی موی و پاکی روی و خوشی بوی و گشادگی. اما طبیب باید که رقیق<sup>(۲)</sup> الخاق حکیم<sup>(۳)</sup> النفس جید الحدس<sup>(۴)</sup> باشد، و حدس حرکتی باشد که نفس را بود در آرا، صایبه<sup>(۵)</sup> اعنی<sup>(۶)</sup> که سرعت انتقالی بود از معلوم بمجهول، و هر طبیب که شرف نفس انسان نشناسد رقیق الخلق نبود، و تا منطق نداند حکیم - النفس نبود، و تا مؤید نبود بتأیید الهی جید الحدس نبود، و هر که جید الحدس نبود بمعرفت عنت نرسد، زیرا که دلیل از نبض میباید گرفت، و نبض حرکت انقباض و انبساط است و سکونی که میان این دو حرکت افتد؛ و میان اطبا خلاف است. گروهی گفته اند که حرکت انقباض را بحس<sup>(۷)</sup> نشاید اندر یافتن، اما افضل المتأخرین حجة - الحق<sup>(۸)</sup> الحسین بن عبدالله بن سینا در کتاب قانون میگوید: حرکت انقباض را در توان یافتن بدشواری اندر تنهای کم گوشت<sup>(۹)</sup> و آنکه نبض ده<sup>(۱۰)</sup> جنس است، و هر یکی از او متنوع شود بسه نوع: دو طرفین او و یکی اعتدال او، تا تأیید الهی باستصواب<sup>(۱۱)</sup>

(۱) ا: هدایت اطبا؛ ط: مراتب اطبا. (۲) ا، ق: رقیق. (۳) ب، ط: حلیم. (۴) ا، ب: حجة الخلق؛ ط: جید الخلق. (۵) ا: تنهائی گوشت؛ ب: تنهائی گوشت؛ ط: (در متن): منتهای گوشت؛ (نسخه بدل): پهنائی گوشت. (۶) ق، ط: دو، و آن خطاست. رجوع کنید بکلیات قانون چاپ طهران ص ۲۵۱ بیعد.

۱ - نرم خوی، دانا دل (جان)، نیکو حدس (حدس)، بگمان سخن گفتن و دانستن امور بنخین و توهم. منتهی الارب). ۲ - تطبیق صفت با موصوف (جمع). ۳ - متکلم وحده از فعل مضارع از عنایة، قصد میکنم و مراد میدارم (غیاث). ۴ - (مص) صواب خواستن، صواب شمردن. (منتهی الارب).

او همراه نبود فکرت مُصیب<sup>۱</sup> نتواند بود و تفسره<sup>۲</sup> را نیز همچنان الوان و رسوب<sup>۳</sup> (۱)  
 او نگاه داشتن، و از هر لونی بر حالتی دلیل گرفتن نه کاری خرد است. این همه  
 دلایل بتأیید الهی و هدایت پادشاهی مفتقرند<sup>۴</sup>، و این معنی است که ما او را بعبارت (۲)  
 حدس یاد کرده ایم. و تا طیب منطق نداند و جنس و نوع نشناسد در میان فصل<sup>۵</sup>  
 و خاصه<sup>۶</sup> و عرض<sup>۷</sup> فرق نتواند کرد، و عتت نشناسد، و چون عتت نشناسد، در علاج مُصیب<sup>۸</sup>  
 نتواند بود، و ما اینجا مثلی بزنییم تا معلوم شود که چنین است که همی گوییم. مرض  
 جنس آمد و تب و صداع<sup>۹</sup> و زکام و سرسام<sup>۱۰</sup> و حصبه<sup>۱۱</sup> و یرقان<sup>۱۲</sup> نوع، و هر  
 یکی بفصلی از یکدیگر جدا شوند، و ازین هر یکی باز جنس شوند، مثلاً تب جنس  
 است و حُمی<sup>۱۳</sup> (۳) و غب<sup>۱۴</sup> و شطر الغب<sup>۱۵</sup> و ربع<sup>۱۶</sup> انواع، و هر یکی بفصلی دانی از  
 یکدیگر جدا شوند چنانکه حُمی بوم جدا شود از دیگر تبها بدانکه دراز ترین میان

(۱) ۱ - و رسوب - ط ۱ - (۲) جق - بعبارات (م) (۳) رسوب - ط ۱ -

افزاده چه تبهایی را که اینجا گفته بعد شرح میدهد رک - ص ۱۰۷ - (م)

۱ - رک - ص ۵۴ س ۱۵ و ح ۹ - ۲ - بفتح تاء و سر سین، البصره، انوار العین، ص ۱۰۷  
 به علی المرض و بنظر فیه الاطباء، و یستدلون بلونه علی غب امین، انسان امرت (جق) ص ۱۰۷  
 و دوم - مص) بفتح نشستن چیزی در آب (منتهی الارب) - نه شین شدن - ص ۱۰۷  
 نیارمند گردیدن، درویش گشتن - ۵ - اصطلاح منطق چیز است که میزد عشق را در میان  
 ذاتیه و واقع میشود در جواب ای شیء، هوفی ذاته، چنانکه منطق را تمیز میدهد انسان را از  
 که شریک اند او را در حیوانیت (غیبات) کلی ذاتی که مقول بود در جواب ای شیء هوفی  
 ذاتی خاص بود که امتیاز باو حاصل شود، آن را فصل خوانند، مانند منطق است در  
 خواجه نصیر طوسی مصحح مدرس رضوی ص ۲۰۰ - ۶ - و صبی باشد نه افوی باشد و  
 مثل ضحك برای انسان که در دیگر حیوانات یافته شود (غیبات) - ۷ - غای غریب است  
 ضاحك و كاتب انسان را، یا شامل بود زیادت از شایع را، مانند متحرک است  
 خوانند و دوم را عرس عام و بهری خاصه را عرش خاص خوانند، و بهری عام خاصه را  
 پس کلیات پنج اند: جنس و نوع و فصل و خاصه و عرض عام (۱) جنس لامیوس ص ۱۰۷  
 (منتهی الارب) - ۸ - در اصطلاح طب ورم دماغ (غیبات) (انامه) ص ۱۰۷  
 delirium (ترجمه انگلیسی) - ۹ - بفتح و ع ت دالیم به تاء و سر سین  
 و شکم همراه است (ناظم الاطباء) (بحر الجواهر) measles (م) ص ۱۰۷  
 که رنگ بدن تغییر فاحش یابد و گونه زرد و سیاه یابد (شوه) (بحر الجواهر) ص ۱۰۷  
 jaundice (ترجمه انگلیسی) - ۱۱ - جمع بود رسوب، و نشسته بود و انوار  
 حیوانی و طبیعی و نفسانی گرم شود اولاً گرمای فراطون و سپس این حرارت قدری در بدن  
 آنجا بتوسط شریانها بدیگر اعضا، و اخلاط رسد، علامه گوید که این نشانه بر حواس  
 قوت حاشیه داشته باشد

او يك شبانه روز بود، و دروتكتر<sup>۱</sup> و گرانی و کاهلی و درد نباشد، و تب مطبقة<sup>۲</sup> جدا شود از دیگر تبها بدانکه چون بگیرد تا چند روز باز نشود، و تب غب<sup>۳</sup> جدا شود از دیگر تبها بدانکه روزی بیاید و دیگر روز نیاید، و تب شطر الغب<sup>۴</sup> جدا شود از دیگر تبها بدانکه يك روز سخت تر<sup>(۱)</sup> آید و درنگش کمتر باشد و يك روز آهسته تر آید و درنگش دراز تر بود، و تب ربع جدا شود از دیگر تبها بدانکه روزی بیاید و دیگر روز نیاید و سوم نیاید و چهارم بیاید<sup>(۲)</sup>؛ و این هر یکی باز جنس شوند، و ایشانرا انواع پدید آید. چون طیب منطق داند و حاذق باشد و بداند که کدام تب است، و مادّات آن تب چیست، هر کب است یا مفرد، زود بمعالجت مشغول شود، و اگر در شناختن علّت درماند بخدای عزّوجلّ باز گردد و ازو استعانت خواهد، و اگر در علاج فروماند هم بخدای باز گردد و ازو مدد خواهد<sup>(۳)</sup> که بازگشت همه بدوست<sup>۳</sup>.

## حکایت<sup>(۱)</sup>

درسنه اثنی عشره و خمسمایه در بازار عطاران<sup>(۴)</sup> نشابور بر دکان محمد محمد

(۱) ق :- و دیگر روز نیاید ... سخت تر . (۲) ا ، ب :- بدانکه سه روز نیاید و چهارم روز بیاید ؛ ط :- بدانکه دو روز نیاید و روز سوم بیاید . (۳) ج ، د :- و اگر در علاج ... خواهد . (۴) ق :- عطاران .

۱ - (بفتح اول و دوم و ضم سوم مشدّد ، مص) شکسته شدن . (منتهی الارب) . ۲ - (ضم اول و کسر سوم و فتح چهارم) (اقرب الموارد) و آن تب دموی لازم است و بر دو نوع است - یکی آنکه از عفونت خون در عروق و خارج آنها پدید آید و دیگری بغیر عفونت خون را گرم کند و بغنیان آرد . رک بحر الجواهر . براون مطبقة را به inflammatory fever ترجمه کرده و در حاشیه گوید : شاید بتوان آنرا به continuous یا remittent ترجمه کرد . در خصوص تب مطبقة رک : Schlimmer Terminologie Médico - pharmaceutique (lith. Tihrán . 1874) pp 192-197 and 285 .

۳ - انالله وانا اليه راجعون (سورة ۲ [البقرة] آیه ۱۵۱) .

بقیة حاشیة صفحه قبل

و گرنه تا هفت روز بکشد (بحر الجواهر) . quotidian (ترجمه انگلیسی) . ۱۲ - حمی غب (بکسر غین و باء مشدّد) ، تب صفراوی است که ماده آن موج عفونت خارج عروق مانند فرجه های اعضا و معده و کبد گردد (بحر الجواهر) ، تبی که يك روز در میان آید یعنی يك روز آید و يك روز نیاید (ناظم الاطباء) . tertian (ترجمه انگلیسی) . ۱۳ - (بفتح شین) قسمی از تب نوبه که يك روز شدید باشد و يك روز خفیف (ناظم الاطباء) و رک : بحر الجواهر = double tertian (ترجمه انگلیسی) . ۱۴ - (بکسر اول) تبی که يك روز گیرد و دو روز گذارد (بحر الجواهر) = quartian (ترجمه انگلیسی)

منجم<sup>(۱)</sup> طیب از خواجه امام ابوبکر دقاق<sup>(۲)</sup> شنیدم که او گفت : در سنه اثنین و خمسمایه یکی از مشاهیر نشابور را قولنج<sup>۱</sup> بگرفت و مرا بخواند، و بدیدم و بمعالجت مشغول شدم. و آنچه درین باب فراز آمد بجای آوردم. البته شفا روی نمود، و سه روز بر آن بر آمد. نماز شام باز گشتم نا امید بر آنکه نیم شب بیمار در گذرد. درین رنج بخفتم. صبحدم بیدار گشتم و شک نکردم که در گذشته بود<sup>(۳)</sup>. بیام بر شدم و روی بدان جانب آوردم و نیوشه<sup>۲</sup> کردم<sup>(۴)</sup>. هیچ آوازی نشنیدم که بر گذشتن او دلیل بودی. سوره فاتحه بخواندم، و از آن جانب بدمیده و گفتم : «اللی و ستدی و مولای تو گفته ای در کلام میرم<sup>۳</sup> و کتب محکم : وَ نَزَّلَ مِنَ الْقُرْآنِ مَاهُو شِفَاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ<sup>۴</sup>». و تجر همی خوردم که جوان بود و منعم و منتعم<sup>۵</sup> و که انجمنی تمام داشت<sup>(۵)</sup>. پس وضو ساختم و به صائی شده و ساعت بگزاردم یکی در سرای نزد نگه کردم. کس او بود. بشرت داد که «بگشای<sup>۶</sup>» گفتم : «چه شد» گفت : «ساعت راحت یافت». دانستم که از برکات فایحه الکتاب<sup>۷</sup> بوده است و این شربت از داروخانه ربانی رفته است و این مرا تجربه شد. و بسیر جیب این شربت در ده همه موافق افتاد و شفا بحاصل آمد. پس طیب بید که نیکو اعتقاد بود در حق نبی<sup>۸</sup> شریع را معتقد دارد، و از عامه طب بید که فصول قرآن و مسکن جیب<sup>۹</sup>

(۱) محمد صحیح ب : محمد صحیح ب : صحیح (۲) دقاق (۳) در گذشته بود (۴) نیوشه بود (۵) منعم و منتعم (۶) بگشای (۷) فایحه الکتاب (۸) نبی (۹) مسکن جیب

۱ - (بضم اول و فتح با کسر سوم) مریضی است که در وقت خواب در خواب حاصل شود و در آرد و که قوی گردد و شد بخلاف مریضی که در بیداری کولنج را از یونی kolinos و کولیک از کولون kolon و کولون (colon فرانسوی) (شعبه یی) اعمال غایب است که برهن و غده در کولون قرار داشتن باشد بعد از ابرهان) ۳ - بی غده یی و غده یی در کولون و کولون در ابرام معتقد (منتهی الابد) ۴ - سوره فاتحه (لا اله الا الله) ۵ - آنچه را که (موت) شفاست و عشا شی بر کردیدگان در (افعال) (موت) (قرن الموارد) ۶ - (۱) در کلام (۲) در کلام (۳) در کلام (۴) در کلام (۵) در کلام ۸ - رک ح (۱۵) ۹ - تعریف سوره فاتحه (قرآن) ۱۰ - بی کولون جیب



اسحق و مرشد محمد زکریا رازی و شرح نیلی که این مجملات را کرده است<sup>(۱)</sup> ، بدست آرد<sup>(۲)</sup> و مطالعت همی کند، بعد از آنکه بر استادی مشفق<sup>۱</sup> خوانده باشد، و از کتب وسط ذخیره ثابت قره یا منصوری محمد زکریا رازی یا هدایه ابوبکر اخوینی<sup>(۳)</sup> یا کفایه احمد فرج<sup>(۴)</sup> یا اغراض سید اسمعیل جرجانی باستقصاء تمام بر استادی مشفق<sup>۱</sup> خواند، پس از کتب بسایط<sup>۱</sup> یکی بدست آرد چون سته عشر جالینوس یا حاوی محمد زکریا یا کامل الصناعه یا صد باب بوسهل<sup>(۵)</sup> مسیحی یا قانون بوعلی<sup>(۶)</sup> سینا یا ذخیره خوارزمشاهی ، و بوقت فراغت مطالعه همی کند ، و اگر خواهد که ازین همه مستغنی باشد بقانون کفایت کند . سید کونین<sup>۳</sup> و پیشوای ثقلین<sup>۲</sup> میفرماید :

« كَرَّ الصَّيْدُ فِي جَوْفِ الْفَرَّاءِ » همه شکارها در شکم گور خراست . این همه که گفتم در قانون یافته شود با بسیاری از زواید ، و هر کرا مجتهد اول از قانون معلوم باشد از اصول علم طب و کتبات او ، هیچ برو پوشیده نماند ، زیرا که اگر بقراط و جالینوس زنده شوند، روا بود که پیش این کتاب سجده کنند . و عجبی شنیدم که یکی درین کتاب بر بوعلی اعتراض کرد و از آن معترضات کتابی ساخت و «اصلاح قانون» نام کرد . گویی در هر دو مینگرم که مصنف<sup>۱</sup> چه معتوه<sup>۱</sup> مردی باشد و مصنف<sup>۱</sup> چه مکروه

(۱) ۱ : و شرح نیلی که این مجملات کرده است ؛ ب : و شرح نیلی که این مجملات کرده است ؛ ط : و شرح نیلی که این مجملات کرده آمد . (۲) ۱ ، ب : حفظ دارد ؛ ط : . (۳) ۱ ، ب : اخوینی ؛ ق : اخوی ، ط : آخری . (جق) . و در متن جق . اجوینی . رک : تعلیقات . (م.م) (۴) همه نسخ : فرخ . نام این دو کتاب در هیچ موضع یافت نشد مگر در کتابی مختصر موسوم به «موجز کمی» که نام مصنف آن نیز معلوم نیست و یک نسخه از آن در موزه بریطانیه در لندن محفوظ است . در دیباچه کتاب مذکور گوید (Add. 23560, f. 264 b) : «خواستم تا مختصری جمع کنم و النقاط کنم از کتابهای فارسی چون هدایه الاجوینی (الاجوینی م.م) و کفایه احمد فرج و ذخیره خوارزمشاهی و کتاب الاغراض و خفی علانی و غیر آن الخ» و تصحیح متن (چاپ قزوینی) از روی این نسخه است . رک : تعلیقات (م.م) (۵) ۱ ، ب ، ط : ابوسهل . (۶) ۱ ، ب ، ط : ابوعلی .

۱ - (افا) از اشفاق ، مهربانی کننده (غیث) ، مهربان . ۲ - ج . بسیطه بمعنی ادویه مفرده ، گیاههای طبی (دزی . ذیل ج ۱ ص ۸۶) . بعضی مراد مؤلف را درینجا کتب مبسوط و مفصل دانسته اند بقرینه «مجملات» و «کتب وسط» (س ۱ و ۳) . قس «کتب صفار» (ص ۱۱۱ س آخر) . ۳ - دو جهان . ۴ - تشبیه تقر (بفتح اول و دوم) ، مردمان و بریان ، جن وانس ؛ سیدالثقلین . رسول اکرم ص (لغت نامه) . ۵ - همه شکار کم از شکار گور خراست (مثل) (منتهی الارب) رک : تعلیقات . ۶ - بکسر نون (افا) از تصنیف ، مؤلف کتاب (اقرب الموارد) ، نویسنده کتاب . ۷ - رک ص ۹۶ س ۱۰ و ح ۱ . ۸ - بفتح نون (امف) از تصنیف . کتابی که نوشته شود ، تصنیف (اقرب الموارد) .



کتابی<sup>(۱)</sup>؛ چرا کسی را بر بزرگی اعتراض باید کرد که تصنیفی از آن او بدست گیرد مسأله نخستین برو مشکل باشد؛ چهار هزار سال بود تا حکما، اوایل جانها گذاختند<sup>(۲)</sup> و روانها در باختند تا علم حکمت را بجای فرود آرند نتوانستند. تا بعد از این مدت حکیم مطلق و فیلسوف اعظم ارسطاطاليس این نقد<sup>۱</sup> را بقسطاس<sup>۲</sup> منطق بسخت<sup>۳</sup> و بمعجک<sup>۴</sup> حدود نقد<sup>(۳)</sup> کرد و بمکیال<sup>۵</sup> قیاس پیمود تا شک و ریب ازو برخاست و منتج و مُحقق گشت، و بعد ازو درین هزار و پانصد سال هیچ فیلسوف بکمه سخن او نرسید و بر جاده سیاق او نگذشت<sup>(۴)</sup> الا افضل المتأخرین حکیم المشرق حجة الحق علی الخلق<sup>(۵)</sup> ابوعلی الحسن بن عبدالله بن سینا، و هر که برین دو بزرگ اعتراض کرد خویشان را از زمره اهل خرد بیرون آورد و در سلك اهل جنون ترویج داد و در جمع اهل عته<sup>(۶)</sup> جلوه کرد. ایزد تبارک و تعالی ما را ازین هفوات و شیطانی نگره داراد بمنه و لطفه. پس اگر طبیعی مجتهد اول از قانون جداسته بشد و سیاحت از اربعین<sup>۹</sup> کشد اهل اعتماد بود، و اگر چه این درجه حاصل دارد باید که در کتب<sup>(۷)</sup> صفار<sup>۷</sup> که استادان مجرب<sup>۸</sup> تصنیف کرده اند یکی پیوسته با خویشترین

(۱) : ۱ که مصنف اول چه معتبر مردی و مصنف دوم کتب خاروه... که مصنف اول چه معتبر مردی و مصنف دوم کتاب تصنیف کرده  
(۲) : ۱ . ب . ط : کنند . (۳) این عبارت درهمه نسخ فاسد است و قرب اسوات حجة فی... این بقدر القسطاس منطق بسخت و بمعجک حدود نقد کرد... این را بقدر القسطاس منطق حکمت بود...  
کرد : ط : نیز بقدر القسطاس منطق و حکمت صره و نقد کرد...  
ازو نگذشت . (۵) ق - المشرق الخلق . (۶) عته ط است عته  
۱ . ب . ط : کتاب

۱ - (بفتح اول) : «نقد» اول بمعنی سه و در و «نقد» دوم مصداقست بمعنی...  
از بد . (جق) . ۲ - بکسر و ضم اول، کبان و ترازو (منتهی الارض) ...  
رک : س ۶۵ س ۱۳ . بسخت . ۳ - معجک (بکسر اول و فتح دوم) ...  
زر و سیم عبار کنند . (منتهی الارض) . ۴ - ...  
( اقرب الموارد ) . ۵ - فضل تر بسینون ...  
۷ - رک : س ۱۹ س ۳ و ج ۲ . ۸ - ح ...  
۹ - چهل سالگی . ۱۰ - ح ...  
نقل شده ، آقای فرزاد نوشته اند (مجله پانچ سال بنام شماره ۵ س ۲۰۵) ...  
گرفته است زیرا هر چند در این مورد مجرب ، بصیغه اسم فاعل ...  
بصیغه اسم مفعول یعنی مجرب (بفتح اول) بسخت و اوسج و بصیغه ضمیر می آید

چون تحفة الملوك محمد بن زکریا و کفایة ابن مندویة<sup>(۱)</sup> اصفهانی<sup>(۲)</sup> و تدارك<sup>(۳)</sup> انواع الخطأ فی التدبیر الطبی<sup>(۴)</sup> ابو علی و ختیّ علائی<sup>(۵)</sup> و یادگار سید اسمعیل جرجانی : زیرا که بر حافظه اعتمادی نیست که در آخر مؤخر دماغ باشد که دیرتر در عمل آید، این مکتوب او را معین<sup>۱</sup> بنشد<sup>۲</sup>، پس هر پادشاه که طبیب اختیار کند این شرایط که بر شمردیم باید که اندر یافته باشد<sup>(۶)</sup> که نه بس سهل کاری است جان و عمر خویش بدست هر جاهل دادن و تدبیر جان خود در کنار هر غافل نهادن.

### حکایت (۴)

بختیشوع یکی از نصاری<sup>(۱)</sup> بغداد بود، طیبی حاذق و مشفق<sup>۲</sup> صدق بود و مرتب خدمت مأمون، مگر از بی شایستگی از اقربا<sup>۳</sup> مأمون یکی را اسباب افتاد. مأمون را بدان قریب دلبستگی تمام بود. بختیشوع را بفرستاد تا معالجت او بکند. او بر پای خلعت<sup>(۴)</sup> و جان بر میان بست از جهت مأمون. و بانواع معالجت کرد، هیچ سود نداشت و از نوادر معالجت آنچه بدداشت، بکرد: البته فایده نکرده<sup>(۵)</sup>، و کار از دست شد. و از مأمون خجل میبود، و مأمون بجای آورد که بختیشوع خجل میماند<sup>(۶)</sup>، گفت «یا بختیشوع! خجل مپوش، تو جهد جویش و بندگی خویش بجای آوردی، مگر خدای عز و جل نمیخواهد، بقضا رخص ده که ما دادیم.» بختیشوع چون مأمون را مایوس دید، گفت: «یک معالجت دیگر مانده است - باقبیل امیر المؤمنین بکنم، اگر چه

(۱) ۱: سندونه ذات مندویة. (۲) ط. - و کفایة ابن اصفهانی. (۳) ط. - نماید. (۴) ط. و ابطنی. (۵) ط. - ختیّ لعلائی. (۶) ط. - ختیّ المیلانی. (۷) ط. - باید که درو بود. (۸) انصاریان. (۹) انصارایان. (۱۰) ط. - بفرستاد تا به معالجت او برخواست. ط. - بفرستاد تا به معالجت او اقدام نماید. (۱۱) ط. - بفرستاد تا به معالجت او برخواست. (۱۲) ط. - بفرستاد تا به معالجت او برخواست. (۱۳) ط. - بفرستاد تا به معالجت او برخواست. (۱۴) ط. - بفرستاد تا به معالجت او برخواست. (۱۵) ط. - بفرستاد تا به معالجت او برخواست. (۱۶) ط. - بفرستاد تا به معالجت او برخواست. (۱۷) ط. - بفرستاد تا به معالجت او برخواست. (۱۸) ط. - بفرستاد تا به معالجت او برخواست. (۱۹) ط. - بفرستاد تا به معالجت او برخواست. (۲۰) ط. - بفرستاد تا به معالجت او برخواست. (۲۱) ط. - بفرستاد تا به معالجت او برخواست. (۲۲) ط. - بفرستاد تا به معالجت او برخواست. (۲۳) ط. - بفرستاد تا به معالجت او برخواست. (۲۴) ط. - بفرستاد تا به معالجت او برخواست. (۲۵) ط. - بفرستاد تا به معالجت او برخواست. (۲۶) ط. - بفرستاد تا به معالجت او برخواست. (۲۷) ط. - بفرستاد تا به معالجت او برخواست. (۲۸) ط. - بفرستاد تا به معالجت او برخواست. (۲۹) ط. - بفرستاد تا به معالجت او برخواست. (۳۰) ط. - بفرستاد تا به معالجت او برخواست. (۳۱) ط. - بفرستاد تا به معالجت او برخواست. (۳۲) ط. - بفرستاد تا به معالجت او برخواست. (۳۳) ط. - بفرستاد تا به معالجت او برخواست. (۳۴) ط. - بفرستاد تا به معالجت او برخواست. (۳۵) ط. - بفرستاد تا به معالجت او برخواست. (۳۶) ط. - بفرستاد تا به معالجت او برخواست. (۳۷) ط. - بفرستاد تا به معالجت او برخواست. (۳۸) ط. - بفرستاد تا به معالجت او برخواست. (۳۹) ط. - بفرستاد تا به معالجت او برخواست. (۴۰) ط. - بفرستاد تا به معالجت او برخواست. (۴۱) ط. - بفرستاد تا به معالجت او برخواست. (۴۲) ط. - بفرستاد تا به معالجت او برخواست. (۴۳) ط. - بفرستاد تا به معالجت او برخواست. (۴۴) ط. - بفرستاد تا به معالجت او برخواست. (۴۵) ط. - بفرستاد تا به معالجت او برخواست. (۴۶) ط. - بفرستاد تا به معالجت او برخواست. (۴۷) ط. - بفرستاد تا به معالجت او برخواست. (۴۸) ط. - بفرستاد تا به معالجت او برخواست. (۴۹) ط. - بفرستاد تا به معالجت او برخواست. (۵۰) ط. - بفرستاد تا به معالجت او برخواست. (۵۱) ط. - بفرستاد تا به معالجت او برخواست. (۵۲) ط. - بفرستاد تا به معالجت او برخواست. (۵۳) ط. - بفرستاد تا به معالجت او برخواست. (۵۴) ط. - بفرستاد تا به معالجت او برخواست. (۵۵) ط. - بفرستاد تا به معالجت او برخواست. (۵۶) ط. - بفرستاد تا به معالجت او برخواست. (۵۷) ط. - بفرستاد تا به معالجت او برخواست. (۵۸) ط. - بفرستاد تا به معالجت او برخواست. (۵۹) ط. - بفرستاد تا به معالجت او برخواست. (۶۰) ط. - بفرستاد تا به معالجت او برخواست. (۶۱) ط. - بفرستاد تا به معالجت او برخواست. (۶۲) ط. - بفرستاد تا به معالجت او برخواست. (۶۳) ط. - بفرستاد تا به معالجت او برخواست. (۶۴) ط. - بفرستاد تا به معالجت او برخواست. (۶۵) ط. - بفرستاد تا به معالجت او برخواست. (۶۶) ط. - بفرستاد تا به معالجت او برخواست. (۶۷) ط. - بفرستاد تا به معالجت او برخواست. (۶۸) ط. - بفرستاد تا به معالجت او برخواست. (۶۹) ط. - بفرستاد تا به معالجت او برخواست. (۷۰) ط. - بفرستاد تا به معالجت او برخواست. (۷۱) ط. - بفرستاد تا به معالجت او برخواست. (۷۲) ط. - بفرستاد تا به معالجت او برخواست. (۷۳) ط. - بفرستاد تا به معالجت او برخواست. (۷۴) ط. - بفرستاد تا به معالجت او برخواست. (۷۵) ط. - بفرستاد تا به معالجت او برخواست. (۷۶) ط. - بفرستاد تا به معالجت او برخواست. (۷۷) ط. - بفرستاد تا به معالجت او برخواست. (۷۸) ط. - بفرستاد تا به معالجت او برخواست. (۷۹) ط. - بفرستاد تا به معالجت او برخواست. (۸۰) ط. - بفرستاد تا به معالجت او برخواست. (۸۱) ط. - بفرستاد تا به معالجت او برخواست. (۸۲) ط. - بفرستاد تا به معالجت او برخواست. (۸۳) ط. - بفرستاد تا به معالجت او برخواست. (۸۴) ط. - بفرستاد تا به معالجت او برخواست. (۸۵) ط. - بفرستاد تا به معالجت او برخواست. (۸۶) ط. - بفرستاد تا به معالجت او برخواست. (۸۷) ط. - بفرستاد تا به معالجت او برخواست. (۸۸) ط. - بفرستاد تا به معالجت او برخواست. (۸۹) ط. - بفرستاد تا به معالجت او برخواست. (۹۰) ط. - بفرستاد تا به معالجت او برخواست. (۹۱) ط. - بفرستاد تا به معالجت او برخواست. (۹۲) ط. - بفرستاد تا به معالجت او برخواست. (۹۳) ط. - بفرستاد تا به معالجت او برخواست. (۹۴) ط. - بفرستاد تا به معالجت او برخواست. (۹۵) ط. - بفرستاد تا به معالجت او برخواست. (۹۶) ط. - بفرستاد تا به معالجت او برخواست. (۹۷) ط. - بفرستاد تا به معالجت او برخواست. (۹۸) ط. - بفرستاد تا به معالجت او برخواست. (۹۹) ط. - بفرستاد تا به معالجت او برخواست. (۱۰۰) ط. - بفرستاد تا به معالجت او برخواست.

۱ - (افا) از اعانة، یاز. یاور. ۲ - عبارت: «و این مکتوب او را معین باشد» در سابق سخن بیگانه نماید و معنی در ترکیب کلامی ندارد و احتمال اسقاط یا اشتباهی دیگر در آن میرود (فرزان، مجله، بهمن سال پنجم شماره ۵ ص ۲۰۵). مراد آنست که از کتب صفار یکی پیوسته بخود دارد. پس آن کتاب او را معین باشد. ۳ - رك: ص ۱۱۰ ح ۱. ۴ - تکرار فعل. ۵ - ج. قرب، نزدت، خویشاوند (منتهی الارب) (غیاث).

مخاطره است، اما باشد که باری تعالی راست آرد. و بیمار هر روز پنجاه شصت بار  
 می‌نشست، پس مسهل بساخت و بیمار داد. آن روز که مسهل خورد زیادت شد. دیگر  
 روز باز ایستاد. اطبا ازو سؤال کردند که « این چه مخاطره بود که تو کردی؟ » جواب  
 داد که « مادّت این اسهال از دماغ بود، و تا از دماغ فرود نیامدی این اسهال منقطع  
 نگشتی، و من ترسیدم که اگر مسهل دهم نباید<sup>(۱۱)</sup> که قوّت باسهال رفته نکند، چون  
 دن بر گرفتند گفته: آخر در مسهل امید است و در ندادن هیچ امید نه. بدادم  
 و تو گُل بر خدای کردم که او تواناست. و باری تعالی توفیق داد و نیکی شد<sup>(۱۲)</sup> و رئیس  
 درست آمد. زیرا که در مسهل ندادن مرگ متوقع بود و در مسهل دادن مرگ  
 و زندگی هر دو متوقع بود. مسهل دادن اولیتر دیدم<sup>(۱۳)</sup>.

### حکایت<sup>(۱۳)</sup>

۱۰

شیخ رئیس حجّه الحق<sup>(۱۴)</sup> ابوعلی سینا حکایت کرد اندر نفس منور و نور در آخر  
 فصل امکان وجود امور نادره عن هذه النفس همی گوید که من زنده بودم و در  
 ده: حاضر شد صیبری بدجس علی از مابون سمن و فیون اندر آنجا که در حرم  
 رسید که در حرم شدی و بنی محرّمات و مجدّدات با رفیقان و از آنجا که  
 حرم نشسته بود بجایی که مسکن نبود که هیچ بریده آنچه تو سستی از آنجا  
 خوردنی خواست، کمیزان خوردنی آوردند که سبزی که خواستار در حرم

۱۲

(۱۱) ق مادّت باید ص باشد. (۱۲) در این حدیث آمده است که من زنده بودم و در ده: حاضر شد صیبری بدجس علی از مابون سمن و فیون اندر آنجا که در حرم رسید که در حرم شدی و بنی محرّمات و مجدّدات با رفیقان و از آنجا که حرم نشسته بود بجایی که مسکن نبود که هیچ بریده آنچه تو سستی از آنجا خوردنی خواست، کمیزان خوردنی آوردند که سبزی که خواستار در حرم

۱- معنی بیان (۲) (۱) (۳) (۴) (۵) (۶) (۷) (۸) (۹) (۱۰) (۱۱) (۱۲) (۱۳) (۱۴) (۱۵) (۱۶) (۱۷) (۱۸) (۱۹) (۲۰) (۲۱) (۲۲) (۲۳) (۲۴) (۲۵) (۲۶) (۲۷) (۲۸) (۲۹) (۳۰) (۳۱) (۳۲) (۳۳) (۳۴) (۳۵) (۳۶) (۳۷) (۳۸) (۳۹) (۴۰) (۴۱) (۴۲) (۴۳) (۴۴) (۴۵) (۴۶) (۴۷) (۴۸) (۴۹) (۵۰) (۵۱) (۵۲) (۵۳) (۵۴) (۵۵) (۵۶) (۵۷) (۵۸) (۵۹) (۶۰) (۶۱) (۶۲) (۶۳) (۶۴) (۶۵) (۶۶) (۶۷) (۶۸) (۶۹) (۷۰) (۷۱) (۷۲) (۷۳) (۷۴) (۷۵) (۷۶) (۷۷) (۷۸) (۷۹) (۸۰) (۸۱) (۸۲) (۸۳) (۸۴) (۸۵) (۸۶) (۸۷) (۸۸) (۸۹) (۹۰) (۹۱) (۹۲) (۹۳) (۹۴) (۹۵) (۹۶) (۹۷) (۹۸) (۹۹) (۱۰۰)

برگرفت<sup>(۱)</sup>، و دو تا شد و بر زمین نهاد. خواست که راست شود نتوانست شد، همچنان  
 بماند<sup>(۲)</sup> بسبب ریجی غلیظ که در مفاصل او حادث شد. ملک روی بطیب کرد  
 که در حال او را معالجت باید کرد بهر وجه که باشد، و اینجا تدبیر طبیعی را هیچ  
 وجهی نبود و مجالی نداشت بسبب دوری ادویه، روی بتدبیر نفسانی کرد و بفرمود تا  
 مقنعه<sup>(۳)</sup> از سروی فرو کشیدند<sup>(۴)</sup> و موی او برهنه کردند، تا شرم دارد و حرکتی کند،  
 و او را از آن حالت مستکوره<sup>(۵)</sup> آید که مجامع<sup>(۶)</sup> سر و روی او برهنه باشد، تغیر  
 نگرفت<sup>(۷)</sup>، دست بشنیع تر از آن برد<sup>(۸)</sup> و بفرمود<sup>(۹)</sup> تا شاووارش فرو کشیدند - شرم  
 داشت و حرارتی در باطن او حادث شد چنانکه آن ریح را تحلیل<sup>(۱۰)</sup> کرد، و او  
 راست ایستاد و مستقیم، و سلیم<sup>(۱۱)</sup> باز گشت. اگر طبیب حکیم و قادر<sup>(۱۲)</sup> نبودی او را  
 این استنباط نبودی<sup>(۱۳)</sup>، و ازین معالجت عاجز ماندی، و چون عاجز شدی از چشم پادشاه  
 بیفتادی. پس معرفت اشیاء طبیعی<sup>(۱۴)</sup> و تصور موجودات طبیعی ازین باب است،  
 و هو الله.

### حکایت (۴)

هم از ملوک آل سامان امیر منصور بن نوح بن نصر را عارضه ای افتاد که

(۱) ا ب : از سر خوانکش برگرفت (۲) ا ب : همچنان دو تو بماند (۳) ا ب :  
 ناگاه سر بر آورد و راست ایستاد. ملک سؤالی کرد که این چه حرکت بود. گفت در آن حالت  
 ریجی غلیظ در مفاصل او حادث شد بفرمودم تا موی او برهنه کردند - جز اول این فقره زاید و مخالف  
 اصل عبارت این سیناست و جز اخیرش تکرار است. (۴) ا ب : تا شرم دارد. نگرفت. (۵)  
 و : بردم - ط : و موی او برهنه. از آن برد، و بجای آن دارد. ناگاه حرکتی کرد. (۶)  
 ا ب : ق : فرمودم. (۷) ا ب : ط : ماهر. (۸) ا ب : ط : ماهر. (۹) ا ب : ط : ماهر. (۱۰) ا ب : ط : ماهر. (۱۱) ا ب : ط : ماهر. (۱۲) ا ب : ط : ماهر. (۱۳) ا ب : ط : ماهر. (۱۴) ا ب : ط : ماهر.

۱ - (بکسر اول و فتح سوم و چهارم) بر سر افکندنی زنان (منتهی الارب) ۲ - (امف) از  
 استکراه، ناخوش شمردن و گریختن (منتهی الارب) ۳ - ج مجمع (بفتح اول و فتح  
 و کسر سوم)، جای گرد آمدن، جای جمع شدن (منتهی الارب) (غیاب)، جمع (المنجد) ۴ - (مص)  
 از هم گشادن چیزی را، جای فرود آمدن، فانی کردن چیزی را بگداختن (غیاب) ۵ - (درست  
 و بی گزند از آفت) (منتهی الارب)

مزمّن<sup>(۱)</sup> گشت و بر جای بماند، و اطّبا در آن معالجت عاجز ماندند. امیر منصور کس فرستاد و محمد بن زکریّا رازی را بخواند بدین معالجت. او بیامد تا بآموی، و چون بکنار جیحون رسید و جیحون بدید. گفت: «من در کشتی نشینم، قال الله تعالی: وَلَا تَقُواْ بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ». خدای تعالی میگوید که خویشتم را بدست خویشتم در تباکه میندازید، و نیز هم ن که از حکمت نباشد باختیار در چنین مهبانکه نشینم. و تا کس امیر بیخرا رفت و بر آمد، او کتاب منصور را تصنیف کرد و آن بدست آن کس بفرستد، و گفت: «من این کتابم، و ازین کتاب منصور تو بحاصل امرت، منی حاجتی نیست.» چون کتاب بمیر رسید راجع شد پس هزار دینار بفرستد و آن کس خاص<sup>(۲)</sup> و ساخت. و گفت: «همه رفقی<sup>(۳)</sup> بکنید. اندر بود ندارد آن کس» او ببندید و در کشتی نشانید و بگذرانید. «جان در داند خدا هشی، و در آن دست و پای او بیستند و در کشتی نشانید و بگذرانید. و آن کس در آن کس کردند و جنیبت با ساخت در پیش نشانید. و از خود همه پاره در آن کس بیخرا نبود. سؤال در دلد له «ما ترسید به انه چون است که در آن کس با ده خصومت کنی. نگردی و ترا طجا. و در آن کس در آن کس سال بیست هزار کس از جیحون بگذرانند. شرف بکنند. و در آن کس است که شود. و چون غرق شود تا دامن قبضت نشاید. و در آن کس اختیار در کشتی نشست تا غرق شد. و در آن کس در آن کس

(۱) مزمّن: امیر منصور که در کشتی نشین بود و از کشتی بیرون نرفت.  
 (۲) خاص: مخصوص.  
 (۳) رفقی: رفیق، دوست.

۱- (۱) مزمّن: امیر منصور که در کشتی نشین بود و از کشتی بیرون نرفت.  
 ۲- (۲) (الفرد): امیر منصور که در کشتی نشین بود و از کشتی بیرون نرفت.  
 ۳- (۳) رفقی: رفیق، دوست.  
 ۴- (۴) مزمّن: امیر منصور که در کشتی نشین بود و از کشتی بیرون نرفت.  
 ۵- (۵) مزمّن: امیر منصور که در کشتی نشین بود و از کشتی بیرون نرفت.  
 ۶- (۶) مزمّن: امیر منصور که در کشتی نشین بود و از کشتی بیرون نرفت.  
 ۷- (۷) مزمّن: امیر منصور که در کشتی نشین بود و از کشتی بیرون نرفت.  
 ۸- (۸) مزمّن: امیر منصور که در کشتی نشین بود و از کشتی بیرون نرفت.  
 ۹- (۹) مزمّن: امیر منصور که در کشتی نشین بود و از کشتی بیرون نرفت.  
 ۱۰- (۱۰) مزمّن: امیر منصور که در کشتی نشین بود و از کشتی بیرون نرفت.

چون بیخارا رسید، امیر در آمد و یکدیگر را بدیدند، و معالجت آغاز کرد و مجبوس<sup>۱</sup> بذل کرد، هیچ راحتی پدید نیامد. روزی پیش امیر در آمد و گفت: « فردا معالجتی دیگر خواهم کردن، اما درین معالجت فلان اسب و فلان استر<sup>(۱)</sup> خرج میشود. » و این دو مرکب معروف بودند در دوندگی چنانکه شبی چهل فرسنگ برفتندی، پس دیگر روز امیر را بگرما به جوی مولیان برد بیرون از سرای، و آن اسب و استر را ساخته و تنگ کشیده<sup>(۲)</sup> بر در گرما به گذاشتند، و رکابداری غلام خویش را بفرمود. و از خدم و حشم هیچکس را بگرما به فرو نگذاشت. پس ملک را در گرما به میانکین<sup>(۳)</sup> بنشانند و آب فاتر<sup>(۴)</sup> برو همی ریخت و شربتبی که کرده بود چاشنی کرد و بدو داد تا بخورد، و چندانی بداشت که اخلاط را در مفاصل نازجی پدید آمد. پس بروت و جامه در پوشید<sup>(۵)</sup> و بیامد در برابر امیر بایستاد و سقطی<sup>(۶)</sup> چند بگفت که ای کذا و کذا<sup>(۷)</sup>: تو بفرمودی تا مرا بیستند و در کشتی افکندند و در خون من شدند. اگر بمنکافات آن جانان ببرم نه پسر زکرتا ام. « امیر بغایت در خشم شد و از جای خویش در آمد تا پسر زانو. محمد زکرتا کاردی بر کشید و تشدید زیادت کرد<sup>(۸)</sup>. امیر یکی از خشم و یکی از بیم تمام برخاست: و محمد زکرتا چون امیر را بر پائی دید برگشت و از گرما به بیرون آمد. او و غلام هر دو پائی باسب و استر گردانیدند و روی باموی نهادند. نماز دیگر از آب بگذشت و تا مرء هیچ جای نایستاد. چون بمرء فرود آمد نامه ای نوشت بخدمت امیر که « زندگانی پادشاه دراز باد در صحت بدن و نفاذ امر: خادم

۵

۱۵

۱۵

(۱) ب : قاطر . (۲) ق : - و تنگ کشیده . (۳) ا : گرما به میانه . ب : گرما به میان . ط : میان گرما به . (۴) ا ، ط : - و کاردی بدست گرفت . (۵) جمیع نسخ غیر از ق : - ای کذا و کذا . (۶) جمیع نسخ غیر از ق : - تا پسر زانو ... زیادت کرد . (۷) ا ، ب : ط : حمام .

۱ - رک : س ۱۰۵ س ۲ وح ۲ . ۲ - نواری که بر زمین اسب مضبوط کنند ( برهان ) . ۳ - رکابدار ، پیاده ای را گویند که همراه سوار رود و درین روزگار او را جاودار خوانند . ( برهان ) معرب آن رکابدار و رکبدار بمعنی میرا خور (دزی . ذیل . ج ۱ ص ۵۵) رکابداری عمل و فعل رکابدار است . ۴ - رک : س ۲۹ س ۱ وح ۱ و ۲ . ۵ - (افا) از فتور : تیرا ماه ، آرمید آب و فرو نشست جوشش آن . (منتهی الارب) . ۶ - رک : س ۹ س ۱۰ وح ۱۰ . ۷ - سقط ( بفتح اول و دوم ) در اصل بمعنی غلط و خطاست و مجازاً بمعنی بد گفتن مستعمل است ( غیث بنقل از خیابان ) ، دشنام .

علاج آغاز کرد و آنچه ممکن بود بجای آورد ، حرارت غریزی با ضعفی تمام بود ،  
و بعلاج طبیعی دراز کشیدی ، دست از آن برداشتم و بعلاج نفسانی آمدم ، و بگرمابه بردم  
و شربتی بدادم و رها کردم تا اخلاط نضجی تمام یافت ، پس پادشاه را بخشم آوردم  
تا حرارت غریزی را مدد حادث شد و قوت گرفت ، و آن اخلاط نضج پذیرفته را تحلیل  
کرد ، و بعد ازین صواب نیست که میان من و پادشاه جمعیتی باشد . اما چون امیر  
بر پای خاست و محمد زکرتا بیرون شد و بر نشست<sup>(۱)</sup> ، حالی او را غشی آورد ، چون  
بهوش باز آمد بیرون آمد ، و خدمتگاران را آواز داد و گفت : « طیب کجا شد ؟ »  
گفتند : « از گرمابه بیرون آمد و پای در اسب گردانید و غلامش پای در استر ، و  
برفت . » امیر دانست که مقصود چه بوده است ، پس پای خویش از گرمابه بیرون  
آمد . خبر در شهر افتاد و امیر باز داد<sup>(۲)</sup> و خدمه و حشم و رعیت همه شادی کردند ،  
و صدقه ها دادند و قربانها کردند و جشنها پیوستند ، و طیب را هر چند بچسبند  
نیفتند . هفتم روز غلام محمد زکرتا در رسید بر آن استر نشسته و اسب را حبیبت  
کرده<sup>(۳)</sup> و نامه عرض کرد . امیر نامه بر خواند و عجب داشت ، و او را معذور خواند  
و تشریف فرمود<sup>(۴)</sup> از اسب و ساخت و حته و دستار و سلاح و غلام و کسری و  
و فرمود تا بری از املاک مأمون هر سال دو هزار<sup>(۵)</sup> دینار زر و دو است خروار غله  
وی برانند ، و این تشریف و ادرار نامه<sup>(۶)</sup> بدست معروفی بمر و فرستاد ، و امیر  
کئی یافت و محمد زکرتا به مقصود بخانه رسید

(۱) طب ، ص ۱۰۰ امیر نشست (۲) و میزان (۳) و میزان (۴) و میزان (۵) و میزان (۶) و میزان  
فرمود (۷) طب ، ص ۱۰۰ فرستاد (۸) طب ، ص ۱۰۰ فرستاد (۹) طب ، ص ۱۰۰ فرستاد  
نامه ، طب ، ص ۱۰۰ این تشریف و ادرار نامه بدست معروفی بمر و فرستاد ، و امیر

۱- جمعیت افتتاح اول و چهارم شدند فراهم آمدن کردند و در جمع عمومی معروف  
نیز مستعمل است لذا بالحق یا و تا مصدر ساخته است (عبادت) ۲- فعل و صفت است شایسته  
س ۳۱۲ و در جمله اخیر حال است ۳- ادرار و در نامه و در ادرار (اگر - اموال)  
ادرار بمعنی وظیفه و مقرری آمده

مراد در نظامه ادرار بود شش و دوزخ و ادرار بود - صمدی

ادرار نامه ، اطلاع و فرمان عطای و عطای



### حکایت (۵)

ابوالعباس مأمون خوارزمشاه وزیری داشت نام او ابوالحسین احمد بن محمد التسهلی<sup>(۱)</sup>، مردی حکیم طبع و کریم نفس و فضل، و خوارزمشاه همچنین حکیم طبع<sup>(۲)</sup> و فاضل دوست بود، و بسبب ایشان چندین حکیم و فاضل بر آن درگاه جمع شده بودند چون ابوعلی سینا و ابوسهل مسیحی و ابوالخیر<sup>(۳)</sup> ختار و ابوریحان بیرونی و ابونصر عراقی<sup>(۴)</sup> اما ابونصر عراق برادرزاده خوارزمشاه بود. و در علم ریاضی و انواع آن ثانی بنام میوس بود، و ابوالخیر ختار در طب ثبات بقراط و جالینوس بود، و ابوریحان در نجوم بجای ابومعشر و احمد بن عبدالجلیل بود<sup>(۵)</sup>، و ابوعلی سینا و ابوسهل مسیحی خلف ارسطاطالیس<sup>(۶)</sup> بودند در علم حکمت که شامل است همه علوم را. این طریقه در آن خدمت از دنیوی بی نیازی داشتند و با یکدیگر انسی در محاورت<sup>(۷)</sup> و عیش در مکاتبت میکردند. روزگار<sup>(۸)</sup> بر نپسندید و فلک زوا نداشت. آن عیش بر ایشان منغش<sup>(۹)</sup> شد و آن روزگار بر ایشان بزبان آمد<sup>(۱۰)</sup>. از نزدیک<sup>(۱۱)</sup> سلطان یسین آورده محمود معرفی رسید با نامه ای، مضمون نامه آنکه: شنیدم که در مجلس خوارزمشاه چند کس اند از اهل فضل که عدیم التظیرند<sup>(۱۲)</sup> چون فلان و فلان. باید که ایشان را بمجلس ما فرستی، تا ایشان شرف مجلس ما حاصل کنند، و ما بعلوم و کفایات ایشان مستظهر شویم، و آن مهت از خوارزمشاه داریم. و رسول وی خواجه

(۱) ا، ب، ج، د، ه، ز، ح، ط، ی، ک، ق، ج (متن) : التسهلی (در غنظنامه اصلاح شده) رک : تعلیقات (م) (۲) جمیع نسخ غیر از ق: - طبع (۳) ا، ب، ج، د، ه، ز، ح، ط، ی، ک، ق، ج (متن) : ابوالحسین (در همه مواضع این حکایت) (۴) جمیع نسخ غیر از ق: - و ابوریحان (۵) عدیم التظیر بود (۶) ا، ب، ج، د، ه، ز، ح، ط، ی، ک، ق، ج (متن) : ارسطاطالیس (۷) محاورت (۸) روزگار (۹) منغش گردانید (۱۰) بزبان آورد

۱ - تارار فعل، ۲ - (مغف) از تنغیص، تیره ساختن هیش بر کسی (از منتهی الارب) ۳ - از جانب، ۴ - بی نظیر، بی مانند، ۵ - (افا) از استظهار، باری خواننده.

حسین بن علی میکال<sup>(۱)</sup> بود که یکی از افاضل<sup>۲</sup> و امثال<sup>۳</sup> عصر و اعجوبه‌های<sup>۴</sup> بود از رجال زمانه، و کار محمود در اوج دولت، ملک او رونقی داشت و دولت او عاقبتی<sup>(۲)۴</sup>، و ملوک زمانه او را مراعات همی کردند و شب ازو باندیشه همی خفتند. خوارزمشاه خواجه حسین میکال را بجای نیک فرود آورد و علفه<sup>(۳)۵</sup> شگرف فرمود، و پیش از آنکه او را بار داد حکما را بخواند، و این نامه بر ایشان عرضه کرد، و گفت: «محمد و دفوی دست است و لشکر بسیار دارد، و خراسان و هندوستان ضبط کرده است. و طمع در عراق بسته، من نتوانم که مثل او را امثال نمایم، و فرمان او را بنفاد نییوندم، شما درین چه گویند؟» ابو علی و ابو سهل گفتند: «ما نیروی<sup>(۴)۶</sup> افتاد، ابو نصر و ابو الخیر و ابو ریحان رغبت نمودند که اخبار صلوات و هبت سلطان همی شنیدند پس خود را پیش شاه گفت: «شما دو تن را که رغبت نیست پیش از آنکه من این مرد را در پیش خود نگاه دارم، شما سر خویش گیرید.» پس خواجه اسباب ابو علی و ابو سهل بساخت و در پیشگاه ایشان کرد، و از راه بیابان روی بگرگان نهادند. روز دیگر خوارزمشاه فرمود: «ابو علی میکال را بار داد و نیکوییها پیوست، و گفت: «نموده خواندم که او را در پیشگاه فرمان پادشاه وقوف افتاد، ابو علی و ابو سهل بر عهدا آمدند، لیکن ابو نصر و ابو الخیر و ابو الخیر بسیج میکنند<sup>(۵)۸</sup>» که پیش خدمت آمدند.» و بسبب این امر خوارزمشاه بساخت و با خواجه حسین میکال فرستاد، و بسبب خدمت سلطان حسین میکال فرستاد.

(۱) (۱) در بیجا میکال بود در این موانع و محال و غیره در این کتاب مذکور است.  
 از علو (۳) ... و ... (۲) ...  
 گفت [ وای - ظ ] بهیچوجه سوی و بروی ...  
 خوارزمشاه گفت شما دو تن را پیش خود ... (۴) ...  
 نهادند (چق) متن چق و از راه گرگان روی بگرگان ...  
 ۱ - ج - فضل و دانشمند ...  
 ۳ - (اضمه اول و دوم و فتح بهجومها شکست شگونی ...  
 بهجت اندازد (عیاش) ...  
 بدراستی سعرا واه زم نگهداشت اشان و ...  
 عرب از دزی) (چق) ...  
 ۶ - (دسر اول و فتح دوم) ...  
 وقس ... ۷۳ ... ۵ ...  
 و شرعاً تملیک عن الاعراب ...  
 کردن آماده گردیدن خصوصاً آماده فرستادن و ...

آمدند و بحضرت او پیوستند، و سلطان را مقصود از ایشان ابو علی بوده بود؛ و ابونصر عراق نقاش بود، بفرمود<sup>(۱)</sup> تا صورت ابو علی بر کاغذ نگاشت، و تماشان را بخواند تا بر آن مثال چهل صورت نگاشتند. و با مناشیر باطراف فرستادند، و از اصحاب اطراف<sup>۲</sup> در خواست که<sup>(۲)</sup> «مردی است بدین صورت و او را ابو علی سینا گویند، طالب کنند و او را بمن فرستند؛» اما چون ابو علی و ابو سهل با کس<sup>(۳)</sup> ابوالحسن السهلی<sup>(۴)</sup> از [نزد] خوارزمشاه<sup>(۵)</sup> برفتند، چنان کردند که بامداد را پانزده فرسنگ رفته بودند، بامداد بسر چاهساری<sup>۳</sup> فرود آمدند. پس ابو علی تقویم برگرفت و بنگریست تا بچه طالع بیرون آمده است. چون بنگرید روی بابو سهل کرد و گفت: «بدین طالع که ما بیرون آمده ایم<sup>(۶)</sup>، راه گم کنیم و شدت بسیار بینیم.» ابو سهل گفت: «رضینا بقضاء الله<sup>۱۰</sup>، من خود همی دانم که ازین سفر جان نبرم که تسبیح<sup>۵</sup> من درین دو روز بمتوق<sup>۴</sup> میرسد و او قاطع است، مرا امیدی نمانده است، و بعد ازین میان ما ملاقات نفوس خواهد بود<sup>(۷)</sup>». پس برانندند. ابو علی حکایت کرد که روز چهارم بادی برخاست و گرد برانگیخت، و جهان تاریک شد، و ایشان راه گم کردند، و باد طریق را محو کرد، و چون باد بیزارامید، دلیل از ایشان<sup>(۸)</sup> گمراه تر شده بود، در آن گرمی

(۱) ا، ب، ط - ابونصر نقاش را بفرمود. (۲) ا، ب - نگاشتند و باطراف فرستاد و از اصحاب باطراف و ارباب مشاهیر درخواست که؛ ق - نگاشتند و باطراف فرستادند و از اصحاب اطراف و مناشیر درخواست که؛ ط - نگاشتند باطراف فرستاد و آنرا بارباب مشاهیر حواله کرد که. - متن تصحیح قیاسی است. (۳) ا - ابوسهل با کس. (۴) ب، ط - با کس ابوالحسن السهلی؛ ق ابوالحسن السهلی. (جق) ورك ح (۱) ص ۱۱۸ (م م) (۵) ط - از خوارزم؛ ق: بگرگان (۶) ا، ب، ط (فقط) - بچه طالع بیرون آمده است گفت. (۷) ا، ب - نمانده است. (۸) ا - دلیل هزار بار ازین؛ ب - دلیل هزار بار از من؛ ط - .

۱ - جمع منشور است، و منشور عبارت است از احکام سلطانی که مختوم نباشد (یعنی سرباز باشد). از نشر بمعنی باز کردن و گسترده کردن و آنرا اکنون فرمان گویند (تاج العروس) (جق). ۲ - صاحبان جوانب، رؤسای نواحی. ۳ - از چاه - سار (سر) - موضعی که در آن چاه است، کنار چاه، چاه، مخفف آن چاهسار. ورك: فهرست شاهنامه ولف. ۴ - ما بحکم خدا خشنودیم. ۵ - ورك: ص ۸۸ ح ۷. ۶ - ستاره ای سرخ رنگ و روشن در کنار راست کپکشان، که پس تریا برآید و پیش آن شود (غیبات)

(چهارم مقاله عروضی ۱۵)

بیابان خوارزم از بی آبی و تشنگی بوسپهل مسیحی بعالم بقا انتقال کرد . و دلیل<sup>(۱)</sup>  
 و ابوعلی با هزار شدت بیاورد<sup>(۲)</sup> افتادند ، دلیل باز گشت<sup>(۳)</sup> ، و ابوعلی بطوس رفت  
 و بنشاپور رسید ، خلقی را دید که ابوعلی را میطلبیدند . متفکر بگوشه‌های فرود آمد  
 و روزی چند آنجا نبود ، و از آنجا روی بگرگان نهاد که قابوس پادشاه گردان بود .  
 و مردی بزرگ و فاضل دوست و حکیم طبع بود . ابوعلی دانست که او را آنجا آمده  
 نرسد ، چون بگرگان رسید ، بکاروانسرای<sup>(۴)</sup> فرود آمد . مگر در هوسبگانه ای یکی  
 بیمار شد ، معالجت کرد . به شدت بیماری دیگر را نیز معالجت کرد . به شدت بیمار  
 قاروره<sup>(۵)</sup> آوردن گرفتند . و ابوعلی همی گریست و دخالش پدید آمد . او را  
 می افزود . روزگاری چنین میگذشت مگر یکی از اقربان قابوس پادشاه همگونی  
 که پادشاه گرگان بود<sup>(۶)</sup> عرضهای پدید آمد و ایضا معالجت کرد . پادشاه  
 کردند و جدی تمام نمودند ، علت بشفا نبودست . و قابوس را عهدی در آنجا  
 بود . تا یکی از خدم قابوس را گفت که در فلان بیوه جوانی آمده است .  
 و بغایت مبارک دست . و چند لیس بر دست او شفا یافت . قابوس فرمود  
 کنید و بسر بیمار برید تا معالجت کند . که دست از دست مبارک  
 ابوعلی را طالب کردند و بسر بیمار بردند . جوانی دیه بغایت خواهش  
 خط اثر کرده<sup>(۷)</sup> و زار افتاده . پس شست و غسل او گرفت و غسول  
 پس گفت : « مرا مردی می بیند که در وقت شامه مجازات گران  
 ...

۱- ۱۱۱ - ... نازکست ...  
 ۲- ... نازکست ...  
 ۳- ... نازکست ...  
 ۴- ... نازکست ...  
 ۵- ... نازکست ...  
 ۶- ... نازکست ...  
 ۷- ... نازکست ...

۱ - شبیه اوچت مدور که صورت مریخ است و در آسمان  
 خواهند ، پس این مجازاً باشد .  
 کاروانسرا (اغت فارس ص ۳۲) .  
 س ۱ و ح ۲ .  
 غرافه (بضم اول) .  
 ح ۵ -

بیاوردند و گفتند: « اینک! » ابو علی دست بر نبض بیمار نهاد و گفت: « بر گوی (۱) و محالتهای گرگان را نام برده! » آن کس آغاز کرد و نام محالتهای گفتن گرفت تا رسید به محالتهای که نبض بیمار در آن حالت حرکتی غریب کرد. پس ابو علی گفت: « ازین محالتهای کویها برده! » آن کس بر داد تا رسید بنام کوی که آن حرکت غریب معاودت کرد (۲). پس ابو علی گفت: « کسی میباشد که درین کوی همه سرایها را بداند. » بیاوردند و سرایها را بر دادن گرفت تا رسید بدان سرایی که این حرکت باز آمد. ابو علی گفت: « اکنون کسی میباشد که نامهای اهل سرای بتمام داند و بر دهد. » بیاوردند. بر دادن گرفت تا آمد بنامی که همان حرکت حادث شد. آنکه (۳) ابو علی گفت: « تمام شد. » پس روی به معتمدان قابوس کرد و گفت: « این جوان در فلان محالته و در فلان کوی، و در فلان سرای بر دختری فلان و فلان نام عاشق است و داروی او و صد آن دختر است و معالجت او دیدار او باشد. » پس بیمار گوش داشته بود و هر چند خواجه ابو علی میگفت می شنید، از شرم سر در جامه خواب کشید. چون استطلاع کردند همچنان بود که خواجه ابو علی گفته بود. پس این حال را پیش قابوس رفع کردند. قابوس را عظیم آمد و گفت: « او را بمن آرید. » خواجه ابو علی را پیش قابوس بردند و قابوس صورت ابو علی داشت که سلطان یمین الدوله فرستاده بود. چون پیش قابوس آمد، گفت: « انت ابو علی (۴)؟ » گفت: « نعم یا ملک معظم. » (۵) قابوس از تخت فرود آمد و چند گام ابو علی را استقبال کرد، و در

(۱) ا، ب: گفت کویها؛ ط: گفت نام کویها. (۲) جمیع نسخ غیر از ق: - پس ابو علی ... معاودت کرد. (۳) ق: - ابو علی گفت ... حادث شد آنکه. (۴) ق: انت خواجه ابو علی. (۵) در متن جق: نعم | یا ایها | ملک | | معظم. و در چقدرا بصورت متن تصحیح شده و مرحوم فروبنی نوشته اند: بطرز عبارات فارسی مؤلف این مطلب را ادا کرده است مثل « یا اجل افضل اکمل » در صفحه بعد (اشهی)؛ در روضة الانوار ص ۲۷۷: گفت. آری ای ملک معظم (م.م)

۱- بردادن: ذکر کردن؛ یاد کردن. رك: س ۶. همین صفحه و س ۵-۱۰ صفحه بعد و توضیح بایان تعلیقات. ۲- (تکرار اول: مص) دوستی بی آمیغ و بی غرض کردن (منتهی الارب)، پیوستن. ۳- (مص) آگاهی جستن؛ اطلاع خواستن (غیاب)، استخبار، بردسیدن (لغت نامه دهخدا). ۴- رك: س ۳۰ و ح ۱. ۵- گفت: تو ابو علی هستی؟ گفت: آری ای پادشاه بزرگ!

کنارش گرفت ، و با او بر یکی نهالی پیش تخت<sup>(۱)</sup> بنشست ، و بزرگیها پیوست<sup>(۲)</sup> ،  
و نیکو پرسید و گفت : « اجل افضل و فیلسوف اکمل کیفیت این معالجه البته باز  
گوید<sup>(۳)</sup> . » ابوعلی گفت : « چون نبض و تفسره<sup>۱</sup> بدیدم مرا یقین گشت که عات عشق  
است و از کتمان<sup>۲</sup> سر<sup>۳</sup> حال بدینجا رسیده است ، اگر از وی سؤال کنم راست نگوید ،  
پس دست بر نبض او نهادم ، نام محالّات<sup>۴</sup> بگفتند ، چون بمحالت<sup>۵</sup> معشوق رسید ، عشق<sup>(۴)</sup>  
او را بجنبانید ، حرکت بدل شد ، دانستم که در آن محالت است ، بگفتم تا اسم دوی  
بگفتند ، چون نام کوی معشوق خویش شنید<sup>(۵)</sup> همان معنی محالت شد ، م دوی بد  
بدانستم . بفرمودم تا سراپه را زم بردند چون بند سرای معشوق رسید<sup>(۶)</sup> که هر دو  
ظاهر شد ، سرای نیز بدانست<sup>(۷)</sup> بگفتم تا همه اهل سرای بردند چون همه رسیدند  
بشنید بغایت متعجب شد ، معشوق را نیز بدانستم پس بند را در دستش نهادم و  
مقرآ آمد ، « قابوس ازین معالجت شاکفی سیرت نمود و عتدای<sup>(۸)</sup> او را  
تعجب بود . پس گفت : « اجل افضل الال عشق » ، م دوی سرای  
منند و خاله زادگان یکدیگر ، اختیار<sup>(۹)</sup> بدی که بعد از آن  
ابوعلی اختیاری پسنیده بگردانید<sup>(۱۰)</sup> آن غنم بگردانید ، و پیوستند<sup>(۱۱)</sup>  
و آن جوان پدیده زاده خوب صورت<sup>(۱۲)</sup> از سرای  
بود برست ، بعد از آن قابوس خواهد او را هر جا  
شد و بوزارت شهنشاه عزم اندو<sup>(۱۳)</sup> افتد ، در آن خود هر مغان  
خواجده ابوعلی سینا .

(۱) - در بعضی نسخه ها جای پیش تخت ، در پیش تخت است .  
(۲) - و بزرگیها پیوست (۳) - اجل افضل الال عشق (۴) - محالّات  
(۵) - چون نبض او را نبض رسیده است ، اگر از وی سؤال کنم راست نگوید ،  
پس دست بر نبض او نهادم ، نام محالّات بگفتند ، چون بمحالت معشوق رسید ، عشق  
او را بجنبانید ، حرکت بدل شد ، دانستم که در آن محالت است ، بگفتم تا اسم دوی  
بگفتند ، چون نام کوی معشوق خویش شنید همان معنی محالت شد ، م دوی بد  
بدانستم . بفرمودم تا سراپه را زم بردند چون بند سرای معشوق رسید که هر دو  
ظاهر شد ، سرای نیز بدانست بگفتم تا همه اهل سرای بردند چون همه رسیدند  
بشنید بغایت متعجب شد ، معشوق را نیز بدانستم پس بند را در دستش نهادم و  
مقرآ آمد ، « قابوس ازین معالجت شاکفی سیرت نمود و عتدای او را  
تعجب بود . پس گفت : « اجل افضل الال عشق » ، م دوی سرای  
منند و خاله زادگان یکدیگر ، اختیار بدی که بعد از آن  
ابوعلی اختیاری پسنیده بگردانید آن غنم بگردانید ، و پیوستند  
و آن جوان پدیده زاده خوب صورت از سرای  
بود برست ، بعد از آن قابوس خواهد او را هر جا  
شد و بوزارت شهنشاه عزم اندو افتد ، در آن خود هر مغان  
خواجده ابوعلی سینا .

۱ - در کتب سنن ۱۰۷ ص ۱۰۷ ج ۱ - ۲ - در کتب سنن ۱۰۷ ص ۱۰۷ ج ۱ - ۲

۳ - مستند جامع جای مفرد - ۴ - در کتب سنن ۱۰۷ ص ۱۰۷ ج ۱ - ۲

## مکاتبت (۶)

صاحب کامل الصناعاته طیب عضد الدوله بود بهارس بشهر شیراز، ودر آن شهر  
 حمالی بود که چهار صد من و پانصد من بار بر پشت گرفتگی، و هر پنج شش ماه آن  
 حمال را درد سر گرفتگی و بی قرار شدی، و ده پانزده شبانروز<sup>(۱)</sup> همچنان بماندی.  
 یکبار او را آن درد سر گرفته بود و هفت هشت روز بر آمده، و چند بار نیت کرده  
 بود که خویشتن را بکشد. آخر اتفاق چنان افتاد که آن طیب بزرگ روزی بدر  
 خانه آن حمال بگذشت، برادران<sup>(۲)</sup> حمال پیش او دویدند و خدمت کردند، و او را  
 بخدای عز و جل سوگند دادند، و احوال برادر و درد سر او بطیب بگفتند. طیب  
 گفت: «او را بمن نمایید!» پس آن حمال را پیش او بردند. چون بدیدش مردی  
 شگرف<sup>۳</sup> و قوی هیکل، و جفتی کفش در پای کرده که هر پای منی و نیم بود بسنگ<sup>(۳)</sup>.  
 پس بعض او بدید و تفسره<sup>۴</sup> بخواست، گفت: «او را با من بصحرا آرید!» چنان کردند.  
 چون بصحرا شدند، طیب غلام خویش را گفت: «دستر حمال از سرش فروگیر  
 و در گردن او کن، و بسیار بتاب!»<sup>(۴)</sup> پس غلام دیگر را گفت: «کفش او از پای  
 برون کن و تایی بیست بر سرش زن!»<sup>(۵)</sup> غلام چنان کرد، فرزندان او بفریاد آمدند.  
 اما طیب محتشم و محترم بود، هیچ نمیتوانستند کرد. پس غلام را گفت که «آن  
 دستار که در گردن او تافته ای بگیر و بر اسب من نشین و او را با خود کشان همی  
 دوان!» غلام همچنان کرد و او را در آن صحرا بسیار بدوانید چنانکه خون از بینی او  
 بگشاد، و بگفت: «اکنون رها کن!» بگذاشت، و آن خون همی رفت گنده تر از

(۱) ۱ ب: ده شبانروز، ط: دوشبانه روز. (۲) ۱ ب، ط: برادر (۳) جمیع

نسخ غیر از ق: - بسنگ (۴) جمیع نسخ غیر از ق: - و بسیار بتاب. (۵) ۱ ب: پای

بیست بر کردن او زد: ب: پائی به پشت کردن او زد: ط: لکدی بر پشت کردن حمال زد.

۱ - رک: ص ۵۶ س ۳ و ۱۴ و وح ۶. ۲ - رک: ص ۳۲ س ۲ و وح ۳. ۳ - رک:

ص ۱۰۷ س ۱ و وح ۲. ۴ - (افا) از احتشام، صاحب خدمه وحشم (غیبات)، صاحب حشمت.



مردار . آن مرد در میان همین رعاف<sup>۱</sup> در خواب شد ، و در مسنگی سید خون از بینی<sup>(۱)</sup> او برفت و باز ایستاد . پس او را برگرفتند و بخانه آوردند ، از خواب در نیامد ، و شبانروزی خفته بماند ، و آن درد سر او برفت ، و بمعالجه محتاج نیفتاد<sup>(۲)</sup> و معاودن نکرد . عضد الدوله او را از کیفیت آن معالجت پرسید ، گفت : « ای پادشاه ، آن خون نه مادّتی بود در دماغ که بیارده فقراً<sup>۲</sup> فرود آمدی ، وجه معالجتش جز این نبود که کردم<sup>(۳)</sup> » .

### حکایت (۷)

مانیخولیا ، عتبی است<sup>۳</sup> و اصلاً در معالجت او فرو مانند . اگر چه در سودای<sup>۴</sup> همه مزمن<sup>۵</sup> است ، لیکن مانیخولیا خاصّتی دارد بدیر زایل شدن ، و ابو یحیی ابن یحیی<sup>(۴)</sup> اندر شب معالجت بقراطی<sup>۶</sup> - که اندر طب کس چنان شهرت کرده که بر شمرده از ائمه و حکما ، و فضلاء و فلاسفه که چند از ایشان بدان عت ممانعت<sup>۷</sup> نموده اند ، حکایت کرد مرا اسد من الشیخ الامام ابو جعفر بن محمد ابی سعد الشوی<sup>(۵)</sup> که

(۱) ق دماغ (۲) جمع نسخ بر روی (۳) بمعالجه معالج نمودن  
 ط گفت ای پادشاه منی بود که خون در دماغ او آورده بود ایاراج بیهود معالجت نمودن  
 من غیر آن چیزی اندیشیده خواب آمدی . ابو یحیی ابن یحیی بقراطی<sup>۶</sup> - که اندر طب کس چنان شهرت کرده که بر شمرده از ائمه و حکما ، و فضلاء و فلاسفه که چند از ایشان بدان عت ممانعت<sup>۷</sup> نموده اند ، حکایت کرد مرا اسد من الشیخ الامام ابو جعفر بن محمد ابی سعد الشوی<sup>(۵)</sup> که

۱- (ص ۱۰۱) خون بینی (منتهی الارباب) و خونی که از دماغ برسد و در آن خون  
 قانون (ص ۱۲۹) جاب ۱۲۹ هجری قمری ج ۴ ص ۸۶  
 (۲) در اصطلاح طبیبان ایاراج معروف است و آن ترکیبی باشد که در دماغ  
 قانون آن سید طایع ولای ج ۳ ص ۱۳ و وقتاً در آلات که در دماغ است  
 ایاراج است و خبر غلبه آن سبب است ایاراج و ایاراج است که در دماغ  
 ماخولیا از لاتینی Melankholia از Melanos که در اصطلاح طبیبان  
 سواد ، چون مزاج مدکور سودای است از این نام خوانند و جهت سواد شوی  
 که در دماغ بود و غیر از حیون و دماغ فساد بود و سواد فساد است  
 حکایت (ص ۱۱۵) - مسوت سواد و نام خاصی از علل سواد است  
 ص ۱۱۵ ص ۱ و ج ۱

بصرخ (۴) \* از (۱) الشیخ الامام محمد بن عقیل القزوینی از امیر فخر الدوله (۲) با کالیجار (۳) البوی (۴) که یکی را از اعزّه آل بویه مالیخولیا پدید آمد، و او را در این علت چنان صورت بست که او گای شده است. همه روز بانگ همی کرد و این و آن را همیگفت که « مرا بکشید که از گوشت من هر بسه نیکو آید. » تا کار بدرجه ای بکشید که نیز هیچ نخورد و روزها بر آمد و نهار (۵) کرد (۶)، و اطباء در معالجت او عاجز آمدند. و خواجه ابوعلی اندرین حالت وزیر بود، و شاهنشاه علاء الدوله محمد بن دشمزینار (۷) بر وی اقبالی داشت. و جمله ملات در دست او نهاده بود و کئی شغال برآی و تدبیر او بز گذاشته، و الحق بعد اسکندر که ارسطاطالیس وزیر او بود، هیچ پادشاه چون ابوعلی وزیر نداشته بود، و در این حال که خواجه ابوعلی وزیر بود هر روز پیش از صبحدم برخاستی و از کتاب شفا دو کافه (۸) تصنیف کردی، چون صبح صادق بدمیدی شاگردان را بار دادی چون: کیا رئیس بهمنیار و ابو منصور (۹) بن زیاده و عبدالواحد جوزجانی (۱۰) و سلیمان دمشقی و من که با کالیجارم (۱۱) تا بوقت استراحت سبقتها بخواندیمی و در پی او نماز کردیمی و تا بیرون آمدمانی (۱۲) هزار سوار از مشاهیر و معارف و از برای حوائج و اصحاب عرائش (۱۳) بر

(۱) قراب - الشیخ الامام - بصرخ از آقای سعید نفیسی در «پورسینا» ص ۶۰ و ۱۷۱ - بصرخ را بعد از به بصرخ تصحیح کرده است رک تعلیقات (۲) فخرالدوله بن (۳) ط: با کالیجار: چق: با کالیجار: ولی در موضع دوم (که بیاید) در سه نسخه: با کالیجار است. (۴) ق: ا: البوی: ب: البوی: (۵) آقای نفیسی کلمه را به «ناهار» تصحیح کرده اند (پورسینا ص ۶۰). (۶) جمیع نسخ غیر از ق: - و نهار نبرد (۷) ب: ط: وشمگیر (۸) دوتا: (۹) ابو منصور: (۱۰) ا: ب: ط: جرجانی: (۱۱) چق: با کالیجارم: ق: ب: ط: با کالیجارم (و هذا هو الصواب) و هو معرب با کنار زار کما فی القمسی، و فی الزیج السجری: ابو کالیجار (چق: -) (۱۲) ا: ب: تا ما بیرون آمدن: ط: تا بیرون آمدن: (۱۳) ا: ب: عوایق: ق: عرایف: ط: - متن تصحیح قیاسی است.

۱- ج عزیز: شربسته قری، مکرّم (افرب الموارد) ۲- «هریس کامیر: طعمی است که در گوشت و حبوب ترتیب دهند و بهترین آن آنچه از کسم و گوشت مرغ سازند، هر بسه بالثناء مشه» (منتهی الارب).  
 ۳- یعنی: دیگر. ۴- در متن چاپ قزوینی نهار (بکسر نون) ثبت شده و آن بمعنی « ترس و بیم و کاهش و گذاش تن باشد» (برهان) - اما نهار (بفتح نون) مخفف ناهار یعنی چیزی نخوردن از باعداد تا مدتی از روز و گرسنه و ناشناست (برهان نهار، نهار) [ آقای دهخدا در اینجا بفتح نون درست میدانند]: اگر چند سیمرغ ناهار بود - تن زال پیش اندرش خوار بود. فردوسی طوسی (شاهنامه) ج ۶ ص ۱۶۶-۱۶۷.  
 ۵- (بکسر اول، مس) بروشایی روز در آمدن (منتهی الارب). ۶- سبق (بفتح اول و دوم).  
 مقداری از کتاب که همه روز آموخته شود. (غیبات) ۷- «زی: علامت ماضی استمراریت» - صیغه استمراری در قدیم بجای میآمدیم: رک: تذکرة الاولیاء، ج ۲ (چاپ لندن) ص ۳۰، و رک: سبک شناسی ج ۱ ص ۳۴۸ و رک: مدهة کتاب حاضر (سبک). ۹- ج مشهور ناموران و بزرگان. ۱۰- رک: ص ۳۰ و ۷ و ج ۶.

در سرای او گرد آمده بودی، و خواجه برنشستی، و آن جماعت در خدمت او برفتندی. چون بدیوان رسیدی سوار دو هزار شده بودی. پس بدیوان تا نماز پیشین بهمانندی، و چون بازگشتی بخوان آمدی، جماعتی<sup>(۱)</sup> با او نان بخوردندی. پس بخیالوله مشغول شدی، و چون برخاستی نماز بکردی<sup>(۲)</sup> و پیش شاهنشاه شدی، و تا نماز دیگر پیش او مفروضه<sup>۳</sup> و محاوره بودی میان ایشان در مباحث ملک. دو تن بودند که به گز دلئی نبودی. و مقصود ازین حکایت آنست که خواجه را هیچ فراغتی نبود. پس چون اطباء از معالجت آن جوان عاجز آمدند، پس شاهنشاه را خبر دادند. عزاء الدوله آن حال بگفتند، و او را سفیع برانداختند که خواجه را بکشد. جوان را علاج کند. عزاء الدوله اشارت کرد، و خواجه عدول فرستاد پس گفت جوان را بشارت دهید که قنبر همی آید تا برانگشاید. و پس آن جوان را شادی همیکرد. پس خواجه برنشست همچون پیشین و دو روز در آنجا ماند. و با تنی دو در رفت، و کردی بدست گرفته گفت: «این شاه چهارم است. آن جوان همچو گو<sup>(۳)</sup> پانگی کرد. یعنی اینجاست خواجه که گوی آیدش و دست و پای او بیندید و فردا آیدید. و همه حال خود را بگوئید و بمیان سرای آمد. و بر پهلوی راست خفت. و پیران که در آنجا بودند ابوعبسی بیامد و کرد بر دارد مائید و فرو نشست. و در آنجا بودی. و عادت قنابین بود پس گفت: «وه این چه کار است که در آنجا نشستید. علف دهیدش تا فریده شود. و برخاست در پیران آمد. و بر روی او نشست. او بگشاید و خوردنی آنچه فرموده پس او خورد و او را در آنجا بستند.

(۱) - آن جماعت که در آن جماعت بودند.

(۲) - آن جوان همچو اصل مرسل شدنی می گویانند. و در آنجا که در آنجا بودی و فرو نشستید. (۳) - و این چه کار است که در آنجا نشستید. بسیار لاغر است. من تصحیح قنابین است.

۱ - (فتح اول و پنجم) پس از آنکه در آنجا بودی و فرو نشستید.

عسر. ۳ - (پس) بانه بر پیری بردن در آنجا و چون در آنجا بودی و فرو نشستید.

اول و سوم و چهارم) و کرده مردم امروزی آلات را چه علف و علف است.

چنان کردند که خواجه گفت . خوردنی پیش او بردند و او همی خورد ، و بعد از آن هرچه از اشربه و ادویه خواجه فرمودی بدو دادندی و گفتند<sup>(۱)</sup> که « نیک بخور ! که این گاو را نیک فربه کند . » او بشنودی و بخوردی بر آن امید که فربه شود تا او را بکشند . پس اطبا دست بمعالجت او بر گشادند چنانکه خواجه ابو علی میفرمود .  
 ۵ نیک ما را بصلاح آمد و صحت یافت . و همه اهل خرد دانند که این چنین معالجت نتوان کرد الا بفضلی کامل و علمی تمام و حدسی راست .

## حکایت (۸)

در عید منکشاہ و بعضی<sup>۲</sup> از عهد سنجر فیلسوفی بود بہرات<sup>(۲)</sup> ، و او را ادب اسماعیل گفتندی . مردی سخت بزرگ و فاضل و کامل ، اما اسباب او و معاش او<sup>(۳)</sup> از نخل حبیبی بودی . و او را ازین جنس معالجات ندره بسیار است . مگر وقتی بیزار داشتند<sup>(۴)</sup> بر میگذاشت ، قصابی گوسفندی را سلخ میکرد . و گاہ گاہ دست در شکم گوسفند دردی و پیه گرم بیرون کردی و ہمببخورد . خواجه اسماعیل چون آن حالت پدید در برابر او بقالی را گفت کہ « اگر وقتی این قصاب بدرد ، پیش از آنکہ او را بکور کنند مرا خبر کن ! » بقال گفت : « سپاس دارم » . چون این حدیث را ماہی پنج شش بر آمد . یکی روز بمدادی خبر افتد کہ دوش فلان قصاب بمرد بمفاجا<sup>(۵)</sup> بی هیچ علت و بیماری کہ کشید ، و این بقال بتعزیت شد . خلقی دید جامہ دریدہ ، و جماعتی در حسرت او همی سوختند کہ جوان بود و فرزندان خرد داشت . پس آن بقال را سخن خواجه اسماعیل یاد آمد ، بدوید و وی را خبر کرد . خواجه اسماعیل گفت : « دیر مرد ! » پس عصا برگرفت و بدان سرای شد ، و چادر از روی مُردہ برداشت .  
 (۱) ظاهر : گفتندی (م م) (۲) بہرات : ط بہری . (۳) اسباب معاش او : ط : گوسفندکشان . (۴) بمفاجائی : ط : بمراک مفاجات . متن تصحیح فیلسوفی است .

۱ - استعمال « را » در مورد زمان . ۲ - بارہای ازہر چیز ( منتهی الارب ) ( مراد قسمتی از زمان سلطنت سنجر است . ۳ - ( بفتح اول ، مص ) پوست باز کردن ( منتهی الارب ) . ۴ - مضارع محقق الوقوع بصیغہ ماضی . ۵ - مخفف مفاجاة ( مص ) ، بناگاہ در آمدن بر کسی و گرفتن آنرا . ( منتهی الارب )  
 (چهار مقاله عروضی ۱۶)

و انبض او در دست بگرفت و یکی را فرمود تا عصا بر پشت پای او همی زد. پس از ساعتی ویرا گفت: «بسنده است.» [۱] پس علاج نسکته<sup>۲</sup> آغاز کرد، و روز سوم مُرده برخاست و اگر چه مفلوج<sup>۳</sup> شد سالها بزیست. پس از آن مردمان عجب داشتند، و آن بزرگ از پیش دیده بود که او را نسکته خواهد بود.

## حکایت (۹)

۵

شیخ الاسلام عبدالله انصاری قدس الله روحه<sup>۴</sup> از این خواجه تعجب کردی و از راه قصد او کتب او بسوخت، و این تعجبی بود دینی که هر وین درو اعتقاد کرده بودند<sup>۵</sup> که او مرده زنده میکند، و آن اعتقاد عوام را زین عهد است. مگر آنکه بیمار شد و در مین مرض فواق<sup>۶</sup> پدید آمد، و هر چند اطباء علاج کردند سودی نداشتند. تا آخر بعد از آن امیدتی قزورده شیخ بده فرستادند و از او علاج خواستند. بر نام غیری، خواجه اسمعیل چون قزورده کردی گفت: «این آب و آن آب» و چون آب پدید آمده است و در آن عاجز شده اند، و از راه بگویند که آب است. پس آب پسته به پست استراحت شکر<sup>۷</sup> عسکری پادشاه دادند، او را رهنمون کردند، و از راه که علم پدید آموخت و کتب پدید سوخت، پس از این ده چیز سفوفی ساختند: بخورد و حالی فواق نمانست، و بیمار بر آب سوخت.

(۱) جمله محسوره بین دو قلاب ( ) در همه نسخ سابقه است. در نسخه ما حذف شده است.

(۲) آب نسکته بود در این مری در حدود ویدیه و در بعضی نسخ در حدیث آمده است.

(۳) مفلوج در سیرت (۱۵) است.

(۴) (فتح اول و دوم و چهارم) هفتی است. در همه نسخ سابقه است. در نسخه ما حذف شده است.

(۵) (امف) ز فلع، فالج آورده است. در بعضی نسخ ماسکی آمده است. در نسخه ما حذف شده است.

(۶) فواق در حقیقت یعنی بواسطه آمدن باد و نفوس در مری و در بعضی نسخ فواق در مری آمده است.

(۷) پسته در بعضی نسخ پسته است. در نسخه ما حذف شده است.

(۸) (امف) فاقه است. در نسخه ما حذف شده است.

## حکایت (۱۰)

یکی را از مشاهیر<sup>۱</sup> شهر اسکندریه بعهد جالینوس سر دست درد گرفت و بیقرار شد و هیچ نیار امید. جالینوس را خبر کردند، مرهم فرستاد که بر سر کتف<sup>۲</sup> او نهند. همچنان کردند که جالینوس فرموده بود. در حال درد بنشست، و بیمار تندرست گشت، و اطبا عجب بماندند<sup>۳</sup>، پس از جالینوس پرسیدند که «این چه معالجت بود که کردی؟» گفت: «آن عصب که بر سر دست درد میکرد مخرج او از سر کتف است، من اصل را معالجت کردم، فرع به شد.»

## حکایت (۱۱) (۲)

فضل بن یحیی برمکی را بر سینه قدری برص<sup>۴</sup> پدید آمد<sup>۵</sup>، عظیم رنجور شد و گرم به رفتن بشب انداخت تا کسی بر آن مطلع نشود. پس ندیمان را جمع کرد و گفت: «امروز در عراق و خراسان و شام و پارس کدام طبیب را خاذق تر میدانند<sup>۶</sup>؟» و بدین معنی که مشهور تر است<sup>۷</sup> گفتند: «جانلیق پارس.» بشیراز کس فرستاد و حکیم جانلیق را از پارس بیغداد آورد و با او بر سر بنشست، و بر سبیل امتحان گفت: «مرا در پای فتوزی میباشد، تدبیر معالجت همی باید کرد.» حکیم جانلیق گفت: |

(۱) رک: ط، فرموده بود، خوش گشت. (۲) این حکایت با انعام از نسخ ا، ب، ط ساقط است و فقط در نسخه ق موجود است (چق) و اگر این حکایت را زاید بدانیم، این مقاله شامل درازده حکایت باشد. رک: ص ۱۹ ح ۷ و رک: تعلیقات (۳) در اصل ق: حاشا و (۴) در اصل ق: میدارند.

۱ - رک: ص ۱۲۶ س ۱۴ و ح ۹. ۲ - کتف بفتح کاف و کسر تاء، شانه آه. کتف کسر و بحر یک مانند آن (از منتهی الارض). ۳ - رس (بفتح اول دوم)، سپیدی است که در سطح بدن ظاهر شود و فرو رود و بهمه اعضا رسد تا رنگ بدن تمام سپید گردد و این نوع بر سر را منتشر گویند. (بحر الجواهر). ۴ - معرفت Katholicoz پشواى اسفغان، مهتر ترسایان. رک: برهان قاطع مصحح نگارنده.

« از کُلّ لبنیات و ترشیها پرهیز باید کردن ، و غذا نخود آب باید خوردن بگوشت  
 ماکیان یکساله و حلوا ، زرده مرغ را بانگبین<sup>۱</sup> باید کردن و از آن خوردن . چون  
 ترتیب این غذا تمام نظام پذیرد من تدبیر ادویه بکنم . » فضل گفت : « چنین کنم . » پس فضل  
 بر عادت آن شب از همه چیزها بخورد و زیربای<sup>۲</sup> معقد<sup>۳</sup> ساخته بودند همه بکار داشت ،  
 و از کوامنج<sup>۴</sup> (۱) و رواسیر<sup>۵</sup> هیچ احتراز نکرد . دیگر روز جاثلیق بیامد و قروره<sup>۶</sup>  
 بخواست و بنگریست ، رویش بر افروخت و گفت : « من این معالجت نتوانم کرد .  
 ترا از ترشیها و لبنیات نپی کرده ام ، تو زیر بی خوری ، و از گامه<sup>۷</sup> و ایجنت<sup>۸</sup>  
 پرهیز نکنی ، معالجت موافق نیفتد . » پس فضل بن یحیی بر حدس و حدافت آن روز  
 آفرین کرد ، و عات خویش با او در میان نهاد و گفت : « ترا بدین همه خواندند ، و من  
 امتحانی بود که کردم ، جاثلیق دست به معالجت برد و آنچه درین دست بود بدین  
 روزگاری بر آمد هیچ فائده نداشت ، و حکیم جاثلیق بر خویش همی بچشم انداخت  
 چندان کار نبود و چندین بکشید . تا روزی با فضل بن یحیی نشاند بود ، و گفت :

(۱) در اصل ق کوامنج (۲) در سرق حدس

۱- ع- شهاب (رهان) ۲- زرده مرغ که در کتب طبیه و کتب طبیه و کتب طبیه  
 و سرکه بزنند (رهان) ۳- معقد صیغه سوم مفعول از باب تعین معنی و کتب طبیه و کتب طبیه  
 میوه و فتح سوم معقد از باب فعل است و این لغت عربی را چون در کتب طبیه و کتب طبیه  
 نان خورشی است که از قودنج و شیر و دویقه جاده است بدانند لغت عربی و کتب طبیه و کتب طبیه  
 طبیبی امجدین یوسف اهروی (چق) و نامبری مانا است و کتب طبیه و کتب طبیه و کتب طبیه  
 العرب المعجمه که در و کتب طبیه و کتب طبیه و کتب طبیه و کتب طبیه و کتب طبیه  
 طایح ندرند و روغن و ترشیها و دویقه جاده آن است و کتب طبیه و کتب طبیه و کتب طبیه  
 رواسیر ناسین و کتب طبیه و کتب طبیه و کتب طبیه و کتب طبیه و کتب طبیه  
 عرب آرا به در کتب طبیه و کتب طبیه و کتب طبیه و کتب طبیه و کتب طبیه  
 در ذری (ج ۱ ص ۵۵) آن Con-erve نامی است که در کتب طبیه و کتب طبیه  
 آمده است و در کتب طبیه و کتب طبیه و کتب طبیه و کتب طبیه و کتب طبیه  
 بقلط و روانهر و در کتب طبیه و کتب طبیه و کتب طبیه و کتب طبیه و کتب طبیه  
 سازند و در کتب طبیه و کتب طبیه و کتب طبیه و کتب طبیه و کتب طبیه  
 معرفت آن است ، و آن مویز و کتب طبیه و کتب طبیه و کتب طبیه و کتب طبیه و کتب طبیه  
 است ولی اکنون اسجنت در معادله کتب طبیه و کتب طبیه و کتب طبیه و کتب طبیه و کتب طبیه  
 و مریات مترادف معنویت شده و کتب طبیه و کتب طبیه و کتب طبیه و کتب طبیه و کتب طبیه



خداوند بزرگوار! آنچه معالجت بود کردم، هیچ اثر نکرد، مگر پدر از تو ناخشنود است، پدر را خشنود کن تا من این عات از تو ببرم. « فضل آن شب برخاست و بنزدیک یحیی رفت و در پای او افتاد و رضی از بطلبید، و آن پدر پیر از او خشنود گشت. | و جنلیق او را بهرمان انواع معالجت همی کرد، روی بیبودی گذارد، و چندی بر نیامد که شفای کامل یافت. [ پس فضل از جنلیق پرسید که « تو چه دانستی که سبب عت ناخشنودی پدر است؟ » جنلیق گفت: « من هر معالجتی که بود بکردم، سود نداشت. گفته این مرد بزرگ نگد از جایی خورده است، بنگریستم هیچکس نیافتم که شب از تو ناخشنود و برنج خفتی، بلکه از صدقات و صلوات و تشریفات تو بسیار کس همی آسوده است، تا خبر یافته که پدر از تو بیازرده است، و میان تو و او تقاری هست. من دانستم که از آن است، این علاج بکردم، برفت و اندیشه من خطا نبود. » و بعد از آن فضل بن یحیی جنلیق را توانگر کرد و پیارس فرستاد.

### مکات (۱۲)

در سنه سبع و اربعین و خمسمایه<sup>(۱)</sup> که میان سلطان عالم سنجر بن مانکشد و خداوند من علاء الدین و الدین الحسین بن الحسین - حَمْدًا لِلَّهِ تَعَالَى مَلِكُهُمَا وَسَاطَرُهُمَا - پدر اوید<sup>(۲)</sup> مصافی افتاد و لشکر غور را چنان چشم زخمی افتاد، و من بنده در هرات چون متواری گونه<sup>۳</sup> همیکشتم بسبب آنکه منسوب بودم بغور دشمنان

(۱) - خمسه به خط رعباره، و آن خطی فاحش است (۲) - پدر اوید: ق: پدر او (وزر س ۱۰۴) پدر آیه: خط پدر اوید: متن تصحیح قیاسی است رجوع کنید بتعلیقات مربوط.

۱- ج صدقه (بفتح اول و دوم و سوم) ، آنچه بر رویش دهی در راه خدای تعالی (منتهی الارباب).  
 ۲- (بکسر اول) کینه و عناد (غیات) . ۳- تأثیر کرد . ۴- خدای تعالی پادشاهی و سلطنت آن دو را جاوید گرد ناد . ۵- همچو متواری ، مانند متواری . قس شیفته گونه (راحة الصدورس ۹۹) . عصبی گونه ، خجل گونه ، تر گونه (بیهقی بنقل تعلیقات راحة الصدور ص ۵۱۱) . متواری در عربی بضم اول و فتح دوم و سوم و کسر پنجم اسم فاعل از تواری است ، پوشیده شونده ، پنهان شونده) (غیات) (منتهی الارباب) . در شعر فارسی غالباً سکون دوم آمده . رک : برهان مصحح نگارنده مقدمه ص نود و بیست ح ۵ .

بر خیره<sup>۱</sup> هر جنسی همیگفتند و شماتتی<sup>۲</sup> همیکردند. درین میان شبی بخانه  
 آزاد مردی افتادم، و چون نان بخوردیم و من بحاجتی بیرون آمدم، آن آزاد  
 مرد که من بسبب او آنجا افتاده بودم مگر مرا ثنائی میگفت که مردمان او را شاعر  
 شناسند، اما بیرون از شاعری خود مردی فاضل است، در نجوم و طب و ترسیل و دیگر  
 انواع متبحر است. چون بمجلس باز آمدم خداوند خانه مرا احترامی دیگرگون<sup>۳</sup>  
 کرد چنانکه محتاجان کنند، و چون ساعتی بود بنزدیک من نشست و گفت: «ای  
 فلان! یک دختر دارم، و بیرون از وی کسی ندارم<sup>۴</sup>، و نعمتی هست که این دختر  
 را عتی هست که در اتمام عذر ده پانزده من<sup>۵</sup> سرخی از وی برود، و اگر عتی  
 میشود، و با طبیبان مشورت کردیم، و چند کس علاج کردند هیچ سود نداشتند  
 می بندند شکم بر میآید، و درد همیگیرد و اگر می بکشید سیلان می افتد  
 پدید می آید، و همی ترسه که نباید که یکبارگی فوت میگردد، و اگر  
 باز که عت پدیدار آید مرا خیر کن» و چون روزی ده بر آمد در آن شب  
 برود، و دختر را پیش من آورد. دختری دیده بخت نیامده هشت زده  
 نا امید شده، همیدون در پی من افتاد و گفت: «ای پدر! زبیر من خیره  
 که جوانه و جهان ندیده، چنانکه آن ز چشم من چیست، تقصیر من  
 که این سهل است.» پس دست بر نیش او باده فوی بشیر، و در آن  
 جوی بود، و از امور عشره<sup>۶</sup> بیشتر موجود بود، چون امیران و قبیله

(۱) جمیع نسخ غیر از قیاسی در کتب کون (۲) شماتتی (۳) ثنائی  
 از پیش ندارم (۴) و جز و کسی ندارم (۵) پانزده من (۶) عشره  
 ثانی چهارم مقاله (انگلیسی) (چند) (۷) کون (۸) فوی (۹) بشیر  
 و عشره (۱۰) عشره (۱۱) کون (۱۲) کون (۱۳) کون (۱۴) کون (۱۵) کون

۱- بی سبب از هموده برهان  
 سرزنش (ناظم الاطمان) ۳- هیچ کس از او و او را در این دنیا و آن دنیا  
 (منتهی الادب) ۵- مثلاً (۱) در سده پنج طبرستان و در سده  
 (دزی ذیل ج ۲ ص ۱۰۷)

و سخنه<sup>۱</sup> و سن<sup>۱</sup> و فصل و هواء باد<sup>۲</sup> و عادت و اعراض ملامه و صناعت<sup>۲</sup> ، فسادی را بخواندم و بفرمودم تا از هر دو دست او رنگ باسلیق<sup>۳</sup> بگشود ، و زنان را از پیش او دور کردم ، و خونی فاسد همیرفت ، پس بامساک و تسریح<sup>۴</sup> (۳) در مسنگی هزار خون بر گرفتم ، و بیمار بیپوش بیفتاد ، پس بفرمودم تا آتش آوردند و برابر او کباب همیکردم<sup>۴</sup> و مرغ همیگردانیدم<sup>۵</sup> ، تا خانه از بخار کباب پر شد و بر دماغ او رفت ، و با هوش اندر آمد ، بجنبید و بنالید . پس شربتیی بخورد ، و مفرحی ساختم او را معتدل ، و یک هفته معالجت کردم . خون بجای باز آمد و آن عت زائل شد و عذر بقرار خویش باز آمد ، و او را فرزند خواندم ، و او مرا پدر خواند ، و امروز مرا چون فرزندان دیگر است .

۴

(۱) سخنه - ط - (۲) باد - ط - (۳) ق : تشرح (۴) ا - ط - ط  
همی گرداند . (۵) ا - ط - همی گردانیدم - ط -

۱ - فتح سن یعنی رنگ و حال و هیئت بشرة روی ( لسان العرب و بحرالجمهر ) ( ج ۱ ) .  
 ۲ - در علاج بادویه ده چیز لازم بود : ۱ - نوع مرض ، ۲ - سبب او ، ۳ - قوت مریض و ضعف او ،  
 ۴ - اعتبار مزاج حادث ، ۵ - اعتبار مزاج طبیعی ، ۶ - سن ، ۷ - عادت ، ۸ - بلد ، ۹ - وقت حاضر ،  
 ۱۰ - هواء ( نفایس الفون قسمه دویه در علوم اوایل مقاله چهارم در طب - ج ۲ ص ۹۹ ) .  
 شاه رگی در دست رنانه الاطباء ) لفظ یونانی است و آن رگی است مشهور و معنی لغوی آن پادشاه عظیم  
 است چرا که این رنگ زرد و حکر رسته است ( غایت بقل از بحرالجمهر ) . در یونانی Basilikō  
 ( اشنینگاس ) لغة بمعنی پادشاهانه و مجازاً به رنگ مزبور اطلاق شده است . ۴ - ( مص ) آسان  
 نمودن ( منتهی الارب ) .

## فصل

مقصود از تحریر این رسالت و تقریر این مقالات اخبار فضل نیست و اذکار خدمت نبی، بلکه ارشاد مبتدی است و احساناً خداوند ملک معظم، مؤید مظهر منصور (۱)، حسام الدوله و الدنيا، والدین، نثره - الاسلام و المسلمین، عمدة الجیوش فی العالمین، افتخار الملوک و السلاطین، قابع الکفره و المشرکین، قاهر المبتدعة و الملحدین، ظهیر الايام، مجیر الانام، عضد الخلافة، حیدر الامم، جلال الامة، نظام العرب و العجم، اصیل العالم، شمس العالی، ملائک الامم، ابوالحسن علی بن مسعود بن الحسین، امیر المومنین، امام المومنین و زاهد فی السعادة اقباله ۳۸۱ - که پادشاهی را بهمان او مفخر است و در او او مبادرت انوار ایزد تبارک و تعالی دولت را بجمال او دانستند در او پیراسته او چشمه خداوند زاده مات مؤید مظهر منصور شمس الامم و سرپرست او روشن بدانند او حفظ ابی و عمیر پادشاهی بر او

۱ - (۱) حسام الدوله و الدنيا، والدین، نثره - الاسلام و المسلمین، عمدة الجیوش فی العالمین، افتخار الملوک و السلاطین، قابع الکفره و المشرکین، قاهر المبتدعة و الملحدین، ظهیر الايام، مجیر الانام، عضد الخلافة، حیدر الامم، جلال الامة، نظام العرب و العجم، اصیل العالم، شمس العالی، ملائک الامم، ابوالحسن علی بن مسعود بن الحسین، امیر المومنین، امام المومنین و زاهد فی السعادة اقباله ۳۸۱ - که پادشاهی را بهمان او مفخر است و در او او مبادرت انوار ایزد تبارک و تعالی دولت را بجمال او دانستند در او پیراسته او چشمه خداوند زاده مات مؤید مظهر منصور شمس الامم و سرپرست او روشن بدانند او حفظ ابی و عمیر پادشاهی بر او

۱ - (۱) حسام الدوله و الدنيا، والدین، نثره - الاسلام و المسلمین، عمدة الجیوش فی العالمین، افتخار الملوک و السلاطین، قابع الکفره و المشرکین، قاهر المبتدعة و الملحدین، ظهیر الايام، مجیر الانام، عضد الخلافة، حیدر الامم، جلال الامة، نظام العرب و العجم، اصیل العالم، شمس العالی، ملائک الامم، ابوالحسن علی بن مسعود بن الحسین، امیر المومنین، امام المومنین و زاهد فی السعادة اقباله ۳۸۱ - که پادشاهی را بهمان او مفخر است و در او او مبادرت انوار ایزد تبارک و تعالی دولت را بجمال او دانستند در او پیراسته او چشمه خداوند زاده مات مؤید مظهر منصور شمس الامم و سرپرست او روشن بدانند او حفظ ابی و عمیر پادشاهی بر او

عصمت (۱) هر دو جوشن (۲) باد : و دل خداوند ولی الأنعام . ملك معظم ، عالم عادل ،  
 مؤید مظفر منصور (۳) ، فخر الدوالة والدين ، بهاء الاسلام والمسلمين ، ملك ملوك  
 الجبال بقاء هر دو شادمانه (۴) نه مدتی (۵) بلکه جاودانه .

تم الكتاب

(۱) جميع نسخ غير از ق : - عصمت . (۲) ب ، ق خوش . (۳) جميع نسخ غير از ق : - ملك معظم ، منصور . (۴) ب ، شادمانه . (۵) ب ، نه مدتی .

۱ - خداوند دهش ، بادشاه بزرگ داشته ، دانای دادگر؛ موفق فاتح و پیروز، فخر دولت و دین روشنایی اسلام و مسلمانان ، بادشاه شاهان جبال (کوههای غور) .

چهار مقاله عروضی ۱۲ |

۲

تَعَالَيْفَاتٌ





## تعلیقات چهارمقاله نظامی عروضی

غالب مطالب تعلیقات بقلم علامه مرحوم محمد قزوینی است که بعضی از آنها در چاپ لیدن نقل شده، و بخش دیگر از یادداشت‌های آن مرحوم در حواشی دو نسخه چاپی - که نخستین اکنون متعلق به کتابخانه دانشکده ادبیات است و دوم در تصرف آقای مجتبی مینوی است - استخراچ شده است، و یادداشت‌های برابان بنام مرند آقاییان: علی اکبر دهخدا<sup>۱</sup>، سید حسن تقی زاده<sup>۲</sup>، بدیع الزمان فروز<sup>۳</sup>، عباس افند<sup>۴</sup>، مرحوم ملک الشعراء بهار<sup>۵</sup>، سعید نفیسی<sup>۶</sup>، مجتبی مینوی<sup>۷</sup>، سید محمد فرزان<sup>۸</sup>، آملی<sup>۹</sup> برابان<sup>۹</sup>، افزوده و یادداشت‌های نگارنده نیز برین مجموعه اضافه شده است.

در نقل مطالب همه جا هم نویسنده مذکور است، و آنهم تصرفی که رایج است، و جهت برین لیدن شده اینست که بجای نمره صفحات و ستون که منطبق بر چاپ لیدن است، نمره صفحات و ستون اصل حاضر گذاشته شده است.

ن گفته نمائیم که بخشی از تعلیقات مرحوم قزوینی در حواشی در اصل در متن حاضر در مقاله و یادداشت که در تعلیقات حاضر از تکرار آنها صرف نظر گردیده.

### نشانه‌های اختصاری - چق = چهارمقاله مصحح قزوینی چاپ لیدن

چقد = چهارمقاله مصحح قزوینی چاپ لیدن از نسخه دانشکده ادبیات لیدن

چقم = چهارمقاله مصحح قزوینی چاپ لیدن از نسخه آملی و مجتبی مینوی

ق = علامه محمد قزوینی

براون = براون (دورزد) ترجمه دوم چهارمقاله انگلیسی

م.م. = بدون کتب حاضر

محمد معین

- ۱- برابان - نهی، مصمم که در حواشی نسخه چاپ لیدن شماره ۲۰۰۰ و ۲۰۰۱ از یادداشت‌های حواشی نسخه چاپ لیدن و نیز در دو نسخه متعدد که در انجمن ادبیات لیدن و در کتابخانه دانشکده ادبیات لیدن نگاشته شده است.
- ۲- در تقاریر نشان ادبیات چهارمقاله مصحح قزوینی شماره ۲ و ۵ ص ۱۳۷-۱۵۶ و شماره ۶ و ۷ ص ۲۰۱-۲۰۶ و ص ۲۳۳-۲۳۵ و شماره ۸ ص ۲۸۹-۲۹۵.
- ۳- در رایج تقاریر آقای فروز در مقاله «تاریخ عروضی» شماره ۱ ص ۲۸۹-۲۹۵ و شماره ۸ ص ۲۸۹-۲۹۵.
- ۴- در یادداشت‌های آملی و مجتبی مینوی شماره ۱ ص ۲۸۹-۲۹۵ و شماره ۸ ص ۲۸۹-۲۹۵.
- ۵- در یادداشت‌های بهار شماره ۱ ص ۲۸۹-۲۹۵ و شماره ۸ ص ۲۸۹-۲۹۵.
- ۶- در یادداشت‌های سعید نفیسی شماره ۱ ص ۲۸۹-۲۹۵ و شماره ۸ ص ۲۸۹-۲۹۵.
- ۷- در یادداشت‌های مجتبی مینوی شماره ۱ ص ۲۸۹-۲۹۵ و شماره ۸ ص ۲۸۹-۲۹۵.
- ۸- در یادداشت‌های سید محمد فرزان شماره ۱ ص ۲۸۹-۲۹۵ و شماره ۸ ص ۲۸۹-۲۹۵.
- ۹- در یادداشت‌های آملی و مجتبی مینوی شماره ۱ ص ۲۸۹-۲۹۵ و شماره ۸ ص ۲۸۹-۲۹۵.

# تعلیقات

ص ۴ س ۴، علی بن مسعود - مقصود حسام الدین ابوالحسن علی بن فخر الدین مسعود بن عزالدین حسین است که نظامی عروسی کتاب چهارمقاله را بنام او تألیف نموده است. پدر وی فخرالدین مسعود اولین پادشاه از ملوک غوریه بامیان است، و شمس الدین محمد بن فخرالدین مسعود آتی الذکر برادر اوست. هیچ ذکری ازین شاهزاده در کتب تواریخ نیست فقط قاضی منباج الدین عثمان بن سراج الدین الجوزی - جانی در کتاب طبقات ناصری (ص ۱۰۴) در ضمن تعداد اولاد فخرالدین مسعود نام او را می برد، و سال وفات او معلوم نیست ولی چون در حین تألیف چهارمقاله در حیات بوده وفات او بالضرورتاً بعد از حدود سنه ۵۵۰ که تاریخ تألیف این کتاب است واقع شده.

ص ۲ س ۹، آل شنسب - ملوک غوریه دو طایفه بوده اند: یکی ملوک غوریه بمعنی اخس که در خود غور سلطنت نموده اند و پای تخت ایشان فیروز کوه بود و دیگر ملوک خوارستان در شمال غور که پای تخت ایشان بامیان بود و لهذا ایشان را ملوک بامیان و غوریه بامیان نیز گویند، و هر دو سلسله را علی سبیل المجموع آل شنسب و ملوک شنسب نیزه گویند، نسبت بجد اعلاى ایشان شنسب نام که بزعم مورخین ایشان معاصر علی بن ابی طالب علیه السلام بوده و بردست آن حضرت اسلام آورده و از وی عهد و اوائی ستده است.

ماخذ ما در باره سلاطین غور «طبقات ناصری»<sup>۱</sup> و «تاریخ هرات» موسوم بهروضات

۱ - رجوع کنید طبقات ناصری طبع کنکته ص ۲۹ بعد از تاریخ جهان آرا للقاضی احمد بن محمد اعزازى British Museum- Or 441.f 116 a (چق).

۲ - بن کتاب در Bibliotheca Indica بطبع رسیده و توسط Major H.G. Raverty باحوالی ممتع چاپ شده است. بخشهای XVII-XIX (صفحات ۳۰۰-۵۰۷) از مجلد I ترجمه، بیحث درباره سلسله مورد گفتگو اختصاص داده شده (براون).

الجنات تألیف معین الدین اسفزاری است که تاکنون بطبع نرسیده است<sup>۱</sup> . استقلال این سلسله فقط ۶۷ سال (۵۴۳ - ۵۶۱۲ هـ/ ۱۱۴۸ - ۱۲۱۵ م .) طول کشیده است ، یعنی از زمانی که آنان از قید اطاعت غزنویان بیرون آمدند تا زمانی که مطیع خوارزمشاهیان گردیدند .

خویشاوندی سران خاندان مزبور - که در چهارمقاله نام آنان آمده - از جدول ذیل آشکار میگردد .

ترتیب حسین

۱- مسعود بن حسین

۲- حسین بن مسعود

فخرالدین مسعود

حسام الدین علی شمس الدین محمد شهباز دس ۲، ۱۰۵۰، تاریخ خوارزمشاهیان ۴

۱- براون . ترجمه انگلیسی ص ۱۰۱-۱۰۲ : در وقت حقیقت به خطین آمده است .  
لین پول ص ۲۹۱-۲۹۴ . ترجمه آن بقله آقن اقبال ص ۲۳۳-۲۳۴ (۱۰۰۰)

ص ۴ س ۴-۵ ، فخرالدولة والدين خسرو ایران ملك الجبال - ۵  
ملک الجبال ملک فخرالدین مسعود بن عزالدین حسین درین پند سه زمره مسعودیان  
بمیان است . وی پدر حسام الدین علی مذکور و سپس الدین مسعود - آن در ذمه  
سلطان غزنو الدین غوری و عم سلطان غیاث الدین محمد الدین ( سلطان ایران ) است .  
تاریخ وفاتش معلوم نیست ولی محقق است که در سنه ۵۵۸ در حبس بوده ،  
ناصری ( ص ۱۰۳ ) گوید که در ابتدای سلطنت سلطان غیاث الدین غوری در  
اشکر بجنگ برادرزاده ها ( یعنی سلطان غیاث الدین ) بوده .  
غیاث الدین غوری در سنه ۵۵۸ بوده است . پس حسین بن مسعود در سنه ۵۵۵  
۱- نسخه خطی این کتاب در کتابخانه مدرس است ، شماره آن ۵۵۵۰ و ۵۵۵۱ و ۵۵۵۲ است .  
۲- نام او محمد است ترجمه لغات دانشوران اسلام در سنه ۲۶۵  
۳- نام او نیز محمد است ( یس ) .

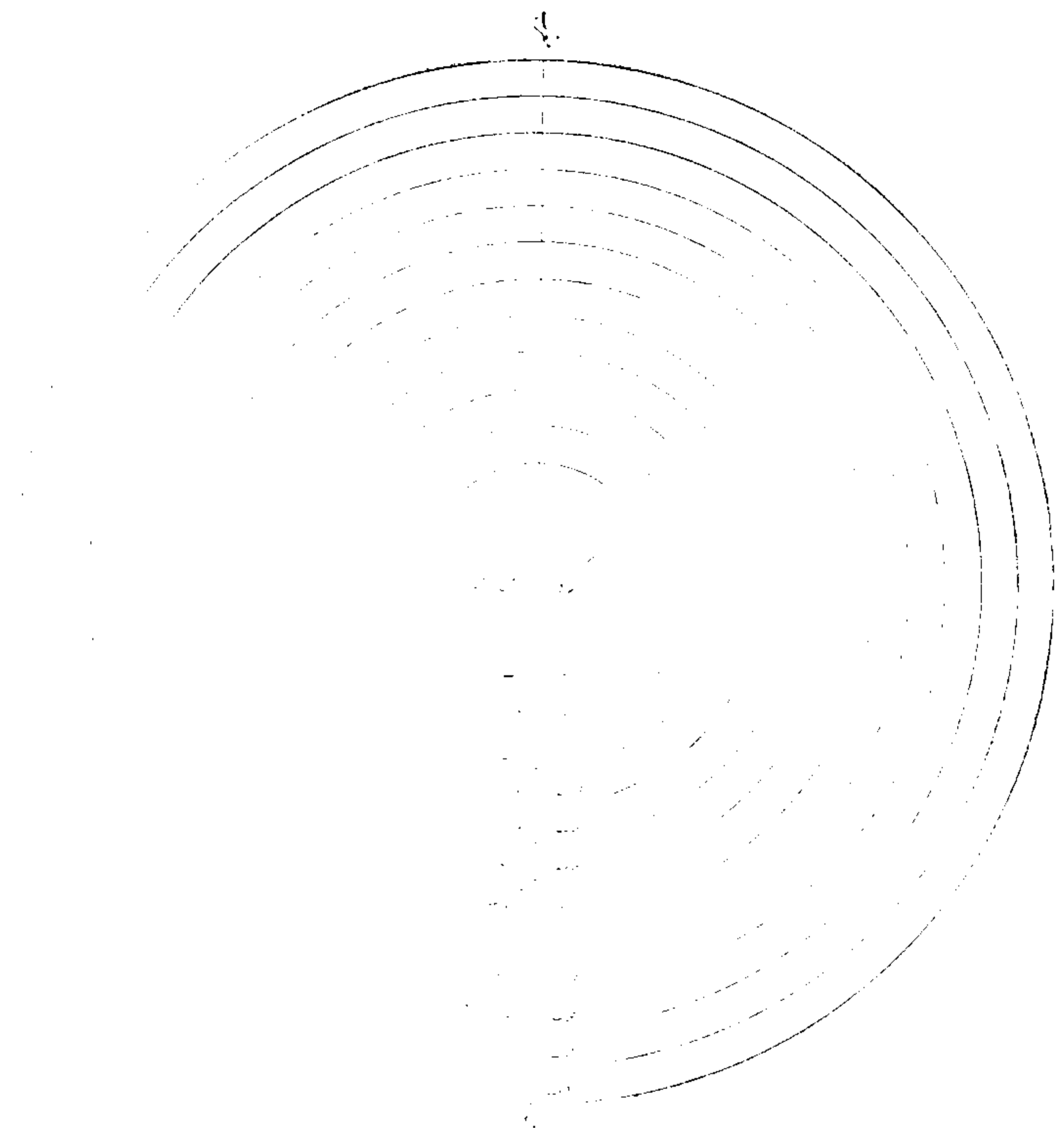
سنه واقع شده است ، و ملك الجبال لقبی است كه عمومأ بر ملك غور اطلاق كنند چه غور ولایتی است كوهستانی .

(چق) .

ص ۴ س ۶۰ ، شمسی الدولة و الدین - مقصود شمس الدین محمد بن فخر -  
الدین مسعود بن عزالدین حسین دوم از ملك شنبانیة بامیان است . وی برادر  
حسام الدین علی مذکور است . سنه وفاتش معلوم نشد ، ولی آنچه محقق است تاسنه  
۵۸۶ در حیات بوده است ، زیرا در همین سال بود كه سلطان شاه بن ایل ارسلان بن اتسز  
خوارزمشاه با سلطانان غیاث الدین و معز الدین غوری جنگ نمود و شمس الدین محمد  
مذکور لشكر بامیان و طخارستان را بخدمت دو سلطان غوری آورد (ابن الاثیر طبع  
لیدن ج ۱۳ ص ۳۸ ، طبقات ناصری ص ۵۲ ، حواشی لباب الالباب ج ۱ ص ۳۲۱) (چق) .

ص ۵ س ۴ ، علاء الدنیا و الدین الخ - مقصود سلطان علاء الدین حسین بن  
عزالدین حسین از مشاهیر سلاطین غوریة فیروزكوه است و دولت غوریه را با جرفعت  
اورسانید و بابهر امشاه غزنوی جنگ کرده اوراشكست داد و شهر غزنین را قتل عام  
نمود و هفت شبانروز در آن شهر آتش زد و باین جهت او را جهانسوز لقب داده اند .  
وی برادر فخر الدین مسعود و عم حسام الدین علی و شمس الدین محمد سابقی المذکر  
است و مدت سلطنتش باصح اقوال از سنه ۵۴۵ - ۵۵۶ می باشد . (چق) .

ص ۷ س ۹۶ بیهود ، اما بیاید دانست كه ... بعقیده قدما «مجموع عالم يك  
كره است ، مركز او مركز زمین و يك سطح مستدیر بر آن مجموع محیط ، و از آن سطح  
تأمر كز زمین هیچ جای خالی نیست بلکه اجرام افلاك و عناصر بعضی ببعضی متصل و  
محیط اند بمثابه توهای پیاز ، رسته كری الشكل اند و زمین در وسط همه ... و بعد از او  
كره آبست ... و بعد از او كره آتش است ... و بعد از او فلك قمر و بعد از او فلك عطارد  
و بعد از او فلك زهره و بعد از او فلك شمس و بعد از او فلك مریخ و بعد از او فلك مشتری و بعد از او  
فلك زحل و بعد از او فلك ثوابت و بعد از او فلك اعظم كه آنرا فلك الافلاك خوانند ، و فلك  
اطلس نیز گویند ، و بر این مجموع اسم عالم اطلاق كنند ، و ماتحت فلك قمر را  
عالم سفلی و عالم كون و فساد خوانند و افلاك را عالم علوی ، و صورت عالم  
این است .»



( در این نمودار که در صفحه ۱۱۱ از کتاب مذکور درج شده است )

**ص ۹ س ۵، کواکب منقشه** - در حدود فردوسی دره و در حدود ۱۰۰۰ سال پیش  
 ضد آورده اند در ترجمه عربی چهارم ( ص ۱۵ )  
 در ذیل قه و سبب عربی ( ج ۲ ص ۱۱۳ ) « ... »  
 ضد) به معنی شیب آورده، ولی قول اول از این کتاب است ( ص ۱۰ )  
 اول ج ۳ ص ۵۴) در تفسیر «فوجدا» چهارم از این کتاب ( ص ۱۰ )  
 آیه ۷۶) آورد: «انقطاع من بعد ما بسا عن غنمنا من الشیر» اول در ترجمه و معنی

کالکوکب الدرری منصلتا .»

خواجه ابوحاتم مظفر اسفزاری در «رساله آثار علوی» آرد<sup>۱</sup> : «فصل هشتم اندر کواکب منقضه<sup>۲</sup> هر گاه که این بخاری که ماده حریق است<sup>۳</sup> سخت بلند شود و مدد او از زمین بریده گردد و بعد ازین بالا رود تا آن گاه که (از سر) زبرین (بجوهر) آتش رسد ، (آتش) در وی گیرد و شعله شود و برین بخار برود بزودی ، و چون بدیگر جانب او رسد و مادت غذا نیابد فرو میرد<sup>۴</sup> و او را منقضه<sup>۵</sup> خوانند ، و شکل آن بخار مایل آفاقی بود که از آنجا برخاسته باشد ، اگر وضعش از شرق بغرب بود آن کواکب منقضه<sup>۶</sup> چنان نماید که از مشرق بمغرب رود ، و اگر وضعش از شمال بجنوب بود کواکب منقضه<sup>۷</sup> از شمال بجنوب رود ، و جمله حرکات بر حسب وضع از جوانب آفاق بود ، و اگر اندر زاویه بود بانعطافی یا تقویسی حرکت آن کواکب منقضه<sup>۸</sup> بر حسب آن شکل بود ، و اگر دو طرف<sup>۹</sup> او باریک<sup>۱۰</sup> بود و میانش غلیظ بود . . .<sup>۱۱</sup> و میانش باریک کواکب منقضه<sup>۱۲</sup> ابتدا و انتهای حرکت بزرگ و در میان حرکت خرد (نماید)<sup>۱۳</sup> و سبب<sup>۱۴</sup> آنکه مستطیل بیند و مدتی بماند آنست که آتش در ابتدا باز گیرد<sup>۱۵</sup> و سخت و سبب<sup>۱۶</sup> برود و بانتهای او رسد هنوز ابتدا تمام نسوخته باشد و شعله او مرئی باشد ، چون تمام بسوزد فرو میرد<sup>۱۷</sup> و ناپدید شود .»

(م . م .)

ابوریحان بیرونی در التفهیم منقضه را به «انداخته» ترجمه و تعبیر کرده است<sup>۱۸</sup> .  
**ص ۹ س ۵ ، ذوالذوابعه** - چنانکه بیاید ظاهراً مراد نظامی عروضی از «آثار علوی» درس ۹ س ۶ رساله «آثار علوی» خواجه مظفر اسفزاری است ، و درین رساله فصل هشتم اندر کواکب منقضه ، فصل نهم اندر شمس و ذات الذوانب و فصل دهم اندر نیازک و عصی است ، و همین ترتیب در نزهت نامه علامی محفوظ است . بنظر میرسد

۱ - مؤلف در حدود ۵۰۰ هجری ، مصحح مدرس رضوی تهران ۱۳۱۹ .  
 ۲ - در متن جایابی که به ج تعبیر آوریم ا منقسه و در حاشیه منقضه آمده .  
 ۳ - ج : + چون .  
 ۴ - ج : غذا نیابد فرو میرود ؛ و در حاشیه : غذا نیابد فرو میرود .  
 ۵ - ج : منقضه .  
 ۶ - ج : در طرف .  
 ۷ - ج (حاشیه) : ناریک ( ن ل ) .  
 ۸ - ظ ، کنعانی در اینجا حذف شده .  
 ۹ - ج : - نماید ؛ و در حاشیه ن ل ؛ خرد نماید .  
 ۱۰ - ج : سبب .  
 ۱۱ - ج : باز گیرد ؛ و در حاشیه ن ل ؛ باز گیرد .  
 ۱۲ - ج : فرو میرود ؛ و در حاشیه : فرو میرود ؛ و در حاشیه :  
 ۱۳ - التفهیم . مصحح همائی ص قلب ( مقدمه ) .  
 ۱۴ - ج : + چون .

که منظور نظامی عروضی از «ذوالذؤابه» پس از «کواکب منقضه» و پیش از «نیازك» همان ذو ذنب باشد ، و این معنی باقول دزی در ذیل قوامیس عرب ج ۱ ص ۴۸۳ سازگار است . مترجمان چهارمقاله بعربی نیز ذوالذؤابه را «مذنب» آورده اند .  
خواجه ابوحاتم اسفزاری گوید<sup>۱</sup> :

«فصل نهم اندرشموس (و) ذات الذوانب - هرگاه ده این بخار ده ماده حریق و کواکب منقضه<sup>۲</sup> است بلندتر رود و مادت او از زمین بریده گردد و شکل او درفضای هوا مجتمع گردد و مدور شود چنانکه همه موجودات رطب است ، چون جریده بیگانه افتد و بقیتی از حرارت در وی مانده بود ، تابدان سبب بیلا می رود و مانده اش بیرونت مایل میگردد و بدان سبب کثیف تر میشود ، چون بگردد آتش رسد آتش اندر وی گیرد و شعله شود و شکلش کرد<sup>۳</sup> شود (و) مانند شمس شود و بسبب ذرات مدتی درازهمی بسوزد و بشد که شب بماند و بسبب حوادث پیدا درهمی بسوزد و بسبب که بجایگهی رسد که آتش گرد آن بود و متابعت ذات قمر شد ، و بسبب درازتر شدن همان وقت بجانب شرق نزدیکتر همی شود ، و خپل حمان افتد که آن روشن شود سیر او سریعتر از سیر قمر (و) همچنان می بینند آن آند (و) در وقت سوزخند سوزد و آذر آتشی درو افتد و روشن شود و دزری مستطیل نمیشود ، آرا کواکب ذو ذؤابه خوانند و اگر دو مستطیل بدان دور پیوسته بود بر زمین شود آرا ذؤابتهین<sup>۴</sup> خوانند و اگر سه مستطیل بدان دور پیوسته بود ذؤاب<sup>۵</sup> گویند .»

ذؤابه معادل فرانسوی chévalere و ذؤاب معادل Chevalere است .

comète گویند .

ص ۹ س ۵-۶ . نیازك و عصی .. حریق - نیازك معنی «نیازك» است .

ترجمه دوم meteors and fireballs - چو ذؤاب

C.N.Seldin در مجله انجمن همپتون میسور میگوید : «...»

They are optical phenomena caused by the slanting rays of the sun striking a sun-drenched or moisture-laden atmosphere and producing the effect of flames in the sky. And حریق which Browne

۱- مقاله ترجمه شده از «...»

۲- ذؤاب معنی «...»

translates «conflagrations,» really means «spontaneous combustion»  
 نیم قرن قبل از تألیف چهارمقاله، شهردان بن ابی الخیر در نزهت نامه علائی (در  
 ورق 131 a از نسخه بادلیان بنشان 362 Ouseley) نوشته: «باران، برف، ژاله،  
 شبم، رعد و برق، بادهای، حریق، کواکب منقعه، شمس و ذوات الذوائب<sup>۱</sup>، نیازک  
 و عصی، قوس و قزح، هاله، صاعقه.» و نیازک و عصی را این طور تفسیر میکند<sup>۲</sup>: «هر  
 گه که<sup>۳</sup> بر<sup>۴</sup> هوا بخاری باشد متوسط اندر<sup>۵</sup> برودت و حرارت<sup>۶</sup>، و روی آن بخار صیقل<sup>۷</sup>  
 بود و خورشید بر آفاق بود و وضع آن بخار<sup>۸</sup> بر آن<sup>۹</sup> جمله بود که بصر<sup>۱۰</sup> بدو پیوندد  
 و بر<sup>۱۱</sup> زاویه متساوی ازو<sup>۱۲</sup> منعکس شود و بجرم خورشید<sup>۱۳</sup> پیوندد حس بصر آنرا  
 سخت ادراک کند<sup>۱۴</sup> از بهر آنکه آن<sup>۱۵</sup> بخار مظلم بود و جرم خورشید سخت روشن  
 و<sup>۱۶</sup> چون ممزوج گرداند<sup>۱۷</sup> بصر را سرخی آن<sup>۱۸</sup> مرکب مدرك شود و شکل این<sup>۱۹</sup> بخارات  
 که بصر ازو<sup>۲۰</sup> منعکس شود و بخورشید پیوندد و یا بصورت نیزه<sup>۲۱</sup> خرد بود یا بر<sup>۲۲</sup>  
 صورت عصاه و ازین<sup>۲۳</sup> سبب آن را نیازک و عصی<sup>۲۴</sup> خوانند و بیرهان هندسی مقرر  
 گشتست<sup>۲۵</sup> اندر اختلاف المناظر<sup>۲۶</sup> که شاید که صورت آن حمزه<sup>۲۷</sup> مدور بود<sup>۲۸</sup>  
 یا مثلث یا شکل<sup>۲۹</sup> دیگر الا<sup>۳۰</sup> اشکال نیازک و عصی<sup>۳۱</sup>».

شهردان بن ابی الخیر این شرح را از کتابی تألیف «خواجه حکیم ابو حاتم

- ۱- در آثار علوی اسفزاری (ص ۹، ۱۳): ذات الذوائب.
- ۲- عبارات آینه را آقای مینوی از فصل دهم از مقالات دهم در آثار علوی از کتاب نزهتنامه  
 علائی نسخه مستقر بیتی ص ۱۱۵ ورق 92v نقل کرده اند و ما آنرا با متن چاپی رساله آثار علوی تألیف  
 ابو حاتم مظفر اسفزاری چاپ مدرس رضوی ص ۱۷ تطبیق کرده ایم و (ج) در حاشیه علامت این نسخه  
 چاپی است (م. م.)
- ۳- ج: هر گه.
- ۴- ج: در.
- ۵- ج: و در وی.
- ۶- ج: + متمکن.
- ۷- نقل (مینوی).
- ۸- ج: - صیقل. . . بخار.
- ۹- ج: بدان.
- ۱۰- ج: بود چون.
- ۱۱- ج: - و بر.
- ۱۲- ج: از وی.
- ۱۳- ج: شود چون خورشید بدو.
- ۱۴- ج: سخت سرخ دریا بد.
- ۱۵- ج: - آن.
- ۱۶- ج: - و.
- ۱۷- ظ: کردند (مینوی).
- ۱۸- ج: از.
- ۱۹- ج: آن.
- ۲۰- ج: از وی.
- ۲۱- ج: یا بصورت نیزه.
- ۲۲- ج: - بر.
- ۲۳- ج: و بر این.
- ۲۴- ج: و عصا.
- ۲۵- ج: گشته.
- ۲۶- ج: اختلاف آن منظر.
- ۲۷- ج: آن خرق.
- ۲۸- ج: باشد یا مربع.
- ۲۹- ج: یا شکلی.
- ۳۰- ج: آن (ظ: از اشکال، حاشیه ص ۱۷ رساله آثار علوی).
- ۳۱- ج: عصا.

(تعلیقات چهارمقاله ۱)



مظفر بن اسمعیل اسفزاری» نقل میکند<sup>۱</sup> [ این پدر همان شخصی ممکنست باشد که در تواریخ جزء همکاران خیام در امر تعدیل تقویم و بنام ابوالمظفر الاسفزاری یاد شده است ]<sup>۲</sup> چه در ابتدای مقاله دهم (ورق a 128) گوید :

«مقالات دهم از در آثار علوی کتابی یافتیم که خواجه حکیم ابوحاتم مظفر بن اسمعیل اسفزاری رحمه الله<sup>۳</sup> کرده بود از در آثار علوی بغایت نیکوئی و اختصار و لفظ مبین ، همچنین نسخهت کردم و تألیف خویش بدان آراسته گردانیدم و زیادت و نقصانی نرفت الا خطبه که نبشته نیامد . آغاز کتاب حکیمان چنین گفتند : الخ .»

لفظ نظامی عروضی «چنانکه در آثار علوی این را سرحی بمنه خرد داده است» باید اشاره باین کتاب بوده باشد و عروضی بدان را در دست داشته است و همین ترهت نامه را که عین متن کتاب اسفزاری را نقل کرده بوده (مخمس و حصر مقاله Seldou اینست که نقل شد) (از پیدایش قوی مینوی) رجوع کنیم

رک : ص بود .  
آقای تقی زاده نوشته اند :

معنی صحیح نیازك در شب نجومی عربی و فارسی عامه در قرن سده در لغت متأخرین غالب به معنی شیب استعمال شده و این در کتاب التقریبات و التقریبات فی اخبار ملوک المغرب و تاریخ مدینه منیة من شیخ ابن الحسن بن محمد بن زرع القاسی (طبع تورنیرک در وین سال ۱۸۶۵ مسجعی) آمده است و در سده سترده بزرگی از ذرات الذوات طبع گردیدند و از آن غرض شد که در این دوازده نامه است که ذکر نموده و عامی آن به در علمت در این

۱ - این کتاب صحیح است و در دسترس است .  
۲ - ۱۳۱۹ طبع شده ( . . . )  
آثار علوی بر ۵۸۵ کتاب خود تألیف کرده و در دسترس است .  
۳ - ( . . . )  
گفته شود که همه حاشیه شهودی و . . .  
تاخرین آنرا اصلاح کرده ( مینوی ) .

( لفظ اثنی از اثنی عشره در متن چاپی افتاده و در غلط نامه تصحیح شده ) بنابراین نیازک ستاردهای دنباله دار میشود . ظاهراً این ستاره دنباله دار که در سنه ۳۹۳ هجری ظاهر شده همان ذودوآبه «هاله» بوده است که آخرین ظهور آن در سنه ۱۹۱۰ مسیحی بود و در هر ۷۶ سال و ۲۷ روز ، یکبار ظاهر میشود . ( تقی زاده . گاه شماری ص ۲۳۶ ح ۴۷۳ ) .

**ص ۵ س ۶ . هاله -** خواجه مظفر اسفزاری آرد<sup>۱</sup> : « فصل دوازدهم از درهاله - هر گاه که ماه بر آسمان بود و میان بصر و میان قمر ابری نداشت<sup>۲</sup> بود چنانکه روشنائی را عبور<sup>۳</sup> کردن اندر روی باز ندارد و (چنان) میان بصر و میان جرم قمر خطی توهم کنی که برین ابر بگذرد و نقطه ای بر روی پدید آرد که هر دزدائره هاله بود ، و بر حواشی آن نقطه ای خرد باشد از بخار . چون بصر بدان پیوندد و بر زوایه متساوی منعکس گردد و بجرم ماه رسد ، و در آن اجزاء بسبب خردی ایشان ماه پدیدار نیاید و روشنائی پیدا بود و ابعاد آن اجزاء از هر نزدیکسان بود همه جوانب یا از آن سبب شکل هاله تمام شود ، و باشد که هاله زیر خورشید پدیدار آید ، و در کواکب کبار نیز هاله موجود گردد ، و چون بیند که آن بخار غلیظ گردد و کثیف شود هاله باطل گردد ، و ماه از چشم ناپدید گردد ، و آننگاه حکم کند که بر عقب آن بازان آید ، آن حکمش راست بود ، و اگر بک جانب از هاله باطل شود و جرم آسمان پدید آید آننگاه حکم کند که بر عقب او باد بسیار آید حکم او راست بود ، و اگر همه هاله مضمحل شود و آسمان ظاهر گردد و حکم کند که بر عقب آن چند روز آسمان گشاده شود (و) ابر نباشد ، آن حکم او راست بود . »

( م . م )

**ص ۹ س ۹ . حریق -** نیز خواجه اسفزاری نویسد<sup>۴</sup> : « فصل هفتم از در حریق - اما صورت حریق چنان [ برت ] ده ماده بسیار که بر آن ماده دهنیت غالب باشد ، بر روی جمع شود ، و آنتاب سخت [ گرم ] بر روی تبدد ، و از آنجا بخاری برخیزد که اندر او مقدار دهنیت<sup>۵</sup> بود و غذای آتش را بشاید و بیلابر میشود از بسیاری ماده (از) زمین منقطع شود ، تا آننگاه که سر<sup>۶</sup> جرم بخار از هوا بر گذرد و بجوهر آتش رسد و بسبب

۱- رساله آثار عدوی ص ۲۲-۲۴ .

۲- ن ل : مقدار جرمی .

۳- ن ل : نفوذ .

۴- ن ل : مقدار جرمی .

۵- ن ل : هر-بر .

۶- ن ل : هر-بر .

چربی او آتش اندروی گیرد و شعله شود، و آن شعله بر آن مادت پیش باز آید، تا آنگاه که بر زمین رسد و اندر آن مادت انگیزد که بخار از وی برخاستست این ماده را و هر چه بر حواشی آن بود بسوزاند، و هر کس که خواهد باز گشتن شعله آتش بجانب زمین برای العین بیند، دو شمع افروخته بدو دست گیرد، و اندریکی | دم | دم تا شعله او فرو میرد و دود چرب از وی بر آمدن گیرد، آنگاه آن شمع کشته در زیر شمع افروخته دارد تا دودش بشعله او رسد، بیند که آن شعله بر آن دود فرود آید تا سر شمع کشته افروخته شود<sup>۱</sup>.

(م. ۵۰)

**ص ۹ س ۶، صاعقه - و هم اسفزاری آرد<sup>۲</sup> :** «فصل سیزدهم اندر صاعقه هر گاه آن بخار که سبب رعد و برق است اندر کمیت سخت بسوزد و اندر کیفیت سخت مخالف چون خواهد از یکدیگر جدا شوند بسبب بسیاری مدت مسافت بخار در حرکت) باید گردن، و بسبب مخالفت کیفیت حرارتشان سخت سریع بود و در آن که در میان دو بخار گرفتار آید، بسوزد و از سرعت حرارت آن بخار آید و بخار سرد جماله را بقدر بجانب زمین آرد و از بسازی بسوزد و فرود آید بر زمین رسد، و بر هر چیزی که افتد آن جز را ببرد، و بسوزد دیده اند که در آن بخار آید و آنرا بشکافد، و باند که بر زمین فرود آید مسافت دور و نیز باند که بر دریا بخورد، آب فرو شود، و حیوان بزرگ را که در زیر آب ببرد و در آن بماند آید که در آن که جرم صاعقه سخت تنگ بود مانند بقی، بر هر چه خورد از آن ببرد و در آن مسافت آن چیز انقراج بسوزد یافتد الا بقدر استبری آن صاعقه<sup>۳</sup>» (م. ۵۰)

**ص ۹ س ۶. آثار علوی - راجع با آثار علوی در جوامع این کتاب در فصل ۱۱ و ۱۲**

**ص ۱۵ س ۷. طمغاج - حقیقت اسمی این ماده سحر است**

بصورت تقریب معلوم است که طمغاج نوعی حیوان یا سبزی است که در آنجا که در حدود چین یا در داخل چین شمالی<sup>۴</sup>

۱- این ماده را در کتب قدیم و جدید در مورد آن نوشته اند و در بعضی کتب آن را «صاعقه» نامیده اند.  
 ۲- در کتاب آثار علوی ص ۲۵-۲۶  
 ۳- اغلب مردم آن را معروف به «سحر» نامیده اند و در بعضی کتب آن را «سحر» نامیده اند.  
 ۴- طمغاج در هند و احتمالاً در سایر بلاد شرقی و غربی نیز یافت می شود و در بعضی کتب آن را «سحر» نامیده اند.

Marfat.com

محمد بن احمد النسوی در سیره سلطان جلال الدین منکبرنی (طبع پاریس - ص ۴-۵) گوید: «حدثنی غیر واحد ممن یعتبر بقولهم ان ملک الصين ملک متسع دوره مسیره ستة اشهر، وقد قیل انه یحویه سور واحد لم یقطع الا عند الجبال المنیعة والانهار الوسیعة، وقد انقسم من قديم الزمان [الی] ستة اجزاء، کل جزء منها مسیره شهر. یتولی امره خان ای ملک بلغتهم نیابة عن خانهم الاعظم وکان خانهم الکبیر الذی عاصر السلطان محمد | بن تکش | التون خان تواریها کابراً عن کابریل کافراً عن کافر. و من عادتهم الاقامة بطمغاج وهی واسطة الصين ونواحيها طول صیفهم الخ» و کمی بعد از آن گوید: «فلما عاد التون خان الی مدینة المعروفة بطمغاج اخذ الحجاب علی عادتهم یعرضون کل یوم عدة قضایا مما حدث مدة غیبه الخ» (چق).

در تقویم البلدان لابن الفداء<sup>۱</sup> در جدول بلاد چین نقلاً عن تاریخ النسوی المذکور می نویسد: «ومن تاریخ النسوی الذی ذکر فیہ اخبار خوارزم شاه والنهر (؟) ان قاعدة ملات التتر بالصین اسمها طومغاج (طومغاج - ظ). قزوینی گوید<sup>۲</sup>: «طمغاج مدینة مشهورة کبيرة من بلاد التتر لذات قرى کثیرة وقرایها بین جبالین فی مضیق لاسبیل الیها الامن ذلک المضیق ولا یمکن دخولها لومنع مانع فلا یتعرض لها احد من ملوک التترک اعلمهم بان قصد هغیر مفید، وسلطانها ذوقدر ومکانة عند ملوک التترک، وبها معدن الذهب فلذات کثر الذهب عندهم حتی اتخذوا منها الظروف والاورانی واهلها زعرا لشعر علی جسد ههم و نسا ههم علی السواء فی ذلک. . . و حکى الامیر ابو المؤید بن النعمان ان بها عینین احديهما عذب والاخرى ملح وهما تنصبان الی حوض وتمتزجان فیہ و تمتد من الحوض ساقیتان احدهما عذب لاملوحة فیہ والاخرى ملح، و ذکر انه من کرامات رجل صالح اسمه ملیح الملاح وصل الی تلك الدیار ودعا اهلها الی الاسلام وظهر من کراماته امر هذا الحوض والسواقی، فأسلم بعض اهلها وهم علی الاسلام الی الان»

وبالآخرة این کلامه در یکی از قصاید مختاری غزنوی در مدح علاء الدوله محمد ملقب بارسلان از ملوک خانیه مادراء النهر مذکور است. مطلع قصیده این است:  
خر که خاقان ترکستان شه مالک رقاب آسمان است و جمال ارسالش آفتاب.

1- Bibliothèque Nationale (Paris), arabe 1239 f. 89 a.

۲- ط (والنهر) (دهخدا) (مینوی). ۳- زکریا بن محمد قزوینی در آثار البلاد طبع ووستنفلد ص ۲۷۵.

و در وصف مجلس بزم خاقان گوید از جمله ایاتی :

ساقیان نادره گوینده شیرین ادا      مطربان چابک طمغاجی حاضر جواب<sup>۱</sup> (چق).  
بعدها مرحوم قزوینی در پشت جلد نسخه چهار مقاله خرد ( که اینک متعلق  
بکتابخانه دانشکده ادبیات است) توضیح مشروحی در باب این نا داده اند بقرا ذیل :

**طمغاج** - در کتبه ارقون طمغاج بقول تومسون (Thomson) ده خود این تشبیه را حل  
کرده است (ص ۱۳۹) هم بمعنی «چینی» (Chinois) و هم بمعنی «چین» (Chine) استعمال  
شده است. و در کتب مصنفین مسلمان از قرار قرائن بسیار و مقدسه منبرن باید دید  
طغاج هم بمعنی چین (چین شمالی مخصوص که ختای باشد) استعمال می شده است و هم بمعنی  
پای تخت آن مملکت یعنی بمعنی شهری معین یا چهار دیوار زده بمعنی مملکت. عبارت نسبی<sup>۲</sup>  
«مدینه المعروفة بطمغاج» و عبارت قزوینی<sup>۳</sup> «طمغاج مدینه مشهوره کبیره الخ»  
است که در عرف مسلمین طمغاج علاوه بر معنی عینه اصل مملکت چین شمالی  
شهر منقح معین (déterminé) مشراییه بلاشک الحسیه ای اطراف همیشه است  
دیگر عبارت صاحب طبقات نصری است: «و جنابیز خان | بدر شهر طمغاج |  
زیادی است یا تفسیریه است | دارالملک التون خون | که در وقت چهار سال  
بود منجنیق زدند و بینداختند | و بعد مدت چهار سال در آن شهر فتح شد و آن  
بگریخت و پسرش و وزیرش بدست جنابیز خان اسیر شدند بر زمین دادند  
خازن و مشرفان خزائن التون خون تقریر نسخه زرّه، حاشی در دین الخ» (ص ۳۳۴)  
ص ۳۳۴)، و نیز این عبارت: «داعی دولت منبج سراج که جمع کشید من  
از وی | یعنی از سید اجل بیء الدین رازی | منبج دارد که چون در منبج  
شاه علیه الرحمة مرا فرستد | برسات منبج جنابیز خان | چون منبج  
دارالملک التون خون رسیدیم از مسافت دور پیشه رسیدیم  
(خ: چنانکه) بدان موضع بلند در سه روز منزل رسیدیم و در آن  
خوارزمشاهی بودیم چون طن افند که در آن زمان در منبج بود  
و خلق آن زمین رسیدیم، گفتند آن جناب منبج را پس آفریدند و در آن

۱- دیوان محققان، ج ۱، ص ۱۵۰، ب ۴۵۴، British Museum

۲- تذکره صفحہ ۱۲، ب ۱۲، ص ۱۲، ب ۱۲، ص ۱۲، ب ۱۲، ص ۱۲، ب ۱۲

يك منزل ديگر رفتيم چنان زمين از روغن آدمي چرب و سياه گشته بود كه سه منزل ديگر در آن كوه بيايست رفت ، تا بزمين خشك رسيديم چندين تن از عفونت آن زمين بعضي رنجور و بعضي هلاك شدند . چون بدرطمغاج رسيديم بريك موضع درپاي برج حصار استخوان آدمي بسيار جمع بود كه استفسار كرده آمد ، چنان تقرير كردند كه در روز فتح اين شهر بست ( بيست ) هزار دختر بكر را از اين برج بيرون انداختند و همانجا هلاك شدند تا بدست لشكر مغل نيفتند ، اين جمله استخوانهاي ايشان است . چون چنگيز خان را بديدم (ظ : بديديم) پسر التون خان وزير اوز را مقيد بيش ما آوردند . در وقت مراجعت تحفه و هدايا [ ي ] بسيار با ما بخدمت خوارزمشاه فرستاد . (طبقات ناصري ص ۳۳۵ - ۳۳۶) . از اين دو فقره عبارت طبقات ناصري كه بسيار مهم است دو مطلب بطور وضوح معلوم ميشود : يكي آنكه در نظر مؤلف و معاصرين او طمغاج عبارت بوده است از پاي تخت التون خان كه در مدت محاصره بيست هزار دختر بكر را از برج آن بيرون انداختند . پس از طمغاج شهر معين معلومي كه پاي تخت التون خان باشد مراد بوده است بخصوص كه يكي از اين دو عبارت از دهان ايلچي خوارزمشاه بنزد چنگيز خان يعني سيد بهاء الدين رازي كه «سیدی، شریف ذات طاهر نسب بود» نقل كرده شده است ، و ديگر آنكه (معلوم شد صريحاً) كه چنگيز خان پس از مدتي محاصره شهر طمغاج را فتح كرد و التون خان از آنجا بگريخت ، اين مطلب را اينجا داشته باشيد . از طرف ديگر ما بتوسط مورخ محقق مدقق رشيدالدين ميدانيم كه التون خانيان «يعني پادشاهان ختاي | با سلسله كين كه بچيني بمعني طراست و «التون» ترجمه آنست | كه مغولان نوعاً آن پادشاهان را التان [ = التون ] خان ميگفته اند» (جامع التواريخ طبع برزين ج ۳ ص ۲۷) دو پاي تخت داشته اند : يكي چونكدر كه پاي-

۱ - و اين پادشاه كه با چنگيز خان و لشكر او مكابحت ميكرد از اقوام و ولايت جورجيه بوده از فرزندان راي كيم ون آقوده ، و آقوده هم است و باقي لقب ، و از فرزندان او پادشاهاني كه بوده اند مغولان همه را التان خون گفته اند . اين التان خون آخرين كه با چنگيز خان واو گتاي قآن جنگ كرد نام او بزبان ختاي سوسه بوده و حكايات سرانجام او من بعد [ در تاريخ او گتاي قآن ] مشروح خواهد آمد . (جامع التواريخ طبع برزين ۳ : ۲۷) .

تخت شمالی ایشان بوده است و یکی تمکینک (باتا، مثناة فوقیه دراول یا بانون<sup>۱</sup>) که پای تخت جنوبی ایشان بوده است.

اما شهر **چونکدو** عبارت بوده است از همان شهری که مغولان خان بالیق می‌گفته‌اند. اینک شواهد بر این مدعی: «شهر مچی نکدو» که آنرا مغولان پس ازین خان بالیق می‌گفته‌اند و این زمان قآن | یعنی قوییلای | آن شهر را آبادان کرده و نام آن «دایدو» است، و یک تختگاه‌الذین خان آنجا برده، ز بغایت بد ظلم و لشکر آنجا بسیار و قوی حال بود. «(جامع التواریخ طبع برزین ج ۳ ص ۳۴)». «و در طمان بالیق را که بختائی چونکدو خوانند و تختگاهی از آن برج است تختگاه این است آنجا [یعنی ختای] بوده و آنرا در قبیله الایه به اختیار منجمین و حدمه به در دهان و گمان مسعود و همواره با سعادت و دولت هر چه تمامتر آنرا دانسته‌اند چون حد غیر این آنرا خراب گردانید. قوییلای خواست که آنرا معدوم در داند چون این آنرا خود شهربی دیگر در جنب آن بنا نهاد. ده آن «دان دو» چون یک شهره بود آنرا آنرا هفده برج است. از برجی تا برجی مقدار یک فرسخ الخ.» (جامع التواریخ طبع بلو شہ ص ۴۵) بعد که بقدر چهار سطحه وصف این شهر را منقذ است. این عهدی است که یکی از دو پای تخت التون خانیان **چونکدو** (خان بلو شہ) آنجا را آباد داشته باشید.

بزرگ از طرف دیگر ما از منقولات طیف در عین در عین در عین در عین در عین در عین

چنگیز خان طغفاج پای تخت التون خان را فتح کرد و التون خان را کشت. چنگیز

پسرش و وزیرش بدست چنگیز خان اسیر شدند. حال طغفاج و التون خان را

یک از دو پای تخت التون خانیان (یعنی چونکدو) پس از فتح آنجا که

تخت جنوبی) را چنگیز خان فتح کرد. این واضح است که

جامع التواریخ مذکور که چنگیز خان طغفاج را چونکدو را

در سنه ۶۰۹ یا اوائل سنه ۶۱۰ و مصلحت امیران و حکام آنجا که

آوردند و التون خان بشهر تمکینک که بخت این شهر بود از جانب

۱- تمکینک یا مثناة فوقیه دراول یا بانون، در عین در عین در عین در عین در عین

و در جهانگشای [جوینی] ج ۱ ص ۱۵۳ و در التواریخ طبع برزین ج ۳ ص ۳۴



همچنان در تصرف التون خان بود تا در عهد او گتای قاآن در سنه ۶۳۱ که لشکر مغول بسر کردگی «توقولقوچربی» شهر تمکینک را فتح کرده و التون خان از غصه خود را آویخت یا خود را زهر داد و کشت<sup>۱</sup> (جامع التواریخ طبع برزین ج ۳ ص ۳۷ و ۴۱-۴۵، و طبع بلوشه ص ۱۹-۲۷)، یعنی بعبارة اخری شهری که پای تخت التون خان بود و چنگیز خان فتح کرد در سنه ۶۰۹ **چونکدو** بود نه تمکینک، و تمکینک بعد از ۲۲ سال دیگر در سنه ۶۳۱ بدست پسرش او گتای قاآن فتح شد. اصرار در این مطلب میکنیم بجهت اینکه مهم است و اساسی است برای مطالب آینده.

پس از مقدمات مذکوره بطور خلاصه این فقرات معلوم شد: (۱) - آنکه پایتخت التون خان که چنگیز خان آنرا فتح کرد و سیدبیت الدین رازی آنرا خود دیده و استخوانهای بیست هزار دختر بکر را آنجا مشاهده کرده و التون خان از آنجا ریخت و پسر و وزیر التون خان را مقیداً در آنجا دیده **طمغاج** بوده است (بقول طبقات ناصری و مخبر او و اسحاق و دوستان او)، (۲) - آنکه پایتخت التون خان که چنگیز خان در سنه ۶۰۹ یا اوایل ۶۱۰ فتح کرد و التون خان از آنجا گریخت موسوم بوده است به **چونکدو** (بقول رشیدالدین)، (۳) آنکه بصریح قول رشیدالدین **چونکدو** همان **خان بالیغ** است باصطلاح مغولان، و خان بالیغ باجماع مورخین و جغرافیین همان **پکن** است. پس نتیجه بدیهی ضروری (بعقیده من مثل دو و دو = چهار) این سه قضیه این میشود که **طمغاج** همان **پکن** است. (طمغاج = چونکدو = خان بالیغ - دایدو = پکن)، پس **طمغاج** و **چونکدو** (یعنی «پای تخت وسطی» یا مرکزی - ریوین دوسن مارتن در تحت «پکن») و **دایدو** (یعنی «پای تخت بزرگ» بقول همو) و **خان بالیغ** (یعنی «شهر خان» به غولی) و **پکن** (پکینگ یعنی «دربار شمالی» بقول همو) همه اسماء مختلفه یک مسمی است و مفهوم همه یکی است. ذکر کلمه طمغاج در طبقات ناصری چه بمعنی پای تخت چین شمالی و چه بمعنی خود مملکت چین شمالی خیلی شده است از جمله در صفحات ۳۳۱، ۳۳۸، ۳۳۹، ۳۷۵، ۳۷۶، ۳۷۸، ۳۸۰، ۳۸۳، ۳۸۴، ۳۸۵، ۴۰۱، ۴۱۲، ۴۲۱، ۴۴۴، در مجلدات «سلسله جغرافیین عرب» طبع **دخویه** و در معجم البلدان یا قوت اثری از این کلمه یعنی طمغاج نیست.

۱- یا خود را با زنان و فرزندان بسوخت (جهانکشی [جوینی] ج ۱ ص ۱۵۴). (تعلیقات چهارمقاله ۴)



برای بعضی مواضع دیگر که ذکر طمغاج در آن شده است ، رجوع کنید بحواشی و فهرست چهارمقاله .

(محمد بن عبدالوهاب قزوینی ، پاریس ۱۵ دسامبر ۱۹۲۰).

ادوارد براون در تعلیقات خود بر ترجمه چهارمقاله که در ژانویه ۱۹۲۱ طبع شده مبحثی را بعنوان (مفهوم طمغاج Tamghai یا تپغاج Tapghach) اختصاف داده گوید<sup>۱</sup>؛ بنظر میرسد که طمغاج Tamghai و تپغاج Tapghach مبدل کلمه ترکی شرقی Tapghach بمعنی «مختره» و «معروف» باشد ، و ملکز بمعنی «چینی» در کیمبدهای ارخون Orkhon متعلق بقرن هشتم میلادی استعمال شده است . درین صورت عنوان «طمغاج (یا تپغاج) خان» که پس از این سلسله خاندان اطلاق شده ، بمعنی «خان مختره» است نه «خان طمغاج»<sup>۲</sup>؛ و عقیده سابع مبحثی بر اینست که حمد آبی<sup>۳</sup> «طمغاج» وجود داشته<sup>۴</sup> ، نامی از اسنابه و مقایسه عاقل آن با عقاوینی از قبیل خود در ممالک آن که بمعنی «پادشاه خوارزم» است در هر حال میرزا محمد<sup>۵</sup> در حدود سال ۱۸۰۰ در آن زمان عالمی که لقب برای من فرستاده است ، ثبت میدارد که در «طمغاج» از سلسله پادشاهان مسلمان قرون اولی بشهرت معین و محتمل اطلاق عیار کرده است . درین باره از آن قلم قطع همان خان بلیغ «Cambaluc» یا پان (Pan) در کتب «خوارزم» (۱۸۰۰) و «سطحی» و «دایره» ( «پایتخت برزنگ» ) آمده دانسته میشود .

نیز رجوع شود Al-Buhārī, Taberī, etc. (supra) p. 130.

۱- همانجا

ص ۱۸ س ۷ بعد - عبارت «پس بجای» بین قلمت بعد از «و» و «و»

دراثر از پادشاهی وهیج عمالی فونی تراژمات مست ، پس بر خیزد  
مضطرب و مشوش بنظر می آید و این اختراعات سوان مشرف  
اهمیت شان و مقدم پادشاهی از مقدم آمدن رفته و در میان  
شمرده است ، بلکه اختراعات در سیات و سواد نیز است که در آن زمان

۱- بر مانی مذاکره ، ۲- ترجمه کتب سنی ، ۱۰۳-۱۰۴ ، ۳- همانجا ، ص ۱۸ س ۷

۴- در کتب سنی ، ۱۱۱ بعد ، ۵- همانجا ، ص ۱۸ س ۷

درین سیاق بدرستی تلفظ کرد، زیرا اگر رعایت حدسرخن شود باید آن کلمه را بضم «میم» و سکون «لام» تلفظ نمود و اگر مراعات عجز کلام و دنباله سخن کنیم باید آنرا بفتح «میم» و کسر «لام» یعنی ملک بخوانیم. و آنچه در رفع این تشویش و اضطراب بنظر میرسد این است که گفته شود کلمه «عملی» در عبارت «هیچ عملی قوی تر از ملک نیست» مورد تصرف نساخ واقع شده و در اصل «عاملی» و بلکه «حاملی» بوده است، و برین فرض عبارت سلیم و صحیح و کلمه «ملک» هم مطلق بفتح میم و کسر لام خواهد بود.

(سید محمد فرزاد . مجله یغمه، سال پنجم شماره ۵ س ۲۰۱).

در قراءت جمله «هیچ عملی قوی تر از ملک (بضم میم) نیست» . بقرینه «هیچ - ملی گرانتر از پادشاهی» اشکالی نیست، اما در جمله بعد «پس نزدیکان او کسانی بید...» ضمیر «او» باز به «ملک» (بضم اول) بازمی گردد چه در قدیم ضمیر مفرد غایب (در مورد ذوی الارواح و غیر ذوی الارواح) مطلق «او» و «زی» بوده است. (م.م.)

**ص ۶۹ س ۶۵ -** راجع بتعداد حکایت هر یک از مقالات و ابواب کتاب که مصنف در پایان مقدمه تصریح می کند: «ده حکایت طرفه از نوادر آن باب... آورده اند» و محشی فاضل<sup>۲</sup> در تعلیقه مربوط، ذیل صفحه ۹۴<sup>۲</sup> در ایضی این وعد نسبت بعدد حکایات مقاله چهارم تردید فرموده و تعداد حکایات آن مقاله را طبق نسخ مشهوره یازده و مطابق نسخه اسلامبول دوازده حکایت دانسته است، بدون اینکه نگارنده زابر نسخ مشهوره و غیر آن وقوفی افتد، از اسلوب تألیف و کم و کیف حکایت گمان میبرم که مؤلف در مقاله چهارم نیز ده حکایت بیش عنوان نکرده است، و نساخ کم توجه حکایت نهم را که با عبارت «در عهد ملکشاه و بعضی از عهد سنجر» شروع و به «من اصل را معالجت کردم فرع به شد» ختم میشده است؛ بسه حکایت تقسیم و تجزیه کرده اند، و در اصابت نظرفوق نسبت یکی بودن دو حکایت نهم و دهم نسخه حاضر بنظر من جای تردید نیست. زیرا وحدت شخص موضوع این دو حکایت یعنی ادیب اسمعیل و سیاق

۱- رك : سبک شناسی ج ۳ ص ۵۹ . ۲ - مراد مرحوم فروزینی است .

۳- از چاپ لیدن ورك : ص ۱۹ چاپ حاضر ح ۷ .

متصل سخن که در سطر اول حکایت دهم باین عبارت افتتاح می یابد : «شیخ الاسلام عبدالله انصاری قدس الله روحه با این خواجه تعصب کردی» آنرا مدلل می دارد ، و اما ضمیمه بودن حکایت دهم را دلایلی بدان وضوح در متن کتاب نیست و آنچه نگارنده را قائل وقانع باین نظر می سازد اولاً کوتاهی قصه است که بیش از شش سطر از سطور کوتاه این کتاب را فراتر گرفته است و ثانیاً تصریح مصنف بر حصر حکایات که بر هر تقدیر نمی توان آنرا زدییده انگاشت و باید به ترتیب است درستش آورد و ثالثاً استقلال و تفکیک هر یک از سیر حکایت باب که نمیتوان هیچکدام از آنها را ضمیمه دیگری کرد .

(سید محمد فرزاد ، مجله بغما سال پنجم شماره ۵ ص ۲۰۱)

باید دانست که حکایت یازدهم از نسخ است ، که سقط است و فقط در نسخه می موجود است ، و بنا بر این اگر با احتمال غائب در اصل نسخه این حکایت نبوده و در بدان ضمیمه کرده اند ، و اگر حکایت هشتم و نهم را که هر دو را جمع بخوانند در اسمعید است - چنانکه آقای فرزاد حدس زده اند - یکی بر اساس گفته جریز در این ده حکایت خواهد بود ، اما حکایت دهم را با وجود کوبشی میسوا ان غیر مستقیم است . و ما بعلمت فیدتی که در حکایت یازدهم مدرج است ، در ضمن حکایت دهم در نسخه حکایت از نسخه جمع علامه فریبش برداشته اند .

ص ۲۲ س ۲ - صاحب - اوه المشیه المدعیه بن محمد انصاری المعروف بحکایت المتوفى سنة ۳۸۵ . ولفظ است سیر من ان مدکر

ص ۲۲ س ۴ - صابی - یعنی ابوالسحر ابراهیم بن محمد ابی سحر انصاری المتوفى سنة ۳۸۴ . وهو ابی سیر من ان مدحج الن مدکر

ابن خندان دروفیه الاعیان در ترجمه عبد الله صاحب صابی ( ج ۲ ص ۴۰۷ ) قطعهای از وی خطاب همراهِه القطن فیصدقه بن احمد سعیدانی از آنجا که

و ترسل تصدیق بیزین غاده خطاب این سید را در سطر ۲۵

ص ۲۳ صاحب و صابی « در رد ویرسان صاحب در سطر ۱۵

۱ - آقای احمد بهبهانی در کتاب « تصحیح و تفسیر صحیح بخاری » ج ۲ ص ۲۰۰ آورده اند که هنوز طبع نمیدهد .

ادب صاحب پیش ادب تو هذراست      نامه صابی با نامه تو خوار و سئیم .  
 ای بر بهنرمندی از صاحب و از صابی      فرخی سیستانی .  
 وی به بجوانمردی از حاتم و از افشین .  
 سوزنی سمرقندی .  
 جان و روان صاحب و صابی به پیش تست      این تیرد از بنانت و آن عاجز از بیان .  
 کمال بخاری<sup>۱</sup> (م.م.)

**ص ۲۲ س ۳ ، قابوس - مقصود شمس المعالی قابوس بن وشمگیر معروف**  
 است و ترسلات او همان است که امام ابوالحسن علی بن محمد الیزدادی جمع نموده و  
 بقرائن شمس المعالی و کمال البلاغه موسوم نموده است و قطعاتی از آنرا محمد بن  
 اسفندیار در تاریخ طبرستان مذکور میدارد<sup>۲</sup>، و عبارت متن «چون ترسل صاحب و صابی  
 و قابوس» مطابق نسخه اسلامبول است که اقدم و اصح نسخ است و در متن مطبوع در  
 طهران و در نسخه بریتیش میوزیم بجای قابوس «قابوس نامه» دارد و آن سهواست  
 ظهرا، و از سیاق عبارت معلوم است که مقصود قابوس نامه معروف نیست. (حجق).  
**ص ۲۲ س ۴ ، حمادی و امامی - معلوم نشد کیستند.** (حجق).

**ص ۲۲ س ۴ ، قدامة بن جعفر - هو ابوالفرج قدامة بن جعفر بن قدامة**  
 ابن زیاد الکاتب البغدادی المشهور. پدر وی نصرانی بود و قدامة خود بدست خلیفه  
 المظیع<sup>۳</sup> (سنه ۳۳۴-۳۶۳) اسلام آورد و در سنه سبع و ثلاثین و ثلثمائة در خلافت  
 المظفی وفات نمود، و او را مؤلفات بسیار است ولی آنچه الان باقی است یکی کتاب  
 الخراج است که باهتمام علامه مستشرق دخویه در ضمن حلقه<sup>۴</sup> «کتاب جغرافیه عربیه»  
 در سنه ۱۸۸۹ در لیدن از ممالک هلاند بطبع رسیده است، و دیگر کتاب نقد النشر<sup>۵</sup>

۱- لباب الالباب ج ۱ ص ۸۹. و رک : لغت نامه دهخدا : صابی .

۲- تاریخ ابن اسفندیار (British Museum, Add. 7633 f. 81 a) (= تاریخ طبرستان.  
 مصحح عباس اقبال ج ۱، تهران ۱۳۲۰ ص ۱۴۲ م.م.) و ترجمه و تدوین تاریخ ابن اسفندیار از زبان انگلیسی تألیف  
 پرفسر برون ج ۱، و لباب الالباب عوفی طبع پرفسر برون ج ۱ ص ۳۱ و ۲۹۷. (حجق). ۳- در متن حجق  
 «المظفی (سنه ۲۸۹-۲۹۵) و قزوینی بخط خود در نسخه دانشکده ادبیات نوشته اند : «غلط است و صحیح  
 «خلافت المظیع» است که، فی الارشاد لیاقوت ۶: ۲۰۴ (المطبع ۳۳۵-۳۶۳). ۴- سلسله (مینوی).  
 ۵- این کتاب بتحقیق طه حسین و عبدالحمید العبادی در قاهره سال ۱۳۵۱ قمری طبع شده .

المعروف بكتاب البيان ، وديگر کتاب الشعر<sup>۱</sup> ، واین همان قدامة است که حریری در دیباجة مقامات بدو اشارتی کند و گوید: وان المتصدى بعده (ای بدیع الزمان الهمدانی) لانشاء مقامة ولو اوتى بلاغة قدامة لا يغترف الامن فضالته ولا يسرى ذات المسرى الا بدلالته». ابو العباس احمد بن عبد المؤمن الشريشى در شرح مقامات حریری گوید: «قدامة هو ابو الوليد بن جعفر، كان بليغا مجيدا عالما باسرار صنعة الكتابة واولو الزمان، وله كتاب يعرف بسر البلاغة في الكتابة وترجمته تدل على متقدمه. وله تحقيق في صنعة البدیع يتميز به عن نظرائه وتذقيق في لغة العرب يربى فيه على الافاد، فلذات سبب الهمداني بالبلاغة واتفق المتقدم والمتأخر على فضل براعته». سدوستر دسسي در شرح مقامات حریری منطبعة در پريس گوید: «قدامة هو ابو الفرج قدامة بن جعفر بن زيد الكاتب البغدادي المضروب به المثل في البلاغة. قيل هو اول من وضع الحساب قبل المطرزة وخلق الاعداد ايام المقتدر بالله وابتد الراضي بالله. وله تصانيف كثيرة» (حمید)

**ص ۴۴ س ۳-۴ . مقامات حمید - مراد مقامات حمیدی مسطور است که**

قاضی القضاة ابن بکر عمر بن محمود الملقب حميد الدين الجموي في البيهقي التاج في ۵۵۹<sup>۲</sup> ، واین کتاب در سنة ۱۲۸۸ در ۵۵۹ روز در سنة ۱۲۹۰ در حیدرآباد طبع شده است<sup>۳</sup> . و در کتابخانه پریس عبودیه در لندن نسخه<sup>۴</sup> بسیار قدیمی آن در قرن ششم هجری امی بعد از تألیف آن نوشته شده . وجود این کتاب در تاریخ تألیف مقدمت مذکور نیست ولی در نسخه نسخ دیگر در نسخه خطی در ۵۵۹ در ۵۵۹ روز و طبران و در حاجی خليفة در تاریخ آن در سده الحرام الحرام

<sup>۱</sup> The Geographical Library Geographica Arabica tome 6 (Leide. 1909) pp. VII-VIII (Preface) Brockelmann Geschichte der Arabischen

<sup>۲</sup> دخیوید در مقدمه کتاب تاریخ ج ۲ ص ۲۲۰ و در تاریخ ج ۱ ص ۲۲۸

<sup>۳</sup> در تاریخ عموم ادب عربی ج ۱ ص ۲۲۰ و در تاریخ ج ۱ ص ۲۲۸

<sup>۴</sup> - ص ۱۱۱ ج ۱ ص ۱۱۱ در تاریخ ج ۱ ص ۱۱۱

توفیق القاضی ابو الفرج حمید بن محمود الملقب حميد الدين الجموي في البيهقي التاج في ۵۵۹

بالتاريخ من القرن السادس الهجري في سنة ۱۲۸۸ في ۵۵۹ روز در سنة ۱۲۹۰ در حیدرآباد طبع شده است

در مطبعه ان كسوة الكوفة شرح ج ۱ ص ۲۲۰ و در تاریخ ج ۱ ص ۲۲۸

است . (حمید) - ص ۱۱۱ ج ۱ ص ۱۱۱ در تاریخ ج ۱ ص ۱۱۱

مضبوط است<sup>۱</sup>.

و از ذکر مقامات حمیدی درین موضع، تاریخ تألیف چهارمقاله بخوبی معلوم می‌گردد بتفصیل ذیل:

چنانکه از مواضع متعدده چهارمقاله از جمله در صفحه ۶۵ سطر ۹<sup>۲</sup> که بعد از ذکر اسم سلطان سنجر اورا بدین طریق دعا می‌نماید:

«اطال الله بقاءه و ادام الی المعالی ارتقاءه» و نیز در (حکایت ۱۲ از مقاله چهارم)<sup>۳</sup> که در حق سلطان سنجر و سلطان علاء الدین غوری اینگونه دعا می‌نماید: «خلد الله ملکهما و سلطانهما» مستفاد می‌گردد تألیف کتاب بلاشبیه در حیات سلطان سنجر بوده است. پس تاریخ تألیف نمی‌تواند مؤخر از سنه ۵۵۲ که سال وفات سلطان سنجر است و ده باشد، و از طرف دیگر از نام بردن مقامات حمیدی که در سنه ۵۵۱ تألیف شده است نیز بطور وضوح معلوم می‌شود که تألیف چهارمقاله را مقدمه بر سنه ۵۵۱ نیز نمی‌توان فرض نمود، پس تاریخ تألیف آن محصول می‌شود بین سنه ۵۵۱ و ۵۵۲. و الحمد لله علی کل حال<sup>۴</sup>.

«مقامات فارسی، قال ابن الاثیر انہ لابن بکر المحمودی القاضی المتوفی سنة ۵۵۹، و قدر ایتها فی مجلد صغیر الفها القاضی حمید الدین ابوبکر بن عمر بن محمود الباجی علی ثلاث و عشرين مقامة و اتمها فی جمادی الاخرة سنة ۵۵۱» (کشف الظنون طبع اسلامبول و طبع لندن). در هر دو طبع مذکور در کشف الظنون نام مؤلف ابوبکر بن عمر باقحام کلمه «ابن» بین ابوبکر و عمر مسطور است، ولی در لبیب الالباب (۱۹۸:۱)

۱ - دیوبند، فهرست نسخ فارسی بریتیش میوزیم، ج ۳ ص ۷۵۲: لبیب الالباب، ج ۱ ص ۱۹۸ - ۲۰۰، ۳۴۴-۳۵۲. ۲ - در اصل ص ۲۰ (طبق نسخه جوق) (م.م.) ۳ - در اصل ص ۸۷ (طبق نسخه جوق) (م.م.) ۴ - بواسطه عده ذکر تاریخ تألیف مقامات حمیدی در دریاچه نسخه بریتیش میوزیم که اقدم و اصح نسخ است و بواسطه تفاوت محسوس و اختلاف واضحی که ما بین نسخه بریتیش میوزیم و نسخ دیگر مقامات (که از آن جمده است متن مطبوع در کاون پور و طهران) موجود است ممکن است احتمال بدعیم که دو نسخه از مقامات حمیدی بوده است یکی نسخه اصلی که تاریخ تألیف آن مقدمه بر سنه ۵۵۱ بوده و از منقولات همین نسخه است نسخه‌ای که در لندن محفوظ است و شاید همان باشد که مصنف چهارمقاله در نظر داشته است، و دیگر اصلاح ثانوی نسخه اول بقام خود مصنف یعنی قاضی حمیدالدین و این اصلاح ثانوی است که در سنه ۵۵۱ واقع شده است و همین است که حاجی خانیفه دیده بوده است و نسخ متعدده از آن موجود است و همین است که در کاون پور و طهران بطبع رسیده و الله اعلم بحقیقة الحال.

نام و نسب و لقب او بطریق ذیل عنوان شده است : «القاضی الامام حمید الملمة والدين سيد القضاة والائمة عمر بن محمود المحمودی البلخی» و این چنانکه ملاحظه میشود صریح است که اسم صاحب ترجمه عمر بوده است و اصلاً و ابداً کلمه ابو بکر را ذکر نکرده است . پس معلوم می شود که یا عمر اسم پدر او بوده و حاجی خلیفه فقط با کنیه او اکتفا کرده یا آنکه ابو بکر کنیه او بوده است و کلمه «ابن» بعد از ابو بکر غلط و سهو نساخ است و گویا حق با حاجی خلیفه باشد . (چقدا)

**ص ۲۲ س ۵ . باعمی - یعنی ابوعلی محمد بن محمد بن عبدالله النویمی البغدادی المتوفی سنة ۳۸۳** ، وی وزیر منصور بن نوح بن نصر بن احمد بن اسمعیل سامانی بود و هموست که بفرمان پادشاه مذکور تاریخ طبری را از عربی به فارسی ترجمه نمود . پدر ابو الفضل محمد بن عبدالله البغدادی وزیر امر اسمعیل مؤسس سلسله سامانی بود . در سنه ۳۲۹ وفات نمود ، و غالب پدر و سر بیکدیگر مشبه شویند . (باعمی غنی ص ۱۰۸) بیدعه که شهری بوده است در آسیای صغری<sup>۲</sup> .

ندانسته بچه داریم و ما خذ من مقصود مؤلف حیدر متذکره را ابوعلی بعمی می دانند نه پدرش ابو الفضل بعمی ، و حالاً داره که که پدرش من که مقصود مؤلف حیدر را بعمی بحتمال بسیار قوی ابو الفضل بعمی بوده است . ابوعلی بعمی ، حدیثی است در معجم البلدان در ذیل «بعمه» ۱ - ۲۲۲ در باب (در داره ابو الفضل) «ابن علی بن البغیه، ذکرت فی اخبار الوزراء» پس معلوم می شود که ابو الفضل معروف بعمی بوده است . و در حدیث در حینان المشافعه سیدان ۲ - ۱۱۰ - ۱۱۱ در باب «بعمی» در مصنفات : کتاب تنفیح البیاضة . در کتاب المقالات الصحاح پس از آنچه در حدیث آمده و بی ماهر و مخصص در باب لغت آمده است ماهر در حدیث ابوعلی بعمی در حدیث باعمی جیبی زیاده و شنیده است پس ابو الفضل بعمی ماهر

مراد مؤلف باشد بدون هیچ شک و شبیهه که سیدان در حدیث مشافعه سیدان چنانکه سیدان ظاهر بر آن دلالت دارد بعمی بوده است . (در حدیث مشافعه سیدان)

۱ - در حدیث ۳۸۶ مشافعه سیدان در حدیث مشافعه سیدان در حدیث مشافعه سیدان  
 ۲ - ابوعلی بعمی در حدیث مشافعه سیدان در حدیث مشافعه سیدان

وسبکی (لابد نقلاً از ماخذ قدیمہ) اورا در عدد بلغاء نیز دال بر همین مطلب است ظاہراً؛ و چیزی کہ مرا سابق باشتباه انداختہ بودہ و مراد مؤلف را ابوعلی بلعمی انگاشتہ ام لابد ترجمہ تاریخ طبری بودہ است کہ اورا در نظر من از ادباء جلوہ دادہ بودہ است و حال آنکہ با احتمال بسیار بسیار قوی ترجمہ تاریخ طبری فقط بسعی و اہتمام و عنایت او بودہ است نہ بقلم شخص او مستقیماً، و آنکہی بیان عبارت مؤلف - کما ذکرنا - در تعداد نویسندگان عربی است ظاہراً نہ بفارسی . محمد قزوینی . (چقدا).

بفرمان این ابوالفضل بلعمی (پدر) بود کہ کلیلہ و دمنہ از عربی بفارسی ترجمہ شد و بفرمان ہمو رود کی آنرا بنظم در آورد چنانکہ فردوسی بدان تصریح می کند (شاهنامہ طبع بمبئی ۴ : ۳۶) و در مقدمہ قدیم شاهنامہ ہم ذکر این مطلب عین شدہ است با قدری تفصیل بیشتر، و نیز تعالیٰ در «غرر اخبار ملوک الفرس و سیر ہم» طبع زتبرگت ص ۶۳۳ کوید : «ولم یزل الکتاب [ای کلیلہ و دمنہ] مخزون عند ملوک الفرس حتی نقلہ ابن المقفع الی العربیۃ و الرود کی بامر الامیر نصر بن احمد الی الشعر بالفارسیۃ» - و از اینجا معلوم میشود کہ امر کردن ابوالفضل بلعمی رود کی را بنظم کلیلہ و دمنہ نہ از جانب خود بودہ است بل بامر مخدومش نصر بن احمد سامانی بودہ است .

و ذکر پدر و پسر مکرر اندر مکرر در تسمیۃ الدہرمی آید، رجوع کنید بانسب سمعانی در تحت «بلعمی»، و بلعمی اول یعنی ابوالفضل بلعمی ممدوح رود کی بودہ است و سوزنی سمرقندی یک بیت از قصیدہ رود کی را در مدح او تضمین کردہ است کہ ازین پس بیاید<sup>۱</sup>، و عجب این است کہ وفات مادح و ممدوح ہر دو در یک سال بودہ است یعنی در سنہ ۳۲۹ (رک: تعلیقات «رود کی»<sup>۲</sup>) و وی ہم وزیر اسمعیل بن احمد (۲۷۹ - ۲۹۵) بود و ہم وزیر نصر بن احمد بن اسمعیل مذکور (۳۰۱ - ۳۳۳) . صرح بالاول السمعانی وبالثانی ابن الاثیر فی سنہ «۳۲۹» و المقدسی ص ۳۳۷، و ابوالفضل البیہقی فی التاریخ المسعودی ص ۱۰۱ من طبع طهران<sup>۳</sup>، رجوع کنید نیز برای ترجمہ ابوالفضل بلعمی بیمنی ۱ : ۸۹، ۱۷۰ .

۱- دراصل : رودس ۱۱۶ ازین کتاب مذکور است . رک : تعلیقات : شمس الدین محمد بن عمر .

۲- دراصل : رجوع بص ۱۲۶ . ۳- مراد چاپ اول طهران با حواشی مرحوم ادیب

( تعلیقات چہار مقالہ ۴ )

پیشاوری است .



ص ۲۲ س ۴ ، احمد حسن۔ یعنی شیخ جلیل شمس الکفایة احمد بن الحسن المیمندی المتوفی (دزاواخر محرم) ۱ سنه ۴۲۴ ، از مشاهیر فضلا و کتّاب است . مدت بیست سال بوزارت سلطان محمود غزنوی و پسرش سلطان مسعود اشتغال داشت و فرمان داد تا جمیع تحریرات رسمی دولتی بعربی نوشته شود نه بفارسی چنانکه قبل ازو معمول بود<sup>۲</sup> . (حق)

ص ۲۳ س ۴ ، ابونصر کندری - یعنی ابونصر محمد بن منصور بن محمد الملقب بعمید الملک الکندری ، وی اولین وزیر دولت سلجوقیه بود و مدتی طووس وزارت طغرلیک و نائب ارسلان بوی مفوض بود و در سنه ۴۵۶ بسعی نظام الملک طووسی مقتول گردید<sup>۳</sup> . (حق)

کندری اولین وزیر دولت سلجوقی نیست رئیس ازو ابوالنعمه جوینی و رئیس الرؤساء و نظام الملک دهستانی وزارت درده اند . چنانکه ابن الاثر در ردیه حوادی سنه ۴۳۶ گوید : «رفیق استوزر السلطان طغرلیک وزیر ابوالنعمه علی بن عبد السلام جوینی و هو اول وزیر وزیران» نه وزیران بعده رئیس الرؤساء ابوعمید الملک الحسن بن علی بن محمد بن و وزیران بعده نظام الملک ابو محمد الحسن بن محمد البهسی و وزیران بعده نظام الملک . نه وزیران بعده عمید الملک الکندری «رئیس محمد بن علی بن محمد بن وزیران در دزد وزیران طغرلیک گوید : «وزیرانی بر سالار بوزرکن ابوالنعمه الکندی و احمد الدهستانی عمر و عمید الملک ابونصر الکندری» و چون عمید الملک استیضحت طغرلیک وزارت داشت . پس سالار بوزرکن ابوالنعمه را به احمد استیضحت بر دزیده شده باشند . ظاهر ابوالنعمه در سن ۴۵۸ ابوالنعمه جوینی استیضحت از باب اختلاف آن در عربی و فارسی باشد . برین وجه احمد حسن کندری

۱- ابن خلدون (۲-۱) ص ۱۰۰ (۳-۱) ص ۱۰۰ (۴-۱) ص ۱۰۰  
 بشرح تاریخ بیهقی ص ۱۰۰ قاعدتاً سن ۱۰۷۶ تا ۱۰۷۷  
 که تقریباً صحیح است و در کتاب تاریخ سلجوقیان ص ۱۰۰ ص ۱۰۰  
 و آثار الوزراء لسید الدین العقیلی Brit. Mus. Or. 7104. ff. 73b-80b  
 لغیاث الدین حوادی ویرا Ibid. Or. 234. ff. 70 b-71 b (۵-۱) ص ۱۰۰ (۶-۱) ص ۱۰۰  
 ۳- ابن خلدون ، حوافر العرب (۴-۱) ص ۱۰۰ (۵-۱) ص ۱۰۰ (۶-۱) ص ۱۰۰  
 ۵- راجع الصدوق جامع البیان ص ۹۸

در بعضی از کتب پارسی بهمین صورت استعمال شده (زین الاخبار صفحه ۳۹) و در نتیجه تعریف جوین گردیده است. یاقوت حموی در ذیل کلمه جوین گوید: «تسمیها اهل خراسان گویان، فعربت جوین»، و در نیست که ابوالقاسم گویانی با سالار بوژگان نیز یکی باشد، زیرا کنیه سالار بوژگان ابوالقاسم بوده است. بیهقی گوید: «و سالار بوژگان ابوالقاسم مردی از ذفاعة و دهائة الرجال زده و کوفته، سوری کارتر کمانان را جان بر میان بست». محمد بن علی راوندی مؤلف راحة الصدور گوید: «و در آن وقت (یعنی سنه ۴۳۲ بقرینه ما بعد) وزیر و پیشکار و دستورو کار گذار سالار بوژگان بود» و این با سخن ابن الاثیر که ابوالقاسم جوینی را اولین وزیر شمرده درست میآید، و درین صورت ممکن است فرض کرد که وزارت او (بواسطه تزلزل حکومت سلجوقیان) تا سنه ۴۳۶ رسمی نبوده ولی کارهای وزارتی را انجام میداده، و بر حسب این تقریر دویمه تن قبل از امیدالملک وزارت کرده اند، اما اینکه بعضی (مانند عماد کاتب) او را اولین وزیر میشمارند نظر بشهرت و وسعت مملکت سلجوقی است در زمان او.

(بدیع الزمان فروزانفر. مجله ارمان. سال اول شماره ۴ و ۵ ص ۱۳۸-۱۳۹).  
آقای اقبال در پاسخی که بانتقادات آقای فروزانفر در مجله شرق داده اند، چنین توجیه کرده اند که اشکال بر سر «اول وزیر و اول صدراعظم» است و منظور علامه قزوینی آنست که کندری اول صدراعظم دولت سلجوقی بوده است<sup>۱</sup>. آقای فروزانفر در پاسخ در مجله ارمان نوشته اند: «نمیدانم این فرق عجیب را در کدام یک از کتب تاریخی یافته، و حتی کلمه صدراعظم را در کدام یک از کتب و در اوین شعراء متقدمین دیده اند.» و سپس بحثی در باب کلمه وزیر آورده اند<sup>۲</sup>. (م.م)

**ص ۲۲ س ۵، محمد عبده - مصنف بعد ازین (ص ۴۱) ثنیا ذکر او را نموده**  
گوید: «محمد بن عبده الکاتب که دبیر بغراخان بود و در علم تعمقی و در فضل تنوقی داشت و در نظم و نشر تبجری و از فضلا و بلغاء اسلام یکی از بود.» پس معلوم میشود وی

۱- آقای اقبال بر مطالب دیگر آقای فروزانفر نیز اعتراضاتی دارند. ر.ک: مجله شرق سال اول شماره هفتم (نیرمه ۱۳۱۰)؛ بعضی ملاحظات در باب انتقادات بر حواشی چهارمقاله - بقدم آقای عباس اقبال.  
۲- و نیز گفته های آقای اقبال را رد کرده اند. ر.ک: مجله ارمان شماره ۶ و ۷؛ و در بعضی ملاحظات - بقلم آقای فروزانفر.

از دبیران ملوک ترک ماوراء النهر معروف بخانیه بوده است و در اواخر قرن چهارم و اوایل قرن پنجم می زیسته است، ورشید وطواط در حدائق السحر مکرر نام او را بلفظ محمد عبده و اشعار او را باستشهاد آورده است.

در ترجمان البلاغه رادویانی چاپ احمد آتش صفحه ۲۴، قطعه شعر ذیل از

«محمد عبده» نقل شده :

از صحبت و تر اهل دیوان	گویه - مرا چرا گریزی
دیوانه بود قرین دیوان	گویه: زیرا که هوشیارم

و هم مؤلف ترجمان البلاغه در صفحه ۱۰۴ بیت از قطعه مذکور بفرموده است  
را - که در آن، بیت ابوظهر خسروانی بتمامین آمده - بدر نسبت میدهد و گوید  
«محمد عبده گوید (مقارن):

ببر آن کس ابوظهر خسروانی	بباید جوانی همی مویه دارد
دریغ جوانی، دریغ جوانی	« جوانی بیبهد کی ید دارد

و بیمن وزن و روی بقی دیگر از او درین کتاب آورده «محمد عبده گوید (مقارن):

سببی سرود از آن که خون دل گشته	سببی سرود از آن که خون دل گشته
و نیز در ترجمان البلاغه صفحه ۱۰۴ آمده «محمد عبده گوید (مقارن):	

چنان کی نیست بدری جوانی که شر دارد	چو من میوزم چه من از شر دارد
ترا و من زهن و خواجده را کسی بچیان	بچیان را بچیان بچیان

رسید اندین وطواط در حدائق السحر تصحیح فیض مصلح فیضی در این کتاب  
قطعه اخیر را از او نقل کرده است

قتی احمد آتش تصحیح ترجمان البلاغه در این کتاب

محمد عبده شعر در منشی دیوان و در خیالان احمد آتش  
با دو عبارت که در چهارمقدّمه آمده است یعنی «محمد عبده» و «محمد عبده»

۱- در داده انصاری...  
۲- در ۲۹۱...  
۳- در ۳۰۰...  
از دوست و من آفرین عین جوانی ( )

و بر طبق عبارت دوم<sup>۱</sup> سلطان محمود غزنوی (۳۸۷-۴۲۱ هـ = ۹۹۷-۱۰۳۰ م.) رسولی  
 بابعض سؤالات نزد بغراخان (متوفی ۳۸۳ هـ = ۹۹۳ م.) فرستاد و جواب سؤالات را  
 بخواست. بسیاری از دانشمندان برای پاسخ دادن پرسشها چهارماه مهلت خواستند،  
 اما محمد بن عبده آن سؤالات را در چند کلامه لازم جواب گفت. روایت اخیر را نمیتوان  
 پذیرفت زیرا در ۳۸۷ هـ (۹۹۷ م.) که سلطان محمود بسلطنت رسید مدتی از  
 مرگ بغراخان متوفی در ۳۸۳ گذشته بود. میرزا محمد قزوینی این نکته را در نظر  
 داشته و گفته است<sup>۲</sup> سلطان محمود بنصر بن علی<sup>۳</sup> (حدود ۳۸۹-۴۰۰ هـ = ۹۹۹-  
 ۱۰۱۰ م.) نامه نوشته است و محمد عبده هم منشی او بوده. عباس اقبال در حواشی  
 حدائق السحر (ص ۱۴۶) این مشکلات را در نظر نگرفته است. اگر چه قسمت  
 اول نظریه محمد قزوینی صحیح است، نتیجه‌ای را که وی بدان رسیده، نمی‌توان  
 قطعی دانست. صاحب چهارمقاله چنانکه محتمل است در نام حکمران قره‌خانی  
 اشتباه کند، نیز احتمال دارد در نام کسی که پیغام فرستاده<sup>۴</sup> مرتکب خطا شود  
 و این احتمال دوم قوی‌تر است، چه ثابت است که بین شاعر و منشی و حکمران مخدوم  
 وی رابطه‌ای برقرار است عروسی مؤلف چهارمقاله آثار محمد بن عبده را بدیگران  
 سفارش کرده است، پس احتمال قوی می‌رود که خود آنها را خوانده و نام بغراخان را در  
 میان منشآت وی بسیار دیده بوده است. بنابراین بیشتر محتمل است که نظر اخیر صحیح  
 باشد. در هر حال محمد بن عبده در قرن چهارم هجری (نهم میلادی) یکی از منشیان  
 دربار قره‌خانیان است و ممکن است که سال وفات او در یکی از سنوات اوایل قرن  
 پنجم هجری (دهم میلادی) اتفاق افتاده باشد.

از آثار این شاعر منشی دو بیت در حدائق السحر آمده است و دو بیت دیگر هم  
 که بفردوسی نیز اسناد داده‌اند، در ترجمان البلاغه نقل شده است (رک: ص ۲۷۶ آ  
 س ۹-۱۰).

۱- رک: کتاب حاضر ص ۳۹-۴۱. ۲- رک: تعلیقات حاضر: بغراخان.  
 ۳- معروف بایلیک خان (م.م.) ۴- مرحوم قزوینی در تعلیقات کتاب حاضر مدت سلطنت  
 ایلیک خان را بیست سال از سنه ۳۸۳ تا ۴۰۳ نوشته است. (م.م.)  
 ۵- مراد سلطان محمود است (م.م.)

در اینجا لازم است که در باب پدر محمد بن عبده نیز تأملی شود. محمد قزوینی درین مسأله بحث نکرده. عباس اقبال در حدائق السحر (ص ۷۸) بدون ذکر دلیل این نام را بشکل (عبده) (بضم دال) ضبط کرده است. در ترجمان البلاغه یکجا (ص ۲۶۹) ب (س ۱۴) بصورت (عبده) (بفتح اول و سکون دوم و فتح سوم) ثبت شده و در سه موضع دیگر یا (عبده) (بفتح اول و سکون دوم و فتح سوم) یا (عبده) (بفتح اول) نوشته شده است. بنابراین لا اقل باستناد همین روایت بسیار قدیمی، قبول شکل (عبده) (بفتح دال) عجالة بدون محضور است.

اشعار محمد بن عبده در ص ۲۴۱ آ و ۲۴۴ - و ۲۷۰ آ و ۲۷۶ آ (ترجمان البلاغه) مذکور است.<sup>۱</sup>

در اعزاز عرب «عبدة» (بفتح اول و سواد) و «عبدة» (بفتح اول و دود) آمده (زین تاج العروس). و مؤلف صراح نویسد:

«عبد بفتحین خشم و عذر، و الاسم العبدة من الالف و عین الیاء و الیاء قول ابی حنيفة و قوله تعالى فان اول العبدین من الالف و العضب. و الفقه دان عبده ای دال فوه و سواد و مال ثوبت عبدة ای فوه. عبدة بن الطیب<sup>۲</sup> بانسداد و عبدة بن عبدة بن عبدة بن عبدة - اسم رجلین»

از جمله کسانی که «عبده» (بفتح اول و سواد) نام داشته اند محمد بن عبده بن عبد الله بن عبد اسماعیل بن عبد الله بن محمد بن عبدة است.<sup>۳</sup> و عبده بن حرث صریحاً نام محمد بن عبدة معروف بابن عبدة (۲۱۸ - ۳۱۳ هـ)<sup>۴</sup> است.

هر چند «عبده» بضم دال نیز در آراء<sup>۵</sup> هست، ولی در حدائق السحر<sup>۶</sup> و ترجمان البلاغه<sup>۷</sup> در رواج این ضبط در آراء<sup>۸</sup> است. و قول<sup>۹</sup> صحیح<sup>۱۰</sup> میشود.

۱- م. آ. انوار البیضاء، ص ۱۰۰ (۱۰۰)  
 ۲- در اخبار الصوفیاء، ص ۱۰۰، م. آ. انوار البیضاء، ص ۱۰۰، م. آ. انوار البیضاء، ص ۱۰۰  
 ۳- اعلام، ص ۱۰۰، ج ۳، ص ۱۰۰، م. آ. انوار البیضاء، ص ۱۰۰  
 ۴- محمد بن عبده (بضم دال) در حدائق السحر، ص ۱۰۰، م. آ. انوار البیضاء، ص ۱۰۰  
 ۵- م. آ. انوار البیضاء، ص ۱۰۰، م. آ. انوار البیضاء، ص ۱۰۰  
 ۶- حدائق السحر، ص ۱۰۰  
 ۷- ترجمان البلاغه، ص ۱۰۰  
 ۸- آراء، ص ۱۰۰  
 ۹- قول صحیح، ص ۱۰۰  
 ۱۰- م. آ. انوار البیضاء، ص ۱۰۰

ص ۲۲ س ۵، **عبدالحمید** - قریب یقین است که مراد عبدالحمید بن یحیی بن سعید کاتب مروان بن محمد بن مروان بن الحکم آخر خلفاء بنی امیه است که در بلاغت مثل باوزنند و هموست که در حق وی گفته اند: «فتحت الرسائل بعبدالحمید و ختمت بابن العمید.» وی در سنه ۱۳۲ با مخدوم خود مروان الحمار در جنگ ب بنی العباس کشته شد.<sup>۱</sup>

کیفیت قتل عبدالحمید مورد خلاف است. مسعودی گوید با مروان کشته شد و بعضی گفته اند از معرکه گریخت و پنهان شد، او را گرفته نزد سفاح آوردند. سفاح او را بعبدالجبّار بن عبدالرحمن که صاحب شرطه بود سپرد و او طشتی در آتش میتافت و بر سر او می نهاد تا در گذشت. و هم گویند او را نزد ابو جعفر منصور آوردند و فرمان او بقتل رسید. و کلیه این اقوال در جلد اول ازوفیات الاعیان تألیف قاضی ابن خلکان که مرجع آقای قزوینی است نقل شده است، و چون ابن خلکان خود در ترجیح این اقوال مردد مانده و گفته است: «والله اعلم ای ذلک کان»، برای اثبات و تعیین این قول بسخن او استشهاد نتوان کرد و علت ترجیح را از جای دیگر باید بدست آورد.<sup>۲</sup>

(بدیع الزمان فروزانفر. مجله ارمان شماره ۵ و ۶ ص ۱۳۹-۴۰.)<sup>۳</sup>

ص ۲۲ س ۵، **سیدالروساء و محمد بن منصور** - قریب یقین است که مراد از اول ابوالمحاسن محمد بن فضل الله بن محمد ملقب بسیدالروساء است که نائب دیوان انشاء سلطان ملکشاه بن الب ارسلان (سنه ۴۶۵ - ۴۸۵) و از خواص مقربین وی بود، و مراد از دوم شرف الملک ابوسعید محمد بن منصور بن محمد است که صاحب دیوان استیفاء<sup>۴</sup> بود در عهد همان سلطان؛ و ایشان هر دو از اکابر کتب و از اجله رجال دوله سلجوقیه بودند. عمادالدین کاتب در تاریخ سلجوقیه گوید<sup>۵</sup>: «کان نظام الملک

۱- ابن خلکان، حرف العین (جق). ۲- نیز ر.ک: توضیح آقای اقبال در مجله شرق شماره ۲ ص ۴۱۶-۴۱۷ و پاسخ آقای فروزانفر در مجله ارمان شماره ۶ و ۷ ص ۲۳۸-۲۳۹.

۳- آقای فروزان (یغما ۵: ۶ ص ۲۵۸) بفرائنی مراد از عبدالحمید، مذکور در متن چهارمقاله را عبدالحمید بن یحیی نمیدانند، و خود نیز منظور را نیافته اند.

۴- در جق «انشاء» و در چقدا «استیفاء». ۵- تاریخ سلجوقیه لعمادالدین کاتب مختصراً بقم البنداری ص ۲۵۹. (جق).

[الطوسی] مؤیداً بقرینین مؤیدین لدولته امینین، وهما کمال الدولة ابو الرضا فضل الله ابن محمد صاحب دیوان الانشاء والطغراء و شرف الملك ابو سعید محمد بن منصور ابن محمد صاحب دیوان الزمام والاستیفاء و کلاهما صاحب الرأی و التدیبر والجاه والمال والدهاء ومعدن الفضائل والعطاء، و کان لهذین الکبیرین نائبان؛ فلما کمال واده سید الروساء ابو المحاسن محمد و کان مقبلاً مقبولاً قد اختصه السلطان [ملکشاه بن - الب ارسلان] بخدمته و اختاره لخدمته واستأمنه علی سره، و بلغت مرتبته من اعطفاه السلطان الی غایة لم یبلغها انیس و لم یصل الی رتبتها جلیس، وقد كتب الیه السلطان یتبطنه بخط یده بیت بالفارسیة معناه انک لاتتأثر بالغبیة عنی فانک تجد من الناس غیری وانا اتأثر بغبیته فانی لا اجد الا اناس بغيرک، قال فصدرختک لنظف الملک و روح بابتته و زاد ذلك فی منزلته و له السراشق والکوس والعلم والخیر والحشم (حر)

امیر معزی مورد عنایت واحسان سید الروساء بود و در قصیده به مطلع چون شمردم یازده منزل ز راه روز در معزالی دیدم غیرک از منزلت خوار کمال الدولة ابو الرضا را ستوده و سپس از وزرات سید الروساء خبر یاد کند :

- ۱- در چاپ ایران ص ۵۹ (طوسی (۱۰۰))
- ۲- مرحوم فروزینی در (جو) در ج ۱ ص ۱۰۰
- ۳- در ج ۱ ص ۱۰۰
- ۴- در ج ۱ ص ۱۰۰
- ۵- در ج ۱ ص ۱۰۰
- ۶- در ج ۱ ص ۱۰۰
- ۷- در ج ۱ ص ۱۰۰
- ۸- در ج ۱ ص ۱۰۰
- ۹- در ج ۱ ص ۱۰۰
- ۱۰- در ج ۱ ص ۱۰۰
- ۱۱- در ج ۱ ص ۱۰۰
- ۱۲- در ج ۱ ص ۱۰۰
- ۱۳- در ج ۱ ص ۱۰۰
- ۱۴- در ج ۱ ص ۱۰۰
- ۱۵- در ج ۱ ص ۱۰۰
- ۱۶- در ج ۱ ص ۱۰۰
- ۱۷- در ج ۱ ص ۱۰۰
- ۱۸- در ج ۱ ص ۱۰۰
- ۱۹- در ج ۱ ص ۱۰۰
- ۲۰- در ج ۱ ص ۱۰۰

Marfat.com

ای خداوندی که فرزند تو اندر خوردتست  
 دو محمد آفرید ایزد ، سزای تهنیت  
 آن محمد بود یزدان را رسول نیکبخت  
 آن ز عبدالله نسب کرد وز دین آورد رسم  
 آن یکی کردست مرحسان ثابت را بزرگ  
 چیست کو با من نکردست از کرامت، وز گرم،  
 تو درخت عز و اقبالی و فرزند تو بار.  
 آن محمد در نبوت ، این محمد در تبار.  
 وین محمد هست سلطان را ندیم اختیار.  
 وین ز فضل الله نسب کرد و وجود آورد کار.  
 وین همی دارد معزی را عزیز و نامدار.  
 از رعایت، و ز عنایت پیش تخت شهریار؟  
 (م.م)

ص ۲۲ س ۵ - ۶ ، ابن عبادى وابن النساب العلوى - معلوم نشد کیستند؟

(جق).

ص ۲۲ س ۶ ، ابیوردی - هو ابوالمظفر محمد بن احمد بن محمد القرشى  
 الاموى الابيوردى المتوفى سنة ۵۰۷ ، از فضلا و شعراء مشهور است و در انساب و تاریخ  
 و لغت او را تصانیف است (ابن الاثیرج ۱۰ ص ۸۴ ، ۱۹۲-۱۹۳ : ابن خلکان طبع تهران  
 ج ۲ ص ۱۱۶-۱۱۷).

ص ۲۲ س ۶ ، غزی - هو ابو اسحق ابراهیم بن یحیی بن عثمان بن محمد الكلبي  
 الاشبيبي الغزی ، از مشاهیر شعراء عرب بود و در اکثر بلاد خراسان و کرمان و مشرق سفر  
 کرد، و وزراء و امراء و ملوک آن سامان را مدح نمود، و اشعارش در خراسان بغایت  
 مشهور گردید و در سنه ۵۲۴ وفات یافت و ببلخ مدفون شد (ابن خلکان طبع طهران  
 ج ۱ ص ۱۴-۱۶ ، ج ۲ ص ۲۳۵-۲۳۶). رشیدالدین و طواط بسیاری از اشعار او را  
 در حدائق السحر با تشبهات آورده و نسخه بسیار نفیس مصححی از دیوان غزی که در  
 سنه ۵۹۰ هجری در محله کرخ بی بغداد استنساخ یافته است در کتابخانه عمومی پاریس  
 محفوظ است<sup>۱</sup> ، و وجه اینکه مصنف از بین سایر شعراء عرب غزی را تخصیص بذکر  
 میدهد با آنکه وی اشهر و اشعر ایشان نیست یکی این است که غزی معاصر مصنف بوده  
 دیگر آنکه اشعار او در بلاد خراسان و مشرق چنانکه گفتیم شهرتی عظیم بهم رسانیده

۱- در نسخه چاپی «ویک» و در چفدا : و .

۲- Bibliothèque Nationale (Paris) . Arabe 8126.

(تعلیقات چهارمقاله ۴)



بوده است ، لهذا در نزد مصنف معروف تر از سایر معاصرین خود بوده است ، و غزوی منسوب است بغزوه بفتح غین معجمه و تشدید زای معجمه که شهری است بقلسطین از بلاد شام .

ص ۲۲ س ۱۴ ، اسکافی - هو ابوالقاسم علی بن محمد الاسکافی النیشابوری

الکاتب المشهور ، فنون ادب را در نیشابور تحصیل نمود و در عنفوان شباب به ملازمت امیر ابوعلی بن محتاج جفانی از امراء معروف سمانیه پیوست . امیر ابوعلی او را برادرید و مقرب گردانید و دیوان رسائل خود را بدو محول فرمود ، و وی به نیکو ترین وجهی از عهده این خدمت بر آمد ، و صحبت فضائل در آفاق منتشر گردید و زنده همدی او را در نهایت حسن و کمال بلاغت بود بیخارا میرسید ، و مرده در آن منافست نموده دست بر سر او می بردند . امانا در اوقات تعجب مینمودند و هر هواره ابوعلی مینویسند که اسکافی را بیخارا فرستد تا در عداد نویسندگان حضرت باشد . ابوعلی بنعلی میگذرایم ، که در سنه ۳۳۴ ابوعلی بر امیر حمید نوح بن نصر بن احمد بن اسماعیل سامانی عمسک نیشابور و بر بسیاری از بلاد خراسان مستولی گردید . و مدین او را امیر نوح مجاورین دست داشت . از جمله جنگی بود که در جرجیل (یا جرجیت) از محل بخارا مدین سامانیان بود . و شکست بر ابوعلی افتاد و بیچغانین در ریخت را اکثر همسران او اسیر گشتند . از جرج اسرا ابوالقاسم اسکافی بود و او را با آنکه حرف مینویسند و غزویان مخصوصا او را در قلعه قهندز من اعمل بخارا محبوس نمودند . امیر نوح بخارا است . و اسکافی را در آن محبوس نمودند . فرمان داد تا نامه ای مجعول از زبان یکی از بزرگان دولت بخارا بنویسد که ابو العباس جفانی (برادر ابوعلی جفانی) سفیر نوح بنعلی است و اسکافی را از محبوسان نموده و ترا بشناس (حج) میفکنید ، تا که بهایر سالی اسکافی را از محبوسان تو بخود درین باب چیست ، اسکافی در جواب در دین و معاد تو را در جواب تو

۱- ابن کثیر ج ۱ ص ۱۰۰  
۲- ابن کثیر ج ۱ ص ۱۰۰  
۳- ابن کثیر ج ۱ ص ۱۰۰  
۴- ابن کثیر ج ۱ ص ۱۰۰  
۵- ابن کثیر ج ۱ ص ۱۰۰  
۶- ابن کثیر ج ۱ ص ۱۰۰  
۷- ابن کثیر ج ۱ ص ۱۰۰  
۸- ابن کثیر ج ۱ ص ۱۰۰  
۹- ابن کثیر ج ۱ ص ۱۰۰  
۱۰- ابن کثیر ج ۱ ص ۱۰۰

الیّ مما یدعوننی الیه.» چون این جواب را بر امیر نوح عرضه کردند بغایت باوی خوش دل گشت و فرمان داد تا او را از حبس بیرون آورده خلعت پوشانیدند و او را در دیوان رسائل بنیابت ابی عبدالله معروف به کله (۱) بنشانید و دیوان رسائل اسماً با ابو عبدالله کله بود و رسماً با اسکافی، و چون ابو عبدالله وفات نمود اسکافی بالاستقلال متوالی دیوان رسائل گشت وصیتش منتشر گردید و شهرتش بغایت رسید، و بعد از آنکه امیر نوح وفات نمود و امیر رشید عبدالملک بن نوح در سنه ۳۴۳ بجای او بنشست، اسکافی را در همان منصب برقرار داشت و بر مرتبتش بیفزود، ولی دیری نکشید که اسکافی مریض شده این جهان را بدرود گفت. بنابراین وفات اسکافی در اوایل سلطنت عبدالملک بن نوح (سنه ۳۴۳ - ۳۵۰) واقع شده است، و چون اسکافی وفات نمود شعراء مرانی بسیار در حق وی گفتند، از جمله هزیمی ایوردی گفت و این ابیات مشهور است:

الم تردیوان الرسائل عطلت	لفقدانه اقلامه و دفاتره
کتغر مضی حامیه ایس یسده	سواه و کالکسر الذی عز جابره
لیبک علیه خظه و بیانه	فذا مات واشیه وذا مات ساحره.

تعالی گوید: از عجائب امر اسکافی آن بود که وی در رسائل سلطانیات (یعنی مکاتبات رسمی دولتی) دارای اولین درجه بود و هیچکس پیای او نمی رسید ولی در اخوانیات (یعنی مکاتبات دوستانه) از عهده بر نمی آمد و عجز و قصور او بمنتهی درجه بود، و نیز تعالی گوید: اسکافی در علو رتبه در شر و انحطاط درجه در نظم مانند جاحظ بود (یتیمه الدهر للتعالی ج ۴ ص ۲۹-۳۳ بتصرف یسیر). (چق).

**ص ۴۲ س آخر و ص ۲۴ سطر ۱، و در دیوان رسالت نوح بن منصور محرری**

**کردی -** این سهو واضح است زیرا که بتصریح تعالی چنانکه گفتیم وفات اسکافی در اوایل سلطنت عبدالملک بن نوح بن نصر (سنه ۳۴۳ - ۳۵۰) واقع شد و حال آنکه جلیوس نوح بن منصور بن نصر در سنه ۳۶۶ است.

پس محال است که اسکافی زمان او را دریافته باشد، و توهم اینکه شاید لفظ «نوح بن منصور» سهو نساخ باشد باطل است چه لطف این حکایت مبتنی بر لفظ «نوح»

۱- گویا پدر ابو الفضل بن عمید معروف باشد. (چقدا). ۲ - ظ: ۳۶۵. (چقدا).

است برای آنکه مخاطبه بآیه «یا نوح قد جادلنا فاکثرت جدالنا» راست آید .  
(حجق)

ادعای تحریف در صورتی لطف حکایت را میبرد که لفظ نوح تغییر یافته باشد ولی اگر کلمه منصور را تحریف نصر بشمارند لطف حکایت باقی مانده و حکایت بواقع نزدیک میگردد . (بدیع الزمان فروزانفر . مجله ارمان شماره ۴ و ۵ ص ۱۴۰)

متوهم میتواند مثل نگارنده فرض کند که لفظ «نوح بن نصر» بسپو نسخ به «نوح بن منصور» بدل شده است، و بر این فرض البته مخاطبه بآیه «یا نوح قد جادلنا» راست میآید . (فرزان . یغما ص ۳۰۵ ص ۱۵۸)

در اینکه این آیه بنوح بن منصور (۳۶۶ - ۳۸۷) نوشته شده سلی بیست و نه از جانب امیر علی چغانی و نه بقلم ابوالقاسم علی بن محمد الاسفانی، بسند آیه را چنانکه محقق مدقق ابوریحان بیرونی یاد آورنده<sup>۱</sup> و علی الدواد ابوالاحمد خلیف بن ابی جعفر احمد بن محمد صفاری سیستانی (۳۵۲ - ۳۹۹) بنوح بن منصور نوشته است<sup>۲</sup> و صاحب چهار مقاله که از عدم اصاح خود بر وقایع تاریخی خطی و فایع زمان خویش شواهد بسیار بدست داده، خواستد است بین بدعت و اسناد اسفانی<sup>۳</sup> در کتاب رحمت عنوان شدن آیه فوق بنوح بن منصور تراغی داده عدل جیب کتاب خود فرموده است<sup>۴</sup> بنا بر این اصاح «منصور» به «نصر» و «نوح بن نصر» بجای «نوح بن منصور» بر آنکه بحقیقت تاریخی واقعه مصایب ندارد . مدز احمد صاحب چهار مقاله در همین حکایت چندین خط تاریخی دیگر کرده خود هم جوهر است .<sup>۵</sup> در تمام نسخ خطی چهار مقاله «نوح بن منصور» دارد . (مجلس فضل و کرامت شماره ۷ ص ۴۱۷ - ۴۱۸)

آقای میرزا محمد خان در زد این فئره از چهارده

۱ - مجلس ۲۳ از تحقیقات حدیثی ص ۲۰۰  
۲ - آیه ای که اسفانی نوح بن نصر را نوشته است در کتاب خود آورده است .  
۳ - چون نظامی عربی حکایت و متن آن را در کتاب خود آورده است و در آنجا نوشته است که «نوح بن منصور» بوده ، نوشتن آیه با «نوح بن منصور» صحیح است .  
۴ - در کتاب خود نوشته است که «نوح بن منصور» را در کتاب خود آورده است .  
۵ - در کتاب خود نوشته است که «نوح بن منصور» را در کتاب خود آورده است .

اسکافی گوید: «ودردیوان رسالت نوح بن منصور محرری کردی» پس از رد معاصر بودن وی بانوح بن منصور نوشته اند: «وتوهم اینکه شاید لفظ نوح بن منصور سهواً نسخ باشد باطل است چه لطف این حکایت مبتنی بر لفظ نوح است... راست آید» و بنده بر این استدلال اشکال درده و نوشته ام: «ادعای تحریف... نزدیات میگردد» معترض محترم پنداشته اند که بنده عینخواهم از نویسنده چهارمقاله دفاع کنم... (بدیع الزمان فروزانفر، مجله ارمان شماره ۶ و ۷، ص ۲۳۹-۲۴۱).

**ص ۴۳ س ۵. الپتگین تحمل همی کرد و آخر کار او عصیان کشید -**  
این نیز سهوی واضح است چه جلوس نوح بن منصور چنانکه کفیه در سنه ۳۶۶ است و حال آنکه وفات الپتگین علی اختلاف الاقوال در سنه ۳۵۱ یا ۳۵۲ یا ۳۵۴ واقع شد، یعنی باقل تقدیر آن دوازده سال قبل از جلوس منصور بن نوح، پس محال است که الپتگین بانوح بن منصور عصیان ورزیده باشد، و گویند مصنف نوح بن منصور را (سنه ۳۶۶-۳۸۷) پیدایش منصور بن نوح (سنه ۳۵۰-۳۶۶) اشتباه نموده، چه با این اخیر بود که الپتگین عصیان ورزیده و بغزنه رفته بر آنجا مستولی گشت و احتمال می رود که مصنف الپتگین را با بوعلی سیمجور اشتباه نموده باشد، زیرا که ابوعلی سیمجور بود که بانوح بن منصور مخالفت نمود و باعث بسی و همن و ضعف در دولت ساسانیه گردید. و این احتمال زانی ارجح است. (حق).

**ص ۴۳ س ۶-۸. امیر نوح از بخارا بز اولستان بنوشت تا سبکتگین با آن لشکر بیایند و سیمجوریان از نشابور بیایند و با الپتگین مقابله و مقاتله کنند -**  
این صحیح است که امیر نوح بز اولستان نوشت تا سبکتگین آن لشکر بیاورد ولی نه و برای مبارزه با او، در سنه ۳۸۳ یعنی سی و اند سال بعد از وفات الپتگین و برای مبارزه با ابوعلی سیمجور که مدتی دراز بود با امیر نوح مخالفت نموده و اطراف مملکت را پرازفتند و آشوب نموده بودند، و امیر نوح چون خود از دفع این فتنه عاجز گشت بسبکتگین و پسرش محمود را نوشت. ایشان از غزنه بخراسان آمدند و آن فتنه را فرو نشانیدند و سیمجوریان را مقبور نمودند. پس مصنف را در همین بیت فقره چند سهواً بزرگ روی داده، یکی آنکه الپتگین را با نوح بن منصور معاصر دانسته و استحاله این امر را

بیان نمودیم ، دیگر آنکه لشکر کشیدن سبکتگین را بخراسان باتفاق سیمه جوریان و بقصد جنگ با الپتگین دانسته و حال آنکه اولاً سبکتگین باتفاق سیمه جوریان لشکر نکشید بلکه خود بقصد جنگ با ایشان بود که لشکر غزنی را بخراسان آورد ، ثانیاً الپتگین سی و اند سال قبل از لشکر کشیدن سبکتگین بخراسان وفات نموده است . (حق)

چه مانعی است در اینکه فرض نمود اسکاکی این مراسده را به عمروح بن عمر از قول ابوعلی جغلی در موقع عمیان و . . . بدین نوع نوشته باشد و البته مؤلف خود مربوط بآلتگین و سبکتگین و روانه کردن امر جغلی پس از سبکتگین بوده است .

ع ۲۳ س ۷ . سیمه جوریان

- ۱) سیمه جوریان - نقوش سیمه جوریان "سیمه جوریان" در این کتاب "سیمه جوریان" در این کتاب
- دو است . ابتدا از جغلی در شرح ابن احمد سبکتگین در سیمه جوریان
- علاوین در جرجان چندین (شهر) در سیمه جوریان
- سیمه جوریان در سیمه جوریان سیمه جوریان سیمه جوریان سیمه جوریان
- خاندون سیمه جوریان در سیمه جوریان سیمه جوریان سیمه جوریان سیمه جوریان
- در سیمه جوریان سیمه جوریان سیمه جوریان سیمه جوریان سیمه جوریان
- این کتاب در سیمه جوریان سیمه جوریان سیمه جوریان سیمه جوریان
- احمد بن سیمه جوریان سیمه جوریان سیمه جوریان سیمه جوریان
- شهر در سیمه جوریان سیمه جوریان سیمه جوریان سیمه جوریان
- اولاً خراسان سیمه جوریان سیمه جوریان سیمه جوریان سیمه جوریان
- ۳۰۱ سیمه جوریان سیمه جوریان سیمه جوریان سیمه جوریان
- در سیمه جوریان سیمه جوریان سیمه جوریان سیمه جوریان
- حاکمیت سیمه جوریان سیمه جوریان سیمه جوریان سیمه جوریان

در حدود شعبان سنه ۳۱۴ .

بنابقول روضة الصفاسیمجوردواتی باحمویه ومحمدبن عبدالله بلعمی وابوجعفر صلوك در جنگ با لیلی بن نعمان از سرداران داعی الی الحق جرجانی در طوس بود، واین جنگ بقرائینی که از روضة الصفاء و تاریخ طبرستان ابن اسفندیار بدست می آید در حدود سنه ۳۰۷ و ۳۰۸ اتفاق افتاده . ابن الاثیر عین این تفصیل را در حوادث سنه ۳۰۹ ذکر میکند، و قتل لیلی در ربیع الاول آن سال واقع شده است .

بقول ابن الاثیر سیمجور در سنه ۳۱۰ بجنگ ابوالحسین پسر ناعر علوی مأمور شد، و بقول ابن خلدون در سنه ۳۱۶ سیمجور مأمور جنگ با ابوالحسن بن ناعر الاطروش گردید .

(۴) **ابراهیم بن سیمجور** - بقول سمعانی وی حاکم مرو و هرات و نیشابور و امیر قبهستان بوده و در ماه شوال سنه ۳۳۶ وفات کرد .

منصوب شدن وی بوالیگری خراسان ظاهراً در شعبان یا رمضان سال ۳۳۳ بود و بدین ترتیب ظاهراً حکومت او در خراسان یک سال و پنج ماه، چیزی کم و زیاد بوده، زیرا که وی در حدود رمضان ۳۳۳ حاکم شده و در حدود محرم سنه ۳۳۵ برانداخته شد .

در سنه ۳۳۳ که نوح بن نصر، ابوعلی احمد بن محمد چغانی را از حکومت خراسان معزول کرد، ابراهیم بن سیمجور را بجای او والی خراسان کرد (روضه الصفاء) و در اوایل سنه ۳۳۵ که ابوعلی چغانی یاغی شد و ببراهیم بن احمد بن اسمعیل سامانی بیعت نمود، ابراهیم بن سیمجور را از خراسان بیرون کرد (دائرة المعارف اسلامی) .  
بقول ابن الاثیر در سنه ۳۲۴ ابراهیم بن سیمجور باقشون امیر نصر، محمد بن الیاس را در کرمان مجاهره کرده بود .

ابراهیم بن سیمجور در آخر سنه ۳۲۸ از طرف ابوعلی چغانی حاکم جرجان شد.  
بقول ابن الاثیر امیر نوح در ماه رجب سنه ۳۳۳ از مرو به نیشابور رسید و پنجاه روز در آنجا بماند و ابوعلی چغانی را از فرمانفرمایی و سپهسالاری خراسان معزول کرد و ابراهیم بن سیمجور را بجای او گماشت، و در رمضان ببخارا برگشت .

هم بقول ابن الاثیر وقتی که ابوعلی چغانی در جرجان خبر وفات امیر نصر را (رجب ۳۳۱) شنید، بخراسان برگشت و چون به نیشابور رسید دید ابراهیم بن سیمجور آنجا را گرفته، و وی با ابوعلی مخالفت کرد، و آندو پس از رفت و آمد سفر اصلاح کردند. نیز بگفته ابن الاثیر در محرم سنه ۳۳۵ ابراهیم بن سیمجور در نیشابور بوده. و ابوعلی چغانی که یاغی شده بدانجا رسید و وی را استمالت کرد و او با ابوعلی منازع گردید و ابوعلی وارد نیشابور شد.

در سنه ۳۷۱ عضدالدوله برادر خود امیر الامراء مؤیدالدوله را بر ضد فرزند ابن وشمگیر و برادر دیگر خود فخرالدوله که تقوی بن بنده برده بود بجنگ فرستاد و هر دو آن از پیش او عقب نشستند و کسی نزد ابوالحسن محمد بن ابراهیم بن سیمجور فرستادند و او امرت نیشابور و مدد دون جیحون را داشت از طرف امر رسید ابوعلی منصور بن نوح سامانی و از او اسب داد کردند (معجمه الاشبه، در ترجمه حال فرزند ابن وشمگیر)

**(۳) ابوالحسن محمد بن ابراهیم بن سیمجور - بقول ابن الاثیر در سنه ۳۵۲**

امیر منصور بن نوح قشوقی با سپهسالار خراسان ابوالحسن محمد بن ابراهیم بن سیمجور دواتی برای تسخیر ری فرستاد و در شمشیر یزید بن ابراهیم و سون بود.

**(۴) ابوعلی محمد بن محمد بن ابراهیم بن سیمجور - در تاریخ سلجوقیان**

اسلامی، وی در وفات در ذی الحججه سنه ۳۷۸ حاکم خراسان شد. در سنه ۳۸۷ در حبس مرد.

هم بافند دایره المعارف اسلام آباد در جیب ۱۰۰ جلد ۱۰۰ ص ۱۰۰  
 پدر فرما فرموده بر سپهسالار خراسان که از سر مبارک در شهر خراسان  
 گردید و اعتنای امیر نوح سامانی نسبت به او در نیشابور  
 مخالفت میورزید. و بدون آنکه غلبه علی بن محمد بن  
 (چند سده های او انبیا مسکن) و در سنه ۳۸۷ در خراسان  
 هر دو بن موسی (یا مدون بن سلطان) داخل شهر نیشابور شدند و سلطان سیمجور را

تشویق کرد، و با او قرار تقسیم ممالک سامانی را گذاشت. ابوعلی میخواست ممالک سواحل جیحون باو تعلق یابد.

بغراخان در ربیع الاول سنه ۳۸۲ بخارا را گرفت و داخل آن شهر شد (بقول ابن الاثیر در سنه ۳۸۳، ولی دائرة المعارف اسلامی گوید که دو تاریخ در دیزی و تاریخ بیہقی چاپ مورانی درین متفق اند و تقریباً یقین است که در سنه ۳۸۲ بوده - عجب است که در تاریخ بیہقی چاپ طهران<sup>۱</sup> (یقیناً بغلط) سنه ۳۸۰ چاپ شده).

بغراخان پس از تسخیر بخارا بعد خود وف نکرد و ابوعلی مانند حاکمی از جانب خویش معامله نمود و از آن طرف امیر نوح دائماً با ابوعلی توسل میجست که بغراخان را دفع کند، ولی بغراخان خود بخود بواسطه مرض از بخارا رفت و امیر نوح در چهارشنبه ۱۴ جمادی الآخره سنه ۳۸۲ بخارا بازگشت (بقول ابن الاثیر سنه ۳۸۳، ولی سنه ۳۸۲ اقرب بصحت است).

پس از آن ابوعلی و فائق باهم متحد شده بر ضد امیر نوح یعنی در دیدند و عاقبت باکامات سبکتگین و بسرش مجبور در روز سه شنبه ۱۵ رمضان سنه ۳۸۴ در محوس شکستی خوردند و مغلوب شدند. ابوعلی به آن (سه چارجوی امروزه باشد) رفت و از آنجا بخوارزم شد و در قریب هزار اسب بدست خوارزمشاه ابو عبداللہ گرفتار کردید (بقول تاریخ یمنی قدسی صبح روز سه شنبه غره ماه رمضان سنه ۳۸۶) ولی امیر کنگر گانج مأمون او را خلاص کرد و بعد بشفاعت وی ببخارا برگشت و در شعبان سنه ۳۸۶ گرفتار شد و سپس او را بسبکتگین دادند و در قلعه کردیز بمرد و جسدش را بقین (در قباستان) در رجب ۳۸۸ باز آوردند (دائرة المعارف اسلامی).

بقول تاریخ بیہقی (چاپ طهران) ابوعلی در روز سه شنبه ۱۵ رمضان سنه ۳۸۴ شکست خوردند بچرجن رفت و در آنجا بود تا در غره ربیع الاول سنه ۳۸۵ باز از چرجن بعزم تسخیر خراسان حرکت کرد (صبح روز یکشنبه ۲۰ جمادی الآخره) و بعد بدان تفصیل که گفته شد ببخارا رفت و در جمادی الآخره ۳۸۳ (۳۸۶) گرفتار

۱- مراد چاپ محشی بخواستی مرحوم ادیب پیشوری است و در تاریخ بیہقی مصحح دکتر غنی و دکتر فیاض ۱۹۹ نیز سنه ثمانین و شصت و آمده . (م.م.)



شد و در شعبان آن سال او را با غلامش ایلمنکو بیلخ نزد سبکتگین فرستادند .

(۵) **ابوالقاسم علی بن محمد بن ابراهیم بن سیمجور** - وی بقول تاریخ  
 یمینی بعد از وفات پدرش باطاعت برادر خود ابوعلی درآمد و بعد در موقع یانگیگری  
 ابوعلی و جنگهای او با امیر نوح و سبکتگین ، ابو القاسم خود را کنار کشید . در  
 موقعی که ابوعلی و فایق از جرجان بخراسان برگشتند و قشون کشی کردند و با ناصرالدین  
 سبکتگین و لشکر امیر نوح جنگیدند (سنه ۳۸۶) ، چون ابوعلی پس از دست یافتن  
 موقتی بر خراسان ، ولایت هرات را از ابو القاسم گرفته بغلام خرد ایلمنکو داد .  
 ابو القاسم از برادر خود ابوعلی جدا شد و در نیشابور بماند . و چون سبکتگین در  
 قشون خود به خاکستر از قزاقی نیشابور رسید ، ابو القاسم روی خدمت او را در پیش  
 شفاعت ادرا پیش امیر نوح دریده و ولایت قبیستان را برای او بدو گرفت . ولی در وقت  
 سبکتگین بچنگ ایلت خان رفت ، او را بخدمت خویش خواند ، اما ابو القاسم  
 کرد و در نیشابور رفت و سرفتنه بندد کرد . پس محمود غزنوی و عدوی از غزنی چون بچنگ  
 سبکتگین بروی حمله بردند و خود سبکتگین نیز بسوی غزنی رفت ، پس ابو القاسم  
 گریخت و در آنجا اقامت کرد . بعد از وفات فیخرالدین بزمجید او را بخدمت  
 کرد و در دوشنبه السمعانی قابوس را از نیشابور بچنگان دعوت کرد . قابوس  
 بدو تسلیم شد . ولی پیش از ورود قابوس در نیشابور رفت . بعد از وفات بزمجید  
 بونی داده بود . ابو القاسم در نیشابور بود . در سنه ۳۸۸ در غزنی حاکم شد .  
 فایق در بخارا بود بخارا بکتوزون سپیدار آمد . غزنی ابو القاسم را بدو سپرد .  
 روی آورد و در کنار نیشابور بقتول شد . این چند روز در نیشابور ماند .  
 (الاول سنه ۳۸۸) در نیشابور گریخت و از آنجا بچنگان فرستاد . قابوس  
 بکتوزون صفت آرائی کرد ولی عاقبت بکشتن سبکتگین  
 پس ابو القاسم **ابوسهل** را بعد از آن که در غزنی بماند و در نیشابور  
 رفت و بکتوزون بدو نیشابور داد . این همه در سنه ۳۸۸ . قابوس  
 مجددا در چنگان کتوزون در غزنی و بعد از آنکه در غزنی بچنگان  
 درو در آنجا آمدن (الاول سنه ۳۸۹) ابو القاسم در غزنی بماند . هرات بخراسان

Marfat.com

وی بقیستان گریخت . سپس محمود غزنوی ارسلان جاذب را بقیستان فرستاد و او با ابوالقاسم جنگ کرد و ویرا شکست داد . ابوالقاسم بنواحی طیس رفت و چون ابو ابراهیم منتصر سامانی خروج کرد ابوالقاسم بدو پیوست ، و چون منتصر به نیشابور رفت (شوال سنه ۳۹۱) ابوالقاسم با او بود و با منتصر بجرجان و از آنجا بسرخس رفت و در جنگی که در آنجا بانصر بن سبکتگین کردند، ابوالقاسم گرفتار شد و او را بغزنه فرستاد .

(۶) ابوالحسن بن ابی علی سیمجوری - بقول تاریخ بیهقی ، پس از مغلوب شدن ابوعلی در سنه ۳۸۵ پسرش ابوالحسن بری نزد فخرالدوله رفت ، ولی بعد بهوای زنی باغلامی بنیشابور آمد و متواری شد و عاقبت بجد و جهد امیر محمود او را گرفتند و بغزنین بردند و در قلعه گردیز محبوس ساختند . در تاریخ بیهقی فارسی نیز همین تفصیل با تدری تفاوت مسطور است . و در آن کتاب آمده که او را در نیشابور گرفته و بیخارا فرستادند و قضای باری تعالی در او نافذ شد .

(۷) ابوسهل بن ابی القاسم علی بن محمد بن ابراهیم بن سیمجوردو اتی - وی در سنه ۳۸۸ بعنوان گروگان نزد بکتوزون فرستاده شد . (تقی زاده) ص ۴۴ س ۹ بعد . امیر نوح علی بن محتاج الکشانی را که حاجب الباب بود با الپتگین فرستاد با نامه ای چون آب و آتش . . . چون حاجب ابوالحسن علی بن محتاج الکشانی نامه عرضه کرد الخ - قریب یقین است که مقصود امیر ابو علی [احمد] بن محتاج الصغانی میباشد که از امراء معروف سامانیه و والی خراسان و سپه سالار کل عساکر آن مملکت بود ، و قطع نظر از تخیلی که مصنف در اسم و کنیه و نسبت با دو منصب این شخص درده است<sup>۲</sup> ، گوئیم امیر ابوعلی در سنه ۳۴۴ وفات نمود (رجوع کنید با بن الاثیرج ۸ ص ۳۸۴) یعنی بیست و دو سال قبل از جلوس امیر نوح

۱- رك : ص ۴۱ س ۲۲ . ۲- زیرا که اسم او احمد است نه علی و کنیه او ابوعلی نه ابوالحسن و چغانی است نه کشانی و والی خراسان بود از جانب نصر بن احمد و نوح بن نصر بن احمد نه حاجب الباب نوح بن منصور ، و کشانی منسوب است به کشانیه بفتح کاف و تخفیف یاء شهری است از صفا سمرقند و چغانی (صغانی) منسوبست به چغانیان که معرب آن صغانیان است و آن ولایتی است عظیم در ماوراءالنهر و پای تخت آن را نیز بهمین اسم نامند (یاقوت) (حق) .

(درسنه ۳۶۶) و سی و نه سال قبل از لشکر کشی سبکتگین بخراسان (درسنه ۳۸۳) پس رسالت ابوعلی بن محتاج از جانب امیر نوح بسوی الپتگین از مستحیلات است. (چق) ص ۲۴ ، س ۵ ب بعد - ابوریحان بیرونی در کتاب الآثار الباقیه (ص ۳۳۲) حکایت نوشتن این آیه را بخلف بن احمد امیر سیستان نسبت میدهد ، بعد از ذکر یکی از اجوبه مسکته گوید: «وما اوجز هذا الجواب واسکته واشبهه بجواب ولی الدولة ابی احمد خلف بن احمد صاحب سجستان حین کتب الیه نوح بن منصور صاحب خراسان بالوعید و صنوف التهیدید فجابه : یانوح قد جدادلتک فا کثرت جدالت فانت بما تعدد ان کنت من الصادقین»<sup>۱</sup> (حق)

در کتاب الفتح الوهبی که شرح تاریخ یمنی است درج ۱ ص ۱ و ۲ ، در ذکر صاحب بن عبد الوهید: اوردا العلامة الدرمانی فی شرحه ان السعید بن عبد هو صاحب کافی الکفة ابو القاسم ... و یقول ان سب مناقشه الی الفتح عمده (ص ۱۰۰ صاحب) ان مؤید الدولة اقترح علی لشبهه ان یجیبوا کتبه شرح بن منصور السعید ورد علیه مشحون بالارعد والابراق و الی بعد و وحرفظر اعجزه منی ... و فی قوله بما تیسرفی بیه فلم یرضه و کان ابن عبد بعد له یکن فی صدد ... و کتبت فسنذون فی الجواب و کتب عبد الیسمانه یانوح قد جدادلتک الفتح و حسن عن مؤید و ارتضاه أهل الصنعة و البراعة و یقول ان نوح ... حیه من سبکته و الی ... الاحیاء الا فلینا ...

تعداد مینویس صاحب الفتح الوهبی در بن ثقفی حیرت من سبکته ... و ... هذا الیس مما یشغی لان ... و ... فی ... هه ابوعلی ان ... جرجان ... مؤید الدولة نویس ... ب بعد ، ... مؤید الدولة ... فین من

ص ۲۴ - ۲۷ ، حکایت ۲ - در بن حیرت ... حکایت ۲ ... اولاً و افعه ...

آنکه ماکان در عهد نصر بن احمد بن اسماعیل (سنه ۳۰۱ - ۳۳۱) پادشاه سوم سامانی و جد پدر این نوح بن منصور طغیان کرد و بر جرجان مسلط شد، و در سنه ۳۲۹ یعنی سی و نه سال قبل از جاوس نوح بن منصور کشته شد، ثانیاً سرداری لشکری را که با ماکان بن کاکی مجاز به نمود و او را بکشت سپهسالار تاش می نویسد و حال آنکه باتفاق مؤرخین سردار آن جنگ امیر ابوعلی احمد بن محتاج چغانی بوده است و اوست که ماکان کاکی را بکشت. والسلام. (جق).

ص ۴۷ س ۶ ، ازین ما های نفی خواست . - اندک مسامحه ایست . . . .  
که «مشارالیه» در تعبیر «ازاین ما» می مذکور و موقوف در عبارت اسکافی نیست ، چه می مذکور جز اسم «ماکان کاکی» است که در جنگ داشته شده و «ما های نفی» منظور مصنف «ما های» مضمر و ممکنای در نفس نویسنده است که از عبارت «سار کاسمه» میتران بدان پی برد .

(سید محمد فرزاق . مجله یغما سال پنجم شماره ۵ س ۲۰۱ - ۲۰۲) .  
بدیهی است که مراد نظامی عروضی ازین جمله، شرح منظور نویسنده است در مرحله دوم . آنکه «سار کاسمه» را بکشت می آورد .

خوند میر در حبیب السیر در ذکر پادشاهی نصر بن احمد سامانی آورده :  
«در شهر سنه تسع و ثلاثین و ثلاثمائة، کان بن کاکی که از منده میر امراء دیده بود ، از حکام آن دیدر متوجه داشته باشکری جراره توجه خراسان داشت تا آن ولایت را بحیاطه تسخیر در آورد ، و نصر بن احمد یکی از سپهسالاران خود را که علی نام داشت بحرب ماکان نامزد کرد و بوقت فرصت او را بسخن نگاهداشته در باب مقتله وصیتها بر زبان میراند . . . . . تقاضاست ، چون بخراسان رسید بر ماکان بن کاکی خضر یافته او را در معرکه قتل آورد و ب کاتب خود گفت حال ماکان بانقض اندک و معنی بسیار بحضرت امیر المؤمنین در قام آر . کاتب در قلم آورد که «ماکان سار کاسمه» . (م.م)

ص ۴۸ س ۱۴ ، صاحب کافی اسماعیل بن عباد الرازی - در هیچ موضع

۱ - چاپ اول تهران جزو چهارم از جلد دوم ص ۱۳۰ .  
۲ - چنین است در اصل و صحیح :  
عشرین ۳۰ - چنین است در اصل و صحیح : ابوعلی .

دیدہ نشد کہ صاحب را رازی شمرده باشند ، جز در تاریخ کزیده فی احدی روایتیہ  
 (طبع پاریس ص ۱۵۸)<sup>۱</sup> و مشهور آن است کہ صاحب طالقانی بوده و در تعیین طالقان  
 نیز خلاف است . یاقوت در معجم البلدان در ذیل طالقان و ابن خلکان او را از طالقان  
 قزوین شمرده اند ؛ ولی ثعالبی در یتیمۃ الذہر دوید طالقان کہ صاحب بدان منسوب است  
 از قرای اصفہان است<sup>۲</sup> و در کتاب موسومہ «محاسن اصفہان» تالیف مفضل بن سعد بن  
 الحسین المافرخی کہ در نصف اخیر قرن پنجم هجری (عاشق سنہ ۹۷۵ - ۹۸۵)  
 تالیف شدہ است<sup>۳</sup> نیز صاحب را در ضمن مشہیر رجال اصفہان می شمرند و البتہ قبول

<sup>۱</sup> طبع لندن ص ۳۳۳ در ۱۳۳۲ قمری و در ج ۱ ص ۱۶۱ طبع پاریس در ۱۳۳۱ قمری و  
 [طبع دمشق ص ۳] ۱۷۵ و ۱۷۶ و در ۱۳۳۱ قمری و در ج ۱ ص ۱۶۱ طبع پاریس در ۱۳۳۱ قمری و  
 بخراج فتلہ و غیره مخرجات اطفال و غیره مخرجات اطفال و غیره مخرجات اطفال و غیره  
 تدعی مدیت ام مشاہیر طالقان در ۱۳۳۱ قمری و در ج ۱ ص ۱۶۱ طبع پاریس در ۱۳۳۱ قمری و  
 اودری اصفہان نقل کردیم . صاحب زید در ۱۳۳۱ قمری و در ج ۱ ص ۱۶۱ طبع پاریس در ۱۳۳۱ قمری و  
 سدیفہن و در ۱۳۳۱ قمری و در ج ۱ ص ۱۶۱ طبع پاریس در ۱۳۳۱ قمری و  
 امیرچہ الخیر ص ۳۰۳ و ص ۳۰۴ و صاحب زید در ۱۳۳۱ قمری و در ج ۱ ص ۱۶۱ طبع پاریس در ۱۳۳۱ قمری و  
 فار کردند و صاحب است اسی غیره در ۱۳۳۱ قمری و در ج ۱ ص ۱۶۱ طبع پاریس در ۱۳۳۱ قمری و  
 دیدہ قزوین خوری در ۱۳۳۱ قمری و در ج ۱ ص ۱۶۱ طبع پاریس در ۱۳۳۱ قمری و  
 مشہیر طالقان در ۱۳۳۱ قمری و در ج ۱ ص ۱۶۱ طبع پاریس در ۱۳۳۱ قمری و  
 مدتیہ است در ۱۳۳۱ قمری و در ج ۱ ص ۱۶۱ طبع پاریس در ۱۳۳۱ قمری و  
 شخصیت است در ۱۳۳۱ قمری و در ج ۱ ص ۱۶۱ طبع پاریس در ۱۳۳۱ قمری و  
 و در ۱۳۳۱ قمری و در ج ۱ ص ۱۶۱ طبع پاریس در ۱۳۳۱ قمری و  
 در ۱۳۳۱ قمری و در ج ۱ ص ۱۶۱ طبع پاریس در ۱۳۳۱ قمری و  
 (The Royal Asiatic Society) در ۱۳۳۱ قمری و در ج ۱ ص ۱۶۱ طبع پاریس در ۱۳۳۱ قمری و  
 (The Journal of the Royal Asiatic Society) در ۱۳۳۱ قمری و در ج ۱ ص ۱۶۱ طبع پاریس در ۱۳۳۱ قمری و  
 در ۱۳۳۱ قمری و در ج ۱ ص ۱۶۱ طبع پاریس در ۱۳۳۱ قمری و  
 در ۱۳۳۱ قمری و در ج ۱ ص ۱۶۱ طبع پاریس در ۱۳۳۱ قمری و  
 در ۱۳۳۱ قمری و در ج ۱ ص ۱۶۱ طبع پاریس در ۱۳۳۱ قمری و  
 در ۱۳۳۱ قمری و در ج ۱ ص ۱۶۱ طبع پاریس در ۱۳۳۱ قمری و  
 در ۱۳۳۱ قمری و در ج ۱ ص ۱۶۱ طبع پاریس در ۱۳۳۱ قمری و  
 در ۱۳۳۱ قمری و در ج ۱ ص ۱۶۱ طبع پاریس در ۱۳۳۱ قمری و

تعالی که معاصر صاحب بوده است و قول مافروخی که قریب العهد بصاحب و خود نیز از اهل اصفهان و از فضلاء مؤرخین آن بلده بوده مقدم است بر اقوال سایرین، و ازین ابیات که صاحب در وقت فتح جرجان سروده و در آن اظهار تبحر و تشوق بوطن خود نموده صریحاً مستفاد میشود که صاحب از اهل اصفهان از جی<sup>۱</sup> بوده است. میگوید<sup>۱</sup>:

یا اصفهان سقیت الغیث من کتب<sup>۲</sup>      فانت مجمع اوطاری<sup>۳</sup> و اوطانی  
والله والله لا أنسیت برك<sup>۴</sup> بی      ولو تمكنت من اقصی خراسان  
سقیاً لایامننا والشمس مجتمع      والدهر ما خانتی فی قرب اخوانی  
ذکرت دیمرت اذ طال التواء<sup>۴</sup> بها      یابعد دیمرت من ابواب جرجان  
وقال ایضاً<sup>۵</sup>:

یا ایها الراكب المصغی الی الجادی      حییت من رائح منّا و من غاد  
ان جدت جی بلادی او مررت بها      فنادهما قبل حظّ الرّحل والّرّاد  
وقل لها جدت من جرجان مبتدرا      أوحی الیک بما قال ابن عباد  
یا اصفهان الا حییت من بلد      یا زترود الا سقیت من واد. (جق)<sup>۶</sup>

بقیة حاشیة صفحه قبیل

بانسخته فارسی کتبخانه مانی پاریس و ترجمه و تشخیص پرفسور برون یقین نموده که نسخه لندن همان اصل عربی نسخه فارسی است که در کتبخانه انجمن همایونی آسیائی در لندن و کتبخانه مانی پاریس محفوظ است والله الموفق اچقوا. کتب محاسن اصفهان تألیف مفضل بن سعد بن الحسین المافروخی<sup>۱</sup> اصفهانی باهتمام آقای سید جلال طهرانی بضمیمه رساله الارشاد فی احوال الصحب النافی اسمعیل بن عباد تألیف ابوالقاسم احمد بن محمد القه بانی اصفهانی در طهران بسال ۱۳۵۲ قمری بطبع رسیده و ترجمه آن بضم ترجمه محسن اصفهان بقام حسین بن محمد بن ابی الرضا آوی باهتمام آقای عباس قبال در طهران بسال ۱۳۲۸ شمسی چاپ شده است (م.م.)

۱- این ابیات در کتب محاسن اصفهان المافروخی و در ترجمه فارسی آن مذکور است (درینجا در نسخه چاپی دوسطر آمده و در جفدا خط زده اند) (E. G. Browne's account of a rare manuscript history of Isfahān, Reprinted from the «Journal of the Royal Asiatic Society», 1904, page 15.) (جق)

رك : ص ۱۳ محاسن اصفهان مافروخی باهتمام سید جلال الدین طهرانی (م.م.) ۲- مجاورت (مینوی). ۳- جمع وطر، بمعنی مقاصد و مشاغل (مینوی). ۴- اقامت (مینوی). ۵- رك : ترجمه محاسن اصفهان ص ۱۵ (م.م.) ۶- آقای احمد بهمنیار استاد دانشکده ادبیات رساله ای ممتع در ترجمه احوال «صاحب بن عباد» نوشته اند و در صدد طبع آن هستند. و رك : لغت نامه : صاحب بن عباد (م.م.)

(مسائل برلینیه ج ۱ ص 621) <sup>۱</sup>، ایضا شاهی دیگر بر اصفهانی بودن صاحب: «ان اصفهان سمحت من الاکابر بهالم تسدح به جمیع الاقالیم فی عمر الدهر کان ابو مسلم صاحب الدعوة من رستاقها و ابن عباد نجم انار فی آفاقها» (مختصر خریده القصر للعماد الکاتب نسخه برلین Ms. Or. Okt. 203, f. 69 a) (در پاریس از روی دفتر نقل شد) (حقدا)

در نسبت صاحب بن عباد اقوال مختلف است .

### ۱- طالقانی - گروهی او را طالقانی گفته اند

اما طالقان نام چند موضع است :

I - طالقان ( بفتح لام ) شهری بود بخراسان بین بلخ و مرو و الرود . ده آری طالقان خراسان می گفتند و مرو و الرود سه منزل مسافت داشت (معجم البلدان : انساب سمعی : طالقانی ؛ ابن خلکان جب طبران ج ۱ ص ۸۰ ؛ قاموس : تلج العروس) کسی صاحب را بین طالقان نسبت نکرده است . و عدس نوشته اند معتبر حدیث بیاید - تصریح کرده اند که صاحب منسوب بین طالقان نیست .

II - طالقان ( ایضا ) شهری یا دوزخه ای بین قزوین و ابرو . در قرآن و حدیث چند است که این نام بر مجموع آیه اطراف بود ، و آری طالقان قزوین منسوب (معجم البلدان ؛ انساب سمعی ؛ طالقانی ؛ قاموس ؛ تلج العروس)

غالب صاحب را از مردم این طالقان نوشته اند .

الف - یاقوت در معجم الادباء (جب در مسووت ج ۲ ص ۲۱۳) در بیان صاحب گوید : «سمعی بن عباد بن العباس بن عباد الهذلی صاحب الکتاب» ابو الفاسه من اهل طالقان و هی و لا بد من قزوین و ابرو و هی عاصه و من معجم و بخراسان نادره اسمی الطالقان غیر هذه .

ب - هم یاقوت در معجم البلدان ، در دگر طالقان که در ابرو و ابرو و قزوین و دوزخه ایست بین قزوین و ابرو ، و در آن عده ای است که صاحب بن عباد را از آن خود را در دفتری ده جات نام و مسند بر این عده نوشته اند و در آن (۱۰۰)

شود ، و بدان منسوبست صاحب بن عباد و پدر او عباد بن عباس بن عباد ابوالحسن الطالقانی . . . .»

ج- ابن خلکان در ترجمه صاحب نویسد (وفیات الاعیان چاپ طهران ج ۱ ص ۷۸ - ۸۰) :

«الصاحب ابوالقاسم اسمعيل بن ابي الحسن عباد بن العباس ابن عباد بن احمد ابن ادریس الطالقانی . . . . و الطالقانی بفتح الطاء المهملة و بعد الالف لام مفتوحة ثم قاف و بعد الالف الثانية نون ، هذه النسبة الى الطالقان ، وهو اسم لمدينتين : احديهما بخراسان والاخرى من اعمال قزوين ، والصاحب المذكور احده من طالقان قزوين ، لا طالقان خراسان .»

د - ابوسعید عبدالکریم سمعانی در انساب ، در نسبت «طالقانی» گوید : « . . . و اما منسوب بطالقان قزوين ، و آن ولایتی است بین قزوين و ابهر و زنجان و شامل عده ای قری ۵۵ این اسم بدانها اطلاق شود ، از معروفان این طالقان ابوالحسن عباد بن عباس ابن عباد طالقانی است . . . . و او پدر صاحب اسمعيل بن عباد وزیر است . . . .»

ه - ابوالقاسم احمد بن محمد حسنی حسینی قزوینی اصفهانی در رساله الارشاد فی احوال الصاحب الکافی اسمعيل بن عباد مؤلف بسال ۱۲۵۹ قمری (ضمیمه محسن اصفهان مافروخی . باهتمام سید جلال الدین طهرانی . طهران ۱۳۵۲ قمری ص ۴) گوید : «وجدت بخط بعض مشايخنا الكرام عن ابن خلکان انه كان مولده سنة ست و عشرين و ثلثمائة ، و عن محمد ربيع بن شرفجبان الحسنی الاردستانی فی كتابه انه ولد بربيع عشرة ليلة بقيت من ذي القعدة من هذه السنة بطالقان من اعمال قزوين . . . .» و - مجد الدین ابو طاهر فیروز آبادی در قاموس آرد : « و طالقان بر وزن خابران . . . . شهری یا کوره ایست بین قزوين و ابهر ، و از اوست صاحب اسمعيل ابن عباد .»

ز - محمد مرتضی حسینی واسطی زبیدی در تاج العروس آرد : « و طالقان کخابران . . . . ایضاد (بلد) او کوره بین قزوين و ابهر ، منه الصاحب اسمعيل بن ابي (تعلیقات چهار مقاله ۶)



الحسن بن عباد بن العباس بن عباد مؤلف كتاب المحيط في اللغة .»

- هـ - آقای بهمنیار در رساله «صاحب بن عباد» همین نسبت را پذیرفته اند<sup>۱</sup>
- III - بقول یاقوت ( معجم الادباء چاپ مار دلپوت ج ۲ ص ۲۷۴ ) ابو حسن توحیدی در «اخلاق الوزیرین» گوید که عباد (پدر صاحب) ملقب با امین و معتمد بود در یکی از قرای طالقان دیلمه .  
و بدیعی است که مراد ازین طالقان ، همین طالقان قزوین است که عسکری دیلمان است .
- IV - ابو منصور عبدالمات تعلیق ، معجم صاحب بن عباد ، ج ۱ ص ۱۰۵ (اصحیح محمد محیی الدین عبدالحمید ، فهره ج ۳ ص ۲۳۷) در ترجمه صاحب بن عباد آرد :

«وقال ابو الحسن الجوهري في تهذيبه فقد اثنى عليه ابن ابي عمير  
كافي الكفاة بقصد من عرّفه  
ما زال يخطب منه الدين مجتهدا  
فروغ يوما من فرائضه  
و كان بعد رسول الله  
فصار صاحب بيت من بيت  
هامة الخبير المأثور مسنده  
فذا ان السائر عباد يروى صاحب  
من المالقات في بيت من بيت

لدا روى نسبعة<sup>۲</sup> ان بالمشافى كسر عن ابن عمير و ابن ابي عمير  
هست جور» ، و صاحب من فیراة الملائکة عن فروغ صاحب  
آقای بهمنیار در رساله «صاحب بن عباد» پس در ترجمه صاحب بن  
«لیکن در اصنفیان دهی بیان ، «رحمت با اردشیر» در ترجمه صاحب بن  
که فریاد بست میان آنجان «سایر» بیان که صاحب بن عباد  
در مدح اصنفیان سروده و مؤلف آن در مدح او سروده و در مدح او  
نده است، لیکن ظاهر استیعاب این بیت در ترجمه صاحب بن عباد<sup>۳</sup>

۱- ابن عسکری در رساله «صاحب بن عباد» ص ۱۰۵ (اصحیح محمد محیی الدین عبدالحمید ، فهره ج ۳ ص ۲۳۷) در ترجمه صاحب بن عباد آرد :  
۲- نسبعة و شریف شریف الملائکة ص ۳۰۰  
۳- ابن عسکری در رساله «صاحب بن عباد» ص ۱۰۵ (اصحیح محمد محیی الدین عبدالحمید ، فهره ج ۳ ص ۲۳۷) در ترجمه صاحب بن عباد آرد :

Marfat.com

عدم وجود قریه‌های بنام طالقان در عصر ما، دال بر عدم وجود آن در زمان صاحب و تعالیبی نیست. بسیاری از شهرها و قریه‌ها در اعصار پیش از اسلام و عهد اسلامی وجود داشته که امروزه اثری از آنها نیست و تعریب «تالخنوچه» - که امروزه بجاست - به «طالقان» نیز اشکالی ندارد. اما انتساب صاحب هم بطالقان قزوین و هم بطالقان اصفهان بعید است. ظاهراً تعالیبی که انتساب صاحب را باصفهان و طالقان هر دو شنیده بوده، پنداشته است که وی از طالقان اصفهان بوده است.

#### ۲- اصفهانی - گروهی او را اصفهانی دانسته‌اند :

الف - خود صاحب بن عبّاد (پس از فتح جرجان و طبرستان و الحاق آن باصفهان) گفته :

یا اصفهین سقیت الغیث من شب فانت تجمع اوطاری و اوطانی<sup>۱</sup>

ب - هم صاحب گفته :

یا ایها الراكب المصغی الی الحدی حییت من راجح منا ومن غاد<sup>۲</sup>

ج - وصیت صاحب در نقل جنازه وی از ری باصفهان، قرینه دیگریست<sup>۳</sup>

د - تعالیبی در تئیمه الدهر او را از اصفهان (منتهدی از قریه طالقان اصفهان) دانسته و شرح آن گذشت.

ه - و هم قول تعالیبی در تئیمه الدهر (چاپ مطبعه فیضیه دمشق ۱۳۰۳ تا ۱۲۴) مؤید این معنی است (بیشتر نقل شد<sup>۴</sup>).

و - قول عماد کتاب در خریدة القصر که پیشتر گذشت<sup>۵</sup>.

ز - حمدان الله مستوفی در تاریخ خزیده (چاپ لیدن ج ۱ ص ۴۲۳)<sup>۶</sup> یکی از روایت صاحب را «اصفہانی» نوشته است.

ح - محمد بن شهر آشوب در معالم العلماء در باب شعرای اهل البیت علیهم السلام در فضل مجاهدین آنان، صاحب را اصفهانی گفته است<sup>۷</sup>.

۱ - بقیه این قطعه بیشتر (ص ۲۶) نقل شده، ورك : محاسن اصفهان مافروخی ص ۱۳.

۲ - دنباله این قطعه نیز بیشتر (ص ۴۶) ثبت شده. ۳ - ورك : ص ۴۵ ج ۲.

۴ - ورك : ص ۴۵ ج ۲. ۵ - ورك : ص ۲۷. ۶ - چاپ پاریس ص ۱۵۸.

۷ - ورك : رساله الارشاد ص ۵.

ط - علامه مرحوم قزوینی نیز - چنانکه گذشت - نسبت اصفهانی بودن او را تأیید کرده اند .

ما درباره این نسبت پس از این بحث خواهیم کرد

۴ - رازی - بعضی او را رازی گفته اند :

الف - ابوالقاسم احمد قزوینی اصفهانی در رسالة الارشاد نويسد<sup>۱</sup> : «وفي بعض كتب التواريخ انه كان رازي والترجيح مع الاول<sup>۲</sup>»

ب - مؤلف چهارمقاله عروضی ( که قول او در مورد بحث است )

ج - حمدالله مستوفی در تاریخ نويسد ( حب ليدن ج ۱ ص ۴۲۳ )<sup>۳</sup> «ورد صاحب

کافی ابوالقاسم اسمعيل بن عباس (عبد) رازی و يرويش اصفهانی»

ظاهر این شبیه زافمت قزوینی صاحب درزی<sup>۴</sup> و از قول برخی درزی<sup>۵</sup> شده است .

۴ - اصطخری - ابن خلیکان نويس ( حب صبر ج ۱ ص ۱۰۱ )<sup>۶</sup> «ورد صاحب

لأربع عشرة ليلة بقيت من ذي القعدة سنة ۳۰۰ و تفرغ من كتابه في ليلة ۱۰ من القعدة»

انسان او اصطخری مؤلفی (عبد) و صاحب کتاب چهارمقاله عروضی<sup>۷</sup> است

و قزوینی در منظوم بقائمان قزوینی<sup>۸</sup> «دانشنامه صاحب چهارمقاله عروضی را

را آنچه گذشت در میان اسمعيل بن عباس (عبد) رازی و يرويش اصفهانی

و نیز نسبت به اصفهانی معبر منسوب<sup>۹</sup> و در تاریخ شهرستان<sup>۱۰</sup> «ورد صاحب

دیتوان بین این دو قول و در کتاب معین<sup>۱۱</sup> «ورد صاحب چهارمقاله عروضی

و منشأ و منزل و مذهب او اصفهانی

۱۱ - ابوالقاسم احمد قزوینی اصفهانی که در کتاب (چنانکه در بند) آورد

«قوله منزل (من منزل القاصح) فهو اصفهانی»

۱ - ابن خلیکان (عبد) رازی و يرويش اصفهانی در تاریخ نويسد ( حب ليدن ج ۱ ص ۴۲۳ )  
(الصاحب) رحمه الله عليه بعد من اصفهانی و يرويش اصفهانی (عبد) رازی و يرويش اصفهانی  
۵ - ابن خلیکان ج ۱ ص ۱۰۱ «ورد صاحب چهارمقاله عروضی»

Marfat.com

معالم العلماء . . . بالاصفہانی . . . ولاینافی ذلک ما فی القاموس فی طالقان ان منه الصاحب اسمعیل بن عباد اذ مرّ اتيها مولده . . . وکان اکثر عمره فی اصبہان . . . (م.م)

ص ۲۸ س ۱۴ ، وزیر شہنشاہ بود - مقصود از شہنشاہ یا مؤید الدولہ

دیلمی یا برادرش فخر الدولہ است و این تعبیر ناقص است ، چہ شہنشاہ لقب یکی از ایشان بالخصوص نبوده است تا اطلاق این لفظ منصرف بدو شود . (حق)

ص ۲۸ س ۱۶ ، عدلی مذهب - یعنی معتزلی ، ومعتزله خود را عدلیہ نامند

زیرا کہ گویند چون خداوند تعالی حکیم است و از حکیم جز خیر و صلاح نیاید و بحکم عقل رعایت مصالح عباد بر و واجب است ، پس قبیح است براو کہ بذدہ را مجبور کند بر عملی قبیح یا حسن ، پس اورا بدان عمل عقوبت نماید یا ثواب دهد ، و این اصل را عدل نامند . برخلاف اشعریہ کہ گویند از روی عقل بر خداوند چیزی واجب نیست نہ صلاح و نہ اصلاح ، و خداوند فعال مایشاء است اگر ہمہ بندان خود را بیہشت برد یا خود ہمہ را بدوزخ فرستد ، حیف و جوری نکرده است . (حق)

شیخ مفید محمد بن نعمان در کتاب اوائل المقالات فی المذاهب المختارات<sup>۲</sup> گوید : «فصل ما بین العدلیۃ من الشیعۃ ومن ذهب الی العدل من المعتزلۃ» و درین باب شرحی آورد . محشی کتاب درین بارہ نویسد<sup>۳</sup> :

«القول بالعدل وتنزیہ الباری عن فعل الظلم والقبیح یشتک فیہ الشیعۃ والمعتزلۃ ولذات یطلق العدلیۃ علی کلا ہذین الفریقین ، الا ان بینہم بعض مخالفت فی فروع مسائلہ تصدی المصنف بیانہا فی مواضعہ من ہذا الکتاب .» ورنہ : کتاب النعمان تألیف عبد الجلیل قزوینی باہتمام آقای محدث ، ظہران ۱۳۳۱ ص ۱۹۵ - ۱۹۷ . (م.م)

ص ۲۹ س ۷ بیعد ، ایہا القاضی . . . چہ مرتبہ دارد - آقای فرزاد

جملہ صاحب را «یاک جنس ناقص ویت ایجاز بیجا ویتک فرمان بی محابا» تلقی کردہ نظامی عروضی را مورد انتقاد قرار دادہ اند . رنہ : مجلہ یغما سال پنجم شمارہ ۵ ص ۳۰۲ . (م.م)

۱- خود (جقد!) : - (حق) . ۲- اوائل المقالات بتصحیح حاج عباسقلی واعظ چرندابی .

۳- ایضا ص ۳۰ ح ۲ .



شط می انداختند، و پیش مردم صحنه‌های نهادند همه آلات مرغ « متوکل از آن سؤال پشیمان شد و دم در کشید .

فی الجملة مأمون از بغداد چون بفم الصالح رفت چهار هزار کشتی بان با او بودند که دشتیها در دجله میراندند. از اینجا باید قیاس کرد که خواص و خدم چند بوده باشد؛ این جماعت با این همه انبوهی مدتی میهمان حسن بن سهل بودند. او هم گمان را خدمتپا پسندیده بجا آورد، و چندان در نثار درد که از حد کثرت بیرون رفت. و بفرمود تا از عنبر کویها ساختند و در میان هر یکی رفعاتی نهادند، ضیعه‌ای از ضیاع او بر آن رقعہ نوشته، و آن کویها را نثار اقدام مأمون کرد. هر که از آن کویها یکی بیافت پیش و کلاه حسن ابن سهل برد، ایشان حجت نه‌ملیک آن ضیعه بدان شخص تسلیم کردند. و مثل این نثار از هیچکس حکایت نگردند. و شب زفاف حصیری در خانه مأمون فرش کرد از زر بافته. و درهای بزرگ در آنجا ریخت. مأمون چون آن بدید، گفت: «بنداری ابو نواس مجلس عازا بدید. بعد از آن وصف کرد بدین بیت :

کار شگری و شکری من فواقعب  
حصیه دتر علی ارض من الذهب

دویند بوزان دختر حسن بن سهل زیرک و عاقله بود، و اتفاق در شب زفاف حریف شد، چون مأمون خواست که دست بوی نهد، گفت: «یا امیر المؤمنین! اتی امر الله فلا تستعجلوه» و مأمون مراد او بدانست، و آن کنایه را مستحسن داشت. (م.م.)  
ص ۴۳ س ۴ پیوسته - مصنف درین حکایت عابین دو برادر خاطر نموده است. ذوالریاستین لقب فضل بن سهل است (که متقدم وزارت و لشکری هر دو کردید) نه حسن بن سهل، و دختری که مأمون تزویج نمود بوزان بنت الحسن بن سهل است نه فضل بن سهل.

از فضل بن سهل ذوالریاستین سکه ای بدست آمده است. (م.م.)

ص ۴۴ س ۴ خرم تر از بهار چین - پرفسور برون در ترجمه چهارمقاله «بهار»

را به بتخانه ترجمه کرده است نه بریبع، و گوید حق با اوست. رجوع بآثار الباقیه س ۲۰۶ (شود). (چقدار)

۱ - cf. A Catalogue of the Muhammadan coins in the British Museum, by John Walker. London 1941. p. 160. (۱۰۰)

«بهار» ربطی بفصل بهار(ربیع) ندارد، و آن از کلمه سنسکریت vihara بمعنی دیر و معبد مأخوذ است، و Nava Vihara بمعنی دیر نوست، و همین نام است که در فارسی «نوبهار» شده، و برخلاف غلط مشهور(که آنرا آشکده بلخ دانسته‌اند) نام بتخانه‌ای بودایی در شهر بلخ بوده است. (رک : مزنیسنا و تاثیر آن در ادبیات پارسی بقلم نگارنده ص ۳۲۵-۲۶). اما «بهارچین» ظاهر اهمانست که در شاهدنامه «بهشت لنگ» یاد شده در آبان یشت اوستا بندهای ۵۴ و ۵۷ دو بار به Kantha ذکر شده و گنگا میزد در آعباد- یشت بند ۴ Antra Kantha (اندر گنگا) مذکور است. در فصل ۲۹ بند ۱۰ از شاهدنامه گنگا دیز در طرف مشرق واقع است چندان فرسنگ دور از دریای هراخدریست از کتب ادبی و تاریخی بر میآید که «گنگا در» در خوارزم (خیوه کنونی) واقع بوده است. کوه و درمربوز در شاهدنامه فردوسی غالب نام «بهشت لنگ» ذکر شده است. Justi نویسد : «بمنظر میرزا این محل که چنینیست میرسد گنگا در در سواحل شمالی بهشت روی زمین ابران محسوب میشده است و گنگا در در شمال در طرف شمال شرقی قرار داده بود» (رک : مزنیسنا و تاثیر آن در ادبیات پارسی ص ۳۲۶). و ظاهر همین گنگا است که بعضی از شعری که در تذکره سلیمان بن احمد (ص ۳۱۶) در کستان با درجین قمر داده است از آن پیورده و در سمرقند کتب معتبره است. (ص ۳۵-۱۰، هریکنی چند بیضا عصفوری).

در عنوان «قبه الزمان» ردا<sup>۱</sup> در تذکره دولت فیض الحیدری آمده است که در همدان آن کوه به نام «بهارچین» خوانده می‌شود و این کوه را میرزا محمد باقر آقا خواننده ایلیاتی در تذکره ایلیاتی خود<sup>۲</sup> به نام «بهارچین» خوانده است. میرزا محمد باقر عصفوری در تذکره ایلیاتی خود<sup>۳</sup> در وصف این کوه می‌نویسد: «بهارچین» (معنی الزمان) است و در آن کوه در آن کوه کوه های بسیار است.

در تذکره ایلیاتی میرزا محمد باقر عصفوری<sup>۴</sup> در وصف این کوه می‌نویسد: «بهارچین» (معنی الزمان) است و در آن کوه در آن کوه کوه های بسیار است.

**ص ۴۶ س ۱۱ بهمد - همدان در زمان حیدری**

در پستان منجزا حیدر شاهان در خراسان است که در تذکره ایلیاتی میرزا محمد باقر عصفوری<sup>۵</sup> در وصف این کوه می‌نویسد: «بهارچین» (معنی الزمان) است و در آن کوه در آن کوه کوه های بسیار است.

در تذکره ایلیاتی میرزا محمد باقر عصفوری<sup>۶</sup> در وصف این کوه می‌نویسد: «بهارچین» (معنی الزمان) است و در آن کوه در آن کوه کوه های بسیار است.

۱- ۱۳۸۱-۱۳۸۲

باساطن مسعود بن محمد بن ملکشاہ بودندہ باسلطان سنجر، و بعد از آنکہ در حوالی کرمانشاہان تاراقی فریقین دست داد، اغلب عساکر خلیفہ باسلطان مسعود پیوستند و خلیفہ اسیر گردید، و سلطان مسعود اورا باخود برد تا بدر مراغہ، جمعی از باطنیان در خیمہ المسترشد بانہ رفتہ او را با اصحابش بکشتند، و این وقایع در سنہ ۵۲۹ روی داد.

**ص ۴۷ س ۱۳، گورخان غلطائی بدر سمرقند با سلطان عالم سنجر بن ملکشاہ مصاف کرد۔** این واقعه در سنہ ۵۳۶ واقع گردید و معروف است بجنک قطوان، و قطوان موضعی است از محال سمرقند، و درین جنک قریب صد ہزار نفر از عساکر اسلام کشته شدند، از آن جملہ دو ازدہ ہزار نفر صاحب عمامہ بودند، و زوجه سلطان سنجر اسیر داشت. و بعد از این واقعه دولت کفار ترک معروف بقراخط درموراء الشب مستقر گردید، و جمیع آن بلاد بتصرف ایشان درآمد، و قریب ہشتاد ہزار سال

۱۔ در ساجر شیبگون مرد اول گورخان آخر شیخون زاد لاجورد گورخان شد شیبش.

خفائی.

(تاریخ سلطنت مظاہرین شامہ گورخان است کہ گورخان) و در جہانگیری گویند: گورخان را گورخان شد (ح ۳ س ۹۳) و شیخ عطار در اللیس نامہ گویند: گورخان را گورخان از گورخان.

تاریخ سلطنت مظاہرین شامہ گورخان است کہ گورخان

گورخان را گورخان از گورخان.	گورخان را گورخان از گورخان.
گورخان را گورخان از گورخان.	گورخان را گورخان از گورخان.
گورخان را گورخان از گورخان.	گورخان را گورخان از گورخان.
گورخان را گورخان از گورخان.	گورخان را گورخان از گورخان.
گورخان را گورخان از گورخان.	گورخان را گورخان از گورخان.
گورخان را گورخان از گورخان.	گورخان را گورخان از گورخان.
گورخان را گورخان از گورخان.	گورخان را گورخان از گورخان.
گورخان را گورخان از گورخان.	گورخان را گورخان از گورخان.
گورخان را گورخان از گورخان.	گورخان را گورخان از گورخان.
گورخان را گورخان از گورخان.	گورخان را گورخان از گورخان.

گورخان را گورخان از گورخان.

گورخان را گورخان از گورخان.

گورخان را گورخان از گورخان.

گورخان را گورخان از گورخان. رفت و از آن گورخان بی گم کرد. (جغد).

گورخان را گورخان از گورخان. رفت و از آن گورخان بی گم کرد. (جغد).

(تعلیقات چهار مقالہ ۷)



در آن ممالک حکمرانی کردند<sup>۱</sup> تا آنکه در سنه ۶۰۷<sup>۲</sup> سلطان علاء الدین محمد خوارزمشاه باستعانت کوچلک<sup>۳</sup> تتر ایشان را برانداخت<sup>۴</sup>، و این سلسله معروفند به «ملوک گورخانیه» و «ملوک قراخطای» و ایشان پادشاهانی بغایت عادل و نیت سیرت بودند و بعد از استیلاء بر مازراء النهر ملوک ترک مسلم را که معروف اند بافراسیابیه و خانیه و ایلات خانیه، و مدت دو بیست و اند سال بعد از سامانیان و قبل از مغول در مازراء النهر سلطنت داشتند منقرض نساختند، بلکه ایشانرا بر حکومت آن بلاد باقی داشته فقط باخذ خراج و نصب شخصه ای از خود در دربار ایشان قانع بودند و علاوه بر مازراء النهر غالب سلاطین خوارزمشاهیه نیز باج گذار<sup>۵</sup> ایشان میبودند و ایشان سالی بودند که مابین برداساره و کفر نیگر از قبیل مغول و غیره و چون علاء الدین محمد خوارزمشاه ایشان را مضمحل کرد و ملوک الخوائف خانیه را که از جانب قراخمنها گورخانیه مازراء النهر بیست جمعی از ایشان سپرده بودند نیز بکلی از میان برداشت آن سلاطین مابین مسامین و کفر بود برداشته شد و خود بر از آنده داشت و از آنجا که آن سلاطین در دیدن نیاید وقتی که مغول خروج نمودند از آن هیچ مانعی نبودند و آن سلاطین

۱- شرح خود و در بعضی نسخ منقوش است که در سنه ۶۰۷ تا ۶۰۸ در آن ممالک حکمرانی کردند تا آنکه در سنه ۶۰۷ سلطان علاء الدین محمد خوارزمشاه باستعانت کوچلک تتر ایشان را برانداخت و این سلسله معروفند به «ملوک گورخانیه» و «ملوک قراخطای» و ایشان پادشاهانی بغایت عادل و نیت سیرت بودند و بعد از استیلاء بر مازراء النهر ملوک ترک مسلم را که معروف اند بافراسیابیه و خانیه و ایلات خانیه، و مدت دو بیست و اند سال بعد از سامانیان و قبل از مغول در مازراء النهر سلطنت داشتند منقرض نساختند، بلکه ایشانرا بر حکومت آن بلاد باقی داشته فقط باخذ خراج و نصب شخصه ای از خود در دربار ایشان قانع بودند و علاوه بر مازراء النهر غالب سلاطین خوارزمشاهیه نیز باج گذار ایشان میبودند و ایشان سالی بودند که مابین برداساره و کفر نیگر از قبیل مغول و غیره و چون علاء الدین محمد خوارزمشاه ایشان را مضمحل کرد و ملوک الخوائف خانیه را که از جانب قراخمنها گورخانیه مازراء النهر بیست جمعی از ایشان سپرده بودند نیز بکلی از میان برداشت آن سلاطین مابین مسامین و کفر بود برداشته شد و خود بر از آنده داشت و از آنجا که آن سلاطین در دیدن نیاید وقتی که مغول خروج نمودند از آن هیچ مانعی نبودند و آن سلاطین

۲- ۶۰۷ هـ (۱۲۱۰ م) ۳- کوچلک تتر ۴- ۶۰۷ هـ (۱۲۱۰ م) ۵- باج گذار

و کردند آنچه در تواریخ مثبت است، و مملکت فسیح الارجاء محمد خوارزمشاه را  
 ۵۵ در تاریخ کمتر مملکتی بآن عظمت و وسعت نشان میدادند در اندک مدتی خراب  
 و مأوای بوم و غراب نمودند، و خوارزمشاه خود آخربنی کفن ازین جهان رفت، و الله  
 یفعل ما یشاء فی خلقه.

اما لفظ گورخان ۵۵ در کتب تاریخ گورخان (با کاف عربی) و کرخان (بدون  
 واو) و اوزخان و اورخان نیز نوشته اند بقول غالب مؤرخین لقب نوعی مذکور قراخانی  
 بوده است نه نام پدلی ازیشان بالخصوص<sup>۱</sup>، و نام این گورخان که به سلطان سنجر  
 جنگ کرد، در بقول جهان آرا اعتماد کنیم: «فوشقین طایقو» بوده است، و الله اعلم.  
 (حق)

ص ۳۷ س ۵-۶، شارح کلمات جوامع الکلم<sup>۲</sup> - در اقرب الموارد آمده:

جوامع الکلم، ما قلت الفاظ و کثرت معانیه من الکلام. ج: جوامع، یقال:  
 کان یتکلم بجوامع الکلم، ای کان کلامه قلیل الالفاظ کثیر المعانی. در منتهی الارب  
 آمده: «جوامع الکلم، قرآن: و منه الحدیث: «اوتیت بجوامع الکلم» واحد آن جامعه  
 است، و فی صفتہ صلی الله علیه وسلم: کان یتکلم بجوامع الکلم. ای لانه کان کثیر المعانی  
 قلیل الالفاظ.» و مؤلف تاج العروس آورد: «وفی الحدیث: اوتیت جوامع الکلم و  
 نصرت بالرعب، و یروی: بعثت بجوامع الکلم (ای القرآن) جمع الله باطفه له فی الالفاظ  
 الیسیره منه معانی کثیرة، لقوله عز وجل: «خذ العفو و امر بالعرف و اعرض عن الجاهلین»  
 و کذات ماجاء فی صفتہ صلی الله علیه وسلم: انه «کان یتکلم بجوامع الکلم» ای انه کان  
 کثیر المعانی قلیل الالفاظ. و منه ایضا قول عمر بن عبدالعزیز: «عجبت لمن لاحن الناس

۱- ابن الاثیر در ذیل سنه ۵۳۶ گوید: و کتب من اقصین لقب اعظم مملوکیم و خان لقب مملوک التترک  
 فمعناه اعظم المملوک. و درجه ن آرا (Or. 441 f. 434 b) گوید: گورخان یعنی خان خاندن، و پدلی  
 از شعراء در مدح سلطان مسعود بن ابراهیم عزیزی گوید از جماعه قصیده ای (لناب الالباب ج ۱ ص ۹۵):  
 قدر او قدر خطا و خان خاندن برادر... هکذا اومدات فریدون و سکندر هست هست.  
 و از اینجا فی الجمعه میتوان استنباط نمود که بزرگ خطارا «خان خاندن» می گفتند.  
 پس بقول ابن الاثیر و جهان آرا میتوان استنباط نمود: «الذکر ای اعتماد نمود» (حق). رک: ص ۵۶ ج ۱.  
 ۲- رک: ج ۶ متعلق بصفحه ۳۷ متن کتاب.

کیف لا یعرف جوامع الکلام .» معناه کیف لا یقتصر علی الایجاز و ترک الفضول من الکلام.» (م.م)

ص ۴۷ س ۱۴ ، امام مشرق حسام الدین - رجوع کنید بصفحه ۶۱ عدد ۲

(جق)

ص ۴۷ س ۱۵ ، بخارا با اتمتگین داد - ضبط صحیح این کلمه معنوی نیست

در هر صورت این امر محقق است که گورخان در سنه ۵۳۶ بعد از چنگل فصول حکومت بخارا را بشخصی داده نامش سبیه بن کلمه است . در مختصر تاریخ بخارا لمحمد بن زفر بن عمر ۵۷۴ تا ایف شده است گوید «و چون در شهر بخارا ست و در این و خمسماه ایمنشدین (ایسیدین - بن) <sup>۴</sup> از گورخان وانی بخارا است . هر دو سال بفرموده تاجدار را (یعنی حصار بخارا را) آبادان کرد و در جای آن خرابی ساخت . و حصار بخارا را از آن ساخته بود <sup>۴</sup>»

ص ۴۷ س ۱۵ . پسر امیر بیابانی - ضبط صحیح بن کلمه معنوی نیست

(جق)

تفحس سباز

ص ۴۷ س ۱۵ . اتسز - ضبط صحیح هر دو در سباز و در کتب دیگر

معجمه . کلمه ایست بر این معنی بی سب <sup>۴</sup> (عربک از آن معنی معجمه کلمه ایست سب از درود ترک رسه حلال است در عربی و در کتب دیگر معجمه کلمه ایست درود بی سب - میسوزد بانی از سباز است) «بنی سباز» کلمه ایست که در کتب مختلف مشهود برعه سباز (بن خلیفان سباز و هر دو ج ۲ - ۵ - ۲۰۰ - ۲۰۱) در کتب مختلف

ص ۴۸ س ۱ . تاج الاسلام احمد بن عبدالعزیز . . . که امام بن سباز

۱- ابن خلیفان سباز (بن خلیفان سباز) در کتب مختلف مشهود برعه سباز (بن خلیفان سباز و هر دو ج ۲ - ۵ - ۲۰۰ - ۲۰۱) در کتب مختلف  
۲- ابن خلیفان سباز (بن خلیفان سباز) در کتب مختلف مشهود برعه سباز (بن خلیفان سباز و هر دو ج ۲ - ۵ - ۲۰۰ - ۲۰۱) در کتب مختلف  
۳- ابن خلیفان سباز (بن خلیفان سباز) در کتب مختلف مشهود برعه سباز (بن خلیفان سباز و هر دو ج ۲ - ۵ - ۲۰۰ - ۲۰۱) در کتب مختلف  
۴- ابن خلیفان سباز (بن خلیفان سباز) در کتب مختلف مشهود برعه سباز (بن خلیفان سباز و هر دو ج ۲ - ۵ - ۲۰۰ - ۲۰۱) در کتب مختلف

۵- ابن خلیفان سباز (بن خلیفان سباز) در کتب مختلف مشهود برعه سباز (بن خلیفان سباز و هر دو ج ۲ - ۵ - ۲۰۰ - ۲۰۱) در کتب مختلف  
Bibliographie Nationale de Paris, sous le titre persan 1413-1423 (جق)

۶- ابن خلیفان سباز (بن خلیفان سباز) در کتب مختلف مشهود برعه سباز (بن خلیفان سباز و هر دو ج ۲ - ۵ - ۲۰۰ - ۲۰۱) در کتب مختلف  
۷- Dictionnaire Turco-Orientale de Pavet de Courteille, sous le titre persan 1413-1423 (جق)

**و پسر برهان - آل برهان** که ایشان را بنی مازة نیز گویند<sup>۱</sup> از خانواده‌های بزرگ بخارا و در بذل وجود و کرم و ریاست و مجدد و بزرگواری مشهور آفاق بودند، و ریاست شعبه حنفیه که مذهب عامه ماوراء النهر است اباعن جد بعهده ایشان موکول بوده است، و در اواخر دولت قراخانیان در ماوراء النهر ایشان از جمله ملوک بخارا محسوب میشدند و بقراخانیان باج می‌دادند<sup>۲</sup>. قزوینی در آثار البلاد (ص ۳۴۳) در ذیل بخارا در اشاره بدین طایفه گوید: «ولم تزل بخارا مجمع الفقهاء و معدن الفضلاء و منشأ علوم النظر و كانت الرياسة فی بیت مبارک یقال لرئیسها خواجه امام اجل و الی الان ای سنة ۶۷۴<sup>۳</sup> التي علی تاریخ تألیف آثار البلاد [نسبهم باقی و نسبهم ینتسب الی عمر بن عبدالعزیز بن مروان و نوارثوا تریبة العالم و العالم، کبارا عن کبار، یرتبون و وظیفه اربعه آلاف فقیه] و چون ذکر این خاندان در تاریخ بسیر می آید، ما چندتن از ایشان را که از مواضع مختلفه جمع کرده ایم در اینجا ایراد می‌نمائیم؛ و هر چند فقرات ذیل در حواشی کتاب الالباب<sup>۴</sup> بطبع رسیده است ولی تعمیم تلفهاده تکرار آنرا درین موضع خالی از فایده دانستیم.

### ۱- امام برهان الدین عبدالعزیز بن مازة بخاری حنفی ده‌فهر اول دسی

۱- در حق بنی الزین آل مروه است - ولی نمودارم علی تحقیق کتابت - که این بنیین شعر معروف (متولد در سنه ۵۵۹ و متوفی در ۶۳۰) در بیت ذیل در هجو و وصف او بخیل است گفته است، قول ابن خلدون ۳ : ۵۹۸ : و اشتد علی الشواء الحبی ا یوم فی ثناء منشدة جرت بیثما قول شرف الدین ابی المحاسن المعروف ببنی عقیق که نفس المقدمه در اثره فی صدر جهان معروف است (نمودار) البخاری و قبایل العربی :

مال ابن مازة (ن : م . م) دونه لعنه الله      خرط المقدر از مدان الترفید .

مال لزوم الجمع بجمع صرفه      فی راحة من المندی المفرد .      ای راحة مضمون .

و اما حتمه تاریخ تولد و وفات ابن عقیق در مقصود این مقاله شماره ۵ و ۶ و ۷ تا ۱۰ مراد بشود و اعم بحقیقه الحجاز (چند) . ۲- میگزارد (م . م) . ۳- نظر مقدمه دوستانه علی هذا کتاب ص VI و IX (چند) . ۴- تا این عبارت صحیح است یعنی صفت آوردن موصول برای سنه مطابق بعد که تکرار است و صغیر درست شد چه سنه مطابق باعداد قطع تکرار نیست و از هر معرفه معروفه تراست، چه فقط براسا فرد معین از افراد سنه الحلاق میشود لا غیر، و حالا باید دید شرح رضی شاید چیزی درین خصوص یعنی معروفه بودن اسماء اعداد وقتی که مراد آن سنوات معینه باشد داشته باشد و اگر هم نداشته باشد باید فرعی کرد که این اعداد عماد برای سنوات مفروضه مثل اسماء شهر بخارا (چند) . در شرح رضی . در همان مضاب مزبور، چیزی نیفتم (م . م) . ۵- ص ۱۰۰ - ۳۳۶ - ۳۳۷ بقصر سیر . (جو) .

است که ازین خاندان شهرت نموده، و آل برهان همه بدو منسوب اند.

۲ - پسر او الامام الشہید حسام الدین عمر بن عبدالعزیز بن مازة له از مشاهیر علماء مشرق و از اجلہ فقہاء ماوراء النہر بود، و در سنہ ۵۳۶ در جنب قطوان بعد از غلبہ گورخان و ہزیمت سلطان سنجر، امام حسام الدین مذکور بدست گورخان کشته شد؛ چنانکہ مصنف در متن اشاره بدان می نماید (تاریخ السلجوقیہ لعناد الدین الکاتب

ص ۲۷۸؛ ابن الاثیر ج ۱۱ ص ۵۷؛ و سایر مؤرخین در تاریخ سنجر)

۳ - برادر مذکور، تاج الاسلام احمد بن عبد العزیز بن مازة - جناب داد مصنف گوید گورخان بعد از کشتن برادرش حسام الدین عمر، ویرا بطور برادری<sup>۱</sup> از جانب گورخان حاکم بخارا بود فرمود: تهر کاری ده امتداد<sup>۲</sup> کند. مسرت و تاج الاسلام شد.

۴ - پسر مذکور<sup>۳</sup> امام شمس الدین صدر جہان معتمد بن محمد بن محمد بن محمد بن مازة له رئیس بخارا بود و در سنہ ۵۵۹ بخارا برهان فراتی را بر بخارا منصف کرد بتعویق افکند تا جغری خان بن حسن ملین له از جانب فرج محمد بن محمد بن مازة له بود بر رسید و شرایشان را دفع نمود (ابن الاثیر ج ۱۱ ص ۱۲۰۵). برهان را در حق او مدح بسیار است. ترجمہ در مسرت پیرمن از دفعه اول

شده جهان<sup>۴</sup> بصدور جهان داد و خرم است سلطان عامه و دینش در دنیا همه آن است در مدح او بصورت نظمین ادا شده صدر جهان جهان همه در یوت عیب نیست از حشمت بوی زینت و خدایک در مدح حق کی گذاشتی له بخارا ای جوان پرست شمس حسام برهان دینی له که کسی

۱- یعنی برادر مازة که از او استخرا می نمودند و از او بیعت می کردند. ابن الاثیر ج ۱۱ ص ۱۲۰۵  
۲- یعنی جوی که از بخارا می گذشت و در آنجا آب می ریختند و در آنجا کشتی می ساختند.

۵- سردیگر او<sup>۱</sup>، صدرالدور صدر جهان برهان الدین عبدالعزیز بن عمر بن عبدالعزیز ابن مازة که از اعظام رؤساء و از مشاهیر خاندان برهان است، و اوست که محمد بن زفر بن عمر تاریخ بخارا لابی بکر محمد بن جعفر النرشخی را<sup>۲</sup> در سنه ۵۷۴ بنام او اختصار و اصلاح نمود. نورالدین محمد عوفی در کتاب جوامع الحکایات و لوامع الروایات حکایاتی در باب بذل و کرم و بزرگی او ایراد می کند، از جمله گوید: «صدر صدور جهان عبدالعزیز بن عمر که سلطان دستار داران جهان بود، و در بخارا صاحب حکم و نفاذ امر بود، و بنا بر دولت خاندان برهان را بعلم و بذل و ریاست و سیاست اساس او نهاد، و حال او در بزرگی بدرجه ای بود که وقتی دانشمندی از متعلمان غریب که بتعم بسمرقند آمده بود خیانتی بزرگت کرد. سلطان سمرقند او را بگرفت و خواست که برنجاند و گفت اگر چه بدین خیانت مستوجب کشتن است اما چون دانشمند است و غریب، او را سی چوب بزنند. صدر جهان گفت: «اگر پادشاه هر چوبی را بیزار از سرخ بفرود شد خزانه را توفیری تمام باشد و دانشمند غریب را آبروی نرفته باشد» پس سی هزار دینار بداد و آن دانشمند را از آن ورطه بیرون آورد؛ و این واقعه در مورداء النهر مشهور است و هم از وی آنکه روزی در راهی میرفت، بازرگانی را یکی از سخنگان مالی ستده بود و آن بیچاره مظلوم از کس داد نمی یافت. روزی قصه بصدر جهان رفع کرد. فرمود که «ای شیخ! چند درد سردهی» آن مرد گفت: «چون سرتوئی، درد کجا برم» مولان را این سخن بغایت خوش آمد، فرمود سرهنگان را تا برفتند و آن مال بتکلیف بستند و بوی رسانیدند و از بزرگی شنیدم که او را درین حادثه ده هزار دینار سرخ زیادت خرج

۱- یعنی سردیگر نمرة ۲ (چقد) . ۲- صل تاریخ بخارا نرشخی در سنه ۳۳۲ بنام امیرنوح بن نصر سامانی | ۳۴۳ - ۳۴۱ | (چقد) یعنی تألیف نموده است و در سنه ۵۲۳ ابونصر احمد بن محمد بن نصر قباوی آنرا بزبان فارسی ترجمه و اختصار نمود، و در سنه ۵۷۴ محمد بن زفر بن عمر ثانی آنرا بنام برهان الدین عبدالعزیز مذکور اختصار و اصلاح کرد، و اصلاح اخیر است که نسخ متعدده از آن در کتابخانه ملی در پاریس و در مؤتة بریطانیة در لندن محفوظ است، و متن آن در سنه ۱۸۹۲ باهتمام مسیوشفر در پاریس و ترجمه آن بروسی در سنه ۱۸۹۷ در تاشکند بطبع رسیده است (چق). آقای مدرّس رضوی استاد دانشگاه تهران همین مایخص را در تهران بطبع رسانیده است. کتابفروشی سنائی، شرکت چاپخانه سعادت ۱۳۱۲ شمسی. و دکتر فرای آنرا بانگلیسی ترجمه کرده با تعلیقات ممنوع بچاپ رسانیده است (کمبریج، ماساچوستس ۱۹۵۴) (م.م.)

شد. ایزد تعالی نسیم روح رضوان بروضة مبارک او و خاندان او برساناد»

۶ - امام برهان الدین محمود بن تاج الاسلام احمد بن عبدالعزیز بن مازة. صاحب کتاب ذخیره الفتاوی المشهور بالذخیره البرهانیة ده جامع است فتاوی صدر شهید حسام الدین رابا فتاوی خود (حاجی خلیفه ج ۳ ص ۳۲۸) سپهوا (جد اورا) عبدالعزیز ابن عمر بن مازة نوشته است.

۷ - ۱۰ - امام برهان الدین محمد معروف بصدور جهان بن احمد بن عبدالعزیز بن مازة و برادرش افتخار جهان و دو پسرش<sup>۴</sup> ملذات الاسلام و عزیز الاسلام، صدور جهان مازة کوز از جمله اعظم ملوک عصر بودند و وی خود حکومت بخارا می نمود و بخدمت نیکان سلجوق میگذارد<sup>۴</sup>. محمد بن احمد النسوی کتاب در سیره جلال الدین منکبیرین در حقیقت گوید: «برهان الدین محمد بن احمد بن عبد العزیز البخاری المعروف بصدور جهان رئیس الحنفیة بخارا و خصیب و اذا سمع السامع منه خطب بخارا بعند ما یرتفع من سائر الخطب فی ارتفاع قدر الارتفاع و اتساع رفعة الامر و اتساع و اتساع و اتساع و اتساع و التبحر فی ازمة العذر العذ و نسی الامر لذلك. من لمذ کوز لا ینس الامر و ینس الامر و قوروم الملوک. اذ کان فی جملة من يعيش تحت شهرة اذارة سلطنة بخارا من سائر الملوک و کان کریم، عالی الیمة دامر و دة، یرى انسه هبة مسوزة من خطاب الکریم و یرى موهومة من ثقل الدائرة و کانت سانه مبعثه انقض و هدمه و یرى سانه»

۱ - حوامع ج ۱ ص ۱۱۳ a - British Museum, Add 46,862 f. 113 a  
Ibid. Or. 2777 ff. 1a-3-a  
کتاب الامت ج ۱ ص ۱۷۹، ۱۸۱، ۱۸۵ - حوامع ج ۱ ص ۱۱۳ (۱۱۳) - حوامع ج ۱ ص ۱۱۳  
در حاشیه چندین بار آمده است که در این کتاب در مورد تاریخ اسلام و سیره ائمه و صحابه و غیره  
شود، عبارت که در این کتاب در مورد تاریخ اسلام و سیره ائمه و صحابه و غیره  
باشد و نسبت امامان و ائمه و غیره که در این کتاب در مورد تاریخ اسلام و سیره ائمه و صحابه و غیره  
ج ۱ ستون ۱۲۳ - در حدیث (حدیث) و در حدیث (حدیث) و در حدیث (حدیث)  
برهان الدین محمد بن تاج الاسلام و برادرش افتخار جهان و دو پسرش ملذات الاسلام و عزیز الاسلام، صدور جهان مازة کوز  
و اخیره (ان: خوه) افتخار جهان و دو پسرش ملذات الاسلام و عزیز الاسلام، صدور جهان مازة کوز  
و وضع آنکه در حدیث (حدیث) و در حدیث (حدیث) و در حدیث (حدیث)  
۲ - میگذارد (حدیث) - Bibliothque Nationale de Paris, Arabe 4899 f. 33 a (ج)



يجلب اليها بضاعت الفضائل فينباع باكمل الاثمان» صدر جهان مذکور در سنه ۶۰۳ از راه حج بیغداد رفت. در وقت ورود احترامی شایان از او نمودند ولی چون در عرض راه با حجاج نیکو رفتاری ننمود، در وقت رجوع از حج مقدم او را در بغداد چندان واقعی نگذاشتند و حجاج او را صدر جنیم لقب دادند (ابن الاثیر، ج ۱۲ ص ۱۷۰ - ۱۷۱)، و در سنه ۶۱۳ یا ۶۱۴ ۵۵ سلطان علاء الدین محمد خوارزمشاه بقصد عراق و محاربه با خلیفه التناصر الدین الله تصمیم عزم داده بود، رعایت حزم را قبل از حرکت بعراق صدر جهان بپسرش و دو پسرش را از بخارا بخوارزم انتقال داد. از خوف اینکه مبدا در غیب او باعث فتنه و فساد شوند، و ایشان همچنان در خوارزم بودند تا بوقت آنکه ترکان خاتون مادر خوارزمشاه از خوف لشکر مغول مصمم گردید از خوارزم فرار نماید (سنه ۶۱۶). قبل از حرکت از خوارزم از بهر فراغت خاطر و اطمینان بال صدر جهان و برادر و دو پسرش را با سایر ملوک اطراف که در دربار خوارزمشاه بودند تماماً بکشت (سیره جلال الدین منکبرنی، الکاتبه محمد بن احمد النسوی، طبع پاریس ص ۲۳ - ۲۴، ۳۹).

۱۱ - صدر جهان سیف الدین محمد بن عبدالعزیز بن عمر بن عبدالعزیز بن مازة، که نام او مکرر در تضاعیف لباب الالباب برده شده است و در وقت تألیف لباب الالباب یعنی سنه ۶۱۸ در حیات بوده است بتصریح عوفی (لباب الالباب ج ۱ ص ۱۸۰، ۱۸۴، ۱۸۶).

۱۲ - برهان الاسلام تاج الدین عمر بن مسعود بن احمد بن عبدالعزیز بن مازة، معاصر قلیچ ضمغاج خان ابراهیم بن الحسین و پسرش قلیچ ارسلان خن عثمان مقتول در سنه ۶۰۹، ترجمه حال وی در لباب الالباب عوفی مسطور است و وی یکی از اساتید عوفی است (لباب الالباب ج ۱ ص ۱۶۹ - ۱۷۴).

۱۳ - پسر او نظام الدین محمد بن عمر، ترجمه حال وی نیز در لباب الالباب مذکور است<sup>۱</sup> و عوفی در وقتی که از خراسان بیخارا میرفته است در حدود سنه ۶۰۰ چند روز در آموی در خدمت او بسر برده است.

۱ - ص ۱۷۵-۱۷۸ (چقدرا).



۱۴- امام برهان الدین (بدون سوق نسب) ، صاحب علاء الدین عظام ملک جوینی در تاریخ جهانگشای بعد از ذکر خروج تارابی در سنه ۶۳۶ با دعای تسخیر جن و اخبار از مغیبات و شفاء اکمه و ابرص و نحو ذلک و بالا گرفتن فتنه او و متمرف شدن بخارا و حوالی آنرا گوید: «تارابی صدور و اکابر و معارف شهر (یعنی بخارا) را طلب داشت. سرور صدور دهر برهان الدین سلاله خاندان برهانی و یقیه دودمان صدر جپانی را بسبب آنکه از عقل و فضل هیچ خلاف نداشت ، خلافت داد.»<sup>۱</sup>

این است علی العجالة آنچه ما از این خاندان بدست آورده ایم و بنصریح قزوینی در آثار البلاد ده در فوق ذکر شد این خاندان تا اواخر قرن هفتم هجری یعنی تا سنه ۷۴۰ که تاریخ تالیف آثار البلاد است) باقی بوده اند و فیاض احمد عماد در جہن آرا در ذیل تاریخ سلطنت اولجایتو گوید: «خواجہ عبدالملک سافعی فاضل الفاضل ممالک سلطنت اولجایتو خدا بندہ از بصدور جپان بخاری حنفی شد عارف صحیح بود و در مذهب مباحث بدست داد و تفسیح سلطنت میکرد و در سن ۷۵۰ من بعد از وفات سلطان سلطنت امامیہ شد الخ» از لقب این شخص یعنی صدر جپان و از نسبت منان یعنی جپان و مذهب یعنی حنفی قریب یقین میشود که وی نیز از آن برهان بوده است و در سن ۷۵۰ که بین خاندان آن زمان سلطنت اولجایتو (سنه ۷۰۳ - ۷۱۶) ، حنفی بود و این شخص باقی بوده اند و بعد از آن رحل بسان چیزی برهن معده بدست آمدند و در

ص ۴۸ س ۴ و ۶ . برسخان - برسخان - برسخان در سنه ۷۵۰

در حدود ختن و سن خبر برسخان است که با فوجی که در قریب آنجا بود

در حدود ختن و سن خبر برسخان است که با فوجی که در قریب آنجا بود

کوب و احتمالی قوی این همان نامه مسند است در سن ۷۵۰

(جهانگشا: ۸۸) باشد که در مورد همین دور جان داد

<sup>۱</sup> Bibliothèque Nationale de Paris. Supplement persan, 205 f.

<sup>۲</sup> Ibid. p. 205.

<sup>۳</sup> British Museum. Or. 111 f. 162 b.

<sup>۴</sup> Le Strange's "The Lands of the Eastern Caliphate", p. 589.

محمود الکاشغری در کتاب خود گوید: «پدر محمود<sup>۱</sup> از مردم شهر «برسغان» یا «برسخان» نزدیک «ایساک کول» بود.»

برسخان پیش از آن بوسیله اسناد مقدم بر آن معرفی بود. گردیزی داستان افسانه آمیزی نقل میکند که بنا بر آن اسکندر کبیر در ضمن لشکر کشی بچین سپاهیان ایرانی را در آنجا گماشته و وعده کرد هنگامی که بر میگردد آنها را بجای خودشان بازگرداند؛ اما چون از راه هندوستان به مغرب برگشت، نتوانست بوعده خود وفا کند. بنا بر بیان گردیزی برسرخان بمعنی «امیر پارس» است. یعنی نام این شهر مأخوذ از کلمات پارس و خان است. محمود الکاشغری دو توضیح دیگر میدهد. بنا بر یکی از آنها برسرخان نام پسر افراسیاب بود، بنا بر دیگری نام میر آخور خان ایغورها بوده است. این توجیه دوم باید توجه ما را جلب کند زیرا که نتیجه آن این است که ایغورها سابق در مغرب تا ایساک کول امتداد یافته و بنا بر این واقعه تا قرن یازدهم (چهارم هجری) باقی بوده است.

باز تواریخ خود متن این قسمت از زین الاخبار را در کتابی که بعنوان «سفری به آسیای مرکزی بمقصود علمی» دارد و در ۱۸۹۷ در پطربورگ چاپ شده (ص ۸۹) بدین گونه نقل کرده است: «اما اصل برسرخان از عجم و پارس بوده است، و سبب آن بود که چون ذوالقرنین بردار اظفر یافت و عجم را قهر کرد و ایران شهر برگرفت، بترسید از آنچه مردمان عجم مردمانی بارای و تدبیر و شجاع بودند، و با عجم بسیار و محتال و دور بین و هوشیار بودند. اسکندر اندیشید که وی برود، ایشان بیرون آیند و خلیفتان او را بکشند و پادشاهی بگیرند. پس از هر دو دمانی پات تن یا دو تن برسید کروگان بستند و باخویشتن ببرد، و روی سوی ترکستان نهاد، و از آنجا قصد چین کرد، و چون آنجا رسید که امر و زبرسخان است، دلیلان مرد ذوالقرنین را گفتند اندر پیش ما راهبای ویران خواهند آمد و جایهای تنک و بی علف، و این بنه که باتست بعلف اندرمانند. پس آنچه زیادت بود بفرمود ذوالقرنین تا هم آنجا دفن کردند، و استوران را علف بار کردند، و این مهتر زادگان ایران را فرمود که شما هم آنجا بیاشید، تا چون من از ولایت چین باز

۱ - مقصود خود مؤلف است.

آیم شمارا باخود ببرم ، بولایت شما بازبرم . ایشان بفرمان او آنجا همی بودند ، و چون خبر آمد که اسکندر ولایت چین بستد و از آنجا سوی هندوستان رفت ، این مهتر زادگان ایران نومید شدند از رسیدن بجای خویش . پس کس فرستادند بچین و کارگران آوردند از گل کار و درود گر و نقاش ، و فرمودند تا آنجا جایها ساختند ، هم بر مثال شهرهای پارس و آنرا پارس خان نام کردند یعنی امیر پارس . ( نفیسی تعلیقات تاریخ بیہقی ج ۳ ص ۱۵۸۲ ) و بدیہی است کہ وجہ تسمیہ مزبور از قبیل وجہ استتقاق عمدتاً است . ( مراد )

ص ۴۰ س ۸ ، بغراخان - مصنف استنبه کرده است اینست خان را بغراخان چه آنکس کہ معاصر سلطان محمود بود اینست خان است کہ بغراخان بتفصیل در تاریخ بغراخان اول کسی است از ملوک ترک مدوراء النہر معروف بخدیو اورنگ نام کہ در صفحات تاریخ اسمش مذکور میشود . ابتداء تاریخ این سلسلہ در سلسلہ و اینکہ درجہ زمان اسلام اختیار نمودند ، هیچکدام در علم المحدثین معروف نیستند و عموماً مؤرخین بغراخان را اولین ملوک این سلسلہ می شمارند . در تاریخ بغراخان بقول ابن الاثیر ہرون بن سلیمان و بقول ابن خلدون ہرون بن فرحان ( ابن خلدون ) معنی بوده است ، و بغراخان لقب ترکی است و لقب اسمعیلی و لقب ہر ہر در بغداد بغداد برای او فرستاده بودند اند سبب اندوہ داد و در مسعودی و تاریخ بغداد و ترکستان شرقی را کہ حدود چین در تصرف داشت و در تاریخ بغداد و تاریخ بغداد اورا بملوک سمانیہ خندان ترک اتفاق جداب افتاد . در تاریخ بغداد و تاریخ بغداد و ہوائی بخارا بہ مزاج و سبب ذکر شدہ راہ ترکستان پس از آن کہ در تاریخ بغداد یافت در سنہ ۳۸۳ ( ابن الاثیر در حوادث ہمسال ) پس در تاریخ بغداد

۱- سر Henry Howarth در مقاله خود در مجلہ Asiatic Researches London 1898 ، ص ۴۶۷ تا ۵۰۲ ، در بارہ سلسلہ ای از بغراخان بدست نامند ، کہ در تاریخ بغداد و تاریخ بغداد و تاریخ بغداد گویند ، تا بہ این جهت است کہ تعیین نمودند وجہ تسمیہ سلسلہ

Sir Henry Howarth article on 'Atrasyabi Turks' in the Journal of the Royal Asiatic Society 1898 , pp. 467-502 (جق)

محمود که در سنه ۳۸۸ یا ۳۸۹ جلوس نمود غیر ممکن است (یعنی در حال سلطنت محمود چنانکه درینجا مقصود است).

بعد از وفات بغراخان، ایلات خان که برادرزاده یا خواهرزاده او و بقول هورث<sup>۱</sup> برادر او بود بجای او بنشست، و او است که معاصر سلطان محمود است و نام ایلات خان نصر بن | علی بن موسی بن ستی<sup>۲</sup> است<sup>۳</sup>، و ایلات خان نیز لقب ترکی است و لقب اسلامی او شمس الدوله است<sup>۴</sup> و وی مدت بیست سال از سنه ۳۸۳ - ۴۰۳ در ماوراء النهر سلطنت نمود، و او است که سلطنت سمانیه را از ماوراء النهر منقرض نمود، و او را با سلطان محمود بر سر تقسیم ممالک سمانیه مجازبانی دست داد و آخر الامر ماوراء النهر بر و قرار گرفت و خراسان و غزنه با سلطان محمود و وفات ایلات خان بقول جمیع مؤرخین در سنه ۴۰۳ بود<sup>۵</sup> و ما ثانیاً درین موضوع گفتگو خواهیم نمود. ان شاء الله تعالی.

ص ۴۱ س ۷، محمد بن عبده الکاتب - رجوع کنید بس ۹۹. تعلیقات (حق).

ص ۴۲ س ۷، امور عظام را در نظام عالم سبب شود - شمس الدین محمد ابن قیس رازی گوید: «و در شعر ازین جنس بسیار بوده است که بیك بیت عظیم امور ساخته شده است و رقیب عقول در ربقه تسخیر آمده. وضعین نوروت بمودت و محبت بدل شده؛ و بر عکس بسی بوده است که بیك بیت موجب اندر فتنه های بزرگ شده

- ۱ - و كذلك بقول زین الاخبار ۶۰ (حقدا).
  - ۲ - همان [...] منقول از جهان آراست که در آنجا «شبق» نوشته و در ژورنال آریانیت، ژانویه - ژوئن ۱۹۰۰ که در آنجا استی نوشته است رجوع ۳ افانر خانیه) (حقدا).
  - ۳ - ابن الاثیر (۶۲: ۹) در حوادث سنه ۴۱۹ (حقدا) ماوراء النهر احمد بن علی می نویسد، و هورث در مقاله سابق الذکر میگوید: «بن سبوست و احمد نام برادرش طغان خان است، و نام خود او موافق طبقات نصری نصر بن علی\* است چندانکه مسدوکات وی بهترین شاهی است بر صحت این فقره. در مسدوکات اسم او نصر بن نصر - طایف الحق نصر ایلات و نصر بن علی ایست و مضر و است، و ازین سکه ها بعضی که پیدا شده است مؤرخ است بسنوات ۳۹۰، ۳۹۱، ۳۹۳، ۳۹۵، ۳۹۶، ۳۹۷، ۳۹۸، ۳۹۹، ۴۰۰، مضر و در بخارا و خجند و فرغانه و اوژ کند و صغایین و سمرقند و اوش و ایلاق یعنی شهرهای عمده ماوراء النهر و ترکستان» (حق).
  - ۴ - رک: ص ۲۸ از تعلیقات حاضر.
  - ۵ - هورث گوید احتمال قوی می رود که تا سنه ۲۰۴ در حیات بوده است و دلیلی چند برای صحت این احتمال می آورد که اینجا موقع ذکر آن نیست (حق).
- \* و كذلك تاریخ بیهقی ۹۵۰ نام او را ایلات بوالحسن نصر علی می نویسد (حقدا).

است و سبب اراقت خونہای خطیر گشته ، چنانک شاعر گفته است :

بہ بیتمی شود مرد با کینہ نرم      بچو شد بہ بیتمی دگر خون زتن  
بسادل کہ گشت از پی شعر رام      بسا سر ۵۵ بپرید نظم سخن .

«المعجم . مصحح قزوینی و مدرس . تہران ص ۳۳۲ - ۳۳۳ . ( م . م )

ص ۴۲ س ۹ . احمد بن عبدالله الخجستانی - خجستان ناحیہ ایست از

جبال ہرات از اعمال بادغیس<sup>۱</sup> ( یاقوت و ابن الاثیر ) ، و احمد بن عبدالله از امراء ظاہریہ بود و بعد از انقراض ظاہریہ بدست صفاریہ از بخدمت صفاریہ بیوست و از حسن تدبیر و فرط کفایت خود بمقامت عالیہ رسید و بر اغلب بلاد خراسان مسئولی گشت تا آنجا کہ بہ عمر و بن الیث در نیشابور مصافحہ او را شدست و قصد فتح عراق نمود و در ہمہ و دلتیر بند خویش سادہ زد ولی اجن بزودی ہوائی بسداد از اردمغیس ہزدن بردہ در سنہ ۲۶۸ ہجرت غلامن خود در نیشابور کشتہ شد و فتنہ او خواست و مدت ۱۰ ہجرت ہشت سال بود ( ابن الاثیر ج ۷ ص ۲۰۴ - ۲۷۴ و غیرہ من کتاب التواریخ ) ( حبر )

ص ۴۲ س ۱۲ .

مہتری در بہام سیر در است      سو خسر این را ۵۵ سیر جودت  
مضمون شعر نامور بن عابدغیس<sup>۱</sup> ( سیر در دہ ) نامور بن عابدغیس  
عابدغیس ( متوفی ۲۲۰ ) سب<sup>۲</sup> کہ دور  
فان جسرمت الامور مضمون  
در مرزبان ہمہ این بیت حسن آید<sup>۴</sup>  
و ان جسرمت الامور مضمون<sup>۳</sup>  
بہام سیر در است      سو خسر این را ۵۵ سیر جودت

۱- در بعضی کتب تاریخی و ادبی از نام او به صورت "عابدغیس" یا "عابدغیس" ذکر شده است. این نام در برخی نسخه‌ها به "عابدغیس" یا "عابدغیس" تغییر یافته است. ( ابن الاثیر ج ۷ ص ۲۰۴ - ۲۷۴ )  
۲- سب: لقبی است که به بعضی بزرگان و شاعران داده می‌شد. ( ابن الاثیر ج ۷ ص ۲۰۴ - ۲۷۴ )  
۳- "فان جسرمت الامور مضمون": این بیت در برخی نسخه‌ها به صورت "فان جسرمت الامور مضمون" ذکر شده است. ( ابن الاثیر ج ۷ ص ۲۰۴ - ۲۷۴ )  
۴- "در مرزبان ہمہ این بیت حسن آید": این بیت در برخی نسخه‌ها به صورت "در مرزبان ہمہ این بیت حسن آید" ذکر شده است. ( ابن الاثیر ج ۷ ص ۲۰۴ - ۲۷۴ )

و بروایت جا حظ در البیان والتیین<sup>۱</sup> :

فاتن کریمات المعالی مشوبه بمستودعات فی البطون الاساود .

(م . م .)

ص ۴۲ س ۱۳-۱۳- در تاریخ کزیده (طبع پاریس ص ۲۰) حکایت شنیدن این دو بیت و بخیال امارت افتادن را نسبت بسامان جد ملوک سامانیه میدهد، و گویا بی اصل باشد، زیرا که سامان مدتها پیش از مأمون (متوفی در سنه ۲۱۸) بوده است، و بودن شعر فارسی در آن عصر آنهم باین سبب و اسلوب بغایت مستبعد است، و آننگهی حنظله بادغیسی از شعراء آل ظاهر بوده است و اولین طاهریان یعنی طاهر ذوالیمینین با اسد بن سامان معاصر بوده است (تاریخ کزیده ص ۲۲) و بعبارة اخری سامان قبل از طاهریه بوده است و حنظله معاصر ایشان . پس شنیدن سامان اشعار حنظله را فرضی است که اگر غیر ممکن نباشد بسیار مستبعد است . (چق)

ص ۴۳ س ۶ . رباط سنگین - بتحقیق ندانستیم کجاست و از سیق عبرت معلوم است که موضعی است در حدود غزنه و خراسان . (چق)

براون در ترجمه انگلیسی (ص ۲۸ ح ۳) گوید : این مکان که قطعاً بین غزنه و خراسان است ، معین نشده ، اما محمد اقبال حدس میزند که آن ، همان « رباط سنگ بست » است که دو بار در دولت شاه (صفحات ۱۷۶ و ۵۰۶ طبع براون) یاد شده . (م . م .) احتمال دارد مراد همین رباط سنگی باشد که هم اکنون بین تربت حیدریه و مشهد حضرت رضا علیه السلام در متن جاده شوسه واقع و آثار قدمت در آن مشهود است ، و تا همین اواخر یکی از منازل و ایستگاههایی بود که قوافل و مترددین بین خراسان و نواحی جنوب و جنوب شرقی ایران بید در آنجا منزل میکردند . (فرزان . یغما ۵ : ۶ ص ۲۵۸) .

ص ۴۴ س ۸ . کروخ - بفتح کاف و ضم زاء مبهمله و در آخر خاء معجمه شهری است برده فرسنگی هرات و حد آن مقدار بیست فرسنگ است تمام آباد و باغها و مساجد و قری همه جا بهم متصل . (یاقوت) (چق) Karukh (ترجمه

۱- رك : تاریخ بیهقی (پیشاوری) ایضاً . ۲- چنین است در اصل بجای : بطون .

انگلیسی) ورك : نفیسی . بیہقی . ج ۳ ص ۱۰۲۴ . ( م . م )

ص ۴۳ س ۴ ، خواف - بفتح اول قصبہ ایست بزگ از اعمال نیشابور متصل ببوشنج از اعمال ہرات و مشتمل است بر دویت قریہ وسہ شہر (باقوت) . (چق) .

ص ۴۳ س ۱۲ ، بشت - بضم باء و سکون شین معجمہ شہری است در نواحی نیشابور مشتمل بر دویت ریست و شش قریہ و دویند معرب بشت است بفارسی چہ آن مانند بشت است برای نیشابور (باقوت) . (چق) .

بیہقی در تاریخ مسعودی (چاب دکتر فیضی ص ۴۱ تا ۴۲) گوید : «و دیار

روز سباش حاجب از راه نیشابور برفت بر جانب سرخس با لشکری تہہ و آراستہ

و عدت و آلت بسیار، ویس از رفتن وی سوری آنچه بود دانست زمین ہمیشہ در

و از آن خویش ہمہ جمع کرد، و سوسن حمدوی را بقتل و نیز آنچه آورده ہو

کن تا بقلعہ میکل فرستادہ شد بر روستای بشت، و اشرف العبدی کہ در آنجا

باشد این مال بدست کسی نیفتد،» آقای دکتر فداس در معجم تاریخ بیہقی ص

۷۰۴ نوشته اند : «این روستای بشت غیر از بشت سوسن است و ہنوز بشت

باقوت و مفارسی بشت (تہمین) نویسنده اولی در مدار بقوت تعالیی سوسن

ہمچنین در دمیۃ القدر سجدۃ خصی پاریس ہم از بکادہ حضرت آقاسی فرزند درویش

لباب ج ۱ ص ۳۴۰ و ۳۴۱ در فرمادہ اند : «من ز روستای بشت مسعودی

کاشغر (ترسیز) مروری است کہ در زمین بیہقی خبر از سہ ہفتی سوسن

باقوت باجماع میدوید، کوردہ است از قبیلہ اش خراسانی و در تاریخ

و میدوید ما بینہ از مرزیب عنامند (حسین الفارسی ص ۳۱۲ تا ۳۱۳)

میدوید : «ات قریہ لاسیر ای لاسیر، لاسیر (تہمین) سوسن

من السرد الفخہ الخ (مدار بقوت ص ۵۰) فرمادہ اند : «سوسن

این بشت سوردہ سوسن و فرید کوردہ کہ باقوت از

بہمین ہم در حدہ لاسیر موجود ہو، و سوسن سوسن

برای بشت نقل کردہ معاند مسعودی کہ آنرا لاسیر سوسن

معرب آن باشد مال بشت لاسیر سوسن میدوید،» (مدار بقوت ص ۵۰ تا ۵۱)

سمیت بذلك لان بشتاسف الملك انشأها، وقيل سميت بذلك لانها كالظهر لنيسابور  
والظهر باللغة الفارسية يقال له بشت .»  
(م . م)

ص ۴۳ س ۱۲ ، بیهق - بفتح معرب بیهه است یعنی بین یعنی بہتر و خوبتر،  
و آن ناحیه ایست از اعمال نیشابور. قصبه آن ابتدا خسرو جرد بود و بعد از آن  
سبزوار (سبزوار) گردید . (یاقوت) .  
(چق) .

ص ۴۴ س ۱۵ ، سلامی - هو ابوعلی<sup>۱</sup> السلامی البیهقی النیسابوری<sup>۲</sup> . تعالی  
در تیسیمه الدهر (ج ۴ س ۲۹) گوید وی درسک ملازمان و کتاب ابوبکر | محمد بن  
المظفر | بن محتاج و پسرش ابوعلی | احمد بن محمد بن المظفر | بن محتاج و پسرش  
ابوعلی | احمد بن محمد بن المظفر | بن محتاج منخرط بود<sup>۳</sup> و ویرا تصانیف بسیار است

۱- ابوعلی الحسین بن احمد بن محمد (تاریخ بیهق a ۱۹) ولی ابن خندان بنقل در تولد از (جشن  
تولد ولد ا : ۱۷۵) در ابواب ابو الحسن علی می برد ولی گوید (یعنی در تولد) همچون تعالی (تیسیمه ۲۹ : ۲۹)  
بزرگنیه اورا بوعی ذکر میکنند . پس ظاهراً حق با تاریخ بیهق برید باشد [و باید در نسخ ابن خندان سهوی  
روی داده باشد . بخود ابن خندان اشتباه کرده باشد] . بعد دیده در انساب سمعی در انساب سجزی . در ضمن  
شرح احوال خاندان محمد (درق a ۲۹۱) که از قول حاکم | صاحب تاریخ نیشابور | نقل میکند که در سمعت  
ابو الحسن علی بن محمد السلامی بقول و سخن بخارا مع الامیر ابن احمد الخ . که با احتمال بسیار قوی مراد از  
آن همین سلامی می باشد باید باشد . و بر فرض سحت این فرض پس حق با ابن خندان خواهد شد در  
اسم و کنیه سلامی نه با بیهقی و تعالی . در عبارات ابن الخیر ابوعلی سلامی ممکن است بخلاف «الحسن»  
مدین ابوا و غیر باشد . بعد در ابن خندان ۲ : ۲۸۳ دیده که هم اورا ابو الحسن سلامی فقط می برد  
نه ابو الحسن و نه ابو الحسن علی . گمانشده عند بازخواند نامور . و ابو الحسن نزد دیگر بواقع بنظر می آید  
یعنی باینکه ابوعلی الحسین محرف ابو الحسن علی باشد در دلاوه بیهقی و اینکه ابوعلی در کلام تعالی  
محرف ابو الحسن علی باشد باسقاط الحسین از بین سهواً من نسخا<sup>۴</sup> . (چقدا) .

۲ - النیسابوری (چقدا) : - المتوفی سنه ۳۰۰ (چق) . ۳ - آقایی فروزانفر نوشته اند  
(مجله ارمان سال ۱ شماره ۲ - ص ۱۵۱) : «ابوبکر بن محتاج در سنه ۳۲۱ بامارت خراسان بر گزیده  
شده و بسال ۳۲۷ وفات یافته و ابوعلی پسروی در سنه ۳۲۷ بامارت . و سالاری خراسان رسیده و در سنه ۳۵۵  
در وبای عام ری در گذشت است . و اگر سلامی در سنه ۳۰۰ وفات یافته سیر دور است که درسک ملازمان  
ابوبکر بن محتاج و پسروی ابوعلی منخرط شده باشد . . . آقایی اقبال در دفاع از علامه قزوینی پس از بحثی  
نوشته اند (مجله شرق دوره اول شماره ۷ ص ۲۳ - ۲۳) : «حقیقت مطلب اینکه در نسخه و حیده ای از تاریخ  
بیهق که حضرت استادی دیده بودند عبارت «توفی فی ثلثمائة...» بدلاهی که زیاده عرض می رساتم در نتیجه  
غلط ناسخ ناقص استنساخ شده و بعد از ثلثمائة مسلم عدد دیگری بوده است که از قام افتاده و در عکسی  
نیز که از آن نسخه بدستور حضرت استادی برای وزارت جنیده معرف برداشته شده عبارت بهمان شکل  
بقیه حاشیه در ذیل صفحه بعد

(تعلیقات چهار مقاله ۹)





براون در ترجمه انگلیسی (ص ۲۹) آنرا چنین ترجمه کرده: For when the king receives that command which none can escape «ناگزیر» خوانده است. در حاشیه ۳ همان صفحه جمله مزبور را چنین تشریح کرده: «یعنی احضار فرشته مرگ». ر.ک: ص ۴۴ ح ۲. (م. م.)

ص ۴۴ س ۵، شریف مجلّدی گرجانی - نورالدین محمد عوفی در لباب الالباب (ج ۱ ص ۱۳ - ۱۴) این شاعر را باسم ابو شریف احمد بن علی مجلّدی گرجانی نام می-برد، و همین دو بیت را بوی نسبت میدهد. (چق.)

درباره ابو شریف احمد علی مجلّدی گرجانی که میبایست نام و نسب درست او احمد بن علی باشد در کتابها ذکر کاملی نیست، تنها محمد عوفی در لباب الالباب<sup>۱</sup> در باب اول در فضیلت شعر و شاعری جایی که میگوید ذکر پادشاهان گذشته بسخن شاعران زنده میماند گوید: «... و ابو شریف احمد علی مجلّدی جرجانی عروس این معنی را بر منصفه نمودار جلوه داده است و میگوید:

از آن چندان نعیم این جهانی      که ماند از آل ساسان و آل سامان،  
نشای رود کی ماندست و مدحت      نوای باربد ماندست و دستان.»

جای دیگری که ذکر ازو رفته در نسخه خطی فرهنگ اسدیست که در سال ۸۷۷ تمام شده و در آنجا در لغت شست گوید<sup>۲</sup>: «شست دیگر بمعنی نیش رنگ زنان باشد و آنرا مبضع نیز خوانند، چنانکه مجلّدی گوید:

آمد آن راهب مسیح پرست      شست الماسگون گرفته بدست  
گر کس افکند و برنشست بروی      بازوی خواجه عمید بیست  
شست چون دید، گفت: عزّاعلا      این چنین دست را نشاید خست.»

این ابیات که بیت چهارمی هم دارد با اندک اختلافی بعنصری نیز منسوبست، و در نسخه های دیوان عنصری بدین گونه آمده است:

آمد آن رنگ زن مسیح پرست      نیش الماسگون گرفته بدست

۲ - در لغت فرس مصحح اقبال آشتیانی

۱ - مجلد اول صحیفه ۱۳-۱۵ (س. ن. ن.)

این عبارت نیامده است (ر.ک: ص ۲۲ لغت فرس).



تألیف محمد بن علی بن سلیمان راوندی آمده<sup>۱</sup> :

لولا جریر والفرزدق لم یدم  
وتری ثناء الروذکی مخلصاً  
و ملوک غسان تفتانوا غیر ما  
ذکر جمیل من بنی مروان  
من کل ما جمعت بنو سامان  
قد قاله حسان فی غسان .

قطعه فوق از ابراهیم بن یحیی بن عثمان غزی است در مدح ابو عبدالله مکرم  
ابن العلاء صاحب کرمان<sup>۲</sup> . ولی علامه مرحوم قزوینی در تاریخ جهانگشای جوینی  
که این بیت از قصیده مزبور آمده<sup>۳</sup> :

وله من الصفح الجمیل صفائح  
اسر الخلیق بها و فك العانی .

در حاشیه نوشته اند : «ولیس منها البیت المعروف الذی یقترن غالباً بهذا البیت  
وهو : وتری ثناء الروذکی ...»  
(م.م.)

ص ۴۴ س ۹، ابو عبدالله جعفر بن محمد الروذکی - چون در نسبت و  
سنه وفات این شاعر بزرگ هر کس بهوای نفس و بدون ماخذ چیزی گفته است ،  
ما عین عبارت سمعانی را در انساب نقل میکنیم . گوید : «الروذکی بضم الراء و سکون  
الواو و فتح الذال المعجمة و فی آخرها الکاف ، هذه النسبة الی روذک و هی ناحیه بسمرقند  
ربها قریبه یقال لہ بنج<sup>۴</sup> و هذه القرية قلب روذک و هی علی فرسخین من سمرقند و المشهور  
عنه الشاعر الملیح القول بالفارسیة ، السائر دیوانه فی بلاد العجم ، ابو عبدالله جعفر بن  
محمد بن حکیم بن عبدالرحمن بن آدم الروذکی الشاعر السمرقندی . کان حسن الشعر  
متین القول ، قیل انه اول من قال الشعر الجید بالفارسیة . وقال ابوسعید الادریسی الجافظ :  
ابو عبدالله الروذکی کان مقدما فی الشعر بالفارسیة فی زمانه علی اقرانه ... و کسان  
ابوالفضل البلعمی وزیر اسمعیل بن احمد والی خراسان یقول : لیس الروذکی فی العرب

۱ - رت : واحد الصدور طبع اوقف کتب ص ۶۲ . ۲ - جهانگشای اوقف کتب ج ۱ ص

۱۶۳ : واحد الصدور ص ۶۱ ج ۹ . ۳ - جهانگشای ج ۱ ص ۱۶۳ .

۴ - بنج (کدا) (چق) . بنج | بفتح اول و ضم دوم | (رجوع بمعجم البندان در تحت این کلمه  
که ناه روذکی را هم می برد) (چقد) . آقای مینوی نیز باستناد بمعجم البندان « بنج » تصحیح کرده اند .  
و نیز رک : بارتولد . ترکستان ۱۲۹ . (م.م.)

والعجم نظیر، ومات بروذک سنة تسع وعشرين وثلاثماية<sup>۱</sup> . (جق) .  
 در باره رودکی کتابها و مقالات متعدد بزبانهای شرقی و غربی نوشته شده،  
 که از آن میان « احوال و اشعار ابوعبدالله جعفر بن محمد رودکی سمرقندی »  
 بقلم آقای سعید نفیسی در سه مجلد - تهران ۱۳۰۹ - ۱۳۱۹ قابل یادآوری است .  
 موضوعی که در اینجا شایان توجه است، تلفظ « رودکی » است . بعضی خورشناسان  
 مانند اته<sup>۲</sup>، دارمستتر<sup>۳</sup>، پیکرینگ<sup>۴</sup>، پیتزی<sup>۵</sup>، فریله<sup>۶</sup>، کریمسکی<sup>۷</sup>، جاسسن<sup>۸</sup>،  
 لوی<sup>۹</sup>، واز معصران هیننگ<sup>۱۰</sup> این لفظ را « رودکی » (کاف فارسی) خوانده اند .  
 در صورتیکه همه ما خدایرانی و عربی و بسیاری از خورشناسان ترجمه فن همراهِ<sup>۱۱</sup>  
 شفر<sup>۱۲</sup>، اربنت<sup>۱۳</sup>، هرن<sup>۱۴</sup>، راس<sup>۱۵</sup>، رودکی (کاف فارسی) ضبط کرده اند .

- ۱- A. Krimsky, *Iranian Studies*, vol. 1, p. 107. (British Museum, Add. 23, 355, f. 262 a-b)  
 ۲- Hermann Ethé, *Rudaki, der Samaniden Dichter*,  
 Nachrichten von der Wissenschaften und der G. A. Universität zu  
 Göttingen, N. 25 (November 1873), Neupersische Litteratur,  
 Grundriss der Iranischen Philologie, Zweiter Band, Strassburg  
 1896-1904, p. 217-23. ۳- James Darmesteter, *Les Origines  
 de la Poésie persane*, Paris 1887, p. 41-28. ۴- Charles G.  
 Freeling, *A Persian Chaucer*, *National Review*, May 1890.  
 ۵- Ital. Pizzi, *Storia della Poesia Persiana*, vol. 1, Torino  
 1911, p. 71-74. ۶- Georges Frilley, *La Perse littéraire  
 (Collection des encyclopedies illustrées)*, Paris, p. 401.  
 ۷- A. Krimsky, *Iranian Studies*, vol. 1, p. 107.  
 ۸- A. V. Williams-Jackson, *Early Persian Poetry*, New York 1920, p. 32-41.  
 ۹- Reuben Levy, *Persian Literature*, London 1923, p. 48-21. ۱۰- cf. BSOS, vol. X,  
 p. 10-11. ۱۱- Joseph von Hammer, *Geschichte der schönen  
 Wissenschaften Persiens*, Wien 1818, p. 39-40. ۱۲- Charles Schefer,  
*Iranien, l'empire des Sassanides*, vol. II, Paris 1885, p. 217-8. ۱۳- E. F.  
 Schfer, *Iranien, l'empire des Sassanides*, London 1887, p. 66-7.  
 ۱۴- E. F. Schfer, *Geschichte der persischen Litteratur*, Leipzig  
 1904, p. 73-77. ۱۵- A. Krimsky, *Iranian Studies*, vol. 1, p. 107.  
 ۱۶- E. Densson Ross, *Rudaki and Pseudo-Rudaki*, *Journal  
 of the Royal Asiatic Society*, October 1924, p. 609-644; *A Qasida by  
 Rudaki*, *Journal of the Royal Asiatic Society*, April 1926, p.  
 213-17.

براون عمل با احتیاط کرده، در ترجمه رودکی نوشته است<sup>۱</sup>: « ابو عبدالله جعفر بن محمد الرودکی ( ar - Rawdhaki ) ، که غالباً رودکی ( Rūdaki ) یا رودگی ( Rūdagi ) نامند . » در اینکه اصل کلمه ذال منقوطة است ( طبق قاعده دستور زبان فارسی ) شکی نیست ، و کاف تازی درین کلمه نیز اصح مینماید، چه اگر در اصل گاف ( کاف پارسی ) بود ، مانند بسیاری از نظایر خود ، در تعریب تبدیل به جیم «رودجی» و قرینه منسوب الیها «رودج» میشد ، و حال آنکه در هیچیک از مآخذ موجود این صورت دیده نشده است . آقای مینورسکی<sup>۲</sup> در انتقادی که بر کتاب « ایران در ازمنه اولی اسلامی » تألیف اشپولر<sup>۳</sup> نوشته<sup>۴</sup> ، صحیح کلمه را «رودک» دانسته ، و در مذاکره شفاهی که با آقای مینورسکی در ۱۳ اردیبهشت ۱۳۳۳ در تهران شده و دلایل خود را بایشان عرضه کردم ، ایشان تلفظ «رودکی» را تأیید کردند . بعداً نیز استاد مینورسکی در نامه مورخ ۶ ژانویه ۱۹۵۵ در پاسخ نگارنده نوشته اند : « رودگی ( که ماهو ) با «گ» اسم خیلی عجیب بنظر میآید ، ولی اگر مسقط رأس شاعر در « پنج رودک » یا « رودک » سمرقند بوده ، رودکی ( با K ) خیلی طبیعی است . » آقای سعید نفیسی اظهار میدارند که هنوز قریب سمرقند ، دیهی بنام «رودک» وجود دارد که با کاف تازی در محل تلفظ کنند . ( م . م )

ص ۴۴ س ۹ . ابو العباس الربنجینی - اسم او فضل بن عباس است و ترجمه حالش در لباب الالباب ( ج ۲ ص ۹ ) مذکور است ، و نام وی در لغات اسدی ( طبع پاول هورن ص ۲۴ )<sup>۵</sup> نیز برده شده است ، و کلمه ربنجینی<sup>۶</sup> را علامه دخویه بهمین هیأت

۱ - Edward G. Browne , A Literary History of Persia . vol . 1 .

Cambridge 1929 , p . 455 . ۲ - V. Minorsky .

۳ - B. Spuler , Iran in früh - islamischer Zeit . Wiesbaden 1952 .

اشپولر نیز «رودکی» و مولد او را «رودک» نوشته .

۴ - Göttingische Gelehrte Anzeigen . No. 3 - 4 (1953) .

۵ - و رجوع بفهرست لغت فرس اسدی طبع آقای اقبال آشتیانی شود . ( م . م ) .

۶ - محدثی السید ابو جعفر الموسوی قال انشد ابو العباس الارسجی ( الربنجینی ظ یا الاربنجینی

و شاید این اخیر مناسب تر یعنی نزدیک تر بنسخه مطبوعه ثمار القلوب - یعنی الارسجی - باشد ) الامیر

نصر بن احمد [ ۳۰۱ - ۳۳۱ ] ليلة السدق الحادی والثلاثين من الاسدق التي اقام رسومها فصيحة اولها: مهترا

بقیه حاشیه در ذیل صفحه بعد

تصحیح نموده است والا در تمام نسخ لباب الالباب و چهارمقاله این کلمه بقسمی فاسد و مغلوط نوشته شده که بهیچ وجه پی باصل آن نمیتوان برد و ربیع بن جنی منسوب است به ربیع بن بفتح راء مهمله و کسر باء موحدہ و سکون نون و فتح جیم و در آخر نون، و آن شهری بوده است در سفد سمرقند در جنوب رودخانه سفد<sup>۱</sup> ، و یاقوت این کلمه را ریخن بفتح راء مهمله و باء موحدہ و سکون یاء مثناة تحتیة و فتح حاء معجمة و در آخر نون ضبط میکند ، و آن تصحیف است ظاهراً (جق)

ص ۴۴ س ۱۰ ، ابوالمثل البخاری۔ از شعراء سمرقند است ( رجوع کنید

لباب الالباب ج ۲ ص ۲۶ ، ولغات اسدی ص ۲۸ ) ، و المثل بتحریرات مهمه و ثناء عدسه است چنانکه ازین ابیات منوچهری که چند نفر از قدماء شعرا را در آن نام می برد استفاده میشود ، میگوید :

بوالعلاء<sup>۲</sup> و بوالعباس<sup>۳</sup> و بوسلیک<sup>۴</sup> و بوالمثل<sup>۵</sup>

نکه آمد از بوایح<sup>۶</sup> و آنکه آمد از هری<sup>۷</sup>

۱۔ اب لسان فی الالباب السیوطی ، Le Strange's The Land of the Eastern Calm ste. page 168

۲۔ مراد طبع ببول هری است ، و مراد لسان فی الالباب السیوطی ص ۱۰۳

۳۔ مفسر و بوالعلاء ششتری ، مقدمه ص ۱۰۳

۴۔ حدائق السحر رشید و طوطی مکرر برده شده است و در لغت عربی و فارس آن اسم است که در حدائق السحر رشید من چندان قوی تفسیر کرده اند ، ۵ لغتی از برای م. ج ۱۹ ص ۱۹۲ ، حدائق السحر رشید ص ۱۰۳

۵۔ عوفی است ص ۱۰۳ ، اب لسان ص ۳۱ ، و در لغت عربی و فارس آن اسم است که در حدائق السحر رشید من چندان قوی تفسیر کرده اند ، (جقدا) ، و بوالعلاء ششتری ، مقدمه ص ۱۰۳ و در لغت عربی و فارس شماره پنجم ص ۳۶۵ - ۳۶۸ ، شرح احوال امیر کبیر و در لغت عربی و فارس ص ۳۰۰ (جقدا)

۶۔ حدائق السحر رشید ص ۱۰۳

۷۔ حدائق السحر رشید ص ۱۰۳

بقیة حاشیه در صفحه قبلی

در این کتاب ( ج ۱ ) حدائق السحر رشید ص ۱۰۳ ، و در لغت عربی و فارس آن اسم است که در حدائق السحر رشید من چندان قوی تفسیر کرده اند ، (جقدا) ، و بوالعلاء ششتری ، مقدمه ص ۱۰۳ و در لغت عربی و فارس شماره پنجم ص ۳۶۵ - ۳۶۸ ، شرح احوال امیر کبیر و در لغت عربی و فارس ص ۳۰۰ (جقدا)

از حکیمان خراسان کو شهید<sup>۱</sup> و رودکی<sup>۲</sup>بوشکور بلخی<sup>۳</sup> و بوالفتح بستی<sup>۴</sup> هکذی.

۱- مراد ابوالحسن شهید بن الحسین البلخی است که از بزرگان حکما و فلاسفه عصر خود محسوب می‌شده است و جنبه حکمت او بر شعر غامد داشته است. ولی در میان فارسی زبانان بشعر مشهور گشته و سایر فنون او که در حقیقت خود بدانها معروف بوده - یعنی حکمت و فلسفه - در تحت الشعاع شعر مستور مانده است. و حال او درین باب شبیه است بحال عمر خییم . عوفی در لباب الالباب ج ۲ ص ۳-۵ ترجمه حالی از وی نوشته و بعضی اشعار او را ذکر کرده است و گویند: وی معاصر نصر بن احمد بن اسمعیل سامانی ( که از سنه ۳۰۱-۳۳۱ سلطنت نمود ) بوده است ، و ابوالفرج محمد بن اسحاق الندیم در کتاب الفهرست ص ۲۹۹ گویند : و کان فی زمان الرازی ( ای محمد بن زکریا الرازی الطیب الفیلسوف المشهور المتوفی سنه ۲۱۱ ) رجل يعرف بشهید بن الحسین البلخی و یکنی ابوالحسن . بجزی مجری فلسفته فی العلم . و لهذا الرجل كتب منمنقه . و بیند و بین الرازی منطرات ، و لکل منهما نقوش علی صاحبہ . پس از آن در تعداد بقیه حاشیه در صفحه قبل

بقیه حاشیه در صفحه قبل

۲- مراد ابوالعباس الفضل بن العباس الریجینی سابق الذکر است . رجوع کنید بلباب الالباب ج ۲ ص ۳ . ( جق ) . ۵- مقصود ابوسلیم جرجانی معاصر عمرو بن الیث صفاری است . رجوع کنید بلباب الالباب ج ۲ ص ۳ . ( جق ) . ۶- مراد ابو عبدالله محمد بن صالح نوابی مروی است ، رجوع کنید بلباب الالباب ج ۲ ص ۳۶ که در آنجا سهوا بجزی نوابی ، و ابوالجی ، نوشته شده است ، و مجمع الفصحاء ج ۱ ص ۵۰۱ . ( جق ) . ۷- طاهر مقصود ابوشعیب صالح بن محمد الهروی است . رجوع کنید بلباب الالباب ج ۲ ص ۵ . ( جق ) . در تیمه الدهر ( ۳۰۱: ۵ ) در شرح حال ابوالحسن محمد بن ظفر العدوی از شعراء نیشابور این ابیات را از او نقل میکنند که در آن اشاره به فارسیات ابی شعیب - که بلاشک مقصود همین ابوشعیب مانحن فیه است - شده است :

وامرد زهد من صهیب	فی عدم هوسی و تقی شعیب
اذا رأی شعر ابی ذؤیب	او فارسیات ابی شعیب
تعبیه شعر من نصیب	ان لم تساعدنی فوی بی وی بی .

ولعل الصواب « ان لم تساعدنی » فی المصراع الاخیر . ( چقد ) . گذشته از قطعاتی شامل پنج بیت که در تذکره‌ها بنام او آمده است ( رك : لباب الالباب ج ۲ ص ۵ و مجمع الفصحاء ج ۱ ص ۶۶ ) در فرهنگها نیز بشاهد لغات اشعاری از وهست . رك : شرح احوال و آثار رودکی . نفیسی ج ۳ ص ۱۱۳۶-۳۷ . ( م . م . )

( تعلیقات چهار مقاله ۱۰ )



بقیہ حاشیہ از صفحہ قبل

مصنفات رازی گوید : « کتاب نطقہ علی شہید (سہیل - ن) الباغی فیما ناقضہ بد من اللذذ ، کذب علی شہید (سہیل - ن) فی تثبیت المعاد . » ورفقت در معجم البلدان در ذیل جهودیات گوید : « جهودیات من قری بلخ ، منها کان ابو شہید بن الحسن الوراق المشکیم ، والد هو سیح لان اباه انتقل الی بلخ ، وکان ابو شہید ادیباً شاعراً متکلماً له فضل ، وکان فی عصر ابن زین العابدی مفقداً لرفقہ فی الامان . » وقرآن بیخبر است کہ مقصود همان شہید بن الحسن باغی صاحب ترجمہ است . نظیر این کلمہ «ابو» در عبارت «فوق» ذکر است ، یعنی آنکہ اصل عبارت او [الحسن] شہید بن الحسن بوده است ، ونام مقصود باغی در کتاب «تذکرہ شہداء» (نسخہ خطی کتابخانہ ملی پارسی) در ترجمہ محمد بن موسی حدادی باغی آمده است . این تذکرہ از اواخر قرن ۱۰ هجری از بعد من الافراد از القسم الطاہری فی عمہ الامام زین العابدی فی الراعہ وشہید بن الحسن بن موسی بن شہید و محمد بن موسی فی شعر العربیہ ، ودر متن مطبوع خط باغی شہید بن الحسن بن موسی بن الحسن و شاکہ آنکہ است ، ووردہ کنی را در مرثیہ شہید بن زین العابدی مشہود است .

تذکرہ ان شہید زین العابدی  
از شعر دو چشم باغی کہ

و از اینجا صریحاً استنباط میشود کہ وفات شہید در سال ۳۳۹ قمری در مدینہ منورہ واقع شدہ ، وآنکہ اموفق انصاری ، (حق) ، در حوزہ خود در مدینہ منورہ در حدود ۳۰۰ قمری من نوشته اند در خصوص شہید ، کہ شہید در وفات در معجزات کرامت علی بن ابراہیم (ع) (عین عبارات رفقت نقل شود جزلاً در کتاب ( ) ( ) ، در متن خطی شہید بن الحسن بن موسی بن شہید و محمد بن موسی حدادی در ذیل این کلمہ «ابو» ذکر است ، یعنی آنکہ اصل عبارت او [الحسن] شہید بن الحسن بوده است ، ونام مقصود باغی در کتاب «تذکرہ شہداء» (نسخہ خطی کتابخانہ ملی پارسی) در ترجمہ محمد بن موسی حدادی باغی آمده است . این تذکرہ از اواخر قرن ۱۰ هجری از بعد من الافراد از القسم الطاہری فی عمہ الامام زین العابدی فی الراعہ وشہید بن الحسن بن موسی بن شہید و محمد بن موسی فی شعر العربیہ ، ودر متن مطبوع خط باغی شہید بن الحسن بن موسی بن الحسن و شاکہ آنکہ است ، ووردہ کنی را در مرثیہ شہید بن زین العابدی مشہود است .

تذکرہ معجم الانبیا رفقت زین العابدی  
کہ مضمون ترجمہ محمد بن موسی حدادی در ذیل این کلمہ «ابو» ذکر است ، یعنی آنکہ اصل عبارت او [الحسن] شہید بن الحسن بوده است ، ونام مقصود باغی در کتاب «تذکرہ شہداء» (نسخہ خطی کتابخانہ ملی پارسی) در ترجمہ محمد بن موسی حدادی باغی آمده است . این تذکرہ از اواخر قرن ۱۰ هجری از بعد من الافراد از القسم الطاہری فی عمہ الامام زین العابدی فی الراعہ وشہید بن الحسن بن موسی بن شہید و محمد بن موسی فی شعر العربیہ ، ودر متن مطبوع خط باغی شہید بن الحسن بن موسی بن الحسن و شاکہ آنکہ است ، ووردہ کنی را در مرثیہ شہید بن زین العابدی مشہود است .

تذکرہ ان شہید زین العابدی  
از شعر دو چشم باغی کہ  
و از اینجا صریحاً استنباط میشود کہ وفات شہید در سال ۳۳۹ قمری در مدینہ منورہ واقع شدہ ، وآنکہ اموفق انصاری ، (حق) ، در حوزہ خود در مدینہ منورہ در حدود ۳۰۰ قمری من نوشته اند در خصوص شہید ، کہ شہید در وفات در معجزات کرامت علی بن ابراہیم (ع) (عین عبارات رفقت نقل شود جزلاً در کتاب ( ) ( ) ، در متن خطی شہید بن الحسن بن موسی بن شہید و محمد بن موسی حدادی در ذیل این کلمہ «ابو» ذکر است ، یعنی آنکہ اصل عبارت او [الحسن] شہید بن الحسن بوده است ، ونام مقصود باغی در کتاب «تذکرہ شہداء» (نسخہ خطی کتابخانہ ملی پارسی) در ترجمہ محمد بن موسی حدادی باغی آمده است . این تذکرہ از اواخر قرن ۱۰ هجری از بعد من الافراد از القسم الطاہری فی عمہ الامام زین العابدی فی الراعہ وشہید بن الحسن بن موسی بن شہید و محمد بن موسی فی شعر العربیہ ، ودر متن مطبوع خط باغی شہید بن الحسن بن موسی بن الحسن و شاکہ آنکہ است ، ووردہ کنی را در مرثیہ شہید بن زین العابدی مشہود است .

تذکرہ ان شہید زین العابدی  
از شعر دو چشم باغی کہ

و از اینجا صریحاً استنباط میشود کہ وفات شہید در سال ۳۳۹ قمری در مدینہ منورہ واقع شدہ ، وآنکہ اموفق انصاری ، (حق) ، در حوزہ خود در مدینہ منورہ در حدود ۳۰۰ قمری من نوشته اند در خصوص شہید ، کہ شہید در وفات در معجزات کرامت علی بن ابراہیم (ع) (عین عبارات رفقت نقل شود جزلاً در کتاب ( ) ( ) ، در متن خطی شہید بن الحسن بن موسی بن شہید و محمد بن موسی حدادی در ذیل این کلمہ «ابو» ذکر است ، یعنی آنکہ اصل عبارت او [الحسن] شہید بن الحسن بوده است ، ونام مقصود باغی در کتاب «تذکرہ شہداء» (نسخہ خطی کتابخانہ ملی پارسی) در ترجمہ محمد بن موسی حدادی باغی آمده است . این تذکرہ از اواخر قرن ۱۰ هجری از بعد من الافراد از القسم الطاہری فی عمہ الامام زین العابدی فی الراعہ وشہید بن الحسن بن موسی بن شہید و محمد بن موسی فی شعر العربیہ ، ودر متن مطبوع خط باغی شہید بن الحسن بن موسی بن الحسن و شاکہ آنکہ است ، ووردہ کنی را در مرثیہ شہید بن زین العابدی مشہود است .

تذکرہ ان شہید زین العابدی  
از شعر دو چشم باغی کہ

بقیه حاشیه از صفحه قبل

منوچهری نام او را مکرر برده است از جمله : از حکیمان خراسان گو شهید ورود کی الخ.

دیگر : و آنگاه که شعر پارسی گوئی استاد شهید و میر بو نصری.

« جهودانک ، من قری بلخ منها کان ابو شهید بن الحسین البلخی الوترقی المکمل ، وادهو بلخ لان اباه انتقل الی بلخ ، وکان ابو شهید ادیباً شاعراً متکلماً له فضایل ، وکان فی عصر ابی زیاد المعینی وقد ذکرته فی الادب . » ( یاقوت ۲ : ۱۶۸ ) و ظاهراً ابو شهید غلط است یا باید « ابو » زیاد باشد یا صاحب « ابو الحسن شهید » بوده است .<sup>۲</sup>

( پازین یادداشت‌های منقول از تعلیقات مخطوط علامه قزوینی بر ابیات ) .

بدبختانه چند چهارم معجم الادب که حاوی این ترجمه ( شهید ) بیستی بوده باشد ، یعنی جلدی که مشتمل بر حروف شین بوده است چاپ نشده است ، یعنی طبع اصلاً آنرا بدست نیامورده تا چاپ کند و شاید بنی الزمین رفته است .

در معجم الادب یاقوت ، جزو اول آمده ۳ : و قرأت بخط ابی سهل احمد بن عبید الله بن احمد مولی امیر المؤمنین و تصنیف کتبا فی اخبار زید الماخی و ابی الحسن شهید الماخی و شخصت منه ما ذکرته فی تراجم الثلاثة .

و درجی دیگر همین جزو آمده ۴ : و حکى ان ابی زید ( البلخی ) فی حدیثه و حال فقره و خسته کان الشمس من ابی علی العنبری حنطه ، فأمرد بجمد جراب الیه ، ففعل ، فام بعضه حنطه و حبس الجراب ، و مضى علی هذا أعوام کثیرة ، وخرج شهید بن الحسین الی محتاج بن احمد بالصفین ، و کتب الی ابی زید کتباً لم یجده ابی زید عنہ ، فکتب الیه شهید بهذین البیتین بعیره بحديث الجراب :

آمنی النفس منک جواب کتبی و قطعها تسکن و هی تری

اذا ما قت سوف یجیب قالت اذا رد العنبری الجراب . ( م . م . )

و نیز در ضمن اشعار فرخی در لغات اسدی ( f. 61 ) ۵ یک بیتی است در تمجید اشعار شهید .

( چقد ) . اسدی در لغت فرس آرد : « ترانه دو بیتی بود ، فرخی گفت :

از دلاویزی و تری چون عزلهای شهید و زغم انجالی و خوشی چون ترانه بو طیب . ( م . م . )

بقیه حاشیه در صفحه بعد

۱ - چاپ مصر ح ۳ ص ۱۸۵ : جهودانک ( م . م . ) ۲ - اگر هم مراد از ابو شهید او را پدر شهید فرض کنند که از مردم جهودانک بوده ، ابو شهید دوم نمیتواند پدر شهید باشد چه در معجم الادب از خود شهید یاد شده ( م . م . ) ۳ - چاپ مرجیوٹ ( مارکیوٹ ) طبع دوم جزء اول ۱۹۲۳ مطبعة هندیة مصر ص ۱۴۳ . ( ترجمه احمد بن سهل البلخی ) ( م . م . ) ۴ - ایضاً ج ۱ ص ۱۴۹ ( ترجمه احمد بن سهل مزبور ) . ( م . م . ) ۵ - رک : لغت فرس چاپ هرن ص ۱۰۱ . ۶ - رک : لغت فرس مصحح اقبال ص ۴۹۷ - ۹۸ ؛ و در لغت فرس چاپ پاول هرن ص ۱۰۱ بیت مزبور چنین است :

ز دلاویزی و تری چون عزلهای شهید و زغم انجالی و خوشی چون ترانه بو طیب ( م . م . )



گو بیائید و ببینید این شریف ایام ما تا کند هر گز شمارا شاعری کردن کری؟<sup>۱</sup>  
(جق).

ابوالمثل بخارانی از شاعران دوره سامانیان بوده است.<sup>۲</sup> گذشته از چهاربیتی که در تذکره ها بنام او آمده است در فرهنگها نیز ابیاتی چند از او ثبت کرده اند. از آن جمله است در صفت پیری:

بر افکند پیری ضیا بر سر سرت

نه بینی که باز سپیدی کنون

نه بینی سمن بر لب نسرین شده

بچشم بتان ظلمت است آن ضیا

اگر کبک بگریزد از تو سزا

ز کافور پوشیده بر لب کیا

(لباب الالباب عوفی ج ۲ ص ۲۶).

بشهریار رساند سبک چکامه ما

چو خواجه آ که در دزد کار نامه ما

(مجمع الفصحاء، هدایت، ج ۱ ص ۶۵).

رک: سعید نفیسی، شرح احوال و آثار رودکی ج ۳ ص ۱۱۶۶ - ۶۹، (م. م.)

ص ۴۴ س ۱۰، ابوالحسن جویباری - هم ابواسحاق ابراهیم بن محمد البخاری

۱ - در اثر کردن یعنی سود کردن و ارزیدن، و منوچهری این کلمه را در اینجا بطور ساده نگریسته استعمال کرده است (سید احمد در باب دامت افاضته در حواشی تاریخ بهقی طبع طهران ص ۳۶۸) (حق).  
و همچنین حکیم ناصر درین بیت:

روا بود که ز بهر سخن مصر شوی

شواهد در اثر کردن: - بویصر گفت: خداوند در قلب چرا میشود؟ او تقاسم بهیچ حال زهره

ندارد که حال بیت العمل سرد، و اگر فرمایی در دلت وی زوم و زینب ز کوش وی بیرون کنم، گفت: کرا نکند، خود سزای خود بیند. (تاریخ بهقی مصحح دکتر غنی و دکتر فیاض ص ۳۶۲-۳۶۳).

۲ ام، جواب چنین سخن - اگر چه کرا نکند که دروغ و بهتان این حالت همه عقلاء و فضلاء را معلوم است - اما چون شرمی رفته است بر سبیل اشارت کلمتی برود: (کتاب انقض عدل الجلیل قزوینی مصحح محدث ص ۵۶۴).

۳ مکدرست دل، آتش بخرقه خواهم زد

بیا ببین که کرا میکند تماشائی.

(دیوان حافظ مصحح قزوینی ص ۳۵۰) (م. م.)

۴ - رک: لباب الالباب ج ۲ ص ۲۶؛ مجمع الفصحاء ج ۱ ص ۶۵.

الجویباری ( لباب الالباب ج ۲ ص ۱۱ و لغات اسدی ص ۱۷<sup>۱</sup> ) و جوینیار نام مواضع  
کثیره است و از نسبت صاحب ترجمه یعنی (البخاری الجویباری) معلوم می شود که  
جوینیار درینجا نام موضعی است از نواحی بخارا ، و از یاقوت فوت شده است . (چق).

ص ۴۴ س ۱۰ ، ابوالحسن آغجی - هو الامیر ابوالحسن علی بن الیاس

الآغجی البخاری از امراء سامانیه و مدوح دقیقی شاعر بوده است ، و دقیقی معاصر  
است بانوح بن منصور هفتمین پادشاه سامانی که از سنه ۳۶۶ - ۳۸۷ سلطنت نمود  
(رجوع کنید بلباب الالباب ج ۱ ص ۳۱ - ۳۲ و لغات اسدی ص ۱۷<sup>۲</sup>) ، و ابو منصور  
ثعالبی در کتاب تمة الیتمة<sup>۴</sup> که ذیلی است که خود بر یقیمه الدهر نوشته است ترجمه

۱- مرحوم فروینی در ج ۱ ص ۱۱۷ لغات اسدی را در لغات فارس ج ۱ ص ۱۷  
ص ۱۷ این اسم آورده و در فهرست لغات فارس تصحیح قدسیه و تحقیق جوینی  
شده ، و فقط آشنائی جوینی در ص ۱۱۳ ج ۱ جوینی آورده و در لغات اسدی  
مرحوم فروینی همان لغت فارس اسدی طبع در هرن است که در لغات اسدی ج ۱ ص ۱۷  
چهارم طبع حاضر ص ۱۸ س ۱۷ ، و در مقدمه لغت فارس ج ۱ ص ۱۱۷  
آمده است لغت اسدی - ۳ - در باب الالباب ج ۲ ص ۱۱ و در مقدمه ترجمه  
فروینی نقل کرده و آورده ولی در مجمع البحرین ج ۱ ص ۵۵ جوینی آورده و در  
بن محمد بخاری و آقایی سعید خویی این لغت را در مقدمه لغات اسدی ج ۱ ص ۱۷  
این محمد جوینی بخاری سعید خویی در شرح جوینی ج ۱ ص ۳۳ - ۳۴  
لغت فارس چاپ در اول هرن ص ۱۱ مقدمه و آقایی سعید خویی در ج ۱ ص ۱۷  
در متن ویراث موارد در حاشیه آورده و آن لغت را در مقدمه لغات اسدی ج ۱ ص ۱۷  
شده و این لغت در لغت فارس ج ۱ ص ۱۷ و در مقدمه لغات اسدی ج ۱ ص ۱۷  
ویراث سخته سعید خویی در شرح جوینی ج ۱ ص ۳۳ - ۳۴  
در کتابخانه ملی ویراث سعید خویی ج ۱ ص ۳۳ - ۳۴ (Mabrouk 1308)  
تمة الیتمه مسطور است ، و علامه قدوسی در مقدمه لغات اسدی ج ۱ ص ۱۷  
تمة القسم الثالث ، تمة القسم الرابع ، تمة القسم الخامس ، تمة القسم السادس ،  
ناحیه ، و از خطایه کتاب و تصحیح مشهور که در مقدمه لغات اسدی ج ۱ ص ۱۷  
۵۲۲-۵۳۲) تألیف نموده است ، و در مقدمه لغات اسدی ج ۱ ص ۱۷  
و اصل تمة الدهر بدون این فرایع مهم در مقدمه لغات اسدی ج ۱ ص ۱۷  
بتصحیح آقایی عداس اقبال در ۲ ج ۲ هرن ص ۱۳۵۳ و در مقدمه لغات اسدی ج ۱ ص ۱۷

حالی ازو منعقد نموده کوید: «ابوالحسن الاعاجی (الاعاجی - صح) هو اشهر فی شعراء  
الفارسیة و فرسانهم من الهجرة، وله دیوان شعر سائر فی بلاد خراسان و ربما ترجم شعر  
نفسه بالعربیة کقوله:

ان شئت تعلم فی الآداب منزلتی      و اننی قد غذانی العز و النعم  
فالطرف و القوس و الاوهاق تشبلی      و السیف و النرد و الشطر نج و القام<sup>۲</sup>  
وقوله فی بلخ:

و بلدة قدر کتب اسمها      من احرف البخل و هی بلخ  
والعیس فیها کسب مبتدلاً<sup>۳</sup>      من بانها تاء و ذا تلخ<sup>۴</sup>

و آعاجی که باختلاف اعاجی و آعاجی و آغجی نیز نوشته شده است ظهراً  
۵۵۵ است ترکی به معنی حاجب و خادم خاصه سلاطین که واسطهٔ ابلاغ مطالب و رسائل  
است از پادشاه بسایر اعیان دولت و بالعکس (برای شواهد این مدعی رجوع کنید  
بحواشی لباب الالباب ج ۱ ص ۲۹۷-۲۹۸).  
(حق و چقدار).

امیر ابوالحسن علی بن الیاس بخارایی معروف باعاجی یا آغجی. و این همه را  
در کتب فارسی اعاجی و آعاجی و آغجی و آغچی و آغچی و آغچی و آغچی و  
حتی بخطا اعاجی هم ضبط کرده اند. و صاحب مجمع الفصحاء، تحریفی دیگر رو داشته

۱- و العود. ۲- برمه الدهر ۱۱ مثنوی. ۳- اصل این دو بیت که فارسی است در  
الباب لالباب ج ۱ ص ۳۳۳ مدها است. (حق) این دو بیت را عجمی در شرح دیوان مثنوی ص ۲۸۳ در  
شرح این بیت مثنوی:

فالخیل والذیل والیرداء تعرفنی      والظرب والطنین والقرطاس اعرفنی.

سها و خابو الغنم [تدبیر الزمان] هم این نسبت میدهد. (حق) در برمه الدهر ص ۱۹ ج ۲ این  
دو شعر عربی را بدو اسم اسمعین بن احمد الشجری نسبت می دهد امینوی.

۳- بقیاس وزن شعر و معنی کلمه برید در اصل مبتدلاً بوده باشد. (عوزن) برهما ص ۲۵۹.

(حق). Bibliothéque Nationale, arabe 3308. f. 589 b.



ثعالبی در کتاب «تتمة الیتمیة» که ذیل «یتیة الدهر» خود نوشته است ترجمه حالی از او بمیان آورده و گوید: «معروف ترین شعرای پارسی بود و دیوانش در خراسان متداولست»<sup>۱</sup>. اما از شعر پارسی ابوالحسن اعجبی نیز چند بیتی بیش نمانده و از آن جمله است ایاتی پراکنده در فرهنگها<sup>۲</sup>.

(سعید نفیسی . شرح احوال و آثار رودکی ج ۲ ص ۵۱۶-۱۷).

ص ۴۴ س ۱۰ ، طحاوی (طخاری) - براون در تعلیقات ترجمه انگلیسی

(ص ۱۱۵ ح ۴) حدس زده که «طحاوی» مذکور در متن همان «طخاری» مذکور در جمع - الفصحاء باشد که معاصر خبازی محسوب شده . آقای نفیسی نوشته اند : اسم این شاعر بدو صورت ضبط شده است : در چهار مقاله چنانکه گذشت و در فرهنگ اسدی<sup>۳</sup> «طخاری» و در مجمع الفصحاء در دو موضع «طخاری»<sup>۴</sup> و در نسخه کامل فرهنگ سروری<sup>۵</sup> نیز «طخاری» ثبت آمده . قطعا شکل دوم اصح است زیرا که «طخاران» ناحیتی بوده است در خراسان و ظاهرا از توابع مرو<sup>۶</sup> و نیز تخارستان ایالت معروف خراسان را کتب عرب «طخارستان» ضبط کرده اند<sup>۷</sup> و البته «طخاری» نسبت است بطخاران یا طخارستان<sup>۸</sup> ولی «طخاری» مناسبت با نام شاعر پارسی زبان ندارد زیرا که طحاوی نسبت است بسوی طحا در شمال مصر سعید و در مغرب نین<sup>۹</sup> و هیچ جهت نیست که شاعر پارسی زبان آنهم در دربار پادشاهان سامانی که عهد ایرانیان و زبان پارسی

۱- دك: ۸۵-۸۵ تعلیقات حصر ۲- ۲۲ بیت اعجبی در لغت فارس اسدی اطبع اقبال آمده است . دك: فهرست لغت فارس مصحح عباس اقبال (م.م.) ۳- نسخه خطی سال ۸۷۷ هـ در ذکریه آخوند این کتاب در مقدمه بدان اشارت رفت در ذیل لغت تهریزید (س.ن.) ۴- اینجا در مقدمه ص ۵ و جای دیگر در ذیل ترجمه رودکی ص ۲۳۷ (س.ن.) ۵- نسخه متعلق به آقای چابکین که در ذکریه آخوند این کتاب در مقدمه بدان اشاره رفت و نسخه دیگر خطی متعلق به نگارنده در لغت تهریزید (س.ن.) ۶- در صحیح الفرس نسخه آقای طاعتی در تهریزید نامشاعر طخاری آمده و در نسخه مرحوم دهخدا «طحاوی» (م.م.) ۷- معجم البلدان یعقوب چابک مصر ج ۶ ص ۳۱ (س.ن.) ۸- معجم البلدان یعقوب چابک مصر ج ۶ ص ۳۱ (س.ن.) ۹- نسبت بطخارستان طخارستانی است (نسب سمعی و ورق ۳۶۸ ب) (م.م.) ۱۰- کتب الامراء و القضاة تألیف ابی عمر محمد بن یوسف بن یعقوب الکندی . چاپ لوقف آگیب ۱۹۱۲ م . ص ۱۶۹ و ۱۹۲ و معجم البلدان ج ۶ ص ۳۰ و ۳۱ (س.ن.) اسمعانی گوید (نسب ۳۶۸ آ) : الطحاوی بفتح الطاء والحاء المهملتین ، هذه النسبة الى طحا وهي قرية باسفل أرض مصر من الصعيد يعمل فیها کیزان يقال له الطحویة من طین احمر . (م.م.)



بوده است از مردم مصر باشد و بهمین جهت اسم و نسبت این شاعر قطعاً<sup>۱</sup> طخاری بوده و در چهار مقاله و فرهنگ اسدی شاید در نسخه برداری تحریفی رفته باشد. ازین طخاری شاعر چیزی نمانده است جز دو بیت که در فرهنگ اسدی باسم طحاوی ثبت آمده<sup>۲</sup> ولی در فرهنگ سروری صریحاً بنام طخاریست و آن این است:

لبت گوئی که نیم گفته کاست<sup>۳</sup> می نوش اندر<sup>۴</sup> نهفتستی.  
زلف گوئی ز لب نهزیده<sup>۵</sup> بدله سوی چشمه رفتستی.

و از سبک این دو بیت پیدا است که طخاری دو بندۀ آن قطعاً از شعراي قرن چهارم و از اقراي رودکی بوده است. (سعید نفیسی شرح احوال و آثار رودکی ج ۲ ص ۵۱۸-۱۹) ورنه ایضاً سعید نفیسی، ریخ مدن ایران اسلامی ج ۲ ص ۴۵۹ (د ۱)

ص ۴۴ س ۱۰-۱۱، خیابازی نیشابوری - رجوع کن به سبک لابت ج ۲

ص ۲۷، و معلوم شد که مجمع الفصحی از روی جده بخد و هفت روز در سنه ۱۲۲۲ می نویسد: (حو ۱)

ص ۴۴ س ۱۱، ابوالحسن الکسائی<sup>۱</sup> - از مشاعر شعرای قرن چهارم هجری

است و ولادتش در سنه ۳۴۱ یعنی در سلطنت روح بن نصر جم زعمی - سنه ۳۳۱ (سنه ۳۳۱-۳۴۳) واقع شد و پنجاه سال در مدینه منوره ۳۹۱ سنه ۳۹۱ سلطنت سلطان محمود غزنوی است و در حدیث آمده است که حدیث خود در این تصریح میکند

بسیصد و چهل و هفت رسید نفوس سال  
چهار صد و سیصد و سیصد و سیصد سال  
بیامده بچهار صد و سیصد و سیصد سال  
در حدیث خود در این تصریح میکند  
ستوروار بدین سال گذاشته بودیم

۱- الکبری، ص ۱۰۵  
۲- همانجا، ص ۱۰۵  
۳- همانجا، ص ۱۰۵  
۴- همانجا، ص ۱۰۵  
۵- همانجا، ص ۱۰۵

بکف چه دارم زین پنجه شمرده تمام؟  
 شمار نامه با صد هزار گونه وبال.  
 دریغ قرّ جوانی ، دریغ عمر لطیف  
 دریغ صورت نیکو ، دریغ حسن و جمال.  
 کجاشد آن همه خوبی؟ کجاشد آن همه عشق؟  
 کجاشد آن همه نیرو؟ کجاشد آن همه حال؟  
 گذاشتیم و گذاشتیم و بودنی همه بود  
 شدیم و شد سخن ما فسانه اطفال.  
 ایا کسائی ، پنجاه بر تو پنجه گذارد  
 بکند بال ترا زخم پنجه و چنگال.  
 تو گر بمال و امل بیش ازین نداری میل  
 جداشو از امل و دوش وقت خویش بمال<sup>۱</sup>.

و بعد از تاریخ مذکور یعنی سنه ۲۹۱ معلوم نیست چه مقدار دیگر در حیات بوده است. پس معلوم شد که کسائی در آخر دولت سامانیه و اوایل غزنویه را دریافته است و بهمین ملاحظه است که مصنف او را در عداد شعراء آل سامان می شمرد و عوفی در لباب الالباب در جزء شعراء غزنویه و هر دو صحیح است (رجوع کنید بلباب الالباب ج ۲ ص ۳۳-۳۹ و لغات اسدی ص ۲۷<sup>۲</sup>) (حق).  
 کسائی مروزی کسائی یکی از شعراء شیرین زبان قرن چهارم است که بخصوص در ایجاد تشبیهات دقیق دست داشته است و سبک وی بزیبائی کلمات و استواری جمل ممتاز است.

نام کسائی معلوم و معین نیست ولی کینه او بحسب ضبط چهارمقاله<sup>۴</sup> ابوالحسن و بنقل آتشکده و مجمع الفصحاء<sup>۵</sup> ابواسحاق و لقبش مجدالدین بوده است.

۱ - نامه فسیده در باب الاشیاء - ج ۲ ص ۳۸-۳۹ مسطور است اجوا.

۲ - رک. فهرست لغت فارس مصحح آقبال (م.م.)

۳ - Voir aussi Ethé - Die Lieder des Kisá i Sitzungs-berichte der Münchener Akademie philos. philol. Class 1874: pp. 133.-148 (حق)

۴ - چهارمقاله ص ۲۶ چاپ لندن. افروز انقرا (رک. ص ۵۵ چاپ خرا)

۵ - مجمع الفصحاء ج ۱ ص ۵۸۲ افروز انقرا.

کسائی نام یا تخلصی است که در تذکره‌ها و اشعار شعرا و نیز در شعر خود (او) بدان یاد شده ولی بدون هیچ‌شاک و شبهتی در عصرهای بعد و ظاهراً در عصر خود نیز بدان معروف بوده و شهرت داشته است، و در علت وضع این اسم صاحب مجمع الفحشاء پنداشته که او را بدانجهت کسائی گفته‌اند که کسوت زهد در برداشته و کاره فقر بر سر گذاشته. و این سخن بعید است زیرا کسائی شاعری مدح سرا بوده و از اشعار او هیچ بوی زهد نمانده است، مگر اینکه در آخر عمر که از مدح دست کشیده کسوت زهد برگزیده باشد. و ازین رو باید در انجام زندگانی بدین شهرت یافته باشد ولی بزیرین فرعل علت تخصیص او باین اسم از میند زهد عصر ده ناچار آنرا هم کسوت زهد دربر داشته و کاره فقر بر سر گذاشته از معاومه نیست. و شاید جزئی است کس و کسوت صاحب مجمع الفحشاء را عذنی معلوم بوده که اکنون بره و می‌شود است. ظاهراً لفظ کسائی بر لسانی اطلاق می‌شده که کس بفرود شد یا برافروشد و عده از اعلام بدین نام معروفند که از آنجهت است: ابوالحسن عینی بن حمزه بن عبدالاسلام بیمن بن فیروز نجوی معروف قرن دوم، و دیگر ابوالسحاق براهم بن احمد کسائی مروزی که نام وی در انساب بمعنی دیده‌مشهود

در تذکره کسائی از این مرده بوده هیچ‌یک از نامست و عده کسائی در قرن دوم اتفاق کرده‌اند و یکی از شعرا منتهی لفظ است

زین بود از مرده کسائی  
 و لادن او نیز مسلم، در چهار ششده ۲۷ شوال سنه ۳۵۱ هجری در کسائی  
 شاید گفت کسائی نخستین شاعر است که در تاریخ خود در کسائی  
 و مثل معاومه داشته است. در یک دهه از این شعر کسائی در کسائی  
 بیست و چهارمین بیت از کسائی  
 بیامده بجهت توحه کسائی  
 نیکند و وجود این امپار در کسائی  
 نیست، صاحب کشاده و مجمع الفحشاء کسائی را در کسائی ۳۲۹

در کسائی در کسائی

شمرده و او را دوازده سال پیش از آنکه بوجود آید زنده و در شاعری قرین رود کی پنداشته‌اند. صاحب مجمع الفصحاء<sup>۱</sup> از نظامی عروضی نقل میکند که «کسائی عمر طولی کرده که با آنکه در زمان نوح منصور از آل سامان بوده زمان دولت غزنویه را نیز دریافته و مدایح سلطان محمود غزنوی گفته و حکیم معین بن شاه سید ناصر خسرو و علوی متخلص بحجت زمان حکیم را دریافته و بعضی قصاید او را جواب گفته چنانکه از مقاطع قصائد ناصر ظاهر است». گذشته از تردید محققین در سیادت ناصر خسرو، درین سخن چند اشتباه روی داده است: یکی آنکه معلوم نیست نظامی عروضی جز کتاب چهارمقاله که به جمع النود در موسوم است کتابی تألیف کرده باشد، و نیز صاحب مجمع الفصحاء جز همان چهارمقاله از نظامی عروضی کتابی در دست نداشته و بدان استناد نکرده است و در سرپای چهارمقاله یکجا فقط بنام کسائی اشاره شده و نام مهد و جان کسائی و معارضان وی مذکور نگردیده و بخصوص نام ناصر خسرو حتی در ضمن حکایات هم نیامده است.

دیگر معاصر بودن کسائی با نوح بن منصور و محمود غزنوی دلیل طول عمر وی نتواند بود، زیرا نوح بن منصور در سنه ۳۸۷ وفات یافته و در همان سال محمود غزنوی نیز بجای پدر امارت غزنین یافته و در سال ۴۸۹ با استقلال بر خراسان مستولی شده است و ممکن است (ادراک) شاعر، عصر نوح و محمود را در آغاز جوانی فرض کرد. همچنین هم عصری و معارضه ناصر با کسائی بر ادعای او دلالت نمیکند چه ناصر خسرو در سنه ۳۹۴ متولد شده و میتوان فرض کرد که وی شاعر عصر نوح بن منصور را دیده و با وی معارض شده باشد.

سوم از مقاطع قصائد ناصر اگر چه در آنها بنام کسائی و معارضه با وی اشاره رفته نمیتوان استدلال کرد و بیقین گفت که ناصر خسرو در زمان شاعری خود کسائی را دیده و با او معارضه نموده است. و هم صاحب مجمع الفصحاء<sup>۲</sup> از میر محمد تقی کاشی نقل میکند که کسائی قصیده‌ای بمطلع ذیل:

جان و خرد رونده برین چرخ اخضرند      یا هر دو ان نهفته درین گوی اغبرند

۱ - مجمع الفصحاء ج ۱ ص ۲۴۸ (فروزانفر).      ۲ - مجمع الفصحاء ج ۱ ص ۵۸۳

(فروزانفر).

سرود و نزد ناصر خسرو فرستاد، و او در جواب قصیده‌ای گفت که مطلعش این است :  
 بالای هفت چرخ مدور دو گوهرند  
 کز نور هر دو عالم و آدم منورند .  
 وصحت این روایت نیز مورد شک و تردید است ، زیرا این هر دو قصیده را  
 بناصر خسرو نسبت داده و در دیوان وی ضبط نموده‌اند و مقطع قصیده دوم را در  
 ظهراً مأخذ روایت میرمحمد تقی کاشی است و بنقل صاحب مجمع الفصحی<sup>۱</sup> این  
 طور است :

من چاکر و غلام کسی که او بگفت  
 جان و خرد رو همه برین چرخ اخطرت  
 باین طریق نقل میکنند :

ناصر غلام و چاکر آنکس که این بگفت  
 جان و خرد رو همه برین چرخ اخطرت  
 و درین صورت نه کسانی ساقی و برات دعوی دادند و در قصیده دوم  
 ناصر خسرو در جواب کسی گفت دلیلی بقی می ماند  
 و از همه عجب تر آنکه صاحب مجمع الفصحی<sup>۲</sup> در ضمن قصیده اول این  
 نقل میکنند :

ای حجت زمین خراسان ایسی باشد  
 که آهن چپ از زور دست جویس بر آید

ناصر خسرو درین شعر فقط حجت خطاب شده ، و حجت را عیب پیدا  
 است که اسماعیلیان نامیده اند و در جزایر دعوت خود را مکرر در آن  
 می نموده‌اند . و ازین رو باید این بیت را شریک در دعوت ناصر خسرو  
 انتخاب نمی بدعوت هال خراسان و باز کشیدن او بوقت حجت و این دعوت  
 ۱۱۱۱ گفته شده باشد . و از این کسی کسانی درین تاریخ بسیار نام برده  
 مسام توان دست .

خبر او بدینسان نسبت نسبت قصیده اول در دیوان  
 و کبرانه یاد گفت که ایست این دو قصیده در کتابت  
 و ناصر خسرو قصیده را پس از وفات کسی که در  
 ۱- مجمع الفصحی ج ۱ ص ۵۸۵ ( ۱۰۰۰ )  
 ( فروردین )

افتاده و معارضه را درزندگانی هر دو شاعر پنداشته است، و شاید منشأ اشتباه او این بوده که ناصر خسرو بمناسبت تشیع یا استادی کسائی<sup>۱</sup> و بحسب عقیده دانشمندفاضل آقای تقی زاده برای مروزی بودن کسائی در مقاطع اشعار خود از وی بسیار نام برده و خویش را با وی برابر و گاهی برتر شمرده است.<sup>۲</sup>

همچنین صاحب مجمع الفصحاء این مرثیه معروف کسائی را:

جنزۀ تو ندانم کدام حادثه بود که دیده‌ها همه مصقول کرد و رخ مجروح  
از آب دیده چو طوفان نوح شده مرو جنزۀ تو بر آن آب همچو کشتی نوح  
که بقول عوفی در روزه یکی از صدور مرو گفته راجع بوفاات نوح بن منصور  
تصور کرده و این هم اشتباه است، چه نوح مزبور در بخارا وفات کرده و شعر کسائی  
میرساند که جنزۀ متوفی را در مرو برداشته‌اند. دور نیست که استعمال نوح درین  
قطعه صاحب مجمع الفصحاء را با اشتباه افکنده باشد.

آنچه بتحقیق پیوسته این است که کسائی از شعراء او آخر عصر سامانی و اوائل  
دوره غزنوی بوده و درستایش محمود شعر سروده و بهمین جهت عوفی ویرا در ضمن  
شعراء عصر غزنوی یاد کرده است.

از میانۀ وزراء سامانیان عتبی وزیر را در حق کسائی انعام و صلوات فراوان بوده  
و کسائی در سپس دستایش او چامه های شیوا سروده و پرداخته، چنانکه سوزنی گوید:  
کرد عتبی با کسائی همچنین کردار خوب مانده عتبی از کسائی تا قیامت زنده نام.  
گویا عتبی ممدوح کسائی، عبدالله بن احمد معروف بابوالحسن عتبی باشد که  
پدرش ابو جعفر احمد بن حسین عتبی وزارت منصور بن نوح داشت و خود نیز در سنه  
۳۶۵ بو وزارت امیر رضی ابوالقاسم نوح بن منصور (۳۶۵-۳۸۷) برگزیده شد و تا سال  
۳۷۱ که بتحریر ابوالحسن سیمجوروفائق الخاصه مقتول گشت، متصدی شغل وزارت  
بود و بواسطه حسن سیاست و ادب دوستی او کار ملک نظام یافت و بازار شعر و ادب  
رواج گرفت.

۱ - مجمع الفصحاء ج ۱ ص ۴۸۵ (فروزانفر). ۲ - مقدمه دیوان ناصر خسرو طبع جدید

نهران ص ۶ (فروزانفر).

کسائی

آنچه از آثار کسائی بر میآید این است که وی بتشیع مائل و راستی شیعی مذهب بوده، چنانکه در یکی از قطعات خود علی را ستوده و خلیفه منصوب دانسته، گوید: مدحت کن و بستای کسی را که پیمبر

بستود و ثن کرد و برو داد همه کار

آن کیست بدین حال و که بوده است و که باشد

چیز شیر خداوند چنان حدیث از

مدت زندانی و سال وفات کسائی به تحقیق معلوم نیست ولی حدیث را در

اوستنباط میشود وی روزگار جوانی را پنهان و پنهانی ز سپیده است در خسار و در

و هوش سید شده و از غزل سرای شیمان در دیده و مدار آن چنان فتنه و در آن

ذیل باحوال خود اشعار کرده گوید:

گر ابروش چین آرد ز رویت روی من سدا

ده ز خسار هر از چین است چه ز خسار

سزد که بروین آرد دو چشم من سب و روز

شون کزین دست من معرکه است

ای آنکه جز ز شعر غزل شعر بخوان

هر کس کس سرش از سرش بر آید

آن چنان را بدین چنان همرو

درد سخنانی سخن

عوفی بند زد که کسائی قطع کنی ز کله در آن عصر آج سوز

و چنان ویرت رسد ویت سال» و بنده و در آن زمان در حدیث گفته

اعتماد کنیم بید گفت و فتن کسائی در سنه ۳۹۱ هجری

سالگی خود یاد کرده گوید:

بلف چه دارم زین پنجه همبرده است

۱- در این مورد (اوت و ...)

۲- ... (۳۱۳ ...)

ایسا کسائی پنجاه بر تو پنجه فشرد      بکند بال ترا زخم پنجه و چنگال .  
 و محتمل است که منشأ خیال وی این بیت کسائی بوده است :  
 گذاشتیم و گذشتیم و بودنی همه بود  
 شدیم و شد سخن ما فسانه اطفال .  
 ولی ازین دو بیت :

نهیب مرگ بازراندم همی شب و روز      چو کودکان بد آموز را نهیب دوال ،  
 تو گر بمال وامل بیش ازین ندازی میل      جدا شو ازامل و گوش وقت خویش بمال .

برمیآید که برخلاف پندار عوفی کسائی راهنگام سرودن این قطعه بزندگان  
 امیدها بوده و در بقیه عمر تدارک مافات را چشم داشته و ابیات مذکور را فقط برای  
 شکایت از رنج پیری گفته است .

کسائی اشعار بسیار دانسته و منظومات او مشهور بوده ، ولی جای افسوس است  
 که از اسمت این استاد ژرف اندیش و گوینده شیرین عبارت که میتوان او را در صف  
 اول شعراء قصیده پرداز قرار داد ، و نیز تشبیهات ویرا از تشبیهات دقیق و بلند پایه و  
 که نظیر زبان پارسی دانست ، جز مقدار مختصری (قریب ۲۰۰ بیت) بجا مانده و بقیه  
 از میان رفته است .

ابديع الزمان خراسانی . مجله ارمان . سال اول شماره ۱ ص ۲۷-۳۴ .  
 در کتب النقص تألیف عبدالجلیل بن ابی الحسین بن ابی الفضل قزوینی  
 رازی آمده :

« اما از شعراء فارسیان که شاعری<sup>۱</sup> و معتقد بوده اند و متعصب ، هم اشارتی برود  
 ... و در کسائی خود خرافی نیست که همه دیوان او مدائح و مناقب حضرت مصطفی (ص)  
 و آل اوست علیه و علیهم السلام . »<sup>۲</sup>

این قطعه بوی منسوبست و از آن تشیع گوینده استنباط میشود :

مدحت کن و بستای کسی را که پیمبر      بستود و ثنا کرد و بدو داد همه کار

۱- مصحح سید جلال الدین محدث . تهران . ۱۳۳۱ ص ۲۵۱-۲ . ۲- یعنی شیعی .

۳- نیز مؤلف کتاب النقص در ص ۶۲۸ نام کسائی را در زمره گویندگان شیعی یاد کرده است .

(تعلیقات چهار مقاله ۱۲)



آن کیست بدین حال که بوده است و که باشد  
 این دین هدی را بمثل دایره ای دان  
 علم همه عالم بعلی داد پیمبر  
 ناصر خسرو در اشعار خود اصراری در مقایسه شعر خویش با کسائی دارد و  
 هر چند شعر خود را بر شعر او رجحان دهد، او را بعنوان «فاضل» و «شهره» یاد  
 کند در دیوان ناصر خسرو آیه بار ذکر او در مقاطع قصاید و تمی آمده<sup>۱</sup>، از  
 آن جمله گوید:

از حجت نیر بند و حکمت  
 با نو سخنان او کهن داشت  
 تو شعرهای حجت بر خویشن بحجت  
 دیده رومی است سخنپای او  
 که دیبای رومی است اشعار من  
 و حتی بافتنی قصیده ای او به مطلع  
 قصیده ای به مطلع:

در حکمت و بند را سزائی  
 آن شهره مقالت کسائی<sup>۲</sup>  
 بر خوانان در کهن داشت ایندافتنه کسائی<sup>۳</sup>  
 در سخن شهره کسائی کسائی<sup>۴</sup>  
 در شعر فاضل کسائی کسائی<sup>۵</sup>  
 این کنند کردن ده سر آوردند پیشان

این کنید بیروزه بی روزن کردن  
 سروده و در بیان آن گوید

چون بنده مستنصر بنامش بدوید  
 برآمده بدین شعر من بن شعر کسائی  
 و مخصوص ازین بیت ناصر خسرو  
 تا او بدل بنده امه زمانی

خواست گسارن که در دهی خویش  
 بر مشرفی و زهره بود بمعنی  
 "من کنید کردن که در دهی خویش"

بنده شعر و است شعر

میتوان چنین حدس زد که کسائی نیز از طرفه سمعیته بود.

- ۱- دکتر برجسته حدیثی در تاریخ ادبیات ایران، ج ۱، ص ۳۳۲
- ۲- دیوان ناصر خسرو، چاپ تهران ۱۳۰۲، ص ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰
- ۳- دیوان من ۲۲۳
- ۴- دیوان من ۱۱۵
- ۵- دیوان من ۲۲۰
- ۶- دیوان من ۲۲۰
- ۷- دیوان من ۲۲۰
- ۸- دیوان من ۲۲۰
- ۹- دیوان من ۲۲۰

نداشته است.

ص ۴۴ س ۱۱، **عنصری** - ابوالقاسم حسن بن احمد عنصری بلخی شاعر بزرگ قصیده پرداز و مدح سرای قرن پنجم و معاصر سلطان محمود و پسرش سلطان مسعود بود. وفات وی بسال ۴۳۱ هجری اتفاق افتاد.<sup>۱</sup> (م. م.)

ص ۴۴ س ۱۴، **عسجدی** - هو ابو نظر عبدالعزیز بن منصور العسجدی المروزی المتوفی سنة ۴۳۲، از مشاهیر شعراء دربار سلطان محمود غزنوی. ترجمه حال او نیز در جمیع کتب تذکره مسطور است. (چقدار)<sup>۲</sup>

ص ۴۴ س ۱۴، **فرخی** - هو ابو الحسن علی بن جلولوغ الفرخی السجزی المتوفی سنة ۴۲۹، وی نیز از مشاهیر شعراء دربار سلطان محمود غزنوی، و ترجمه حال او در جمیع تذکره ها مرقوم است. نام پدر او را در لباب الالباب و در یکی از نسخ چهارمقاله در هشت صفحه<sup>۳</sup> بعد از این جلولوغ باغین معجمه و در هفت اقلیم و سه نه خه دیگر از چهارمقاله جلولوغ با عین مهمله و در مجمع الفصحاء قنوع با قاف و عین مهمله نوشته، و این آخری بظن غالب غلط صرف باید باشد. رجوع کنید بیفت هشت صفحه بعد از این در متن چهارمقاله<sup>۴</sup>، و معروف است که فرخی بر بط زن بوده. (چقدار)<sup>۴</sup>

ص ۴۴ س ۱۴، **بهرامی** - هو ابو الحسن علی البهرامی الترخسی، غیر از صناعت شعر در فن عروض و قافیه نیز سرآمد زمانه بوده و در آن علم تصانیف دارد چون غایة العروضین<sup>۵</sup> و کنز القافیه<sup>۶</sup>، رساله موسوم به خجسته<sup>۷</sup>؛ و شمس الدین محمد بن القیس در کتاب المعجم فی معاییر اشعار العجم مکرر از کتب او نقل کرده است و عصر او بتحقیق معلوم نگردید، و مجمع الفصحاء او را معاصر سبکتگین دانسته و با وجود

۱- رك: سخن و سخنوران. فروزانفر ج ۱. تهران ۱۳۰۸ ص ۹۸-۱۰۷: تاریخ ادبیات ایران. دکتر شفق. تهران ۱۳۲۱ ص ۵۹-۶۳ (م. م.) ۲- رك: سخن و سخنوران ایضاً ص ۱۴۷: تاریخ ادبیات ایران ایضاً ص ۶۳-۶۴. ۳- در کتاب حاضر ص ۵۸. ۴- رك: سخن و سخنوران. فروزانفر ج ۱ ص ۱۱۱-۱۲۵: تاریخ ادبیات ایران. دکتر شفق ص ۶۴-۷۱: شعر المعجم شبلی. ترجمه فخر داعی. تهران ۳۱۶ جلد اول ص ۲۶ ببعده: تاریخ ادبیات. فروزانفر چاپ مؤسسه وعظ و خطابه، تهران ۱۳۱۶-۱۷ ص ۶۹. (م. م.)

۵- رك: ص ۴۸ س ۲ همین کتاب (م. م.) ۶- رك: ایضاً ص ۴۸ س ۲.

۷- لباب الالباب ج ۲ ص ۵۵ (چقدار).

این وفات او را در سنه ۵۰۰ هجری می نویسد ، و این سهوی است عظیم چه وفات سبکتگین در سنه ۳۸۷ بوده است ، رجوع کنید بلباب الالباب ج ۲ ص ۵۵-۵۷ ولغات اسدی ص ۲۱<sup>۱</sup> و مجمع الفصحاء ج ۱ ص ۱۷۳ . (چق)<sup>۲</sup>

ص ۴۴ س ۱۲ ، زینتی (زینبی) - این نام را غالباً «زینتی» خوانده اند . مرحوم قزوینی در (چق) نوشته اند :

زینتی علوی از معاریف شعراء دربار سلطان محمود و پسرش سلطان مسعود بوده است ولی از اشعار او چیز قابلی بدست نیست (رجوع کنید بلباب الالباب ج ۲ ص ۳۹-۴۰ ولغات اسدی ص ۲۱<sup>۳</sup>) . ابوالفضل بیهقی در تاریخ مسعودی در ذکر مناقب سلطان مسعود گوید : « و آنچه شعرا را بخشید خود اندازه نمود چنانکه در یک شب علوی زینتی [را] که شاعر بود یک فیل بخشید و هزار هزار درهم چنانکه عیارش در ده دره نقره نه نیم آمدی و فرمود تا آن صله گران را در (بر - خ) پس نهاد و بخشید و بردند<sup>۴</sup> . و نیز همو گوید در حوادث سنه مذکورده « و شعرا پس آمدند و شعر خواندند و بر اثر ایشان مطربان زدن و گفتن در فتن و شراب روان شد و ششمن بر روی شد و گفتی درین بقت غم نماند ده همه هزارم شد ، و امیر [مسعود] شعری را که صد نفر بودند بیست هزار درهم فرمود ، و علوی زینتی را پنجاه هزار دره بخشید و بردند ، و عنصری را هزار دینار دادند ، و مطربان و مسخران را سی هزار درهم بخشید شعرها که خواندند همه در دوا این بیت است و در پنجاه پیشی دراز است (احوال عوفی «زینتی» خوانده و نویسد<sup>۵</sup> «زینتی زینت زمان و دره لایزال» در سیادت سیادت .»

براون هم در ترجمه اندلیسی (س ۳۰) و معنی آن (س ۱۵) در این باره می نویسد :  
۱- نک . لغت فرس و صحاح لغت : مهیبت لغام (۱۰۰) .  
۲- نک . لغت فرس و صحاح لغت : مهیبت لغام (۱۰۰) .  
۳- نک . لغت فرس و صحاح لغت : مهیبت لغام (۱۰۰) .  
۴- نک . لغت فرس و صحاح لغت : مهیبت لغام (۱۰۰) .  
۵- تذکره بیهقی طبع تهران (۱۳۵۰) ص ۱۳۵ .  
۶- بلباب الالباب ج ۲ ص ۳۹ .

Zinati ضبط کرده است .

آقای بدیع الزمان فروزانفر شرح حال او را در سخن و سخنوران<sup>۱</sup> بنام «زینتی-علوی» آورده اند .

آقای دکتر فیاض در متن تاریخ بیهقی<sup>۲</sup> وی را «زینبی» یاد کرده ، اما در صفحه ۱۳۱ حاشیه (۱) نوشته اند : «احتمال قوی می رود که «زینتی» باشد، همانکه در لباب الالباب (ج ۲ ص ۳۹) نام برده شده است .»

پس از طبع ترجمان البلاغه رادویانی باهتمام آقای احمد آتش، قرائت نام صاحب ترجمه بار دیگر مورد توجه قرار گرفته است .

مرحوم ملك الشعراء بهار در بحثی که راجع به «ترجمان البلاغه» در مجله یغما سال دوم شماره هشتم کرده اند، نوشته اند<sup>۳</sup> :

«س ۳۵ س ۸ - ۹ (ترجمان البلاغه) - در این صفحه یک قطعه از زینتی آورده است ، و این کتاب بخلاف عوفی نیز این شاعر را بجای زینتی<sup>۴</sup> «زینبی» آورده و من - الاتفاق مرحوم ادیب پیشاوری هم در تصحیح تاریخ بیهقی ویرا «زینبی» خوانده است<sup>۵</sup> . ما در لباب الالباب از بیت قصیده زینتی پنج بیت سراغ داریم . بجز متقارب و قطعه ای که در این صفحه آمده شعر پنجم و شعر قبل از آنرا دارد ، و در اوراق قبل هم ابیاتی از همان قصیده دیده شد ، و همه را ما اینجا نقل خواهیم کرد ، و بیت اول را از حقائق المسجر والمعجم افزودیم :

هر آنکه کجا آورد پارسیب      نماند همی با کسی پارسائی

۱- ج ۱ ص ۱۵۶، ۱۵۵ (م.م.)      ۲- چاپ تهران ۱۳۳۵، ۱۳۳۱، ۲۷۲، ۲۸۰ (م.م.)

۳- مجله یغما، ایسناس ۳۵۳ (م.م.)      ۴- عوفی گوید : «زینتی زینت زمان و ددرة کیهان

و او را زینتی علوی محمودی هم داده . لباب الالباب ج ۲ ص ۳۹ . و زینتستانی که عوفی در تعریف رجال کتاب مراعات میکنند می توانیم ظن قریب بعلم پیدا کنیم که از زینت زمان قصه اش آوردن جناس با «زینتی» بوده اند «زینتی» (بهار) .

۵- در نسخه ترجمان البلاغه که در سال ۵۰۷ هـ . استنسخ شده (ص ۲۴۹ ب . چاپ عکسی احمد آتش) صریحاً وی بنام «زینبی» یاد شده و چون تاریخ کتابت کتاب مزبور متجاوز از یک قرن پیش از تألیف لباب الالباب است بعضی قرائت مزبور را صحیح دانسته اند . (م.م.)

۶- صحیح «بیت سوده» است ، چه بیت اول درص ۲۳ ترجمان البلاغه آمده (م.م.)

نوای تو ای خوب ترک<sup>۱</sup> نو آئین  
 رهی گوی خوش ورنه بر راهوی زن  
 هوای ترا ز آن گزیدم ز عالم  
 گر آئی و این حال عاشق بینی  
 من و آشنا اندر آن جام باده  
 ای شہریاری کہ درد سپاہت  
 ای داد تو مر جهان را همیشه  
 ز خون عدو درد فتنہ نشانی  
 چگونہ است کز حرب سیری نیبانی  
 مگر نذر کردی دہ ہر مہ کہ بوشد  
 مدر عہد داری دہ همچون سکنند  
 زوصفت رسیدہ است شاعر بشعری

در آورد در کار من بینوائی  
 کہ ہرگز مبادم ز عشقت رھائی<sup>۲</sup>  
 کہ پاکیزہ تر از سرشاک هوائی  
 کنی رحم و در وقت پزی وی گرائی  
 از آن پس دہ افتادم این آشنائی  
 ہمی چشم دین را کند تو تیائی  
 چو از دام آزرده را مومیائی  
 بنیغ عدی ز ناک بدعت زدائی  
 چگونہ دہ بر جی ہرگز نیبانی  
 سپی را بیندی ز سبیری نشانی  
 مملوک زمین را بو قدرت ممانی<sup>۴</sup>  
 زعتت در فتنہ است زاوی زوائی

آقای احمد آقاسی پس از انتشار ماہر جوہ پیر در ترجمان البلاغہ در مجلہ  
 دانش از ۱۰-۱۱ ص ۵۸۴ در مورد زہ سحر ماکور حسن اوسمانیاد "زینتی" نسبت  
 عبدالجبار العوی کہ در زمان سلطان محمود ز مسعود غزوی ز سہ سالہ بخانی آباد  
 عوفی "زینتی" نیست ، بلکہ "زینتی" است

اولین بار آقاسی عہد اقبال در جوہ پیر حدائق سحر صفحہ ۱۰۱ از حدائق  
 علمی انبیا کردہ است ، وہ متن ترجمان البلاغہ میں معنی را از سہ سالہ  
 مرحومہ پیر در مجلہ دانش ۱۲۱ ص ۷۰۱-۷۰۳ در سہ سالہ  
 این سخن در نامہ مذکورہ ہا "زینتی" وہ "زینت" سخن دارد

۱- در سہ سالہ پیر در مجلہ دانش ۱۲۱ ص ۷۰۱-۷۰۳ در سہ سالہ  
 ۲- ص ۱۲۵ (۱۰۰) ۳- در سہ سالہ پیر در مجلہ دانش ۱۲۱ ص ۷۰۱-۷۰۳  
 ۴- در سہ سالہ پیر در مجلہ دانش ۱۲۱ ص ۷۰۱-۷۰۳  
 ۵- در سہ سالہ پیر در مجلہ دانش ۱۲۱ ص ۷۰۱-۷۰۳  
 ۶- در سہ سالہ پیر در مجلہ دانش ۱۲۱ ص ۷۰۱-۷۰۳

محمودی» نام میبرند، و چنانکه در مقالات مجله یغما اشارت رفت، قدیم ترین جایی و معتبر ترین کسی که از این شاعر و تخلص وی باین املا بصراحت نام برده است کتاب معتبر و مفید لباب الالباب تألیف شاعر و نویسنده بزرگ عصر خود، نورالدین عوفی صاحب جوامع الحکایات و اوامع الروایات و دو جلد لباب الالباب و غیره است که بقرینه توصیفی وی را «زینتی» دانسته است. فاضل محترم آقای اقبال در حواشی حدائق السحر ص ۱۰۱-۱۰۲ اورا زینبی از ماده «زینب» دانسته و با وجود صراحتی که در لباب الالباب راجع بزینتی دیده اند، و خود نیز میگویند: «تمام تذکره نویسان ... زینتی ضبط کرده اند» فقط با اعتماد نسخه اصلی حدائق السحر که مبنای کتاب حاضر ایشان بوده و ۶۶۸ هجری تاریخ دارد، با وجود تصریح عوفی که بمراتب از کتاب نسخه حدائق السحر معتبر ترش باید شمرد، ویرا زینبی از ماده «زینب» شمرده اند! ولی ما بخلاف سلیقه آقای اقبال ضبط عوفی را با صراحتی که دارد بر ضبط نسخه حدائق السحر و چهار مقاله - هر قدر تاریخشان قدیم باشد ( چون کاتبان باملائی اصلی این لفظ مثل عوفی تصریح ندارند) - رجحان می نهیم. و این رجحان نهادن از آنست که ضبط کاتبان - هر قدر قدیمی باشند - نمیتوان اعتماد کرد، چه بتجربه دیده ایم که در نسخه های بسیار قدیم فارسی و عربی اسامی و القاب بغلط ضبط شده است. یکی از شواهد صدق و حاضر ما همانا نام «امیر علی یوزی تکین» است که در همان نسخه حدائق السحر قدیمی ۶۶۸ آقای اقبال ضبط گردیده، و آقای آتش در نسخه ترجمان البلاغه خود که قدیم تر از آنست «امیر علی پورتکین» خوانده اند، و در نسخه چاپی دیگر که قدیمی است «علی نور مکتبی» است.

پس ضبط نسخه های خطی بدون تصریح باملائی حقیقی محتمل غلط بودن هست، اما ضبط صریح عوفی و تمام تذکره الشعراءها این احتمال را ندارد، مگر آنکه دلیل مسلم و ضبط مصرحی که نشود احتمال خطا و سهو در آن داد بدست داد، آنوقت حق داریم بگوئیم عوفی که خود در قرن ششم میزیسته و در خراسان و حتی در غزنین و هندوستان و سند با شعرا و دانشمندان و اهل ذوق حشر داشته است، اسم شاعری را

که بقدر عنصری و فرخی و عسجدی آنروز شهرت جهانی<sup>۱</sup> داشته است نشنیده یا شنیده و عمداً او را بجای آنکه زینبی از ماده زینب ضبط کند، زینتی از ماده زینت ضبط کرده است؛ از فاضل و استادی عجیبت که با اعتماد دو نسخه کتاب بگوید: «بعقیده نگارنده این سطور و بشهادت نسخه‌های قدیمی یعنی لابد نسخه حدائق ۶۶۸ و چهارمقاله (نسخه قسطنطنیه)<sup>۲</sup> زینبی صحیحتر است» و پس از این بگوید: «نسخ بواسطه پس و پیش شدن نقطه‌ها «زینبی» را «زینتی» خوانده، و عوفی که عادتش آوردن استعارات رکیک بوده با عبارت «زینتی زینت زمان» این غلط را در اذهان رسوخ داده است (!)»<sup>۳</sup>

هر گاه چنین منطقی کافی است ما هم می‌گوییم: بعقیده نگارنده این سطور و بشهادت تصریح نورالدین عوفی ده بعد از اسم زینتی با جمله وصفی بسیر شیرین «زینبی زینت زمان و نادره کیهان» املائی حقیقی زینتی را مکشوف دانسته است، زینبی صحیحتر از زینبی است لابد نسخ دو نسخه مزبور بواسطه پس و پیش شدن نقطه‌ها و عدم دسترسی بکتاب نفیس لباب الالباب عوفی و بی اطلاعی عمومی که در این مرده معهود است، زینتی را زینبی خوانده و ضبط کرده اند. و هذا بهذا! در نسخه‌های خطی بی‌بقی ده یکی در تصرف نگارنده است و چند نسخه دیگر که دیده شد، نسخ تصریح عوفی «زینتی» است. و شمس قیس رازی نیز در همین ضمیمه آمده است (رت: المعجم طبع اوقاف کتب ۳۵۹). از همه اینها بگذریم زینبی منسوب کدام زینت است زینت این شاعر خود نسبت «عوفی» دارد؛ دیگر نسبت زینبی چه معنی خواهد داشت؟ بی‌شک آقای قبل کتاب در بغداد خاندانی بوده است عوسوه زینبی، و الا در همه دنیا دیگر چنین نسبتی موجود نیست<sup>۴</sup> و جای حیرت است که چگونه مردی حراسی سواد و ذوق علوی هم دارد. منسوب بخواداده زینبی بغدادی که علوی هم نسبت به او صاحب ذوق بعد از مکشوف شدن تصریح عوفی و معرفت داشتن به این سطور

۱- اگر بگویم که شهرت آن شهرت جهانی است، یعنی در تمام دنیا شهرت یافته است، و این را می‌توانیم با شهرت جهانی در تمام دنیا مقایسه کنیم.

۲- و این نسخه در کتابخانه جامع کتب و اسناد مجلس شورای اسلامی تهران موجود است. و این نسخه در کتابخانه جامع کتب و اسناد مجلس شورای اسلامی تهران موجود است.

۳- آقای قبل در ترجمه خود از عوسوه زینبی، عوسوه زینبی را خوانده است و می‌گوید: «عوسوه زینبی» و عمارت که در عمارت خود از عوسوه زینبی، عوسوه زینبی را خوانده است و می‌گوید: «عوسوه زینبی»

۴- باس عین و تحقیق می‌توانیم بگوییم که در تمام دنیا چنین نسبتی موجود نیست (عوسوه زینبی).

میتواند قسم یاد کند کہ تخلص این شاعر زینتی است نہ زینبی ...! (م.م)

ص ۴۴ س ۱۲ ، بزرجمہر قاینی - هو الامیر بزرجمہر ابو منصور قسیم بن -  
ابراہیم القاینی، معاصر سلطان محمود و پسرش سلطان مسعود بودہ است (باب الالباب  
ج ۱ ص ۳۳) . ابو منصور تعالیٰ در کتاب تنمۃ الیتیمۃ ترجمہ حالی از او منعقد نمودہ،  
گوید<sup>۲</sup>: «ابو منصور قسیم بن ابراہیم القاءی (کذا - والظاهر القاینی<sup>۳</sup>) الملقب ببزرجمہر  
شاعر مفلح مبدع باللسانین من شعراء السلطان الاجل | مسعود بن محمود الغزنوی |  
ادام اللہ تعالیٰ ملکہ، یقول فی استطالة الشتاء، واستبطاء الربیع ما تفرد بمعناه واحسن کل  
الاحسان فی التشبیہ البدیع، حیث قال :

لقد حال دون الورد برد مطاول  
و حجب فی الثلج الربیع وحسنہ  
وله فی الہجاء البدیع :

کأن سعوداً غیبت فی مناخس  
کما کتف فی بیض فراخ المتواوس

قدور کم<sup>۴</sup> کیلا تمہم النار

بخلتهم فود المشرکون لو اتهم  
وله ایضاً :

رأیتک تبغی بسوہ الصنیع  
وتفعل قبل الضیوف الیدین  
بناء جمیلاً مسوقاً الیک  
کانت تفعل منہم یدیک» (جق)

ص ۴۴ س ۱۲ ، مظہری - مقصود مظفر پنجدھی<sup>۵</sup> مروی<sup>۶</sup> است (رجوع کنید

بالباب الالباب ج ۲ ص ۶۳ - ۶۵) . (جق)

۱ - پایان گفتار مرحوم بہار .

۲ - Bibliothèque Nationale. Arabe. 3308 f 563 b .

۳ - ص ۴۵ تنمہ ج ۲ باہتمہ اقبال، طہران ۱۳۵۳ ص ۴۵ (م.م) ۳ - در تنمہ طبع آقای قزوینی:

القاینی . (م.م) ۴ - هذا هو الظاهر الملائم للمعنی وفي الاصل: قدورهم . اجق .

۵ - پنجدھی (پنجدید) از مجال مروا الزااست (چقدا) . ۶ - بول ہورن طبع کنندہ لغات

اسدی کلمہ مروی زا (ہروی) خوانندہ و اشتہار نمودہ است . مظفر پنجدھی صاحب ترجمہ را کہ اسدی اشعار

اورا مکرر باستشہاد آردہ است بمظفری ہروی کہ معاصر خواجہ سلمان سوچی بود ، و در سنہ ۷۳۸

وفات یافتہ است (تذکرہ تقی الدین کشانی نسخہ دیوان ہند در لندن . (2562 f. 636 b) (چقدا)

(نمرہ 667 از فہرست ایتہ) و از ملاحظہ تاریخ وفات وی واضح میگردد کہ مجال است مراد اسدی او باشد .

زیرا ہر چند تاریخ وفات اسدی صاحب فرہنگ معلوم نیست ولی یقین است کہ مؤخر از قرن ششم ہجری

نبودہ است واللہ الموفق للصواب . (چقدا) . (تعلیقات چہار مقالہ ۱۲)



ص ۴۴ س ۱۴ ، منشوری - عوا بوسعید احمد بن محمد المنشوری السمرقندی،  
 از شعراء سلطان محمود بوده است (رجوع کنید بلباب الالباب ج ۲ ص ۴۴ - ۴۶) و  
 رشیدالدین وطواط در حدائق السحر گوید منشوری در صنعت تاون از صنایع الفظیة  
 بدیع یعنی ساختن شعری که ممکن باشد در دو بحر یا زیاده خوانده شود مختصری  
 ساخته است و خورشیدی آنرا شرح نموده.<sup>۱</sup> (حجق)  
 آقای اقبال نوشته اند:

«احمد منشوری - ابر سعید احمد بن محمد بن محمد منشوری سمرقندی که  
 صاحب چهارمقاله (درس ۲۸)<sup>۲</sup> آنرا در ردیف شاعری و عسجدی و فرخی و زینبی<sup>۴</sup> در  
 قرآن ایشان و در جزء سعراى آل سبکسین تعداد کرده معاصر بوده است و ساجد  
 یمین الدوله محمود (۳۸۸ - ۴۲۱) در ذکر آن در مفدازی از اشعارش را عوفی در  
 لباب الالباب (ج ۲ ص ۴۴ - ۴۶) آورده است. از خورشیدی و حوال و احادیث  
 بدست نیامد.»

(عیس اقبال - معانی حدائق السحر ص ۱۲۵ - ۱۳۰)

ص ۴۴ س ۱۴ . منوچهری - عوفی زینبی - من فرخی و فرخی منوچهری -  
 الدامغانی المتوفی سنة ۴۳۲ . از شعراء سبکسپوز و برجسته حائس همت است  
 است.

ص ۴۴ س ۱۴ . مسعودی - زینبی ساجد سعید زینبی بوده است

<sup>۱</sup> حدائق السحر (British Museum - Or. 2011.1.25) (ص ۱۲۵ - ۱۳۰)  
 منوچهری زینبی (ص ۵۵ - ۵۶) (ص ۳۰ - ۳۱) (ص ۳۰ - ۳۱) (ص ۳۰ - ۳۱)  
 ص ۹۹ - ۱۰۰ (ص ۹۹ - ۱۰۰) (ص ۹۹ - ۱۰۰) (ص ۹۹ - ۱۰۰)  
 تصحیح اول ۱۳۲۱ (ص ۱۱ - ۱۲) (ص ۱۱ - ۱۲) (ص ۱۱ - ۱۲)  
 شعر محمود ساجد سعید زینبی (ص ۱۳۲ - ۱۳۳) (ص ۱۳۲ - ۱۳۳)  
 همان (The Literary History of Persia vol II, p. 153-156) (ص ۱۵۳ - ۱۵۶)  
 ص ۱۶۰ - ۱۶۱ (ص ۱۶۰ - ۱۶۱) (ص ۱۶۰ - ۱۶۱) (ص ۱۶۰ - ۱۶۱)  
 حدائق السحر (British Museum - Or. 2011.1.25) (ص ۱۲۵ - ۱۳۰) (ص ۱۲۵ - ۱۳۰)  
 (p. 226) (ص ۲۲۶) (ص ۲۲۶) (ص ۲۲۶)  
 خود شعر مسعودی و حدائق مسعودی (ص ۱۰۰ - ۱۰۱) (ص ۱۰۰ - ۱۰۱)

کنید بلباب الالباب ج ۲ ص ۶۳). ابوالفضل بیهقی در تاریخ مسعودی در حوادث سنه ۴۳۰ گوید: «امیر [مسعود بن محمود غزنوی] رضی الله عنه بجهن مهرگان نشست روز سه شنبه بیست و هفتم ذی الحججه<sup>۱</sup>، بسیار هدیه و نثار آوردند. شعرا را هیچ نفرمود و بر مسعود رازی خشم گرفت و او را بهندوستان فرستاد که گفتند او قصیده گفته است و سلطان را نصیحتها کرده [در تعریف بقبائل سلجوقیه] در آن قصیده، و این دو بیت از آن قصیده است:

مخالفتان تو موزان بدند و مار شدند بر آرزودن موزان مار گشته دمار  
 مده زمانشان زین بیش و روزگار مبر که ازدها شود از روزگار یابد مار.  
 این مسکین سخت نیکو نصیحتی کرد هر چند فضول بود، و شعرا را باملواک این  
 نرسد!<sup>۲</sup> (چق)<sup>۳</sup>.

ص ۴۴ س ۱۴، قصار امی - در غالب نسخ و در لغات اسدی ص ۲۷ بهمین هیأت  
 نوشته شده است و معلوم نشده نسبت به چیست و ضبط آن چگونه است، و از لغات اسدی  
 برمی آید که وی از مداحان سلطان ابوالاحمد محمد بن محمود غزنوی بوده است. در  
 لغت کفا گوید، «کفا سختی بود. قصار امی گفت:

میر ابو احمد محمد خسرو ایران زمین  
 آنک پیش آرد در شادی چو پیش آید کفا. (چق).  
 آقای احمد آتش در مقدمه ترجمان البلاغه نویسد<sup>۴</sup>:

قصار امی - نام این شاعر در تاریخ ادبیات ایران فقط در چهارمقاله ضمن شعرای  
 دوره سامانیان ذکر شده است.

میرزا محمد قزوینی در حاشیه ای که در این باب نوشته (صفحه ۱۳۵ ببعد)  
 لا اقل بتعیین عصر او موفق شده است از اینقرار که اسدی در لغت فرس ذیل کلمه کف

- ۱ - مطابق ۱۹ سپتامبر ۱۰۳۹، پس معلوم میشود که جشن مهرگان مطابق اول (یا اوایل) پاییز بوده است در آن اعصار، نه مطابق جدی چنانکه گویا قبل از اسلام آنطور بوده است. (چفدا).
- ۲ - تاریخ بیهقی (طبع اول) طهران ص ۶۰۱ (چق) و درك: تاریخ بیهقی چاپ دکتر غنی و دکتر فیاض ص ۵۹۵ (م.م).
- ۳ - درك: دکتر صفا، تاریخ ادبیات ج ۱ ص ۴۶۹ - ۷۱ (م.م).
- ۴ - ترجمان البلاغه مقدمه ترکی ص ۱۲۸-۱۳۰. این مقاله توسط دوست فاضل آقای خوئی زریاب ترجمه شده است (م.م).

بمعنی سختی این بیت را از شاعر مذکور شاهد آورده است (ص ۶ و مقدمه ص ۲۷) :

میر ابو احمد محمد خسرو ایران زمین

آنک پیش آرد در شادی چو پیش آید کفا.

این ممدوح سلطان محمد پسر محمود غزنوی است که بعد از مرگ پدرش مدتی حکومت کرد (۹۹۷ میلادی - ۴۲۱ هجری) و بعد مجبور در دید که تخت سلطنت را به برادرش مسعود واگذار کند. این شعر در همان سال حکمرانی سلطان محمد گفته شده است. بنابراین قصار امی از شعرائی است که در قرن پنجم هجری = قرن یازدهم مسیحی میزیسته. نه تنها زندگی این شاعر بلکه نحوه قرائت اسم او نیز مجهول است. پاول هرن در مقدمه لغت فرس احتمال داده است که این اسم محرف قاضی رامی است ولی او توضیح نداده است که چرا اسمی که از کلمات بسیار معروف ترکیب شده و علاوه نام یکی از شعرای درباری بوده اینقدر تغییر شکل داده است، بلکه پس از آن نخستین بار این کلمه را در متن دیده آرا از اشتباه مستسخ دانسته است. اما در این فرضیه بیچوجه نام شاعر را روسن همسازد. میرزا محمد قزوینی فقط در مورد نبودن نسبت و حرز قرائت این اسم گفته کرده است. در نسخه ترجمان نامه که در این گونه مواقع سودمند است روی الف دوم ضمه گذاشته شده است. این مضمون چنان است که باید این اسم را «فتار امی» خوانند.

نام قصار امی که بمعنی «دوازده امی» است برای این شاعر شده مصرع اول بیت و ولی قبول آن نیز غیر ممکن نیست. اولاً ممکن است که آن نسبت به حرف «م» از سمنانیش داده شده و بعد جایی که صلی و در گرفته شد و احسن فعلی که در این نسبت شعر اصالی شاعر را میرساند. شاعر هر قدر اصلاح در شعرش حضور ذهن اساسی داشته باشد، لازم است که در سینه او به نسبت به وجود بیاید. حکایت مربوط به مصرعی که نخستین بار در سینه او به وجود اشتغال میورزید ولی بعد از آنکه در سینه او رسیده بود و در سینه او در سینه او نیست، زیرا شاعر نمیتواند از محیطی که در آن هیچکدام مال و همه در سینه او ظهور کنند.

بناء علیه محتمل است که شاعر ما در همان زمان که گازی بی سواد بود بشعر گفتن پرداخته و خود را بعضی از حکام عصر نزدیک ساخته است. بنا بر این بقصیده ما تلفظ صحیح این نام قصار اُمّی است و معنی آن هم «گازی بی سواد» است. از این شاعر در این کتاب فقط یک قطعه ذکر شده است ۲۵۲. a. (۲ بیت).

ص ۴۴ س ۱۴ ، ابوحنیفه اسکافی<sup>۱</sup> - از شعراء مخصوص سلطان ابراهیم بن مسعود غزنوی (سنه ۴۵۰ - ۴۹۲)<sup>۲</sup> بوده است. ابو الفضل بیهقی در تاریخ مسعودی بعد از ذکر ورود سلطان مسعود بغزنه و جلوس او بر تخت سلطنت در سنه ۴۲۲ گوید: «و اینجا قصیده داشتم سخت نیکو، نبشتم که گذشتن سلطان محمود و نشستن امیر محمد و آمدن امیر مسعود از سپاهان رضی الله عنه و همه احوال درین قصیده بیامده است. و سبب این چنان بود که درین روزگار یعنی در سنه ۴۵۱ در اواخر سلطنت فرخزاد بتصریح خود بیهقی در دو صفحه قبل از آنکه تاریخ اینجا رسانیده بودم ما را صحبت افتاد با استاد ابوحنیفه اسکافی و شنوده بودم فضل و ادب و علم وی سخت بسیار. اما چون ویرا بدیدم، این بیت منتبّی را که گفته است معنی نیکوتر دانستم:

واستکبر الاخبار قبل لقاءه  
فلما التقینا حقر الخیر الخیر.

و در میان مذاکره ویرا گفتم هر چند تو در روزگار سلطانان گذشته نبودی که شعر تو دیدندی و صلت و نواخت مر ترا کمتر از دیگران نبودی، اکنون قصیده بیاید گفت و آن گذشته را بشعر تازه کرد تا تاریخ بدان آراسته گردد. وی این قصیده بگفت و نزدیک من فرستاد. چون کسی پادشاهی گذشته را چنین شعر داند گفت اگر پادشاهی

۱ - در اینجا و در ابواب الاثر اسکافی بدون یاد نسبت نوشته شده است. ولی در تاریخ بیهقی و در جمیع تذکره های شعرا اسکافی با یاد نسبت مسطور است، و مشهور نیز همین است. و گوید این اقرب بصواب باشد، زیرا که بیهقی با وی معاصر و از دوستان او بوده است. پس قول او مقدم است بر اقوال سایرین. (چق) (این قول) در صورتی صحیح است که بیهقی ضبط کلمه و داشتن به اشاره کرده باشد. یا نسخ بیهقی را از هر گونه تحریف بدون بشماریم. لیکن بیهقی ضبط کلمه اشاره ننموده است. (فرزادفر). مجله ارمان ساز اول شماره ۵-۵ ص ۱۲۳. ۲ - در چق: سنه ۵۵۱ - ۵۵۹. در چقا نوشته اند: در جای دیگر مثلا ص ۱۴۰، ۱۴۳، ۱۵۴ (چپ لندن): ۴۵۰-۴۹۲ و در باب مسودات چهارمقاله (پایین). طبق تفصیلی که خود آن مرحوم در چند صفحه بعد در چقا نوشته از قول اخیر را صحیح دانسته اند. رک: ص ۱۱۵-۱۱۸ (م.م.)



وی قصیده گفت وصلت یافت، و بر اثر آن قصیده دیگر درخواست، و شاعران دیگر پس از آنکه هفت سال بی تربیت و بازگشت وصلت مانده بودند صلت یافتند، و بوحنیفه منظور گشت و قصیده‌های غرا گوید، یکی از آن این است:

صد هزار آفرین ربّ علیم      باد بر ابر رحمت ابراهیم  
آفتاب ملوک هفت اقلیم      که بدو نوشد این جلال قدیم

الی آخر القصیده، و دیگر این قصیده است:

آفرین باد بر آن عارض پاکیزه چو سیم

وان دو زلفین سیاه تو بدان شکل دو جیم

از سر پای توأم هیچ نیاید در چشم

اگر از خوبی تو گویم يك هفته مقیم.

الی آخر القصیده<sup>۲</sup>.

و همو گوید در اواخر کتاب بعد از شرح شکست فاحش سلطان مسعود از سلجوقیه در نزدیکی مرودرسنه ۴۳۱ و مراجعت او بغزنه: «و در آن زمان که بغزنین باز آمدیم با امیر، و کس را دل نمانده بود از صعوبت این حادثه، و خود پس بقان بود این پادشاه بزرگ را، و من میخواستم چنین که این نامه را<sup>۱</sup> نبشتم، بعد از اینحال این هزیمت را در معرض خوبتر بیرون آورم، و فاضالی بایستی که چند شعر گفتم تا هم نظم بودی و هم نثر. کس را نیافتم از شعراء عصر که درین بیست سال بودند اندرین دوات تا کنون | یعنی سنه ۴۵۱ به - تصریح خود بیبھی در چند ورق بعد | که این تاریخ اینجا رسانیدم؛ از فقیه بوحنیفه ایده الله تعالی بخواستم، و وی بگفت و سخت نیکو گفت و بفرستاد، و کآ خیر عندنا من عنده<sup>۳</sup> و کار بر این بنماند و فال من کی خطا کند؛ و اینک در مدت نزدیک از دوات خداوند سلطان ابوالمظفر ابراهیم اطال الله بقاءه و عنایت عالی چندین تربیت یافت و صلتهای

۱- یعنی در مدت سلطنت فرخزاد از سنه ۴۴۴-۴۵۱ (چق) ۲- تاریخ بیبھی طبع (اول)

طهران ص ۳۸۷ - ۳۹۱ (چق) ۳- یعنی نامه ای که بیبھی از جانب سلطان مسعود بارسلان

خان پادشاه ترکستان نوشته است در باب شرح این هزیمت فاحش و در تاریخ مسعودی طبع طهران

ص ۶۳۱ - ۶۳۳ مذکور است . ۴- « . . . واصله من قبل ابی نواس، فکل خیر عندهم من عنده

یصف کلب صید، « العمدة لابی رشیق ۲ : ۳۶ ) (چقدا) .



بنابر این لازم می‌آید که ابوحنیفه اسکافی قریب شصت یا هفتاد سال بصنعت شاعری اشتغال داشته‌است، و این خارج از معتاد است. و از نوادر سهوهای مجمع الفصحاء آنست که اولاً ابوحنیفه اسکافی را با ابوالقاسم اسکافی کاتب آل سامان یکی فرض کرده است و حکایتی که مصنف در صفحه ۱۳-۱۵ در باره ابوالقاسم اسکافی نقل کرده مع ان فیها ما فیها بدو نسبت داده، و او را متعاقباً کاتب الپتکین متوفی در سنه ۳۵۴ و نوح ابن منصور سامانی متوفی در سنه ۳۸۷ و سلطان مسعود غزنوی متوفی در سنه ۴۳۳ دانسته است؛ و ثانیاً با وجود آنکه وفات ابوحنیفه اسکافی را در سنه ۳۸۶ نوشته (و بتقلید او یاول هورن طبع کنندۀ لغات اسدی نیز همین قول را اختیار نموده) او را از شعراء سلطان ابراهیم غزنوی که از سنه ۴۵۱ - ۴۹۲<sup>۲</sup> سلطنت نمود، شمرده است؛ (حجق).

آقای فروزانفر نوشته‌اند (مجله ارمان سال اول شماره ۴-۵ ص ۱۴۲): «اولاً لازم نیست ده بوحنیفه شصت یا هفتاد سال بشاعری اشتغال ورزیده باشد، زیرا ممکن است سنجر را در مدت حکومت وی در خراسان یعنی ما بین سنه ۴۹۰ و ۵۱۱ مدح گفته باشد... ثانیاً قریب شصت یا هفتاد سال شاعری کردن خارج از معتاد نیست، زیرا عده‌ای از شعراء قرن پنجم و ششم قریب به همین مدت و بیش از آن بشاعری اشتغال ورزیده‌اند از جمله معزی شاعر... و همچنین سنائی... و انوری... و ب وجود این ادله نمیتوان هفتاد سال شعر گفتن را بدون از اندازه عادت درفت. بلی اشکال اینجاست که عوفی ابوحنیفه اسکافی را از اهل مرو شمرده و ابوحنیفه اسکافی مذکور در تاریخ بیهقی قطعاً از اهل غزنه بوده‌است، چنانکه خود گوید:

از آنکه هستم از غزنی و جوانم نیز همی نه بینم مرعلم خویش را بازار.

و بیهقی که با بوحنیفه معاصر بوده و ابوحنیفه بدرخواست او بقصیده پرداخته در حق وی مینویسد<sup>۳</sup>: «چون از اول تاریخ فصلی دراز بیانوردم در مدح غزنین. این حضرت بزرگوار که پاینده باد و مردم آن - واجب دارم و فریضه بینم که کسانی که

۱ - از چاپ لیدن == ص ۶۲ - ۶۴ چاپ حاضر (م. م.) ۲ - در حق ۲۹۳ و در جفدا

(۴۹۲) تصحیح شده (م. م.) ۳ - تاریخ بیهقی طبع (اول) طهران ص ۲۷۲ (فروزانفر).

(تعلیقات چهار مقاله ۱۴)



ازین شهر باشند و در ایشان فضلی باشد ذکر ایشان بیاوردن، خامه مردی چون بوحنیفه که کمتر فضل وی شعر است . « و اگر عوفی را در مروی بودن ابوحنیفه اشتباهی دست نداده باشد، باید گفت دو بوحنیفه شاعر داشته ایم : یکی بوحنیفه اسکافی بی یاء نسبت مذکور در بیہقی و دیگر ابوحنیفه اسکافی بی یاء نسبت کہ عوفی ویر از شعراء سنجر می شمارد . »

آقای اقبال نوشته اند (مجله شرق دورہ اول شماره ۷ ص ۴۲۴ پیوست) . « اما اینکه برای رد قول حضرت استادی در خارج از معتاد دانستن شصت یا هفتاد سال شاعری، معزی و سنائی و انوری را مثل آورده اند، باید عرض کنیم کہ اگر ده نفر دیگر را ہم بر این سه نفر می افزودند باز حکم خارج از معتاد بودن نقص نمیشد . و اصلاً تنها شصت هفتاد سال شاعری کردن اسکافی نیست کہ حضرت استادی را بر آن قول عوفی واداشته، بلکه مروزی بودن ابوحنیفه اسکافی مذکور در لیب الالباب و غزنوی بودن ابوحنیفه اسکافی مذکور در تاریخ بیہقی و بودن یکی از آن در شعرائ سنجری و بودن دیگری از فقہاء و مدرّسین غزنین، حضرت استادی را بر آن واداشته، و شصت هفتاد سال شاعری را مؤتد تردید خود قرار داده اند .

قاعدہ بید ابوحنیفه اسکافی مذکور در بیہقی و بوحنیفه اسکافی مذکور در فرهنگ اسدی و بوحنیفه اسکافی چهار مقاله هر سه یکی باشند و بوحنیفه اسکافی مروزی کہ صاحب لیب الالباب ذکر او را در تعداد شعرائ آل سجدوف خراسان آورده شاعری دیگر است کہ مختصت زندگانی و شاعر فوق دربار در زمان ساسانیان است .

ص ۴۴ س ۱۳، راشدی۔ جز درین موضع از متن در هیچ کتابی در دسترس نیست .

و تاریخ، نام این شاعر برده نشده است، و اشعار او ظہراً بیہقی بعضی از اشعار او بعضی قصاید مسعود ساسانیان معلوم میشود کہ ز اشعار ز ساجد بن مسعود است . ظہیر الدواہ رضی الدین ابراہیم بن مسعود بن محمد بن ساجد (۲۰۰-۲۵۰) ذکر او کرده است، از جمله قصیدہای گفته او در کہ بعضی بن است .

روندہ شخصی قاعد کش و صفا

نام اسکافی در آراس سنجر

و مسعود سعد سلمان در مدح سیف الدوله محمود بن سلطان ابراهیم قصیده‌ای  
بر همین وزن و روی گفته ، مطلعش این است :

همی گذشت بمیدان شاه کشور  
عظیم شخصی قلعه ستان و صفدر.  
و در اثناء قصیده در اشارت بر اشدی و قصیده او گوید :

تمام کرد یکی مدحتی چو بوستان  
چنانکه راشدی استاد این صناعت  
بدیبه گفتست اندر کتابخانه  
بر آن طریق بنا کرد آن که گوید  
«رونده شخصی قلعه گشا و صفدر  
مفاعیلن فعالاتن مفاعیلن فع  
خدایگانا ! امروز راشدی را  
رسید شعر بشعری و شد بگیتی  
ز شعر اوست همه شعرهای عالم  
چو نثر او نبود نثر پرمعانی  
اگر نباشد پیشت رهی مصدق  
حدیث کردن بی حشو او نگه کن  
دهند بی شک افاضل بر آن گواهی

و از قصیده دیگر مسعود سعد سلمان چنان معلوم میشود که مابین مسعود سعد  
سلمان و راشدی کدورت و منافستی - که همیشه مابین فضالی معاصر معهود است - روی  
داده بود . در خطاب بسیف الدوله گوید :

خدایگانا ! دانی که بنده توجه کرد  
هر آن قصیده که گفتیش راشدی یات ماه  
اگر نه بیم تو بودی - شهاب - بحق خدای

۱- یعنی: کردم (چق) . ۲- کذا فی دیوان مسعود ، و وزن فسد است یعنی سه یا چهار  
حرف زیاد است چنانکه از تقطیع بیت ظاهر میشود (چق) و در نسخه خطی که در نوبت حقیر میباشد ، این  
مصراع چنین است : اگر بفضل سازد رهیت محضر ، وزن درست است . (م . بهار) .

و نباید این راشدی را برشیدی سمرقندی که او نیز در همان عصر بوده و میان او و مسعود سعد سلمان نیز قسایدی مبادله شده است اشتباه نمود، چنانکه بعضی از باب تذکره نموده اند.

**ص ۴۴ س ۱۳، ابوالفرج رونی.** از مشاهیر شعراء عصر غزنویه است و قساید وی غالباً در مدح سلطان ابوالمظفر ظهیر الدوله رضی اللہ عنہ بن مسعود بن محمود غزنوی (سنه ۴۵۰ - ۴۹۲) و پسرش سلطان مسعود بن ابراهیم (سنه ۴۹۲ - ۵۰۸) میباشد. بنا بر این وی بعد از سنه ۴۹۲ ۵ سال جاوس سلطان مسعود است قطعاً در حیات بوده. پس اینکه تقی الدین کاشی وفات او را در سنه ۴۸۹ مینویسد بگمانی بی اصل است، و رونی بضم راء مبرهه و سکون واو و در آخر یون منسوب است برونه که از توابع لاهور است چنانکه عوفی در لبیب الالباب<sup>۱</sup> گوید: «مواده منسب او خطه لوهور بود و این خطه بفضل لاتناهی او بر سایر بلاد مفاخر و مبهی» و همچنین امین احمد رازی در تذکره هفت اقلیم نیز او را در فصل شعرا لاهور عنان میکند. در تاریخ کزیده گوید که رونه از قرای خدوران خراسان است و در مجمع الفصحاء مسطور است که از قرای نیشابور است و هر دو قول خطاست<sup>۲</sup>.

در وفات سلطان ابراهیم غزنوی اختلاف است. جمیور مؤرخین وفات او را در سنه ۴۹۲ ضبط کرده اند، از جمله صاحب طبقات ناصری (۵ جلد) و مؤلف تاریخ جو زجانی داماد همین سلطان ابراهیم بوده، با ختبر، پس دختر عیاذ لعلی و غیره جده او بوده است. و بنا بر این با قریب احتمالات مضمون اهل لبیب ادریسی صحیح است. او با خبیرتر از خبیر و احوال غزنویه بوده. بنی لاهور) صاحب تاریخ لاهور و قاضی بیضاوی بنقل بدائونی از درمنسج التذکره از جلد ۳۶، ۳۷ و ۳۸ و بنی کاشی بنقل حبیب السیر از در جزوه از جلد دوم، ص ۳۲.

۱- چنانکه گوید:

۱- در کتاب مسعود بن مسعود...  
۲- لبیب الالباب...  
ابوالفرج، تذکره شرح حال ابوالفرج رونی...  
از معین، تهران ۱۳۰۲، (ص ۱۰۰)

۲: ۱۶۶b، ولین پول در طبقات سلاطین اسلامی ۲۸۹، ولت التواریخ ورق 29a، و تاریخ فرشته ج ۱ ص ۴۹ فی احدی روایتیه، و از ص ۵۹ از تاریخ السلجوقیه للعماد - الکاتب که در شرح احوال سلطنت برکیارق گوید: «واطاعه ابراهیم صاحب غزنه» و این واقعه را بعد از وقایع سنه ۴۹۰ ذکر میکند مثل این برمی آید که سلطان ابراهیم در سنه ۴۹۰ در حیات بوده است، ولی یاک چیز قطعی و یقینی است، و آن این است که ازین عبارت عماد کاتب صریحاً و اضحاً و قطعياً و نهایتاً برمی آید که سلطان ابراهیم بطور قدر متیقن در سنه ۴۸۶ در حیات بوده است، چه این سال ابتدای سلطنت برکیارق است. پس قول ابن الاثیر که وفات او را (یعنی وفات ابراهیم را) در سنه ۴۸۱ نوشته است بکلی و بکلی باطل میشود، پس الحمد لله این یاک برهان قطعی شد بر بطالان قول ابن الاثیر (اگرچه دلیل قطعی بر اثبات قول منهاج سراج و جمهور مؤرخین که وفات او را در سنه ۴۹۲ می نویسند، نیست. ولی در هر صورت قول ابن الاثیر که وفات او را در ۴۸۱ می - نویسد من اساسه باطل و منهدم میشود، الحمد لله)، و کذاک تقویم التواریخ حاجی خلیفه وفات او را در سنه ۴۹۲ ضبط کرده است، و کذاک ابوالفدا ۲: ۱۹۹ فی احدی روایتیه و هذا نص عبارته: «وفیها [۴۸۱] توفی الملک المؤید ابراهیم بن مسعود بن محمود بن سبکتکین صاحب غزنه و قیل بل کانت وفاته سنة اثنتین و تسعین و اربعمائه، وهو الاقوی و لکن تابعنا ابن الاثیر و ایراده وفات المذكور فی هذه السنة»<sup>۱</sup> - و بداؤنی در منتخب التواریخ ج ۱ ص ۳۶ وفات او را در سنه اثنتین و سبعین و اربعمائه نوشته و بعد از قول بیضاوی نقل کرده که مدت سلطنت او از ۴۵۰ - ۴۹۲ تمادی یافت، و شککی نیست که سبعین تصحیف تسعین است از نسخ یا از خود مؤلف.

ابن الاثیر تاریخ وفات سلطان ابراهیم را در سنه ۴۸۱ ضبط کرده و (لابد) بتبع او روضه الصفا (۵۵ من ندارم) بنقل محمد علی ناصح مؤلف شرح حال ابوالفرج رونی در آخر دیوان ابوالفرج مذکور ص ۱۷۱<sup>۲</sup>، و حبیب السیر فی احد قولیه و فرشته فی احدی

۱- رتک: تاریخ ابی الفدا چاپ مطبعة الحسينیه مصر ۱۳۲۵ قمری ج ۲ ص ۱۹۹. (م.م.)

۲- بنظر میرسد که مرحوم علامه قزوینی این بحث مطول را در پاسخ اعتراض آقای محمد علی ناصح در ضمن «شرح حال ابوالفرج رونی» (دیوان ابوالفرج رونی ص ۱۷۱-۱۷۲) نوشته باشد. آقای ناصح بقیه حاشیه در ذیل صفحه بعد



بوده و هم خود او و اجداد وی همه از ملازمان و بستگان سلجوقیه بوده اند. پس او بیشتر از حال سلجوقیه - که از جمله غزنویه باشند - با خبر است تا ابن الاثیر که در گوشه موصل یا نقطه دیگر از جزیره نشسته بوده و ابداً سروکاری با دولت و ارکان دولت سلجوقیه و معاصرین ایشان نداشته بوده ظاهراً .

دو ماخذ باقی ماند که چون فعلاً دسترسی بآنها نداشتم رجوع بدانها ممکن نشد، بعدها بایدان شاء الله در صورت امکان بدانها رجوع شود: یکی جوامع الحکایات عوفی و دیگری کتب مسکوکات اسلامی<sup>۱</sup> که شاید در ضمن مسکوکات غزنویه سکه [تقره ای] یاسکه طلائع از این سلطان، که تاریخش بین ۴۸۱-۴۹۲ باشد، [بدست آید]. در آن صورت مسئله بطور قطعی و بدون ادنی شایبه شک و ریبی فیصل خواهد یافت .

جلوس سلطان ابراهیم غزنوی ۴۵۰

وفات ۴۹۲

پس سلطنت او قطعاً ۴۲ سال خواهد بود

کما صرح به فی طبقات ناصری ص ۲۱ [پس قول هموس ۲۰ که «وقدرت و درسنه ۴۲۴ بود» مستقیماً بقول او ص ۲۱ که «مدت عمر او ۶۰ سال بود» یکی از این دو تاریخ حتماً غلط است، چه اگر مدت عمر او حتماً ۶۰ بوده، ۴۹۲ - ۶۰ = ۴۳۲ . پس ولادت او بنابراین در ۴۳۲ میشود نه ۴۲۴، یا آنکه اگر ولادت او حتماً در ۴۲۴ بوده و حال آنکه در سنه ۴۹۲ وفات کرده پس (۴۹۲ - ۴۲۴ = ۶۸) مدت عمر او ۶۸ میشود نه ۶۰ سال، والله اعلم که کدام از این دو تاریخ ولادت او یا مدت عمر او صحیح است و کدام یات غلط .

زامباور تاریخ جلوس سلطان ابراهیم را ۴۵۱ هـ . نوشته و تاریخ جلوس جانشین او علاء الدوله ابوسعید مسعود را ۴۹۲ (باعلامت استفهام) ضبط کرده است<sup>۲</sup>، و علامه

۱ - بدون نسخه عکسی جوامع الحکایات ( که از نسخ خطی کتابخانه منی پاریس عکس برداری شده است) و نیز بکتاب مسکوکات اسلامی که در دسترس بود مراجعه شد . چیزی در این باب نیافتم (م.م.م.)  
۲ - Zambaur, Manuel de Genealogie et de Chronologie . 1927 .

مرحوم قزوینی در تعلیقات چهارمقاله طبع لیدن، در ترجمه ابوحنیفه اسکاف<sup>۱</sup> تاریخ سلطنت سلطان ابراهیم بن مسعود غزنوی را (سنه ۴۵۱-۴۹۲) و در ترجمه مسعود سعد سلمان<sup>۲</sup> (۴۵۰-۴۹۲) نوشته، و در «چقدا» بهمین اختلاف اشاره کرده است<sup>۳</sup>. (م.م.)

ص ۴۴س ۱۴، مسعود سعد سلمان - یعنی مسعود بن سعد بن سلمان برسم زبان فارسی که اسم پسر را بنام پدر یا جدا اضافه می کنند بدون اقسام لفظ «ابن» چون محمود سبکتگین و ناصر خسرو و صاحب عباد و ابوعلی سینا و غیرهم، و این استعمال در عبارات مصنفین قدیم از قبیل تاریخ بیہقی و تذکرۃ الاولیاء شیخ عطار و چهارمقاله و لبیب الالب عوفی و طبقات ناصری تالیف منہاج سراج و غیرها بسیار متعارف است.

اصل خانوادہ مسعود سعد سلمان از ہمدان و مولد و منشأ وی خود<sup>۴</sup> چند کلمہ فاضل علامہ غلامعلی آزاد در سبحة المرجان فی آدر ہندوستان متعرض است و از اشعار خود او نیز استنباط می شود لاهور بوده است نہ جرجان یا ہمدان و غرض چند کلمہ صاحبان تذکرہ گفته اند. در یکی از قصاید حبشیات گوید:

ای لاهور و یحاک بی من چگونہ

بی آفتاب بان روشن چگونہ

تا این عزیز فرزند از تو جدا شدت

با درد او موحہ و شون چگونہ

تو مرغزار بودی و من شیر مرغزار

من چگونہ بودی ای من چگونہ

در قصیدہ دیگر گوید:

رسید عید و من از روی حور دلیر دور

چگونہ با سہیل زلفی زلفی دور

چہ یاد شیر لہاور و یاد خویش کش

میاد کس کہ داد از شیر "خویش" یاد

۱- تذکرہ ص ۱۳۶، چهارمقاله طبع لیدن ۲- تذکرہ ص ۱۵۵، تاریخ سلطنت سلطان ابراهیم بن مسعود غزنوی

۳- تذکرہ ص ۱۰۸، تعلیقات صاحب ۴- تذکرہ ص ۱۰۸، تذکرہ طبع لیدن

در موضعی دیگر گوید :

کار اطلاق من چو بسته بماند  
مر مرا حاجتی همی باشد  
محملی باید از خداوندم  
که همی ز آرزوی او هاور  
که همی ایزدش بنگشاید  
وز دلم خاشی همی زاید  
که از او بوی لو و هور آید  
جان و دل در تنم همی ناید<sup>۱</sup>

و این بیت معروف :

گر دل بطمع بستم شعرست صناعت  
و را حمیقی کردم اصل از همدان است.  
فقط دلیل این میتواند شد که اصل خانواده ایشان از همدان است نه اینکه  
مولد و منشأ او همدان بوده است<sup>۲</sup>، دیوان مسعود سعد سلمان مشتمل است بر مدح  
پنج نفر از سلاطین غزنویه : اول سلطان ابوالمظفر ظهیرالدوله رضی<sup>۳</sup> الدین ابراهیم بن  
مسعود بن محمود بن سبکتکین که از سنه ۴۵۰-۴۹۲<sup>۴</sup> سلطنت نمود، دوم سلطان  
علاءالدوله مسعود بن ابراهیم مذکور از سنه ۴۹۲-۵۰۸، سوم عضدالدوله شیرزاد بن  
مسعود بن ابراهیم مذکور از سنه ۵۰۸-۵۰۹، چهارم ابوالملوک ارسلان بن مسعود بن  
ابراهیم مذکور از سنه ۵۰۹-۵۱۱، پنجم سلطان غازی یمینالدوله بهرامشاه<sup>۴</sup> بن مسعود بن

۱- همی یاید . دیوان مسعود سعد باهتمام یاسمی ص ۵۹۳ ( م . م ) . ۲ - خیلی احتمال  
دارد که مسعود سعد سلمان پسر همان سعد سلمان باشد که در سنه ۴۲۷ بقول تاریخ بیهقی ( چاپ طهران  
۱۳۰۷ قمری ص ۵۱۰ ) وقتیکه سلطان مسعود غزنوی پسر خود امیر مجدود را امیر هندوستان کرده و بلاهور  
فرستاد ، و برانیز در جزو حاشیه او بعنوان وسعت مستوفی گری بدانجا فرستاد . ( تقی زاده ) .  
نخستین بار آقای تقی زاده این حدس را زدند و مرحوم رشیدی یاسمی در مقدمه دیوان مسعود سعد  
ص « و » همین نکته را آورده اند . ( م . م ) ۳ - رات : ص ۱۰۴ . ۴ - در باره جلوس  
بهرامشاه که سنه ۵۱۱ است که گویا هیچ شکی و شاید هیچ اختلافی نباشد ، و در هر صورت صریح مجمل  
التواریخ است که خود معاصر او بوده است ( ورق b ۱۴ ) ( = مجمل التواریخ والقصص مصحح بهار ص ۲۱  
[ ۱۳ ] م . م . م ) ( اما ) در وفات بهرامشاه مابین مورخین اختلاف است : ابن الاثیر ( ۱۱ : ۸۴ ) و [ تتبع  
اوظاهرا ] ابوالفدا ( ۳ : ۲۷ ) . و جهان آرا ( ورق b ۸۵ ) وفات او را در ماه رجب سنه ۵۴۸ نوشته اند .  
و منتخب التواریخ بدائونی ص ۴۳ ، و صاحب روضة الصفا بنقل حبیب السیر ازو در جزو ۲  
از جلد ۲ ص ۳۳ ، و تاریخ فرشته ( ۱ : ۵۱ ) ، و حاجی خلیفه در تقویم التواریخ ح ۳۸ ، ولین بول  
ص ۲۸۹ ، و دائرة المعارف اسلامی در تحت « غزنویه » ج ۲ : a ۱۶۷ همه تاریخ وفات او را در  
بقیه حاشیه در صفحه بعد



### ابراهیم مذکور از سنه ۵۱۱-۵۵۲ . بسیاری از قصاید وی در مدح سیف الدوله ابوالقاسم

بقیه حاشیه از صفحه قبل

سنه ۵۴۷ نوشته اند، و تاریخ گزیده ص ۲۰۶ و | بقیع او ظهرا | لب التواء یخ ۳۹۱ و حیات السیر در  
 موضع مذکور بنقل از همین گزیده، وفات او را در سنه ۵۵۲ نوشته اند، و صاحب طریقت الصریح در  
 اجدادش معاصر و ملازم غزنویه بوده اند و ما این ایشان و ما که غزنیه مصداق بود و خود مغان از  
 هند که غزنه است از طرف هند، ولادت پیدا از احوال این ملوک درستی الطالع بود، و صاحب طریقت  
 سال وفات بهرامشاه را بدست نمیدهد، ولی از اینکه وقت وفات او در ایران (ص ۳۳) در سنه ۵۱۱  
 نوشته و سپس نوشته که مدت هفت بهرامشاه چهار سال بود (ص ۳۲) پس چون در ص ۳۱ و ۳۰  
 خسرو شاه بن بهرامشاه را صریحاً و اوضحاً با کلمات در رقم ۳ سنه تقی و حمید و حمید و حمید و حمید  
 از مجموع این سه فقره (بدان که همان فقره اول و ثانی و ثالث است) در ص ۳۱ و ۳۰ و ۲۹  
 برمی آید که وفات بهرامشاه در سنه ۵۵۳ (با فقرات در سنه ۵۵۱) در ص ۳۱ و ۳۰ و ۲۹  
 با حقیقت در حواشی چهارم و پنجم و ششم و هفتم و هشتم و نهم و دهم و یازدهم و بیستم و  
 آسیائی گیس ص ۳۰ و غیره اختیار کرده بوده و در ص ۳۰ و ۲۹ و ۲۸ و ۲۷ و ۲۶ و ۲۵ و ۲۴ و ۲۳ و ۲۲ و ۲۱ و ۲۰ و ۱۹ و ۱۸ و ۱۷ و ۱۶ و ۱۵ و ۱۴ و ۱۳ و ۱۲ و ۱۱ و ۱۰ و ۹ و ۸ و ۷ و ۶ و ۵ و ۴ و ۳ و ۲ و ۱  
 صاحب مقدمه تقی بر حواصی ۶۶ و ۶۷ و ۶۸ و ۶۹ و ۷۰ و ۷۱ و ۷۲ و ۷۳ و ۷۴ و ۷۵ و ۷۶ و ۷۷ و ۷۸ و ۷۹ و ۸۰ و ۸۱ و ۸۲ و ۸۳ و ۸۴ و ۸۵ و ۸۶ و ۸۷ و ۸۸ و ۸۹ و ۹۰ و ۹۱ و ۹۲ و ۹۳ و ۹۴ و ۹۵ و ۹۶ و ۹۷ و ۹۸ و ۹۹ و ۱۰۰  
 المدبرف السلامی در تحت عنوان فقره ۸ ص ۱۸ [۵۹۸] در ص ۱۸ و ۱۷ و ۱۶ و ۱۵ و ۱۴ و ۱۳ و ۱۲ و ۱۱ و ۱۰ و ۹ و ۸ و ۷ و ۶ و ۵ و ۴ و ۳ و ۲ و ۱  
 صریحاً قول می در هر دو موضع مذکور یعنی حواصی ۲۱ و ۲۰ و ۱۹ و ۱۸ و ۱۷ و ۱۶ و ۱۵ و ۱۴ و ۱۳ و ۱۲ و ۱۱ و ۱۰ و ۹ و ۸ و ۷ و ۶ و ۵ و ۴ و ۳ و ۲ و ۱  
 اختیار کرده و وفات او را در سنه ۵۵۲ نوشته اند، و صاحب طریقت الصریح در ص ۳۱ و ۳۰ و ۲۹  
 هر دو چون بدون شک قطع من اند سنه ۵۵۲ و ۵۵۱ و ۵۵۰ و ۵۴۹ و ۵۴۸ و ۵۴۷ و ۵۴۶ و ۵۴۵ و ۵۴۴ و ۵۴۳ و ۵۴۲ و ۵۴۱ و ۵۴۰ و ۵۳۹ و ۵۳۸ و ۵۳۷ و ۵۳۶ و ۵۳۵ و ۵۳۴ و ۵۳۳ و ۵۳۲ و ۵۳۱ و ۵۳۰ و ۵۲۹ و ۵۲۸ و ۵۲۷ و ۵۲۶ و ۵۲۵ و ۵۲۴ و ۵۲۳ و ۵۲۲ و ۵۲۱ و ۵۲۰ و ۵۱۹ و ۵۱۸ و ۵۱۷ و ۵۱۶ و ۵۱۵ و ۵۱۴ و ۵۱۳ و ۵۱۲ و ۵۱۱ و ۵۱۰ و ۵۰۹ و ۵۰۸ و ۵۰۷ و ۵۰۶ و ۵۰۵ و ۵۰۴ و ۵۰۳ و ۵۰۲ و ۵۰۱ و ۵۰۰ و ۴۹۹ و ۴۹۸ و ۴۹۷ و ۴۹۶ و ۴۹۵ و ۴۹۴ و ۴۹۳ و ۴۹۲ و ۴۹۱ و ۴۹۰ و ۴۸۹ و ۴۸۸ و ۴۸۷ و ۴۸۶ و ۴۸۵ و ۴۸۴ و ۴۸۳ و ۴۸۲ و ۴۸۱ و ۴۸۰ و ۴۷۹ و ۴۷۸ و ۴۷۷ و ۴۷۶ و ۴۷۵ و ۴۷۴ و ۴۷۳ و ۴۷۲ و ۴۷۱ و ۴۷۰ و ۴۶۹ و ۴۶۸ و ۴۶۷ و ۴۶۶ و ۴۶۵ و ۴۶۴ و ۴۶۳ و ۴۶۲ و ۴۶۱ و ۴۶۰ و ۴۵۹ و ۴۵۸ و ۴۵۷ و ۴۵۶ و ۴۵۵ و ۴۵۴ و ۴۵۳ و ۴۵۲ و ۴۵۱ و ۴۵۰ و ۴۴۹ و ۴۴۸ و ۴۴۷ و ۴۴۶ و ۴۴۵ و ۴۴۴ و ۴۴۳ و ۴۴۲ و ۴۴۱ و ۴۴۰ و ۴۳۹ و ۴۳۸ و ۴۳۷ و ۴۳۶ و ۴۳۵ و ۴۳۴ و ۴۳۳ و ۴۳۲ و ۴۳۱ و ۴۳۰ و ۴۲۹ و ۴۲۸ و ۴۲۷ و ۴۲۶ و ۴۲۵ و ۴۲۴ و ۴۲۳ و ۴۲۲ و ۴۲۱ و ۴۲۰ و ۴۱۹ و ۴۱۸ و ۴۱۷ و ۴۱۶ و ۴۱۵ و ۴۱۴ و ۴۱۳ و ۴۱۲ و ۴۱۱ و ۴۱۰ و ۴۰۹ و ۴۰۸ و ۴۰۷ و ۴۰۶ و ۴۰۵ و ۴۰۴ و ۴۰۳ و ۴۰۲ و ۴۰۱ و ۴۰۰ و ۳۹۹ و ۳۹۸ و ۳۹۷ و ۳۹۶ و ۳۹۵ و ۳۹۴ و ۳۹۳ و ۳۹۲ و ۳۹۱ و ۳۹۰ و ۳۸۹ و ۳۸۸ و ۳۸۷ و ۳۸۶ و ۳۸۵ و ۳۸۴ و ۳۸۳ و ۳۸۲ و ۳۸۱ و ۳۸۰ و ۳۷۹ و ۳۷۸ و ۳۷۷ و ۳۷۶ و ۳۷۵ و ۳۷۴ و ۳۷۳ و ۳۷۲ و ۳۷۱ و ۳۷۰ و ۳۶۹ و ۳۶۸ و ۳۶۷ و ۳۶۶ و ۳۶۵ و ۳۶۴ و ۳۶۳ و ۳۶۲ و ۳۶۱ و ۳۶۰ و ۳۵۹ و ۳۵۸ و ۳۵۷ و ۳۵۶ و ۳۵۵ و ۳۵۴ و ۳۵۳ و ۳۵۲ و ۳۵۱ و ۳۵۰ و ۳۴۹ و ۳۴۸ و ۳۴۷ و ۳۴۶ و ۳۴۵ و ۳۴۴ و ۳۴۳ و ۳۴۲ و ۳۴۱ و ۳۴۰ و ۳۳۹ و ۳۳۸ و ۳۳۷ و ۳۳۶ و ۳۳۵ و ۳۳۴ و ۳۳۳ و ۳۳۲ و ۳۳۱ و ۳۳۰ و ۳۲۹ و ۳۲۸ و ۳۲۷ و ۳۲۶ و ۳۲۵ و ۳۲۴ و ۳۲۳ و ۳۲۲ و ۳۲۱ و ۳۲۰ و ۳۱۹ و ۳۱۸ و ۳۱۷ و ۳۱۶ و ۳۱۵ و ۳۱۴ و ۳۱۳ و ۳۱۲ و ۳۱۱ و ۳۱۰ و ۳۰۹ و ۳۰۸ و ۳۰۷ و ۳۰۶ و ۳۰۵ و ۳۰۴ و ۳۰۳ و ۳۰۲ و ۳۰۱ و ۳۰۰ و ۲۹۹ و ۲۹۸ و ۲۹۷ و ۲۹۶ و ۲۹۵ و ۲۹۴ و ۲۹۳ و ۲۹۲ و ۲۹۱ و ۲۹۰ و ۲۸۹ و ۲۸۸ و ۲۸۷ و ۲۸۶ و ۲۸۵ و ۲۸۴ و ۲۸۳ و ۲۸۲ و ۲۸۱ و ۲۸۰ و ۲۷۹ و ۲۷۸ و ۲۷۷ و ۲۷۶ و ۲۷۵ و ۲۷۴ و ۲۷۳ و ۲۷۲ و ۲۷۱ و ۲۷۰ و ۲۶۹ و ۲۶۸ و ۲۶۷ و ۲۶۶ و ۲۶۵ و ۲۶۴ و ۲۶۳ و ۲۶۲ و ۲۶۱ و ۲۶۰ و ۲۵۹ و ۲۵۸ و ۲۵۷ و ۲۵۶ و ۲۵۵ و ۲۵۴ و ۲۵۳ و ۲۵۲ و ۲۵۱ و ۲۵۰ و ۲۴۹ و ۲۴۸ و ۲۴۷ و ۲۴۶ و ۲۴۵ و ۲۴۴ و ۲۴۳ و ۲۴۲ و ۲۴۱ و ۲۴۰ و ۲۳۹ و ۲۳۸ و ۲۳۷ و ۲۳۶ و ۲۳۵ و ۲۳۴ و ۲۳۳ و ۲۳۲ و ۲۳۱ و ۲۳۰ و ۲۲۹ و ۲۲۸ و ۲۲۷ و ۲۲۶ و ۲۲۵ و ۲۲۴ و ۲۲۳ و ۲۲۲ و ۲۲۱ و ۲۲۰ و ۲۱۹ و ۲۱۸ و ۲۱۷ و ۲۱۶ و ۲۱۵ و ۲۱۴ و ۲۱۳ و ۲۱۲ و ۲۱۱ و ۲۱۰ و ۲۰۹ و ۲۰۸ و ۲۰۷ و ۲۰۶ و ۲۰۵ و ۲۰۴ و ۲۰۳ و ۲۰۲ و ۲۰۱ و ۲۰۰ و ۱۹۹ و ۱۹۸ و ۱۹۷ و ۱۹۶ و ۱۹۵ و ۱۹۴ و ۱۹۳ و ۱۹۲ و ۱۹۱ و ۱۹۰ و ۱۸۹ و ۱۸۸ و ۱۸۷ و ۱۸۶ و ۱۸۵ و ۱۸۴ و ۱۸۳ و ۱۸۲ و ۱۸۱ و ۱۸۰ و ۱۷۹ و ۱۷۸ و ۱۷۷ و ۱۷۶ و ۱۷۵ و ۱۷۴ و ۱۷۳ و ۱۷۲ و ۱۷۱ و ۱۷۰ و ۱۶۹ و ۱۶۸ و ۱۶۷ و ۱۶۶ و ۱۶۵ و ۱۶۴ و ۱۶۳ و ۱۶۲ و ۱۶۱ و ۱۶۰ و ۱۵۹ و ۱۵۸ و ۱۵۷ و ۱۵۶ و ۱۵۵ و ۱۵۴ و ۱۵۳ و ۱۵۲ و ۱۵۱ و ۱۵۰ و ۱۴۹ و ۱۴۸ و ۱۴۷ و ۱۴۶ و ۱۴۵ و ۱۴۴ و ۱۴۳ و ۱۴۲ و ۱۴۱ و ۱۴۰ و ۱۳۹ و ۱۳۸ و ۱۳۷ و ۱۳۶ و ۱۳۵ و ۱۳۴ و ۱۳۳ و ۱۳۲ و ۱۳۱ و ۱۳۰ و ۱۲۹ و ۱۲۸ و ۱۲۷ و ۱۲۶ و ۱۲۵ و ۱۲۴ و ۱۲۳ و ۱۲۲ و ۱۲۱ و ۱۲۰ و ۱۱۹ و ۱۱۸ و ۱۱۷ و ۱۱۶ و ۱۱۵ و ۱۱۴ و ۱۱۳ و ۱۱۲ و ۱۱۱ و ۱۱۰ و ۱۰۹ و ۱۰۸ و ۱۰۷ و ۱۰۶ و ۱۰۵ و ۱۰۴ و ۱۰۳ و ۱۰۲ و ۱۰۱ و ۱۰۰ و ۹۹ و ۹۸ و ۹۷ و ۹۶ و ۹۵ و ۹۴ و ۹۳ و ۹۲ و ۹۱ و ۹۰ و ۸۹ و ۸۸ و ۸۷ و ۸۶ و ۸۵ و ۸۴ و ۸۳ و ۸۲ و ۸۱ و ۸۰ و ۷۹ و ۷۸ و ۷۷ و ۷۶ و ۷۵ و ۷۴ و ۷۳ و ۷۲ و ۷۱ و ۷۰ و ۶۹ و ۶۸ و ۶۷ و ۶۶ و ۶۵ و ۶۴ و ۶۳ و ۶۲ و ۶۱ و ۶۰ و ۵۹ و ۵۸ و ۵۷ و ۵۶ و ۵۵ و ۵۴ و ۵۳ و ۵۲ و ۵۱ و ۵۰ و ۴۹ و ۴۸ و ۴۷ و ۴۶ و ۴۵ و ۴۴ و ۴۳ و ۴۲ و ۴۱ و ۴۰ و ۳۹ و ۳۸ و ۳۷ و ۳۶ و ۳۵ و ۳۴ و ۳۳ و ۳۲ و ۳۱ و ۳۰ و ۲۹ و ۲۸ و ۲۷ و ۲۶ و ۲۵ و ۲۴ و ۲۳ و ۲۲ و ۲۱ و ۲۰ و ۱۹ و ۱۸ و ۱۷ و ۱۶ و ۱۵ و ۱۴ و ۱۳ و ۱۲ و ۱۱ و ۱۰ و ۹ و ۸ و ۷ و ۶ و ۵ و ۴ و ۳ و ۲ و ۱  
 این قول شایسته و عین شوق است و صاحب طریقت الصریح در ص ۳۱ و ۳۰ و ۲۹  
 این خطه من معلوم است و صاحب طریقت الصریح در ص ۳۱ و ۳۰ و ۲۹  
 در تاریخ و بقیع انگریز در تحت عنوان فقره ۸ ص ۱۸ [۵۹۸] در ص ۱۸ و ۱۷ و ۱۶ و ۱۵ و ۱۴ و ۱۳ و ۱۲ و ۱۱ و ۱۰ و ۹ و ۸ و ۷ و ۶ و ۵ و ۴ و ۳ و ۲ و ۱  
 است و فی الواقع حقیقت است و صاحب طریقت الصریح در ص ۳۱ و ۳۰ و ۲۹  
 ۵۶۰ چشمه خلی است که تقریباً در حدود ۵۶۰ (ص ۳۱ و ۳۰ و ۲۹)  
 او را تعریف کرده و در ص ۳۱ و ۳۰ و ۲۹ صاحب طریقت الصریح در ص ۳۱ و ۳۰ و ۲۹  
 دیگر معانی جوامع است که در ص ۳۱ و ۳۰ و ۲۹ صاحب طریقت الصریح در ص ۳۱ و ۳۰ و ۲۹  
 آنها معانی شده و بعد از آن شاعران در ص ۳۱ و ۳۰ و ۲۹ صاحب طریقت الصریح در ص ۳۱ و ۳۰ و ۲۹  
 نوشته اند و در ص ۳۱ و ۳۰ و ۲۹ صاحب طریقت الصریح در ص ۳۱ و ۳۰ و ۲۹  
 قولی آمده بود (ج ۱)

محمود بن ابراهیم<sup>۱</sup> مذکور میباشد. سیف الدوله از جانب پدر بحکومت هندوستان منصوب بود و مسعود سعد سلمان در اوایل جوانی که هنوز از هندوستان بغزین هجرت نکرده و در حبس بیست ساله نیفتاده بود خود را سیف الدوله محمود بسته و از ملازمان خاص وی گردید و همه جا در غزوات و فتوحات آن شاهزاده بزرگ حاضر بود و در رکاب او شمشیر میزد و از یکی از قصاید وی معلوم میشود که تاریخ تفویض حکومت هندوستان سیف الدوله در سنه ۴۶۹ بوده است. گوید:

چو روی چرخ شد از صبح چون سحیفه سیه

ز قصر شاه مرا مرده داد باد نسیم

که عز مدت محمود سیف دوله را

ابوالمظفر سلطان معظم ابراهیم

فزرد رتبت و حشمت بدوات عالی

چو کرد مملکت هند را بدر تسلیم

بندم فرخ او کرد خطبه در همه هد

نهاد بر سر اقبالش از شرف دیبیم

بسال پنجه ازین پیش گفت بوریحان

در آن کتاب که کرد دست نام او تفهیم<sup>۲</sup>

که پادشاهی صاحب قران شود بجهان

چو سال هجرت بگذشت تی و سین و سه جیم (۴۶۹).

و این قدیمترین تاریخی است که در دیوان مسعود سعد سلمان دیده میشود. پس

۱- یکی از سران ابراهیم (ش زاده).  
 ۲- کتاب التفهیم لاوائل صناعت التجهیم یعنی از تصانیف معروف بوریحان بیرونی است که در سنه ۴۳۰ آنرا برای ریحانه بنت الحسن خوارزمیه تألیف نموده است و نسخ متعدده از آن در کتابخانه بیرونی موجود است و گویند که او قاف کتب و در خیال طبع آن استند (ق) ترجمه فارسی این کتاب بخدم بیرونی بتصحیح آفری جلال الدین همایونی استاد دانشگاه تهران سال ۱۳۱۶-۱۸ مطبع رسیده (م. م.) عیقلی خان اعتضاد السلطنه در کتاب فیه السعاده که در روز تاجیم و الحان است، بعد از ذکر این دو بیت گوید: «و ابدأ چنین حکمی در تفهیم یافت نمیشود. بلکه سبک او حکم آئینه در تصانیف خویش نیست الا بطریق ندرت...» (مینوی).

معلوم میشود که ابتدای ظهور و ترقی او در حدود سنه ۴۷۰ بوده است و تا اوایل سلطنت بهرامشاه زیسته و وفاتش باصح احوال در سنه ۵۱۵ هجری است و ولادتش علی التحقیق مابین سنه ۴۳۸ - ۴۴۰ بوده است.

چنانکه مصنف خواهد گفت در حدود سنه ۴۸۰ سلطان ابراهیم در حوقل سر خود سیف الدوله محمود بدگمان شده او را بتهمت اینکه قصد آن دارد عراق فرود ملکشاه ساجوقی رود ناگهان بگرفت و بیست و بیزندان فرستاد و بدمان او را بپر بگرفتند و هر یک را بقلعه‌ای محبوس نمودند، از جمله ایشان مسعود سعد سلمان بود که ده سال تمام در سلطنت سلطان ابراهیم در حبس بسر برد<sup>۲</sup> از آنجمله هفت سال در زندان بودی چنانکه خود گوید:

هفت ساله بگرفت سو و دهه<sup>۱</sup>      پس از آن سال و دهه<sup>۲</sup>

بعد از ده سال بشفاعت ابوالقاسم خراسانی از زندان دولت ساسانی ابراهیم راجع آمدند بپندوستن رفت و بر سر امالات پدر نشست بر این اقامت ساسانی ابراهیم فرستاده نموده پسرش سلطان مسعود بجای او بنشست در سنه ۴۹۲ مسعود مسعود را فرستاد هندوستان پسر خود امر عقد الدوله سرور د مغولان داده بود که در آنجا بگوید: هبة الله ناری را بسمت پیشانی در سینه لاری قشون هندوستان که در آنجا دوستی قدیم از ما بین او و پسر فارسی و مسعود سعد سلمان در آنجا بود که در آنجا جاندر از مضایق آهوز ما دور نمود چنانکه در فرموده‌های خود در آنجا بگوید:

مانجا حل خوریس خواهم گفت      چنانکه در آنجا  
در جهان هیچ کس نیستند      چنانکه در آنجا  
سایب بوده اند چنانکه بود      چنانکه در آنجا

۱- در حدود سنه ۴۳۸ یا ۴۴۰ هجری قمری مسعود سعد سلمان در زندان بودی چنانکه خود گوید: هفت ساله بگرفت سو و دهه. ۲- در حدود سنه ۴۸۰ هجری قمری سلطان ابراهیم در حوقل سر خود سیف الدوله محمود بدگمان شده او را بتهمت اینکه قصد آن دارد عراق فرود ملکشاه ساجوقی رود ناگهان بگرفت و بیست و بیزندان فرستاد و بدمان او را بپر بگرفتند و هر یک را بقلعه‌ای محبوس نمودند، از جمله ایشان مسعود سعد سلمان بود که ده سال تمام در سلطنت سلطان ابراهیم در حبس بسر برد از آنجمله هفت سال در زندان بودی چنانکه خود گوید: هفت ساله بگرفت سو و دهه. The Journal of the Royal Asiatic Society (London) 1907, p. 100. ۳- در حدود سنه ۴۳۸ یا ۴۴۰ هجری قمری مسعود سعد سلمان در زندان بودی چنانکه خود گوید: هفت ساله بگرفت سو و دهه.

گه بزاری نشستهم گریان  
 گه بسختی کشیده‌ام نالان  
 بر سر کوههای<sup>۱</sup> بی فریاد  
 شعر من باده<sup>۲</sup> شد بهر محفل  
 عفو سلطان نامدار رضی<sup>۳</sup>  
 التفات عنایتش بر داشت  
 سوی مولد کشید هوش مرا  
 چون بهندوستان شدم ساکن  
 بنده بونصر بر کماشت مرا  
 من شنیدم که میر ماضی را  
 پس شکفتی نباشد از باشد  
 تا رساند بچشن هر نظمی  
 جایهائی زسمج مظلم تر  
 بندهائی گران تر از لنگر  
 شد جوانی<sup>۴</sup> من هبا و هدر  
 ذکر من تازه شد بهر محضر  
 بر شب من فکند نور قمر  
 بار رنج از تن من مضطر  
 یوبه<sup>۴</sup> دختر و هوای پسر  
 بر ضیاع و عقار پیر پدر  
 بعمل همچو نایبان دگر  
 بندهای بوده والی او کر  
 مادحت قهرمان چالندر  
 نقش کرده زمدحیهت دفتر.

اندکی پس از آن ابونصر فارسی مغضوب و گرفتار و مسعود سعد سلمان نیز که  
 از جمله عثمان او بود معزول گردید، و ثانیاً بحبس افتاد؛ و قریب هشت یازده سال این دفعه،  
 در حصار مرنج بسر برد، تا بالاخره بشفاعت ثقة‌الملک طاهر بن علی بن مشکان<sup>۵</sup> در  
 حدود سنه ۵۰۰ از حبس خلاصی یافت در حالتی که پیر و شکسته و ضعیف شده بود  
 و بهترین اوقات جوانی خود را در قلال جبال و اعماق و هاد در قعر زندانهای تاریک  
 گذرانیده، از اشغال دیوانی کناره نمود و بقیه عمر را در عزلت بسر برد تا در سن هشتاد  
 سالگی تقریباً این جهان را بدرود گفت.

فحول شعراء معاصر بر بزرگواری و استادی او معترف بوده و نزاد او اظهار خضوع  
 و فروتنی مینموده‌اند. عثمان مختاری غزنوی شاعر معروف را در مدح او قصیده‌ایست  
 که بعضی از ابیات آن این است:

۱ - کوههای (چقدا) : کوههای (چق) . ۲ - ظهراً : یاد (دهخدا) .

۳ - یعنی سلطان رضی الدین ابوالمظفر ظهیرالدوله ابراهیم بن مسعود بن محمود غزنوی (سنه  
 ۴۵۰ - ۴۹۲) (چق) . ۴ - چنین است در چق، و ظ . یوبه . رك : برهان قاطع مصحح نگارنده : یوبه .

۵ - برادرزاده ابونصر مشکان صاحب دیوان رسائل سلطان محمود غزنویست . (چقم) .

بر اهل سخن تنگ مانند میدان  
هر طبع که بر سحر بود قادر  
خاطر نبرد پی همی بمعنی  
چون جزو بگرد باز شد معانی  
مخدوم سخن پروران مجلس  
طبعش بسخن ده هزار دریا  
ابر هنرش ناپدید گوشه  
ای گنج ابدی بهشت کردی  
گم کرد عظمای تو نام حاتم  
هر بیت کم اندیشه تر ز شعرت  
اشعار ترا در جهان گرفتن  
و در تقاضای صده در آخر قصیده گویند:

از جای بشد طبع هر سخندان  
از عجز چو مسحور گشت حیران  
فکرت نکشد سر همی ز فرمان  
زی خاطر مسعود سعد سلمان  
سر دفتر خوان گستران میدان  
دستش بسخاده هزار چندان  
بحر سخنانش ناپدید بیان  
بزم امل از تحفای احسان  
بر کند القای نویسخ حرمان  
شد ندره تر از حفای خراسان  
باشد اثر خاتم سلمان

بیرون نتوان شد ز حد قسمت  
بسیار غم دل مگویی و شعرت  
دل در صفت به جلال او ده  
و معزی راست در مدح او:

سو کرد قصوای ماکرد، عثمان  
نویس و بر جش خرد حاکم حسان  
وز روی صفت به دلیل سلمان

شریف خاطر مسعود سعد سلمان را  
سیخ و حده ده و حدای دهد هر روز  
ز سادی ادب و عقل او برار سده  
اگر دلیل بزرگی است فغان پس و عجب

مسخر است سخن حسن و حسن  
ز نظر دیده سخن بر آید  
هدد ساه و ساه و ساه  
که از دلش بر آید سخن سلمان

و هم گویند در مدح مسعود سعد سلمان

تاهست تیغ دلب در برق و زعد میدان  
ن بافساد باشد همواره آدن عالم  
در مجلس بزرگان خالی مباد هر کار

بهرت سواد و سواد  
بهرت سواد و سواد  
بهرت سواد و سواد

مسعود سعد سلمان (تقریباً ۱۰۰۰) - (تقریباً ۱۰۰۰)

آن شاعر سخنور کز نظم او نکوتر کس در جهان کلامی نشنید بعد قرآن .  
 و نخستین کسی که دیوان مسعود سعد سلمان را جمع آوری نمود سنائی غزنوی  
 بود و بعضی اشعار شعراء دیگر را نیز سهواً در ضمن آن درج نموده بود . ثقة الملائک  
 طاهر بن علی مشکان سنائی را از سهو خود آگاه نمود . سنائی این قطعه را در اعتذار  
 به مسعود سعد سلمان فرستاد :

چون بدید این رهی ده گفته تو	کافران را همی مسلمان کرد
کرد شعر جمیل تو جمله	چون نبی را گزیده انسان <sup>۱</sup> کرد
چون ولوع جهان بشعر تو دید	عقل او کرد طبع جولان کرد
شعرها را بجملاه در دیوان	چون فراهم نهاد دیوان کرد
تا چو دریای موج زن سخنت	در جهان در و گوهر ارزان کرد
چون یکی درج ساخت پر دوعر	عجز دزدان برو نگهبان کرد
ظاهر این حال پیش خواجه بگفت	خواجه بیت نکند گفت و برهان کرد
گفت آری سنائی از سر جبل	با نبی جمع ژاژ حیان کرد
در و خر مهره در یکی رشته	جمع کرد آنکپی پریشان کرد
خواجه ظاهر چو این بگفت رهیت	خجلی شد که وصف نتوان کرد
بیت معذور دار از آنکه مرا	حنجر شعرهاست حیران کرد
ز آنکه بهر جواز شعر ترا	شعر هر شاعری که دستن کرد
بهر عشق بدید دردن خویش	خویشتن در میانه پنهان کرد
من چه دانم ده از برای فروخت	آنکه خود را نظیر حسان کرد
بس چو شعری بگفت و نیک آمد	داغ مسعود سعد سلمان کرد
شعر چون در تو حسود ترا	جگر و دل چو لعل و مرجان کرد
سخن عذب سهل ممتنع	بر همه شعر خواندن آسان کرد
چه دعا گویمت که خود هنرت	مر ترا پیشوای دو جهان کرد.

۱- نبی بضم نون و کسر باء، کلام خدا و قرآن و مصحف باشد (برهان) . (جوق) . رک : برهان  
 قطع مصحح نگارنده : نبی ، نوی (م . م . م) . ۲- ظاهر : عثمان ، و «گزیده» صفت عثمان است  
 و رک کتاب شیعی انسان را بجای عثمان گذاشته است . (دهخدا) .

این بود مجملی از ترجمهٔ حال مسعود سعد سلمان چنانکه از تتبع اشعار خود او بدست آمده است و در فصل دیگر نانیاً درین موضوع بحث خواهیم نمود، ان شاء الله تعالی<sup>۱</sup>.

ص ۴۴ س ۱۴، محمد ناصر - مراد جمال الدین محمد بن ناصر علوی غزنوی است. او و برادرش سید حسن بن ناصر از مشاهیر شعراء دربار سلطان یمن الوداع بهرامشاه غزنوی بوده اند<sup>۲</sup>.

ص ۴۴ س ۱۴، شاه بورجا - مراد سبب الدین سید عمی ابی زجاج غزنوی است. وی نیز معاصر بهرامشاه غزنوی بوده است<sup>۳</sup>.

ص ۴۴ س ۱۴، احمد خائف - احتمال ضعیف میرد دسترخلاف بن محمد معروف امیر سیستان<sup>۴</sup> مراد باشد، و بنده شیه خائف بن احمد ابواحمد - در دست ترجمهٔ این احتمال است. هر چند در کتاب تاریخ پسران احمد - به پسران او اشاره شده است. ص ۴۴ س ۱۴، عثمان مختاری - مؤلفان بن محمد مختاری - مؤلفان مختاری، در سنه ۵۴۴ یا ۵۴۵ هجری قمری در دیوان او شرحی در تاریخ پسران او یافت میشود.

اول ابوالملوک رسلان بن مسعود بن برهما بن مسعود بن مسعود

- ۱- در کتاب تاریخ پسران احمد - به پسران او اشاره شده است.
- ۲- در کتاب تاریخ پسران احمد - به پسران او اشاره شده است.
- ۳- در کتاب تاریخ پسران احمد - به پسران او اشاره شده است.
- ۴- در کتاب تاریخ پسران احمد - به پسران او اشاره شده است.

Marfat.com

از سنه ۵۰۹ - ۵۱۱ سلطنت نمود .

دوم برادرش سلطان غازي يمین الدوله بهرامشاه (از سنه ۵۱۱ - ۵۵۲) .  
سوم معزالدین ارسلانشاه بن کرمانشاه بن قاورد ازملوک سلجوقیه کرمان (از سنه ۴۹۴ - ۵۳۶) .

چهارم ارسلان خان محمد بن سلیمان بن داود بغراخان بن ابراهیم طغناج خان بن ایلیک نصر ارسلان بن علی بن موسی بن ستق ازملوک ترک خانیته ماوراءالنهر (از سنه ۴۹۵ - ۵۲۴) .

و بعضی قصاید او در مدح یکی از ملوک است معروف بعضد الدوله ، و معلوم نشد این عضد الدوله کیست<sup>۱</sup> ، و مجمع الفصحاء<sup>۲</sup> او را حمل بعضد الدوله دیلمی کرده و آن سپوی واضح بل فاضح است ، چه وفات عضد الدوله دیلمی در سنه ۳۷۲ است ، یعنی قریب ۱۸۰ سال قبل از وفات مختاری ، و مجمع الفصحاء برای تأیید مدعی خود در بعضی از قصاید مختاری که در مدح معین الدین بن خسر و نامی است ، نام هم مدوح را بدل بمعین الدین فناخسرو ده نام عضد الدوله دیلمی است نموده و این نوع تصرفات منافی با امانت مورخ و تذکره نویس است . (حق)

ص ۴۴ س ۱۴ ، مجدود السنائی - هو ابوالمجد مجدود بن آدم السنائی الغزنوی العارف الشاعر المشهور . وفات او باصح اقوال در سنه ۵۴۵ واقع گردیده ،

۱ - آثار فریدالفر نوشته اند ( مجله ارمن سال اول شماره ۲ - ۵ س ۱۲۳ ) : ظاهر است مجد الدوله شیروان بن مسعود بن ابراهیم گزنوی باشد که از سنه ۵۰۸ تا ۵۰۹ سلطنت داشته و مسعود غوققیدی در مدح وی سروده است و مختاری برادران او ارسلان بن مسعود (۵۰۹ - ۵۱۱) و یمین الدوله بهرامشاه بن مسعود (۵۱۱ - ۵۵۲) را مدح کرده است ، و خود آقای قزوینی این عضد الدوله را در ضمن مقدمه بر مسعود سعد عرفی صحنه پیش یعنی صفحه ۱۵۵ از حواشی چهارم مقاله (ص ۱۲۰ نسخه حاضر) م. برده اند .

آقای اقبال (مجله شرق دوره اول شماره ۲ ص ۴۲۷) درین حین تردید کرده اند . و در مجله ارمن ۸ - ۹ - ۱۰ ص ۲۹۰ قول آقای فریدالفر : مرحوم قزوینی خود در حاشیه چغدا نوشته اند : عضد الدوله ظهرا یکی از القاب سنجر است چنانکه در اشعار معزی در مدح او دره ف مسطور است ، پس قریب و قریب سنجر باشد . ۲ - مجمع الفصحاء ص ۱۴۷ - ۱۴۸ .  
۳ - مجمع الفصحاء نیست چه او مردی متنبع و محقق نبوده است ، عجب از ریواس است که این امر را که استحالتهش واضح است بسکوت گذرانیده است (چغدا) .



وجامی در نفحات الانس گوید: «بعضی وفات او را در سنه ۵۲۵ نوشته‌اند» و این قول بعید از صواب است، چه سنائی را در حق معزی که در سنه ۵۴۲ بتییر سلطان سنجر خطاً کشته شد مرثی است، از جمله گوید:

تا چند معزای معزی که خدایش  
چون تییر فلک بود قرینش سره آورد

(حق)

این عقیده را بعدها خود قزوینی ترک و رد نموده است، رجوع شود بخانه نقیصه ابوالفتوح رازی.

از اشعار معزی پیدا است که بتییر سلطان داشته شده و لا اقل یک سال بعد از آن زنده بوده ولی محمّد دعوفی را عقیده آنست که در سنه ۵۴۲ سنجر تییر کرد، و هم معلوم میشود بهمین عقیده بوده. اما خود معزی گوید:

پوشیده نیست واقعه تییر شهباز  
و نیز گوید:

منت خدای زده بتییر خدیوان  
من زده سلطنته در سنه ۵۴۲

و زین دو شعر پیدا است که معزی از آن رخ بر زده در سنه ۵۴۲

سبب دیگر قلاً بعد از یک سال مرده است.

قد تییر خوردن معزی دعوفی است که در سنه ۵۴۲ در سنه ۵۴۲

بیز نوشته‌اند و با نهدن خود معزی هم در اشعارش بهیچ وجه

وقتی هدف تییر سنجر شده و سینه از سن ۵۴۲ در سنه ۵۴۲

یکان این پادشاه خسته و زرده کرد و است، تا چه کنه

یست، و هیچیک ز مورخین اجماع صحیحی در این

این دو مورد است و در هر دو مورد بهیچ وجه

بیان ملک معزای او را در سنه ۵۴۲ در سنه ۵۴۲

سنائی در حق معزی که در سنه ۵۴۲ بتییر سلطان سنجر خطاً

هدایه (۱۲۹)

غالباً در شرح این قصه گرفتار خبطهای عظیم شده و در باب تاریخ فوت او نیز لااقل قریب بیست سال این واقعه را بعقب برده اند .

در مجله و عهده ای از منتخبات شش نفر از شعرای فارسی که اولین ایشان معزی است و نسخه ای از آن که در ۷۱۳-۷۱۴ نوشته شده در لندن و عکس همان نسخه در کتابخانه ملی تهران هست، در مقدمه منتخب اشعار معزی چنین آمده :

« شنیدم از بزرگی که جمعی از اصحاب اغراض و حساد در حضرت سلطان غمازی در دزد و او را متهم گردانیدند ، سلطان در حالت مستی ، حاش السامعین ، او را سه تیر زد و او بهر یک تیر رباعی بدلت و در حالتی چندان بغایت نیکو گفته رحمه الله ، و بر تصدیق این مقلد حکیم بی نظیر سنائی سقی الله نراه و رضی عنه و ارضاه ، این آیات در مرثیه او میگوید :

در تیر فلک داد دلاهی بمعزی  
او نیز سوی تیر فلک رفت پیادش  
تازان کله این جام غذا جن ملک ساخت  
پیکان ملک تاج سر تیر فلک ساخت .

تا چند معزی معزی ده خدایش  
چون تیر فلک بود قرینش سره آورد  
زینجا بفلک برد و بقای فلکی داد  
پیکان ملک برد و بتیر ملک داد «

تقی الدین کاشی در تاریخ وفات معزی گوید :

« وفاتش در خطه مرو بوده در اواخر روز گذر سلطان سنجر و ابتدای ظهور خوارزمشاهیان فی شهر سنه اثنی و اربعین و خمسمایه » از روی این دو قول که عین آنها به مختصر ختلافانی در کتاب تذکره قرون بعدتکرار شده ، معزی بتیر سنجر مجروح شده و در سال ۵۴۲ فوت کرده است . در مدارک قدیمی من چهار مقاله و ابواب الالباب بهیچیک از این دو نکته اشاره ای نیست .

برای روشن شدن مطلب بهترین مدارک همان اشعار خود معزی است . این شاعر گوید در مدح سنجر موقعی که او هنوز سلطان نشده بود و ملک ناصر الدین لقب داشته است یعنی قبل از ذی الحجه ۵۱۱ :

ملک سنجر همایون ناصرالدین  
 جهانداری که اندر نسل سلجوق  
 منم نو جان بفرّ دولت شاه  
 بقای دولت و ایام او را  
 بدستوری بخانه رفت خواه  
 اگر مرسوم افزایش خداوند  
 خداوند همه ایران و توران  
 جهان را یادگار است از سه سلطان  
 نشسته ساکن اندر مرو شهبان  
 هواخواه و دعاگوی و ثناخوان  
 که رنجوره هنوز از رنج پستان  
 بود درد مرا آن رسد در میان

ایضا در مدح قوام الملک صدرالدین محمد بن فخر الملک ده از قفر ۵۱۱ هـ  
 ذی الحجّه ۵۱۱ وزارت ملک سنجر را داشته و گویند:

ای آنکه نظام بن نظام بن نظامی  
 خسته است دل ز زک ارضیت آیه  
 و در مدح همین وزیر گویند:

شکر یزدان را ده از قفر وزیر سپهر

بختی اندر زده بودش نظامی سپهر

شکر یزدان را ده از اقبال و شکره جوهر

فمنی همچون کوه شکره از سپهر

مردم بوده همه غیبی و ز جبهه در داد

بزم شکر آهن چو کوه شکره در داد

زنج زین شکر دست روزگار زین زین

خون بوسیدم عسل شکره در داد

صاحب عدل قوم است صاحب ازین راهان

ز قوم آفرین شکره در داد

ای خداوندی ده زحم او در سپهر

عین عسیر من سینه من سینه من سینه من سینه من

عہد کردستم کہ دست از جام می دارم تہی  
 کز پس تیمار یک سال است مغزم پر خمار  
 بس کہ در آغاز کار از عمر ببریدم امید  
 عہد و پیمان نشکنم چون بہ شوم انجام کار  
 از ہمہ چیزی مرا پرهیز کردن واجب است  
 خاصہ از چیزی کہ با طبعم نباشد سازگار  
 تا کہ باشد در برم پیکان ، مرا رنجور دان  
 ورنہ نباشد در کفم ساغر ، مرا معذور دارا  
 ایضاً در مدح سنجر قبل از سلطنتش گوید :

من بندہ بیگنہ نشدم کشتہ رایگان	منت خدای را کہ بفرّ خدایگان
تیری کہ شد بقصد نینداخت از کمان	دست خدای را کہ بجانم نہ کرد قصد
یک سال اگر ز درد تنم بود ناتوان	یک چنداں در زرنج دلم بود دردمند
فضل خدای دانم و فرّ خدایگان <sup>۱</sup>	فرجام کاری فیت خویش را سبب

از این اشعار و نظایر آن صریحاً مسلم میشود کہ تیر خوردن معزی قبل از سلطنت سنجر و قتل خواجہ صدرالدین محمد کہ ہر دو از وقایع سال ۵۱۱ است اتفاق افتادہ ، و چون معزی در حیات این خواجہ و پیش از سلطنت شدن سنجر از یک سال رنج و تیمار خود مینالد ، ایضاً واضح میگردد کہ واقعہ تیر خوردن معزی لا اقل یک سال پیش از سال ۵۱۱ حادث شدہ ، و در این مسئلہ جای هیچ شبہہ نیست . اما اینکہ معزی بر اثر ضربت ہمین تیر فوراً جان سپردہ باشد یقیناً خطاست ، چہ بدلیل ہمین اشعار کہ نقل شدہ و حکایت از زندہ ماندن آن شاعر پس از یک سال بعد از آن پیش آمد جانسوز میکند و اشعار دیگری کہ از او باقی است مشتمل بر وقایع تا حدود ۵۱۸-۵۲۰ اقلاً تادہ سال پس از تیر خوردن هنوز حیات داشتہ ، اما گویا ہیچوقت جراحات سینہ او مرہم نیافتہ و پیکان در بدن او جایگزین شدہ بود و خود او تکراراً از این حالت شکایت می کند ، از جملہ :

۱ - صفحہ ۳۷۸ - ۳۸۰ از دیوان . (اقبال) . ۲ - ایضاً ص ۵۲۵ - ۵۲۷ . (اقبال) .

ای چرخ کمر میند بر کینه من  
آسایش سینه مرا درمان کن  
ایضاً :

بگزار حق خدمت دیرینه من  
کآسایش سینه هاست در سینه من

گرچه دل و سینه کان گوهر دارم  
کآن بسته زلف ماه دلبر دارم  
ایضاً :

رخساره زرنج هر دو چون زرداره  
وین خسته تیر شاه سنجر دارم

خستی دل من بغمزه ای بدر منیر  
در سینه و دل کنون دو بیکن دارم  
ایضاً :

چو ناله مالک سینه من خست بنیر  
از سینه و دل هر دو برون آمده

گر سینه بخت شاه سنجر ماز  
گر دل بر بود یاز دلبر ماز  
در قطعه ای نیز میگوید :

که نیست خمدر عشق در سر ماز  
پیکان بدل دلست در بر ماز

تیر شه را بنظم بستوده  
آمد و بوسه داد سینه من

شکر درد و فخر سر ماز  
رفتن و پیکان سینه در بر ماز

از دو مرثیهای که سنائی از معری گفته چنین بر می آید که :  
زخم تیر بدرود حیات گفته

( عباس اقبال ، مقدمه دیوان معری ، تهران ۱۳۱۸ ، ص ۱۰۰ )

مجدود السنائی - از مشاهیر شعرا و عرفاست و در جمیع کتب آمده است - ترجمه  
ترجمه حال او مستطوره است ، و از غنیت شهرت صاحب قافیه و زده در شعر  
از او نموده است - اشکالی که هست در تعیین اسم اوست - که در بعضی جاها  
و ب . آدم سنائی ؛ و ق . محمود سنائی ، و در اصل آنست که :  
و در لباب الالباب ۲ : ۲۵۲ مجدالدین آدم السنائی - همچنین در هفت و در  
و م ف جان خود را خالص کرده هیچ نوسیده ، و در کتب نسخه تصحیح کرده

۱- در بعضی آفرین و در بعضی دیگر در بعضی دیگر در بعضی دیگر در بعضی دیگر

جامی Add 16 . 717 ، و يك نسخه از دیوان وی Or. 4514 ، و تاریخ گزیده Or. 350 . f. 285 b ، و تذکره تقی کاشی f. 241 a . Add . 22 . 693 ، و تذکره دولتشاه نام او « ابوالمجد مجدود بن آدم السنائی » مسطور است ، و همانا باظهر احتمالات قول اخیر صواب است لاغیر ، و لهذا متن بهمان نهج تصحیح شد . (چقدرا) .

### تحقیق در تاریخ وفات سنائی و معزی

تاریخ وفات سنائی و معزی - تاریخ وفات سنائی علی الاصح چنانکه یکی از معاصرین او محمد بن علی الرفاء نامی که بحکم بهرامشاه غزنوی قریب ده هزار بیت از حدیقه را منتخب و مرتب نموده و دیباچه‌ای بر آن افزوده ، در دیباچه مزبور صریحاً و اضحاً نگاشته (ص ۱۲-۱۳) بعد از نماز شام روز یکشنبه یازدهم ماه شعبان سنه پانصد و بیست و پنج هجری بوده است. و عین عبارت جامع دیباچه مزبور (ص ۱۲-۱۳) از طبع بهیسی<sup>۱</sup> از قرار ذیل است : « و این دیباچه ابوالمجد مجدود بن آدم السنائی الغزنوی قدس الله تعالی روحه و نور ضریحه املا کرد و امیر سید ابوالفتح فضل الله بن طاهر الحسینی رحمه الله علیه بنوشت ، و او در تب بود که املا کرد ، از بامداد روز یکشنبه یازدهم ماه شعبان سال بر پانصد و بیست و پنج از هجرت مصطفی صلوات الله وسلامه علیه . چون نماز شام بگذارد آخر ترین سخنی که بگفت این بود : « کرم تو حکم من پس » و خالی کرد بکوی بنو آباد (؟) در خانه عیسه نیکو رحمه الله و اتابه الجنة و ایانا بفضله ، انه سمیع مجیب حامدا و مصلیا » و جامی در نفحات نیز فقط همین قول را در تاریخ وفات او نقل کرده ، و نصه :

« تاریخ تمامی حدیقه چنانکه خود بنظم آورده سنه خمس و عشرين و خمسمائة بوده است و بعضی تاریخ وفات را همین نوشته اند والله اعلم » .

ولی در سه اشکال ظاهری بر این تاریخ وارد می آید که پس از تأمل رفع آنها در کمال سهولت است :

اولاً آنکه بر حسب حساب یازدهم ماه شعبان سال ۵۲۵ یکشنبه نبوده بل پنجشنبه بوده است ، و جواب این اشکال آنست که محتمل است قویاً که « یازدهم » در

۱- فیس : حدیقه مصحح مدرس رضوی ، مقدمه ص ۲۶ . (م.م.)

دیباچه مطبوع حدیقه تصحیف «پانزدهم» بوده ، چه بر حسب حساب پانزدهم شعبان ۵۲۵ دو شنبه بوده ، و چون چنانکه معلوم است اختلاف یک روز همیشه ما بین حساب و رؤیت محتمل است روی دهد ، لهذا با احتمال بسیار بسیار قوی ممکن است بر حسب رؤیت پانزدهم شعبان سال مزبور یکشنبه بوده ( نه دو شنبه ) و «پانزدهم» در دیباچه مطبوع چنانکه گفته شد تصحیف «پانزدهم» بوده ، چه تصحیف پانزدهم به پانزدهم و برعکس معقول و نظایر آن در کتب فارسی فراوان دیده شده، ولی تصحیف «یکشنبه» به «پنجشنبه» بعید از قیاس است .

اشکال دوم بر تاریخ مزبور این است که در یکی از نسخ خطی هندی طریق التحقیق منسوب بسنائی محفوظه در کتاب خانه دیوان هند در لندن (فهرست این مجموعه ۹۲۶) که در سنه ۱۰۶۱ هجری کتابت شده تاریخ اتمام آن مکتوبی یعنی طریق التحقیق در خود اشعار سنه ۵۲۸ بدست داده شده ، از این قرار :

پانصد و بیست و هشت از آخر سال بود تا این خط انور یافت گشت

پس معلوم میشود سنائی فلان تا سنه ۵۲۸ در حیات بوده و سنه ۵۲۸ در این اشکال آنکه هیچ شاک نیست که تصریح یکی از معاصرین سنائی یعنی مزبور در مزبوره حدیقه بسال و ماه و روز و هفته و یکصد و بیست و هشت از سنائی است (همان شام بگذارد) قطعاً مقدمه است بریتی در یکی از نسخ مزبور در طریق التحقیق زیرا که ولا صحت انتساب طریق التحقیق بسنائی بنحو قطعی را معنی شده است را در آن مجال تردد نباشد ، باید قبل از همه حدیقه در دسترس باشد . است بیت مزبور الحاقی باشد از چند سکه نظیر اینکه در حدیقه تصحیف سنائی معتبره فارسی از قبیل شاهنامه و خمسه نظامی مزبور در نسخ خطی و چاپی که در نسخه دیگر طریق التحقیق همان که در حدیقه تصحیف سنائی (نمره ۹۱۴) اصل و ابداً بیت مزبور در حدیقه تصحیف سنائی در دسترس نیست و بیچوجه اثری و نشانی از آن موجود نیست . در حدیقه تصحیف سنائی نیز در کمال خوبی میرود ، چه همان است اصل بیت مزبور و در حدیقه تصحیف سنائی سال « بوده یعنی شانزدهم ، زیرا که ذکر «شانزده» در بیت مزبور در حدیقه تصحیف سنائی

وزن رامی شکند، چه شکی نیست که زاء «ز آخر سال» بکلی زیادی و غلط نساخ است، زیرا بهیچ تقدیری خواه «پانصد و بیست و هشت» چنانکه در متن نسخه خطی است یا «پانصد و هشت و هشت» چنانکه ما احتمال داده ایم با «ز آخر سال» معنی نمیسازد و بعبارة اخری نه «پانصد و بیست و هشت ز آخر سال» هیچ معنی محصلی دارد، بلکه هیچ مطلقاً معنی ندارد و نه «پانصد و هشت و هشت ز آخر سال» و نه هیچ تاریخ دیگری که بجای پانصد و بیست و هشت گذارده شود. پس حاصل کلام آنکه برفرض احتمال ما که اصل تاریخ اتمام طریق التحقيق در ۵۱۶ بوده است، چون «پانصد و شانزده آخر سال» در وزن درست نمی آمده است، آنرا بعبادت شعرا در تانیق اعداد به «پانصد و هشت و هشت ز آخر سال» تعبیر کرده است. و ممکن نیز هست که اصلاً بیست و هشت نبوده بلکه بکلی اعداد دیگری مثلاً «بیست و چهار» یا «بیست و پنج» بوده است که نساخ آن را به بیست و هشت لاعن شعور یا بمناسبتی غیر معلوم تحریف کرده اند.

اشکال سوم که بر تاریخ ۵۲۵ برای وفات سنائی وارد می آید این است که علی المشهور وفات معزی بتیمر سنجر خطأً در سنه ۵۴۲ بوده است و سنائی را در حق معزی مرآئی مشهوره است (رجوع بحواشی چهارمقاله ۱۵۱<sup>۱</sup> و غیر آن مأخذ<sup>۲</sup>) پس بالطبع وبالضرورة وفات سنائی باید مؤخر از تاریخ وفات معزی باشد و بنا بر این قول مشهور در نزد ارباب تذکره در تاریخ وفات سنائی یعنی ۵۴۵ (که ما سابقاً در حواشی چهارمقاله ۱۵۱<sup>۱</sup> استناداً به اقوال ارباب تذکره های مشهور همین قول را درج کرده ایم) اقرب بواقع خواهد بود.

و جواب از این اشکال اینست که اصل تاریخ ۵۴۲ برای تاریخ معزی (که ما نیز اتکالا به اقوال سطحی صاحبان تذکره در حواشی چهارمقاله ص ۱۵۱ سابقاً باز درین خصوص نیز همین قول را ثبت کرده ایم) بکلی غلط مشهور و بکلی بی اساس و غیر مطابق با واقع است، و چنانکه دوست فاضل من آقای اقبال آشتیانی در رساله

۱ = ص ۱۲۹ کتاب حاضر ۲ - رک : ۱۳۲ : تعلیقات حاضر.



نفیسی که همین اواخر در خصوص شرح حال معزی و مهدوحین و معاصرین او تألیف نموده بدلائل متقنه قاطعه در رساله مزبور اثبات کرده . تاریخ وفات معزی قطعاً مؤخر از حدود سنه پانصد و بیست هجری نمیتواند باشد ، و در دیوان او ابیات و ابداً و بوجه من الوجوه مدح هیچیک از ملوک و سلاطین سلجوقی یا غیر سلجوقی آن عصر یا امرا و وزرا و رجال دول معاصره آن دوره بعد از تاریخ پانصد و بیست هجری یا اشاره و تلویحی بیکی از وقایع تاریخی بعد از تاریخ مزبور مخالف و احادیث یافت نمیشود ، و از طرف دیگر چون تا سنه ۵۱۸ هـ تاریخ وزارت معین امین مختص الملک ابونصر احمد بن فضل بن محمود کاسی (۱) است ، قطعاً معزی در حیات بوده است . پس تاریخ وفات او چنانکه لفظاً قطعاً بدون هیچ شک و شبهه در حدود ۵۱۸-۵۲۰ بوده است به مؤخر از آن بیخ و جود من الوجوه ، و بنا بر این من فرموده گفتم سنائی برای معزی متوفی در حدود ۵۲۰ هـ را در ابتدا حدس زده بودم ، و بعد از بودن وفات خود سنائی در سنه ۵۲۵ هـ در ، و هدا تصحیح شعره بیخ و جود من الوجوه الادی هدا تصحیح غلطه السابق فی حواشی چهار مقاله در کتابت من تاریخ و شعرین عظیمین من مشاهیر الشعراء الفارسیین و کتبه امیر الحرمه محمد بن ابوالوهاب القزوینی فی ۲۴ رجب سنه ۱۳۵۴ المصنفی ۲۳۱ - شماره ۱۹۳۵ - شماره ۱۳۵۴ آقایی اقبال در مقدمه دیوان معزی (ع) آن مقاله را در تاریخ معزی در دیوان معزی که معزی تهنیت وزارت خواجده معین امین ابونصر احمد بن فضل بن معین امین بنا بتقریبی ده سابقه آورده عمر او پشتمند در حدود ۵۰ ساله و در سن ۵۰ سالگی که وزارتش تا ۲۹ صفر ۵۲۱ طول کشیده ، در تاریخ معزی در دیوان معزی در آمده دیگر از هیچکس از وزرائی سجری و از هیچ کس از معاصرین او بعد از ۵۱۸ هـ مدحی دیده نمیشود ، و بنا بر این من فرموده گفتم که معزی در عهد وزارت همین معین امین کاسی در سن ۵۱۸ هـ در حالی که سن او پشتمند میرسیده است .

۱- بین نهائین و نهائیه - در تاریخ معزی و معاصرین او - در مقدمه دیوان معزی - اقبال (صفحه ۱۳) تعلیم شد . (م. م.)

ص ۴۴ س ۱۵ ، لؤلؤی و نجیبی فرغانی - درھیچ جا اسمی از ایشان پیدا نکردم و معلوم نشد کیستند . (چقدا) .

نجیبی فرغانی ، چنانکہ مصنف در ص ۴۶ ( چاپ لیدن - ۷۳ چاپ حاضر ) گفت ، وی از شعراء دربار خضر خان بن طغاج خان ابراہیم از ملوک ترک خانہ ماوراء النہر بودہ است و خضر خان در سنہ ۴۷۲ جلوس نمودہ و پس از اندک وقتی وفات نمود<sup>۱</sup> . (چق) .

ص ۴۴ س ۱۵ ، عمیق بخاری - شہاب الدین عمیق بخاری در دربار خضر خان مذکور امیر الشعرا بود ، و مصنف حکایت مناظرہ او را بارشیدی سمرقندی در دو سہ ورق بعد نقل میکند . وفاتش را دولتشاہ در سنہ ۵۴۲ می نویسد<sup>۲</sup> و بقول تقی الدین کاشانی در سنہ ۵۴۳<sup>۳</sup> وفات نمود<sup>۴</sup> . (چق) .

و معلوم نشد عمیق اسم است یا لقب ، و بر فرض اخیر معنی آن چیست و چہ لغتی است<sup>۵</sup> . (چقدا) .

ص ۴۴ س آخر و ص ۴۵ س ۱ ، رشیدی سمرقندی - ابو محمد عبداللہ یا عبد السید رشیدی سمرقندی از مشاہیر شعراء دربار خضر خان مذکور بود و او را با عمیق و مسعود سعد سلمان مناظرات و مشاعرات است<sup>۶</sup> . مجمع الفصحاح او را بہ اسم «ارشیدی» ذکر نمودہ و ہیچ شاعری بدین لقب در زبان فارسی معروف نیست . (چق) .

ورک : تعلیقات تاریخ بیہقی . سعید نفیسی ج ۳ ص ۱۵۲۹-۳۰ . (م . م) .

ص ۴۵ س ۱ ، نجار ساغرچی - او نیز چنانکہ مصنف در ص ۴۶ ( چاپ لیدن - ۷۳ چاپ حاضر ) گوید<sup>۷</sup> از شعراء دربار خضر خان و معاصر عمیق<sup>۸</sup> بود و ساغرچی

۱- تاریخ جهان آرا المقدسی احمد الغفاری ، British Museum, Or. 141, f. 133 a.

۲- و مصنف ... می نویسد (نقل از چقدا) . ۳- این تاریخ بنظر خیلی دیرتر می آید از عصر او و گویا او خدای مقدم بر این تاریخ بوده است چہ یکی از ممدوحین اوشمس المدک نصر (حدود ۴۶۲-۵۷۲) بوده است پس چگونہ تا ۵۴۳ زنده بودہ است شاعر ، این بسیار مستبعد است (چقدا) . ۴- رجوع کنید نیز باب الالباب ج ۲ ص ۱۸۱-۱۹۱ (چق) . ۵- در قوادیس عربی نیامدہ (م . م) . ۶- رجوع بص ۵۶-۵۷ (چاپ لیدن = ص ۷۳-۷۵ چاپ حاضر) و بیاب الالباب ۲ : ۱۷۶-۱۸۱ و بلغات اسدی ص ۹۹ (چقدا) . ۷- چنانکہ ... گوید (نقل از چقدا) . ۸- معاصر عمیق (نقل از چقدا) .

بفتح غین معجمه بعد از الف وسکون راء مهمله از قرای صغد است بر پنج فرسنگی سمرقند (معجم البلدان) . (چق)

سمعانی گوید ( انساب ، ورق ۳۴۷ ب ) : « الصاغر جی ، بفتح الصاد المهملة وفتح الغین المعجمة و سکون الراء وفي آخرها الجیم ، هذه النسبة الي صاغر ج ، ويقال بالسين ايضاً ، وهي قرية كبيرة طيبة الهواء من قرى السغد ، خرج منها جماعة من العلماء والائمة قديماً و حديثاً . . . »

ياقوت گوید : « ساغر ج ، بعد از الف غین معجمه مفتوحه وراء ساکنه وجیهه ، وبصاد هم گویند . یکی از قرای صغد است در پنج فرسنگی سمرقند از اوجی اشتیخین ، بعض راویان بدان نسبت دارند . » و سمعانی نیز در انساب عمین قول در آورده است . و Vyakin ( Ref. Bk. Samar. prov. , VI. 252 ) گوید : « ساغر ج Sag arj در شمال غربی سمرقند در دره زر افشین ، در حدود چهار درستی قریه Yangi - Kharan آنجا که امروزه خرابهها و سنگ قبرها محوطه وسیعی را فرا گرفته و رفع کرده است » ( باز تولد ، ترکستان ص ۱۳۰ ج ۲ )<sup>۲</sup>

در لباب الالباب ناه دو نفر از شعرا را با لقب «نجد» هم میبرد : یکی سعد الدین اسعد النجدی السمرقندی (ج ۲ ص ۳۸۳-۳۸۴) که او را از شعرا بعد از عمر می‌شمرد ، و چند رباعی در مدح سلطان سمرقند از او نقل می‌کنند و دیگری ابوالفتح عبدالرحمن بن احمد البلخی الامینی النجدی ( ۲ : ۴۱-۴۲ ) که قصیده‌ای در مدح سلطان محمود غزنوی گفته است و چند بیت ازین قصیده را نیز صاحب لباب الالباب نقل کرده است و اینجا دومی قطعاً مراد نمی‌تواند باشد ، چه وی معاصر سلطان محمود غزنوی در سنه ۴۲۱ بوده است ، پس بغایت مستبعد باشد مجال است که معاصر او در سنه ۵۴۳ باشد و احتمال قوی می‌رود که اولی مقصود باشد ، و در این باره چهار مقاله همان سعد الدین اسعد النجدی السمرقندی در مجله «تاریخ و جغرافیا»

۲ : ۳۸۳-۳۸۴ باشد . چه وی سمرقندی بوده است ، پس مستبعد است که در زمان او و پادشاهان سمرقند بعد از سامانیه همه یا اغلب از آن خاقان بوده باشد (در چهار

۱- در لغت اسامی ج ۲ ص ۲۰۰ و ج ۳ ص ۱۰۰

مقاله) نیز نجار ساغرچی را از شعراء آل خاقان می‌شمارد - در لغات اسدی ص ۳۱ شاعری را با اسم «نجار» ذکر میکند، و چون هیچ تعیین عصری از او بدست نمیدهد، بریات از دو نجار و نجاری مذکور در لباب الالباب ممکن است مراد باشد. (چقدار).  
 ص ۴۵ س ۱، علی بانیدی و پسر درغوش<sup>۱</sup> ایشان نیز از شعراء دربار خضرخان بوده‌اند چنانکه گذشت (س ۴۶ چاپ لیدن ص ۷۳ چاپ حاضر). در میزان الافکار فی شرح معیار الشعراء که رساله‌ایست در عروض تألیف خواجه نصیرالدین طوسی مسطور است که در بعضی از بلاد ایران کلمه درویش را «درغوش» تلفظ نمایند بغین رواج معدوم، و قریب بیقین است که درغوش در اینجاهمین کلمه است. (چق).  
 در پهلوی درغوش drighosh به معنی نیازمند و تهی دست است هم‌ریشه درویش پارسی و daryōsh یازند (H.S. Nyberg, Hilfsbuch des Pehlevi. II Uppsala 1931. s. 59) و در کتاب برهان قاطع چاپ نگارنده: درویش. (م.م)

ص ۴۵ س ۱، علی سپهری - در لباب الالباب در فصل شعراء سامانیه (۲۷:۲-۲۸) نام شاعری بعنوان «سپهری ماوراء النهری» مسطور است، و اگر عوفی در عصر او اشتباه نکرده باشد و او را سپهوا جزء شعراء سامانیه نشمرده باشد، مقصود مؤلف در اینجا او ممکن نیست باشد، چه از کلام مؤلف درس<sup>۲</sup> ۴۶<sup>۳</sup> ظاهراً برمیآید که وی معاصر عمیق (متوفی در سنه ۵۴۳) بوده است و انقراض سامانیه چنانکه معلوم است در سنه ۳۸۹ است. (چقدار).

ص ۴۵ س ۲، جوهری - ظاهر مقصود<sup>۴</sup> ابوالمحامد محمود بن عمر الجوهری<sup>۴</sup>

۱- داخلی اگر اسم این دو شعر از وقتیم (چقدار).  
 ۲- چاپ لیدن = ص ۷۳ چاپ حاضر.  
 ۳- در هر مقدمه نقل از چقدار. ۴- دو نسخه (ص ۱۳۰-۱۳۱) کورید جوهری نزد گرجی‌ها در بغداد و شد گردت حدیث و از قرآن نیز الدین الحسیبتمی و مداح سلیمان بن محمد بن ملک‌شاه سجوقی ۵۵۱-۱۰۵۵ است و هفت قلم و مجمع الفصحاء نیز عین عدوت او را نقل کرده‌اند، و با احتمال قوی اگر جوهری در آن زمان در کوفه بوده باشد، جوهری مدافع لباب الالباب باشد چنانکه ظن غالب همین است از این زمان تا زمان کوفه مدافع او نگردد. در تعیین عصر او باید سهواً کرده باشد، زیرا که از اشعار او چیزی نقل نمیشود که در تمام بر مداح سلطان سلیمان سجوقی باشد در صورتی که در لباب الالباب قصیده‌ای از او در مداح فرخزاد نقل می‌شود و از ما حمده تاریخ سلطنت فرخزاد (۵۵۰-۵۵۵) و سلیمان بن محمد بن ملک‌شاه بقیه حاشیه در صفحه بعد

الصائع الہروی معاصر فرخزاد بن مسعود بن محمود غزنوی است<sup>۱</sup> کہ از سنہ ۴۴۴- ۴۵۱ سلطنت نمود . (جق)

ص ۴۵ س ۲ ، سغدی و پسر تیشه - معلوم نشد کیستند . (جق)

ص ۴۵ س ۲ ، عالی شطرنجی - دھقان عالی شطرنجی سمرقندی از معاریف

شعراء ماوراء النہر است<sup>۲</sup> و در مجمع الفصحاء گوید کہ شاید سوزنی بود پسر زنی را در مدح او قصاید است، و وفات سوزنی بقول تقی الدین کاشانی در سنہ ۵۶۹ بود است (جق)

دھقان عالی شطرنجی راست :

بسر بخاک کریمان رفتہ رفتن بہ  
از آنکہ هیچ از این بہتر ان زبیش وز کم  
اگر شفیع کنی خاک آن کریمان را  
و گر بماند این بہتر ان برین سیرت  
( از مجلہ یادگار سل دود شماره ششم )

دہسوی در دہان بہتر ان کریمان  
روان کرد در هیچ حال احدیت و در  
روا شد بہمد حال حاجت و در  
چند روز عمر شد ریمہ زنی پروردگار  
( از مجلہ یادگار سل دود شماره ششم )

ص ۴۵ س ۲-۳ . استاد منطقی - منصور بن علی المنطقی سمرقندی

صاحب ابن عبید (متوفی در سنہ ۳۸۵)<sup>۳</sup> بود<sup>۴</sup> و زبیر الدین زبیر در تاریخ سغدی  
مکرر اشعار او را بہستہاد آورده است

ابو محمد منصور بن علی منطقی زبیر در دربار آن سلاطین  
فیخر الدولہ دیلمی بودہ و بہ صاحب اسمعیل بن عبید زبیر منطقی  
شعر تازی و فارسی دست داشتہ . دہی منطقی از دہی سمرقندی

۱- ابن کثیر ، تاریخ ۱۱۰-۱۱۱

۲- ابن کثیر ، تاریخ ۱۱۰-۱۱۱

تقیہ حنفیہ ، ص ۱۰۵

ساجد فی ۱۵۵-۱۵۵ ، تاریخ است اسرار  
نمودہ شد (جق)

۳- جوہری ، لغت ، ص ۱۰۵  
جوہری ، لغت ، ص ۱۰۵  
میکند ، (جق)

رجوع کنید بلباب الالباب ج ۲ ص ۱۶-۱۸ و بمجمع الفصحاء ج ۱ ص ۵۰۸-۵۰۹ -  
در تذکره‌ها ۴۸ بیت بنام او آمده است و از آن جمله است قصیده‌ای که در سفینه‌ها  
اشعاری چند بران افزوده میشود . . . :

نداری سمن بوی و ماهی سمن بر لبش جای جان و رخس جای آذر...<sup>۱</sup>

نیز قصیده‌ای دیگر ازو در تذکره‌ها آمده است بدین مطلع :

شد آن مودت و آن دوستی و آن ایام که بر مراد دل خویش می نهادم گام . . .  
(نفیسی . رودکی ج ۳ ص ۱۱۴۳-۴۶)

ص ۴۵ س ۴ . کیاغضائری - ابوزید محمد بن علی الغضائری الرازی از

مشاهیر شعرا و معاصر عنصری و آن طبقه بوده است. وفاتش بقول مجمع الفصحاء در  
سنه ۴۲۶ واقع گردید، و غضائری بمعنی کاشی ساز و کاسه گراست منسوب بغضائر که  
جمع قیاسی غضاره است و غضاره بفتح غین بمعنی گل چسبنده سبزی است که از آن  
ظروف سفالین یعنی چینی و کاشی سازند و آن ظرف را غضار گویند بدون تاء<sup>۲</sup>، و در  
مجمع الفصحاء غضاری بدون یاء بعد از الف نوشته<sup>۱</sup> و آن سهواست چه غضائری خود  
در قصیده لامیه معروف گوید :

کیجا شریف بود چون غضائری بر تو ز طبع باشد چونانکه ز سرخ و سفال

و عنصری در قصیده‌ای که در جواب این لامیه گفته است گوید :

ایا غضائری ای شاعری که در دل تو بجز توهر که بود ناقص آید و وزنگال<sup>۳</sup>

اما این بیت منوچهری که گوید :

بر من ز مدحت از جوگان فروجه باشد چون فر شاه ماضی بودست باغضاری<sup>۴</sup>

بلاشک محمول بر ضرورت شعر است. (چق)

باید دانست که در نسخه خطی ترجمان البلاغه رادویانی مکتوب بسال ۵۰۷

۱- برای نامه قصیده، رنک . نفیسی . رودکی ج ۳ ص ۱۱۴۳-۴۵ . ورنک: برگزیده شعر باهنامه

انگیزنده ج ۱ چاپ دوم ص ۶۸ بعد (م.م) ۲- ابان العرب و تاج العروس. (چق) ورنک: اب سمعی

ورق ۵۰۹ ب (م.م) ۳- کذافی مجمع الفصحاء (:) (چق) : بود [جمند] ناقص اند و نکال (۵) (مینوی)

ط ناقص آید و دنکال ( = دنک بمعنی بیهوش و احمق و ابله . برهان ) (م.م)

۴- در چق این دو مصراع مقدمه و مؤخر چاپ شده . (م.م) .



از قلاع هند در بند کرده و مسعود او را آزاد ساخته و مجدالدوله تا با آخر عمر در غزنین بوده است. در زین الاخبار صفحه ۹۷ گوید:

«امیر ناصر دین الله (یعنی مسعود غزنوی) فرمود تا ابوطالب رستم مجدالدوله را از هند وستان بیاوردند او را بیت خویش خواند و نیکوی گفت و فرمود تا هم بغزنین از بهر او جای ساخته و مثال داد تا بهر وقت بخدمت در گناه همی آید و تا آخر عمر بغزنین بود.» (فروزانفر. مجله ارمان شماره ۴-۵ ص ۱۴۴).

«حق با منتقد محترم است و باید بجای مقتول «معزول» گفته باشند...»

(اقبل. مجله شرق شماره ۷ ص ۴۲۷).

ص ۴۵ س ۴. فرخی گرجانی. کذافی جمیع النسخ، واحتمال می رود که مراد فخرالدین اسعد جرجانی صاحب مثنوی معروف ویس و رامین باشد و فرخی سهوا بجای «فخری» نوشته شده باشد. و الله اعلم. (حق).

ص ۴۵ س ۴. لامعی دهستانی. هو ابوالحسن محمد بن اسمعیل اللامعی الجرجانی الدهستانی البکر آبادی از شعرا سلطان مالک شاه ساجوقی<sup>۴</sup> و وزیر او نظام لملک خلوسی<sup>۵</sup> بود. و معاصر برهانی پدر معزی و آن طبقه از شعراء بوده است. (حق).

۱- و چون نسبت لغت به شعر در تاریخ آمده Add. 22. 693. ص ۲۴۲ بر فرخی که در لغت آمده است، چنانکه از موهج در آن مبدع است، اسماء که به ترتیب حروف معجم است و صح و شمه و عقده و سح لابد فرخی، و به برده است، و اگر چه فرخی با شهرت است، چو فرخی و فرخی ولی که در حروف معجم چنین مسئله در این نسخه تاریخ گرفته و تقدیم بر آن بر خده (و نیز فرخی بجای «فرخی») در آن موهج است و این است که شاید فی الواقع تخلص این شعر فرخی بوده است، مثنوی در آن این شات فقط موهج و احتمال بسیار صغیری است و مشهور در نزد معتمدین و مفسران در سبب شات مذکور، میرزا فرخی فرخی گرجانی است. در بیت نسخه از الهی «عطار در (عطار گرجانی در این نسخه) و فرخی گرجانی مظهر است صریحاً و واضحاً - و در تاریخ در تاریخ که در معجم است، و در صریحاً و واضحاً و فرخی گرجانی (حقدا).

۲- شرح عطار در الهی نامه (عطار گرجانی) (ورق مبدع ۶، ۹۶۶) Add. 16787 حکایت عاشق شدن فرخی گرجانی را بعلامی ماهر می گوید و بخشیده بود و سوختن او و بر او و سرگردان شدن فرخی و فرخی و فرخی در این نسخه آورده است و مظهر است، و نسخه کرده است. (حقدا). ۳- البکر آبادی حمد و فرخی (عطار گرجانی) ۲۶۵۱-۱۵۸۵ (حقدا). ۴- امتوفی در سنه ۱۵۸۵. (حقدا).

۵- اسم پدر و جد و موالد وی از روی شعر خود لامعی در قطعه معروف او:

زرد خواجد سخنی چند فرستاده من / وندران چند سخن درد سرش داده من. الخ

نوشته شد. و دهستان ایجاد است جرجان (باقوت). (حقدا) و رک: لغت نامه دهخدا: لامعی (م.م.) (تعلیقات چهارم مقاله ۱۸)



ص ۴۵ س ۴، جعفر ہمدانی - معلوم نشد کیست . (حق)  
 ص ۴۵ س ۴، در فیروز فخری - در کتاب «محاسن اصفہان» لمفضل بن سعد  
 ابن الحسین المافروخی کہ در اواسط قرن پنجم ہجری تالیف شدہ است، در ضمن  
 تعداد شعرای اصفہان گوید: «ومن شعراء الفارسیة | العصرین | ابو الفضل در فیروز -  
 الفخری» (حق)

ص ۴۵ س ۴. برہانی - امیر الشعراء عبدالملک برہانی نیشابوری در معزی  
 معروف است، در اوایل سلطنت ملکشہ بن اب اسحاق سلجوقی (سنہ ۴۶۵-۴۸۵)  
 بقزوین وفات نمود.<sup>۲</sup> (حق)

ص ۴۵ س ۴. امیر معزی - مرحوم قزوینی در «حق» نوشتہ اند: «روای  
 باصح اقوال در سنہ ۵۴۲ بود کہ تیسر سلطان سنجر خط کشیدہ شد» و در «حد» راجع  
 باین تاریخ نوشتہ اند: «این سہو است و بہ او با ظہر وجوہ مؤخر از حدود ۵۲۰  
 و مقدمہ بر ۵۱۸ نبودہ است، یعنی بین ۵۱۸-۵۲۰ بودہ است» راجع بموضوع راجع  
 بتاریخ وفات سنجر نمود.<sup>۲</sup>

قوی اقبال در مقدمہ دیوان معزی س ازمن بعض اشعار این را مندرج فرمایند و در شرح  
 مختلف سادہی عمر او آورد.

سال ۵۴۲ ہجری کاشی گردید بر آن برقی سال وفات معزی معین گردید کہ چندین  
 علت درست نمی آید، چہ دورہ سافری معزی از سال ۵۳۵ تاریخ حدیثی است.

۱- جعفر ہمدانی در «حق» ص ۴۵ س ۴، جعفر ہمدانی - معلوم نشد کیست . (حق)

۲- جعفر ہمدانی در «حد» ص ۴۵ س ۴، جعفر ہمدانی - معلوم نشد کیست . (حق)

۳- جعفر ہمدانی در «حق» ص ۴۵ س ۴، جعفر ہمدانی - معلوم نشد کیست . (حق)

۴- جعفر ہمدانی در «حد» ص ۴۵ س ۴، جعفر ہمدانی - معلوم نشد کیست . (حق)

۵- جعفر ہمدانی در «حق» ص ۴۵ س ۴، جعفر ہمدانی - معلوم نشد کیست . (حق)

۶- جعفر ہمدانی در «حد» ص ۴۵ س ۴، جعفر ہمدانی - معلوم نشد کیست . (حق)

۷- جعفر ہمدانی در «حق» ص ۴۵ س ۴، جعفر ہمدانی - معلوم نشد کیست . (حق)

۸- جعفر ہمدانی در «حد» ص ۴۵ س ۴، جعفر ہمدانی - معلوم نشد کیست . (حق)

شروع شده، و اگر در این تاریخ سن شاعر را در حدود بیست و پنج بگیریم تولد او مقارن سال ۴۴ بوده و در ۵۴۲ سن معزی قریب بصد می‌شده، و بسیار بعید بنظر میرسد که شاعری که در تاریخ ۵۱۰ تیر خورده و از زخم پیکان نهان شده آن مینالیده، با وجود کبر سن تا قریب سی سال دیگر زنده بماند. از این گذشته در دیوان معزی که تقریباً بدون استثنا ذکر جمیع وزرا و رجال سلجوقی از حدود ۴۶۵ تا ۵۱۸ باقی است، ابداً ذکر هیچکس یا هیچ واقعه‌ای که زمان آن بر سال ۵۱۸ مؤخر باشد دیده نمیشود، و علتی نداشته است که معزی از ۵۱۸ تا ۵۴۲ زنده باشد و بزمان هیچ واقعه یا هیچ شخصی بین این دو تاریخ اشاره نکند.

آخرین تاریخی که در دیوان معزی دیده میشود سال ۵۱۸ است که در آن این شاعر وزارت معین‌الدین مختص الملک ابونصر احمد بن فضل بن محمود کاشی را تهنیت گفته. سنجر در ماه صفر ۵۱۸ وزیر خود نظام‌الدین محمد بن سلیمان کاشغری را (که تهنیت وزارت او نیز از معزی در دست است) از وزارت انداخت، و معین‌الدین کاشی را از عراق بخراسان خواست و وزارت داد. معزی در این باب می‌گوید:

منت ایزد را که روشن شد ز نور آفتاب  
از خراسان آفتاب آید همی سوی عراق  
آفتاب اختیار دولت صاحبقران  
سید دنیا معین‌الدین بیغمبر که هست  
صاحب عادل نصر دولت عالی که هست  
دولت سلطان محمد کر ز تو ترتیب یافت  
و در قصیده‌ای دیگر گوید:

زمن چو خلد برین شد زمین چو چرخ برین  
بفضل خویش بیفروخت دین احمد را  
موافقت بیک جای پادشاه و وزیر  
در این تاریخ که معزی تهنیت وزارت خواجه معین‌الدین ابونصر احمد بن فضل کاشی را میگفته، بنا بتقریبی که سابقاً آوردیم عمر او بهشتاد نزدیک بوده است،

و چون بعد از این وزیر که وزارتش تا ۲۹ صفر ۵۲۱ طول کشیده و در این تاریخ بضرط کارد ملاحظه از پا در آمده، دیگر از هیچکس از وزرای سنجری و از هیچ واقعه دیگری که زمان آن بعد از ۵۱۸ باشد ذکری دیده نمیشود، حدس کلی نگارنده این سطور این است که معزی در عهد وزارت همین معین الدین کاشی یعنی بین ۵۱۸ و ۵۲۱ فوت کرده در حالی که سن او بهشتاد میرسیده است.<sup>۴</sup>

(مقدمه دیوان معزی مصحح آقای اقبال ص ۱-۲-۳)

ص ۴۵ س ۵۴. ابوالمعالی رازی - دهخدا ابوالمعالی رازی مدح سلطان غیاث الدین مسعود بن محمد بن ملکشاہ سلجوقی را مینموده است و بقول مجمع الفصحی در سنه ۵۴۱ وفات نمود.<sup>۴</sup>

ص ۴۵ س ۵، عمید کمالی - امیر عمید کامل الدین معروف بدمالی بخاری از ندمای سلطان سنجر سلجوقی و در غنا و نواختن آلات موسیقی بهرانی بدمال دانست.<sup>۴</sup>

و در حدائق السحر بسیاری از اشعار او را بهمنشبت آورده است و از منبت ناصر بن نصری 20180 Add ورق ۱۱۰ معلوم میشود که وی به " کامل ازمن " معروف است.<sup>۴</sup>

ص ۴۵ س ۵، شهابی - ذوی مراد شهاب الدین احمد بن المؤمن الشافعی از مشاهیر است.<sup>۴</sup> در مجمع الفصحی قصیده‌ای چند را در مدح زکریا بن علی در مدح حسن مشهور نقل کرده است و طمغاج خان مذکور زملوک برک خبیثه مورث الفریزیه است.<sup>۴</sup> ۱۴۹۴ منبٹ نمود.

در نفر دیگر از شعراء معاصر سلجوقیان هر دوره سه شعر از شهاب الدین ابو الحسن طلحة البات الالبانی ۱۵۳-۱۵۲ و ابن علی الصائغ معروف شهاب زر کر (ایضاً ۵۱۴-۵۱۵) و ابن علی مقصود مؤلف از (شپبی) یکی از این در شهاب الدین ابو الحسن شپبی

۱- (۵۲۹-۵۲۷) (ف.ا) ۲- ح.م. ۳- ح.م. ۴- ح.م. ۵- ح.م. ۶- ح.م. ۷- ح.م. ۸- ح.م. ۹- ح.م. ۱۰- ح.م. ۱۱- ح.م. ۱۲- ح.م. ۱۳- ح.م. ۱۴- ح.م. ۱۵- ح.م. ۱۶- ح.م. ۱۷- ح.م. ۱۸- ح.م. ۱۹- ح.م. ۲۰- ح.م. ۲۱- ح.م. ۲۲- ح.م. ۲۳- ح.م. ۲۴- ح.م. ۲۵- ح.م. ۲۶- ح.م. ۲۷- ح.م. ۲۸- ح.م. ۲۹- ح.م. ۳۰- ح.م. ۳۱- ح.م. ۳۲- ح.م. ۳۳- ح.م. ۳۴- ح.م. ۳۵- ح.م. ۳۶- ح.م. ۳۷- ح.م. ۳۸- ح.م. ۳۹- ح.م. ۴۰- ح.م. ۴۱- ح.م. ۴۲- ح.م. ۴۳- ح.م. ۴۴- ح.م. ۴۵- ح.م. ۴۶- ح.م. ۴۷- ح.م. ۴۸- ح.م. ۴۹- ح.م. ۵۰- ح.م. ۵۱- ح.م. ۵۲- ح.م. ۵۳- ح.م. ۵۴- ح.م. ۵۵- ح.م. ۵۶- ح.م. ۵۷- ح.م. ۵۸- ح.م. ۵۹- ح.م. ۶۰- ح.م. ۶۱- ح.م. ۶۲- ح.م. ۶۳- ح.م. ۶۴- ح.م. ۶۵- ح.م. ۶۶- ح.م. ۶۷- ح.م. ۶۸- ح.م. ۶۹- ح.م. ۷۰- ح.م. ۷۱- ح.م. ۷۲- ح.م. ۷۳- ح.م. ۷۴- ح.م. ۷۵- ح.م. ۷۶- ح.م. ۷۷- ح.م. ۷۸- ح.م. ۷۹- ح.م. ۸۰- ح.م. ۸۱- ح.م. ۸۲- ح.م. ۸۳- ح.م. ۸۴- ح.م. ۸۵- ح.م. ۸۶- ح.م. ۸۷- ح.م. ۸۸- ح.م. ۸۹- ح.م. ۹۰- ح.م. ۹۱- ح.م. ۹۲- ح.م. ۹۳- ح.م. ۹۴- ح.م. ۹۵- ح.م. ۹۶- ح.م. ۹۷- ح.م. ۹۸- ح.م. ۹۹- ح.م. ۱۰۰- ح.م.

۳- (ص ۹۱-۹۲) ۴- (ص ۳۶۱-۳۶۲) ۵- (ص ۳۶۱-۳۶۲) ۶- (ص ۳۶۱-۳۶۲) ۷- (ص ۳۶۱-۳۶۲) ۸- (ص ۳۶۱-۳۶۲) ۹- (ص ۳۶۱-۳۶۲) ۱۰- (ص ۳۶۱-۳۶۲) ۱۱- (ص ۳۶۱-۳۶۲) ۱۲- (ص ۳۶۱-۳۶۲) ۱۳- (ص ۳۶۱-۳۶۲) ۱۴- (ص ۳۶۱-۳۶۲) ۱۵- (ص ۳۶۱-۳۶۲) ۱۶- (ص ۳۶۱-۳۶۲) ۱۷- (ص ۳۶۱-۳۶۲) ۱۸- (ص ۳۶۱-۳۶۲) ۱۹- (ص ۳۶۱-۳۶۲) ۲۰- (ص ۳۶۱-۳۶۲) ۲۱- (ص ۳۶۱-۳۶۲) ۲۲- (ص ۳۶۱-۳۶۲) ۲۳- (ص ۳۶۱-۳۶۲) ۲۴- (ص ۳۶۱-۳۶۲) ۲۵- (ص ۳۶۱-۳۶۲) ۲۶- (ص ۳۶۱-۳۶۲) ۲۷- (ص ۳۶۱-۳۶۲) ۲۸- (ص ۳۶۱-۳۶۲) ۲۹- (ص ۳۶۱-۳۶۲) ۳۰- (ص ۳۶۱-۳۶۲) ۳۱- (ص ۳۶۱-۳۶۲) ۳۲- (ص ۳۶۱-۳۶۲) ۳۳- (ص ۳۶۱-۳۶۲) ۳۴- (ص ۳۶۱-۳۶۲) ۳۵- (ص ۳۶۱-۳۶۲) ۳۶- (ص ۳۶۱-۳۶۲) ۳۷- (ص ۳۶۱-۳۶۲) ۳۸- (ص ۳۶۱-۳۶۲) ۳۹- (ص ۳۶۱-۳۶۲) ۴۰- (ص ۳۶۱-۳۶۲) ۴۱- (ص ۳۶۱-۳۶۲) ۴۲- (ص ۳۶۱-۳۶۲) ۴۳- (ص ۳۶۱-۳۶۲) ۴۴- (ص ۳۶۱-۳۶۲) ۴۵- (ص ۳۶۱-۳۶۲) ۴۶- (ص ۳۶۱-۳۶۲) ۴۷- (ص ۳۶۱-۳۶۲) ۴۸- (ص ۳۶۱-۳۶۲) ۴۹- (ص ۳۶۱-۳۶۲) ۵۰- (ص ۳۶۱-۳۶۲) ۵۱- (ص ۳۶۱-۳۶۲) ۵۲- (ص ۳۶۱-۳۶۲) ۵۳- (ص ۳۶۱-۳۶۲) ۵۴- (ص ۳۶۱-۳۶۲) ۵۵- (ص ۳۶۱-۳۶۲) ۵۶- (ص ۳۶۱-۳۶۲) ۵۷- (ص ۳۶۱-۳۶۲) ۵۸- (ص ۳۶۱-۳۶۲) ۵۹- (ص ۳۶۱-۳۶۲) ۶۰- (ص ۳۶۱-۳۶۲) ۶۱- (ص ۳۶۱-۳۶۲) ۶۲- (ص ۳۶۱-۳۶۲) ۶۳- (ص ۳۶۱-۳۶۲) ۶۴- (ص ۳۶۱-۳۶۲) ۶۵- (ص ۳۶۱-۳۶۲) ۶۶- (ص ۳۶۱-۳۶۲) ۶۷- (ص ۳۶۱-۳۶۲) ۶۸- (ص ۳۶۱-۳۶۲) ۶۹- (ص ۳۶۱-۳۶۲) ۷۰- (ص ۳۶۱-۳۶۲) ۷۱- (ص ۳۶۱-۳۶۲) ۷۲- (ص ۳۶۱-۳۶۲) ۷۳- (ص ۳۶۱-۳۶۲) ۷۴- (ص ۳۶۱-۳۶۲) ۷۵- (ص ۳۶۱-۳۶۲) ۷۶- (ص ۳۶۱-۳۶۲) ۷۷- (ص ۳۶۱-۳۶۲) ۷۸- (ص ۳۶۱-۳۶۲) ۷۹- (ص ۳۶۱-۳۶۲) ۸۰- (ص ۳۶۱-۳۶۲) ۸۱- (ص ۳۶۱-۳۶۲) ۸۲- (ص ۳۶۱-۳۶۲) ۸۳- (ص ۳۶۱-۳۶۲) ۸۴- (ص ۳۶۱-۳۶۲) ۸۵- (ص ۳۶۱-۳۶۲) ۸۶- (ص ۳۶۱-۳۶۲) ۸۷- (ص ۳۶۱-۳۶۲) ۸۸- (ص ۳۶۱-۳۶۲) ۸۹- (ص ۳۶۱-۳۶۲) ۹۰- (ص ۳۶۱-۳۶۲) ۹۱- (ص ۳۶۱-۳۶۲) ۹۲- (ص ۳۶۱-۳۶۲) ۹۳- (ص ۳۶۱-۳۶۲) ۹۴- (ص ۳۶۱-۳۶۲) ۹۵- (ص ۳۶۱-۳۶۲) ۹۶- (ص ۳۶۱-۳۶۲) ۹۷- (ص ۳۶۱-۳۶۲) ۹۸- (ص ۳۶۱-۳۶۲) ۹۹- (ص ۳۶۱-۳۶۲) ۱۰۰- (ص ۳۶۱-۳۶۲)

۶- شعر، نقل از مجمع الفصحی، ص ۳۶۱-۳۶۲

مذکور شد اظهار است، چه او شاعری بسیار معروف بوده است . (چقد ا).

ص ۴۵ س ۵ ، قمری گرگانی - هو ابوالقاسم زیاد بن محمد القمری الجرجانی  
معاصر شمس المعالی قابوس بن وشمگیر<sup>۱</sup> بود ، و قابوس بن وشمگیر در سنه ۴۰۳  
وفات نمود<sup>۲</sup> ، و قمری ظاهراً<sup>۳</sup> بفتح قاف و میم است<sup>۴</sup> . (چق).

آقای سعید نفیسی در تعلیقات قابوسنامه ص ۲۷۳-۷۴ نوشته اند : « قمری  
در گانی - ابوالقاسم زیاد بن محمد قمری گرگانی . مؤلف مجمع الفصحاء نام وی را  
بخطا زیاد بن عمر ضبط کرده . تنها اطلاعی که داریم منحصر بدین است که مداح شمس-  
المعالی قابوس بوده و اشاره مختصری در حق او در لباب الالباب عوفی ( ج ۲ ص ۱۹-۲۰ )  
و در مجمع الفصحاء ( ج ۱ ص ۲۷۷ ) رفته است . و همان مطالب در حاشیه چهارمقاله  
(س ۱۵۵)<sup>۵</sup> و در حاشیه حدائق السحر ( چاپ آقای اقبال ص ۱۰۸-۱۰۹ ) مکرر  
شده است . نظامی عروضی وی را در چهارمقاله (س ۲۸)<sup>۶</sup> جزو شعرای ملوک طبرستان  
میشمارد . از اشعار وی جز دو ازده بیت بما نرسیده : قطعاتی شامل ۶ بیت که در لباب  
الالباب و مجمع الفصحاء و حواشی حدائق السحر چاپ شده . چهار بیت پراکنده که  
دو بیت آن از بیت قصیده است ، در حدائق السحر رشید و طواط (س ۲۵ و ۳۸ و ۷۵)  
باقی مانده و بیت چهارم آنرا عطاء الله عطفی مشهدی در کتاب « بدایع الصنایع » ذکر  
کرده ، یک بیت در همین مورد از متن حاضر (س ۱۴۷ ص ۱۵-۱۶ قابوسنامه)<sup>۷</sup> و بیتی  
دیگر که در س ۱۵۲ س ۱۳ (قابوسنامه)<sup>۸</sup> ثبت افتاده و نام شاعر ندارد ولی بمناسبت  
وزن و قافیت آقای اقبال حدس زده اند که از وی باشد . و حدس ایشان صائبست .»

ص ۴۵ س ۶ ، رافعی نسابوری - جز در مجمع الفصحاء جای دیگر ترجمه  
حال او یافت نشد و از آنجا معلوم میشود که معاصر سلطان محمود غزنوی بوده است .  
(چق).

و در ضمن اشعاری که باو نسبت میدهد - اگر تعمداً ( در ) اسامی ممدوحین

۱- لباب الالباب ج ۲ ص ۱۹-۲۰ (چق) . ۲- ط ، مقتول شد . (چقد ا) . ۳- ظاهراً  
«چقد ا» نه «چق» . ۴- بقرینه عبرت لباب الالباب : قمری قمر آسمان فصاحت و عرعرو بستان کیاست  
بوده است . (الباب ج ۲ ص ۱۹) (چقد ا) . ۵- از چاپ لیدن = ص ۱۲۸ تعلیقات حاضر (همین صفحه) .  
۶- از چاپ لیدن = ص ۲۵ چاپ حاضر . ۷- طبع آقای نفیسی . ۸- از چاپ حاضر (همین صفحه) .



واضافتی) اسم میبرد و باید جوهری زرگر باشد، و دیگری چیزی از حالش معلوم نشد، و باظهر وجوه مراد از اولی یعنی جوهری مطلق همان جوهری زرگر تذکره‌ها باید باشد، چه آن بوده است لابد که بواسطه شهرت او «جوهری» مطلق منصرف باو میشده است، و این دومی را مؤلف ضرور دیده است که کنیه او «ابوبکر» را نیز بر اسم او (یعنی بر تخلص او: جوهری) بیفزاید برای تمییز او از اولی. (چقدا).

ص ۴۶ س ۲، بسا کاخاکه محمودش بنا کرد... مدلول این دو بیت تازی است:

لولا جریر و الفرزدق لم یدم<sup>۱</sup>      ذکر جمیل من بنی مروان .  
و ملوک غسان تفانوا غیرما      قد قاله حسان فی غسان .  
ورک : ص ۷۹ تعلیقات حاضر .

(م.م)

ص ۴۶ س ۴، علاء الدنیا و الدین - مقصود سلطان علاء الدین غوری معروف بجهانسوز است<sup>۲</sup>. (چق).

ص ۴۶ س ۵-۶، آن دو ملک شهریار شهید و ملک حمید - مراد از دو ملک یکی قطب الدین محمد بن عز الدین حسین معروف بملک الجبال است، و دیگر برادرش سیف الدین سوری، و ایشان هر دو برادران سلطان علاء الدین غوری بودند. مقر حکمرانی قطب الدین محمد فیروز کوه پای تخت ممالک غور بود، اتفاقاً مابین او و سایر برادران مناقشتی افتاد. وی از برادران خشم گرفته بطرف غزنین رفت. بهرامشاه غزنوی مقدم او را گرامی شمرد. پس از مدتی حسادت نزد بهرامشاه از وی سعایت نمودند که اموال بذل میکنند تا مردم بر پادشاه خروج کنند. بهرامشاه فرمان داد تا او را در خفیه شربت مهلک دادند، و این ابتدای ظهور عداوت مابین خاندان غزنویه و غوریه بود<sup>۳</sup>. چون این خبر بسمع برادرش سیف الدین سوری رسید لشکری عظیم فراهم آورده بکین خواستن برادر بغزنین رفت. بهرامشاه از پیش او بهندوستان گریخت و او در غزنین بتخت سلطنت نشست و لشکر غور را اجازت انصراف داد. چون زمستان

۱- در ترجمه تاریخ یمنی ص ۱۰ : لم یکن . ۲- رجوع کنید بس ۹۲ چاپ لیدن =  
ص ۴ تعلیقات حاضر (چق) . ۳- طبقات ناصری طبع کلکته ص ۴۷-۴۹ (چق) .

رسید و بواسطہ شدت سرما و برف راہهای غور مسدود شد و رسیدن مدد متعذر گشت، اهل غزنین در خفیہ بہر امشاه نوشتند و اورا بغزنین طلبیدند۔ بہر امشاه بیخبر بغزنین ورود کرده سیف الدین سوری و اتباع اورا بگرفت و با فضیحت تمام بکشت<sup>۱</sup>۔

و این واقعہ در سنہ ۵۴۴ بود۔ سلطان علاء الدین غوری را از استماع این حادثہ آتش خشم بفلک اثر زبانہ کشید، لشکری عظیم از غور و غرجستان فراہم آورده بعزم غزنین در حرکت آمد و، قبل الوقت این رباعی را بقاضی القضاة غزنین فرستاد<sup>۲</sup> :

اعضا ممالک جهان را بدو  
جویندہ خصم خویش و لشکر شکن  
گر غزنین را ز بیخ و بن بر نکند  
پس من نہ حسین بن حسین حسنی

و اورا سہ کرت با بہر امشاه مصاف افتاد، و در ہر سہ کرت بہر امشاه شکست خوردہ بالاخرہ بہندوستان گریخت و سلطان علاء الدین غزنین را بہ گرفت و ہفت سہ روز در آن آتش زد و قتل عام نمود و زنان و اطفال را اسیر کرد و فرمان داد کہ جمیع سلاطین محمودی را از خاک بر آوردند و بسوختند، مگر سلطان محمود را سلطان مسعود و سلطان ابراہیم را؛ و در این ہفت روز سلطان علاء الدین بر فضا خطب غزنین بشرب و عشرت مشغول بود۔ بعد از ہفت سہ روز لشکر را فرمان داد کہ از قتل و غارت و سوختن دست باز کشیدند، و این ابیات را در ساج خود نوشتند و سلطان را فرمودت در پیش او در جہات و جفاندہ بزدند<sup>۳</sup>۔

جهان داند کہ من نہامہ جهانہ  
علاء الدین حسین بن احسینم  
چو بر دگون دولت بر نشینم  
ہمہ عالم بگردہ چون ساکنم  
بر آن بودم کہ از امغان بغزنین  
ولیکن کند برانقد و حلقان  
بیخشیدم بدیشان جان ایشان

۱- بیخبر (چند) معنی بگرفت۔

۲- جمع ابیات، British Museum Add. 7628 f. 218b

۳- سلطان علاء الدین غوری جہات و جفاندہ معنی طلبیدند۔ علاء الدین غوری بہر امشاه کو بہندوستان فرستاد۔ (مطبوعات سوری ص ۲۵-۲۵) (جمع ابیات) ۵۴۴-۵۴۵ھ



پس از آن يك هفته دیگر نیز بعزادارای دو برادر مشغول شد، و صندوقهای برادران بغور برد، و درعرض راه تمامت قصرها و عمارات و ابنیه محمود را که در آفاق مثل آن نبود خراب کرد، و چون بفیروزکوه رسید و خاطرش از انتقام خون دو برادر بیاسود، این قطعه را بگفت و مطربان را فرمود تا درعمل مزامیر آوردند، و بعشرت و نشاط مشغول گردید:

آنم که هست فخر ز عدلم زمانه را  
انگشت دست خویش بدنندان کند عدو  
بهرامشه بکینه من چون کمان کشید  
پشتی خصم گرچه همه رای و رانه بود  
کین توختن بتیغ در آموختم کنون  
ای مضرب بدیع چو فارغ شدم ز جنگ  
دولت چو برکشید نشاید فرو گذاشت  
آنم که هست جور ز بدلم خزانه را  
چون برزه کمان نهم انگشتوانه را  
کندم بکینه از کمر او کمانه را  
کردم بگرز خرد سر رای و رانه را  
شاهان روزگار و ملوک زمانه را  
برکوی قول را و بیار آن ترانه را  
قول مغنی و می صاف مغانه را

و این وقایع در سنه ۵۴۵ که سال جلوس سلطان علاءالدین غوری است یا سال بعد از آن یعنی سنه ۵۴۶ واقع گردید، زیرا که بتصریح قاضی منهاج الدین عثمان بن سراج الدین محمد صاحب طبقات ناصری که خود معاصر سلاطین غوریه بوده است سلطان علاءالدین بعد از فتح غزنین با سلطان سنجر طریق مخالفت آغاز نهاد و سلطان سنجر با او جنگ نموده او را مغلوب و اسیر نمود، و گرفتاری سلطان علاءالدین بدست سلطان سنجر باتفاق مورخین و بتصریح مصنف<sup>۱</sup> که خود در این واقعه در ملازمت سلطان علاءالدین حاضر بوده، در سنه ۵۴۷ بوده است.<sup>۲</sup> (چق)

ورت: دائرة المعارف اسلام چاپ اول در ذیل «افغانستان» که وقایع مذکور در آنجا نقل شده.

۱ - طبقات ناصری ص ۵۸ - ۵۹ (چق) .  
۲ - رجوع کنید بص ۶۵ - ۶۷ ، ۸۷ - ۸۸ چاپ لیدن ص ۱۰۲ - ۱۰۵ و ۱۳۲ - ۱۳۴ چاپ حاضر (چق) .  
۳ - ابن الانیر فتح غزنین را بدست سلطان علاءالدین در سنه ۵۴۷ ذکر میکند و مخالفت سلطان علاءالدین را با سلطان سنجر قبل از فتح غزنین میداند، و هر دو فقره سهواست. (چق) .



- ص ۴۶ س ۶ ، سلطان بهرامشاه از پیش او برفت - صواب همین است ،  
و مطابق است باطبقات ناصری که گوید بهرامشاه از پیش سلطان علاء الدین بهندوستان  
گریخت و پس از مدتی بغزنین باز گشت و در آنجا وفات یافت . در تاریخ گزیده گوید  
بهرامشاه پیش از رسیدن سلطان علاء الدین وفات یافت و آن سهواست ( چق )
- ص ۴۸ س ۲ ، غایة العروضین - در المعجم شمس قیس چاپ قزوینی ( بیروت  
ص ۱۵۹ ) و چاپ مدرس ( تهران ص ۱۴۱ ) « غایة العروضین » آمده است و ما  
توضیح مرحوم قزوینی را در حاشیه ص ۴۸ متن نقل کرده ایم . ( مراد )
- ص ۴۸ س ۱۱-۱۲ . اما اگر جوانی بود که طبع راست دارد . اگر چه شعرش  
نیک نباشد . امید بود که نیک شود - مضمون این بیت از معاقه زهیر بن ابی سلمی است .  
و ان سفاه الشیخ لاحله بعده      و ان الفتی بعد السفاهة یحبه  
( مراد )
- ص ۴۹ س ۴ . خزائن آراسته و لشکر جرار و بندگان فرمانبردار - چه شمشیر  
اسمیله ، نظیر این عبرت رشید الدین و طواط در فتح نامه شهر چند - حرکت فرمودید .  
دولت قاعد و نصرت را آمد . و اقبال متبع و تأیید مضع . « ( معجمه در سال  
چهارم شماره سوم ص ۱۴ ) . ( مراد )
- ص ۴۹ س ۱۱ . مالان - Muin ( ترجمه انکیسی ) یقوت دره . چه شمشیر  
آرد : « مالین » ادیبی گوید . قریب است بر کنار سطح بیخون . در معجمه در سال  
موضع است : نخست خرمای دارای قرای مجتمع در فرسندی مالان . معجمه در سال  
« مالین » و مردم هرات « مالان » گویند ؛ و دیگر فرید بیست ز فرای بحرانی « مالان  
هرات را دیدم . مرا گفتند که آن دارای بیست و پنج فرید است . » ( معجمه در سال  
ص ۵۰ س ۴ . در سواد هری صد و بیست لون انکورهرات  
از دیگری لطیف تر و لذیذ تر - در نوز و زنده ( مصحح آه ) در سال  
ص ۷۰ ) آمده : « چندان انکور که بهر او باشد بیخ هری در سال  
زیادت از صد گونه انکور را نام بر سر زبان انکورهرات . ( مراد )
- ص ۵۰-۵۱ . از کلنجری خوشه ای پنج من و هردانه ای پنج در سنک نیاند

مؤلف برهان قاطع در شرح «کلنجری» نویسد: «خوشه آن پنج من تبریز میشود، و هر دانه پنج درم.» ظاهراً این عبارت مأخوذ از جهانگیری است که در شرح «کلنجری» آرد: «گویند که خوشه‌ای از آن پنج من و فرشکی پنج درم میشود.» مؤلفان مزبور مراد از «من» مذکور در چهارمقاله را همان «من» تبریز معمول در زمان خود پنداشته‌اند.

در بعضی نسخ خطی جهانگیری در شرح لغت «فرشک» آمده:

«فرشک با اول مفتوح و ثانی مکسور و شین<sup>۱</sup> منقوطة زده، خوشه‌های کوچک انگور باشد، چسبیده بود، و آن را تلسک<sup>۲</sup> نیز خوانند و بتنازی خصله نامند<sup>۳</sup>. نظامی عروضی در چهارمقاله خود در ذیل حکایت رفتن نصر بن احمد سامانی بقشلاق بادغیس صفت میوه‌های هری نموده، در صفت انگور آنجا آورده که «انگور کلنجری تنگ پوست و بسیار آب و خورد<sup>۴</sup> دانه، البته گویی درو اجزای ارضی نیست. از کلنجری خوشه‌ای پنج من و فرشکی پنج درم سنگ<sup>۵</sup> سیاه چون قیر و شیرین چون شکر بود<sup>۶</sup>.» مؤلف فرهنگ نظام پس از ذکر قول و شاهد جهانگیری، گوید<sup>۷</sup>: «در نسخ چاپی چهارمقاله عروضی که نزد من هست در چاپ طهران<sup>۸</sup> و اروپا عبارت چنین است: «دوم انگور کلنجری تنگ پوست خردتکس بسیار آب، گوئی که درو اجزای ارضی نیست. از کلنجری خوشه‌ای پنج من و هر دانه پنج درم سنگ بیاید، سیاه چون قیر و شیرین چون شکر.» درین عبارت لفظ «خورد<sup>۴</sup> دانه» نیست و بجای «فرشک» «هر دانه» است، و بعید نیست که يك دانه انگور پنج درم سنگ باشد، هر چند پنج درم در اسفهان معادل يك سیر طهران است، اما گویا درم هرات یا سمرقند خیلی کمتر است. و شاید مقصود درم شرعی است که پنج درم آن سه مثقال و نیم است. رشیدی گوید: «فرشک بفتح فاء و کسر راء و شین معجمه خوشه‌های کوچک انگور که بخوشه بزرگ چسبیده بود، بتنازی خصله گویند، و بعضی بکسر فاء و ضم راء و کاف فارسی بمعنی

۱- ن ل : شین . ۲- ن ل : خوشه‌های کوچک باشد از انگور که بر خوشه‌های بزرگ چسبیده . ۳- ن ل : باشد و آنرا تلسک (تیسک . ن ل) نیز خوانند . [رک: برهان مصحح نگارنده : تلسک]. ۴- ن ل : نامند . ۵- چنین است . ۶- ن ل : پنج درم . ۷- ن ل : باشد . ۸- در: فرشک . ۹- مراد چاپ قدیم طهران است .

يك دانه انگور گفته اند. پس احتمال میرود کاتبها لفظ «فرشك» غیر مشهور را تبدیل بلفظ «دانه» که معنی آنست، کرده باشند.

در این شکی نیست که «فرشك» فارسی است و بهمان معنی که چنانگیری نوشته، اما عربی آن خصله نیست بلکه غوره است. مذهب الاسماء گوید: «الغوره، فرشك، ای دانه سه چهار انگور درهم بسته» السامی فی الاسامی گوید: «الغوره، فرشك، الخصله كو خاك». نسخه السامی نزد من خطی و نوشته آخر قرن هفتم هجری است، و الفاظ باحرکات نوشته شده و فرشك با فتح اول و ضم دوم و سکون سوم است. در دستور اللغه معنی خصله را خوشه انگور نوشته. در تکلم امروز خراسان فرشك با فتح اول و کسر دوم دانه های انگور ریخته از خوشه است که انگور فروس بعد از بیرون بردن خوشه از سبد، آنچه دان شده باشد، بنام «فرشك» علی حده میفرمایند. (۱)

**ص ۵۳ س ۱۴، جوی مولیان.** در باب وجه تسمیه جوی مولیان و وقوع در بخارا شرحی در تاریخ بخارا<sup>۱</sup> لابی بکر محمد بن جعفر الفرشیخی مستوفی است و شرح آن آن اینست: «ذکر جوی مولیان و صفت او. در قدیم این ضیاع جوی مولیان را آن ملک طغشاده بوده است، و وی هر کسی از فرزندان و دامادان خود را جوی مولیان داد است، و امیر اسمعیل سامانی رحمه الله علیه این ضیاع را بخار و رحمت بن محمد بن طاووت که سرهنگ المستعین بن المعتصم بود. امیر اسمعیل بخوی مولیان و بوستانها ساخت، و بیشتر بر مولیان وقف کرد و هنوز وقف است. در بوستانها جهت مولیان خویش دل مشغول بودی تا روزی غیر اسمعیل از حصار بخارا مولیان نظاره میکرد، سیمه الکبیر مولانی پدر او پیش از آنست که در دوست داشتی و نیکو داشتی. امیر اسمعیل گفت هرگز بود که در این بوستان سازد تا این ضیاع را از بهر شما بخرد و مرا از آن ده ساله بگذرد. مولیان شده، از آنک این ضیاع از همه ضیاع بخارا بزرگتر است. (۲)

۱- مجموعه کتب خطی، شماره ۱۱۱، ص ۶۲، (۱۰۰)  
مصحح مدنی، تهران، ۱۳۱۱، ص ۳۳، (۱۰۰)  
مستوفی، ۱۹۵۵، ص ۲۱، (۱۰۰)  
تاریخ بخارا، ص ۱۰، (۱۰۰)

خدای تعالی روزی کرد تا جمله بخرید و بر موالیان داد ، تا جوی موالیان نام شد ،  
و عامه 'جوی موالیان گویند' .<sup>۲</sup> (چق) .

ص ۵۳ س ۱ ، آموی - آمو دریا ، رود جیحون ، در پارتی و پهاوی  
Hamū (Daryā) و همچنین در لهجه ترکی خلیج و ترکمنی . رك : برهان قاطع چاپ  
نگارنده ص ۶۱ ح ۲ . (م.م)

ص ۵۳ س ۷ ، خنگ نوبتی . در عربی « فرس النوبة » گویند : « فاتفقوا علی  
خلعه ( ملك الناصر ) و اقامة كتبها مكانه ، و حلفوا له علی ذلك ، و قدم اليه فرس النوبة  
بالرقبة الملوکية ، و ركب من دارالنيابة قبل اذان العصر من يوم الاربعاء حادی عشر  
المحرم . » (سلوك مقریزی ج ۳ ص ۸۰۶) .

محمد مصطفی زیاده مصحح سلوک نویسد (ایضاً ص ۸۰۶ ح ۳) : « كانت العادة  
ان يحفظ بقرب حضرة السلطان بالقلعة او في الاسفار فرس مجهز بالسرچ و الغاشية  
لاستخدامه في الطواری و قد سمي باسم فرس النوبة و قد شرح Blochet ذلك في حاشية  
للترجمة الفرنسية لابن ابی الفضائل (كتاب النهج السديد، ص ۴۳۲، حاشية ۱) ، ونصها :  
« Ce cheval de faction était un coursier tout sellé et bridé, qui se  
trouvait à la tente sultanienne en prévision de semblables occurrences. »

و هذا و يظهر مما بالمتن ان فرس النوبة كان يستخدم ايضاً للركوب اعلاناً بقيام  
سلطان جديد .<sup>۳</sup> (م.م)

ص ۵۴ س ۵ . زين الملك ابوسعید هندو بن محمد بن هندو الاصفهانی -  
از مستوفیان دیوان سلطان محمد بن ملکشاہ سلجوقی بود . دشمنان بطمع اموال وی  
در نزد سلطان محمد از او سعایت نمودند . فرمان داد او را بدارزدند (سنه ۵۰۶) ، و دو بیست  
هزار دینار از اموال وی نصیب اعیان دولت آمد ، و زين الملك مذکور در جهل و قلت  
معرفت ضرب المثل بوده است . وقتی در سجل فرمانی نوشت : « کذا الاستقر و كتب فلان  
ابن فلان » بادخال الف و لام بر فعل ماضی<sup>۴</sup> . (چق) .

۱- ايضاً : عامه مردم (م.م) ۲- رجوع کنید به ص ۳۳-۳۳ (چاپ لیدن = ص ۵۳-۵۴)

چاپ حصر (چق) و نیز رك : ترکستان . بارنولد . ص ۱۱۰ (م.م) ۳- تاريخ السلجوقيه

لعمادالدين الكاتب الاصفهانی مختصراً بتمام البنداری طبع هونامه ص ۹۳ ، ۱۰۱ ، ۱۰۵ ، و تاريخ ابن الاثير  
در حوادث سنه ۵۰۶ (چق) . و رك : ص ۱۶۵ تعلیقات حاضر (م.م)

ص ۵۴ س ۱۳-۱۴ ، اندرین بیت از محاسن هفت صنعت است الخ -  
 درین کلام چند چیز محل تأمل است : اولاً تعبیر نمودن سه صنعت اول را بلفظ صفت  
 یعنی مطابق و متضاد و مردف و چهار دیگر را بلفظ مصدر یعنی بیان مساوات و عذوبت  
 و فصاحت و جزالت ؛ بغایت رکیک است ، چه اگر مراد تعداد نفس صنعت است همه  
 باید بلفظ مصدر باشد، و اگر غرض شعری است که این صنایع در آن بکار برده شده  
 است، تمام باید بلفظ صفت باشد . ثانیاً مطابقه و تضاد را دو صنعت علی حدیث درین  
 بعید از صواب است ، زیرا که جمع بین ضدین یا اخداد را که یکی از صنایع معنوی است  
 هم مطابقه نامند و هم تضاد و هم طباق و هم تکافؤ، و اینها همه الفاظ مترادف است برین  
 يك معنى در اصطلاح بدیع . ثالثاً فصاحت را یکی از صنایع شمردن خللی را عریض  
 نیست، چه فصاحت از لوازم نظم و نثر باغاست نه صنعتی از صنایع بدیع و صنایع  
 که کلام از اتصاف بدان زینت گیرد و از عدم آن او را خللی نرسد و هیچ کس  
 علمای معانی و بیان نمی شناسیم که فصاحت را یکی از صنایع شمرده باشد .  
 باید دانست که مؤلف بین « آفرین و مدح » مطابقه و بین « سود و زیان »  
 قائل شده است .

ص ۴۹-۵۴ . حکایت (۲) از مقاله دوم

قصیده رودکی و استقبال گویندگان

سبب نظم قصیده - نظامی عروضی در مقاله دوم از مجموعه اشعار رودکی  
 مشهور به « چهار مقاله » پس از ذکر آنکه آخرین احمد نسیمی (۱۳۰۱-۱۳۱۱) در  
 چهار سال متوالی در بدغیس هری مقاله در « نویند » (روزنامه) در سال ۱۳۰۱  
 ملول گشتند و آرزوی خانمان برخاست . پادشاه را سادین در بدغیس هری  
 و عشق هری در دل او در تمام سخن هری در بهشت عدن ملاحظه نمودند  
 ترجیح نهادی و از بهار چین زیادت آوردند . دانستند که رودکی

۱- مدح رودکی در مقاله « رودکی و سادین » در « نویند » (روزنامه) در سال ۱۳۰۱  
 و در « چهار مقاله » در سال ۱۳۰۱-۱۳۰۲ . (۲) در « نویند » در سال ۱۳۰۱-۱۳۰۲  
 ۲- مؤلف « چهار مقاله » در سال ۱۳۰۱-۱۳۰۲ .  
 س ۳۲-۳۳ س ۱۵۶-۱۵۷

Marfat.com

نیز آنجا باشد، پس سران لشکر و مہتران ملک بنزدیک استاد ابو عبداللہ رودکی رفتند۔ و از ندما پادشاہ ہیچکس محتشم تر و مقبول القول تر از او نبود۔ گفتند: «پنجہزار دینار ترا خدمت کنیم، اگر صنعتی بکنی کہ پادشاہ از این خاک حرکت کند، کہ دلہای ما آرزوی فرزند ہمی برد، و جان ما از اشتیاق بخارا ہمی بر آید.» رودکی قبول کرد کہ نبض امیر بگرفته بود و مزاج او بشناختہ، دانست کہ بشر با او در نگیرد، روی بنظم آورد و قصیدہای بگفت، و بوقتی کہ امیر صبح کردہ بود در آمد و بجای خویش بنشست؛ و چون مطربان فرو داشتند، او چنگ برگرفت و در پردہ عشاق این قصیدہ آغاز کرد:

بوی<sup>۱</sup> جوی مولیان<sup>۲</sup> آید ہمی۔  
 پس فروتر شود و گوید:  
 ریگ آموی<sup>۳</sup> و درشتی<sup>۴</sup> راہ او<sup>۵</sup>  
 آب جیحون از نشاط روی دوست<sup>۶</sup>  
 ای بخارا! شادباش و دیرزی  
 میرماہست و بخارا آسمان  
 میرسروست و بخارا بوستان  
 بوی<sup>۷</sup> یار مہربان آید ہمی۔  
 زیر پایم<sup>۸</sup> پر نیان آید ہمی۔  
 خنک<sup>۹</sup> ما را تا میان<sup>۱۰</sup> آید ہمی۔  
 میر<sup>۱۱</sup> زی تو<sup>۱۲</sup> میہمان آید ہمی۔  
 ماد سوی آسمان آید ہمی۔  
 سرو سوی بوستان آید<sup>۱۳</sup> ہمی۔

تأثیر آن - « چون رودکی بدین بیت رسید، امیر چنان منفعل گشت کہ از تخت فرود آمد و بی موزہ پای در زکاب خنک نوبتی آورد و روی بیخارا نهاد، چنانکہ رانین و موزہ تا دو فرسنگ در پی امیر بردند بہ برونہ، و آنجا در پای کرد و عنان تا بخارا ہیچ جای باز نگرفت، و رودکی آن پنج ہزار دینار مضاعف از لشکر بستد.»

۱- از آہنگہای موسیقی۔ ۲- باد (بہارستان جمعی)۔ ۳- راجع بجوی مولیان۔  
 ۴- درشتی ہای او (بہارستان)۔ ۵- ن ل آید۔ ۶- آموی و آمویہ۔ رود جیحون۔  
 ۷- درشتی ہای او (بہارستان)۔ ۸- زیر پا چون (بہارستان)۔ ۹- آب جیحون  
 و شکر میہی او (بہارستان)۔ ۱۰- سب سبیب۔ ۱۱- در میان (بہارستان)۔  
 ۱۲- مخفف امیر و مراد امیر نصر بن احمد است۔ ۱۳- شہ (بہارستان)۔ ۱۴- قدرت (بہارستان)۔  
 ۱۵- از این قصیدہ یک بیت دیگر ہم ہدفی مانده کہ ازین پس بیاید، رک: ص ۵۵ متن۔

« و شنیدم بسمرقند ، در سنه اربع و خمسمائه (۵۰۴) از دهقان ابورجا احمد ابن عبدالصمد العابدی که گفت جد من ابورجا حکایت کرد که چون درین نوبت رودکی بسمرقند رسید چهارصد شتر زیر بنه او بود .<sup>۱</sup> حمد الله مستوفی در تاریخ گزیده آرد :<sup>۲</sup> « [ امیر نصر ] بعد از مدتی بتمامه هرات رفت ، در نظرش خوش آمد . آنجا فرو کشید . امیران او را هوای زن و بچه بود . امیر نصر نه عزم بخارا کردی و نه امیران را دستوری دادی که بخانه رودکی زن و بچه بهرات آورند . امیران از طاقت طاق شدند و بیم بود که بر امیر نصر خروج کنند ، هر چه بمقربان حضرت وسیلت می جستند فوایدی نبود ، تا رودکی را پنداشتند کردند ، و این ابیات در صفت خوشی بخارا و تهنیت امیر نصر بر عزیمت آنجا حمد الله بیت : بادجوی مولیان آید همی .<sup>۳</sup> خوند میر در حبیب السیر آرد :<sup>۴</sup>

« در بسیاری از تواریخ مشهور مسطور است که بوقتی که امیر ابورجا از بخارا دارالملک او بود بمرور رفته مدتی مدینه آمد ، رحل افودت از بخارا ، و چون زمان توفیق آن پادشاه در آن دینار امتداد یافت ، امرا و ارکان دولت که میان بسجستان و بخارا در تقابلات نمودند که بیعتی چند که موجب تشویب و ترغیب پادشاه بخارا در بسجستان نظم گشت و در محل مناسب بآهنگ عود بدین ابیات نریم گفتند که میر نصر فرمود :<sup>۵</sup> گردید و رودکی در سحر داده که پادشاه صبوحی کرده بود این غزل که در آنجا بخوانند .<sup>۶</sup>

بادجوی مولیان آید همی      بوی از مهربان  
ریگه هون (و) درشتیهای او      بیتی عذر بهر آن

۱- او ... نه ... مهربانی ... کرد ...

(۱- تاریخ جامع ۲ ص ۱۰)

۲- ...

۳- ...

۴- تاریخ گزیده ص ۱۰۰

۵- حبیب السیر ج ۱ ص ۱۰۰



آب جیحون و شگرفیهای او  
 ای بخارا! شاد باش و دیرزی  
 شاه ماهست و بخارا آسمان  
 شاه سروس و بخارا بوستان  
 خشک ما را ماهیان آیدهمی!  
 زانکه نزدت میهمان آیدهمی.  
 ماه سوی آسمان آیدهمی.  
 سرو سوی بوستان آیدهمی.

آیا گوینده قصیده رودکی است؟ ابو عمر عثمان منهج الدین بن محمد سراج الدین در طبقات ناصری (که شامل تاریخ عمومی تا حدود سال ۶۵۸ است) قصیده مورد بحث را بامیر معزی که ممدوح او سلطان سنجر بوده - نسبت میدهد: «پس از شکست غزنویان ممالک عراق و آذربایجان بتجدید در ضبط آمد، و سنجر بخراسان باز آمد، و اعم احوال او علیه الرحمه آن بود که: تابستان ببخارا بودی و زمستان بمر و شاهجان. سالی چنان اتفاق افتاد که درمر و مقام بیشتر فرمود، و هوا گرم شدن گرفت، هیچکس از مهربان عرضه داشت بازگشت نمیتوانست کرد، که بازگشت زمین بخارا کنند، و جماعت ملوک را هواء بخارا بود، بامیر معزی گفتند که بتقاضا، قصور و بساتین شهر بخارا نظمی بسمع اعلی میباید رسانید، تا کمال الزمان آنرا در سماع مزامیر و غنا عرضه دارد. امیر معزی که امیر الشعراء بود و چهل شاعر استاد که روزبزم مدایح سلطان گفتندی و رویت کردند، همه در خیل و تبع او بودند - این قطعه بگفت، و در سجری که سلطان صبوح کرده بود، کمال الزمان در طرب برد. از غایت طراوت و لطافت سلطان علیه الرحمه با شقه خاص و کفش بیرون آمد و سوار شد، بمنزل معهود رسید، آنگاه استراحت فرمود، شعر:

بانگ جوی مولیان آیدهمی.  
 ریگ آمو و درشتیها، او  
 آب جیحون و شگرفیها، او  
 ای بخارا! شاد باش و دیرزی  
 شاه ماهست و بخارا آسمان  
 بوی یار مهربان آیدهمی.  
 زیر پایم پرنیان آیدهمی.  
 خنک ما را تا میان آیدهمی.  
 شاه نزدت میهمان آیدهمی.  
 ماه سوی آسمان آیدهمی.

۱ - طبقات ناصری چند اول بتصحیح عبدالحی حبیبی قندهاری ۱۳۲۸ شمسی ص ۳۰۷-۳۰۸.  
 (تعلیقات چهار مقاله ۲۰)





میکند. ظاهراً علت اشتباه منهای سراج درین گفتار، قصیده ایست که معزی اجباراً باقتضای قصیده مورد بحث سروده و شرح آن در ذیل بیاید.

**حقیقت یا جعل داستان؟** - آیا داستان چهارمقاله دربارهٔ حرکت نصر بن احمد بهرات و اقامت چهارساله او در بادغیس و سرودن قصیده توسط رودکی، حقیقت دارد یا نه؟ چنانکه از فحوای تواریخ استنباط میشود امیر سعید نصر بن احمد در سالهای ذیل بخراسان آمده:

نخست در سال ۳۱۴ که بدعوت المقتدر بسوی ری شتافت، و فاتک غلام یوسف ابن ابی الساج را بیرون کرد، و سیمجور دواتی را بر آنجا حاکم کرد و بازگشت.<sup>۱</sup>  
دوم در سال ۳۱۸ که بهرات آمد و یکروز در آنجا اقامت کرد. معین الدین اسفزاری در روضات الجنات فی تاریخ بلدة هرات نوشته<sup>۲</sup>:

«... بعد از آن امیر ابوزکریا یحیی بن احمد بن اسمعیل و دو برادر او منصور و ابراهیم که در حبس بخارا بودند در سنهٔ ثمان عشر و ثلثمائة از حبس بیرون آمده ساسی را بهرات فرستادند، و ابوبکر طغار بگریخت. پس ابوبکر منصور بن علی بهرات آمد از قبل نصر بن احمد، بعد از آن ساسی بهرات آمد تا آنکه، که امیر ابوزکریا بیامد و ایالت را بقرا تکین داد، در شهر تشویش عظیم بود و چهارده کس را از عیاران بگرفتند و همه را بکشتند، و درهای دروازه شهر و قهندز را بسوخت، و بعضی از باره را ویران ساخت تا شهر آرام یافت. و چون ابوزکریا کوچ کرد، روز دیگر نصر بن احمد در رسید و یکروز نبود<sup>۳</sup> و ایالت را بسیمجور فرمود و بر اثر برادر بر راه کرخ<sup>۴</sup> روان شد.»

بار دیگر در سال ۳۲۰ که بخراسان آمد، ولی بهرات نرفت. گردیزی در زین-الاکخبار نوشته<sup>۵</sup>:

۱- تاریخ کامل ابن اثیر چاپ مصر جزء ۸ ص ۵۲. ۲- دو نسخه خطی مدرسه سپهسالار بشماره های ۱۵۰۲ و ۱۴۵۹ در عنوان (چمن دویم از روضه ششم در ذکر بعضی احوال ساسی و غیره) بدون شماره صفحات. ۳- چنین است در هر دو نسخه یعنی حتی یک روز (کامل) هم اقامت نکرد؛ و شاید یکروز (بیش) بود. ۴- کرخ (هری) صحیح است (چهارمقاله چاپ لندن ص ۳۷، ۳۸، ۱۲۴ = ص ۴۳، ۴۹، ۷۰-۷۱ چاپ حاضر) و کرخ نام چند موضع است. رک. معجم البلدان. ۵- چاپ مطبع ایرانشهر برلین ص ۳۰.

« اندر سنهٔ عشرين و ثلثمائة القاهرة بالله بخلافت بنشست، و امير سعيدسوى نيشابور  
آمد و کارگران را نظام داد، و چون از شغل گران فارغ شد، سپاهسالاری خراسان  
بابو بکر محمد بن مظفر داد، و چون ببخارا بازگشت ... »

بنابر این داستان مذکور معمول بنظر میرسد، ولی ممکن است حدس زد که  
در مدت مخالفت برادران با نصر بن احمد، این امیردیرگاهی در بلاد خراسان (بجز  
هرات) اقامت کرده باشد، و در صورت صحت روایت نظامی عروضی، قصیدهٔ رودکی درین  
هنگام در یکی از شهرهای خراسان سروده شده باشد؛ و مؤید این تصور قول مولانا  
عبد الرحمن جامی است در بهارستان که گوید<sup>۲</sup>:

« در بعضی تواریخ چنان مسطور است که نصر بن احمد از بخارا مرو سهجان<sup>۳</sup>  
نزول فرموده بود و مدت مکث وی آنجا متمادی شده، از کان دولت را حاضر بخارا  
و قصور و بساطین آن میکشید. از رودکی چیزی بسیار<sup>۴</sup> نقل کردند که بوی خوش  
مشوق و مرغ بوی ببخارا بگوید، و در محس مناسب بر آهنگ عود بیان فرمود  
و در سجری که بدشده صبورحی کرده بوده، این آیه را بر آهنگ عود ساز کرد  
و بخواند<sup>۵</sup>، چنان در نفس وی تاثیر کرد که به شمهٔ خرد و نفس<sup>۶</sup> سرور شد و بک  
برفت<sup>۷</sup> »

### استقبال شاعران از قصیدهٔ رودکی

معزی - نخستین کسی که با استقبال قصیدهٔ رودکی پرداخته معزی است<sup>۸</sup>.  
نظامی عروضی آورده<sup>۹</sup>:

« و از عذت کورین و لطیف طبعان عجم یکی امیر الشعراء معزی<sup>۱۰</sup> ... »

۱- رودکی در تاریخ طبرستان، ص ۳۸۵، ۳۸۶، ۳۸۷، ۳۸۸، ۳۸۹، ۳۹۰، ۳۹۱، ۳۹۲، ۳۹۳، ۳۹۴، ۳۹۵، ۳۹۶، ۳۹۷، ۳۹۸، ۳۹۹، ۴۰۰، ۴۰۱، ۴۰۲، ۴۰۳، ۴۰۴، ۴۰۵، ۴۰۶، ۴۰۷، ۴۰۸، ۴۰۹، ۴۱۰، ۴۱۱، ۴۱۲، ۴۱۳، ۴۱۴، ۴۱۵، ۴۱۶، ۴۱۷، ۴۱۸، ۴۱۹، ۴۲۰، ۴۲۱، ۴۲۲، ۴۲۳، ۴۲۴، ۴۲۵، ۴۲۶، ۴۲۷، ۴۲۸، ۴۲۹، ۴۳۰، ۴۳۱، ۴۳۲، ۴۳۳، ۴۳۴، ۴۳۵، ۴۳۶، ۴۳۷، ۴۳۸، ۴۳۹، ۴۴۰، ۴۴۱، ۴۴۲، ۴۴۳، ۴۴۴، ۴۴۵، ۴۴۶، ۴۴۷، ۴۴۸، ۴۴۹، ۴۵۰، ۴۵۱، ۴۵۲، ۴۵۳، ۴۵۴، ۴۵۵، ۴۵۶، ۴۵۷، ۴۵۸، ۴۵۹، ۴۶۰، ۴۶۱، ۴۶۲، ۴۶۳، ۴۶۴، ۴۶۵، ۴۶۶، ۴۶۷، ۴۶۸، ۴۶۹، ۴۷۰، ۴۷۱، ۴۷۲، ۴۷۳، ۴۷۴، ۴۷۵، ۴۷۶، ۴۷۷، ۴۷۸، ۴۷۹، ۴۸۰، ۴۸۱، ۴۸۲، ۴۸۳، ۴۸۴، ۴۸۵، ۴۸۶، ۴۸۷، ۴۸۸، ۴۸۹، ۴۹۰، ۴۹۱، ۴۹۲، ۴۹۳، ۴۹۴، ۴۹۵، ۴۹۶، ۴۹۷، ۴۹۸، ۴۹۹، ۵۰۰، ۵۰۱، ۵۰۲، ۵۰۳، ۵۰۴، ۵۰۵، ۵۰۶، ۵۰۷، ۵۰۸، ۵۰۹، ۵۱۰، ۵۱۱، ۵۱۲، ۵۱۳، ۵۱۴، ۵۱۵، ۵۱۶، ۵۱۷، ۵۱۸، ۵۱۹، ۵۲۰، ۵۲۱، ۵۲۲، ۵۲۳، ۵۲۴، ۵۲۵، ۵۲۶، ۵۲۷، ۵۲۸، ۵۲۹، ۵۳۰، ۵۳۱، ۵۳۲، ۵۳۳، ۵۳۴، ۵۳۵، ۵۳۶، ۵۳۷، ۵۳۸، ۵۳۹، ۵۴۰، ۵۴۱، ۵۴۲، ۵۴۳، ۵۴۴، ۵۴۵، ۵۴۶، ۵۴۷، ۵۴۸، ۵۴۹، ۵۵۰، ۵۵۱، ۵۵۲، ۵۵۳، ۵۵۴، ۵۵۵، ۵۵۶، ۵۵۷، ۵۵۸، ۵۵۹، ۵۶۰، ۵۶۱، ۵۶۲، ۵۶۳، ۵۶۴، ۵۶۵، ۵۶۶، ۵۶۷، ۵۶۸، ۵۶۹، ۵۷۰، ۵۷۱، ۵۷۲، ۵۷۳، ۵۷۴، ۵۷۵، ۵۷۶، ۵۷۷، ۵۷۸، ۵۷۹، ۵۸۰، ۵۸۱، ۵۸۲، ۵۸۳، ۵۸۴، ۵۸۵، ۵۸۶، ۵۸۷، ۵۸۸، ۵۸۹، ۵۹۰، ۵۹۱، ۵۹۲، ۵۹۳، ۵۹۴، ۵۹۵، ۵۹۶، ۵۹۷، ۵۹۸، ۵۹۹، ۶۰۰، ۶۰۱، ۶۰۲، ۶۰۳، ۶۰۴، ۶۰۵، ۶۰۶، ۶۰۷، ۶۰۸، ۶۰۹، ۶۱۰، ۶۱۱، ۶۱۲، ۶۱۳، ۶۱۴، ۶۱۵، ۶۱۶، ۶۱۷، ۶۱۸، ۶۱۹، ۶۲۰، ۶۲۱، ۶۲۲، ۶۲۳، ۶۲۴، ۶۲۵، ۶۲۶، ۶۲۷، ۶۲۸، ۶۲۹، ۶۳۰، ۶۳۱، ۶۳۲، ۶۳۳، ۶۳۴، ۶۳۵، ۶۳۶، ۶۳۷، ۶۳۸، ۶۳۹، ۶۴۰، ۶۴۱، ۶۴۲، ۶۴۳، ۶۴۴، ۶۴۵، ۶۴۶، ۶۴۷، ۶۴۸، ۶۴۹، ۶۵۰، ۶۵۱، ۶۵۲، ۶۵۳، ۶۵۴، ۶۵۵، ۶۵۶، ۶۵۷، ۶۵۸، ۶۵۹، ۶۶۰، ۶۶۱، ۶۶۲، ۶۶۳، ۶۶۴، ۶۶۵، ۶۶۶، ۶۶۷، ۶۶۸، ۶۶۹، ۶۷۰، ۶۷۱، ۶۷۲، ۶۷۳، ۶۷۴، ۶۷۵، ۶۷۶، ۶۷۷، ۶۷۸، ۶۷۹، ۶۸۰، ۶۸۱، ۶۸۲، ۶۸۳، ۶۸۴، ۶۸۵، ۶۸۶، ۶۸۷، ۶۸۸، ۶۸۹، ۶۹۰، ۶۹۱، ۶۹۲، ۶۹۳، ۶۹۴، ۶۹۵، ۶۹۶، ۶۹۷، ۶۹۸، ۶۹۹، ۷۰۰، ۷۰۱، ۷۰۲، ۷۰۳، ۷۰۴، ۷۰۵، ۷۰۶، ۷۰۷، ۷۰۸، ۷۰۹، ۷۱۰، ۷۱۱، ۷۱۲، ۷۱۳، ۷۱۴، ۷۱۵، ۷۱۶، ۷۱۷، ۷۱۸، ۷۱۹، ۷۲۰، ۷۲۱، ۷۲۲، ۷۲۳، ۷۲۴، ۷۲۵، ۷۲۶، ۷۲۷، ۷۲۸، ۷۲۹، ۷۳۰، ۷۳۱، ۷۳۲، ۷۳۳، ۷۳۴، ۷۳۵، ۷۳۶، ۷۳۷، ۷۳۸، ۷۳۹، ۷۴۰، ۷۴۱، ۷۴۲، ۷۴۳، ۷۴۴، ۷۴۵، ۷۴۶، ۷۴۷، ۷۴۸، ۷۴۹، ۷۵۰، ۷۵۱، ۷۵۲، ۷۵۳، ۷۵۴، ۷۵۵، ۷۵۶، ۷۵۷، ۷۵۸، ۷۵۹، ۷۶۰، ۷۶۱، ۷۶۲، ۷۶۳، ۷۶۴، ۷۶۵، ۷۶۶، ۷۶۷، ۷۶۸، ۷۶۹، ۷۷۰، ۷۷۱، ۷۷۲، ۷۷۳، ۷۷۴، ۷۷۵، ۷۷۶، ۷۷۷، ۷۷۸، ۷۷۹، ۷۸۰، ۷۸۱، ۷۸۲، ۷۸۳، ۷۸۴، ۷۸۵، ۷۸۶، ۷۸۷، ۷۸۸، ۷۸۹، ۷۹۰، ۷۹۱، ۷۹۲، ۷۹۳، ۷۹۴، ۷۹۵، ۷۹۶، ۷۹۷، ۷۹۸، ۷۹۹، ۸۰۰، ۸۰۱، ۸۰۲، ۸۰۳، ۸۰۴، ۸۰۵، ۸۰۶، ۸۰۷، ۸۰۸، ۸۰۹، ۸۱۰، ۸۱۱، ۸۱۲، ۸۱۳، ۸۱۴، ۸۱۵، ۸۱۶، ۸۱۷، ۸۱۸، ۸۱۹، ۸۲۰، ۸۲۱، ۸۲۲، ۸۲۳، ۸۲۴، ۸۲۵، ۸۲۶، ۸۲۷، ۸۲۸، ۸۲۹، ۸۳۰، ۸۳۱، ۸۳۲، ۸۳۳، ۸۳۴، ۸۳۵، ۸۳۶، ۸۳۷، ۸۳۸، ۸۳۹، ۸۴۰، ۸۴۱، ۸۴۲، ۸۴۳، ۸۴۴، ۸۴۵، ۸۴۶، ۸۴۷، ۸۴۸، ۸۴۹، ۸۵۰، ۸۵۱، ۸۵۲، ۸۵۳، ۸۵۴، ۸۵۵، ۸۵۶، ۸۵۷، ۸۵۸، ۸۵۹، ۸۶۰، ۸۶۱، ۸۶۲، ۸۶۳، ۸۶۴، ۸۶۵، ۸۶۶، ۸۶۷، ۸۶۸، ۸۶۹، ۸۷۰، ۸۷۱، ۸۷۲، ۸۷۳، ۸۷۴، ۸۷۵، ۸۷۶، ۸۷۷، ۸۷۸، ۸۷۹، ۸۸۰، ۸۸۱، ۸۸۲، ۸۸۳، ۸۸۴، ۸۸۵، ۸۸۶، ۸۸۷، ۸۸۸، ۸۸۹، ۸۹۰، ۸۹۱، ۸۹۲، ۸۹۳، ۸۹۴، ۸۹۵، ۸۹۶، ۸۹۷، ۸۹۸، ۸۹۹، ۹۰۰، ۹۰۱، ۹۰۲، ۹۰۳، ۹۰۴، ۹۰۵، ۹۰۶، ۹۰۷، ۹۰۸، ۹۰۹، ۹۱۰، ۹۱۱، ۹۱۲، ۹۱۳، ۹۱۴، ۹۱۵، ۹۱۶، ۹۱۷، ۹۱۸، ۹۱۹، ۹۲۰، ۹۲۱، ۹۲۲، ۹۲۳، ۹۲۴، ۹۲۵، ۹۲۶، ۹۲۷، ۹۲۸، ۹۲۹، ۹۳۰، ۹۳۱، ۹۳۲، ۹۳۳، ۹۳۴، ۹۳۵، ۹۳۶، ۹۳۷، ۹۳۸، ۹۳۹، ۹۴۰، ۹۴۱، ۹۴۲، ۹۴۳، ۹۴۴، ۹۴۵، ۹۴۶، ۹۴۷، ۹۴۸، ۹۴۹، ۹۵۰، ۹۵۱، ۹۵۲، ۹۵۳، ۹۵۴، ۹۵۵، ۹۵۶، ۹۵۷، ۹۵۸، ۹۵۹، ۹۶۰، ۹۶۱، ۹۶۲، ۹۶۳، ۹۶۴، ۹۶۵، ۹۶۶، ۹۶۷، ۹۶۸، ۹۶۹، ۹۷۰، ۹۷۱، ۹۷۲، ۹۷۳، ۹۷۴، ۹۷۵، ۹۷۶، ۹۷۷، ۹۷۸، ۹۷۹، ۹۸۰، ۹۸۱، ۹۸۲، ۹۸۳، ۹۸۴، ۹۸۵، ۹۸۶، ۹۸۷، ۹۸۸، ۹۸۹، ۹۹۰، ۹۹۱، ۹۹۲، ۹۹۳، ۹۹۴، ۹۹۵، ۹۹۶، ۹۹۷، ۹۹۸، ۹۹۹، ۱۰۰۰، ۱۰۰۱، ۱۰۰۲، ۱۰۰۳، ۱۰۰۴، ۱۰۰۵، ۱۰۰۶، ۱۰۰۷، ۱۰۰۸، ۱۰۰۹، ۱۰۱۰، ۱۰۱۱، ۱۰۱۲، ۱۰۱۳، ۱۰۱۴، ۱۰۱۵، ۱۰۱۶، ۱۰۱۷، ۱۰۱۸، ۱۰۱۹، ۱۰۲۰، ۱۰۲۱، ۱۰۲۲، ۱۰۲۳، ۱۰۲۴، ۱۰۲۵، ۱۰۲۶، ۱۰۲۷، ۱۰۲۸، ۱۰۲۹، ۱۰۳۰، ۱۰۳۱، ۱۰۳۲، ۱۰۳۳، ۱۰۳۴، ۱۰۳۵، ۱۰۳۶، ۱۰۳۷، ۱۰۳۸، ۱۰۳۹، ۱۰۴۰، ۱۰۴۱، ۱۰۴۲، ۱۰۴۳، ۱۰۴۴، ۱۰۴۵، ۱۰۴۶، ۱۰۴۷، ۱۰۴۸، ۱۰۴۹، ۱۰۵۰، ۱۰۵۱، ۱۰۵۲، ۱۰۵۳، ۱۰۵۴، ۱۰۵۵، ۱۰۵۶، ۱۰۵۷، ۱۰۵۸، ۱۰۵۹، ۱۰۶۰، ۱۰۶۱، ۱۰۶۲، ۱۰۶۳، ۱۰۶۴، ۱۰۶۵، ۱۰۶۶، ۱۰۶۷، ۱۰۶۸، ۱۰۶۹، ۱۰۷۰، ۱۰۷۱، ۱۰۷۲، ۱۰۷۳، ۱۰۷۴، ۱۰۷۵، ۱۰۷۶، ۱۰۷۷، ۱۰۷۸، ۱۰۷۹، ۱۰۸۰، ۱۰۸۱، ۱۰۸۲، ۱۰۸۳، ۱۰۸۴، ۱۰۸۵، ۱۰۸۶، ۱۰۸۷، ۱۰۸۸، ۱۰۸۹، ۱۰۹۰، ۱۰۹۱، ۱۰۹۲، ۱۰۹۳، ۱۰۹۴، ۱۰۹۵، ۱۰۹۶، ۱۰۹۷، ۱۰۹۸، ۱۰۹۹، ۱۱۰۰، ۱۱۰۱، ۱۱۰۲، ۱۱۰۳، ۱۱۰۴، ۱۱۰۵، ۱۱۰۶، ۱۱۰۷، ۱۱۰۸، ۱۱۰۹، ۱۱۱۰، ۱۱۱۱، ۱۱۱۲، ۱۱۱۳، ۱۱۱۴، ۱۱۱۵، ۱۱۱۶، ۱۱۱۷، ۱۱۱۸، ۱۱۱۹، ۱۱۲۰، ۱۱۲۱، ۱۱۲۲، ۱۱۲۳، ۱۱۲۴، ۱۱۲۵، ۱۱۲۶، ۱۱۲۷، ۱۱۲۸، ۱۱۲۹، ۱۱۳۰، ۱۱۳۱، ۱۱۳۲، ۱۱۳۳، ۱۱۳۴، ۱۱۳۵، ۱۱۳۶، ۱۱۳۷، ۱۱۳۸، ۱۱۳۹، ۱۱۴۰، ۱۱۴۱، ۱۱۴۲، ۱۱۴۳، ۱۱۴۴، ۱۱۴۵، ۱۱۴۶، ۱۱۴۷، ۱۱۴۸، ۱۱۴۹، ۱۱۵۰، ۱۱۵۱، ۱۱۵۲، ۱۱۵۳، ۱۱۵۴، ۱۱۵۵، ۱۱۵۶، ۱۱۵۷، ۱۱۵۸، ۱۱۵۹، ۱۱۶۰، ۱۱۶۱، ۱۱۶۲، ۱۱۶۳، ۱۱۶۴، ۱۱۶۵، ۱۱۶۶، ۱۱۶۷، ۱۱۶۸، ۱۱۶۹، ۱۱۷۰، ۱۱۷۱، ۱۱۷۲، ۱۱۷۳، ۱۱۷۴، ۱۱۷۵، ۱۱۷۶، ۱۱۷۷، ۱۱۷۸، ۱۱۷۹، ۱۱۸۰، ۱۱۸۱، ۱۱۸۲، ۱۱۸۳، ۱۱۸۴، ۱۱۸۵، ۱۱۸۶، ۱۱۸۷، ۱۱۸۸، ۱۱۸۹، ۱۱۹۰، ۱۱۹۱، ۱۱۹۲، ۱۱۹۳، ۱۱۹۴، ۱۱۹۵، ۱۱۹۶، ۱۱۹۷، ۱۱۹۸، ۱۱۹۹، ۱۲۰۰، ۱۲۰۱، ۱۲۰۲، ۱۲۰۳، ۱۲۰۴، ۱۲۰۵، ۱۲۰۶، ۱۲۰۷، ۱۲۰۸، ۱۲۰۹، ۱۲۱۰، ۱۲۱۱، ۱۲۱۲، ۱۲۱۳، ۱۲۱۴، ۱۲۱۵، ۱۲۱۶، ۱۲۱۷، ۱۲۱۸، ۱۲۱۹، ۱۲۲۰، ۱۲۲۱، ۱۲۲۲، ۱۲۲۳، ۱۲۲۴، ۱۲۲۵، ۱۲۲۶، ۱۲۲۷، ۱۲۲۸، ۱۲۲۹، ۱۲۳۰، ۱۲۳۱، ۱۲۳۲، ۱۲۳۳، ۱۲۳۴، ۱۲۳۵، ۱۲۳۶، ۱۲۳۷، ۱۲۳۸، ۱۲۳۹، ۱۲۴۰، ۱۲۴۱، ۱۲۴۲، ۱۲۴۳، ۱۲۴۴، ۱۲۴۵، ۱۲۴۶، ۱۲۴۷، ۱۲۴۸، ۱۲۴۹، ۱۲۵۰، ۱۲۵۱، ۱۲۵۲، ۱۲۵۳، ۱۲۵۴، ۱۲۵۵، ۱۲۵۶، ۱۲۵۷، ۱۲۵۸، ۱۲۵۹، ۱۲۶۰، ۱۲۶۱، ۱۲۶۲، ۱۲۶۳، ۱۲۶۴، ۱۲۶۵، ۱۲۶۶، ۱۲۶۷، ۱۲۶۸، ۱۲۶۹، ۱۲۷۰، ۱۲۷۱، ۱۲۷۲، ۱۲۷۳، ۱۲۷۴، ۱۲۷۵، ۱۲۷۶، ۱۲۷۷، ۱۲۷۸، ۱۲۷۹، ۱۲۸۰، ۱۲۸۱، ۱۲۸۲، ۱۲۸۳، ۱۲۸۴، ۱۲۸۵، ۱۲۸۶، ۱۲۸۷، ۱۲۸۸، ۱۲۸۹، ۱۲۹۰، ۱۲۹۱، ۱۲۹۲، ۱۲۹۳، ۱۲۹۴، ۱۲۹۵، ۱۲۹۶، ۱۲۹۷، ۱۲۹۸، ۱۲۹۹، ۱۳۰۰، ۱۳۰۱، ۱۳۰۲، ۱۳۰۳، ۱۳۰۴، ۱۳۰۵، ۱۳۰۶، ۱۳۰۷، ۱۳۰۸، ۱۳۰۹، ۱۳۱۰، ۱۳۱۱، ۱۳۱۲، ۱۳۱۳، ۱۳۱۴، ۱۳۱۵، ۱۳۱۶، ۱۳۱۷، ۱۳۱۸، ۱۳۱۹، ۱۳۲۰، ۱۳۲۱، ۱۳۲۲، ۱۳۲۳، ۱۳۲۴، ۱۳۲۵، ۱۳۲۶، ۱۳۲۷، ۱۳۲۸، ۱۳۲۹، ۱۳۳۰، ۱۳۳۱، ۱۳۳۲، ۱۳۳۳، ۱۳۳۴، ۱۳۳۵، ۱۳۳۶، ۱۳۳۷، ۱۳۳۸، ۱۳۳۹، ۱۳۴۰، ۱۳۴۱، ۱۳۴۲، ۱۳۴۳، ۱۳۴۴، ۱۳۴۵، ۱۳۴۶، ۱۳۴۷، ۱۳۴۸، ۱۳۴۹، ۱۳۵۰، ۱۳۵۱، ۱۳۵۲، ۱۳۵۳، ۱۳۵۴، ۱۳۵۵، ۱۳۵۶، ۱۳۵۷، ۱۳۵۸، ۱۳۵۹، ۱۳۶۰، ۱۳۶۱، ۱۳۶۲، ۱۳۶۳، ۱۳۶۴، ۱۳۶۵، ۱۳۶۶، ۱۳۶۷، ۱۳۶۸، ۱۳۶۹، ۱۳۷۰، ۱۳۷۱، ۱۳۷۲، ۱۳۷۳، ۱۳۷۴، ۱۳۷۵، ۱۳۷۶، ۱۳۷۷، ۱۳۷۸، ۱۳۷۹، ۱۳۸۰، ۱۳۸۱، ۱۳۸۲، ۱۳۸۳، ۱۳۸۴، ۱۳۸۵، ۱۳۸۶، ۱۳۸۷، ۱۳۸۸، ۱۳۸۹، ۱۳۹۰، ۱۳۹۱، ۱۳۹۲، ۱۳۹۳، ۱۳۹۴، ۱۳۹۵، ۱۳۹۶، ۱۳۹۷، ۱۳۹۸، ۱۳۹۹، ۱۴۰۰، ۱۴۰۱، ۱۴۰۲، ۱۴۰۳، ۱۴۰۴، ۱۴۰۵، ۱۴۰۶، ۱۴۰۷، ۱۴۰۸، ۱۴۰۹، ۱۴۱۰، ۱۴۱۱، ۱۴۱۲، ۱۴۱۳، ۱۴۱۴، ۱۴۱۵، ۱۴۱۶، ۱۴۱۷، ۱۴۱۸، ۱۴۱۹، ۱۴۲۰، ۱۴۲۱، ۱۴۲۲، ۱۴۲۳، ۱۴۲۴، ۱۴۲۵، ۱۴۲۶، ۱۴۲۷، ۱۴۲۸، ۱۴۲۹، ۱۴۳۰، ۱۴۳۱، ۱۴۳۲، ۱۴۳۳، ۱۴۳۴، ۱۴۳۵، ۱۴۳۶، ۱۴۳۷، ۱۴۳۸، ۱۴۳۹، ۱۴۴۰، ۱۴۴۱، ۱۴۴۲، ۱۴۴۳، ۱۴۴۴، ۱۴۴۵، ۱۴۴۶، ۱۴۴۷، ۱۴۴۸، ۱۴۴۹، ۱۴۵۰، ۱۴۵۱، ۱۴۵۲، ۱۴۵۳، ۱۴۵۴، ۱۴۵۵، ۱۴۵۶، ۱۴۵۷، ۱۴۵۸، ۱۴۵۹، ۱۴۶۰، ۱۴۶۱، ۱۴۶۲، ۱۴۶۳، ۱۴۶۴، ۱۴۶۵، ۱۴۶۶، ۱۴۶۷، ۱۴۶۸، ۱۴۶۹، ۱۴۷۰، ۱۴۷۱، ۱۴۷۲، ۱۴۷۳، ۱۴۷۴، ۱۴۷۵، ۱۴۷۶، ۱۴۷۷، ۱۴۷۸، ۱۴۷۹، ۱۴۸۰، ۱۴۸۱، ۱۴۸۲، ۱۴۸۳، ۱۴۸۴، ۱۴۸۵، ۱۴۸۶، ۱۴۸۷، ۱۴۸۸، ۱۴۸۹، ۱۴۹۰، ۱۴۹۱، ۱۴۹۲، ۱۴۹۳، ۱۴۹۴، ۱۴۹۵، ۱۴۹۶، ۱۴۹۷، ۱۴۹۸، ۱۴۹۹، ۱۵۰۰، ۱۵۰۱، ۱۵۰۲، ۱۵۰۳، ۱۵۰۴، ۱۵۰۵، ۱۵۰۶، ۱۵۰۷، ۱۵۰۸، ۱۵۰۹، ۱۵۱۰، ۱۵۱۱، ۱۵۱۲، ۱۵۱۳، ۱۵۱۴، ۱۵۱۵، ۱۵۱۶، ۱۵۱۷، ۱۵۱۸، ۱۵۱۹، ۱۵۲۰، ۱۵۲۱، ۱۵۲۲، ۱۵۲۳، ۱۵۲۴، ۱۵۲۵، ۱۵۲۶، ۱۵۲۷، ۱۵۲۸، ۱۵۲۹، ۱۵۳۰، ۱۵۳۱، ۱۵۳۲، ۱۵۳۳، ۱۵۳۴، ۱۵۳۵، ۱۵۳۶، ۱۵۳۷، ۱۵۳۸، ۱۵۳۹، ۱۵۴۰، ۱۵۴۱، ۱۵۴۲، ۱۵۴۳، ۱۵۴۴، ۱۵۴۵، ۱۵۴۶، ۱۵۴۷، ۱۵۴۸، ۱۵۴۹، ۱۵۵۰، ۱۵۵۱، ۱۵۵۲، ۱۵۵۳، ۱۵۵۴، ۱۵۵۵، ۱۵۵۶، ۱۵۵۷، ۱۵۵۸، ۱۵۵۹، ۱۵۶۰، ۱۵۶۱، ۱۵۶۲، ۱۵۶۳، ۱۵۶۴، ۱۵۶۵، ۱۵۶۶، ۱۵۶۷، ۱۵۶۸، ۱۵۶۹، ۱۵۷۰، ۱۵۷۱، ۱۵۷۲، ۱۵۷۳، ۱۵۷۴، ۱۵۷۵، ۱۵۷۶، ۱۵۷۷، ۱۵۷۸، ۱۵۷۹، ۱۵۸۰، ۱۵۸۱، ۱۵۸۲، ۱۵۸۳، ۱۵۸۴، ۱۵۸۵، ۱۵۸۶، ۱۵۸۷، ۱۵۸۸، ۱۵۸۹، ۱۵۹۰، ۱۵۹۱، ۱۵۹۲، ۱۵۹۳، ۱۵۹۴، ۱۵۹۵، ۱۵۹۶، ۱۵۹۷، ۱۵۹۸، ۱۵۹۹، ۱۶۰۰، ۱۶۰۱، ۱۶۰۲، ۱۶۰۳، ۱۶۰۴، ۱۶۰۵، ۱۶۰۶، ۱۶۰۷، ۱۶۰۸، ۱۶۰۹، ۱۶۱۰، ۱۶۱۱، ۱۶۱۲، ۱۶۱۳، ۱۶۱۴، ۱۶۱۵، ۱۶۱۶، ۱۶۱۷، ۱۶۱۸، ۱۶۱۹، ۱۶۲۰، ۱۶۲۱، ۱۶۲۲، ۱۶۲۳، ۱۶۲۴، ۱۶۲۵، ۱۶۲۶، ۱۶۲۷، ۱۶۲۸، ۱۶۲۹، ۱۶۳۰، ۱۶۳۱، ۱۶۳۲، ۱۶۳۳، ۱۶۳۴، ۱۶۳۵، ۱۶۳۶، ۱۶۳۷، ۱۶۳۸، ۱۶۳۹، ۱۶۴۰، ۱۶۴۱، ۱۶۴۲، ۱۶۴۳، ۱۶۴۴، ۱۶۴۵، ۱۶۴۶، ۱۶۴۷، ۱۶۴۸، ۱۶۴۹، ۱۶۵۰، ۱۶۵۱، ۱۶۵۲، ۱۶۵۳، ۱۶۵۴، ۱۶۵۵، ۱۶۵۶، ۱۶۵۷، ۱۶۵۸، ۱۶۵۹، ۱۶۶۰، ۱۶۶۱، ۱

او در طلاوت و طراوت بغایت است و در روانی و عذوبت بنهایت - زین ملک ابوسعبد هندو بن محمد بن هندو الاصفهانی<sup>۱</sup> از وی درخواست کرد « آن قصیده را<sup>۲</sup> جواب گوی - گفت : «توانم» الحاح کرد. چند بیت بگفت که يك بيت از آن بیت های نیست<sup>۳</sup> :  
 رستم از ما ز ندران آید همی      زین ملک از اصفهان آید همی .  
 همه خردمندان دانند که میان این سخن و آن سخن چه تفاوتست !...  
 مرحوم ذکاء الملک نیز در تاریخ ادبیات خود همین موضوع را تأیید کرده است .  
 اکنون باید دید که این تفاوت از کجاست و در چیست ؟  
 از قصیده رودکی هفت بیت باقیست ، ولی از قصیده معزی فقط همان بیت مطلع  
 بما رسیده .

از دیوان چاپی امیر معزی که توسط دانشمند متتبع آقای اقبال<sup>۴</sup> از روی سه نسخه مقابله و تصحیح شده ، این بیت و قصیده آن موجود نیست ، و حتی در تمام دیوان بزرگ این گوینده فقط يك قصیده در مدح زین الملک ابوسعبد بن هندو ثبت است که در آن ضمن گفته :

گزین شمس دین زین ملک سلاطین      اجل سعد دولت ابوسعبد هندو<sup>۵</sup> .  
 بنظر می آید معزی ، خود از قصیده ای که حسب الامر با استقبال رودکی ساخته ، نازاضی بوده آنرا در جزو اشعار خود نیآورده است .

علاوه بر فضیلت تقدم رودکی - که بقول قدما : فضل پیشین راست<sup>۶</sup> - رجحان مطلع قصیده وی بر مطلع معزی از جهات ذیل هویدا است :  
 ۱- مطلع رودکی دارای خاصه موازنه<sup>۷</sup> است :  
 بوی جوی مولیان آید همی .      بوی یار مهربان آید همی .

۱- از مستوفیان دیوان محمد بن ملک شاه سلجوقی که سال ۵۰۶ بسعایت دشمنان بدار آویخته شد  
 حواشی چهارمفاله چاپ لیدن ص ۱۶۰-۱۶۱ = ص ۱۵۶ تعلیقات حاضر .      ۲- قصیده مذکور رودکی .  
 ۳- بیت مطلع .      ۴- دیوان معزی چاپ کتابفروشی اسلامیه سال ۱۳۱۸ شمسی .  
 ۵- همان کتاب ص ۶۸۵ .      ۶- المفضل للمتقدمه .      ۷- صاحب المعجم گوید : در صنعت سخن کلمات را مسجع گردانیدن و الفاظ را در وزن و حروف خوانیم متسوی داشتن ترصیع خوانند . . . و آنچه در حروف خوانیم متفق نباشد آنرا موازنه خوانند . المعجم فی معاییر اشعار العجم مصحح آقای مدرس ربوی ص ۲۵۰-۲۵۱ .      ۸- ن. ل. یاد .

ولی معزی از این امتیاز غفلت کرده ، گفته است :

رستم از مازندران آید همی      زین ملک از اصفهان آید همی

۲- رودکی از ساختن قصیده ، منظور بزمی دارد نه رزمی و حماسی ، چه میخواست امیرنصر را بعزیمت بسوی بخارا برانگیزد و دل او را تکان دهد - آنجا محل گرز و میدان نیست ، جای فراغت و آسایش است ؛ ولی معزی ازین خاصه نیز غفلت ورزیده یا تعمداً آنرا بگونه رزمی در آورده ، در نتیجه مطلع وی رستم و دیوسفید ، کیکاوس و جنگ مازندران را از شاهنامه فردوسی بخاطر میاورد .

۳- هر يك از دو مصراع رودکی مشتمل است بر بخشی از منظور بزمی (بوی دلکش جوی مولیان - بوی دل انگیز یار مهربان) - اما دو مصراع مضارع معزی قرین و مترادف همنند ، زیرا زین ملک بر رستم تشبیه شده و اصفهان بمازندران - و بمناسبت استعمال مصراع اول بر تمثیل متعارف ، آن را بر مصراع دوم بقول نظامی عروضی چندین فضیلت و رجحانست که قل هو الله احد را بر تبت یدای ارباب <sup>۱</sup> .

ذکاء الملک فروغی در تاریخ ادبیات خود (س ۱۰۰-۱۰۱) نوشته : « نظامی عروضی در چهار مقاله در ذیل حکایت حرکت دادن رودکی امیرنصر بن سعید را از هرات بواسطه قصیده :

باد جوی مولیان آید همی

گوید : « از عذب گویان ... در سلجق اندر زین آید همی » این بود تحقیق نظامی عروضی و مناسبت معزی ب رودکی - اما بر این حد پوشیده نیست که رودکی در گفتن قصیده مدح امیرنصر سامانی علیه جوی مولیان داشته ، برخلاف معزی که با دست تپی - یعنی بی موده - خواننده است - مسلک بی باکی بهتر آن بود که عذر بخواند و نگوید یا اگر میخواست عذر کند ، که تن بوزن در نمیدهد احترام از کند و میداند که زین الملک در این قصیده به سبب اخلال وزن است ، و ناچار باید بگوید زین الملک - معر هوزن است ، و این

۱- چهار مقاله حرکت دادن بحر ۱۲ - ص ۲۸ - تذکره شاعران - کتبی - ج ۱ - ص ۱۰۰

۲- ( که در جهان مفاخر معروف است ) - تذکره شاعران - کتبی - ج ۱ - ص ۱۰۶ - تذکره شاعران - کتبی - ج ۱ - ص ۱۰۶

همان عیبی است که در چند سطر پیش اظهار کردیم<sup>۱</sup> و گفتیم بعضی شکست و بستها دلیل عجز شاعر است، و ازین لغزش گذشته امیر معزی یکی از ارکان شعر است و از هیچکسی کمتر نیست چنانکه بعدها خواهید دانست.

بر انتقاد فوق نکته‌های ذیل وارد است:

۱- رودکی موضوعی خاصی در نظر داشته و ابی معزی در انتخاب موضوع مردود بوده است. این نظر صحیح است.

۲- اینکه نویسنده مزبور نوشته: «بهر آن بود که عذر بخواهد و نگوید» با آنکه مأخذ وی چهار مقاله نظامی است، گویا فراموش کرده بود که عروضی در درطی این داستان یاد آور شده... «زین ملک... از وی (معزی) درخواست کرد آن قصیده را جواب گوی. گفت نتوانم. الحاح کرد...» بنابراین، ایراد مزبور وارد نیست.

۳- در اینکه ذکر لقب «زین ملک» و امثال آن دلیل عجز شاعر است، باید دانست که حذف (الف و لام) از اسامی القاب از جمله حذف مخمل شعر که ادیبان آورده اند، نیست؛ و اغلب شاعران اینگونه اسامی را بکار برده اند، و حتی در نثر نیز بسیاق کلام فارسی الف و لام را نویسندگان حذف کرده اند. چنانکه نظامی عروضی خود در همین داستان «زین ملک» نوشته نه «زین الملک».

**مولوی** - پس از معزی گویندگان دیگر نیز باقتفا و تتبع قصیده مورد بحث پرداخته اند، از آن جمله است جلال الدین مولوی<sup>۲</sup> که غزلی، با استقبال رودکی سروده است، اینچنین<sup>۳</sup>:

بوی باغ و گلستان آید همی . «بوی یار مهربان آید همی .»  
از نثار گوهر<sup>۴</sup> یازم مرا . آب دریا «تأمین آید همی .»

۱- رک: تاریخ ادبیات، ذکاء الملک ص ۹۸ . ۲- رک: المعجم، شمس فیس چاپ مدرس

روضوی ص ۲۲۹ بعد . ۳- متواتر در ۶۰۵ در بلیغ و متوفی در ۶۲۳ در قونیه . ۴- کدیبات

شمس تبریزی چاپ نولکشور ص ۹۱۹ . این غزل در (جذبات الهیه) منتخبات کدیبات شمس الدین گرد آورده آقای ایردگشپ چاپ اصفهان ۱۳۲۰ و دیوان شمس الحقایق چاپ کتابخانه علمیة اسلامیة ۱۳۱۶ نقل

نشده - استاد فروزانفر که در آثار مولوی تتبع کامل دارند باقطع غزل فوق را از مولوی می دانند .

۵- ن ل : جوهر .

با خیال<sup>۱</sup> گلستانش ، خار زار  
 جوع کلبی را ز<sup>۲</sup> مطبخهای جان  
 از<sup>۴</sup> چنین نجار یعنی عشق او  
 از در و دیوارهای کوی دوست  
 يك وفامی آر و می برصد هزار<sup>۵</sup>  
 هر که میرد پیش روی فقر دوست<sup>۶</sup>  
 کاروان از غیب میآید یقین<sup>۸</sup>  
 نعر رویان سوی زشتان کی رود<sup>۹</sup>  
 پهلوی زرگس برورید یا سمین  
 اینهمه رمز است مقصود آن<sup>۱۲</sup> بود  
 همچو عقل اندر میان خون و پوست  
 همچو روغن در میان جان شیر  
<sup>۱۴</sup> وزیرای عشق آنکس شرح نیست  
 بیش از این گفتن توان شرحش روی<sup>۱۶</sup>

نرم تر از پرنیان آید همی  
 لحظه لحظه بوی نان آید همی<sup>۳</sup>  
 نردبان آسمان آید همی  
 عاشقان را بوی جان آید همی  
 اینچنین را آنچنان آید همی  
 نابمرد<sup>۷</sup> در جنان آید همی  
 لیک از زشتان<sup>۹</sup> نهان آید همی  
 بنیل اندر دلستان<sup>۱۰</sup> آید همی  
 گل بغنچه نوش دهان آید همی<sup>۱۱</sup>  
 کن جهان اندر جهان آید همی  
 بی نشان اندر نشان آید همی<sup>۱۳</sup>  
 نامکان اندر مکان آید همی  
 جز همین گفتن ده آن آید همی  
 از سوی غیرت نشان<sup>۱۷</sup> آید همی

- ۱- با خیال (دیوان: سخته نخجوانی)، (حاجی) (چاپ هند) ۲- جوع کلبی (دیوان: جوع کلبی) (چاپ هند) ۳- از (سخنه حجوری) ۴- از (چاپ هند) ۵- هزار (سخنه حجوری) ۶- هر که میرد پیش روی فقر دوست (سخنه حجوری) ۷- نابمرد (سخنه حجوری) ۸- کاروان (چاپ هند) ۹- نعر رویان (سخنه حجوری) ۱۰- بنیل (چاپ هند) ۱۱- گل بغنچه نوش دهان (سخنه حجوری) ۱۲- آن (چاپ هند) ۱۳- بی نشان (سخنه حجوری) ۱۴- وزیرای عشق آنکس شرح نیست (سخنه حجوری) ۱۵- وزیرای عشق آنکس شرح نیست (سخنه حجوری) ۱۶- بیش از این گفتن توان شرحش روی (سخنه حجوری) ۱۷- از سوی غیرت نشان (سخنه حجوری)



تن زخم زیرا از حرفش مشککش هر کسی را صد گمان آید همی<sup>۱</sup>.

از مقایسه اشعار فوق با چکامه رودکی، چنین بر می آید:

۱ - قصیده رودکی چنانکه گفته شد قصیده ایست بزمی، در صورتیکه اشعار فوق غزلی است عرفانی؛ و از نظر موضوع بین آن دو اختلاف از زمین تا آسمانست.

۲ - مولوی مصراع دوم مطلع رودکی را عیناً در مطلع غزل خود تضمین، و همچنین در مصراع دوم بیت دوم «تا میان آید همی» را از مصراع «خنک ما را تا میان آید همی» اقتباس کرده است.

۳ - استعمال ترکیباتی نظیر: «اینچنین را آنچنان آید همی» و «نا بمرده در جهان آید همی» و «جز همین گفتن که آن آید همی» فاقد انسجام است، و خوشایند ذوق سلیم نیست.

۴ - مولوی غزل خود را با «بوی باغ و گلستان» و عشق «یار مهربان» آغاز میکند، و متن غزلش بدین دو موضوع مشحونست؛ پس آوردن بیتی نظیر:

جوع کلبی را ز مطبخ های جان / لحظه لحظه بوی نان آید همی

موجب عدول از منظور اصلی است.

۵ - بیت های سوم و پنجم (صرف نظر از استعمال کلمه نجار) و ششم بسیار نغز افتاده است<sup>۲</sup>.

۶ - مجموع غزل از نظر مفهوم عالی که مقصود شاعر است، یعنی «گنجیدن حقیقت عالم معنی در جهان مادی» بسیار برتر از مفهوم عادی قصیده رودکی است. بدیهی است که مولوی چندان پای بند قوانین ادبی در نظم نبوده و حتی در مراعات قوافی که از واجبات شعر است عمداً قصور میورزیده که گوید:

قافیه اندیشم و دلداری من / گوینم مندیش جز دیدار من .  
حرف و صوت و گفت را برهم زخم / تا که بی این هر سه با تو دم زخم .

۱ - این بیت در نسخه نخجوانی نیست .  
بر همه ابیات دیگر ترجیح میدهند.

۲ - استاد فروزانفر بیت پنجم این غزل را

( تعلیقات چهارمقاله ۴۱ )



آذر بیگدلی - لطفعلی بیگ (قرن دوازدهم) قصیده ذیل را سروده :

از صفاهان بوی جان آید همی  
داشتم من نیز آنجا خانه ای  
یاد آن ویرانه کش از ماه گل  
صبحدم دیدم صبا از اصفهان  
بر سر راهش دویدم ، گفتمش  
خنده زد گفتا : چه دانی؟ گفتمش :  
گفتمش : از دوستان یارب کسی  
گفت : من از دیگران آگه نیم  
از نصیر المله والدین سوی تو  
گفتمش : گر بیک بخورم من است  
بوی جان از اصفهان آید همی  
جان دهم گر یاد از آن آید همی  
بوی مشک و زعفران آید همی  
جانب کاشان نهان آید همی  
کز تو بوی اصفهان آید همی  
بر تن از بوی تو جان آید همی  
یادش از این ناتوان آید همی  
پیکری از فخر زمان آید همی  
قصیدی با کساروان آید همی  
جبرئیل از آسمان آید همی

در قطعه فوق نکات ذیل قابل توجه است :

۱- مفهوم مصراع اول عین مصراع دوم است با تقدیر و در آخر زدن جمله اول

مشهور ذیل را :

دلبر جان من ، برد دل و جان من  
ببخاطر می آورد .

۲- سستی الفاظ و عدم انسجام در ترکیب جمله آخر

حیرت - غلامحسین خان متخلص در «حیرت» مورخین ایران

و شعرائی عصر ناصرالدین شاه قاجار (۱۲۶۴-۱۳۱۳) قصیده ذیل را سروده :

چونکه باد جگر درد آید همی  
آب چشمم صادره از جیحون داشت  
دل چو عود بسیند مجمر شد از هجر  
اشک از رخسار چو باران  
ازه چشمم صادره از جیحون داشت  
آب چشمم صادره از جیحون داشت

۱- تقدیر و سستی در مصراع اول و دوم و عدم انسجام در ترکیب جمله اول

(در اصل شاعر در مصراع اول و دوم از «آب چشمم صادره از جیحون داشت» استفاده کرده است)

در حضيض هجر از دوری شاه  
تیر مژگان ، تیغ ابرو ، رخ سپر  
در مشام از نسیم زلف او  
مشک دعوی میکند سوی دلم  
گر ببیند سرو ابروی ترا  
گر خرامی پیش او در بوستان  
مانده تا گاه صعود آید همی .  
زلف بر سر همچو خود آید همی .  
سالها شد بوی عود آید همی .  
باید او را آزمود آید همی .  
در رکوع و در سجود آید همی .  
تا قیامت در قعود ، آید همی <sup>۱</sup> .

در قصیده فوق نکات ذیل قابل توجه است :

۱- آنچه در بخش مطلع معزی گفته شد، در مورد مطلع این قصیده نیز صادقست .  
۲- در قوافی قصیده فوق برخلاف قصیده مورد تتبع (رودکی) و قصیده معزی بجای (الف و نون) (واو و دال) بکار رفته <sup>۲</sup> .

۳- شاعر در بیت دوم میخواهد بگوید : معشوق هر چند هم زود از سفر برگردد، باز چون طاقت هجر او را ندارم مدام میگیریم ، ولی این مفهوم را در قلب الفاظی ریخته که ذوق سلیم از آنها متنفر است .

۴- استعمال کلمه «حضيض» در بیت چهارم ، بادیگر کلمات نامتناسب است ، هر چند که خواسته است آن را با «صعود» مقابله کند . مفهوم بیت مزبور نیز عامیانه است .  
۵- تشبیه «زلف» به «خود» در بیت پنجم از ابتکارات عجیب گوینده است !

۶- استعمال «سوی دلم» در بیت هفتم صحیح نیست ، چه اگر گوینده میخواهد بگوید «مشک دعوی همسری بابوی زلف یار دارد و این ادعارا بادل من در میان نهاده» مثلاً میبایست گفته باشد : مشک دعوی میکند نزد دلم - علاوه بر اینکه این دعوی مخفی است .

۷- استعمال دو فعل متوالی (آزمود - آید) هم نابجاست ، چه «آید» در اینجا نه از افعال معین است و نه از اداة تأکید و لیاقت (باید و شاید) - اگر هم «آزمود» مصدر مرخم فرض شود ، باز فعل «آید» زاید است .

۱- تذکره ناصری - چاپ سنگی مصور ( بدون شماره صفحات ) . ۲- و این امر نفسی

۸ - تنها لطف این قصیده در بیت هشتم بکاررفته است .

شبهلی نعمانی - شبهلی نعمانی در شعر العجم<sup>۱</sup> نویسد :

« ایامی که در کالج علی گره عام بودم، آسمان جاه ( وزیر حیدر آباد ) بعلی گره آمد. مرحوم سرسید احمد خان ( مؤسس کالج )<sup>۲</sup> به من فرمود بجای سپاسنامه قصیده‌ای از طرف مدرسه گفته تقدیم دارم ، من بمناسبتی همین قصیده ( رودکی ) را مد نظر قرارداد ایبانی که بعد از تمهید قصیده گفتم از جمله این چند بیت است :

همچنان باشیم گره گفتگو      قاصد از در ناگهان آید همی  
افکند شور مبارکبید و پس      این حدیثش بر زبان آید همی  
آسمان جاه از سوی ملک دکن      جانب هندوستن آید همی<sup>۳</sup>

اگرچه از قصیده مذکور جز همین سه بیت در دست ما نیست درلی البتة پایه و مایه گوینده را نیک توان شناخت ، چه :

اولاً - رایحه قدوت ( از کلمات و ترکیب جمل ) در این قصیده رودکی دیده است از این سه بیت است. همیشه دو بیت کلام مستحبت میسر آید و میخوانند که « گره گفتگو » و « شور مبارکبید » در نظر اول این را از فحش میپندارند و نیک یاد در گوینده میخوانند است الفظ منعارف در درقالب درون همین مضمون کنند ، دیگر نوی نیست گفته باشد : « این حدیثش بر زبان آید همی »<sup>۴</sup> پیشینیان هانده است<sup>۵</sup>

۱- شعر العجم ترجمه و تفسیر ج ۱ - ۱۹ - ۲۰ - ۲۱ - ۲۲ - ۲۳ - ۲۴ - ۲۵ - ۲۶ - ۲۷ - ۲۸ - ۲۹ - ۳۰ - ۳۱ - ۳۲ - ۳۳ - ۳۴ - ۳۵ - ۳۶ - ۳۷ - ۳۸ - ۳۹ - ۴۰ - ۴۱ - ۴۲ - ۴۳ - ۴۴ - ۴۵ - ۴۶ - ۴۷ - ۴۸ - ۴۹ - ۵۰ - ۵۱ - ۵۲ - ۵۳ - ۵۴ - ۵۵ - ۵۶ - ۵۷ - ۵۸ - ۵۹ - ۶۰ - ۶۱ - ۶۲ - ۶۳ - ۶۴ - ۶۵ - ۶۶ - ۶۷ - ۶۸ - ۶۹ - ۷۰ - ۷۱ - ۷۲ - ۷۳ - ۷۴ - ۷۵ - ۷۶ - ۷۷ - ۷۸ - ۷۹ - ۸۰ - ۸۱ - ۸۲ - ۸۳ - ۸۴ - ۸۵ - ۸۶ - ۸۷ - ۸۸ - ۸۹ - ۹۰ - ۹۱ - ۹۲ - ۹۳ - ۹۴ - ۹۵ - ۹۶ - ۹۷ - ۹۸ - ۹۹ - ۱۰۰ - ۱۰۱ - ۱۰۲ - ۱۰۳ - ۱۰۴ - ۱۰۵ - ۱۰۶ - ۱۰۷ - ۱۰۸ - ۱۰۹ - ۱۱۰ - ۱۱۱ - ۱۱۲ - ۱۱۳ - ۱۱۴ - ۱۱۵ - ۱۱۶ - ۱۱۷ - ۱۱۸ - ۱۱۹ - ۱۲۰ - ۱۲۱ - ۱۲۲ - ۱۲۳ - ۱۲۴ - ۱۲۵ - ۱۲۶ - ۱۲۷ - ۱۲۸ - ۱۲۹ - ۱۳۰ - ۱۳۱ - ۱۳۲ - ۱۳۳ - ۱۳۴ - ۱۳۵ - ۱۳۶ - ۱۳۷ - ۱۳۸ - ۱۳۹ - ۱۴۰ - ۱۴۱ - ۱۴۲ - ۱۴۳ - ۱۴۴ - ۱۴۵ - ۱۴۶ - ۱۴۷ - ۱۴۸ - ۱۴۹ - ۱۵۰ - ۱۵۱ - ۱۵۲ - ۱۵۳ - ۱۵۴ - ۱۵۵ - ۱۵۶ - ۱۵۷ - ۱۵۸ - ۱۵۹ - ۱۶۰ - ۱۶۱ - ۱۶۲ - ۱۶۳ - ۱۶۴ - ۱۶۵ - ۱۶۶ - ۱۶۷ - ۱۶۸ - ۱۶۹ - ۱۷۰ - ۱۷۱ - ۱۷۲ - ۱۷۳ - ۱۷۴ - ۱۷۵ - ۱۷۶ - ۱۷۷ - ۱۷۸ - ۱۷۹ - ۱۸۰ - ۱۸۱ - ۱۸۲ - ۱۸۳ - ۱۸۴ - ۱۸۵ - ۱۸۶ - ۱۸۷ - ۱۸۸ - ۱۸۹ - ۱۹۰ - ۱۹۱ - ۱۹۲ - ۱۹۳ - ۱۹۴ - ۱۹۵ - ۱۹۶ - ۱۹۷ - ۱۹۸ - ۱۹۹ - ۲۰۰ - ۲۰۱ - ۲۰۲ - ۲۰۳ - ۲۰۴ - ۲۰۵ - ۲۰۶ - ۲۰۷ - ۲۰۸ - ۲۰۹ - ۲۱۰ - ۲۱۱ - ۲۱۲ - ۲۱۳ - ۲۱۴ - ۲۱۵ - ۲۱۶ - ۲۱۷ - ۲۱۸ - ۲۱۹ - ۲۲۰ - ۲۲۱ - ۲۲۲ - ۲۲۳ - ۲۲۴ - ۲۲۵ - ۲۲۶ - ۲۲۷ - ۲۲۸ - ۲۲۹ - ۲۳۰ - ۲۳۱ - ۲۳۲ - ۲۳۳ - ۲۳۴ - ۲۳۵ - ۲۳۶ - ۲۳۷ - ۲۳۸ - ۲۳۹ - ۲۴۰ - ۲۴۱ - ۲۴۲ - ۲۴۳ - ۲۴۴ - ۲۴۵ - ۲۴۶ - ۲۴۷ - ۲۴۸ - ۲۴۹ - ۲۵۰ - ۲۵۱ - ۲۵۲ - ۲۵۳ - ۲۵۴ - ۲۵۵ - ۲۵۶ - ۲۵۷ - ۲۵۸ - ۲۵۹ - ۲۶۰ - ۲۶۱ - ۲۶۲ - ۲۶۳ - ۲۶۴ - ۲۶۵ - ۲۶۶ - ۲۶۷ - ۲۶۸ - ۲۶۹ - ۲۷۰ - ۲۷۱ - ۲۷۲ - ۲۷۳ - ۲۷۴ - ۲۷۵ - ۲۷۶ - ۲۷۷ - ۲۷۸ - ۲۷۹ - ۲۸۰ - ۲۸۱ - ۲۸۲ - ۲۸۳ - ۲۸۴ - ۲۸۵ - ۲۸۶ - ۲۸۷ - ۲۸۸ - ۲۸۹ - ۲۹۰ - ۲۹۱ - ۲۹۲ - ۲۹۳ - ۲۹۴ - ۲۹۵ - ۲۹۶ - ۲۹۷ - ۲۹۸ - ۲۹۹ - ۳۰۰ - ۳۰۱ - ۳۰۲ - ۳۰۳ - ۳۰۴ - ۳۰۵ - ۳۰۶ - ۳۰۷ - ۳۰۸ - ۳۰۹ - ۳۱۰ - ۳۱۱ - ۳۱۲ - ۳۱۳ - ۳۱۴ - ۳۱۵ - ۳۱۶ - ۳۱۷ - ۳۱۸ - ۳۱۹ - ۳۲۰ - ۳۲۱ - ۳۲۲ - ۳۲۳ - ۳۲۴ - ۳۲۵ - ۳۲۶ - ۳۲۷ - ۳۲۸ - ۳۲۹ - ۳۳۰ - ۳۳۱ - ۳۳۲ - ۳۳۳ - ۳۳۴ - ۳۳۵ - ۳۳۶ - ۳۳۷ - ۳۳۸ - ۳۳۹ - ۳۴۰ - ۳۴۱ - ۳۴۲ - ۳۴۳ - ۳۴۴ - ۳۴۵ - ۳۴۶ - ۳۴۷ - ۳۴۸ - ۳۴۹ - ۳۵۰ - ۳۵۱ - ۳۵۲ - ۳۵۳ - ۳۵۴ - ۳۵۵ - ۳۵۶ - ۳۵۷ - ۳۵۸ - ۳۵۹ - ۳۶۰ - ۳۶۱ - ۳۶۲ - ۳۶۳ - ۳۶۴ - ۳۶۵ - ۳۶۶ - ۳۶۷ - ۳۶۸ - ۳۶۹ - ۳۷۰ - ۳۷۱ - ۳۷۲ - ۳۷۳ - ۳۷۴ - ۳۷۵ - ۳۷۶ - ۳۷۷ - ۳۷۸ - ۳۷۹ - ۳۸۰ - ۳۸۱ - ۳۸۲ - ۳۸۳ - ۳۸۴ - ۳۸۵ - ۳۸۶ - ۳۸۷ - ۳۸۸ - ۳۸۹ - ۳۹۰ - ۳۹۱ - ۳۹۲ - ۳۹۳ - ۳۹۴ - ۳۹۵ - ۳۹۶ - ۳۹۷ - ۳۹۸ - ۳۹۹ - ۴۰۰ - ۴۰۱ - ۴۰۲ - ۴۰۳ - ۴۰۴ - ۴۰۵ - ۴۰۶ - ۴۰۷ - ۴۰۸ - ۴۰۹ - ۴۱۰ - ۴۱۱ - ۴۱۲ - ۴۱۳ - ۴۱۴ - ۴۱۵ - ۴۱۶ - ۴۱۷ - ۴۱۸ - ۴۱۹ - ۴۲۰ - ۴۲۱ - ۴۲۲ - ۴۲۳ - ۴۲۴ - ۴۲۵ - ۴۲۶ - ۴۲۷ - ۴۲۸ - ۴۲۹ - ۴۳۰ - ۴۳۱ - ۴۳۲ - ۴۳۳ - ۴۳۴ - ۴۳۵ - ۴۳۶ - ۴۳۷ - ۴۳۸ - ۴۳۹ - ۴۴۰ - ۴۴۱ - ۴۴۲ - ۴۴۳ - ۴۴۴ - ۴۴۵ - ۴۴۶ - ۴۴۷ - ۴۴۸ - ۴۴۹ - ۴۵۰ - ۴۵۱ - ۴۵۲ - ۴۵۳ - ۴۵۴ - ۴۵۵ - ۴۵۶ - ۴۵۷ - ۴۵۸ - ۴۵۹ - ۴۶۰ - ۴۶۱ - ۴۶۲ - ۴۶۳ - ۴۶۴ - ۴۶۵ - ۴۶۶ - ۴۶۷ - ۴۶۸ - ۴۶۹ - ۴۷۰ - ۴۷۱ - ۴۷۲ - ۴۷۳ - ۴۷۴ - ۴۷۵ - ۴۷۶ - ۴۷۷ - ۴۷۸ - ۴۷۹ - ۴۸۰ - ۴۸۱ - ۴۸۲ - ۴۸۳ - ۴۸۴ - ۴۸۵ - ۴۸۶ - ۴۸۷ - ۴۸۸ - ۴۸۹ - ۴۹۰ - ۴۹۱ - ۴۹۲ - ۴۹۳ - ۴۹۴ - ۴۹۵ - ۴۹۶ - ۴۹۷ - ۴۹۸ - ۴۹۹ - ۵۰۰ - ۵۰۱ - ۵۰۲ - ۵۰۳ - ۵۰۴ - ۵۰۵ - ۵۰۶ - ۵۰۷ - ۵۰۸ - ۵۰۹ - ۵۱۰ - ۵۱۱ - ۵۱۲ - ۵۱۳ - ۵۱۴ - ۵۱۵ - ۵۱۶ - ۵۱۷ - ۵۱۸ - ۵۱۹ - ۵۲۰ - ۵۲۱ - ۵۲۲ - ۵۲۳ - ۵۲۴ - ۵۲۵ - ۵۲۶ - ۵۲۷ - ۵۲۸ - ۵۲۹ - ۵۳۰ - ۵۳۱ - ۵۳۲ - ۵۳۳ - ۵۳۴ - ۵۳۵ - ۵۳۶ - ۵۳۷ - ۵۳۸ - ۵۳۹ - ۵۴۰ - ۵۴۱ - ۵۴۲ - ۵۴۳ - ۵۴۴ - ۵۴۵ - ۵۴۶ - ۵۴۷ - ۵۴۸ - ۵۴۹ - ۵۵۰ - ۵۵۱ - ۵۵۲ - ۵۵۳ - ۵۵۴ - ۵۵۵ - ۵۵۶ - ۵۵۷ - ۵۵۸ - ۵۵۹ - ۵۶۰ - ۵۶۱ - ۵۶۲ - ۵۶۳ - ۵۶۴ - ۵۶۵ - ۵۶۶ - ۵۶۷ - ۵۶۸ - ۵۶۹ - ۵۷۰ - ۵۷۱ - ۵۷۲ - ۵۷۳ - ۵۷۴ - ۵۷۵ - ۵۷۶ - ۵۷۷ - ۵۷۸ - ۵۷۹ - ۵۸۰ - ۵۸۱ - ۵۸۲ - ۵۸۳ - ۵۸۴ - ۵۸۵ - ۵۸۶ - ۵۸۷ - ۵۸۸ - ۵۸۹ - ۵۹۰ - ۵۹۱ - ۵۹۲ - ۵۹۳ - ۵۹۴ - ۵۹۵ - ۵۹۶ - ۵۹۷ - ۵۹۸ - ۵۹۹ - ۶۰۰ - ۶۰۱ - ۶۰۲ - ۶۰۳ - ۶۰۴ - ۶۰۵ - ۶۰۶ - ۶۰۷ - ۶۰۸ - ۶۰۹ - ۶۱۰ - ۶۱۱ - ۶۱۲ - ۶۱۳ - ۶۱۴ - ۶۱۵ - ۶۱۶ - ۶۱۷ - ۶۱۸ - ۶۱۹ - ۶۲۰ - ۶۲۱ - ۶۲۲ - ۶۲۳ - ۶۲۴ - ۶۲۵ - ۶۲۶ - ۶۲۷ - ۶۲۸ - ۶۲۹ - ۶۳۰ - ۶۳۱ - ۶۳۲ - ۶۳۳ - ۶۳۴ - ۶۳۵ - ۶۳۶ - ۶۳۷ - ۶۳۸ - ۶۳۹ - ۶۴۰ - ۶۴۱ - ۶۴۲ - ۶۴۳ - ۶۴۴ - ۶۴۵ - ۶۴۶ - ۶۴۷ - ۶۴۸ - ۶۴۹ - ۶۵۰ - ۶۵۱ - ۶۵۲ - ۶۵۳ - ۶۵۴ - ۶۵۵ - ۶۵۶ - ۶۵۷ - ۶۵۸ - ۶۵۹ - ۶۶۰ - ۶۶۱ - ۶۶۲ - ۶۶۳ - ۶۶۴ - ۶۶۵ - ۶۶۶ - ۶۶۷ - ۶۶۸ - ۶۶۹ - ۶۷۰ - ۶۷۱ - ۶۷۲ - ۶۷۳ - ۶۷۴ - ۶۷۵ - ۶۷۶ - ۶۷۷ - ۶۷۸ - ۶۷۹ - ۶۸۰ - ۶۸۱ - ۶۸۲ - ۶۸۳ - ۶۸۴ - ۶۸۵ - ۶۸۶ - ۶۸۷ - ۶۸۸ - ۶۸۹ - ۶۹۰ - ۶۹۱ - ۶۹۲ - ۶۹۳ - ۶۹۴ - ۶۹۵ - ۶۹۶ - ۶۹۷ - ۶۹۸ - ۶۹۹ - ۷۰۰ - ۷۰۱ - ۷۰۲ - ۷۰۳ - ۷۰۴ - ۷۰۵ - ۷۰۶ - ۷۰۷ - ۷۰۸ - ۷۰۹ - ۷۱۰ - ۷۱۱ - ۷۱۲ - ۷۱۳ - ۷۱۴ - ۷۱۵ - ۷۱۶ - ۷۱۷ - ۷۱۸ - ۷۱۹ - ۷۲۰ - ۷۲۱ - ۷۲۲ - ۷۲۳ - ۷۲۴ - ۷۲۵ - ۷۲۶ - ۷۲۷ - ۷۲۸ - ۷۲۹ - ۷۳۰ - ۷۳۱ - ۷۳۲ - ۷۳۳ - ۷۳۴ - ۷۳۵ - ۷۳۶ - ۷۳۷ - ۷۳۸ - ۷۳۹ - ۷۴۰ - ۷۴۱ - ۷۴۲ - ۷۴۳ - ۷۴۴ - ۷۴۵ - ۷۴۶ - ۷۴۷ - ۷۴۸ - ۷۴۹ - ۷۵۰ - ۷۵۱ - ۷۵۲ - ۷۵۳ - ۷۵۴ - ۷۵۵ - ۷۵۶ - ۷۵۷ - ۷۵۸ - ۷۵۹ - ۷۶۰ - ۷۶۱ - ۷۶۲ - ۷۶۳ - ۷۶۴ - ۷۶۵ - ۷۶۶ - ۷۶۷ - ۷۶۸ - ۷۶۹ - ۷۷۰ - ۷۷۱ - ۷۷۲ - ۷۷۳ - ۷۷۴ - ۷۷۵ - ۷۷۶ - ۷۷۷ - ۷۷۸ - ۷۷۹ - ۷۸۰ - ۷۸۱ - ۷۸۲ - ۷۸۳ - ۷۸۴ - ۷۸۵ - ۷۸۶ - ۷۸۷ - ۷۸۸ - ۷۸۹ - ۷۹۰ - ۷۹۱ - ۷۹۲ - ۷۹۳ - ۷۹۴ - ۷۹۵ - ۷۹۶ - ۷۹۷ - ۷۹۸ - ۷۹۹ - ۸۰۰ - ۸۰۱ - ۸۰۲ - ۸۰۳ - ۸۰۴ - ۸۰۵ - ۸۰۶ - ۸۰۷ - ۸۰۸ - ۸۰۹ - ۸۱۰ - ۸۱۱ - ۸۱۲ - ۸۱۳ - ۸۱۴ - ۸۱۵ - ۸۱۶ - ۸۱۷ - ۸۱۸ - ۸۱۹ - ۸۲۰ - ۸۲۱ - ۸۲۲ - ۸۲۳ - ۸۲۴ - ۸۲۵ - ۸۲۶ - ۸۲۷ - ۸۲۸ - ۸۲۹ - ۸۳۰ - ۸۳۱ - ۸۳۲ - ۸۳۳ - ۸۳۴ - ۸۳۵ - ۸۳۶ - ۸۳۷ - ۸۳۸ - ۸۳۹ - ۸۴۰ - ۸۴۱ - ۸۴۲ - ۸۴۳ - ۸۴۴ - ۸۴۵ - ۸۴۶ - ۸۴۷ - ۸۴۸ - ۸۴۹ - ۸۵۰ - ۸۵۱ - ۸۵۲ - ۸۵۳ - ۸۵۴ - ۸۵۵ - ۸۵۶ - ۸۵۷ - ۸۵۸ - ۸۵۹ - ۸۶۰ - ۸۶۱ - ۸۶۲ - ۸۶۳ - ۸۶۴ - ۸۶۵ - ۸۶۶ - ۸۶۷ - ۸۶۸ - ۸۶۹ - ۸۷۰ - ۸۷۱ - ۸۷۲ - ۸۷۳ - ۸۷۴ - ۸۷۵ - ۸۷۶ - ۸۷۷ - ۸۷۸ - ۸۷۹ - ۸۸۰ - ۸۸۱ - ۸۸۲ - ۸۸۳ - ۸۸۴ - ۸۸۵ - ۸۸۶ - ۸۸۷ - ۸۸۸ - ۸۸۹ - ۸۹۰ - ۸۹۱ - ۸۹۲ - ۸۹۳ - ۸۹۴ - ۸۹۵ - ۸۹۶ - ۸۹۷ - ۸۹۸ - ۸۹۹ - ۹۰۰ - ۹۰۱ - ۹۰۲ - ۹۰۳ - ۹۰۴ - ۹۰۵ - ۹۰۶ - ۹۰۷ - ۹۰۸ - ۹۰۹ - ۹۱۰ - ۹۱۱ - ۹۱۲ - ۹۱۳ - ۹۱۴ - ۹۱۵ - ۹۱۶ - ۹۱۷ - ۹۱۸ - ۹۱۹ - ۹۲۰ - ۹۲۱ - ۹۲۲ - ۹۲۳ - ۹۲۴ - ۹۲۵ - ۹۲۶ - ۹۲۷ - ۹۲۸ - ۹۲۹ - ۹۳۰ - ۹۳۱ - ۹۳۲ - ۹۳۳ - ۹۳۴ - ۹۳۵ - ۹۳۶ - ۹۳۷ - ۹۳۸ - ۹۳۹ - ۹۴۰ - ۹۴۱ - ۹۴۲ - ۹۴۳ - ۹۴۴ - ۹۴۵ - ۹۴۶ - ۹۴۷ - ۹۴۸ - ۹۴۹ - ۹۵۰ - ۹۵۱ - ۹۵۲ - ۹۵۳ - ۹۵۴ - ۹۵۵ - ۹۵۶ - ۹۵۷ - ۹۵۸ - ۹۵۹ - ۹۶۰ - ۹۶۱ - ۹۶۲ - ۹۶۳ - ۹۶۴ - ۹۶۵ - ۹۶۶ - ۹۶۷ - ۹۶۸ - ۹۶۹ - ۹۷۰ - ۹۷۱ - ۹۷۲ - ۹۷۳ - ۹۷۴ - ۹۷۵ - ۹۷۶ - ۹۷۷ - ۹۷۸ - ۹۷۹ - ۹۸۰ - ۹۸۱ - ۹۸۲ - ۹۸۳ - ۹۸۴ - ۹۸۵ - ۹۸۶ - ۹۸۷ - ۹۸۸ - ۹۸۹ - ۹۹۰ - ۹۹۱ - ۹۹۲ - ۹۹۳ - ۹۹۴ - ۹۹۵ - ۹۹۶ - ۹۹۷ - ۹۹۸ - ۹۹۹ - ۱۰۰۰

۱- معانی لغت در این مورد میفرماید : « این حدیث بر زبان آید همی »  
۲- ولی گوینده در دو اصطلاح « شور مبارکبید » و « گره گفتگو »  
۳- حدیثین است که در این مورد آمده :

۴- آسمان جاه است و در این مورد آمده :

برخی از گویندگان معاصر نیز پیروی از قصیده مورد بحث پرداخته کامیاب نشدند، از آنجمله مرحوم محمد جواد شهاب کرمانشاهی قصیده‌ای بمطلع ذیل دارد:

بوی موی دلستان آید همی      یا نسیم از گلستان آید همی.

و مرحوم غبار همدانی قصیده‌ای بدین مطلع:

باد صبح از گلستان آید همی      یا زکوی دلستان آید همی.

امتیاز قصیده رودکی - نظامی پس از ذکر تأثیر قصیده رودکی و صلات هنگامفتی که بوی عطا شد، گوید:

«والحق آن بزرگ بدین تجمل ارزانی بود که هنوز این قصیده را کسی جواب نگفته است، که مجمل آن ندیده‌اند که از این مضایق آزاد توانند بیرون آمد.»  
قصیده مزبور لطافت و روانی، و در همین حال جزالت و مقننات خاصی دارد که بنیاد استن معنی دقیق، دقتن مثل او دشواری ممتنع است.<sup>۲</sup>

بالتیجه قصیده مورد بحث بعلم ذیل:

- ۱- روانی وزن آن ( بحر زمل مستس مکفوف محذوف - فاعلات فاعلاتن فاعلن ) که بکوش خوانندگان و شنوندگان خوشایند است،
  - ۲- به مناسبت کوتاه بودن بحر و آوردن دو کلمه ردیف «آید همی» ایات آن بر شمردن محدودی از کلمات ( در حدود ۱۰ کلمه ) مشتمل است. و از این لحاظ گوینده زحمتی بیش در استخراج کلمات متناسب از گنجینه خاطر متحمل نخواهد شد،
  - ۳- سادگی موضوع ایات آن که در حقیقت گرد این چند کلمه دور میزند: « شاه بیخارا عیا آید » و ظاهر آ می توان هر موضوع ساده دیگر را بجای آن گذاشت؛ مورد توجه و تنبیه آیندگان قرار گرفته و جز معزی که خود سخن شناس بوده دیگران جنبه «سپل» را دیده از خاصه «ممتنع» آن غفلت ورزیده و بدنام گردیدند.
- آری نظامی عروضی درباره قصیده رودکی حق داشته است بگوید:

۱- چهارم مقاله چاپ ایران س ۳۳ - ص ۵۵ چاپ حاضر. ۲- سخن و سخنوران تألیف آقای فرزند استاد دانشگاه - ج ۱ - ص ۲۰۰ - ۳ - از آنجمله نوشته سمرقندی.  
۴- چهارم مقاله چاپ ایران س ۳۴ - ص ۵۵ چاپ حاضر.

« که تواند گفت بدین عذبی که او در مدح همی گوید درین قصیده :

آفرین و مدح سود آید همی      کز بکنج اندر ، زبان آید همی

و اندرین بیت از محاسن هفت صنعت است :

اول مطابقت ، دوم متضاد ، سوم مردف ، چهارم بیان مساوات ، پنجم نذر بیت ، ششم فصاحت ، هفتم جزالت ، و هر استادی که او را در غم شعر تبحر نیست ، چون استاد کی تفکر کند داند که من در این مصیبه ... »<sup>۱</sup>

مرحوم ذکاءالملک در تاریخ ادبیات خود چنین نوشته (ص ۱۰۱) : « آفرین و مدح بر تری و استادی رودکی عمده ازینجه معلوم میشود که سخن او امروز بنا بر سلیقه نمی نماید و از اصطلاحات حالیه دور نیست . را در امروزه شاعران سرود می گویند پیدا شود و بگویند :

شاه سرو است و بخارا بوستان      سرود سوزی به زبان آید همی

همه کس ازین دندان می شیرد یعنی حرف به خطایح رفتند و کس ازین

و ذهن و گوش ، و هزار سال قبل اینطور حرف زدن دلیل داند بر عجز و بی ادبانه است . »

۱- در تاریخ ادبیات ذکاءالملک در تاریخ ادبیات خود چنین نوشته (ص ۱۰۱) :

مطابق و متضاد ، سوم مردف ، چهارم بیان مساوات ، پنجم نذر بیت ، ششم فصاحت ، هفتم جزالت ، و هر استادی که او را در غم شعر تبحر نیست ، چون استاد کی تفکر کند داند که من در این مصیبه ... »

مرحوم ذکاءالملک در تاریخ ادبیات خود چنین نوشته (ص ۱۰۱) : « آفرین و مدح بر تری و استادی رودکی عمده ازینجه معلوم میشود که سخن او امروز بنا بر سلیقه نمی نماید و از اصطلاحات حالیه دور نیست . را در امروزه شاعران سرود می گویند پیدا شود و بگویند :

شاه سرو است و بخارا بوستان      سرود سوزی به زبان آید همی

همه کس ازین دندان می شیرد یعنی حرف به خطایح رفتند و کس ازین و ذهن و گوش ، و هزار سال قبل اینطور حرف زدن دلیل داند بر عجز و بی ادبانه است . »

۱- در تاریخ ادبیات ذکاءالملک در تاریخ ادبیات خود چنین نوشته (ص ۱۰۱) :

مطابق و متضاد ، سوم مردف ، چهارم بیان مساوات ، پنجم نذر بیت ، ششم فصاحت ، هفتم جزالت ، و هر استادی که او را در غم شعر تبحر نیست ، چون استاد کی تفکر کند داند که من در این مصیبه ... »

مرحوم ذکاءالملک در تاریخ ادبیات خود چنین نوشته (ص ۱۰۱) : « آفرین و مدح بر تری و استادی رودکی عمده ازینجه معلوم میشود که سخن او امروز بنا بر سلیقه نمی نماید و از اصطلاحات حالیه دور نیست . را در امروزه شاعران سرود می گویند پیدا شود و بگویند :

شاه سرو است و بخارا بوستان      سرود سوزی به زبان آید همی

همه کس ازین دندان می شیرد یعنی حرف به خطایح رفتند و کس ازین و ذهن و گوش ، و هزار سال قبل اینطور حرف زدن دلیل داند بر عجز و بی ادبانه است . »

۱- در تاریخ ادبیات ذکاءالملک در تاریخ ادبیات خود چنین نوشته (ص ۱۰۱) :

مطابق و متضاد ، سوم مردف ، چهارم بیان مساوات ، پنجم نذر بیت ، ششم فصاحت ، هفتم جزالت ، و هر استادی که او را در غم شعر تبحر نیست ، چون استاد کی تفکر کند داند که من در این مصیبه ... »

مرحوم ذکاءالملک در تاریخ ادبیات خود چنین نوشته (ص ۱۰۱) : « آفرین و مدح بر تری و استادی رودکی عمده ازینجه معلوم میشود که سخن او امروز بنا بر سلیقه نمی نماید و از اصطلاحات حالیه دور نیست . را در امروزه شاعران سرود می گویند پیدا شود و بگویند :

شاه سرو است و بخارا بوستان      سرود سوزی به زبان آید همی

انتقاد از قصیده رودکی - با اینهمه چنانکه استاد براون در تاریخ ادبیات ایران خود نوشته<sup>۱</sup>: «ایرانیان عقاید مختلف در سبک این قصیده و نیکویی آن دارند. نظامی عروضی از آن تحسین میکند، و دولت‌شاه از آن سخت انتقاد مینماید.» اما دولت‌شاه سمرقندی در تذکرة الشعراء خود، پس از ثبت شش بیت از قصیده رودکی نوشته<sup>۲</sup>:

«این قصیده ایست طویل، ایراد مجموع آن را این کتاب تحمل نیاورد<sup>۳</sup>. گویند امیر را این قصیده بخاطر چنان ملامت افتاد که موزه درپای ناکرده سوار شد و عزیمت بخارا نمود. عقلا را این حالت بخاطر عجیب می نماید، که این نظم است ساده و از صنایع و بدایع و متانت عاری، چه که اگر درین روزگار سخنوری مثل این سخن در مجلس سلاطین و امرا عرض کند مستوجب انکار همگنان شود؛ امامی شاید که چون استاد را در اوتار و موسیقی و قوفی تمام بوده قولی و تصنیفی ساخته باشد، و باهنگ اغانی و ساز این شعر را عرض کرده و در محل قبول افتاده باشد.»

ازین عبارات نیک پیدا است که شعر عالی در نظر دولت‌شاه نظم است که از صنایع و بدایع مشحون<sup>۴</sup> و بهمتانت موصوف باشد، و اینگونه سخن (نظم و نثر) از زمان استیلای ترکان سلجوقی و خوارزمشاهی که بدقایق و نکات باریک ادب فارسی وقوف نداشتند، و فقط فریفته طمطراق الفاظ و انسجام عبارات میشدند رواج یافت<sup>۵</sup>. بنابراین مؤلف تذکرة الشعراء حق داشته است بگوید که اگر شعری نظیر قصیده رودکی در عصر او در مجلس سلاطین و امرا عرض شود موجب انکار همگنان خواهد گردید، معیناً دولت‌شاه پس از عبارات فوق چنین عذر خواسته:

۱- چند دوه ص ۱۵-۱۷      ۲- چپ آیدن ص ۳۲      ۳- آیه عمه این قصیده - که فقط

هفت بیت آن به ما رسیده - در دسترس دولت‌شاه بوده      ۴- فقدان ادبیات اروپایی - اینگونه پیرایه‌های

ادبی را مهمان دانسته بنام بازی همت - *Jeu de mots = Play on words* - خوانند.

۵- رجوع شود به نسبت شناسی تألیف مرحوم بهار استاد دانشگاه ج ۲ ص ۲۵۸.

۶- و رک: شعر العجم ترجمه فخر داعی ج ۱ ص ۱۸.

« القصة استاد را انکار نشاید کرد بمجرد این سخن ، بلکه او را در فنون علوم و فضایل و قوفست »<sup>۱</sup> (م.م)

ص ۵۵ س ۴ ، ایاز ترک- ابوالنجم ایاز یا آیاز ( ایاز اویمق ) از غلامان محبوب و از امرای سلطان محمود غزنوی است. وی در دوره سلطان مسعود امارت قصدار و مکران داشته است. در لغت نامه دهخدا وفات وی بسال ۴۴۹ یاد شده بود فرانس و هوش و جنگجویی و جمال مثل است .

فرخی قصیده ای در مدح وی دارد بمطلع:

غم نادیدن آن ماه دیدار مرا در خواب ز یاد همی خار

که در اندی آن گوید :

دل ز یادش خسرو ، روز به روز	امیر جنگجوی ایاز اویمق
ز بی اندر هوش دارم ز یادش	سواره کز در میدان در آید
تا ز یادش بی خبرم ، تا ز یادش	یکی گوید که آن سرویست بر دوه
بکامین بران ، سر ز یادش	زنان پارس از شوی در داد
همی ز یادش چو بر یادش	دایران از نیبش روز کوشش
بسیک از یادش ، یادش	آکر بر سملک خار بوژان تیر
من این صحرایم ، یادش	برون پراند ز نخجیر زودت
دل میجوید ، یادش	ه بر خیره بدو دل داد محمود
مردم از یادش ، یادش	جز او در پارس سلطان میزد اس بود
با خنجر ، یادش	در چون میریبتن بود از پارس
در یادش ، یادش	خداوند جهان مسعود محمود

۱- محمود غزنوی در تاریخش در وصف ایاز ترک میفرماید: « ایاز ترک از غلامان محبوب و از امرای سلطان محمود غزنوی است. وی در دوره سلطان مسعود امارت قصدار و مکران داشته است. در لغت نامه دهخدا وفات وی بسال ۴۴۹ یاد شده بود فرانس و هوش و جنگجویی و جمال مثل است . »

## خاقانی گوید :

محمود بن علی است چو محمود و چون علی  
رفته ایاز بر در محمود زاوی  
پور سبکتگین تویی، دولت ایاز خدمت  
سنائی راست :

کاندرین راه جمله را شرط است  
ورک : ماده ذیل .  
عشق محمود و خدمت آیاز<sup>۴</sup> .  
(م.م)

ص ۵۵ س ۹ ، زلف ایاز - زلف ایاز نیز مثل بوده است :

هدهد چو کنیز کی است دوشیزه  
( دیوان منوچهری دامغانی طبع دبیرسیاقی ص ۹۰ ) .  
بازلف ایاز و دیده فخری .  
(م.م)

ص ۵۶ س ۱۱ . حاجب علی قریب - علی بن قریب معروف بحاجب بزرگ  
از بزرگان امراء سلطان محمود غزنوی بود، و بعد از وفات سلطان محمود در سنه ۴۲۱  
وی امیر ابو احمد محمد پسر کوچکتر و ولی عهد سلطان محمود را در غزنین بتخت  
سلطنت نشانید، و سلطان مسعود در آن وقت باصفهان بود. مابین دو برادر کار بمنازعت  
انجامید. سلطان مسعود روی بغزنه آورد؛ چون بهرات رسید حاجب بزرگ اعیان  
لشکر را بموافقت سلطان مسعود بازداشت، و سلطان محمد را خلع نمود و در قلعه  
کوهشیر<sup>۵</sup> من توابع غزنه محبوس نمود، و در سوم ذی القعدة سنه ۴۲۱ درهرات بخدمت  
سلطان مسعود پیوست، و در همان روز بفرمان سلطان مسعود او و برادرش حاجب  
منکبیرک را گرفته بزندان فرستادند، و کان آخر العهد بهم<sup>۶</sup> .  
(چق)<sup>۷</sup> .

۱- دیوان خاقانی چاپ عبدالرسولی ص ۲۳۷ . ۲- ایضاً ص ۴۱۵ . ۳- ایضاً ص ۵۳۲ .  
۴- دیوان سنائی چاپ مدرس رضوی ص ۲۵۰ . ۵- کوهتیز اندر یخ بیهقی تصحیح دکتر  
فیاض ص ۱۳، ۹، ۷، ۱ و غیره (م.م) . ۶- تاریخ بیهقی طبع اقدیم طهران ص ۱-۶۳ : تعلیقات  
نصیری طبع کاشانه ص ۱۲ . (چق) . ۷- در اینجا مرحوم فردوسی در (چق) توضیحی راجع بغزینه  
دادند، ولی در (چق) نوشته اند : « این مطلب سابق گذشت و این تقریب تکرار ماسبق است که بواسطه  
طول کتاب من منتفت آن شده و هیچ اشاره به ماسبق نکرده ام . »





خواند. در مجمل التواریخ که کتابی است در عهد سلطان سنجر در سنه ۵۲۰ تألیف شده است و یك نسخه نفیس مصححی از آن در کتابخانه ملی پاریس موجود است<sup>۱</sup>، گوید: «و نخست نام سلطنت بر پادشاهان از لفظ امیر خلف ملك سیستان رفت، چون محمود او را بگرفت و بغزنین آورد گفت: «محمود سلطان است» و از آن پس این لقب مستعمل شد.»

ص ۵۸ س ۱۴، امیر ابوالمظفر چغانی - از امراء آل محتاج است، و آل محتاج از خانواده‌های بزرگ ماوراءالنهر بودند، و همواره در عهد ملوک سامانیه و غزنویه مصدر کارهای بزرگ و مناصب عالی می‌گشتند. ولایت چغانیان در ماوراءالنهر مقر حکومت ایشان و اباعنجد در اقطاع ایشان بود. شرح اعمال عظام و حروب و وقایع ایشان کتب تواریخ بدانها مشحون است<sup>۲</sup>؛ و چون در کتب تاریخ و ادب ذکر ایشان بسیار میشود بیفایده نیست که اسما، چند تن از ایشان را که از کتب متفرقه التقدیر نموده‌ایم در اینجا اثبات نماییم<sup>۳</sup>.

- ۱- احمد چغانی - ظاهراً پدر محتاج وجد اعلائی امرای چغانی بود. اسم او در معجم الادب در ضمن شرح حال احمد بن سهل ابوزید بلخی ذکر شده. (تقی زاده).
- ۲- محتاج بن احمد<sup>۴</sup>.
- ۳- (تقی زاده).

(چق) ۱ - Bibliothèque Nationale, Ancien fonds persan 62.1.264

- ۱- این کتب به‌تعمد مرحوم ابوالفتح ابوالحسن بن علی بن محمد در سال ۱۳۱۸ هجرت مجدداً تصحیح و به تشریح دست امده.
- ۲- کتب مذکور است (چند): کتب تواریخ بدان مشحون است التصحیح دهخدا: در کتب تواریخ مشحون است (چق) ۳ - مبادا داشت همی - مسالای دیگر را با یادداشت همی مرحوم قزوینی در عهد ناصرالدین شاه تصحیح نموده‌اند.
- ۳- محتاج از بن خندان و از جعفر خندان از امرای قبیله چغانیان بوده و پسری معفر داشت (ابوسعید مظفر بن محتاج) (تقی زاده) (تقی زاده) (تقی زاده).

بفیه حاشیه از صفحه قبل

سمعی (ماده مجزی) قتل امیر خرف را در عهدی از بلاد هند نوشته‌اند، و به‌ستناد گردیری (زین الاخبر ص ۶۶) گویند امیر خرف را در (دعوت) قتل کرده‌اند. مجدداً آقای فروزانفر (ایران شماره ۱-۱۰ ص ۲۹۳) بقول سنی معصر خرف و محمود و ابن الاثیر و ابوالفداء را بر قول سمعی و زین الاخبر مرجح دانسته‌اند. مرحوم قزوینی در جغدی جمعی افزوده‌اند و در داشتن و را در گردیز یاد کرده‌اند اما در فوق جمله زبور را نقل کرده‌ایم.



عالم طغیان برافراشت، پس از جنگهای زیاد (که شرحش در کتاب هست) مغلوب شده بکاشغر گریخت، و فرغانه بمحمد بن مظفر بن محتاج داده شد.

ابن الاثیر گوید: پس از خروج سوم الیاس بن اسحاق محمد بن المظفر حاکم فرغانه شد، و قصه خروج الیاس را از ابتدا تا رفتنش بیخار در ضمن حوادث سنه ۳۱۰ مینویسد. و لهذا معلوم نمیشود محمد بن المظفر چه موقع حاکم فرغانه شده. اگر قول ابن خلدون را که گوید محمد بن المظفر در سنه ۳۱۵ در موقع فتنه برادران نصر بن احمد در جرجان بوده، بپذیریم، پس باید گفت که وی خیلی پیش از این تاریخ در فرغانه بوده است: ولی از آن طرف خروج الیاس را دفعه دوم از فرغانه در سنه ۳۱۶ مینویسد، و درین صورت باید حکومت محمد بن المظفر در فرغانه بعد از آن سال باشد.

نیز ابن الاثیر گوید: محمد بن المظفر صاحب جیش خراسان در موقع خروج برادران نصر بن احمد بروی که در سنه ۳۱۷ یا ۳۱۸ واقع شد، در جرجان بود، و پسرش ابوعلی در چغانیان بود. پس محمد بن المظفر به نیشابور آمد و بعد بچغانیان رفت (شاید در سنه ۳۱۸) و امیر نصر حکومت بلخ و طخارستان را باو داد، و او پسرش ابوعلی را حاکم آنجاها کرده بدان سو فرستاد، و خود در بلخ نزد امیر نصر رفت. هم بقول ابن الاثیر محمد بن المظفر در سنه ۳۲۱ در جرجان مریض بود و مرداویج از ری بجز جرجان رفت. پس محمد به نیشابور - که امیر نصر بن احمد نیز آنجا بود - شد، و در سنه ۳۲۱ سپهسالار خراسان گردید. (تقی زاده).

۵- پسر از ابوعلی احمد بن محمد<sup>۲</sup> بن المظفر<sup>۴</sup> بن محتاج<sup>۴</sup> در سنه ۳۲۷<sup>۵</sup> امیر نصر بن احمد سامانی سپهسالاری و حکمرانی خراسان را که در عهده پدرش بود، بوی مفوض فرموده، در سنه ۳۲۹ بجز جرجان و ری بحرب ماکان بن کاکلی دینمی رفت و او را بکشت، و کاتب او ابو القاسم اسکافی بامیر نصر نوشت: «اما ماکان فصار کاسمه»<sup>۶</sup>. و جرجان و طبرستان و بلاد جیل را تا زنجان و کرمانشاهان در تحت طاعت

۱- حو: ۲ - ۲- مکئی بن ابوبکر نفیسی، (یضاً)، ۳- مکئی بن ابوسعید نفیسی، (یضاً)، ۴- محتاج بن احمد جعفی اتقی زاده، ۵- در سال ۳۲۶ حکمران نیشابور شده، و در سال ۳۲۷ سپهسالاری و حکمرانی خراسان داشته (نفیسی، (یضاً))، ۶- راجع: کتاب حصر متین ص ۲۲ و تعلیقات ص ۲۳-۲۴ (م.م.)

سامانیه در آورد، در سنه ۳۳۳ امیر نوح بن نصر بن احمد سامانی او را از حکومت خراسان معزول نمود، و بدین سبب فیما بین ابوعلی و امیر نوح وحشتی دست داد، و بتدریج مستحکم گشت. ابوعلی سر از طاعت سامانیه باز پیچید، و نوح بن نصر را خلع نمود، و بر خراسان مستولی شد، و بخارا را بگرفت. امیر نوح بن نصر بسمرقند گریخت. پس از آن تا آخر عمر همواره مابین او و نوح بن نصر سامانی گناه صالح و داه جناب میرفت. تا در سنه ۳۴۴ در وباء عام ری وفات یافت، و نخوت ریاست از دهانش بدر رفت و جسدش را بچغانیان حمل نمودند. (چغانیان)

چنانکه از تاریخ ابن خلدون مستفاد میشود، ابوعلی چغانیان در حیدرآباد بن محمد بن مظفر هم از قدیم (و شاید از حدود سنه ۳۱۲ بین طرف) از سران سامانیان بود، و در چغانیان اقامت داشت. چنانکه اوقالی ۵۵ محمد بن مظفر در حیدرآباد بود (ظاهرًا در حدود سنه ۳۱۴) ابوعلی دالی چغانیان بود.

در حدود سنه ۳۱۵ که او از دریا بچغانیان آمد، بن نصر بن سامانی را در ضبط و دعوی سلطنت کرد، و بالاخره در دست امیر نصر بن احمد برادر بن مظفر و بسمرقند و از آنجا بچغانیان گریخت. ابوعلی احمد بن محمد چغانیان را در حیدرآباد حاکم آنجا بود، و در مقدمت و مدافعه کرد.

بقول ابن الاثیر در حدود سنه ۳۱۶ یا پیش از آن ابوعلی چغانیان در حیدرآباد مظفر از جانب امیر نصر مأمور تنبیه جعفر بن ابن جعفر بن محمد بن احمد بن محمد بن نو جنگ کرد و او را اسیر گرفته بیخرا فرستاد و در آنجا حبس کرد. ابوعلی بن احمد برادر امیر نصر از حسن خروج بنده خراج داد، و او را از آنجا بدر نمود.

بقول ابن الاثیر ابوعلی در رمضان ۳۲۷ از حیدرآباد بخراسان آمد، و در شهریور سنه ۳۲۸ در حیدرآباد بچغانیان رسید، و او را از آنجا بخراسان فرستاد، و در شهریور سنه ۳۲۹ از آنجا بخراسان رفت، و در ربیع الاول آن سال در حیدرآباد بچغانیان رسید.

رکن الدرلة دیلمی بگرفت، و تا آخر زمستان (رجب همان سال) در آنجا اقامت کرد.<sup>۱</sup>  
 (بقول دائرۃ المعارف الاسلامیة عقد صالح بارکن الدوله در جمادی الاخره سنه ۳۳۱ بود،  
 و بقول روضة الصفا فتح ری در سنه ۳۳۳ بود). سپس مأمور لشکر کشی باوشمگیر  
 بخرجان و استرداد آن از دست حسن فیروزان شد. ابوعلی بساری رفت و در سنه ۳۳۰  
 حسن بن فیروزان را در آنجا محاصره کرد و در جمادی الاخره سنه ۳۳۱ بخرجان رفت.  
 پس از تسخیر خرجان در ماه صفر سنه ۳۳۳ چون خبر وفات امیر نصر را شنید بخراسان  
 بازگشت، و چون به نیشابور رسید دید ابراهیم بن سیمجور آن شهر را متصرف شده؛  
 ابراهیم با ابوعلی مخالفت کرد، ولی پس از مذاکره و مکاتبه صلح کردند.

امیر نوح بن نصر پس از جلاوس ابوعلی را مجدداً مأمور تسخیر ری کرد و نوح  
 خود در مرو بود، و ابوعلی درین سفر شکست یافت و به نیشابور بازگشت. و بعد  
 بحکم امیر نوح قشون بخرجان فرستاد و در صفر سنه ۳۳۳ آن ناحیه بدست آنان  
 فتح شد، ووشمگیر بسطانت برقرار گردید. بعد ابوعلی بمرو نزد امیر نوح رفت و بار  
 دیگر مأمور فتح ری شد، و در ماه جمادی الاخره همان سال بری رسید، و رکن الدوله  
 شهر را گذاشته فرار کرد و در رمضان ابوعلی بری استیلا یافت، و ابوعلی در آنجا رحل  
 نقامت افکنده و عمال خود را بدیگر ولایات عراق عجم فرستاد؛ و امیر نوح هم در نیشابور  
 بوده، چون اهل خراسان از ابوعلی شکایت کردند، وی در سنه ۳۳۳ او را از حکومت  
 خراسان معزول و ابراهیم بن سیمجور را والی خراسان کرد، و خود امیر نوح در رمضان  
 سنه ۳۳۳ بیخارا بازگشت. ابوعلی در سال ۳۳۴ علم ینغیگری برافراشت، و باصرار  
 رؤسای قشون. ابراهیم بن اسمعیل سامانی را که در موصلی بوده خواسته باو بیعت کرد،  
 و بر امیر نوح ینغی شد. ابراهیم بن احمد در رمضان سنه ۳۳۴ بهمدان رسید، و ابوعلی را  
 در آنجا ملاقات کرد، و با هم بری رفتند، و در شوال سال بعد ابوعلی روی به نیشابور آورد،  
 و ابراهیم بن سیمجور و منصور بن قرانکین و دیگر سرداران آنجا بودند، ابوعلی آنان را  
 استمات کرد و در محرم سنه ۳۳۵ وارد نیشابور شد (در نسخه چاپی ابن خلدون ورود

۱- بقول مؤلف روضة الصفا ابوعلی درین جنگ شکست یافته به نیشابور بازگشت.

۲- و بقول ۳۳۵.

ابوعلی را به نیشابور در محرم سنه ۳۳۶ ثبت میکند). پس در ربیع الاول سنه ۳۳۵ بسوی مرو رفتند (با ابراهیم بن احمد بن اسمعیل) و امیر نوح در مرو بود و ابوعلی در جمادی الاولی آن سال مرو را بگرفت و چند روز در آنجا بماند و سپس بخارا رفت و در جمادی الآخره همان سال وارد بخارا شد و امیر نوح بسمرقند گریخت. ابوعلی در بخارا خطبه بنام ابراهیم بن احمد کرد. بعد میانه وی با ابراهیم بن احمد بی خورد و از بخارا بیرون رفت و بترکستان شد. سپس ابراهیم مزبور با اهل بخارا بدو حمله برد، ولی وی آنان را شکست داد و باز دیگر وارد بخارا شد و خواست سپهر را بسوزاند. سپس ابو جعفر محمد بن نصر برادر امیر نوح را بهمارت بر کرد و بیعت کرد، و خود در ماه شعبان بچغانیان رفت، و امیر نوح در رمضان بخارا را ترک کرد و ابوعلی در چغانیان ماند. پس امیر نوح خواست سپاهی برای سرکوشی او بفرستد، اما نیز سپاهی گرد آورد و بیایخ آمد، و سپس زرده بخارا بهاد و در جرجیت در چغانیان سنه ۳۳۶ بین فریقین جنگ روی داد، و ابوعلی شکست یافته و چغانیان رفت. و از آن به ترمذ شد و بازار جیحون گذاشته بیایخ رفت و آن سپهر و طغرستان را ترک کرد و سپس از بخارا قشون بچغانیان فرستادند و آن قشون در اصف افغان در میان چغانیان ابوعلی خبر قشون دشمنی را در طغرستان شنید و چغانیان را پشت افغان در میان چغانیان جنگهای بسیار واقع شد (ربیع الاول سنه ۳۳۷) و ابوعلی شکست یافت و از چغانیان در ۱۶ فرسنگی چغانیان رفت، و قشون امیر نوح بچغانیان داخل شد و ابوعلی از چغانیان بر پشت و بحرب پرداخت و عرصه را بر قشون بخارا گشاد کرد و با صبح حواریان در جمادی الآخره سنه ۳۳۷ صایح برقرار شد و بر سر ابوعلی، بهاد و سپهر را در چغانیان رهن بیخار فرستادند، و وی در ربیع اول سنه ۳۴۰ در بخارا وارد شد، و در ۳۴۰ در چغانیان بود، ولی بعد از وفات منصور در آن فرستادند و در ۳۴۰ وی در ماه رمضان سنه ۳۴۰ بسوی مرو وارد شد و در ۳۴۰ در نیشابور رسید. در بین راه جمادی در مرو رسید و در ۳۴۰ در نیشابور رسید و پسرش ابو منصور را در چغانیان چغانیان حاکم کرد. بقول ابن الاثیر ابوعلی در سنه ۳۴۲ از مرو بسوی نیشابور رفت و در ۳۴۲ در نیشابور رسید.

Marfat.com



حرکت کرد و در ربیع الاول آن سال بری رسید، و در طبرک بارکن الدوله جنگ کرد، و این جنگ چند ماه طول کشید، و زمستان در رسید (شعبان)، مجبور بصلح شدند و ابوعلی بخراسان بازگشت، و امیر نوح از این باب رنجیده شده و ابوعلی را از خراسان عزل کرد (ظاهراً در حدود رمضان و شوال یا ذی القعدة)، و او بیچاره شده برکن الدوله پناه برد و بری شتافت، و توسط رکن الدوله از خلیفه فرمائی برای حکمرانی خراسان گرفت. رکن الدوله بمعز الدوله نوشت و وی فرمان را گرفته بفرستاد و قشونی هم بیاری او گسیل داشت. پس ابوعلی بسوی خراسان رفت و وارد نیشابور شد.

بقول روضة الصفا ابوعلی در اوایل سنه ۳۴۳ وارد نیشابور گردید و خطبه بنام خلیفه مطیع خواند، و بگفته ابن الاثیر ابوعلی در نیشابور بود، تا امیر نوح در ربیع - الاخر سنه ۳۴۳ بمرد، و پسرش عبدالملک، بکر بن مالک را با قشونی بسپهسالاری خراسان و اخراج ابوعلی فرستاد، و ابوعلی مجبور بفرار گردید و باز بری رفت، و بکر بر خراسان مستولی شد. سپس در همان سال (۳۴۳) رکن الدوله و ابوعلی بجرجان رفتند، و بدون جنگ بر آنجا مستولی شدند [بقول ظهیرالدین، ابوعلی از نیشابور بدامغان رفت. رکن الدوله از راه «وندازه کوه» بطبرستان شتافت، و ابوعلی از راه شهریار کوه بدو پیوست، و باهم ملاقات کردند] و در اول محرم (بقول ابن الاثیر) رکن الدوله (ظاهراً با ابوعلی) از جرجان بری برگشت، و قشون خراسان بسوی ری حمله برد، و پس از جنگ های بسیار، رکن الدوله با آنان صلح کرد، و در وبائی که در آن سال (۳۴۴) در ری پدید آمد، ابوعلی در گذشت.

بقول ابن خلدون، رکن الدوله با بکر بن مالک مکاتبه و صلح کرد و بواسطه برادرش از بغداد خلعت و لواء برای حکومت خراسان جهت بکر گرفته بدو فرستاد. و آنها در ذی القعدة سنه ۳۴۴ باو رسید (بقول گردیزی در زین الاخبار ابوعلی در آخر رجب سنه ۳۴۴ در گذشت).

از آنچه گذشت، آشکار میشود که ابوعلی در موقع وفات مردی مسن و شاید مثلاً شصت یا هفتاد ساله بوده است.



در دائرة المعارف اسلام آمده : ابوعلی احمد بن ابی بکر محمد بن مظفر بن محتاج در سنه ۳۲۷ بجای پدرش حاکم خراسان شد ، و با آل بویه و آل زیار ( این فخره ظاهراً سهو است ، زیرا که با وشمگیر از آل زیار متحد بود ) جنگ کرده کامیاب شد ، و شهرری را گرفت ، و در ماه جمادی الآخرة سنه ۳۳۱ میان او و آل بویه صلح منعقد شد . وی بر اثر شکایت اهالی خراسان از طرف نوح بن نصر از مقام خود معزول گردید ، و در ابتدای سال ۳۳۵ علم طغیان برافراشت و با ابراهیم بن احمد بیعت کرد ، و حاکم جدید خراسان ابراهیم بن سیمجور را بیرون نمود ، و از رود جیحون گذشته ، نوح بن نصر را مجبور بفرار از بخارا بسمرقند کرد ، و در جمادی الآخرة سنه ۳۳۵ در بخارا خطبه بنام ابراهیم کرد . در شعبان آن سال بواسطه خصومت اهل بخارا وی بچغانیان عقب نشست و در رمضان آن سال نوح بخارا بازگشت . ابوعلی بر دیگر امرای ولایات را با خود متحد ساخت و مجدداً بحمله پرداخت ، و آنان در ساحل جیحون علیاً جمع شدند . ابوعلی در جنگ شکست یافت ، و با چغانیان عقب نشست بمدافعه پرداخت .

عاقبت در جمادی الآخرة سنه ۳۳۷ میان او و امیر نوح صلح منعقد شد ، و ابوعلی بسمت امیر چغانیان باقی ماند و پسرش ابوالمظفر را بکروگان بخارا فرستاد وی در آخر سال ۳۴۰ مجدداً حاکم خراسان شد و آن سامان را نظم داد و در دربار از بویه جنگید و در آخر با آنان صلح کرد . امیر نوح این صلح را رد کرد و ابوعلی را معزول نمود . ابوعلی مجدداً یافی شد و واز خلیفه فرمان ولایت خراسان را بپسرش ولی در زمان عبدالملک بن نوح بواسطه نزديت شدن جاسین او بپسرش فرستاد وی از خراسان بیرون رفت ، و در آخر رجب سنه ۳۴۴ یعنی در ماه رمضان سال ۳۴۴ سامانیان و آل بویه - در گذشت .

۱۶- برادر ابوعلی<sup>۲</sup> ابو العباس فضل بن محمد بن المظفر بن محتاج در سنه ۳۳۳ از جانب برادرش ابوعلی بحکومت بلاد حیران (عراق عجم حالیه) مأمور گردید ، و در آنجا و نهانند را فتح نمود . و چون ابوعلی از طاعت سامانیه سر باز زد او بر امیر نوح موافقت

۱- جوق : ۳ . ۲- برادر ابوعلی یعنی برادر ابوعلی (پسر) او . ۳- شاه دستگیر امیران برادرش (جوق) .

نمود و در بسیاری از جنگها که امیر نوح با ابو علی نمود سردار عساکر سامانیه او بود . در سنه ۳۳۶ اورا بتهمت هواداری برادر گرفته بیخارا حبس کردند، و از آن بیعد از حال او چیزی معلوم نیست . (چق).

۷- پسر ابوعلی<sup>۴</sup> ابوالمظفر عبدالله بن احمد بن محمد بن المظفر بن محتاج<sup>۳</sup> در سنه ۳۳۷ که فیما بین ابوعلی و امیر نوح صلح افتاد ، ابوعلی او را بعنوان رهنه صلح بیخارا فرستاد ، و وی معزز و مکرم در خدمت امیر نوح بسر میبرد تا در سنه ۳۴۰ از اسب بر زمین خورده وفات یافت، و جسدش را چغانیان نزد پدرش بردند . (چق).

۸- پسر دیگر ابوعلی<sup>۵</sup> ، ابو منصور بن احمد بن محمد بن المظفر بن محتاج<sup>۳</sup> در سنه ۳۴۰ که ابوعلی بحکومت خراسان مأمور گشت او را بنیابت خود حکمرانی چغانیان داد و زیاده بر این از حالش معلوم نیست . (چق).

۹- برادر زاده ابوعلی، ابوالمظفر طاهر بن الفضل<sup>۸</sup> بن محمد بن المظفر بن محتاج ، والی چغانیان بود و در سنه ۳۷۷ وفات یافت ، و ترجمه حالش در لباب الالباب مذکور است (ج ۱ ص ۲۷-۲۹) و وی امیری بغایت فاضل و هنر پرور بود. و خود شعر گفتی و شاعران را بغایت دوست داشتی و منجیک ترمذی از مداحان اوست . (چق).

۱۰- فخرالدوله<sup>۹</sup> ابوالمظفر<sup>۱۰</sup> احمد بن محمد والی چغانیان که مقصود درین

۱- چق : ۴ . ۲- پسر ابوعلی (چقدا) : پسر او (چق) . ۳- ابوالمظفر عبدالله بن احمد بن محمد بن المظفر بن محتاج بن احمد (تقی زاده) . ۴- چق : ۵ . ۵- دیگر ابوعلی (چقدا) : دیگرش (چق) . ۶- ابو منصور نصر بن احمد بن محمد بن مظفر بن محتاج (تقی زاده) . ۷- چق : ۶ . ۸- بنابر آنچه در تاریخ یسینی مذکور است طاهر بن فضل چغانیان را از ابوالمظفر گرفت و وی بفائق پناه برد و طاهر در جنگ باقشون فائق در سنه ۳۸۰ مقتول شد . (تقی زاده) . ۹- چق : ۷ . ۱۰- آقای تقی زاده در يك كاغذی که در اواخر ژانویه ۱۹۲۰ از برلین بمن بیاریس مرقوم داشته اند ، از من سؤال میکنند که این لقب فخرالدوله مأخذش چه بوده ، چه ایشان چیزی راجع باین شخص نتوانسته اند پیدا کنند جز در تاریخ عتبی که التحاق او را بفائق در بلخ و جنگش با طاهر بن الفضل و کشته شدن طاهر را می نویسد و اسم او را ابوالمظفر محمد بن احمد می نویسد، لکن بسیار عجب است که در ترجمه فارسی عتبی يك كلمه «فریغونی» بیخود بر آن افزوده در صورتیکه چند سطر پیش از آن از والی جوزجان باسم ابوالحرث فریغونی تعبیر میکنند انتهى . و من الآن خودم چون مسوداتم در دست نیست هیچ نمیدانم اولاً که این لقب فخرالدوله را از روی چه مأخذ نوشته ام ، و ثانیاً که اسم او را احمد بن محمد از روی چه مأخذی نوشته ام ، و من عجاله خیال میکنم که اولاً فخرالدوله باید درست باشد بقیه حاشیه در صفحه بعد



ممدوح دقیقی و فرخی بود . فرخی در اثناء قصیده داغگاه در خطاب بوی گوید :

تا طرازنده مدیح تو دقیقی در گذشت

ز آفرین تو دل آگنده چنان کز دانه نار.

تا بوقت این زمانه مر ورا مدت نماند

زین سبب گریز زامروز تا روز شمار،

هر نباتی کز سرگور دقیقی بر دمد

گر پرسی ز آفرین تو سخن گوید هزار . (چق).

ص ۵۸ س ۱۶ ، باکاروان حله بر فتم ز سیستان -

با حله تنیده ز دل بافته ز جان .

در ترجمه انگلیسی (ص ۳۹) «حله» مصراع اول بکسر اول و «حله» مصراع

دوم بضم اول ضبط شده ، و حله بکسر نام چند شهر است از جمله : حله بنی مزید،

شهری بزرگ بین کوفه و بغداد که مسمی به «جامعین» بود، و حله بنی قیلة ، در شارع

ميسان بين واسط و بصره ، و حله بنی دیس بن عقیف الاسدی قرب خویزه ميسان بين

واسط و بصره و اهواز در موضعی دیگر ( معجم البلدان ) ؛ ولی غالب ادیبان «حله»

را در هر دو مصراع بضم اول میخوانند ، و بمناسبت تشبیه شعر به «حله» و تکرار آن

در ابیات نخستین وجه دوم اصح مینماید .

ص ۵۹ س ۱ ، و درو وصف شعر کرده در غایت نیکویی - مقصود از وصف

شعر ابیات اوایل این قصیده است که در آن شعر را بحله تشبیه نموده ، منها :

با حله تنیده ز دل بافته ز جان .

باکاروان حله بر فتم ز سیستان

با حله ای نگارگر نقش او زفان .

با حله ای فریشم تر کیب اوسخن

هر بود او بجهد جدا کرده از روان .

هر تاراو برنج بر آورده از ضمیر

نه حله ای کز آتش او را بود زیان .

نه حله ای کز آب هر او را رسد گزند

نه نقش او سیاه کند گردش زمان .

نه رنگ او تباه کند تربت زمین

مدح ابوالمظفر شاه چغانیان .

تا نقش کرد بر سر هر نقش بر نوشت

۱- رك : ابیات بعد از مطلع ، در همین صفحه . (م. م.)

میر احمد محمد شاه جهان پناه آن شهریار کشور گبر و کشورستان (کذا) ۲.

(چق).

ای شاه شاهزاده شاهمی بتوبزرک فرخنده فخر دولت و دولت بتوجوان .

(چقدا).

عبارت « و درو وصف شعر کرده است در غایت نیکویی و مدح خود بی نظیر است » مشوش است مخصوصاً بر وجهی که محشی فاضل آنرا تجزیه و تحلیل ضمنی

۱- بن (چق) : در اصل دیوان «مر (میم وراه)» دارد و من خود قیاساً «بن» کرده ام . (چقدا)

در کاغذی مورخه ۲۱ نوامبر ۱۹۳۰ آقای تقی زاده پهن می نویسند : « نویسنده مقاله از تهران که ذکرش گذشت می نویسد که شعری را که سرکار در چهارمقاله از فرخی نقل کرده اید در ضمن قصیده تمام دیوان حله برقم سیستان » و بدین قرار است : « بن احمد محمد شاه جهان پناه ... صحیح است و تصحیح آن بنا بر بعضی نسخ اینطور است : « میر احمد محمد شاه جهان پناه - آن شهریار باشد که چون جهان پناه چون در صورت اینطور بودن مصراع اول کلی اساس قول سرکار در حاشی که به مقاله اکتفا کرده اند و این ابن احمد بن محمد نامیده اید ) و قول مخلص در مقاله دقیقاً « ای شاه شاهزاده شاهمی بتوبزرک » میشود. لهذا خیالی ممنون میشوم اگر التماس فرموده بیدار ده نسخه قریبی از دیوان فرخی در کتابخانه ملی پاریس رجوع فرموده و نتیجه را برای مخلص بفرستد . امید است که آنگاه فرخی را در این کاغذ معلوم میشود اولاً که شعر فرخی عالی قرب الاحتمالات و ثانیاً که همان است که در مقاله طهران [ در خصوص ابوالمؤید فرخی و تاریخ سیستان و بیرد ] نوشته اید و میر احمد محمد شاه جهان پناه و یقیناً آنچه در اصل دیوان فرخی که در این کتاب است یعنی « بن احمد محمد شاه جهان پناه » و قیاساً به این تصحیح کرده ام . معلوم میشود که در این کتاب تصحیح فرخی در این کتابخانه است. اما بدین ترتیب قول عثمانی که آورده ام تصحیح شده است و در این کتابخانه است هم نظیر آن که در عثمانی آورده ام = امره ایچ احمد ] نوشته اید که در این کتابخانه است شعر فرخی [ خط ] « بن احمد محمد » تصحیح کرده ام و در این کتابخانه [ خط ] نوشته اید . اما آقای تقی زاده سهه عجیبی کرده است که در این کتابخانه است و در این کتابخانه این احمد بن محمد نامیده ام . حال من اولاً فقط آن احمد بن احمد محمد نامیده ام و در این کتابخانه است . بن ابوالفضل و احمد بن محمد بن احمد که در این کتابخانه است و در این کتابخانه است . بنابر این یعنی بر اینکه شعر فرخی ... میر احمد محمد شاه جهان پناه ... صحیح است و تصحیح نویسنده مقاله مطابق آن دیگر احتمالاً بر سر آن معنی است که در این کتابخانه است . ( چاپ خنجر ) بطور میشود . ولی احتمالاً در این کتابخانه است .

و الخطاب و دقت در تعیین هویت این شخصیت و نام و نام خانوادگی و در این کتابخانه است .

اطهر الاحتمالات و بررسی تعیین تصحیح دقیق است و الا ... صحیح است و در این کتابخانه است .

بات دقیقه بان یاد آید از عمرش با تلفظ برای تعیین هویت و نام و نام خانوادگی و در این کتابخانه است .

۲- جهان ستان ( دیوان فرخی ) چنانچه در کتابخانه است ( ۳۳۱ ) امیر ...

که ( دیوان ایضا ) ( ۳۳۲ ) امیر ...

فرموده است، زیرا چنانکه مشهود است محشی عبارت « در غایت نیکویی » را قید جمله « و درو وصف شعر کرده است » قرار داده و با این وصف برای عبارت « ومدح خود بی نظیر است » محلی از اعراب و مفهومی متکی بر قواعد نمی ماند، و با احتمال قوی اینجا نیز اسقاط یا تحریفی روی داده است (فرزان . یغما ۵: ۵ ص ۲۰۳) با وضع کنونی عبارت مورد بحث، آنرا بیکی از دو وجه ذیل باید خواند و تعبیر کرد:

۱- «الحق نیکو قصیده ایست، و درو وصف شعر کرده است؛ در غایت نیکویی و مدح، خود بی نظیر است.» در این صورت مسندالیه جمله اخیر «قصیده» است، ولی این طرز بیان ملائم کلام استادان ادب نیست، مگر آنکه پس از « کرده است»، «که» بیفزاییم و چنین بخوانیم:

«الحق نیکو قصیده ایست - و درو وصف شعر کرده است - که در غایت نیکویی و مدح، خود بی نظیر است.» و درین صورت جمله « و درو وصف شعر کرده است » جمله معترضه خواهد بود.

۲- «الحق نیکو قصیده ایست، و درو وصف شعر کرده است در غایت نیکویی، و مدح خود بی نظیر است.» چه قصیده مزبور شامل دو بخش است: بخش اول آن (که مشتمل بر ۱۰ بیت است) وصف شعر است، و بخش دوم (بقیه ابیات) در مدح ابوالمظفر چغانی است (رك: دیوان فرخی چاپ عبدالرسولی ص ۳۳۱-۳۳۳) (م.م).  
ص ۶۰ س ۱۴، بدخشی - منسوب بیدخشان، از خراسان قدیم نزدیک ختلان  
« و اندر وی معدن سیم است و زر و بیجاده و لاجورد. » (حدود العالم چاپ طهران باهتمام سید جلال الدین طهرانی ۱۳۵۲ قمری ص ۶۴). (م.م)

ص ۶۴ س ۱، کمند شست بازی - کلمه اخیرا « بازی » و « بازی » هر دو نوشته اند، و در فرهنگها « باز » و « یاز » هر دو بیک معنی آمده:

« باز، گشادگی میان هر دو دست را گویند چون آنرا بگشایند و آنرا نیز بترکی قلاج خوانند و بعربی باع گویند؛ و باین معنی بازای فارسی هم آمده است - و شبر و وجب را نیز گفته اند، و آن مقداری باشد از دست مابین سر انگشت کوچک و انگشت شست و دوش و بازو - و یک بند انگشت را نیز گویند. » (برهان قاطع)



« یاز بمعنی ارش ، و آن مقداری باشد از سر انگشتان دست تا آرنج که بعربی مرفق خوانند . » (برهان قاطع) . در التفهیم بیرونی آمده : « و نشان او دوستاره روشن بر پهنا نهاده از شمال سوی جنوب ، میان ایشان دوری چند بازی است » ( التفهیم مصحح همائی ص ۱۸ ) .

آقای همائی در مقدمه التفهیم (ص قلد) راجع بهمین مورد نوشته اند : « باز ( یاز ) ذراع . « مؤید صحت « باز ، بیای موحده ، کلمات « بازه » و « بازه » و « بازه » و « باج » است بهمین معنی ( رك : فرهنگها ) . در لهجه کردی نیز « باوشاك » از همین ریشه بهمین معنی است ( ژابا . فرهنگ کردی بفرانسوی ص ۳۷ ) .  
آقای دهخدا نوشته اند :

« یاز - در لغت نامه ها در معانی این کلمه از جمله « ارش » را آورده اند و ظاهراً غلط است . کلمه ای که بمعنی ارش است « باز » به باء موحده است نه یاز به یاء . سوانحی شاعر برای نمودن قوت طبع در قصاید خود معمولاً کلمه ای را در معانی مختلفه آن پیش قافیه میکند . و از جمله همین کلمه باز است :

دم منازعت توشها که یارد زد ؟ در مخالفت تو دسه درد یزد باز ؟  
که خواند تخته عصیان تو که در نقتاد ز تخت پنجه پاره بچه پنجه باز ؟  
که رفت برده فرمان تو کز آن فرمان رمیده بخت فرمان او سیمد باز ؟  
همای عدل تو چون پروبال باز کند تدر دانه برون آرد از جان چون باز ؟  
و در قفیده دیگر بهمین قافیه :

در پناه پهلوان کبک و تدر آرد برون

چوز دن دانه چین از سینه شهین

بی بدل صدزی و رای تو بدل داند زدن

تخت پنجه پایه بخت از سست باز

ملک توران مهره در دار است بر در سست

زانی ملک آرای تو بر مهره مهره باز

۱- از برداشتهای شخصی ایشان .

پیر پرور دایه لطف تو است آنکو نکرد

هیچ دانا را ز طفلی تا پیری شیر باز .

کرد ره گم کرده بودم در فراق صدر تو

کرد ره گم کرده را جاهت براه آورد باز .

و دلیل دیگر بودن باز و باج بهمین معنی است که دو صورت دیگر از باز باشند .  
( انتہی )

منوچهری نیز در ابیات ذیل بازرابشش معنی آورده است، از جمله معنی مورد بحث:

آمدت نوروز و آمد چشن نوروزی فراز

کامگارا ! کار گیتی تازه از سر گیر باز!

شاخ گل شطرنج سیمین و عقیقین گشته است

وقت شبگیران بنطع سبز بر شطرنج باز!

ای خداوندی که تاتو از عدم پیدا شدی

بسته شد درهای بد، درهای شادی گشت باز.

آفرین ز آن مرکبی کو بشنود در نیم شب

بانگ پای مورچه در زیر چاه شست باز.

همچنان سنگی که اوراسیل گرداندز کوه

گاه زین سو گاه آنسو گاه فراز و گاه باز.

گاه رهواری چو کبک و گاه جولان چون عقاب

گاه برجستن چو باشه گاه برگشتن چو باز.

منخصوصاً با در نظر گرفتن « پنجه باز » در قصیده اول سوزنی و « شست باز » در

قصیده دوم سوزنی و هم « شست باز » در قصیده منوچهری شکی نمی ماند که در قصیده

فرخی نیز مراد « شست بازی » است نه « شست یازی ». و رك : برهان قاطع مصحح

نگارنده، ذیل « باز » در حاشیه .

( م.م )

( تعلیقات چهارمقاله ۲۴ )



ص ۶۴ س ۳، ختلی - منسوب است به ختلان، و آن نام ولایتی است از ماوراء النهر نزدیک بدخشان، و مابین آن و چغانیان سی فرسنگ و اسبان خوب از آنجا خیزد، و در نسبت بدان ختلی گویند و عرب این ولایت را ختل گوید بضم خاء و فتح تاء مشدده. و بعضی توهم کرده اند که ختلان و ختل دو موضع مختلف است. و آن توهم باطل است و هر دو نام یک موضع بیش نیست، مرادی گوید در دم ختل و امیر آن:

ایها السائلی عن الحارث النذی      ل وعن اهل وده الارجاس .  
عد من ختل فختل ارض      عرفت بالدواب لا بالناس .  
نظامی گوید:

سکندر بر آن خنک ختلی نشست      که چون کوه بنشست و چون برق جست  
ازرقی گوید:

بیرون فکندد نیزه خطی زر روی دست      اندر کشیده دره ختلی زبردان  
خاقانی گوید:

چو بر خنک ختلی خرامد بمیدان      امیر آخوش میر ختلان امیر  
و ازین ابیات معلوم میشود که همان موضع که اسبان خوب از آنجا خیزد  
و شعراء عرب آنرا ختل خوانده اند شعراء فرسی آنرا ختلان می گویند و آن  
روحی و لوالجی گوید:

که بولوالجیم ولایت خویش      که بوخش و رایج و حتما

و ازین بیت استفاده میشود که و خش و رایج و ختلان سه ولایت مجاور یکدیگرند  
است و عین این فقره را اصطخری در باب ختل گوید: «اول ذکر این ولایت است  
وزاء النهر الختل والوخش و هما کورتان غیرا هم من وجه و غنای من و من و من و من  
و ختلان بالاتر دید یک موضع است. و دایم دیار آنکه جعفر بن یزید بن ابی اسحاق  
و ابن خردادبه و اصطخری و ابن حوقل و مقدسی در ضمن آن ذکر کرده اند و این ولایت  
باسم ختل بیش نشمرده اند. و اگر ولایتی دیگر باسم ختلان در ممالک دیگر می بود  
هر آینه البته بایستی آنرا نیز ذکر کنند. و از طرف دیگر در کتاب «توهم» در  
ماوراء النهر یک ولایت بنام ختلان بیش مذکور نیست. و اصل اسم ختلان شده است

و علاوه بر اینها ابن خردادبه گوید (ص ۴۰): «و یقال لملك ختل ختلان شاه و یقال شیر ختلان» پس واضح شد که ختل و ختلان يك ولايت بیش نیست و اختلاف فقط در تسمیه عرب و عجم است.

ص ۶۴ ح ۲، مشهور این کلمه «مقبل» بضم اول و کسر سوم بصیغه اسم فاعل است از اقبال - مؤید این قول استعمال گویندگان بزرگست.

منوچهری در قصیده بمطلع:

الا یاخیمگی خیمه فروهل      که پیش آهنگ بیرون شد زم‌نزل<sup>۱</sup>  
گوید: تبت پاینده باد و چشم روشن      دات پاکیزه باد و بخت مقبل<sup>۲</sup>  
(دیوان منوچهری بکوشش دبیرسیاقی ص ۵۴)

ناصر خسرو در قصیده بمطلع:

گنبد بیروزگون پر ز مشاغل      چند بگشتت گرد این کره گل<sup>۱</sup>  
گوید: بلکه ستمگر (ستمکش . دهخدا) برنج و درد بهیرد  
باز ستمگار دیر ماند و مقبل. (دیوان ناصر خسرو . چاپ تهران ص ۲۴۴)

ابوالفرج رونی در قصیده بمطلع:

فلك در سایه پُر حواصل      زمین را پَرطوطی کرد حاصل<sup>۱</sup>  
گوید: کرا دانی بحضرت پیش خسرو      چو او فرزانه‌ای مقبول مقبل ؟  
(دیوان ابوالفرج . چاپ ارمغان ص ۷۱)

عطار نیشابوری گوید:

گر نیم هندوت چون مقبل شوم      تا شوم هندوت زنگی دل شوم  
(منطق الطیر . چاپ علمی ص ۱۳)

کمال الدین اسماعیل اصفهانی در قصیده بمطلع:

ای در محیط عشقت سرگشته نقطه دل      وی از جمال رویت خون گشته مرکز گل<sup>۱</sup>  
گوید: گراز همای فرت بر چرخ سایه افتد      گردد ز یمن جاهت هندوی چرخ مقبل.

۱- که در همه کلمات قافیه، ماقبل آخر «روی» مکسور است.

۲- هر چند فاعل در اینجا «بخت» است، یعنی بخت روی آورنده باد!

حافظ شیرازی در غزل بمطالع :

دارای جهان ، نصرت دین ، خسرو کامل یحیی بن مظفر ، ملک عالم عادل <sup>۱</sup> .  
گوید : خورشید چو آن خال سیه دید ، بدل گفت

ای کاج که من بودمی آن هندوی مقبیل .

( دیوان حافظ . مصحح قزوینی ص ۲۰۲ ) .

( م.م )

ص ۶۵ س ۱۰ ، بحد طوس بدشت تروق - در کتب جغرافی عرب نام

تروق یافت نشد . احتمال قوی می رود ، دشت تروق همان موضع است که اکنون قریه

طریق <sup>۲</sup> آنجا واقع است ، و آن قریه ایست معتبر ، صاحب پانصد خانوار ، بردو فرسنگ

مشهد رضا علیه السلام ، و یکی از منازل راه از تهران به مشهد است . ( جقق )

این نام را بصورت « تروغ » هم نوشته اند . آقای عباس اقبال در بردو فرسنگ

چنین توضیح داده اند <sup>۳</sup> : « همان منزلی که امروز مردم باهلائی طریق می گویند بود .

نویسند ، واقع در هفت کیلومتری جنوب شهر مشهد بر کنار جاده مشهد به نیشابور ،

وراه عمومی مشهد بطهران جزء بلوک آبادکن و از قریای حومه مشهد است . ( ص ۱۰۰ )

ص ۶۶ س ۱۰ . امیر الشعراء برهانی <sup>۴</sup> - خواجه امیر الشعراء ، عبدالعزیز

برهانی نیشابوری <sup>۵</sup> از نویسندگان قرن پنجم هجری است که در واین پند و اندرز

شاه وقت یافت ، و او پدر معری شاعر مشهور است <sup>۶</sup> .

برهانی و معری - برهانی به نام وفات - بقول بعضی تروفی در حدیث

( بمنقل از خود معری ) <sup>۹</sup> در « قطعاتی از دستخط معروف سید »

در « سیرت و تاریخ »

۱- که در همه کتب آمده ، مظفر بن مظفر ، صاحب پانصد خانوار ، بردو فرسنگ

۲- مجدداً در مشهد است ، همان که در « سیرت و تاریخ »

۳- ادبیت تروق ، ص ۱۰۱ ، در « تاریخ مشهد »

۴- در « سیرت و تاریخ »

۵- ( در « سیرت و تاریخ » )

۶- که در « سیرت و تاریخ »

۷- که در « سیرت و تاریخ »

۸- که در « سیرت و تاریخ »

۹- که در « سیرت و تاریخ »

بسلطان ملکشاه سپرد درین بیت :

من رفتم و فرزند من آمد خلف صدق      اورا بخدا و بخداوند سپردم .<sup>۱</sup>

معزی در قصیده‌ای که بمدح ملکشاه سروده<sup>۱</sup> گوید :

خسروا! شاه! گر آمد عمر برهانی بسر      تاقیامت وارث عمر چنان چاکر تویی.

جان او هر ساعتی گوید که ای فرزند من!      پیش سلطان جهان حق مرا حقور تویی.

از گفته‌های معزی چنین برمیآید که برهانی مقارن جلوس ملکشاه<sup>۲</sup> که این سلطان از ماوراءالنهر به نیشابور وری آمد و از آنجا بجنک قاورد رفت، پسر خود را بشاه جدید شناسانده و خود راه سرای دیگر را پیش گرفته است.<sup>۲</sup>

**تاریخ تولد و وفات** - چون ملکشاه در سال ۴۶۵ بتخت شاهی جلوس کرد،

و از قراین پیداست که برهانی (پس از معرفی پسر خود بشاه) ظاهراً در همان سال ۴۶۵

وفات یافته - از طرف دیگر معزی در قصیده‌ای که بمدح ابوعلی شرفشاه جعفری حاکم

قزوین گفته، درین بیت :

چند گیرم من حساب عمر او<sup>۳</sup> پنجاه و شش      نیست دیدارش مرا روزی الی یوم الحساب.

عمر وی را پنجاه و شش سال یاد کرده است، بنابراین برهانی در حدود ۴۰۹

متولد شد، است.<sup>۴</sup>

**ممدوحان وی** - از پادشاهان سلجوقی :

**الب ارسلان** - برهانی مداح عضدالدین ابوشجاع الب ارسلان دومین پادشاه

سلجوقی (۴۵۵-۴۶۵) بوده. معزی در قصاید خود بدین معنی اشارت میکند :

من باقبال ملکشاهی چنین مقبل شدم      همچو برهانی بفر پادشه الب ارسلان<sup>۵</sup>.

هست از تو منتظر که نهی حشمت پسر      چونانکه حشمت پدر الب ارسلان نهاد<sup>۶</sup>.

و چون این پادشاه از طرف قائم خلیفه عباسی (۴۲۲-۴۶۷) بلقب « برهان امیر

المؤمنین » نامیده میشد، چنانکه لامعی در مدح الب ارسلان گفته :

۱- دیوان معزی ص ۲۰۰.      ۲- مقدمه دیوان معزی ص: ج.      ۳- مراد برهانی است.

۴- مقدمه دیوان معزی ص: ج.      ۵- دیوان معزی بیت ۱۴۶۹۱.

۶- دیوان معزی بیت ۴۴۴۱.

## درجہان ایدون کدامین شاه جز کھف الانام

بوشجاع الب ارسلان ، برہان میر المؤمنین ؟  
 از اینرو باقرب احتمالات ، برہانی ہم تخلص خود را از این لقب او گرفته ،  
 چنانکہ پسرش معزی تخلص خویش را از لقب پسر ہمین پادشاہ معزالدینا والدین  
 اخذ کرده است<sup>۱</sup> .

**ملکشاه** - چنانکہ گفته شد برہانی زمان جلال الدین ابوالفتح ملکشاه سومین  
 پادشاہ سلجوقی ( ۴۶۵-۴۸۵ ) را درک کرده و در قطعہ توسیہ آمیز خود ، فرزند خویش  
 را بدوسپردہ است ، مراد معزی در قصیدہ بمطالع :

ایا شہی کہ چوتو کس ندید و کس نشنود چوتو نب شد در عالم و ناہست و نہ بود  
 کہ ( در مدح یکی از ممدوحان پدر خود گوید )<sup>۲</sup> باید ملکشاه باشد کہ در آن  
 ضمن گوید :

نگاہدار شہا ! حق خدمت پدرم کہ از کمال ارادت ترا بجان بستود  
 بحق خدمت برہانی و ارادت او کہ شغل بندہ بدین ہفتہ بر اندازی کرد

از امیران و وزیران :

امیر عضدالدین علاء الدولہ علی بن فرامرز کا گوید نامت جعفری یونان  
 ضیاء الملک ابو یعقوب یوسف بن باجر ، نظام الملک ابو مسام سریشیاری ، ممدوح  
 نظام الملک و رئیس ری ، شرف الملک مستوفی خوارزمی ، ذوالسمادات و غیر الملک  
 ابو علی شرفشاہ جعفری رئیس قزوین ، سید ابوطاہر مطہر بن منی علاء الملک  
 ری ، و عماد الدولہ ساوتکین .

معزی در مدح ہمہ این بزرگان اشعاری سرودہ و سہ ہفتہ  
 یاد آور شدہ است<sup>۳</sup> ، و نیز برہانی بشہادت مؤلف تاریخ سلجوقی  
 کریم معروف ناصرالدین ابو عبد اللہ مجیر اللہ کہ در بیان علو مقام برہانی  
 در ہردو چاپ ،

۱- چہار مقالہ چاپ ایدون ص ۵۳ - ص ۶۱ چاپ دوم ، ص ۱۰۱ - ص ۱۰۳ چاپ اول

۲- چہار مقالہ چاپ ایدون ص ۵۲ - ص ۶۶ چاپ اول ، ص ۱۰۱ - ص ۱۰۳ چاپ دوم

۳- مقدمہ دیوان معزی ص ۱۰۱ - ص ۱۰۳ چاپ اول ، ص ۱۰۱ - ص ۱۰۳ چاپ دوم

نیز بوده و معزی هم قصیده‌ای نونیه در مدح همین وزیر سروده است.<sup>۱</sup>  
علاوه بر این کسان برهانی از ایادی کمال الدوله ابورضا فضل‌الله بن محمد زوزنی صاحب دیوان انشاء و اشراف<sup>۲</sup> متنعم بوده است.

معزی در قصیده‌ای که در مدح همین خواجه بمطلع:  
یکی جادوست صورتگر، دایل گنبدگردون

که اندر جادویی دارد نهفته گوهر مخزون.

بدین موضوع اشارت کند:

من این خدمت برین درگاه موروث از پدر دارم

درین نعمت منم شاگرد، درین منت منم مرهون.

پسر بهتر بدین خدمت که بر جای پدر باشد

معزی چون بود نایب ز برهانی، پدر مدفون<sup>۳</sup>.

اشعار برهانی - متأسفانه از برهانی و اشعار او صاحب تذکره‌ها یاد نکرده‌اند.

(۱) فقط محمد بن بدر جاجرمی در مونس الاحرار خود تشبیب ذیل را از یکی از قصاید او نقل کرده است<sup>۴</sup>:

همی نازم چو موسی در مناجات .  
مبارک باشدم ایام و ساعات .  
نه قرآنی نمایم من ، نه طاعات .  
بر آسایم ز تهدید عبادات .  
چو کردم حق فرعونی مراعات .  
خراباتی چه داند جز لباسات ؟  
گهی پیش مغنی در تحیات .  
گهی گویم که ای مطرب! غزل‌هات !

هر آن روزی که باشم در خرابات  
هر آن روزی که در مستی گذارم  
مرا بی خویشتن بهتر که باشم  
چو از بند خرد آزاد کردم  
مرا موسی بفرماید بتورا  
مرا گویی لباسات توتاکی ؟  
گهی اندر سجودم پیش معشوق  
گهی گویم که ای ساقی! قدح خذ!

۱- مقدمه دیوان معزی ص: ج . ۲- ذک: مقاله نگارنده در مجله مهر سال هفتم شماره ۷-۸.

۳- دیوان معزی ص ۶۳۰-۶۳۲ . ۶- مقدمه دیوان

معزی ص: د .





تذکره‌ها مذکور است . و قطعاً سومی آن نیز در مقدمه دیوان سنائی ثبت است ،  
و این « دو غزل که بمصرعهای زیر آغاز میشود :

امروز بتم تیغ جفا آخته دارد صبر از دل من جمله برون آخته دارد .  
بسکه من دلرا بدام عشق خوبان بسته‌ام

در نشاط عشق خوبان توبه‌ها بشکسته‌ام .

و این غزل دیگر : گر تو پنداری که رازم بی تو پیدا نیست هست ، که در فهرست  
نسخه «م» ذکر شده ، بهر یک از این دو شاعر نسبت داده شده .<sup>۲</sup>

بنابر این یا باید تصور کرد که این دو شعر<sup>۳</sup> ، تحریف یک قصیده از یک گوینده است  
که ناسخان آنرا بدو صورت از دو شاعر نقل کرده‌اند ( ولی نظریه ثبت آن در نسخ  
قدیمی دیوان سنائی با ذکر تخلص سنائی و از طرف دیگر ذکر « شاهی جعفری اصل »  
باتصريح مؤلف « مونس الاحرار » این احتمال بعید بنظر می آید ) و یا آنکه باید گفت  
یکی از این دو شاعر از دیگری انتقال کرده ، درینصورت سنائی که بقول اصح در سال  
۵۲۵ فوت کرده و در حدود شصت سال پس از برهانی زیسته ، و روزگار حیات او از  
سال مرگ معزی ( بین ۵۱۸-۵۲۱ ) هم در گذشته ، ظاهراً قصیده برهانی را با  
تحریفاتى بخود انتساب داده<sup>۴</sup> ، و گویا این عمل ( انتقال ) در آن عصر نامعهود نبوده ،  
چنانکه در قصیده‌های سنائی و عمادی بمطلع :

گرد رخت صف زدست لشکر دیو و پری

ملك سلیمان تراست گم مکن انگشتری .

دیده میشود . شمس الدین محمد بن قیس رازی در « المعجم » گوید<sup>۵</sup> : « و هر  
دو در یک عصر بودند ، معلوم نیست که سابق کدام است و غاصب کدام ؟ » عوفی در

۱- از نسخ مأخذ چاپ آقای مدرس رضوی . ۲- مقدمه دیوان سنائی ص : سط .

۳- رك : مقدمه دیوان سنائی ص : یز . ۴- رك : ص ۱۳۴-۱۳۷ تعلیقات حاضر .

۵- رك : ایضاً ص ۱۳۴-۱۳۷ . ۶- برخی از فضایل معاصر درین گونه موارد ، ناسخانرا

مقصر دانند . ۷- چاپ مدرس رضوی ص ۳۴۲ .



لباب الالباب<sup>۱</sup> در ترجمہ احمد بن محمد ایزد یار معروف بفرید کافی گوید: « این بیت کہ مطلع این قصیدہ است و تحریر خواهد افتاد در ظنّ بنده آنست کہ قاضی منصور راست و قصیدہ ای سخت غرا و ایباتی بغایت مطبوع در آن قصیدہ ایراد کردہ است . و ہر دو بزرگ در یک عصر بودہ اند و در فضل و ہنر آیتی و در لطف طبع بغایتی کہ رقم انتحال برایشان نتوان کشید . یا توارد خاطر است یا موافقت طبیعت ؛ و اگر منحول است کتاب را انتحال عیب نباشد . »

اما وجود اصطلاحات خراباتی و قلندری کہ در این قصیدہ آمدہ نیز نمیتواند بہ تنہایی مؤید انتساب آن بسنائی باشد ، چہ پسر برہانی ، معزی ہم در قصیدہ ای کہ مطلع آن گذشت ہمین اصطلاحات را ( ظاہراً بتقلید پدر ) بکار بردہ است . این چند بیت از قصیدہ معزی « در مدح ذوالسعادات ملک فخر المعالی ابوعلی شرفشاہ جعفری ملک قزوین » است .

مقایسہ سبک معزی و سبک برہانی

مرا میان خراباتین لباسانست  
مگر نکلار من امروز در خرابانست  
کہ عمر را ز خرابی ہمہ عمرانست  
کہ روز و عدہ موسی و گاہ میقتانست  
مرا مینہ میدان عشق در انست  
نہ جای نکتہ طومار انست  
کہ قاصد آید از آن عمر نجرانست

اگر سرای لباساتین خرابانست  
میان شہر ہمہ عاشقان خراب شدند  
مجوی زہد و خرابی کن و خراباتی  
بیار ساغر فرعوننی و بدستم ده !  
نیفکنم سپر از بادہ خوردن از پی آنک  
ہر آن مکان کہ بود اہل عشق راموی  
میان عاشق و معشوق هست آن معنی

حال اگر دو قصیدہ پدر و پسر را با ہم مقایسہ کنیم ، نتیجہ ما اینست کہ پسر ہمہ می بینیم و ظاہراً معزی با اقتضای پدر قصیدہ خود را سرودہ است .

۱ - قافیہ : معزی قوافی قصیدہ خود را بتبع قصیدہ پدر سرودہ است .

ساختہ ، منتهی ردیف « است » را بر آن افزودہ است ، تا شہ عین بچند کلمتہ

۲ - تقریباً ہمہ قوافی قصیدہ پدر را تکرار کردہ ( اگر چہ ہمسایہ قوافی

برہانی در دست نیست ، ولی از ہمان ابیات کہ در دست است میتوان فیماں کردہ مثلاں

۱ - جلد دوم ص ۱۲۲ - ۳ - ۲ - از دیوان معزی ص ۱۲۸ - ۱۳۰

مناجات<sup>۱</sup>، ساعات<sup>۲</sup>، طاعات<sup>۳</sup>، عبادات<sup>۴</sup>، مراعات<sup>۵</sup>، لباسات<sup>۶</sup>، تحیات<sup>۷</sup>، هات<sup>۸</sup>، سماوات<sup>۹</sup>، خرابات<sup>۱۰</sup>، هیئات<sup>۱۱</sup>، ذات<sup>۱۲</sup>. فقط دو کلمه قافیۀ «مباهات» و «خرافات» از آن میان در قصیده معزی نیست.

۳- الفاظی نظیر: موسی و فرعون؛ خذ وهات (دریک بیت)؛ تکرار خرابات در هر دو قصیده دیده میشود.

۴- مضامین - مضامین و حتی قالب لفظی آنها در دو مقدمه تشبیبی دو قصیده نظیر همنند؛ از آن جمله:

بودن در خرابات؛ باده نوشیدن؛ پرهیز از زهد و عبادت؛ ذکر لباسات و خرابات؛ سجده در آستان معشوق؛ تحیات مغنیان و غیره.

(۲) دیگر از اشعار برهانی دو بیت است که معزی در ضمن قصیده‌ای تضمین کرده. این قصیده بمدح «خواجه معین الملک علی بن سعید» است بمطلع:

همان بهست که امروز خوش خوریم جهان

که دی گذشت و ز فردا پدید نیست نشان<sup>۱۳</sup>.

در آن ضمن گوید:

دو بیت شعرز گفتار خواجه برهانی

« بحق افضل انسان و حق صورت آن

که هست سوره آن: هل اتی علی الانسان.

« که نام و نسل تو باقیست تا بدان ساعت

که آشکار شود کل من علیها فان.

(۳) دیگر از اشعار او، قطعه‌ایست که در سفینه‌ای خطی متعلق با آقای اقبال

بنام برهانی درج شده<sup>۱۴</sup>.

- ۱- دیوان معزی بیت ۲۸۸۶ . ۲- بیت ۲۹۱۵ . ۳- بیت ۲۸۹۸ .  
 ۴- بیت ۲۸۹۷ . ۵- بیت ۲۸۷۶ . ۶- بیت ۲۸۶۷ . ۷- بیت ۲۸۷۶ .  
 ۸- بیت ۲۹۰۱ . ۹- بیت ۲۸۸۲ . ۱۰- بیت ۲۸۶۸ . ۱۱- بیت ۲۸۸۵ .  
 ۱۲- بیت ۲۸۸۳ . ۱۳- دیوان معزی ص ۶۱۴ . ۱۴- دیوان معزی مقدمه ص: ج .

ای مردم چشم ! از نظر ما مرو آخر  
 ای جان عزیز! از تن رنجور مشو دور  
 ای نقش خیال خط جان، سرورجانان!  
 وی عمر گرامی ! ز بر ما مرو آخر .  
 وی سایه رحمت ! ز سر ما مرو آخر .  
 از لوح سواد بصر ما مرو آخر .

قصیده‌ای در غالب دیوانهای خطی و چاپی منوچهری دامغانی بمطلع :

سلام علی دار ام الکواعب      بتان سیه چشم عنبر ذوائب .

آمده که هدایت در مجمع الفصحاء آنرا به حسن متکلم نسبت داده است . نگارنده در مقاله‌ای که بعنوان « بحث درباره يك قصیده و گوینده آن » که در مجله مهر سال هفتم شماره ۷-۸ ص ۳۹۰-۴۰۲ درج شده ، این دو انتساب را بدلایلی رد کرد ، و در مقاله‌ای دیگر بعنوان « برهانی و قصیده او » که در نشریه دانشکده ادبیات تبریز سال اول شماره ۱ ص ۷-۱۸ درج شده حدس زد که قصیده مزبور ممکن است از برهانی باشد . مجموعه‌ای خطی در کتابخانه دانشگاه مدرس (هند) هست که مؤلف آن « محمد بن یغمور » معاصر « معین الدولة » اختیار الحضرة شرف المهندسين ، مجد الملة و الدين ، شمس الاسلحة و المسلمین . انیس الملوك و الخواقین ، حرس الله مجده » بوده است ، و تاریخ استنساخ آن اگرچه نقل نشده ولی خط و خصوصیات دیگر میرساند که ظاهراً در قرن هشتم نوشته شده ، و از سعدی هم بعنوان متوفی یاد کند . آقای سعید نفیسی در سفری که بهند کردند، عکس این نسخه را برداشته‌اند و اینک در کتابخانه عظیم که موجود است در نسخه مزبور قصیده مورد بحث در متن نقل شده و در عنوان آن چنین آمده :

« این نظم غریب و این طرز عجیب از شاد است کلام وانی المیرزا ... »

سیدالبلغاء ، استاد الفضلاء ، منشی المعانی نصر الله العربی »

(۴) درباره بیستی هم که نظامی عربی از قطعه مشهور رهانی نقل کرده است

توضیح کافی داده خواهد شد .

ص ۶۵ س ۱۵ : عبارت « نودر این عالم رنج برده ام ... » حاصل کرده است .

ناتمام یا نارسا بنظر میرسد . و ظاهراً نمیتوان گفت مراد این است که ... شاعری یا تمام رموز این عالم را حاصل کرده است . زیرا اولاً تحصیل تمام غزلیات شاعری

۱- ح ۲ س ۱۵ . ۲- ملاحظه فرمائید که این به حمد حق ۱۳۰۰ هجری قمری است .

Marfat.com

با همه تنوع و پهنآوری که در آنست برای شاعری جوان آسان نیست، و ثانیاً با عبارت بعد نمیسازد که می گوید: « و تو در این صناعت حظی داری و سخت هموار و عذاب است، و روی در ترقی دارد » و در غلطنامه کتاب هم راجع باین عبارت شماره ترتیبی باز شده و ظاهراً منظور غلط و یاسقطی بوده است که تصحیح شود ولی تصادفاً غلطنامه خود درین مورد مغلوط گردیده و کلمه « رنج برده بی » بدون هیچ تفاوتی در دستون « غلط » و « صحیح » یکسان ثبت گردیده است ( فرزانه . یغماه : ۵ ص ۲۰۴ ) در نسخه مرحوم قزوینی ( چقد و چقم ) نیز اینجا اصلاح نشده است . ( م.م )

ص ۶۶ س ۴-۳ ، در آن قطعه که سخت معروفست، مرابسلطان ملکشاه سپرد.

قطعه این است نقلاً عن العوفی فی لباب الالباب<sup>۱</sup>:

گر دستم از چهره ایام ستردم .	يك چند باقبال تو ای شاه جهانگیر!
نزد ملك العرش بتوقیع تو بردم .	طغرای نکوکاری و منشور سعادت
در خدمت در گاه تو صد سال شمردم .	آمد چهل و شش ز قضا مدت عمرم
واندر سفر از علت ده روزه <sup>۲</sup> بمردم .	بگذاشتم این خدمت دیرینه بفرزند
اورا بخدا و بخداوند سپردم .	رفتم من و فرزند من آمد خلف صدق

حمدالله مستوفی در تاریخ گزیده<sup>۳</sup> و دولت شاه سمرقندی در تذکرة الشعراء<sup>۴</sup> این قطعه

را با پاره ای تحریفات بنظام الملك طوسی وزیر ملکشاه سلجوقی نسبت داده اند، و بجای این بیت :

آمد چهل و شش ز قضا مدت عمرم      در خدمت در گاه تو صد سال شمردم ،

این بیت مصنوعی را نقل کرده اند تا مطابق حال نظام الملك طوسی باشد :

چون شد ز قضا مدت عمرم نود و شش<sup>۵</sup>      در حد نهانند ز يك زخم بمردم .

۱- لباب الالباب ج ۲ ص ۶۸ ، در عنوان ترجمه بجای برهانی سهواً « بهرامی سرخسی » طبع

شده است . باید مانتفت این خطای فاحش بود . (چق) . ۲- در لباب الالباب : ده روزه ؛ در چق :

ده روز . ۳- طبع ژول کانتن ص ۲۳۰ . (چق) . ۴- طبع پروفیسور برون ص ۵۹ (چق) .

۵- اصلاً نظام الملك هم ۹۶ سال عمر نکرده بود، و ظاهراً ۷۷ سال داشته . (نقی زاده) ورك : ص ۲۰۷ ح ۳ .

و شك نیست که قول مصنف که مشافهة از معزی شنیده است که این قطعه از آن پدر وی برهانی است بر قول هر کسی دیگر چون حمدالله مستوفی و دولت‌شاه سمرقندی و غیرها مقدم است .

در کتاب لباب الالباب چاپی ( ج ۲ ص ۶۸ ) در جزء شعرای آل سلجوق ذکر شاعری آمده است که بدبختانه قسمت اول ترجمه حال او از نسخه اساس طبع ساقط بوده و بقیه شرح زندگانی این شاعر که در آنجا باقی است و ناشر یا ناسخ کتاب نام او را پیش خود «استاد ابوالحسن علی بهرامی سرخسی» پنداشته، چنین است: . . . بجوهر ذات توقایم شد و نزدیک آمد که منزل احباب را وداع و ندای اجل را سماع کند . این چند بیت بدست پسر بخدمت فرستاد . شعر : یک چند باقبال تو ای شاه جهانگیر :  
اورا بخدا و بخداوند سپردم . . .

این بود آنچه در لباب الالباب باقی است . اما استاد ابوالحسن علی بهرامی سرخسی از شعرای آل سبکتکین است و عوفی ذکر او را در همین کتاب ( ج ۲ ص ۵۵-۵۷ ) آورده بنابراین دیگر علت ندارد که از نو شرح حال او را بنویسد . علاوه بسیار همین است که شاعری که معاصر سبکتکین متوفی در ۳۸۷ بوده تا عهد ملکش ( ۴۶۵-۴۸۵ ) هنوز زنده مانده باشد . این قطعه را چنانکه مشهور است و در تاریخ ذریعه نیز آمده با تحریفاتی چند بخواجه نعام الملک طوسی نیز نسبت داده اند و آن چند علت است که در اینجا از ذکر شرح آن میگذریم نمیتواند از این خواجه باشد . در یاد کرده عرفات ( نسخه ملکبی آقای حاج حسین آقا ملک ) که مؤلف آن نسخه نامی از لباب الالباب را در دست داشته چنین مذکور است : « محمد عوفی آنرا | یعنی بیت برهانی مندرج در چهارمقاله را در توصیه پسر خود بشاه | از ادیب مختار نقل کرده است . همان ادیب مختار است . » باین ترتیب دیده میشود که عنوان در دسترس در نسخه کامل لباب الالباب « ادیب مختار » بوده است . بهرامی سرخسی ، در شرح عرفات که بمندرجات چهارمقاله نیز آشنایی داشته بعد از کرده است که برهانی همان ادیب مختار است و این بهل اشتباه است . ( رجوع به مقدمه دیوان معزی چاپ تهران ۱۳۱۸ شمسی بقلم آقای عباس اقبال ص ۵۰ و شود ) .

وهم آقای اقبال در مجله یادگار تحت عنوان « سرگذشت يك قطعه شعر معروف » چنین نوشته‌اند:

« در نسخه اصلی لباب الالباب عوفی (ج ۲ ص ۶۸) در جزء شعرای آل سلجوق ذکر شاعری آمده بوده است که بدبختانه قسمت اول ترجمه حال او از نسخه‌ای که اساس طبع نسخه چاپی است مجوشده، و بقیه شرح احوال آن شاعر که ناشر آن کتاب از پیش خود نام او را « استاد ابوالحسن علی بهرامی سرخسی » نوشته چنین شروع میشود . . . . بجز هر ذات توقائم شد و نزدیک آمد که منزل احباب را وداع و ندای اجل را سماع کند . این چند بیت بدست پسر بحضرت فرستاد ، شعر :

يك چند باقبال تو ای شاه جهانگیر !  
گرد ستم از چهره ایام سردم . . .<sup>۲</sup>

اشعار تازی او مطبوع است، و او پیوسته دره صاحب اسمعیل بن غصن بودی، و این دو بیت تازی در مدح او گفته است :

سقانی تحت غصن الورد وردا  
غزال لو یباری البدر اربی  
یکسبک الصنایع ابن غصن (کذا)<sup>۳</sup>  
علی البدر المنیر بألف حسن . . .

تا اینجا بود آنچه در لباب الالباب چاپی از احوال این شاعر باقی مانده است، و ما آنرا بدون هیچ تصرفی نقل کردیم . اینک ملاحظات ما در این باب :

استاد ابوالحسن علی بهرامی سرخسی که مطالب مذکور در فوق بغلط باو نسبت داده شده، از شعرای آل سبکتکین است، و عوفی در همین لباب الالباب ذکر او را پیش از این موضع در همین کتاب خود آورده (ج ۲ ص ۵۵-۵۷) بنابراین هیچ مناسبت نداشته است که او را بار دیگر در عداد شعرای آل سلجوق معدود کند، بعلاوه شاعری که معاصر سبکتکین (متوفی بسال ۳۸۷) بوده بسیار بعید است که تا عصر سلاجقه زنده مانده باشد، و چون بدلایلی که ذیلا بیاید آن حکایت و اشعار از دیگری است و از بهرامی سرخسی نیست باید بگوئیم که نام بهرامی که از طرف نساخ یا تابع در این موضع از لباب الالباب بغلط افزوده شده، بهیچوجه بجا نیست و مناسبتی ندارد .

۱- مجله یادگار ۳: ۴ ص ۳۹ پیوسته .  
۲- عین قطعه‌ای را که درص ۲۰۴ نقل شده، در اینجا آورده‌اند . (م.م.)  
۳- صحیح آن درص ۲۰۸ نقل خواهد شد (م.م.)



بیت آخر قطعه فوق بشهادت نظامی عروضی در چهار مقاله ( ص ۴۱ از چاپ لیدن)<sup>۱</sup> که آنرا خود از امیر الشعراء معزی شنیده بوده ، از پدرا این شاعر یعنی خواجه عبدالملك برهانی نیشابوری است ، و آن جزء قطعه‌ای بوده است که در عهد نظامی عروضی سخت شهرت داشته ، و بهمین علت هم نظامی از آن قطعه بذکر همان يك بيت اکتفا کرده است، و قطعه مزبور سفارش نامه مانندی بوده است از طرف برهانی بسلاطین جلال‌الدین ملک‌شاه سلجوقی در سفارش پسرش معزی در موقع مرگ خویش که در همان سال جلوس ملک‌شاه یعنی در ۴۶۵ در قزوین حادث شده .

اما بقیه قطعه مذکور از برهانی نیست ، و ظاهراً بعد از برهانی چند نفر هر یک بتناسب حال خود و موضوع خاصی قطعه‌ای بهمین بحر و قافیه گفته و بیت مشهور برهانی را برسیل تضمین با آخر گفته خود ملحق ساخته‌اند ، چنانکه عین قطعه فوق را بعضی از زبان خواجه نظام‌الملک طوسی با اندک تحریفاتی بتناسب حال او نقل نموده‌اند ؛ و قطعه منسوب بخواجه که در تاریخ گزیده و تذکره دولتشاه سمرقندی آمده ، این است :

چل سال <sup>۲</sup> باقبال توای شاه جوانبخت!	گرد دستم از چهره ایام سرده
طغرائی نکو نامی و منشور سعادت	پیش ملک‌العرش توقیع تو برده
چون شد ز قضا مدت عمرم نودوشش <sup>۳</sup>	در حدت نهاد زینت زخم بر مرده
بگذاشتم آن خدمت دیرینه بفرزند <sup>۴</sup>	او را بخدا و بخدا و بسپردم

اما سه بیت مندرج در لباب‌الالباب بشکلی که نقل کردیم بدلائل چندینگونه است  
برهانی پدر معزی باشد ، بدین تفصیل :

۱- ص ۶۶ چاپ حصار (۱۰۰) - در این کتاب آمده است که این بیت در کتاب «تذکره دولتشاه سمرقندی» تا ۱۸۵ یعنی فقط در سلطنت ایران و امیر الشعراء معزی در عهد سلطنت او در نیشابور و در عهد سلطنت او ( از ۱۳۰۳ تا ۱۳۰۵ هجری ۵۵۵ تا ۵۵۷ قمری یعنی ۱۱۵۵ تا ۱۱۵۷ ) آمده است .  
 ۲- مدت عمر خواجه ۹۶ ، و مدت در خدمت او ۱۰۰ ، و مدت در خدمت او ۱۰۰ ، و مدت در خدمت او ۱۰۰ ، و مدت در خدمت او ۱۰۰ .  
 ۳- ۱۳ یا ۱۳ نجویز نکرده بوده . ( قول ) و آنکه در ۳۰۰ تفاوت - ۵ ( ۰۰ ) .  
 ۴- سلاجقه در عهد الملک‌شاه بعد از قتل خواجه در نیشابور کشته شد . ( اصل )

۱- در آن از «طغرا» و «منشور» و «توقیع» سخن میرود، و این جمله اشاره بآنست که گوینده ایات از اهل دیوان طغرا و انشاء بوده، و برهانی که سمت امیر-الشعرائی را در دستگاه الب ارسال داشته و در همین سمت هم در بدو سلطنت پسرش ملکشاه در قزوین فوت کرده، تا آنجا که ما میدانیم هیچوقت صاحب دیوان طغرا و انشاء نبوده است.

۲- در این قطعه سن گوینده «چهل و شش» معین شده، در صورتیکه معزی صریحاً در مرثیه پدر خود میگوید:

چند گیرم من حساب عمر او پنجاه و شش نیست دیدارش مرا روزی الی یوم الحساب.

بعلاوه اگر عمر معزی را در موقع پیوستن بخدمت ملکشاه یعنی در سال ۴۶۵ (بعد از آنکه این شاعر مدتی قبل از آن در قزوین مدح ذوالسعادات شرفشاه جعفری را می گفته) باقل تقدیر بیست بگیریم، بفرض صحت انتساب قطعه فوق برهانی، بایستی تولد معزی در چهارده پانزده سالگی پدرش اتفاق افتاده باشد، و این بسیار بعید است.

۳- قطعه عربی که در لباب الالباب آمده، و ما آنرا نقل کردیم و بگفته عوفی آن نیز از گوینده قطعه فارسی مذکور در فوق است، از برهانی پدر معزی نیست، و قائل آن دیگری یعنی **کمال الملك ادیب ابو جعفر محمد بن احمد مختار زوزنی** است که از معاصرین ابو الحسن باخرزی (متوفی سال ۴۶۷) مؤلف کتاب **دمیه القصر** و از رفقا وندمای خاص او بوده. و باخرزی ذکر او را در همین کتاب آورده. و قطعه عربی مزبور از همین ادیب ابو جعفر مختار است در مدح ابو ابراهیم اسماعیل بن غصن و تمام و صحیح آن اینست:

سقانی تحت غصن الورد وردا	کمسبوك النضار مع ابن غصن،
غزال لویباری البدر ارنی	علی البدر المنیر بألف حسن.
قرمت و قد شربت الکأس نقلاً	فقال و قد ذوی شفتیه لسنی.

صاحب تذکره عرفات علی الاتفاق نسخه کاملی از لباب الالباب در دست داشته

( تعلیقات چهارمقاله ۲۶ )



و این قسمت را که در نسخه چاپی ناقص است بتمامی از عوفی نقل کرده ، و از ملاحظه همان نقل که نگارنده از روی نسخه متعلق بجناب آقای حاج حسین آقا ملک سواد برداشته ام ، بخوبی محقق میشود که این قسمت از لباب الالباب و آن دو قطعه شعر فارسی و عربی نه راجع به بهرامی سرخسی است نه متعلق به برهانی پدر معزی ، بلکه قسمت مذکور شرح حال ادیب مختار یعنی کمال الملک ابو جعفر محمد بن احمد زوزنی است ، و ابداً ذکر برهانی در میان نبوده ، و چنین مینماید که عوفی اصلاً برهانی را نیشناخته چنانکه در شرح حال پسرش معزی نیز حتی اسمی از او نمی برد . صاحب عرفات در شرح حال ادیب مختار میگوید :

« محمد عوفی آنرا<sup>۱</sup> از ادیب مختار نقل کرده و غالباً برهانی همان ادیب مختار است . . . »

باین ترتیب دیده میشود که صاحب عرفات ده برهانی و ادیب مختار هر دو را میشناخته ، و چهار مقاله و لباب الالباب هر دو را دیده بوده ، خواسته است بین قول چهارم مقاله ( که بیت معروف را از برهانی نقل کرده ) و قول عوفی ( که آن را با تمام قطعه ادیب مختار نسبت میدهد ) جمع کند ، و برهانی را با ادیب مختار یک نفر بداند ، در صورتی که این صحیح نیست ، برهانی کسی است و ادیب مختار کسی دیگر تعیین دین

باخرزی باینکه ادیب ابو جعفر محمد بن احمد مختار زوزنی که در لباب لقب داشته ، از دوستان نزدیک او بوده و او را به مرثیه فرزند خود میشمرد ، اما معنی مبسوطی از حال او بدست نمیدهد . فقط مقرر می کند که او در مدینه در آن زمان در آن وقت او روایت میکند ، و بعد در قطعاتی ز اشعار بر میبرد دارد که در آن جا بدست می آید . مدح خواجه نظام الملک و قطعه ای در مدح اسماعیل بن محمد که در

ادیب ابو جعفر محمد بن احمد مختار در اوایل سلطنت سلیمان بن احمد بن ابوالدوله ابوالرضا صاحب دیوان انشاء و اشراف بوده و در مدینه در آن وقت در آنجا یکی از پسران نظام الملک - یعنی مؤید الملک - یعنی « در دیوان نظام الملک » وزیر تازه پس از اندک مدتی بامر ملک شاه نهایت خود را بادیب ابو جعفر داد .

۱- یعنی بیت معروف برهانی متعلق به چهارم است . ( ۱۰۰ )

ابو جعفر پس از انصراف مؤید الملک مستقلاً رئیس دیوان انشاء و طغرای سلطانی شد، و کمال الملک لقب گرفت، و در این شغل بود تا مرد، و پس از مردن او مقامش را سلطان بتاج الملک فارسی داد<sup>۱</sup>.

در مختصر تاریخ سلاجقہ عماد کاتب بقلم ابوالفتح بنداری اصفہانی کنیہ این کمال الملک زوزنی ہمہ جا «ابوالمختار» چاپ شدہ و این غلط است، و صحیح آن ظاہراً یا ابو (جعفر بن) المختار بودہ است یا ابن المختار، چہ مختار بشہادت باخرزی لقب پدر او احمد بودہ نہ لقب خود او، چنانکہ باخرزی در مدح او میگوید:

شعرك يا ابن المختار مختار  
فراستی فيك أن تسود وأن  
يکاد حبّ القلوب یمتار،  
ذیل دون الغیوب استار.

عوفی علاوہ بر آنکہ بشہادت صاحب عرفات ذکر این ادیب مختار را در لباب-الالباب آورده بودہ، حکایت تاریخی بسیار مفیدی نیز راجع باو در کتاب دیگر خود، یعنی در جوامع الحکایات می آورد، و ما برای روشن شدن شرح حل این وزیر ادیب و شاعر عین آنرا در اینجا نقل می کنیم، و آن اینست:

« در ایام دولت سلطان ملکشاہ انارالله برہانہ، سالہا صاحب دیوان رسالت ابوالرضا بود، و او را صاحب دیوان طغرا میخواندند، و چون سلطان بر ابوالمحاسن<sup>۲</sup> متغیر شد و بفرمود او را میل کشیدند و شغل طغرا از وی بستند و بمؤید الملک پسر خواجہ نظام الملک داد، و آن شغل بمکان او جمال گرفت. و در عہد ابوالمحاسن مردی بود بنام ابو جعفر زوزنی، و او را ادیب مختار خواندندی، و بکمال عقل آراستہ و بانواع ہنر متبحری، نثری فایق و نظمی رایق، و لفظی عذب و خطی لطیف، و سالہا دبیری سلطان کردی و سلطان او را بحق المعرفہ شناختی.

« چون مؤید الملک حاکم طغرا شد، او را پیشکار فرمود، و استاد ابواسماعیل

۱- مختصر تاریخ عماد کاتب ص ۶۰-۶۱ (اقبال). ۲- مقصود سیدالرؤساء ابوالمحاسن

معین الملک محمد پسر کمال الدولہ ابوالرضا است کہ در دیوان انشاء و طغرای ملکشاہ از پدر خود نیابت میکرد و از منشیان زہر دست فارسی بود و در ۴۶۷ ہجری بامر ملکشاہ و بتحریرک اتباع خواجہ نظام الملک کور و با پدرش از کار برکنار شد (اقبال) رک: ص ۳۰-۳۲ تعلیقات حاضر (م. م.)

کاتب اصفهانی<sup>۱</sup> را که از علمای کبار بود و از افاضل، نیابت خود داد، و ادیب زوزنی بیکار شد و هر چند شفیعان برانگیخت، مؤید الملک استماع نکرد و او را شغلی نفرمود، و چون عطلت او از حد گذشت، و بیکاری او بغایت رسید، شماتت اعدا او را مضطر گردانید، قاضی مظفر لیشی که از افاضل علما بود و قاضی سلطان بهرامشاه<sup>۲</sup> چنین گفت که روزی در خدمت سلطان نشسته بودم، ادیب مختار در آمد و خدمت کرد و بایستاد، و چنان نمود که مگر حاجتی دارد. سلطان گفت: «مگر ادیب کاری داری؟» ادیب خدمت کرد و گفت: «بنده سالهای دراز خدمت دیوان رسالت کرده و نایب طغرا کش بوده و امثلهٔ من با طرف عالم رسیده، و دوست و دشمن خط من دیده، و درین مدت هرگز خیانتی نکرده‌ام و از من گناهی در وجود نیامده که بدان مستحق عزل باشم؛ لکن تا این شغل بمؤید الملک جمال گرفته بنده را محروم گردانیده، و بی سببی خط عزل بر من کشیده، اگر بنده درین حالت بخدمت یکی از ارکان دولت بیوندد مردمان را گویند و عیب میکنند، اگر رأی اعلیٰ حق قدیم بنده را رعایت فرماید و بر من دهد، مؤید الملک بنده را در سلک محترمان انتظام دهد تا بنده بکلی محروم نمند.»

«سلطان روی بمن کرد و گفت: «قاضی برو و مؤید الملک را بگوئی که ادیب را خدمتکار قدیم است و او را محروم نباید گردانید، و سرکار خود من عهد داشت، و در حق دیگری عنایت داری مازامضایقه نیست، و بجهت دانش در ملات چندان خدمت هست که اگر هزار دیر باشد بکار آید و ساز و منفعت و رفی حاصل آید.»

«قاضی گفت: من خدمت کرده و بیرون آمدم، سلطان گفت: «فقط همین است.»

برو و فرمان من برسان و جواب این سخن بزرگوار که من تضرع داشته‌ام، «فقط همین است» رفتم و مؤید الملک را دیدم و پیغام شاه رسانیدم، او خدمت کرد و گفت: «باشد، لیکن من سوگند خورده‌ام تا من در کار باشم، ادیب را از خدمت محروم نماند، و او ندارد که بنده خیانتکار باشم.» قاضی گفت: من امر را بر تو رسانیدم، و اگر پادشاه این مباحثت نشاید کرد، و درین معنی میباید کرده، و همچنان بر استقامت خود بود، چون خود را معذور کردم بخدمت سلطان آمدم، سلطان فرمود که: «باز آنچه»

۱- همین مؤید الملک استماعیون حسین بن علی طغرائی است که در تاریخ طغرائی مذکور است.

گفت؟ «گفتم: «خدمت کرد و امتثال نمود.» و خاموش بایستادم.

«سلطان دانست که سخنی گفته است که درمأ نمیتوان گفت، مرا پیش تخت خود خواند، من پیش رفتم و حدیث سو گند او بر زبان راندم. دیدم که اثر غضب بر روی پادشاه پیدا آمد و چهره او بر افروخت و گفت که «اگر مؤید سو گند خورده، من سو گند نخورده ام که ادیب را طغراکشی نفرمایم.» پس روی به قماج کرد. که امیر صاحب دیوان بود. گفت: «ما طغراکشی دیوان را بادیب دادیم. باید که او را بخزانہ بری، و تشریفی که معهود است، در وی پوشی، و او را بادیوان بری، و بر راست بالش وزارتی بنشانی.» ادیب خدمت کرد و دست راست ملکشاه بوسید، و حاضران او را تهنیت کردند، و به حکم سلطان روز دیگر او را تشریفی فاخر پوشانیدند و بادیوان برده بجایگاه نو بنشانند، و نظام الملك اگر خواست و اگر نخواست او را تهنیت کرد و بشاشت نمود. البینه ممکن نبود که در حق پسر خود سخنی گفتی، و کار او با اصلاح باز آوردی، و ادیب تادریحیات بود طغراکش بود، و استبداد مؤید الملك یکی از اسباب نقصان حرمت و حشمت نظام الملك گشت.»<sup>۱</sup>

حال که فی الجماله معلوم شد که ادیب ابو جعفر محمد بن احمد مختار زوزنی ملقب بکمال الملك که بوده و چه سمتی در دستگاه ملکشاهی داشته، بخوبی واضح میگردد که قول عوفی در لباب الالباب و نسبت دادن قطعه فارسی مشهور باین شخص بی اساس نیست، مخصوصاً این بیت که میگوید:

طغرای نکوکاری و منشور سعادت  
پیش ملک العرش بتوقع تو بردم.

مؤید این نکته است که گوینده آن تا دم مرگ شغل طغراکشی و منشور نویسی داشته است. ادیب مختار در این قطعه محققاً بقطعه برهانی در توصیه پسر خود معزی نظر داشته، و بیت آخر قطعه برهانی را هم. که مشهور بوده. تضمین کرده، و همین کیفیت بر آن باعث آمده است که بعضی تمام آن قطعه را برهانی نسبت دهند، و بعضی دیگر برهانی و ادیب مختار را یکی بشمارند، و درین بیت از آن قطعه که ادیب مختار گوید:

۱- خلاصه این حکایت در تاریخ نگارستان قاضی احمد غفاری ص ۱۷۲-۱۷۳ نیز مذکور است (اقبال).

آمد چهل و شش ز قضا مدت عمرم و اندر سفر از علت ده روزه بمردم.  
گویا او بمدت عمر خود اشاره میکند و از آن «خدمت دیرینه» غرض او شغل  
دبیری است که سالها در دیوان کمال الدوله و بعدها خود باستقلال متصدی آن بوده  
است.<sup>۱</sup>

ص ۶۶ س ۱۲، علاء الدوله امیر علی فرامرز - هو الامیر علاء الدوله علی ابن  
ظہیر الدین ابی منصور فرامرز بن علاء الدوله ابی جعفر محمد المعروف بابن کاکویه  
ابن دشمنزیار ، جد وی ابو جعفر کاکویه اولین امرا کاکویه اصفهان و مخدوم و مرید  
شیخ ابو علی سینا بوده است.<sup>۲</sup> علاء الدوله امیر علی از قبل سلاطین سلجوقی حاکم یزد  
و توابع آن بود و در سنه ۴۲۹ ارسالان خاتون دختر جغری بیگ عمه سلطان ملکشاه  
ابن الب ارسالان بن جغری بیگ را که سابقاً در حباله خلیفه القائم بامر الله بود تزویج  
نمود، و بدین جهت است که مصنف گوید داماد ملکشاه بود. در سنه ۴۸۸ در محاربتان  
که فیما بین سلطان برکیارق بن ملکشاه و عیش تنی بن الب ارسالان واقع شد و تنی  
مقتول گشت، امیر علی مذکور نیز با تنی کشته شد.<sup>۳</sup> (حق)

ص ۶۹ س ۷-۸، طغانشاه بن الب ارسالان - مراد شمس الدوله ابو الفوارس  
طغانشاه بن الب ارسالان محمد بن جغری بیگ داود<sup>۴</sup> بن میکائیل بن سلجوق است،  
در سلطنت الب ارسالان حاکم خراسان و مقر حکومتش هرات بود، و ازرقی از مداحان  
خاص وی بود و در قصید خود تصریح بسمه و لقب و نسب و مقر حکومت او میکند،  
از جمله در قصیده‌ای گوید:

آسمان داد و همت ، آفتاب تج و تخت

نور جان میر جغری<sup>۵</sup> اسمع شد الب ارسالان

۱- آقای قبیل در این حد قصیده‌ی «میر محمد علی» را در «تذکره سلجوقیان» ص ۱۱۰  
میشود، نقل کرده‌اند. (م.م.)  
۲- «تذکره سلجوقیان» ص ۱۱۰.  
۳- «تذکره سلجوقیان» ص ۱۱۰.  
۴- «تذکره سلجوقیان» ص ۱۱۰.  
۵- «تذکره سلجوقیان» ص ۱۱۰.  
British Museum. Or. 141 ff. 65b-67a.  
س ۲ (م.م.)  
سلجوقی و در سلطان ابی ارسالان و حد ملکشاه (حق).

## مفخر سلجوقیان سیف امیر المؤمنین

شمس دولت، زین ملت، کهن امت شه طغان.

در جای دیگر گوید:

ستوده کهن امم، پادشاه خوب خصال،  
خدایگان عجم، آسمان جود و جلال.

گزیده شمس دول، شهریار زین ملل  
طغانشه بن محمد<sup>۱</sup> که خواندش گردون  
در قصیده دیگر گوید:

که آسمان فخار است و آفتاب هنر.  
ز بیم زرد شود در کف یلان خنجر.  
زه ای طغانشه<sup>۲</sup> الب ارسلان شیرشکر!

ابوالفوارس خسرو طغانشه آن ملکی  
چو رایت تو بجنبند شها! - ز قلب سپاه  
بنعره مریخ اندر فلک همی گوید:

اما در آنیکه پای تخت او هرات بوده در همین قصیده گوید:

کزو زنتد مثل زیب را بهر محضر.

هری که حضرت شاه تو بود چونان بود

دیگر در قصیده معروف که مطلعش اینست:

بسی نکوتر و خوشتر ز بار وز پیرار:  
یکی ز دین عرب، عید احمد مختار.

خوش و نکوز پی هم رسید عید و بهار  
یکی ز جشن عجم، جشن خسرو افریدون  
در مدیحه گوید:

بگفت رودکی از روی فخر در اشعار،  
بنا و جوب بهم کرده از صفار و کبار،  
زر مدور صافی دوبار بیست هزار.

حدیث میر خراسان و قصه توزیع  
بدانچ داده بد او را هزار دیناری  
تو در هری شبی - خسروا! - ببخشیدی

و عجب آنست که این طغانشاه بکلی مجهول الحال است<sup>۳</sup>، واحدی از مورخین

۱- محمد اسم الب ارسلان بوده است. (چق).  
۲- باضافه باسم پدر برسم زبان فارسی یعنی طغانشه بن الب ارسلان. (چق).  
۳- آذی فروزانفر نوشته‌اند (مجتهدارمان شماره ۴-۵ ص ۱۴۵-۱۴۶): این طغانشاه یعنی طغانشاه بن الب ارسلان بکلی مجهول الحال نیست، و مورخین دیگر هم جز مصنف چهارمقاله از وی نام برده‌اند. معین اسفزاری در کتاب روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات در ذکر ولات شهر هرات گوید: «پس سلطان الب ارسلان پسر خود را شمس الدوله طغانشاه را بهرات فرستاد، بعد از آن ظهیر الملک ابونصر بن سعید بن محمد بن الموکل انیشابوری والی هرات بود تا وقتی که الب ارسلان را وفات رسید. پس ملکشاه بن الب ارسلان رسید و او هرات را برادر خود طغانشاه مسلم داشت و وزارت بطریق پدر خود بقیه حاشیه در صفحه بعد





بر معزی بوده است، و وفات معزی علی الاصح قبل از سنه ۵۲۰ است.<sup>۱</sup> پس محال است که ازرقی زمان طغانشاه بن مؤید آی ابه را که در سنه ۵۶۹ جلوس نمود دریافته باشد، ثالثاً یکی از ممدوحین ازرقی امیرانشاه بن قاورد بن جغری بیک بن مکائیل بن سلجوق از شاهزادگان سلجوقیه کرمان است، و وفات امیرانشاه چنانکه خواهد آمد قبل از سنه ۴۷۷ واقع شده است، پس چگونه ممکن است ازرقی که معاصر امیرانشاه بوده عصر طغانشاه را که در سنه ۵۶۹ (یعنی بعد از ۹۲ سال دیگر) جلوس نموده درک کرده باشد.

دولت‌شاه سمرقندی در تذکرة الشعراء<sup>۲</sup> و امین احمد رازی در تذکره هفت اقلیم<sup>۳</sup> و حاجی خلیفه در کشف الظنون در تحت «الفیه» گفته اند که در خاندان سلجوق دو طغانشاه بودند: یکی طغانشاه بن مؤید و یکی طغانشاه قدیم ممدوح ازرقی که طغرل بیک خال او بود و مقر سلطنت او نیشابور بوده است، و تمام این فقرات کلامه بکلامه ختاست، زیرا که طغانشاه بن مؤید آی ابه از خاندان سلجوق نیست، و طغرل بیک عم پدر طغانشاه بن مؤید بوده است نه طغانشاه بن الب ارسالان، و مقر حکومت این اخیر هرات بوده است نه نیشابور، والله الهادی الی الصواب. (چق).

ص ۶۹ س ۹، امیر ابو عبدالله قرشی. این شخص همانست که شمس قیس در المعجم باب عروض ازو چنین یاد کرده است: «و این دایره را منعکسه از بهر آن خوانده‌اند... و بهرامی سرخسی در کتاب غایة العروضین آورده است که این دایره (ابو) عبدالله قرشی<sup>۴</sup> نهاده است.»<sup>۵</sup> و رک: مقدمه المعجم بقلم قزوینی. چاپ مدرس رضوی ص. ج.

بعضی «قرشی» را درین مورد بفتح قاف بمعنی نسفی خوانند، و آن صحیح نیست، چه قرشی<sup>۶</sup> (مغولی بمعنی قصر و کوشک) است، و آن در عهد جغتای خان کبک

۱- علی الاصح... است (رجوع بخاتمة الطبع تفسیر ابوالفتوح رازی) (چقدا): در سنه ۵۴۲ (چق). و رک: تعلیقات حاضر ص ۱۳۷ (م.م.)  
 ۲- طبع پروفیسور برون ص ۲۳، ۱۱۰ (چق).  
 ۳- British Museum, Or. 203 f. 193. (چق).  
 ۴- تمام نسخ جز نسخه اصل قرشی است و در (نسخه) اصل (فوشی) است. (قزوینی).  
 ۵- رک: المعجم چاپ مدرس رضوی ص ۱۴۱. ۶- Qarshi.



در قرن چهاردهم مسیحی ( هشتم هجری ) بشهر نسف (واقع در بین جیحون و سمرقند) اطلاق شده است ، و در عهد تألیف چهار مقاله عنوان قرشی برای شهر مزبور معهود نبوده است . رك : بارتولد . تركستان ص ۱۳۶ و ۴۲۷ ؛ دائرة المعارف اسلام : نخشب . ( م . م )

ص ۶۹ س ۹ ، ابوبکر ازرقی - هو ابوبکر زین الدین بن اسماعیل الوراق الازرقی الهروی . پدرش اسماعیل وراق معاصر فردوسی بود و فردوسی در وقت فرار از سلطان محمود غزنوی چون بهرات رسید بخانه او نزول کرد و مدت ششماه در منزل او متواری بود<sup>۲</sup> . از بعضی ابیات او معلوم میشود که نام او جعفر (۳) بوده است . در خطاب به طغانشاه بن الب ارسلان سلجوقی گوید :

خسروا ! جانم نژند و تنگدل دارد همی  
سرد و سوزان اندر آمد باد آذر مه زدشت  
گر بزر جعفری دستم نگیری ، خسروا !  
زیستن در بینوائی ، بودن اندر یکدری .  
تیره گون شد باغ آزاری ز باد آذری .  
بینوائیها و سرماها خورم من جعفری<sup>۴</sup> .

قصاید وی غالباً در مدح دو نفر از شاهزادگان سلجوقیه است : یکی شمس الدوله طغانشاه بن الب ارسلان بن جعفری بیك بن میکائیل بن سلجوق که ترجمه حاش در حاشیه سابق مذکور شد<sup>۴</sup> ، دیگر امیرانشاه بن قورد بن جعفری بیك بن میکائیل بن سلجوق<sup>۵</sup> و قارد اولین ملوک سلجوقیه کرمان است ، و امیرانشاه بساطت نرسید<sup>۶</sup> .

۱- عوفی ( ۲ : ۱۸۶ ) او ابوالحسن میباشد ، و قرد برومی مدعی بیشتر است .  
۲- رجوع کنید ص ۵۹ اجاب لیدن = ص ۸۰ ، نیز چهار جسر الحق ، ص ۱۰۰ .  
۳- وشتاد و یک مجله ارمن شماره ۶-۷ ص ۳۰۱ ؛ و شماره ۱۰ ص ۱۰۰ و ۱۰۱ .  
۴- اگر مقصود من جعفری در بیت حیرت ، آن سلجوقی باشد ، که در آنجا آمده ،  
ترکیب آن ، قورد بنان و سی مصدق است ، و از برومی لازم بود که در آنجا ،  
اصل آن چنین است :

گر بزر جعفری دستم نگیری ، خسروا !  
و عرض ازرقی آنست که اگر مراد جعفری جعفری بن جعفری باشد ،  
مابعدی برای تهیه او از رومستان مدعی است که او در آنجا در آنجا  
شرك : ص ۲۱۳ ، مدامه ، ص ۵۰ .  
منشأه حاتم کرد قورد بن خلف کرد ، و پس از آنکه در آنجا  
۲۶۶ میشود . ( مینوی ) .

تاریخ وفاتش را مورخین اهتمامی ننموده ضبط نکرده‌اند، ولی در تاریخ سلجوقیه کرمان تألیف محمد ابراهیم<sup>۱</sup> گوید: چون سلطان‌شاه بن قاورد در سنه ۴۷۶ وفات نمود، از اولاد قاورد جز تورانشاه بن قاورد کسی نمانده بود، پس معلوم میشود که امیرانشاه بن قاورد مذکور قبل از سنه ۴۷۶ وفات نموده، پس عصر ازرقی فی الجمله معلوم گردید. تقی‌الدین کاشی وفات ازرقی را در سنه ۵۲۷ مینویسد و ظاهراً ازرقی اقلماً چهل سال زودتر ازین تاریخ وفات نموده است، زیرا که اگر تا این تاریخ در حیات بوده، لابد مدتی طویل معاصر معزی بوده است، و حال آنکه عوفی گوید: «ازرقی بمدت سابق بر معزی بود»، دیگر آنکه در دیوان او هیچ ذکری از سلطان ملک‌شاه و سلطان سنجر و وزرا و امرای ایشان نیست، و اگر ازرقی تا سنه ۵۲۷ زیسته بودی البته مدح و ثنای آن سلاطین عظیم الشان که همه شعر دوست و فضل پرور بودند در دیوان او مثبت بودی، دیگر آنکه پدر ازرقی چنانکه گذشت معاصر فردوسی بود<sup>۲</sup> و وفات فردوسی مدتی قبل از سنه ۴۲۱ واقع شده و مستبعد است که پسر چنین کسی صد و ده سال دیگر (یعنی تا سنه ۵۲۷) در قید حیات باشد<sup>۳</sup>. خلاصه از قراین ظاهر میشود که ازرقی قبل از جلوس سلطان ملک‌شاه بن الب ارسلان یعنی قبل از سنه ۴۶۵ وفات نموده و زمان وی را در نیافته است<sup>۴</sup>. ازرقی در تشبیهات غریبه و تخیلات عجیبه

۱- طبع مسیم هوتسما ص ۱۸. (حقی). ۲- زاری این خبر معتبر القول نیست (مینوی).

۳- آقای فروزانفر نوشته‌اند (مجله ارمان شماره ۶-۷ ص ۲۰۲): «این در صورتی لازم است که ازرقی در سنه ۴۲۱ متولد شده باشد. برین دعوی دلیلی اقامه نکرده‌اند، و گرنه میتوان ولادت ازرقی را بعد ازین تاریخ فرض کرد. و اگر تصور شود که ازرقی مداح طغان‌شاه بوده و وی در سلطنت الب ارسلان یعنی مابین ۴۵۵ و ۴۶۵ حکومت هرات یافتند. ناچار باید ازرقی را در آن هنگام بر تائی شایسته و در خور ستایش امرا پنداشت و ازینرو باید در حدود سال مفروض متولد شده باشد. گوئیم این سخن وقتی درست است که ازرقی طغان‌شاه را در اولین دور حکمرانی او یعنی مابین سنه ۴۵۵ و ۴۶۵ ستوده باشد، ولی اگر فرض شود که او طغان‌شاه را در دوره دوم حکمرانی وی، یعنی مابین سنه ۴۶۵ و ۴۸۵ ستوده است، این اعتراض رفع خواهد شد. . . . ۴- این سخن در صورتی درست است که ازرقی فقط در اولین دور حکمرانی طغان‌شاه بمدح وی پرداخته باشد و چنانکه از تاریخ هرات مستفاد میگردد، طغان‌شاه در زمان پدر خود مدت زیادی حکومت نداشته و زمان حکومت دومین او بیشتر بوده، و بدین جهت شاید بتوان فرض کرد که ازرقی در دومین بار از حکومت وی بمدح او شتافته و آن عطا‌های جزیل (که در صفحه ۱۷۲ [چاپ لیدن = ص ۲۱۴ تعلیقات حاضر] در ضمن اشعار ازرقی ذکر شده) از وی دیده است. (فروزانفر، مجله ارمان شماره ۶ و ۷ ص ۲۰۲-۲۰۳).

و اشیاء غیر موجودہ در خارج یدی طولی داشته ، وغالب بلکہ تمام اشعار او بر همین سبک و اسلوب است . رشید الدین وطواط در حدائق السحر در صنعت تشبیہ گوید : « والبتہ نیکو و پسندیدہ نیست اینکہ جماعتی از شعرا کرده اند و می کنند چیزی را تشبیہ کردن بچیزی کہ در خیال و وهم موجود باشد نہ در اعیان ، چنانک انگشت افر وختہ را بدریای مشکین کہ موج او زرین باشد تشبیہ کنند ، و ہر گز در اعیان نہ دریای مشکین موجود است و نہ موج زرین ، و اعلیٰ روزگار از قلت معرفت ایشان بتشبیہات ازرقی مفتون و معجب شدہ اند ، و در شعرا و ہمہ تشبیہات ازین جنس است و بکار نیاید . بسیاری از صاحبان تذکرہ و حاجی خلیفہ در کشف الظنون تألیف کتاب سند باد نامہ و الفیہ و شلفیہ را بازرقی نسبت دادہ اند ، و این قول خطای محض است . اما کتاب سند باد از قصص و حکایات فرس یا ہند است ، و مدتی طویل قبل از اسلام تألیف شدہ . مسعودی در مروج الذهب کہ در حدود سنہ ۳۳۲ تألیف شدہ در باب اخبار ہند و ملوک قدیمہ آن گوید : « ثم لاک بعدہ کوش فاحدث ہند آراء فی الدیانات علی حسب ما رأی من صلاح الوقت و ما یحمد من التکلیف اهل العصر و خرج من مذهب من سلف و ہن فی مملکتہ و عصرہ سند باد و لہ کتاب الوزراء السبعۃ و المعام و الغلام و امرت العرب و هذا [ہو] الکتاب المترجم بکتاب المسند باد . ابو الفرج محمد بن اسحاق البزاق المعروف بابن ابی یعقوب النذیم در کتاب الفہرست کہ در سنہ ۳۷۷ ہجری تألیف شدہ در سنہ ۱۸۷۲ مسیحی باہتمام علامہ مستشرق فلوکل المانی بطبع رسیدہ . « اخبار المسامیرین و المخرفین و اسماء الکب الامتقا فی الاسرار و الخبرات و ... » و فاما کتاب کلیانہ و دمنہ فقد اختلف فی امرہ فقیل عمدتہ الہند ، و خبر ذات فی صدر الکتاب و قیل عملتہ ملوک الاسکانیہ و نحتہ الہند ، و قیل عملتہ الفرس و قیل عملتہ العرب . ان الذی عملہ بزرگہ ہر الحکیم اجزاء و اللہ اعلم بذاتہ . سند باد در نسخہ کبیرہ و کثیرہ نسختان کبیرہ و صغیرہ و الخاف فیہ مثل الخاف فی غیبہ و دمنہ و العرب و الاسکانیہ و الہند ان یکون الہند منفتحہ ، خواہ اصل تألیف سند باد نامہ از ایرانیان بودہ یا از ہندوستان .

هند، در هر صورت يك نسخه پهلوی از آن تازمان ساهانیه موجود بوده است<sup>۱</sup>، و در عهد امیر نوح بن منصور بن نوح بن نصر بن احمد<sup>۲</sup> بن اسماعیل سامانی (سنه ۳۶۶-۳۸۷) بفرمان وی خواجه عمید ابوالفوارس قناوزی<sup>۳</sup> آنرا از زبان پهلوی پیارسی ترجمه نمود،

۱- علامه دهخدا باستناد ابیات ذیل از رودکی که از لغت نامه‌ها گرد آورده‌اند، و تطبیق آنها با داستان سندباد نامه حدس زده‌اند که رودکی سندباد نامه را بنظم در آورده است، و چون وفات رودکی در سنه ۳۲۹ است، بدیهی است که وی پیش از ابوالفوارس معاصر نوح بن منصور (۳۶۶-۳۸۷) میزیسته:

گفت هنگامی یکی شهزاده بود      گوهری و پر هنر آزاده بود ۰۰۰  
شد بگرما به درون استاد غوشت      بود فریبی و کلان، بسیار گوشت . رودکی .  
(در رودکی چاپ نفیسی ج ۳ ص ۱۰۷۹ بجای «استاد» «يك روز» و در بعض نسخ «افتاد» آمده-  
غوشت بمعنی برهنه است) این بیت‌ها مقایسه شود با (داستان مرد گرماوه بان با زن خویش و شاهزاده)  
در سندباد نامه ظهیری مصحح احمد آتش ص ۱۷۳ ببعد .

آن گرنج و آن شکر برداشت پاک      و ندر آن دستار آن زن بست خاک  
آن زن ازدکان فرود آمد چو باد      پس فلرزنگش بدست اندر نهاد  
مرد بگشاد آن فلرزش خاک دید      کرد زن را بانگ گفتش ای پلید...  
[رك : رودکی چاپ نفیسی ج ۳ ص ۱۰۷۸-۱۰۷۷] مقایسه شود با (داستان زن صاحب جمال با  
مرد بقال) در سندباد نامه ظهیری طبع احمد آتش ص ۱۲۹ ببعد مخصوصاً ص ۱۳۱ .

در لغت نامه دهخدا بشاهد «رُغند» چنین آمده :  
«کرد روبه یوزواری يك رُغند      خویشتن را زان میان بیرون فکند .

(از سندبادنامه منظوم رودکی) . و در صورت صحت حدس آقای دهخدا ظهیری ازین امر اطلاع نداشته است (م.م.)

۲- در جق (ص ۱۷۶ س ۱۴) بطریق متن آمده و صحیح است، ولی در غنظنامه در ستون خط «نصر  
ابن نوح بن نصر بن احمد» و در ستون صواب «نصر بن احمد» نوشته شده است !

ظهیری سمرقندی در مقدمه سندباد نامه نویسد: «و بیاید دانست که این کتاب بلغت پهلوی  
بوده است، و تا بروز کار امیر اجل عالم عادل ناصرالدین ابومحمد نوح بن منصور السامانی - انرا لله برهانه  
- هیچ کس ترجمه نکرده بود، امیر عادل نوح بن منصور فرمان داد...»

۳- کوریا (چنانکه در مقدمه ترجمه فارسی آن بقلم بهاء الدین ظهیری مسطور است). (چقدار).  
در لغت نامه دهخدا هم (لابد باستناد نوشته فوق) نسبت ابوالفوارس، قناوزی آمده؛ و اصلاً چنین  
نسبتی شناخته نیست . آقای مینوی در حاشیه نسخه چهار مقاله خود نوشته اند :

« و صحیح قناوزی، از «قناوزی» است، و قناوز قریه‌ای از فرای نیشابور بوده (سمعانی) ، و هم  
ایشان در «پانزده گفتار» چاپ طهران ۱۳۳۳ ص ۱۵۸ در نسبت مؤلف سندباد نامه «قناوزی» یاد کرده  
و در حاشیه نوشته‌اند: «قناوز، بقاف مفتوح وراء مکسور، اسم قریه‌ای بوده است بیرون شهر نیشابور .  
قناوزی بواو که دیگران نوشته‌اند، ظاهراً غلط است. »

بقیه حاشیه در صفحه بعد

۱- باهتمام احمد آتش . استانبول ۱۹۴۸ ص ۲۵ .

و این نسخه ظاهراً از میان رفته است، و در حدود سنه ۶۰۰ هجری بهاء الدین محمد ابن علی بن محمد بن عمر الظهیری الکاتب السمرقندی که دبیر سلطان طمغاج خان ابراهیم ما قبل آخرین از ملوک خانیه ماوراءالنهر بود، ترجمه ابوالفوارس قناوزی را اصلاح و تہذیب نموده بزبان فارسی فصیح ممزوج با بیات و امثال عرب در آورد<sup>۲</sup> و ظاهراً

۱- ابراهیم طمغاج نیست، بلکه در کن الدین (یا جلال الدین) الی قناع تنکابانکا ابوالمظفر قلیج طمغاج خاقان بن قلیج قراخان، برهن خلیفہ اللہ ناصر امیر المؤمنین (سندبادنامه ظہیری صحیح احمد آتش ص ۳۴۱ و ۸) و ام وی مسعود بوده (مقدمہ ترکی سندبادنامه بقام احمد آتش ص ۶۵) (از یادداشتہای آقای مینوی). ۲- تا آنجا کہ ضعیف میدانم فقط یک نسخه ازین کتاب در لندن در مؤزہ بریطانیہ موجود است و من از روی آن یک نسخه برای خود نویسانیدم و فقرات متن عیناً از دیباچہ آن نقل شدہ است اچوقہ بعد ہانسخ دیگر سری از آن بدست آمدہ از یک مقدمہ ترکی سندبادنامہ طبع احمد آتش ابو همچنین «سندباد نامہ عربی» بزبان عامیانه در نسخہ شہید عالی پشا موجود است کہ احمد آتش برادر پایان سندبادنامہ ظہیری چاپ کردہ است ام ۱۰۰.

بقیہ حاشیہ از صفحہ قبیل

در سندباد نامہ ظہیری صحیح احمد آتش آمدہ (ص ۲۵) : «بویزد دست لیل من لیل من لیل بہدوی بودہ است، و تا بروز گزار امیر اجل عالم عادل ناصر الدین ابو محمد توح بن منصور السمرقندی را پادشاہ برہاند - هیچکس ترجمہ نکردہ بود - میر عادل توح بن منصور فرمان داد خواجہ عمید السمرقندی قناوزی را کہ از زبان فارسی ترجمت کند، و تفاوت و اختلافاتی بی نبودہ یافتہ برداشت و راست کند، بہ تاریخ سنہ تسع و ثمانین و ثمانمید خواجہ عمید ابوالفوارس توح را کہ وقت محفل داشت آورد، و این کتاب را بہبیت دزی برداشت، و در روضہ حاشیہ ص ۲۵ کہتہ از وی دربار سجاد حطی و تہذیب و در نسخہ دیگر دو ماوردی، (بدون نقطہ) و در سجاد دیگر ماوردی آمدہ، صحیح امیر و توح را برگزیدہ است، اسدی در لغت فارس صحیح الفیاض ص ۱۸۸ آوردہ بودہ، و سجاد حطی اسدی کہ شراب آن نیل بود، آمد لیل کوید:

ساز توئی ساج پیش و جان تو خرم

باز توئی ساج پیش و جان تو خرم

و اسدی این کلمہ را در ردیف لغات مختوم کردہ، کہ در لغت سجاد حطی دربار سجاد حطی و توح برزای قرشت بروزن نو آورده، و در حقیقت سجاد حطی کہ شراب سجاد حطی را در بار سجاد حطی و توح پناہرا ہمین نام است کہ در غرض از ملوک فارس کہ ظہیری سندبادنامہ دربار سجاد حطی و توح پناہوی خسرو قبادان و بزرگ، در اواخر شراب خود کہ بدین نام العنبر کہ در لغت سجاد حطی و توح پناہوی و خیرہ الباخری، المرودی و امثالہم است، و اجودہ است، و سجاد حطی و توح پناہوی قبادان و بزرگ وی، ترجمہ کردہ، و مجاہد امورش برایش سجاد حطی و توح پناہوی نام قریبای از قرای پشاہ بودہ، است بدان ہمین است، سندبادنامہ صحیح احمد آتش، و سجاد حطی و توح پناہوی در آن، در مآخذی یاد شدہ، در صورتیکہ در بار سجاد حطی و توح پناہوی سندبادنامہ داده اند، از سہ نسخہ مآخذ طبع سندبادنامہ در مآخذ سجاد حطی و توح پناہوی، و سجاد حطی و توح پناہوی بہ تی تصحیف شدہ (بہرروز ہم شناختہ شدہ از مشہوران در لغت ابوالفوارس ہمین صورت است) واضح می نماید. (ام م.)



ازرقی همان ترجمه ابوالفوارس قناوزی را برشته نظم کشیده یا اقللاً در صدد نظم آن بوده است چنانکه ازین ابیات مستفاد میشود ، در قصیده‌ای در مدح طغان‌شاه گوید :

شهریارا! بنده اندر مدحت فرمان تو      گر تواند کرد بنماید زمعنی ساحری.  
هر که بیند شهریارا! بندهای سندی باد      نیک داند کاندرو دشوار باشد شاعری.  
من معانیهای او را یاور دانش کنم      گر کند بخت تو شاه! خاطر مرا یآوری.

و این نسخه نظم ازرقی (اگر فی الواقع از عالم قوه بحیث فعلیت در آمده بوده) الآن بکلی از میان رفته است و اثری از آن باقی نیست . و مرتبه دیگر سندبادنامه در سنه ۷۷۶ بنظم رسیده است و ناظم آن معلوم نیست ، و یک نسخه از این نظم در کتاب-خانه دیوان هند (انڈیا آفیس) در لندن موجود است<sup>۲</sup> ، و این ضعیف آنرا دیده‌ام . نظم آن بغایت سخیف و سست و رکیک است و بهیچ نمی‌ارزد. اما کتاب الفیه و شلفیه آن نیز از کتب قدیمه است<sup>۳</sup> ، و مدت‌ها قبل از عصر ازرقی معروف بوده . از جمله ابن‌الندیم در کتاب الفهرست ص ۳۱۴ در باب «اسماء الکتب المؤلفه فی الباه الفارسی و الپندی و الرومی و العربی» از جمله این دو کتاب را می‌شمرد : «کتاب الألفیه الصغیر و کتاب الألفیه الکبیر» و بیهقی در تاریخ مسعودی گوید که «سلطان مسعود غزنوی بر روزگار جوانی که بهرات میبود پنهان از پدر شراب میخورد ، پوشیده از ریحان خادم فرودسرای خلوتها میکرد و مطربان میداشت مرد وزن که ایشان را از راههای نبره نزدیک وی بردندی ، در گوشک و باغ عدنانی فرمود تا خانه‌ای بر آوردند خواب قیلوله را ، و این خانه را از سقف تاپیای زمین صورت کردند صورتهای الفیه از انواع گرد آمدن مردان با زنان همه برهنه ، چنانکه جمله آن کتاب را صورت و حکایت و سخن نقش کردند . امیر بوقت قیلوله آنجا رفتی و خواب آنجا کردی . و جوانان را شرط است که چنین و مانند این بکنند . خبر این خانه بصورت الفیه سخت پوشیده با امیر

۱- لا اقل . (م.م.)      ۲- رجوع کنید بفهرست کتابخانه دیوان هند تألیف ایتنه (Ethé)

نمره ۱۲۳۶ . (چق) .      ۳- نسخه‌ای از «الفیه و شلفیه» با تصاویر در کتابخانه سلطنتی تهران هست . (امینوی) .



ابراهیم ازدنیارفت و مسعود سعد سلمان رادر زندان بگذاشت خطاست ، و احتمال دوم اقرب بصواب است چه صریح اشعار مسعود سعد سلمان خود آنست که سلطان ابراهیم پس از ده سال حبس او را عفو کرد و از زندان خلاصی بخشید ، و او به هندوستان رفت و در آنجا بحکومت چالندر منصوب گردید ( رجوع کنید بایات رائیه ص ۱۴۶-۱۴۷ ) . ۲ ( جق ) .

ص ۷۱ س ۱۵ ، اورا بوجیرستان بقلعه نای فرستادند - وجیرستان بتحقیق معلوم نشد کجاست ، و تعیین موضع قلعه نای نیز در هیچ جا یافت نشد مگر در کتاب نزهة القلوب لحمدالله المستوفی القزوینی که در فصل « ربع مرو شاهجان » آنرا ذکر نموده فقط گوید : « قلعه نای محبس مسعود سعد سلمان است . » نظامی عروضی و سایر ارباب تذکره محبس مسعود سعد سلمان را از ابتدا تا انتها قلعه نای دانسته اند ، و آن سهواست و صحیح چنانکه از اشعار خود مسعود سعد سلمان در مواضع عدیده استنباط میشود ، آنست که وی دو مرتبه بحبس افتاد : کورت اول ده سال در عهد سلطان ابراهیم ؛ هفت سال از آن در دو قلعه سو و دهک و سه سال دیگر در قلعه نای ؛ و کورت ثانی در عهد سلطان مسعود بن ابراهیم هفت یا هشت سال در قلعه هرنج ، خود گوید هنگامی که بقلعه هرنج محبوس بوده :

هفت سالم بکوفت سو و دهک      پس از آنم سه سال قلعه نای .

درمر نجم کنون سه سال و بود      که بیندم درین چو دوزخ جای .

و دهک منزلی است از منازل مابین زرنج پایتخت سیستان و بست که در حدود زابلستان یعنی ملک غزنه است ، و هرنج در برهان قاطع گوید قلعه ایست در هندوستان

۱- اگر درست است که مسعود پیش از ده سال در حبس بوده ، پس هر دو فرض را میتوان قبول کرد و لازم نیست که تنها یکی از دو احتمال را بپذیریم چنانکه خود در صفحه ۱۲۵ ( چاپ لیدن = ص ۱۲۳ تعلیقات حاضر ) هر دو احتمال را پذیرفته و بحکایت صفحه ۱۲۲ ( چاپ لیدن = ص ۱۲۰-۱۲۱ چاپ حاضر ) که اینجا مورد بحث شده استند چسبند ، و اگر این هر دو احتمال قبول نشده بود مضاب صفحه ۱۴۵ راجع بآغاز حبس مسعود و انجام آن نوشته نمیشد ( فروزانفر ، مجله ارمان شماره ۶ و ۷ ص ۲۰۳-۲۰۴ ) . ۲- چاپ لیدن = ص ۱۲۳-۱۲۴ تعلیقات حاضر ( م.م. ) ۳- اصطخری ص ۲۴۹-۲۵۰ ، ابن حوقل ص ۳۰۵ : مقدسی ص ۵۰ . ( جق ) .



وسو معلوم نشد کیجاست<sup>۱</sup> .  
 ص ۷۲ س ۶-۷ ، این اشعار بر آن پادشاه خواندند و او بشنید که بر هیچ موضع او  
 گرم نشد. سلطان ابراهیم غزنوی خود قبل از رسیدن به سلطنت مدت سیزده سال در  
 قلاع بزغند و نای محبوس بوده است، این است که حبس ده ساله مسعود سعد سلمان در  
 نظر او چندان غریب و خارج از معتاد نمی آمده است . ابوحنیفه اسکافی گوید در  
 قصیده ای در مدح او<sup>۲</sup> :

بی از آن که آمد از او هیچ خطا از کم و بیش  
 سیزده سال اگر ماند در خلد کسی  
 سیزده سال شهنشاہ بماند اندر حبس  
 سیزده سال کشید او ستم دهر ذمیم .  
 بر سبیل حبس ، آن خالد نماید چو جحیم .  
 کز همه نعمت گیتیش یکی صبر ندیم .

ص ۷۲ س ۷ ، و از دنیا برفت و آن آزاد مرد را در زندان بگذاشت .  
 گفتیم که این فقره ظاهر آسپهواست از نظامی عروضی (رجوع کنید بس ۱۷۹) (چق) .  
 ص ۷۲ س ۸ ، ومدت حبس او بسبب قربت سیف الدوله دو ازده سال بود .  
 این نیز ظاهر آسپهواست و صحیح ده سال است (رجوع کنید بس ۱۱۹) (چق) .  
 ص ۷۲ س ۹ ، ابونصر پارسی - قوام الملک نظام الدین ابونصر هبساله الفارسی  
 از اعیان دولت سلطان ابراهیم و سلطان مسعود بن ابراهیم غزنوی بود ، و در زمان  
 سلطان مسعود که پسرش عضدالدوله شیرزاد حاکم هندوستان گردید ، ابونصر فارسی  
 نایب و سپه سالار او بود . چنانکه مسعود سعد سلمان گوید :

خواجه ابونصر پارسی که جهان  
 شهر بوده سبب هاری  
 سر همت بلند باد بدو  
 هیچ همت ندارد از مهین  
 درده شغل سپاه سالاری  
 شادمان شد سیرت شادمانی

و بسابقه محبتی که در بین بوده ابونصر فارسی مسعود سعد سلمان را  
 چناندر از بلاد هند فرمود پس از مدتی بسعادت و الفرح آمد .

۱ - کتب مقدمه دیوان مسعود سعد سلمان در کتابخانه مجلس شورای اسلامی  
 قدیم (شماره ۳۸۹-۳۹۰) ، ص ۳۰۳ ، در این کتاب در باب ۳ ، در مورد ابونصر  
 ص ۲۲۳-۲۲۴ ، بیانات حبس ابونصر در قلاع بزغند و نای آمده است .  
 ۲ - رجوع کنید به کتاب مقدمه دیوان مسعود سعد سلمان ، شماره ۳۸۹-۳۹۰ ، ص ۳۰۳ .  
 حاکم ابونصر ، مقدمه دیوان مسعود سعد سلمان ، ص ۳۰۳ ، در مورد ابونصر

Marfat.com

یا غیر او<sup>۱</sup>) ابونصر فارسی مغضوب سلطان مسعود گردید، چنانکه گوید :

بوالفرج شرم نایدت که بجهاد  
بچنین حبس و بندم افکندی.

وینچنین قوتی تراست که تو  
«پارسی» را کنی شکاوندی.

و بستگان او نیز هریات بعقوبتی مبتلی گردیدند از جمله مسعود سعد سلمان بود که هشت سال در حصار مرنج محبوس گردید. و وفات ابونصر پارسی در عهد ارسالشاه بن مسعود بن ابراهیم (سنه ۵۰۹-۵۱۱) واقع گردید<sup>۲</sup> چنانکه مسعود سلمان در خطاب بارسالانشاه گوید :

بونصر پارسی ملکا جان بتو سپرد  
زیر اسزای مجلس عالی جز آن نداشت.

(چق)

ص ۷۴ س ۹، هشت سال - علیقلی خان داغستانی متخلص بواله صاحب ریاض

الشعرا و مرحوم رضا قلیخان در مجمع الفصحا کلامه هشت را در این موضع بتصحیف «بیست» خوانده اند و نوشته اند که «مسعود سعد سلمان درازده سال [در عهد سلطان ابراهیم و بیست سال] در عهد سلطان مسعود در حبس بود که مجموع سی و دو سال باشد» و ملاحظه نکرده اند که تمام مدت سلطنت مسعود هفده سال بیش نبود، چگونه مسعود سعد سلمان بیست سال در سلطنت او محبوس بوده است؟! و در جمیع نسخ چهارمقاله در کمال وضوح «هشت» نوشته شده است.

ص ۷۴ س ۱۱، ثقة الملك طاهر علی - مشکان - ثقة الملك طاهر بن علی ابن

مشکان وزیر سلطان مسعود بن ابراهیم بود<sup>۳</sup> و شعراء عصر را از قبیل مسعود سعد سلمان و ابوالفرج رونی و مختاری غزنوی و سنائی غزنوی در حق وی مدایح غراست. و وی برادر زاده ابونصر منصور بن مشکان دبیره عروف سلطان محمود و سلطان مسعود و مصنف کتاب «مقامات ابونصر مشکان» و استاد ابوالفضل بیهقی صاحب تاریخ مسعودی است، و تقریباً صفحهای از تاریخ بیهقی از ذکر او خالی نیست، و وفات وی یعنی ابونصر

۱ - ر.ک : مقدمه دیوان مسعود سعد بقلم یاسمی ص ۱۰، سج (م.م.) ۲ - برای بقیه

ترجمه ابونصر پارسی رجوع کنید بلباب الالباب ج ۱ ص ۲۱-۲۲ (چق) و ر.ک : مقدمه دیوان مسعود بقلم یاسمی ص لب - لچ (م.م.) ۳ - در عهد ... و بیست سال (چقد!) : - (چق).

۴ - لباب الالباب ج ۲ ص ۲۴۶ (چق) و ر.ک : مقدمه دیوان مسعود ص لز - لچ (م.م.)



واقعه قتلش بنفسه حضور بهم رسانیده باشد. منشأ این همه خلط و خطا در این مسئله که نظامی عروضی خود ادعای سماع شفاهی میکند معلوم نیست، و ظاهراً یکی از مطالعه کنندگان درین موضع از کتاب دستی برده و عبارت را تحریف نموده، و بعضی کلمات زیاده و نقصان نموده است. در هر صورت چند تن از مشاهیر اشخاص که در ازمنه مختلفه تاریخ میزیسته‌اند و بعضی قریب پنجاه سال متأخر از مصنف بوده اند در این حکایت بایکدیگر مخلوط شده است: یکی شهاب الدوله قتلش که تقریباً صدسال قبل از تألیف این کتاب میزیسته و در سنه ۴۵۶ کشته شد. دیگر اب غازی که خواهر زاده سلطان غیاث الدین محمد غوری بود و در سنه ۶۰۰ بدر هرات در جنگ با سلطان محمد خوارزمشاه وفات کرد، و نام «غیاث الدین محمد» مشترک است بین دو پادشاه: یکی غیاث الدین محمد بن ملکشاه که در سنه ۵۱۱ وفات یافت و در این صورت بشهاب الدوله قتلش ربط پیدا میکند، چه هر دو از سلجوقیان بودند، و دیگر غیاث الدین محمد بن سام غوری که در سنه ۵۹۹ وفات یافت، و در این صورت مناسبت با «اب غازی» پیدا میکند، چه اب غازی خواهر زاده او بود (نه داماد او بخواهر). (جق).

ص ۷۳ س ۵، مُلک خاقانیان ملوک خاقانیان که ایشان را در کتب تاریخ آل

خاقان و خانیّه و ایلمک خانیّه و آل افراسیاب نیز نام برده‌اند، سلسله‌ای بودند از ملوک ترک مسلم که قریب دویست و سی سال (از حدود سنه ۳۸۰-۶۰۹) بعد از سامانیان و قبل از مغول در ماوراءالنهر سلطنت کردند، و دولت سامانیه را از ماوراءالنهر ایشان منقرض نمودند، و عاقبت خود بدست خوارزمشاهیه منقرض شدند. این سلسله بر حسب اختلاف اوقات گاه مستقل بودند و گاه باجگذار<sup>۲</sup> سلجوقیه و گاه باجگذار<sup>۳</sup> قراخانیان ماوراءالنهر<sup>۴</sup> و گاه باجگذار<sup>۲</sup> خوارزمشاهیه<sup>۴</sup>.

۱- لباب الالباب ج ۱ ص ۳۳۱ (جق) . ۲- در هر سه موضع «باجگذار» صحیح است

از گردن بمعنی ادا و پرداختن (مینوی). ۳- رجوع کنید بص ۱۱۲-۱۱۳ (جق) از چاپ لندن =

ص ۵۶ - ۵۸ تعلیقات حاضر ام م ) ۴- مرحوم قزوینی در اینجا خبر ذیل را از روزنامه «شفق سرخ»

منتبئه طهران شماره ۶۹۲ مورخه ۱۷ شعبان ۱۳۴۵ = ۲۰ فوریه ۱۹۲۷ بریده و عیناً الصاق کرده‌اند:

«مسکو از پیشک اطلاع میدهند که در نزدیکی ایستگاه ایسیق واقعه در قرقستان، کنج ذقیمتی حاوی سکه‌های قرن دهم ایلک‌ها که نقش آنها بزبان عربی است کشف شده است» (چقد).

تاریخ این طایفه درست معلوم نیست، و آنچه در باب ایشان در کتب تواریخ نگاشته اند ضعیف و ناقص و متناقض است، و دو تن موافق یکدیگر ننوشته اند. ابتداء ظهور دولت ایشان محقق نیست در چه زمان بوده و چه وقت اسلام اختیار نموده اند. نخستین کسی از ایشان که نامش در تاریخ ظاهر میشود هرون بن سلیمان معروف ببغرا خان ایلیک و ملقب بشهاب الدوله است که در سنه ۳۸۳ بخارا را فتح نمود<sup>۱</sup>. جانشین او شمس-الدوله نصر بن علی بن موسی بن ستق معروف بایلیک خان در سنه ۳۸۹ ثانیاً بخارا را فتح کرده دولت آل سامان را در ماوراءالنهر منقرض نمود<sup>۲</sup>. آخرین پادشاه این سلسله نصره الدین قلیج ارسلان خاقان عثمان بن قلیج طمغاج خان ابراهیم<sup>۳</sup> است که در سنه ۶۰۹ بدست سلطان علاء الدین محمد خوارزمشاه کشته شد و ممالک ماوراءالنهر بتصرف خوارزمشاه درآمد<sup>۴</sup>.

ظاهراً اولین کسی که تاریخ این طایفه را نوشته است امام شرف الزمان مجدالدین محمد بن عدنان السرخستی<sup>۱</sup> خال نورالدین محمد عوفی صاحب لباب الالباب و جوامع الحکایات است، و آنرا بنام سلطان قلیج طمغاج خان مقبل آخرین زمامدار این طایفه موشح نموده. حاجی خلیفه در کشف الظنون گوید: «تاریخ ترکستان لمجدالدین محمد بن عدنان، الفه لطعمعاج (ظ - طمغاج) خان منزه و حقیقی (کذا) ذکر فیه امم الترتک و غرائب ترکستان» عوفی در باب هفتم از قسم چهارم از جوامع الحکایات که در حدود سنه ۶۳۰ تألیف شده است فصالی از آن نقل میکند و از آن معلوم میشود که عرفی فعلاً آن کتاب را دیده بوده است. گویند مجدالدین محمد عدنان رحمه الله بجهت سلطان ابراهیم طمغاج خان تاریخی میساخت و در آن ترکستان مستوفی تقریر میکرد. در آنجا مطالعه افتاده است که یکی از پدید آمدن آن

۱- رجوع کنید به ۱۲۱-۱۲۲ (جق) (چاپ لندن ۱۹۱۱) و ۱۲۱-۱۲۲ (جق) (چاپ لندن ۱۹۱۱).

۲- بن لایبرسهر، انوار احمد، مشتمل بر تاریخ خوارزمشاهیان و سلسله سلطنتی آنها (چاپ تهران ۱۳۰۳).

(چاپ لندن ۱۹۱۱) ۶۸-۶۹ (جق) (چاپ لندن ۱۹۱۱) (م.م.) (چاپ لندن ۱۹۱۱) ۶۸-۶۹ (جق) (چاپ لندن ۱۹۱۱).

مسلطون است (جق) ۵۶-۵۷ (جق) (چاپ لندن ۱۹۱۱) ۵۶-۵۷ (جق) (چاپ لندن ۱۹۱۱) ۵۶-۵۷ (جق) (چاپ لندن ۱۹۱۱).

Bibliothèque Nationale, Supplément persan 205 f. 92 b.-93b.

[بک: جوامع الحکایات مصحح قزوینی، ج ۱، ص ۵۶-۵۷، ۹۳-۹۴] (چاپ لندن ۱۹۱۱) (چاپ لندن ۱۹۱۱).

۶- ترجمه حیات خاقان خوارزمشاهیان، ج ۱، ص ۱۱۹-۱۲۰ (چاپ تهران ۱۳۰۳) (چاپ تهران ۱۳۰۳).



که نام او بلج (کذا) بود با پادشاهی از پادشاهان ایران مصاهرته کرد، نام آن پادشاه حسوبه (کذا - حسنویه؟) بود و چون پادشاه ایران صدق کریمه ترکستان می فرستاد، هدایا و تحف بی شمار بود و از جمله غلامی زنگی بود و آن در میان ترکستان اعجوبه می نمود که ایشان هرگز بر آن صورت و هیأت ولون آدمی ندیده بودند، و پیوسته آن غلام را در مجلسهای انس خود حاضر کردند. و آن زنگی را قوتی و شجاعتی و زیرکی عظیم بود و بدان سبب [دل] پادشاه را صید کرد تا او را از جمله مخصوصان خود گردانید، و حال او ترقی کرد و اسباب حرمت و حشمت و امکان او قوی شد، تا وقتی فرصتی یافت و بر پادشاه هجوم کرد و ناگاه او را بکشت و ملک فرو گرفت و بر بیشتر از ممالک ترکستان غالب شد و او را قراخان گفتندی، و آن نام در زمین ترکستان مشهور شد، و ابتداء آن نام از آنجا بود والسلام<sup>۱</sup> و این کتاب گویا بکلی از میان رفته است و اثری و نشانی از آن باقی نیست<sup>۲</sup>.

برای اطلاع اجمالی از تاریخ این طبقه باید رجوع کرد:

اولاً، بتاریخ ابن الاثیر و ابن خلدون که شذراتی متفرق از تاریخ این طایفه<sup>۳</sup> در غایت پریشانی و اضطراب نوشته اند.

ثانیاً، تاریخ نفیس جهان آرا تألیف قاضی احمد غفاری که فصل جامع مفیدی در

۱- (جق) Bibliothèque Nationale, Supplément persan 906, f. 340 b.

۲- در فهرست کتابخانه آیدن در هلاسج ص ۳ و کتابی را باسم تاریخ خطای ذکر میکند، و آنرا نسبت بمحمد بن عدنان مذکور میدهد. پس از آن گویند: «این کتاب سلطان سلیم خان عثمانی که از سنه ۹۱۸-۹۲۶ سلطنت نمود تقدیم شده است» و بدیهی است که محل است این کتاب همان تاریخ محمدالدین محمد بن عدنان باشد. چه محمد بن عدنان بتصریح عوفی در لباب الالباب (ج ۱ ص ۵۵) در سنه ۵۹۷ در حیات بوده است، و متشابه و منصف فهرست آیدن اسم تاریخ خطای است که در پشت نسخه مسطور بوده، و او نیز همان اسم را در كشف الظنون تجسس نموده و یافته بدون رجوع باصل کتاب. پس از تحقیق معلوم شد که نسخه آیدن سفرنامه است بچین تألیف حاجی سید علی اکبر نام و ملقب بخطای که در سنه ۹۲۲ بنام سلطان سلیم خان عثمانی تألیف نموده است، و مسیوشفریات نسخه از روی نسخه اصل که در اسلامبول میباشد نورسازیده و در کتابخانه ملی پاریس موجود است، و نسخه آیدن عین نسخه شفرات بی کم و زیاد، رجوع کنید نیز به فهرست درسد ص ۱۰ مره ۶۱: و بمطابق ذیل.

Quatremère, Notices et Extraits, tome XIV, p. 10; Schefer, Mélanges Orientaux, p. 32 et suiv (جق).

وزك : ص ۲۳۱ ح ۲ (قول آقای نفیس) (ام.م.) ۳- جق : - (م.م.)

خصوصاً ایشان نوشته، هر چند چیز تازه‌ای اضافه بر تاریخ ابن الاثیر و ابن خلدون ندارد، ولی حسنش در این است که در یک جا جمع است.<sup>۱</sup>

ثالثاً، تاریخ عام مفصلی موسوم به جمع التواریخ<sup>۲</sup> که نام مصنف آن معلوم نیست<sup>۳</sup> و دو جلد از آن که در سنه ۱۲۷۶ برای کتابخانه شاهزاده بهاء الدوله بهمن میرزا بن فتحعلی شاه در طهران استنساخ شده است در کتابخانه ملی پاریس موجود است. در یکی از آن دو جلد در ذیل عنوان «ذکر حکومت آل افراسیاب» فصل جامعی در تاریخ این سلسله در هفت صفحه بزرگ مسطور است.<sup>۴</sup>

رابعاً میجر راورتی در ترجمه طبقات ناعری بانگایسی (س ۹۰۰-۹۱۱) شرحی

در باب تاریخ این طایفه از کتب متفرقه جمع نموده است که غت و سمین و صحیح

(چق) British Museum, Or 411 f. 132 a -134 b.

۲- آقای نفیسی الطبقات تاریخ بیهقی ج ۳ ص ۱۱۶۲ نوشته شده و در مجموع این کتاب و اوامع اروپایت قلمدادی از تاریخ که خانی به شرف آرمین در این کتاب آورده است (حواشی چهارماده ص ۱۱۵-۱۱۶) چاپ لندن س ۲۲۹ طبقات حاضر [تألیف مورخ مشهور و در کشف الظنون چاپ استانبول ۱۹۲۱ ج ۱ ستون ۲۸۹] معلوم می‌شود که این کتاب در ایران نام دارد و آنرا بنام طهماسب خان در ایران می‌خوانند و در ایران و هند و اروپا و قزوینی پیدا شده این کتاب در مسقط در دست بوده است و در ایران نیز در کتابخانه مشرف به میرحیدر زاری در کتب و جمع آثار س ۱۰۲۰-۱۰۲۱-۱۰۲۲ در کتابخانه مشرف بهمن کتاب گرفته شده است. این کتاب و جمع التواریخ در دست است که مرصوع آن در حواشی این کتاب (س ۱۸۷) چاپ لندن س ۱۰۲۱-۱۰۲۲ در دست است و نوشته شده است و در شماره آخر پیچی آن ۱۳۳۰ بنویسد ۱۳۳۱ و ۱۳۳۲

E. Blochet, Catalogue des Manuscrits persans de la Bibliothèque Nationale Tome I. Paris 1905. pp. 327-328

سخنانی حصی ازین کتاب در دست است و در دست است که در کتابخانه مشرف بهمن در تاریخ این خاندان از این کتاب در هر جا که در دست است و در دست است و در دست است ۱۱۹۲۱ س ۲۳۰-۲۳۲ چاپ شده چون این کتاب در دست است و در دست است صحیف نقل می‌کنم و در دست است و در دست است و در دست است ۳- مسطور نوشته ج ۱ س ۵۲۳-۵۲۴-۵۲۵ (س ۳۲۱)

مجموع شده نیز بدین جهت است ۳۳ (س ۳۲۱).

(چق) Supplement persan, 1331 (1330 نفیسی), f. 132 b -136 a.

بک - ۲ (مادرات آقای نفیسی) (۳۰۰)

و سقیم در آن مختلط است<sup>۱</sup>.

خامساً - سرهنری هورث در روزنامه انجمن همایونی آسیائی منطبعه لندن سال ۱۸۹۸ مسیحی ص ۴۶۷-۵۰۲ فصل جامع مفید مشروحی از اقوال مورخین عرب و از کتابی ترکی که از ترکستان شرقی بدست آورده موسوم به «تذکره بغراخان» جمع کرده و بالنسبه از تمام ماخذ متقدمه بهتر و منقح تر و صحیح تر و جامع تر نوشته است<sup>۲</sup>.

سادساً ، شذراتی متفرق که در تاریخ یمنی و تاریخ بهیقی و تاریخ بخارالذرشنخی و تاریخ الساجوقیه لعمادالدین الکاتب الاصفهانی و تاریخ الساجوقیه لابی بکر الراوندی و جهانگشای جوینی و لباب الالباب عوفی و جوامع الحکایات همو و طبقات ناصری و همین کتاب یعنی چهارمقاله و غیرها در باب تک تک از ملوک این طایفه یافت میشود؛ چه تاریخ این طبقه از ملوک از ابتدای ظهور دولت ایشان تا انقراض آن با تاریخ سلاطین غزنویه و سلجوقیه و خوارزمیه جداً مخلوط و ممزوج است، و پیوسته ایشان را باطبقات ثلثه سلاطین مذکورده مجاربه و مصالحه و اختلاف و اختلاط و انقطاع و ارتباط بوده است. کسی که تاریخ این طایفه را خواهد نوشت او را تتبع تام در تواریخ سلاطین مذکورده که معاصر ایشان بودند ناگزیر است.

سابعاً از قصاید بعضی شعرا که معاصر و مداح ایشان بوده اند با تتبع و تصفح دقیق بعضی معلومات مفیده بدست توان آورد چون رشیدی سمرقندی و مختاری غزنوی و سوزنی سمرقندی و رضی الدین نیشابوری و عمیق بخاری و شمس طیبی و غیرهم.

و باید دانست که در هیچ یک از ماخذ مذکورده ذکر از قلج طمغاج خان ابراهیم ما قبل آخرین از ملوک خانیه نشده است و هیچ کس او را نمی شناخته و لباب الالباب عوفی فقط کتابی است که ذکر از او نموده و ترجمه حالی از او منعقد ساخته است، و پادشاه مذکور از ملوک علم دوست هنر پرور بوده و بعضی کتب علمیه و ادبیه بنام او

۱ - The Tabaqât - i - Nâsiri , ... Translated from the Persian by Major H. G. Raverty , London , 1873-1881. (جق)

۲ - Sir Henry Howorth's article on The Afrasyabi Turks , in the Journal of the Royal Asiatic Society , 1898 , pp. 467 - 502 . (جق)

( تعلیقات چهارمقاله ۴۹ )



تألیف شده است از جمله تاریخ ملوک ترکستان لمجدالدین محمد بن عدنان مذکور، و انشاء سندباد لبهاء الدین الظهیری السمرقندی (ص ۱۷۶) ۱، و اعراض الریاسة فی اغراض السیاسة له ایضاً که یک نسخه از آن در کتابخانه لیدن محفوظ است ۲، و سمع الظهیر فی جمیع الظهیر له ایضاً ۳، و یکی از فحول شعرا یعنی رضی الدین نیشابوری که معاصر او بوده مآثر و مکارم او را در دفتر ایام مخطد نموده است . (چق)

مفصل ترین شرحی که در باب خاندان ایلاک خانیه یا آل افراسیاب بفارسی نوشته شده ، بقلم آقای سعید نفیسی در تعلیقات تاریخ بیهقی ج ۳ ص ۱۱۶ تا پایان کتاب است . (م.م)

ص ۷۳ س ۵ ، سلطان خضر بن ابراهیم - هو خضر خان بن دغفاج خن ابراهیم ابن نصر ارسلان المعروف بایلاک بن علی بن موسی بن ستق - بعد از وفات برادرش شمس الملک نصر بن ابراهیم در سنه ۴۷۴ خضر خان بجای او بر تخت سلطنت و در آن روز النهر بنشست و بعد از اندک مدتی وفات یافت ۴ . (چق)

ص ۷۳ س ۱۳، و امیر عمیق امیر الشعراء بود . و از آن دولت حظی تمام گرفته و تجملی قوی یافته - مرحوم بهار در بحث از سیرت چهار عقیق در سیرت شناسی ج ۲ ص ۳۱۲ نویسد :

« افعال وصفی - از افعال وصفی گاهی آورده است ( واهی نه در حال خبری بحدود است » که ماضی نقلی نامند ، چنانکه اقرن ششم و هفتم بعد معمول است ، و امروز بعد و فور متداول میباشد) از آن چه در مورد « امیر عمیق امیر الشعراء بود » در مجلس پادشاه عظیم محترم بود . « ( س ۴۶ ) و هم نظیر آن گفته شده است که در حذف ضمیر رسم نبوده است که استعمال کنند معاصران ، بلکه در بعضی موارد و شاید از تصرف نساج بوده است . »

باید دانست که در عبارت مذکور « امیر عمیق قوی یافته » نیز

۱- چاپ لیدن ۱۹۲۱ ، ص ۱۷۶ ، و در تاریخ ملوک ترکستان لمجدالدین محمد بن عدنان مذکور ، تألیف شده است از جمله تاریخ ملوک ترکستان لمجدالدین محمد بن عدنان مذکور ، و انشاء سندباد لبهاء الدین الظهیری السمرقندی (ص ۱۷۶) ۱ ، و اعراض الریاسة فی اغراض السیاسة له ایضاً که یک نسخه از آن در کتابخانه لیدن محفوظ است ۲ ، و سمع الظهیر فی جمیع الظهیر له ایضاً ۳ ، و یکی از فحول شعرا یعنی رضی الدین نیشابوری که معاصر او بوده مآثر و مکارم او را در دفتر ایام مخطد نموده است . (چق)

۲- ابن الاثیر در حوادث سنه ۴۷۴ (چق) ، و در تاریخ الملک خضر خان بن دغفاج خن ابراهیم ابن نصر ارسلان المعروف بایلاک بن علی بن موسی بن ستق - بعد از وفات برادرش شمس الملک نصر بن ابراهیم در سنه ۴۷۴ خضر خان بجای او بر تخت سلطنت و در آن روز النهر بنشست و بعد از اندک مدتی وفات یافت ۴ . (چق)

۳- ابن الاثیر در حوادث سنه ۴۷۴ (چق) ، و در تاریخ الملک خضر خان بن دغفاج خن ابراهیم ابن نصر ارسلان المعروف بایلاک بن علی بن موسی بن ستق - بعد از وفات برادرش شمس الملک نصر بن ابراهیم در سنه ۴۷۴ خضر خان بجای او بر تخت سلطنت و در آن روز النهر بنشست و بعد از اندک مدتی وفات یافت ۴ . (چق)

و نه فعل وصفی<sup>۱</sup>، بلکه سه جمله است که در نخستین فعل «بود» آمده و دو جمله دیگر عطف به جمله نخستین است. (م.م)

ص ۷۵ س ۶ بعد - این حکایت فردوسی را بعینها از اول تا باخر، محمد بن حسن بن اسفندیار در تاریخ طبرستان که در حدود سنه ۶۱۳ یعنی قریب شصت سال بعد از تألیف چهار مقاله تألیف شده است از مصنف بسمه والقیابہ نقل کرده است، و این قدیمترین موضعی است که از چهار مقاله چیزی در آن نقل شده است، و هرمن ایته این حکایت را تماماً در مجله جمعیه شرقیه آلمانیه ترجمه نموده است و پرفسور نلدکه<sup>۲</sup> از شاهیر مستشرقین آلمان نیز این فصل را در «رسالة فقه اللغة ایرانی» بکار برده است.<sup>۳</sup> (چق)

ص ۷۵ س ۶، آن دین را باژ خوانند - در هیچ یک از کتب جغرافی عربی ذکر از این موضع نیست، فقط در برهان قاطع گوید که نام قریه ایست از محل طوس. (چق)

گویا این ده همان است که معرباً آنرا «فوز» گویند. رجوع بانساب سمعی ص ۴۱ در نسبت فازی که گوید: «قریه مشهوره بطوس يقال لها فاز ويقال بالبا الممقوطة بواحدة بالعجمية» الخ. (چقد)

آقای بهار نوشته اند: در متن چاپی (چهار مقاله) «باژ» است ولی فازی بازمصحیح است زیرا گذشته از ضبط این صورت، هنوز مردم خراسان آنرا «فاز» بگویند و زاء معجمه خوانند و «فاز و فرمی» گویند که «فاز و فارمذ» یا «پاز و فارمذ» باشد و ایرانیان ذالهای معجمه قدیم را خاصه در آخر نام بلاد و دهات بیاد تحتانی مجهول بدل کرده اند چون: «نرغین» و «نرغینی» و «مادان» و «مایان» و «رد» و «ری» و غیره (سبک شناسی ج ۳ ص ۳۱۱ ح ۱). (م.م)

ص ۷۷ س ۷، و از ناحیت طبران است - طبران که طبران نیز گویند یکی از

۱- زیرا اول عطف آمده (پیدا)

۲- Ethe. Zeit-schrift der deutschen Morgenländischer Gesellschaft, vol. XLVIII; pp 89-94. (چق)

۳- در چق: نلدکه.

۴- Grundriss der Iranischen Philologie, vol. II, pp. 150 et suiv. (چق)

دو شهری بوده که مجموع آنها را نیز طوس می نامیده اند و شهر دیگر نوقان بود (یاقوت) .

مشهور طابران بالف است و یاقوت نیز در این باب تصریح دارد (ج ۶ ص ۲ معجم البلدان) و در متن چاپ لیدن (چهارم مقاله) طبران ضبط شده . طابران ناحیه ایست که شهر طوس مرکز آن بوده است ، و طبران بتصریح یاقوت نام شهر است در تخوم قومس (ج ۶ ص ۱۶ معجم البلدان یاقوت) (بهار . سبک شناسی ج ۲ ص ۳۱۱ ح ۲) .

طوس قدیم مرکب از دو شهر بود : بزرگتر را «طابران» و کوچکتر را «نوقان» می گفتند ، و «طبران» نام قصبه ای در حوالی قومس (کومش) خراسان بود . و جز این دو «طبرتید» ای هم در شام بوده است ، و این سه را با هم و با «طبرستان» نباید خلط کرد . در معجم البلدان و تاج العروس .

ص ۷۵ س ۱۰ . بیست و پنج سال در آن کتاب مشغول شد . - کتابت و تصحیح فردوسی نیز در اسرار نامه ( مصحح حاج شیخ حسن بن اصفهانی ، چاپ تهران ۱۳۱۳ - ۱۳۱۵ )

گوید :

۵۰ درد از در حسدیت بی فساد می

بسر میبرد نقش شاهنامه

عجب ز یاد کرده بدین بررسی

شنودم من که فردوسی طوسی

بد بیست و پنج سال از نوک خامه

فردوسی در جایی گوید :

بسی رنج بردم در این سال سی

و در جایی دیگر :

سی و پنج سال از سران سپنج

بسی رنج بردم در این سال سی

و این اختلاف در نتیجه است از تصحیح و تجدید شاهنامه .

ص ۷۶ س ۱۰ . من در عجبم سخنی بدین فصاحت اندیش

داستان ذیل بی مناسبت نیست

مؤلف کتاب حقیقه الشعر ، در باب فصاحتی خاص شاهنامه شعر را چنین شرح می دهد :

« از قضیه رحلتش قصه ای عجیب دارم ، بر آن است که در چهار روز و دو شب

خود روزی برادر و دستان و اولاد خود را خواست ، صحبت از شعر در میان آورد ، آنرا

یکی را گفت: «از خداوند نامه ام قدری بخوان!» بخواند. بعد دیگری را گفت: «از شاهنشاه نامه پاره‌ای برخوان!» او نیز برخواند. پس از آن گفت: «شاهنامه فردوسی را هم بیاورید، و بعضی از آن بخوانید!» حاضر کرده گشودند، و اتفاقاً اول صفحه این بیت بود که:

شود کوه آهن چو دریای آب اگر بشنود نام افراسیاب.

بمحض شنیدن این شعر حالش دگرگون شد و همان‌قدر یافت تفاوت اشعار خود را با استاد کرده مبہوت ماند، و اثر مرض از او ظاهر شد و بعد از چهار روز در گذشت، و این حکایت را محض این نوشتم که فاضل خان گروسی در شرح حال معزی‌الیه او را بر آن استاد بزرگ نورالله مرقدہ ترجیح داده و گفته که فردوسی شاهنامه را در مدت سی سال گفت و این استاد هفتاد هزار بیت را در عرض شش سال، و دیگر ملتفت نشده است که در هفتاد هزار بیت از مناقب آل رسول که بگذری و در اسلوب شاعری الفاظ مغایر مشکل را که فقط خواص و اهل علم و ادب و لغت از آن محظوظ میشوند، و اغلب اشعارش شامل آنهاست، از آن بیرون کنی هفت بیت که مثل یکی از سی هزار بیت شاهنامه باشد، نیست؛ یا اینکه ملتفت شده محض قصیده‌ای که مشارالیه در تعریف انجمن خاقان گفته تازفی بمثل کرده.

(مجله یادگار سال پنجم شماره ۱-۲ ص ۱۴۴) (م.م)

ص ۷۸ س ۵، خواجه بزرگ احمد حسن کاتب - رک: ص ۲۵ تعلیقات حاضر. (م.م)

ص ۷۸ س ۸، رافضی - «بدان که اصل این هفتاد و سه فرقت (دواست، و هریک را دو نام است: یکی محمود و دیگر مذموم. اما اصل اول قومی که ایشان خود را «اهل سنت و جماعت» خوانند، این نام محمودست و خصم ایشانرا «نواصب» خوانند، و این نام مذموم است. اصل دوم قومی که ایشان خود را «شیعه» و «اهل ایمان» خوانند، و خصم ایشانرا «روافض» خوانند، و این اسم نزد خصم اسم مذموم است. پس ایشان که گویند امام بعد از رسول ابو بکر بود، خود را اهل سنت و جماعت خوانند، و این قوم که گویند امام بعد

از نبی علی بود خود را اهل ایمان و شیعه خوانند ..» (تبصره العوام فی معرفة مقالات الانام، منسوب به سید مرتضی بن داعی حسنی رازی، مصحح عباس اقبال، طهران ۱۳۱۳ ص ۲۸). (م.م.)  
**ص ۷۸ س ۹، معتزلی** - منسوب به «معتزله» است آقای جلال همائی در  
 غزالی نامه نوشته اند<sup>۱</sup> :

«در قرن دوم هجری از همان زمان که منطق و فلسفه داخل معارف اسلامی گردید، فرقه‌ای بنام معتزله پیداشدند. این فرقه فلسفه را برای دین استخدام نموده فن کلام را ایجاد کردند.

مؤسس و رئیس این طایفه ابو حذیفه<sup>۲</sup> یکی از ایرانیان مکیه صرد بود، و عمرو بن عبید<sup>۳</sup> هم یکی از موالی است که با ابو حذیفه هم دست داد و این هر دو از شاگردان حسن بصری بودند، و از درس او کتاره گرفتند و از این رو باعتزال معروف شدند. نخستین کس که لفظ «معتزله» را در مورد این طایفه بکار برد، قتاده بن دعبله بود. طریقه‌ای که ابو حذیفه و پیروانش اختراع کردند بدست بعضی علمای بزرگ این فرقه همچون ابو هذیل و نظام بصری و جاحظ و ابوسهل هلالی و اصل ابی قریب و سمر و صورت عامی بخود گرفت.

بعضی بزرگان معتزله خود در مساک اعتزال تشکیل اجزای و فرقه‌های مخصوص دادند، مانند فرقه نظامیه از پیروان نظام بصری و ضرابیه از اتباع ضرابی عمرو بن معاشر ابو حذیفه بود، و در میان معتزله عقیده‌های مخصوص داشت.

فرقه معتزله را بنام «قدریه» و «جهمیّه» هم میخوانند. اما خود معتزله را این نامها مخصوصاً لفظ «قدریه» در باره آنها این حدیث را القدریه میخوانند و در روایت کرده‌اند، تبری می‌جستند در واقع هر این اجزای بر یکدیگر روایت کرده‌اند اما در بعضی جهات شبیه یکدیگر بودند<sup>۴</sup>

۱- حنیفیه، تهران ۱۳۱۵، ص ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۵، ۲۹۶، ۲۹۷، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۳۸، ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۴۴، ۳۴۵، ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۴۸، ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۵۱، ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۵۷، ۳۵۸، ۳۵۹، ۳۶۰، ۳۶۱، ۳۶۲، ۳۶۳، ۳۶۴، ۳۶۵، ۳۶۶، ۳۶۷، ۳۶۸، ۳۶۹، ۳۷۰، ۳۷۱، ۳۷۲، ۳۷۳، ۳۷۴، ۳۷۵، ۳۷۶، ۳۷۷، ۳۷۸، ۳۷۹، ۳۸۰، ۳۸۱، ۳۸۲، ۳۸۳، ۳۸۴، ۳۸۵، ۳۸۶، ۳۸۷، ۳۸۸، ۳۸۹، ۳۹۰، ۳۹۱، ۳۹۲، ۳۹۳، ۳۹۴، ۳۹۵، ۳۹۶، ۳۹۷، ۳۹۸، ۳۹۹، ۴۰۰، ۴۰۱، ۴۰۲، ۴۰۳، ۴۰۴، ۴۰۵، ۴۰۶، ۴۰۷، ۴۰۸، ۴۰۹، ۴۱۰، ۴۱۱، ۴۱۲، ۴۱۳، ۴۱۴، ۴۱۵، ۴۱۶، ۴۱۷، ۴۱۸، ۴۱۹، ۴۲۰، ۴۲۱، ۴۲۲، ۴۲۳، ۴۲۴، ۴۲۵، ۴۲۶، ۴۲۷، ۴۲۸، ۴۲۹، ۴۳۰، ۴۳۱، ۴۳۲، ۴۳۳، ۴۳۴، ۴۳۵، ۴۳۶، ۴۳۷، ۴۳۸، ۴۳۹، ۴۴۰، ۴۴۱، ۴۴۲، ۴۴۳، ۴۴۴، ۴۴۵، ۴۴۶، ۴۴۷، ۴۴۸، ۴۴۹، ۴۵۰، ۴۵۱، ۴۵۲، ۴۵۳، ۴۵۴، ۴۵۵، ۴۵۶، ۴۵۷، ۴۵۸، ۴۵۹، ۴۶۰، ۴۶۱، ۴۶۲، ۴۶۳، ۴۶۴، ۴۶۵، ۴۶۶، ۴۶۷، ۴۶۸، ۴۶۹، ۴۷۰، ۴۷۱، ۴۷۲، ۴۷۳، ۴۷۴، ۴۷۵، ۴۷۶، ۴۷۷، ۴۷۸، ۴۷۹، ۴۸۰، ۴۸۱، ۴۸۲، ۴۸۳، ۴۸۴، ۴۸۵، ۴۸۶، ۴۸۷، ۴۸۸، ۴۸۹، ۴۹۰، ۴۹۱، ۴۹۲، ۴۹۳، ۴۹۴، ۴۹۵، ۴۹۶، ۴۹۷، ۴۹۸، ۴۹۹، ۵۰۰، ۵۰۱، ۵۰۲، ۵۰۳، ۵۰۴، ۵۰۵، ۵۰۶، ۵۰۷، ۵۰۸، ۵۰۹، ۵۱۰، ۵۱۱، ۵۱۲، ۵۱۳، ۵۱۴، ۵۱۵، ۵۱۶، ۵۱۷، ۵۱۸، ۵۱۹، ۵۲۰، ۵۲۱، ۵۲۲، ۵۲۳، ۵۲۴، ۵۲۵، ۵۲۶، ۵۲۷، ۵۲۸، ۵۲۹، ۵۳۰، ۵۳۱، ۵۳۲، ۵۳۳، ۵۳۴، ۵۳۵، ۵۳۶، ۵۳۷، ۵۳۸، ۵۳۹، ۵۴۰، ۵۴۱، ۵۴۲، ۵۴۳، ۵۴۴، ۵۴۵، ۵۴۶، ۵۴۷، ۵۴۸، ۵۴۹، ۵۵۰، ۵۵۱، ۵۵۲، ۵۵۳، ۵۵۴، ۵۵۵، ۵۵۶، ۵۵۷، ۵۵۸، ۵۵۹، ۵۶۰، ۵۶۱، ۵۶۲، ۵۶۳، ۵۶۴، ۵۶۵، ۵۶۶، ۵۶۷، ۵۶۸، ۵۶۹، ۵۷۰، ۵۷۱، ۵۷۲، ۵۷۳، ۵۷۴، ۵۷۵، ۵۷۶، ۵۷۷، ۵۷۸، ۵۷۹، ۵۸۰، ۵۸۱، ۵۸۲، ۵۸۳، ۵۸۴، ۵۸۵، ۵۸۶، ۵۸۷، ۵۸۸، ۵۸۹، ۵۹۰، ۵۹۱، ۵۹۲، ۵۹۳، ۵۹۴، ۵۹۵، ۵۹۶، ۵۹۷، ۵۹۸، ۵۹۹، ۶۰۰، ۶۰۱، ۶۰۲، ۶۰۳، ۶۰۴، ۶۰۵، ۶۰۶، ۶۰۷، ۶۰۸، ۶۰۹، ۶۱۰، ۶۱۱، ۶۱۲، ۶۱۳، ۶۱۴، ۶۱۵، ۶۱۶، ۶۱۷، ۶۱۸، ۶۱۹، ۶۲۰، ۶۲۱، ۶۲۲، ۶۲۳، ۶۲۴، ۶۲۵، ۶۲۶، ۶۲۷، ۶۲۸، ۶۲۹، ۶۳۰، ۶۳۱، ۶۳۲، ۶۳۳، ۶۳۴، ۶۳۵، ۶۳۶، ۶۳۷، ۶۳۸، ۶۳۹، ۶۴۰، ۶۴۱، ۶۴۲، ۶۴۳، ۶۴۴، ۶۴۵، ۶۴۶، ۶۴۷، ۶۴۸، ۶۴۹، ۶۵۰، ۶۵۱، ۶۵۲، ۶۵۳، ۶۵۴، ۶۵۵، ۶۵۶، ۶۵۷، ۶۵۸، ۶۵۹، ۶۶۰، ۶۶۱، ۶۶۲، ۶۶۳، ۶۶۴، ۶۶۵، ۶۶۶، ۶۶۷، ۶۶۸، ۶۶۹، ۶۷۰، ۶۷۱، ۶۷۲، ۶۷۳، ۶۷۴، ۶۷۵، ۶۷۶، ۶۷۷، ۶۷۸، ۶۷۹، ۶۸۰، ۶۸۱، ۶۸۲، ۶۸۳، ۶۸۴، ۶۸۵، ۶۸۶، ۶۸۷، ۶۸۸، ۶۸۹، ۶۹۰، ۶۹۱، ۶۹۲، ۶۹۳، ۶۹۴، ۶۹۵، ۶۹۶، ۶۹۷، ۶۹۸، ۶۹۹، ۷۰۰، ۷۰۱، ۷۰۲، ۷۰۳، ۷۰۴، ۷۰۵، ۷۰۶، ۷۰۷، ۷۰۸، ۷۰۹، ۷۱۰، ۷۱۱، ۷۱۲، ۷۱۳، ۷۱۴، ۷۱۵، ۷۱۶، ۷۱۷، ۷۱۸، ۷۱۹، ۷۲۰، ۷۲۱، ۷۲۲، ۷۲۳، ۷۲۴، ۷۲۵، ۷۲۶، ۷۲۷، ۷۲۸، ۷۲۹، ۷۳۰، ۷۳۱، ۷۳۲، ۷۳۳، ۷۳۴، ۷۳۵، ۷۳۶، ۷۳۷، ۷۳۸، ۷۳۹، ۷۴۰، ۷۴۱، ۷۴۲، ۷۴۳، ۷۴۴، ۷۴۵، ۷۴۶، ۷۴۷، ۷۴۸، ۷۴۹، ۷۵۰، ۷۵۱، ۷۵۲، ۷۵۳، ۷۵۴، ۷۵۵، ۷۵۶، ۷۵۷، ۷۵۸، ۷۵۹، ۷۶۰، ۷۶۱، ۷۶۲، ۷۶۳، ۷۶۴، ۷۶۵، ۷۶۶، ۷۶۷، ۷۶۸، ۷۶۹، ۷۷۰، ۷۷۱، ۷۷۲، ۷۷۳، ۷۷۴، ۷۷۵، ۷۷۶، ۷۷۷، ۷۷۸، ۷۷۹، ۷۸۰، ۷۸۱، ۷۸۲، ۷۸۳، ۷۸۴، ۷۸۵، ۷۸۶، ۷۸۷، ۷۸۸، ۷۸۹، ۷۹۰، ۷۹۱، ۷۹۲، ۷۹۳، ۷۹۴، ۷۹۵، ۷۹۶، ۷۹۷، ۷۹۸، ۷۹۹، ۸۰۰، ۸۰۱، ۸۰۲، ۸۰۳، ۸۰۴، ۸۰۵، ۸۰۶، ۸۰۷، ۸۰۸، ۸۰۹، ۸۱۰، ۸۱۱، ۸۱۲، ۸۱۳، ۸۱۴، ۸۱۵، ۸۱۶، ۸۱۷، ۸۱۸، ۸۱۹، ۸۲۰، ۸۲۱، ۸۲۲، ۸۲۳، ۸۲۴، ۸۲۵، ۸۲۶، ۸۲۷، ۸۲۸، ۸۲۹، ۸۳۰، ۸۳۱، ۸۳۲، ۸۳۳، ۸۳۴، ۸۳۵، ۸۳۶، ۸۳۷، ۸۳۸، ۸۳۹، ۸۴۰، ۸۴۱، ۸۴۲، ۸۴۳، ۸۴۴، ۸۴۵، ۸۴۶، ۸۴۷، ۸۴۸، ۸۴۹، ۸۵۰، ۸۵۱، ۸۵۲، ۸۵۳، ۸۵۴، ۸۵۵، ۸۵۶، ۸۵۷، ۸۵۸، ۸۵۹، ۸۶۰، ۸۶۱، ۸۶۲، ۸۶۳، ۸۶۴، ۸۶۵، ۸۶۶، ۸۶۷، ۸۶۸، ۸۶۹، ۸۷۰، ۸۷۱، ۸۷۲، ۸۷۳، ۸۷۴، ۸۷۵، ۸۷۶، ۸۷۷، ۸۷۸، ۸۷۹، ۸۸۰، ۸۸۱، ۸۸۲، ۸۸۳، ۸۸۴، ۸۸۵، ۸۸۶، ۸۸۷، ۸۸۸، ۸۸۹، ۸۹۰، ۸۹۱، ۸۹۲، ۸۹۳، ۸۹۴، ۸۹۵، ۸۹۶، ۸۹۷، ۸۹۸، ۸۹۹، ۹۰۰، ۹۰۱، ۹۰۲، ۹۰۳، ۹۰۴، ۹۰۵، ۹۰۶، ۹۰۷، ۹۰۸، ۹۰۹، ۹۱۰، ۹۱۱، ۹۱۲، ۹۱۳، ۹۱۴، ۹۱۵، ۹۱۶، ۹۱۷، ۹۱۸، ۹۱۹، ۹۲۰، ۹۲۱، ۹۲۲، ۹۲۳، ۹۲۴، ۹۲۵، ۹۲۶، ۹۲۷، ۹۲۸، ۹۲۹، ۹۳۰، ۹۳۱، ۹۳۲، ۹۳۳، ۹۳۴، ۹۳۵، ۹۳۶، ۹۳۷، ۹۳۸، ۹۳۹، ۹۴۰، ۹۴۱، ۹۴۲، ۹۴۳، ۹۴۴، ۹۴۵، ۹۴۶، ۹۴۷، ۹۴۸، ۹۴۹، ۹۵۰، ۹۵۱، ۹۵۲، ۹۵۳، ۹۵۴، ۹۵۵، ۹۵۶، ۹۵۷، ۹۵۸، ۹۵۹، ۹۶۰، ۹۶۱، ۹۶۲، ۹۶۳، ۹۶۴، ۹۶۵، ۹۶۶، ۹۶۷، ۹۶۸، ۹۶۹، ۹۷۰، ۹۷۱، ۹۷۲، ۹۷۳، ۹۷۴، ۹۷۵، ۹۷۶، ۹۷۷، ۹۷۸، ۹۷۹، ۹۸۰، ۹۸۱، ۹۸۲، ۹۸۳، ۹۸۴، ۹۸۵، ۹۸۶، ۹۸۷، ۹۸۸، ۹۸۹، ۹۹۰، ۹۹۱، ۹۹۲، ۹۹۳، ۹۹۴، ۹۹۵، ۹۹۶، ۹۹۷، ۹۹۸، ۹۹۹، ۱۰۰۰، ۱۰۰۱، ۱۰۰۲، ۱۰۰۳، ۱۰۰۴، ۱۰۰۵، ۱۰۰۶، ۱۰۰۷، ۱۰۰۸، ۱۰۰۹، ۱۰۱۰، ۱۰۱۱، ۱۰۱۲، ۱۰۱۳، ۱۰۱۴، ۱۰۱۵، ۱۰۱۶، ۱۰۱۷، ۱۰۱۸، ۱۰۱۹، ۱۰۲۰، ۱۰۲۱، ۱۰۲۲، ۱۰۲۳، ۱۰۲۴، ۱۰۲۵، ۱۰۲۶، ۱۰۲۷، ۱۰۲۸، ۱۰۲۹، ۱۰۳۰، ۱۰۳۱، ۱۰۳۲، ۱۰۳۳، ۱۰۳۴، ۱۰۳۵، ۱۰۳۶، ۱۰۳۷، ۱۰۳۸، ۱۰۳۹، ۱۰۴۰، ۱۰۴۱، ۱۰۴۲، ۱۰۴۳، ۱۰۴۴، ۱۰۴۵، ۱۰۴۶، ۱۰۴۷، ۱۰۴۸، ۱۰۴۹، ۱۰۵۰، ۱۰۵۱، ۱۰۵۲، ۱۰۵۳، ۱۰۵۴، ۱۰۵۵، ۱۰۵۶، ۱۰۵۷، ۱۰۵۸، ۱۰۵۹، ۱۰۶۰، ۱۰۶۱، ۱۰۶۲، ۱۰۶۳، ۱۰۶۴، ۱۰۶۵، ۱۰۶۶، ۱۰۶۷، ۱۰۶۸، ۱۰۶۹، ۱۰۷۰، ۱۰۷۱، ۱۰۷۲، ۱۰۷۳، ۱۰۷۴، ۱۰۷۵، ۱۰۷۶، ۱۰۷۷، ۱۰۷۸، ۱۰۷۹، ۱۰۸۰، ۱۰۸۱، ۱۰۸۲، ۱۰۸۳، ۱۰۸۴، ۱۰۸۵، ۱۰۸۶، ۱۰۸۷، ۱۰۸۸، ۱۰۸۹، ۱۰۹۰، ۱۰۹۱، ۱۰۹۲، ۱۰۹۳، ۱۰۹۴، ۱۰۹۵، ۱۰۹۶، ۱۰۹۷، ۱۰۹۸، ۱۰۹۹، ۱۱۰۰، ۱۱۰۱، ۱۱۰۲، ۱۱۰۳، ۱۱۰۴، ۱۱۰۵، ۱۱۰۶، ۱۱۰۷، ۱۱۰۸، ۱۱۰۹، ۱۱۱۰، ۱۱۱۱، ۱۱۱۲، ۱۱۱۳، ۱۱۱۴، ۱۱۱۵، ۱۱۱۶، ۱۱۱۷، ۱۱۱۸، ۱۱۱۹، ۱۱۲۰، ۱۱۲۱، ۱۱۲۲، ۱۱۲۳، ۱۱۲۴، ۱۱۲۵، ۱۱۲۶، ۱۱۲۷، ۱۱۲۸، ۱۱۲۹، ۱۱۳۰، ۱۱۳۱، ۱۱۳۲، ۱۱۳۳، ۱۱۳۴، ۱۱۳۵، ۱۱۳۶، ۱۱۳۷، ۱۱۳۸، ۱۱۳۹، ۱۱۴۰، ۱۱۴۱، ۱۱۴۲، ۱۱۴۳، ۱۱۴۴، ۱۱۴۵، ۱۱۴۶، ۱۱۴۷، ۱۱۴۸، ۱۱۴۹، ۱۱۵۰، ۱۱۵۱، ۱۱۵۲، ۱۱۵۳، ۱۱۵۴، ۱۱۵۵، ۱۱۵۶، ۱۱۵۷، ۱۱۵۸، ۱۱۵۹، ۱۱۶۰، ۱۱۶۱، ۱۱۶۲، ۱۱۶۳، ۱۱۶۴، ۱۱۶۵، ۱۱۶۶، ۱۱۶۷، ۱۱۶۸، ۱۱۶۹، ۱۱۷۰، ۱۱۷۱، ۱۱۷۲، ۱۱۷۳، ۱۱۷۴، ۱۱۷۵، ۱۱۷۶، ۱۱۷۷، ۱۱۷۸، ۱۱۷۹، ۱۱۸۰، ۱۱۸۱، ۱۱۸۲، ۱۱۸۳، ۱۱۸۴، ۱۱۸۵، ۱۱۸۶، ۱۱۸۷، ۱۱۸۸، ۱۱۸۹، ۱۱۹۰، ۱۱۹۱، ۱۱۹۲، ۱۱۹۳، ۱۱۹۴، ۱۱۹۵، ۱۱۹۶، ۱۱۹۷، ۱۱۹۸، ۱۱۹۹، ۱۲۰۰، ۱۲۰۱، ۱۲۰۲، ۱۲۰۳، ۱۲۰۴، ۱۲۰۵، ۱۲۰۶، ۱۲۰۷، ۱۲۰۸، ۱۲۰۹، ۱۲۱۰، ۱۲۱۱، ۱۲۱۲، ۱۲۱۳، ۱۲۱۴، ۱۲۱۵، ۱۲۱۶، ۱۲۱۷، ۱۲۱۸، ۱۲۱۹، ۱۲۲۰، ۱۲۲۱، ۱۲۲۲، ۱۲۲۳، ۱۲۲۴، ۱۲۲۵، ۱۲۲۶، ۱۲۲۷، ۱۲۲۸، ۱۲۲۹، ۱۲۳۰، ۱۲۳۱، ۱۲۳۲، ۱۲۳۳، ۱۲۳۴، ۱۲۳۵، ۱۲۳۶، ۱۲۳۷، ۱۲۳۸، ۱۲۳۹، ۱۲۴۰، ۱۲۴۱، ۱۲۴۲، ۱۲۴۳، ۱۲۴۴، ۱۲۴۵، ۱۲۴۶، ۱۲۴۷، ۱۲۴۸، ۱۲۴۹، ۱۲۵۰، ۱۲۵۱، ۱۲۵۲، ۱۲۵۳، ۱۲۵۴، ۱۲۵۵، ۱۲۵۶، ۱۲۵۷، ۱۲۵۸، ۱۲۵۹، ۱۲۶۰، ۱۲۶۱، ۱۲۶۲، ۱۲۶۳، ۱۲۶۴، ۱۲۶۵، ۱۲۶۶، ۱۲۶۷، ۱۲۶۸، ۱۲۶۹، ۱۲۷۰، ۱۲۷۱، ۱۲۷۲، ۱۲۷۳، ۱۲۷۴، ۱۲۷۵، ۱۲۷۶، ۱۲۷۷، ۱۲۷۸، ۱۲۷۹، ۱۲۸۰، ۱۲۸۱، ۱۲۸۲، ۱۲۸۳، ۱۲۸۴، ۱۲۸۵، ۱۲۸۶، ۱۲۸۷، ۱۲۸۸، ۱۲۸۹، ۱۲۹۰، ۱۲۹۱، ۱۲۹۲، ۱۲۹۳، ۱۲۹۴، ۱۲۹۵، ۱۲۹۶، ۱۲۹۷، ۱۲۹۸، ۱۲۹۹، ۱۳۰۰، ۱۳۰۱، ۱۳۰۲، ۱۳۰۳، ۱۳۰۴، ۱۳۰۵، ۱۳۰۶، ۱۳۰۷، ۱۳۰۸، ۱۳۰۹، ۱۳۱۰، ۱۳۱۱، ۱۳۱۲، ۱۳۱۳، ۱۳۱۴، ۱۳۱۵، ۱۳۱۶، ۱۳۱۷، ۱۳۱۸، ۱۳۱۹، ۱۳۲۰، ۱۳۲۱، ۱۳۲۲، ۱۳۲۳، ۱۳۲۴، ۱۳۲۵، ۱۳۲۶، ۱۳۲۷، ۱۳۲۸، ۱۳۲۹، ۱۳۳۰، ۱۳۳۱، ۱۳۳۲، ۱۳۳۳، ۱۳۳۴، ۱۳۳۵، ۱۳۳۶، ۱۳۳۷، ۱۳۳۸، ۱۳۳۹، ۱۳۴۰، ۱۳۴۱، ۱۳۴۲، ۱۳۴۳، ۱۳۴۴، ۱۳۴۵، ۱۳۴۶، ۱۳۴۷، ۱۳۴۸، ۱۳۴۹، ۱۳۵۰، ۱۳۵۱، ۱۳۵۲، ۱۳۵۳، ۱۳۵۴، ۱۳۵۵، ۱۳۵۶، ۱۳۵۷، ۱۳۵۸، ۱۳۵۹، ۱۳۶۰، ۱۳۶۱، ۱۳۶۲، ۱۳۶۳، ۱۳۶۴، ۱۳۶۵، ۱۳۶۶، ۱۳۶۷، ۱۳۶۸، ۱۳۶۹، ۱۳۷۰، ۱۳۷۱، ۱۳۷۲، ۱۳۷۳، ۱۳۷۴، ۱۳۷۵، ۱۳۷۶، ۱۳۷۷، ۱۳۷۸، ۱۳۷۹، ۱۳۸۰، ۱۳۸۱، ۱۳۸۲، ۱۳۸۳، ۱۳۸۴، ۱۳۸۵، ۱۳۸۶، ۱۳۸۷، ۱۳۸۸، ۱۳۸۹، ۱۳۹۰، ۱۳۹۱، ۱۳۹۲، ۱۳۹۳، ۱۳۹۴، ۱۳۹۵، ۱۳۹۶، ۱۳۹۷، ۱۳۹۸، ۱۳۹۹، ۱۴۰۰، ۱۴۰۱، ۱۴۰۲، ۱۴۰۳، ۱۴۰۴، ۱۴۰۵، ۱۴۰۶، ۱۴۰۷، ۱۴۰۸، ۱۴۰۹، ۱۴۱

ص ۷۸ ، س ۹-۱۰، و این بیت بر اعتزال او دلیل کند که او گفت :  
به بینندگان آفریننده را  
نبینی، مرنجان دو بیننده را.

بعضی اهل سنت با استناد آیات « و تذرون الاخرة . وجوه یومئذ ناظرة . الی ربها ناظرة . (سوره ۷۵ (القیمة) آیه های ۲۱-۲۳) و قرائن دیگر پندارند که در روز قیامت آفریننده را خواهند دید .

عقیده اشاعره و مخصوصاً خود اشعری رؤیت است ( شبلی ، تاریخ علم کلام . ترجمه فخر داعی ج ۱ ، تهران ص ۵۰) .

عزالدین محمود بن علی کاشانی متوفی ۷۴۵ در کتاب مصباح الهدایة و مفتاح الکفایه آرد :

«فصل ششم در رؤیت - قال الله تعالی : من كان یرجو لقاء الله فان اجل الله لآت ۲ . رؤیت عیان در این جهان متعذر است . چه باقی در فانی نگنجد . اما در آخرت مؤمنان را موعود است : وجوه یومئذ ناظرة ، الی ربها ناظرة ۳ . و کافران را ممنوع : کلا انهم عن ربهم یومئذ لمحجوبون ۴ . مؤمنان در دنیا حق را بدیده ایمان و نظر بصیرت بینند و در آخرت بنظر عیان و بصر چنانکه در اخبار آمده است : انکم سترون ربکم یوم القیمة کما ترون القمر لیلة البدر لاتضامون فی رؤیته ۵ . مراد از این تشابهت : تشبیه نظر اخروی است بنظر بصر در دنیا در درجه عیان ، نه تشبیه الله سبحانه و تعالی بقمر ، چه آن منظور بهیچ منظور نماند : و حقیقت ایمان صحیح آنست که مؤمن در معتقد خود بدرجه یقین رسد ، و این بر تفاوت بود . طایفه ای در دنیا بعالم الیقین بدانند و وعده عین الیقین ایشان با آخرت باشد ؛ و طایفه ای بعین الیقین بینند

۱- مصحح آقای جلال همایی . تهران ۱۳۳۳ ص ۳۷ . ۲- سوره ۲۹ (عنکبوت) آیه ۲۰ .

۳- سوره ۱۷۵ (قنات) آیه ۲۳ و ۲۴ . ۴- سوره ۸۳ (مطففین) آیه ۱ . ۵- یعنی زود است

بروردگار خود را روز قیامت ببیند چنانکه ماه شب چهارده را . از احادیث معروف رؤیت است که در کتاب فلسفه و کلام از قبیل شرح تجرید قوشچی و شرح مقاصد نفوسانی نقل شده و در بعضی روایات نهما القمر : به نحوه لفظ «نهما» منقول است ، و ابن اثیر (هباتک بن ابی الکریم اثیر الدین محمد جزیری متوفی ۶۰۶) در کتاب نهیه برای تفسیر کلمه «تضامون» چند احتمال داده است این تفصیل که ممکن است بتشدید میم باشد و بضم ناء یا فتح از باب مفاعله یا تفاعل از تضام بمعنی بوم بیوستن و ازدحام کردن ؛ یعنی در وقت رؤیت ازدحام نمی کنید ؛ و ممکن است بتخفیف میم باشد از «ظیم» بمعنی ظلم و ستم ، یعنی شمار در دیدن خدا ظامی نمیرسد که یکی بیدد و دیگری نبیند (نهیه ابن اثیر) (همایی) .







که وعد دیگر انبیاء نقد او آمد ، همچنانکه وعد اولیا نقد انبیا ، و وعد مؤمنان نقد اولیا ، و رسول راعلیه الصلوة والسلام بحسب حال خود هم مقامی موعود است که عبارت از آن مقام محمود است ، و هیچکس را در آن شرکت نیست ، و لفظ و ابوعنه المقام **المحمود الذی وعدته** <sup>۱</sup> که در ادعیه وارد است مشعر است بر این معنی و کلام مجید بدان ناطق است : عسی ان یبعثک ربک مقاماً محموداً <sup>۲</sup> .

آقای جلال همائی در باب مسأله مانحن فیه و توضیح عبارات فوق نوشته اند <sup>۳</sup> :  
نگارنده گوید مسأله رؤیت که در این فصل گذشت نیز از جمله مسائل کلامی است که میدان مشاجره اشعری و معتزلی شده ، و در آن تاخت و تازها کرده و سخنان واهی و بی مغز در این باره فراوان گفته اند . ریشه و اساس این اختلاف هم مانند غالب اختلافات دیگرشان آنست که بعض آیات و اخبار مشتمل بر الفاظ نظر و رؤیت باختلاف دیده و مطابق فهم و ادراک خویش بر ظواهر چسبیده و خواسته اند که بدریافتهای وهم - انگیز خود لباس فلسفه عقلی نیز بپوشانند ، و از این رو عقاید سخیف و سخنان باطل مخالف عقل ملتزم شده اند .

رؤیت یعنی بچشم دیدن خداوند جل شانه ، بفتوی عقل و منطق صریح ، مجال و ممتنع است ، خواه آن خدایی که فطرت سلیم بر وجود او گواهی میدهد ، و خواه آن خدا که متکلمان یاره بان اشعری و معتزلی برای خود ساخته و آنرا مورد پرستش قرار داده اند . در قرآن مجید که استوارترین پایه ها و صحیح ترین مأخذ دینی ماست نیز هیچ کجا از رؤیت خدا عبارت نشده بلکه همه جاسلب رؤیت کرده «ولاتدرکه الابصار» فرموده است ، و در دعای صباح منسوب بحضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام گوید :  
«یامن قرب من خواطر الظنون ، و بعد عن ملاحظه العیون» .

به بینندگان آفریننده را  
نبینی ، مر نجان دو بیننده را .

آیات قرآن که ظاهر آن ، منشأ توهم اشعریان شده همه جابا عبارت «نظر» است

۱- او را بمقام پسندیده ای که وعد داده ای بفرست (همائی) .

آیه ۸۱ ، یعنی امید است که پروردگارت بمقام محمود بفرستد (همائی) .

۲- سوره بنی اسرائیل

۳- صباح الهدایه ص

۴۰- (م.م.) .

نه «رؤیت» و نظر با رؤیت بسیار فرق دارد. نظر در ترجمه فارسی «نگریستن» و رؤیت بمعنی «دیدن» است. و از این جهت ارباب لغت نظر را بتقلیب حدقه یعنی برگرداندن چشم بسمت هر می تفسیر می کنند، نه بمعنی دیدن بچشم. و در تازی گویند: «نظرت الی الهلال فلم اره» یعنی نگریستم بماه و او را ندیدم. و رؤیت را غایت نظر قرار دهند و گویند: «مازلت انظره حتی رأیته» یعنی همی نگریدم تا آنگاه که دیدم. و نیز رؤیت را پس از نظر با حرف تعقیب آورند مانند: «نظرت الیه فرأیته» یعنی نگریدم تا او را دیدم. و همچنین نظر را سبب رؤیت قرار دهند مانند «لولا انی کنت انظر الیه لما رأیته» یعنی اگر نه آن بودی که می نگریدم ندیدمی او را. و امثال اینگونه استعمالات در عربی فصیح دلیل است بر آنکه نظر با رؤیت در اصل معنی تفاوت دارد. و اینکه گویند کلمه نظر اگر متعدی بنفس باشد در معنی انتظار است و با «فی» بمعنی تفکر و با «لام» بمعنی رأفت و با کلمه «الی» بمعنی رؤیت است، صحیح نیست چرا که اولاً با کلمه «الی» نیز بمعنی انتظار آمده است، مثل «فنظرة الی میسرة» و قول شاعر: «نظر الحجاج الی طلوع هلال»، و ثانیاً بمعنی تقلیب حدقه و نگریستن است نه دیدن بحاسه چشم. پس آیات نظر را شاید دلیل رؤیت قرار داد. و میان آیات قرآن از این جهت هیچ اختلاف نیست. اما اشعریان آیاتی را که نمودن در متن آورده است، مخالف یکدیگر تشخیص داده و برای حفظ ظاهر و جمع مابین هکذا قات این عیب را از خود ساخته اند که هر جا آیات نظر شده مراد مؤمنان است که خدا را در پیش می بینند و هر جا خلاف آن باشد مراد کافران است که از رؤیت پروردگار در وصال محرومند. و معتزلیان آیات نفی و رؤیت را عاخذ عقیده قرار داده و از آنجا که با اینکه هیچوجه تأویل لازم نیست. و نزد فرقه مشبهه و دامیه که معتقدند که رؤیت در حدیث مبدأند، رؤیت درجات و مکان نیز مجال نباشد. و جمع کلمات در حدیث را در حدیث معروفند، گویند انسان را حاسه ششم است جدا از حواس دیگر که در فهمت آن حس بکار افتد و خدا با آن حس دیده شود. و معتزله هر گاه برای اثبات عقاید خویش بادل سمعی و عقلی متمسک میشوند. دلایل معتزلیان در این مورد چون

۱- مراد مؤمنان است. صحیح التذاریع ص ۱۰۰. پیش از این (۱۰۰)

بناص قرآن و منطق عقل مطابقت است، چندان بتکلف احتیاج ندارد جز اینکه بخواهند همه مسموعات را بنام روایات مأثوره صحیح و ناصحیح باور دارند، و هر چه مخالف عقل و قرآن است تأویل کنند و همه گفته های اشعریان را پاسخ دهند. اما اشعریان در این مورد هم مثل بسیاری از مسائل کلامی دیگر سخت بتکلف افتاده اند. از این رعگذر که میخواهند محال عقایی را جایز و ممکن قلمداد کنند. میگویند شکی نیست که انکشاف علمی تام برای انسان نسبت بخداوند جایز است، اما ارتسام صورت از مرئی بچشم و اتصال شعاع از چشم بمرئی یا از مرئی بچشم با مقابله و محاذات مکانی نسبت بخدا در این دنیا جایز نیست. ولکن نظیر همین حالت که از آن بر رؤیت تعبیر می کنیم، ممکن است بدون مقابله و مواجهه مکانی از بندان نسبت بخدا تعلق گیرد در فیاض منزله از جهت امکان از اینرو که متعلق رؤیت، هویت و وجود است که در موجودات مشترک مابین واجب و ممکن و در ممکنات مشترک میان جوهر و عرض است. و نیز گویند که ادراک و معرفت سه درجه دارد: درجه اولی معرفت بحد و رسم است. پس از آن چون منظور را دیدیم و چشم بر هم نهادیم - نوع دیگری است از معرفت بالاتر از معرفت اول. سپس چون چشم را گشودیم درجه سوم است بالاتر از درجات قبل. و از این حالت ادراکی ده مافوق همه معرفت است بر رؤیت عبارت می کنیم، و این قسم از رؤیت ده در حقیقت درجه ای از ادراک است در قیاس دست میدهد. حاجی سبزواری در شرح دعای صباح عقیده اشاعره را توجیه می کند که مراد محققان اشعری از رؤیت نه مراد بچشم ظاهر دیدن است که مخالف عقل صریح باشد، بلکه مراد مقام شهود حق است بحق در مرتبه عین الیقین و حق الیقین، و اینگونه رؤیت را همه عقلا و عرفا مسلم دانند. و در این مقام گفته شد: «لم نعبد رباً لم ارد» و «عمیت عین لا تراک» و «لو کشف العطاء ما ازددت یقیناً» و در قرآن مجید آمده: «فکشفنا عنک غطاءک فبصرک الیوم حدید». برای تفصیل ادله و اقوال رؤیت رجوع شود بشرح تجرید قوشجهی و شرح عواقف و شرح مقاصد و تفسیر ابو الفتوح رازی در ذیل آیه وجوه یومئذ ناظرة الی ربها ناظرة» (پایان)

(م.م)

ص ۷۹، ح ۱ (هفتاد و دو یا هفتاد و سه فرقه) - عن علی بن ابی طالب ۴ قال:

سمعت رسول الله - صلى الله عليه وآله - يقول : ان امة موسى اختلفت بعده على احدى و سبعين فرقة ، فرقة منها ناجية وسبعون في النار ، واختلفت امة عيسى ع بعده على اثنتين وسبعين فرقة ، فرقة منها ناجية و احدى وسبعون في النار ، وان امتي ستفرق بعدى على ثلاثة وسبعين فرقة ، فرقة منها ناجية و اثنتان وسبعون في النار (سفينة البحار : فرق).

مؤلف تبصرة العوام گوید : « پیغمبر علیه السلام گفته است که یهود پس از موسی بهفتاد و یک فرقت شدند و امت من بهفتاد و سه فرقت شوند ، جمله آنکه بافتاد ، الا یک فرقت که نجات یابند.»

ص ۷۶ س ۸ ، فشاننده خون ز ابر سیاه - یعنی از بس در می داند کارزار از دشمنان می کشد که دریایی از خون آنان جاری شود ، خون ایشان بخار شود و بالا رود و ابری سیاه و تیره تشکیل دهد که چون بیارد ، قطرات آن همان خون خواهد بود .

ص ۷۹ س آخر ، در جمله بیست هزار درم بفردوسی رسید - شیخ فریدون الدین عطار نیشابوری در الهی نامه ، مصحح ه . ریتز طبع استانبول ۱۹۴۰ | المشریفات الاسلامیة لجمعية المستشرقین الالمانیة شماره ۱۲ | س ۳۶۷ ) (ساره ثقفی محمود سهیلواری درم بری شاهنامه داد :

اگر محمود خیر عجم ر بداد آن پیواری سه دره را

ص ۸۰ س ۱ ، فقاعی بخورد ، و آن سیم ، بیان حمدانی و فقاعی قسیم فرود - در الهی نامه عطار ( مصحح ه . ریتز طبع استانبول ۱۹۴۰ | المشریفات الاسلامیة لجمعية المستشرقین الالمانیة شماره ۱۲ | س ۳۶۷ آمده .

چو سگ نالدی تنم از بس جهانی ادر محمود اخیسار عجم را چه درد آن پیواریش کم برزید زهی همت که شاعر داشت آنکاه .

۱ - مصحح آملی ، ۲۱۸ .

ص ۸۰ س ۴-۵ ، بطبرستان شد . بنزدیک سپهبد شهریار که از آل باوند در طبرستان پادشاه او بود - در جمیع نسخ خطی چهارمقاله در این فصل همه جا بجای شهریار «شهرزاد» دارد، و در چاپ طهران در همه مواضع «شیرزاد» دارد، و هر دو خطاست زیرا پادشاهی که از آل باوند در آن عصر بود شهریار بن شروین بن رستم بن سرخاب بن قارن بن شهریار بن شروین بن سرخاب بن مهر مردان بن سهراب است نه شهرزاد یا شیرزاد و آننگهی در جمیع نسخ ابن اسفندیار آنجا که این فصل را از چهارمقاله نقل کرده است در کمال وضوح همه جا شهریار دارد . تاریخ وفات این شهریار معلوم نیست، همین قدر ابن اسفندیار گوید: «شهریار مدتی دراز بماند تا در عهد شمس المعالی قابوس بن وشمگیر و هم در عهد سلطان یمن الدوله محمود بماند.» و چون تاریخ اتمام شاهنامه در سنه ۴۰۰ است در هر حال وفات شهریار بعد از آن واقع شده است .

ص ۸۱ س ۵-۶ ، فردوسی نیز سواد بشت و آن هجو مندرس گشت و از آن جمله این شش بیت بماند - این فقره بسیار ادعای غریبی است، چه بنا برین این هجاء معروف که در اول شاهنامه ثبت است جز شش بیت آن از آن فردوسی نیست، در صورتی که نسبت این هجاء به فردوسی میتوان گفت از قبیل متواترات است، و آننگهی طرز و اسلوب این اشعار بهمان سبک و شیوه سایر اشعار فردوسی است در جزالت و متانت الفاظ و قوت و استحکام معانی.

آقای تقی زاده نوشته اند:

« خود هجو نامه هم که باقی مانده تمام ابیات آن قطعی و قابل اعتماد نیست ، و ممکن است چنانکه از ابیات هجو نامه داخل متن شاهنامه شده بالعکس از متن کتاب هم داخل هجو نامه شده باشد چنانکه چند بیت که چهارمقاله آنرا از شاهنامه نقل کرده و شامل ابیات «گرت زین بد آمد گناه من است...» میباشد ، اکنون در هجو نامه داخل است . نگارنده این سطور در تتبع شاهنامه ملاحظه کرده و کمتر بیتی در

۱- رجوع کنید بشرح تاریخ یمنی طبع مصر ص ۳۹۴-۳۹۵ ، تاریخ ابن الاثیر در حوادث سنه ۳۸۸ ، تاریخ طبرستان لابن اسفندیار . British Museum, Add. 7633 . f 184 b et suiv. (جق) .  
 ورك : تاریخ طبرستان مصحح اقبال ج ۱ ص ۱۹۸ ، ۲۰۵-۲۰۷ ( م . م . )

۲- شاهنامه و فردوسی ، در هزاره فردوسی چاپ وزارت فرهنگ ص ۸۰ ح ۲ ( م . م . )

هجو نامہ است کہ در يك جائي از خود کتاب شاهنامہ در ضمن مطالب ديگر نيامده باشد ،  
 واگر گنجايش صفحات بود محل آن ابیات در شاهنامہ نشان داده ميشد . نولد کہ گويد  
 کہ هجو نامہ مستقل بوده و بشاهنامہ ضميمہ شدہ ، چنانکہ در ضمن آن از شاهنامہ  
 بلفظ «اين نامہ» سخن گفته شدہ . با آنکہ در چاپ ماکان عدہ ابیات آن ۱۰۱ بيت است  
 در نسخہ های ديگر خيالی مختلف است و از ۳۰ بيت تا ۱۶۰ بيت ديده شدہ . چہارمقالہ  
 نیز آنرا صد بيت ميشمارد ولي عجب است کہ گويد جزايش بيت از آن چيزی باقی  
 نماند در صورتی کہ ہمہ قرائن تأييد ميکنند کہ هجو نامہ معروف اصلی است . « (م.م.)  
**ص ۸۲ س ۴ ، خواجہ بزرگ - لقب شيخ اجل شمس الکفاة احمد بن الحسن**  
 الميمندی وزير سلطان محمود است . (جق)

بايد دانست کہ «خواجہ اعظم» عنوانی بود معدل صدر اعظم و نخست وزير ،  
 واحمد بن حسن ميمندی را ہم بدین عنوان ميخواندند (م.م.)

**ص ۸۳ س ۳ ، در آن حال مذکری بود در طبران . . . - مراد از مذکور**  
 «ابوالقاسم گرگانی» است . مرحوم قزوینی نوشته اند :

ابوالقاسم گرگانی معاصر سلطان محمود غزنوی بود ، بوقت وفات فردوسی شعر  
 کہ او را در گورستان مسلمانان دفن ميکردند منع کرد و گفت او منادح ديران و کورين  
 بود . پيغمبر صلعم فرمود : من تشبه بقوم فهو منهم . همان شب فردوسی را بخوابانيدند ،  
 حنپای روحانيون پوشيده ، تعجب کرد فردوسی گفت «خدای تعالی بر من رحمت کرد  
 و فرمود اگر مردود گرگانی گشتی ، مقبول منی بدین بيت کہ در نوحه من گشتی

جهان را بلندی و پستی توانی ندانم چہ هر چه هستی توئی .

(گزيده f.228 b, Add 22, 693 - نقل از همين چہ زده در طبران)

کہ خودم نوشته بودم سابقاً . (چند)

در اسرار نامہ عطارد همين داستان با جزئی اميری مطابقت دارد

شنيدم من کہ فردوسی طوسی کہ درد او در حنپای من فرسوسی ،

۱- مجموع تمیذ ۹۸ (چاپ ايران - دوره ۱ تعاليف حسن) (۲۰)



به بیست و پنجسال<sup>۱</sup> از نوک خامه  
 بآخر چون که شد عمرش بآخر  
 اگر چه بود پیری پر نیاز او  
 چنین گفت او که: «فردوسی بسی گفت  
 بمدح گبر کان عمری بسر برد  
 مرا در کار او برک ریا نیست  
 چو فردوسی مسکین را ببردند،  
 در آن شب شیخ او را دید در خواب  
 ز مرد رنگ تاجی سبز بر سر،  
 به پیش شیخ بنشست و چنین گفت  
 نکردی آن نماز از بی نیازی  
 خدای من جهانی پر فرشته  
 فرستاد او ز لطف و کار سازی  
 خطم دادند بر فردوس اعلی  
 خطاب آمد که «ای فردوسی پیر!  
 مشو نومید از فضل الهی

بسر میبرد نقش شاهنامه .  
 ابوالقاسم که بد شیخ الاکابر،  
 نکرد از راه دین بروی نماز او،  
 همه در مدح گبری ناکسی گفت.  
 چو وقت مردن آمد، بی خیر مرد<sup>۲</sup>.  
 نمازم بر چنین شاعر روانیست.  
 بزیر خاک تاریکش سپردند،  
 که پیش شیخ آمد دیده پر آب.  
 لباسی سبزتر از سبزه در بر،  
 که «ای جان تو بانور یقین جفت!  
 که می نتگ آیدت زین نانمازی.  
 همه از فیض روحانی سرشته،  
 که تا کردند بر خاکم نمازی.  
 که فردوسی بفردوس است اولی.  
 اگر راندت ز پیش آن طوسی پیر،  
 مده بر فضل ما بختی گواهی ...»

(م.م)

ص ۸۴ س ۱۱ ، خواجه ابوبکر اسحق کرامی<sup>۳</sup> - مراد امام فقیه ابوبکر  
 محمد بن محمد مشاد است که رئیس طایفه کرامیه بود بنیشابور در عهد سلطان محمود  
 غزنوی، و ترجمه حال وی در تاریخ یمنی<sup>۴</sup> مسطور است، و کرامیه فرقه ای معروفند از  
 مسلمین قائل بتجسم و تشبیه باری تعالی عما یقول الظالمون علواً کبیرا . در عبارت متن  
 باید راه ابوبکر را مکسور خواند باضافه باسحق، بنا بر رسم زبان فارسی که اسم پسر را

۱- رنک : متن کتب حاضر ص ۲۵ و تعلیقات حاضر ص ۲۳۵ .  
 ۲- قس : کتاب التفض عبد الجلیل  
 ۳- برای ضبط کرامیه رجوع  
 ۴- شرح تاریخ یمنی طبع مصر  
 ۱- رنک : متن کتب حاضر ص ۲۵ و تعلیقات حاضر ص ۲۳۵ .  
 ۲- قس : کتاب التفض عبد الجلیل  
 ۳- برای ضبط کرامیه رجوع  
 ۴- شرح تاریخ یمنی طبع مصر  
 ۱- رنک : متن کتب حاضر ص ۲۵ و تعلیقات حاضر ص ۲۳۵ .  
 ۲- قس : کتاب التفض عبد الجلیل  
 ۳- برای ضبط کرامیه رجوع  
 ۴- شرح تاریخ یمنی طبع مصر



بنام پدر اضافه می نمایند بدون اتمام لفظ ابن، زیرا که اسحق نام پدر ابوبکر است نه نام خود او، و کلمه محمدشاد که در اعلام طایفه کرامیه بسیار دیده میشود گویا مخفف محمدشاد است و مؤید این احتمال آنست که نام «احمدشاد» نیز شنیده شده است از جمله شمس الدین احمد شادانغز نوی که از اجلاء علما و معاصر سلطان محمد بن محمود سلجوقی بود.<sup>۱</sup>

ص ۸۴ بس ۹۴، حکایت (۹۰) همین داستان را حمدان مستوفی در تاریخ شریانه مؤلف بسال ۷۳۰ (ج ۱ چاپ لندن سن ۱۸۶۶) آورده است (۹۰)

ص ۸۴ بس آخر، خداوند ملک الجبال ملک الجبال لقب ملوک غزنی بوده عموماً و لقب قطب الدین محمد بن عزالدین حسینی اولین از ملوک غزنیان است و اوست که بهرامشاه غزنوی او را مسموم نمود و برادرش سلطان محمد بن عزالدین سلطان او و برادر دیگر سیف الدین سوری غزنوی را هفت شهباز را کشت زد و در عینک او مخصوصان او بوده است<sup>۲</sup>

ص ۸۵ بس ۹۴، من بورساد پیش تخت شهیم - ورساد و ورساد از حاکمان اختری (نسخ طبقات ناصری) نام ولایتی است از غور که محل خدمت سیف الدین قطب الدین محمد مذکور بود بعد از آنکه سیف الدین سوری ولایت غور را در میان تقسیم نمود این قسمت در سهیم ملک الجبال افتاد (۹۰)

ص ۸۶ بس ۹۰، عید گوسفند کشان عید گوسفند کشان در بلاد غزنی (عید اضحی) است از عید التفهیم برتری مندرج آفری است (۹۰) (۹۰) بس قعر

ص ۸۶ بس ۹۱، در مدت هفتاد روز ده هزاره هزاره من سرب از آن زمان بدین دعا گوی رسید - دفعه د ازین کتاب در باب مذهب و عبادت در این کتاب نظامی عروضی از پیش هر چه بوده است در بدین کتاب در باب مذهب و عبادت داده شده و بنابراین شاید صورت در متن در این کتاب در باب مذهب و عبادت

۱- تاریخ سلجوقیان، ج ۱، ص ۱۰۰ (۱)  
۲- تاریخ سلجوقیان، ج ۱، ص ۱۰۰ (۱)

و محتمل است که مقصود این باشد که بعد از اخراج خمس دوازده هزار من سرب بمن رسید. بنابراین شاید صحیح در عبارت «بدون خمس» باشد، والله اعلم. (چق).  
بعضی حدس میزنند خمس (بفتح اول) و بمعنی پنج و مراد پنج بیتمی است که نظامی سروده یعنی بعثت آن پنج بیت.

آقای زویاب خوئی در یادداشتی بنگارنده نوشته‌اند:

«اینجانب در تفسیر عبارت نظامی چنین احتمال میدهم که چون وی روز عید فطر بخدمت ملك الجبال احضار شد و بمناسبت بدیهه‌ای که گفت شاه کان سرب و رساد را از آن عید تا عید گوسیند کشان (اضحی) بدو بخشید، مطابق آنچه در متن است فاصله این دو عید هفتاد روز است و میشود احتمال داد که محصول آن معدن را بسال قمری محاسبه میگردند همچنانکه محاسبات دیوانی و خراج و غیر ذلک نیز بسال قمری بوده است، و هفتاد روز با اختلاف یکروز خمس يك سال قمری است که ۳۵۴ روز است و بنابراین مقصود از آن خمس، خمس سال است، منتهی چون این خمس مصادف با تابستان و وقت کار بوده محصول آن ۱۲ هزار من شده است.»

آقای مجتبی مینوی نوشته‌اند: «چون خمس معادن بر حسب شرع اسلام پیادشاه میرسد، شاه از سهم خود باو حواله کرده بوده و «از آن خمس» دوازده هزار من بنظامی رسیده.»<sup>۲</sup>

در لغت نامه دهخدا در کلمه «اخماس» آمده: «اخماس معادن، خمسی که بصدقه از حاصل معدن دهند.»

جرجی زیدان در مالیاتهای متنوعه دوران اسلامی نویسد:<sup>۳</sup>

«پنج يك (خمس) معدنها - در آن ایام معدنها را دو قسمت میکردند: روی زمینی مانند معدن نمک، سرمه، قیر، نفت - معدن زیر زمینی مثل فیروزه، طلا، نقره، مس و مانند آن که استخراج مواد چنان معدنی بعملیات فوق العاده احتیاج داشته. عمال اسلامی برای معادن قسمت اول هیچ نوع مالیاتی نمیخواستند و آنرا مانند آب و هوا جزء اموال عمومی مردم میدانستند و هر کس میتواند با آزادی از معادن قسمت

۱ - در یادداشت‌های خود بر چهارمقاله . ۲ - «آن» درین جمله عهد ذهنی است . (م.م.)

۳ - ترجمه تاریخ تمدن اسلام. جواهر کلام. ج ۲ ص ۱۰۹-۱۱۰.

(تعلیقات چهارمقاله ۴۹)



ابوریحان که در سنه ۱۸۷۸ مسیحی در لپسینگ از بلاد آلمان بطبع رسانیده نوشته است و جمیع مآخذ و مصادری که از آن ادنی اطلاعی درین باب میتوان بدست آورد مطالعه نموده ، و چون ترجمه حیات ابن فیلسوف بزرگ و ریاضی کبیر که از بزرگترین مفاخر ایران و ایرانیان است در مشرق درست بدست نیست مناسب دیدیم که خلاصه مسطورات پرفسور ساخاؤورا در اینجا ایراد نمائیم و هی هذہ :

ابوریحان محمد بن احمد البیرونی فیلسوف و ریاضی مشهور در ۳ ذی الحجّه سنه ۳۶۲ در خوارزم متولد گردید و در ۲ رجب سنه ۴۴۰ در سن هفتاد و هفت سالگی در غزنه وفات نمود .

بیرونی منسوب است به بیرون خوارزم یعنی خارج آن، چه ابوریحان از حوالی شهر خوارزم بوده یا آنکه از ولایت خوارزم و در هر صورت از اهل خود شهر خوارزم نبوده است لهذا او را بیرونی می گفته اند<sup>۲</sup> . و چون یاء بیرون یاء مجهول است و این کلمه در

۱- فقرات فوق از مقدمه الآثار الباقیه که پرفسور ساخاؤو بزبان انگلیسی ترجمه نموده نقل گردید

و عنوان آن اینست :

The Chronology of Ancient Nations , an English version of the Arabic text of the Athārul-Bākiya of Albēruni, Translated and edited, with notes and Index, by Dr. C. Edward Sachau, London, 1879. (چق)

۲- آقای عبدالحی حبیبی در مقاله « بیرون و البیرونی » در مجله آریانا شماره ۲ سال ۱۳۰۲ نوشته اند: بدقی در تلمه صوان الحکمه درباره بیرونی گفته است : « بیرون التي منشأه و واده سنة طيبة في بلاد و عجايب . . » و همچنین بنقل از نسخه خطی ترجمه « اشکار العالم » تألیف ابوالقاسم احمد جیهانی ترجمه علی بن عبدالسلام که در آن ، در بحث اقلیم هیجدهم که ناحیه های خراسان و سیستان و توابع آنرا می شمارد، در ضمن تفصیل فواصل بلاد « بیرون » را در موقعی ذکر میکنند که از آنجا منزل هشتمین است « باشد ، ازینجا پیدا است که اندر زمانی که ابوریحان هنوز بدنیای نیامده بود ، بیرون ، در جغرافیای آن عصر وجود داشت و در زمان سامانیان که وزیر دانشمند و معروف جیهانی کتاب اشکال و مسالك و ممالك خود را نوشت « بیرون » نیز شهرتی داشته است . در دوره صفویان نیز نام این بنده آمده در مقابل « درون » ، مثلاً اسکندر بیک در چندین جای از عالم آرا ذکر قامت « درون » کند ، و در ذیل عالم آرای عباسی از « بیرون » ذکر کرده اند ، بدین موجب : « بقصد تسخیر ولایت مرو و نسا و درون و ایبورد بخراسان آمد (اسفندیار سلطان) و چند نفر از اعیان نسا و درون اظهار موافقت ایشان نموده کس نزد ابوالغازی سلطان ( برادرش ) فرستاده او را تا آمدن آنجا ترغیب نموده و عده قلعه بیرون دادند . . ) از همه این اشارات میتوان فهمید که بیرون قلعتی بود در خراسان که گاهی این ناحیت را داخل نفور خوارزم نیز می شمردند و استاد بزرگوار ابوریحان ازینجا برخاست . (م.م.)

زمان ابوریحان بهمان نحو که اقتضای یاء مجهول است [یعنی کسرۀ مشبَعه] تلفظ می‌شده و آن در تلفظ عربی اشبه اشیاء است بیاء ساکنه ماقبل مفتوح، لهذا مصنفین عرب این کلمه را بیرونی بفتح باء ضبط کرده‌اند. سمعانی در کتاب الانساب که تقریباً صد سال بعد از وفات ابوریحان تألیف شده گوید: «البیرونی بفتح الباء الموحدة وسكون الیاء آخر الحروف وضم الراء بعدها الواو وفي آخرها نون، هذه النسبة الي خارج خوارزم فان بهامن يكون من خارج البلاد ولا يكون من نفسها يقال له «فلان بیرونی ست» و يقال بلغتهم «انییرک ست» والمشهور بهذه النسبة ابوریحان المنجم البيرونی الشہی.

ابوریحان ظاهراً اوایل عمر خود را در خوارزم در کتاب حمیت مأمونین ولایة خوارزم معروف بخوارزمشاهیته گذرانده است<sup>۱</sup>، خانواده مأمونین ابتداءً بچندین<sup>۲</sup> ملوک سامانیته بودند و در فترت بین انقراض سامانیته و استقرار غزنویه یعنی مابین ساله ۳۸۴ - ۳۹۰ بکلی مستقل گشتند، ولی استقلال ایشان چندان طولی نکشید چنانچه در سال ۴۰۷ سلطان محمود غزنوی بلاد خوارزم را فتح نموده آنرا به مملکت فسیح الارض خود منضم ساخت. ملوک مأمونین هم به علم دوست و هنر پرور بودند و در برابر ایشان هیچکس از افاضل و میعادگاه علم و حکما نبود.

۱- در کتاب «تاریخ الملوک» - ابوریحان بیرونی - شرح المصنفین - ج ۱ - ص ۱۸۱

۲- تاریخ ایران - ج ۱ - ص ۱۸۱

۳- ابوریحان بیرونی - تاریخ الملوک - ج ۱ - ص ۱۸۱

بخوارزمشاهیته معروف آن عراقی که در کتاب «تاریخ الملوک» - ابوریحان بیرونی - ج ۱ - ص ۱۸۱ ذکر شده است. و پس از انقراض سامانیته و استقرار غزنویه و فتح خوارزم و منضم شدن آن به مملکت فسیح الارض، سلطان محمود غزنوی در سال ۴۰۷ خورشیدی (۱۰۱۵ میلادی) خوارزم را فتح نمود و آنرا به مملکت خود منضم ساخت. ملوک مأمونین هم به علم دوست و هنر پرور بودند و در برابر ایشان هیچکس از افاضل و میعادگاه علم و حکما نبود.

۱- در کتاب «تاریخ الملوک» - ابوریحان بیرونی - ج ۱ - ص ۱۸۱  
 ۲- تاریخ ایران - ج ۱ - ص ۱۸۱  
 ۳- ابوریحان بیرونی - تاریخ الملوک - ج ۱ - ص ۱۸۱

۴- تاریخ ایران - ج ۱ - ص ۱۸۱

۳- تاریخ ایران - ج ۱ - ص ۱۸۱

ابوریحان چندین سال نیز در جرجان در دربار شمس المعالی قابوس بن وشمگیر که در دو کثرت مختلف از سنه ۳۶۶-۳۷۱ و از سنه ۳۸۸-۴۰۳ حکمرانی جرجان و مضافات آنرا نمود بسربرد، و کتاب الآثار الباقیه را در حدود سنه ۳۹۰ بنام آن پادشاه فاضل تألیف نمود.

مابین سنه ۴۰۰-۴۰۷ ابوریحان مجدداً بوطن اصلی خود خوارزم معاوت نمود و در دربار ابوالعباس مأمون بن مأمون خوارزمشاه مدتی بزیست. شورش اهالی خوارزم و قتل خوارزمشاه و لشکرکشی سلطان محمود بخوارزم بیپایان خونخواهی خوارزمشاه و فتح خوارزم تمام را ابوریحان بنفسه مشاهده نموده و در جمیع این وقایع خرد حاضر و ناظر بوده است. در فهرست مؤلفات عدیده ابوریحان از جمله نام کتابی دیده میشود موسوم به «تاریخ خوارزم»<sup>۲</sup> و گویا ابوریحان بر حسب عادت خود جمیع اخبار و آبرو قصص و حکایات متعلقه بوطن خود و مخصوصاً وقایع تاریخی عصر خود را که در اغلب آنها خود شاهد عینی بوده در آن کتاب جمع کرده بوده است، و این کتاب ظاهراً از میان رفته، ولی چند فصل آنرا ابوالفضل بیهقی معروف در آخر تاریخ مسعودی ایراد نموده است.<sup>۳</sup> باری سلطان محمود در مراجعت بغزنه ابوریحان و سایر افاضل را که در

۱- آقای فردوسی نوشتند (مجله ارمان شماره ۲۰۶ ص ۲۰۴-۱۳۰۵) : اگر چه تاریخ قرینه بسیار واضحی برای تاریخ تألیف الآثار الباقیه بدست نیست ولیکن ابوریحان خود در صفحه ۱۵۳ ازین کتاب گوید : «مثل ذات ان یقال روز هرزفی شهرت موسسه احدی و تسعین و شصت فاطریق ان ذات ان استخرج تاریخ الاسکندر لاول المعمره سنه احدی و تسعین و شصت و ازینجا معلوم میشود که ابوریحان در ۳۹۱ بتالیف کتاب مشغول بوده و بتوان گفت که لفظ «در حدود» این معنی را میرساند. آقای تقی زاده یادداشت کرده اند :

ظاهراً در حدود سنه ۴۰۰ و کمی قبل از آن تاریخ تألیف شد. بنا بر رسالتی که خود ابوریحان در اسامی کتب خود در سنه ۳۹۷ نوشته و در دیباچه الآثار الباقیه چاپ شده هنوز در آن تاریخ الآثار الباقیه را تمام نکرده بود (تقی زاده).

۲- رجوع برای اسم این کتاب که گویا «المسامرة فی اخبار خوارزم» بوده است بمعجم الادبیه : ۳۱۱ - رجوع به ص ۲۴۳ (تعلیقات چهارم) چاپ لیدن [در ترجمه ابوالحارث محمد بن علی بن مأمون بن محمد خوارزمشاه] فیم بعد که اسم کتاب بطور دیگر گویا بل قطعاً بتصحیف مشاهیر خوارزم نقل از بیهقی چاپ شده است، و نام این کتاب در فهرست تعلیقات ابوریحان بقلم خود او و مطبوع در مقدمه الآثار الباقیه بدبختانه موجود نیست. (چقد).

۳- تاریخ ابوالفضل بیهقی طبع (اول) طهران ص ۶۶۵-۶۷۶ (چو).



دربار خوارزمشاه بودند در بهار سنه ۴۰۸ در مصاحبت خود بغزنه برد .  
 پس از آنکه ابوریحان در غزنه مستقر گردید چندین کثرت بوطن خود خوارزم  
 سفر نمود و در غالب غزوات پادشاه جهانگیر سلطان محمود غزنوی بهندوستان ابوریحان  
 نیز در ملازمت وی همراه بود، و در هندوستان با علما و حکمای هند و مخالطت نمود  
 و زبان سانسکریت را بیاموخت ، و دایره معلومات خود را از تاریخ و هیئت (و)  
 ریاضی و جغرافی و عاوم طبیعیه بواسطه معاشرت با حکمای هند وسعت داد، و در این  
 سفرهاست که ابوریحان مواد لازمه برای تألیف کتاب معروف خود موسوم بده تحقیق  
 ماللهند من مقوله مقبولة فی العقل او مرد ذوله در باب علوم و مذاهب و عواید هند جمع  
 آوری نمود است ، و این کتاب در سنه ۱۸۸۷ مسیحی باهتمام پرفسور ساخان و بنفقه  
 حکومت هندوستان در لندن بطبع رسیده است .

مصنفات ابوریحان بدو زبان است : عربی و پارسی ؛ و از مطالعه کتاب او واضح  
 میشود که ابوریحان زبان سانسکریت و اندکی از زبان عبری و سریانی میدانسته است  
 ولی از زبان یونانی گویا بهره ای نداشته و آنچه از کتب یونانیین بطریق ترجمه  
 و اوسیس و غیر هم نقل کرده بم توسط کتاب مترجمه عربی یا سریانی بوده است .

ابوریحان معلومات خود را به علاوه اخذ از کتب فیسای که اکنون در آرم  
 میان رفته است غالباً از اقوام رجال تقریباً مینموده و همواره در رؤسای مذاهب  
 مختلفه و عمامه حکمای اهل سیره مخالطت و معاشرت میکرد و در تحصیل این معلومات  
 و کسب مهارت از ایشان از بذل جهد بیحد فرموده اند تا آنکه معلوم است که مخدوم  
 معومات بدیعه را در باب تاریخ و تقویم زردشتیان ایران و اهل خوارزم و هندوستان  
 بدست میدهند مسموم از اقوام رجال است نه منقولات از کتب ده روزه  
 شدت حرص ابوریحان بر تحصیل آثار متقدمین بود و قطعاً از این جهت که  
 نمانده بود در عصر ابوریحان غالب نامتدان و هندو ( هندو متد ) را برایش نمیدادند  
 و در اغلب مدن و قصبات آتشکدهها بر پا بود آسمانی کیش زردشت را هنوز استمرار

(حق) . Alberuni's India, edited by Dr. Edward Sachau, London, 1887.

۲- حق نیست بود، تصحیح آقای مینوی است.



قدرت و نفوذ بکلی نگسیخته بود. این است که ابوریحان را وسایل تحصیل اطلاعات در خصوص اخبار و آثار و تفالید و تعالیم زردشتیان نیک فراهم بوده است. از تضاعیف مصنفات ابوریحان روی هم رفته میتوان مشرب و عقیده ویرا بدست آورد. ابوریحان دوست «حقیقت» من حیث هی هی بوده است، و هیچ چیز را در دنیا بر آن ترجیح نمیداده و حقیقت را برای هیچ غرض و مقصدی پنهان نمی کرده، و در ابطال موهومات و قطع ریشه خرافات خودداری نداشته و دقیقه‌های کوتاهی نمی نموده است. مذهبش مسلمان و مایل بتشیع ولی مسلمان خشک و دشمن و متعصب نبوده است. نسبت بنژاد عرب خراب کننده مجدد ساسانیان بنض و نفرت شدیدی داشته و در محبت بلکه عشق بهر چیز و هر کس ده بنژاد پارسی و ایرانی تعلق داشته بی اختیار بوده است. قوت سلام در آن از منزه هنوز بدان پایه نرسیده بوده است که کسی نتواند آشکارا تحصیل مذامب و ادیان سایر و تقبیح یا تحسین یکی از آنها را بنماید، دقیقی شاعر آل سمنان که چندان مقدم بر عصر ابوریحان نبوده در کمال آزادی اینگونه شعر می سرانیده است:

دقیقی چار خصلت بر گزید دست      بگیتی از همه خوبی و زشتی  
لب یاقوت رنگ و ناله چنگ      می چون رنگ و کیش زرتشتی.

و اندکی بعد از آن یعنی در عصر سلطان محمود غزنوی مثلا اینگونه شعر البته حیات شاعر را در معرض خطر می انداخته است. (چق).

آقای سعید نفیسی در مقاله «ابوریحان بیرونی» در مجله پیام نو چاپ تهران سال چهارم شماره ۱۱ ۱۲ ص ۲۶ نوشته اند:

«در باره این دانشمند اولین نکته‌ای که باید بحث کرد در کنیه اوست، زیرا در برخی از کتابهای عربی کنیه او را ابوالریحان بالف و لام<sup>۱</sup> و در برخی دیگر ابوریحان بی الف و لام نوشته اند، و چون کتابهایی که بالف و لام نوشته اند معتبر تر است پیداست که ابوالریحان درست تر است. اما در کتابهای فارسی حتی در تاریخ بیهقی که مؤلف

۱- در قانون مسعودی تألیف بیرونی (نسخه عکسی متعلق بدانشگاه تهران) ابوالریحان آمده

آن معاصرا و بوده است ابوریحان بی الف و لام نوشته شده ، ب این همه من شخصاً ابوالریحان بالف و لام را که در کتابهای معتبر آمده است ترجیح میدهم ، زیرا این کنیه عربی است و ضبط درست آن را باید رعایت کرد هر چند که ابوالفضل بیهقی مورخ معروف معاصرا و بعادت خود بوریحان نوشته باشد .

در تاریخ بیهقی مصحح د کتر غنی و د کتر فیاض ص ۶۶۷ «ابوریحان» و درس ۶۶۹ و همچنین ص ۶۷۱ «بوریحان» آمده است . در چهار مقاله عروضی در صفحات ۸۹، ۸۷، ۹۲، ۱۱۸، ۱۱۹ «ابوریحان» و در صفحات ۹۲ و ۹۳ و ۹۴ «بوریحان» یاد شده است بنابراین در فارسی «ابوریحان» و «بوریحان» صحیح است .

علامه مرحوم آبی اکبر دهخدا رساله‌ای در ترجمه احوال و آثار بیرونی تألیف کرده‌اند که مجله آموزش و پرورش آنرا در مهر ماه ۱۳۲۵ بجای پنج شماره مجله منتشر کرد . و بعداً آن رساله در لغت نامه دهخدا ذیل «ابوریحان» وارد شده است .

بمناسبت هزارمین سال تولد ابوریحان در سنوات اخیر مجالسی بیاد آن استاد در ایران و هند منعقد شد . و کتابی شامل مقالات دانشمندان شرق و غرب بزبانهای اردو ، انگلیسی و فرانسوی بعنوان - *Commemorative Volume* از طرف *Iran Society* در کاکته سال ۱۹۵۱ م . منتشر شده است . (۲۹)

ص ۸۷ س ۳ . کتاب التفهیم فی صناعة التنجیم - کتابی است در مقدمه

هیئت وهندسه ونجوم بطریق سؤال وجواب ده ابوریحان آنرا در سنه ۵۲۵ یا ۵۲۵ برای ریخته بنت الحارث خوارزمیه تألیف نمود . است ، و ابوریحان متعددین کتب

بهر دو زبان پارسی و عربی نوشته بدون اینکه یکی از آنها ترجمه دیگری باشد . نسخه متعدده از هر دو روایت در کتابخانه های اروپا موجود است .

نام این کتاب التفهیم لا اهل صناعة التنجیم است بر این

کتاب خود بهمین صورت ضبط نموده در کشف الظنون فی علم السهمه فی سیر السیاق در کتابخانه مدرسه سپهسالار جدید موجود است . بیرون آن را چنین نوشته اند و خود آوی

۱- جیبی - جیبی - جیبی - جیبی - جیبی - جیبی - جیبی - جیبی - جیبی - جیبی

قزوینی هم در باورقی صفحه ۱۴۵<sup>۱</sup> التفهیم لاوائل صناعة التنجیم در قوم فرموده‌اند و نمیدانم علت تبدیل آن در صفحه ۱۹۷ چه بوده‌است.

تاریخ تألیف التفهیم باید همان سنه ۴۲۰ باشد زیرا ابوریحان بدین تاریخ در ضمن کتاب اشاره کرده گوید: «پس این روز سه شنبه که بیست و پنجم ماه رمضان است اندر سال چهارصد و بیستم است از هجرت و هم هفتم است از تشرین الاول اندر سال هزار و سیصد و چهل و یکم است از اسکندر و روز اردی بهشت سیم آب‌نامه اندر سال سیصد و نود و هشتم از یزد کرد». و ممکن است که تحریر ۴۲۰ و منشأ اشتباه این باشد که ناسخ سفر را بزرگتر نوشته و بعضی آنرا «۵۰» خوانده و تاریخ تألیف التفهیم را ۴۲۵ ضبط کرده باشند. و اینکه فرموده‌اند هیچکدام از این دو کتاب از دیداری ترجمه نشده تا اندازه‌ای محل تأمل است زیرا مابین مطالب این دو نسخه هیچ گونه تفاوتی موجود نیست حتی در انتظام جمل و ترتیب کلمات هر فرق زبانی ندارد و بدان مانند یک از دیداری لفظ بلفظ ترجمه شده‌است. هر چند در مقدمه آن این فرق است که پارسی بی‌حمد و ثناست و عربی حمد و ثنا دارد و در پارسی نام ریخته در جود ولی در عربی نام وی نیامده است. <sup>۲</sup> افزون‌تر، مجله رمان شماره ۳۷ و ۳۸ (۲۰۶-۲۰۵).

اولاً نام کتاب (التفهیم لاوائل صناعة التنجیم) است چنانکه خود ابوریحان در فهرست مؤلفاتش نوشته و در نسخه خطی قدیم نزدیک بزمان مؤلف و نیز در مآخذ معتبر دیگر نیز ضبط شده است. ظاهراً چون در متن چهارم مقاله کتاب التفهیم فی صناعة التنجیم نوشته همانرا عیناً در حاشیه نقل کرده‌اند<sup>۳</sup> و ثانیاً تاریخ تألیف بی‌ثبات در ۴۲۰ هجری قمری است چنانکه خود ابوریحان در چند جای کتاب تصریح کرده<sup>۴</sup> نه مردد میان ۴۲۰ - ۴۲۵، و ثالثاً هر دو نسخه فارسی و عربی اگر چه از خود ابوریحان است اما اتفاقاً یکی عیناً ترجمه از دیداری است چنانکه نمونه‌های آنرا نگارنده در مقدمه و حواشی کتاب نقل کرده است. خود آقای قزوینی در همان حواشی چهارم مقاله جای

۱- چاپ لیدن، ۱۳۶-۱۳۷ و ۳۸ و ۳۹ (۲۰۶-۲۰۵) - ۲- در هر جلد قزوینی است. - ۳- در کتاب التفهیم و صحیح  
 ۴- در این کتاب (۱۳۶-۱۳۷ و ۳۸ و ۳۹) - ۵- در کتاب التفهیم از خط ابن عربی است. - ۶- در حواشی مقدمه متن  
 عربی و فارسی راجح می‌دانند. (۱) هر دو نسخه در هر جلد تعدادی از حواشی را دارند.

دیگر درس ۱۴۵ (ص ۱۲۲ تعلیقات حاضر) هم نام کتاب وهم تاریخ تألیف را مطابق آنچه گفتیم نوشته اند . (جلال همائی . التفهیم . تهران ۱۳۱۶-۱۸ ص کز . ح ۱).

ص ۲۸ س ۸ ، اوقلیدس نجار - اوقلیدس یا اقلیدس یونانی *Euclid* ریاضی و هندسه دان مشهور یونانی است که در زمان بطلمیوس اول (۳۰۶-۲۸۳ ق م) در اسکندریه تدریس میکرد .

در ادبیات عربی و فارسی گاه «مهندس» به نجارها اطلاق شده و «نجار» به مهندس عالی مقام . ابن العبرک . ابوالولید و «اوقلیدس» را - که هر دو مهندس بودند - بلقب نجار خوانده است<sup>۱</sup> ، و خاقانی بعکس ، در خود - علی نجار - را مهندس نامیده<sup>۲</sup>

عوفی در جوامع الحکایات نویسد<sup>۳</sup> : «(ه زده) سب و روز عید آریستند در آن فوات او (ادریس) نأسف و تلذف مینهدند تا ابلیس دجال بلیس بدت ، و خود در صورت نجاری استاد و مهندسی کامل بر ایشان نمود و نه ، غیبت و بیعت با او صورت فوات ادریس - صلوات الله علیه - مرا معلومست . در آن روز در آن شهر هر چه همکلی بردازم بر صورت ادریس . جنات نکران در آسمان افتاده و آسمان بر زمین فرود آمده است . و ادرد بر او در بر جبهه ادریس چهره تمام ص ۲۲ نجار را درین موضع به ... (هندسه دان مهندس) ... درده ست .

ص ۸۷ س ۸ . ثابت بن قره - ابو الحسن ثابت بن قره ... در حران ... ۲۸۸ هـ در آن وقت ... عربی است و کتب بسیاری از نجاران ... باغت نموده بخود ... الامین ابن خلدن و عیون ... و دائرۃ المعارف اسلام (ثابت بن قره) ...

۱- ...  
۲- ...  
۳- ...

ص ۸۷ س ۱۲ ، ابو منصور بغدادی - هو ابو منصور عبدالقاهر بن طاهر بن محمد البغدادی الفقیه الاصولی الشافعی المتوفی سنه ۴۲۹ ، و کتاب تکمله رساله ایست از مؤلفات او در علم حساب و در کتابخانه های اروپا گویا نسخه ای از آن موجود نیست . (چق).

ص ۸۸ س ۱ ، صد باب سجزی - صد باب یکی از مؤلفات کثیره احمد بن عبدالجلیل سجزی است و ترجمه حال او عنقریب خواهد آمد . (چق).

ص ۸۸ س ۵ ، مجسطی - نام کتابی است کسه در اصل یونانی Meghliste ( بمعنی ترتیب عظیم ) نام داشته ( دزی ج ۲ ص ۵۶۹ : ۲ ) . مترجمان و نویسندگان عرب ، آنرا با حرف تعریف « المجسطی » نامیده اند . و همین کلمه معرب بزبانهای اروپایی رفته Almageste شده است . این کتاب در علم نجوم است و تألیف بطلمیوس قلوذی Ptolemaios Clodius است . (م.م).

ص ۸۸ س ۵ ، تفسیر نیریزی - هو ابو العباس الفضل بن حاتم النیریزی ، در علوم ریاضی و مخصوصاً علم هیئت سر آمد زمان بود و معاصر معتضد بالله عباسی بود (سنه ۲۷۹-۲۸۹) . و او را در فنون ریاضی و هیئت تألیف متعدده است از جمله تفسیر مجسطی بطلمیوس که مقصود بالذکر اینجا همانست . و نیریزی بنون مفتوحه و یا ساکنه منسوب است بنیریز شهر معروف فارس . قفطی در ترجمه او گوید: « نیریز احدی بلاد فارس و از متبیه بنیریز » و در جمیع نسخ چهارمقاله و بسیاری از کتب دیگر نیریزی « نیریزی » نوشته شده و آن سهواست . (چق).

ص ۸۹ س ۱ . ابو معشر بلخی - هو ابو معشر جعفر بن محمد بن عمر البلخی ، از مشاهیر منجمین قرن سوم هجری ابتداء از اصحاب حدیث بود و در جانب غربی بغداد مسکن داشت و بدین جهت با یعقوب بن اسحاق کندی فیلسوف معروف مناصمت میورزید و او را آزار می نمود و عوام الناس را برو می شورید . کندی در باطن جمعی را بر آن گماشت که علم حساب و هندسه را در نظر او جلوه دهند و او را بر تحصیل آن علوم

۱- رجوع کنید باین حکایت در حرف عین و کشف الظنون در حرف تاء در تکمله (چق) .

۲- رجوع کنید بکتاب الفهرست لابن الندیم ص ۲۶۸ و ۲۷۹ ، و تاریخ الحکماء للقفطی ص ۲۵۴ ، و کشف الظنون در ذیل «مجسطی» . (چق) .





مرکب از ۴۱ رساله در علم حساب و هندسه و هیئت تألیف اشخاص مختلفه از مشاهیر ریاضیین و تمام این مجموعه بخط احمد بن محمد بن عبدالجلیل سجزی صاحب ترجمه است، و آنرا در سنوات ۳۵۸، ۳۵۹، ۳۶۰، ۳۶۱ (یعنی در عهد عضدالدوله دیلمی) در شیراز نوشته است، و هر چند در آخر تمام رساله‌ها نام خود را رقم نکرده ولی واضح است که تمام کتاب (باستثنای رساله آخرین که خط یکی از مالکین این کتاب و مورخ است بسنه ۶۵۸) خط یک کاتب است، و رساله‌ای که احمد بن عبدالجلیل سجزی در آخر آنها نام خود را رقم کرده است از قرار ذیل است: در آخر ورق ۱۸ مسطور است:

«تمت المقالة بحمد الله و منته و صلی الله علی محمد و آله، کتبه احمد بن محمد بن عبدالجلیل بشیراز فی شهر ربیع الاول سنة ثمان و خمسين و ثلثمائة»  
 و در آخر ورق ۴۲ نوشته:

«تمت المقالة لثانیة و تم تفسیر المقالة المباشرة من کتاب وقایدس نقل ابی عثمان -  
 الدمشقی و الحمد لله و صلی الله علی محمد و آله و سلم: کتبه احمد بن محمد بن عبدالجلیل  
 بشیراز فی شهر جمادی الاولی سنة ثمان و خمسين و ثلثمائة»  
 و در آخر ورق ۷۵ مسطور است:

«تمت ما وجد بخط ابی الحسن ثابت بن قرة الصابی فی هذا المعنی و لله الحمد ولی  
 العدل و واهب العقل كما هو له اعل و کتب احمد بن محمد بن عبدالجلیل من نسخة نظیف  
 ابن یمن النصرانی المتطیب شیراز سالخ جمادی الاخر (کذا) سنة تسع و خمسين و ثلثمائة»  
 و در آخر ورق ۱۲۱ نوشته است:

«تمت المقالة فی مساحه المبعثات المكافئة لثابت بن قرة و الحمد لله رب العالمین  
 و صلی الله علی سیدنا محمد خاتم النبیین و علی آله و کتب احمد بن محمد بن عبدالجلیل  
 بشیراز لیلة السبت لمن (کذا) ثمان ظ) بقین من ربیع الاول سنة ثمان و خمسين و ثلثمائة»  
 و در آخر ورق ۱۳۶ مسطور است:

«تم کتاب ابراهیم بن سنان بن ثابت فی مساحه القطع المكافی، کتبه احمد بن

احمد بن محمد بن عبدالجلیل من نسخة نظیف نفس نظیف نفس رومی از نظیری مخصوص عضدالدوله دیلمی بود و ترجمه حاشی در تاریخ الحداما، قفطی ص ۳۳۷-۳۳۸ و عیون دانش فی طبقات الاطباء لابن ابی اصیبه ج ۱ ص ۲۳۸ مسطور است (حق).





در کتاب مجمل الاصول<sup>۱</sup> که از کتب معروف اوست گوید: «و کان من ابتداء الادوار الی عند حلول الشمس ۲۰ درجه و ۱۴ دقیقه من الحوت فی سنة ۳۲۱ لیزدجرد انقضت ۴۳۲۰ سنة شمسیة الخ» و سنة ۳۲۱ یزدجردی مطابق است با سنة ۳۴۲ هجری، و در موضعی دیگر<sup>۲</sup> از همان کتاب گوید: «فاما مواضعها (ای الکواکب الثابتة) فهی لاول سنة احدى وستین و ثلثمائة یزدردیة الخ» و ۳۶۱ یزدجردی مطابق است با سنة ۳۸۳ هجری، از اینقرار معلوم میشود کوشیار مابین سنوات ۳۴۲-۳۸۳ هجری در حیات بوده است. پس عصر وی بنحوی معلوم شد. حاجی خلیفه در کشف الظنون در تحت «زیج کوشیار» تاریخ رصد او را در سنة ۴۵۹ می نویسد و آن سهو واضح است، ۴ کتاب از تالیفات او بالفعل در کتابخانه‌های اروپا موجود است.<sup>۳</sup>

### کوشیار گیلی<sup>۴</sup>

وجه اشتقاق - این نام را غالباً «کوشیار» با کاف تازی نوشته و خوانده‌اند و وجه اشتقاق آن موجب اشکال و تحیر دانشمندان شده است. علامه مرحوم محمد قزوینی در حواشی جدید که بخط خود بر نسخه چاپی چهارمقاله مرقوم داشته‌اند، در حاشیه نوشته‌اند<sup>۵</sup>: «در تاریخ صابی ینک «کوشیار» دیگر نام یکی از سرداران یا اعیان دیلمه مذکور است، مقصود تعدد ذکر و وجود این نام مجهول الاشتقاق است (اقلاً برای من)».

از وقت درین نام چنین متبادر بذهن میشود که کنمه مرکب از دو جزو است: کوش - یار.

جزو دوم پساوندیست که در آخر بسیاری از کلمات و اعلام فارسی مانند: شهریار، آبیاری، هوشیار، بختیار، مهریار، ماهیار و غیره دیده میشود.

۱- British Museum. Add. 7490, f. 22b (چق) ۲-Ib. f. 4 a.

۳- برای تعداد اسامی آنها رجوع کنید بتاریخ علوم عرب تألیف بروکلمن (Brockelmann) ج ۱ ص ۲۲۲-۲۲۳ (چق).

۴- این مقاله در مجله فرهنگ چاپ مشهد سال اول شماره ۵ بطبع رسیده و اینک با تصرفاتی درینجا درج میشود. (م.م.)

۵- ص ۲۰۲ نسخه چاپی چهارمقاله (جزو کتب مرحوم قزوینی که بدانسکده ادبیات منتقل شده).

این پساوند در اوستا بصورت داته *dāta* - اسم مفعول از مصدر اوستایی *dā* بمعنی دادن، آفریدن آمده است. همین جزو در پهلوی گاه بصورت دات- *dāt* و گاه بصورت - یار *yār* آمده<sup>۱</sup>. اینک چند نمونه:

اوستایی	پهلوی	پارسی
اهور (مزد) - داته <sup>۲</sup>	اوهرمزد دات <sup>۳</sup>	هرمزد یار <sup>۴</sup>
سپنتو - داته <sup>۵</sup>	سپنت دات <sup>۶</sup>	اسپندیار - اسپندیار <sup>۷</sup>

هرن نویسد<sup>۸</sup>: «دارمستتر (تتبعات ایرانی، ۱، ۷۳) در باره پساوند - یار *yār* در کلماتی میماند بختیار (دارای بخت، خوشبخت) هوشیار (هوشیار) دمیاز (شکارگر)، شهریار (سلطان، حاکم) و همچنین اعلام مانند سفند یار و غیره. برخی آورده و آنها را از ریشه قدیمی داته *dāta* - دانسته، ولی طبیعتاً از طریق علم الاصلی این فرض غیر ممکن است. بیشتر احتمال داده میشود که همت مدد دوز در دوره *dāra* اشتقاق یافته باشند، چنانکه کلمه پهلوی *daravān* در لغتنامه پهلوی آنرا تأیید میکند. اما در خصوص سفند یار باید گفت که آن در سخن اوستایی داته *dāta* آمده و در فارسی «ر» بجای «د» شسته است.

نوادکه (تتبعات ایرانی II، ۲: ۲۰۰) میگوید که دره یون عربی *dhāra* - «اسپندیار» دیده میشود.

و نیز هرن گوید<sup>۹</sup>: «پسوند - یار، در پهلوی *dāt* (از مصدر اوستایی *dā*)»

باستانی - *dhāra* - (نگهداشته، درفته) در لغتنامه شهریار<sup>۱۰</sup>

۱- G. H. Rieu, *Journal de la langue iranienne*, Paris, 1921, I, 2, s. 192.  
 ۲- *Journal de la langue iranienne*, Paris, 1921, I, 2, s. 192.  
 ۳- *Journal de la langue iranienne*, Paris, 1921, I, 2, s. 192.  
 ۴- *Journal de la langue iranienne*, Paris, 1921, I, 2, s. 192.  
 ۵- *Journal de la langue iranienne*, Paris, 1921, I, 2, s. 192.  
 ۶- *Journal de la langue iranienne*, Paris, 1921, I, 2, s. 192.  
 ۷- *Journal de la langue iranienne*, Paris, 1921, I, 2, s. 192.  
 ۸- *Journal de la langue iranienne*, Paris, 1921, I, 2, s. 192.  
 ۹- *Journal de la langue iranienne*, Paris, 1921, I, 2, s. 192.  
 ۱۰- *Journal de la langue iranienne*, Paris, 1921, I, 2, s. 192.

پهلوی *shahr - d(â)r* ، بسیار (بسی، فراوان)، پهلوی *var - dâr* (۴) ، بختیار، هوشیار، دامیار، رمیار (چوپان)، آبیار (میر آب)، دستیار (معاوض)، پشتیار (کماک کننده)، بازیار (باز [ پرندۀ شکاری ] دار) .

اما در اسفندیار و هرمزدیار، «ر» بدل «ذ» است و «یار» از شکل قدیمتر *dâta* (داده) آمده . بقول نولدکه (تبعات ایرانی II، ۷: ۲) در متون عربی شکل صحیح «اسفندیاز» دیده میشود<sup>۴</sup> . در پهلوی *spand - dâ* ، اوستا *Spandadhâta* ؛ پهلوی *Ohmazd - dâ* ، *Ormizdâ* و در تفسیر اوستا *Ohmazd - dâ* (هرمزدیار) آمده، در اوستا *Mazd - dhâta* (مزد داده) و نیز *Ahura - dhâta*<sup>۴</sup> (اهورا داده).

در برخی از نامهای دیگر مانند بهمن یار، «یار» بمعنی دوست است . مقایسه شود با پهلوی *Vahman - âyar* (بهمن یار)، *Dha(i) - hu - âyar* .

اما جزو اول این کلمه مرکب چیست ؟ از تدقیق در اعلامی که با پسوند «- یار» ترکیب شده اند، چنین بر میآید که جزو اول بخشی از آنها نام خدا و ایزدان است مانند: هرمزدیار، ایزدیار<sup>۶</sup>، مهریار (مهر از ایزدان ایران باستانست)، مانیار (ماه از ایزدان است) ، بهمن یار (بهمن از امشاسپندان [ فرشتگان مقرب ] است) ، سروش یار<sup>۷</sup> (سروش از ایزدان است) .

اگر طبق همین نمونه در میان اسامی ایزدان و فرشتگان آیین ایران باستان بجوییم، بسهولت بمقصود میرسیم .

۱- استاد هنینگ W B Henning در نامه مورخ ۱۶ دسامبر ۱۹۵۵ پاریس مجتبی مینوی نوشته اند: «بسیار» در زبان پهلوی *Vasikâr* است با فقدان *k-r* - (که در چنین حالت معمولست، مثلاً باستانیان که از *Sāsānikān* است) این پسوند *kâr* - غیر از شکل *kâr* (کار، شغل) است و متعلق به این دسته است. «روز کار» (مثلاً) که در اصل بمعنی «زمان» دفعه است، اما عملاً در معنی کمی به آن اختلاف دارد. ۲- هرن اساس انتقالات ایرانی، شماره ۱۱۲۱. ۳- هرن، اساس فقه اللغة ایرانی ج ۱: ۲۱ ص ۱۹۲. ۴- باز توامه، فرهنگ ایرانی قدیم ستون ۲۹۳. ۵- اساس فقه اللغة ایرانی ج ۱: ۲۱ ص ۱۹۲. ۶- رنک: ص ۲۰۱ تعلیقات حاضر. ۷- رنک: فهرست اعلام کتاب حاضر. (تعلیقات چهارمقاله ۴۳)



از ملك ارسال بن مسعود ملك و خسرو ستوده خصال ...<sup>۱</sup>  
 بهرام پژدو ( پدر زرتشت بهرام پژدو ) در «منظومہ بہاریات» تاریخ اتمام منظومہ  
 را چنین آورده :

بروز گوش اسفندارمذ ماہ ز کار یزدجرد آخر شہنشاہ  
 گذشتہ سال ششصد بیست باشش شد این قصہ تمام ای مرد باہش<sup>۲</sup>.

بنا بر آنچه گفته شد «گوشیار» بضم کاف پارسی<sup>۳</sup> ( Gush - yâr ) لغہ بمعنی  
 گوش ( ایزدچار پایان سودمند ) داده ( با مقایسہ با اسفندیار ) ، و یا ( کسی کہ ) گوش  
 ( ایزد مذکور ) یار و یاور اوست ( بقیاس بہمن یار ) . اما باید دانست کہ تبدیل گاف  
 ( کاف پارسی ) بہ کاف ( کاف تازی ) در زبان فارسی معمول است چنانکہ گیہان = کپہان ،  
 افگندن = افکندن ، آگندن = آکندن<sup>۴</sup> ، و حتی آوردن کاف و گاف در روی ( آخر  
 کلمہ قافیت ) مجاز بوده است :

بی مراد او نجنبید هیچ رگ در جهان ز اوج ثریا تا سمک .

( مولوی . مثنوی ) .

از سوی دیگر باید یاد آور شد کہ در رسم الخط عربی - فارسی پیش از عہد  
 مغول فرقی بین کاف و گاف نبوده است . بنابراین تبدیل «گوشیار» بہ «کوشیار» در  
 تحریر امری طبیعی است .

یوستی در نام نامہ آرد<sup>۵</sup> :

«گوشیار Gûshyâr ، معرب آن کوشیار Kûshyâr بمعنی گوش دارندہ ،  
 آرزومند شنیدن ( نزدیک بفارسی گوشدار Gûshdâr )<sup>۶</sup> .»

۱ - رك : روزشماری در ایران باستان بقام نگارنده . تهران ۱۳۲۵ ص ۳۷ - ۳۹ .

۲ - رك : مزدیسنا و آثار آن در ادبیات پارسی بقلم نگارنده ص ۴۶۹ . ۳ - در برهان قاطع

و غیات اللغات بہمین صورت نیز آمدہ . ۴ - رك : برهان قاطع مصحح نگارنده ( در هر يك از کلمات  
 فوق ) - در تعریب نیز کاف بہ کاف بدل شود: گنج = کنز .

۵ - F. Justi , Iranisches Namenbuch · Marburg 1895, s. 122 .

۶ - این وجہ اشتقاق صحیح نمی نماید .

سپس یوستی چهارتن را بنام کوشیار نام میبرد که چهارمین صاحب ترجمه است .  
 ازین عبارت سعدالدین وراوینی در مرزبان نامه<sup>۱</sup> برمیآید که وی « کوشیار »  
 باکاف تازی میخوانده است : « ... درحقایق آن علم و دقایق آن فن درجه کمال داشت .  
 درحل مشکلات مجسطی بوریحان بتفہیم او محتاج بودی ، و بوعشر باعشار فضل او  
 نرسیدی ، و فاخر بشاگردی او مفاخر شدی ، و کوشش کوشیار از مرتبه او متقاصر  
 آمدی ... »

باید دانست که مردم گیلان (زادگاه کوشیار) و مازندران (طبرستان) دیرتر از  
 مناطق دیگر ایران باسلام گرویدند . درایام حیات کوشیار هنوز بسیاری درطبرستان  
 و گیلان بکیش زردشتی باقی بودند . ایام زندگی کوشیار معاصر باسلطنت آل باوند  
 درطبرستان و حکومت و مسودان و پسران او (دربخشی از آذربایجان و گیلان) بود  
 آل باوند حافظ سنن ایرانی بودند ، و چنانکه مؤلف چهار مقاله گوید ، فردوسی پس  
 از یأس از محمود غزنوی « بطبرستان شد بنزدیک سپهبد شهزاد که از آل باوند در  
 طبرستان پادشاه او بود .<sup>۲</sup> آخرین فرد از سلسله آل بو درستم بن شبریز ( ۳۹۷-  
 ۴۴۹ ) بود و سپس دولت آنان سپری گردید<sup>۳</sup> و بعد از قرن حکومت طبرستان را  
 در دست گرفتند . در همین عهد است که کیا رئیس ابو الحسن بهمنیار بن فرزندان  
 مجوسی آذربایجانی (متوفی در حدود ۴۵۸ ) شاکردمشهد را بن سینا عزیزستاد<sup>۴</sup>  
 و نیز در همین اوقات ابو الحسن مهیار بن مرزویه دیلمی کاتب و شاعر ایرانی عربی  
 گوی<sup>۵</sup> ( متوفی بسال ۴۲۸ ) زندگی میکرده ، و او نخست زردشتی بود و بعد  
 آرد<sup>۶</sup> .

۱ - چاپ تهران ۱۳۱۷ شمسی در ۱۹۰ ص ۱۰۰  
 ۲ - معجم الاسماء ، چاپ تهران ۱۹۵۱ ، ص ۱۶۰  
 ۳ - ترجمه دکتر یزدانی ، تهران ۱۳۱۵ ، ص ۱۱۶  
 ۴ - تاریخ مختصر ایران ، هرن ۱۱۶ ، ص ۵۰  
 ۵ - در چهار جزو بطبع رسیده ، مطبعه دانشگاه تهران ، تهران ۱۳۵۵ ، ص ۱۲۵۰  
 ۶ - معجم المطبوعات ، ج ۲ ، تهران ۱۳۱۵ ، ص ۱۰۰  
 مشترک است ، و جزو اول آنها یعنی « بهمنیار » در « تاریخ مختصر ایران » و « معجم المطبوعات »



زمان وی - چنانکه پیشتر نقل شد ، مرحوم قزوینی در تعلیقات چهارم مقاله نوشته‌اند : « چنانکه از مؤلفات او استنباط میشود در نصف اخیر قرن چهارم می‌زیسته است . در کتاب مجمل‌الاصول که از کتب معروف اوست گوید: «وکان من ابتداء الادوار الی عند حلول الشمس ۲۰ درجه و ۱۴ دقیقه من الحوت فی سنة ۳۲۱ لیزدجرد انقضت ۴۳۲ سنة شمسیة الخ » و سنة ۳۲۱ یزدجردی مطابق است با سنة ۳۴۲ هجری . »

آقای تقی‌زاده درین باب نوشته‌اند : « اما اینکه در مجمل‌الاصول آخر ادوار را در سنة ۳۲۱ یزدجری مینویسد ، این تاریخ هیچگونه ارتباطی بتاریخ زمان زندگی خود کوشیار ندارد ، چه دوره کامل ادوار قدهاء که بهر برجی ۳۶۰ سال تخصیص میدادند ۴۳۲ سال میشد (  $432 = 360 \times 12$  ) و چون ادوار از ۲۷۶ سال قبل از طوفان بزعم آنها شروع میشود ، و طوفان بعقیده خود کوشیار ( بر خلاف حساب ایدلو<sup>۲</sup> ) در سنة ۳۰۹۲ ق . م . بوده ، لذا باید در سنة ۹۵۲ مسیحی یا ۳۲۱ یزدگردی دوره کامل تمام شده باشد . »

چنانکه در ذکر تألیفات او بیاید از طرفی تألیف کتاب مجمل‌الاصول او پس از سنة ۳۹۷ هجری صورت گرفته ، و از سوی دیگر در زیج خود ( نسخه برلین ) مثال مولودی از سنة ۳۳۲ یزدگردی ( مطابق ۳۵۲-۳۵۳ ه . ) میزند ، پس دوره تألیفات او در نیمه دوم قرن چهارم هجری بوده است<sup>۳</sup> .

**تألیفات** - از تألیفات صاحب ترجمه ، کتابهای ذیل مشهور است :

۱- زیج جامع<sup>۴</sup>

۲- زیج بالغ<sup>۴</sup> .

حاجی خلیفه در کشف‌الظنون گوید : « زیج کوشیار بن لبان الجیلی . ارصده فی

۱ - گاه شماری ص ۲۲۷ . ۲ - رك : حاشیه شماره ۳۲۵ گاه شماری مذکور .

۳ - گاه شماری ص ۲۲۶ - ۲۲۷ . ۴ - ایضاً ص ۲۲۶ . قفطی در تاریخ حکماء چاپ

لیسک ص ۹۷ آرد : « . . . ابی الریحان البیرونی الخوارزمی مصنف کتاب القانون المسعودی الفه لمسعود بن محمود بن سبکتکین وحذا فیہ حذو بظلمیوس و كذلك کوشیار بن لبان الجیلی فی زیجه . . . » .

سنة تسع و خمسين و اربعماية<sup>۱</sup> . اورد فيه ثمانية فصول و ترجمه بالفارسية محمد بن عمر بن ابی طالب التبریزی<sup>۲</sup> .

۳ و ۴- مجمل والمدخل - علامه مرحوم قزوینی نوشته اند<sup>۳</sup> : «مجمل الاصول، نسخه ممتازی ازین کتاب در موزه بریطانیه موجود است<sup>۴</sup> و اسم اصلی کتاب همین است یعنی «مجمل الاصول» نه «مدخل فی علم النجوم» اگرچه مدخل است در علم نجوم، و حاجی خلیفه مجمل الاصول و مدخل فی علم النجوم را دو کتاب شمرده، و آن سهو است، و هر دو یکی است، چنانکه از مقایسه و صف این دو کتاب با اصل مجمل الاصول بوضوح می پیوندد.»

آقای تقی زاده بعکس معتقدند که آنها دو کتاب جدا گانه هستند. ایشان نوشته اند<sup>۵</sup> : «کتابی که باسم کتاب المدخل کوشیار ذکر شده و نسخه بر این کتاب مطالبی از آن نقل کردیم<sup>۶</sup> بآن عنوانست ظاهراً (تا آنجا که از روی بعضی برداشتهای خود و تطبیق آنها با نسخه های لندن میتوانم قیاس و حکم کنم) این نسخه ای از کتاب آن مؤلف که باسم مجمل الاصول (نسخه موزه بریطانی مشتمل Add. 7490) یا المجمل فی احکام النجوم (نسخه دیوان هند در لندن Office 1518 معنون است نیست و فرق دارد. کتاب مجمل الاصول را کوشیار در خودش بعد از دو زیج خود که باسمهای زیج جامع و زیج بالغ نامیده است، نام نهاده است، و نظر بدانکه در آن کتاب اوج می گویند که در سال ۳۶۱ یزدگردی (که تقریباً با سنه ۳۸۲ مطابق است) ثبت میگردد. باید تألف کتاب بر حسب قیاس بسایر کتب نجومی در این باب همان یا یا باشد و چون در کتاب مذکور (نسخه برلین) از نقل خمسة مسترقه باخر اسفندارمذ در سنه ۳۷۵ یاد

۱- این تاریخ غلط است. ۲- دکتر آندون بر این تاریخ ۳۰۰ ساله است.

۳- تعلیقات چهارمقده چاپ لندن ص ۲۰۳.

۴- (چف) - British Museum, Add 7490 - ۴.

۵- گاه شماری ص ۲۲۶-۲۲۷. ۶- نسخه خطی کتاب مذکور در کتابخانه کوشیار.

در کتابخانه بر این محفوظ است (که شماری ص ۹-۱۰). ۷- در کتابخانه کوشیار در سال ۱۳۰۰ بطور قطع و یقین نمیتوانم ادعا کنم. چه فعلاً به اصل نسخه دسترس ندارم (اسی ادعا).

میزند، باید تألیف آن بعد از سنه ۳۹۷ هجری بوده باشد.<sup>۱</sup>

۵ - معرفت اصطرلاب و عمله (تتمة صوان الحکمة چاپ لاهور ص ۸۴).

راجع بتعداد کتب گوشیار، رجوع بتاریخ علوم تألیف بروکلمان Brockelmann ج ۱ ص ۲۲۲ - ۲۲۳ شود.

**سعدی و گوشیار** - سعدی در باب چهارم بوستان «در تواضع» داستان ذیل را نقل میکند<sup>۲</sup>:

یکی در نجوم اندکی دست داشت	ولی از تکبر سری مست داشت.
بر کوشیار آمد از راه دور	دلی پر ارادت، سری پر غرور.
خردمند از او دیده بردوختی	یکسی حرف در وی نیاموختی.
چو بی بهره عزم سفر کرد باز	بدو گفت دانسای گردن فراز:
«تو خود را گمان برده‌یی پر خرد	انایی که پرشد، دگر چون برد؟»
«ز دعوی پری، زان تهی میروی	تهی آی تا پر معانی شوی.»

امام فخر رازی در کتاب «اختیارات علامیه فی حرکات السماویة» که کتابی است بفارسی و آنرا بزبان ساده برای پادشاه زمان خود ابوالمظفر تکش نوشته و در پرداختن آن از کتابهای بطالمیوس و ابومعشر بلخی و عمر بن فرخان الطبری و گوشیار استفاده کرده است مینویسد: «و کوشیار را هر چند از علماء ریاضی نصیب بوده است، لکن از علم منطق خالی است.»

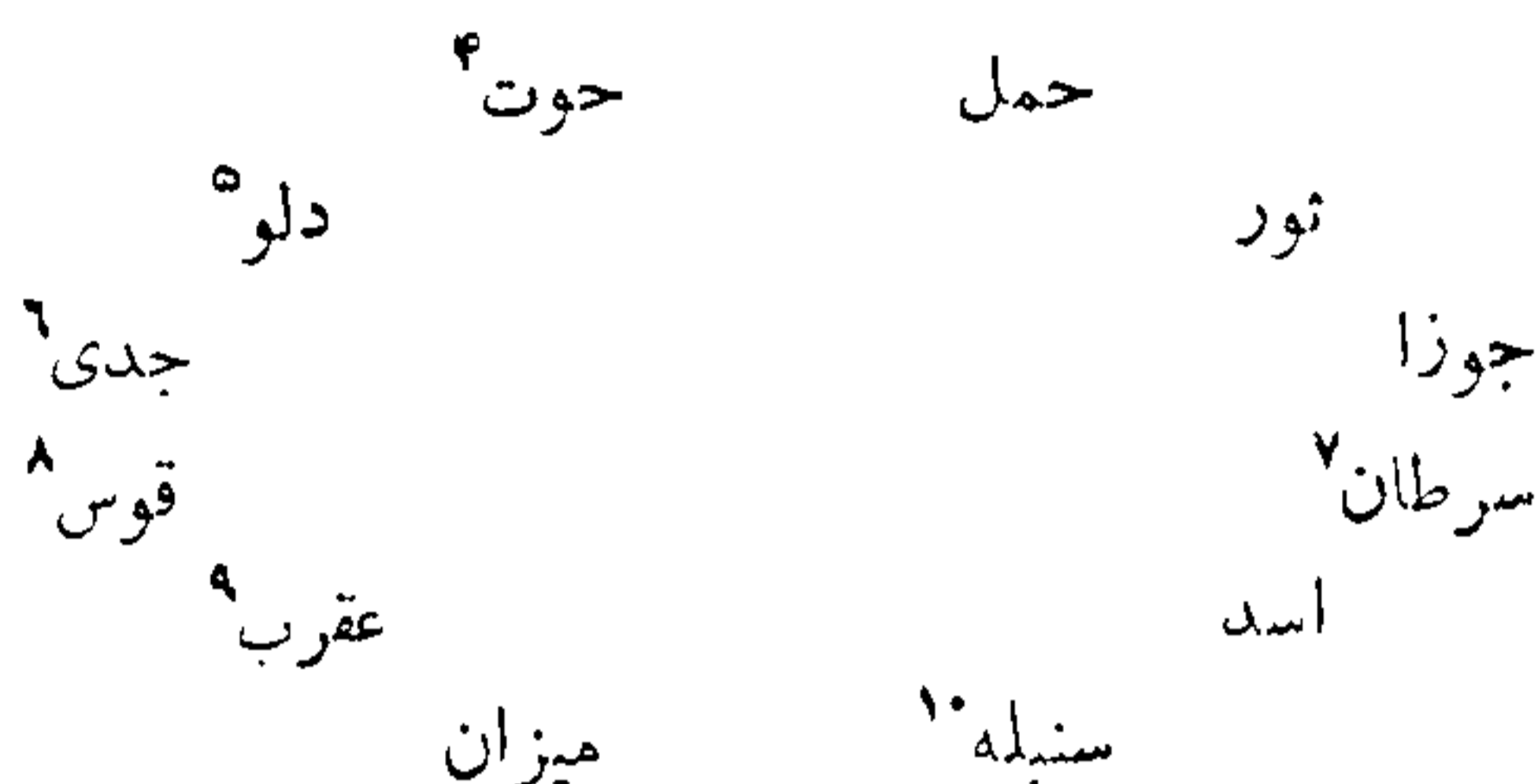
و دیگر در باره نام زیبای جامع ثانی تألیف گوشیار مینویسد که این کتاب «جوامع علم الهیه» نام داشته است (نسخه خطی اختیارات علامیه متعلق بکتابخانه آقای سعید نفیسی).

ابوالحسن علی بیهقی (متوفی بسال ۵۶۵) در «تتمة صوان الحکمه» سرگذشت کوتاهی از کوشیار نوشته است، این چنین:

۱ - گاه شماری ص ۲۲۶-۲۲۷. در کتابخانه آقای سلطانی نماینده فاضل مجلس شورای ملی نسخه‌ای فارسی از مجمل الاصول و نسخه‌ای از مدخل موجود است و ایشان در یادداشت ظهر نسخه خود نوشته‌اند: «مدخل نسخه عربی مجمل است.» چون اصل مجمل و مدخل هر دو عربی است ظاهراً نسخه فارسی مزبور ترجمه از متن عربی مجمل است. ۲ - بوستان مصحح محمد علی فروغی. تهران ۱۳۱۶ ص ۱۴۱.



در میزان<sup>۱</sup> است؛ باین ترتیب [از موقع خورشید در اسد] تا [آغاز] میزان ۴۰ درجه فاصله میشود. [براین] ۱۵ درجه را که [پیش از این] بوسیله ماه [در میزان] طی شده می افزاییم، ۵۵ بدست می آید. براین مقدار درجه طالع را اضافه می کنیم، نتیجه ۶۵ بدست می آید، از این حاصل کلی ۳۰ درجه را به حمل می دهیم و ۳۰ درجه را بثور<sup>۲</sup>، و ۵ درجه برای جوزا<sup>۳</sup> باقی می ماند. از این قرار موضع سهم الغیب درجه پنجم جوزا خواهد شد.



«و اما درباره «سهم الغیب» بهنگام روز آن را از ماه می شمارند و بهنگام شب از خورشید، و بر آن درجه طالع را می افزایند، و از مجموع کلی برای هر یک از صور مانند پیش سی درجه می کاهند؛ پس آنچه زائدمی ماند مکان «سهم الغیب» خواهد بود.» پس از آن برای محاسبه سهمهای دیگر از قبیل «سهم الایام» و «سهم غلامان و کنیزکان» و «سهم مال و اصدقاء»<sup>۱۱</sup> و «سهم تزویج زنان»<sup>۱۲</sup> و سهمهای پنج سیاره زحل و مشتری و مریخ و عطارد و زهره نیز در فرهنگ مزبور توضیحات مشابهی داده شده است.

یادداشت و . گرنلد W. Gornold در باب «سهم الغیب» و اصطلاحات نجومی دیگر<sup>۱۳</sup>.

- |                                  |                |                                  |                  |
|----------------------------------|----------------|----------------------------------|------------------|
| ۱- Libra .                       | ۲- Taurus .    | ۳- Gemini .                      | ۴- Pisces .      |
| ۵- Aquarius .                    | ۶- Capricorn . | ۷- Cancer .                      | ۸- Sagittarius . |
| ۹- Scorpio .                     | ۱۰- Virgo .    | ۱۱- Part of Wealth and Friends . |                  |
| ۱۲- Part of Marriage of Woomen . |                |                                  |                  |

۱۳- این یادداشت را دوست فاضل آقای احمد آرام بخواهنش نگارنده از ترجمه چهار مقاله بانگلمیسی ص ۱۶۴ ترجمه کرده اند و بنظر جناب آقای سید حسن تقی زاده هم رسیده است . اینك بدین وسیله سپاسگزاری میکند. (م . م .)

(تعلیقات چهار مقاله ۴۴)

« در نظر من کاملاً آشکار است که همه فرضیهایی که در باره «سهم الغیب» شده، با آنچه در متن کتاب شما آمده (بالای صفحه ۱۳۱) و قاعده پیدا کردن آن را بدست می دهد، باطل میشود :

« برای بدست آوردن سهم الغیب، هنگام روز آنرا با ماه حساب میکنند و شب هنگام با خورشید، و بر آن درجه طالع را می افزایند، و برای هر برج کامل مانند سابق سی را می کاهند: آنچه باقی می ماند موضع سهم الغیب است.»

« در مثالی که در کتاب آمده، ۲۸ صفر ۵۱۱ هجری<sup>۱</sup> (اول ژوئیه ۱۱۱۷ میلادی) چون زمان ولادت مقارن با ماه نو بوده (ساعت ۵/۳۲ بعد از ظهر مطابق زمان متوسط محلی)، و نیرین هر دو بر بالای افق قرار داشته اند، باید زاویه و طالع یومی بکار افتد. از موضع ماه تا موضع خورشید را بحساب می آوریم که دوازده برج کامل است و هیچ افزونی ندارد. بنابراین سهم الغیب بایستی بر روی طالع باشد و برای هر وقت در ماه نو باشد نیز چنین است، خواه روز هنگام باشد خواه شب هنگام. تنها این نکته را باید بخاطر بسپاریم که چون ماه از خورشید جدا شود، سهم السعادة از طالع طرف پایین منتقل میشود و بطرف نظیر میل میکند، در صورتی که سهم الغیب رو به بالا و بطرف وسط السماء انتقال پیدا می کند، و این حرکت مقلوب در هر حالت بر سمت ۱۲ درجه برای هر روز ادامه می یابد تا آنگاه که ماه و خورشید دوباره تلاقی کنند، و این بار تلاقی در استقبال طالع است، و ماه حیات بدر تمام دارد.»

ص ۸۹ س ۶. مجمل الاصول گوشیار - رجوع بصفحه ۲۳۹ - ۲۷۰ تعقیبات

حاضر شود. (م.م)

ص ۸۹ س ۷. کار مهتر - نام کتابی است در عاره نجوم تألیف حسن بن علی بن ابراهیم از حذاق منجمین قرن دوم هجری و معاصر یحیی بن خالد برمکی<sup>۲</sup>

ص ۸۹ س ۷. قانون مسعودی - از اجندة كتب و رسائل مسعودی

بیرونی است در علم هیئت و نجوم، و انوریحان آن کتاب را در سال ۴۲۲ - ۴۲۷

۱- يك : متن كتاب حاضر س ۹۲ س ۱۲ - ۱۵ ، و يك : تعقیبات ح ۲۷۹ - ۲۸۰

۲- رجوع کنید به فهرست اس النجوم س ۲۲۶ و تاریخ العلماء قدس سره س ۱۶۵ اجورا



بنام سلطان مسعود غزنوی تألیف نموده است و همین است وجه تسمیه آن به «قانون مسعودی»، و کتاب منقسم است بیازده مقاله و هر مقاله بچندین باب، و یک نسخه بسیار ممتاز عظیم الحجم جلیل القدری از آن که در سنه ۵۷۰ هجری در بغداد نوشته شده است و مشتمل بر ۲۶۲ ورق است در موزه بریطانیه در لندن موجود است و فهرست تمام ابواب و فصول آن در ذیل فهرست نسخ عربی کتابخانه مذکور تألیف علامه فاضل ریو مشروحاً مذکور است<sup>۱</sup>.

(چق)

متن قانون مسعودی تحت اعانت وزارت معارف حکومت هند در مطبعه دائره المعارف عثمانیه حیدرآباد دکن طبع میشود. جزو اول آن در ۱۳۷۳ ه. ق. و جزو دوم در ۱۳۷۴ ه. ق. چاپ و منتشر شده و مقاله هشتم کتاب مذکور نیز در مجله «تقافة الهند» چاپ هند مجلد ششم، شماره اول، مورخ مارس ۱۹۵۵ م. درج شده است.

(م.م)

ص ۹۰ س ۴، یعقوب اسحق کندی - هو ابو یوسف یعقوب بن اسحق بن الصباح بن عمران بن اسمعیل بن محمد بن الأشعث بن قیس بن معدی کرب<sup>۲</sup> الکندی الحکیم المشهور الملقب بفیلسوف العرب، آباء وی بدر جاهلیت همه از ملوک عرب و در اسلام از امرا و رؤساء مسلمین بودند و متون تواریخ بذکر مناقب و اعمال عظام ایشان مشحون است. جد اعلا وی اشعث بن قیس از صحابه حضرت رسول ص بود و در خلافت ابوبکر مرتد شد و باز اسلام آورد و ابوبکر خواهر خود ام فروه را بدو تزویج نمود، و محمد بن الأشعث جد صاحب ترجمه ازو متولد گشت. محمد بن الأشعث از امرای معروف بنی امیه بود و اوست که مسلم بن عقیل پسر عم حسین بن

۱- Rieu, Supplement to the catalogue of the Arabic Mss. in the British Museum. pp. 513-519. (چق)

۲- معدی کرب بن معاویه بن خالد بن علی (بن ربیع بن معاویه الاکبر بن الحارث الاکبر) (تاریخ الحکماء: الاصغر بن معاویه) بن نور بن مرقع بن کنده بن عفیر بن الحارث بن مره بن ادد بن زید ابن یثحب بن غریب (تاریخ الحکماء: یثحب بن غریب) بن زید بن کهلان بن سباین یثحب (تاریخ الحکماء: یثحب) بن یعرب بن قحطان (طبقات الامم چاپ بیروت ۵۱) (مینوی).





فدخل فی ذلك فلم يكمل له فعدل الى علم احكام النجوم و انقطع شره عن الكندی بنظره فی هذا العلم لانه من جنس علوم الكندی ، و باقی حکایت تمام افسانه است .  
 یعقوب بن اسحق کندی از اعظم فلاسفه و حکما و اشهر اطبا و ریاضیین عرب بود .  
 در تبحر در غالب علوم متداوله و کثرت تألیف در بیشتر از فنون معموله در عرض ارسطو و شیخ ابوعلی سینا و امثالهما محسوب است ، در علوم مختلفه از منطق و فلسفه و هندسه و حساب و موسیقی و نجوم و طب قریب ۲۷۰ تألیف دارد از کتاب و رساله<sup>۱</sup> ، و آنچه بالفعل از مؤلفات او در کتابخانه‌های اروپا موجود است قریب ۲۰ کتاب و رساله است<sup>۲</sup> .

تاریخ وفات وی معلوم نیست . چیزی که محقق است آنست که وی معاصر خلفای عباسی بود از مأمون تا متوکل ( سنه ۱۹۸-۲۴۷ ) و بعد از قتل متوکل در سنه ۲۴۷ نیز در حیات بوده است<sup>۳</sup> . هنریخ زوتر در تاریخ ریاضیین و منجمین عرب وفات او را در سنه ۲۶۰ نوشته است<sup>۴</sup> و سند او ندانستم چیست . یعقوب بن اسحق کندی بیخبل معروف بوده است و از وصایای اوست در خطاب پسر خود ابوالعباس : « یا بنی الاب اب » ، و الاخ فح ، والعَم غم ، والخال وبال ، والوالد کمد ، و الاقارب عقارب ، و قول لا یصرف البلا ،

۱- برای تعداد اسامی جمیع مؤلفات کندی رجوع کنید برسالنای که علامه مستشرق فلوکل آلمانی درین خصوص نوشته است و نام آن این است :

G. Flügel, Al - Kindi, genannt [ der Philosoph der Araber ] Ein Vorbild seiner Zeit und seines Volkes. Abhandlung für die Kunde des Morgenlandes, Band I. No. 2. Leipzig 1857. (چق)

۲- برای تعداد اسامی مؤلفات او که بالفعل موجود است رجوع کنید بتاریخ علوم عرب تألیف بروکلمن ج ۱ ص ۲۰۹-۲۱۰ .  
 C. Brockelmann, Geschichte der Arabischen Litteratur, vol. 1. pp. 209-210 (چق).

۳- ابن ابی اصیبعه ج ۱ ص ۲۰۸ (چق) .

۴- Dr. Heinrich Suter, Die Mathematiker und Astronomen der Araber und ihre Werke . Leipzig 1900 (چق)

و نیز ابن حجة حموی در ثمرات الاوراق ( حاشیه المستطرف ص ۹۴ ج ۱ ) گوید : حضر یعقوب بن اسحق الكندی المسمى بوقته فیلسوف الاسلام مجلس احمد بن المعتصم الخ ( حکایت تشبیه ابوتمام احمد را در چهار صفت بیچاره نفر از اعراب و خجلت دادن یعقوب او را و جواب ابو تمام ) ( مینوی ) .

وقول نعم یزید النعم، وسماع الغناء برسام حادّ لان الانسان یسمع فیطرب فینفق فیسرف  
فیفتقر فیغتمّ فیعتلّ فیموت، والدينار محموم فان صرفته مات، والدرهم محبوس فان اخرجته  
قرّ، والناس سخرة فیخذ شیئهم واحفظ شیئک، ولا تقبل ممن قال اليمين الفاجرة فانها  
تدع الديار بلاقع، ونیز از کلمات اوست: «العاقل یظن ان فوق علمه علماً فهو ابدأیتواضع  
لتلك الزیادة والجماعل یظنّ انه قد تناهى فتمقته النفوس لذلك» ابن قتیبة در کتاب  
فراہد الدرر گوید کہ یکی از فضلا در محضر یعقوب بن اسحق کندی این دو بیت را  
بخواند:

وفي اربع منی حلت منك اربع  
اوجہك فی عیني ام الطعم فی فعی  
فما انا ادري ايها حاج لي كربي  
ام النطق فی سمعي ام الحب فی قلبي  
يعقوب بن اسحق گفت: «والله لقد قسمها تقسيماً فلسفياً» (جق).  
در کتاب البخلاء للجاحظ (طبع لیدن) مبلغی صحبت از این کندی شده است،  
رجوع شود و نوع و موضوع ذکر در بخلاء اجمالاً اینجا اشاره شود. (چنداً).  
در کتاب البخلاء چاپ قاهره ۱۹۴۸ ص ۱ از «احتجاج الكندی» هم برده شده  
و محشی در تعلیقات ص ۲۲۳ - ۲۳۵ شرحی درین باب آورده است، و نیز در ص  
۱۳، ۳۶، ۷۰، ۷۱، ۷۸، ۷۹، ۸۱، ۲۳۳، ۲۳۵ و ۲۶۱ ذکر کندی در موارد مختلف  
آمده است. (ب)

ص ۹۰ س ۱۴، خبی و ضمیر - در حاشیه همان صفحه تعریف خبی و ضمیر

۱- دویستی شبیه بدین دویست و مشترک آن در کتاب لغات راوی الحسن بن طاهر در لغت  
در الایجاز والاعجاز ۶۵ ذکر کرده است، و نیز شبیه بدین معنی است که در لغت  
بیتی که یاقوت در معجم الادب ۱: ۵۳ در ترجمه حال ابراهیم حریری در لغت ابراهیم  
ابراهیم قول الشاعر:

انكرت داسی وئی شیء  
الیاك شوقی و فیش دومی  
احسن تلویح  
و سمعته من شیهة منی  
فقال ابراهیم هؤلاء شهود ثقت، (چنداً).  
حال مفصل و مبسوط این فیلسوف بزرگ و تعداد و ذوات عدیدتی و رجوع کنید به لغت الفهرست لابن الندیم  
ص ۲۵۵-۲۶۱ و تاریخ الحکماء لجمال الدین القسطنطینی ص ۳۶۶-۳۷۱، و درین آیه فی لغات الاندلس لابن  
ابی اصیبه ج ۱ ص ۲۰۶-۲۱۲، و تاریخ اهل الفرج معروف بابن العبری ص ۲۵۹، و نیز هکذا (جق).

از التفہیم بیرونی نقل شد. ادوارد براون در ترجمهٔ چهارمقاله ص ۱۳۰ - ۱۳۱ نیز قول بیرونی را از التفہیم ترجمہ کرده است، و در ص ۱۶۶-۱۶۷ یادداشت ذیل را از و. گرنلد<sup>۱</sup> درین باب آورده است.

« خبی و ضمیر - منجمان ہند قواعدی بنام سالیانا Salyana و ارودها Arudha دارند کہ از آن رو میتوانند معلوم کنند چہ چیزی پنهان شدہ و مال گم شدہ را کجا میتوان یافت. من خود چیزهایی را در پشت خود پنهان کردم و جو کیان بمن گفتند کہ آن چیزهای پنهان شدہ چیست. »

ص ۹۱ - ۹۳، حکایت ۴ از مقالہ سوم - محمد بن محمود آملی در نفایس الفنون این حکایت را چنین آورده است<sup>۲</sup>: « نقل است کہ استاد ابوریحان بیرونی کہ در نجوم یگانہ جهان و نادرہ زمان بود بحضرت شاہ غازی محمود غزنوی حاضر شد، و تمامت ارکان دولت و اعیان آن حضرت بتربیت او مشغول شدند و یکی از آنها گفت: « او در علم نجوم چنانست کہ هیچ چیز برو پوشیدہ نیست. » سلطان از آن سخن برنجید و گفت: « آنکہ برو هیچ چیز پوشیدہ نیست، آفریدگار است تعالی. » ابوریحان گفت کہ « عند الامتحان یکرم الرجل او یہان. اگر سلطان تصدیق بردعوی ایشان ازین بندہ برہان طلبد تا فضل پوشیدہ عیان گردد، هیچ زیان ندارد. » سلطان از سر غضب گفت: « ضمیری کردہ ام، بیان کن تا چیست؟ » و ضمیر کردہ بود کہ او از آن قصر از کدام در بیرون رود. بدان قصر دوازده در بود. ابوریحان زایجہ برکشید و طالع وقت را احتیاط نمود و وظایف نجومی را کما ینبغی رعایت کردہ بر ورقی نوشت و گفت: « معلوم کردم. » سلطان بفرمود تا در برابر او دیوار قصر بشکافتند، تا از آنجا بیرون رود. چون بشکافتن آن مشغول شدند، ابوریحان آن ورق را بدست سلطان داد. نوشته بود کہ « بفرماید تا در برابر او دیوار قصر بشکافند. » سلطان چون بر آن وقوف یافت، غضب زیادہ شد و بفرمود تا او را از بام قصر بزیر اندازند. وزیر

۱- W. Gornold.

۲- ترجمہ آقای احمد آرام کہ بنظر آقای تقی زادہ ہم رسیدہ. (م.م.)

۳- نفایس الفنون طبع تہران ۱۳۰۹ قمری مطبعہ کربلائی محمد حسین ج ۲ ص ۲۰۴ - ۲۰۵.

(م.م.)

کاردان فرمان روان خواجه حسن دانست که سلطان در غضب است و شفاعت درنگنجد،  
بفرمود تا او را بر بام قصر بردند و در زیر او دامی چند مهیا کردند تا مگر بواسطه  
آن ضرر کمتر رسد. چون او را بینداختند، زیاده المی بدو نرسید مگر انگشت  
خنصر او مجروح شد. خواجه حسن بفرمود تا او را بخانه بردند و تعهد مینمودند.  
بعد از چند روز سلطان بر هلاک او تأسف مینمود. حسن سر بر زمین نهاد و گفت:  
«اگر امان باشد بحضرت سلطان آید.» سلطان گفت: «مگر از بام قصر نینداختند؟»  
حسن گفت: «چون سیاست او اشاره رفت و بر جبین پادشاه اثر غضب ظاهر بود  
ترسیدم شفاعت درنگنجد، و یارای آنکه فرمان دیگر گون شود نداشتم و ندانستم  
که هنرمندی چنین بافسوس تلف شود. بفرمودم تا زیر او دامی چند بستند، و در  
آنجا پنبه پر کردند، تا مگر بواسطه آن سالم ماند.» سلطان را آن معنی پسندیده  
آمد. او را طلب داشت و گفت: «اگر دعوی تو چنانست که هیچ چیز بر تو پوشیده  
نیست، چرا ازین حال واقف نبودی؟» ابوریحان ضالع تحویل خود بیرون آورد  
و در آنجا نوشته بود که سلطان فلان روز او را از بلندی بزیر اندازد، اما زیاده المی  
بدو نرسد، مگر يك انگشت او مجروح شود. سلطان بز در غضب رفت و بفرمود  
تا او را بزندان بردند. و این جمله اینهمه زحمت از اظهار قدرت و دعوی فضیلت  
بدو رسید.

ص ۹۴ س ۱۴ - ۱۵، بیست و هشتم «فرستاد احدی عشرة و خمسمائة»  
ادوارد براون در ترجمه انگلیسی چهار مقاله س ۶۷ این تاریخ را مطابق اول ژوئیه  
(جولای) ۱۱۱۷ مسیحی دانسته است. و گرنه در پایان همان کتاب س ۱۶۵  
نویسد:

اول ژوئیه ۱۱۱۷ میلادی مطابق است با ۲۸ صفر ۵۱۱ هجری قمری  
ملاحظه سایر تاریخهایی که در جاهای دیگر نوشته شده اند، بسیار میشود.

۱ - ظ . لغواستم (م . م .)

۲ - W. Gornold

۳ - ایضاً ترجمه آقای احمد آرام که بنقل آقای تقی زاده رسیده است. در تاریخ ۲۸ صفر ۵۱۱ هجری قمری.



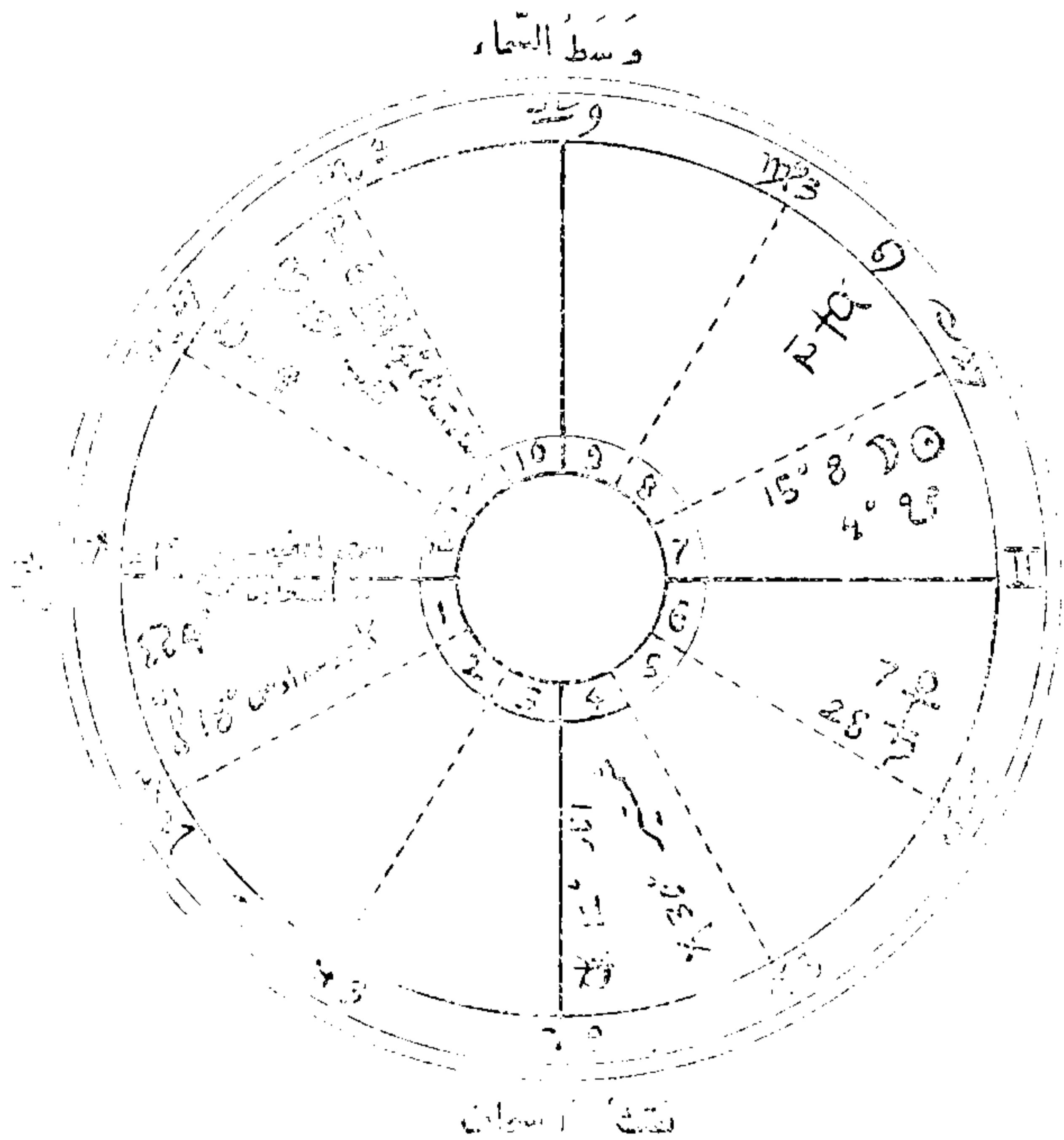
« این تاریخ باتقویم قدیم اول جولای می شود و با تاریخ جدید ۸ جولای .  
 « چون ۷۶۰ سال (یا ۴ دوره ۱۹ ساله) بر سال ۱۱۱۷ اضافه کنیم ، سال معادل  
 ادواری آن را که ۱۸۷۷ است بدست می آوریم ، و بر این تاریخ بایستی دو روز را  
 که بعنوان کیسه در آخر قرنهای ۱۲ و ۱۶ حذف شده بیفزاییم ؛ با این ترتیب ۱۰  
 جولای ۱۸۷۷ بدست می آید که در آن تاریخ ماه نو بوده است . بنا بر این تاریخ  
 درست محاسبه شده .

« و اما در مورد « سهم الغیب » از قراین چنان برمی آید که آن را بطریقی عکس  
 طریقه محاسبه « سهم السعادة » حساب می کرده اند . اولی از ماه بخورشید حساب  
 می شده و دومی از خورشید بماه ، و فاصله منطقه البروج را از طالع می کاسته اند .  
 « بر خلاف تمام نقاط کوکبی که توجه شما را بآنها جلب کردم ، و از راه طول  
 فلکی نسبت بخورشید اندازه گیری می شوند ، « سهم السعادة » يك نقطه قمری است  
 و از روی طول خورشید نسبت بماه حساب میشود .

« پس از آنکه تاریخ ولادت بدست آمد ، بایستی زمان تولد را با در نظر  
 گرفتن اوضاع ماه و خورشید نسبت بیکدیگر پیدا کنیم ، و چنانکه گفتیم این دو نیر  
 چنان قرار داشتند که هیچ فاصله ای میان آنها نبود . فرض این نیست که این کیفیت  
 درست در هنگام ولادت با مشاهده معلوم شده ، بلکه آنرا بعدها حساب کرده و آن  
 را درست یافته اند . ماه نو ۲۸ صفر ۵۱۱ هجری در محل ولادت که ۶۸ درجه طول  
 جغرافیایی شرقی دارد ، بساعت ۵/۳۲ بعد از ظهر (مطابق با ساعت يك متوسط گرینویچ)  
 اتفاق افتاده که در آن حین دو نیر در ۱۵ درجه و ۸ دقیقه از برج سرطان حالت اجتماع  
 داشته اند . بنا بر این ماه فقط ۱۱ درجه از عقده جنوبی گذشته و ۵۷ درجه عرض جنوبی  
 داشته ، و باین ترتیب کسوف جزئی خورشید در آن حین حادث شده . این کسوف  
 که بآن اشاره ای نشده دلیل بر آنست که محاسبه زاویه پس از زمان ولادت شده  
 و در حین تولد رصد فلکی صورت نگرفته است .

« آنچه پس از این می آید زاویه صفحه طالعی است که برای ۳۵ درجه عرض شمالی  
 و ۶۸ درجه طول شرقی ترسیم شده . هر سیاره را در محل نزدیک ترین درجه تام آن  
 ( تعلیقات چهارمقاله ۴۵ )

گذاشته‌ایم. نمیدانم که برای «سهم السعادة» چه علامتی بکار می‌رفته است، و اگر در کتابهایی که در دسترس شماست بچنین علامتی برخورد کنید، بسیار مایه مسرت منست که از آن اطلاع حاصل کنم. علامت مخصوص سیارات را مطابق آنچه امروز متداول است در اینجا آورده‌ام. از آنچه این اواخر افزوده شده، شعله فروزان علامت اورانوس است و تار عنکبوت یا شبککه نپتون را نمایش میدهد. آنها را نیز مانند سایر سیارات از راه فاصله‌ای که بر حسب ترتیب بروج از خورشید دارند حساب میکنند.



بتاریخ اول شهریور ۱۱۱۲ هجری قمری در سلامت و کمال در طهران

طول جغرافیایی ۳۲ در شرق، عرض جغرافیایی ۳۵ در شمال

۱- آنچه در وسط نشان داده است

نقش آسمان





قاعده‌ای که بطلمیوس بکار می برده عبارت از آن بوده است که موضع ماه را هنگام طلوع خورشید اندازه می گرفته ، ولی از نوشته‌های وی بر نمی آید که آیا منظور طلوع خورشید در محل است یا در استوا، و نیز معلوم نیست که آیا موضع ماه بوسیله طول باید اندازه گرفته شود یا بوسیله میل مستقیم یا میل مایل .<sup>۱</sup>

ص ۹۶ س ۱۲-۱۳ ، پنج ديه - ناحیه‌ای در مرز الروذ رك: لغت نامه دهخدا :

پنج ده ، پنج ديه . ( م م )

ص ۹۶ س ۱۴ ، خداوند من ملك الجبال - یعنی قطب الدين محمد بن

عزالدین حسین نخست پادشاه غوری که بهرامشاه غزنوی در ا مسموم نمود . ( جق )

ص ۹۷ س ۷ ، بدشت خوزان - خوزان نام چندین موضع است از جمله

قریه ایست در نواحی پنج‌دیه که مقصود در اینجا آنست . ( جق )

خوزان قریه‌ایست از نواحی پنج ده پر خیر و سبزی ( معجم البلدان )

( م م )

ص ۹۷ س ۸ ، محمد خان - مقصود محمد خان معروف به سلطان حسن بن

سلیمان بن داود بن بغرا خان بن ابراهیم طغج خان بن ایلات خان نصر بن علی بن هود

ابن ستق از ملوک خانیة منوراء النهر است . سلطان مغفور در سنه ۴۹۵ بعد از فتح قدر

خان جبریل که از همان طبقه ملوک بود محمد خان مذکور را بسلطنت رسانید

منصوب نمود و بعد از ۲۹ سال دیگر در سنه ۵۲۴ در ا در سلطنت صالح

و واقعه مذکور در متن در سنه ۵۰۷ بود، و عاقبت کار به جاریه محمد بن

و محمدخان صالح نمودند<sup>۲</sup>

ص ۹۹ س آخر ، بغداد - سهواست . نظام الملك محمد بن محمد بن

در نهاوند مقتول شد . ( جق )

۱- بوزك : س ۲۱۱ و ۲۱۱، ۱۹، ۲۱، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۵، ۲۹۶، ۲۹۷، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۳۸، ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۴۴، ۳۴۵، ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۴۸، ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۵۱، ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۵۷، ۳۵۸، ۳۵۹، ۳۶۰، ۳۶۱، ۳۶۲، ۳۶۳، ۳۶۴، ۳۶۵، ۳۶۶، ۳۶۷، ۳۶۸، ۳۶۹، ۳۷۰، ۳۷۱، ۳۷۲، ۳۷۳، ۳۷۴، ۳۷۵، ۳۷۶، ۳۷۷، ۳۷۸، ۳۷۹، ۳۸۰، ۳۸۱، ۳۸۲، ۳۸۳، ۳۸۴، ۳۸۵، ۳۸۶، ۳۸۷، ۳۸۸، ۳۸۹، ۳۹۰، ۳۹۱، ۳۹۲، ۳۹۳، ۳۹۴، ۳۹۵، ۳۹۶، ۳۹۷، ۳۹۸، ۳۹۹، ۴۰۰، ۴۰۱، ۴۰۲، ۴۰۳، ۴۰۴، ۴۰۵، ۴۰۶، ۴۰۷، ۴۰۸، ۴۰۹، ۴۱۰، ۴۱۱، ۴۱۲، ۴۱۳، ۴۱۴، ۴۱۵، ۴۱۶، ۴۱۷، ۴۱۸، ۴۱۹، ۴۲۰، ۴۲۱، ۴۲۲، ۴۲۳، ۴۲۴، ۴۲۵، ۴۲۶، ۴۲۷، ۴۲۸، ۴۲۹، ۴۳۰، ۴۳۱، ۴۳۲، ۴۳۳، ۴۳۴، ۴۳۵، ۴۳۶، ۴۳۷، ۴۳۸، ۴۳۹، ۴۴۰، ۴۴۱، ۴۴۲، ۴۴۳، ۴۴۴، ۴۴۵، ۴۴۶، ۴۴۷، ۴۴۸، ۴۴۹، ۴۵۰، ۴۵۱، ۴۵۲، ۴۵۳، ۴۵۴، ۴۵۵، ۴۵۶، ۴۵۷، ۴۵۸، ۴۵۹، ۴۶۰، ۴۶۱، ۴۶۲، ۴۶۳، ۴۶۴، ۴۶۵، ۴۶۶، ۴۶۷، ۴۶۸، ۴۶۹، ۴۷۰، ۴۷۱، ۴۷۲، ۴۷۳، ۴۷۴، ۴۷۵، ۴۷۶، ۴۷۷، ۴۷۸، ۴۷۹، ۴۸۰، ۴۸۱، ۴۸۲، ۴۸۳، ۴۸۴، ۴۸۵، ۴۸۶، ۴۸۷، ۴۸۸، ۴۸۹، ۴۹۰، ۴۹۱، ۴۹۲، ۴۹۳، ۴۹۴، ۴۹۵، ۴۹۶، ۴۹۷، ۴۹۸، ۴۹۹، ۵۰۰، ۵۰۱، ۵۰۲، ۵۰۳، ۵۰۴، ۵۰۵، ۵۰۶، ۵۰۷، ۵۰۸، ۵۰۹، ۵۱۰، ۵۱۱، ۵۱۲، ۵۱۳، ۵۱۴، ۵۱۵، ۵۱۶، ۵۱۷، ۵۱۸، ۵۱۹، ۵۲۰، ۵۲۱، ۵۲۲، ۵۲۳، ۵۲۴، ۵۲۵، ۵۲۶، ۵۲۷، ۵۲۸، ۵۲۹، ۵۳۰، ۵۳۱، ۵۳۲، ۵۳۳، ۵۳۴، ۵۳۵، ۵۳۶، ۵۳۷، ۵۳۸، ۵۳۹، ۵۴۰، ۵۴۱، ۵۴۲، ۵۴۳، ۵۴۴، ۵۴۵، ۵۴۶، ۵۴۷، ۵۴۸، ۵۴۹، ۵۵۰، ۵۵۱، ۵۵۲، ۵۵۳، ۵۵۴، ۵۵۵، ۵۵۶، ۵۵۷، ۵۵۸، ۵۵۹، ۵۶۰، ۵۶۱، ۵۶۲، ۵۶۳، ۵۶۴، ۵۶۵، ۵۶۶، ۵۶۷، ۵۶۸، ۵۶۹، ۵۷۰، ۵۷۱، ۵۷۲، ۵۷۳، ۵۷۴، ۵۷۵، ۵۷۶، ۵۷۷، ۵۷۸، ۵۷۹، ۵۸۰، ۵۸۱، ۵۸۲، ۵۸۳، ۵۸۴، ۵۸۵، ۵۸۶، ۵۸۷، ۵۸۸، ۵۸۹، ۵۹۰، ۵۹۱، ۵۹۲، ۵۹۳، ۵۹۴، ۵۹۵، ۵۹۶، ۵۹۷، ۵۹۸، ۵۹۹، ۶۰۰، ۶۰۱، ۶۰۲، ۶۰۳، ۶۰۴، ۶۰۵، ۶۰۶، ۶۰۷، ۶۰۸، ۶۰۹، ۶۱۰، ۶۱۱، ۶۱۲، ۶۱۳، ۶۱۴، ۶۱۵، ۶۱۶، ۶۱۷، ۶۱۸، ۶۱۹، ۶۲۰، ۶۲۱، ۶۲۲، ۶۲۳، ۶۲۴، ۶۲۵، ۶۲۶، ۶۲۷، ۶۲۸، ۶۲۹، ۶۳۰، ۶۳۱، ۶۳۲، ۶۳۳، ۶۳۴، ۶۳۵، ۶۳۶، ۶۳۷، ۶۳۸، ۶۳۹، ۶۴۰، ۶۴۱، ۶۴۲، ۶۴۳، ۶۴۴، ۶۴۵، ۶۴۶، ۶۴۷، ۶۴۸، ۶۴۹، ۶۵۰، ۶۵۱، ۶۵۲، ۶۵۳، ۶۵۴، ۶۵۵، ۶۵۶، ۶۵۷، ۶۵۸، ۶۵۹، ۶۶۰، ۶۶۱، ۶۶۲، ۶۶۳، ۶۶۴، ۶۶۵، ۶۶۶، ۶۶۷، ۶۶۸، ۶۶۹، ۶۷۰، ۶۷۱، ۶۷۲، ۶۷۳، ۶۷۴، ۶۷۵، ۶۷۶، ۶۷۷، ۶۷۸، ۶۷۹، ۶۸۰، ۶۸۱، ۶۸۲، ۶۸۳، ۶۸۴، ۶۸۵، ۶۸۶، ۶۸۷، ۶۸۸، ۶۸۹، ۶۹۰، ۶۹۱، ۶۹۲، ۶۹۳، ۶۹۴، ۶۹۵، ۶۹۶، ۶۹۷، ۶۹۸، ۶۹۹، ۷۰۰، ۷۰۱، ۷۰۲، ۷۰۳، ۷۰۴، ۷۰۵، ۷۰۶، ۷۰۷، ۷۰۸، ۷۰۹، ۷۱۰، ۷۱۱، ۷۱۲، ۷۱۳، ۷۱۴، ۷۱۵، ۷۱۶، ۷۱۷، ۷۱۸، ۷۱۹، ۷۲۰، ۷۲۱، ۷۲۲، ۷۲۳، ۷۲۴، ۷۲۵، ۷۲۶، ۷۲۷، ۷۲۸، ۷۲۹، ۷۳۰، ۷۳۱، ۷۳۲، ۷۳۳، ۷۳۴، ۷۳۵، ۷۳۶، ۷۳۷، ۷۳۸، ۷۳۹، ۷۴۰، ۷۴۱، ۷۴۲، ۷۴۳، ۷۴۴، ۷۴۵، ۷۴۶، ۷۴۷، ۷۴۸، ۷۴۹، ۷۵۰، ۷۵۱، ۷۵۲، ۷۵۳، ۷۵۴، ۷۵۵، ۷۵۶، ۷۵۷، ۷۵۸، ۷۵۹، ۷۶۰، ۷۶۱، ۷۶۲، ۷۶۳، ۷۶۴، ۷۶۵، ۷۶۶، ۷۶۷، ۷۶۸، ۷۶۹، ۷۷۰، ۷۷۱، ۷۷۲، ۷۷۳، ۷۷۴، ۷۷۵، ۷۷۶، ۷۷۷، ۷۷۸، ۷۷۹، ۷۸۰، ۷۸۱، ۷۸۲، ۷۸۳، ۷۸۴، ۷۸۵، ۷۸۶، ۷۸۷، ۷۸۸، ۷۸۹، ۷۹۰، ۷۹۱، ۷۹۲، ۷۹۳، ۷۹۴، ۷۹۵، ۷۹۶، ۷۹۷، ۷۹۸، ۷۹۹، ۸۰۰، ۸۰۱، ۸۰۲، ۸۰۳، ۸۰۴، ۸۰۵، ۸۰۶، ۸۰۷، ۸۰۸، ۸۰۹، ۸۱۰، ۸۱۱، ۸۱۲، ۸۱۳، ۸۱۴، ۸۱۵، ۸۱۶، ۸۱۷، ۸۱۸، ۸۱۹، ۸۲۰، ۸۲۱، ۸۲۲، ۸۲۳، ۸۲۴، ۸۲۵، ۸۲۶، ۸۲۷، ۸۲۸، ۸۲۹، ۸۳۰، ۸۳۱، ۸۳۲، ۸۳۳، ۸۳۴، ۸۳۵، ۸۳۶، ۸۳۷، ۸۳۸، ۸۳۹، ۸۴۰، ۸۴۱، ۸۴۲، ۸۴۳، ۸۴۴، ۸۴۵، ۸۴۶، ۸۴۷، ۸۴۸، ۸۴۹، ۸۵۰، ۸۵۱، ۸۵۲، ۸۵۳، ۸۵۴، ۸۵۵، ۸۵۶، ۸۵۷، ۸۵۸، ۸۵۹، ۸۶۰، ۸۶۱، ۸۶۲، ۸۶۳، ۸۶۴، ۸۶۵، ۸۶۶، ۸۶۷، ۸۶۸، ۸۶۹، ۸۷۰، ۸۷۱، ۸۷۲، ۸۷۳، ۸۷۴، ۸۷۵، ۸۷۶، ۸۷۷، ۸۷۸، ۸۷۹، ۸۸۰، ۸۸۱، ۸۸۲، ۸۸۳، ۸۸۴، ۸۸۵، ۸۸۶، ۸۸۷، ۸۸۸، ۸۸۹، ۸۹۰، ۸۹۱، ۸۹۲، ۸۹۳، ۸۹۴، ۸۹۵، ۸۹۶، ۸۹۷، ۸۹۸، ۸۹۹، ۹۰۰، ۹۰۱، ۹۰۲، ۹۰۳، ۹۰۴، ۹۰۵، ۹۰۶، ۹۰۷، ۹۰۸، ۹۰۹، ۹۱۰، ۹۱۱، ۹۱۲، ۹۱۳، ۹۱۴، ۹۱۵، ۹۱۶، ۹۱۷، ۹۱۸، ۹۱۹، ۹۲۰، ۹۲۱، ۹۲۲، ۹۲۳، ۹۲۴، ۹۲۵، ۹۲۶، ۹۲۷، ۹۲۸، ۹۲۹، ۹۳۰، ۹۳۱، ۹۳۲، ۹۳۳، ۹۳۴، ۹۳۵، ۹۳۶، ۹۳۷، ۹۳۸، ۹۳۹، ۹۴۰، ۹۴۱، ۹۴۲، ۹۴۳، ۹۴۴، ۹۴۵، ۹۴۶، ۹۴۷، ۹۴۸، ۹۴۹، ۹۵۰، ۹۵۱، ۹۵۲، ۹۵۳، ۹۵۴، ۹۵۵، ۹۵۶، ۹۵۷، ۹۵۸، ۹۵۹، ۹۶۰، ۹۶۱، ۹۶۲، ۹۶۳، ۹۶۴، ۹۶۵، ۹۶۶، ۹۶۷، ۹۶۸، ۹۶۹، ۹۷۰، ۹۷۱، ۹۷۲، ۹۷۳، ۹۷۴، ۹۷۵، ۹۷۶، ۹۷۷، ۹۷۸، ۹۷۹، ۹۸۰، ۹۸۱، ۹۸۲، ۹۸۳، ۹۸۴، ۹۸۵، ۹۸۶، ۹۸۷، ۹۸۸، ۹۸۹، ۹۹۰، ۹۹۱، ۹۹۲، ۹۹۳، ۹۹۴، ۹۹۵، ۹۹۶، ۹۹۷، ۹۹۸، ۹۹۹، ۱۰۰۰، ۱۰۰۱، ۱۰۰۲، ۱۰۰۳، ۱۰۰۴، ۱۰۰۵، ۱۰۰۶، ۱۰۰۷، ۱۰۰۸، ۱۰۰۹، ۱۰۱۰، ۱۰۱۱، ۱۰۱۲، ۱۰۱۳، ۱۰۱۴، ۱۰۱۵، ۱۰۱۶، ۱۰۱۷، ۱۰۱۸، ۱۰۱۹، ۱۰۲۰، ۱۰۲۱، ۱۰۲۲، ۱۰۲۳، ۱۰۲۴، ۱۰۲۵، ۱۰۲۶، ۱۰۲۷، ۱۰۲۸، ۱۰۲۹، ۱۰۳۰، ۱۰۳۱، ۱۰۳۲، ۱۰۳۳، ۱۰۳۴، ۱۰۳۵، ۱۰۳۶، ۱۰۳۷، ۱۰۳۸، ۱۰۳۹، ۱۰۴۰، ۱۰۴۱، ۱۰۴۲، ۱۰۴۳، ۱۰۴۴، ۱۰۴۵، ۱۰۴۶، ۱۰۴۷، ۱۰۴۸، ۱۰۴۹، ۱۰۵۰، ۱۰۵۱، ۱۰۵۲، ۱۰۵۳، ۱۰۵۴، ۱۰۵۵، ۱۰۵۶، ۱۰۵۷، ۱۰۵۸، ۱۰۵۹، ۱۰۶۰، ۱۰۶۱، ۱۰۶۲، ۱۰۶۳، ۱۰۶۴، ۱۰۶۵، ۱۰۶۶، ۱۰۶۷، ۱۰۶۸، ۱۰۶۹، ۱۰۷۰، ۱۰۷۱، ۱۰۷۲، ۱۰۷۳، ۱۰۷۴، ۱۰۷۵، ۱۰۷۶، ۱۰۷۷، ۱۰۷۸، ۱۰۷۹، ۱۰۸۰، ۱۰۸۱، ۱۰۸۲، ۱۰۸۳، ۱۰۸۴، ۱۰۸۵، ۱۰۸۶، ۱۰۸۷، ۱۰۸۸، ۱۰۸۹، ۱۰۹۰، ۱۰۹۱، ۱۰۹۲، ۱۰۹۳، ۱۰۹۴، ۱۰۹۵، ۱۰۹۶، ۱۰۹۷، ۱۰۹۸، ۱۰۹۹، ۱۱۰۰، ۱۱۰۱، ۱۱۰۲، ۱۱۰۳، ۱۱۰۴، ۱۱۰۵، ۱۱۰۶، ۱۱۰۷، ۱۱۰۸، ۱۱۰۹، ۱۱۱۰، ۱۱۱۱، ۱۱۱۲، ۱۱۱۳، ۱۱۱۴، ۱۱۱۵، ۱۱۱۶، ۱۱۱۷، ۱۱۱۸، ۱۱۱۹، ۱۱۲۰، ۱۱۲۱، ۱۱۲۲، ۱۱۲۳، ۱۱۲۴، ۱۱۲۵، ۱۱۲۶، ۱۱۲۷، ۱۱۲۸، ۱۱۲۹، ۱۱۳۰، ۱۱۳۱، ۱۱۳۲، ۱۱۳۳، ۱۱۳۴، ۱۱۳۵، ۱۱۳۶، ۱۱۳۷، ۱۱۳۸، ۱۱۳۹، ۱۱۴۰، ۱۱۴۱، ۱۱۴۲، ۱۱۴۳، ۱۱۴۴، ۱۱۴۵، ۱۱۴۶، ۱۱۴۷، ۱۱۴۸، ۱۱۴۹، ۱۱۵۰، ۱۱۵۱، ۱۱۵۲، ۱۱۵۳، ۱۱۵۴، ۱۱۵۵، ۱۱۵۶، ۱۱۵۷، ۱۱۵۸، ۱۱۵۹، ۱۱۶۰، ۱۱۶۱، ۱۱۶۲، ۱۱۶۳، ۱۱۶۴، ۱۱۶۵، ۱۱۶۶، ۱۱۶۷، ۱۱۶۸، ۱۱۶۹، ۱۱۷۰، ۱۱۷۱، ۱۱۷۲، ۱۱۷۳، ۱۱۷۴، ۱۱۷۵، ۱۱۷۶، ۱۱۷۷، ۱۱۷۸، ۱۱۷۹، ۱۱۸۰، ۱۱۸۱، ۱۱۸۲، ۱۱۸۳، ۱۱۸۴، ۱۱۸۵، ۱۱۸۶، ۱۱۸۷، ۱۱۸۸، ۱۱۸۹، ۱۱۹۰، ۱۱۹۱، ۱۱۹۲، ۱۱۹۳، ۱۱۹۴، ۱۱۹۵، ۱۱۹۶، ۱۱۹۷، ۱۱۹۸، ۱۱۹۹، ۱۲۰۰، ۱۲۰۱، ۱۲۰۲، ۱۲۰۳، ۱۲۰۴، ۱۲۰۵، ۱۲۰۶، ۱۲۰۷، ۱۲۰۸، ۱۲۰۹، ۱۲۱۰، ۱۲۱۱، ۱۲۱۲، ۱۲۱۳، ۱۲۱۴، ۱۲۱۵، ۱۲۱۶، ۱۲۱۷، ۱۲۱۸، ۱۲۱۹، ۱۲۲۰، ۱۲۲۱، ۱۲۲۲، ۱۲۲۳، ۱۲۲۴، ۱۲۲۵، ۱۲۲۶، ۱۲۲۷، ۱۲۲۸، ۱۲۲۹، ۱۲۳۰، ۱۲۳۱، ۱۲۳۲، ۱۲۳۳، ۱۲۳۴، ۱۲۳۵، ۱۲۳۶، ۱۲۳۷، ۱۲۳۸، ۱۲۳۹، ۱۲۴۰، ۱۲۴۱، ۱۲۴۲، ۱۲۴۳، ۱۲۴۴، ۱۲۴۵، ۱۲۴۶، ۱۲۴۷، ۱۲۴۸، ۱۲۴۹، ۱۲۵۰، ۱۲۵۱، ۱۲۵۲، ۱۲۵۳، ۱۲۵۴، ۱۲۵۵، ۱۲۵۶، ۱۲۵۷، ۱۲۵۸، ۱۲۵۹، ۱۲۶۰، ۱۲۶۱، ۱۲۶۲، ۱۲۶۳، ۱۲۶۴، ۱۲۶۵، ۱۲۶۶، ۱۲۶۷، ۱۲۶۸، ۱۲۶۹، ۱۲۷۰، ۱۲۷۱، ۱۲۷۲، ۱۲۷۳، ۱۲۷۴، ۱۲۷۵، ۱۲۷۶، ۱۲۷۷، ۱۲۷۸، ۱۲۷۹، ۱۲۸۰، ۱۲۸۱، ۱۲۸۲، ۱۲۸۳، ۱۲۸۴، ۱۲۸۵، ۱۲۸۶، ۱۲۸۷، ۱۲۸۸، ۱۲۸۹، ۱۲۹۰، ۱۲۹۱، ۱۲۹۲، ۱۲۹۳، ۱۲۹۴، ۱۲۹۵، ۱۲۹۶، ۱۲۹۷، ۱۲۹۸، ۱۲۹۹، ۱۳۰۰، ۱۳۰۱، ۱۳۰۲، ۱۳۰۳، ۱۳۰۴، ۱۳۰۵، ۱۳۰۶، ۱۳۰۷، ۱۳۰۸، ۱۳۰۹، ۱۳۱۰، ۱۳۱۱، ۱۳۱۲، ۱۳۱۳، ۱۳۱۴، ۱۳۱۵، ۱۳۱۶، ۱۳۱۷، ۱۳۱۸، ۱۳۱۹، ۱۳۲۰، ۱۳۲۱، ۱۳۲۲، ۱۳۲۳، ۱۳۲۴، ۱۳۲۵، ۱۳۲۶، ۱۳۲۷، ۱۳۲۸، ۱۳۲۹، ۱۳۳۰، ۱۳۳۱، ۱۳۳۲، ۱۳۳۳، ۱۳۳۴، ۱۳۳۵، ۱۳۳۶، ۱۳۳۷، ۱۳۳۸، ۱۳۳۹، ۱۳۴۰، ۱۳۴۱، ۱۳۴۲، ۱۳۴۳، ۱۳۴۴، ۱۳۴۵، ۱۳۴۶، ۱۳۴۷

ص ۹۰۰ س ۴، کدخدای وهیلاج - هیلاج و کدخداه در اصطلاح علم احکام نجوم دو دلیل است برای عمر مولود فقط و در هیچ مورد دیگر استعمال نمی شود، مسعود سعد سلمان گوید:

مدت عمر تو صد سال دگر خواهد بود من نمی گویم، این حکم خود از هیلاج است. هیلاج بقول ابو ریحان بیرونی یکی از امور خمسه است: اول صاحب نوبت روز یا شب، دوم قمر بروز و شمس بشب، سوم درجه طالع، چهارم سهم السعاده، پنجم جزء اجتماع یا استقبال که پیش از تولد واقع شده باشد. یکی از این امور خمسه را در وقتی هیلاج نامند که با شرایط مخصوصه خود که در کتب نجوم مشروح است جمع آید، و مجموع را هیلاج یا هیلاجات خمسه خوانند.

اما کدخداه کو کبی است که مستولی باشد بر موضع هیلاج، باین معنی که صاحب خانزای باشد که هیلاج بالفعل در آن خانه است یا صاحب شرف آن یا صاحب حظ دیگر از حظوظی که بدان موضع منسوب است، و اگر هیلاجی باشد که کدخداه نداشته باشد آن هیلاج را ترك کنند و یکی دیگر از هیلاجات خمسه را گیرند که کدخداه داشته باشد و اگر هیچیک از هیلاجات کدخداه نداشته باشد هیلاجیت از آن درجه طالع است.

مثال هیلاج و کدخداه: اگر در وقت تولد مولود (در روز) قمر در ۱۹ درجه حمل باشد، قمر یکی از هیلاجات خمسه است (بشرط اجتماع شرایط مخصوصه دیگر که در کتب نجوم مشروح است)، و کدخداه در مثال مفروض آفتاب است، چه آفتاب مستولی است بر موضع هیلاج یعنی صاحب شرف آنست، چه شرف شمس در ۱۹ درجه حمل است، و اگر در مثال مفروض درجه طالع در ۱۹ درجه حمل باشد هیلاج درجه طالع خوانند بود و کدخداه باز شمس است، و هکذا.

و از امتزاج و ازدواج مجموع هیلاج و کدخداه بر سنین عمر مولود و طول



## کدخدا و هیلاج<sup>۱</sup>

این دو اصطلاح در احکام نجوم نماینده دو دلیل طول عمر مولود است. بنا بر گفته ابوریحان بیرونی<sup>۲</sup> « [ هیلاج از پنج جای جویند. نخستین، خداوند نوبت روز یا شب، و دوم، قمر بر وزو شمس بشب، و سوم، درجه طالع، و چهارم، سهم السعاده و پنجم، جزو اجتماع و یا استقبال صحیح پیش از زادن بوده باشد. و هیلاج یکی از ایشان بود چون با شرطهای خویش یافته آید ]<sup>۳</sup>، چنانکه شرح آن در کتب احکام نجوم آمده است، و مجموع آنها را هیلاج یا هیلاجیات نامیده اند.

« و کدخدا (= خداوند خانه) کوکبی است که بر موضع هیلاج با آن معنی که گفتم مستولی باشد، بعبارت دیگر صاحب خاندهای است که هیلاج در آن است، یا صاحب شرف<sup>۴</sup> یا صاحب یکی از حظوظ و سهام دیگر آن است که با آن وضع نسبتی دارد.

« و اگر هیلاجی از آنها باشد که کدخدایی ندارد، آنرا ترک می کنند و یکی دیگر از پنج هیلاج می نگرند که کدخدایی داشته باشد؛ و چون هیچیک از آنها را کدخدایی نباشد، در آن صورت خاصیت هیلاجی بدرجه طالع تعلق می گیرد.

« مثالی از هیلاج و کدخدا - هر گاه در هنگام ولادت مولود (بروز)، ماه در ۱۹ درجه حمل باشد، آنگاه ماه یکی از پنج هیلاج خواهد بود (و البته در این مورد شرایط خاص دیگری نیز که در کتب احکام نجوم آمده، باید در نظر گرفته شود).

۱ - ترجمه دوست فضل آقای احمد آرام از ۱۳۲-۱۳۴ ترجمه چهار مقاله بانگلیسی که بنظر جناب آقای سید حسن تقی زاده هم رسیده است. ۲ - این مطالب را آقای میرزا محمد (فروینی) از صفحات 146 a و 154 a نسخه خطی کتاب «التفهیم» بریتیش میوزیوم بشماره 7697 و صفحات 9-28 کتاب «مجموع الاصول» تألیف کوشیار همان کتابخانه بشماره 7490 استخراج کرده اند.

۳ - آنچه در بین دو قلاب [ ] آمده عین نوشته ابوریحان است. نسخه چاپی التفهیم مصحح آقای همائی ص ۵۲۰-۵۱۹ (آرام). ۴ - «شرف» - چنان تصور می شود که سیارات و نیز شمس و قمر در بعضی از بروج و بالخاصه در درجاتی از آن بروج صاحب شرف می شوند. مثلاً خورشید چون در درجه ۱۹ صورت حمل باشد، شرف دارد. (و گرنه ترجمه انگلیسی چهارمقاله ۱۶۷).

پس در این مثال مفروض ، خورشید کدخدا خواهد بود ، چه خورشید بر موضع هیلاج مستولی است ، یعنی صاحب شرف آن است ، از آن رو که شرف خورشید ۱۹ درجه حمل است . و اگر در این مثال مفروض درجه طالع ۱۹ درجه حمل باشد ، درجه طالع هیلاج خواهد شد و دیگر بار خورشید کدخدا میشود ، و قس علیهذا .

« از امتزاج و ازدواج هیلاج و کدخدا ، منجمان (بزعم خود) درازی و کوتاهی عمر کودک و خوشبختی و بدبختی دوران زندگی او را استخراج میکردند .  
« اشتقاق کلمه هیلاج معلوم نیست . »

آقای رالف شرلی Ralph Shirley نظریات خود را در این باره ضمن سه نامه مورخ ۲۲ مه و ۳۱ مه و ۲۵ اکتوبر ۱۹۲۰ نگاشته اند .

نخستین نامه وی بعنوان استاد مر گولیوث Margoliouth است که خود اینجانب هم از ابتدا نظر او را در این خصوص خواسته بودم؛ نامه دوم بعنوان خود من است ، و نامه سوم را پس از خواندن نمونه‌های چینی حکایاتی که این جنبیه در ارتباط دارد ، نوشته است .

( قسمتی از نامه اول )

« هیلاج<sup>۱</sup> در احکام نجوم بمعنی « نقطه زندگی » یا « بخشنده حیات » است و آنرا یا خورشید می دانسته‌اند یا ماه یا طالع<sup>۲</sup> برای آنکه خورشید یا ماه یا طالع لازم است در یکی از خانه‌های نهم یا دهم یا دوازدهم یا در خانه طالع هفتمین خانه واقع باشد . اگر من باب مثال خورشید در یکی از این مواضع قرار داشته باشد چنین نباشد . خورشید هیلاج یا بخشنده عمر خواهد بود و هرگاه آن در این مواضع وضعی را داشته باشد ، آن باب مستولی تر یا مرتفع تر باشد ، هرگاه در مواضع دیگر

۱- اصل کلمه بخشنده مشتق از بخشیدن است .  
۲- قولی بر آن است که این کلمه از Persans و Persians مشتق است .  
صفحه ۱۴۹ - کتاب Prolegomena à l'histoire de l'astronomie Persane (مقدمه‌ای بر تاریخ نجوم پارسی) - Paris ۱۹۰۲ - مؤلف: محمد باقر خانی

۱ = Hyleg      ۲ = Ascendant

۳ - با اصطلاح « مرتبه انقیاد »



اگر خورشید درخانه دهم باشد و ماه در خانه یازدهم ، خورشید هیلاج خواهد بود، و برعکس اگر ماه و خورشید هیچکدام در چنین مواضعی نباشند، درجه طالع را هیلاج قرار می دهند، ولی دسته‌ای از منجمان در این گونه موارد سیاره مستولی را هیلاج می گیرند. از این بیان نباید چنان نتیجه گرفت که هرگاه خورشید هیلاج باشد ماه را در ساختمان بدن مولود تأثیری نخواهد بود. ماه در همه حال در دستگاه‌هاضمه و چیزهایی از این قبیل مؤثر است، و خورشید در همه حال حاکم بر قلب است و بهمین جهت پیوسته تأثیری مهم دارد. با وجود این اگر خورشید در وضع هیلاج نباشد، اگر بنا باشد که سلامت مولود در خطر شدید نیفتد ممکن است خورشید بشدت اندوهناک<sup>۱</sup> شود، و برای ماه نیز چنین کیفیتی هست. بگمان من، با تساوی سایر شرایط، در مورد مولود ذکور خورشید را تأثیر بیشتر است، و در مورد مولود اناث ماه را. الکوهدون<sup>۲</sup> نام دیگری برای هیلاج است که در این ایام دیگر بکار نمی رود.

« واما درباره دیگر کلمات باید بگویم که من تاکنون بدانها بر نخورده‌ام. معذک بااندکی شك می توانم گفت که اصطلاح «سهم السعادة» صورت عربی اصطلاح «Part of Fortune» است. بعضی از منجمان قدیم برای آن اهمیت فراوانی قائل بوده‌اند، و بگمان من برای این اهمیت فراوان قائل شدن دلیلی نداشته‌اند. سهم السعادة عبارت از آن سهم از زایجه<sup>۳</sup> است که چون خورشید درست در حال طلوع باشد، ماه در آنجا قرار داشته باشد. چنان فرض میکردند که این سهم السعادة ناظر ثروت و مالکیت مولود است و بطلمیوس بآن اهمیت فراوان می داد، ولی مؤلف متن «احکام نجوم» عقیده دارد که «باید این اصطلاح از هر دستگاه استخراج فنی زایجه مردود شود».

۱- اندوه را درین مورد، اصطلاحاً «ترج» گویند (تقی زاده).

۲- Horoscope. (ظ. معرب الکوهداه) ۳- Alcohoden



« سهم الغیب » معنایی را بخاطر نمی آورد ، و من برای آن معادلی در کتابهای احکام نجوم که اکنون در دسترس است نیافته ام . تنها فرضی که میتوانم کرد اینست که در صفحه زایجه آن را نقطه مقابل « سهم السعادة » بدانم . ولی این فرضی بیش نیست و ممکن است کاملاً نادرست باشد . چنان بنظر میرسد که عرب در این باره روایاتی داشته است که ذکری از آن در کتابهای نجومی موجود نیامده .

( مستخرج از نامه دوم )

« از دریافت نامه ۲۹م شما سپاسگزارم . بنظرم اگر نسخه‌ای از کتاب موضوع بحث را برای من بفرسید کومکمی بکارشود ، مع ذلک باید بگویم که من آن اندازه درباره احکام نجوم چیز خوانده‌ام که گمان نمیکنم احتمال آن باشد تا با مراجعه بنسخه شما بتوانم برای مشکل « سهم الغیب » راه حلی بیابانم . تصور من در میان تمام مدارک موجود نباید مرجعی از مؤلفی مشهور موجود باشد که درباره این موضوع بحث کرده باشد . علمای تنجیم امروز سیرۀ نیتون را بخشندۀ نیروهای روحی می دانند ، و این مطلب بدون شک درست است . هر گاه کسی موهبت روشن بینی موهبتی نظیر آن را داشته باشد ، یا استعداد وسیع شدن در ارتباط روحی در او باشد ، پیوسته در صفحه طالعش نیتون و مد غله و استیلا دارد . ولی البته میتوان فرض کرد که منجمان عرب قدیم کهترین طالعین را بهترین دانسته باشند . سهم السعادة چیزی جز ترجمه اصطلاح لاتین « luck » نیست . در این باره من در نامه اول این فکر را بنظر کلان جنبه خیالیابی دارد . هیچ ابهامی مینماید که در این باره .

• طالع ، درجه طلوع در حین تولد است یعنی در هنگام تولد در چه درجه طالع خواهد بود . صاحب طالع سیاره‌ای است که در برج تولد او در آن سیاره تسلط دارد . دو وضع مهم صفحه طالع ، یکی طالع اصلی است که در صفحه اول سیاره‌ای که در یکی از این دو موضع باشد بر او تسلط دارد . و خواهد بود طالع ارتباط خاص با شخص دارد ، و وسط السعدیه یا سعاده .

## ( مستخرج از نامه سوم )

« از اینکه نمونه‌های چاپی شما را این اندازه پیش خود نگاه داشتم، معذرت می‌طلبم، ولی باید بدانید که من مدتی از دفتر کار خود دور مانده بودم و بهمین جهت کار بتأخیر افتاده است .

« در باره «سهم الغیب» باید گفت که این اصطلاح ظاهراً قرابتی طبیعی با «سهم السعادة» دارد، و چون سهم السعادة را منجمان پیوسته Part of Fortune نوشته‌اند، بنظر من در ترجمه «سهم الغیب» برای کلمه «سهم» همان Part باید استعمال شود نه Share . این مطلب هنوز برهنه مکشوف نشده است که سهم الغیب چه معنی میدهد . ظاهراً این تغییر نمیتواند نماینده وضع متقابل سهم السعادة باشد، چه در يك مورد که در نمونه‌های ارسالی شما بآن اشاره شده، سهم السعادة و سهم الغیب بر روی طالع با یکدیگر حالت اجتماع پیدا کرده‌اند .

• • • • •

و . گرنلد<sup>۱</sup> نویسد :

« هیلاج - این اصطلاح در میان کسانی که در احکام نجوم تحقیق میکنند، بکثرت استعمال میشود، و راه یافتن آن در کتاب احکام نجوم بطلمیوس و نیز در کتاب «محرك اول»<sup>۲</sup> تألیف پلاسیدوس دونیتوس<sup>۳</sup> آمده است . راه این دو مؤلف مورد

۱- W. Gornold .

۲- ترجمه انگلیسی چهار مقاله ص ۱۶۷ (این یادداشت را هم آقای احمد آرام ترجمه کرده‌اند و بنظر جناب آقای تقی زاده رسیده .)

۳- Primum Mobile . ۴- Placidus de Titus .

۵- آقای گرنلد این یادداشت را نیز برای من فرستاده است : «از پلاسیدوس دونیتوس که نخستین بار تألیف بطلمیوس را ترجمه کرد، اطلاعات کمی در دست داریم . چنان بنظر می‌رسد که وی دیداکوس پلاسیدوس . Didacus P معروف بوده است . زادگاه وی لهستان است و در ابتدا بساط رهبانی درآمد و بعد ها منصب ریاضی دانی دربار ارشیدوک لئوپولد اتریش بوی داده شد . وی در اوایل قرن هفدهم کتابی بنام «محرك اول» نوشت و خلاصه‌ای از تعلیمات بطلمیوس را در آن جمع کرد . بهترین ترجمه انگلیسی این کتاب بوسیله کوپر Groper صورت گرفته است . پلاسیدوس این مسأله را بشوئ رسانید که بطلمیوس از دو دسته اوضاع کواکب دو رشته دلایل بدست می‌آورده است : یکی از وضع کواکب در منطقه البروج و دیگری از وضع آنها در عالم یعنی در نخستین خط قائم .

اعتماد با راهی که مصنفان عرب برای تعیین موضع هیلاج بکار می برده‌اند اختلاف دارد.

و نیز و. گرند در تعلیقات چهار مقاله بانگلیسی ص ۱۶۴ نوشته:  
 « من دیروز آقای شرلی را ملاقات و با وی در باره اصطلاح کد خدا  
 » Alechoden « که آن را مترادف با هیلاج میداند مذاکره کردم. او بمن  
 گفت که منبع اطلاع وی در این باره « فرهنگ نجومی » تألیف ویلسون Wilson  
 است، و من در صحت معلوماتی که در این کتاب آمده شک دارم، چه نویسنده آن  
 از اموری سخن گفته که ظاهراً هیچ تجربه عملی در باره آنها نداشته است. بنظر  
 من حکم قطعی در این باب را آنگاه میتوان صادر کرد که بکتابهای فارسی یا عربی  
 که این اصطلاح در آنها آمده مراجعه شود. قطعاً از قراینی که در نوشته‌ها موجود  
 است، هر کس که با مطالعات نجومی سروکار داشته باشد، میتواند راه حلی را بخارن  
 مسأله پیدا کند.

اگر همان گونه که تصور من میرسد، الکو خودن (کد خدا) حکم بر خننه  
 دوازدهم باشد، در آن هنگام تأثیر آن با دشمنی و اسارت و حبس و ظمیر آن برده  
 خواهد بود که نماینده شر است، در صورتی که الیونن (الموطن) Alimoun

است. در مورد هیلاج است. ویلسون W. Gemblé در کتاب « Les noms de lieux »  
 ص ۱۶۷ | ترجمه آقای احمد کرمی در « فرهنگ لغات ایران » | ص ۱۶۷ |  
 اصطلاح الوطن (الموطن) را « مکانی که در آن یک قوم یا یک ملت ساکن است »  
 استیلا دارد. کد خدا Alechoden - Alechoden « کد خدا »  
 است که بر خننه دوازدهم، خننه دشمنی است که در آن یک قوم یا یک ملت ساکن است.  
 هیچ دلیلی بر هیلاج ندارد.  
 اصطلاح کد خدا در « فرهنگ نجومی » ویلسون Wilson  
 هیلاج در آن قرار داده شده است که « مکانی که در آن یک قوم یا یک ملت ساکن است »  
 سیاره مریخ گذاشته شده است.

برخلاف آن با دوستان و حامیان و عنایت‌ها و امیدهای حاصل آمده و نظایر آنها ارتباط دارد و تأثیر نیک آنرا نشان میدهد. احتمال میدهم که شما بتوانید مدارك و اسنادی در تأیید این نظر یا خلاف آن پیدا کنید. امیدوارم چنین چیزی امکان پذیر شود»<sup>۱</sup>.

ص ۱۰۰ س ۶، خواجه امام عمر خیامی - ابوالفتح عمر بن ابراهیم الخیامی<sup>۲</sup>  
( او الخیام ) النیشابوری از مشاهیر حکما و ریاضیین اواخر قرن پنجم و اوایل قرن ششم هجری بود و یکی از مفاخر بزرگ ایران است ولی شهرت فوق العاده‌ای که در بلاد شرق و درین اواخر در اروپا و امریکا بهم رسانیده همانا بیشتر ( یا فقط ) بواسطه رباعیات حکمت آمیز است که در اوقات فراغت تفریح خاطر و تشجید ذهن را می سروده

۱ - ترك : ص ۲۸۱ تعلیقات حاضر ( م . م . )

۲ - در میزان الحکمة تألیف عبدالرحمن بخاری مؤلف بسال ۱۰۵۵ زیدیه الامام ابوحنفص عمر الخیامی؛ چاپ حیدرآباد دکن ص ۶ و الامام ابوحنفص عمر بن ابراهیم الخیامی ( ص ۸۸ ) یاد کند. چون این کتاب یکی از قدیمترین مآخذ برای ترجمه احوال خیمه است و مؤلف آن هم معاصر خیمه بوده، قول او اقرب بصحت تواند بود. از طرفی معمولا در قدیم کسی نیکو عمر را هم داشتند ( ابوحنفص ) را کنیه خود قرار می دادند، زیرا عمر بن الخطاب بمعنی به ابوحنفص بود این قتیبه المعروف . منسج محمد اسماعیل عبدالقادی . چاپ اول ۱۳۵۳ ص ۱۷۸ . از آن جمله است: ابوحنفص عمر بن شاهین . ابوحنفص عمر بن عبدالعزیز بن احمد معروف به ابن عدیم . ابوحنفص عمر بن ابی بکر ابدشاه بنی حنظل . ابوحنفص عمر بن ابی سلیمان محمد بن معمر معروف به ابن ابراهیم . ابوحنفص عمر بن ابی الحسن علی بن احمد انصاری شافعی . ابوحنفص عمر بن ابی الحسن علی بن مرشد بن علی معروف به ابن فارض . ابوحنفص عمر بن ابی خلیفه العیسی . ابوحنفص عمر بن ابی سائمه . ابوحنفص عمر بن احمد . ترك : لغت نامه دهخدا : ابوحنفص ) و چون نام خیمه عمر ، بوده با احتمال قوی کنیه او ابوحنفص بوده است . آقایان جلال همای ( مقدمه مصباح بوداییه ص ۳۳ ) ، سعید نفیسی ( سخنرانی در باب خیمه در انجمن دوستداران کتاب در کتابخانه ملی تهران ) و سعید حسن تقی زاده هر یک جداگانه بدین کنیت خیمه پی برده اند و ممکن است ابو الفتح ، کنیت دیگری برای او بوده باشد . چه بسیاری کسان بودند که دو کنیت داشته اند از آن جمله ابوحنفص عمر بن ابی الحسن علی بن مرشد بن علی معروف به ابن فارض که لقب دیگرش ابوالقاسم بوده است ترك : لغت نامه : ابوحنفص عمر ( ... ) و نسبت خیامی هم بتصریح صدر رساله جبر و مقابله خود او و نیز الزاجر و میزان الحکمة و چهار مقاله نظامی عروضی که مؤلفان آنها همه معاصر او بوده‌اند - اصح از خیام است هر چند این اخیر نیز درستست . ترك : ص ۲۹۴ تعلیقات حاضر ( م . م . )



گمان میکنم بهترین و کاملترین ترجمه حالی که ازین حکیم بزرگ نوشته شده آنست که پرفسور ادوارد بر ون معلم زبان فارسی و عربی در دارالفنون کمبریج از ممالک انگلستان در کتاب نفیس خود «تاریخ علوم ادبیة ایران» مرقوم داشته و تمام مآخذ و مصادر سابق بر خود را با کمال دقت در نظر آورده، و چون در بلاد ایران بیشتر این مصادر و مآخذ مجهول و نایاب است، مناسب دانستیم که خلاصه مرقومات ایشان را با اندک زیاده و نقصان و جرح و تعدیل در اینجا ایراد نمائیم. پس گوئیم:

اولاً لقب او در غالب کتب عربی که متضمن ترجمه حال اوست و همچنین در صدر رساله جبر و مقابله خود او «خیّامی» بایا نسبت است و در غالب کتب فارسی و در رباعیات خود او همیشه «خیّام» بدون یاء نسبت، پس هر دو شکل صحیح است، و صحت هیچکدام باعث بطلان دیگری نیست و اختلاف تعبیر بر حسب اختلاف زبان عربی و فارسی است.<sup>۴</sup>

ثانیاً کتبی که در آنها ذکر از عمر خیام شده است خواه متضمن ترجمه حال او بوده یا فقط اشاره ای بنام او شده باشد بر حسب ترتیب زمانی از قرار ذیل است. م.  
(چق)

#### مآخذ مربوط به خیام بترتیب تاریخ<sup>۴</sup>

محققان معاصر درباره اقدم کتب که ذکر از خیام کرده اند، اختلاف دارند. علامه مرحوم محمد قزوینی در تعلیقات کتاب حاضر<sup>۵</sup> «چهارمقاله» را قدیمترین نسخه دانسته اند، و آن بدلائل و قراینی که در ذیل نقل خواهیم کرد درست نیست.

آقای سعید نفیسی در شرح دیوان منسوب بعلی ۴ از آن حسین بن دعین الدین میبیدی چاپ ۱۲۸۵ قمری ص ۴۹ بدین عبارت برخوردارند:

۱- نام و عنوان کتاب مذکور اینست:

Professor Edward G. Browne's, A Literary History of Persia (طبعی چقد. در جق 12. vol. 12) London, 1906, pp. 246 - 259

۲- رك: ص ۲۹۲ تعلیقات حاضر (حاشیه)

۳- مانا کزیریم در اینجا بین نوشته های مرحوم قزوینی فصل قابل شویم (م.م.)

۴- این عنوان را نگارنده افزوده است (م.م.) ۵- که ازین پس بیاید (م.م.)



« امام فخرالدین در تفسیر کبیر گوید : عمر بن خیام پیش عمر اسری<sup>۱</sup> مجسطی می خواند . بعضی فقها گفتند : « این چیست که شما می خوانید ؟ » گفتند : « تفسیر اولم ينظر والى السماء فوقهم كيف بنيناها می گوئیم ، و جمهور متشرعه فلك اطلس را عرش می دانند و فلك ثوابت را کرسی . »

و چون تولد و وفات امام فخر رازی (۵۴۳ یا ۵۴۴ تا ۶۰۶) است ، معظم له ذکر وی را از خیام اقدم منابع می دانند ، هر چند که ایشان در تفسیر کبیر جستجو کرده اند و چنین مطلبی را نیافته اند<sup>۲</sup> .

در تفسیر امام فخر طبع شرکت صحافیة عثمانیه ج ۲ ص ۸۳ چنین آمده :  
 « فالقسم الاول فى تفصيل القول فى كل واحد منها فالنوع الاول من الدلائل الاستدلال باحوال السموات وقد ذكرنا طرفاً من ذلك فى تفسیر قوله تعالى الذى جعل لكم الارض فراشا والسماء بناء . ولقد ذكرهنا نمطاً آخر من الكلام روى ان عمر بن الحسام كان يقرأ كتاب المجسطى على عمر الابهري فقال بعض الفقهاء يوماً ما الذى تقرؤنه فقال فسر آية من القرآن وهى قوله تعالى افام ينظر والى السماء فوقهم كيف بنيناها فانا افسر كيفية بنسب ولقد صدق الابهري فيما قال فان كل من كان اكثر توغلاً فى بحار مخلوقات الله تعالى كان اكثر علماً بجلال الله تعالى وعظامته ، فنقول الكلام فى احوال السموات على الوجه المأخوذ الذى يابق بهذا الموضع مرتب فى فصول (الفصل الاول فى ترتيب الافلاك) »

بنابر آنچه گذشت قول فخر رازی درباره « عمر بن الحسام » بوده که در شرح میبدی به « عمر بن خیام » (۱) تحریف شده است<sup>۳</sup> .

آقایان مجتبی مینوی ، جلال عمادی و بدیع الزمان فروزانفر<sup>۴</sup> ، میبدی را اقدم منابع شمرده اند که چون آنها معاصر میگردند ، در مورد عمر بن خیام را قدیمترین منابع درین باب شناخت . (م.م)

۱- چنین است ابجدی عمر الابهري (۱) ، بدیع الزمان فروزانفر ، ص ۲۰۰ ، اول چاپ ۱۳۰۵ هـ .

۳- با راهنمای اسناد فروزانفر (م.م) .



آقای مجتبی مینوی در یادداشت‌های خود بر نسخه چهارم مقاله خویش نوشته‌اند:  
«قدیمترین اشاره بخیم در رساله‌ایست که سنائی در اعتراض بر خیم نوشته و نسخه‌ای  
از آن در استانبول است.»

هم معنای آن در مقاله‌ای تحت عنوان «نامه‌ای از سنائی بخیم» در مجله یغما  
سال سوم شماره پنجم نوشته‌اند:

«از عناوین قصاید سنائی پیش ازین هم خبر داشتیم که آن شاعر بزرگ‌غزنی  
وقتی به نیشابور رفته بوده است، و چون او و خیم از بعضی جهات هم مشرب بودند  
و هم عصر (چه سنائی در ۵۲۵ فوت شده است، و خیم در حدود ۵۱۷) لابد ملاقات  
هم باید کرده باشند. از بعضی حکایات و افسانه‌ها نیز بر می‌آید که نیشابور، اگر  
چنانکه می‌گویند تیول حکیم عمر خیم نبوده است، حرمت او را منظور می‌داشته  
است، در هر حال ریاست معنوی خیم بر آن شهر مسلم بوده است. این ناده سنائی به  
خیم این نکات را روشن می‌سازد.»

چنین بر می‌آید که سنائی به نیشابور رفته بوده است و در کاروانسرای منزل  
گرفته بوده است و شاگردی (یعنی نوکر و خادمی) همراه داشته است. در آن  
کاروانسرا یک دزدی اتفاق می‌افتد. و هزار دینار طلا از دکان صراف می‌زنند.

تهمت بر غلامی هندو می‌افتد و او را می‌گیرند و چندان چوب می‌زنند که ناچار  
مقر می‌آید که من دزدیده‌ام، و آنرا بنوکر خواجه سنائی داده‌ام. این خادم را نیز  
می‌گیرند و زحمت بسیاری برای حکیم فراهم می‌آید، چنانکه در مدت یک ماه و نیمی  
که این گفتگو درین بوده است سنائی مشرف باین میشود که خود را بکشد، و بدتر  
آنکه شاگرد یا خادمش هم تقاضا و توقع از او داشته است که در حمایت او سخنی  
بگوید. عاقبت حکیم سنائی تاب آن ناملازمات را نیاورده نیشابور را ترک می‌کند  
و بهرات می‌رود. نوکر او در نیشابور چون از حمایت خواجه خود مأیوس می‌شود می-  
گوید که من آن هزار دینار را بخواجه سنائی دادم. صراف نامه‌ای درین خصوص



آمد شدی داشتند بتیغ و قلم تیز کردن آغاز کردند ، چون کدخدای ربّانی و پادشاه روحانی آن قاصدان و معاندان را بدید ، رسولی از درگاه بی‌زبانی بیار گاه بی‌گوشی فرستاد که بی‌نیازمندی را از گلشن ناز و لطف بمشتی بی‌نماز فرستی و بسا او جامهٔ قدم و نامهٔ قدم همراه کرده ، درین بیابان نفسانی جوق جوق دیوان نامه دزد می‌بینم ، و درین پیشهٔ جسمانی رده رده ددان جامه در ، و من گدا و در ولایت غربت ، دریاب مرا ، می‌ترسم نه درین غریبستان ناپاک بی‌باک این نامه و جامه بر من بزبان آورند ، در حال بزبان تأیید بگوش تهدیدش فرو خواند : یا ایها النبی حسبک الله و من اتبعک من المؤمنین ، ای از آلائی بالا روی بمکمن بلا نهاده ، و ای جوهر یگانه و ای مرد مردانه - مترس و بترسان که ترسانیدن را رفته ای نه ترسیدن را ، دلیر وار از صخرهٔ ایمان بمیدان اسلام خرام و مهراس که روح مجرد و نفس مطمئنهٔ ترا حامی ماییم ، و جسم مکرم مرکب ترا نگهبان عمر بس ، که جز سایهٔ سیاست او چاوشی در گاه ترا نشاید ، و از دیوان مبین لقب او صالح المؤمنین دادیم ، تا همچنانکه صالح حضرت ما بامر ما ناقهٔ ما را از سنک بصحرا آورد ، صالح در گاه تو بعز تو نامهٔ ترا بصحرا آورد . تو باک مدار که ما آنجا که بستان تو سبز کردیم همهٔ چرندگان را پوزد بند بر بستیم ، و آنجا که شمع تو افروختیم همهٔ چمنندگان را لویشه بر کردیم . نگهبان جامه و نامهٔ تو داد عمر بس ، حسبک الله . مراد ازین اسباب و اطناب آنست که چون شرف جوهر نبوت از حراست عمر مستغنی نبود ، پس صدف در حکمت را از رعایت عمری نیز استغنا نباشد ، که کتاب و حکمت دو جوهرند در یک طویله ، بگوای کتاب کریم که و یعلمهم الکتاب والحکمة ، چون کتاب را بچنان عمری حاجت بود حکمت را نیز بچون تو عمری حاجت باشد تا بسبب عمران این دو ولایت عمران باشد .

آمدیم بر حسب حال ، مگر که مؤید حکما و مرشد اولیا خواست که جانهای مجرد را از لباس هیولی و صورت بواسطهٔ صفوت فطنت این دوست در حلیت صورت آرد ، و بردیدهٔ طبیعت جلوه دهد ، تا همچنانکه ارباب الباب از حکمتهای مجرد ذوق می‌یابند ، مریدان صورتی نیز از آن محروم نباشند ، اما شیاطین الانس این برگ نمی‌دارند و سباع البشر را این طاقت نمی‌باشد ، خاک در می‌باشند تا جگر های



حکیمان رسد در حال بدو الفقار زبان حیدر و ارسرشان بردارد، و بدره صلابت عمری بنیت نیت ایشان ذره ذره کند، تا از تنک رنگ و چنک نیرنک خویش باز دهند، و معلوم باشد که آن تزویرها که تصویر کرده بود فرستاده، اگر آن او فرستاده بود و ساخته، بدوده ملامت و حرامزادگی آن محبوس کرده است، بزندان زندان خود سیلی حوادث و محراق صروف دمار از وی بر آرد، باری عزاسمه داند که ازاکنون تا قیامت حاصل این مالیخولیا جز آن نباشد که دینارش بدیوان عوانان خرج شود و دینش بدست دیوان تلف، تا اینجا زرد روی باشد و آنجا سیاه روی، و بگویندش که هان الفتنة نائمة لعن الله من ایقظها. خویشتن از زخم لعنت صیانت کند و خصومت اینجا با سلطان داند و آنجا با سبجان، اینچنین کلوخ امرودها نکند، که روزی هم این کلوخ بر سر وی کوبند و هم آن امرود بر جان او، و لا تحسبن الله غافلا عما یعمل الظالمون. اکنون بزرگی و اعتقاد پاک بدان انقباض سابق و انبساط لاحق معذور فرمایند. والسلام علیک الفالف بمحمد و آله.

(پایان مقاله آقای مینوی)

— آقای جلال همایی در مقدمه مصباح الهدایه نوشته اند: «اقدام<sup>۱</sup> واضح مأخذی که برای ترجمه حال و نام و نسب و آثار خیام بنظر نگارند: رسیده، کتاب «میزان - الحکمة» تألیف عبدالرحمن خازنی است از معاصران معروف خیام که در سال پانصد و پانزده (۵۱۵) برای سلطان سنجر سلجوقی تألیف کرد و خوشبختانه در حیدر آباد دکن چاپ شده است. در این کتاب مکرر از خیام و بعضی آثار او در علوم طبیعی نام می برد و مطالبی از روی نوشته های او نقل می کند از جمله در فصل چهارم راجع باصل وضع و اختراع میزان آبی برای تشخیص وزن مخصوص اجسام و اسامی مخترعان آن، پس از ذکر نام دانشمندانی که در عهد غزنوی با اختراع این ترازو موفق شدند، مانند استاد ابوریحان بیرونی، بذکر اسامی مخترعان عهد سلجوقی می پردازد و بنام خیام باین عبارت شروع می کند: «ثم فی مدة الدولة القاهرة - ثبتها الله - نظرفیه الامام ابو حفص عمر - الخیامی و حقق القول فیہ و برهن علی صحه رسده. و کان معاصره الامام ابو حاتم المظفر بن

۱ - مصباح الهدایه تألیف عزالدین محمود بن علی کاشانی. نهران ۱۳۲۳ ص ۳-۴ مقدمه (حاشیه).

۲ - با در نظر گرفتن الزاجر زمخشری باید گفت یکی از دو مأخذ قدیم (م.م).



اسمعیل الاسفزاری ناظرأ فیہ مدۃ احسن نظر الخ ص ۸) و باب پنجم کتاب ، در چهار فصل همگی راجع است بوصف ترازوی خیام و کیفیت عمل بدان «فی میزان الماء المطاق للامام عمر الخیامی - قال الامام ابو حفص عمر بن ابراهیم الخیامی الخ . . . ص ۸۸» و باب هشتم کتاب راجع است بترازوی که خیام اختراع کرده و نام آنرا القسطاس المستقیم نهاده، و قسطاس خیام تالی ترازوی ارشمیدس و ابوریحان محسوب میشده «الباب الثامن فی القسطاس المستقیم للشیخ الامام ابی حفص عمر بن ابراهیم الخیامی رحمہ اللہ تعالی ص ۱۵۱». شکل ترازوی خیام را رسم کرده و کیفیت عمل آن را توضیح داده و در بعض مواضع هم عین عبارت خیام را از رساله وزن مخصوص اجسام و رساله ای که در کیفیت عمل بقسطاس پرداخته نقل کرده است . بالجمله از روی این کتاب اطلاعات صحیح سودمندی راجع بتاریخ زندگی و مقام علمی و تألیفات خیام توان بدست آورد . - آقای بدیع الزمان فروزانفر در ضمن خطابه خود در دانشکده دیپلماتیک بر عنوان «قدیم ترین اطلاع از زندگی خیام»<sup>۱</sup> پس از آوردن دلایلی مبنی بر آنست که «الزاجر للصغار» بزمخشری نوشته اند :

باین قرائن و ادله صریحی که ذکر کردیم ثابت میشود که الزاجر الصغار تألیف زمخشری است . حالا اثبات میکنیم که این رساله اقدم کتبی است که ذکر خیام در آنها آمده است .

قدیم ترین مآخذی که تا این عهد بین عنوان شناخته شده بودند در مورد ذکر خیام در آن بوده بودند یکی همین تنمۃ عنوان الحکمه بتألیف ابوالحسن علی بن زین العابدین (متوفی در ۵۶۵ هجری) است، و دیگر چهار مقاله نظمی عروضی در مقدمه آن کتاب از اقدم مآخذ شمرده می شود . در چهار مقاله دو حقیقت از خیام آمده است بطوریکه در آن استطراداً ذکر خیام هست که مجموعه درسه نقطه ذکر خیام در آن است .

۱- متن این خطبه در شماره دانشکده ایران در شماره ۹۰ شماره ۹۰ و ۹۱ شماره ۹۱ و ۹۲ شماره ۹۲ منتشر شده است .  
 ۲- در شماره دانشکده ایران در شماره ۹۰ شماره ۹۰ و ۹۱ شماره ۹۱ و ۹۲ شماره ۹۲ آن در الزاجر الصغار عن معین الکرام است .  
 صدر الافعال (متوفی بسال ۱۳۱۰ شمسی) بود و این کتاب در آن زمان در دسترس بود .

حالا نگاه می‌کنیم که این دو کتاب در چه تاریخی نوشته شده است، بعد راهی پیدا می‌کنیم که رساله الزاجر للصفار کی تألیف شده است؟ مسلم است که چهارمقاله عروضی بین (۵۵۰ - ۵۵۱) تألیف شده و این مطلب را آقای میرزا محمدخان قزوینی در مقدمه خود بر آن کتاب بیان کرده‌اند که می‌توانید بآن مراجعه کنید. اما تنمّه صوان الحکمه اگرچه بتحقیق معلوم نیست که در چه سالی تألیف شده اما حوادث آن به ۵۴۸ منتهی می‌شود و بنا بر آن تاریخ آن قبل از ۵۴۸ نمی‌تواند باشد. پس این دو کتاب که اقدم ماخذ است در فاصله سه سال (۵۴۸ - ۵۵۱) تألیف شده است و چون زمخشری در سال ۵۳۸ وفات کرده، بنا بر این وفات زمخشری لا اقل ده سال مقدم بر تألیف تنمّه صوان الحکمه و سیزده سال مقدم است بر تألیف چهارمقاله؛ و معلوم است که رساله الزاجر هم قبل از ۵۳۸ باید تألیف شده باشد، ولی ما بهمین اقتضای نمی‌کنیم و ثابت می‌کنیم که در عمر زمخشری هم در چه فاصله‌ای تألیف شده است... (در اینجا آقای فروزانفر دلایلی در تحدید زمان تألیف رساله الزاجر آورده‌اند) مسلم میشود که تاریخ تألیف آن قبل از سال ۵۱۶ بوده است. این نکته را که دانستیم می‌رسیم بمطلبی که راجع بخیمام نقل کرده است.

اطلاعی که درباره زندگی خیمام در رساله الزاجر للصفار عن معارضة الکبار آمده مربوط بمباحثه‌ای است میان خیمام و زمخشری که گذشته از سایر فواید روح خیمام را در مباحثه می‌رساند.

اخبار و روایاتی در دست است که خیمام با وجود اینکه شاعر بزرگی بوده حوصله بحث نداشته و در مباحثه‌ای که با غزالی کرده این مسأله روشن است.

مطلبی که زمخشری در رساله الزاجر در باره خیمام آورده است، این است:

«ولعهدی بحکیم الدنیا وفیلسوفها الشیخ الامام الخیمامی وقد نظمنی وایاد المجلس الفریدی، فسألنی عن عین المطبق والمصمم فی وصف السیف، فقلت انهما کسورة وفسرت





سپس<sup>۱</sup> اقدم مواضع تتمه صوان الحکمة است لابی الحسن البیهقی علی بن زید صاحب تاریخ بیهق و تتمه صوان الحکمة که درین کتاب اخیر، که نسخه‌ای از آن در کتابخانه لیدن و نسخه دیگری از آن در برلین موجود است<sup>۲</sup>، ترجمه حالی از خیام منعقد ساخته است.

وفات بیهقی مذکور در سنه ۵۶۵ است بتصریح یاقوت در معجم الادباء ۵: ۲۰۸. پس بعد از چهارمقاله او اقدم مواضعی می‌شود که ذکر آن از عمر خیام در آن شده است، و بعد از آن عماد کاتب می‌آید.

علامه قزوینی در مقدمه بر تاریخ بیهق<sup>۳</sup> چنین نوشته‌اند:

«در حواشی راقم این سطور بر چهارمقاله نظامی عروضی سمرقندی ص ۲۱۷-۲۱۸<sup>۴</sup> نقلاً از کتاب المظفریه، و آن نیز نقلاً از فردوس التواریخ مولانا خسرو ابروهی حکایتی ازین ابوالحسن بیهقی مؤلف تاریخ بیهق در خصوص ملاقات او با عمر خیام در سنه پانصد و پنج و سؤال خیام از او معنی بیتى از حماسه رامسطور است، ولی چون در اصل فردوس التواریخ یا در منقولات المظفریه از آن کتاب اسمی از مآخذ این حکایت برده نشده است عجالة معلوم نشد که خسرو ابروهی از کدام يك از مؤلفات بیهقی این فقره را نقل کرده است، و در هر صورت از مقایسه تاریخ پانصد و پنج هجری با تاریخ تولد مؤلف که چنانکه گفتیم در حدود چهارصد و نود بوده است، معلوم می‌شود که بیهقی در هنگام ملاقات با عمر خیام ظاهراً جوانی بوده است پانزده شانزده ساله که به مجلس استاد معمر هفتاد و هشتاد ساله حاضر شده بوده است، و لابد بیشتر بقصد تبرک و مباحثات و افتخار تابة قصد استفاده و استفاضه و تعام، زیرا عمر خیام در سنه چهار صد و شصت و هفت بتصریح ابن الاثیر در حوادث همین سال از مشاهیر منجمین عصر خود محسوب می‌شده است، چه سلطان ملک شاه سلجوقی او را و جمعی دیگر از منجمین

(۱) سپس (م.م.): بعد از چهارمقاله گویا (چقد). ۲ - این کتاب توسط مرحوم قزوینی عکس برداری و وزارت فرهنگ فرستاده شده، و مرحوم احمد بهمنیار استاد دانشگاه آنرا سال ۱۳۱۲ در تهران بمراقبت بنگاه دانش بطبع رسانیده‌اند (م.م.). ۳ - بیست مقاله قزوینی ج ۲ ص ۸۵-۸۶: مقدمه تاریخ بیهق مصحح بهمنیار ص ۱ - کب (م.م.). ۴ - از چاپ لیدن. در تعلیقات حاضر نیز بیاید (م.م.).

معروف را در همین سال برای تأسیس تاریخ جلالی و بستن رصد مأمور نمود<sup>۱</sup>. پس اگر باقل تقدیرات در آن تاریخ سن خیام را سی سال هم فرض کنیم باز باالضروره در سنه ۵۰۵ که بیهقی او را دیده بوده خیام مردی بوده است اقلًا هفتاد ساله و شاید نیز هشتاد ساله یا نود ساله، و بنابراین سؤال نمودن خیام از بیهقی در خصوص معنی بیتی از حماسه بشرحی که در حواشی چهار مقاله مسطور است، بازشاک از بابت تشویق و دل بدست آوردن آن طالب علم بسیار جوان بوده است از طرف آن استاد مستحق معتر محترم، چنانکه در امثال این موارد مرسوم است نه سؤال استفاده عالم از عالم و نظیر از نظیر چنانکه در بدو امر ممکن است توهم رود.

و نیز مرحوم قزوینی در «تکمله در خصوص خیام» که در پایان مقدمه تاریخ بیهقی نوشته‌اند، آورده‌اند<sup>۲</sup>:

ماندگی قبل گفتیم که بیهقی مؤلف تاریخ بیهقی حاضر، بنقل از بوسایدی نقل کرده است که وی در سنه ۵۰۵ بخدمت عمر خیام رسیده است، و گفتیم که چون سائلین از بیهقی ماخذ نقل خود را بدست ندادند معلوم نیست که این فقره از کدام یک از مؤلفان متعدد بیهقی منقول است، در اثنا نوشتن این دیباچه چون برای اطلاع از سایر مؤلفات بیهقی بفهرس کتابخانه رجوع می‌کردم، و از جمله بمناسبت این که دو نسخه از کتاب «تتمة صوان الحکمة» بیهقی در کتابخانه‌های برابین و لیدن موجود است بفهرست آن دو کتابخانه نیز مراجعه نموده عناوین آن کتاب را از دستبرد من بدست مزبور بدست دادند بدقت مطالعه می‌کردم، چشمه اتفاقاً به دستبرد من خورد.

۱- توفیق الحرفی سنه ۲۶۱ - جمع فی التمشی و التمشی در التمشی و التمشی فی التمشی...  
 التبروز اول نقطه من الجمال و ثان التبروز...  
 دیدار الفهرست... و فیه بیجا که فی الرصد...  
 عمر بن ابراهیم الجوامی...  
 عظیم و فی الرصد...  
 ۲۶۷ (ق) ۳۱۶ (۰۰) ...  
 در فهرست لیدن ج ۲ ص ۲۹۲ ...  
 بیجا جلد ۱ صفحه ۱۰۰

Marfat.com

فوراً این خیال بذهنم آمد که با احتمال بسیار قوی باید حکایت ملاقات بیهقی با خیام در این کتاب و در همین ترجمه حال خیام مذکور باشد، چه این موضع است که بالطبع مناسبت تامه با حکایت مزبوره دارد. در آن اثنا همان آقای حکیم الله حیدر آبادی که سابقاً گفتیم که مشغول تألیف رساله امتحانیه است در خصوص تاریخ بیهقی، برای معاینه نسخه دیگر ازین کتاب که در برلین موجود است بآن شهر سفر نمود. من ازین فرصت اغتنام جسته فوراً مکتوبی بایشان نوشته خواهم نمودم که اگر برای ایشان ممکن است بکتاب تمة صوان الحکمة نسخه برلین رجوع نموده، اگر احیاناً ترجمه حال خیام در آن نسخه مسطور است، تمام آن فصل را بدون کم و زیاد و بدون هیچ تصرف و تصحیحی برای من استنساخ نموده بفرستند. ایشان نیز لطف خود را دریغ نداشته بآن نسخه رجوع نموده از حسن اتفاق ترجمه حال خیام را در آن کتاب پیدا کرده و بدون درنگ سواً برداشته برای من فرستادند. از مطالعه آن ترجمه حال صریحاً واضحاً بر من معلوم شد که اولاً همانطور که خودم حدس زده بودم مأخذ فردوس التواریخ در خصوص ملاقات بیهقی با خیام همین کتاب بوده است یا مستقیماً یا مع الواسطه، و ثانیاً اینکه این ترجمه حالی که بیهقی از خیام نگاشته است عیناً همانرا با بعضی اختصارات منحل شهر زوری در نزهة الارواح نقل کرده ولی ابدأ اسمی از مأخذ اصلی خود یعنی بیهقی که عین عبارات او را تقریباً حرفاً بحرف استنساخ کرده نبرده است. باری بمناسبت اینکه این فصل بعد از مسطورات چهار عقاله ظاهراً قدیمترین ترجمه

۱- رجوع کنید بحواشی چهارمقاله س ۲۱۱-۲۱۴ و ۱۱۱ از چاپ لیدن = ۳۱۱-۱۴ تعلیقات حاضر (م.م.)

بقیه حاشیه صفحه قبل

برلین تألیف اهلورد ج ۹ ص ۴۵۷ - ۴۵۸ در ضمن عناوین همان کتاب نام او مذکور نیست. لکن چون مؤلف فهرست برلین بتصریح خود او تمام عناوین آن کتاب را ذکر نکرده است، بلکه فقط نمونه‌ای از آنها خواسته است بدست دهد، نیز از طرف دیگر چون از خارج معلوم بود که نسخه تمة صوان الحکمة برلین کاملتر از نسخه لیدن است، بنابراین تقریباً برای من قطع حاصل شد که چون ترجمه حال خیام در دومی مذکور است در اولی نیز باید مذکور باشد و خوشبختانه حدس من چنانکه ملاحظه خواهد شد، صائب درآمد، والحمد لله علی ذلك (ق).

حالی است که بقلم یکی از معاصرین خیام نگاشته شده است ، مناسب چنان دیدم که  
عین مرقومات بیهقی را در اینجا نقل نمایم<sup>۱</sup> ، و هذا هو نص عبارة البيهقي في تمة عنوان  
الحكمة<sup>۲</sup> :

### الفيلسوف حجة الحق عمر بن ابراهيم الخيام

اصل و ميلاد او از نیشاپور بوده است ، در تعمق در اجزاء علوم حقیقی و سعت  
آن تلو شیخ ابوعلی بود ، لیکن در خلاق ضیق داشتی و در تعلیم و تفهیم و تصنیف  
و آنچه از آن دیگری فایده یافتی ضیق میگرد . طالعش جوزا بود و آفتاب و عطارد  
بر درجه طالع در برج جوزا ، و مشتری از ثلث ناظر ، و ازین جهت جامع بود میان

۱- تاریخ تألیف تمة عنوان الخيام در تحقیق منیر فی سطور ۵۰۰ و ۵۰۱  
اصل نسخه بنظر من نرسیده است ، ولی در این ۵۰۰ و ۵۰۱ عبارت ذریعاً منقول است  
که در سنه ۵۵۸ است و تاریخ وقت آن در این عبارت ۵۵۸ و ۵۵۹ است  
بفهرست نسخ عربی بر این ج ۹ ص ۲۵۷) و در این عبارت منقول است  
و واضح میشود که تمة عنوان الحکمة در سنه ۵۵۸ و ۵۵۹ تألیف آنست  
بعد از تألیف چهار مقاله که در حدود سنه ۵۵۰ است و در این عبارت  
است و فی الواقع بیهقی در بیان ذریعاً منقول است و در این عبارت  
الحکمة در مؤلفین آن هر دره در حدود سنه ۵۵۰ و ۵۵۱ تألیف آنست  
و در ذریعاً منقول است و در این عبارت منقول است  
ان وقت سید حسنة بود در سنه ۵۵۰ و ۵۵۱ تألیف آنست  
که هم ظور که در این عبارت منقول است و در این عبارت  
در خیر و ملاقات دیگرین در تاریخ الخيامی در سنه ۵۵۰ و ۵۵۱  
مقاله تاریخ خود در سنه ۵۵۰ و ۵۵۱ تألیف آنست  
شده است که در این عبارت منقول است و در این عبارت  
خود را در سنه ۵۵۰ و ۵۵۱ تألیف آنست (ق) در این عبارت  
سال ۱۳۵۱ طبع بیسپه است این عبارت منقول است  
ص ۵۵۱ این نسخه در این ۹۹ و ۱۰۰ تألیف آنست  
است (ق) در حده قلم بیهقی قول بیهقی در سنه ۵۵۰ و ۵۵۱  
نسخه طبع لاهور است که در سنه ۵۵۰ و ۵۵۱ تألیف آنست  
الاخبار و الاموال و غیره در سنه ۵۵۰ و ۵۵۱ تألیف آنست  
الخط و غیره در سنه ۵۵۰ و ۵۵۱ تألیف آنست  
ترجمه مزبور در این عبارت منقول است و در این عبارت  
است و ترجمه حده در سنه ۱۳۵۱ این مقاله در

قوت حفظ و حدت ذکاء چنانکی میگوید کتابی مطوّل را هفت نوبت تأمل نمود در اصفهان ، چون بنیشاپور عود کرد از ظهر قلب املا کرد ، چنانکه نسخه از املاء او بنوشتند ، و ما از آن نسخه مقابله کردیم ، زیادت تفاوتی نداشت ، و بدین استعداد بر جمیع علوم معقول و منقول وقوف یافت .

گفته اند که روزی بحضرت شهاب الاسلام الوزير عبدالرزاق الفقیه [الاجل] ابی القسم عبدالله بن علی در آمد و امام القراء ابوالحسن الغزالی حاضر بود ، و در اختلاف ائمة القراء در آیتی بحثی میرفت . چون امام حاضر شد شهاب الاسلام گفت : علی الخبیر سقطنا . پس وجهی مختار از وجوه مختلف فیها از وی پرسیدند ، از وجوه اختلاف قراء بیان کرد ، هر وجهی علت آن بگفت ، و ذکر آن شواذ<sup>۱</sup> علی کثرتها بکرد . بعد ازان اختیار وجهی نمود و بر صحت آن دلیل گفت . پس امام ابوالفخر الحسین<sup>۲</sup> گفت : کثر الله فی العلماء مثلك ! حق تعالی جهان را از وجود مبارک امام خالی مدارد ، چه گمان نداشتیم کی کسی از قراء در جهان این وجوه و علل بر ذکر تواند بود تا به حکیمی فیلسوف چه رسد !

الشیخ الامام ظهیر الدین ابوالحسن بن الامام ابی القسم البیهقی گویند: در خدمت امام پدرم بمجلس امام عمر در آمدم ، در سنه سبع و خمسمایه ، پس از من معنی بیتی از حماسه پرسید ، و آن اینست ، شعر :

ولا یرعون اکناف الهوینا  
اذا حلّوا ولا روض الهدون .

گفتم هوینا تصغیر است کی اسم مکبر ندارد همچنانکی نریتا و حمیا و شاعر اشارت کرده است بعز آن طائفه و منع طرفی که دارند یعنی در مکانی کی حلول نمایند با خوردش بستایند و در [معالی ایشان تقصیری واقع نشود کی همت ایشان بسوی معالی امور باشد . بعد ازان از انواع خطوط [قوسیّه] پرسید ، گفتم : انواع خطوط قوسیّه چهار است : یک محیط دائره و یک قوس نصف دائره و قوس خردتر [از نصف دائره و قوس بزرگتر از نصف دائره . بعد ازان امام عمر پدرم را گفت :

۱- در متن ابوالحسن و صواب ابوالحسن است چنانکه در تمه آمده (محمدشفیع) ورك : ص ۳۱۲  
س ۸ تعلیقات حاضر (م.م) ۲- ظ . ابوالحسن . در تمه در هر دو جا ابوالحسن الغزالی است (محمدشفیع) .  
رك : ص ۳۱۲ س ۹ تعلیقات حاضر (م.م)



## [شنشنة اعر] فها من اخزم

واو با تو فر اقسام علوم در حکمت و ریاضیات و اقسام آن | و | در طب دستی  
عظیم داشتی، و این بجدۀ آن بودی و صرف عمر در مطالعه آن کردی.  
امام محمد بغدادی میگوید: مطالعه الهی از کتاب الشفاء میکرد، چون بفصل  
واحد و کثیر رسید، چیزی در میان اوراق موضع مطالعه نهاد و گفت مرا کی جماعت  
را بخوان تا وصیت کنم. چون اصحاب جمع شدند بشرائط وصیت قیام نمودند، بنماز  
مشغول شد و از غیر اعراض کرد تا نماز | خفتن بگذارد و روی بر | خاک نهاد و گفت:  
اللهم انی عرفتك علی مبلغ امکائی فاعفرا لی فان معرفتی انک وسیلتی الیك، و جان  
تسلیم کرد. (پایان)

- مرحوم قزوینی در پایان کتاب چهارمقاله بعنوان «فائت حواشی» نوشته اند: بعد از  
چهارمقاله قدیمترین موضعی که ذکر می از عمر خیام در آن شده، کتاب خریدة القصر است  
لعمادالدین الکاتب الاصفهانی که در سنه ۵۷۲ تألیف شده است، در کتاب مذکور در ورق  
۲۳۸ از نسخه کتابخانه لیدن (بعلامت 211) و ورق ۱۸۵ نسخه دیگر همان کتابخانه  
(بعلامت 318 Warn) در باب شعراء خراسان ترجمه حالی از عمر ختام منعقد است  
رجوع کنید بفهرست نسخ کتابخانه لیدن تألیف دری ج ۲ - ۲۳۷. (چون)  
ولی چون حوادث مذکور در تمة صوان الحکمة سال ۵۴۸ منتهی میشود  
و مؤلف آن ابوالحسن علی بن زید بیهقی معروف بابن فندق در ۵۶۵ وفات کرده است  
و خریدة القصر - چنانکه مرحوم قزوینی در فوق تصریح کرده اند - در سال ۵۷۲ تألیف  
شده، بنا برین تألیف تمة صوان الحکمة مقدم بر خریدة القصر است  
مرحوم قزوینی نامدای از آقای میترسکی نسخه چهارمقاله  
که بتاریخ اول هشتمین ماه ۱۹۳۴ بایشان نوشته اند در لیدن

۱ - صحیح و بگرد (م. م.) - در کتاب خریدة القصر در ورق ۲۳۸

۳ - تمة صوان الحکمة تألیف بیهقی صحیح و بگرد (م. م.) در سال ۱۳۱۶

مقاله آقای فرودانفر در باب خیام که بیشتر که است



## « دوست فاضل مکرم »

اینک یادداشتی است راجع بمذاکره تازه در باب نسخه انجیل طور سینا .  
سرکار اول کسی بودید که اسم خریدة القصر را بردید در حاشیه چهار مقاله  
راجع بعمر خیتام . نمیدانم اصل متن آنرا بدست آورده اید یا نه . احتیاطاً سواد آنرا  
خدمت عالی میفرستم که معلوم میشود قفلی آنرا بدون کم و بیش از عماد اصفهانی  
استنساخ کرد .

بنده حالا مشغول مقاله عمر خیتام هستم برای دائرة المعارف اسلام . آیا درباب  
او تازگی (بعداز کشف مونس الاحرار) چیزی بنظرتان رسیده است ؟ نوروزنامه را  
بنده میشناسم ولی هیچ اطمینان ندارم که مال عمر خیتام باشد ، بلکه اثر یکی از  
شاگردان آن است ؟

خود عمر خیتام خطاباً بخود البتہ التاب سیّد المحققین الخ استعمال نمیکرد ،  
و دیگر درباب زیج مالکشاهی طوری سخن میراند که نمیشود تصور کرد که همین شخص  
یکی از آنها بود که نوروز را باز فروردین آورده بود . . . .<sup>۱</sup>

مخلص صمیمی و . مینرسکی |

سواد گفتار مؤلف خریدة القصر (ضمیمه نامه مینرسکی) :

A

B

Ms. Leiden Or. 318 p. 185 == Or. 21b p. 238

عمر الخیتام لیس یوجد مثله فی زمانه، کان عذیم القرین فی علم النجوم والحکمة ،

وبه یضرب المثل . انشدت من شعره باصفهان :

یحتملها بالکد کفی و ساعدی .

اذا رضیت نفسی بمیسور بلغة

فکن یا زمان موعدی او موعادی .

امنت تصاریف الحوادث کلها

تعید الی نحس جمیع المساعد .

الیس قضی الافلاک فی دورها بأن

۱- در اینجا مطالب خصوصی آورده است .  
۲- آفر مینوی در یادداشتهای خود نوشته اند :  
عمر خیتام در خریدة القصر عمادالدین کاتب که در حدود ۵۲۱ آن را نوشته ، در باب ذکر محاسن فضلا و  
اهل خراسان از قسم دوم ( در ورق 238 از نسخه 21b و ورق 185 [از شماره] 348 لیدن) ذکر او  
و شعرش آمده (کاتالگ لیدن ج ۲ ص ۲۳۷) .  
۳- 1B - زمانی . مینرسکی و همین صحیح است  
رک : ص ۳۱۳ تعلیقات حاضر (م.م)

فيا نفس صنواً في مقيلك ريشما      تخرد راه بانتقاض القواعد<sup>۲</sup> .  
 - بعد از چهارمقاله [وخریده القصر]<sup>۳</sup> اقدام مواضعی که نامی از عمر خیام در آن  
 برده شده است در اشعار خاقانی شیروانی<sup>۴</sup> است که باصح اقوال در سنه ۵۹۵ وفات  
 یافته است .

در یکی از قصاید خود گوید :  
 زان عقل بدو گفت که ای عمر عثمان      هم عمر خیامی و هم عمر خطاب<sup>۵</sup> .  
 یعنی هم در عالم دارای اولین رتبه‌ی مانند عمر خیام و هم در عدل صاحب نخستین  
 درجه‌ی چون عمر بن الخطاب<sup>۶</sup> .  
 در دیوان خاقانی طبع عالی عبد الرسولی تهران ۱۳۱۶ ص ۵۹ این بیت بدین  
 صورت آمده :

زان عقل بدو گفته که ای عمر و عثمان      هم عمر خیامی و هم عمر خطاب<sup>۵</sup> .  
 ( م م )

- سپس قیمترین کتابی که ترجمه‌ی حلی از عمر خیام منعقد ساخته است کتاب  
 نزهة الارواح و روضة الافراح فی تواریخ الحکماء المتمدین و المتأخرین فی سده  
 محمد بن محمود الشهر زوری است<sup>۸</sup> که مدین سنه ۵۸۷ ۶۱۱ تألیف شده است<sup>۹</sup>

۱- صورتها فی التقطی ص ۲۰۰ - ۲- در اشعار خاقانی شیروانی در دیوانه ص ۵۹  
 ۳- [وخریده القصر] : - جق ص ۵۰ - ۴- در اشعار خاقانی شیروانی در دیوانه ص ۵۹  
 ص ۶۰۱ اجتهاد ص ۶۰۱ - ۵- خطاب اجتهاد ص ۶۰۱ - ۶- خطاب اجتهاد ص ۶۰۱  
 نوبت بودن آن در دیوانه شهر سنه ۵۸۷ ۶۱۱ تألیف شده است  
 محمد بن القیس که در حدود سنه ۶۳۰ تألیف کرده است و در دیوانه ص ۵۹  
 بیت را منسوب به خاقانی کرده است  
 ۸- در دیوانه ص ۵۹  
 ۹- مناسبت سال تألیف - هجری ۵۸۷ ۶۱۱ - ۱۰۰۰  
 صدق الله فی بیان تاریخ این کتاب  
 برای جستجو در شهر تهران در کتابخانه مجلس شورای اسلامی  
 الانه لیاقید ص ۱۰۱ - ۱۰۲  
 شهروردی است و در دیوانه ص ۵۹  
 و يك ز حیات اشرفی و قریباً از برای تمامه ص ۵۵ - ۵۶  
 ۹- پرسشنامه و مکتوبات لایحه‌ی خاقانی در دیوانه ص ۵۹ - ۶۰ ( م م )

روایت ازین کتاب موجود است: یکی بزبان عربی و دیگر بزبان پارسی و ما از روایت عربی آن نقل کردیم<sup>۱</sup> و هی هذا<sup>۲</sup>:

«عمر الخیّامی النیسابوری الآباء والبلاد و كان تلاوابی علی فی اجزاء علوم الحکمة الا انه كان سیّء الخلق ضیق العطن، و قد تأمل کتاباً باصفهان سبع مرات و حفظه و عاد الی نیسابور فأملاه فقبول بنسخة الاصل فلم یوجد بینهما کثیر تفاوت و لدنّة بالتصنیف و التعلیم، وله مختصر فی الطبیعیات و رسالة فی الوجود و رسالة فی الکیون و التکلیف، و كان عالماً بالفقه و اللغة و التواریح، و دخل الخیام علی الوزير عبدالرزاق و كان عنده امام القراء ابو الحسن الغزالی و کنا یتکلمان فی اختلاف القراء فی آیه. فقل الوزير: علی الخیر سقطنا، فسأل الخیامی، فذکر اختلاف القراء و علل کل واحد منها و ذکر الشواذ و عللها و فضل وجهاً واحداً. فقال الغزالی: کثر الله فی العلماء مثلك فانی ما ظننت ان احداً یحفظ ذلك من القراء فضلاً عن واحد من الحکماء، و اما اجزاء الحکمه من الرياضیات و المعقولات فكان ابن بجدتها، و دخل حجة الاسلام الغزالی علیه یوماً و سألہ عن تعین جزء من اجزاء الفلك المقتطبیة دون غیرها مع کونه متشابه الاجزاء، فاطال<sup>۳</sup> الخیامی الکلام و ابتداءً من مقولة کذا و ضن بالخوض فی محل النزاع، و کان من دابة ذلك الشیخ المطاع، حتی اذن الظهر؛ فقال الغزالی: جاء الحق و زهق الباطل، و قام. و دخل (ای الخیامی) علی السلطان سنجر و عروصبی و قد اصابه جدري فلما خرج سألہ الوزير کیف رأیته و باى شیء عالجتہ فقال عمر الصبى مخوف. فرفع خادم حبشی ذلك الی السلطان فاما برأ السلطان ابغضه و كان لا یحبه، و كان ملکشاه ینزله منزلة الندماء، و الخاقان شمس الملوك [فی] بخارا یعظمه غاية التعظیم و یجلسه معه علی سریره، و حکى انه کان یتخلل بخلال من ذهب

۱- دره جموعه ای برای جشن سال بیست و پنجم از انتصاب یازن و بکتور رزن (متوفی در سنه ۱۹۰۸) بسمت معلم عربی در دارالفنون بطرز بوزغ یزده نفر از شاگردان او تألیف نموده و در سنه ۱۸۹۷ مسیحی در بطرز بوزغ طبع نموده اند و بمناسبت اسم « و بکتور » که بمعنی مظفر است به « المظفریه » موسوم ساخته اند. پرفسور والانتن ژوکفسکی (Valentin Zhukovski) که از فضلاء مستشرقین روس و از شاگردان و بکتور رزن است مقاله بسیار نفیس بدیعی در ترجمه حال عمر خیام نوشته و این فصل منقول از ترهة الارواح از روی آن کتاب ص ۳۲۷-۳۲۹ استنساخ شد (چق). ۲- صواب: هذه (مینوی). قس: ص ۳۰۷-۳۰۹ تعلیقات حاضر (م.م). ۳- وفی الاصل «فقال» (چق).

(تعلیقات چهار مقاله ۴۹)



إذا كان محصول الحيوة منية

فشتان<sup>۲</sup> حالا كل ساع و قاعد<sup>۳</sup>.

وقال :

زجیت<sup>۴</sup> دهرأطویلا فی التماس اخ.

یرعی ودادی اذا ذوخلة<sup>۵</sup> خاناء،

فکم الفت و کم آخیت غیر اخ.

و کم تبدلت<sup>۶</sup> بالاخوان اخوانا .

وقلت للنفس لَمَا عَزَّ مطلبها

بالله<sup>۷</sup> لا تألفی ما عشت انساناً<sup>۸</sup>.

(چق).

- سپس<sup>۹</sup> شیخ نجم الدین ابوبکر رازی معروف بدایه در کتاب مرصاد العباد که

در سنه ۶۲۰ تألیف شده است بتقریبی ذکرى از عمر خیام نموده و عین عبارتش اینست<sup>۱۰</sup>:

... ومعلوم گردد<sup>۱۱</sup> روح پاک علوی و نورانی را<sup>۱۲</sup> در صورت قالب خاک<sup>۱۳</sup> سفلی

ظلمانی کشیدن چه حکمت بود و باز مغایرت دادن و قطع تعلق روح از قالب کردن

و خرابی صورت چراست، و باز در حشر قالب را نشر کردن و کسوت روح ساختن سبب

۱- الحیة (مینوی) . ۲- نخ ل : فسیان (مینوی) . ۳- در کتاب خیم تألیف

ندوی ص ۲۱۸ پس ازین بیت . بیت ذیل آمده :

فیا نفس صبراً عن مقینک انما  
تخر ذراه و تقضض القواعد .

(نخ ل : ذراعاً مینوی) . ورك : ص ۳۱۰-۳۱۱ تعلیقات حاضر . (م.م) ۴- نخ ل : رجیت (مینوی) .

۵- نخ ل : ماخالته (مینوی) . ۶- نخ ل : تبدل (مینوی) . ۷- نخ ل : وائة (مینوی) .

۸- تعالی در تمیحه الدهر این ابیات را با بوسه های نینای طیب آبی الذکر نسبت داده است ( رجوع کنید  
بحواشی اوایل مقاله چهارم) (چق) - برای مقابله این اشعار . رك : ابیاتی که در خریدة نقصر آمده و بیشتر  
نقل شد (ص ۳۱۰-۳۱۱) و نیز ابیاتی که از قول قفطی پس ازین نقل خواهد شد . (م.م)

۹- در چق ، ذکر شیخ نجم الدین پس از خاقانی آمده . ولی خود مرحوم قزوینی در چقداء تصحیح

کرده اند (م.م) . ۱۰- نقل از ص ۳۴۱-۳۴۲ از «المظفریة» که شرح خواهد آمد (چق) . (شرحش

گذشت در ص ۳۱۲ ح ۱- م.م) . رك : مرصاد العباد مصحح شمس العرفی . تهران ۱۳۱۳ ص ۱۸ : ایضاً

مصحح نجم الدوله تهران ۱۳۱۴ قمری ص ۱۷ (م.م) . ۱۱- گردد (چقداء) : - (چق) .

۱۲- نورانی را (چقداء) : روحانی را (چق) . ۱۳- قالب خاک (چقداء) : خاکی (چق) .

۱۴- پروفیسور برون در ترجمه جدید چهارمقاله (ص ۲۱) گوید که این فقره منقوله از مرصاد العباد

را که میرزا محمد از روی طبع مقاله مطبوعه زو کفسکی نقل نموده است . باریک نسخه خطی نفیس

مرصاد العباد مورخ سنه ۷۶۸ مقابله نموده و نسخه بدایه ای ذیل را بدست میدهد (چقداء) ما در اینجانب نسخه

بدایه را - همانگونه که آن مرحوم نسخه خود را تصحیح کرده - در متن و آنچه را قبلاً در (چق) چاپ شده در

حاشیه قرار دادیم . (م.م) .

چیست ، آنکه<sup>۱</sup> از زمره اولئك كالانعام بل هم اضل بیرون آید و<sup>۲</sup> بمرتبه انسانی رسد و از حجاب غفلت یعلمون ظاهراً من الحیوة الدنیا و هم عن الآخرة هم غافلون، خلاص یابد و قدم بذوق و شوق در راه سلوک نهد تا آنچه در نظر آورد و در قدم آورد که ثمر نظر ایمان است و ثمره قدم عرفان<sup>۳</sup> بیچاره فلسفی و دهری و طبایعی که ازین مردو مقام محرومند و سرگشته و گمگشته، تائیکی را از فضلا که نزد ایشان بفضل و حکمت و کیاست و معرفت<sup>۴</sup> مشهور است و آن عمر خیام است، از غایت حیرت در تیه ضلالت وی را<sup>۵</sup> این بیت می باید گفت و اظهار نابینایی خود نمود شعر<sup>۶</sup>:

در دایره ای گآمدن و رفتن ماست  
کس می نزند دمی درین عالم راست  
[ و ایضاً ]  
نرا نه بدایت نه نهایت پیدا است  
کلین آمدن از کجا و رفتن بکجا است

دارنده چو ترکیب طبایع آراست  
گر زشت آمد پس این صور عیب کراست  
باز از چه قبل فکندش<sup>۷</sup> اندر گمراه است  
ورنیک آمد، خرابی از بهر چراست<sup>۸</sup>  
(حقی)

باز در جای دیگر در مرصد العباد تعریضی بخیم شده است بدون تسمیه او  
• اما آنچه حکمت در میرانیدن بعد از سیات و زنده کردن بعد از ممات چه بود  
تاجواب آن سرگشته غافل و گمگشته [ جاهل ظ<sup>۹</sup> ] گفته می آید که می گوید: بیت  
دارنده چو ترکیب طبایع آراست  
گر نیک نیامد این صور عیب کراست  
باز از چه قبل فکندش<sup>۷</sup> اندر گمراه است  
ورنیک آمد، خرابی از بهر چراست  
(حقی)

بدانکه آدمی را پنج حالتست: الخ<sup>۱۰</sup> (مرصد العباد، نسخه دستنویس شماره ۱۰۸۲، ورق ۸۰۱)<sup>۹</sup>

۱- آنکه، احقدا  
۲- و مرتبه انسانی، مرتبه انسانی (حقی)  
۳- بیچاره، غافل (حقی)  
۴- کیاست، حقیقت (حقی)  
۵- این بیت، در مرصد العباد، نسخه دستنویس شماره ۱۰۸۲، ورق ۸۰۱ (حقی)  
۶- شعر، در مرصد العباد، نسخه دستنویس شماره ۱۰۸۲، ورق ۸۰۱ (حقی)  
۷- فکندش، فکندش (حقی)  
۸- چراست، چراست (حقی)  
۹- الخ، در مرصد العباد، نسخه دستنویس شماره ۱۰۸۲، ورق ۸۰۱ (حقی)



- سپس بر حسب ترتیب زمانی ابن الاثیر در کتاب کامل التواریخ که در سنه ۶۲۸ تألیف شده در ذیل حوادث سنه ۴۶۷<sup>۲</sup> گوید :

« و فیها جمع نظام الملك و السلطان ملکشاہ جماعة من اعیان المنجمین و جعلوا النیر و زاول نقطة من الحمل و كان النیر و زوال ذلك عند حلول الشمس نصف الحوت و صار ما فعله السلطان مبدءاً التقاویم و فیها ایضاً عمل الرصد للسلطان ملکشاہ واجتمع جماعة من اعیان المنجمین فی عمله منهم عمر بن ابراهیم الخیّامی و ابوالمظفر الازهری و میمون بن التجیب الواسطی و غیرهم ، و خرج عاید من الاموال شیء عظیم و بقی الرصد دائراً الی ان مات السلطان سنه خمس و ثمانین و اربعمائة ، فبطل بعد موته . »

- بعد از او قاضی اکرم جمال الدین ابوالحسن علی بن یوسف القفطی در کتاب تاریخ الحکماء که ظاهراً بین سنه ۶۲۴-۶۴۶ تألیف شده است در حرف عین گوید<sup>۳</sup> :

« عمر الخیّام . امام خراسان ، و علامه الزمان ، یعلم عام یونان ، و بحث علی طلب الواحد الدیان بتطهیر الحركات البدنیة لتمنیزه النفس الانسانیة ، و یأمر بالتزام السیاسة المدنیة حسب القواعد الیونانیة ، و قد رقف متأخروا الصوفیه مع شیء من ظواهر شعره ، فنقلوها الی طریقتهم ، و تحاضروا بها فی مجالساتهم و خلواتهم ، و بواختمها حیّات

۱- در جق ، ذکر ابن الاثیر پس از شور زوری آمده ، ولی در جقد اصلاح کرده اند (م.ا)

۲- در جق « ۲۲۷ » . در جقم « ۴۶۷ » اصلاح شده و در حاشیه نوشته اند : « این سنه ۴۶۷ تاریخ ورود منجمین بوده است برصدخانه جدید البناء ملکشاہ ولی بعد از این تاریخ ملکشاہ یعنی اولین روز اولین سال این تاریخ مطابق بوده است با دهم رمضان سنه ۴۷۱ مطابق ۱۵ مارس ۱۷۰۹ [ ژولیان نه گریگوری ] که روز اول حلول شمس بمرج حمل بوده است . محمد قزوینی ، ( جقم ) . در ( جقد ) سنه را به ۴۶۷ اصلاح کرده و نوشته اند : « آقای تقی زاده نظر مرا باین غلط جلب کردند . بعد از این لایثیر دیده که به غلط است و صواب آن طور است که تصحیح شده است . » ( حقد ) آقای مینوی نیز در نسخه خود ۴۶۷ تصحیح کرده اند . نظر آقای تقی زاده این است که در ۴۶۷ منجمان تصمیم بر اصلاح تقویم گرفته و از ۴۶۸ بیعد آنرا اجرا کردند و سال ۴۷۱ مبدء تاریخ جلالی است .

۳- طبع ایپسیک ص ۲۴۳ - ۲۴۴ و نام و عنوان کتاب این است :

Dr. Julius Lippert, Ibn Al-Qifti's Tarīh Al-Hukamā, Leipzig, 1903, pp. 243 - 244. ( جق )



للشريعة لواسع ، و مجامع للاغلال جوامع ، ولما قدح اهل زمانه في دينه ، و اظهروا ما اسره من مكنونه ، خشى على دمه ، وامسك من عنان لسانه وقلمه ، وحجّ متافاة لا تقيّة ، وابدى اسراراً من السرار غير نقيّة ، و لئما حصل ببغداد سعي اليه اهل طريقته في العلم القديم ، فسدّ دونهم الباب ست النادم لاست النديم ، ورجع من حجّه الى بلده يروح الى محلّ العبادة ويغدو، ويكتم اسراره . ولا بدّ ان تبدو . و كان عديم القرين في علم النجوم و الحكمة ، به يضرب المثل في هذه الانواع لورزق العصمة ، وله شعر طائر تظهر خفيّاته على خوافيه ، ويكدر عرق قصده كدر خافيه ، فمنه :

اذا رضيت نفسي بميسور بلانة	يحتالها بالكذّ كتي وساعدي
امنت تصاريف الحوادث كآها	فكن يا زماني موعدي او موعادي
أليس قضى الافلاك في دورها بأن	تعيد الى نحس جميع المساعدا
فيا نفس صبراً في مقيلك انما	تخرّ ذراه بانقضاء القواعد ،

( جق ) .

-مرحوم قزوینی در «چشم» و «چقدا» تذکر داده اند که در جهانگشای جوینی جلد اول (س ۱۲۸) در تفصیل فتح مرو رباعی از خیام آمده است و ما عین عبارت جهانگش را از موضع مزبور نقل میکنیم .

« وسید عزالدین نسابه از سادات کبار بود و بورج و فضل مشهور و مذکور بودست . درین حالت باجمعی سیزده شبانه روز شمار گشتن شهر کرد . آنچه ظاهر بودست و معین بیرون مقتولان در نقبها و سوراخها و رساتیق و بیابانها هزار هزار و سیصد هزار و کسری در احصا آمده ؛ و درین حالت رباعی عمر خیام که حسرت آن بود بر زفان راندست :

ترکیب پمالهای که درهم پیوست	بشکستن آن روز نمی دارد دست .
چندین سرو پای نازنین از سر و دست	از هر که پیوست و بدین گداسست ؟

۱- برای مقایسه این شعر با شعر دیگری که در جردان آمده است (س ۳۱۰ و ۳۱۱) .

نقل شده است (م.م.)

- پس از او زکریا بن محمد بن محمود القزوینی در کتاب آثار البلاد و اخبار العباد که در سنه ۶۷۴ تألیف نموده است در ذیل نیشابور چنین گوید<sup>۱</sup> :

« نیشابور ... ینسب الیه من الحکماء عمر الخیّام، کان حکیماً عارفاً بجمیع انواع الحکمة سیمما نوع الریاضی، و کان فی عهد السلطان ملکشاہ السلجوقی، سأم الیه مالا کثیراً لیشتری به آلات الرصد و یتخذ رصد الکواکب، فمات السلطان و ماتم ذلك . و حکى انه نزل ببعض الرّبط فوجد اهلها شا کین من کثرة الطیر و وقوع ذرقها و تنجس ثیابهم بها فاتخذ تمثال الطیر من الطین و نصبه علی شرافة من شرافات الموضع فانقطع الطیر عنها . و حکى ان بعض الفقهاء کان یمشى الیه کل یوم قبل طلوع الشمس و یقرأ علیه درسا من الحکمة فاذا حضر عند الناس ذکره بالسوء ، فامر عمر باحضار جمع من الطبّالین و البوقیّین و خبأهم فی داره، فلما جاء الفقیه علی عاداته لقراءة الدرس امرهم بدق الطبول و النفخ فی البوقات، فجاءه الناس من کل صوب، فقال عمر یا اهل نیشابور هذا عالمکم یا تینى کلّ یوم فی هذا الوقت و یاخذ منى العلم و یند کر نى عندکم بما تعلمون . فان کنت انا کما یقول فلای شیء، یاخذ علمى و الا فلای شیء یند کر الاستاذ بالسوء » (چق) .

- بعد از آثار البلاد قدیمترین کتابی که ذکرى از عمر خیام مینماید جامع التواریخ رشیدالدین فضل الله وزیر است که در سنه ۷۱۸ مکتول گردید . رشیدالدین از یکی از کتب اسمعیلیّه موسوم به «سرگذشت سیدنا»<sup>۲</sup> یعنی حسن صباح حکایت معروف رفاقت حسن صباح و نظام الملک طوسی و عمر خیام را در کودکی در مکتب نیشابور و تعهد نمودن با یکدیگر که هر یک از ایشان بدرجه عالی رسد از دیگران مساعدت نماید آلیخ نقل میکند ، و کتاب مذکور از جمله کتب اسمعیلیّه است که در کتابخانه قلعه الموت بود ، و<sup>۳</sup> بعد از فتح قلاع<sup>۴</sup> الموت علاء الدین عطا ملک جوینی صاحب تاریخ جهانگشای با اجازه هولاکو<sup>۵</sup> کتبخانه ایشان را تجسس و تصحیح نموده هر کتابی را که بعقیده خود مفید دانسته<sup>۶</sup> نگاه داشته باقی را بسوخت<sup>۷</sup> و فصل بسیار نفیس مفیدی

۱- طبع و و دستنویس ص ۳۱۸ (چق) . ۲- این حکایت را از سرگذشت سیدنا، نقل نکرده

است . (مینوی) . ۳- و (چقدا) : هولاکو خان (چق) . ۴- قلاع (چقدا) : قلعه (چق) .

۵- با اجازه هولاکو (چقدا) : را مأمور نمود که (چق) . ۶- بعقیده خود (چقدا) : (چق) .

۷- دانسته (چقدا) : داند (چق) . ۸- بسوخت (چقدا) : بسوزاند عطا ملک نیز حسب الامر

رفتار نموده غالب آن کتب را بسوخت (چق) .

که در جلد سوم جهانگشای از تاریخ اسمعیلیّه مندرج است منقول از همان کتب قلعه الموت است ، و عجب آنست که عطا ملک خود بدین حکایت هیچ اشارتی نمی نماید . باری حکایت مزبور یعنی داستان رفاقت عمر خیام و حسن صباح و نظام الملک در او ان طفولیت معروف و مشهور است <sup>۲</sup> و در غالب کتب تاریخ از قبیل جامع التواریخ و تاریخ گزیده و روضه الصفا و حبيب السیر و تذکره دولت شاه و کتاب مبعول و صایای نظام الملک و همچنین در مقدمه هر طبعی از رباعیات عمر خیام بفارسی و انگلیسی و غیرهما مسطور و حاجت بتکرار آن درین موضع نیست ، ولی باید این نکته را ناگفته نگذاریم که بعقیده غالب مستشرقین اروپا این حکایت اصلی ندارد ، بلکه مبعول و افسانه است زیرا که تولد نظام الملک در سنه ۴۰۸ است و تولد عمر خیام و حسن صباح اگرچه معلوم نیست ولی وفات عمر خیام علی المشهور در سنه ۵۱۷ و وفات حسن صباح در سنه ۵۱۸ است ؛ و اگر عمر خیام و حسن صباح هم سن یا متقارب السن با نظام الملک بودند چنانکه مقتضای این حکایت است ، بایستی هر یک از حسن صباح و عمر خیام بیشتر از صدسال عمر کرده باشند ، و این اگرچه عادة محال نیست ولی مستبعد است . باز اگر فقط یکی ازین دو نفر یعنی حسن صباح و عمر خیام موضوع این حکایت و صاحب عمر صد و بیست ساله میبود چندان استبمادی نداشت . ولی حکایتی که مستزاه این باشد که دو شخص معروف تاریخی که هیچ دلیلی از خارج بر بلوغ ایشان عمر فوق العاده نداریم هر دو معاً قریب صد و بیست سال عمر کرده باشند بعید وقوع و ضعیف الاحتمال است ، والله اعلم بالصواب . (حق)

۱- جهش همدست از کتب معتبره ابن جریر کتب معتبره ج ۱ ص ۱۰۰

۲- وفات در مبعول لاریه ج ۵ ص ۱۳۵ در حمله حسن صباح در سنه ۴۰۸

ابو الحسن بن علی بن ابی طالب (ع) در کتب معتبره ابن جریر کتب معتبره ج ۱ ص ۱۰۰  
 قول کان الشیخ علی بن الحسن بن علی بن ابی طالب (ع) در کتب معتبره ابن جریر کتب معتبره ج ۱ ص ۱۰۰  
 الخ ... واحتمال بسیار قوی می باشد و در آن هم می بینیم که در کتب معتبره ابن جریر کتب معتبره ج ۱ ص ۱۰۰  
 وزیر طغرات در مجلس درس خود در وقت پیش از آنکه در کتب معتبره ابن جریر کتب معتبره ج ۱ ص ۱۰۰  
 حسن صباح بوده است در مجلس درس همان روز و در کتب معتبره ابن جریر کتب معتبره ج ۱ ص ۱۰۰  
 عمیدالعلماء و نظام الملک هم هر دو در کتب معتبره ابن جریر کتب معتبره ج ۱ ص ۱۰۰  
 موفق پیشاهن است باری این مشهور است که در کتب معتبره ابن جریر کتب معتبره ج ۱ ص ۱۰۰  
 است در ابدال بخیم و نظام الملک و حسن صباح با شایع ویرکها و حشو و زایدی است . والله اعلم بالصواب .

۳- در مبعول مینماید (م.م)

- بعد از جامع التواریخ بر حسب ترتیب زمانی تاریخ گزیده است که در سنه ۷۳ تألیف شده است، در آخر کتاب در فصل شعرای عجم گوید (ص ۸۱۷): «خیام و هو عمر بن ابراهیم، در اکثر علوم خاتمه در نجوم سر آمد زمان خود بود و ملازم سلطان ملکشاه سلجوقی بود، رسائل خوب و اشعار نیکو دارد و من اشعاره:

هر ذره که بر روی زمینی بوده است  
خورشید رخی زهره جبینی بوده است.  
گرد از رخ آستین با زرم فشان  
کان هم رخ خوب نازینمی بوده است.  
انتهی (چقد) .

- و بعد از تاریخ گزیده بر حسب ترتیب زمانی مونس الاحرار است که در سنه ۷۴۱ تألیف شده و بخط مصنف است و در آن کتاب ۱۳ (ظ) رباعی از او نقل میکند [رجوع بمقدمه رباعیات خیام چاپ رزن و بمقاله دینزن رس شود] (چقد). مونس الاحرار فی دقایق الاشعار<sup>۱</sup> مجموعه ادبیست از انتخابات بسیار مفصل از اشعار قریب دویست تن از شعرای فارسی زبان از اقدم ازمنه تا عصر مؤلف، تألیف محمّد بن بدر جاجرمی شاعر در سنه ۷۴۱ هجری. این نسخه بنحو قطع و یقین بخط خود مؤلف است و تاریخ کتابت آن در ماه رمضان سال مزبور است. نسخه اصلی این کتاب ملک یکی از تجار عتیقه فروش از ارامنه تبعه ایران آقای هاگپ کورکیان<sup>۲</sup> ساکن نیویورک است، و مرحوم قزوینی با اجازه وی در ۱۹۲۹ م در پاریس سه دوره از روی آن عکس برداری کردند هر دوره در دو مجلد. یک دوره در دو مجلد در کتابخانه ملی تهران<sup>۳</sup> و دوره دیگر در مجلس شورای ملی<sup>۴</sup> و دوره سوم را مرحوم قزوینی با اجازه وزارت فرهنگ بامانت نزد خود نگاهداشتند. برای مزید اطلاع از وصف نسخه مذکور و ترجمه حال مؤلف رجوع شود بمقدمه مبسوطی که مرحوم قزوینی بر این کتاب نوشته و در ابتدای هر دوره (متعلق بکتابخانه ملی و کتابخانه

۱- مسلماً سیزده رباعی است. رنک: ص ۳۲۱-۲ (م.م.)

۲- یا: رقائق الاشعار، براء بچی دل. ۳- Hagop Kevorkian

۴- شماره ۶۲ و ۶۳ دفتر ثبت کتابهای عکسی کتابخانه ملی. ۵- شماره ۱۳۳۶۷ و ۱۳۳۶۸ شماره ثبت دفتر کتابخانه مجلس شورای ملی. ۶- رنک: مقاله نگارنده بعنوان «علامه معاصر آقای محمد قزوینی» در سالنامه پاریس ۱۳۲۴ ص ۱۶۲-۱۶۳.

(تعلیقات چهارمقاله ۴۰)

مجلس ( ملحق کرده‌اند و بعدها عین این مقدمه در جلد دوم بیست مقاله قزوینی ص ۱۳۸-۱۵۵ نیز چاپ شده است .

در کتابخانه ملک هم نسخه‌ای دیگر از مونس الاحرار موجود است و آقای سعید نفیسی هم نسخه‌ای از آن دارند .

در نسخه عکسی کتابخانه ملی مجلد دوم ص ۱۰۷ الف - ۱۰۸ الف در عنوان فصد پنجم در رباعیات عمر خیام رحمه الله علیه این رباعیات از خیام نقل شده :

عالم اگر از بهر تو می آرایند  
بسیار جو تو روند و بسیار آیند  
مگر ای بدان که عاقلان نگرینند  
بر بای نصیب خویش کت بر بایند.

ایضاً

چون روزی و عمر بیش و کم نتوان کرد  
کار من و تو چنانک رای من و تست  
خود را بکم و بیش درم نتوان کرد  
از موم بدست خویش هم نتوان کرد.

ایضاً

وقت سحرست خیز ای مایه باز !  
کانه گاه بجایند نمایند بسی  
نرمک نرمک بر ماگ باده خور و خاک نواز  
و آنها گاه شدند لاس نمی آید باز

ایضاً

چون نیست مقام ما درین دهر مقیم  
تا کی ز قدیم و جدیدت آیدم و بین  
بس بر می و معشوق خطا نیست غصه  
چون من ز فتم چون جدم جلد چه قریب

ایضاً

چون ابر بنور روز رخ لاله پشت  
کین سبزه که امروز تماشا ده تست  
بر خیر و بجه برده کن عمر در دست  
فرز همه از خاک و بر خمه

ایضاً

بر سنگ زدم دوش سبوی ناشی  
با من بزبان حال می گفت سبوی  
سرمه است بر من چون شرف این ناشی  
امن چون تو دهم ، تو نیز چون من باشی

ایضاً

یک قطره آب بود و با دریا شد  
یک ذره خاک با زمین یکت شد

آمد شدن تو اندرین عالم چیست ؟

آمد مگسی پدید و ناپیدا شد .

ایضاً

ایام زمانه از کسی دارد ننگ  
می خور تو در آبگینه و ناله چنگ

کو در غم ایام نشیند دلننگ .  
زان پیش که آبگینه آید برسنگ .

ایضاً

این بحر وجود آمده بیرون ز نهفت  
هر کس سخنی از سر سودا گفتند

کس نیست که این گوهر تحقیق بسفت .  
زان روی که هست کس نمی داند گفت .

ایضاً

ای پیر خردمند ! بگه تر بر خیز  
پندش ده و گو که نرم نرمک می بیز

وان کودك خاك بیز را بنگر تیز .  
مغز سر کیفباد و چشم پرویز .

ایضاً

دوری که درو آمدن و رفتن ماست  
کس می نزند دمی درین معنی راست

اورا نه نهایت نه بدایت پیداست .  
کین آمدن از کجا و رفتن بکجاست .

ایضاً

می خور که فلک بهر هلاک من و تو  
در سبزه نشین و می روشن می خور

قصدی دارد بجان پاک من و تو .  
کین سبزه بسی دمد ز خاک من و تو .

ایضاً

ای آنک نتیجه چهار و هفتی  
می خور که هزار بار بیشتر گفتم

وز هفت و چهار دایم اندر تفتی .  
باز آمدنت نیست ، چو رفتی رفتی .

( م . م )

– و بعد از مونس الاحرار در ارشاد المقاصد الی اسنی المقاصد للسنبجاری الانصاری

المتوفی فی سنة ۷۴۹ ص ۱۲۵ ونصه : « و برهن علیها [ ای علی مسائل الجبر والمقابلة ]  
الخيام بالبراهین الهندسیة . »  
( چقد )







ولا یرعون اکناف الہوینا اذا حلوا ولا ارض الہدون<sup>۱</sup>.

گفتم هوینا تصغیر است که اسم مکبر ندارد همچنانک ثریا، حمیا، و شاعر اشارت کرده است بعز آن<sup>۲</sup> طایفه و منع طرفی که دارند یعنی در مکانی که حلول<sup>۳</sup> نمایند با موردش بستایند<sup>۴</sup>، و در معالی ایشان تقصیری واقع نشود بلکه همت ایشان بسوی معالی امور باشد، معاصر او پادشاه سلطان ملکشاه ساجوقی، خلیفه .. وفاته : امام محمد بغدادی میگوید مطالعه کتاب الہی از کتاب الشفاء میگرد و چون بفصل واحد و کثیر رسید چیزی در میان اوراق مطالعه نهاد و مرا گفت: جماعت را بخوان تا وصیت کنم. چون اصحاب جمع شدند بشرایط قیام نمود و بنماز مشغول شد و از غیر اعراض کرد، نماز خفتن بگزارد و روی بر خاک نهاد و گفت: اللهم انی عرفتك علی مبلغ امکانی

۱- الہوین (کذا نایا) تصغیر الہون و الہون تأیید الہون و بجز این یکون الہون فعلی اسماً مبیناً من الہینة و ہی اسکون ولا تجلسه تأیید الہون و الہدون السکون و الصاح و قالوا فی معناه الہون من عزهم و جراتهم لا یرعون النواحی التي اباحتها المسامحة و عطائها المهادنة ولكن النواحی المتحاملة كما قال ابو النجم :

ترغبات من اول التیقل بین رماحی مالت و نیشل.

۲- شرح الحماسة للخطیب التبریزی طبع بولاق ج ۱ ص ۱۷-۱۸ (حقی) . ۳- فی الاصل بعزالتی (حقی) . ۴- و فی الاصل «ماؤک» (حقی) . ۵- کذا فی الاصل (۱۴) (حقی) .

بقیة حاشیة صفحه قبل

۵۰۰ بمجلس خیار حاضر شده باشد و جلسه از او سؤالی علمی نموده باشد اگر تواند او در ۲۹۹ بوده است ؟ پس باید فرض کرد که تواند او در حدود ۲۸۵ بوده است یا ۲۸۹. در طب درست شود، و لایحقی که باز معذک در سنه ۵۰۰ او جوانی میشود بیست یا پانزده شانزده ساله پس باید فرض کرد که سؤال خیار از او سؤال استفاده نبوده است، بدین سؤل امتحانی بوده است که یک مرد بیبری از یک شاگرد طلبه میکند برای تشویق او و اظهار محبت با او، گرچه فی الواقع هم این سؤل را شاید برای استفاده خود کرده بوده است، ولی در هر صورت سؤال عالمی از عالم دیگر از نظراء خود در سن و هم دندان خود تقریباً نبوده است، هم یاقوت از قول بیهقی آرد (ج ۵ ص ۲۰۹) : امات والدی فی سلخ جمادی الآخرة سنة ۵۱۷ فانتقات فی ذی الحجة سنة ۱۸ الی مرء ... و کنت اعقد مجلس الوعظ فی تلك المدرسة و فی الجامع ... مرحوم قزوینی در هامش نوشتند : این هم یک قرینه دیگر است که سنه ۲۹۹ در تاریخ تولد او باید غلط باشد، چه جوانی هیچده یا نوزده ساله چگونه مجلس وعظ منعقد مینماید؟ سپس علامه مرحوم دلابلی دیگر بر غلط بودن سنه مزبور اقامه کرده اند . رک : ص ۳۰۴-۵ تعلیقات حاضر (م.م) .

فاغفر لی، فان معرفتی ایتاک وسیلتی الیک.» و جان بحق سپرد، و گویند آخر سخنان نظم او این بود:

سیر آدم ای خدای از هستی خویش      از تنگ دلی و از تهی دستی خویش.

از نیست چو هست میکنی بیرون آر      زین نیستیم بحرمت هستی خویش.

- آخرین مأخذی که پرفسور ژو کفسکی بدست میدهد تاریخ الفی است، و آن

مشمول است بر کلیه وقایع تاریخی اسلام از اول هجرت تا سنه ۱۰۰۰، و همین است

وجه تسمیه آن بتاریخ الفی، و کتاب مذکور را احمد بن نصر الله تقوی سندی بنام اکبر

شاه هندی معروف تألیف نموده است، و عین عبارت کتاب مذکور در باب خیام اینست:

«حکیم عمر خیام، وی از پیشوایان حکماء خراسان است. [ازرا] در حکمت

قریب بمرتبۀ ابوعلی میدانند. از تاریخ فاضل محمد شهر زوری معلوم میشود که مولد

وی در نیشابور بوده و آباء وی نیز نیشابوری بوده اند. بعضی او را از فریۀ شهسوار تابع

بلخ دانسته اند و [بعضی] مولدش را در فریۀ بسنک من توابع استرآباد الحاصل وطن

اکثر اوقات در نیشابور داشته. حکیم مزبور بواسطۀ بخل و ضلّت در نشر علوم در تصنیف

چندان اثری ظاهر نکرد، و آنچه از وی شهرت دارد رساله ایست مسمی به میزان الحدید

در بیان یافتن قیمت چیزهای مربع بدون لاندن جواهر از آن، و دیگر رساله مسمی

بلوازم الامکنه. غرض از آن رساله دریافتن فصول اربعه است و عادت اختلاف عدای

بلاد و اقالم، و از اکثر کتب چنین معلوم میشود که وی مذهب تشیع داشته. آورده

که در نیشابور مدرسه ای گشته بود، از برای عمده آن خزان خشت و

روزی حکیم در صحن مدرسه با جمعی طلبه راه میرفتند و یکی از آن طلبه

باندرون نمی آمد حکیم چون این حال بدید، تشعیر آورد و بعضی خرد رفتند و بپایه

گفت:

ای رفته و باز آمده بل هم<sup>۱</sup> گشته  
 ناخن همه جمع آمده و رسم گشته  
 نامت ز میان نامها گم گشته .  
 ریش از پس کون در آمده دم گشته .  
 خر داخل شد . از حکیم پرسیدند : « سبب چه بود ؟ » گفت : « روحی که تعلق بجسم  
 این خر گرفته ببدن مدرس این مدرسه بود ، لہذا نمیتوانست در آید . اکنون چون دانست  
 که حریفان او را شناختند خود بالضروره قدم باندرون نهاد . »

### وفات خیام<sup>۲</sup>

وفات عمر خیام را غالباً مصنفین اروپا در سنه ۵۱۷ مینویسند و برو کلمن در تاریخ  
 علوم عرب<sup>۳</sup> در سنه ۵۱۵ ، و سند ، و توفی برای هیچیک ازین دو تاریخ بنظر این ضعیف  
 نرسیده است<sup>۴</sup> . در هر صورت از چهارمقاله واضح میشود که وفات او مابین سنه ۵۰۸ -  
 ۵۳۰ بوده است<sup>۵</sup> زیرا که در سنه ۵۰۸ در حیات بوده است<sup>۶</sup> و در سنه ۵۳۰ که نظامی  
 عروضی قبر او را در نیشابور زیارت کرده چندین سال از وفات او گذشته بوده است<sup>۷</sup> .

### مصنفات خیام<sup>۲</sup>

آنچه از مصنفات عمر خیام باقی است با آنکه مورخین ذکر کرده اند ، ازین قرار است :  
 - رساله در جبر و مقابله ، که مسیو و بکه متن عربی آنرا با ترجمه فرانسوی در  
 سنه ۱۸۵۱ در پاریس بطبع رسانیده است<sup>۸</sup> .  
 - رساله فی شرح ما اشکل من مصادرات کتاب اقلیدس ، که در کتابخانه لیدن در  
 هالاند محفوظ است<sup>۹</sup> .

۱- اشاره است بقوله تعالى : اولئك كالانعام بل هم اضل (جق) . ۲- عنوان ازنگارنده است (م.م)

۳- Brockelmann , Geschichte der Arabischen Litteratur, Weimar . 1898 - Vol I . p . 471 (جق) .

۴- سند مؤلفین اروپایی گویا مجمع الفصحاست چه او تاریخ وفات خیام را در سنه ۵۱۷ می نویسد .

۵- ولی برسم خود مأخذ بدست نمیدهد . (چقد) . ۶- و ازتمه صوان الحکمه نیز واضح میشود که

وی قطعاً تا سنه ۵۱۱ در حیات بوده است ، رجوع بمقدمه تاریخ بیهق شود (چقد) . ۷- رجوع کنید به ص ۶۳ (جق) [چاپ لیدن - ۱۰۱ چاپ حاضر] (م.م) .

۸- رجوع کنید به ص ۶۳ (جق) . ۹- رجوع کنید به ص ۶۳ (جق) .

۹- نمره ۹۶۷ ، رجوع کنید بتاریخ علوم عرب تألیف بروکلمن ج ۱ ص ۴۷۱ (جق) .

L'Algèbre d' Omar Alkhayyâmi , publiée et traduite [en Français] par F. Woepcke . Paris , 1851 (جق) .

۹- نمره ۹۶۷ ، رجوع کنید بتاریخ علوم عرب تألیف بروکلمن ج ۱ ص ۴۷۱ (جق) .



و نیز رساله دیگر بفارسی موسوم بنو روزنامه که مسیو گوتپلاد وایل کتابدار کتابخانه دولتی برلن امسال ۱۹۲۸ در اکسفورد صحبت آنرا بامن داشت که کتابخانه برلین خریده است (یا خود او شخصاً برای خودش، درست یادم نیست)، و ۵۵ صفحه است و مورخ است بسنة ۷۶۷، و چند سطر دیباچه او را هم برای من استنساخ کرده و فرستاده است، و من در پشت این کتاب چسبانده‌ام، و از قرائن برمیآید که درست و صحیح و بدون هیچ شك و تردید این رساله هم از خیام باشد، چه خوب میبود که نسخه‌ای یا عکسی از روی این نسخه بدست می‌توانستم بیاورم (محمد قزوینی) ۱. (چقدا).

نوروزنامه را آقای مجتبی مینوی تصحیح کرده در سال ۱۳۱۲ شمسی در تهران بطبع رسانیده‌اند، و در مقدمه پس از بحث درباره مؤلف نوشته‌اند: «کلیتاً این ممیزات (از حیث زمان و مکان تألیف و طرز فکر و انشای ساده لطیف بی تکلف) در هر کتابی جمع شد، اگر در خود کتاب هم تألیف آن بخیم نسبت داده نشده باشد، من آن را از خیام میدانم. چرا ندانم؟ برای اینکه صاحبان تذکره‌ها و کتب تراجم چنین کتابی باسم او نیآورده‌اند و من و شما تا امروز آن را نمی‌شناختیم و ندیده بودیم؟ مگر ارباب تذکره همه چیز را نوشته‌اند یا همه اقوال و روایات آنها درستست؟ چند صد کتاب حدس میزنید در ایران نوشته شده باشد که ما نه تنها نام آنها را ننشیده باشیم، بلکه اصلاً از نوشته شدن آن هم خبر نداشته باشیم؟ چه کسی را جز خیام توان یافت که با او هم‌عصر بوده باشد و چنین رساله‌ای را نوشته باشد. آن‌گاه این قدر گذشت کرده باشد که نام خیام را بر آن بگذارد؟<sup>۲</sup> بالاخره این کتاب موجود است و صریحاً از تألیف خیام خوانده شده و براهین نیز بر صحت این تصریح داریم. پس تا دلیل دندان شکن بر بطلان این نسبت اقامه نشود، هیچ کس را بتصاحب آن سزاوارتر از حکیم عمر خیام نیشابوری نمیشماریم.

۱ - و نیز رساله دیگر... بیاورم (محمد قزوینی) (چقدا) : - (جو). ۲ - مر بیست و شش مقدمه. ۳ - در آغاز کتاب (ص ۱) چنین آمده: چنین گوید (خواجۀ حکیم فیلسوف الوقت سیدالمحققین ملک‌الحکماء) عمر بن ابراهیم الخیام (رحمته الله علیه) ...  
(تعلیقات چهار مقاله ۴۹)

من این رساله را يك هديه خيام بادييات فارسي ومليت ايراني ميدانم ، و باز يافتن آنرا خوشبختي بزرگي ميخوانم . ازروي سبك انشای سريع و نقصهای عبارتی و پاره‌ای غلطهای تاریخی و ادبی آن حکم میکنم که خيام آنرا بسيارسردستی ، بدون صرف وقت و مطالعه و تحقیق و مراجعه ، فقط با اعتماد حافظه و مساعدت خیال ، بطور قلم انداز ، برای منظوری نوشته ، و بشا معاصر خویش تقدیم کرده یا بلکه اصلاً بتکلیف آن شاه روی کافز آورده است . این رساله گرانبها که يك یادگار نثری ادبی و شاعرانه ازطبع لطیف همان خيام ریاضی دان و منجم و فیلسوف و منتظیب و شاعر متفکر و بلند نظر و صاحب ذوق صنعتی عالی و قوه تصور وسیع است ، ازحسن تصادف در سال ۱۳۰۷ هجری شمسی در ضمن مجموعه رسائلی بکتابخانه عمومی برلین منتقل شد و عکس آنرا که آقای میرزا محمد خان قزوینی برای کتابخانه وزارت معارف درفرد بودند با جاز رسمی وزارتخانه متبوعه اساس این طبع قرار دادم آقای قزوینی چندسطری در ابتدای مجلدي که حاوی اوراق عکسی است یاد داشت کرده اند که عیناً نقل میکنم .

« نوروزنامه ، تألیف مذل الحكمة ، عمر بن ابراهیم خيام در شرح نوروز و تاریخ آن و آداب ، نسخه منحصر بفرد کتابخانه دولتی برلین دارای پنجاه و شش صفحه بقطعه وزیري بخط نسخ با املاهای قدیمی از قبیل نوشتن ناها ، فارسی صورت ذل معجزه و نوشتن کی بجای ده و نحو ذل ، تاریخ کتاب ندارد ولی قطعاً از قرن ستم هجری مؤخر نباید باشد ، بخرج وزارت جلیله معارف دولت علیها ایران در ستمه این ضمیمه محمد بن عبدالوهاب قزوینی عکس برداشته شد شهر رجب ۱۳۰۵ مطابق آبان ۱۳۱۰ هجری ( برلین )

« مینورسکی نوروزنامه را از آن خدام نمیکند رجوع بکتابخانه مینورسکی حاضر شود .»

### رباعیات عمر خیام

در این آخر ترجمه بی مناسبت نیست لذا بصورت اختصار اشاره ای بر رباعیات عمر خیام و ترجمه های متعدده آن ده با اسناده مختلفه نموده است نمایم ، پس که نیمه ...

۱- آقای نوری اده ... ( ... )



رباعیات عمر خیام<sup>۱</sup> علاوه بر آنکه بکرات و مرّات در ایران و هندوستان بطبع رسیده است بسیاری از السنّه اروپا نیز از لاتن و فرانسه و انگلیسی و آلمانی و ایطالیائی و دانمارکی ترجمه شده و مرّات عدیده چاپ شده است<sup>۲</sup> و شهرت خیام در اروپا و مخصوصاً در انگلستان و امریکا بمراتب بیشتر از شهرت او در وطن خود یعنی ایران میباشد، و علت عمده این اشتهار فوق العاده آنست که یکی از مشاهیر و اعظام شعراء انگلیس موسوم بادوارد فیتز جرالده<sup>۳</sup> رباعیات عمر خیام را با شعراء انگلیسی که در نهایت سلاست<sup>۴</sup> و عذوبت است و در فصاحت لفظ و بلاغت معنی تقریباً معادل اصل فارسی آنست ترجمه نموده و در سنه ۱۸۵۹ در لندن منتشر ساخت، و این ترجمه چنان مطبوع طباع خواص گردید و چندان قبول<sup>۵</sup> عاقله بهم رسانید که پس از آن چندین مرتبه کمره بعد از دیگری و مره بعد از دیگری در انگلستان و امریکا طبع شد و نسخ آن بزودی تمام گردید و جمعی کثیر از ادبا و فضلا بترجمه رباعیات او پرداختند<sup>۶</sup> و بسیاری دیگر بتقلید و سبک رباعیات خیام رباعیات ساختند و طبع نمودند با اندازه ای که میتوان گفت از حیث احصایرون است، و اکنون در انگلستان و امریکا «ادبیات عمری» خود یک طریقه و سبک مخصوصی از ادبیات و اشعار گردیده است، و هر کس خواهد که آن تفصیل ترجمه های رباعیات عمر خیام بالسنه مختلفه اروپا و مقایسه آنها با یکدیگر و شرح حال مترجمین و ترجمه حال عمر خیام و شرح مشرب و مسلك او در فلسفه و غیر ذلك بتفصیل و اشباع مطلع شود باید رجوع نماید بکتاب نفیسی که مستر نشان هسکل دول در این موضوع تألیف نموده و در سنه ۱۸۹۸ در دو مجلد مصور در لندن بطبع رسانیده است<sup>۷</sup> و بعد از انتشار ترجمه فیتز جرالده تا کون اقبال عموم مردم از عوام و خواص بر رباعیات عمر خیام و طرز خیالات

۱- غالباً میدانند که بسیاری از رباعیات که بعمر خیام منسوب است از خود او نیست بلکه از اسانید دیگر از قبیل خواجه عبدالله انصاری و سلطان ابوسعید ابوالخیر و خواجه حافظ و غیرهم میباشد، و فاضل ژوکوفسکی در المظفریه قریب ۸۲ رباعی از رباعیات منسوب بخیام را با اسماء شعراء آنها با هم و رسم از کتب متفرقه جمع کرده است و اگر کسی بیشتر تمبّع کند البته بیشتر کتشاف خواهد نمود. (چق)

۲- Edward Fitz Gerald ۳- سلاست (چقد) : سلامت (چق)

۴- قبول (چقد) : قبولیت (چق) ۵- نام و آدرس کتاب مذکور اینست :

Multi-Variorum Edition, Rubaiyat of Omar Khayyám by Nathan Haskell Dole, London, Macmillan & Co. Limited, 1898.



ومسلك فلسفه او روز بروز درتزايد است تاينكه در اين اواخر انجمنی بنام عمر خیام در لندن منعقد گردید.

### خیام و خاور شناسان<sup>۱</sup>

#### (۱) انجمن عمر خیام

در سنه ۱۸۹۲ در لندن انجمنی تأسیس شد بنام «عمر خیام کلوب» یعنی انجمن عمر خیام، و مؤسستین آن از فضلا و ادبا و بعضی ارباب جراید بودند. در سنه ۱۸۹۳ انجمن مذکور با رسوم و تشریفات شایان دو عدد بوته گل سرخ بر سر قبر فیتزجرالد مترجم رباعیات عمر خیام نشانیده و یک سر لوحه‌ای که حاوی کتیبه ذیل بود در آنجا نصب کردند.

« این بوته گل که در باغ کیو<sup>۲</sup> پرورده شده و تخم آنرا ویلیام سیمپسن از سر مقبره عمر خیام در نیشابور آورده است، بدست چند تن از هواخواهان ادوارد فیتزجرالد از جانب انجمن عمر خیام غرس شد در ۱۷ اکتوبر ۱۸۹۳ »

اشعار بسیار که اعضاء انجمن مذکور بمناسبت مقام انشا نموده بودند در این موقع خوانده شد، و همچنین ترجمه بسیاری از رباعیات خیام بزبان انگلیسی فرست گردید از جمله این رباعی :

هفتاد و در مانند در دین کم و بیش از منتها عشق تو دارم در کس

چه کفر و چه اسلام چه طاعت چه گناه مقصود توئی بهانه بردار از کس

و دیگر

هین صبح دمید و دامن شب شد چاک بر خیز و منم از این غم

می نوش دلا که صبح بسیار دمد از روی هوا کرده و ز روی سخن

۱- این عنوان را که در یادداشت (م. م.) در صفحه ۱۰۰ (Kew Gardens)

(در حق کیو گاردن Kew Garden) درج شده است، می‌تواند از این جهت است که در این

نمونه انواع نباتات کمی در این باغ پرورده و بعضی از آنها در این

و دیگر

سنت بکن و فریضه حق بگزار!<sup>۱</sup> و آن لقمه که داری ز کسان بازمدار!  
غیبت مکن و مجوی کس را آزار هم وعده آن جهان منم ، باده بیار!

و دیگر

ای دل ! تو باسرا را معمارسی . در نکته زیرکان دانا نرسی .  
اینجا بمی و جام بهشتی میساز! کاینجا که بهشتت رسی یا نرسی!

اما بوته گل سرخ مذکور که بر سر قبر فیتزجرالد غرس نمودند آنرا مستر سیمپسن<sup>۲</sup> که بسمت وقایع نگاری مخصوص از جانب جریده<sup>۳</sup> «ایلوستریتد لندن نیوز»<sup>۴</sup> در دست صاحبت کمیسیون سرحدی افغان در تحت ریاست سر پتر لاسدن<sup>۵</sup> بصفحات شرقی ایران فرستاده شده بود از نیشابور از سر مقبره عمر خیام بانگلستان فرستاد . مستر سیمپسن در ماه اکتوبر سال ۱۸۸۴ بنیشابور رسید<sup>۶</sup> و از آنجا مکتوبی بیکی از دوستان خود نوشته که بعضی فقرات آن از قرار ذیل است :

«در این روزها بمناسبت اینکه عبور ما از حوالی نیشابور افتاد من در باب عمر خیام تفحص و تفتیش زیادی نمودم و از هر کس بحث و کاوش کردم و میخواستم بدانم آیا خانهای که عمر در آن منزل داشته هنوز باقی است [!!] یا آنکه هیچ گونه یادگاری دیگر از او برجای مانده است ، معلوم شد که بجز مقبره او الیوم هیچ اثری از آثار او باقی نیست . در تمام مدتی که کمیسیون سرحدی افغان در خاک ایران میباشد ، مهمان اعلیحضرت شاه<sup>۷</sup> است ، و از جانب شاه يك نفر مهماندار برای پذیرائی ما و مراقبت اینکه هر چه ما خواسته باشیم از جزئی و کلی حاضر و مهیا باشد معین شده است این مهماندار خیلی فاضل و ادیب بنظر می آید و با عمر خیام و اشعار او مأنوس است ، بمانی گفت که

۱- بگزار (چقدار) : بگزار (چق) . ۲- Mr . Simpson

۳- Illustrated London News یعنی اخبار لندن مصور . ۴- Sir Peter Lumsden

۵- درین حکایت فدوی مسامحه شده است ، آنچه سیمپسن از ایران فرستاد بوته گل نبود ، بلکه چند گل سرخ خشک شده و مقداری میوه یا حقه گل سرخ بود که برای کوازیچ فرستاد ، و این میوه ها که حاوی تخم گل بود بیابغ کیو فرستاده شد که در آنجا تربیت کرده دوباره از آنها بعمل آوردند (مینوی) .

۶- یعنی ناصرالدین شاه فاجار سنه ۱۲۶۲-۱۳۱۳ (چق) .

من قبر عمر خیام را میدانم که جاست و وعده داد که وقتی به نیشابور رسیدیم ما را بدانجا برد. همینکه به نیشابور رسیدیم فوراً بعزم زیارت مرقد عمر حرکت نمودیم. سرپتو رئیس کمیسیون نیز با ما همراه شد. مقبره عمر تقریباً دو میل در جنوب نیشابور حالیه واقع است بدین جهت سواره بدانجا روانه شدیم. در اثناء راه يك گنبد کبود با شکوهی از دور نمایان شد. مهماندار بمانشان داد که مقبره آنجاست هر چه نزدیکتر میشدیم فخامت و عظمت بنا آن گنبد ظاهرتر میشد و اهمیت آن وقتی خوب معلوم میشود که بخاطر بیاورید که دیوارهای شهر و قلعه و تقریباً تمام ابنیه و عمارات این نقطه از ایران با گل خام ساخته شده است. شکوه و عظمت بنای گنبد در ذهن من اثر غریبی نمود و در پیش خود می‌گفتم که ببینید هموطنان عمر خیام او را تا چه اندازه محترم میدانند و چه بنای رفیعی برای تخلید ذکر و ابقاء اسم او برپا نموده‌اند و جایی که این شاعر جلیل‌القدر در وطن خود باین درجه محترم و معظم باشد جای تعجب نیست که نام او در ممالک مغرب نیز بدان سرعت اشتهاز یافته است. باری در تمام عرض راه من درین گونه خیالات بودم ولی وقتی که بمقبره رسیدیم معلوم شد بکلی من در خطب بوده‌ام این نقطه يك امامزاده ایست و گنبد کبود روی قبر اوست. شرافت امامزاده واسطه شرافت آب و واجداد ویست در صورتیکه شرافت عمر خیام که ما او را بدان جهت محترم میدانیم بواسطه صفات ذاتیه و خصایص شخصیه خود اوست.

باری امامزاده مذکور موسوم است بمحمد مجروق و برادر امام رضا (ع) است که در مشهد مدفون و زیارتگاه جمیع فرق شیعه است. در حوالی مقبره امامزاده قبرستانی است که از قدیم الایام مردم مردگان خود را آنجا دفن می‌کرده‌اند و باز شک بقای مقبره عمر خیام تا امروز نیز از دولت مقبره این امامزاده است. محمد مجروق و شرافت اوست او که باعث بقای این اثر نفیس گردیده است. این مقبره را با شما باشیم، صفات شخصی از هر چه بوده که بانس.

خلاصه از سخن برواقی که مقبره امامزاده در آنجا واقع است بالا رفتیم. مهماندارها بطرف دست چپ برداشت در میان زاویه ما محفظه شد که مقبره عمر خیام واقع است. سقف آن بسیار خشن و ناهموار و دارای سه هلالی و دیوارها و سقف

گیج کاری شده ولی گیج جابجا ریخته است. بنامی که بر روی قبر میباشد عبارتست از مرتبگی مستطیل که از آجر و گیج ساخته و هیچ گونه زینت و آرایشی ندارد. اگرچه مقبره عمر خیام خیلی پریشان و خراب است ولی گویا در همین نزدیکیها مرمتی در آن شده است و از اینجا معلوم میشود که اهل نیشابور بکلی عمر خیام خود را فراموش نکرده اند.

روبروی مقبره امامزاده باغ وسیعی است مشتمل بر درختان کهن و یکی دو درخت بسیار تناور عظیم الجثه، و در کنار ایوان رواق که مشرف بر باغ است مقابل قبر عمر خیام چند بوته گل سرخ یافتیم. موسم گل بکلی گذشته بود ولی چند عدد حقه گل بر شاخها باقی مانده بود من چند دانه از آنها با چند عدد برگ درخت گل چیدم و اینک لثماً ارسال خدمت داشتم و امیدوارم بتوانید این تخمها را در انگلستان کاشته بعمل آرید، و گمان میکنم آنچه فرستادم برای هواخواهان عمر خیام بهترین تحفه خواهد بود، و احتمال قوی میرود که این گل از همان جنس گالی باشد که عمر خیام بسیار دوست داشته و در اوقات تفکر و نظم اشعار بتماشای آنها می پرداخته است. انتهی.

در سال ۱۸۹۵ جلسه عمومی از جمیع اعضای «انجمن عمر خیام» در بر فردبریج هتل در لندن منعقد گردید و بر عده اعضای آن خیلی افزوده شده بود و بسیاری از مشاهیر و اعیان رجال انگلیس در آن مجلس دعوت شده و حضور بهم رسانیده بودند، و باز اشعار و رباعیات بسیار بزبان انگلیسی گفته و خوانده شد.

در مهمانی که در ۲۵ مارس سال ۱۸۹۷ «انجمن عمر خیام» در رستوران فراسکاتی در لندن داد، عده اعضای آن خیلی بیش از پیش بود، و جمعی از اعزّه، رجال انگلیس از قبیل ویسکونت ولسلی و سرجارج رابرتسن و سرمونت ستوارت

۱- یعنی میوه گل که بعد از ریختن پرهای گل باقی ماند و دارای تخم گل میباشد.

See: Letters of Edv. Fitz Gerald to Bernard Quaritch, published by B. Quaritch, Ltd. 1926; Also Letters to the Editor of the Times Literary Suppl., the issues of July 7, July 28, August 4, August 11, August 25 and Sept 22 (all for 1945) and Sunday Express, Dec 8, 1946 (مینوی). ۲- Roseleaves (مینوی). ۳- Burford Bridge Hotel

گرفت دف و سرهری جانستن و دکتور کانن دیل<sup>۱</sup> و غیرهم در آن مهمانی مدعو بودند، و بنام عمر خیام جامهای شراب نوشیده نظم و نثر بسیار در مدح و تجلیل او قرائت شد.

«انجمن عمر خیام» از مرحوم ناصرالدین شاه خواهش کرده بود که مقبره عمر خیام را مرمت نماید. مستر ادمند گس<sup>۲</sup> در مهمانی سالیانه انجمن مذکور در سال ۱۸۹۷ بطور مزاح در ضمن نطق خود گفت: «اعلیحضرت پادشاه ایران باعضای محترم «انجمن عمر خیام» که در پایتخت اعلیحضرت ملکه انگلستان و امپراطریس هندوستان منعقد است سلام میرساند و مراحم ملوکانه و عواطف شاهانه خود را نسبت باعضاء محترم اظهار داشته در ضمن خاطر نشان ایشان می فرماید که مقبره هر یک از شعرا، مملکت مرا خواسته باشید مرمت و سفیدکاری کنید حاضر و با اختیار شمس است، ولی مخارج آن باید از کیسه خود اعضای محترم انجمن باشد.»

و انجمن مذکور تا حال تحریر یعنی سنه ۱۹۰۸ مسیحی باقی و برقرار است. (حق)

## (۲) خاور شناسانی که از خیام یاد کرده اند<sup>۳</sup>

آقای مجتبی مینوی نوشته اند:

شاک نیست که از میان شعرای ایران یکی نیست که شهرت او باندازه خیام جهانگیر باشد، یعنی سخنان او را بغالب زبانهای زنده ترجمه کرده باشند، بهر کشوری نام او رسیده باشد، و در بعضی از ممالک بهر شهرت و دهکده ای هم بروید ببینید کسی که ترجمه ای از اشعار او خوانده باشند.

بدیهی است که این اشتهار عالمگیر را خیام مدیون ترجمه است که در بدیهی انگلیسی بنام ادوارد فیتز جرالده Edward FitzGerald از روی نسخه فارسی او گردیده.

<sup>۱</sup> - Sir George Robertson, Sir Mount Stuart-Grant Duff, Sir Harry Johnston, Dr. Conna Doyle, etc

<sup>۲</sup> - Mr. Edmund Gosse

<sup>۳</sup> - میتوان از آنکه در این امر در ایران و خارج از آن در کشورهای دیگر، شاک نیست که

یعنی که این ترجمه باعث شناخته شدن خیام بعنوان یکی از گویندگان بزرگ عالم و ترجمه رباعیات او بسایر السنه گردید؛ ولیکن چنان نیست که فیتز جرالد از این ترجمه بهره‌مند نشده باشد، باین معنی که شهرت او نیز بعنوان شاعر مرهون همین ترجمه است، زیرا که شعرهای دیگری گفته و ترجمه‌های دیگری نیز کرده است ولی هیچ کس آنها را نمیخواند و عده بسیار معدودی از آنها خبر دارند. پس رباعیات خیام بترجمه فیتز جرالد باعث اشتهار و معروفیت خیام و فیتز جرالد گردید، و هر دو از این حیث مدیون یکدیگرند.

ابتدای آمدن ذکر خیام در کتابهای اروپائی به طاماس هاید استاد زبان عبری و عربی در او نیورسیتته اکسفر د منوطست<sup>۱</sup> که در کتاب تاریخ ادیان فارسیان و پهلویان و ماذیان قدیم بزبان لاتینی بمناسبت تاریخ جنالی و اصلاح طریق گناه شماری در عهد ملکشاه سلجوقی نام عمر خیام را بعنوان یکی از هشت منجمی میبرد که در رصد ستارگان دخیل بودند و حساب سال را کردند (ص ۱۸۹). و در ذیل یا تعلیقاتی که بر این قسمت کتاب نوشته است (ص ۴۹۸ و ۴۹۹) شرحی از این کتاب فارسی نقل کرده است بخط و زبان فارسی (ولی بدون ذکر نام آن) و همان را به لاتینی هم ترجمه کرده، که خلاصه آن اینست: وفات ملک الحکما عمر خیام در سنه ۵۱۷ بوده است در نیشابور، خواجه نظامی عروضی سمرقندی که یکی از شاگردان خواجه بوده حکایت می کند که بعد از موت او چون مرا به نیشابور گذر افتاد دیدم که قبر او قریب دیوار باغی بود و چندان شکوفه بر سر او ریخته بودند که در آن میان قبر او نمی نمود، آرزوی خانه او کردم و چون بخانه او رفتم و از حال او آگاهی دادم، مادرش گفت: «من نیز بعد از موت او عجبی دیدم و آن اینست که شبی عمر را از خدای آمرزش میخواستم، هم درین بخواه رفتم، عمر را بخواه دیدم که رباعی بر من میخواند. چون بیدار شدم رباعی بر خاطر من یاد بماند، که اینست:

ای سوخته سوخته سوختنی!      وی آتش دوزخ از تو افروختنی!

۱ - Historia Religionis veterum Persarum ... Auctor est Thomas Hyde, Oxonii, MDCC (تعلیقات چهارمقاله ۴۲)



تا کی گوئی بر عمر رحمت کن      حق را تو کی آیتی رحمت آموختنی<sup>۱</sup> ؟

سپس در ۱۷۴۲ یک عالم هلندی بنام میر من Gerard Meerman به نسخه‌ای از کتاب جبر و مقابله عمر خیام در جزه کتابخانه‌ای که یک نفر وارث نام بر شهر لایدن وقف کرده بوده است برخورد و توجه تلامذات را به آن جلب کرد<sup>۲</sup> . و بعد از او علمای ریاضی دیگر بهمین کتاب اشاره کردند .

گیبن صاحب کتاب مشهور «تاریخ تنزل و انقراض امپراطوری روم»<sup>۳</sup> در ضمن تاریخ عصر مالک‌شاه از تعدیل و اصلاح گاه شماری که در زمان او پیش آمد بحث کرده و گفته است که آن محاسبه از طریقه<sup>۴</sup> که شماری یونانی بسیار برتر، و از حیث دقت بطریقه<sup>۵</sup> در گواری نزدیکست . ولی خود او نامی از منجمین و ریاضیونانی که در این کار دخالت داشتند نبرده است کسانی که کتاب او را بعد از او تیشیه و چپ تازه کردند غالباً ذکر کرده‌اند که یکی از هشت منجم عمر الخیام شعر بود

الفینستن صاحب کتاب «وصف کابل»<sup>۶</sup> شرحی از پروان نهاده فلسفی ختم در کابل بیان میکند که بسیار غریب است . میگوید : «فرقه<sup>۷</sup> دیگری که آنرا گاهی صوفیه خلط و اشتباه کرده‌اند فرقه<sup>۸</sup> منسوب به ملازمی است که رئیس این جماعت در کابل بود . پروان این مذهب معتقدند که پیغمبر آن مدعیان دروغی بوده‌اند و وحی و الهام حقیقت ندارد . نسبت به حقیقت دانستن آخرت و حتی شریعت در وجود خدا بی‌اعتقاد دارند . مبنای اعتقاد ایشان بنظر میرسد که همان عقیده مشرک ایرانی خیمه (Kheima) باشد که آثار خدای او نمونه<sup>۹</sup> چندان عده بقوائی است که به‌شکل طایفه

۱- «تاریخ تنزل و انقراض امپراطوری روم» ج ۱ ص ۱۰۰  
۲- «تاریخ تنزل و انقراض امپراطوری روم» ج ۱ ص ۱۰۰  
۳- «تاریخ تنزل و انقراض امپراطوری روم» ج ۱ ص ۱۰۰  
۴- «تاریخ تنزل و انقراض امپراطوری روم» ج ۱ ص ۱۰۰  
۵- «تاریخ تنزل و انقراض امپراطوری روم» ج ۱ ص ۱۰۰  
۶- «تاریخ تنزل و انقراض امپراطوری روم» ج ۱ ص ۱۰۰  
۷- «تاریخ تنزل و انقراض امپراطوری روم» ج ۱ ص ۱۰۰  
۸- «تاریخ تنزل و انقراض امپراطوری روم» ج ۱ ص ۱۰۰  
۹- «تاریخ تنزل و انقراض امپراطوری روم» ج ۱ ص ۱۰۰

۱- The History of the Decline and Fall of the Roman Empire by Edward Gibbon  
۲- An account of the Kingdom of Cabul by Mountstuart Elphinstone, London, 1815, p. 209



آن هرگز در هیچ زبانی نیامده باشد... صوفیان بدون هیچ مجوّزی این نویسنده را در زمره خود داخل کرده اند؛ بعضی از کفریات او را با تأویلهای نامقبول توجیه میکنند؛ برخی دیگر را از مقوله آزادی و آزاد فکری دور از مصیبت و از نوع ملامتهائی که عاشقی بر معشوق خود وارد آورد جلوه میدهند.

در ۱۸۱۸ کتابی در تاریخ سخن‌وری ایران با آلمانی از قلم یوزف فن هامر پور گشتال در وین منتشر شد<sup>۱</sup> که در آن ترجمه بعضی از رباعیات خیام آمده است. و سیاح و مسافر انگلیسی جیمز فریزر در یکی از سفر نامه‌های خود<sup>۲</sup> پس از وصف مزار امامزاده محمد محروق در نشابور توصیفی از قبر خیام میکند باین مضمون که: « نزدیک باین بنای بزرگ محوطه کوچکی واقعست که در آن استخوانهای عمر خیامی (Keyoomee) آسوده است، و او شاعری بود که در عصر نظام‌الملک و وزیر اعظم سلطان بزرگ سلجوقی ملکشاه میزیست، و بعد از آنکه داستان مجعول رفاقت و هم‌درسی خیام و نظام‌الملک و حسن صباح را از روی خلاصه اخبار نقل میکند میگوید: « رفیق من، میرزا<sup>۳</sup>، از یافتن این قبر بسیار مسرور شد، و باشور و وجدی بدای مراسم زیارت آن پرداخت؛ زیرا که این شاعر را هم سلك خود میشناخت و افسوس او از این بود که در این روزگار واژگون نظام‌الملکی نیست که باو هم وسیله زندگانی خوش و بی‌دردسری عطا کند. این مقبره‌ها درون باغی قرار دارد که سابقاً حوضها و فواره‌ها و چمنها و باغچه‌ها داشته است و امروز رو بویرانی نهاده؛ یکت چند درخت میوه و پنج یساش درخت کاج بسیار خوب و کهن سایه‌ای بیباغ میدهد و منزلی برای انبوهی از زاغان است.»

چند سالی بعد از این تاریخ سدیو (L. A. Sédillot) مستشرق فرانسوی نسخه ناقصی از جبر و مقابله خیام را در کتابخانه شاهی پاریس کشف کرد، و درباره آن

۱- Joseph von Hammer-Purgstall's Geschichte der schönen Redekünste Persiens, Wien, 1818.

۲- Narrative of a Journey into Kkorasan in the years 1821 and 1822, by James B. Fraser, London, 1825, p. 401.

۳- مراد میرزا عبدالرزاق است که جوانی بوده از اهل اصفهان و در طهران میزیسته و حاضر شده است با ماهی صدریال موجب با مؤلف همسفر و همدم و مصاحب باشد.



بسیار مفتون آن اشعار شده بود. این ترجمه‌های او همین طور نوشته مانده بود تا در ۱۸۵۴ به چاپ رسید<sup>۱</sup>. اما تأثیر شوق و ذوقی که پروفیسور کاول باین کار داشت در خاطر فیتز جرالڈ بحدی بود که موجب شد که در ۱۸۵۳ به جد مشغول تحصیل زبان فارسی بشود. قصدش این نبود که مستشرق و محقق بشود بلکه فقط اینکه با جواهر ادبیات فارسی مستقلاً و مستقیماً آشنا گردد. اساس تحصیلات زبان فارسی او کتاب صرف و نحو فارسی تألیف سر ویلیام جونز بود که درست بکار او میخورد، زیرا که تمام امثله و شواهد آن از ابیات و عبارات شیوا و زیبای حافظ و سعدی و شعرای دیگر ایران است. کتاب گلستان سعدی راهم که مستشرق انگلیسی ایستویک E. B. Eastwick در همان ایام در هارتفرد بچاپ رسانیده بود<sup>۲</sup> خرید و خواندن آن را آغاز کرد. در ۱۸۵۴ سالمان و اابسال جامی را خواند و ترجمه‌های از آن بانگلیسی کرد که در ۱۸۵۶ بطور خصوصی چاپ و منتشر شد.

در ۱۸۵۷ بخواندن حافظ پرداخت، ولی در همین موقع پروفیسور کاول برای او نسخه‌ای از رباعیات خیام بخط خود فرستاد که آن را از روی نسخه‌ای محفوظ در کتابخانه بادلیان در اکسفرد نقل کرده بود، و تا آن روز کسی متوجه این نسخه در آن کتابخانه نشده بود و نام آن را در فهرست نیاورده بودند. در همین ازمه بود که فیتز جرالڈ مکاتبه با مستشرق فرانسوی گارسن دو تاسی Garcin de Tassy را شروع کرد، و این دانشمند در آن روزها تازه رساله‌ای بفرانسه در باره منطق الطیر شیخ عطار منتشر کرده بود؛ و منطق الطیر را فیتز جرالڈ قبل از آن از راه حواشی و تعلیقاتی که دو ساسی بر پند نامه عطار چاپ خود نوشته بود میشناخت<sup>۳</sup>؛ و در اوایل سال ۱۸۵۷ نسخه‌ای از منطق الطیر را از یکی از استادان کالج هارتفرد در اکسفرد امانت گرفته مشغول بخواندن آن شد. این دو کتاب، که رباعیات خیام و منطق الطیر عطار باشد ذهن و مخیله او را بالمره مفتون ساخت بطوری که در ماه مارچ ۱۸۵۷ طرح منظومی از

۱- در مجله فریزر Frazer's Magazine

۲- The Gulistan (Rose Garden), ed. by E. B. E. Hertford, 1850

۳- کتاب پند نامه شیخ فریدالدین عطار که طبع شد باهتمام کمترین خاستن باریون سانسوره-سی در مدینه مجروسه پاریز به مطبعه خانه پادشاهانه در سنه ۱۸۱۹ عیسوی مطابق سنه ۱۲۳۴ هجری.

مستخرجات از منطق الطیر در بیست صفحه تهیه کرده بود<sup>۱</sup>. نفوذ مطالعاتی که فیتزجرالد کرده بود در ترجمه‌های که از رباعیات خیام کرده کاملاً واضح است، مخصوصاً نفوذ همین منطق الطیر، که چندین رباعی کامل و عدد زیادی از مصراعهای رباعیات خیامی او در واقع از منطق الطیر آمده است. ولی شاید بتوان گفت که خود منطق الطیر خالی از تأثیر رباعیات خیام نبوده است، زیرا که هر دو شاعر از اهل یک شهر بوده‌اند و محتمل است که تعظیم و تبجیل نسبت بمقام آن عالم ریاضی و شاعر بزرگ از زمان جوانی جزء تربیت عطار بوده است و فلسفه خیام بنیان تعلیمات و افکار فلسفی او بوده است. در ۱۸۵۷ گارسن دو تاسی متن منطق الطیر را که چاپ کرده بود از برای فیتزجرالد فرستاد (ترجمه فرانسوی آن ماند تا در ۱۸۶۳ چاپ و منتشر گردید)، و در ماه ژوئن همان سال پرفسور کازن که تازه بکلکته رفته بود از برای او نسخه دیگری از رباعیات خیام فرستاد که این را هم بخط خود از روی نسخه محفوظ در کتابخانه انجمن آسیائی پننگالیه برداشته بود<sup>۲</sup>. فیتزجرالد با تمام تمام بفهم معانی و کشف دقیق سخنان خیام پرداخت، ولی ظاهراً از نسخه کاکته استفاده زیادی نکرد، و بیشک مطالعه سریع و اجمالی آن اکتفا نمود. زیرا که سه هفته بعد از رسیدن آن بود که نخستین مسوده ترجمه خویش را بپایان رسانید. در شش ماهه بقی آن سال به تدریس و تدریس و تجدید تحریر آن ترجمه مشغول بود و در ماه ژانویه ۱۸۵۸ آن را برای مجله فیروز فرستاد که منتشر شود. مدیر و ناشر آن مجله ظاهراً این اسعاب را لایق خوانندگی محترم خویش و هم بیه سایر مندرجات مجله وزین و عالی مقام تشخص دادند. فیتزجرالد یک سال بعد نسخه خود را از او پس گرفت و چند روزی دیگر هر دو نامی میکرد شاید بعضی از پیران خانواده و معلمین مدارس «خائف از او»<sup>۳</sup> خواندن آنرا برای جوانان مناسب ندانند، «بین سبب آنرا از سبب سبب دیگر

۱- این شرح در مقدمه کتاب منطق الطیر در بیست صفحه آمده است. (مجموعه آثار فیتزجرالد، ج ۱، ص ۱۰۰).  
 ۲- این متن در Letters and Literary Remains of FitzGerald، ص ۱۰۰، ذکر شده است. (مجموعه آثار فیتزجرالد، ج ۱، ص ۱۰۰).  
 ۳- این سخن را فیتزجرالد در مقدمه کتاب منطق الطیر در بیست صفحه آورده است. (مجموعه آثار فیتزجرالد، ج ۱، ص ۱۰۰).

مجله مذکور فرستاده بود از جهت رعایت مصالح آن مجله حذف کرده بود، در جای خود درج نموده نسخه‌ای حاوی ۷۵ رباعی مرتبط و دنباله یکدیگر، با حواشی و توضیحات، و شرح حالی از عمر خیام، ترتیب داد، و آن را در دو بیست و پنجاه نسخه به طبع رسانید و دو بیست نسخه از آنها را به کواریچ کتابفروش (Bernard Quaritch) وا گذاشت که بفروشد. بسیاری از حواشی و توضیحاتی را که در آخر این کتاب مندرج است از سفرنامه مستر بینینگ ماخوذ است که سابقاً ذکر کردم، و حتی رباعی:

آن قصر که با چرخ همی زد پهلو،      بر در گه او شهان نهادندی رو،  
دیدیم که بر کنگره اش فاخته‌ای      بنشسته همی گفت که کو کو کو؟

که آن مسافر نقل کرده بود اگر چه در نسخه بادلیان نیست در ترجمه فیتز جرال (بعد از آنکه از نسخه کلکته صحت انتساب آن بنیام تأیید شد) محل شایسته‌ای یافته است.

از روی این چاپ اول در ۱۸۶۲ در مدرس (هندوستان) کتاب را بار دیگر طبع خصوصی کردند و در میان دوستان منتشر شد، ولی طالبین کتاب هم همان دوستان بودند، بالخصوص مردمانی که با شعر و ادب سروکار داشتند و خود شاعر بودند مانند ریچارد برتن، سوین برن، دانتی رستی<sup>۱</sup> که بهر سه در ۱۸۶۱ در یک مجلس نسخه آن را خود مترجم داده بود، تمجیدی که برتن کرد از قراری که زن او نوشته است این بود که گفت این شاعر برادر صوفی خود ما بوده است! ولی سوین برن تمام ۷۵ رباعی را بزودی حفظ کرد که نه تنها همه را پشت سر یکدیگر از بر میخواند، میتوانست که آنها را سطر بسطر از آخر تا باول بخواند، یعنی از مصراع سیصدم و بعد دو بیست و نود و نهم و همین طور تا اول. شاعران دیگر نیز در مدح مترجم شعرها گفتند، از آن جمله لاو<sup>۲</sup> در پشت نسخه‌ای از رباعیات نوشته بود:

این مرواریدهای افکار در دریای فارسی پرورده شده بود،  
هر يك از ایشان لمعانی ملایم داشت چون بدر تمام؛

۱ - Richard F. Burton; Algernon Charles Swinburne; Dante Gabriel

Rossetti .

James Russell Lowell - ۲

غواص عمر آن همه را از بستر ایشان بیرون کشید،  
 فیتز جرالدها را گرفته به رشته‌ای انگلیسی کشید.  
 و تنیس<sup>۱</sup> در شعری که به فیتز جرالده خطاب کرده است گفته:  
 .. سرود زرین شرقی،  
 که ازان ترجمه‌ای بانگلیسی  
 به از این ترجمه بهشتی نمی‌شناسم؛  
 سیاره‌ای همقدر آن خورشید  
 که برونش داد آن کافر عظیم  
 آن عمر شما...

در ۱۸۶۷ مسیونیکالای فرانسوی که مدتی قنصل فرانسه در ایران بود مجموعه‌ای حاوی  
 ۴۶۴ رباعی با ترجمه فرانسوی آن بنشر منتشر ساخت<sup>۲</sup> که چون بدست فیتز جرالده رسید  
 بقول خود او وی را از چندین حیث متنیه ساخت و در چند امر تعلیم داد بهر حال علاقه مجددی  
 نسبت به خیام پیدا کرد، و نسخه تازه‌ای از آن ترتیب داد که مشتمل بر ۱۱۰ رباعی بود و  
 در ۱۸۶۸ منتشر گردید.

در همین سال فیلسوف و مورخ و عاقل و نویسنده فرانسوی رنست رنان<sup>۳</sup>  
 مقاله‌ای بمناسبت انتشار رباعیات خیام توسط نیکلا در مجله آسیائی فرانسه نوشت  
 که در آن میگوید: «اگر بخواهیم از برای اثبات این مطلب که روح و فکر ایرانی  
 کاملاً بهمان حالت قدیم و اصل آریائی خویش مانده است دلیلی بدست آوریم  
 بر باعیات خیام بنظریم. این خیام یک نفر عالم ریاضی و شاعر بوده است و نه  
 اول ممکن است صوفی و اهل اسرار بنداشته شود، ولی در این مورد تردیدی  
 هوشیار بود که کفر را با الفاظ صوفیانه و خنده‌ناک و سحرآمیز مجسمه‌سازی کرد  
 برای فهم این امر که یک نابغه ایرانی در زیر فشار اصول عقیده اسلامی بچه‌جالی

۱ - Alfred Lord Tennyson  
 ۲ - J. B. Nicolas. Les Quatrains de Khoyum, traduits du Persan. Paris, 1867  
 ۳ - Ernest Renan.



ممکن است بیفتد کسی را بجوئیم که در احوال او بنخواهیم تدقیق و تحقیق نمائیم شاید بهتر از خیام را نیابیم . ترجمه رباعیات او در خارج از حوزه شرق شناسان نیز رواج و قبول عام یافته است . نقادان کار آزموده فوراً دریافته اند که صاحب این دیوان بی نظیر برادر گوته و هینریش هینه است . یقین است که خواه اقوال منتبتی و خواه اشعار هر يك از شعرای بزرگ ماقبل اسلام عرب ( هر قدر ماهرانه هم ترجمه شود ) این اندازه با روح و ذوق ما موافق نخواهد افتاد . چیزی که بسیار شگفت آور است اینکه چنین دیوانی در يك کشور محکوم بمذهب اسلام رایج و سازی گردد که حتی در آثار ادبی هیچیک از ممالک اروپا هم کتابی نمیتوان سراغ داد که نه تنها عقاید نافذ مذهبی را ، بلکه کلیه معتقدات اخلاقی را نیز ، باطنز و طعن و استهزائی چنین لطیف و چنین شدید نفی کرده باشد .

این گفتار رنان صریحاً نشان میدهد که خیام ، پیش از آنکه ترجمه ای از رباعیات او بفرانسه یا با آلمانی منتشر شده باشد ، از راه همان ترجمه انگلیسی که فیتزجرالد کرده بود ، و نه از راه کتاب جبر و مقابله یا اصلاحی که در طریقه گادشماری کرده بود ، مشهور عالم شده بوده و " ترجمه رباعیات او در خارج از حوزه شرق شناسان نیز رواج و قبول عام یافته بوده است . " و چنانچه توفیقی در عالم ادبیات نادر است که هشت سال بعد از آنکه ترجمه ای منتشر شده باشد ، نام صاحب کتاب چنان در بسط زمین رفته باشد . و این در حالی بود که در خود انگلستان کواریج کتابفروش مجبور شده بود باقیمانده دو دست نسخه ای را که از چاپ اول ترجمه رباعیات باو داده شده بود بجای نسخه ای يك شیلینگ به نسخه ای يك پنی بفروشد ( امروز اگر از همان نسخه ها یکی پیدا شود شاید که در حراج قیمت آن بدو هزار لیره برسد ) .

فیتزجرالد قبل از وفات یافتن دو بار دیگر رباعیات را با تغییر و تصرف منتشر کرد . يك بار در ۱۸۷۲ و بار دیگر در ۱۸۷۹ ، هر دو چاپ دارای ۱۰۱ رباعی و با تفاوت بسیار جزئی و غیر قابل ذکر ، که میتوان آنها را تحریر نهائی این ترجمه محسوب داشت ، اگرچه غالب آنها که رباعیات خیام را از انگلیسی بلسان خویش ترجمه کردند متن همان



چاپ اول را ملاک قرار داده اند.

رو گرت شاعر و مستشرق آلمانی هم چند رباعی از خیام مستقلاً و مستقیماً از فارسی ترجمه کرده بود که در ضمن کتاب از دربارهٔ «سرف و نحو و فن شعر و فن خطابهٔ ایرانیان» مندرج است ولی کم کسی بیاد آنها می افتد. ترجمهٔ فیتز جرالد است که معروف جهانیان است. شعر بست در نهایت سلاست و عذوبت، و از شاهکارهای فصاحت لفظ و بلاغت معنی در زبان انگلیسی. طرز خیالات و مسالک فلسفی و افکار عمیق راجع بزندگانی بشر که مخصوص این منظومه است چندان مقبول خاص و عام گردید که امروزه شاید چاپهای مختلف و ترجمه‌های متعدد آن و مقالات و رسایل و کتابهای تحقیقی و انتقادی که در باب آن، و دربارهٔ فیتز جرالد و خیام نوشته و منتشر شده است از دو هزار متجاوز باشد.

در ۱۸۸۴ هذگامی که کمیسرین سرحدی افغان در تحت ریاست سر پتر لومسدن (Sir Peter Lumsden) بصفحات شرقی ایران فرستاده شده بود، همسر سیمپسن Mr. Simpson که بسمت وقیع نداری مخصوص از جانب بیرونی در استریت لندن نیوز Illustrated London News همراه ایشان بودند، نامی بدو دارد که شرح آن نوشت. در این نامه گفته بود: «در این روزها بمناسبت ایفاده عبور ما از حد فغان نیشابور افتاد من در باب عمر خیام تفحص و تفتیش زیادی کرده و هر گز استفسار کردم تا بدانم آیا خانه‌ای که عمر در آن منزل داشته باشد بقریهٔ نیشابور یادگار نداری از او برجای مانده است؟ معلوم شد که بهر تقدیر از فغان نیشابور او باقی نیست. مهربانان ما که بسیار ادیب و فاضلند در مورد عمر خیام در نیشابور او مانوس است بما می‌دانست که من قبر عمر خیام را می‌دانم که در کجاست و در کجاست که وقتی که بنیشابور رسیدیم ما را بدانجا بردند و بنده در آنجا در کجاست و قبر بعزم زیارت مرقد عمر حرارت نمودیم. سرایت از کوه نیشابور در کجاست و در کجاست مرقد عمر فاصلهٔ دو میل در جنوب نیشابور است و فغان نیشابور در کجاست و در کجاست»

روانه شدیم، در اثناء راه گنبد کبود باشکوهی ازدور دیدیم، و مهماندار ما نشان داد که مقبره آنجا است. هر چه نزدیکتر میشدیم فخامت و عظمت بنا، آن گنبد ظاهرتر میشد، و اهمیت آن وقتی خوب معلوم میشود که بخاطر بیاورید که دیوارهای شهر و قلعه، و تقریباً تمام ابنیه و عمارات این نقطه ایران با گل خام ساخته شده است. شکوه و عظمت بنای گنبد در ذهن من اثر غریبی نمود، و در پیش خود می گفتم ببینید هم وطنان عمر خیام او را تا چه اندازه محترم میدانند و چه بنای رفیعی برای تخلید ذکر و ابقاء اسم او بر پا نموده اند، و جایی که این شاعر جلیل القدر در وطن خود باین درجه محترم و معظم باشد جای تعجب نیست که نام او در ممالک مغرب نیز بدان سرعت اشتهار یافته است. باری در تمام عرض راه من در این گونه خیالات بودم. ولی وقتی که به مقبره رسیدیم معلوم شد من بکلی در خبط بودم، و این نقطه امامزاده است، و گنبد کبود بر روی قبر اوست...

« در حوالی قبر امام زاده قبرستانی است که از قدیم لایم مردم مرد دین خود را آنجا دفن می کرده اند، و بلاشک بقای قبر عمر خیام تا امروز نیز از دولت مقبره این امامزاده است و ما باید از محمد محروق و شرافت ارثی او که باعث بقای این اثر نفیس گردیده است، بی اندازه متشکر باشیم، صفات شخصی او هر چه بود که باش.

« خلاصه از سخن برواقتی که مقبره امامزاده در آنجا واقع است بالا رفتیم. مهماندار ما بطرف دست چپ برگشت. درین زاویه ملاحظه شد که مقبره عمر خیام واقع است. سقف آن بسیار خشن و ناهموار و دارای سه لالی و دیوارها و سقف گچ کاری شده، ولی گچ جابجا ریخته است. بنایی که بر روی قبر میباشد عبارتست از مربعی مستطیل که از آجر و گچ ساخته و هیچگونه زینت و آرایشی ندارد. اگر چه مقبره عمر خیام خیلی پریشان و خرابست ولی گویا در همین نزدیکیها مرتعی در آن شده است، و از اینجا معلوم میشود که اصل نیشابور بکلی عمر خیام خود را فراموش نکرده اند.

« مقبره امامزاده واقع در باغ وسیعی است مشتمل بر درختان کهن و یکی دو درخت بسیار تنور عظیم الجثه. و در کنار ایوان رواق که مشرف بر باغ است، مقابل قبر عمر خیام چند بوته گل سرخ دیدم. موسم گل بکلی گذشته بود، ولی چند عدد حقه

گل [یعنی میوه گل که بعد از ریختن پرهای گل باقی میماند و دارای تخم گل است] بر شاخها باقی مانده بود. من چند دانه از آنها با چند گل خشک شده چیدم و اینک لفاً ارسال خدمت داشتم، و امیدوارم بتوانید این تخمها را در انگلستان کاشته بعمل آرید، و گمان میکنم آنچه فرستادم از برای هواخواهان عمر خیام بهترین تحفه خواهد بود، و احتمال قوی میرود که این گل از همان جنس گلی باشد که عمر خیام بسیار دوست داشته و در اوقات تفکر و نظار اشعار بتمشای آنها میپرداخته است.<sup>۱</sup>

از قراری که دختر کواریج مینویسد<sup>۲</sup> دغد سیمپسن با بسته حاوی برگها و حقه های گل زهرمپستد (Liampestad) که از مجاریش در لندن است به سمت کواریج رسید، و او برگها را بهمین دختر خورد داد. بره تواریج کرب کرده نگذرد، و پنجه های گل را بیباغ کیو فرستاد. باغبان این تخمها را کاشید و چند وقت دل سرخ بهمن آوردند این را اینجا داشته باشید تا دوباره بآن برسید.

عمر خیام بدین ترتیب مورد زنده عالمیان و بالخصوص مسیحی زبانان شد، زهرمپستد که بایران میآمد زیارت قبر او را جزء مقتضای خرد فرمودند، و در آنجا می نشستند. این قبیل مسافرین شرحی در برده خیمه هست، از آن جهت در سفر بعد از رسیدن و سوره بتوسیفاتنی از ایران چند سفید ای در باب او وجود است که تا سده اخیر در سرسبز آن نیافتیم.<sup>۳</sup> مستر بنجامین زهمانی وزیر مختار ایالات متحده آمریکا در یونان برادر است که در موسسه بدیران و ایرانیان میثوریس<sup>۴</sup> نیز اینها را در میان این آثار گردانید. بالاخر ادربی تفکرات دینی بروند و عساکر در یونان و نظار طریق سفر و حج و تبیین کنند، و حتی پس از آن بشکال و انواع نمودن مناسبت این آثار گردانید.

۱- مضمون این شعر در کتاب "The Times Literary Supplement" مندرج است.  
 ۲- "The Times Literary Supplement" ۲۲ مه ۱۸۸۶، شماره ۱۰۰۰، ص ۱۰۰۰.  
 ۳- "The Times Literary Supplement" ۲۲ مه ۱۸۸۶، شماره ۱۰۰۰، ص ۱۰۰۰.  
 ۴- "The Times Literary Supplement" ۲۲ مه ۱۸۸۶، شماره ۱۰۰۰، ص ۱۰۰۰.  
 میثوریس، محقق دینی ایرانی، "The Times Literary Supplement" ۲۲ مه ۱۸۸۶، شماره ۱۰۰۰، ص ۱۰۰۰.  
 من مضمون این شعر در کتاب "The Times Literary Supplement" مندرج است.  
 ۵- "The Times Literary Supplement" ۲۲ مه ۱۸۸۶، شماره ۱۰۰۰، ص ۱۰۰۰.  
 ۶- "The Times Literary Supplement" ۲۲ مه ۱۸۸۶، شماره ۱۰۰۰، ص ۱۰۰۰.  
 ۷- "The Times Literary Supplement" ۲۲ مه ۱۸۸۶، شماره ۱۰۰۰، ص ۱۰۰۰.  
 ۸- "The Times Literary Supplement" ۲۲ مه ۱۸۸۶، شماره ۱۰۰۰، ص ۱۰۰۰.  
 ۹- "The Times Literary Supplement" ۲۲ مه ۱۸۸۶، شماره ۱۰۰۰، ص ۱۰۰۰.  
 ۱۰- "The Times Literary Supplement" ۲۲ مه ۱۸۸۶، شماره ۱۰۰۰، ص ۱۰۰۰.  
 ۱۱- "The Times Literary Supplement" ۲۲ مه ۱۸۸۶، شماره ۱۰۰۰، ص ۱۰۰۰.  
 ۱۲- "The Times Literary Supplement" ۲۲ مه ۱۸۸۶، شماره ۱۰۰۰، ص ۱۰۰۰.  
 ۱۳- "The Times Literary Supplement" ۲۲ مه ۱۸۸۶، شماره ۱۰۰۰، ص ۱۰۰۰.  
 ۱۴- "The Times Literary Supplement" ۲۲ مه ۱۸۸۶، شماره ۱۰۰۰، ص ۱۰۰۰.  
 ۱۵- "The Times Literary Supplement" ۲۲ مه ۱۸۸۶، شماره ۱۰۰۰، ص ۱۰۰۰.  
 ۱۶- "The Times Literary Supplement" ۲۲ مه ۱۸۸۶، شماره ۱۰۰۰، ص ۱۰۰۰.  
 ۱۷- "The Times Literary Supplement" ۲۲ مه ۱۸۸۶، شماره ۱۰۰۰، ص ۱۰۰۰.  
 ۱۸- "The Times Literary Supplement" ۲۲ مه ۱۸۸۶، شماره ۱۰۰۰، ص ۱۰۰۰.  
 ۱۹- "The Times Literary Supplement" ۲۲ مه ۱۸۸۶، شماره ۱۰۰۰، ص ۱۰۰۰.  
 ۲۰- "The Times Literary Supplement" ۲۲ مه ۱۸۸۶، شماره ۱۰۰۰، ص ۱۰۰۰.  
 ۲۱- "The Times Literary Supplement" ۲۲ مه ۱۸۸۶، شماره ۱۰۰۰، ص ۱۰۰۰.  
 ۲۲- "The Times Literary Supplement" ۲۲ مه ۱۸۸۶، شماره ۱۰۰۰، ص ۱۰۰۰.  
 ۲۳- "The Times Literary Supplement" ۲۲ مه ۱۸۸۶، شماره ۱۰۰۰، ص ۱۰۰۰.  
 ۲۴- "The Times Literary Supplement" ۲۲ مه ۱۸۸۶، شماره ۱۰۰۰، ص ۱۰۰۰.  
 ۲۵- "The Times Literary Supplement" ۲۲ مه ۱۸۸۶، شماره ۱۰۰۰، ص ۱۰۰۰.  
 ۲۶- "The Times Literary Supplement" ۲۲ مه ۱۸۸۶، شماره ۱۰۰۰، ص ۱۰۰۰.  
 ۲۷- "The Times Literary Supplement" ۲۲ مه ۱۸۸۶، شماره ۱۰۰۰، ص ۱۰۰۰.  
 ۲۸- "The Times Literary Supplement" ۲۲ مه ۱۸۸۶، شماره ۱۰۰۰، ص ۱۰۰۰.  
 ۲۹- "The Times Literary Supplement" ۲۲ مه ۱۸۸۶، شماره ۱۰۰۰، ص ۱۰۰۰.  
 ۳۰- "The Times Literary Supplement" ۲۲ مه ۱۸۸۶، شماره ۱۰۰۰، ص ۱۰۰۰.  
 ۳۱- "The Times Literary Supplement" ۲۲ مه ۱۸۸۶، شماره ۱۰۰۰، ص ۱۰۰۰.  
 ۳۲- "The Times Literary Supplement" ۲۲ مه ۱۸۸۶، شماره ۱۰۰۰، ص ۱۰۰۰.  
 ۳۳- "The Times Literary Supplement" ۲۲ مه ۱۸۸۶، شماره ۱۰۰۰، ص ۱۰۰۰.  
 ۳۴- "The Times Literary Supplement" ۲۲ مه ۱۸۸۶، شماره ۱۰۰۰، ص ۱۰۰۰.  
 ۳۵- "The Times Literary Supplement" ۲۲ مه ۱۸۸۶، شماره ۱۰۰۰، ص ۱۰۰۰.  
 ۳۶- "The Times Literary Supplement" ۲۲ مه ۱۸۸۶، شماره ۱۰۰۰، ص ۱۰۰۰.  
 ۳۷- "The Times Literary Supplement" ۲۲ مه ۱۸۸۶، شماره ۱۰۰۰، ص ۱۰۰۰.  
 ۳۸- "The Times Literary Supplement" ۲۲ مه ۱۸۸۶، شماره ۱۰۰۰، ص ۱۰۰۰.  
 ۳۹- "The Times Literary Supplement" ۲۲ مه ۱۸۸۶، شماره ۱۰۰۰، ص ۱۰۰۰.  
 ۴۰- "The Times Literary Supplement" ۲۲ مه ۱۸۸۶، شماره ۱۰۰۰، ص ۱۰۰۰.  
 ۴۱- "The Times Literary Supplement" ۲۲ مه ۱۸۸۶، شماره ۱۰۰۰، ص ۱۰۰۰.  
 ۴۲- "The Times Literary Supplement" ۲۲ مه ۱۸۸۶، شماره ۱۰۰۰، ص ۱۰۰۰.  
 ۴۳- "The Times Literary Supplement" ۲۲ مه ۱۸۸۶، شماره ۱۰۰۰، ص ۱۰۰۰.  
 ۴۴- "The Times Literary Supplement" ۲۲ مه ۱۸۸۶، شماره ۱۰۰۰، ص ۱۰۰۰.  
 ۴۵- "The Times Literary Supplement" ۲۲ مه ۱۸۸۶، شماره ۱۰۰۰، ص ۱۰۰۰.  
 ۴۶- "The Times Literary Supplement" ۲۲ مه ۱۸۸۶، شماره ۱۰۰۰، ص ۱۰۰۰.  
 ۴۷- "The Times Literary Supplement" ۲۲ مه ۱۸۸۶، شماره ۱۰۰۰، ص ۱۰۰۰.  
 ۴۸- "The Times Literary Supplement" ۲۲ مه ۱۸۸۶، شماره ۱۰۰۰، ص ۱۰۰۰.  
 ۴۹- "The Times Literary Supplement" ۲۲ مه ۱۸۸۶، شماره ۱۰۰۰، ص ۱۰۰۰.  
 ۵۰- "The Times Literary Supplement" ۲۲ مه ۱۸۸۶، شماره ۱۰۰۰، ص ۱۰۰۰.  
 ۵۱- "The Times Literary Supplement" ۲۲ مه ۱۸۸۶، شماره ۱۰۰۰، ص ۱۰۰۰.  
 ۵۲- "The Times Literary Supplement" ۲۲ مه ۱۸۸۶، شماره ۱۰۰۰، ص ۱۰۰۰.  
 ۵۳- "The Times Literary Supplement" ۲۲ مه ۱۸۸۶، شماره ۱۰۰۰، ص ۱۰۰۰.  
 ۵۴- "The Times Literary Supplement" ۲۲ مه ۱۸۸۶، شماره ۱۰۰۰، ص ۱۰۰۰.  
 ۵۵- "The Times Literary Supplement" ۲۲ مه ۱۸۸۶، شماره ۱۰۰۰، ص ۱۰۰۰.  
 ۵۶- "The Times Literary Supplement" ۲۲ مه ۱۸۸۶، شماره ۱۰۰۰، ص ۱۰۰۰.  
 ۵۷- "The Times Literary Supplement" ۲۲ مه ۱۸۸۶، شماره ۱۰۰۰، ص ۱۰۰۰.  
 ۵۸- "The Times Literary Supplement" ۲۲ مه ۱۸۸۶، شماره ۱۰۰۰، ص ۱۰۰۰.  
 ۵۹- "The Times Literary Supplement" ۲۲ مه ۱۸۸۶، شماره ۱۰۰۰، ص ۱۰۰۰.  
 ۶۰- "The Times Literary Supplement" ۲۲ مه ۱۸۸۶، شماره ۱۰۰۰، ص ۱۰۰۰.  
 ۶۱- "The Times Literary Supplement" ۲۲ مه ۱۸۸۶، شماره ۱۰۰۰، ص ۱۰۰۰.  
 ۶۲- "The Times Literary Supplement" ۲۲ مه ۱۸۸۶، شماره ۱۰۰۰، ص ۱۰۰۰.  
 ۶۳- "The Times Literary Supplement" ۲۲ مه ۱۸۸۶، شماره ۱۰۰۰، ص ۱۰۰۰.  
 ۶۴- "The Times Literary Supplement" ۲۲ مه ۱۸۸۶، شماره ۱۰۰۰، ص ۱۰۰۰.  
 ۶۵- "The Times Literary Supplement" ۲۲ مه ۱۸۸۶، شماره ۱۰۰۰، ص ۱۰۰۰.  
 ۶۶- "The Times Literary Supplement" ۲۲ مه ۱۸۸۶، شماره ۱۰۰۰، ص ۱۰۰۰.  
 ۶۷- "The Times Literary Supplement" ۲۲ مه ۱۸۸۶، شماره ۱۰۰۰، ص ۱۰۰۰.  
 ۶۸- "The Times Literary Supplement" ۲۲ مه ۱۸۸۶، شماره ۱۰۰۰، ص ۱۰۰۰.  
 ۶۹- "The Times Literary Supplement" ۲۲ مه ۱۸۸۶، شماره ۱۰۰۰، ص ۱۰۰۰.  
 ۷۰- "The Times Literary Supplement" ۲۲ مه ۱۸۸۶، شماره ۱۰۰۰، ص ۱۰۰۰.  
 ۷۱- "The Times Literary Supplement" ۲۲ مه ۱۸۸۶، شماره ۱۰۰۰، ص ۱۰۰۰.  
 ۷۲- "The Times Literary Supplement" ۲۲ مه ۱۸۸۶، شماره ۱۰۰۰، ص ۱۰۰۰.  
 ۷۳- "The Times Literary Supplement" ۲۲ مه ۱۸۸۶، شماره ۱۰۰۰، ص ۱۰۰۰.  
 ۷۴- "The Times Literary Supplement" ۲۲ مه ۱۸۸۶، شماره ۱۰۰۰، ص ۱۰۰۰.  
 ۷۵- "The Times Literary Supplement" ۲۲ مه ۱۸۸۶، شماره ۱۰۰۰، ص ۱۰۰۰.  
 ۷۶- "The Times Literary Supplement" ۲۲ مه ۱۸۸۶، شماره ۱۰۰۰، ص ۱۰۰۰.  
 ۷۷- "The Times Literary Supplement" ۲۲ مه ۱۸۸۶، شماره ۱۰۰۰، ص ۱۰۰۰.  
 ۷۸- "The Times Literary Supplement" ۲۲ مه ۱۸۸۶، شماره ۱۰۰۰، ص ۱۰۰۰.  
 ۷۹- "The Times Literary Supplement" ۲۲ مه ۱۸۸۶، شماره ۱۰۰۰، ص ۱۰۰۰.  
 ۸۰- "The Times Literary Supplement" ۲۲ مه ۱۸۸۶، شماره ۱۰۰۰، ص ۱۰۰۰.  
 ۸۱- "The Times Literary Supplement" ۲۲ مه ۱۸۸۶، شماره ۱۰۰۰، ص ۱۰۰۰.  
 ۸۲- "The Times Literary Supplement" ۲۲ مه ۱۸۸۶، شماره ۱۰۰۰، ص ۱۰۰۰.  
 ۸۳- "The Times Literary Supplement" ۲۲ مه ۱۸۸۶، شماره ۱۰۰۰، ص ۱۰۰۰.  
 ۸۴- "The Times Literary Supplement" ۲۲ مه ۱۸۸۶، شماره ۱۰۰۰، ص ۱۰۰۰.  
 ۸۵- "The Times Literary Supplement" ۲۲ مه ۱۸۸۶، شماره ۱۰۰۰، ص ۱۰۰۰.  
 ۸۶- "The Times Literary Supplement" ۲۲ مه ۱۸۸۶، شماره ۱۰۰۰، ص ۱۰۰۰.  
 ۸۷- "The Times Literary Supplement" ۲۲ مه ۱۸۸۶، شماره ۱۰۰۰، ص ۱۰۰۰.  
 ۸۸- "The Times Literary Supplement" ۲۲ مه ۱۸۸۶، شماره ۱۰۰۰، ص ۱۰۰۰.  
 ۸۹- "The Times Literary Supplement" ۲۲ مه ۱۸۸۶، شماره ۱۰۰۰، ص ۱۰۰۰.  
 ۹۰- "The Times Literary Supplement" ۲۲ مه ۱۸۸۶، شماره ۱۰۰۰، ص ۱۰۰۰.  
 ۹۱- "The Times Literary Supplement" ۲۲ مه ۱۸۸۶، شماره ۱۰۰۰، ص ۱۰۰۰.  
 ۹۲- "The Times Literary Supplement" ۲۲ مه ۱۸۸۶، شماره ۱۰۰۰، ص ۱۰۰۰.  
 ۹۳- "The Times Literary Supplement" ۲۲ مه ۱۸۸۶، شماره ۱۰۰۰، ص ۱۰۰۰.  
 ۹۴- "The Times Literary Supplement" ۲۲ مه ۱۸۸۶، شماره ۱۰۰۰، ص ۱۰۰۰.  
 ۹۵- "The Times Literary Supplement" ۲۲ مه ۱۸۸۶، شماره ۱۰۰۰، ص ۱۰۰۰.  
 ۹۶- "The Times Literary Supplement" ۲۲ مه ۱۸۸۶، شماره ۱۰۰۰، ص ۱۰۰۰.  
 ۹۷- "The Times Literary Supplement" ۲۲ مه ۱۸۸۶، شماره ۱۰۰۰، ص ۱۰۰۰.  
 ۹۸- "The Times Literary Supplement" ۲۲ مه ۱۸۸۶، شماره ۱۰۰۰، ص ۱۰۰۰.  
 ۹۹- "The Times Literary Supplement" ۲۲ مه ۱۸۸۶، شماره ۱۰۰۰، ص ۱۰۰۰.  
 ۱۰۰- "The Times Literary Supplement" ۲۲ مه ۱۸۸۶، شماره ۱۰۰۰، ص ۱۰۰۰.

Marfat.com

ایرانیان دین اسلام را پذیرفته‌اند معلوم نیست که این خصلت ایشان را زیر قیدی گذاشته باشد، سهل است، باید باعث تقویت آن شده باشد. و چنین است که امروزه می‌بینیم که هر چند تمامی ایرانیان بظاهر خویشتن را مسلمان با تعصب می‌خوانند در واقع منقسم بفرقه‌های متعدد هستند که بعضی از آنها فقط اسماً با اسلام مربوط است.

« این خصوصیت اسلام ایرانیان از اوایل کار جلوه گرفته و نمود یافته است. آنها که باربعیات عمر خیام از راه نقل و ترجمه استنادانه فیتزجرالد آشنا شده اند... واقفند که آن دوزنده خیمه‌های سخن هشتصد سال قبل ازین از جماعه توفیقیه (agnostics یا لادریه<sup>۱</sup>) بسیار مبرز و بدبینان پا برجا بوده است. يك مؤمن واقعی و يك مسلمان درست نه این تواند بود و نه آن؛ باز وجود این عمر خیام در ظاهر مسلمان بود؛ و اگر چه شادان و خندان هم چیز را نفی کرده است او را همه دس مسلمان می‌شمارد. اما مسلمانی بود از فرقه حکم. کفر نمی‌گفت و در حالی که طالب گل و می بود و از جملگی حقایق روحانی اعتراض داشت ظواهر اسلام را رعایت میکرد. زانو بعبادت خم میکرد و نماز میخواند و با مؤمنین تسبیح میگردانید. علمای اروپا عموداً گمان میکنند که خیام صوفی بوده است... اما خود ایرانیان وی را همیشه حکیم و حکمی شمرده‌اند نه صوفی، و عدّه حکمیها در ایران بیشتر از صوفیان است؛ منتهی چون حکمت آنان مبتنی بر اسرار و عرفان است ازین حیث با تصوف قابل اشتباه است» (باختصار نقل بمعنی شد).

لرد کورن معروف در کتاب خود، «ایران و قضیه ایران»<sup>۲</sup> گوید: وضع مزار عمر الخیام در نیشابور مایه صدمه روحی شدیدی آن انگلیسپای خواعد شد که او را تکریم و تبجیل میکنند، زیرا که در باغی واقع شده است که هیچ از آن نگهداری نمیشود. سابقاً در این باغ تپه گلها و باغچه‌ها و جوی آب روان بوده است، اما امروز

۱ - لادریه، که اسم نجده ایشان از لادری (یعنی نمی‌دانم) مشتق است علم به نبوت شیء و عدم نبوت آن هر دو را منکرند و هم شک دارند و هم در اینکه شک داشته باشند شک دارند (تعریفات جورجانی چاپ لایپزیگ - ص ۲۰۰ دیده شود) - توفیق و متوقف باین معنی اصطلاح نیست و تعبیر اینجانب است.

۲ - Sir George N. Curzon, Persia and the Persian Question, vol. 1. London, 1892 pp. 263-4.

زمینی است خراب و پوشیده از علفهای هرزه . کتیبه‌ای که دلالت بر نام شاعر یا شهرت او کند بر قبر نیست و تأسف از اینست که ایرانی امروزی نسبت به خاك عمر الخيام بهمان اندازه بی‌اعتناست که يك لندنی در این قرن بگور ویلیام مامزبری یا مانیوپریس<sup>۱</sup> بی‌اعتنا خواهد بود .

این کتاب کرزن در سال ۱۸۹۲ چاپ شد و در همین سال بود که در لندن جماعتی از فضلا و ادبا و از باب جرارد انجمنی تأسیس کردند بنام «کلوپ عمر خیام Omar Khayyám Club» که هنوز برقرار است . و سال بعد بتقاضای و تمم این انجمن دو بوته گل سرخ از همان گلی که تخم آنرا از نیشابور بائیدن فرستاده بودند و در باغ نباتات لندن تربیت یافته بود با رسوم و تشریفات بردند و در سر قبر فیتز جرالد گذاشتند و لوح‌های آنجا نصب کردند که بران این کتیبه منقوش است<sup>۲</sup> :

این بوته گل سرخ که در باغ گیوه پرورده شده است ، و  
تخم آنرا ویلیام سیمپسن از سر قبر عمر خیام در نیشابور آورده  
بود بدست چند تن از هواداران این ادوار و فیتز جرالد از  
جانب انجمن عمر خیام غرض شد در هفته ۱۸۹۳

از جمله اقداماتی که انجمن عمر خیام کرده یکی هم این بود که وادار به دوان ایران بر سر قبر او در نیشابور پیشه‌های بسیار و بازرگانی‌های گوناگون فریب نداشتند است ناصرالدین شاه سفر به انگلستان جوانی را فرستاد که تمام کتب و دست‌نویسهای این همه تعظیم و تکریم نسبت به خیام را از او برد و در باغ گیوه پرورده است و هریک از شعرائی در بدوین به از او شعر مرثیه

در ۲۵ مارس ۱۸۹۷ انجمن مذکور در لندن از عمر خیام در  
و جمعی از اعزّه رجال سیاست و ادب اینادار در این مراسم شرکت کردند

۱- در مورد این بوته گل سرخ و کتیبه‌های آن در کتاب «The Garden of Omar Khayyám» نوشته دکتر  
۲- در مورد کتیبه‌های این بوته گل سرخ و کتیبه‌های آن در کتاب «The Garden of Omar Khayyám» نوشته دکتر  
۳- در مورد کتیبه‌های این بوته گل سرخ و کتیبه‌های آن در کتاب «The Garden of Omar Khayyám» نوشته دکتر

The Garden of the Omar Khayyám Club 1892-1910  
London, 1910

جامه‌های شراب نوشیدند و نظم و نثر بسیاری در مدح و تجلیل او قرائت شد. مستر ادمند گس<sup>۱</sup> در این مهمانی بر سبیل مزاح در ضمن نطق خود گفت که: «اعلی حضرت پادشاه ایران باعضای محترم انجمن عمر خیام که در پایتخت عالی حضرت مملکت انگلستان و امپراطریس هندوستان منعقد است سلام میرساند و مراحم ملوکانه و عواطف شاهانه خویش را نسبت باعضای محترم اظهار داشته در ضمن خاطر نشان ایشان میفرماید که مقبره هر یک از شعراء ممالکت مرا خواسته باشید مرتت و سفید کاری کنید حاضر و با اختیار شماست ولی بیخارج آن باید از کیسه خود اعضای محترم انجمن باشد»<sup>۲</sup> (بنقل مرحوم قزوینی در حواشی چهار مقاله) در ۱۸۹۵ مجموعه نامه‌های که فیتز جرال در بخانمی موسوم به فنی کمبل نوشته بود منتشر گردید<sup>۳</sup> بود در ۱۸۹۸ هر ن الین خطابه‌ای در لندن ایراد کرد که در همان سال بصورت رساله‌ای بطبع رسید<sup>۴</sup>. هر ن الین پس از مطالعات طولانی معتقد شده بود که این شعر فیتز جرال را نباید «ترجمه» رباعیات خیام نامید بلکه شعری دانست تحت عنوان «رباعیات عمر خیام» اثر طبع فیتز جرال که نتیجه یک دوره تتبع و مطالعه ادبیات فارسی و مبتنی بر مطالبی است که از غزلیات حافظ (ترجمه پروفسر کازل) و صرف و نحو زبان فارسی تألیف سر ویلیام جونز، و گلستان سعدی و سلمان و ابسال جاهی، و منطق الطیر عطار، و سفرنامه بینینگ و رباعیات خیام (از روی نسخه بادلیان و نسخه کلکته چاپ و ترجمه نیسکالا) در خاطر فیتز جرال نقش بسته است و افکار او را تضح داده و با خیالات شاعرانه خود او آمیخته گردیده و بقالب یک شعر انگلیسی مطول و مرکب از صد و یک رباعی ریخته شده است. این خطابه و رساله برای اثبات این مطلب بوده، و بحث درباره شعر فیتز جرال را با عبارتی شروع کرده است که در ۱۸۶۹ پرفسور نرتن (Charles Eliot Norton) در «مجله آمریکای شمالی» نوشته بوده است<sup>۵</sup>. باین

۱ - Mr. Edmund Gasse

۲ - این بعد از آن بوده است که ناصرالدین شاه سه سفر مانگستان کرده بود.

۳ - تحت عنوان Letters of Ed. FitzGerald to Fanny Kemble, 1871-73, edited by Wm. Aldis Wright, London, 1895

۴ - تحت عنوان Some Side-lights upon Edward FitzGerald's Poem

«The Rubaiyat of Omar Khayyam» - London 1898.

۵ - North American Review, October, 1869.

مضمون که : فیتزجرالد را باید « مترجم » نامید فقط باین علت که نظر دیگری نمیتوان یافت ، که بدان بتوان تعبیر کرد از نقل کردن يك روح شاعرانه از يك زبان بزبان ديگر ، از نو نمایش دادن خیالات و استعارات متن اصلی در قالب تازه ای که بالمره از قالب سابق آنها متفاوت نباشد ولی با مقتضیات تازه از مکان و زمان و عادات و رویه فکری قومی که در زبان آنها ظاهر میشود کاملاً سازگار باشد . . . این شعر کاریک شاعر است که از کار شاعر دیگری سرچشمه گرفته است . نسخه ای از آن نیست ، ابداع مجدد آنست ؛ ترجمه نیست ، تولید دوباره يك الهام شاعرانه است .

خواندن این رساله هرگز آن برای کسی که بخواند در اصل و منشأ افکاری که فیتزجرالد در لباس « رباعیات عمر خیام » جاوه داده است بسیار لازم و معتقد است ، و بنده برای این گفتار خود اطاعت بسیاری از آن رساله اقتباس کرده ام .

در سفرنامه سیاح دیگری موسسه به است شرح آتی در پرده مزار عمر خیام در نیشابور مندرج است : « قبر عمر خیام در سمت چپ رواق امامزاده محمد محروق قرار دارد . و در زیر حلقی است مخصوص بخود آن . صفتیست از چهره تفصیح فریب سفرین بی نگهبان و مراقب ، و بدون هیچ گنجه و نشانی برای ایرانین برین مرقف توجهی نمیکند . سهل است . آن را تحقرم نمیدانند زیرا که در رخسار منی بود که به شعله آتش بدین جهت منفور است . در شهر مسقط رأس او اطراف آرامگاه عمر خیام است ده مساری از مسکن شهر حقی از آنجا او به بی خبری . . . که شهر بیک قبر از قریب لاهی شهر را معذور شده بود که همراه من بیاید و جزییهای مختلف را من نشان دادم . این مرد در میان استخوانش بد « زرد بلیز » معروف بود و مرا خوب در وقت قتل در این مرد در آنست . در حرم رسید که « گره » رخسار عیسوی بوده است که عمر خیام در آنجا بود .

به نیشابور می آید بزرگت قبر او دیدم . در فیل ایرانین که در آنجا است . . . نیست که نتوان بخیم نسبت داد ، . . . در آنجا است . . . در آنجا است . . . قلمه های بسیاری بنظم و شعر در پرده او . . . در آنجا است . . . در آنجا است . . .

Khurasan and Sistan by Lieut. Colonel G. E. Yate, Edinburgh and London, 1900, pp. 111-12.

Marfat.com



یا ناشی از نفرتیست که بعادت سستی بودن او مردم از او دارند من نمیدانم . اینقدر هست که منتهای سعی را میکنند که شخص او را در نظرها پست کنند .

پرفسور ادوارد براون در جلد دوم «تاریخ ادبی ایران» (ص ۲۴۶ تا ۲۵۹) شرح مبسوطی درباره خیام گذاشته است که غالب مطالب آن پس از حواشی مرحوم علامه قزوینی بر چهارمقاله ورسالات و کتب و مقالات متعددی که در این چهل پنجاه سال اخیر درباره او بفارسی نوشته و منتشر شده است دیگر تازگی ندارد . دو نکته در آخر آن مقال آورده است که باید راجع بآن توضیحی داد ، میگوید : در فارسی هر رباعی قطعه شعری مطاقاً کامل و مبرز است ، و شعری مرکب از فلان عده رباعی در فارسی نیست ؛ و در مجموعه‌های رباعیات یک‌گانه ترتیبی که ملحوظ و معمول است ترتیب الفبائی بر حسب قوافی آن است . این صحیح نیست ، زیرا که اولاً ساختن رباعیهای مرتبط بیکدیگر مرسوم بوده است ، چنانکه مهین الدین عباسه در رساله عروض خود که ظاهراً در اوایل قرن نهم تألیف کرده است (نسخه خطی متعلق با آقای دکتر مهدی بیانی) می نویسد :

«بعضی از شعرا مقدمات بروزن رباعی گفته اند . . . و من بنده سه رباعی گفته ام . لفظ و معنی آن بیکدیگر متعلق است :

اکنون که زرنک لاله و بوی سمن  
چون جنت عدن گشت اطراف چمن  
ای عارض تورشک گل و لاله و مل  
وی طره تو طیره ده مشک ختن

\*\*\*

سافر ز می مغانه خالی مگذار  
تسبیح بنه، جام و صراحی بردار  
حیفست که عمر در ملالت گذرد  
برخیز ز روی کرم ای سیم عذار

\*\*\*

آن جام شراب ارغوانی در ده  
وان سافر آب زندگانی در ده  
اندر غم و غنه جهان پیر شدم  
گلاگونه چهره جوانی در ده

(نقل از مجله سخن دوره پنجم شماره نهم ص ۷۰۸)

( تعلیقات چهار مقاله ۴۴ )



بود<sup>۱</sup> راستش را بخواهید عمر دارای صفاتی نیست که در ایران بمردمی که در دین اسلام رسوخی دارند خوش بیاید. او سنی بوده است و ایمان شیعی اند. حتی اسم او ایشان را بیاد خلیفه سنی و فتوحات عرب میاندازد؛ اشعار «می نوش» و «باده بیار» او را عادة بظاهر حمل میکنند. الا صوفیان که بتوجیهات کج میج آنها را بمعانی سزی و رمزی بیرون میبرند؛ آزاد فکری او را در تصریح با اعتقاد خود نسبت به وجود واحد ازلی يك پایه پائین تر از کفر صریح می شمارند.

«در این صورت تعجبی ندارد که راننده ما هیچ بوئی از معنی و مقصود ما که نام عمر خیام را یاد میکردیم نمیبرد، اما نقص معرفتش را باین طریق جبران کرد که از اولین راه گذر که دیدیم پرسید: «کدام راه ما را بآن حکیم معروفی میرساند که فرنگی ها بدیدن او میروند»<sup>۲</sup>. سپس شلاق را بتن چهار اسبش آشنا کرد و ما براه افتادیم، ولی این راه ما را بسمت خانه يك حکیم یهودی برد که بعضی از فرنگیان در حین عبور از نیشابور برای استشارة طبی نزد او رفته بودند. بنابراین چاره ای نداشتیم جز اینکه بچاپارخانه برگردیم.

«بعد از ظهر سوار شدیم و برای دیدن مرقد عمر خیام از شهر بیرون رفتیم، این مقبره بفاصله قریب چهارمیل در سمت جنوب شرقی شهر واقعست، باندک مسافتی پس از خرابه شانیاخ که یکی از باغهای تزهت بخش حومه نیشابور در زمان قدیم بوده است، نرسیده بخرابه شانیاخ مقبره شیخ فریدالدین عطار واقع است. در طول مدتی که طی طریق میکردیم گنبد فیروزی امام زاده محمد محروق که قبر خیام پهلوی آن است دم بدم نزدیکتر دیده میشد. آبی سبزرنگ قبه با خطوط اسلامی زرد و سفیدی

۱- در فسر چنان در حاشیه گفته است که بیاد میآورد که در طهران یکی از صدراعظم ها که انگلیسی میدانست بمن گفت ترجمه مشهور فیروز جلال شما بهتر از اصل است. آن صدراعظم حتماً آن قدر انگلیسی میدانسته است که در این باب حق را ندانسته باشد. ولی برفسر چرا انور کرده!

۲- مرحوم برفسر چنان هم بزرگ و مردی بسیار خوب و ضامن ایران دوست بوده است. ما برفسر را بشیوه بیجان سابق ساختیم، و اگر آنچه میگوید حقیقت واقع شده است ناشی از عفت خود او بوده است، همه مسافرین سابق گفته بوده اند که قبر خیم مدرکتر از امام زاده محمد محروق است، او هم گنبد را میدیده است، چرا بسمت همان گنبد نرفته اند؟

که دور آن را گرفته است بتدریج آشکار تر شده بود. چند دقیقه بعد بدروازه محوطه حظیره که دیوار سفیدی آن را احاطه کرده بود رسیدیم، و درختان بلند و جنبان آن از فراز دیوار ما را درود گفتند

« در وصول بدروازه طاق دار مدخل، انبوهی از بقع سیاهی زمردین و گیاهان

دارای گلپای زرد در وسط خرمنی از غنچه های گل سرخ در پنهان به چشم ما برخورد.

باغ ایرانی فی الحقیقه کامل عیاری بود: کنارهای خیابان های آن نامنظم، ته جویرها سنگ

فرش، درختان سایه افکن و انواع ریاحین در همه جانب. من بیاد قدسی از قدم نهادن

نظامی سمرقندی، بنا کرد جان شاد در نقل می کشد که: « در سنه ۵۰۶ به شهر بخارا

در کوی برده فروشان در سرای امیر ابوسعد جره خو جا آمد عمر خیامی و خوابید

امام مظفر سفزاری نزول کرده بودند و من بدان خدمت پیوسته بودم. در میان مجلس

عشرت از حجة الحق عمر شنیده که او گفت: « نور من در عرض منی شد و من در

شمال بر من گل افشان میکند. » مرا این سخن مستحیبه نمود. در وقت چوئی که در

نگوین، چون در سنه ۵۳ به شهر رسیدم، چهار رانده اسب، در آن آن روز که در آن

خاک کشیده بود و عالم سفلی از ویقیم مانده، در آن زمان حاکم آن شهر

بزیارت او رفته و یک کبیر را با خود برده و بخشه اش را در آن کبیر ریخته بود. در آن

آورد و بردست چپ داشته در زمین دیوار یعنی خاک کبیر ریخته بود. در آن

سرازی آن رخ بر روان درنده و چندان سگ در آن سرور و در آن کبیر

پنهان شده بود. و بر او آمد آن حاکم که شهر را از آن کشید و در آن

افتاد. در بسینه عام واقف از ربع مسلمانان از آن کبیر حاکم

« بسوی چپ کشیدم. به چپ کشیدم. در آن کبیر آن کبیر حاکم

نزدیک شدیم که آرام داده شد آن. در آن کبیر حاکم

ایران را بیان کرده است.

« در آن کبیر عمر در شهر بخارا در ربع مسلمانان از آن کبیر حاکم

است که بر چپ مسجد امامزاده محمد جعفری قرار دارد. در آن کبیر حاکم

در آن کبیر حاکم

در آن کبیر حاکم

در آن کبیر حاکم

در آن کبیر حاکم

بر قبر امامزاده موجود است ظاهراً در قرن هفدهم (قرن یازدهم هجری) بجای بنائی که در آن وقت مشرف به ویرانی بوده برپا کرده‌اند. اما ما بآن کاری نداشتیم. مقصد ما زیارت خاک خيام بود و بس.

« راستست که در عبارت نظامی عروضی مراد از گل انواع ریاچین، و حتی شکوفه های گلابی و زرد آلو، بوده است نه گل بمعنی اصل آن که گل سرخ باشد، ولی این باغ امروز از حیث گل سرخ هم چنان غنی است که بقول شلی: « انسان را عاشق مرگ میسازد. »

« جای تأسف است که بعضی از هواخواهان خيام در مغرب زمین وسیله فراهم نمی آورند که کتیبه‌ای بر قبر عمر نصب شود تا نشانه‌ای از اشتهاری باشد که در مغرب حاکم کرده است. »

سرپرسی سایکس هم که در ۱۹۰۸ در نیشابور بوده است قبر خيام را زیارت کرده و مقاله سودمندی در این باب نوشته است که در مجله «سفر و اکتشاف» بچاپ رسیده است. این چند نمونه ای که از نوشته‌های نقادان و سیاحان اروپائی درباره عمر خيام و فیتزجرالد و مزار خيام در نیشابور داده شد برای آگاهی خواننده از علاقه‌ای که اروپائیان باین موضوع حاصل کرده و نشان داده‌اند کافیهست و جواب خوب است بگفته ناصرالدین شاه که «خيام شاعر خیلی بزرگی نبوده است و هر يك از شعرای دربار من به از او شعر میگوید». شاید امروز هم در ایران اشخاصی باشند که در این باب با ناصرالدین شاه هم عقیده باشند و حتی اینکه شخص خود را برتر از خيام بدانند. مسامأ عده‌ای نیز هستند که منکر شاعر بودن خيام اند، و معتقدند که بالفرض خيام شعری گفته باشد هم محال است که بتوان يك رباعی یافت که در صحت و اصالت آن هیچگونه تردید و شکئی نباشد و از روی سند محکم و موثق بتوان نسبت آن را بخيام محرز و مسلم دانست. شاید اینها نسخه‌های قدیمی رباعیات خيام مورخ ۶۰۴ (کیمبریج) و ۶۱۹

۱ - Major P. M. Sykes A Pilgrimage to the Tomb of Omar Khayyam in the Magazine Travel and Exploration, II, 129 - 138, London, Sept 1908

(نیویورک) و ۶۵۸ (دبلین) را هم سند ندانند، یا بگویند قبل از این تاریخها کسی یا کسانی این رباعیات را بنام عمرالخیامی ریاضی جعل کرده اند!

عقاید این اشخاص خواه صحیح باشد و خواه باطل، «علی العجالة» بآن کاری نداریم، اما این قدر را هیچکس منکر نمیتواند شد که فرضاً هم خیام اصلاً یک رباعی نگفته باشد بنقد در تمام سطح زمین و در میان عموم یا غالب اقوام و ملل، نام خیام بعنوان شاعر و گوینده رباعیات مخصوصی مشهور شده است و اثر خود او هم از قبر بیرون می آمد و میگفت: «من بیچوجه رباعی نگفته ام» باز تأثیری نداشت، و در اعتقاد مردم تزلزلی حاصل نمیشد.

مبلغی رباعی، یا از گفته خیام و یا از گفته عده ای از شعرا و ادیبان کهن و مختلف ایران، با اسم عمر خیام فیلسوف و حکیم و ریاضی دان، بزبانهای انگلیسی و فرانسه و آلمانی و عربی و ژاپنی و هفتاد هشتاد زبان دیگر ترجمه شده است، و درین واسطه خیام در عالم از همه شعرای ایران مشهورتر گردیده و بسیار اتفاق می افتد که در وقت دیدن زن غیر ایرانی از ایران و ایرانی غیر ازین چیزی نمیدانند که خیام گویند و در وقت يك نفر منجم ایرانی بوده است. خواه ناصرالدین شاه پندت و خود پندت ایرانیان باید سرافراز و مفتخر باشیم که چنین سعری پندت داده اند و در وقت مفتخر هستیم.

سخن از بوته دل سرخ نشابور بوده است آن را بر سه قبر مرگ در میان بزرگان گورستان بودند. آرامگاه فیتزجرالد در خارج کلدیسی گورستان است که در آن گورستان (Boulge) ساخته اند و این بزرگ در میان شهر بود و در آن گورستان است که از ولایت شرقی انگلیس است. هفت عمر خیر و صلوات بر او باد. این قبر است قرار گذاشته بودند که هر ساله آن را با عطر و گل و گلاب و سایر چیزها و مراقبتی از این دو بوته گل سرخ بکنند و چون آنجا میرفتند و آنجا می ایستادند از تخم این گل چند بوته دیگر در آن جا بکارند و در سال ۱۹۱۳ بمشرفان گورستان جنات عالمگیر اول این دو بوته گل خشک شد، و از بوته های دیگری که از آنها شرفه

شده بود چند شاخه‌ای گرفتند و در سال بعد باز با رسوم و تشریفات در سر قبر فیتزجرالد کاشتند. اعضای کلوب عمر خیم هر سال در فصل تابستان و موسم گل بزیارت این قبر میرفتند، و باغبان کاخ بلج از بوته‌های گل نشابور مواظبت میکرد و این دو درخت گل مشهورترین گل سرخ انگلستان شده بود، و میشد گفت که يك گوشه محوطه این کلیسای انگلیسی نمونه‌ای از خاک ایران شده است.

اما بمرور زمان حوادثی پیش آمد: کاخ بلج را فروختند، آن باغبان مرد، جنگ عامگیر دوم در گرفت، صاحب جدید آن کاخ و باغبان او و اعضای کلوب عمر خیم گرفتاریهای دیگر داشتند، و از همه بدتر اینکه این ناحیه بواسطه اینکه بساحل شرقی اندالیز نزدیکست بدست نظامیان سپرده شده بود و آمد و رفت مردم غیر نظامی بآن حدود ممنوع بود، خلاصه این که از درختان گل سرخ نشابور مواظبتی نشد. جنگ تمام شد و مردم توانستند به معنویات و حقایق و لذایذ زندگی پردازند. در سال ۱۹۴۵ که جمعی از عشاق رباعیات خیم بیدار این قبر رفتند دیدند که پیچکها و علفهای هرزه گرداگرد آنها را گرفته است. با چاقوی جیبی آن گیاهها و پیچکها را بریدند و از ریشه کنندند و زمین آن را قدری صاف کردند. و یکی از ایشان نامه‌ای بمدير ضمیمه ادبی تایمز نوشت و توجه مردم را باین دو درخت گل جلب کرد. در دنبال آن اشخاص دیگر مراسلات نوشتند و بقول رفیق تبریزی من «سر و صدای بلند شد» و انجمن عمر خیم بفکر این افتاد که باز ترتیبی برای تعهد و مراقبت این دو درخت گل بدهد، اما مطلب قدری غامض شده بود. ومعلوم نبود که آیا کالج کریستی (از مدارس کیمبریج) که صاحب فعلی پارك و کاخ بلج است باید از آن مواظبت کند یا خانواده فیتزجرالد یا انجمن عمر خیم.

این بود وضع و حال در ۱۹۴۱. امروز هشت سال از آن موقع گذشته است، و من نمیدانم که آن اشکال رفع شد یا نه، و وظیفه نگهداری آن قبر و آن دو گل بمهده کسی یا مؤسسه‌ای متحول شده است یا حال بر آن قرار باقیست که بود!



### نسخ خطی و چاپی رباعیات خیام

آقای سعید نفیسی در خطابه ای که در انجمن دوستداران کتاب ، در کتابخانه ملی تهران ایراد کرده اند چنین گفته اند:

قدیم ترین کتابی که رباعی خیام در آن هست تاریخ الحکماء تألیف شمس الدین محمد بن محمد شهر زوریست که در میان سالهای ۵۸۶ و ۶۱۱ تألیف کرده است و پس از آن مرصاد العباد تألیف نجم الدین رازی معروف بدایه است که در ۶۲۰ تألیف کرده است . ازین قرار از آغاز قرن هفتم یعنی تقریباً نودسال پس از مرگ امام عمر خیام ، اطلاعاتی درباره رباعیات او داریم .

قدیم ترین نسخه ای که در جهان هست نیز از همین تاریخ است و آن نسخه است از مجموعه ای شامل منتخبات اشعار سنائی و معزی و سوزنی و رباعیات عمر خیام . غیاث الدین محمد بن یوسف بن عیسی ۵۵ در ماه رجب ۴۰۴ هجری قمری در این نسخه ۲۵۱ رباعی هست و آن نسخه متعلق به آقای عبید قاسم قاسم معروف بود و اینک در کتابخانه دانشده کمبریج در انگلستان است و امروز در بریتانیا در اندامیسی از روی آن ترجمه ای در لندن انتشار داده است

بعد ازین نسخه ۴۰۴ قدیم ترین نسخه ای که در جهان معروف است نسخه است که متعلق به چسترفی از دانشگاه ویشن لندن است و این نسخه شعری ۱۷۲ رباعی و محمد قاسم نیت شیرازی در ۵۸۸ هجری قمری رسیده است و این نسخه در همان آربری در ۱۹۴۹ در لندن چاپ کرده است . این نسخه در ۴۰۴ نسخه شده است

در سال ۸۷۶ بار احمد بن حسین رشیدی در تبریز در ۴۰۴ نسخه ای از رباعیات مضمون در کتاب مقام طریخ جمع کرده است ، و این نسخه در ۱۰۰۰ نسخه در ترکیه نسخه های متعدد از این کتاب هست و در ۱۰۰۰ نسخه ای از قرن دهم بعد هر نسخه ای خطی از این کتاب در ۱۰۰۰ نسخه ای از قرن دهم پیش افزون تر است و از این جا معلوم میشود که از قرن دهم بعد هر نسخه ای از این کتاب

۱- نسخه های موجود در ایران ۶۱۹ نسخه ، در هند ۵۶۰ نسخه ، در ترکیه ۱۰۰۰ نسخه

که هر چه بیشتر میخواستند اشعاری را بعمر خیام نسبت دهند و ناچار اشعار دیگران را که به پیروی از خیام سروده اند یا اندک شباهتی باشعر امام عمر خیام دارد در مجموعه های رباعیات داخل کرده و بنام وی بسته اند .

تا کنون من رباعیات عمر خیام را از روی ۱۶۲ کتاب یا مجموعه رباعیات منسوب به او استخراج کرده و در ورقهای جدا گانه نقل کرده ام و شماره رباعیات منسوب به او به ۱۲۲۴ می رسد و چون قدیم ترین نسخه ای که در دست داریم یعنی نسخه ۶۰۴ تنها ۲۵۱ رباعی دارد پیداست که درین مدت ۷۶۷ سال ۹۷۳ رباعی دیگر بنام امام عمر خیام انتشار داده اند . اما نمیتوان گفت که همه این ۹۷۳ رباعی از او نیست و از دیگرانست ، زیرا که در نسخه های معتبر که در قرنهای ۷ و ۸ و ۹ فراهم شده برخی رباعیات هست که در نسخه ۶۰۴ نیست و از بیان سخن و روش شعر نیز پیداست که از عمر خیامست . مثلاً مجموعه ای از اشعار فارسی هست که در عهد بن یغمور نامی در قرن هفتم تدوین کرده و نسخه ای از همان زمان در کتابخانه دانشگاه مدراس در هندوستان هست و گذشته از آنکه خط و کافن گواهی میدهد که از قرن هفتم است ، چون پس از سعدی از شاعر دیگری در آن مجموعه اشعاری نیست مسلم میشود که در قرن هفتم تدوین شده است . در این مجموعه هفت رباعی بنام خیام هست که پنج رباعی از آنها تا کنون در هیچ نسخه دیگر دیده نشده و از لحن سخن کاملاً پیداست که از عمر خیامست . یکی از آنها اینست :

بمرون ز هزار پرده در پرده دری  
ایمن شده ام ز فضات از پرده دری .

ای ذات منزله تو از عیب بری  
در پرده هزار معصیت هست ترا

دیگری اینست :

وی گاه ضعیف کوه بر خویش منه  
چندین امل دراز در پیش منه .

ای جان دل ریش بر جهان بیش منه  
کوته تر از آنست که پنداری عمر

دیگر این رباعی :

مرغی است مراد دل که در دام تو نیست  
( تعلیقات چهارمقاله ۴۵ )

بشنو سخنی که جز سرانجام تو نیست

گر کیره تو سن فلک رام تو نیست  
دیگر این رباعی :

دل تنگ مکن که این درایام تو نیست

ای بار عنا شخص ترا فرسوده!  
آسایش خود زرنج بسیار مجوی  
و این رباعی :

چندین چه خوری غم جهان بیوده!  
کزرنج تو دیگری شود آسوده.

گر چرخ ترا خدمت پیوست کند  
مگذار جهان را که ترا مست کند

بپذیر ازو که آخرت پست کند  
در گردن معشوق دیگر دست کند

نکته دیگر اینست که بسیاری از رباعیات منسوب به عمر خیام بنام دیگران هم هست ولی بمجرد اینکه بنام دیگری دیده شود بیست و نهم از این رباعیات است زیرا که همان رباعی بنام دیگران هم مدرک شده و اندکی بعدی شاه شاعری آمده است که زمان او پس از زمان مسخداست که در آنجا بنام خیام آمده است این چهار رباعی نسبت به رباعی عمر خیام یا سلب القاب از رخیبی پیدا شود شریک در این رباعیات خودرشناسان درین مدت کرده اند سرسری حمله کرد سرسری مسخره و چنانچه تا کنون آنچه من جستجو کرده ام ۱۱۹۰ چیز مختلف از متن فارسی و عربی و یونانی و چندی از جمله ۵۵۵های غیر سه و انگلیسی را در دو آلبومی در تهران و در کتب خانگی چاپ شده است . مفضل ترین چیز ، نخست کتاب المشهور است که ۱۲۰ رباعی در آن است و این کتاب وینفاد در اندلسستان ده ۵۰۰ رباعی دارد و در آن کتاب ۱۰۰ رباعی که ۲۶۵ رباعی دارد

قدیم ترین چاپ متن فارسی رباعیات در ۱۸۳۳ در تهران چاپ شد و این کتاب به معنی تقریباً حدود بیست سال پیش در ۱۸۵۵ توسط مولانا شمس میرزا در لاهور دو جلد منتشر شده است

قدیم ترین چاپهای ایران ۲۲ سال پس از آن . در ۱۸۵۷ در تهران چاپ شد . سال پیش در تهران انتشار یافته است این چاپ در ۱۸۵۲ در تهران چاپ شد . رباعیات بنام ظاهر و رباعیات شیخ نظام و رباعیات مولانا راج و مولانا غلامحسین و ترجیع بندی از مولانا جلال الدین بعنوان ترجیع بند مولانا شمس میرزا در ۱۸۵۰

ناصر خسرو و اصفهانی بنام ناصر بن خسرو العلوی را هم دارد .

در اروپا نخستین کسی که متنی از رباعیات عمر خیام انتشار داده گارسن دوتاسی خاورشناس فرانسوی است که در مجله آسیائی پاریس در سال ۱۸۵۷ یعنی ۹۵ سال پیش، ده رباعی را با ترجمه فرانسوی منتشر کرده است . اما پیدا است که بیشتر شهرت عمر خیام و انتشار رباعیات او از وقتیکه که ادوارد فیتزجرالد شاعر معروف انگلیسی برخی از آنها را بشعر انگلیسی در آورده است .

در ۱۸۵۹ یعنی در ۹۳ سال پیش گو در ریچ یکی از کتابفروشانهای درجه دوم لندن که سر همین کار معروف شد و بر اعتبار او بسیار افزود ، رساله بسیار کوچکی بقطع جیبی در ۳۴ صفحه بعنوان « رباعیات خیام شاعر منجم ایرانی » انتشار داد که نام مؤلف و گوینده اشعار هم در آن نبود . درین مجموعه ادوارد فیتزجرالد که بر سر همین کار می ایست از معارف انگلستان بشود ترجمه منظوم هفتاد و پنج رباعی را انتشار داده بود و چنان خود از نتیجه این کار مشاکوت بود که نام خود را در پشت کتاب چاپ کرده بود .

هر چند که این اشعار بنام رباعیات عمر خیام منتشر شده و به بسیاری از زبانهای شرق و غرب آنها را بهمین عنوان ترجمه کرده اند ، اما در حقیقت همه آنها از گفتار امم عمر خیام نیست . فیتزجرالد خود زبان فارسی را خوب نمیدانسته و تنها چند مدتی در نزد ادوارد کاول از استادان زبان سنسکریت و فارسی درس خوانده است . ادوارد کاول مجموعه ای از اشعار فارسی داشته که در آن برخی از رباعیات خیام بوده است و آنها را لفظاً ترجمه می کرده و فیتزجرالد ترجمه شفاهی او را نظم می کرده است . و همه اشعار آن مجموعه بنام خیام معروف شده است .

این چاپ اول ترجمه فیتزجرالد با اندازه ای مطلوب واقع شد که امروز اگر در بازار پیدا شود چندین هزار لیره خرید و فروش میکنند . از آن روز تا کنون با اندازه ای این اشعار مطلوب است که سالی نیست چندین چاپ تازه از این کتاب در انگلستان و آمریکا انتشار ندهند . نخستین بار که در آمریکا این کتاب منتشر شد ، ۱۸۷۸ یعنی ۷۴ سال پیش و ۱۹ سال پس از چاپ اول لندن بوده است .

تاکنون بیش از ۱۳۹ چاپ ترجمه رباعیات فیتزجرالد را دیده‌ام که در انگلستان و آمریکا انتشار داده اند و دامنه این کارباندازه‌ای وسعت گرفته که یک کتاب حجیم مخصوص شامل آنچه در اروپا در باره رباعیات عمر خیام چاپ شده در بیست سال پیش در انگلستان منتشر شده است. اغلب این چاپها با تصاویر بسیار جالبی از بهترین نقاشیهای اروپائی است و برخی از نقاشان بواسطه تصاویری که برای رباعیات عمر خیام ساخته‌اند معروف شده‌اند. از آن جمله است دموئند ولانک که در دهه ۱۹۱۰ میلادی جهت از معارف اروپاست. برخی از چاپها باندازه‌ای مرغوب شده که بارها عیناً آنرا از نو چاپ کرده‌اند از آن جمله است چاپ کتابفروشی جورج هیلد. دهه‌های ۱۹۱۰ تا ۱۹۴۰ که من اطلاع دارم بیست و یک بار تجدید چاپ کرده‌اند.

ترجمه فیتزجرالد باندازه‌ی در اروپا رواج یافته که به سبب سیر از آن در ترکیه و نیز نقل کرده‌اند مانند فرانسه و آلمان و ایتالی و اسپانیا و یونان و مصر و آمریکا و سوئدی و دانمارکی و نروژی و لهستان و روسی و مجاری و هند و چین و ترکیه عربی. دهی هم ترجمه‌های دیگری مانند ترجمه فرانسه و آلمان و روسی و سوئدی و اردو و زمنی و ترکی و کرچی و سه‌گانه در آن چاپ شده‌اند. در ایران هم منتشر شده است.

چند نمونه از ترجمه‌ها که در ایران چاپ شده است: ترجمه سید محمد باقر خراسانی در ۱۲۲۰ شمسی ۳۲۰ بیت، ترجمه سید محمد باقر خراسانی در ۱۲۲۰ شمسی ۱۲۰ بیت، ترجمه سید محمد باقر خراسانی در ۱۲۲۰ شمسی ۱۲۰ بیت، ترجمه سید محمد باقر خراسانی در ۱۲۲۰ شمسی ۱۲۰ بیت.

نکته دیگری که دربارهٔ ترجمه‌ها باید گفت آنست که در ایران و در هند و در سوئدی و در دانمارکی و در نروژی و در لهستان و در روسی و در مجاری و در چین و در ترکیه عربی و در سوئدی و اردو و زمنی و ترکی و کرچی و سه‌گانه در آن چاپ شده‌اند. در ایران هم منتشر شده است.

جلالی دارند که معروف شده است. در میان نقاشان اروپائی نیز میتوان بسهولت نام ده پانزده نفر را برد و دوتن از آنها که ادموند دولاک سابق الذکر و بولد ریچ باشند درین فن شهرت جهانی دارند.

ص ۱۰۰ س ۶ خواجه امام مظفر اسفزاری، یکی از اعظم منجمین است، و اوست که با عمر خیام و جماعتی دیگر از اعیان منجمین در سنه ۴۶۷ بفرمان ملکشاه سلجوقی رصد معروف ملکشاهی را ۵۵ رصد جلالی نیز کویند بستند. و این اثر در حوادث سنه ۴۶۷ ازو به «ابوالمظفر اسفزاری» تعبیر کرده است<sup>۱</sup> (حجق).

آقای تقی زاده در گاه شماری ص ۳ نوشته اند: «بودن نوروز در اعتدال ربیعی و شروع سال از اول بهار از آثار ملکشاه سلجوقی ۴۶۵ تا ۴۸۵ واضع تاریخ جلالی یا ملکی و منجمین مشاور او که از آن جمله عمر خیام و حکیم نوکری و میمون بن نجیب واسطی و ابوالمظفر اسفزاری و غیرهم بودند میباشد.»

و در حاشیه همان صفحه نوشته اند: «بقول قطب الدین شبرازی در تحفه شهید (نسخه خطی برلین) و همچنین در کتاب دیگر وی «نبایة الادراک فی ذرایة الافلاک» (باز نسخه برلین) این منجمین هشت نفر بودند.»

و در ص ۲۱۱ همان کتاب نوشته اند: «ابوالمظفر اسفزاری همانست که در چهار مقاله نظامی عروضی سمرقندی باسم خواجه امام مظفر اسفزاری ذکر شده و در آن کتاب (صفحه ۳۳ طبع آقای قزوینی و ارفاق گیب) از معصومیت و «مجلس عشرت» وی باخیام در سنه ۵۰۶ در نیشابور سخن میرود. همکاری این دو نفر دانشمند در سنه ۴۶۷ در وضع تاریخ جلالی و هم نشینی آنها در ۲۹ سال بعد در نیشابور هم از اتفاقات غریبه است.»

نیز آقای تقی زاده سنه ۴۶۷ مذکور در عبارت مرحوم قزوینی را درست میدانند و در گاه شماری ص ۱۶۷ نوشته اند: «(تاریخ جلالی یا ملکی را) ملکشاه سلجوقی در سنه ۴۷۱ هجری قمری زققی که اعتدال ربیعی در ۱۹ فروردین ماه قدیم واقع بود

۱- رجوع کنید بس ۲۱۲ (حجق) چاپ قزوینی ص ۳۱۶ تعلیقات حصار...

تأسیس نموده و اول سال را در اول حمل (روز اول بیار) قرارداد، و بیمن جهت نوروز را  
 که تا آن وقت در سال شمسی بسیار بود ثابت گردانیده و بنوروز سلطانی معروف شد. . .  
 آقای مدرس زناوی در مقدمه «رساله آثار علمی یا کائنات جو» (ص ۱ بعد)  
 نوشته اند:

«خواجہ ابو حاتم مظفر اسفزاری، از مشہیر حکماء و معارف منجمین و دانشمندان  
 ایرانی است کہ در نیمه دہ قرن پنجم و اوایل قرن ششم میلادی در باحکیمہ عمر حیمہ  
 معاصر و همزمان بوده است .

شرح حال این حدیث پرور است . . .  
 آنچه صاحبان راجہ در تذکرہ ابو حاتم مذکورند و مندرج در تذکرہ ابن خلدون و  
 روشن نام بدست آمده .

در همین کتاب مذکور است کہ در آن سراجی از مشہورترین علمای آن زمان  
 است و ابو الحسن برقی است که در آن کتاب مذکور است . . .  
 ظہر آنچه مشہور است در شرح ابو حاتم و در تذکرہ ابن خلدون و در  
 تذکرہ ابن کثیر است .

حسین نور سید . . .  
 تذکرہ ابن کثیر . . .  
 روز گذشت

تیسری . . .  
 در خطبه . . .

سپس حسین نور سید . . .  
 در خطبه . . .

در خطبه . . .  
 در خطبه . . .

در خطبه . . .  
 در خطبه . . .



**نام و کنیہ ۱-** نام و کنیہ او چنانکہ ذکر شد ابو حاتم مظفر است، و در ہر جا کہ نام او با کنیہ با ہم آورده شدہ بہمین صورت (ابو حاتم مظفر) دیدہ میشود، و لیکن ابن اثیر در کامل التواریخ در ذیل حوادث سال ۴۶۷ و بتبع او ابوالفدا و مورخین دیگر کہ ذکری از تاریخ جلالی<sup>۲</sup> و بستن رصد بنام ملکشاہ کردہ و نام حکماء و منجمین و ریاضیین کہ در آن کار شرکت داشتہ بردہ اند، اورا ابوالمظفر نوشتہ اند کہ تصور میشود کنیہ اوست، و با گفتہ ہای معاصرین او مانند نظامی عروضی در چہرہ مقالہ و شہمردان بن ابی الخیر در نزهت نامہ علائی و خازنی در کتاب میزان الحکماء و ابوالحسن بیہقی در کتاب تتمہ صوان الحکماء و از پس آنہا شہر زوری در کتاب نزهة الارواح و تصریح آنہا بنام و کنیہ او (ابو حاتم مظفر) جہی تردید در اشتباہ ابن اثیر و پیروان او نیست.

**پدر ۱-** در نام پدرش ظاہراً اختلافی نیست، و در میزان الحکماء و نزهت نامہ ہر دو نام پدر او اسمعیل آورده شدہ است.

**نسبت ۱-** و نیز چنانکہ معاصرین او ہمہ نوشتہ اند وی از اہالی اسفزار کہ شہر کی از خراسان پیشین و حالیہ جزو خاندان افغانستان است بردہ، و اینکہ در بعض کتب مانند تاریخ ابی الفدا و کفر الحکماء ترجمہ تاریخ الحکماء شہر زوری و تذکرۃ النوادر (دریات موضع) اورا اسفزاری و در رسالہ دیکری اورا شیرازی نوشتہ اند، مسلماً اشتباہ و ناشی از نزدیکی صورت کتبی اسفزار و شیراز است، و از ہمین روست کہ دیدہ میشود گاہی نقل ترجمہ بخلاف اصل است و یا در دو نسخہ از یک کتاب در یکی اسفزاری و در دیگر اسفزاری ضبط شدہ است و لیکن چون در کتب معاصرین او عموماً اسفزاری است مسلماً صورتی دیگر آن غلط است.

۱- عنوان بزرگ، ترجمہ است، و ما...  
 سلطان جلال الدین مغلشہ ساجہ فی السنہ ۵۶۵-۵۶۵ است و سبب و سبب این تری...  
 در آن زمان تاریخ فرس مستعمول بود، بجهت عدم کیسہ و اوائل ساجہ مختلف میسرت...  
 روزگار کہ در مجالس سلطان راہ داشتند ترجمہ عمر انجمی و مظفر اسفزاری و میمون التجیب توسط  
 (ابو العباس اللوگری و عبدالرحمن الخازنی) بر آن اتفاق نمود کہ تاریخ جامع کنند کہ او آن سال  
 ہمیشہ در آن موسم باشد و ہر روز معین معین شود و این سبب ہمہ پادشہ روزگاری تمام پس این تاریخ  
 وضع کردند و عندئش نزد بعضی کشندہ بنجر نوسن سنہ ۵۶۷ ہجری است و بر بعضی دیگر جمعہ دہم  
 رمضان سنہ ۵۷۱ چنانچہ تفاوت ۱۰۹۷ روز باشد و سبب اختلاف معلوم است امیرس بجوی بیشتر نظر  
 آقوی تقی زادہ را درین باب آورده ایم.

**تاریخ ولادت -** تاریخ ولادت معلوم نیست ، لیکن زمان تقریبی آنرا میتوان بحسب تعیین کرد ، چہ چنانکہ ابن الاثیر در کتاب تاریخ کامل در ذیل حوادث سال ۵۶۷ ذکر کردہ ، وہہچنین جمع دیگر از مورخین آورده اند در این سال ملکشاہ و خواجہ نظام الملک وزیر برای اصلاح تاریخ و بستن رصد عده ای از حکماء و منجمین و ریاضیین را کہ امام عمر خیام و ابو حاتمہ مظفر در آن جمع بودند اصفہان دعوت کردہ و آن بر حسب فرمان باصلاح تاریخ مشغول شدند ، و ابو حاتمہ را در آن وقت مسلمہ شہرت بسیاری بودہ و در زمرہ بزرگان و رجال علمہ محسوب میشدہ ، پس اکثر ائمہ سن او در آن موقع سی سال فرض شود ولادتش باید در حدود ۵۳۷ یا پیش از آن تاریخ باشد .

**احوال وی ۱- از دیگر احوال و چندویسی از زندگی علمی و معنوی آن بزرگوار**  
 ہمچنین اسانیدی ده از آنہا علوم فلسفہ و فنون ریاضی را آموختہ و علوم نجومی خود را از آنہا فراگرفته هیچ آدھی و اطراعی بدست نیامد چنانکہ شمس در اولین روز و دیگر تواریخ است کہ «خواجہ تصدق املات و زبور بہر مہمندی و جہت سیرت و تفسیر مثل عمر بن ابراہیم خیام مظفر سمرقانی و مہمونی بن جہت تفسیر افسانہ و تفسیر در کتاب روز و فرس را یعنی روز رسیدن آفتاب بہ زمین و تفسیر حوالہ افسانہ قمر زداند . و در شہندان عدت ۱۸ سال مہمونی حدیث خود بہ روزگار و تفسیر در ۵۸۵ مہمندی ماند ، آن زمان بعضی از علمای جمعیت علمای سمرقانی کہ میتوان گفت کہ ابو حاتمہ نیز از سال ۵۶۷ تا ۵۸۵ در اصفہان مہمندی و بعدہ بخراسن ۵۸۵ تا ۵۹۵ مہمندی و بعدہ بہ اصفہان عروضی اورا بہ عمر خیام در آنجا دیدہ است ، و بعد از آن در اصفہان از شہیدان ساختہ خود بہرہ دارانہ است نتیجہ ہر روز ہر روز

**وفات ابو حاتمہ -** در کتاب شہرستانہ ۵۹۵ مہمندی  
 رخ قی خان ہدایت ، مرگ او پس از ۵۹۵ مہمندی در اصفہان  
 در سن نسبت چہ شہ مردان بن ابی الحیرہ ۵۹۵ مہمندی در اصفہان  
 در اوائل فرین ششم مقام علامہ المذہب ابو نالیجہ در کتاب شہرستانہ مہمندی  
 اصفہان کہ در ۵۹۵ مہمندی





الی امکان وجود مراکز الفلزات عالی عموده استقراء و رصداً لما معین الا انهم بشر الی  
 کمیة ابعادها عن المحور اجزاء و عدداً و لا الی شیء من اعمالها سوی شکل المیزان و  
 سماه میزان الحکمة، و معنی الی رحمة الله تعالی قبل اتمامه و تدوینہ .

و در ترجمه همین کتاب میزان الحکمة عبدالرحمن خازنی در باب ترازوی حکمت  
 و جهت انتساب آن بارتشمیدس و ذکر حکمای پیشین و متأخران که در آن سخن گفته اند،  
 در فصل چهارم آن چنین آورده شده: «... و بعد از آن در این دو ات قاهره امام ابوحنیف  
 عمر الخیامی در آن نظر کرد و بردستی آن برهان بیاورد و امام ابی المظفر اسفزاری  
 مدتی در آن تامل میگرد، و در آن معنی چند زیادات بیندیشید، و آنرا میزان  
 الحکمة نام کرد و پیش از آنکه آنرا تمام و بیانش برد بجوار رحمت حق رفت تغه ده الله  
 بر رحمة الله...»

و در تذکره النوادر از خاتمه کتاب میزان الحکمة ده ضمه از مؤلف دیگری  
 غیر خازنی باشد در باب اقسام ترازوها و آلات آن عبارات ذیل نقل شده<sup>۲</sup>: «و تفصیل  
 عن فی التصنیف من الآلات و الموازن المذکورة فی الکتاب عشرة: اولها السانج المشهور  
 ذو الکتفین، و الثانی المیزان الکافی<sup>۳</sup> ذو ثلاث کفیات، و الثالث ذو الکتفین، و العلامات  
 لارتشمیدس، و الرابع ذو الشعیرات و الکتفین: احدهما مسئلة سيطرة، و الثانیة ثبته  
 لوجه دین زکریا الرازی، و الخامس الجامع ذو کفیات لشیخ الامام ابی حاتم المظفر بن اسمعيل  
 الاسفراینی (لذا)، و السادس میزان الصرف<sup>۴</sup>، و السابع الفیان المظفر، و الثامن  
 میزان الارض، و العاشر میزان الازمان و الساعات» از آنچه از کتاب میزان الحکمة و  
 ترجمه آن آورده شد، معلوم میگردد که غیر از ابو حاتم چند نفر دیگر از حکماء دیگر  
 در ترازوی ارتشمیدس و ساختن نوعی از آنها اندیشه کرده و هر یک بر آن چیزی  
 افزوده و آنرا تکمیل کرده، و بعضی در آن باب رسائی نیز پیداخته اند. و دیگر آنکه  
 از اقسام ده گانه ترازوها، ده در کتاب میزان الحکمة ذکر شده سه یا چهار نوع آن

۱- ترجمه میزان الحکمة عبدالرحمن خازنی - سخن خانی - انتشارات آستان قدس - سویل  
 ۲- تذکره النوادر من المخصوصات العربیه جلد اول، ص ۳۰ - تذکره نوادر - ص ۵ - و معتبر کتاب  
 ۳- در النوادر مذکور است .

آن نتیجہ اندیشه و فکر ابوحانہ است ، و از این رو میتوان دریافت که وی در این راه  
 بیش از دیگران زنج کشیده ، و چنانست که بعضی گفته اند : « دوره زندگانی خود را  
 در این راه صرف کرده است » . و سه دیدگر آنکه ابوحانہ را نیز رسانای نده میران  
 الحکمة راجع بخصوصیت این ترازو بوده که قبل از رسیدن آن پیش در خدمت  
 است ، و از کلام ابوالحسن بیهمی ظاهر است که ابوحانہ این ترازو را ساخته و آنرا  
 کاملاً پرداخته و سلطان اعظم یعنی سلطان سنجر ندیده دانسته است .

**آثار او -** از آن پس پیری ده ، دو نسبت داده اند به او و در مورد بحسب احسان  
 بجا نیست . و همه آثار در اثر حوادث بود سبب آنکه چون میران آنرا در  
 در روز گذر خویش بوده کم کم زمین زلزله را مشاهده می کرد و در این روزها  
 مانده ، بنابراین چگونگی حوال و مقدار عیب ترازو را در آن روزها  
 برد . و او را چنانکه بوده نمیتوان ساخت . که ابوالحسن میران را در  
 در تمامه صوان الحکمة گوید : « او را میران است ترازو در آن روزها  
 خیاره منقرات و معجزات داشته و آنرا در آن روزها خیاره منقرات  
 چند که گفته اند و بر آن ترازو می نوشتند و در آن روزها  
 عوین و جرات و فیل و فیل و جرات و فیل و جرات و فیل و جرات  
 در آن روزها که در زیر آن آید ، ده نده و عملی در آن روزها  
 میباشد . سخنان کبار موجود است .

- ۱ - حصار صوم قیلس که سیزده سال در آنجا بود
  - ۲ - زمامت از او در آنجا بود
- بیش از سال ۵۰۰ هجری در آنجا بود و در آن روزها  
 بزبان سده در آنجا بود و در آن روزها  
 ۱ - در آن روزها که در آنجا بود  
 ۲ - در آن روزها که در آنجا بود  
 ۳ - در آن روزها که در آنجا بود  
 ۴ - در آن روزها که در آنجا بود  
 ۵ - در آن روزها که در آنجا بود  
 ۶ - در آن روزها که در آنجا بود  
 ۷ - در آن روزها که در آنجا بود  
 ۸ - در آن روزها که در آنجا بود  
 ۹ - در آن روزها که در آنجا بود  
 ۱۰ - در آن روزها که در آنجا بود

از نمونه‌های خوب زبان فارسی است، و با ترقیات شگرفی که بزمان ما در علوم و  
عنوان طبیعی حاصل شده چنانکه علوم طبیعی امروز را نتوان با طبیعیات پیشین قیاس  
کرد. و با آنکه در اثر تکمیلی که در علوم پدید گشته اختلاف آنها بسیار شده، باز در  
بازدهای از مسائل این فن و آنچه در این رساله آمده است می بینیم که در آن تغییری راه  
رفته و نتیجه افکار عالمه امروزه تقریباً همانست که بوده، و جز در بعضی جزئیات تفاوتی  
در آنها ندیده نمیشود.<sup>۱</sup>

رساله مذکور را آقای مدرس رضوی تصحیح و در تهران بسال ۱۳۲۰ چاپ و  
منتشر کرده اند.

۳- علاوه بر رساله مذکور که آقای مدرس نقل کرده اند، اخیر رساله‌ای دیگر  
در این باب، مدد بنام «رساله‌ها»<sup>۲</sup>

عجایب هندای خطی در کتابخانه ملی ملک بشماره ۳۱۸۳ موجود است. همان  
سال در پابل.

۴- آقای فاضل ملک از جمعیست نام «محلیم» که خط این رساله جز خطی است که در  
غورستان کتب دیگر بدان نوشته شده.

۵- «شرح رساله از همان زرمونراخو چه ابوعلی سینا بخط فاضل ابو فتح منجه  
که در سنه ۸۵۰ هجری نوشته»

در این رساله آمده که شرح بجمادات و علی الله علی محمد و آله اوجه بین  
که در بیح بود الا اننا انما نؤمن بشئوا من سنه همان و از بعین و خمسه نه ۵۹۸ هجری که در بیح  
احمید المصنف.

۱- این رساله در کتابخانه ملی ملک در شماره ۳۱۸۳ موجود است. همان سال در پابل.  
۲- «رساله‌ها» مدد بنام «رساله‌ها» در کتابخانه ملی ملک در شماره ۳۱۸۳ موجود است.  
۳- «رساله‌ها» مدد بنام «رساله‌ها» در کتابخانه ملی ملک در شماره ۳۱۸۳ موجود است.  
۴- آقای فاضل ملک از جمعیست نام «محلیم» که خط این رساله جز خطی است که در غورستان کتب دیگر بدان نوشته شده.  
۵- «شرح رساله از همان زرمونراخو چه ابوعلی سینا بخط فاضل ابو فتح منجه که در سنه ۸۵۰ هجری نوشته»





ساجوقیه عمادالدین کاتب مفصلاً مسطور است بدست یکی از ممالیک سلطان سنجر مقتول گردید<sup>۱</sup> . (چق)

ص ۱۰۴ س ۱۴ ، از حله روی بغداد نهاد - سهواست صدقته بن مزید هر در عزیمت اخذ بغداد نمود و مابین او و خایفه المستظهر بالله وحشتی دست نداد بلکه خلاف مابین او و سلطان محمد بن ملکشه بود<sup>۲</sup> . (چق)

ص ۱۰۴ س ۸ ، در شهور سنه سبع و اربعین و خمسمایه - همین تاریخ صحیح و مطابق با غالب مورخین است و در تاریخ گزیده در ترجمه سلطان سنجر این واقعه را در سنه ۵۴۶ ذکر کرده و آن سهواست . (چق)

ص ۱۰۴ س ۹ ، سلطان علاء الدین - یعنی سلطان علاء الدین غوری هم در فیهما سوز<sup>۳</sup> . (چق)

ص ۱۰۴ س ۹ بدر او به - او به فتح همزه و سکون او و فتح به - موحد و در آخر ها اصلی فریده ایست از اعمل هرات و منسوب آن او بهی است (بقوت) . این الاثر در حوادث سنه ۵۴۷ گوید «فنهپ عسکره (ای علاء الدین) تاب او به و مهرباد من هراة البرود» . در جامع التواریخ در تاریخ سلطان سنجر گوید : و در صحراء او به هریو البرود سفلی . سلطان غور مصاف داد . (چق)

ص ۱۰۴ س ۱۱ ، شمس الدولة والدین محمد بن مسعود - دود از موک شمسبانیه با عین و پسر فخرالدین مسعود است<sup>۴</sup> . (چق)

ص ۱۰۴ س ۱۳ ، بر نقش هریوه - از بزرگان امراء سلطان سنجر است<sup>۵</sup> . (چق)

۱- رجوع کنید تاریخ الساجوقیه عمادالدین کاتب المصنفین طبع هونسم، ص ۲۶۵-۲۶۷ و این الاثر در تاریخ سنه ۵۱۳ هجری (چق) ۲- بری انصیب این واقعه رجوع کنید سن الاثر در حله سنه ۵۰۲ (چق) ۳- رجوع کنید ص ۱۵۶-۱۵۹ (چق) ص ۱۵۰-۱۵۳ تعیقات حصر ۱- حله سنه ۵۰۲ (چق) ۴- رجوع کنید ص ۹۲ (چق) ص ۲۳۲ تعیقات حصر ۱- حله سنه ۵۰۲ (چق) ۵- رجوع کنید تاریخ الساجوقیه عمادالدین کاتب المصنفین طبع هونسم، ص ۲۳۵-۲۳۶ (چق)

ص ۱۰۵ س ۸ ، حسام الدوله والدين - پسر ديگر ملك فخرالدين مسعود است<sup>۱</sup> (جق).

ص ۱۰۵ س آخر ، خداوند ملك معظم - يعنى فخرالدين مسعود اولين ملوك شنبانيد باميان<sup>۲</sup> (جق).

### حواشی مقاله چهارم

ص ۱۰۹ س آخر . فصول بقرات<sup>۳</sup> شنبانيد است شمس هفت مقاله در ضمن آن تعريف جمل ط و قوانين آن آمده . و اين مقاله ها در عهد عباس ملك كه در كتب ديگر از نقل شده معتمد المعرفه در كتب اهل هون و در كتب اهل الحاده ابو افراد المعنون به سديد و كتب اوجاع كلسه و اين كتاب است در اين بجهت شتمل آن بر قوانين عامي و عمالي در حالت نوم و آن كتاب در كتاب الفنون طبع و در كتاب قبول ج ۲ س ۱۹۴ - ۱۹۵

ترجمه بين كفت عربي الفصول جمل من (ص ۱۹۴ - ۱۹۵) در كتاب لا بقراضية في اصول الضيعة ، هتمه مشرور صحيحه در كتاب عهد الله در قانون در سابقه بس ۱۳۲ ص ۱۰۰۰ (ص ۱۹۴ - ۱۹۵) و اين كتاب (۳۰-۳۸۵) شرح بر آن دارد كه بخير است و در كتاب على فصول بقرات هتمه و بخير صحيحه در كتاب اسامدريه بس ۱۹۰۲ مسجعي ح ۱۰۰۰ (ص ۱۹۴ - ۱۹۵) نيز طبع شده است (ص ۱۹۴ - ۱۹۵)

۱- حواشی مقاله چهارم در کتاب الفنون طبع و در کتاب قبول ج ۲ س ۱۹۴ - ۱۹۵  
۲- حواشی مقاله چهارم در کتاب الفنون طبع و در کتاب قبول ج ۲ س ۱۹۴ - ۱۹۵





رازی دو قول ذکر میکند: یکی آنکه کتاب منصور بن بنام منصور بن نوح بن نصر ششمین پادشاه سامانی است و نظامی عروضی نیز بهمین عقیده است و در صفحه ۱۷۴ تصریح بدان می کند و این قول بکلی فاسد است، چه وفات محمد بن زکریای رازی باختلاف اقوال در سنه ۳۱۱ یا ۳۲۰ است و سلطنت منصور بن نوح از سنه ۳۵۰-۳۶۵ می باشد و عذر ابن خلکان که تألیف کتاب منصور بن نوح در حال طفولیت منصور بوده است وارد و غیر مسموع است. قول دیگر ابن خلکان آنست که کتاب منصور بن بنام ابوصالح منصور بن اسحاق بن احمد بن نوح است. و این قول صحیح است بشرط آنکه «نوح» را در سلسله نسب او مبدل به «اسد» نماییم.

محمد بن اسحاق الندیم در کتاب الفهرست (ص ۲۹۹ - ۳۰۰) و قطبی در تاریخ الحکماء (ص ۲۷۲ - ۲۸۱) و ابن ابی اصیبه در عیون الانبیا فی طبقات اطباء (ج ۱ ص ۳۱۰ - ۳۲۹) کتاب منصور بن نوح را منسوب به منصور بن اسمعیل می دانند و چنین کسی در تاریخ معروف نیست. ابن ابی اصیبه در موضعی دیگر (ج ۱ ص ۳۱۳ - ۳۲۰) نام او را منصور بن اسمعیل بن خاقان «صاحب خراسان و موزاء النهر» می ویسد و چنین شخصی نیز در تاریخ بی بیچو چه معروف نیست، و هم در موضعی دیگر از عیون الانبیا (ج ۱ ص ۳۱۷ - ۳۱۸) و را منصور بن اسحاق بن اسمعیل بن احمد نوشته است، اگر نام «اسمعیل» را از سلسله نسب او بزدازند همان شخص میشود که باقوت گفته است والله الموفق للصواب. (جق).

ص ۱۱۰ س ۳-۴، هدایه ابوبکر اخوینی - بدون شبهه این همان کتابی است که شهزاده فرهاد، پت نسخه بسیار بسیار نفیس قدیمی کهنه ای از او دارد. محمد قزوینی ۱۳۹۷.

آقای مجتبی مینوی در مجله یغما سال سوم شماره ۱۲ مقاله ای ممتع بعنوان «هدایه المتعمین در طب - یکی از نسخ خطی مهمه فارسی» نوشته اند. اینچنین: «این نسخه خطی فارسی که از چندین لحاظ بی نهایت مهمه است تا پنج سال پیش در ایران بود، اما اکنون در کتابخانه بادلیان در شهر اکسفرد از بلاد انگلستان محفوظ است.»

۱- چاپ قزوینی - ۱۱۵ متن کتاب حصر الامم - ۲ - ۳۶۵ ط اچفدا: ۳۶۶ (جق).

کتاب تألیف ابوبکر (یا ابو حکیم) ربیع بن احمد الاخوینی<sup>۱</sup> است از اهل بخارا و از اطباء قرن چهارم هجری ، و احتمالاً قریب بیستین می‌رود که قدیمترین کتاب طبّی باشد که بفارسی تألیف شده است . نسخه‌ای که مورد بحث است بتاریخ ۴۷۸ هجری قمری کتابت شده است ، و فقط یک نسخه خطّی فارسی می‌شناسیم که ازین قدیمتر باشد . از این دو امتیاز گذشته باید در نظر گرفت که تألیفات فارسی منشور متعلق بقرون چهارم بسیار نادر است ؛ ترجمه تفسیر طبری است و ترجمه تاریخ طبری و کتاب حدود العالم در جغرافیا و دو رساله درین نجوم از محمد بن ابوبکر طبری (یکی در شناختن عمر و یکی در شناختن اسطرلاب) و همین کتاب بعد از آن در این عصر دست نداریم . سپس از چهارصد هجری ده یکی دو رساله از این مکتب در این تاریخ تعریف از ابوالبراهیم اسمعیل مستملی بخاری بر کتاب تفسیر از ابوریحان بیرونی در این زمان تألیف شده . مگر آنکه قول صاحب کشف الظنون در باره کتابت این کتاب بزرگمهر در عصر ساسانیان به زسی ترجمه شده باشد ، که در آن صورت همین کتاب مذکور میشود و مقدمه ششمه و تصویب زهر که در اول کتاب نقلی زاده در مجله نزه معرفتی گردید و سپس ترجمه و تصویب آن کتاب در این رسیده اند هشتمی آن جمله بشماریم . حال آنکه بی همتی است که کتابت این کتاب ایران کند و کتابی از تشبیهی فارسی قرن چهارم که از کتاب زمین شناسی در چهارم و از حیث تاریخ کتابت در همین نسخه قدیم موجود است و از آن خارج شده در یکی از کتابخانه‌های اروپا قرار گیرد .

پیرداریه . . . عنوان کتاب و به مصنف در این نسخه چنین است : *کتاب طب فی لقب من تصنیف ابن بکر ربیع بن احمد الاخوینی السجری* و ترجمه آن *کتاب طب هشتمی در تصرف طبیعی* بوده است . بنا به احوال کتابت در این کتاب او آن را با نسخه دیگری مقابله کرده است و تصحیح کرده است . در این کتاب در صفحات کتاب بخط آوریده میشود ، از آن جمله : *هذا کتاب من تصنیف ابی القاسم فی الطب من نسخته* و *قائمت من نسخته حیثه و بحیثه بقدر الواسع و الضايفه و ما الخ* . *من نسخته* . *الآخر* . *لستفانتی* . *امانین* . *و سنه* . *و هذ* . *خط اصغر* . *عباد* . *و* . *و در همین نسخه* .



کتابت اصل نسخه است بدین عبارت<sup>۱</sup> :

«تم الكتاب بعون الله و حسن توفيقه عند انسلاخ شهر ربيع الاول من شهر سنة ثمان وسبعين واربعمائة . . .»

مصصح مذکور، در صفحه اول کتبه مصنف را که ابوبکر بوده است بدل به ابو حکیم کرده و در زیر عنوان یاد داشتی بتاریخ ۷۱۷ افزوده است که بموجب آن کتاب را پسرزند خود وا گذاشته است و قدری از عبارت آن این است : « این کتاب هدایه اخوین و کتائب اخوین خوانند. مصنف این ابو حکیم ربیع بن احمد الاخوانی رحمه الله علیه شاکرد محمد بن زکریا الرازی رحمه الله علیه، و چون آن بزرگ برای فرزند خود جمع کرده بود تا او را دستوری باشد و چون طبیبی کند تدبیر او بصواب بود این همیشه تجربه کرد . . .»

اما این طبیب در این عبارت مرتکب اشتباهی شده است : ربیع بن احمد شاکرد محمد بن زکریا را زنی نبوده است بلکه شاکرد شاکرد او بوده است در صفحه ۲۰۸ آمده است که : ابو زکریا نیشابوری حکایت کرد که ببغداد من مقصودم کردم یکی مفوج را بسیار دینار و بیات روز علاج کردم و بیاوردم بیست من سرکاتیز سپید انگوری تا آنکه مفوج از بانگ سست شد . و باز بیرون آوردم او را راست گشته و از بیماری بیرون آمده و استاد من نیکو داشت این سخن را و هم بوز کار نیشابوری نصیحت دند کشما مکنیت<sup>۲</sup> این، چه من مخاطره دیدم بدین علاج . و استاد من گفت ده عجب بود که بیمار اندرین معالجت هلاک نگشت یا مغزش خشک نشد . . .» و در تصحیحی که بخط ابوطالب طبیب از روی نسخه دیگری بعمل آمده است الفاظ « و استاد من گفت» بدل شده است باین عبارت که : « این ملعون دروغ میگوید و استاد من ابرقاسم مقانعی بود شاکرد محمد زکریا را زنی رحمه الله علیه ما گفت که عجب بود . . .» و در صفحه ۲۲۹ آمده است که : « و بدین مقدار که گفتم اینجا بس بود و استاد من همچنین کرد و بر رسم استاد خویش رفت محمد بن زکریا، و مگر تو پنداری داروی

۱ - کتیبه این صفحه در مجله یغما ۳ : ۱۲ چاپ شده . ۲ - سرکاتیز (مینوی) .

۳ - کشما مکنید . (مینوی) .

غریب به بود از داروی آسان، غرض باید که بیابی فأمادارو هر کدام بود روا بود» در این عبارت نیز جمله بخط مصحح مزبور باین شکل در آمده است ۵۵: «بر رسم استاد خویش رفتم ابلقاسم مقانعی، و او شاگرد محمدبن زکریا بود، و از بر رسم استاد خود رفت محمدبن زکریا در چند مورد دیگر نیز نظیر این عبارت دیده میشود ۵۵ صریح است در اینکه محمدبن زکریای رازی استاد استاد مصنف بوده است، و استاد مصنف ابوالقاسم مقانعی بوده است. از این تصریح میتوان زمان مصنف را بتقریب بدست آورد، زیرا که وفات رازی در سنه ۳۱۱ بوده است و او در برای مقانعی سی ساله بر او اخوینی سی سال دیگر بر این تاریخ بیفزائیم احتمال میتوان داد ۵۵ عین مصنف این کتاب در حدود ۳۷۱ یعنی دمی پیشتر و پستتر از این تاریخ باشد، و از این میتوان نتیجه گرفت ۵۵ این هدایة المتعمین حد اکثر چند سالی قبل از ۳۷۰ است. این کتاب در حدود ۳۷۲ تألیف شده است عقده باشد.

چون ممکن است بعضی از خوانندگان هنوز در این ضمن بر آنند که این کتاب در زبان دیگری فارسی در طب یعنی کتاب الانبیه عن حمیق لادریه از جهت زعمی که در این کتاب مقدم و در بالا اقل، آن هر زمان میشود توضیح میدهد ۵۵ این کتاب در این تألیف ابو منصور موفق بن علی البهروی) نسخه ای در کتابخانه دولتی پاریس موجود است ۵۵ آنرا السدی طوسی شاعر است خود نوشته است. و در تاریخ آن کتاب نیز آمده است که بهترین عی العجالة قدیمترین نسخه خطی فارسی میشود که در این کتاب در این معروفست. و زمان کتابت آن سی سال بر زمان کتابت این نسخه هم یادمان میشود است. و اولی که فهرست نسخه های خطی و بن و تدوین کرده و آنرا در این کتاب الانبیه را بطبع رسانده است از نظیر آن در دهه اولی که در این کتاب ۵۵ برای العیة المنصور المؤید الامیر تألیف شده است. و در این مستشرقین قبول کرده بودند و علمای جدید و از آن جمله در دهه اولی که در دهه نوشته بودند و ماهنامه نشر بطبع چندین سال بعد از این کتاب الانبیه در این تاریخ سامانی موضح شده و در این زمان تألیف آن همین است که در دوره پادشاهی منصور (۳۵۰ و ۳۶۵) بوده و این مر حوم علامه فخر رازی عیة المنصور

شدند که اسدی طوسی در پشت لوح آن نسخه خطی پس از نام بردن مصنف کتاب، جمله دعائیة حر سه الله را بکار برده، و این جمله مستلزم آن میشود که مصنف در ۴۴۷ زنده بوده باشد، و بنا برین المملک المنصور را نباید نام منصور سامانی شمرد<sup>۱</sup>، بلکه از اوصافی محسوب داشت که ابن موفق هر وی برای پادشاهی دیگر آورده است که هم عصر خود او برده و هفتاد هشتاد سالی پس از عهد منصور بن نوح میزیسته است. از این هم بگذریم.

پس کتاب هدایة المتعممین که مورد بحث عاست یگانه کتاب طبی فارسی متعلق بقرن چهارم هجری میشود که بدست ما رسیده است. کتابی است در ۶۶۱ صفحه بقطع وزیری بزرگ (سی و دو سانتیمتر و نیم در بیست و دو سانتیمتر) که ۵۵ تبش آنرا بخط بسیار خوب از نوع خطی که ایرانیان از خط معقلی استخراج کرده بودند و در قرون سوم و چهارم و پنجم هجری متداول بوده است (خط اسدی در کتاب الاشیه و خط شاگرد اسدی در نسخه ترجمان البلاغی که در استانبول است و بچاپ عکسی منتشر شده است همین شیوه است) نوشته است. کتاب منقسم بر ۱۸۳ باب است ۵۵ آنها را کاتبش بحروف جمل شماره گذاشته و فهرست آنها را در ابتدای کتاب درج کرده است تا باسانی بتوان یافت. تا صفحه ۱۶۴ کلمات علم طب است و باین عبارت ختم میشود که: «الکون بسنده در دیم از مقدمات و آغاز کنیم یاد کردن بیماریها و معالجات جدا جدا از فرق سر تا ناخن پای ...». از ص ۱۶۵ تا آخر اسامی امراض است بر حسب ترتیب وقوع آنها در اعضا بدن از بالا بیابین.

طب ابوبکر اخوینی باطبیع تابع طب ابوبکر محمد بن زکریا رازی است ده استاد استاد او بوده، و بهر حال تازه مانی که طب ابن سینا در عرض و طول عالم اسلامی انتشار نیافته بود طبی که رازی شیوع داده بود در همه جا متداول بود، و حتی پس از ابن سینا نیز بسیاری از اطباء بنام آراء رازی را همچنان ملاک طبابت خود میساختند و در تصنیفات خویش از دستور او پیروی می کردند و آراء ابن سینا را در آنچه بالسلوب

۱- رک: بیست مقاله فریبی ج ۲ ص ۲۰۲ - ۲۰۵: ترجمه احوال علامه معاصر آقای محمد

فریبی، بقلم محمد معین در سالنامه پارس ۱۳۲۵ ص ۱۵۷. ا.م.ا.

رازی تعارض داشت مردود می شمردند .

بهر حال این کتاب هدایه یا کنش اخوینی از کتب معتبر فن طب شمرده می‌شود  
 و صاحب چهارمقاله و صاحب موجز کمی هر دو آنرا جزء مبانی طبابت تعداد می‌کنند .  
 مع‌هذا جای تعجب است که امروزه نسخه‌های آن کمیابست و غیر از این نسخه‌ای که  
 مورد بحث ماست بنده فقط یک نسخه دیگر از آن سراغ کرده‌ام ، و آن در کتابخانه  
 فاتح در استانبول بشماره ۳۶۴۶ محفوظ است ( پاول هرن Paul Horn در فهرست  
 مختصری که از معدودی از نسخ خطی فارسی محفوظ در استانبول ترتیب داده و در  
 مجله انجمن شرق شناسی آلمان / DMG / جلد ۵۴ در دو فسمت منتشر شده است تحت  
 شماره ۵۶۷ ، و فوهنن Föhnan در فهرست مفصلی که از کتبی فارسی تحت عنوان  
 Quellenkunde der pers. Medizin تنظیم کرده در ۱۹۱۰ بطبع رسیده است و  
 صفحه ۷۱ تحت نامه ۲۰۰ این کتاب را ذکر کرده است )

نسخه‌ای که فعلاً بکتابخانه یادمان منتقل شده است در حیره کتب موجود است  
 میرزای معتمدالدوله پسر شاهزاده عباس میرزا نایب السطنه بوده است و آن نسخه  
 در اصل دانشمند امر کرده بوده است که نسخه را «عمره» «عقن و حاشیه» نام کند و  
 خود صفحات آن را نمره گذاشته بوده است و کتب را حیره کتب امیریه نام کرده  
 خود مجسود میداشته و یکی از بزرگان آن مرحوم دوست رجسود امیریه  
 فرهاد معتمد که نسخه را بپیران برده داد است ما را داده است و آن نسخه  
 ملی و مؤرخه ایران بستان فروشد . در اینجا شرحی بر نسخه مذکور  
 رئیس کتابخانه ملی تبریز بعنوان اسرار شدت حسرت کتبی ایرانی است  
 خطی فارسی ایران) نقل شده که در آن مدت اقبال سید علی میرزا  
 سپس آقای میرنوی نمونه‌هایی از نسخه‌ها را بدست آوردند و

نسخه «هدایه فی الطب» آورده کتب خطی کتابخانه امیریه تبریز  
 حدود ۲۷۰ هجری مورخ ۱۵۱۰ ( نسخه ۳۶۴۶) در ۲۷۲ ورق (۴۹۳)

۱- حیره کتب امیریه تبریز در ۱۳۰۰ هجری قمری (۱۹۱۰ میلادی) تاسیس شد  
 و به منظور جمع‌آوری کتب خطی و چاپی و نگهداری آنها در آنجا  
 ۲۰۰ نسخه خطی فارسی و عربی و ۱۰۰ نسخه چاپی فارسی و عربی

توسط آقای مجتبی مینوی عکس برداری شده ، اینک در کتابخانه ملی تهران موجود است . (م.م)

ص ۱۱۰ س ۴ ، اغراض سید اسمعیل جرجانی - اغراض الطب کتابی است در علم طب بزبان فارسی تألیف زین الدین اسمعیل بن حسن الحسینی الجرجانی الیاتی الذکر که بنا بر خواهش مجد الدین ابو محمد صاحب بن محمد البخاری وزیر اتسز خوارزمشاه (سنه ۵۲۱ - ۵۵۱) از کتاب ذخیره خوارزمشاهی که تألیف دیگر اوست تاخیرس نموده است و اکنون نسخ متعدده از آن موجود است . (حق)

ص ۱۱۰ س ۵ ، ستة عشر جالینوس - و آن مجموعه ایست از شانزده کتاب جالینوس<sup>۱</sup> که اطباء قدیم اساس معلومات طبی را در آنها مجتمع میدانستند . مؤلف قدوسنامه آرد<sup>۲</sup> : « این عامه ۱۵ ما یاد کردیم جالینوس بشرح واستقصا یاد کند . بیشتر درسته عشر . و بعضی بیرون ستة عشر : اما علم اسطفسات آن قدر که طیب را بکار آید کتاب اسطفسات طلب کن از جمله ستة عشر . و علم اخلاط از مقالات دوم طلب کن از کتاب قوی الطبیعه هم از جمله ستة عشر . و علم اعضاء متشابهه از تشریح کوچک طلب کن هم از ستة عشر ، و علم اعضاء الی از تشریح بزرگ طلب کن بیرون ستة عشر ، و علم قوی طبع از کتاب قوی الطبیعه طلب کن از ستة عشر ، و قوی حیوانی از کتاب النبض طلب کن هم از جمله ستة عشر . و اقسام الامراض از مقالات نخستین از کتاب العلیل و الامراض<sup>۳</sup> طلب کن از جمله ستة عشر ، و اسباب اعراض از مقالات سیم هم ازین کتاب طلب کن ، و اسباب امراض از مقالات چهارم و پنجم و ششم طلب کن هم ازین کتاب که گفتیم . »

حاجی خلیفه در كشف الظنون آرد<sup>۴</sup> : « اجمعوا علی انه لاغنی لمن یزاول هذا العلم (الطب) من احکام ستة عشر کتابا لجالینوس کن اهل الاسکندریة لخصوصها انقبها المتعلمین . » (م.م)

۱- بن ابن الصیغه ج ۳ س ۳۲ . كشف الظنون باب لالیف ، التمه در فهرست کتابخانه اسبیا افسس  
 ۲- Galenus طبیب یونانی (۱۳۱-۱۹۰ م) . ۳- قدوسنامه  
 ۳- تصحیح سعید نفیسی ص ۱۲۹ . ۴- بن از کتاب العلیل و الامراض ص ۵ . طبع اول استنبول ج ۲  
 ص ۸۷ . طبع دوم ایاص ج ۲ س ۱۰۹۲-۹۳ . ۵- ورنه در فهرست ابن ندیم ص ۲۰۳ .  
 ( تعلیقات چهارم مقاله ۴۸ )

ص ۱۱۰ س ۶ ، حاوی محمد زکریا - کتاب الحاوی کہ آنرا « الجامع - الحاضر لصناعة الطب » نیز گویند اعظم و اہم کتب مؤلفہ محمد بن زکریای رازی است ابن العمید وزیر رکن الدولہ دیلمی بعد از وفات رازی مسہدات آنرا در ری بدست آوردہ و بتوسط شاگردان رازی مرتب نمود . نسخ متعددہ از آن موجود است و ترجمہ لاتینی آن در سنہ ۱۴۸۶ مسیحی در برشیا از بلاد ایتالی و بعد از آن در سنہ ۱۵۰۹-۱۵۴۲ مسیحی در وینز بطبع رسیدہ است . (حقیق)

ابن الندیم گوید : « کتاب الحاوی در سنی جامع البحر لصناعة الطب و ہنہ هذا الكتاب اثني عشر قسماً :

- قسم الاول - في علاج المرضى والأمراض . قسم الثاني - في حفظ الصحة . قسم الثالث - في الرئبة والجبر والجراحات . قسم الرابع - في فروع الأدوية الاعلانية . قسم الخامس - في فروع الطب . قسم السادس - في صيدان الطب . قسم السابع - في صيدان الطب الادوية والاعشاب وطبوعه ودرر الجبر . قسم الثامن - في الابدان . قسم التاسع - في الاوزان والماض . قسم العاشر - في تشريح الاعضاء . قسم الحادي عشر - في الاسباب الطبيعية من طبخ وفساد . قسم الثاني عشر - في المدخل في صناعة الطب . مقاس في توالي الاسباب . قسم الثالث عشر - في الطب

فانی داکتر محمود جمہ آئین در « شرح حلی » ص ۱۰۰ ص ۱۰۱  
 نوشتہ اند : « کتاب حاوی کہ آنرا « الجامع و الحاضر لصناعة الطب » نیز گویند  
 تألیف و تصنیف محمد زکریای رازی است و در سنہ ۱۰۲۰ قمری در ری  
 مکتوب بطبع رسیدہ است

۱- ابن العمید وزیر رکن الدولہ دیلمی بعد از وفات رازی مسہدات آنرا در ری بدست آوردہ و بتوسط شاگردان رازی مرتب نمود . نسخ متعددہ از آن موجود است و ترجمہ لاتینی آن در سنہ ۱۴۸۶ مسیحی در برشیا از بلاد ایتالی و بعد از آن در سنہ ۱۵۰۹-۱۵۴۲ مسیحی در وینز بطبع رسیدہ است . (حقیق)

۲- ابن الندیم گوید : « کتاب الحاوی در سنی جامع البحر لصناعة الطب و ہنہ هذا الكتاب اثني عشر قسماً :

۳- قسم الاول - في علاج المرضى والأمراض . قسم الثاني - في حفظ الصحة . قسم الثالث - في الرئبة والجبر والجراحات . قسم الرابع - في فروع الأدوية الاعلانية . قسم الخامس - في فروع الطب . قسم السادس - في صيدان الطب . قسم السابع - في صيدان الطب الادوية والاعشاب وطبوعه ودرر الجبر . قسم الثامن - في الابدان . قسم التاسع - في الاوزان والماض . قسم العاشر - في تشريح الاعضاء . قسم الحادي عشر - في الاسباب الطبيعية من طبخ وفساد . قسم الثاني عشر - في المدخل في صناعة الطب . مقاس في توالي الاسباب . قسم الثالث عشر - في الطب

۴- فانی داکتر محمود جمہ آئین در « شرح حلی » ص ۱۰۰ ص ۱۰۱  
 نوشتہ اند : « کتاب حاوی کہ آنرا « الجامع و الحاضر لصناعة الطب » نیز گویند  
 تألیف و تصنیف محمد زکریای رازی است و در سنہ ۱۰۲۰ قمری در ری  
 مکتوب بطبع رسیدہ است

اول دفعه در شهر برشیا<sup>۱</sup> از بلاد ایتالیای شمالی بلاتینی ترجمه و در دو جلد طبع شده (۱۴۸۶ میلادی) و پس از آن مکرر در و نیز ایتالیا در سالهای ۱۵۰۹ و ۱۵۴۲ م با اسم (Continens - Basis)<sup>۲</sup> چاپ شده که نسخه این ترجمه بسیار کمیاب است . نسخه خطی متعدده آن در کتابخانه های معتبر عالم مانند : کتابخانه موزه بریتانیا، کتابخانه مونیخ (از شهرهای آلمان) ، کتابخانه کسفورد و کمبریج انگلستان، کتابخانه اسکوریل اسپانیا، کتابخانه سلیم آقا (استانبول) ، کتابخانه سرای (استانبول) ، کتابخانه سلیمانیه (استانبول) ، کتابخانه شهید عالی پاشا (استانبول) ، کتابخانه موصل ، کتابخانه آستان قدس رضوی ، کتابخانه رامپور هندوستان ، کتابخانه مدرس هندوستان ، کتابخانه ملک<sup>۳</sup> در طهران موجود است .

کتاب حاوی پس از وفات محمد زکریای رازی با امر ابو الفضل بن عمید استاد صاحب بن عباد وزیر رکن الدوله دیلمی از اوراق مشوش و پراکنده ای که از رازی باقی مانده بود ، با اهتمام ساگردانش جمع آوری و پس از جمع این اوراق پراکنده کتاب حاوی را تهیه نمودند ، چنانکه ابن ابی اصیبعه در ذیل شرح این کتاب در عمون الانبیا خود نیز بدان اشاره نموده است و گوید نسخه کاملی این کتاب را بشرح فوق ندیده و نیز از کسی نشنیده ام .

این کتاب در حدود سی مجلد ( در این باب بین مورخین مختلف است ، بعضی مانند ابو الفداء در تاریخ خویش سی - برخی بیست ، بزره ای هیجده مجلد در کتاب خود ذکر نموده اند و آنچه بتحقیق نزدیک است شاید در ابتداء گرد آوری ، این کتاب سی مجلد بوده است) گرد آوری شده و بصورت دائرة المعارف طبع است که از معلومات قدماء از عصر یونانیان و ایرانیان و غیره تا زمان خود رازی جمع شده و قرون متمدیه اطباء اروپا بخصوص جامعه طب ایتالیا و پزشکان این سرزمین از آن استفاده مینمودند .

۱ - Brescia - ۲ - Le Continent - حاوی ۱ .

۳ - مقصود کتابخانه آقایی حاج حسین آقا ملک است .



در نسخه خطی که در موزه اسدوریال اسپانی وجود دارد هفتاد مجلد میباشد. قدما درباره این کتاب بسیار معتقد بوده و مقام وی را در میان کتب طب فوق العاده گرامی میداشتند و تقریباً تمام مورخین از آن ستایش کرده اند. نظامی عروضی سه رقتی در مقاله چهارم کتاب خود در باب علم طب و هدایت طبیب چنین مینویسد: «پس از کتب بساطت یکی بدست آمد چون ستمه عشر جالینوس یا حاجی محمد زکریا ... و بوقت فراغت مطالعت همیکند ...» ابن ابی اصیبعه میگوید: «کتاب حاجی از بزرگترین و مهمترین کتب طب است بجهت آنکه در آن جمیع امراض و درمان بیماریها چه از متقدمین و چه از متأخرین تا زمان زاری را شامل است و در آن هر موضوعی را که از گویندهای نقل نموده نامش را ذکر کرده است.»

چونکه میراثیه عموم مورخین از اسفندیار به کتاب حاجی ... «الجماعه المحضره لصناعه الطب» گویند و از این عبرت معلوم میگردد که چه عزیزان کتب آن زمان بوده است اما بدینجهت هنوز تعداد و عنوان مجلدات در حصول آن کتب ... بطور تحقیق و دقیق معلوم و معین نیست. در الفهرست ابن کثیر ... (قسم) ذکر نموده چنانکه بیان شد در شرح سیرت در فصل ... فصلی و در جای دیگر هفتاد مقاله ذکر نموده، و قسمت ... هر چند ... میاند یکدیگر نیست و چون مجلدات حاجی در درگاه ... همیشه ...

روپایان بین کتب بیشتر از مورخین ... محتویات آن مجلدات مشاهده ... بزرگترین و مهمترین ... میدهد، و زاری در بین کتب جمیع ... عملیات و نظریات خویش (که رویه ... بسیار عالی برای ... را داراست

پرفسر ادوارد براون در کتاب طب عرب میگوید: « این کتاب بر سایر کتب  
طبی اسلامی مزیت و برتری دارد بدلیل آنکه رازی اتفاقات و مشاهداتی را که برای العین  
دیده در آن نگاشته است.»

بطور اجمال همانطور که از فصول و ابواب کتاب حاوی معلوم میشود، این کتاب  
از جمیع شعب طب و اصول تدوی و حفظ الصحه و علم الامراض و دوا سازی و سایر شعب  
بخوبی ذکر و بحث نموده است و چنانکه متتبعین در باره آن نام دائرة المعارف  
نهاده اند بسیار بجا و مناسب میباشد و کمتر در میان کتب طبی قدیم کتابی باین پایه و  
مایه میرسد، باین تفاوت که علاوه بر معلومات نامیرده جمیع اختلالات طبی و بیمارستانی  
و شرح حال بیماران و جمیع گزارشات مریضخانه‌ای را باطرزی نیکو بیان کرده است.  
آنچه که از کتاب حاوی در کتابخانه‌های جهان فعلاً موجود است، جزء و یک  
اجزای از این کتاب میباشد. نسخ متعددی آن که در کتابخانه‌های بزرگ یافت میشود  
باید که در اختلاف کلی دارند و بهیچوجه مجلدات کتب مزبور به هم شباهت ندارند.  
و هنوز کسی نتوانسته است که بطور قطع و یقین بگوید کتاب حاوی کامل که اول دفعه  
تهیه شده در کدام کتابخانه است

از حاوی کثیر نسخ زیادی یافت نمیشود و همانهایی است که در ابتدا شرح این  
کتاب بیان گردید ولی از مجلداتش نسخ بیشتری یافت میشود و جهت آن بسیار واضح  
و آشکار میباشد، چرا که استنساخ حاوی تمام در آسانی نیست، برخلاف کتب اجزاء  
آن برای طالبین عام طب آسانتر بوده است

بدین است اختلاف در عدد مجلدات این کتاب، شی از ذوق و سلیقه نائب و  
سفارش دهنده کتاب بوده و هر یک بذوق خویش در این موضوع دستی برده اند. بدین  
جهت است که نمیتوان گفت حاوی که شامل سی مجلد است کاملتر از حاوی هیجده  
مجلد می باشد.

باید دانست همانطور که این ابی اصیبعه در کتاب خود بیان داشته تقسیماتی که

۱- در اینها (دوم) ...  
در کتابخانه‌های موجود است ...

در باب مجلدات و ابواب کتاب حایوی ذکر شده است پسندیده و مرضی نمیباشد بعلا  
آنکه این کتاب پس از وفات رازی با کمات خواهر و شاگردانش از روی یادداشت‌های  
زیادی تهیه و تدوین گردیده و چنانکه از محتویات سه نسخه که دیده‌ایم مشاهده میشود  
از بیماریهای کبد و معده و صفرا در هر سه نسخه گفتگو میشود در صورتیکه نسخه اول  
جلد چهارم و پنجم و نسخه دوم جلد ششم و نسخه سوم جلد دوم از حایوی میباشد و از  
این حیث کتاب حایوی کاملاً برخلاف قانون بوعلی سینا و فقط مقابل آنست، چرا که  
جمیع نسخ «قانون» تماماً بر یک منوال و یک روش چه از جهت ترتیب و چه از جهت  
ابواب و غیره میباشد در صورتیکه از مجلدات موجود در کتاب حایوی در این ترتیب  
دیده نمیشود و اصولاً مبنای صحیحی ندارد.

علاّت دیگر عده ترتیب این کتاب بواسطه آنست که حایوی زودتر از آنکه  
یادداشت‌های طبی رازی جمع شده، و اصولاً تهیه کتاب حایوی بواسطه آنست که حایوی  
و حجه زید را ای همه شس ممکن نبوده و فقط معینین همین سلسله را مشاهده میکنند  
در این صورت کتاب و نسخ بهمین سابقه خود آن ترتیب داده و بر روی آن ترتیب  
شده است چنانکه علی بن عمیس و جویس اهل رازی از حایوی در کتاب خود یاد کرده اند  
«فقط دو نسخه از حایوی داده» (رجوع شود به کتاب «تاریخ طب ایران» ص ۱۳۹)  
فهره سال ۱۲۹۵ هـ ۱۸۷۷ م

الف) اکنون متأسفانه نمیتوان بعضی از نسخه‌های موجود در این کتاب را  
نسخه ترتیب داده شده و بر این نسخه که برایش ترتیب داده شده است  
درجست در در راه دوره از کتابخانه و در صورتیکه این نسخه‌ها  
تکذیب شود شده و از این ریشه است بخنده من از عده  
در آن زمان اصولاً صحت نسخه مصال و ترتیب آن  
مریضه است همین کتابی هم در قفس گذاشته اند  
پس با کمال تأسف باید گفت که بعد از چندی نموده اند تا این  
آن بهتر و مرتب‌تر تهیه گردد.

مقداری از مجلدات حاوی را مترجم معروف کتب طبی اسلامی موسوم به ژرار دو کرمون<sup>۱</sup> ترجمه نموده ...

مورخین اروپایی عقیده مندند که کتاب حاوی بزرگترین دائرةالمعارف طبی زبان عرب است که پزشک ایرانی اقلای<sup>۲</sup> پانزده سال تمام بر آن متحمل زحمت شده است و نتیجه و نخب تجارب و زحمات خود را که عملاً دیده با یادداشت‌های روزانه‌اش در آن ثبت نموده و معتقدند که عمر وی کفاف اتمام او را نداده و قبل از ختم کتاب دارفانی را وداع گفته است .»

ص ۱۱۰، ۶. کامل الصناعة - کتاب کامل الصناعة الطیبة المعروف بالملکی. کتابی است مبسوط بزبان عربی در علم طب تألیف علی بن العباس المجوسی الاهوازی الارجانی المتوفی فی سنة ۳۸۴، وی از مشاهیر اطباء عصر خود و طبیب مخصوص شاهنشاه عضدالدوله دیلمی بود. اگر چه اسم او علی است ولی کیش او مجوسی بوده است و در وجه تسمیه کتاب مذکور به «ملکی» مصنف خود در دیباچه آن گوید: «اذکان انما صنفته للمملک الجلیل عضدالدوله». متن عربی کتاب کامل الصناعة در لاهور و مصر و ترجمه لاتینی آن در سنه ۱۴۹۲ مسیحی در ونیز و در سنه ۱۵۲۳ در لیون<sup>۳</sup> بطبع رسیده است. در کامل

۱ - Gérard de Crémone

۲ - لاقل (م م)

۳ - بوستنجیک در تاریخ الامم و الملک در کتاب التمهید المصنوع به هو مطبوع تحت اطلاق «الارین» بر اسم او فرموده اند. آن خطاست. زیرا که اولاً این کتاب ترجمه مجوسی بود و ثانیاً این کتاب به خط و نسخ از اوقات اسلامیه است. ثالثاً در هیچ یک از کتب تاریخ مسیحی چنین کسی را ذکر نکرده اند (ساحق). مرحوم قره‌شمی در چند بر این قول خود اعتراض کرده و نوشته اند: خطاست. کتاب مذکور به دین راجع و دین و یهودین مخصوص، طبری بن خبیب داشته اند. و در بن ابی صیبه ج ۲، ص ۲۰۳ آمده از آنجا که می‌شود که انبأ رشید الدین و موفق الدین و میرزا تقی داشته اند از سن ۳۹۱ - ۳۹۲ م. م. ولی قول بوستنجیک از این راه باطل است که در آن عصر هنوز کتاب مصنف بغدادی نبود. بوستنجیک سبقت این عصر را هنوز خبیبی برای عامه معمول نموده است. (انتهی، جفدا) ۴ - صبح حجری در سنه ۱۲۸۳ (برون) (جفدا). ۵ - طبع معمولی در بولاق در سنه ۱۲۹۴ (حواشی برون بر ترجمه ثانی چهار مقاله انگلیسی) (جفدا). در معجم المطبوعات ج ۲ - تون ۱۶۱۹ آمده: کتاب الصناعة الطیبة تألیف ابو الحسن علی بن عباس مجوسی (متوفی ۳۸۴) در ۲ جزو در بولاق سال ۱۲۹۴ طبع شده. (امید) ۶ - در لیون (جفدا) : در لیون از ممالک هلاند (چق).

الصناعة طبع مصر همه جا در نسبت صاحب ترجمه «المجوسی» بتشدید جیم نوشته برای آنکه این کلمه را از معنی معروف خود منصرف گرداند و آن سهواست و صواب مجوسی بتخفیف جیم است بهمان معنی معروف وفاقاً لبر و کامن<sup>۱</sup> (چق).

تسمیه او بعلی و پدرش بعبس نباید باعث استبعاد مجوس بودن او بشود؛ چه در کتب تواریخ تسمی اهل سایر ادیان باسما و کنی را لقب اسلامی (مخصوصاً بکنی و الفاب) لایعد و لایحصی است بطوریکه حصر آن ممکن نیست و ما برای نمونه بذکر چند مثال اکتفا میکنیم؛ اما اسم داعی بن عیسی الداندانی (یا الداندانی) النصرانی (تاریخ الوزراء للصدیق ۲۶۵، ۲۷۸)، ابو نصر سر بن علی النصرانی (۲۴۳) بوسه بن نصر بن علی الطیب النصرانی کتاب المحدثین من القرأت (۲۴۴)، ابو الخیر الحسن بن سوار المعروف بابن الخمر النصرانی (حبر مقابله ۲۴۵)، محمد بن جابر البصری الصبیح المعروف (که ابن خلکان گوید نمیدانم که مسلمانی است یا شیعیان و دلالت بر اسلام او میکند، و اصل چنین چیزی نیست اسم او امیر دلالت بر اسلام او پیدا نمیشود فهرست و فقط هیج نمیدانم که سلام آورد و هر دو میداورند) بن محمد بن نصر بن ابو الحسن المختار بن الحسن بن عبدالرون الطیب المنصعی نصرانی من همدان (۲۹۴)، ابو الحسن علی بن نصر الحاکم النصرانی امیر خراسان (۳۳۰)، حسن بن احمد الاعلم بن نصرانی احد تلامذ حنبلین (فقط ۱۲۷)، محمد بن علی المنجهج نصرانی یهودی و اسلامه علی بدالمؤمن (فقط ۲۰۶) شرح حدود خراسان و سمرقند و بلخ نامش علی بوده لکن یهودی بوده است هر یقه بن الحسن البصری است که در مشهورین پدیدر مصر (ابن ابی سبیر ۱۰۵۲)، امام ثقفی ابو الحسن همدانی (فقط ۳۵۰)، ابو عبید جیم بن سعید نصرانی (۳۶۰)، الطیب النصرانی (۳۶۵)، ابو علی ابن ابی خیر النصرانی (۳۶۱)، ابو علی ابن ابی خیر

۱- تفسیر ۳۳۲، ابن ابی عمیر، تاریخ بغداد، ۱۰/۶۳۶  
 ۲- تاریخ الامم و الاصله، ۵۹، ابن کثیر، تاریخ ابن کثیر، ۱۰/۳۳۷  
 ۳- ابن ابی عمیر، تاریخ بغداد، ۱۰/۶۳۶  
 ۴- ابن کثیر، تاریخ ابن کثیر، ۱۰/۳۳۷  
 ۵- ابن کثیر، تاریخ ابن کثیر، ۱۰/۳۳۷

هبة الله النصرانی (۲۱۴) ، ابو الحسن هلال بن المحسن الصابی ( ابن خلکان ) ، ابو الحسن نابت بن قره ( ایضاً ) . اما القاب : رشید الدین لقب طبیبی نصرانی ( ابن ابی اصیبعه ۲: ۱۳۱ ) ، موفق الدین لقب دو نفر طبیب ( ظ ) نصرانی ( ۲: ۱۷۷-۲۱۴ ، ۲۷۳ ) و لقب یاک یهودی ( ۲: ۲۷۲ ) ، مهذب الدین لقب یاک یهودی ( ۲: ۲۳۳ ) ، سدید الدین لقب یاک یهودی و اسعد الدین كذلك ( ۲: ۱۱۸ ) . ( چقد ) .

آقای دکتر نجم آبادی نوشته اند : « این کتاب باسم ملکی معروف است که شامل اطلاعات عامی و عملی و قرابادین میباشد ، و به کمال سادگی جمع آوری و بیان گردیده و اول دفعه در سال ۱۴۹۲ میلادی در ونیز بلاطینی ترجمه و همچنین به سال ۱۵۲۳ در لیون فرانسه چاپ شده است ، و تا ظهور قانون بوعلی کتاب ملکی بسیار مورد توجه اطباء بوده و همینکه بوعلی قانون را تألیف نمود ، این کتاب از رونق افتاد معیناً در مقام خود رتبه ارجمنندی را داراست .

این کتاب را بزبان لاطینی و فرانسه *Almaeki, Liber tatus medicinae* می نامند و مکرر در مصر و لاهور و ونیز ولیدن<sup>۲</sup> ( از شهرهای هند ) بطبع رسیده و شامل دو قسمت است : علمی و عملی و هر کدام دارای ده مقاله میباشد که هر مقاله بابوایی منقسم گردیده است . . . . »

ص ۱۱۰ س ۶ . صد باب بوسهل مسیحی - این کتاب معروف است به « کتب المایة فی الطب » یا « المایة مقالة » و مؤلف آن ابوسهل عیسی ابن یحیی المسیحی الجرجانی است . مولد وی جرجان بود و در بغداد تحصیلات خود را به تمام رسانید . وی یکی از مشاهیر حکما و اطباء قرن چهارم و یکی از اساتید شیخ ابوعلی سیناست . همواره در دربار مأمون بن محمد خوارزمشاه و پسرش ابو العباس مأمون بن مأمون خوارزمشاه المقتول فی سنة ۴۰۷ بسر میبرد و دربار این طبقه از خوارزمشاهیان چنانکه معلوم است محط رحال افاضل و مجمع اکابر علماء هر فن بود ، و از جمله

۱- محمد ز درویشی رازی ص ۱۳۸ ح . . . . .  
۲- طاهر لیون ( که مرحوم فروبنی و خود آقای دکتر نجم آبادی قبلاً متذکر شده اند ) ( م . م . )

اصدقاء او که همه در ظل حمایت مأمونینان میزیستند شیخ ابوعلی سینا و ابوریحان بیرونی است . ابوریحان در فهرست مؤلفات خود که در مقدمه آثار الباقیه بطبع رسیده است دوازده کتاب و رساله ریخته قلم ابوسهل مسیحی ۴۵ بنام ابوریحان موشح نموده است می شمارد<sup>۱</sup> . از کتب المأیة فی الطب و از بعض تصانیف دیگر او نسخ متعدده موجود است<sup>۲</sup> ، و مستفید در تاریخ الاطباء و وفات او در سنه ۳۹۰ می نویسد . و أخذ او معلوم نشد چیست و خود او چندان محل اعتماد نیست (چشم)

و مصنف بعد ازین در حکایتی ذکر میکند<sup>۳</sup> که ابوسهل مسیحی مدتی در حیره ۴۵ بود ابوعلی سینا از خوارزمه بطرف مازندران فرستاده شد در پاره خوارزمه از کبیر هلاک شد .

ص ۱۱۰ س ۶-۷ . قانون ابوعلی سینا . آیت بوسهل مسیحی .

نسخدهای مصنف از سینا نوشته اند .

القانون فی الطب - کتاب قانون مشهورترین و مهمترین کتابهای علمی در تاریخ است . رئیس ابوعلی سینا و کتابی است ۴۵ جلدین و در خوارزمه تصنیف شد . طب در ممالک اسلامی و کشورهای رومی در آن زمان از کتابهای علمی بود . نوشته است . ثمرت نسخ و طبیع آن در زمره سال ۱۵۰۳ میلادی در آنجا بود که بر آن نوشته شده و نسخها در آنجا ماندگار شده است . اهمیت و شهرت آنست

۱- در فهرست ابوسهل مسیحی دوازده کتاب و رساله ریخته قلم او موشح شده است .  
 ۲- در مقدمه آثار الباقیه بطبع رسیده است .  
 ۳- در مقدمه آثار الباقیه بطبع رسیده است .  
 ۴- در مقدمه آثار الباقیه بطبع رسیده است .  
 ۵- در مقدمه آثار الباقیه بطبع رسیده است .  
 ۶- در مقدمه آثار الباقیه بطبع رسیده است .  
 ۷- در مقدمه آثار الباقیه بطبع رسیده است .  
 ۸- در مقدمه آثار الباقیه بطبع رسیده است .  
 ۹- در مقدمه آثار الباقیه بطبع رسیده است .  
 ۱۰- در مقدمه آثار الباقیه بطبع رسیده است .  
 ۱۱- در مقدمه آثار الباقیه بطبع رسیده است .  
 ۱۲- در مقدمه آثار الباقیه بطبع رسیده است .  
 ۱۳- در مقدمه آثار الباقیه بطبع رسیده است .  
 ۱۴- در مقدمه آثار الباقیه بطبع رسیده است .  
 ۱۵- در مقدمه آثار الباقیه بطبع رسیده است .  
 ۱۶- در مقدمه آثار الباقیه بطبع رسیده است .  
 ۱۷- در مقدمه آثار الباقیه بطبع رسیده است .  
 ۱۸- در مقدمه آثار الباقیه بطبع رسیده است .  
 ۱۹- در مقدمه آثار الباقیه بطبع رسیده است .  
 ۲۰- در مقدمه آثار الباقیه بطبع رسیده است .  
 ۲۱- در مقدمه آثار الباقیه بطبع رسیده است .  
 ۲۲- در مقدمه آثار الباقیه بطبع رسیده است .  
 ۲۳- در مقدمه آثار الباقیه بطبع رسیده است .  
 ۲۴- در مقدمه آثار الباقیه بطبع رسیده است .  
 ۲۵- در مقدمه آثار الباقیه بطبع رسیده است .  
 ۲۶- در مقدمه آثار الباقیه بطبع رسیده است .  
 ۲۷- در مقدمه آثار الباقیه بطبع رسیده است .  
 ۲۸- در مقدمه آثار الباقیه بطبع رسیده است .  
 ۲۹- در مقدمه آثار الباقیه بطبع رسیده است .  
 ۳۰- در مقدمه آثار الباقیه بطبع رسیده است .  
 ۳۱- در مقدمه آثار الباقیه بطبع رسیده است .  
 ۳۲- در مقدمه آثار الباقیه بطبع رسیده است .  
 ۳۳- در مقدمه آثار الباقیه بطبع رسیده است .  
 ۳۴- در مقدمه آثار الباقیه بطبع رسیده است .  
 ۳۵- در مقدمه آثار الباقیه بطبع رسیده است .  
 ۳۶- در مقدمه آثار الباقیه بطبع رسیده است .  
 ۳۷- در مقدمه آثار الباقیه بطبع رسیده است .  
 ۳۸- در مقدمه آثار الباقیه بطبع رسیده است .  
 ۳۹- در مقدمه آثار الباقیه بطبع رسیده است .  
 ۴۰- در مقدمه آثار الباقیه بطبع رسیده است .  
 ۴۱- در مقدمه آثار الباقیه بطبع رسیده است .  
 ۴۲- در مقدمه آثار الباقیه بطبع رسیده است .  
 ۴۳- در مقدمه آثار الباقیه بطبع رسیده است .  
 ۴۴- در مقدمه آثار الباقیه بطبع رسیده است .  
 ۴۵- در مقدمه آثار الباقیه بطبع رسیده است .  
 ۴۶- در مقدمه آثار الباقیه بطبع رسیده است .  
 ۴۷- در مقدمه آثار الباقیه بطبع رسیده است .  
 ۴۸- در مقدمه آثار الباقیه بطبع رسیده است .  
 ۴۹- در مقدمه آثار الباقیه بطبع رسیده است .  
 ۵۰- در مقدمه آثار الباقیه بطبع رسیده است .  
 ۵۱- در مقدمه آثار الباقیه بطبع رسیده است .  
 ۵۲- در مقدمه آثار الباقیه بطبع رسیده است .  
 ۵۳- در مقدمه آثار الباقیه بطبع رسیده است .  
 ۵۴- در مقدمه آثار الباقیه بطبع رسیده است .  
 ۵۵- در مقدمه آثار الباقیه بطبع رسیده است .  
 ۵۶- در مقدمه آثار الباقیه بطبع رسیده است .  
 ۵۷- در مقدمه آثار الباقیه بطبع رسیده است .  
 ۵۸- در مقدمه آثار الباقیه بطبع رسیده است .  
 ۵۹- در مقدمه آثار الباقیه بطبع رسیده است .  
 ۶۰- در مقدمه آثار الباقیه بطبع رسیده است .  
 ۶۱- در مقدمه آثار الباقیه بطبع رسیده است .  
 ۶۲- در مقدمه آثار الباقیه بطبع رسیده است .  
 ۶۳- در مقدمه آثار الباقیه بطبع رسیده است .  
 ۶۴- در مقدمه آثار الباقیه بطبع رسیده است .  
 ۶۵- در مقدمه آثار الباقیه بطبع رسیده است .  
 ۶۶- در مقدمه آثار الباقیه بطبع رسیده است .  
 ۶۷- در مقدمه آثار الباقیه بطبع رسیده است .  
 ۶۸- در مقدمه آثار الباقیه بطبع رسیده است .  
 ۶۹- در مقدمه آثار الباقیه بطبع رسیده است .  
 ۷۰- در مقدمه آثار الباقیه بطبع رسیده است .  
 ۷۱- در مقدمه آثار الباقیه بطبع رسیده است .  
 ۷۲- در مقدمه آثار الباقیه بطبع رسیده است .  
 ۷۳- در مقدمه آثار الباقیه بطبع رسیده است .  
 ۷۴- در مقدمه آثار الباقیه بطبع رسیده است .  
 ۷۵- در مقدمه آثار الباقیه بطبع رسیده است .  
 ۷۶- در مقدمه آثار الباقیه بطبع رسیده است .  
 ۷۷- در مقدمه آثار الباقیه بطبع رسیده است .  
 ۷۸- در مقدمه آثار الباقیه بطبع رسیده است .  
 ۷۹- در مقدمه آثار الباقیه بطبع رسیده است .  
 ۸۰- در مقدمه آثار الباقیه بطبع رسیده است .  
 ۸۱- در مقدمه آثار الباقیه بطبع رسیده است .  
 ۸۲- در مقدمه آثار الباقیه بطبع رسیده است .  
 ۸۳- در مقدمه آثار الباقیه بطبع رسیده است .  
 ۸۴- در مقدمه آثار الباقیه بطبع رسیده است .  
 ۸۵- در مقدمه آثار الباقیه بطبع رسیده است .  
 ۸۶- در مقدمه آثار الباقیه بطبع رسیده است .  
 ۸۷- در مقدمه آثار الباقیه بطبع رسیده است .  
 ۸۸- در مقدمه آثار الباقیه بطبع رسیده است .  
 ۸۹- در مقدمه آثار الباقیه بطبع رسیده است .  
 ۹۰- در مقدمه آثار الباقیه بطبع رسیده است .  
 ۹۱- در مقدمه آثار الباقیه بطبع رسیده است .  
 ۹۲- در مقدمه آثار الباقیه بطبع رسیده است .  
 ۹۳- در مقدمه آثار الباقیه بطبع رسیده است .  
 ۹۴- در مقدمه آثار الباقیه بطبع رسیده است .  
 ۹۵- در مقدمه آثار الباقیه بطبع رسیده است .  
 ۹۶- در مقدمه آثار الباقیه بطبع رسیده است .  
 ۹۷- در مقدمه آثار الباقیه بطبع رسیده است .  
 ۹۸- در مقدمه آثار الباقیه بطبع رسیده است .  
 ۹۹- در مقدمه آثار الباقیه بطبع رسیده است .  
 ۱۰۰- در مقدمه آثار الباقیه بطبع رسیده است .



بنا بر رساله سر گذشت ، قسمت اول کتاب قانون را شیخ در جرجان ( حدود سال ۴۰۳ ) و قسمتی را در ری ( حدود ۴۰۵ ) و بقیه را در همدان ( بین ۴۰۵ و ۴۱۴ ) تصنیف کرده است ، و بنا بر گفته ابو عبید عبدالواحد جوزجانی ، شیخ این کتاب را به شاگردان تدریس می فرموده است .

اول : و بعد فقد التمس منی بعض خلیس اخوانی ومن یاز منی اسعافه بما یسمح به وسعی أن اصنف فی الطب کتاباً مشتملاً علی قوانینہ الکیة والجزئیة . . . . .  
آخر : ویرفع او کسالی خل یخلط بماء المایح روذومالی شراب یتخذ بمصاراة الورد مع عسل .

تقسیمات : شامل ۵ کتاب است که هر کدام از آنها بچندین فن و تعلیم و جمله و فصل تقسیم شده است . و ما در اینجا از ثبت جزئیات خودداری می کنیم . اعداد شماره صفحه در چاپ رم است .

الکتاب الاول فی الامور الکیة من علم الطب یشتمل علی اربعة فنون

الفن الاول یشتمل علی ستة تعالیم :

صفحة

۴

۱	التعلیم الاول فی حد الطب و موضوعاته
۲	التعلیم الثانی فصل واحد وهو فی الارکان
۲	التعلیم الثالث فی الهزاجات وهو ثلاثة فصول
۵	التعلیم الرابع فی الاخلاط وهو فصلاں
۸	التعلیم الخامس فی الاعضاء وهو فصل واحد وخمس جمل
۲۳	التعلیم السادس فی الارواح والافعال والقوى وهو جملة و فصل
	الفن الثانی فی ذکر الامراض والاسباب والاعراض الکیة ، وهو تعالیم ثلاثة :
۲۶	التعلیم الاول فی الامراض ثمنیة فصول
۳۹	التعلیم الثانی فی الاسباب وهو جملتان
۵۶	التعلیم الثالث فی الاعراض ، احد عشر فصلا و جملتان

الفن الثالث في حفظ الصحة وهو يشتمل على فصل واحد وخمسة تعاليم

- ٧٤ الفصل في سبب الصحة والمرض وضرورة الموت  
 ٧٥ التعليم الاول في التربية و هو اربعة فصول  
 ٧٩ التعليم الثاني في تدبير المشترك للبالغين و هو سبعة عشر فصلا  
 ٨٠ التعليم الثالث في تدبير المشايخ و هو ستة فصول  
 ٩٠ التعليم الرابع في تدبير بدن فيمن مزاجه غير فاضل و هو خمسة فصول  
 ٩١ التعليم الخامس في الامتقانات و هو فصل وحده

الفن الرابع في بيان وجود المعاجز بحسب الامراض الكافية و هو

٩٤ و الفصول فصلا

الكتاب الثاني في الادوية المفردة الموضوعه على حروف المعجم و ذلك  
 يشتمل على حملتين

١٠١ الجملة الاولى في القوائين الطبيعيه و هي تسعون على سبعة مقالات

١٠٢ الجملة الثانية في بيان الادوية المفردة و هي تسعون على سبعة مقالات

الكتاب الثالث في الامراض الجزوية الواقعة باعضاء الاعيان من الراس  
 الى القدم ظاهرها و باطنها : يشتمل على اثني وعشرين فصلا

١٠٣ الفن الاول في احوال الراس والدماغ و هو خمسة مقالات

١٠٤ الفن الثاني في امراض اعصاب يشتمل على مقالة واحدة

١٠٥ الفن الثالث في تشريح العين و احوالها و مردها و هو اربعة فصول

١٠٦ الفن الرابع في احوال الاذن يشتمل على مقالة واحدة

١٠٧ الفن الخامس في احوال الانف و هو مقالتان

١٠٨ الفن السادس في احوال الفم و اللسان و هو مقالتان

١٠٩ الفن السابع في احوال الاسنان يشتمل على مقالة واحدة

- الفن الثامن في احوال اللثة والشفيتين وهو مقالة واحدة ۳۷۷
- الفن التاسع في احوال الحلق وهو مقالة واحدة ۳۷۹
- الفن العاشر في احوال الرية والصدر يشتمل على خمسة مقالة ۳۸۴
- الفن الحادي عشر في احوال القلب وهو مقالتان ۴۱۱
- الفن الثاني عشر في احوال الثدي وحواله وهو مقالة واحدة ۴۲۰
- الفن الثالث عشر في المرى والمعدة وامراضهما يشتمل على خمسة مقالة ۴۲۳
- الفن الرابع عشر في الكبد وحوالها يشتمل على خمسة مقالة ۴۵۵
- الفن الخامس عشر في احوال المرارة والطحال وهو مقالتان ۴۷۹
- الفن السادس عشر في احوال المعاء والمقعدة وهو خمس مقالات ۴۸۹
- الفن السابع عشر في عائل المقعدة وهي مقالة واحدة ۵۲۱
- الفن الثامن عشر في احوال الكلية، وهو مقالتان ۵۲۶
- الفن التاسع عشر في احوال المثانة والبول يشتمل على مقالتين ۵۳۸
- الفن العشرون في احوال اعضاء التناسل من الذكران دون النسوان وهو مقالتان ۵۵۲
- الفن الحادي والعشرون في احوال اعضاء التناسل من الاناث وهي اربع مقالات ۵۶۷
- الفن الثاني والعشرون وهو آخر الفنون من هذا الكتاب في امراض ظاهرة  
وطرفية الاعضاء يشتمل على مقالتين ۵۹۶

**الكتاب الرابع في الامراض الجزوية التي اذا وقعت لم تختص بعضو  
وفي الزينة ، يشتمل على سبعة فنون**

- الفن الاول كلام كلي في الحميات ، يشتمل على مقالتين ۱
- الفن الثاني في مقدمة المعرفة واحكام البحران وهو مقالتان ۴۱
- الفن الثالث كلام مشبع في الاورام والبثور، يشتمل على ثلث مقالة ۶۲
- الفن الرابع في تفرق الاتصال سوا ما يتعلق بالكسر والجبر ، يشتمل على اربعة مقالة ۸۰
- الفن الخامس في الجبر ، يشتمل على ثلاثة مقالة ۱۰۲
- الفن السادس كلام مجمل في السموم ، يشتمل على خمسة مقالة ۱۱۹
- الفن السابع كلام مجمل في الزينة ، يشتمل على اربعة مقالة ۱۵۰

## الكتاب الخامس في الادوية المركبة وهو اقرباذاين ، يشتمل

### على مقالات عدة وجملتين

- المقالة العلمية في الحاجة الى الادوية المركبة ١٧٧  
 الجملة الاولى في المركبات المرتبة في القرباذاينات ، تشتمل على اثني عشر مقالة ١٧٨  
 الجملة الثانية من الاقرباذاين في الادوية المجربة في مرض مرض ٢٤٧

..... ١

**طبع :** قانون واجزای آن مکرر بطبع رسیده است و اولین طبع آن همانست که بسال ۱۵۹۳ میلادی با کتاب نجات در ره شده است در دو قسمت قسمت اول شامل کتاب اول تا سوم (ص ۱-۶۱۰) . قسمت دوم شامل کتابهای چهارم و پنجم (ص ۱-۲۳۸) و سپس طبعهای دیگری از جمله : قاهره ۱۲۹۰ هـ - بولاق ۱۲۹۴ هـ - تهران ۱۳۰۳ هـ لکنه ۱۳۰۷ و ۱۳۲۴ هـ - لاهور ۱۹۰۵ هـ با شرح فارسی از آن شده است

..... ۲

### ترجمه : لایینی

Abulhasan Ali bin 'Abi 'Ali Ibn Sina, Canon of Medicine, translated by E. Rieu, London, 1893.

این ترجمه را بعداً Andreas Abrucius تصحیح کرده و در ۱۸۳۱ میلادی

عنوان آن چنین است :

Abulhasan Ali bin 'Abi 'Ali, Philosophi ac medici expositio

Canonis Avicennae Venetiae 1747.

برای شارحین لایینی قانون ترجمه و تفسیر شد

Le Canon d'Avicenne, traduit du persan en françois par J. B. de La Motte, Paris, 1741.

Le Canon d'Avicenne, Leyde, 1930.

در ۱۸۹۳ میلادی در لندن از طرف دکتر ایچ. ریو ترجمه و تفسیر شد

در ۱۷۴۱ میلادی در پاریس از طرف دکتر جان باتیست دو لا موت ترجمه و تفسیر شد

در ۱۹۳۰ میلادی در لاهور از طرف دکتر جی. بی. دلا موت ترجمه و تفسیر شد

در ۱۹۳۰ میلادی در لاهور از طرف دکتر جی. بی. دلا موت ترجمه و تفسیر شد

به عبری توسط Josef Lorki طبع ناپل ۱۴۹۱ م .

به فارسی ، کلیات قانون توسط ملا فتح الله بن فخرالدین شیرازی طبع لکنبو  
 ۱۳۰۶ ق . و تشریح القانون از مترجم مجهول طبق نسخه کتابخانه فاتح ۳۵۳۷ .  
 اول : الحمد لله الذي كرم بنى آدم و اجمل ... و بعد بر بصائر اولی الابصار و  
 خواطر ذوی الانظار مخفی نیست .

برای ترجمه بعضی از قسمتهای قانون بزبانهای اروپائی جدید مراجعه کنید به :  
 Sontheimer (Dr J.) . Zusammengesetzte Heilmittel der Araber.  
 Nach fünften Buche des Canon von Ebn Sina aus dem Arabischen  
 übersetzt. Freiburg 1845. ۸

( ترجمه قسمتی از کتاب ۵ قانون با آلمانی ) .

- Koning (P. de) . Livre premier du Canon par Ali Ibn Sina.  
 in Trois traites d'Anatomie arabe (pp. 432-780) . Leyde 1903. ۳

Hirschberg H. und Lippert H. Die Augenheilkunde des Ibn  
 Sina. Aus dem arabischen übersetzt und erläutert . Leipzig 1902 . ۴

- Graner (Q. Cameron) . A Treatise of the Canon of Medicine  
 of Avicenna. London 1930. ۴

آقای سعید نفیسی در " پورسیند " در باب این کتاب نوشته اند :

القانون فی الطب که معروفترین کتاب او ( ابن سینا ) در پزشکی و مشهورترین کتابهای  
 طب شرقیست و بزبانهای لاتین و عبری و انگلیسی و فرانسه و آلمانی ترجمه شده و بر  
 آن شرح بسیار نوشته اند از آن جمله شرح علی رضوان متوفی در ۴۶۰ و شرح امام  
 فخر رازی و شرح نجم الدین احمد بن ابی بکر بن محمد نخجوانی متوفی در ۶۵۱ و  
 شرح علاء الدین علی بن ابی الحزم نفیس قرشی معروف بابن النفیس متوفی در ۶۸۷ و  
 شرح قطب الدین شیرازی متوفی در ۷۱۰ و شرح اکمل الدین نخجوانی و شرح محمد بن  
 محمود آملی متوفی در ۷۵۳ و شرح سعد الدین محمد فارسی و شرح فخر الدین محمد بن  
 محمد خجندی و شرح جمال الدین مطهر حلی و شرح رفیع الدین عبدالعزیز بن عبدالجلیل

۱- ابط ص ۱۷ . ۲- ابط ص ۱۲ . ۳- ابط ص ۱۱ . ۴- ابط ص ۱۰ . ۵- ابط ص ۱۰ . ۶- ابط ص ۱۰ . ۷- ابط ص ۱۰ .

آقای دکتر مهدوی . ۵- پورسیند . تهران . کتابخانه دانش ۱۳۳۳ ص ۲۱-۲۲ .

گیلی و شرح یعقوب بن اسحق طیب ساوی در مصر و شرح ابوالفرج یعقوب بن اسحق  
 طیب مسیحی معروف بابن القف و شرح هبة الله یهودی مصری و شرح محمد بن عبدالله  
 آق سرایی در قرن هشتم و شرح حکیم علی گیلانی و شرح سدیدالدین کازرونی متوفی  
 در ۷۴۵ و شرح ابوالفضایل افضل الدین محمد بن نامور خونجی متوفی در ۶۴۶ و شرح  
 علی بن عبدالرحمن زین العرب مصری و شرح عزالدین رازی و شرح قطب الدین ابراهیم  
 مصری و شرح کلیات قانون ازا بر ابراهیم بن علی بن محمد سلمی قطب مصری متوفی در  
 ۶۱۸ و شرح کلیات از حکیم شهابی اصفهانی ابن حکیم عبدالشافی خان متوفی در حدود  
 ۱۲۱۲ و شرح جمل القانون از هبة الله بن جمنی متوفی در ۵۹۲ و حاشیه بر قانون از  
 ضیاء الدین بن بهاء الدین شجعی تألیف در ۷۳۳ علی بن نفیس قرشی مصلح و نویسنده  
 کتاب بنام «موجز قانون» ترتیب داده ده سدیدالدین کازرونی و ابوالفرج یعقوب بن  
 متوفی در حدود ۹۲۵ و حکیم برهان الدین نفیس بن مؤمن بن حکیم ابراهیم بن نفیس  
 در ۸۴۱ شروعی بر آن نوشته اند، و حکیم اعجاز بن ملاح خان «حکیم سرحد»  
 متوفی در ۱۲۳۱ و محمد عبدالحی بنده «حاشیه نفیس» و شمس الدین «حاشیه نفیس»  
 محمد بن محمد آق سرایی متوفی در ۷۷۹ بنام «حسن الموجز» تراویع عبدالرفیق بن یوسف  
 عبدالله در ۹۱۳ و محمود بن احمد الشافعی متوفی در ۱۰۰۰ و محمد «لاهیجی» در ۱۰۰۰  
 معتمد المذنب محمد هاشم بن محمد هادی حکیم سید «وی» خان «حکیم سرحد»  
 و ایضاح العالید و هبة الله و ارشد خان حکیم «تقریبی» بنده «فقه» و «فقه»  
 موجز نوشته اند و نیز محمود بن عمر جهمینی متوفی در ۱۲۵۵ و «موجز»  
 کرده است و فاضل بغدادی در حدود ۱۱۱۰ و حسین بن محمد «حکیم سرحد»  
 ۸۳۱ و محمد بن محمد حبیب سلطان «بزرگ» بنده «حکیم سرحد»  
 محمد بن محمود شیرازی و حسین بن عبدالرحمن «موجز»  
 حسینی «لاهوری» و عبدالعزیز و احمد الدین «بزرگ» بنده «حکیم سرحد»  
 پنجابی و عبدالرسید بن حسین «موجز» در ۹۲۰ و «موجز»  
 فتحی ایبند «موجز» در ۱۳۲ و عبدالفتاح بن محمد «موجز»  
 در حدود ۱۱۰۶ شروعی بر قانونچه نوشته اند محمد بن یوسف «بزرگ»

ابن سینا متوفی در ۴۶۰ نیز کلیات قانون را بنام «الفصول الایلاقیه» تلخیص کرده و محمد بن علی نیشابوری و محمد بن محمود آملی و سدیدالدین محمد سمنانی و تاج الدین محمود رازی در حدود ۷۳۰ و نجم الدین محمد لبودی در قرن سیزدهم و نداء بن عمران بنام «منافع الناس و هبة الله بن جمیع متوفی در ۵۹۴ بنام «التشریح المکنون فی تنقیح القانون» و لطف الله مصری و محمد بن محمد طیب بنام «معنی الطیب المنتخب من التجاریب» و ابوسعید بن ابوالسرور اسرانیلی سامری عسقلانی بنام «خلاصة القانون» و ابوعلی محمد بن یوسف بن شرف الدین بنام «مختصر القانون» و اسحاق خان در قرن دوازدهم نیز بنام «مختصر القانون» و کله الله جهانابادی متوفی در ۱۱۶۱ بر فصول ایلاقیه شروحنی نوشته اند. فخر الدین خجندی بنام «التلویح الی اسرار التنقیح» شرحی بر تشریح المکنون هبة الله بن جمیع و موفق الدین عبداللطیف بن یوسف بغدادی بنام «معنی الطیب المنتخب من التجاریب» حواشی بر شرح لطف الله مصری نوشته اند.

ص ۱۹۰ س ۷. ذخیره خوارزمشاهی - کتابی است بسیار حجیم و مبسوط بزبان فرسی در جمیع شعب علم طب تألیف زین الدین (یا شرف الدین) ابوابراهیم اسمعیل بن حسن بن احمد بن محمد الحسینی الجرجانی المتوفی بهر و فی سنة ۵۳۱ علی الاصح. چنانکه خود در دیباچه ذخیره خوارزمشاهی تصریح میکند این کتاب را بنام قطب الدین محمد خوارزمشاه مؤسس سلسله خوارزمشاهیان در سنة ۵۰۴ تألیف نموده است. از ذخیره خوارزمشاهی و بسیاری از مؤلفات دیگر سید اسمعیل جرجانی اکنون نسخ متعدده در کتابخانه های اروپا موجود است. (چق.)

ابن یوسف محمد بن احمد بن محمد بن جواد ذخیره خوارزمشاهی نسخه برایش میوزیم Add 23,556, f. 1 a در ده موضع مختلف نسخ اولی بر او ثبت گردیده است. چق. ۲ - رجوع کنید معجم لندن بقوت ج ۲ ص ۵۵. و تصدیق برستان لای سندید نسخه برایش میوزیم Add 7653, f. 78 a. و ابن یوسف ج ۲ ص ۳۱-۳۲. و کشف القانون در باب اول، و مستشرقان در تاریخ طبری عرب ص ۹۵. و روکمن در تاریخ عامه عرب ج ۱ ص ۱۰۱. و در فهرست نسخ فارسی برایش میوزیم س ۲۶۶-۲۶۸ که در آنجا رجوع کنید. و در کتاب تاریخ و فقه ذخیره خوارزمشاهی در تنقیح و شرح نامه ذکر کرده است. و در فهرست کتابخانه لایبن در کسبره س ۹۵۱. و در فهرست کتابخانه لندن عیس در لندن ستون ۱۳۵۵. و بر فهرست در فهرست کتابخانه لایبن س ۲۱۱. چق. ۱. و در نسخه ۲۰۶ تعلیقات چهارم ص ۵۰.

(تعلیقات چهارم مقاله ۵۰)



ص ۱۱۰ س ۹ ، کل الصيد فی جوف الفراء - ابن درید آرد : «وقواه صلی الله

عایه وآله وسلم : کل الصيد فی جوف الفراء او بطن الفراء « مهموز ، وهو الجمار الوحشی  
والجمع فراء ممدود . قال مالک بن زغبة :

بضرب کاذان الفراء فصوله      وطعن کایزاع المخاض نیورها

الایزاع دفع البول والبورة ان تعرض الذقة علی الفحل لیعرف الاقبح هی ام حائل .

قول آخر ، عامر بن کثیر المجاری :

فصرت کانتی فراء متار اذا اجتمعوا علی و اشقذونی

ازاد بذات متار فبخفف الهمزة من قولیه انارتہ بصری اذا احدثت لیه المتار ، وهذا لانه  
خاطب به صلی الله علیه وآله وسام السفیان بن الحداد بن عبدالمطلب واسمه المعروف  
حين جاءه مساماً وكان قد هجى النبي ص هجاء قبيحاً . وفي حديث في الفراء في قوله  
الجمار الوحشی وهو اعظم ما يصاد . فكل صيد دريد . فاله معنى ان تصيد عن اهل  
اهل بيتی اذ كابه دونت لسان الصيد لانه دون الجمار .

ابن السكيت گوید : فراء خرد وحشی است و جمع آن فراء است .  
که اصل مثل اینست : سه تن بشکار بر دون رفتند ، بعد خبر نوبتی صاحب  
دیگری آهویی و سومین خری صاحبان خردوس و آهویی و چهارم  
بودند شادی نمودند و بر سومین بنزد آمد . سومین گفت : این آهویی خردوس  
یعنی اینکه بمن روزی داده شد و بدان دست یافتم شاهان آنچه بردند .  
زیرا در آنچه آدمی شکار می کند بزرگتر از خرد وحشی است .  
بدین قول الفت چیست آمده که وی دستور خواند .  
اندک زمانی در ارخصت نددم و آنکه دستور بردم .  
لی حتی تاذن الحجارة العجا مین . ابو نعیم دهید . صواب الجوهري است .

وادی است. پیامبر ص گفت : یا اباسفیان! انت کما قیل: کل الصید فی جوف الفراء. خواستی تا دل او باسلام کشاند. ابو العباس گوید معنای آن این است : چون ترا محجوب داشتم ، هر محجوبی قانع گردد . این مثل برای کسی که او را بر اقران فضیلت نهند زده شود (مجمع الامثال میدانی)

از گفتار میدانی پیداست که این مثالی قدیم بود و پیامبر ص آنرا بعنوان مثل بکار برده است ، چنانکه دیلمی از بصیر بن عاصم اللیثی از پدر خویش نقل کند که رسول ص فرمود : « یا اباسفیان! انت دما قال القائل : کل الصید فی جوف الفراء » (کنز العمال ج ۸ ص ۱۹۹ ، حدیث ۳۴۵۲) . (م.م)

ص ۱۱۱ س ۶-۷ ، بعد از ( ارسطو ) درین هزار و پانصد سال هیچ فیلسوف بکنه سخن او نرسید و برجاده سیاحت او نگذشت الا... ابوعلی... سینا . ارسطو در سال ۳۲۲ ق م در گذشت و هجرت پیامبر ص در سال ۶۲۲ م اتفاق افتاد . تولد ابن سینا بسال ۲۷۰ هـ بود ، بنابراین از مرگ ارسطو تا تولد ابن سینا

سال  $۱۳۱۴ = ۳۷۰ - ۶۲۲ - ۳۲۲$

است ، و وفات ابن سینا بسال ۴۲۸ هـ بود ، بنابراین از مرگ ارسطو تا مرگ ابن سینا سال  $۱۳۷۲ = ۴۲۸ - ۶۲۲ - ۳۲۲$

میباشد . تصور می رود نظامی عروضی سال تألیف چهارم مقاله (بین ۵۵۱ و ۵۵۲) را ملاک قرار داده ، یعنی

سال (۱۴۹۶)  $۱۲۹۵ = ۵۵۲$  (یا ۵۵۱)  $- ۶۲۲ - ۳۲۲$

و درین صورت فقط چهار پنج سال مسامحه شده ، آنهم من باب ذکر عدد کامل (م.م)

ص ۱۱۴ س ۱ ، تحفة الملوك محمد بن زکریا - در هیچ موضعی در ضمن تألیف محمد بن زکریای رازی نام این کتاب را نیافتم . (چق)

حتی در رساله بیرونی « در فهرست کتب محمد بن زکریاء (الرازی) که باهتمام

پ. گراس سال ۱۹۳۶ در پاریس بطبع رسیده ، این نام نیامده ولی نام کتاب ( الطب

الملوکی «آمده است»، و تصور می‌رود همین کتاب مراد باشد.  
 آقای دکتر محمود نجم آبادی در «شرح حال و مقام محمد زکریا رازی»  
 ضمن آثار رازی نوشته‌اند: «ابن الندیم کتاب الطب الملوکی تاریخ الحماة قفطی  
 قفطی در جای دیگر بنام الطب الملوکی (الی علی بن وهسودان صاحب طبرستان)  
 ذکر کرده».

رسالة ابوریحان بیرونی الطب الملوکی

عیون الانبیاء کتاب الطب الملوکی من علاج الامراض کلها بالاغذیه  
 این کتاب را رازی برای علی بن وهسودان حاکم طبرستان تألیف نموده و آن  
 معالجه بیماریها با غذاست بدون آنکه بیمار را در اذیت قرار دهد. محمد زکریا  
 «کتاب الخواص» موسوم ساخته و چند ساله از اسپانیا بر می‌آید. این کتاب در  
 پادشاهان و فرمانروایان تألیف نموده و در حقیقت پزشکی پادشاهان است.  
 در ابتدای آن از بسیاری از مؤلفات خود عیناً نقل کرده است. «الجمیع  
 الکبیر» نامیده و کتاب «تفسیر و شجر» و کتاب «نصیر» و کتاب «میراث  
 الطیب» و کتاب «ادویه الوجود» در کل مکان آورده است.  
 آغاز کتاب مباحثه و علمی بدین نحو است:

بسم الله الرحمن الرحیم . قول محمد بن زکریا رازی الملوکی  
 منافع الناس احرف الآلام

و آنچه آن در باب لزوم اعمی و حشرات است  
 کتابی است که حجم و پر معنی است در آن از بسیاری از امراض  
 درد و انواع آن در عشاء و مایه‌ها و در امراض سیر و حشره و کرم و  
 و رعاف و بیماری دهان و دندان و کله و بزرگه و کرم و حشره و کرم و  
 امراض معدی و هوائی (سلسله) امراض لیبی و کلبه و کلبه و کلبه و کلبه  
 بواسطه و بیه و سنک هید و ماسد و حرقه و کول و کول و کول و کول و کول  
 تقریر و درد مفاصل و امراض قلب و کول و کول و کول و کول و کول و کول

آن و جذام و مسمومیت بوسیله نیش افعی و عقرب و رطیل و غیره، و همچنین دستور تغذیه و خوردن میوه و مشروبات اعم از مسکر و غیر مسکر و سایر دستورات طبی و تغذیه و بیداشتی مخصوص شهریاران را با کمال دقت و تخصص که برای هر سلطانی لازمست برشته تحریر در آورده است.

نسخه خطی این کتاب را در کتابخانه دانشمند محترم آقای آقامیرزا محمد طاهر تنکابنی در ۳۸ صفحه نوزده سطر ی بقطع کوچک دیده ام.

نظامی عروضی سمرقندی در کتاب چهارمقاله خود مقاله چهارم در باب علم طب و هدایت طبیب چنین بیان میکند:

«... و اگرچه این درجه حاصل دارد باید که ازین کتب صغار که استادان بحرب تصنیف کرده اند یکی پیوسته با خویشان دارد چون: تحفة الملوك محمد بن زکریا...»  
 دانشمند محترم آقای آقامیرزا محمد خان قزوینی در حواشی چهارمقاله طبع یزدان سال ۱۹۰۹ در صفحه ۲۳۶ سطر نهم چنین نگاشته اند: «تحفة الملوك محمد بن زکریا... در هیچ موضعی در ضمن تألیف محمد بن زکریای رازی نام این کتاب را نیافتم.»  
 این جانب پس از تفحصات بسیار چنین معتقدم که کاتب نسخه چهارمقاله و بانظامی عروضی در این باب اشتباهی نموده برای آنکه اصولاً همانطور که حضرت آقای قزوینی مرقوم داشته اند که کافی این مندویه با کفایه اشتباه شده، «تحفة الملوك» نیز با «طب الملوك» اشتباه گردیده است.

صاحب کشف الظنون کتبی بنام تحفة الملوك در تألیف خود بدین شکل ذکر نموده: «تحفة الملوك، فارسی مختصر فی الطب لابن بکر بن مسعود» پس اصولاً مؤلف این کتاب رازی نمیباشد و قطعاً نسخه اولیه که از روی آن کتاب چهارمقاله چاپ شده است کاتب<sup>۲</sup> اشتبهاً تحفة الملوك نوشته باشد.

ص ۱۱۲ س ۱. کفایه ابن مندویه اصفهانی - ابوعلی احمد بن عبدالرحمن بن مندویه اصفهانی از مشاهیر اطباء قرن چهارم هجری و معاصر عضدالدوله دیلمی بود (سنه ۳۳۸-۳۷۲) و چون عضدالدوله بیمارستان معروف بغداد را بساخت بیست و چهار

۱- ترك : صفحه بعد (م.د.) ۲- و نیز خود نظامی (م.د.)

نفر از حدائق و مشاهیر اطباء عصر را از هر ناحیه و ممالک و مذهبی طلب نمود و در آن مریضخانه بکار داشت، و ابن مندویہ مذکور یکی از جمله آن بیست و چهار نفر بود. علاوه بر علم طب ابن مندویہ از ادبا و شعرا ی عصر خود نیز محسوب بوده و او را شعر زیباست و در علم طب تصانیف عدیده دارد و این ابی اصیبعه در عیون الانباء فی طبقات الاطباء قریب پنجاه کتاب و رساله از مؤلفات اومی شمرد از جمله « کتاب الکافی فی الطب » است که مراد نظامی عروضی از « کتابیہ » گویا همین کتاب باشد، و معلوم شد که از مؤلفات او اکنون چیزی باقی است یا نه<sup>۱</sup>.

ص ۱۱۴ س ۲-۱ . تدارك انواع الخطا فی التدبیر الطبی این کتاب را ابن سینا بنام ابوالحسن احمد بن محمد السبیلی وزیر علی بن عبدالملک جواری (جلوس - سنه ۳۸۷) تألیف نموده است . و در سنه ۱۳۰۵ هجری کتاب مذکور تحت اسم « دفع المضار نکاتة عن الادان الانسابیة بتدارك انواع الخطا فی التدبیر الطبی » کتاب « منافع الاغذیة و دفع مضارها » از تألیف محمد بن زکریا رازی در عهد سلطنت مصر بطبع رسیده است

ص ۱۱۴ س ۲ . خفی ۲ علائی - کسبیبی کتاب مختصر در طب و تدبیر طبی ابن زین الدین اسمعیل بن الحسن الحسینی الجرجانی الممدنوری ، حمد الله علیه دیبچه گوید بعد از فراغ از تألیف ذخیره خوارزمشاهی علائی در سنه ۵۱۰ هجری را مأمور نمود تا خلاصه و مهمات مطالب آن کتاب را استخراج و در کتابی مختصر مصنف نیز حسب الامر عمل نموده پس خفی علائی را تألیف نمود و در سنه ۵۲۱ آن بعد از سنه ۵۲۱ که سال جلوس نسر خوارزمشاهی است خلاصه آن کتاب را در نسخ متعدده موجود است . و خفی بضم خاء معجمه و شدت کسبیبی منسوبست بدخف یعنی موزه و مصنف خود در ۱۰۰۰

مختصر بر دو جامد نهاده شد بر قطع مطول . نیمه - در مورد آهوس خوارزمشاهی

۱- مجموع التذکره - المجلد ۳ ص ۲۳۰ و ۲۳۱  
 ۲- کسبیبی - المجلد ۳ ص ۲۳۰ و ۲۳۱

Marfat.com

سبب این مختصر را خفی علانی نام کرده شد و علانی منسوب است بعلاءالدوله که بتصریح مؤلف در دیباچه از القاب اتسز خوارزمشاه است.<sup>۱</sup> (چق).

این کتاب شامل دو مقاله است: مقاله اول ۱۶ باب در حفظ الصحه و مقاله دومین ۷ باب در تقدمه المعرفه، و در بمبئی چاپ شده است و تقریباً مانند کتاب براء الساعه شامل جمیع امراض است که در موقع لزوم فوری معالجت پذیرد (دکتر نجم آبادی، محمد زکریای رازی ص ۱۷۱ ح).

ص ۱۱۲ س ۴-۳، یادگار سید اسمعیل جرجانی - کتابی است مختصر در علم طب تألیف زین الدین اسمعیل بن حسن المذکور<sup>۲</sup>، و آنچه در نظر است يك نسخه از آن در کتابخانه تیپو سلطان موجود است.<sup>۳</sup> (چق).

ص ۱۱۲ س ۸. بختیشوع - یکی از نصاری بنداد بود، مراد ازین بختیشوع یکی ازین دو شخص است یا بختیشوع بن جورجس چندیسابوری طیب هر ون الرشید، و چون تاریخ وفات او معلوم نیست ممکن است عصر مأمون را نیز درك کرده باشد، و نواده او بختیشوع بن جبرئیل بن بختیشوع بن جورجس متوفی در سنه ۲۵۶ که در اواخر عمر مأمون از اطباء خاص او بود و بعد از مأمون خلفاء دیگر را نیز تا مهدی خدمت نمود.<sup>۴</sup>

اما کلمه بختیشوع و یوشع بخت و نحو آن از اعلام مرکبه که يك جزء آن کلمه بخت است از ترکیبات زبان فارسی است. علامه مستشرق نلدکه آلمانی در حاشیه صفحه ۴۹-۵۰ از تاریخ اردشیر بابکان گوید:<sup>۵</sup>

«اعلام مرکبه از کلمه «بخت» یعنی «نجات داد» یا «رها کرد» و «بزد» یعنی «نجات میدهد» و يك جزء دیگر ظاهراً از ترکیباتی است که بتقاید اسلوب عیسویان در زبان

۱- رجوع کنید باین ابی اصیبه ج ۲ ص ۳۲. کشف الظنون در باب خاء و فهرست نسخ فارسی بریتش میوزیم تألیف ریو ص ۲۷۵ (چق). ۲- رگ: ص ۲۰۰ تعلیقات حاضر (م.م). ۳- ابن ابی اصیبه ج ۲ ص ۳۲، کشف الظنون در باب یاء. فهرست کتابخانه تیپو سلطان تألیف استورت ص ۱۰۷ (چق).

۴- فهرست ابن الندیم ص ۲۹۶. تاریخ الحکماء للقفطی ص ۱۰۰-۱۰۴. ابن ابی اصیبه ج ۱ ص ۱۲۵-۱۲۶ (چق). ۵- بسم اول (م.م). ۶- نام و عنوان این کتاب اینست:

The Noldeke, Geschichte des Artachsiri Pāpakān, Göttingen, 1879, pp 49-50 (چق). ۷- از فعل بهلوی بوختن یا بختن (چق).

پارسی معمول شده است. ملاحظه کنید «مرا بخت» را یعنی پروردگار نجات داد (تاریخ الكنيسة لابی الفرج بن العبری ج ۲ ص ۵۷)، و همچنین «بختیشوع» را یعنی عیسی نجات داد که از اعلام معموله است.<sup>۱</sup> از اعلام ایرانی یکی | کلمه مهیزد است یعنی «ماه نجات میدهد» - ابوعلی ابزون بن مهیزد المجووسی<sup>۲</sup> و دیگر | دامه سیخت یا سیخت<sup>۳</sup> (اسباب السمعانی و تاریخ الكنيسة لابی الفرج بن العبری ج ۱ ص ۳۷۵ یا سیخت<sup>۴</sup> (فتوح البلدان لابی الاذری ص ۷۸)<sup>۵</sup> یعنی «سه نجات داده اند» و دوباره مقصود از «سه» پندار نیست و گفتار نیک و رفد نیک باشد (هومت و هوخت و هورشت در اصطلاح زردشتیان) و دیگر کلمه صهار بخت است معرب چهار بخت یعنی «چهار نجات داده اند» ولی معنوی نیست مقصود از چهار چیست، دیگر کلمه هفتن بخت است که همان هفتد<sup>۶</sup> و هردوس<sup>۷</sup> است در شاهنامه یعنی «هفت نجات داده اند» و مقصود از هفتن در اینجا سیوهفت نجات است که در طریقه زردشتیان تعلق به زمین دارد. یعنی کسی که از عوالم هر دو همان معنوت را چشم دارد که به زمین یعنی زردشتیان از بردن الهی (خرد) بختیشوع : فمن المنصوری بختیشوع خده الاعماد سفاح و سجده و سجده ثم خده اباجعفر المنصور بعدة فم توفی ح ا به دجاک بعدة عنده فم توفی فی العسیر لبختیشوع تأیید فی الطب معروفه» (طبقات امام جعفر بیروت ۳۶)

«سأل الرشید بختیشوع عن حرب شاهده فقال فینبهر فی صحنه من الیمارستان فما لان مقدار ما یختلف لرجل متعبدین حتی صار یهرق فی طیفه عن سحره ثم قتلهم بمبضع (اعل هند فی الاصل سقط) ما سقط الاعماد فی رحلی» (تاریخ الخلفاء ج ۲ ص ۳۲۱)

۱- و همچنین بختیشوع را در بعضی کتب فارسی و عربی و لاتین می بینیم که در بعضی جاها به صورت بختیشوع و یا بختیشوع آمده است.  
 ۲- مهیزد بن مهیزد المجووسی از نویسندگان سده ۱۰ هجری قمری است که در تاریخ خود به مهیزد بن مهیزد المجووسی اشاره کرده است.  
 ۳- سیخت یا سیخت کلمه پارسی است که در بعضی کتب فارسی و عربی و لاتین می بینیم که در بعضی جاها به صورت سیخت و یا سیخت آمده است.  
 ۴- سیخت یا سیخت کلمه پارسی است که در بعضی کتب فارسی و عربی و لاتین می بینیم که در بعضی جاها به صورت سیخت و یا سیخت آمده است.  
 ۵- ابوالاذری از نویسندگان سده ۱۰ هجری قمری است که در تاریخ خود به ابوالاذری اشاره کرده است.  
 ۶- هفتد کلمه پارسی است که در بعضی کتب فارسی و عربی و لاتین می بینیم که در بعضی جاها به صورت هفتد و یا هفتد آمده است.  
 ۷- هردوس کلمه پارسی است که در بعضی کتب فارسی و عربی و لاتین می بینیم که در بعضی جاها به صورت هردوس و یا هردوس آمده است.



ادوارد براون در تعلیقات بر ترجمه انگلیسی چهارمقاله (ص ۱۴۵) شجره نسب خاندان بخت بشوع را چنین آورده ۱ :

۱ . بخت بشوع I

۲ . جرجیس I (طیب منصور، متوفی ۱۵۳/۰۷۶۹)

۳ . بخت بشوع II (طیب مهدی ، هادی و هارون الرشید، متوفی ۱۸۵/۰۸۰۱)

۵ . جرجیس II

۴ . جبرائیل (طیب هارون الرشید ، امین  
دعائمون ، متوفی ۲۱۳/۰۸۲۸ - ۹/۰۸۰۹)

۶ . بخت بشوع III (طیب معتز، متوفی ۲۵۶/۰۸۰۷)  
۷ . عبیدالله (طیب متقی)

۸ . یحیی یا یوحنا  
۹ . جبرائیل (طیب عضدالدوله،  
متوفی ۳۹۷/۰۸۰۶ - ۷/۰۸۰۷)

۱۰ . بخت بشوع IV (طیب مقتدر ،  
متوفی ۳۲۹/۰۹۴۰ - ۱/۰۸۰۱)

(م.م)

ص ۱۱۳ ، س ۱۰ به بعد . حکایت ۳ (مقاله چهارم) - این حکایت را قفطی (س ۱۳۴) و ابن ابی اصیبعه ۱: ۱۲۷ بجبرائیل بن بختیشوع و جریه هارون الرشید نسبت میدهند ، و ابن ابی اصیبعه تاریخ (سنه ۱۷۵) و سند (فیثون الترجمان) بدست میدهد ، بطوریکه تقریباً قطع حاصل میشود که حق با اوست ، و ابن سینا سهو کرده است در نسبت این واقعه بیکى از ملوک آل سامان . این حکایت را جامی در سلسله الذهب بنظم آورده است ، و پرفسور برون متن آنرا در ترجمه ثانوی چهارمقاله بدست داده است . (چقد)

و ما از تعلیقات بر ترجمه انگلیسی چهارمقاله (ص ۱۵۹-۱۶۰) قول جامی را نقل میکنیم :

حکایت آن طیب دانا که آفت زده ای را بی وجود اسباب معالجه کرد :

۱- برای اطلاع بیشتر ، رک : ترجمه انگلیسی چهارمقاله ص ۱۴۵-۷ .  
(تعلیقات چهارمقاله ۵۱)

ربی دستیاری آلات و ادوات از تنگنای مرض بیرون آورد.

داشت دوران طیبی ارزانی  
 در همه رازها باو محرم  
 نبض جمعی مخدرات بدست  
 بود با او درون خاوت خانس  
 نامه مجرمین از آنجا طی  
 خوانندگی پیش شاه گشت داد  
 ریخت خانی بدست او را پس  
 خمه چو پیران دیر سال  
 پشت از همه چو زنده خوانست شد  
 های شاه بخان هر علاج مسموم  
 و از راهس ازین کسب علاج  
 بود هر علاج  
 چندی سر ز پیش او  
 شود بر او سر برین  
 خط بدست او در این  
 کرد در آن روزه بن  
 نویس از آن کسب  
 دست زد در علاج

بیکسی از ملوک سامانی  
 در همه کارها باو همدم  
 دادش در حضور خود پیوست  
 روزی از گفت و گوی خلق خلاس  
 پای نامجرمان از آنجا پی  
 ناگه آمد کفیر کی چون ماه  
 تا نبد خوان خوردنی بزمن  
 الف قامتش چو نال بماند  
 کرد چند آنکه زور راست نشد  
 گفت با آن حکیم شاه دریم  
 هم درین دم کشی دست علاج  
 ماند حیران حکیمه خون سبب  
 دست زد معجزش ز فراق کشید  
 از آزارش شد بند زار  
 غرق شد در آن خجالت اندر خوی  
 قهت خود ز سر و استن راست  
 در طیبی چو بیست مهر بود  
 چون بماند از علاج جسمانی

در نبر سید محمد باقر استرآبادی در روایت الاله

است رجوع به مقدمه اندر کرده بر کتب حاضره شرح  
 ص ۱۱۳ س ۱۱. شیخ رئیس حجة الحق ابو علی سید حکیم کربان  
 کتاب مبدأ و معاد - این رساله در دوره بریطانیه در کتب  
 اینست

« وسمعت ان طبيياً حضر مجلس ملك من السامانيين وبلغ من قبواه له ان اهله لمؤ اكلته على المائدة التي توضع له في دار الحرم ولا يدخلها من الذكور داخل وانما يتولى الخدمة بعض الجوارى | وكانت | فيها جارية تقدم الخوان وتضعها ذقوسها ریح و منعها الانتصاب وكانت حفاة عند الملك فقال للطبيب: عالجهما في الحال على كل حال. فلم يكن عند الطبيب تدبير طبيعى فى ذلك الباب يشفى بالامهارة، ففرع الى التدبير النفسانى، وامر ان يكشف شعرها، فما اغنى، ثم امر ان يكشف بطنها فما اثر، ثم امر ان تكشف عورتها، فلما حاول سائر الجوارى ذلك نهضت فيها حرارة قوية اتت على الريح الحادثة تحليلاً، فارتجعت مستقيمة سليمة » انتهى .

ص ۱۱۴ س آخر، هم از ملوك آل سامان امير منصور بن نوح بن نصر را عارضه اى افتاد الخ - اين حكایت از اول تا باخر مجعول است چه بنای آن بر امرى باطل است و آن معاصر بودن امير منصور بن نوح بن نصر است با محمد بن زكرياى رازى و حال آنكه سلطنت منصور از سنه ۳۵۰-۳۵۵ است و وفات محمد بن زكرياى رازى در سنه ۳۱۱ یا ۳۲۰، و نمیتوان گفت شاید مصنف یا ناسخ در اسم «منصور اشتباه کرده اند و مقصود يكى دیگر از ملوك سامانيه سابق بر منصور بوده است. چه بنای اين حكایت بر اسم «منصور» است، زیرا كه مصنف گوید چون محمد زكرياى رازى خود نخو است بنزد پادشاه زود كتاب «منصوري» را تصنيف كرد و بدست آنكس بفرستاد و گفت من اين كتابم الخ<sup>۱</sup>.

مقدسى آورده: « الاترى ان صاحب خراسان استدعاه ( اى استدعى ابازيد

۱- چه دروغها بقلب ميزند (مؤلف چهارمقاله) محمد بن زكريا در ۳۱۱ مرد و منصور بن نوح در ۳۵۲ بر تخت نشست (مینوی). لازم نیست حكایت مجعول بشد بلکه اشبه اسمى شده و مقصود ابو صالح منصور بن اسحاق بن احمد بن اسد سامانى برادر زاده امير اسمعيل بن احمد بوده كه محمد بن زكريا كتاب كفاية معروف به منصورى را براى او نوشتند و اين منصور در سنه ۲۹۰ هجرى از طرف امير اسمعيل عم خود حاكم رى شده و شش سال در آن منصب بوده است (معجم البلدان جلد ۲ ص ۹۰۱) (نقى زاده) ورك : ص ۳۷۷ تعلیقات حاضر (م.م.) ۲- ۳۵۵ ط (چغندر) : ۳۶۶ (جق) . ۳- رجوع كنيد به ص ۲۳۲ (جق) (چاپ قزوینى) - ص ۷۸ تعلیقات حاضر) . ولى حيس آقوى نقى زاده (ح) دفع اين اشكال را میکند . اما قول مقدسى اصلح مينمايد (م.م.)

البایخی صاحب کتاب صور الاقالیم ( الی حضرتہ لیستعین بہ فلما بلغ جیحون کتب الیہ ان کنت استدعیتنی اما بلغک من صائب رأیی فان رأیی یمنعنی من عبور هذا النهر . فاما قرأ کتابہ امرہ بالخروج الی بلخ » ( احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم لمحمد بن احمد المقدسی طبع دخویه ص ۴ ) .  
(چند)

از اینجا واضح میشود که اصل این واقعه در خصوص ابو زید بلخی واقع شده بوده است نه محمد بن زکریای رازی  
(چند)

ص ۱۱۷ اس ۱۵ . بری از املاک مأمون - هفت نسخ همین مورد است و معلوم است از «املاک مأمون» معلوم نشد .  
(چند)

«املاک مأمونی» فریب سیمند پاره ده بوده است در زمان امیران ساسانی مأمون بن هرون الرشید بوده است ( رجوع به تاریخ خراسان سید علی حسینی ص ۱۱۳ ) اینجاست اگر چه صحبت از ری است ، ولی باز است همان مقصود است  
(چند)

ص ۱۱۸ س ۱ بعد . حکایت ۵ - این حکایت در زواید خوارزمشاه مأمون بن استرآبدی آمده است .  
(چند)

ص ۱۱۸ س ۲ . ابو العباس مأمون خوارزمشاه چون در خراسان حکایت در چندین موضع برای تصحیح و تزیین مکه حج و غیر این امور مشغول شده بود اشاره ای برایشان در اینجا بطریق ایجاز خالی از تعجب است .  
خاندان مأمونیان که ولات خوارزم را در دست داشتند در این زمان در آنجا گویند ابتدا با جلد زر مویک ساخته بود پس آن در زمان مأمون بن خوارزمشاه استقرار غزنویه شبهه استقلال بیجا ساختند و بالاخره در این زمان در آمدند . ابتدای تاریخ ایشان در مؤسس این سلسله در سال ۳۸۰ سنه ۳۸۰ نام ایشان در تاریخ ظاهر میشود .  
(چند)

۱ - مأمون بن محمد خوارزمشاه از اجداد امیر خوارزمشاه است

۱- رجوع به کتاب تاریخ خوارزمشاه ص ۱۱۳  
۲- تاریخ خوارزمشاه ص ۱۱۳  
۳- تاریخ خوارزمشاه ص ۱۱۳

سنه ۳۸۵ ابو عبدالله خوارزمشاه صاحب کاشغرا گرفته بکشت و ممالک او بتصرف وی در آمد و در سنه ۳۸۷ وفات نمود<sup>۱</sup>.

۲- علی بن مأمون بن محمد خوارزمشاه پسر مذکور، بعد از وفات پدر در سنه ۳۸۷ بر تخت نشست و خواهر سلطان محمود غزنوی را بخواست و تاریخ وفاتش معلوم نیست<sup>۲</sup> شیخ رئیس ابوعلی سینا در زمان حکمرانی او بخوارزم آمد و خوارزمشاه مذکور مقدم او را بغایت درامی داشت<sup>۳</sup>. ابو الحسن سہمی مذکور درین حکایت ابتدا وزیر او بود و پس از وزیر برادرش ابو العباس گردید.

۳- ابو العباس مأمون بن مأمون بن محمد خوارزمشاه (موضوع این حکایت - پار مقاله) بعد از وفات برادر حکمرانی خوارزم نشست و تاریخ جلوسش معلوم نیست. وی یکی از ملوک هنر پرور و فضل فضیلت دوست بود و بسیاری از اکابر علمای هر فن در دربار او مجتمع بودند و بنام نامی او تألیفها نموده اند. او نیز مانند برادرش علی بن مأمون داماد سلطان محمود غزنوی بود و خواهر و مدتی طویل با سلطان محمود طریق مصافحت مساوات داشت. بالاخره سلطان محمود با او بد گمان شد و رسولی نزد وی فرستاد و خواهش نمود که در خوارزم خطبه بنام او کند. ابو العباس خود پذیرفت ولی امراء و اعیان خوارزم از قبول این امر ابا نمودند و بعد از مراجعت رسول سلطان

۱- همانجا ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۵، ۲۹۶، ۲۹۷، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۳۸، ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۴۴، ۳۴۵، ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۴۸، ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۵۱، ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۵۷، ۳۵۸، ۳۵۹، ۳۶۰، ۳۶۱، ۳۶۲، ۳۶۳، ۳۶۴، ۳۶۵، ۳۶۶، ۳۶۷، ۳۶۸، ۳۶۹، ۳۷۰، ۳۷۱، ۳۷۲، ۳۷۳، ۳۷۴، ۳۷۵، ۳۷۶، ۳۷۷، ۳۷۸، ۳۷۹، ۳۸۰، ۳۸۱، ۳۸۲، ۳۸۳، ۳۸۴، ۳۸۵، ۳۸۶، ۳۸۷، ۳۸۸، ۳۸۹، ۳۹۰، ۳۹۱، ۳۹۲، ۳۹۳، ۳۹۴، ۳۹۵، ۳۹۶، ۳۹۷، ۳۹۸، ۳۹۹، ۴۰۰، ۴۰۱، ۴۰۲، ۴۰۳، ۴۰۴، ۴۰۵، ۴۰۶، ۴۰۷، ۴۰۸، ۴۰۹، ۴۱۰، ۴۱۱، ۴۱۲، ۴۱۳، ۴۱۴، ۴۱۵، ۴۱۶، ۴۱۷، ۴۱۸، ۴۱۹، ۴۲۰، ۴۲۱، ۴۲۲، ۴۲۳، ۴۲۴، ۴۲۵، ۴۲۶، ۴۲۷، ۴۲۸، ۴۲۹، ۴۳۰، ۴۳۱، ۴۳۲، ۴۳۳، ۴۳۴، ۴۳۵، ۴۳۶، ۴۳۷، ۴۳۸، ۴۳۹، ۴۴۰، ۴۴۱، ۴۴۲، ۴۴۳، ۴۴۴، ۴۴۵، ۴۴۶، ۴۴۷، ۴۴۸، ۴۴۹، ۴۵۰، ۴۵۱، ۴۵۲، ۴۵۳، ۴۵۴، ۴۵۵، ۴۵۶، ۴۵۷، ۴۵۸، ۴۵۹، ۴۶۰، ۴۶۱، ۴۶۲، ۴۶۳، ۴۶۴، ۴۶۵، ۴۶۶، ۴۶۷، ۴۶۸، ۴۶۹، ۴۷۰، ۴۷۱، ۴۷۲، ۴۷۳، ۴۷۴، ۴۷۵، ۴۷۶، ۴۷۷، ۴۷۸، ۴۷۹، ۴۸۰، ۴۸۱، ۴۸۲، ۴۸۳، ۴۸۴، ۴۸۵، ۴۸۶، ۴۸۷، ۴۸۸، ۴۸۹، ۴۹۰، ۴۹۱، ۴۹۲، ۴۹۳، ۴۹۴، ۴۹۵، ۴۹۶، ۴۹۷، ۴۹۸، ۴۹۹، ۵۰۰، ۵۰۱، ۵۰۲، ۵۰۳، ۵۰۴، ۵۰۵، ۵۰۶، ۵۰۷، ۵۰۸، ۵۰۹، ۵۱۰، ۵۱۱، ۵۱۲، ۵۱۳، ۵۱۴، ۵۱۵، ۵۱۶، ۵۱۷، ۵۱۸، ۵۱۹، ۵۲۰، ۵۲۱، ۵۲۲، ۵۲۳، ۵۲۴، ۵۲۵، ۵۲۶، ۵۲۷، ۵۲۸، ۵۲۹، ۵۳۰، ۵۳۱، ۵۳۲، ۵۳۳، ۵۳۴، ۵۳۵، ۵۳۶، ۵۳۷، ۵۳۸، ۵۳۹، ۵۴۰، ۵۴۱، ۵۴۲، ۵۴۳، ۵۴۴، ۵۴۵، ۵۴۶، ۵۴۷، ۵۴۸، ۵۴۹، ۵۵۰، ۵۵۱، ۵۵۲، ۵۵۳، ۵۵۴، ۵۵۵، ۵۵۶، ۵۵۷، ۵۵۸، ۵۵۹، ۵۶۰، ۵۶۱، ۵۶۲، ۵۶۳، ۵۶۴، ۵۶۵، ۵۶۶، ۵۶۷، ۵۶۸، ۵۶۹، ۵۷۰، ۵۷۱، ۵۷۲، ۵۷۳، ۵۷۴، ۵۷۵، ۵۷۶، ۵۷۷، ۵۷۸، ۵۷۹، ۵۸۰، ۵۸۱، ۵۸۲، ۵۸۳، ۵۸۴، ۵۸۵، ۵۸۶، ۵۸۷، ۵۸۸، ۵۸۹، ۵۹۰، ۵۹۱، ۵۹۲، ۵۹۳، ۵۹۴، ۵۹۵، ۵۹۶، ۵۹۷، ۵۹۸، ۵۹۹، ۶۰۰، ۶۰۱، ۶۰۲، ۶۰۳، ۶۰۴، ۶۰۵، ۶۰۶، ۶۰۷، ۶۰۸، ۶۰۹، ۶۱۰، ۶۱۱، ۶۱۲، ۶۱۳، ۶۱۴، ۶۱۵، ۶۱۶، ۶۱۷، ۶۱۸، ۶۱۹، ۶۲۰، ۶۲۱، ۶۲۲، ۶۲۳، ۶۲۴، ۶۲۵، ۶۲۶، ۶۲۷، ۶۲۸، ۶۲۹، ۶۳۰، ۶۳۱، ۶۳۲، ۶۳۳، ۶۳۴، ۶۳۵، ۶۳۶، ۶۳۷، ۶۳۸، ۶۳۹، ۶۴۰، ۶۴۱، ۶۴۲، ۶۴۳، ۶۴۴، ۶۴۵، ۶۴۶، ۶۴۷، ۶۴۸، ۶۴۹، ۶۵۰، ۶۵۱، ۶۵۲، ۶۵۳، ۶۵۴، ۶۵۵، ۶۵۶، ۶۵۷، ۶۵۸، ۶۵۹، ۶۶۰، ۶۶۱، ۶۶۲، ۶۶۳، ۶۶۴، ۶۶۵، ۶۶۶، ۶۶۷، ۶۶۸، ۶۶۹، ۶۷۰، ۶۷۱، ۶۷۲، ۶۷۳، ۶۷۴، ۶۷۵، ۶۷۶، ۶۷۷، ۶۷۸، ۶۷۹، ۶۸۰، ۶۸۱، ۶۸۲، ۶۸۳، ۶۸۴، ۶۸۵، ۶۸۶، ۶۸۷، ۶۸۸، ۶۸۹، ۶۹۰، ۶۹۱، ۶۹۲، ۶۹۳، ۶۹۴، ۶۹۵، ۶۹۶، ۶۹۷، ۶۹۸، ۶۹۹، ۷۰۰، ۷۰۱، ۷۰۲، ۷۰۳، ۷۰۴، ۷۰۵، ۷۰۶، ۷۰۷، ۷۰۸، ۷۰۹، ۷۱۰، ۷۱۱، ۷۱۲، ۷۱۳، ۷۱۴، ۷۱۵، ۷۱۶، ۷۱۷، ۷۱۸، ۷۱۹، ۷۲۰، ۷۲۱، ۷۲۲، ۷۲۳، ۷۲۴، ۷۲۵، ۷۲۶، ۷۲۷، ۷۲۸، ۷۲۹، ۷۳۰، ۷۳۱، ۷۳۲، ۷۳۳، ۷۳۴، ۷۳۵، ۷۳۶، ۷۳۷، ۷۳۸، ۷۳۹، ۷۴۰، ۷۴۱، ۷۴۲، ۷۴۳، ۷۴۴، ۷۴۵، ۷۴۶، ۷۴۷، ۷۴۸، ۷۴۹، ۷۵۰، ۷۵۱، ۷۵۲، ۷۵۳، ۷۵۴، ۷۵۵، ۷۵۶، ۷۵۷، ۷۵۸، ۷۵۹، ۷۶۰، ۷۶۱، ۷۶۲، ۷۶۳، ۷۶۴، ۷۶۵، ۷۶۶، ۷۶۷، ۷۶۸، ۷۶۹، ۷۷۰، ۷۷۱، ۷۷۲، ۷۷۳، ۷۷۴، ۷۷۵، ۷۷۶، ۷۷۷، ۷۷۸، ۷۷۹، ۷۸۰، ۷۸۱، ۷۸۲، ۷۸۳، ۷۸۴، ۷۸۵، ۷۸۶، ۷۸۷، ۷۸۸، ۷۸۹، ۷۹۰، ۷۹۱، ۷۹۲، ۷۹۳، ۷۹۴، ۷۹۵، ۷۹۶، ۷۹۷، ۷۹۸، ۷۹۹، ۸۰۰، ۸۰۱، ۸۰۲، ۸۰۳، ۸۰۴، ۸۰۵، ۸۰۶، ۸۰۷، ۸۰۸، ۸۰۹، ۸۱۰، ۸۱۱، ۸۱۲، ۸۱۳، ۸۱۴، ۸۱۵، ۸۱۶، ۸۱۷، ۸۱۸، ۸۱۹، ۸۲۰، ۸۲۱، ۸۲۲، ۸۲۳، ۸۲۴، ۸۲۵، ۸۲۶، ۸۲۷، ۸۲۸، ۸۲۹، ۸۳۰، ۸۳۱، ۸۳۲، ۸۳۳، ۸۳۴، ۸۳۵، ۸۳۶، ۸۳۷، ۸۳۸، ۸۳۹، ۸۴۰، ۸۴۱، ۸۴۲، ۸۴۳، ۸۴۴، ۸۴۵، ۸۴۶، ۸۴۷، ۸۴۸، ۸۴۹، ۸۵۰، ۸۵۱، ۸۵۲، ۸۵۳، ۸۵۴، ۸۵۵، ۸۵۶، ۸۵۷، ۸۵۸، ۸۵۹، ۸۶۰، ۸۶۱، ۸۶۲، ۸۶۳، ۸۶۴، ۸۶۵، ۸۶۶، ۸۶۷، ۸۶۸، ۸۶۹، ۸۷۰، ۸۷۱، ۸۷۲، ۸۷۳، ۸۷۴، ۸۷۵، ۸۷۶، ۸۷۷، ۸۷۸، ۸۷۹، ۸۸۰، ۸۸۱، ۸۸۲، ۸۸۳، ۸۸۴، ۸۸۵، ۸۸۶، ۸۸۷، ۸۸۸، ۸۸۹، ۸۹۰، ۸۹۱، ۸۹۲، ۸۹۳، ۸۹۴، ۸۹۵، ۸۹۶، ۸۹۷، ۸۹۸، ۸۹۹، ۹۰۰، ۹۰۱، ۹۰۲، ۹۰۳، ۹۰۴، ۹۰۵، ۹۰۶، ۹۰۷، ۹۰۸، ۹۰۹، ۹۱۰، ۹۱۱، ۹۱۲، ۹۱۳، ۹۱۴، ۹۱۵، ۹۱۶، ۹۱۷، ۹۱۸، ۹۱۹، ۹۲۰، ۹۲۱، ۹۲۲، ۹۲۳، ۹۲۴، ۹۲۵، ۹۲۶، ۹۲۷، ۹۲۸، ۹۲۹، ۹۳۰، ۹۳۱، ۹۳۲، ۹۳۳، ۹۳۴، ۹۳۵، ۹۳۶، ۹۳۷، ۹۳۸، ۹۳۹، ۹۴۰، ۹۴۱، ۹۴۲، ۹۴۳، ۹۴۴، ۹۴۵، ۹۴۶، ۹۴۷، ۹۴۸، ۹۴۹، ۹۵۰، ۹۵۱، ۹۵۲، ۹۵۳، ۹۵۴، ۹۵۵، ۹۵۶، ۹۵۷، ۹۵۸، ۹۵۹، ۹۶۰، ۹۶۱، ۹۶۲، ۹۶۳، ۹۶۴، ۹۶۵، ۹۶۶، ۹۶۷، ۹۶۸، ۹۶۹، ۹۷۰، ۹۷۱، ۹۷۲، ۹۷۳، ۹۷۴، ۹۷۵، ۹۷۶، ۹۷۷، ۹۷۸، ۹۷۹، ۹۸۰، ۹۸۱، ۹۸۲، ۹۸۳، ۹۸۴، ۹۸۵، ۹۸۶، ۹۸۷، ۹۸۸، ۹۸۹، ۹۹۰، ۹۹۱، ۹۹۲، ۹۹۳، ۹۹۴، ۹۹۵، ۹۹۶، ۹۹۷، ۹۹۸، ۹۹۹، ۱۰۰۰، ۱۰۰۱، ۱۰۰۲، ۱۰۰۳، ۱۰۰۴، ۱۰۰۵، ۱۰۰۶، ۱۰۰۷، ۱۰۰۸، ۱۰۰۹، ۱۰۱۰، ۱۰۱۱، ۱۰۱۲، ۱۰۱۳، ۱۰۱۴، ۱۰۱۵، ۱۰۱۶، ۱۰۱۷، ۱۰۱۸، ۱۰۱۹، ۱۰۲۰، ۱۰۲۱، ۱۰۲۲، ۱۰۲۳، ۱۰۲۴، ۱۰۲۵، ۱۰۲۶، ۱۰۲۷، ۱۰۲۸، ۱۰۲۹، ۱۰۳۰، ۱۰۳۱، ۱۰۳۲، ۱۰۳۳، ۱۰۳۴، ۱۰۳۵، ۱۰۳۶، ۱۰۳۷، ۱۰۳۸، ۱۰۳۹، ۱۰۴۰، ۱۰۴۱، ۱۰۴۲، ۱۰۴۳، ۱۰۴۴، ۱۰۴۵، ۱۰۴۶، ۱۰۴۷، ۱۰۴۸، ۱۰۴۹، ۱۰۵۰، ۱۰۵۱، ۱۰۵۲، ۱۰۵۳، ۱۰۵۴، ۱۰۵۵، ۱۰۵۶، ۱۰۵۷، ۱۰۵۸، ۱۰۵۹، ۱۰۶۰، ۱۰۶۱، ۱۰۶۲، ۱۰۶۳، ۱۰۶۴، ۱۰۶۵، ۱۰۶۶، ۱۰۶۷، ۱۰۶۸، ۱۰۶۹، ۱۰۷۰، ۱۰۷۱، ۱۰۷۲، ۱۰۷۳، ۱۰۷۴، ۱۰۷۵، ۱۰۷۶، ۱۰۷۷، ۱۰۷۸، ۱۰۷۹، ۱۰۸۰، ۱۰۸۱، ۱۰۸۲، ۱۰۸۳، ۱۰۸۴، ۱۰۸۵، ۱۰۸۶، ۱۰۸۷، ۱۰۸۸، ۱۰۸۹، ۱۰۹۰، ۱۰۹۱، ۱۰۹۲، ۱۰۹۳، ۱۰۹۴، ۱۰۹۵، ۱۰۹۶، ۱۰۹۷، ۱۰۹۸، ۱۰۹۹، ۱۱۰۰، ۱۱۰۱، ۱۱۰۲، ۱۱۰۳، ۱۱۰۴، ۱۱۰۵، ۱۱۰۶، ۱۱۰۷، ۱۱۰۸، ۱۱۰۹، ۱۱۱۰، ۱۱۱۱، ۱۱۱۲، ۱۱۱۳، ۱۱۱۴، ۱۱۱۵، ۱۱۱۶، ۱۱۱۷، ۱۱۱۸، ۱۱۱۹، ۱۱۲۰، ۱۱۲۱، ۱۱۲۲، ۱۱۲۳، ۱۱۲۴، ۱۱۲۵، ۱۱۲۶، ۱۱۲۷، ۱۱۲۸، ۱۱۲۹، ۱۱۳۰، ۱۱۳۱، ۱۱۳۲، ۱۱۳۳، ۱۱۳۴، ۱۱۳۵، ۱۱۳۶، ۱۱۳۷، ۱۱۳۸، ۱۱۳۹، ۱۱۴۰، ۱۱۴۱، ۱۱۴۲، ۱۱۴۳، ۱۱۴۴، ۱۱۴۵، ۱۱۴۶، ۱۱۴۷، ۱۱۴۸، ۱۱۴۹، ۱۱۵۰، ۱۱۵۱، ۱۱۵۲، ۱۱۵۳، ۱۱۵۴، ۱۱۵۵، ۱۱۵۶، ۱۱۵۷، ۱۱۵۸، ۱۱۵۹، ۱۱۶۰، ۱۱۶۱، ۱۱۶۲، ۱۱۶۳، ۱۱۶۴، ۱۱۶۵، ۱۱۶۶، ۱۱۶۷، ۱۱۶۸، ۱۱۶۹، ۱۱۷۰، ۱۱۷۱، ۱۱۷۲، ۱۱۷۳، ۱۱۷۴، ۱۱۷۵، ۱۱۷۶، ۱۱۷۷، ۱۱۷۸، ۱۱۷۹، ۱۱۸۰، ۱۱۸۱، ۱۱۸۲، ۱۱۸۳، ۱۱۸۴، ۱۱۸۵، ۱۱۸۶، ۱۱۸۷، ۱۱۸۸، ۱۱۸۹، ۱۱۹۰، ۱۱۹۱، ۱۱۹۲، ۱۱۹۳، ۱۱۹۴، ۱۱۹۵، ۱۱۹۶، ۱۱۹۷، ۱۱۹۸، ۱۱۹۹، ۱۲۰۰، ۱۲۰۱، ۱۲۰۲، ۱۲۰۳، ۱۲۰۴، ۱۲۰۵، ۱۲۰۶، ۱۲۰۷، ۱۲۰۸، ۱۲۰۹، ۱۲۱۰، ۱۲۱۱، ۱۲۱۲، ۱۲۱۳، ۱۲۱۴، ۱۲۱۵، ۱۲۱۶، ۱۲۱۷، ۱۲۱۸، ۱۲۱۹، ۱۲۲۰، ۱۲۲۱، ۱۲۲۲، ۱۲۲۳، ۱۲۲۴، ۱۲۲۵، ۱۲۲۶، ۱۲۲۷، ۱۲۲۸، ۱۲۲۹، ۱۲۳۰، ۱۲۳۱، ۱۲۳۲، ۱۲۳۳، ۱۲۳۴، ۱۲۳۵، ۱۲۳۶، ۱۲۳۷، ۱۲۳۸، ۱۲۳۹، ۱۲۴۰، ۱۲۴۱، ۱۲۴۲، ۱۲۴۳، ۱۲۴۴، ۱۲۴۵، ۱۲۴۶، ۱۲۴۷، ۱۲۴۸، ۱۲۴۹، ۱۲۵۰، ۱۲۵۱، ۱۲۵۲، ۱۲۵۳، ۱۲۵۴، ۱۲۵۵، ۱۲۵۶، ۱۲۵۷، ۱۲۵۸، ۱۲۵۹، ۱۲۶۰، ۱۲۶۱، ۱۲۶۲، ۱۲۶۳، ۱۲۶۴، ۱۲۶۵، ۱۲۶۶، ۱۲۶۷، ۱۲۶۸، ۱۲۶۹، ۱۲۷۰، ۱۲۷۱، ۱۲۷۲، ۱۲۷۳، ۱۲۷۴، ۱۲۷۵، ۱۲۷۶، ۱۲۷۷، ۱۲۷۸، ۱۲۷۹، ۱۲۸۰، ۱۲۸۱، ۱۲۸۲، ۱۲۸۳، ۱۲۸۴، ۱۲۸۵، ۱۲۸۶، ۱۲۸۷، ۱۲۸۸، ۱۲۸۹، ۱۲۹۰، ۱۲۹۱، ۱۲۹۲، ۱۲۹۳، ۱۲۹۴، ۱۲۹۵، ۱۲۹۶، ۱۲۹۷، ۱۲۹۸، ۱۲۹۹، ۱۳۰۰، ۱۳۰۱، ۱۳۰۲، ۱۳۰۳، ۱۳۰۴، ۱۳۰۵، ۱۳۰۶، ۱۳۰۷، ۱۳۰۸، ۱۳۰۹، ۱۳۱۰، ۱۳۱۱، ۱۳۱۲، ۱۳۱۳، ۱۳۱۴، ۱۳۱۵، ۱۳۱۶، ۱۳۱۷، ۱۳۱۸، ۱۳۱۹، ۱۳۲۰، ۱۳۲۱، ۱۳۲۲، ۱۳۲۳، ۱۳۲۴، ۱۳۲۵، ۱۳۲۶، ۱۳۲۷، ۱۳۲۸، ۱۳۲۹، ۱۳۳۰، ۱۳۳۱، ۱۳۳۲، ۱۳۳۳، ۱۳۳۴، ۱۳۳۵، ۱۳۳۶، ۱۳۳۷، ۱۳۳۸، ۱۳۳۹، ۱۳۴۰، ۱۳۴۱، ۱۳۴۲، ۱۳۴۳، ۱۳۴۴، ۱۳۴۵، ۱۳۴۶، ۱۳۴۷، ۱۳۴۸، ۱۳۴۹، ۱۳۵۰، ۱۳۵۱، ۱۳۵۲، ۱۳۵۳، ۱۳۵۴، ۱۳۵۵، ۱۳۵۶، ۱۳۵۷، ۱۳۵۸، ۱۳۵۹، ۱۳۶۰، ۱۳۶۱، ۱۳۶۲، ۱۳۶۳، ۱۳۶۴، ۱۳۶۵، ۱۳۶۶، ۱۳۶۷، ۱۳۶۸، ۱۳۶۹، ۱۳۷۰، ۱۳۷۱، ۱۳۷۲، ۱۳۷۳، ۱۳۷۴، ۱۳۷۵، ۱۳۷۶، ۱۳۷۷، ۱۳۷۸، ۱۳۷۹، ۱۳۸۰، ۱۳۸۱، ۱۳۸۲، ۱۳۸۳، ۱۳۸۴، ۱۳۸۵، ۱۳۸۶، ۱۳۸۷، ۱۳۸۸، ۱۳۸۹، ۱۳۹۰، ۱۳۹۱، ۱۳۹۲، ۱۳۹۳، ۱۳۹۴، ۱۳۹۵، ۱۳۹۶، ۱۳۹۷، ۱۳۹۸، ۱۳۹۹، ۱۴۰۰، ۱۴۰۱، ۱۴۰۲، ۱۴۰۳، ۱۴۰۴، ۱۴۰۵، ۱۴۰۶، ۱۴۰۷، ۱۴۰۸، ۱۴۰۹، ۱۴۱۰، ۱۴۱۱، ۱۴۱۲، ۱۴۱۳، ۱۴۱۴، ۱۴۱۵، ۱۴۱۶، ۱۴۱۷، ۱۴۱۸، ۱۴۱۹، ۱۴۲۰، ۱۴۲۱، ۱۴۲۲، ۱۴۲۳، ۱۴۲۴، ۱۴۲۵، ۱۴۲۶، ۱۴۲۷، ۱۴۲۸، ۱۴۲۹، ۱۴۳۰، ۱۴۳۱، ۱۴۳۲، ۱۴۳۳، ۱۴۳۴، ۱۴۳۵، ۱۴۳۶، ۱۴۳۷، ۱۴۳۸، ۱۴۳۹، ۱۴۴۰، ۱۴۴۱، ۱۴۴۲، ۱۴۴۳، ۱۴۴۴، ۱۴۴۵، ۱۴۴۶، ۱۴۴۷، ۱۴۴۸، ۱۴۴۹، ۱۴۵۰، ۱۴۵۱، ۱۴۵۲، ۱۴۵۳، ۱۴۵۴، ۱۴۵۵، ۱۴۵۶، ۱۴۵۷، ۱۴۵۸، ۱۴۵۹، ۱۴۶۰، ۱۴۶۱، ۱۴۶۲، ۱۴۶۳، ۱۴۶۴، ۱۴۶۵، ۱۴۶۶، ۱۴۶۷، ۱۴۶۸، ۱۴۶۹، ۱۴۷۰، ۱۴

مأموران

محمود از خوارزم ابوالعباس را بگشتند در روز چهارشنبه نیمه شوال<sup>۱</sup> سنه ۴۰۷ و سنه  
وی ۳۲ سال بود<sup>۲</sup>.

۴ - ابوالجارت محمد بن عالی بن مأمون بن محمد خوارزمشاه بعد از قتل ابوالعباس  
امراء خوارزمشاهیه برادرزاده وی ابوالجارت مذکور را که جوانی هفده ساله بود<sup>۳</sup>  
بتخت نشاندند، ولی پس از اندک زمانی سلطان محمود بیبیاک خونخواهی داماد  
شکر بخوارزم کشیده آن مملکت را فتح نمود (در ۱۰ فروردین سنه ۴۰۸) و خانواده  
مأموران را جمعاً بگرفت و بخود بخوارزم برد و سانس داد. مأموران نیز در این  
در سنه ۴۰۸ و درین فتح است که عنصری قصیده معروفی خود را در مدح مأموران این است  
انشا نمود:

چنین نماید<sup>۴</sup> شمشیر خسرون آذر  
بتیغ شاه نگر، زده<sup>۵</sup> دانشته میخوان

تفصیل وقایع ابوالعباس مذکور در این کتاب در آخر تاریخ  
یکی از مؤلفات ابوریحان بر روی موسسه شاه بهر خوارزم است که در  
از میان رفته است نقل نموده هر که خواهد از این کتاب مطلع شود  
کتاب معلوم میشود ابوریحان بر روی عدد هفتاد و سه هزار و سیصد و پنجاه

۱ - در تاریخ خوارزمشاهیه ج ۱ ص ۱۰۰  
۲ - در تاریخ خوارزمشاهیه ج ۱ ص ۱۰۰  
۳ - در تاریخ خوارزمشاهیه ج ۱ ص ۱۰۰  
۴ - در تاریخ خوارزمشاهیه ج ۱ ص ۱۰۰  
۵ - در تاریخ خوارزمشاهیه ج ۱ ص ۱۰۰

۶ - در تاریخ خوارزمشاهیه ج ۱ ص ۱۰۰  
۷ - در تاریخ خوارزمشاهیه ج ۱ ص ۱۰۰

دربار ابوالعباس خوارزمشاه بسر برده و از خواص مقربان وی بوده و سمت مستشاری ویرا داشته و خود بنفسه در تمام این وقایع یعنی شورش امر او قتل ابوالعباس خوارزمشاه حاضر و ناظر بوده است ، و بعد از همین فتح است که سلطان محمود ابوریحان بیرونی و بسیاری از فضایی دیگر را که در دربار خوارزم بوده اند در مصاحبت خود بغزنه برد<sup>۱</sup> و کیفیت رفتن ابوریحان از خوارزم بخدمت سلطان محمود چنانکه درین حکایت چهار مقاله مسطور است دویا بی اصل باشد .

و بالاخره این فقره را نیز نا گفته نگذریم که قاضی احمد غفاری در تاریخ جهان آرا<sup>۲</sup> خانواده مؤمنان ولات خوارزم را با خانواده فریغونیان که از جانب سامانیه رغنز نویه ولات جوزجان بوده اند یکی فرض نموده و ایشان را با یکدیگر خلط نموده ، آن سهوی بزرگ است .

ص ۱۱۸ س ۳-۴ . ابوالحسین احمد بن محمد السهیلی<sup>۲</sup> - وزیر عی  
 ابن مأمون خوارزمشاه و برادرش ابوالعباس مأمون بن مأمون خوارزمشاه بود و یکی از افاضل وزرا و بهایت هنر پرور و عالم دوست بود . در سنه ۴۰۴ از خوف خوارزمشاه ابوالعباس از خوارزم مهاجرت نموده بیفداد آمد و در آنجا توطن گزید و در سنه ۴۱۸ در سمرقند در وفات یافت . ابوعلی سینا در رساله ای که در ترجمه حال خود نوشته و یکی از ترجمه از ابوعبید عبدالواحد جوزجانی از روایت کرده ، و بعضی مشاهدات خود را نیز بر آن افزوده<sup>۳</sup> گوید : « ودعتنی الضرورة الى الارتحال عن بخارا والانتقال

۱- در مقدمه مقاله ترجمه تاریخ ابوریحان بیرونی به نگارش سید ا. حق ...  
 ۲- سید ابوالفتح عبوری در Or 414, f 86 a-b چو ...  
 ۳- در مقدمه رساله ...  
 ۴- ابوالحسین سینا در رساله ای که در ترجمه ابوریحان بن مأمون نوشته و اولی اصح ...  
 ۵- این رساله را خطی به خط ابوجعفر ابوجعفر در تاریخ الحکامه و بن ای صیرعه در عیون ...  
 ۶- در مقدمه مقاله ترجمه ابوعلی سینا نقل کرده اند و عین رساله خود در برایش میوزیم در لندن موجود است Add 46,659 f. 4b-7b چو ترجمه این رساله در پورسینا تألیف آقای نفیسی س ۶۳-۱۰ ...  
 ۷- در مقدمه ترجمه ابوجعفر ابوجعفر در تاریخ الحکامه و بن ای صیرعه در عیون ...  
 ۸- در مقدمه ترجمه ابوجعفر ابوجعفر در تاریخ الحکامه و بن ای صیرعه در عیون ...  
 ۹- در مقدمه ترجمه ابوجعفر ابوجعفر در تاریخ الحکامه و بن ای صیرعه در عیون ...  
 ۱۰- در مقدمه ترجمه ابوجعفر ابوجعفر در تاریخ الحکامه و بن ای صیرعه در عیون ...



الی گرجانج ، و کان ابو الحسن السہیلی المحدث لهذه العلوم بها وزیراً و قدمت الی الامیر بها ، وهو علی بن مأمون و اثبتوا لی مشاہرة داره بکفایة مثالی الخ و ابو علی سینا بعضی از تالیف خود را بنام ابو الحسن سهیلی مذکور موشح نموده است . ابن ابی اصیبعہ در ضمن مؤلفات ابو علی سینا از جمله این دو کتاب را می شمرد . « کتاب قیام الارض فی وسط السماء » آنفہ لابی الحسن احمد بن محمد السہیلی ؛ و کتاب التذاریک لانواع خطأ التدبیر ، سبع مقالات آنفہ لابی الحسن احمد بن محمد السہیلی <sup>۱</sup> . (چق) . آقای نفیسی نوشته اند : دیگر از کسانی که ابن سینا با او رابطه علمی داشته ، ابو الحسن احمد بن محمد سهیلی وزیر علی بن مأمون خوارزمشاه است که در ۴۱۸ در گذشته است . نسب این وزیر را در برخی از کتابها « سهیلی » و در برخی دیگر « سهیلی » نوشته اند . اما من سهیلی را ترجیح می دهم زیرا چند نکته پس ازین خواهد آمد . ابن وزیر برادری داشته است بنام سهیل بن محمد و برادر زاده ی امام حسین بن سهیل بن محمد ، و این قرینه است که جانشین سهیل به داشته و این خانواده را بنام است . « سهیلی » می گفتمند و نه « سهیلی » . این سینه رساله شماره ۲۷ در <sup>۲</sup> برای <sup>۳</sup> نوشته است و نیز شماره ۲۴ را <sup>۴</sup> بنام ابو الحسن سهیل بن محمد سهیلی نوشته که بنام است برادر او بوده است ، و رساله شماره ۴۱۰ را <sup>۵</sup> برای ابو عبد الله حسن بن سهیل بن محمد <sup>۶</sup> نوشته است که بنام است برادر ابو الحسن سهیل و برادر زاده ابو الحسن احمد بن علی <sup>۷</sup> بوده است .

(الفیسلی ، در مسما ص ۳۲-۳۱)

ص ۱۱۸ س ۵ ، ابوسهل مسیحی ، ابوسهل یحیی بن یحیی مسیحی گرجی

۱- سید علی حسینی ، « ابوسهل یحیی بن یحیی مسیحی گرجی » ، ص ۱۱۸

۲- الفیسلی ، در مسما ص ۳۲-۳۱ ، ۳- الفیسلی ، در مسما ص ۳۲-۳۱ ، ۴- الفیسلی ، در مسما ص ۳۲-۳۱ ، ۵- الفیسلی ، در مسما ص ۳۲-۳۱ ، ۶- الفیسلی ، در مسما ص ۳۲-۳۱ ، ۷- الفیسلی ، در مسما ص ۳۲-۳۱

۸- الفیسلی ، در مسما ص ۳۲-۳۱ ، ۹- الفیسلی ، در مسما ص ۳۲-۳۱ ، ۱۰- الفیسلی ، در مسما ص ۳۲-۳۱ ، ۱۱- الفیسلی ، در مسما ص ۳۲-۳۱ ، ۱۲- الفیسلی ، در مسما ص ۳۲-۳۱

۱۳- الفیسلی ، در مسما ص ۳۲-۳۱ ، ۱۴- الفیسلی ، در مسما ص ۳۲-۳۱ ، ۱۵- الفیسلی ، در مسما ص ۳۲-۳۱ ، ۱۶- الفیسلی ، در مسما ص ۳۲-۳۱ ، ۱۷- الفیسلی ، در مسما ص ۳۲-۳۱

۱۸- الفیسلی ، در مسما ص ۳۲-۳۱ ، ۱۹- الفیسلی ، در مسما ص ۳۲-۳۱ ، ۲۰- الفیسلی ، در مسما ص ۳۲-۳۱ ، ۲۱- الفیسلی ، در مسما ص ۳۲-۳۱ ، ۲۲- الفیسلی ، در مسما ص ۳۲-۳۱

۲۳- الفیسلی ، در مسما ص ۳۲-۳۱ ، ۲۴- الفیسلی ، در مسما ص ۳۲-۳۱ ، ۲۵- الفیسلی ، در مسما ص ۳۲-۳۱ ، ۲۶- الفیسلی ، در مسما ص ۳۲-۳۱ ، ۲۷- الفیسلی ، در مسما ص ۳۲-۳۱

۲۸- الفیسلی ، در مسما ص ۳۲-۳۱ ، ۲۹- الفیسلی ، در مسما ص ۳۲-۳۱ ، ۳۰- الفیسلی ، در مسما ص ۳۲-۳۱ ، ۳۱- الفیسلی ، در مسما ص ۳۲-۳۱ ، ۳۲- الفیسلی ، در مسما ص ۳۲-۳۱

از بزرگان پزشکان قرن چهارم و پنجم است و شاید در زمانی که ابن سینا در گرگانج خوارزم میزیسته با او دیدار کرده است.

نظامی عروضی سمرقندی در چهارمقاله درباره ابن سینا حکایتی دارد که برخی لغزشهای تاریخی در آن هست، اما ممکن است برخی از مطالب آن درست باشد، از آن جمله می گوید در دربار علی بن مأمون خوارزمشاه در خوارزم ابن سینا و ابوسهل مسیحی و ابوالخیر خمار و ابوالریحان بیرونی و ابوالنضر عراق با هم بوده اند سپس می گوید محمود غزنوی که در پی ایشان فرستاد، ابن سینا و ابوسهل حاضر نشدند و از گرگانج بیرون رفتند و در روز چهارم بادی برخاست و راه را گم کردند و ابوسهل در بیابان از تشنگی و گرما مرد. اگر این واقعه درست باشد، ابوسهل در آغاز قرن پنجم در گذشته است.

ابوسهل را در طب مؤلفانی بوده مانند کتاب کناش معروف بکتاب المائة فی الطب، کتاب فی اختیار حکمة الله تعالی فی خلق الانسان، کتاب فی علم الطبیعی، کتاب العلب الکلی، مقالاتان، مقالة فی الجدری، اختصار کتاب المجسطی، تعبیر الرؤیا بنام کفایه که برای محمد بن مأمون خوارزمشاه نوشته، کتاب فی الوباء که برای خوارزمشاه ابوالعباس مأمون بن مأمون نوشته است.

وی مردی دانشمند و خوشنویس بوده. ابن ابی اصیبعه می گوید: گویند وی معلم ابن سینا در طب بوده و بهمین جهت برخی از کتابهای خود را بنام وی نوشته است، و وی در خراسان بوده و در دربار بر همه پیشی داشته و در جبل سبلیکی در گذشته است. ابن العبری رحلت او را در همان سال مرگ ابن سینا در سال ۴۲۸ آورده است.

ابوالحسن بیهقی در تهمه صوان الحکمة می گوید در بغداد درس خوانده و در کتاب لطیفی در تعبیر برای خوارزمشاه مأمون بن محمد نوشته و کتابی در نفس نوشته است.

دیگر از مؤلفات او این دوازده کتاب است که بنام ابوالریحان بیرونی نوشته است: کتاب فی مبادی الهندسة، رسوم الحركات فی الاشياء ذوات الوضع، سکون الارض

او حرکتها ، التوسط بين ارسطوطاليس وجالينوس في المحرك الاول ، رسالة في دلالة اللفظ على المعنى ، رسالة في سبب برد ايام العجوز ، رسالة في علة التربة التي تستعمل في احكام النجوم ، رسالة في آداب صحبة الملوك ، رسالة في قوانين الصناعات ، رسالة في دستور الخط ، رسالة في الغزليات الشمسية ، رسالة الفرجسية .

(سعيد نفيسي ، پورسيناس ۱۳۵).

ص ۱۱۸ س ۵ . ابوالخیر خمار - باضافه ابوالخیر به خمار بر سه زبان پارسی

یعنی ابوالخیر بن خمار ، وهو ابوالخیر الحسن بن سوار بن بدایین پیرام (وقال ابن ابی اصیبعه: بهنام) المعروف بابن الخمار النصرانی الفیلسوف المنطقی الطیب المشهور . در سنة

۳۳۱ در بغداد متولد گردید و علوم فلسفه و منطق را نزد یحیی بن یزید مازنی مشهور قرائت نمود و در آن دو فن بغایت قهوی رسید پس از تکمیل علوم حاجت داشت

بخوارزم رفت و بخدمت پادشاه فضل مأمون بن محمد خوارزمشاه رسید و مهمانان در کذب حمایت خوارزمشاه علیه پسر میرد تاشکده امام سلطان مجاهد و خوارزمشاه

فتح نمود (سنه ۴۰۸ هـ) و او را بسیار افتخار خوارزم در خدمت خود نمود و ابوالخیر بن خمار در آنوقت از خوارزم به بغداد آمد و در آنجا

و غایت تجلیل رفته نامه دادند و او نیز در آنجا در علم فلسفه و منطق و سایر علوم بسیار

تبحر حاصل نمود و در آنجا بخدمت پادشاهان و اعیان و بزرگان و در آنجا در علم فلسفه و منطق و سایر علوم بسیار

تبحر حاصل نمود و در آنجا بخدمت پادشاهان و اعیان و بزرگان و در آنجا در علم فلسفه و منطق و سایر علوم بسیار

تبحر حاصل نمود و در آنجا بخدمت پادشاهان و اعیان و بزرگان و در آنجا در علم فلسفه و منطق و سایر علوم بسیار

تبحر حاصل نمود و در آنجا بخدمت پادشاهان و اعیان و بزرگان و در آنجا در علم فلسفه و منطق و سایر علوم بسیار

تبحر حاصل نمود و در آنجا بخدمت پادشاهان و اعیان و بزرگان و در آنجا در علم فلسفه و منطق و سایر علوم بسیار

خمار با فقرا و ضعفا در نهایت تواضع و با اغنیا و کبرا در غایت ترفع و تمتع حرکت مینمود. گویند هر گاه بعیادت اهل علم و زهاد خواستی رفتن، پیاده رفتی و گفتی این پیاده روی را کفاره عیادت جبابره و اهل فسق قرار میدهم، و هر گاه بنزد ملوک و امرا رفتی با کمال عظمت و ایتت حرکت نمودی و سیه د غلام ترك سواره در رکاب او برفتندی. در یکی از ایام که بدر بار سلطان محمود میرفت در بازار کفشگران در غزنه اسبش رمیده او را بر زمین افکند، وی رنجور شده از همان علت وفات یافت. سال وفات او علی التحقیق معلوم نیست<sup>۱</sup>. ولی واضح است که بعد از سنه ۴۰۸ هجری بوده چه در این سال است که سلطان محمود خوارزم را فتح نمود و او را با خود بغزنه برد. ابوالخیر خمار با ابوالفرج محمد بن اسحق الندیم صاحب کتاب الفهرست معاصر بوده است. در ترجمه حد او گوید (کتاب الفهرست ص ۲۶۵): «ابوالخیر الحسن بن سوار بن بابا بن بهرام فی زماننا من افاضل المنطقین متن قرأ علی یحیی بن عدی فی نهاية الذکاء والفضیلة والاضطلاع بعلوم اصحابه الخ» و در موضعی دیگر گوید (ص ۲۴۵): «قل ای ابوالخیر بن خمار بحضرة ابی القاسم عیسی بن علی وقد سألته عن اول من تكلم فی الفلسفة فقل زعم فرفورس الصوری فی كتابه التاريخ الخ» ابوالخیر مذکور از مترجمین علوم حکمیه از سریانی به عربی بوده است و او را در طب و فلسفه و منطق قریب پانزده تألیف است<sup>۲</sup> و معلوم نیست که بالفعل چیزی از مؤلفات او باقی است یا خیر<sup>۳</sup>. (چق)

مؤلفات او بنقل ابن ابی اصیبعه از اینقرار است:

مقالة فی الهیولی، کتاب الیوق بین رأی الفلاسفة و النصاری در سه مقاله،

- ۱ - ووستنیاند در تاریخ الهی عربی و وقت او را در سنه ۳۸۱ نوشته و آن سهوی بزرگ است (چق).
- ۲ - برای تعداد اسمی این کتاب رجوع کنید به ابن ابی اصیبعه ج ۱ ص ۳۳۳ (چق). ۳ - رجوع کنید به فهرست ابن الندیم ص ۲۴۵، ۲۶۵ و زهد الاویح و روضة الافراح لشمس الدین محمد بن محمود الشیرازی نسخه برتس موز ۴۶۳ a - 462 a - Add 23,365, f. و ففطی در تاریخ الحکماء ص ۱۶۵، ابن ابی اصیبعه ج ۱ ص ۳۳۲ - ۳۳۳ (چق). و تلمه صوان الحکمه نسخه برلین Petermann, II. 737 ورق a-7 b (۹ جندا).

تفسیر ایساغوجی مشروح ، تفسیر ایساغوجی مختصر ، مقاله فی الصدیق و الصداقة .  
 مقالة فی سیرة الفیلسوف ، مقالة فی الآثار الذخیلة فی الجزایر المادنة عن البخار المائی . هی  
 الهالة والفوس والضباب علی طریق المسألة والجواب ، مقالة فی السعادة ، مقالة فی الافصح  
 عن رأی القدماء فی الباری تعالی و فی الشرایع و موردیها ، مقالة فی متجان الاطباء ، کلام  
 برای خوارزمشاه ابوالعباس مأمون بن مأمون نوشته ، کتاب تصنیف عذیری بن ابی ذکریة  
 اعضائه در چهار مقاله . تدبیر المشایخ در ۲۶ بیت ، کتاب تصنیف عذیری بن ابی ذکریة  
 یحیی بن عدی زین ابی السیاح ابراهیم بن بدوس فی صورت حال زین بن عدی و ما ذهب الیه  
 ابوسلیمان محمد بن طاهر فی صورت الاستفسات ، مقالة فی الترمذی المعروف بوالخیر و  
 هو الصرع ، تقاسیم ایساغوجی و قاطع موزون الاینوس المسلمین فی ترجمه فارسی  
 عربی ، و شرحی طریق حواشی .

ابوالحسن بیہقی، کتب در سنن ابی ذریر بن اویس در تاریخ ایسافوجی  
 کہ ابوالفضل محمد بن حسن بیہقی کتاب نورانی . حسن و محمود و جواد و ابی جعفر  
 میگردند برای گذارن بوداد . و ابوالخیر زین بن عدی و ابوالخیر محمد بن طاهر  
 ابوالخیر صاحب برید فتن دار بود و واحد خود را لقب بوالخیر بن ابی جعفر  
 گفته اند . سپید کرده اند زمین از در ساندی در زمین خوارزم . و در زمین  
 بود و رسول را در خواب دید و اسما آورد . این کتب در کتاب تاریخ ایسافوجی  
 میآید . کتاب الخیر بن عدی فی کتاب الترمذی و ابی جعفر بن محمد بن طاهر  
 سرینانی ، مقالة فی الاخلاق ترجمه از ابی جعفر بن محمد بن طاهر  
 سرینانی ، کتاب الترمذی فی الکتاب الاربعه فی التفسیر .

ص ۱۱۸ س ۹ ، انوار عراق - انوار عراق - انوار عراق  
 یعنی ابوانصر بن عراق اهداء تصانیف . انوار عراق - انوار عراق - انوار عراق

انوار عراق - انوار عراق - انوار عراق  
 انوار عراق - انوار عراق - انوار عراق  
 انوار عراق - انوار عراق - انوار عراق  
 انوار عراق - انوار عراق - انوار عراق  
 انوار عراق - انوار عراق - انوار عراق

بزرگ قرن رابع هجری و معاصر ابوریحان بوده است و بنام ابوریحان دوازده کتاب در فنون مختلفه ریاضی تألیف نموده . ابوریحان خود در رساله‌ای که در فهرست تألیف خود نوشته و در مقدمه کتاب الآثار الباقیه بطبع رسیده است گوید :

وما عمله غیری باسمی فهو بمنزلة الربائب فی الحجور والقلائد علی النحور لا یمیز بینها و بین الانهار (کذا) فمما توالد باسمی ابو نصر منصور بن علی بن عراق مولی امیر المؤمنین انار الله برهانه :

آ، کتابه فی السموت ،

ب، و کتابه فی علة تصنیف التعدیل عند اصحاب السند هندی ،

ج، و کتابه فی تصحیح کتاب ابراهیم بن سنان فی تصحیح اختلاف الکواکب العلویة ،

د، و رسالته فی براهین اعمال حبش بجدول التقویم ،

ه، و رسالته فی تصحیح ما وقع لابی جعفر الخزن من السهو فی زیج الصفائح ،

و، و رسالته فی مجازات دوائر السموت فی الاضطراب ،

ز، و رسالته فی جدول الرقعة ،

ح، و رسالته فی البراهین علی عمل محمد بن الصبیح فی امتحان الشمس ،

ط، و رسالته فی الدوائر التي تحد الساعات الزمانية ،

ی، و رسالته فی البرهان علی عمل حبش فی متالع السموت فی زیجده ،

یا، و رسالته فی معرفة القسی الفلکیة بطریق غیر طریق النسبة المؤلفة ،

یب، و رسالته فی حل شبهة عرضت فی الثالثة عشر من کتاب الاصول<sup>۱</sup> ،

و آل عراق چنانکه از تضعیف کتاب الآثار الباقیه معلوم میشود از ماورک قدیم

خوارزم بوده اند قبل از اسلام و نسب ایشان (علی ما زعموا) بکیخسرو می پیوندند و تا

۱ - ایضا (چق) ۲ - در مانوس ، و هونسخ كثيرة مختلفة لها اصلاحات كاصلاح الماهان والفضل احمد بن ابراهيم البهروى بعضها غير تمام وانعم اصلاح الامير ابي نصر منصور بن عراق ... ذكر ذات العلامة نصير الدين الطوسي في حواشيها هذا الكتاب وان لم وصل اليه وجد نسخا كثيرة مختلفة لذات و اصلاحات ، فبقى مقعيرا الى ان عد علي اصلاح ابن عراق فوضع به ما كان متوقفا فيه . الخ ، (كشف الظنون ۱ : ۱۳۲) . (چق) .





حقیق ما بعد عهد الاسلام به و بقیة الولاية بعد ذلك تتردد في هذه التسمية مرة وفي ايدي غيرهم اخري الى ان خرجت الولاية والشاهية ككتاهما منهم بعد الشهيد ابى عبد الله محمد بن احمد بن محمد بن عراق بن منصور بن عبد الله بن تركسمان بن شوشفر بن اسكجموك بن ازگاجوار بن سبیری بن سخرن بن ارنهوخ الذي ذكرت ان في زمانه بموت النبي انتهى<sup>۱</sup>. اما اينكه نظامی عروضی ابو نصر بن عراق را برادر زاده خوارزمشاه مأمون دانسته است<sup>۲</sup> از ملاحظه نسب هر دو معلوم میشود كه باطل است، چه خوارزمشاه ابو العباس مأمون بن مأمون بن محمد است و صاحب ترجمه منصور بن علی بن عراق و شاید نسبتی دیگر بین ایشان بوده است، والله اعلم. (حقیق).

در تاریخ کزیده (۱۱۱۰) آمده: « حکیم ابو نصر بن عراق صاحب التصنیف فی الرضیات ».

ص ۱۱۸ س آخر و ص ۱۱۹ س ۱. خواجه حسین بن علی میکال - شاید از آل معروف میکال باشد، تحقیق شود. (حقیق).

فای نفیسی نوشته اند: « خواجه حسین بن علی میکال که نظامی می نویسد درین واقعه رسول محمود در دربار خوارزم بوده است، درست معلوم نیست کیست. خاندان میکالیان یا آل میکال از خانواده های بسیار معروف خراسان تا اواسط قرن پنجم بوده اند و جزئیات احوالشان را در حواشی که بر تاریخ بیهقی نوشته ام و زیر چاپست در صحیف ۹۶۹-۱۰۰۸ آورده ام. درین خاندان ابو عبدالله حسین بن ابو القاسم علی مطوعی یگانه کسیست که حسین بن علی بوده است، و از رجال نامی در برغر نوی بشمار میرفته و از جانب مسعود با چند تن دیگر مأمور جنگ با سلجوقیان شده و در آن جنگ اسیر شده و نزد سلجوقیان مانده و از مردان بزرگ دربار سلجوقی شده

۱- چون موسی بن محمد بن عراق در سنه ۳۲۸ هجری تقویم سنه ۹۴۰ خوارزمی را اصلاح کرد، ممکن است بشیء مدت امدت او و تمام امدت پسرش ابو عبدالله محمد بن عراق برسد که در آن سال مأمون بن محمد بن عبدالله را کشته و خوارزم را بدست آورد. (تقی زاده).

۲- چه مقاله گفته: « ابو نصر برادر زاده خوارزمشاه و تاریخ نگارده اینكه برادر زاده مأمون خوارزمشاه بوده، اگر چه ظاهر عبارت موجب این شبهه میشود و مبهم است ولی گویا مقصود این است كه ابو نصر برادر زاده محمد بن عراق خوارزمشاه بود، و محمد بن عراق باید در ربع اول قرن چهارم پادشاه خوارزم بوده باشد. (تقی زاده).

است و پس از سالار بوزگان و پیش از نظام‌الملك وزیر سلجوقیان بوده و تا حوالی ۴۵۰ زنده بوده است. در باره وی رجوع کنید بصحایف ۹۸۵ - ۹۸۷ حواشی تاریخ بیہقی کہ زیر چاپست .

گمان نمیرود این حسین بن علی کہ تا حدود ۴۵۰ زنده بوده ۴۲ سال پیش از آن بدان درجه از احترام و اهمیت رسیده باشد کہ محمود او را بدرخواستہ برسات فرستاده باشد . (سعید نفیسی - بوسهل ۱۵۱)

در حبیب السیر ( چاپ خیام ج ۲ ص ۴۴۴ ) ابوالفضل حسن بن میخائل آمده است ( . . . )

ص ۱۲۱ س ۱ ، بوسهل مسیحی بعالم بقا انتقال کرد - مجد السیر

محمد حسینی متخلص بهجدی در کتاب زینہ امجالیس کہ در ۱۰۰۴ تصانیف شده ( چاپ تهران ۱۲۶۵ قمری ص ۲۰۸-۲۰۹ ) انصاف دیگری درین باره کرده میگوید : «در کتاب تواریخ مسطور است کہ عمون خوارزمشہ ۵۵۰ زده شد و رعایت مینمود و روز و شب بمصاحبت و مجالست ایشان می پرداخت ، بحسب امر نوبتی شیخ الرئیس ابوعلی سیناد خوارزمشہ اجتماع نمودند ، عمون این امر را بداند کہما ینبغی بخدمت ایشان قیام نمود ، و چون عدلی این شد عمون بداند کہ چون رحل اقامت انداختند سلطان محمود غزنوی را ازین حال خبر شد ، دستور داد کہ ایشان نزد خوارزمشہ فرستد و قبول از وصول رسول عمون بدان بود کہ در آن وقت محمود بس بطلب شما می فرستد ، و چون من بجهت مصاحبت ایشان در آنجا تجاوز نمی توانم نمود اگر رسول بخوارزم آید و شما درین شهر بماند و اگر در آنجا منزل باید نمود ، اکنون اگر میل صحبت محمود بدوید ساجد آنجا بماند و اگر در آنجا رفته باشید مرا عذری باشد ، شیخ الرئیس و ابوعلی مسلمانان را در آنجا بمانند و امتناع نمودند و از خوارزم بدون آن آمدند ، دادند و بعد از آن در آنجا بمانند ، سلطان بخوارزم رسید از رئیس ایشان خبر یافت ، بدیدہ امور بخدمت غزنوی سلطان فرمود تا صورت ابوعلی سیناد در دماغها کشیدند و هر چند را از رئیس فرستاده

فرمود که هر کس مردی بدین صورت بیند بغزنین فرستد . بالجمله هر دو ابو<sup>۱</sup> بایورد رسیده بلدی گرفتند تا از راه بیابان ایشان را بعراق برد . چون منزلی چند طی کردند ، روزی ابوعلی مسکویه باشیخ رئیس گفت : من از زایجده طالع خود دیده ام کددرین بیابان راه کم کنیم ، و من از غایت بی آبی سفر آخرت اختیار کنم و تو به مقصد رسی . اما بعد از سرگردانی بسیار ، اتفاقاً همان روز ابری سیاه ظاهر شده ، بادی تند وزیدن گرفت وزعد و برق و باران عظیم روی نهوده ، جهان را چنان تاریکی فرو گرفت که عقل دور بین در وادی اندیشه سرگردان شدی و جاسوس فاک از امتداد ظلمت راه ( کم ) کردی ، شعر :

از سیاهی شب برنگ | و | بشکل  
 ریخته دهر قیر در صحرایا  
 شده چون ماه منخسف روزن  
 بیخته چرخ دوده بر روزن .  
 در آن ظلمت دلیل راه کم کرده ، روز دیگر که دست قضا سواد طره شب از  
 بیاض روز برگرفت ، شعر :

چو صبح در بر گردون کشید کسوت نور  
 جهان گشاد ز رخ پرده شب دیجور  
 شعاع مهر بر اوج سپهر شد پیدا  
 چنانکه پرتو ناز کلیم از سر طور ،  
 بصحرایی رسیدند که از نهبیب آن ستاره بر آسمان راه کم می کرد و مساح صبا  
 بهزار حمله جان از آن بیابان بکنار می برد . شعر :

نه هیچ ساکن و جنبان درو مگر انجم  
 نه هیچ سایر و طایر درو مگر صرصر  
 چو شیر رایت ، شیر عربین او بیدل  
 چو شاخ آهو ، شاخ درخت او بی بر .  
 و چون آفتاب بوسط السماء رسید ، از ترف سموم بساط زمین چون کوره اثر یافته  
 گشت ، و از شرار حرارت گوی زمین چون آهن در کوره حداد تفیده<sup>۲</sup> شد ، شعر :  
 سمندر گر بر آرد سرز آتش دوزخی بیند  
 که تابر گردد از ترف هوادر گیردش بیکر .  
 و با وجود حرارت هوا در آن بیابان قطره ای آب بنظر نمی آمد . عاقبت دلیل از

۱ - یعنی ابوعلی سینا و ابوعلی مسکویه .  
 ۲ - خط تفصیله ( م . م )

تشنگی هلاک شده، ابوعلی مسکویه نیز برحمت خدا واصل شد و شیخ الرئیس بغدادی  
 پریشانی و مشقت بی نهایت بنواحی استرآباد افتاد و چون بآن آمده در مدینه استرآباد  
 معاش در بازار نشسته آغاز معالجه نمود، و چند علاج عالی کرد و در نهایت آنکه در  
 استرآباد افتاد که طیبی خلاق باین شهر آمده که اندک مسیحی مرده را در آنجا  
 ص ۱۲۱. س ۳، بیابورد افتادند - در ذیل مکتوبات بیابوردی در این  
 ایورد است، و آن شهری است بخراسان بن سرخس و مسیحی است که در آنجا  
 در سرگذشت ابن سینا آمده «ثم دخلت النصارى الى النصارى في بلادهم  
 بیوردی»

در هر سه چاپ ترجمه فارسی تمام مکتوبات ابن سینا در این کتاب  
 انتشارات دانشمند پنجم ۱۳۵۰ قمری س ۳۸ ج ۱ - مکتوبات ابن سینا  
 لاهور ص ۲۱ و چاپ تهران ضمناً س ۱۱ مجله عجمیه ۳۱۸۸ قمری در این کتاب  
 ابن سینا آمده است: «بیت و بیوردی در زینده بیوردی است» (س ۲۰۸)  
 آمده: «شیخ الرئیس و ابوالحسن سینا در این شهر در این شهر  
 در حبیب السیر چاپ خیمه ص ۲ ص ۱۱۱ در بیوردی است»  
 بیوردی آمده است

ص ۱۲۱ س ۴-۲. بطور حقیقت و مکتوبات ابن سینا  
 شارژ سعیدی هست که ابن سینا در هر سه کتاب  
 زنی الرئیس، و زینت و حنی در ترجمه ابن سینا در مکتوبات  
 آورده: درین کتاب از سینا همین که در چاپ اول ابن سینا  
 نیست، بوز" پس از آنکه «سینا» فرود شده که در این کتاب  
 است در زینت لاریجانی در مکتوبات ابن سینا  
 هست که در ترجمه ابن سینا در مکتوبات ابن سینا  
 مهر انتشار دادیم که در این کتاب در مکتوبات ابن سینا  
 منشی بزرگ مذکور است که در مکتوبات ابن سینا  
 است، ازین ترجمه در دوره اخیر در مکتوبات ابن سینا

یکی چاپ سربی لاهور (ص ۳۸) از انتشارات دانشگاه پنجاب در ۱۳۵۰، و دیگر چاپ سنگی مطبوعه کریمی پریس لاهور (ص ۴۱)، و سوم چاپ تهران ضمیمه سال پنجم مجله مهر ۱۳۱۸ (ص ۲۳)؛ و در هر سه چاپ درین مورد صریحاً آمده است: « بنسبا و باورد رفت و از آنجا بطوس و سمنقان (!) و نیشابور در آمد... درین که ابن سینا خود در سر گذشت تصریح کرده که از طوس ب سمنقان (سمنگان) و از آنجا بجاجرم و از آنجا بگرگان رفته است. جای سخن نیست. جاجرم در مغرب نیشابور در مشرق گرگان و بر سر یکی از راههایی است که همواره از نیشابور بگرگان میرفته است، و نیشابور مهمترین شهر است که در جنوب غربی طوس بوده است. و معمولاً می بایست کسانی که از طوس بجاجرم می روند از نیشابور بگذرند، و دور نیست که ابن سینا هم از نیشابور گذشته باشد. حدسی هم درین زمینه میتوان زد، و آن این است که شاید اینکه برخی تصریح کرده اند ابن سینا به نیشابور رفته ازین جهت باشد که عبارت سر گذشت « بنسبا و ابیورد» را تحریف کرده و «به نیشابور» خوانده باشند... خوند میر در دو کتاب خود حبیب السیر و دستورالوزراء سفر ابن سینا را از « ابیورد باستو و از استو بگرگان » ضبط کرده است. پیدا است که استو تحریف « استوا » نام ناحیه ای از توابع نیشابور بوده که خبوشان یا خوجان یعنی قوچان امروز - که تحریفی از همان کلمه خوجانست - مرکز آن بوده است. (سعید نفیسی. پورسینا ص ۱۷۶-۷).

ص ۱۴۱ س ۴، و از آنجا روی بگرگان نهاد. ابن سینا در سر گذشت خود گفته « ضرورت مرا... از آنجا (خراسان) بگرگان کشانید » (ابن ابی اصیبعه عیون الانباء ج ۲ چاپ ۱۲۹۹ قمری ص ۴). معین الدین زمجی اسفزاری در روضت الجنات فی اوصاف مدینه الہرات در چمن سیم از روضه پنجم گوید: «... فر از نموده بجانب جرجان و طبرستان رفت. » (نفیسی. پورسینا ص ۶۱) (م.م.)

ص ۱۴۱ س ۱۴-۱۵، پس ابوعلی را طلب کردند و بسر بیمار بردند الخ - هر چند صدق و صحت این حکایت بعینها بتحقیق پیوسته، ولی شیخ ابوعلی سینا در کتاب قانون در فصل عشق اشارتی بدین نوع علاج فرموده گوید:

ویکون نبضه | ای نبض العاشق | نبضاً مختلفاً | بلا نظام البتة کمبض اصحاب الہموم  
ویتغیر نبضه و حاله عند ذکر المعشوق خاصة و عند لقائه بغتة، ویمکن من ذلك ان

يستدل على المعشوق انه من هو اذالم يعترف به ، فان معرفة معذوق واحد سبيل علاجها  
والحيللة في ذلك ان يذكر اسماء كثيرة تعاد مراراً و يكون اليد على نبتة اذا اختلف  
بذلك اختلافاً عظيماً او صار شبه المنقطع ثم عازده، وجزيت ذلك مراراً فليس ان اسم المعشوق  
ثم يذكر كذلك التكاثر والمساكن والحرف والصناعات والنسب والبلاد ان تصيف  
كثراً منها الى اسم المعشوق ويحفظ النبت حتى اذا كان يتغير عند ذكر شيء واحد مراراً  
جمعت من ذلك خواص معشوقه من الاسم والحداثة والحرفة وعرفته وقد جرت بهذا  
واستخرج جنابها ما كان في الوقوف عليه منفعة ، وقد رأيت من عودته السلامه والقوة بعد  
الى لحمه وكان قد بلغ الذبول وجاززه وقاسى الامراض المصيبة المزملة والارباب العذرية  
بسبب ضعف القوة لشدة العشق لما احس بوضع من معتده قد بعد حصول معارضة في قلبه  
مدة قضيت به العجب واستقامت على طاعة الطبيعة لارهاه النفس بذلك (الحق)

مأخذ ابن داستان ، حكيت ذيل اسنان  
وبلغنا ان بعض ابناء مالوك الزوه عشق امرأه من سوء وجهها وبلغت من  
حبها حتى سقط ولم يكن لا يد غيره ، فجمع لامه لواءه ووقى جوارحه من  
ان ان انه شيخ من العاصم نجس عرفه في يومه المرقى في يومه المرقى في يومه المرقى  
العروق فنتهبعن فاما رأى الطيب ذات امسك من سوء وجهها وبلغت من  
هل المرقى دارهم ، فادسهم ذلك المرقى من سوء وجهها وبلغت من  
فلم يشك ان علمه العشق لها ، فاتي المرات فخره ان فليخرج من المرقى في يومه المرقى  
فقال : « ان كان ذلك يوجد بشره ما امكنه به وجوده في يومه المرقى في يومه المرقى  
اهلك » قال : « نعم » فاخذ الامان لانه وفسد في علمه من سوء وجهها وبلغت من  
فسر المات بذلك ، وجمع بينه وبينه

فردوس الحب  
الشيخ البرهان  
منه  
بهران ١٣٣٣

الشيخ البرهان

Marfat.com

زین الدین سیستانی (۵۲۴ تا ۵۳۱ یا ۵۳۵) در ذخیره خوارزمشاهی (مؤلف بسال ۵۰۵) در خوارزم (باب ۳ جزو ۲ گفتار ۱ کتاب ۶ اندر عشق، گنگ ۱۹۰ الف ص ۴۶۱ دانشگاه) میگوید: ونبش از (عاشق) مختلف وبنظام نباشد، خانه آنوقتی که با داد معشوق رایندی نام او شنود یاخبر او یابد. کسی که عشق و نام معشوق پنهان دارد، بدین طریق بتوان دانست که معشوق از کیست و این چنان باشد که طیب انگشت بر لبش او دارد، و بفرماید تا نام نام کسی که گمان برند که عشق او بر آنست یاد کنند، و صفت هر یک میمانند و احوان هر یک میگویند، چند بار بیازماید تا از تغییر بعضی از تزیینت بشنیدن نام و صفت آن کس معلوم گردد. معشوق نیست و چه نام است. و خواجه ابوعلی میگوید: رحمه الله - این طریق کرده و در دست آورده است معشوقی که است و دیدم که عاشق بیمار بود کشته بود و فوت او رفته و بعد در بر او میبوید، چون او را میبوید در دست که میان ایشان وصل و صحبت خرابه بود و بداند که در دست است قوی او باز آمد و علاج پذیرفت و سلامت بست چنانکه از زودی علاج پذیرفتن او تعجب کردیم. و میگوید چون علاج او دشوار در دست پذیر باید کرد به طریق حاله بیان ایشان وصل جویند تا زود به علاج آید.<sup>۱</sup> پیداست که جرجانی در اینجا بقانون نظر دارد ولی از داستانی که عروضی در چهار مقاله آورده است یاد نمی کند.<sup>۲</sup>

نظام عروضی در چهار مقاله (مؤلف بین سالهای ۵۵۱ و ۵۵۲) داستان را بطریقی که در متن آمده روایت کرده است. جلال الدین مولوی در دفتر اول مثنوی این داستان را بگونه دیگری بیان کرده است، اینچنین:

حکایت عاشق شدن پادشاهی بر کنیزکی و خریدن پادشاه کنیزک را<sup>۳</sup>

۱- در کتاب تاریخ ایران از مولانا، مآخذ فیض و تعلیقات مثنوی، ص ۳-۵: محمد تقی دانش

پژوه، مآخذ فیض و تعلیقات مثنوی، فرغنگ ایران زمین، ج ۳، دفتر نخست، ص ۶۷-۶۸.

۲- در کتاب تاریخ ایران از مولانا، مآخذ فیض و تعلیقات مثنوی، ص ۳، فرغنگ ایران زمین، ص ۶۸.

۳- مثنوی چاپ اردبیل، دفتر اول، ص ۵.



بود شاهی در زمانی پیش ازین  
 اتفاقاً شاه روزی شد سوار  
 يك كنيزك دید شه بر شاه راه  
 مرغ حناش در قفس چون هیطیید  
 چون خرید او را و پر خورده ار شد  
 شه طیبیان جمع کرد از حب و راست  
 هرج کردند را عراج و از دانا  
 آن کنیزك از عرض چون عواید

ملک دنیا بودش و هم ملک دین  
 به خواص خویش از بیو شکار  
 شد غلام آن کنیزك جهان شاه  
 داد ملوک آن کنیزك را خیر  
 آن کنیزك از قفس بیبار شد  
 گفت جان هر دو در دهنش  
 کشید بر او از حاجت برود  
 حاکم بود که سخن و بیو

شاه شادان عجز حیدر بود که چه شادان بود و بیو بیو

دشمن و زنده بود

شاه جو عجز آن حیدر  
 رفت در بیو بیو بیو  
 چون بر آرد از آن بیو  
 در میان دین و خدا  
 گفت که هر دو در جان  
 چون شد آن بیو  
 چون از بیو آن بیو  
 بیو بیو بیو بیو

شاه جو عجز آن حیدر  
 رفت در بیو بیو بیو  
 چون بر آرد از آن بیو  
 در میان دین و خدا  
 گفت که هر دو در جان  
 چون شد آن بیو  
 چون از بیو آن بیو  
 بیو بیو بیو بیو

دین شخصی بیو  
 بیو بیو بیو بیو  
 بیو بیو بیو بیو  
 بیو بیو بیو بیو  
 بیو بیو بیو بیو  
 بیو بیو بیو بیو  
 بیو بیو بیو بیو  
 بیو بیو بیو بیو

دین شخصی بیو  
 بیو بیو بیو بیو  
 بیو بیو بیو بیو  
 بیو بیو بیو بیو  
 بیو بیو بیو بیو  
 بیو بیو بیو بیو  
 بیو بیو بیو بیو  
 بیو بیو بیو بیو

بردن پادشاه آن طبیب را بر سر بیمار تا حال او را ببیند .

دست او بگیرفت و برد اندر حرم  
بعد از آن در پیش رنجورش نشاند  
هم علامتاش هم اسبابش شنید  
آن عمارت نیست ویران کرده اند ..  
لیک پنهان کرده با سلطان نگفت ...  
تن خوشست و او گرفتار دست ...

خلوت طلبیدن آن ولی از پادشاه با کنیزک جهت دریافتن رنج کنیزک .  
دور کن هم خویش و هم بیگانه را  
تا پرسم زین کنیزک چیزها .  
جز طبیب و جز همان بیمار نی  
که علاج اهل عرشه شری جداست ؟  
خویشی و بیوستگی با چیست ؟  
بگو می پرسید از جور فلک ...  
باز می پرسید حال دوستان .  
از مقام و خواجگان شهر تنس .  
سوی نبض و جستنش می داشت عوش  
او بود مقصود جانش در جهان  
بعد از آن شهری دگر را نام برد  
در کدامین شهر بودستی تو پیش ؟  
رنگرو و نبض او دیگر نگشت  
باز گفت از جای و از نان و نمک  
نی رگش جنبید و نی رخ گشت زرد .  
تا برسید از سمرقند چو قند  
کز سمرقندی زرگر فرد شد .

چون گذشت آن مجلس و خوان کرم  
قصه رنجور و رنجوری بخواند  
رنگرو و نبض و قاروره بدید  
گفت هر دارو که ایشان کرده اند  
دید رنج و کشف شد بروی نپفت  
دید از زاریش کور زار دست

گفت ای شه ! خلوتی کن خانه را  
کس ندارد دوش در دهلیزها  
خانه خالی ماند و یک دیار نی  
نرم نرمات گفت : شهر تو کیست  
و از در آن شهر از قرابت کیست ؟  
دست بر نبضش نهاد و یک بیت  
زان کنیزک بر طریق داستان  
با حلیم او قصه های گفت فاش  
سوی قصه گفتنش می داشت گوش  
تا نه نبض از نام رکی گردد جهان  
دوستان شهر او را بر شمرد  
گفت : چون بیرون شدی از شهر خویش ؟  
نام شهری گفت و ز آن هم در گذشت  
خواجگان و شهر هارا یک بیت  
شهر شهر و خانه خانه قصه کرد  
نبض او بر حال خود بد بی گزند  
نبض جست و روی سرخوزرد شد

چون زرنجور آن حکیم این را زیباغت  
گفت : کوی او کدام اندر گذره  
گفت : دانستم که ز نجات چیست زود  
من غم تو میخورم تو غم مخور  
در یافتن آن ولی رنج را و عرض کردن رنج او را پیش پادشاه  
بعد از آن برخاست و عز مشاه کرد  
گفت : «تدبیر آن بود کان مرد را  
مرد زرگر را بخوان شهر دور

اصل آن درد و بلا را باز یانت  
او سر پل - گفت - و کوی غاتفر  
در خلاصت سحرها خواهم نمود  
بر تو من مشفقترم از صد پدر  
شاه را زان شمه ای آداء کرد  
حضر آریم از بی این درد را  
باز زر و خلعت داد او را غرور «

فرستادن شاه رسولان بسمرقند تا آوردن زر گر

شاه فرستاد آن طرف پست دو رسول  
تا بسمرقند آمدن آن دو رسول  
مرد ممل و خلعت بسیار دید  
اندر آمدند در راه مرد  
چون رسید از راه آن مرد غریب  
پس حاکمیش از آن نای سلطان بود  
تا کمیزت در وی کش خودش سود  
شد دو بخشید آن مرد زود  
مدت شش ماه در آنجا بود  
بعد زان از بهر او شربت و ساج  
چون زررنجوری جمال او را  
حوائت داشت و از خودش هیچ نداشت  
خون در بدن از جشده چون چون  
گفت من آن آهوم از این غم  
آنکستسم پس دهه من  
این خلعت در دهان در ده زررنجور

حد فزون و فزون پس آمد  
از برایش زر در شکت قبول  
بزه شد از شهره فرزندان بر  
در خیرت شاه قصه جانش کرد  
اندر آوردن پیش شاه  
آن کمیزت را از این جبهه  
و قصهش دفع آن آسود  
حاجت داشت آن مرد و قصه حاجت  
بسیار آمد آن راجت  
بگذرد و در دهان در ده  
چون دخیل در دهان  
دست در دهان در دهان  
بسیار از این در دهان  
بسیار از این در دهان  
بسیار از این در دهان

زانك عشق مردگان پاینده نیست      زانك مرده سوی ما آینده نیست .

از مطابقت این داستان در مثنوی با مجموع این روایات تصور می‌رود که ماخذ مولانا همان حکایت چهارمقاله عروضی است، زیرا عناصر حکایت و طرز وقوع حادثه منوری است که با روایت چهارمقاله مشابهت تام دارد، هر چند مسلم است که ذکر قابوس و شمشیر در این حکایت مطابق روایت چهارمقاله اصلی ندارد زیرا ابنص ابوعلی سینا در رساله شرح حال خود معروف بر سنان ابوعمید قابوس و شمشیر قبل از ورود ابوعلی سینا بجزایران وفات یافته بود. ولی باقر کنی که مذکور شد نسبت این معالجه به ابوعلی سینا و وقوع حکایت چنانکه در چهارمقاله است البته با حذف آنچه مرتبط به قابوس و شمشیر است (مورد ترهید ننویسد) بود.

در کتاب ابن سحر بن محمود قزوینی در آثار الباقی این داستان را بگونه دیگر آورده است: «... من دخلت سامانیه لما انقضت حاکم مملکتهم و راء النهر البنی سبکتین، فمات من الناس من جمود سبع العباد الی الساعین فی حق ابی علی، فهرب من بخارا الی خراسان و اجتمع فیها من سادات کان ماکا حکیمه، فادرمه فمرف اعداؤه الی سلطان انه عند صاحب نسا فقتل لوزیره: اکتب الی صاحب نسا ان ابعت عاینه رأس ابی علی فکتب الی صاحب نسا ان کان ابوعلی عندک فبعده سریعاً و کتب بعد یوم علی بعد قتل آخر ان ابعت الی رأس ابی علی، فلما وصل الفیصل الاول بعده، فمات وحل الشیء قول: ابان عندک فمشی عندک فمزم ابوعلی طبرستان خدعه شمس الدعالی قابوس بن وشمگیر، و کان ماله فانی حکیمه، فلما ورد طبرستان کان قابوس محبوساً فی قفص فانی الرطل جیب، فمات فی القفص خائف، فورد بمدان، و قصد فصدأ یفصد الناس، فطالب یوم الفصد امرأه، فمات رآها قول: الفصد لا یصلح لها وانی، فطلبوا غیره، فلما فصدها غشی علیها، فماتوا الی ابی علی: کنت انت مصیباً فقدر امره، فوصف شیئاً من المقویات فصاحت: فتمجبوا من ذکاه، و قالوا: انه حبیب جید، و مرضت امرأه من بذات الملوک و سجز الاطباء عن علاجها، فرآها ابوعلی و قال: مرضها العشق فانکرت المرأة و ابوعلی: ان سمعتهم ابی الیک من عشقک، ان کررا اسمی من یكون صالحاً

۱- مراد از «فانی» فانی فی حبیب و تمیزات مثنوی ص ۵۰



که درست نیست و ابن سینا بتصریح خود قابوس را ندیده است .

( نفیسی . پور سینا ص ۷۶ ) .

ص ۱۲۳ س ۱۶ - ۱۷ . و از آنجا بری شد و بوزارت شهنشاه علاءالدوله

افتاد - هو الامیر علاءالدوله حسام الدین ابو جعفر محمد بن دشمنزیار معروف بابن کاکا کویه صاحب اصفهان و مضافات ، مدت حکمرانی او از سنه ۳۹۸ - ۴۳۳ و وفاتش در سنه ۴۳۳ است . پدرش دشمنزیار خال سیده و والده مجردالدوله بن فخرالدوله دیلمی بود ، و خال را بلغت دیلمه « کاکو » یا « کاکویه » گویند ، ازین جهت علاءالدوله مشهور بابن کاکویه گردیده است <sup>۱</sup> .

و مصنف را درین فقره دو سبب واضح دست داده است : یکی آنکه وزارت ابوعلی سینا را درری فرض کرده و حال آنکه در همدان بوده است . دیگر آنکه ابوعلی را وزیر علاءالدوله دانسته و حال آنکه از هیچ وقت وزارت علاءالدوله را ننمود ، و همانا مصنف علاءالدوله را با شمس الدوله بن فخرالدوله دیلمی برادر مجردالدوله مذکور اشتباه کرده است ، زیرا که شیخ دومرتبه بوزارت شمس الدوله نایل آمد مابین سنه ۴۰۵ - ۴۱۲ <sup>۲</sup> ، و بعد از فوت شمس الدوله و جلاوس پسرش سماء الدوله <sup>۳</sup> ( سنه

۱ - ابن الاثیر در حوادث سنه ۳۹۸ و ۴۳۳ و تاریخ جهان آفر نسخه بریتش میواریه - Op. 141. f. 65 a (جقا)

۲ - ابن تاریخ ارمه نسخه مجموع قطعی و ابن الاثیر نسخه کاتبی و تاریخ وقایع حیات شمس الدوله و سماء الدوله و علاءالدوله ابن الاثیر استنساخ میشود اجفای اولی بعد دیده آنکه در مجمل التواریخ b ۳۶۱ - ۱ چاپ بهدین سن ۲۰۲ م . . . و بعد شمس الدوله را در سنه ۴۰۹ م نوشته ولی تاریخ ابن الاثیر ۹ : ۱۳۳ است که شمس الدوله در ۳۱۱ مظهر قدر متیقن بقول مورخ مذکور در حیات بوده است . و من بعد تمام که در اختلاف قول بین مجمل التواریخ و ابن الاثیر در برجده حجت کتم اجفای .

۳ - تاریخ الدوله جز سکه ابن خلدون در شرح حال شیخ گفته و شمسه فحشی در بین خصوص موده اجفای .

مرحومه فرزینی در تاریخ سماء ای که دانشم فسخون (غنی) ایشان نوشته و سؤالاتی کرده بوده . خان و شمس است : در خصوص سن ۲۵۱ ( همین صفحه و صفحه بعد م . . . ) از حواشی چهارمقاله بعد از فوت شمس الدوله و جلاوس پسرش سماء الدوله شیخ اصفهان رفت ، بدون هیچ شکی و شبهه اسماء الدوله فقط صحیح است و تاریخ الدوله چند سکه عرض خواهیم کرد . صرف آنست . اولاً عرض کنیم که شمس لده ابن نفیسی حاشیه در صفحه بعد







ص ۱۴۵ س ۷، بعد ( حکایت ۷ ) مایخولیا علتی است - این سینا در قانون، اندر بیماری مایخولیا میگوید: « رتما تختیاوا أنفسهم انهم صاروا ملوکاً او سباعاً اوشیطین او طيوراً او آلات صنعیه » سپس در باره درمان این بیماری چنین میگوید: « و یجب علی کل حال ان یفرح صاحبہ و یضرب ویجلس فی ارضه المعتدله » تا گوید: « و یجب ان یشغل صاحب المایخولیا بشیء کثیر کما ان یشغل من یخضمه و من یستطیبه » ( ج ۲ س ۷ و ۸ و ۹ )

گویا از بیخاست که داستان دیوانه ای شد خود را در دو می و دانات وسیع در درمان کرد. پیدا شده و درجه رفقا سرفتمی را شرح داده است.

جرجانی در ذخیره خوارزمشاهی در سال ۱۱۹۰ هجری قمری در کتاب الف و س از آن داستان این را خود در جزئیات و در شرح در این کتاب بیماری آورده است، ولی یکی از نمادهای دیوانگی خود را در شرح این بیماری آورده است چنانکه در قانون هم دیده می شود.

توضیح: ...

در فردوس الحکمه ابن ربن طبری (چاپ برلن ص ۱۳۹-۱۴۲) هم داستانی از دیوانگان که در اندیشه و پندار آنان آشفتگی روی دهد دیده میشود. در کامل الصناعه مجوسی اهوازی در بیماری مالیخولیا و عشق از این گونه داستانها گفتگونیست و او تنها بشناساندن این بیماری و درمان آن پرداخته است (ج ۲ ص ۲۶۲ و ۲۶۷).  
 در الغنی و المنی تألیف ابو منصور حسین بن نوح قهری، استاد ابن سینا (گفتار ۱ باب ۹ - ک ۱۳ - ۱۷ ش ۵۷؛ دانشگاه) درباره برخی از آنچه بر دارندگان مالیخولیا دست میدهد درمان آن یاد شده است (مانند طبری و جرجانی) و از عشق سخن نرفته است.

(محمد تقی دانش پژوه. نکته‌هایی در سرگذشت ابن سینا. فرهنگ ایران زمین ج ۲ دفتر نخست ص ۶۸ - ۶۹).

همین حکایت چهارمقاله را، معین الدین زمجی اسفزاری متخلص بنامی در کتب روایات الجنات فی اوصاف مدینه الیبرات مؤلف بسال ۸۹۷ در «چمن سیم از روضه پنجم در ذکر ترشیز و جوین و بحر آباد و اسفراین و جرجان و طبرستان» نقل کرده است.<sup>۱</sup>

مضمون این حکایت را<sup>۲</sup> جامی در سلسله الذهب بنظم آورده و پروفیسور برون متن آنرا در ترجمه ثانوی چهارمقاله بانگایسی، چاپ کرده است. (چقدار). اینک قول جامی را از تعلیقات بر ترجمه انگلیسی چهارمقاله (ص ۱۶۰ - ۱۶۱) نقل میکنیم.

معالجه کردن شیخ ابوعلی سینا آن صاحب ماخولیا را که طبیبان از معالجه وی عاجز بودند.

بود در عهد ابوعلی سینا	آن بکنه اصول طب بین
ز آل بویه یکی ستوده خصال	شد ز ماخولیا پریشان حال
بانگ میزد که کم بود در ده	هیچ گاوی بسان من فربه
آشپز گر پزد هر یسه ز من	گردش گنج سیم کیسه ز من
زود باشید و حلق من برید	بدکان هر یسه پز سپرید

۱ - سعید نفیسی. پورسینا ص ۶۱-۶۲. ۲ - حکایت ۷ از مقاله چهارم (طب).

صبح تاشام، حال او این بود  
نگذشتی ز روز و شب دانگی  
که بزودی بکارد یا خنجر  
تا بجایی رسید گونه غذا  
اهل طب راه عجز بسپردند  
گفت: «سویش قدم زاید ز راه  
» میرسد بهر کشتنت بشتاب  
رفت ازین مرده زو کرایه  
بعد از آن که بوعلی برخاست  
مد و خفت در میان سرائی  
بوعلی دست و پایش سخت بست  
برد قصاب و از دست سویش  
گفت: «این دو تا سرست هنوز  
» چند روز پیش بر عافیت بنامید  
انجو فریب ندود، بر آیه تیغ  
دست و پایش ز بند بکشاید  
هر چه دادندش از غذا و دوا  
تا خون زان شود فریب

با حریفان مقال او این بود  
ده چو گاوان نبودش بانگی  
بکشیدم که می شوم لایعز  
خوردی از دست هیچ کس بدوا  
استغانه به بوعلی بردند  
مژده گویند ده بامداد داد  
دشمنه در دست، حواجز قصه  
کرد که پیر بوشامه  
سازد و بوی کباب  
ده امین گویند و من پس بخا  
نارد بر نازد بهر کز در شکست  
دیدم هیچ کس دست  
عصاحت من کشش از  
رت ز عافیت که سواد  
بود صبح و شام در  
خورد بهر کس  
هم در خورد بر جان  
سازد از زبون

ملا محمد باقر سبزواری نیز این داستان را در «تذکره انوار الاحبار» (قبره ۱ ص ۲۷۷) بنقل از «کتاب معالجات عراقی» نقل کرده است. محمد بن عقیق قرطبی منقول از «مجموعه التذکره» (تذکره انوار الاحبار) عبارت همانست که در چهارم فایده آمده است.  
آقای سعید نفیسی نوشته اند: «... من در این کتاب از استاد خود

۱- در نسخه های دیگر این عبارت به این صورت آمده است: «... من در این کتاب از استاد خود

جعفر بن محمد بن ابوسعید معروف بفرخ (؟) و او از محمد بن عقیل قزوینی و او از باکالیجار روایت کرده است، و حال آنکه درین کتاب<sup>۱</sup> از معالجات بقراطی تألیف طبری نقل کرده و او از محمد بن عقیل روایت کرده است، ولی مطالب داستان در هر دو جا یکمست و تعبیرات و طرز ادای سخن هم یکمست و بعید نیست که هر دو مطالب را از محمد بن عقیل شنیده باشند<sup>۲</sup>. این طبری ده مؤلف روضة الانوار این داستان را از کتاب معالجات بقراطی او نقل میکنند معلوم نیست کیست<sup>۳</sup>.

شرح این کتاب در ماده ذیل آمده است. (م.م)

ص ۱۴۵ س ۹۰۹. ابوالحسن بن یحیی اندر کتاب معالجات بقراطی -

این کتاب در کتابخانه دیوان هند<sup>۴</sup> در لندن و کتابخانه اکسفورد و ونیچ موجود است و آن منقسم است بدو مقاله و نام کتاب در آخر غالب مقابله (نسخه دیوان هند) المعالجات البقراطیة مسطور است و نام خود مصنف نیز در آخر هر مقاله و در عیون الانبیاء لابن ابی اصیبه ابوالحسن احمد بن محمد الطبری مرقوم شده. بنابراین متن چهار مقاله ذویا خطاست. مصنف چنانکه خود تصریح میکنند در ابتدای امر طبیب ابوعبدالله بریدی (د. از سنه ۳۱۶-۳۳۲) والی اهواز بود و دو مرتبه بوزارت راضی و متقی عباسی رسید و در ظلم و جور ضرب المثل و تالی حجاج بن یوسف است) بود و پس از فوت ابوعبدالله بریدی در سنه ۳۳۲ از اطمینان مخصوص زکن الدوله دیلمی گردید<sup>۵</sup> (سنه ۳۲۱ - ۳۶۶) (ح.ق)

ص ۱۴۵ س آخر و ص ۱۴۶ س ۱، استاد من الشیخ الامام ابو جعفر بن محمد

ابی سعید النشوی المعروف بفرخ (؟) - ابوالحسن بیهقی (متوفی بسال ۵۶۵ هجری)

۱- مراد بوسعید الاول است. ۲- درین صورت، عبارت ذوالکتاب مراد ازینهمه شبیه هم میبود. ۳- مؤلف روضة الانوار در کتاب معالجات بقراطی از هر دو آغاز همین حدیث از چهار مقاله دیده و ذکر کرده است. ۴- India Office - ح.ق. ۵- ابن ابی اصیبه ح ۱ ص ۳۲۱، و مستنقذات در تاریخ طبری عرب ص ۵۶، بروایس در تاریخ عرب ص ۱ ص ۲۳۲.

در تتمه صوان الحکمه گوید<sup>۱</sup> :

«الحکیم ابو الهیثم البوزجانی<sup>۲</sup> . لم ار له اثرأ فی الحکمة سوی قصیده له  
فرسیة ، شرحها محمد ابن اسرخ<sup>۳</sup> النیشاپوری ...» و در ترجمه صوان الحکمه آمده<sup>۴</sup> :  
«الحکیم ابو الهیثم | کذا | الجورجانی ، از و جز قصیده ای که محمد سرخ  
نیشاپوری آنرا شرح کرده است ، نیافته اند ...»

محمّل است که نویسنده کتاب «شرح و قصیده ابو الهیثم» همان محمد بن سرخ  
(یا سرخ) نیشاپوری مذکور باشد .

نظامی عروضی در عبارت فوق «محمد بن سرخ» را پدر استاد خود معرفی  
می کند .

**نیشاپوری و نشوی** - در نوشته بیهقی در تتمه صوان الحکمه<sup>۵</sup> ، در بعضی نسخ  
بجای «محمد بن سرخ» «محمد سرخ» آمده<sup>۶</sup> ؛ درین صورت میتوان احتمال داد که  
شاگرد ابو الهیثم و شارح قصیده او همین ابو سعید محمد سرخ پدر ابو جعفر است .  
عروضی بوده است<sup>۷</sup> . اشکالی که هست در نسبت و است . در چهارمقاله چت فرد  
طهران (۱۳۰۵ قمری) که از ماخذ طبع چهارمقاله فروزینی است . پس از این مورد  
کلمه «النشوی» فروده شده<sup>۸</sup> . و مرحوم فروزینی در حواشی جدید بر چهارمقاله  
صورت را پذیرفته اند . نشوی منسوب است به نشه<sup>۹</sup> - که خود آنرا «سوی» خوانده  
و آن شهری متصل ، ذریابجین و ارمنیه ، و از اعمال آن بود<sup>۱۰</sup> . در صورتی که

۱ - حواشی (۱۳۵۱ قمری) . ۲ - همانجا . ۳ - همانجا . ۴ - همانجا . ۵ - همانجا .  
۶ - همانجا . ۷ - همانجا . ۸ - همانجا . ۹ - همانجا . ۱۰ - همانجا .  
۱ - ترجمه فارسی . ۲ - همانجا . ۳ - همانجا . ۴ - همانجا . ۵ - همانجا .  
۶ - همانجا . ۷ - همانجا . ۸ - همانجا . ۹ - همانجا . ۱۰ - همانجا .  
۱ - همانجا . ۲ - همانجا . ۳ - همانجا . ۴ - همانجا . ۵ - همانجا .  
۶ - همانجا . ۷ - همانجا . ۸ - همانجا . ۹ - همانجا . ۱۰ - همانجا .  
۱ - همانجا . ۲ - همانجا . ۳ - همانجا . ۴ - همانجا . ۵ - همانجا .  
۶ - همانجا . ۷ - همانجا . ۸ - همانجا . ۹ - همانجا . ۱۰ - همانجا .

بیپقی ویرا «نیسابوری» خوانده است.

اگر شارح قصیده پدراستاد نظامی باشد، برای رفع اشکال سدا احتمال می‌رود: نخست آنکه «النشوی» در عبارت چهارمقاله زاید باشد، زیرا جز در نسخه چاپ قدیم تهران، این کلمه درمآخذ دیگر ضبط نشده و مرحوم قزوینی هم در طبع اول چهارمقاله خود «النشوی» را ثبت نکرده است. دوم آنکه در صورت اصالت نسبت «نشوی»، این نسبت مختص پسر باشد نه پدر. سوم آنکه وی در هر دو شهر مدتی زیسته و بهر دو منسوب بوده است، و این احتمال ضعیف است.

سرخ یا سرخ (صرخ) - اما کلمه سرخ یا سرخ ( صرخ ) کدام صحیح است: تعریب «سرخ» (بضم اول) بصورت «صرخ» معمول بوده است، و «صرخی» (بضم صاد) رسم الخطی بود در «صرخی» بمعنی شهاب و ساقه و در این رسم الخط در نسخ خطی التفهیم بیرونی بکار رفته است<sup>۱</sup>. اصل آنست که بدانیم این کلمه با چه موهله است یا خا، معجمه.

سرخ بفتح اول و سکون دوم در اعلام عرب آمده<sup>۲</sup>. از آن جمله است: جد عمرو بن سواد بن الاسود بن عمرو بن محمد بن عبدالله بن عمرو بن ابی السرح<sup>۳</sup> و جد ابوالطاهر احمد بن عمرو بن عبدالله عمرو بن سرح<sup>۴</sup>.  
 گر مسلمان بود عبدالله بن سرح از نخست باز کافر گشته و در راه کفران آمده...  
 گر تو ام عبدالله بن سرح خوانی باک نیست  
 من بدل کعبم مسلمان تر ز سلمان آمده.

(خاقانی شروانی، دیوان چاپ عبدالرسولی، تهران ۱۳۱۶ ص ۳۸۲).  
 «سرخ» (بضم اول) هم در اعلام ایرانی آمده، از آن جمله نام چند تن از عرفای هرات بوده، و نام آنان در مزارات هرات موسوم به مقصد الاقبال السلطانیة و مرصد الآمال الخاقانیة تألیف اصیل الدین عبدالله حسینی دشتکی شیرازی متوفی بسال ۸۸۳

۱ - رک: مقدمه التفهیم صحیح جلال عمادی ص ۱۳۲. ۲ - رک: قاموس، منتهی الارب،

تاج العروس. ۳ - رک: تاج العروس.



قمری نقل شده<sup>۱</sup> :

۱ - در نسخه خطی کتاب مزبور متعلق بکتابخانه دانشگاه تهران ( انتقالی از کتابخانه آقای مشکوة ) شماره ۱۸۳ ورق ۸۱ الف آمده : « دیگر گوه که متصل است به بند قارون ، محلی مشهور است و معروف بقبر سرخ » .

۲ - در ورق ۸۳ ب : « پسر سرخ رحمه الله از کبار درویشان بود ... »

۳ - در ورق ۸۵ ب : « شیر سرخ<sup>۲</sup> از فرزندان خواجه عبدالرحیم مالینی است ... »

۴ - در ورق ۸۷ ب : « شیخ سرخ رحمه الله از ارباب وجود ... »<sup>۳</sup>

بنا بر آنچه گفته شد در نام پدر محمد مذکور احتمال سرخ و سرخ ( سرخ )

هر دو میرود<sup>۴</sup> .

ص ۱۲۶ س ۲۰۱ ، فخرالدوله باکالیجار البوی - آقای فیسی نوشته ...

فخرالدوله باکالیجار بویی که هم در چهار مقاله ( ص ۱۲۶ ) و هم در روضه التواریخ

( ص ۲۷۷ ) روایت داستان بدو منتهی میشود . ظاهراً همان سرعزه الدوله است

که مؤلف مجمل التواریخ و انقص دریاک ج۱ ( ص ۴۰۳ ) نام وی را « سرعزه الدوله

المؤید فات الدوله وغیث المله ای کالیجار » مینویسد و تصریح میکند که همسر و

نواحی نزدیک حیوان بگرفت<sup>۵</sup> و سپس جلی دیگر ( ص ۲۲۸ ) در جدول اسمی از

لقب ملوک نام و لقب او را « ابو مظفر المؤید فات الدوله بن علاء الدوله »

نموده است . و چنان مینماید که این سرعزه الدوله که ابو مظفر کنیه و پسر کالیجار

داشته و شاگرد این سینه بوده در جوانی که از کردان این سینه بوده و جرایب کردان

داشته . و سپس که بحکمرانی همدان تحلیون رسیده فات الدوله این کردان

اینکه مؤلف مجمل التواریخ میگوید همدان و نواحی نزدیک حیوان

مراد همان سال ۴۱۵ است که تمام الدوله بر همدان استوار گردید و

۱ - این کتاب همواره در دسترس است و در کتابخانه ...

۲ - قس ...

۳ - استخراج آقای ...

۴ - ...

۵ - ...

رفته‌اند و بدست پسرش ابن کار را درده است. ظاهراً ابن کار با کالیجار که نخست فخرالدوله و سپس فلک‌الدوله لقب داشته، پس از مرگ پدرش لقب او را که علاء‌الدوله باشد اختیار کرده است، زیرا یکی از جانشینان علاء‌الدوله کاکویه را که در ۴۴۳ همدان و نهاوند راداشته و در آن سال در گذشته است در کتابهای تاریخ «علاء‌الدوله ابو کالیجار گرشاسب» نامیده اند.<sup>۱</sup>

اما باید دانست که ابو کالیجار (ابو کالنجر) ملقب بفخرالدوله و فلک‌الامه بقول ابوریحان بیرونی فرزند فناخسره بوده است<sup>۲</sup>، و مراد از فناخسره یا فناخسرو، ابوشجاع عضدالدوله دیلمی است<sup>۳</sup>، و ابو کالیجار فلک‌الدوله بن علاء‌الدوله رادرمآخذ موجود بلقب فخرالدوله یاد نکرده اند.

اما «علاء‌الدوله ابو کالیجار گرشاسب» شخص دیگری است. در سلسله بنی کاکویه (اصفهان و همدان) دو تن بدین نامها شهرت دارند: اول ابو کالیجار علاء‌الدوله گرشاسب که در ۴۴۳ با مارت همدان و نهاوند رسید. دوم ابو کالیجار علاء‌الدوله گرشاسب دوم امیر خانبهت ملقب به حسام امیر المؤمنین پسر ابومنصور علی بن فرامرز ابن علاء‌الدوله محمد بن دشمن زیار پنجمین پادشاه سلسله کاکویه اصفهان و همدان (۴۸۸ - حدود ۵۱۳) و نزهت نامه علامی تألیف شهرمدان بن ابی‌الخیر بنام این پادشاه اخیر نوشته شده است.<sup>۴</sup>

ص ۱۲۶ س ۱۱، کیا رئیس بهمنیار - هو ابو الحسن بهمنیار بن مرزبان الاذریجانی الهجو سی، از مشاهیر تلامذه شیخ ابوعلی سینا بود. وفاتش در حدود سنه ۴۵۸ اتفاق افتاد<sup>۵</sup> و سه چهار رساله از تصانیف او در کتابخانه‌های اروپا موجود است

۱ - نفیسی، یوزسین، ص ۱۷۱-۱۷۲. ۲ - آکبر لوقیه، چاپ زاخادو، ص ۱۳۳. ۳ - ریک: آثار الفقهیه ابنه، ص ۲۰۰. ۴ - یول هرن، تاریخ مختصر ایران ترجمه دکتر رضوانه شفق، تهران ۱۳۱۲، ص ۱۲۰؛ لغت نامه: ابو کالیجار گرشاسب دوم، ص ۵ - بروکنمن در تاریخ علوم عرب، ج ۱، ص ۲۵۸، وفات او را در حدود سنه ۲۳۰ نوشته و آن سهواست. و گویا منشأ این سهو عبرت شهرزوری است. در نزهت لاریجانی، وفات بعد موت ابی‌علی بنائین [سنه] و بروکنمن گمان کرده که مراد سنه ۲۳۰ است و از عمده است (جق). و واضح است که عبارت شهر زوری در نسخه ب ه سقطی دارد و آن لفظ سنه است بقرینه این عبرت که بلافاصله در ترجمه ابومنصور بن زینة گوید که وفات بعد موت ابی‌علی بنائین [کذا] و عشرین سنه، و اگر مقصودش سنه ۲۳۰ میبود بلفظ بنائین تعبیر نمی‌کرد، بلکه فی سنه بنائین یا فی ثمانین می‌گفت. و هذا واضح (جقدا).

ودو رسالہ او یکی «رسالة في موضوع علم ما بعد الطبيعة» و دیگر «رسالة في مراتب الموجودات» در سنہ ۱۸۵۱ مسیحی در لیبزیک از بلاد آلمان بطبع رسیدہ است (حق).

آقای دکتر ذبیح اللہ صفا در «تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی تا اواسط قرن پنجم»<sup>۲</sup> نوشته اند :

« شاگرد بسیار معروف و مورد علاقت ابن سینا ابو الحسن بہمنیار بن مرزبان است کہ نظامی عروضی او را با عنوان کیا رئیس مذکور داشتند و وی از زردشتیان آذربایجان و بسیار مورد علاقت استاد خود بود و کتب المسححات از بیشتر در جواب سوالات بہمنیار نوشته شد<sup>۳</sup> . بہمنیار بر اثر جودت ذہن و دقت بسیار ہموارہ در مجلس شیخ بایراداشکالات و طرح مسائل دشوار مبادرت میداد و وقت وی در سال ۴۵۸ کسی سال بعد از فوت ابوعلی اتفاق افتاد<sup>۴</sup> . زحمات آراوست : المنحصر فی النجف و النجفین در منطق و طبیعیت و الہییت کہ آرا بندہ خیل خود ابو منصور بہراہ بن خورشید مرزبان یزدیار نوشت ، و در ترتیب و تنظیم آن زردشت شیخ درد شنیدہ علی بن خورشید مدعی علاوہ بر این از غالب تصنیفات و مہمچہ من زحمات وی در حوزہ علم و ادب و تصانیف کہ برای خود او حاصل شدہ بود در آئینہ من تمام شدہ و در کتاب حنفی آمدہ است<sup>۵</sup> . و بعد فی محصل فی ہذا الزمان الخیل از کتاب حنفی ابن منصور بہراہ بن خورشید بن یزدیار کہ «تتمتہ الہیوت» کہ در تصانیف الشیخ رئیس ابوعلی الحسن بن محمد بن ہبیر زحمت شدہ است . و فی العلامۃ و فی استیعاب الہیوت بعد من تصنیف الخیل حروف من حروف الہیوت مہ حصتہ بنظری<sup>۶</sup> .

از این کتاب نسخ متعدد در ایران موجود است . در کتاب «تاریخ ادبیات اسلامیہ» استانبول و جز آن مہ جود اللہ صفا و ہبیر زحمت شدہ است .

۱- جامع التواریخ ج ۱ ص ۱۱۱  
۲- تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی تا اواسط قرن پنجم ص ۱۱۱  
۳- جامع التواریخ ج ۱ ص ۱۱۱  
۴- جامع التواریخ ج ۱ ص ۱۱۱  
۵- جامع التواریخ ج ۱ ص ۱۱۱  
۶- جامع التواریخ ج ۱ ص ۱۱۱

التحصیل در قرن پنجم و ششم در ردیف کتب مهم فلسفی مورد استفاده طالبان علوم عقلی بوده و مانند نجات و شفا اساس مطالعه و تحصیل فلسفه قرار می گرفته است<sup>۱</sup> و متأخران بدان استشهاد می کرده اند.

دیگر از آثار بهمنیار رساله فی مراتب الموجودات است که باهتمام پوپر<sup>۲</sup> بسال ۱۸۵۱ در لیدن با ترجمه آلمانی بطبع رسید. همراه مراتب الموجودات رساله دیگری از بهمنیار «فی موضوع العلم المعروف بما بعد الطبيعة» یا «فی موضوع علم ما بعد الطبيعة» با ترجمه آلمانی، هم باهتمام پوپر چاپ شد، و این کتاب رایث بار دیگر در قاهره بسال ۱۳۲۹ بطبع رسانیده اند.

از «کتاب المفارقات والنفوس» چند نسخه در کتابخانه‌های استانبول موجود است که در بعضی آنها به بهمنیار نسبت داده شده.

کتاب دیگر بهمنیار «فی اثبات العقول الفعالة والدلالة علی عددها و اثبات النفوس السماویة» است که فصلی از آن در کتابخانه کورپورالی استانبول موجود است.<sup>۳</sup> منتخبانی از مراسلات بهمنیار با استاد او ابن سینا در لیدن و بودلین و امبروزیان (ایتالیا) موجود است. گذشته از کتب مذکور بیهقی<sup>۴</sup> از بهمنیار «کتاب الزینة فی المنطق» و «کتاب البهجة والسعادة» و «کتاب فی الموسیقی» را نام برده است<sup>۵</sup>.

۱ - طبقات الاطباء ج ۲ ص ۲۰۵ - ۲ - Popper

۳ - مؤلفات ابن سینا ص ۱۹۰-۱۸۱ - ۴ - تمهیدات الجده ص ۹۱

۵ - در ردیف نسخه کتاب المباحث ابن سینا که در دارالکتب المصریة مطبوع است و بهتمام در کتبه عبدالرحمن بدوی در مجموعه الرسطوی عند العرب بطبع رسیده، دو نسخه از ابوعبلی نقل شده است که انواعی مخاطب خود را در آنها «شیخ الفلاس» خوانده. در نسخه نخستین از ابتدای مخاطب او سؤال است برای وی فرستاده بود، آنها را رضایت کرده و امر از اینکه در کار علم و تحصیل آن مجاهدت درود ستوده و آنگاه گفته است: ایضا، کتاب الاشارات و التنبیهات فان المسخدة لا تخرج منها الا ما هو وجهه، و بعد شروط لا تعقد الا مکافحة، و این بدان آن مستفتح بها، و یضع معه عربی عنها، فانه لا یمکن ان یطبع عندها الا هو و الشیخ الفاضل ابومنصور بن زینة الرسطوی عند العرب ج ۱ ص ۳۵۰. چنانکه در بیان این قول مشاهده میشود ابوعبلی گفته است که کسی را یارای اضلاع تحقیق کتاب الاشارات و التنبیهات نیست مگر «او» و ابومنصور بن زینة را. این «او» که در ردیف ابومنصور بن زینة قرار گرفته است، بنا ظاهر خشنودی ابوعبلی از اینکه وی از تمرین و ممارست در کار علم از نشسته است، ظاهر جز بهمنیار کسی دیگر نیست، و این نکته را علی الخصوص تأثیر و دخالت این دو نفر در برد آمدن کتاب المباحث تأیید میکند، و گویا بی مناسبت نبود که این دو نفر را بعد از وقتی المباحثت این علی را از مجموعه جوابی شیخ بر سؤالات این دو شاگرد و بعضی سؤالات دیگر، ترتیب میدادند، در اینجا گنجایده اند.

ورجوع به غزالی نامه تألیف آقای همائی ص ۸ ، ح ۲ شود . (م.م)

ص ۱۲۶ س ۱۲ ، ابو منصور بن زیله . هو ابو منصور الحسين بن محمد بن عمر بن زیله الاصفهانی ، وی نیز از مشاهیر تلامذۀ شیخ ابوعلی بن سینا بود و گویند کیش زردشتی داشت و بتحقیق نرسیده است . وفاتش در سنه ۴۴۰ واقع شد . دو کتاب از تألیف او در مؤزۀ بریطانیہ در لندن موجود است : یکی موسوم به « الکافی فی الموسیقی »<sup>۱</sup> ، واسم و نسب او بطریقیکه در فوق ذکر شد در ابته ای همین رساله مسطور است ، و در حاجی خلیفه باسقاط « عمر » مسطور است . و شهر زوری او را ابو منصور الحسين بن طاهر بن زیله نگاشته است و ابن ابی اصیبعه ( ۲ - ۱۹۰ ) ابو منصور بن زیله<sup>۲</sup> و دیگر شرح قصه حنی بن یقطان لابی علی بن سینا<sup>۳</sup> ، واسم این کتاب الزور و من در تاریخ علوم عرب فوت شده است<sup>۴</sup> (حی)

و حال آنکه هم شهر زوری در ترهه الارواح و هو حاجی خلیفه این کتاب در نسبت میدهند و هم در مؤزۀ بریطانیہ رسم و رسمه اسم ابو منصور است در مجموع بحاشیہ ۳ همین صفحه شود .

آقای د اترصف در تاریخ علوم عقایی نوشته اند<sup>۵</sup>

« شاگرد دیگر ابوعلی که در شهرت نداشت به نام ابو منصور بن زیله بود »

۱- تصحیح و شرح ابن کثیر (بیروت: دار الفکر، ۱۳۸۱ هـ ق) ص ۱۲۶ س ۱۲  
 ۲- ابن کثیر (بیروت: دار الفکر، ۱۳۸۱ هـ ق) ص ۱۲۶ س ۱۲  
 ۳- ابن کثیر (بیروت: دار الفکر، ۱۳۸۱ هـ ق) ص ۱۲۶ س ۱۲  
 ۴- ابن کثیر (بیروت: دار الفکر، ۱۳۸۱ هـ ق) ص ۱۲۶ س ۱۲  
 ۵- ابن کثیر (بیروت: دار الفکر، ۱۳۸۱ هـ ق) ص ۱۲۶ س ۱۲

داشت ، چنانکه اورا «الشیخ الفاضل» خطاب میکرد<sup>۱</sup> ، ابو منصور الحسین بن طاهر بن زیله<sup>۲</sup> یا ابو منصور حسین بن محمد بن عمر بن زیله<sup>۳</sup> الاصفهانی است که قسمتی از جوابهای شیخ که در کتاب المباحثات گرد آمده در پاسخ سؤالات او بوده است . البیهقی گفته است : گویند او نیز مانند بهمنیار بر آیین زردشتی بود ، لیکن این امر برای من محقق نشده است ، و گوید : وی عالم بر ریاضیات و در صناعت موسیقی ماهر بود . از تصانیف وی «الاختصار من طبیعیات الشفا» و «شرح رساله حی بن یقظان» است<sup>۴</sup> و در آنجا گفته است که حی عبارتست از نفس کل ، و یقظان عبارتست از عقل ، زیرا که بیدار بزنده مانده تر از خفته ، و او فایض است بر نفس ، و در این اشارت است بترتیب موجودات مترتبه متسلسله<sup>۵</sup> .

دیگر از تصانیف او در تمة صوان الحکمة «کتاب فی النفس» ذکر شده ، و باز هم البیهقی رسائلی دیگری از او میشناخته است . از جمله آثار وی الکافی فی الموسیقی و دیگر شرح حی بن یقظان در موزة بریتانیا مضبوطست .

وفات ابن زیله دوازده سال بعد از مرگ ابوعلی یعنی بسال ۴۴۰ اتفاق افتاد<sup>۶</sup> .  
ص ۱۲۶ س ۱۲ ، عبدالواحد جوزجانی ، هو ابو عبید عبدالواحد بن محمد الفقیه الجوزجانی<sup>۷</sup> از خواص تلامذه واصحاب شیخ رئیس ابوعلی سینا بود در حدود سنه ۴۰۳ در جرجان بخدمت او پیوست<sup>۸</sup> و تا آخر عمر شیخ یعنی قریب بیست و پنج سال

۱- رسال خصه باب سینا ، از سعید عند العرب ص ۲۴۰ . ۲- تمة صوان الحکمة ص ۹۲ و دره الاخبار چاپ تهران ص ۵۸ . ۳- ابتدای رساله الکافی فی الموسیقی موجود در موزة بریتانیا (چهارمقاله چاپ قزوین ص ۲۵۳ . ۴- ص ۲۵۷ تعلیقات حاضر م . ا . کشف الطنون ح حی خیفه در شرح حی بن یقظان . ۵- دره الاخبار ص ۵۸ . ۶- البیهقی گفته است که ابن زیله کوتاه زنده گانی بود ، و بنابر این باید در جوانی مرده باشد . ۷- در سیرری از کتب نجفی جوزجانی در حرجانی ، نوشته اند و آن خطای فاحش است (چق) . ابو عبید . . . الجوزجانی المتوفی سنه ۴۲۸ الی بعد وفاته ابن سینا فانه کان حیا بعد وفاته کما سیجی . و سنه ۴۲۸ مذکور سنه وفات ابن سیناست کما عو معووم اجقدا . ۸- ابوعلی سینا خود در رساله ای که در ترجمه ابن خود نوشته گوید بعد از ذکر حبس قیوس بن وشمگیر در سنه ۴۰۳ : ثم مضیت الی دهستان ومرضت بهمرض شدیداً وغدت الی جرجان واصلت الی ابو عبید الجوزجانی ، و ابو عبید جوزجانی خود در زیباچه شفا Op. 143 f. 2 b) (اجقدا) گوید : «ویمتة بجرجان و سنه قریب من اثنتین و ثلاثین سنه» و چون ولادت شیخ در سنه ۳۷۰ است پس اتصال ابو عبید جوزجانی بخدمت شیخ در حدود سنه ۴۰۳ میشود . (چق) .

تمام در خدمت او تمام نمود و همواره شیخ را بر تالیف و تصنیف کتب تحریر و ترغیب نمودی چه شیخ را بعلت اشتغال بمناصب دولتی فرصت تالیف کتب کمتر بود و بیشتر کتب خود را در بین الطالبوعین یا در اوقات حبس یا در عرض راه در سفرها نوشته است. و ابو عبید جوزجانی شیخ را در بسیاری از تالیفات او از جمله کتاب الشفا اعانت نمود. و بعد از وفات شیخ ابو عبید جوزجانی دامن همت بر کمر زده تالیف و تصانیف متفرقه او را از هر گوشه جمع آوری نموده مرتب و مدون ساخت، و در همت و سعی و کوشش او نمیبود شاید بسیاری از کتب شیخ اکنون از زمین رفته بود. زیرا عدت شیخ چندان بود که نسخه هیچیک از مؤلفات خود را نگاه نداشت و نسخه اصل را به من گسیخته با استدعای او آن کتب را تالیف نموده بودند. بزرگترین اثر او موسسه جوزجانی یکی قسمت ریاضی و موسیقی از دانش سرآمد علایی است و دانش بهمانه عالی است که در منطق و حدهات الهی و طبیعی و ریاضی و هیت و موسیقی و از علم حقیقی است که شیخ ابو عبید جوزجانی علاوه بر آنکه ابو جعفر کا دیوبند بزرگین برسی تالیف نموده است. و در زهد شیخ حیره صوفی الهی و طبیعی از آن کتاب چیزی در دست بود و این کتاب داده به یکی از مریدان او بود. جوزجانی حدیثی که خود در دیوبند ریاضی است که در آن نویسد از علم حقیقی که از علم حقیقی است که اشرف ترجمه را احضار کرد و در ریاضی و هیت و موسیقی از آن کتاب رساله دیگر بن سید کا دیوبندی بود که در آن ترجمه نموده این کتاب را به من رسانید. و اکنون از این کتاب نفیس نسخ متعدده موجود است از جمله نسخ در دست

موجود است در دست من و در دست دیگران که در این کتاب در ریاضی و موسیقی و هیت و موسیقی و از علم حقیقی است که شیخ ابو عبید جوزجانی علاوه بر آنکه ابو جعفر کا دیوبند بزرگین برسی تالیف نموده است. و در زهد شیخ حیره صوفی الهی و طبیعی از آن کتاب چیزی در دست بود و این کتاب داده به یکی از مریدان او بود. جوزجانی حدیثی که خود در دیوبند ریاضی است که در آن نویسد از علم حقیقی که از علم حقیقی است که اشرف ترجمه را احضار کرد و در ریاضی و هیت و موسیقی از آن کتاب رساله دیگر بن سید کا دیوبندی بود که در آن ترجمه نموده این کتاب را به من رسانید. و اکنون از این کتاب نفیس نسخ متعدده موجود است از جمله نسخ در دست



لندن<sup>۱</sup>، دیگر از آثار ابو عبید جوزجانی رساله ایست در ترجمه حال ابوعلی سینا، قسمت اول این رساله عین کلام خود ابوعلی است که ابو عبید از او روایت میکند، و قسمت دوم آنرا که از ابتدای وصول ابو عبید جوزجانی است بخدمت شیخ در جرجان تا آخر عمر شیخ، ابو عبید خود بر آن افزوده است، و این رساله نیز در موزه بریتانیه موجود است<sup>۲</sup>، و ابن ابی اصیبعه آنرا بتمامها و قفطی باختصار در ترجمه حال شیخ نقل کرده اند<sup>۳</sup>، دیگر دیباچه کتاب الشفاست که بتمامه ریخته قلم ابو عبید جوزجانی است. سال وفات ابو عبید معلوم نشد<sup>۴</sup>.

اب لوئیس شیخو معلوم نیست از روی چه سند گوید وی در حدود ۴۴۰ فوت شده (شرح مجانی الادب). ملا قطب الدین محمود بن مسعود شیرازی در کتاب اختیارات مظفری که مستخرج است از نهاییه الادراک فی درایة الافلاک و بزبان فارسی در عالم هیئت و نجوم تألیف شده بنام مظفر الدین بولق ارسلان بن حسام الدولة بیورک هر یک از مطالب خود را بصاحبان اصلی آنها از کتابشان استفاده کرده نسبت داده من جمله ترکیب الافلاک ابو عبیده جوزجانی (کذا) است و ظاهرا صواب جوزجانی است و جوزان خطا.

۱ - British Museum Add. 46,830; Add 46,659 ff 258 b-342 b (چق)

۲ - Ibid Add - 46, 659 ff 4b - 7b

۳ - متن این سرگذشت و ترجمه آن بقم آقوی سعید عیسی الزمخرفی اجمین دوستداران کتاب در تهران بسال ۱۳۳۱ منتشر شده و بر آقوی دکتر علامه حسین صدیقی آنرا ترجمه کرده و حواشی و تعلیقات الزمخرفی اجمین آنرا همی تحت طبع است (امم) ۲ - رجوع کنید بترجمه از روح و روضه الافراح شهرزوری نسخه بریتش میوزیم Add - 23,365, f 172 a : قفطی ص ۴۱۳-۴۲۶ این اثر اصبعه ج ۲ ص ۲-۹: بیورک در فهرست نسخ فارسی بریتش میوزیم ص ۲۳۳ (چق)

این است عین عبارت شهرزوری در نسخه اب م در ورق مذکور در متن : ابو عبید عبد الواحد بن محمد کما فی دیباچه روایات دانش نامه علائی Add - 46, 654 f 310 b | جوزجانی الفقیه کان من خواص ابن سینا و بتمامه و خدمه و هو الذی اعان ابوعلی علی جمع کتب الشفاء و فسر مشکلاته و مشکلات القلوب و شرح رساله حسین بن یقظان و کما بوجد فی تلامذة ابن علی اقل بصاعه منه . و قیل کان فی مجلس ابن علی شده مرید لاشبه مرید مستفید . انتهى از هه الافراح و روضه الافراح فی تواریخ الحکماء نسخه بریتش میوزیم Add-23,365, f 172 a (چقد)

مصنفات ابو عبید جوزجانی ( از روی نسخه بریتش میوزیوم Add. 16,659 ):

- (۱) فهرست کتب ابن سینا (عربی) (f. 11-5a)
- (۲) رساله ترجمه حال ابن سینا که قسمت اول آن تألیف خود ابن سیناست و قسمت آخر را ابو عبید جوزجانی بر آن افزوده (عربی) (f. 5b-7b)
- (۳) رساله ریاضیات دانش نامه علامی ( حکمت علامی ) ۵۵ بتصریح خود او در دیباچه آن کتاب از رساله‌های عربی از ابن سینا ترجمه کرده (فارسی) ( ورق 320 b )

- (۴) رساله هیئت ورود دانش نامه علامی ( حکمت علامی ) ۵۵ آرا پیر از رساله عربی دیگری از ابن سینا بخارسی ترجمه کرده است (ورق ۳۱۱ b)
- (۵) رساله موسیقی دانش نامه علامی ( حکمت علامی ) ۵۵ آرا پیر بتصریح خودش از رساله عربی دیگری از ابن سینا بخارسی ترجمه کرده است (ورق 311 b - 312 b)

(۶) رساله نامه حلیفی دانش نامه علامی مان دور ده از کتاب نامه فارسی ترجمه و تخریص نموده است (ورق 332 b - 333 b)

(۷) دیباچه کتب شفاء (فهرست نسخ عربی) م ۱۱۵۵ و نسخه خود او (Or. 113.f 2b) اچھا

آقای دانشمند در تاریخ علامی نوشته اند  
 « از جمله این صاحبان (ابن سینا یکی) نقیب الحکامی و صاحب کتاب  
 محمد الجوزجانی است که در حدود سال ۳۰۳ هـ در مدین منوره متولد شد و در  
 بخرجان میرفت بخدمت او پیوست و در بخرجان حاکم آنجا بود و چون  
 از خواس نزدیکان او و جرحش در مدینه در میان او و ابن سینا بود  
 بعد از وفات او بود و از آن جمله است که در کتاب نقیب الحکامی  
 آمده است: »

البیهقی میگوید<sup>۱</sup> که ابو عبید از میان شاگردان بوعلی از همه در علم کم مایه تر بود و در مجلس آن استاد حکم مریدی داشت نه مرتبه شاگرد مستفیدی. اختصاص ابو عبید بیشتر در ریاضیات بوده است. از جمله کارهای ابو عبید یکی تکمیل قسمت ریاضیات از کتاب نجات ابوعلی است، و او خود در آغاز این قسمت چنین آورده است: « شیخ ابو عبید عبدالواحد بن محمد الجوزجانی گوید در آن ایام که در خدمت شیخ الرئیس ابوعلی بسر میبردم بر اقتناء تصانیف وی از او و تحصیل کتب و رسائل وی حریص بودم، زیرا عادت او بر آن بود که هر چه را مینوشت بخواهنده می بخشید و نسخهای برای خود نگاه نمی داشت، و از تصانیف او بعد از کتاب شفا همین کتاب نجات است که اگر چه منطق و طبیعیات و الهیات را در آن آورده بود، لیکن بر اثر مشکلاتی که برای او پیش آمده بود فرصت نیافت که قسمت ریاضیات را نیز بر آن بیفزاید و کتاب ناقص ماند، لیکن نزد عن کتبی در ریاضیات از او بیود مانند کتاب او در اصول هندسه، مختصر از کتاب اوقلیدس، که در آن از علم هندسه اصولی را بنگارش در آورد که هر که آنرا بفهمد و بشناسد، میتواند کتاب المجسطی را دریابد. دیگر کتاب او در ارساد کایه و معرفت ترکیب افلاک مثل مختصر مجسطی، دیگر کتاب المختصر فی العلم الموسیقی؛ و من صواب چنان دیدم که این رسائل را بر کتاب حاضر بیفزایم تا مصنفات وی همچنانکه در آن اشاره کرده است تکمیل شود، لیکن از انماطیقی چیزی که شبیه باین رسائل باشد نیافتم، و صلاح در آن دیدم که رساله ای از روی کتاب او در انماطیقی ترتیب دهم و مطالبی را که برای معرفت علم موسیقی و نسب مستعمله در آن مزید باشد بر آن بیفزایم و خداوند بزرگ مددکار است.<sup>۲</sup>»

گذشته از این، جوزجانی قسمت ریاضی و موسیقی از کتاب دانشنامه علائی را هم بهمین سیاق بر آن کتاب افزود. وی شرحی نیز بر قصیده عینیة روحیة شیخ دارد که نسخی از آن در برلین و مونیخ و وین موجود است.<sup>۳</sup> لیکن بعضی آنرا از ابو عبید

۱- نقل از مؤلفات ابن سینا، ص ۹۲ که خود از روی نسخه نجات که بخانه جارلقه است، وراخذ کرده است.

۲- مؤلفات ابن سینا، ص ۱۵۳.

نمیدانند و منسوب به عبدالواحد بن محمد از دانشمندان معاصر سلطان مراد ثانی  
میشمارند.<sup>۱</sup>

دیگر از آثار وی تتمه احوال ابوعلی بن سیناست که قسمت نخستین آن بقاء  
خود شیخ است ، و ابو عبید از سال ۴۰۳ هجری بعد از آنکه شیخ از سفر دهستان باردوم بگرگان  
رفته بود نوشته ، و این شرح را ابن ابی اصیبعه و القفطی بتأخیر در اخیر الحکماء  
آورده اند ، و نسخ جداگانه نیز از آن موجود است .<sup>۲</sup> مقدمه کتاب الشفاء ابن سینا هم  
از ابو عبید است . البیهقی تفسیر مشکلات قانون و کتابی بفارسی بقاء الجموان از  
وی ذکر کرده است . دیگر از تألیفات او را شرح رساله حی بن یقظان نوشته اند .  
و رجوع به مقدمه دانشنامه عزائی ، علم برین مصحح نگارنده جلد پنجمین آثار  
ملی ص و - ز شود .

ص ۱۲۶ ، ص ۱۳-۱۴ و ص ۱۲۷ س ۱ . تا بوقت اسفار ستمها بخواند همی  
و در پی او نماز کردیم و تا بیرون آمدمانی هزار سوار .. گرش آمده بودی  
مرحوم بهار نوشته اند .<sup>۳</sup>

« فعل استمراری - گاهی با مجهول رایج بین استمراری و غیر استمراری است و بعضی « فعل  
که در اول فعل علامت استمراری است قرار میگیرد ، و آن آهسته استمراری است  
از آوردن « همی » خودداری میشده است .<sup>۴</sup> مثال از تاریخ بیهقی « خود چاه را  
احمد حسن هر روزی بسرای خویش بدر عبدالاعلی بردادی و در پیوستن او  
و کار براندی ، من بپسران او بودم ، و آنچه فرمودی بشنیدم و کار  
و خاعتها و صلتها . ساطعانی میفرمودی چون در پیشین در خدمت  
و دیران و قوم خویش و مرا بخوان بردندی و آن بود  
همه استمراریست .<sup>۵</sup>

۱- حاشیه ص ۹۳ از تتمه احوال ابوعلی بن سینا ، ص ۲۵۰ .  
۲- کتاب شمس ج ۱ ص ۳۵۶ .  
۳- تاریخ بیهقی ج ۱ ص ۲۵۶ .  
۴- همانجا ص ۲۵۶ .  
۵- همانجا ص ۲۵۶ .

Marfat.com

در عبارت نظامی نیز «بخواندیمی» و «کردیمی» استمراریست، و هم مرحوم بهار نوشته‌اند<sup>۱</sup> :

«مان - مانی . در قزوین لهجداست که ضمیر متکلم مع الغیر و جمع مخاطب و جمع مغایب را بشکل : مان - تان - شان می‌آورند، ولی در ادبیات ظاهر آ بسیار نادر و شاذ است، و بیشتر در نثر فارسی این ضمیر را در متکلم مع الغیر و دوم شخص جمع با یاء مجهول ترکیب می‌کرده‌اند، چون : کردمانی و کردتانی، و این مخصوص بلعمی است و کشف المحجوب و اسرار التوحید و تذکرة الاولیاء نیز آورده‌اند، ولی در مقدمه شاهنامه و تاریخ سیستان و گردیزی و بیهقی نیست. و در شعر نیز بنظر حقیر نرسیده است، اما بعید نیست که با همهٔ ثقیلی که دارد باز هم در شعری آمده باشد، و نیز بعید نیست که در جمع مغایب ماضی نیز این صیغه ساخته شده باشد و کردشانی نیز آمده باشد ولی بنظر حقیر نرسیده است<sup>۲</sup>»

«آمدمانی» در چهارمقاله نیز ازین قبیل است. (م.م)

ص ۱۲۸ س ۷ (حکایت ۸)، در عهد ملک‌شاه و بعضی از عهد سنجر الخ - این حکایت با اندک تغییری در تاریخ الحکماء للقفطی و عیون الانباء لابن ابی اصیبه در ترجمه ثابت بن قره‌مذکور است، و چون واضح بود که در عبارت چهارمقاله سقطی از نسخ است، لهذا ما از روی دو کتاب مذکور جمله سقط را علی اقرب الاحتمالات در بین دو قلاب [ ] درج نمودیم. (ح.ق)

در کتاب عیون الانباء فی طبقات الاطباء تألیف ابن ابی اصیبه (چاپ مصر ۱۲۹۹ ج ۱ ص ۲۱۶-۲۱۷) و کتاب اخبار العلماء باخبار الحکماء تألیف ابن القفطی (چاپ مصر ۱۳۲۶ ص ۸۴-۸۵) حکایتی است در حق ثابت بن قره طیب معروف که آنرا نظامی عروضی در چهارمقاله با اندک تغییری با دیب اسماعیل هروی

۱- سبب شناسی ج ۱ ص ۳۴۸. ۲- رك : مقدمه ج ۲ تذکرة الاولیاء. طبع لندن ص ۸. آقای قزوینی درین مقدمه در حاشیه گفته‌اند که جناب پرفسر دورد برآون نوشته بود که بجای کردیمی و کردیدی و کردندی : کردمانی، کردتانی و کردشانی استعمال میکند (یعنی تذکرة الاولیاء) بنده کردتانی و کردشانی پیدا نکردم و احتمال میدهم در جلد دوم پیدا شود. انتهى : و این حقیر مؤلف کتاب (سبب شناسی) جلد دوم (تذکرة الاولیاء) را نیز مطالعه کردم و کردشانی نیافتم. (بهار)



سلاجوقی با خواجه نظام الملک طوسی بهرات آمدند، علماء هرات در خدمت وزیر از سوء معامله و تعصب شیخ الاسلام شکایت کردند و از پیش با هم مواضعه نموده بودند که در حضور نظام الملک از وی چیزی پرسند که او را از چشم نظام الملک بیندازد. چون اهل مجلس همه جمع شدند یکی از علماء ابتدا بسخن نموده گفت: آیا شیخ امام رخصت میدهد از مسئله ای سؤال نه ایم؟ گفت: پرس. گفت: چرا ابو الحسن اشعری را لعنت میکنند؟ شیخ الاسلام ساکت شد و هیچ نگفت. نظام الملک که اشعری مذعوب بود سر بر زیر افکند پس از ساعتی سر بر آورد و گفت: یا شیخ جواب او را بده. شیخ الاسلام گفت: من اشعری را نمی شناسم و همانا «لعن میکنم کسی را که معتقد نباشد که خداوند در آسمان است» و عالی رؤس الاشهاد بر منبر گفتی: انا حنبلی ما حییت وان امت فوصیتی المناس ان یتحنبلوا. و هم روایت کند که در یکی از سفرها سلطان اب ارسلان بهرات ورود نمود، مشایخ و رؤساء بلد تدبیری اندیشیدند که شیخ را در نظر سلطان مغضوب سازند. پس بقی کوچک از مس ساخته آنرا در محراب شیخ پنهان کردند و چون بحضور سلطان رفتند از شیخ الاسلام شکایتها کردند، از جمله گفتند که او قبیل بتجسیم است و در محراب خود بقی نهد و گوید خداوند بر صورت اوست، و اگر سلطان هم اکنون فرستد بت را در قبله مسجد او خواهد یافت. این امر بر سلطان سخت گران آمد، فی الحال جماعتی از غلامان بفرستاد تا بت را از زیر سجاده شیخ بیاورند پس شیخ الاسلام را احضار فرمود، چون شیخ داخل شد مشایخ بلد را دید همه نشسته و بقی در پیش روی سلطان افکنده و سلطان در غایت خشم و غضب است. سلطان پرسید: این چیست؟ شیخ گفت: این بقی است که از روی سازند باز بچه کودکان را. گفت: از این نمی پرسیم. شیخ گفت: پس سلطان از چه می پرسد؟ گفت: این جماعت گویند که تو این بت را می پرستی و گوئی که خداوند بر صورت اوست. شیخ گفت: سبحانک هذا بهتان عظیم! و چنان با مهابت و صوت بلند این کلام را ادا کرد که سلطان را در دل افتاد که آن جماعت بر او افترا زده اند، پس از شیخ عذر خواهی نمود، او را مکرماً و محترماً بمنزل خود باز گردانید و مشایخ بلد را تهدید

۱- و عالی ... یتحنبلوا (چندا): - (جق). ۲- رجوع شود به سیاستنامه نظام الملک (مینوی).





تولد وی در ۲ شعبان سنه ۳۹۶ و وفاتش در ذی الحجه سنه ۴۸۱ واقع گردید<sup>۱</sup>.

(چق)

وفیها [ای فی ۴۸۱] نوفی عبدالله بن محمد بن علی بن محمد ابواسماعیل الانصاری الهروی شیخ الاسلام و مولده سنه خمس و تسعین و ثلاثمائه، و کان شدید التعمب فی المذاهب (ابن الاثیر ج ۱۰ در حوادث سنه ۴۸۱). (چقدا)

(در کشف الظنون آمده) : ذم الکلام لابی اسمعیل عبدالله بن محمد الانصاری الهروی المعروف بشیخ الاسلام المتوفی سنه ۴۸۱ (حاجی خلیفه ۳: ۳۳۵). (چقدا).

و رجوع بمقدمه رسائل خواجه عبدالله انصاری (مصحح وحید دستگردی) بقلم تابنده گنابادی، تهران ۱۳۱۹ طبع چاپخانه ارمغان شود. در کتاب مزبور رساله های فارسی ذیل از خواجه چاپ شده است :

۱- رساله دل و جان ۲- رساله واردات ۳- کنز السالکین

۴- قلندر نامه ۵- هفت حصار ۶- محبت نامه ۷- مقولات ۸- الهی نامه .

خواجه عبدالله تفسیری نیز بر قرآن نوشت . سیوطی در طبقات المفسرین (طبع A Moursingh، لیدن ۱۸۳۹ م .) در باره خواجه گوید : «فسر القرآن زماناً و کان یقول اذا ذكرت التفسیر فانما اذکره من مائة و سبعة تفسیر» اصل این تفسیر بدست نیامده، اما ابوالفضل رشیدالدین میبیدی در تألیف کشف الاسرار و عدة الابرار (که بخط معروف بتفسیر خواجه عبدالله انصاری گردیده) آنرا اساس قرار داده بشرح و بسط آن آن پرداخته است . میبیدی در اوایل سال ۵۲۰ بتألیف این تفسیر آغاز کرده است

۱- رجوع کنید نیز به دمیه القصر النخروزی در قسم سدرس در شعراء خراسان و فهستان و ما یضاف الیهها Add 9994, f 145b (چقدا) و ابن الاثیر در حوادث سنه ۴۸۱، و تاریخ اسلام للذهبی نسخه بریتش میوزیم . Or 50, ff. 176a-178a (که در آنجا از همدجا بهتر و مشروحتر ترجمه حال او را دارد . چقدا) . و طبقات الحفاظ له ایضاً (طبع و ووستنفرد ، الطبعة الرابعة عشر العدد ۲۷، چقدا) در طبقه چهاردهم ، والوافی بالوفیات لصلاح الدین الصفدی نسخه بریتش میوزیم . Add 23,358, f 141b . و طبقات المفسرین للسیوطی ص ۱۵ ، و نفحات الاس جامی طبع کنگنه ص ۳۷۶-۳۸۰ ، و هفت اقدیم نسخه بریتش میوزیم . Or 203, ff. 54a. 192a ، و سفینه الاولیاء لاسمجد داراشکوه ایضاً . Or 224, f. 150 b [و فهرست قدیم نسخ عربی ب م ص ۷۱۰] (که تمام ماخذ مذکور به باستثنای دمیه القصر و ابن الاثیر و نفحات و هفت اقدیم و سفینه الاولیاء در آن مذکور است) ، و فهرست نسخ فارسی ب م از ریزو ج ۱ ص ۳۵، چقدا] ، و بروکلن در تاریخ علوم عرب ج ۱ ص ۴۳۳ (چق) .

و جلد اول آن شامل تفسیر سورة الفاتحة و سورة البقرة بتصحیح آقای علی اصغر حکمت در تهران مطبوعه مجلس ۱۳۳۱ شمسی طبع و منتشر شده است . (م.م.)  
ص ۱۳۰ س ۸ ، حکایت (۱۱) - راجع بشماره این حکایت رجوع به صفحه ۱۸-۱۹ همین تعلیقات شود . (م.م.)  
ص ۱۳۵ ، س ۸ و ۱۱ و ص ۱۴۶ س ۲-۳ ، ابوالحسن علی بن مسعود بن الحسین و شمس الدولة و الدین و ملک ملوک الجبال - برای ترجمه حل این سه نفر رجوع کنید به صفحه ۹۰-۹۲ . (چق.)

پایان تعلیقات مقاله چهارم

## ذیل

## ۱ - متن چهارمقاله

ص ۴ س آخر ، بلکه جهان روشن برای او همی بیند ، و عمر شیرین

بجمال او همی گذارد . بدو وجه میتوان خواند :

نخست : جهان روشن . . . و عمر شیرین . . .

دوم : جهان روشن . . . و عمر شیرین . . .

و در هر وجه لطفی نهفته است . (م.م)

ص ۹ س ۱۰ ، چهار خادم - و . گرنلد W. Gornold نویسد (براون .

ترجمه انگلیسی چهارمقاله ص ۱۶۴) : «مقصود از چهار خادم ، ظاهراً قوایی است که هم

مربوط با اعمال روحی و هم اعمال طبیعی است ، اینچنین :

قوة جاذبه - جذب غذا = ادراك

قوة ماسکه = دوران دم = تفكر

قوة هاضمه = ترشح - حافظه

قوة دافعه - دفع = تعبیر ، بیان (م.م)

ص ۱۰ س ۱۴-۱۵ ، حکمت بالغه . . . ، بجانب اشرف ترقی کردند . خواجه

نصیر در اخلاق ناصری گوید : « و چون میان عناصر امتزاج و اختلاط پدید میآید و

بقدر قرب مرگ با اعتدال حقیقی که آن وحدت معنوی است ، اثر مبادی و صور شریفه

قبول میکنند ، ترتب و تباین در ایشان ظاهر میشود . پس آنچه از جمادات ماده او

قبول صور را مطاوعتر است از جهت اعتدال مزاج شریفه است از دیگران ، و آن اشرف

را مدارج بسیار و مراتب بی شمار است ، تا بعدی رسد که مرگ را قوت قبول نفس

نبانی حاصل آید . پس بدان نفس مشرف شود ، و در او چند خاصیت بزرگ چون

اغذا<sup>۱</sup> و نمو و جذب مالایم و نفیض<sup>۲</sup> غیر مالایم ظاهر شود . و این قوتها نیز در او متفاوت

۱ - منتخب اخلاق ناصری ، مصحح آقای همائی . تهران ۱۳۲۰ ص ۱ - ۳ . ۲ - غذا

خوردن و طلب غذا کردن . ۳ - دور کردن و تکاندن .

افتد بحسب تفاوت استعداد .

و آنچه بافق جمادات نزدیکتر باشد مانند مرجان بود که بمعادن بهتر ماند .  
 و از آن گذشته مانند گیاهها که بی بذر و زرعی بمجرد امتزاج عناصر و طلوع آفتاب  
 و هبوب ریح<sup>۱</sup> بروید و در او قوت بقای شخص زمانی دراز و تبقیه<sup>۲</sup> نوع نبود .  
 پس هم بر این نسق فضیلت بر نسبتی محفوظ می افزاید تا بگیاههای تخمدار و  
 درختان میوه دار رسد که در ایشان قوت بقای شخص و تبقیه نوع بحد کمال باشد . و  
 در بعضی که شریفتر باشد ، اشخاص ذکور که مبادی صور موالید باشند از اشخاص  
 اناث که مبادی مواد باشند متمیز شود ، و همچنین تا بدرخت خرم رسد که بچند خاصیت  
 از خواص حیوانات مخصوص است ، و آن آنست که در بنیت او جزوی معین شده  
 است که حرارت غریزی در او بیشتر باشد بمشابهت دل دیگر حیوانات را . اعصاب و  
 فروغ از او روید ، چنانکه شرامین از دل روید . و در لایح<sup>۳</sup> و دشمن دادن<sup>۴</sup> و بزرگرفتن  
 و مشابیت بوی آنچه بدان باز گیرد<sup>۵</sup> بیوی نطفه حیوانات مانند دیگر جانور است  
 و آنکه چون سرش ببرند ، یا آفتی بدیش رسد ، در آب غرقه شود ، غایت شود .  
 هم شبیه است ببعضی از ایشان . بر جمده مثل این خواص بسیار است در این درجات  
 و او را یت چیز بیش نمانده است تا بحیوان رسد . و آن القاع<sup>۶</sup> است که در  
 حرکت در طلب غذا ، و این مقام غایت کمال نبات است . و مبادی صور و مبادی  
 ( ص ۱۴ )

ص ۱۴ ، س ۱۰ اوص ۱۵ س ۴ . و هر حیوانی ... بموی سر و خون  
 در اخلاق ناصری آرد<sup>۷</sup> : و چون از این مرتبه<sup>۸</sup> بگذرد فراتر از حیوانیت  
 آن بافق نبات پیوسته بود . مانند حیوانی که بوی خوش و طعم  
 و حفظ نوع عاجز باشند چون در مان خاکی . و بعضی از حیوانات  
 ( ص ۱۴ )

۱ - در بعضی مدهد ... ۲ - در بعضی کتب ... ۳ - در بعضی کتب ...  
 ۴ - در بعضی کتب ... ۵ - در بعضی کتب ... ۶ - در بعضی کتب ...  
 ۷ - در بعضی کتب ... ۸ - در بعضی کتب ...

Marfat.com

از فصول سال پدید آیند و در فصلی دیگر مخالف آن فصل نیست شوند، و شرف ایشان بر نباتیات بقدرت است بر حرکت ارادی و احساس تا طلب مالایم و جذب غذا کنند.

و چون از این مقام بگذرد بحیواناتی رسد که قوت غضبی در ایشان ظاهر شود تا از منافی احترام کنند و آن قوت نیز در ایشان متفاوت بود، و آلات هر یکی بحسب مقدار قوت ساخته و معدّ<sup>۱</sup> بود. «

ص ۱۶ س ۱ و ص ۱۷ س ۱۰، اما چون در دهور طوال ... بعالم ملائکه-

نصیر الدین در اخلاق ناصری گوید<sup>۲</sup>: « و اختلاف اصناف حیوانات از تفاوت مدارج نباتیات زیادت است از جهت قرب آن بیسائط و بعد این از آن، و شریفترین انواع آنست که کیاست و ادراک او بحدی رسد که قبول تأدیب و تعلیم کند تا کمالی که در او مفسطور نبود او را حاصل شود، مانند اسب مؤدب و باز معلم<sup>۳</sup>، و چندانکه این قوت در او زیادت بود مزیت او را رجحان بیشتر بود تا بجائی رسد که مشاهده افعال ایشان را کافی بود در تعلیم، چنانکه آنچه بینند بمحاکات<sup>۴</sup> نظیر آن بتقدیم رسانند بی ریاضتی و تعبیه که بایشان رسد، و این نهایت مراتب حیوانات بود و مرتبه اول از مراتب انسان بدین مرتبه متصل باشد، و آن مردمانی باشند که بر اطراف عمارت عالم ساکن اند مانند سودان مغرب و غیر ایشان، چه حرکات و افعال امثال این صنف مناسب افعال حیوانات بود.

و تا این مقام هر ترتیب و تفاوت که افتد بر مقتضای طبیعت بود و بعد از این مراتب کمال و نقصان، مقدر بر ارادت و روت<sup>۵</sup> بود.

پس هر مردم که این قوت در او تمام افتد و باستعمال آلات و استنباط مقدمات آنرا از نقصانی بکمالی بهتر تواند رسانید، فضیلت و شرف او زیادت بود بر آنکه این معانی در او کمتر باشد. و او اهل این درجات کسانی را بود که بوسیله عقل و قوت حدس،

۱ - آماده، مهیا. ۲ - س ۴ - ۶. ۳ - بفتح عین و لام مشدد یعنی باز آموخته و تربیت شده. ۴ - حکایت کردن و باز گفتن و مانند چیزی را بگفتار یا بکردار آوردن. ۵ - فکر و اندیشه.

استخراج صناعات شریف و ترتیب حرفت‌های دقیق و آلات لطیف میکنند، و بعد از آن جماعتی که بعقول و افکار و تأمل بسیار در علوم و معارف و اقتنای فضائل خوض می نمایند، و از ایشان گذشته کسانی که بوحی و الهام معرفت حقایق و احکام از مقربان حضرت الهیت بی توسط اجسام تلقی میکنند و در تکمیل خلق و تنظیم امور معاش و معاد سبب راحت و سعادت اهل اقلیم و ادوار میشوند. و این نهایت مدارج نوع انسان بود، و تفاوت در این نوع بیشتر از تفاوت در نوع‌های حیوانات بود هم بدان نسبت که در حیوانات و نباتات گفته آمد و چون بدین منزات رسد ابتدای اتصال بود بعالم اشرف و وصول بمرتبه ملائکه مقدس.

پس از این شرح شرف رتبت انسان و فضیلت او بر دیگر موجودات عام و خاصه صحتی که او را ارزانی فرموده اند معلوم شود.

( م م )

ص ۲۱ س ۸-۹. التكبر مع المتكبر صدقة - قس : التكبر على المتكبر

صدقة ( منتخب اخلاق ناصری - تصیر الدین موسی مصحح همدانی س ۱۸۰ ) ( م م )

ص ۲۱ س ۱۱-۱۳، زیرا که ... المكثار مهذار - قس : جواب سید الانصاری

مهذار گزاف گوی و مکثار بدبختی بشر بود من احوال من مهذار هذرا هذره شود

و نه من در جمله یاوه گوینان دروغ باف بر فتنه تو اس بر آید " ( عزیزان بعد سعادت )

وزاری بنی ، چاپ دوم تهران ، انتشارات تهران س ۱۳۷ ( م م )

ص ۲۳ ح (۸) . ظ: رها کرده - در دستور کتاب چنان آمده " رها کرده "

نامه ای مشتمل بر تعریف و مضمون آن همچون خطوط و ... در جواب سید الانصاری

متعذر بات بدلی مسدود و متعسر .

قس : جواب منظوم قوام الدین در درین باب در سوره مؤمنین

بهر وزیر محبوب شاه بود :

کبر ناله تو بجز کینه کم نماند

اندون ده زمانه باید از است مر

این بزم سالی است که در این

در این بزم سالی است که در این



(حبیب السیر چاپ اول تهران جزو ۴ از ج ۲ ص ۱۰۳) ورك : یاد داشته‌های قزوینی از انتشارات دانشگاه تهران ج ۱ ص ۱۴۶-۷ . (م م)

ص ۲۴ ح (۱) - [افزوده شود] مؤلف دستورالکاتب<sup>۱</sup> چنین آورده : « و جمعی که اورا برین قضیه باعث و محرّض اند ، ناقض آن دولتند . »  
ص ۲۵ س ۱۳ و ۱۴ ، ملطفه - جمع ملطقات :

«ثم اخذ (الامیر منکوتمر) فی التّدیر علی من بیلا دالشام من الامراء ، فبعث اید- غدی شقیر، ثم اردفه بجمدان بن صاعای و عالی یده ملطقات الی بلبان الطباخی نائب حلب بالقبض علی الامیر بکتمر السلاح دار ...» (ساوک مقریزی . مصحح محمد مصطفی زیاده. جزء اول . قسم ثالث . قاهرة ۱۹۳۹ ص ۱۵۲) .

محشی در حاشیه همین صفحه نوشته : « این لفظ در ذیل قوامیس دزی به «depêches» (یعنی رسائل) ترجمه شده<sup>۲</sup> ، با آنکه از عبارت متن درینجا و در مواضع بسیار از کتب مورخان آشکار میشود که ملطقات عادهً بامراء نوشته میشد برای ترضیه و مدح یا تغریر و تأمین ، از روی تمهید بدانچه که سلطان درباره آنان از عقوبت و قتل میخواست اجرا کند . »

معنی اصلی کلمه همانست که مرحوم قزوینی نوشته است و ما در ص ۲۵ ح ۵ آورده ایم

«وكان السلطان [الملك الناصر محمد بن قلاوون] عند قدومه الى مصر [قد] بعث الى نواب القلاع الملطقات بأمرهم بحفظها ، [و يعلمهم بما هو فيه من الاهتمام وسرعة الحركة للسفر] . » (سلوک ایضاً جزء اول . قسم ثالث ص ۱۹۹) .

«ملطفه» در راحة الصدور ص ۱۰۸ ، ۱۰ ، ۱۲ و ص ۲، ۳۴۰ آمده . محمد اقبال در تعلیقات (ص ۵۱۲) پس از نقل قول مرحوم قزوینی از تعلیقات چهارمقاله نویسد : «رك به تاریخ بیهقی (۷۰۳۹۰ ، ۱۰ ، ۱۳ ، ۲۰ ، ۳۹۵ ؛ ۲۰ ، ۳۹۶ ، ۱ ، ۱۳) و ملطفه که درین کتاب<sup>۳</sup> بسیار مستعمل است (ص ۳۴۸ - ۳۵۲) همین معنی دارد .

۱ - نسخه خطی مدرسه عالی سیه-الار . ۲ - رك : ص ۲۵ متن کتاب حاضر سطر آخر ح (م م) ۳ - مراد راحة الصدور است . ورك : دنباله ح ۵ ص ۲۵ در ص ۲۶ متن کتاب حاضر . (تعلیقات چهار مقاله ۵۸)

رك به بیهقی (۱۶۸، ۱۵؛ ۲۵۱، ۲، ۱۶).  
ص ۶۰ س ۱۶،

تا بر آمد جامه‌های سرخ مل بر شاخ گل پنجه‌های دست مردم سرفرو کرد از چنار.  
«جامه‌های سرخ مل» دو گونه ممکن است قرائت شود : ۱- جامه‌های سرخ مل...  
یعنی جامه‌های سرخ رنگ محتوی مل (بادۀ انگوری). درین صورت «شاخ گل»  
تشبیه شده به جام سرخ محتوی مل.

۲- جامه‌های سرخ مل (که سرخ مل ترکیب وصفی مقلوبست)، یعنی جامه‌های محتوی  
مل سرخ رنگ، درین صورت «شاخ گل» تشبیه به «جام» شده و «ژاله» درون گل  
به «مل سرخ رنگ».

اشکالی که برین وجه وارد است آن است که ژاله سپید رنگ است نه سرخ  
رنگ، ولی باید دانست که مایع سپید رنگ اگر در ظرف سرخ جای گیرد بگونه  
آن در آید.

منوچهری درین شعر سرخ مل (ترکیب وصفی مقلوب) آورده

چون بنشیند ز می معنبر جوشد      گوید کایدون نماند جای نیوشد  
ورفکند سرخ مل بر طال دو گوشه      روشن گردد جهان ز گوشه بگوشه

(دیوان منوچهری چاپ دبیر سیاقی س ۱۳۵)

قیاس شود :

بزرینه جان اندرون لعل مل      فروزده چون لاله بر زرد دل

عنصری • لغت فارس ۳۲۲ - ۳۳

ص ۷۸ س ۱، نیم آ ۹۴ از اصل و فرع خراج      میان دواج - نظامی عروضی چنین آورده است :  
بجای فردوسی ایادی داشت      اینقدر آورد (فردوسی را) واجت داشت و از خراج فرد  
نهاد، لاجرم نام او تا قیمت نماید...

۱ - س ۷۷ - ۷۸ متن لغت فارس

در شاهنامه (چاپ بروخیم ج ۹ ص ۳۰۱۷) آمده:

علی دیلمی (علی دیلم و) بود لاف راست بهر  
همی داشت آن مرد روشن روان  
که از من نخواهد سخن رایگان  
ازو یافتم جنبش (و) پای و پر  
همی غلظم اندر میان دواج

ازان نامور نامداران شهر  
که همواره کارم بخوبی روان  
حیی قتیب است از آزادگان  
ازویم خور و پوشش و سیم و زر  
نیم آگه از اصل و فرع خراج  
و در جای دیگر آمده:

مگردست گیرد حیی (حسین) قتیب  
ز مین گشت از برف چون گوی عاج<sup>۱</sup>

همه کارها شد سر اندر نشیب  
بدین تیرگی روز و هول و اخراج

از این ابیات برمیآید که حیی قتیب به فردوسی صلوات میداده و تعهد او میکرده است.  
(ازافادات استاد فروزانفر).

آقای تقی زاده نوشته اند: «از خاتمه نسخه دیگر شاهنامه لندن (بنشین 2833 Or) واضح دیده میشود که بعضی از همان اشعار که بعدها اسم سلطان محمود در آنها داخل شده راجع به حیی بن قتیبه بوده، و همچنین اشعار راجع به شصت هزار بودن ابیات شاهنامه و کمتر بودن شعر بد در آن از پانصد که حالا بدون مناسبت در وسط متن شاهنامه است، در خانمه بوده، چنانکه گوید:

که از من نخواهد سخن رایگان...  
سخن باشد از آشکار و نهان  
ستایش و را در فزایش بود  
همیشه بکام دلت کار کرد  
چراغ عجم، آفتاب عرب...

«حسین حیی قتیب است از آزادگان  
چنانش ستایم که تا در جهان  
مرا از بزرگان ستایش بود  
که جاوید باد این خردمند مرد  
همش رای و هم دانش و هم نسب

... از این ابیات استنباط میشود که حیی مزبور از قبایل عرب بوده و نسب

عالی داشته.

(م.م)

۱- هزاره فردوسی. فردوسی و شاهنامه. تقی زاده ص ۶۹. ۲- ایضاً ص ۸۰ ج ۱.

ص ۷۹ ح ۴ ، این حدیث بچند صورت روایت شده : انما مثل اهل بیتی فی هذه الامة سفينة نوح فی لجة البحر ، من ركبها نجى ومن تخلف عنها غرق - علی منی و ابنای منه و الطیبون منی و منهم ، و هم الطایبون بعد امهم ، و هم سفينة نوح من ركبها نجى و من تخلف عنها هوى ، الناجى فی الجنة و الهوى فی لظى - مثل اهل بیتی کمثل سفينة نوح ، من ركبها نجى و من تخلف عنها زخ فی النار . (سفينة بحار الانوار ج ۱ ص ۶۳۰) (م . م)

ص ۸۵ س ۱-۲ . گنت : «ای خداوند ! آن هر دو نظامی معربند و سبک مجلسها را برهم شورند و بزبان آرند .»  
 جاحظ در البیان و التبیان رد (چنان حسن نسیمی ص ۳۰۵) :

« قالوا اربعة نشتد معاشرتهم . . . و قال غز ابو مجاهد . . . یو رخصه اربعة نشتد مؤنتهم : لندیم المعربید و الجعفیس الاحمق و المفضل الذی و السفله الذی یفرق .» (م . م)

ص ۸۵ س ۱۰ . بدیهه من چون رویت گشته بود . . .  
 نا ندیشیده (مبذک الاسماء) : بی اندیشه آمدن سخن (نیم) و بدیهه من (نیم) بی اندیشه آمدن سخن . کما فی کثیر اللغات . و در اصطلاح معربان است که معنی شاعر کلام را بی رویت و فکر اندیشیدن و از زبان بی اندیشه بیرون آمدن معربان الصنائع . (اشرف اصطلاحات الفنون ج ۱ ص ۱۰۰) . معربان قدیم سبک از ۱۳۱۱ هجری قمری (۱۷۵۰) .

• ارتجال شعر یا خطبه یا سخن بی اندیشه است .  
 نیز خواهند بود . رویت و فکرت ندیشیده بود . گویند که معربان معربانند یعنی بی اندیشه ندیشند . (حدائق السحر رشید ص ۱۰۰) .  
 قالی خان هدایت در مدارج الیائمه گویند : « در زمان معربان در حدیث و روایت که شعر بی اندیشه را گویند ، چنانکه اکثر گویند و معربان معربانند . آنست که فکر و اندیشه گفته شده است . و بدیهه (مدارج الیائمه جدید) را

Marfat.com

سال ۱۳۳۱)'

(.م.م)

ص ۱۰۷ س ۹ و ح ۱۴ ( در صفحه بعد ) ، ربع - قس :

جان در تب ربع ربع پرداز بد ساز چو کره و کره ساز .

(خاقانی . تحفة العراقین چاپ دکترا قریب ص ۱۳۸ ) ( .م.م )

ص ۱۰۷ س ۹ ، انواع - قس :

از حمیات غافل و انواع وجه اجناس از ربع الارباع .

(سنائی غزنوی در مذمت طبیب جاهل . حدیقه چاپ آقای مدرس رضوی ص ۶۹۱) .

(.م.م)

## ۲ - تعلیقات

ص ۶، س ۱- قس: کالتنجیم اذا انقض اللرجم (المعجم. شمس قیس. چاپ اول مدرس رضوی. ص ۶). در ترجمه عجایب المخلوقات طبع لکنهوس. ۱۴ در عنوان «در شهب و انقضاض کواکب» از این موضوع بحث شده است. (م. م)

ص ۹، آخر حاشیه ۴ - (افزوده شود): و ابوالمظفر بجای مظفر ظاعراً اشتباهست. ر.ک: ص ۳۶۶ تعلیقات حاضر. (م. م)

ص ۱۷، پس از س ۱۷ - (افزوده شود): و ر.ک: حبیب السیر چاپ خیام ج ۴ ص ۶۴۷؛ تاریخ بیهقی باهتمام سعید نفیسی ج ۳ س ۱۲۷۲ - ۳. (م. م)

ص ۴۴ پس از س آخر - ابو الفضل محمد بن عبیدالله بلعمی، اینکه السمعانی میگوید او وزیر اسمعیل (متوفی ۲۹۵) بود، اشتباه است. وزارت او در عهد نصر بن احمد بود که جانشین ابو عبدالله جیهانی شد.

پسرش ابوعلی منقب بامیرک بلعمی (مقدسی ص ۳۳۸) وزیر عبدالملک بن - نوح شد.

گردیزی وفاتش را در ۳۶۳ ذکر میکند، ولی عتبی (شرح منینی ج ۱ ص ۱۷۶) میگوید در سال ۳۸۲ دوباره بوزارت منصوب شد در عهد نوح بن منصور

تاریخ ۳۸۶ که ریو - وبعد از او دیگران - گفته اند ازین اشتباه ناشی شده که در عبارتی اسم ابوعلی سیمجوری و ابوعلی بلعمی آمده بود (Orientalia, VI, 303). و ریو خیال کرده است که ابوعلی بلعمی مقصود است.

(Orientalia, VI, 303). (The East of Islam and Turkestan: Browne I, 356, II, 252).

محمد بن عبدالله بن محمد بن عبدالرحمن بن عبدالله بن عباس بن علی بن ابی طالب  
ابو الفضل التمیمی الباعمی نسبة الى بلدة من بلاد الروم يقال لها بلعمی و هو من دولان  
جده تملكها ايام مسلمة بن عبدالملك و اقام بها و زرعها و لاسمه بلعمی بن احمد صاحب خراسان.  
قال الحاكم ابو عبدالله كان قد سمع اثير اللبت علی الامام محمد بن نصر المروزي و كان  
ينتحل مذهبه، و كان اثير السماع من مشايخ عصره بمرو و بخارا و نيسابور و سرخس

وسمرفند و ذکر آتیه صنف کتباً منها کتاب التلخیص البلاغة ، وهو احسن ما صنف فی ذلك ، و کتاب المقالات وله زواید و فواید علی کتاب مدینه الحکم للجهانی ، فانه کان کثیر النظر فیه و المطالعة له لا يفارقه ، و كانت له مراسلات بلیغة جداً . قال الجاکم : و سمعت ابوالولید حسان بن محمد الفقیه یقول غیر مرّة کان الشیخ ابو الفضل الباعمی ینتحل مذهب الحدیث . قال الشیخ ابو عمرو بن الصلاح اذا اطلقوا هذا هناك انصرف الی مذهب الشافعی . قال الجاکم ذکرنا الشیخه رحمها الله (؟) ذکر ابن ما کولا آتیه توفی فی صفر سنة تسع و عشرين و ثلثمائة . (طبقات الشافعیین . ابن کثیر ج ۱ ورق ۷۷ الف و ب) (مینوی)

ص ۴۰ ح ۱ ، قصه رفع کردن - قس :

«وفی اول رجب رفعت قصة بأن علی باب مشهد الحسینی مسجداً . . .»

(سلوک مقریزی جزء اول ص ۵۱۱) . (م.م)

ص ۴۴ ح ۱ ، سرچیک - سرچیک ، رک : برهان قاطع مصحح نگارنده ج ۲ ص ۱۱۱۸

(. م . م)

ص ۳۹ س ۱۲ -

فعل نکوز نسبت بهتر کزین قبل به شد ز سیمجور ، بر اهیم سیمجور .

(ناصر خسرو . دیوان چاپ اول تهران ص ۱۹۸) . (م.م)

ص ۴۱ پس از س ۱

مرحوم قزوینی در یادداشتها چاپ دانشگاه تهران ج ۲ ص ۱۷۹ - ۱۸۰ نوشته اند : «جنگ دوم بین غزنویان و سیمجوریان جنگی است که بظاهر به نیشابور در اوایل ۳۸۵ [و علی التحقیق بعد از غرة ربیع الاول ۳۸۵ (بمینی ۲۰۵:۱ و نیز ابن الاثیر ۹: ۴۴) که غلطاً بجای ابوعلی ، محمود چاپ شده است ، و نیز ظاهر زین الاخبار ۵۶] که تاریخ حرکت ابوعلی سیمجور است از جرجان بطرف جوین برای جنگ [مابین ابوعلی سیمجور و فایق از یک طرف و ما بین سیف الدوله محمود که در آن وقت به نیشابور بود و تازه سپهسالار خراسان شده بود بجای ابوعلی سیمجور واقع شد ، و در این جنگ محمود شکست



فاحشی خورده بطرف هراة (وبوشنج- زین الاخبار ۵۶) که در آن ایام مخیم سبکتکین بود (یمینی ۱۹۹، ۲۰۷) فرار نمود ، و ابوعلی سیمجور و فایق را اسرا و غنائیم و فیلان بسیار از معسکر محمود بچنگ افتاد (یمینی ۱: ۲۰۷ و پیش و پس ، و ابن الاثیر ۹: ۴۴) .  
**ص ۱۱۰۴، رازی .** باید دانست که صاحب بن عباد بزودی بلقب و عنوان «صاحب ری» معروف شد :

گفتند مردمان که نیابند مردمان در هیچ فضل صاحب ری را نظیر دیار .  
 (فرخی سیستانی . دیوان چاپ عبدالرسولی س ۱۵۶) .  
**صاحب ری از چشم زبید ترا وقت هنر** حاتم طی از خدم بیند ترا وقت سخن .  
 (عبدالله واسع جبلی) .

بحکایت آمده است که شاهنشاه را دوازده وزیر بوده است . و از جمله ایشان یکی **صاحب ری** بود ، اسمعیل بن عباد . . .  
 (غزالی . نصیحة الملوك بنقل نفیسی . تعلیقات قدوسنامه س ۲۴۸)

**کتر حبشی است حاتم طی** **دهتر عجمی است صاحب ری**  
 (خاقانی . تخفة العرّاقین طبع دکتر قریب س ۲۲۳) (م . د) .  
**س ۵۲-۳ . وزیر شاهنشاه بود .** تنها خدمی معروفی نیست که این نوعی را آورده است . امام محمد غزالی در نصیحة الملوك نیز «شاهنشاه» مقام در این مورد نوشته است .  
 (م . د)

**ص ۵۴ س ۱ . لمغان .** این زم بصوره لغات «و لهبها» بمعنی لغون و مردمان در ما الهند بیرونی (س ۱۳۰ و ۲۰۶) آمده است : لغت سده دهم خدا در همین سده .  
 (م . د)

**ص ۵۴ پس از س ۱۶ .** این داستان در مقدمه ابن خلدون آمده است .  
 مصحح نصر هورینی س ۸۴ بعد آمده است .  
**ص ۵۹ س ۱۸ . اطسیس .** رگ برهان مصحح سده دهم «السیس»  
 (م . د)

ص ۶۹ س ۱۷، فان جیمات - پیش از این بیت ، بیت ذیل است :

کفی محنتی قلبی بها مطمئنة  
ولم اتجشم حول تلك الموارد .

( م . م )

ص ۶۹، آخر حاشیه ۱ - نام ایالت Vâtgêsân (Vâdgîçân) (فرهنگ پهلوی باروچا ص ۳۴۳) آمده است .

( م . م )

ص ۷۴ س ۵، شریف مجلدی گرجانی - استاد سعید نفیسی مقاله‌ای در مجله دانشکده ادبیات تهران ۴ : ۱ بعنوان «مجلدی گرجانی» نوشته‌اند (ص ۱۸-۲۲) و تذکر داده‌اند که در لباب الالباب چاپ تازه خود ایشان ص ۱۴ نام شاعر «ابو شریف احمد بن علی مجلدی جرجانی» آمده و در چهارمقاله نظامی «شریف مجلدی گرجانی»، و گفته‌اند: «شکی نیست که کلمه ابو از آغاز کنیه او افتاده است زیرا که کلمه شریف در آغاز نام کسی آوردن سابقه ندارد و بالعکس ابو شریف در میان کنیه‌های رایج مکرر دیده شده است: و محمد ابن عمر رادویانی در کتاب ترجمان البلاغه (ص ۱۱۹) از «مجلدی» نام برده، و در لغت فرس اسدی هفت جا اشعاری آمده است که در پنج جا مانند نسخه‌های دیگر نام او مجلدی و تنها در یک جا (ص ۱۸۴) از چاپ مرحوم عباس اقبال) مجلدی نوشته شده است. در فرهنگ اسدی چاپ پاول هرن نیز یک بیت بشاهد لغت «بینی» بمعنی «نیکو» بنام «مجلدی» ضبط شده است، و در نسخه‌ای خطی از لغت فرس متعلق بمرحوم حاج عبدالمجید ملک الکلام سنندجی که در ۸۷۷ نوشته شده و اینک در اختیار آقای دکتر صادق کیاست، در کلمه «شست» آمده: «شست دیگر بمعنی نیش رگ زنانه باشد و آنرا مبضع نیز خوانند، چنانکه مجلدی گوید: آمد آن راهب مسیح پرست...» و نظر نویسندة محترم این است که ضبط درست تخلص این شاعر، مجلدی است نه مجلدی، و مجلدی از ماده خلود برای تخلص شاعری بسیار مناسب تر و شاعرانه تر است تا مجلدی که بمعنی جلد ساز است .

باید دانست که ذکر «مجلدی» در یک موضع ترجمان البلاغه و یک موضع از لغت فرس ( چاپ مرحوم اقبال ) در مقابل تعدد ذکر «مجلدی» در لغت فرس

(تعلیقات چهارمقاله ۵۹)

(چاپ اقبال) و چهارمقاله و ابواب الالباب و غیره نمیتواند بطور قطع مؤید صحت نخستین و بطلان دوم باشد ، از سوی دیگر احتمال میرود که دو شاعر بنام منخادی و مجلادی بوده باشند ، در هر حال تازمانی که نسخ معتبرتر و قدیم تر پیدا نشود اظهار نظر قطعی درین باب نمیتوان کرد

ص ۷۷ س ۲-۹. رود کی- در کتاب الفتح الوعبی که شرح شیخ منینی است بر تاریخ منینی (مؤلف در ۱۱۴۴-۱۱۴۷) آمده (چاپ مصر س ۲۵) : «والرود کی ضم الیرا و سادون الواو و فتح الذال المعجمة فی آخره فاف مکسورة قبل یاء النسب ابو عبد الله جعفر بن محمد بن حمید بن عبد الرحمن بن آده الرود کی» از سوی دیگر این دو بیت منسوب بنظمی عروضی مؤلف حیدر معانی شایر مؤید انقضای کلام (ص ۱۵۵ تازی) باشد :

ای آنکه طعن کردی در شعر رود کی      این طعن در دن نوزدهم روز خود کی است ،  
کان کس که شعر داند داند که در جهان      صاحب قرآن شامری استاد رود کی است  
(الباب الالباب چاپ لیدن ج ۲ ص ۱۷)

ص ۸۵ حاشیه س ۲-۴. (س از «بین نام پیموده افزوده شود») در مورد این کلام فرس چاپ هرن س ۱۷ نام «جو پیری بخاری» آمده است (ص ۱۵۵)

ص ۸۵ پس از س ۱۰- (بهار از ج ۱) افزوده بود (در مورد «شعر من خاری» هرن س ۱۷ در «آغاچی» آمده است (ص ۱۵۵)

ص ۸۶ پس از س ۱۰- مؤلف واحد الصدور (س ۱۰۸) و س ۱۰۸ حاشیه (ص ۱۵۵) طغر بک) الحجاج عبد الرحمن الب زن ال آغاچی «محمد فیلد» (ص ۱۵۵) (۴۸۹) «این کلام سید مستعمل است در تاریخ بیمنی (س ۲۸۲) و در «آن» و در باب الالباب چاپ لیدن ج ۱ ص ۲۵۰ (ص ۱۵۵)

ص ۱۷۵ س ۴. ایاز- راجع به ایاز در ج ۱ ص ۱۵۵ و در ج ۲ ص ۱۵۵ اول ببعد قلم آقای احمد سهیلی درج شده است (ص ۱۵۵)

Marfat.com

ص ۴۵۷ ح ۲ - امالی خواجه عبدالله انصاری به «طبقات انصاری» معروف بوده است و مؤلف فرهنگ جهانگیری<sup>۱</sup> در لغت «گسنامار» ازین کتاب عبارتی نقل کرده است<sup>۲</sup>. از امالی خواجه عبدالله انصاری دو نسخه تا کنون شناخته شده است: نخست نسخه کتابخانه نور عثمانیه استانبول (که مرحوم قزوینی بدان اشاره کرده) و تاریخ تحریر آن سال ۸۳۹ است، و دیگر نسخه کتابخانه انجمن آسیایی بنگال.

آقای ایوانف W. Ivanow نسخه اخیر را مورد مطالعه دقیق قرار داده و نتیجه تحقیقات خود را در دو شماره نامه انجمن آسیایی بخش اول و بخش سوم (۱۹۲۳)<sup>۳</sup> بعنوان «طبقات انصاری بزبان قدیم هرات» منتشر ساخته است<sup>۴</sup>.

آقای ایوانف مینویسد: این کتاب تفصیلاً است بزبان فارسی از کتب طبقات الصوفیه تألیف ابو عبدالرحمن محمد سامی (متوفی ۴۱۲ هـ . ۱۰۲۱ م) که عربی نوشته شده بود. همه اطلاعاتی که ما در باب تألیف انصاری داریم، ما خود از مقدمه صفحات الانس جامی است. نسخه مورد بحث در ۱۸۰۹ م. برای کتابخانه کالج فورت ویلیام<sup>۵</sup> کلکته خریده شد. و آن اکنون در کتابخانه انجمن آسیایی بنگال بنشانی D. 232 (یا 536 قدیم) محفوظ است.

از مقایسه این نسخه با صفحات جامی استنباط میشود که کتاب جامی - صرف نظر از تلخیصات متعدد و تغییرات جزئی در ترتیب تراجم احوال و احیاناً عبارات اضافی - فقط بمنزله نسخه جدیدتری از تألیف انصاری است.

نسخه مورد بحث دارای ۱۴۷ ورق است با اندازه ۲۳۵ × ۱۵۵ میلیمتر، در هر صفحه ۲۱ سطر با اندازه ۱۸۰ × ۹۰ میلیمتر، در آغاز «بسم الله...» ذکر نشده و کتب چنین آغاز میشود: «الحمد لله حق حمده... قال الشيخ الامام الاجل السيد شيخ الاسلام... ابو اسمعيل عبدالله... الانصاری.»

۱- مؤلف فرهنگ شعوری طهرانی، ص ۲۰۰ - ۲۰۱: برهن قاصح مصحح نگارنده: کتبه

۲- Journal of the Royal Asiatic Society, (Great Britain and Ireland) 1923, part I (January), part III (July).

۳- دوست گرامی آقای دکتر مهدی بیانی نگارنده بدین مقالات را عذرتی کرده اند

۴- Fort William

در پایان (ورق ۱۳۹ ب) «فصل فی المعرفة والتوحید» آمده است عبارت ظہر نویس (ورق ۱۴۷ ب) چنین است : تم کتاب الطبقات من کلام پیر هراة خواجه عبداللہ انصاری قدس سرہ .»

خوشبختانه این کتاب را مردی با سواد مقابله کرده است و نوشته :

«تم [کذا] التحشیة يوم الثبت [كذا] والمقابلة لایة الاحد [كذا] غرة رمضان المبارك ۱۰۱۵ من [كذا] يد العباد افضل بن حمید احمد فریسی الیانی بقی [كذا] علی [كذا] شط بہت .»

بنابر این ما میتوانیم مطمئن شویم که این نسخه در ۱۰۱۵ هـ ۱۶۰۶ م در تبریز اندکی پیش از آن سال در هند نوشته شده است

در اینجا قوی یوانف راجع به تاریخ وصحت کتاب بحث میکنند و سپس خصصتین زبان طبقات می بردارد ، وبعد بتفصیل در باره مختصبات زبانی بحث میکنند . بعد راجع بنسخه از نظر علم اصوات سخن میراند ، مثلاً صیغہ ہائی و صیغہ علی (صفہائی) آزد (آزارد) ، جوزب (جرب) ، خشی (خوشی) سی (سدا) همچنین ، جلی (جلی) در اول شخص جمع فعل ، مثلاً گر فتم و داده ، ما این عام در سردایب و خبایب و غیره .

- اسکند (شاسته) ، شنوده (شنوده) ، عرس (عیر بلس) ، صغہائی (صفہائی) .

- کران (کنار) ، کراند (کدره) ، اصطرخی (اصطخری) .

- ذالپ تبدیل بہ د (سید در رس الخط) ، آزد (آزارد) ، جلی (جلی) .

- بقر (بقر) ، دوستر (دوست بر) ، شلفق (شلفق) .

- ورا (را) ، ورا (با) ، واید (اید) ، وایست (ایست) ، ورا (را) ، ورا (را) .

(پانیزبان) ، ستوروان (ستوربان) ، رویدن (رویدن) ، خویب (خویب) ، کمران (کمران) .

- استعمال کت نصف سورا ، سمدک ، پراولک ، کلک .

نمونه‌های از جمله‌ها :

• دیگر عالم آنست که نه محیط‌شند بقدر دوست که کم‌شند دروست . و  
 شناسم ام ویران کنی ، ورباز کردم ام بیقرار کن . خداوند اولمان بیافریدی . گفت  
 اربای دارید بخراسان شید بزیارت کسی کش ما ( که او ما را ) دوستست . اینت شیخ  
 و اینت معاملات .  
 (م.م)

فہرستِ ما





## ۱۔ فہرست موضوعات متن

۱۔	۱۔	۱۔	۱۔
۲۔	۲۔	۲۔	۲۔
۳۔	۳۔	۳۔	۳۔
۴۔	۴۔	۴۔	۴۔
۵۔	۵۔	۵۔	۵۔
۶۔	۶۔	۶۔	۶۔
۷۔	۷۔	۷۔	۷۔
۸۔	۸۔	۸۔	۸۔
۹۔	۹۔	۹۔	۹۔
۱۰۔	۱۰۔	۱۰۔	۱۰۔
۱۱۔	۱۱۔	۱۱۔	۱۱۔
۱۲۔	۱۲۔	۱۲۔	۱۲۔
۱۳۔	۱۳۔	۱۳۔	۱۳۔
۱۴۔	۱۴۔	۱۴۔	۱۴۔
۱۵۔	۱۵۔	۱۵۔	۱۵۔
۱۶۔	۱۶۔	۱۶۔	۱۶۔
۱۷۔	۱۷۔	۱۷۔	۱۷۔
۱۸۔	۱۸۔	۱۸۔	۱۸۔
۱۹۔	۱۹۔	۱۹۔	۱۹۔

### فہرست مقالاتها:

۱۔ مقالات اولیٰ در معرفت ربوبیت و توحید

کتاب و آثار دیگر

مقدمه مقالات اول . و مطالب دیگر

۱۹۔	۱۹۔	۱۹۔	۱۹۔
۲۰۔	۲۰۔	۲۰۔	۲۰۔
۲۱۔	۲۱۔	۲۱۔	۲۱۔
۲۲۔	۲۲۔	۲۲۔	۲۲۔
۲۳۔	۲۳۔	۲۳۔	۲۳۔
۲۴۔	۲۴۔	۲۴۔	۲۴۔
۲۵۔	۲۵۔	۲۵۔	۲۵۔
۲۶۔	۲۶۔	۲۶۔	۲۶۔
۲۷۔	۲۷۔	۲۷۔	۲۷۔
۲۸۔	۲۸۔	۲۸۔	۲۸۔
۲۹۔	۲۹۔	۲۹۔	۲۹۔
۳۰۔	۳۰۔	۳۰۔	۳۰۔
۳۱۔	۳۱۔	۳۱۔	۳۱۔
۳۲۔	۳۲۔	۳۲۔	۳۲۔
۳۳۔	۳۳۔	۳۳۔	۳۳۔
۳۴۔	۳۴۔	۳۴۔	۳۴۔
۳۵۔	۳۵۔	۳۵۔	۳۵۔
۳۶۔	۳۶۔	۳۶۔	۳۶۔
۳۷۔	۳۷۔	۳۷۔	۳۷۔
۳۸۔	۳۸۔	۳۸۔	۳۸۔
۳۹۔	۳۹۔	۳۹۔	۳۹۔
۴۰۔	۴۰۔	۴۰۔	۴۰۔

مقالات ۱۹۔ ۲۰۔ ۲۱۔ ۲۲۔ ۲۳۔ ۲۴۔ ۲۵۔ ۲۶۔ ۲۷۔ ۲۸۔ ۲۹۔ ۳۰۔ ۳۱۔ ۳۲۔ ۳۳۔ ۳۴۔ ۳۵۔ ۳۶۔ ۳۷۔ ۳۸۔ ۳۹۔ ۴۰۔

## صفحه ۴۴

## مقدمه مقالات دوم

- حکایت (۱) ، احمد بن عبدالله خجستانی و شعر حنظله  
 شاعران در بارهای پادشاهان  
 تأثیر شعر  
 فصل ، در چگونگی شاعر و شعر او  
 حکایت (۲) ، نصر بن احمد ورودکی  
 » (۳) ، محمود غزنوی و ایاز و عنصری  
 بدیهه گوئی  
 حکایت (۴) ، فرخی و ابوالمظفر چغانی  
 » (۵) ، معزی و ملکشاه  
 » (۶) ، طغانشاه بن البارسلان و ازرقی  
 » (۷) ، مسعود سعد و سلطان ابراهیم و مسعود بن ابراهیم  
 » (۸) ، خضر بن ابراهیم و عمق و رشیدی  
 » (۹) ، فردوسی طوسی  
 » (۱۰) ، نظامی عروضی و منک الجبال

## ۶- مقاله سوم در علم نجوم و غزوات و نجوم و آن علم

۱۰۷-۱۰۵

## مقدمه مقالات سوم

- حکایت (۱) ، یعقوب بن اسحق و امام مسلمان  
 » (۲) ، محمود غزنوی و ابوریحان  
 » (۳) ، ابوریحان و فالگوی  
 » (۴) ، عجوزه نظامی عروضی  
 » (۵) ، محمود داودی  
 » (۶) ، حکیم موصلی و نظام الملک  
 » (۷) ، پیشگوی خیم در باره گور خود  
 » (۸) ، خیم و سلطان  
 » (۹) ، محمد بن ملکشاه و فالگوی غزنوی  
 » (۱۰) ، نظامی عروضی و شمس الدوله محمد بن مسعود

۱۰۶-۱۰۳

## ۷- مقاله چهارم در روایط طب و طب و طبیب

۱۰۸-۱۰۶

## مقدمه مقالات چهارم

- حکایت (۱) ، تأثیر قرآن در علاج  
 کتب طبی که طبیب باید مطالعه کند

(تعلیقات چهارمقاله ۶۰)

صفحه ۱۱۲-۱۱۳	حکایت (۲) ، بختیشوع و خویشاوند مأمون
۱۱۳-۱۱۴	(۳) ، طبیب پادشاه سامانی و کنیزك
۱۱۴-۱۱۷	» (۴) ، منصور بن نوح و محمد بن زکریاء رازی
۱۱۸-۱۲۳	» (۵) ، ابن سینا و معالجه خویشاوند قابوس
۱۲۴-۱۲۵	» (۶) ، صاحب کامل الصناعه و حمال
۱۲۵-۱۲۸	» (۷) ، ابن سینا و علاج مالیخولیا
۱۲۸-۱۲۹	» (۸) ، ادیب اسماعیل و قصاب
۱۲۹	» (۹) ، ادیب اسماعیل و شیخ الاسلام عبداللہ انصاری
۱۳۰	» (۱۰) ، جالبینوس و یکی از مشاهیر اسکندریه
۱۳۰-۱۳۲	» (۱۱) ، فضل برمکی و جانشین
۱۳۲-۱۳۴	(۱۲) ، نظمی عروضی و دختر میزبان
۱۳۵-۱۳۶	فصل : پایان کتاب
۱۳۷-۱۳۸	فهرستها

## ۲- فهرست لغات

صفحه	لغت	صفحه	لغت
۹۴	آفتاب		آ
۶۳	آفتاب زرد	۱۱	آباء
۵۴	آفرین	۵۲	آباد
۷۸	آفریننده	۳۱	آب بکس ندادن
۶۹-۴۵-۳۲	آن	۴۶	آبشخور
۴۵	آلت	۶۸	آتش
۴۴	آن ناصرالدین	۱۱۲-۶۸	آخر
۱۰۹	آواز	۱۰۰-۳۷	آدینه
۷۶	آوردگاه	۱۰۶	آراء
۴۹-۴۲-۲۷	آورده اند	۵۷-۲	آراستن
۵۱	آونگی	۲۸	آرد
۱۰۸-۵۵	آهسته	۸۲	آزاد مرد
۲۴-۲۲	آیت	۷۷	آزاده
		۲۳	آزرده
۷	ابد	۱۰۲	آزمودن
۳۰	ابراه	۱۰۵-۹۱-۶۰	آستین
۶۸	ابرو	۵۳	آسمان
۲۶	ابطال	۲۳	آشی
۸۸	ابعاد	۱۷	آفاق
۱۱۵-۹۳	ابله	۱۲۱	آفت

فهرستهایی که ازین پس درج میشود ، توسط آقای روشن دانشجوی کوشا و دقیق دانشکده ادبیات دانشگاه تهران ترتیب داده شده که موجب سپاسگزاری است. اعدادی که با حروف سیاه چاپ شده ، نشانه آنست که در حواشی کتاب شرحی راجع به کلمات مربوط بدانها آمده است ، «تع» نشانه تعلیقات است .

صفحه	لغت	صفحه	لغت
۱۱۶	اخلاط	۲۰	ابناء
۲۰	ادا کردن	۴۲	اتساق
۸۴-۲۰	ادب	۴۷	اتسز
۹۹	ادارات	۱۲۴	اتفاق
۱۱۷	ادوار نامه	۱۲۱	اثر کردن
۱۲	ادراك	۲۱	اجازت
۸۷-۹	ادوار	۶۸-۶۶	اجراء
۱۳۱-۱۱۴	ادويه	۱۲	اجرام
۳۰-۳	اذکار	۸۸	اجزاء
۲۰	ازب	۱۲۳	اجل
۱۹۱	از بین	۷۰	احیاء
۶۶	ازتجمل	۴۷	حراز
۹۰	از موع	۲۰	اخری
۹۰	از موع کردن	۴۰	احسان
۸۷	زائده می	۶۸	احسنت
۱۰۰-۴۹	زاد می	۸۷	احکام
۱۰۰-۴	زاد می و نشین	۲۰	احکام
۱۶	زاد می	۱۳۵	حماد
۵۰	زاد می	۴۰	حوال
۱۰	زاد می	۱۷	حیاء
۱۰	زاد می	۱۰	اختلال
۱۰	زاد می	۹۲-۴۶	اختیار
۱۰	زاد می	۱۲۳-۱۰۱	
۵۰	زاد می	۸۸	اخبارات
۱۰۰	زاد می	۱۰۴	اخراج
۱۲۹	زاد می	۴۱	اخراجات
۱۳	زاد می	۴	خسر

صفحه	لغت	صفحه	لغت
۱۴	اشباح	۱۰۴	استحاثات
۸۲	اشتر سلطانی	۵۸	استخبار
۵۲	اشتیاق	۳۸	استخراج
۱۲۸	اشربه	۴۶-۲۳	استخفاف
۱۰	اشرف	۸۸	استدلال
۸۸-۸۷	اشکال	۹۰-۶۵	استر
۱۱۴	اشیاء	۹۸	استرخاء
۵۸	اصابت	۶۵-۴۶	استزادت
۴۰-۱	اصحاب	۱۰۶	استصواب
۱۴۰	اصحاب اطراف	۱۲۲	استطلاع
۴۵-۲	اصل	۱۰۸	استعانت
۸۷	اصون	۴۰	استعاضاف
۱۰۶	اطباء	۹۸	استعفا
۵۸	اطراف	۱۲۲	استقبال
۱۰۴	اطلاق	۱۱۰-۷	استقصاء
۱۳۵	اطهار فضل	۲۶	استناد
۱۰۶	اعتدال	۱۱۴-۱۶	استنباط
۱۱۰	اعتراض	۳۶	استواء
۷۸	اعتزان	۲۹	استوار آمدن
۶۶-۲۹	اعتقاد	۳۶	استیلاء
۱۰۲	اعتماد	۹۲	استضراب
۳۸	اعجاز	۱۲۶	اسفار
۱۱۹	اعجوبه	۱۰۴	اسفیسالار
۸۷	اعداد	۹۰-۴۰	اسلام
۱۳۴	اعراض ملائمه	۱۱۲	اسهال
۱۳۶	اعزه	۱۰۴-۱۷	اشارات



صفحہ	لفظ	صفحہ	لفظ
۸۵	اکرام	۱۲	اعصاب
۳۴	انکسوں	۴	اعظم
۱۷۷	انکمل	۵۷-۵۱	اعلیٰ
۵۸	انکشاف	۹۹	اعمار
۳۳	انکس	۳۹	اعمال
۴۲	انکس	۱۰۶-۱۸-۱۰	اعنیٰ
۲۰	انکس	۲۳-۳۰	اغراء
۳۸	انکس	۳۷-۲۰	اغراض
۴۷	انکس	۴	اغیر
۱۵	انکس	۱۱۹-۹۴-۴۱	فاضل
۱۰۷	انکس	۶۵	فتوح
۱۱۹-۴۱	انکس	۷۹-۷۶	فرحتن
۵۰	انکس	۱۷-۴	فضل
۱۷-۱۷	انکس	۱۰۶	فصل المتأخرین
۱۱۷	انکس	۸۵	فغان
۱۱۷-۵	انکس	۹۳	فکر
۹۳۳	انکس	۴۳-۳۲	اقبال
۱۰	انکس	۲۱	اقتباس
۱۰	انکس	۱۰	اقتضاء
۱	انکس	۵۰	اقحون
۱۰	انکس	۱۱۳	اقربہ
۱۰	انکس	۲۱	اقتسی
۱۰	انکس	۱۰-۱۹	اقتضار
۱۷	انکس	۳۳	اقتضاء
۴۲	انکس	۱۷	اقتضاء
۱۱	انکس	۳۹	اقتضاء
۵	انکس		اقتضاء

صفحه	لغت	صفحه	لغت
۱۳	اوسط	۶۵	امیر الشعراء
۸۷	اوضاع	۹۰	امیر المؤمنین
۴۷-۴۰	اوفر	۱۴۱	انبجیات
۹۹	اوقاف	۱۰۶-۴۴-۳۶-۲۱	انبساط
۱۲۰	اولی	۱	انبیاء
۱	اولیاء	۶۵	انتجاع
۱۱۳	اولینر	۱۲۱-۱۰۶	انتقال
۲	اهتمام	۱۷	انحلال
۷۷	ایادی	۷۲	انعام
۱۲۳	ایام	۱۰۶-۱۱	اندر یافتن
۳۸-۲۹	ایجاز	۸۱	اندک
۴۴	ایزار	۹۲-۱۳	اندیشه
۶۹	ایزد	۱۱۸	انس
۴۰	ایمان <sup>۶</sup>	۷۲-۲	انصاف
۸۰	ایمن	۸۵-۳	انعام
۹۰-۴۱	ایمه	۳۴	انفاس
۴۱	ایشت	۹	انفعال
۴۴	این جهانی	۱۰۶-۴۴	انقباض
۴۴	ایهام	۱۴۱	انگبین
		۱۸	انگشتی
۸۷	باب	۶۹-۵	انوار
۸۴	بابیره	۱۰۷ - ۳۰ (با انواع)	انواع
۷۶	باد	۹۶	اوانی
۷۹	بادبان	۱۱۱	اوایل
۱۲۴	بار	۴۳-۳۷	اوج
۱۲۶-۶۳	باردادن	۴۶	اودیه

ب

صفحه	لغت	صفحه	لغت
۸۵	بحق المعرفة	۱۰۱	باران
۹۹	بجلی	۴۴	بارید
۴۰۷-۴۰۶	بخت	۸۲	بارگاه
۵۶	بخشش	۶۲	بارہ
۳۱	بخشیدن	۱۱۳-۴	باری تعالی
۱۹	بذایع	۴۳	باز
۷۲	بذایع	۹۰	بازار
۱۰	بذایع	۱۲۸	بازار کشندان
۱۲۳-۱۰	بذایع	۹۵-۳۱	باز آمدن
۲۱	بذایع	۱۰۶-۲۷	باز آوردن
۱۳۰	بذایع	۹۳	بازداشتن
۱۱۷-۲۵	بذایع	۱۰۸	باز آمدن
۶۹	بذایع	۲۴	بازگرفتن
۱۹	بذایع	۱۰۸-۳۱	بازگشتن (گرددن)
۲۸	بذایع	۱۳۴	بازگشتن
۲۲	بذایع	۹۶-۱	بازگشتن
۲	بذایع	۷۴	بازگشتن
۵۱	بذایع	۱۵	بازگشتن
۱۰۲	بذایع	۳۵	بازگشتن
۱۰۰	بذایع	۱۰۰-۱	بازگشتن
۱۳۳	بذایع	۹۲	بازگشتن
	بذایع	۱۲۸	بازگشتن
	بذایع	۱۰۱-۶۱	بازگشتن
۱۰۹	بذایع	۱۰۵	بازگشتن
۶۱	بذایع	۵۰	بازگشتن
۵۰	بذایع	۷۷	بازگشتن
۱۰۱-۶۳	بذایع	۱۶	بازگشتن
۱۰۱	بذایع		بازگشتن

صفحه	لغت	صفحه	لغت
۹۸	بقایا	۱۱۴	برهنه
۳۱	بکار آمدن	۶۸-۳۱	بزرگ
۸۶	بکر	۶۸	بزرگ زاده
۱۶	بلاد	۸۳	بزرگوار
۱۹	بلاغی	۱۴	بزغاله
۸۸	بلدان	۱۱۸	بزبان آمدن
۲۹	بلغا	۸۵	بزبان آوردن
۹۲	بلند	۳۵	بساط
۱۹	بلیغ	۱۱۰	بسایط
۸۲	بند	۶۴-۱۰	بسد
۱۱۲	بندگی	۳۱	بسر شدن
۸۳	بنده	۱۳۰	بسر نشستن
۵۴	بنه	۱۴۹	بسنده
۶۱	بوس	۳۱	بسنده کردن
۷۱	بوسه	۱۱۹	بسیج کردن
۶۱	بو قلمون	۱۰۱	بسیط
۸۴	به	۱۲۷-۱۰۵-۹۳	بشارت
۹۴	به افتادن	۸۶	بشاشت
۳۴	بهار چین	۸۴-۸۰	بشرط
۶۵	بهار دادن	۴۹	بشکوه
۴۹	بهار گاه	۱۱	بصر
۷۷	بهر	۲۴	بعث
۹۳	بهره مند	۵۵	بعث کردن
۲۹	بهمان	۹۴	بعد
۳۷	بیابانی؟	۱۴۸-۳۱	بعضی
۵۹	بی اندام	۳	بعید
۴۲	بیت	۴۴	بقاء
۳۴	بیت العروس	۱۲۸	بقال

صفحه	لغت	صفحه	لغت
۱۵۰	پرانیان	۸۲	بیچاره
۱۳۱	پرهیز	۶۰	بیر
۹۵	پرست	۲۹	بی شرمی
۱۳۳	پرشت	۴۷	بیرون شد
۹۰-۱۳۲	پشیمان	۳۵	بصفت
۶۲	پشیمان	۹۲	بیس
۱۰۱	پشت	۱۱۳	بیمار
۱۰۹	پشت	۳۷	بی هوش
۱۰۹	پشت	۵۹	بی نظیر
۱۰۹	پشت	۷۴	بی شکلی
۱۰۹	پشت	۷۸	بیمارستان
۱۰۹	پشت	۲۵	بیشی
۱۰۹	پشت	۱۱۸	بی نظری
۱۰۹	پشت	۲۳-۲۶	بیشی
۱۰۹	پشت		
۱۰۹	پشت	۴۱-۱۸	بیشی
۱۰۹	پشت	۳۱	بیر
۱۰۹	پشت	۹۰-۵۱	بیر
۱۰۹	پشت	۱۰۶	بیشی
۱۰۹	پشت	۹۱	بیشی
۱۰۹	پشت	۹۱	بیشی
۱۰۹	پشت	۷۸	بیشی
۱۰۹	پشت	۱۱۰	بیشی
۱۰۹	پشت	۹۷	بیشی
۱۰۹	پشت	۶۰-۷۰	بیشی
۱۰۹	پشت	۶۱	بیشی
۱۰۹	پشت	۶۱	بیشی
۱۰۹	پشت	۶۰	بیشی

پ

صفحه	لغت	صفحه	لغت
۴۵	تدارك	۷۲	تاجدار
۳۶	تدوير	۲۹	تاختن
۵۸	تدریس	۱۲	تأديہ
۴۸	تراجہ	۸۳	تاریخ
۹۸	ترواگہ	۸۹	تازہ
۸۴	ترویت	۱۲۴	تافہ
۴۴	ترویب شردن	۱۰	تاک
۵۲	ترویح	۱۷	تامل
۲۸-۴۰	تروسل	۴۵	تأبید
۱۲	تروتن	۱۰۷	تپ
۱۳۱	تروشی	۸۱	تبار
۳۵	تروصیح	۵	تبارک
۴۹-۴۱	تروع	۵۴-۴۱	تبحر
۹۹-۲۸	تروفیہ	۲۱	تجاوز
۴۷-۱۰	تروقہ	۱۰۹	تجر بہ
۳۰	تزویر	۴۱-۳۶	تجمل
۸۸	تساییر	۱۳-۱۴	تجویف
۱۴۴	تسویح	۸۸	تجاوزیل
۳۵	تسلی	۴۰	تحریر
۱۲۰-۹۸	تسیر	۶۸-۲۰	تحتین
۴	تشیب	۱۰۹	تحتس
۱۵-۱۰	تشیب	۲۳	تحقیق
۴۴	تشیب	۱۱۴	تحلیل
۱۱۶-۱۰۲	تشدید	۹۸-۹۲-۶۶	تحویل
۸۴-۷۳-۵	تشریف	۸۵	تخت
۱۲۱	تشنگی	۹۰	تخہ
۴۸	تصانيف	۷۹-۷۸	تخلیط
		۱۱۱	تخمین

صفحہ

تلفظ

صفحہ

تلفظ

۱۶

فوق

۱۶

مصرف

۲۳

تلفظ

۱۱۱

تلفظ

۸۸

تلفظ

۷۶

تلفظ

۲۰

تلفظ

۸۷

تلفظ

۳

تلفظ

۵۵

تلفظ

۵۶

تلفظ

تلفظ

تلفظ

۵۰

تلفظ

تلفظ

تلفظ

۶۱

تلفظ

تلفظ

تلفظ

۵۰ ۲۳

تلفظ

تلفظ

تلفظ

۹۰

تلفظ

تلفظ

تلفظ

۵۰

تلفظ

تلفظ

تلفظ

۶۱

تلفظ

تلفظ

تلفظ

۹۰ ۸

تلفظ

تلفظ

تلفظ

۵۰ ۱۶

تلفظ

تلفظ

تلفظ

۵۰

تلفظ

تلفظ

تلفظ

۶۱

تلفظ

تلفظ

تلفظ

۶۱

تلفظ

تلفظ

تلفظ

۶۱

تلفظ

تلفظ

تلفظ

۶۱

تلفظ

تلفظ

تلفظ

۶۱

تلفظ

تلفظ

تلفظ

۶۱

تلفظ

تلفظ

تلفظ

۶۱

تلفظ

تلفظ

تلفظ

۶۱

تلفظ

تلفظ

تلفظ

۶۰ ۳۰

تلفظ

تلفظ

تلفظ

۶۰

تلفظ

تلفظ

تلفظ

۶۰

تلفظ

تلفظ

تلفظ

۶۰

تلفظ

تلفظ

تلفظ



صفحہ	لغت	صفحہ	لغت
۶۶	ثانی الحال	۸۷	تتسیف
۷۲	ثبات	۵۰	تتاک
۳۱	تغیر	۱۱۶	تتک
۲۹	تقات	۴۱	تتوق
۱۱۰	تقلین	۵۸	تتدہ
۲۰	تمرات	۱۱۳	تواانا
۸۲	تمرہ	۳۱	توانکر
۴۸	تہین	۴۹	توش
۱	تہا	۹۹-۵۸	توقیع
		۴۴	توقعات
۱۴۰	جانالمیق	۱۱۳	توکل
۹	جانذبہ	۸۷	تواام
۱۵	جامع	۸۰	تولی
۶۸-۶۶	جامگی	۲۳	تہدید
۱۱۱-۸۶	جان	۱۱۵	تہہکہ
۱۰۴-۱۰	جانب	۹۴	تہہنت
۲۹	جاودانہ	۱۲	تہز
۱۸	جاودانی	۷	تہزین
۴۴	جاوید	۹۲	تہشہ
۷۸-۴۲	جاء	۷۰	تہع
۱۱۲	جاءل	۶۹	تہمار
۵۸	جایزہ	۱۴۱	تہم
۴۹	جیا برہ		
۸۷	جبر		
۱۱۷-۹۴-۵۹	جبہ	۲۰	تہالرائی
۱۲۱	جد	۱۱۸	تہالت
۸۰	جد	۱۱۸	تہانی

ث

صفحه	لغت	صفحه	لغت
۲۷	جوامع الکتب	۱۰۷	جدا
۹۸	جوشن	۸	جذب
۱۴۰۹	جوهر	۴۹-۴	جرار
۷۵	جهاز	۸۶-۵۴-۳۷	جزالت
۱۶	جہان آفرین	۴۹	جزع
۱۱۲	جہد	۱۱۷	جشن
۱۰۶	جہد اجداس	۹۶-۷۴	جوت
۴۷	جہد افرین	۱۴	جگر
		۳۰	جلالت
۱۵	جہت	۶۷ ۴۹	حمد
۱۱۲	جہت	۷۴-۶	چنوب
۱۲۰	جہت	۱۲	چوبدک
۲۳	جہت	۹	چوبدک
۵۳	جہت	۹۹-۳۱	چوبدک
۱۰	جہت	۴۱	چوبدک
۷۳	جہت	۸۷-۸۶	جمع
		۱۱۷-۳۷	چوبدک
		۸۳	چوبدک
		۱۰۱	چوبدک
		۱۱	چوبدک
		۹۲	چوبدک
		۹۰	چوبدک
		۹۰	چوبدک
		۱۱۵	چوبدک
۳۲		۱۱۲	چوبدک

صفحہ	لفظ	صفحہ	لفظ
		۱۱۷-۳۹	مادین
۵۵	حاریت	۱۳۰-۱۰۰	حاذق
۰۹	حاریف	۳۰	حاصل آمدان
۹۱-۹۰-۷۳	حاریق	۹۹	حاصل کردن
۲۶-۲	حارہ	۱۴	حاضر
۶۳	حارین	۱۴	حافظہ
۸۷	حاسب	۹۴	حاشی
۹۸	حسبیت	۸۷	حاشی
۵۷	حسبہ حال	۵۳	حالت
۳۵	حسبہ	۱۰۳-۲۹	حاشی
۱۱۳-۳۹	حشہ	۶۰	حاشی
۵۳-۲۰	حشمہ	۹۳-۷۲	حاشی
۷۱-۲۰	حشمہ	۷۲	حاشی
۱۰۷	حشمہ	۷۲	حاشی
۳۰	حشو	۳۹	حاشی
۳۰	حشوتہ	۱۰۰	حاشی
۳۸	حشور	۵	حاشی
۴۰	حشاہ	۲۳-۲۱	حاشی
۲۰	حشہ	۱۰۷-۱۰۶	حاشی
۱۰۰	حشی	۱۰۱	حاشی
۴۰-۱۶	حشیرین	۹۲	حاشی
۳۹	حشاہ	۹۴	حاشی
۵۲	حشوم	۱۰۴	حاشی
۱۰۰	حشوت	۷۳	حاشی
۹۰	حشہ	۹۶	حاشی
۱۰۶	حشومہ	۹۶	حاشی
۱۸	حش	۸۸	حاشی
۹۰	حشہ	۱۱۳-۷۴	حاشی
۴	حشو	۶۶-۴۶-۲۰	حاشی

صفحه	لفظ	صفحه	لفظ
۱۰۱-۳۸-۳۱	خاک	۱۳۱	حدوا
۴۵-۶	خالیه	۵۸	حدہ
۲۰	خام	۵۰	حدہ حدہ
۲۲	خاموش	۱۰۰	حدہ
۲۵	خاموشی	۱۰۰	حدہ می
۲۷-۲۸	خاموشی	۱۰۰-۱۰۱	حدہ می
۳۵	خاموشی	۱۰۰-۱۰۱	حدہ می
۴۰	خاموشی	۱۰۰	حدہ می
۴۵	خاموشی	۱۰۰	حدہ می
۵۰	خاموشی	۱۰۰	حدہ می
۵۵	خاموشی	۱۰۰	حدہ می
۶۰	خاموشی	۱۰۰	حدہ می
۶۵	خاموشی	۱۰۰	حدہ می
۷۰	خاموشی	۱۰۰	حدہ می
۷۵	خاموشی	۱۰۰	حدہ می
۸۰	خاموشی	۱۰۰	حدہ می
۸۵	خاموشی	۱۰۰	حدہ می
۹۰	خاموشی	۱۰۰	حدہ می
۹۵	خاموشی	۱۰۰	حدہ می
۱۰۰	خاموشی	۱۰۰	حدہ می
۱۰۱	خاموشی	۱۰۰	حدہ می
۱۰۲	خاموشی	۱۰۰	حدہ می
۱۰۳	خاموشی	۱۰۰	حدہ می
۱۰۴	خاموشی	۱۰۰	حدہ می
۱۰۵	خاموشی	۱۰۰	حدہ می
۱۰۶	خاموشی	۱۰۰	حدہ می
۱۰۷	خاموشی	۱۰۰	حدہ می
۱۰۸	خاموشی	۱۰۰	حدہ می
۱۰۹	خاموشی	۱۰۰	حدہ می
۱۱۰	خاموشی	۱۰۰	حدہ می
۱۱۱	خاموشی	۱۰۰	حدہ می
۱۱۲	خاموشی	۱۰۰	حدہ می
۱۱۳	خاموشی	۱۰۰	حدہ می
۱۱۴	خاموشی	۱۰۰	حدہ می
۱۱۵	خاموشی	۱۰۰	حدہ می
۱۱۶	خاموشی	۱۰۰	حدہ می
۱۱۷	خاموشی	۱۰۰	حدہ می
۱۱۸	خاموشی	۱۰۰	حدہ می
۱۱۹	خاموشی	۱۰۰	حدہ می
۱۲۰	خاموشی	۱۰۰	حدہ می
۱۲۱	خاموشی	۱۰۰	حدہ می
۱۲۲	خاموشی	۱۰۰	حدہ می
۱۲۳	خاموشی	۱۰۰	حدہ می
۱۲۴	خاموشی	۱۰۰	حدہ می
۱۲۵	خاموشی	۱۰۰	حدہ می
۱۲۶	خاموشی	۱۰۰	حدہ می
۱۲۷	خاموشی	۱۰۰	حدہ می
۱۲۸	خاموشی	۱۰۰	حدہ می
۱۲۹	خاموشی	۱۰۰	حدہ می
۱۳۰	خاموشی	۱۰۰	حدہ می
۱۳۱	خاموشی	۱۰۰	حدہ می
۱۳۲	خاموشی	۱۰۰	حدہ می
۱۳۳	خاموشی	۱۰۰	حدہ می
۱۳۴	خاموشی	۱۰۰	حدہ می
۱۳۵	خاموشی	۱۰۰	حدہ می
۱۳۶	خاموشی	۱۰۰	حدہ می
۱۳۷	خاموشی	۱۰۰	حدہ می
۱۳۸	خاموشی	۱۰۰	حدہ می
۱۳۹	خاموشی	۱۰۰	حدہ می
۱۴۰	خاموشی	۱۰۰	حدہ می
۱۴۱	خاموشی	۱۰۰	حدہ می
۱۴۲	خاموشی	۱۰۰	حدہ می
۱۴۳	خاموشی	۱۰۰	حدہ می
۱۴۴	خاموشی	۱۰۰	حدہ می
۱۴۵	خاموشی	۱۰۰	حدہ می
۱۴۶	خاموشی	۱۰۰	حدہ می
۱۴۷	خاموشی	۱۰۰	حدہ می
۱۴۸	خاموشی	۱۰۰	حدہ می
۱۴۹	خاموشی	۱۰۰	حدہ می
۱۵۰	خاموشی	۱۰۰	حدہ می

صفحہ	لغت	صفحہ	لغت
۴۱	خلل	۵۸	خرج
۶۱-۵۶	خمار	۹۳	خرد
۸۶	خمس	۵۰	خرد تکس
۱۰۱	خندہ	۷۳	خردمند
۱۵۶.۵۳.ت	خنگ نوبتی	۲۱	خردہ
۶۲	خواب نندیدہ	۶۱-۴۸	خرم
۳۲-۳۱-۳۰	خواجہ	۶۰	خرمہ
۲۴۵.۸۲-۶۶.ت	خواجہ بزرگ	۱۱۷	خروار
۲۴	خوار	۷۹	خروس
۱۸	خواس	۳۱	خزانہ
۱۱۳	خوانسار	۴۹	خزائن
۱۲۳	خواہر زادہ	۵۷-۳۶-۲۱	خزینہ
۱۲۱	خوبروی	۹۹	خشنود
۷۵	خود	۱۱۵-۲۹	خصومت
۱۱۳	خوردنی	۱۲۱	خط
۱۰۳	خوشدل	۱۹	خطابی
۱۱۵-۱۱	خوش طبع	۳۲	خطبت
۱۰۶	خوشی	۳۷	خطبہ
۱۲۵	خون	۴۲	خطر
۱۱۱	خوبشتن	۸۷	خطوط
۵۵	خوبشتن داری	۱۰۹	خفتن
۸۴	خہ	۹۳	خلاص
۵۱	خیار	۱۰۶	خلاف
۱۳	خیال	۷	خلال
۶۱	خیرہ	۷۹	خلد
۵۹	خیمہ	۲۶	خلعت
(تعلیقات چہارمہ مقالہ ۶۴)		۱۱۸-۶۶-۲۲	خلف

صفحه	لغت	صفحه	لغت
۹۵	دراز گوش	۷۶	داد
۱۰۶	درازی	۷۱	داد دادن
۴۷	درآمد	۲۳	دار
۹۸	دراغداغین	۴۹	دارالمذت
۱۰۹	در پستان	۱۲۲ ۳۱-۱۶	دارو
۱۱۱	در حقیق	۱۰۹	دارو خانه
۸۸ ۴۱	درج	۴۳-۴	داعیه
۹۵	درجه	۶۱	داغ
۱۰۳	در خاک برافشان	۵۹	داغگاه
۱۰۵	درخت	۹	دافعه
۱۰۷	دره	۹۲	دام
۱۲۵	دره سبز	۶۶	داماد
۱۰۰	دره شمس	۷۳	دامن
۱۱۶	دره	۹۸	دامن عمر
۱۰۸	دره	۸۱	دانستن
۱۱۱	دره	۹۱-۸۴	دانشمند
۱۰۰ ۲۶	دره شمس	۶۶	دانگ
۹۶	دره شمس	۱۷	دانی
۱۰۰	دره شمس	۵۷-۴۳	داهیه
۱۰۰	دره شمس	۸۸	دایره
۱۰۰	دره شمس	۵۸	دبه
۱۰۰	دره شمس	۸۳	دختر
۱۰۰	دره شمس	۱۲۵	دخان
۱۰۰	دره شمس	۸۱	در
۱۰۰ ۱۵	دره شمس	۳۵	در
۵۸	دره شمس		

صفحه	لغت	صفحه	لغت
۱۰۹	دمیدن	۸۷	دست
۱۰۱	دمه	۶۴-۵۹	دستار
۱۱۸-۸۰	دنیایوی	۴۴	دستان
۹۰	دوات	۶۳-۵۵	دست دادن
۷۸	دواج	۸۱	دستگاه
۱۲۴	دوانیدن	۱۷	دستور
۴۴-۲۲	دواوین	۲۱	دستوری
۵۲	دوبیتی	۱۰۴	دشمن
۵۶	دوتو	۹۷	دشنام
۸۵	دور	۱۰۶	دسواری
۲۹	دوزخ	۸۶	دباگوی
۱۰۳	دوستی	۹	دفع کردن
۱۱۶	دو زندگی	۴۷-۴۰	دقایق
۱۰۵	دهان	۴۷-۲۰	دقیق النظر
۷۵-۵۸	دها، قین <sup>۶</sup>	۸۰	دکان
۳۹	دهشت	۸۱	دل
۱۳۳	دهشت زده	۴۶	دل انگیز
۵۸	دیعقان	۱۲۱	دلپستگی
۱۶	دهور	۱۱۵	دلمتنگ
۴۵	دبیر	۳۷	دلتنگی
۶۱	دیبا	۹۹	دل فارغی
۸۰	دیباچه	۴۵	دلکش
۵۳	دیر زیستن	۲۵	دلیر
۴۰	دین	۲۹	دلیری
۵۵	دیندار	۹۶	دلیل (حجت، برهان)
۳۱	دیوان	۱۱۹	دلیل (راهنما، بند)
۴۰	دیوان برید	۱۳	دماغ
		۶۴	دم در کشیدن



صفحہ	لغت	صفحہ	لغت
۴۴	رائع	۲۳	دیوان رسالت
۷۷	زایگان	۹۷	دیوان گاہ
۶۴	رباط	۹۷	دیوانگی
۱۳	رباط چاہ	۹۶-۷۵	دیہ
۱۰۹	رہائی		ذکرہ
۱۰۷	رہ	۱۴	ذروہ
	رہ	۴۳-۳۷	ذریعہ
	رہ	۴	ذوائب
۱۰۹-۵۰	رہ-سکون	۷	ذوائب
۱۰۲-۳۴	رہ	۷	ذوائب
۱۰۹	رہ	۷-۶-۹	ذوائب
۱۰۳	رہ	۷	ذوائب
	رہ	۱۱	ذوائب
۱۰۱	رہ	۲۰	ذوائب
۱۰۱	رہ	۳۰	ذوائب
	رہ		ذوائب
	رہ	۱۰۲	ذوائب
	رہ	۱۱۷-۱۰۹	ذوائب
	رہ	۱۱۳-۱۰۳	ذوائب
۱۰۷	رہ	۵۹	ذوائب
	رہ	۵۸-۲۹	ذوائب
	رہ	۸۳-۷۸	ذوائب
	رہ	۱۵	ذوائب
	رہ	۵۳	ذوائب
	رہ	۷۷	ذوائب
۱۳۵	رہ	۷۳	ذوائب
۱	رہ	۲۵	ذوائب
	رہ	۸	ذوائب

صفحه	لغت	صفحه	لغت
۱۴	روح نفسانی	۱۱۷	رعیت
۶۱-۵۹	رود	۸۰	رفتن
۳۱	روزگار	۷۸	رفض
۴۳	روستا	۴۱	رفعت
۲۵	رونق	۴۹-۴۰	رفع کردن
۱۰۶	روی	۱۱۵	رفق
۴۴	روبا روی	۴	رفیع
۷۱	روی برخاک نهادن	۵	رقم
۸۵ ، تع ۴۶۷	رویت	۱۰۶	رقیق الخلق
۹۶	روی نمودن	۱۱۶	رکابدار
۸۱	رها	۵۷	رکن
۵۷	ریاضت	۹۷	رگ
۱۱۱	ریب	۶۶	رمضان
۱۱۴	ریح	۳۹	رموز
۶۳	رید کاهی	۶۵	رنج بردن
۴۱	ریش هزار چشمه	۷۸	رنجانیدن
۵۴	ریگ	۷۹	رنجور
	ز	۹۹	رنجور دل
۷۹	زادن	۶۱	رنگین
۶۳	زائر	۱۱۰	روا
۹۵	زایجه	۲۸	روا داشتن
۱۹۱ مقدمه (سبک)	زانوخم دادن	۱۴۱	رواصیر
۱۰۶	زایل	۱۱۱	روان
۱۲۵	زایل شدن	۵۴	روانی
۸۲	زاییدن	۱	روحانی
۶۸	زبر	۱۴	روح حیوانی
۷۱-۳۷	زخم	۱۴	روح طبیعی
۶۸	زده		

صفحہ	لفظ	صفحہ	لفظ
۳۸	زیادت	۱۰۰	زرد آلو
۸۳	زیارت	۱۳۱	زردہ
۵۴	زبان	۶۸-۶۱	زرعیار
۸۸	زیج	۵۵	زره
۱۴۱	زیرہ	۷۳	زرین
		۳۰-۲۴	زعات
۱۸	سائس	۴۹	زغری
۶۵	ساخت	۱۴	زغیر کرمہ
۴۹	ساختگی	۱۰۷	زکام
۸۴	ساختن	۸۹	زکی الخلق
۴۴	سادت	۸۹	زکی النفس
۵	ساطعہ	۵۵	زنت
۹۰	ساعت	۹	زوزلہ
۱۳۳	ساق	۵۵	زلف
۱۰	ساقی	۵۶	زلفین
۹۸	ساقی آتش	۴۱	زمان
۳۱	ساقی پرست	۹۰	زمانہ
۱۲	ساقی زہ	۷	زمرہ
۴	ساقی	۵۸	زہد
۱۳۶	ساقی	۹۳	زندان
۵	ساقی	۹۵-۹۶	زندانہ
۲۰	ساقی	۱۰۵	زود
۹۰	ساقی	۴۸	زود شعری
		۷۷	زہرہ
		۵۹	زہی
		۶۴	زہی

صفحه	لغت	صفحه	لغت
۶۳	سرین	۶۱	سوپر
۸۷	سطوح	۹۷	ستبر
۴۷	سفائن	۴	سر
۹۵	سفر	۷۲	ستوده
۱۰۰-۸۸-۱۱-۹	سقلی	۷۴	سی
۱۴۹	سفوف	۱۱۰	سجده
۱۱۶	سقط	۹۹	سجل
۱۴۹	سکته	۵۶	سحر گاه
۱۰۶	سکون	۱۴۴	سجنه
۹۶	سگ	۵	سخت گوش
۳۶	سلاح	۱۱۱-۶۵	سختن
۹۲-۸۳	سلامت	۳۸	سخت
۹۶	سلامت جستن	۸۱	سخن راندن
۱۲۸	سلاج	۵۱	سرا
۹۴	سلاطنت	۶۷	سرا پرده
۲۲	سلف	۹۱	سرایت
۶	سلیک	۱۳۳	سرخ ( خون )
۱۱۴	سلیه	۹۱	سرخ زدن
۴۷	سلیه الفطره	۱۰۷	سرسا
۶	سوط	۱۰۶	سرعت
۵۶-۱۱	سمع	۴۸	سرفات
۴۴	سمنک (خ)	۶۱	سرود
۹۵	سن	۸۲-۶۷	سره کردن
۵۵	سنبل	۹۸	سرهنگ
۱۰۹-۱۷	سنت	۱۴	سریان
۱۰۲-۶	سنن	۱۴۵	سریوت
۶۳	سو		

صفحة	لغت	صفحة	لغت
۶۷	شادمانه	۲۰	سوابق
۱۱۷	شادی	۸۱-۵۰	سواد
<b>۴۷</b>	شارح	۱۰۵-۹۵	سؤال
<b>۵۵</b>	شارع	۵۴	سود
۱۱	شاعر	<b>۱۲۵</b>	سودوی
<b>۱۸</b>	شوق	۶۰	سوده
۴۱	شامل	۱۰۹	سوره
۲۱	شامه	۱۲۴	سوگند
<b>۵۴</b>	شاه	۸۷	سوه
۷۵	شاهنامه	<b>۴۷</b>	سپهر
۱۱	شاهزاد	۷۱	سپهسالار
۱۰۹	شاهستان	۱۱۲	سپهسالاری
۵	شاهسپه	-۲۸۲، ۲۸۲-۲۸۰، ۹۴	سپهسالار
<b>۴۴</b>	شاهنشاهی	۲۹۰، ۲۸۳	
<b>۴۷</b>	شاهزادگان	-۲۸۰، ۹۵-۹۴، ۸۹	سپهسالاری
۱۰۹	شاهزادگی	۲۹۰،	
<b>۴۹</b>	شاهزادگان	۲۵	سپهسالاری
۵	شاهزادگان	۷۱	سپهسالاری
۵	شاهزادگان	۸۰-۷۳	سپهسالاری
۵	شاهزادگان	۱۱۱-۴۸-۲۱	سپهسالاری
<b>۵۴</b>	شاهزادگان	۹۴	سپهسالاری
۵	شاهزادگان	<b>۸۵</b>	سپهسالاری
۵	شاهزادگان	<b>۱۴۴</b>	سپهسالاری
۵	شاهزادگان	۵۸	سپهسالاری
۵	شاهزادگان	۷۳-۶۱	سپهسالاری
۵	شاهزادگان		ش
۵	شاهزادگان	۶۲	شادمان
۵	شاهزادگان	۶۲	شادمانی

صفحه	لغت	صفحه	لغت
۱۲۴-۱۱۹	شکرف	۱۴	شرابین
۶۴	شگفتی	۱۰۹	شربت
۷۴	شلغم	۸۸	شرح
۱۱۴	شلوار	۵۵	شرع
۱۱	شم	۱۱۸	شرف
۱۳۳	شماتت	۱۱۴	شرم
۱۰۰-۴۹	شمال	۱۰۲	شریعت
۳	شمه	۲۰	شریف‌العرض
۳۵	شمس انور	۹۷	شست
۸۶	شمع	۶۳	شست بازی
۸۴	شناختن	۷۰	شش گاه
۵۶	شنوایی	۱۰۷	شطر الغب
۱۱۴	شنیع	۳۴-۳۲	شعار
۲۲	شواہق	۶۹	شعرا
۳۵	شوشه‌زور	۶۹	شعر دوست
۱۰۴-۱۰۲	شوم	۱۲۶	شغل
۷۴	شہد	۱۰۹	شفا
۴۶	شہریار	۱۳	شفاف
۶۷	شہ	۴۱	شفقت
۱۱۱	شہوات	۱۰۹	شک
۴۲	شہوانی	۱۰۱	شکار
۷۱	شہور	۹۳	شکار گاه
۶۷-۴۶	شہید	۷۴	شکر
۲۴	شیب	۱۲۹	شکر عسکری
۱۲	شیرین	۱۰۳	شکستن
۸۰	شیعی	۱۰۱	شکوفه

( چهارمقاله عروضی ۶۳ )

صفحہ	لفظ	صفحہ	لفظ
۹۷	صراحی	۱۰۵	صاحب
۲۳	صاحب	۸۴	صاحب پرینہ
۱۱۱	صغار	۷۱	صاحب غرض
۲۲	صفائے	۵۸	صائز
۱۴	سقیہ	۱۲۶-۱۱۲	صادق
۱۳۲-۵۷	صلوات	۸	صاعہ
۱۸	صلاح	۹-۱۱	صاعقہ
۵۲-۱۹	صلاحیت	۱۰۶	صاریح
۲۳	صلح	۷۴	صامت
۱۰۴-۹۱	صلحہ	۱۰۹-۶۰	صاحبانہ
۵۸	صردہ	۵۲	صباح
۱۴	صواعق	۴۴	صبارہ
۵۴-۴	صوبہ	۱۰۱	صحبہ
۷	صوبہ ہندوستان	۱۸	صحت من
۵۲-۲۷	صدمات	۱۲۵	صحر
۵۲	صوف	۴۴	صحن
۹-۲۷	صوفیہ	۵۶	صحبہ اقصیٰ
۱۲۰-۵۵	صوفیوں	۵۶	صحنہ
۱۰۲	صوفیوں کی	۱۰۷	صداغ
	صوفیہ	۳۵	صداغ
	صوفیہ	۹۹	صداغ ہندو
	صوفیہ	۷۶	صداغ
۱۱۹	صوفیوں	۱۴۴	صداغیت
۱۱۵-۱۵	صوفیوں	۱۱۲-۱۰۳	صداغ
۱۰۵	صوفیوں	۵۰	صداغ
۸۷-۷۰	صوفیوں		



صفحه	لغت	صفحه	لغت
۱۶	ضوال	۱۹	ضروری
۸۵	طیبت	۴۰	ضروریات
۹۵-۹۲-۷۰	طیره	۱۱۷	ضعف
	ظ	۹۰	ضمیر
۴۰	ظاهر	۷۵	ضیاع
۳۸	ظلم		ط
۷۱	ظن	۷۴	طاقایا جفت
۹	ظهور	۸۹	طالع
	ع	۱۰۶	طب
۱۱۴	عاجز	۴۳	طباع
۷۴	عادت	۷۴-۳۴	طبق
۳۵	عارض	۹۸	طبقه
۱۱۴	عارضه	۱۸	طیب
۲۴	عاصی	۱۱۴-۸۸	طبیعی
۶۳-۳۱	عاطفت	۷۳-۵۴-۲۵	طراوت
۴-۱	عالم	۵۷	طرب
۴	عالم سفلی	۳	طرف
۴	عالم عنوی	۲۱-۱۹	طرفه
۴	عالم کون و فساد	۱۰۶	طرفین
۸۶ : رک : کون و فساد	عامل	۴۷	طرق
۶۱-۲۰	عتاب	۱۲۰	طریق
۱۱۱-۹۸-۸۹	عته	۵۴	طلاوت
۱۷	عبارات	۱۲۰	طلب
۲۶	عبر	۳۱	طلب کردن
۳۵	عبر	۶۵	طلوع
۹۴ : رک : توضیحات بایان عمیقات	عجوزه	۷۳	طمع
۴۵	عدت	۳۳	طمیم
۲۸	عدلی مذهب		
۵۲	عدن		

صفحه	لغت	صفحه	لغت
۱۲	عصب	۵۵	عدون
۱۲	عصبه	۱۱۸	عديم النظير
۳۵	عصفور	۵۴	عذب گو
۱۰-۷-۱۰	عصی	۵۴	عذیبی
۲۴ ۳	عصیان	۱۳۳-۸۲-۳۵	عذر
۵۰	عصير	۸۶-۵۴	عذوبت
۷۵	عقب	۸۵ ۵۶	عز بده
۱۲۳ ۱۸	عقبه	۳۷	عرش
۴۰	عقل	۱۰۷	عرش
۱۲۷-۱۰۸	عکس	۲۰	عرش
۱۲۵	علاج	۳	عرضه
۱۱۹	عانت	۳۱	عرضه کردن
۱۰۹	عاصه	۷۹ ۳۲	عروت
۱۸ ۱۱	عاصی	۴۸	عرویس
۵ ۴۴	عاصی	۱۵	عرس
۳	عاصی	۵۲	عرس
۱۹	عاصی	۲	عز
۳۴	عاصی	۹۳	عزیز
	عاصی	۹۳	عصار
	عاصی	۲	عصبت
	عاصی	۵۲-۵۱	عصاه
	عاصی	۳۷	عصاه
	عاصی	۴۷	عصاه
۵۵	عاصی	۵۲	عصاه
۵	عاصی	۱۰۰-۵۵	عصاه
۵۱ ۳۵	عاصی	۱۰	عصاه
	عاصی	۹۰	عصاه

صفحه	لغت	صفحه	لغت
۳۶	غش	۴۷	عنقوان
۷۰	غضب	۲۱	عنوانات
۴۲	غضبانی	۳۰	عوارض
۱۱۷	غلام	۱۶	عوامل
۹۳	غلامك	۱	عود
۵۵	غلمان (غلطان)	۶۲	عهد
۷۸	غلطیدن (غلطیدن)	۲۲	عہدہ
۱۱۷	غده	۶۴	عیار
۱۱۴	غلیظ	۱۰۳-۵۷	عیب
۸۱	غمز	۸۶	عید
۸۶	غنا	۸۴	ید فطر
۱۰۳	غور	۸۶	عید گوسفند کشان
۴۸	غوغاء	۱۲۰	عیوق
۷۱	غیرت	۹	عیون
	ف		غ
۱۱۶	فاتر	۴۵	غاتفر (اخ)
۱۰۹	فاتحه	۴۳	غارت
۱۰۹	فاتحة الكتاب	۱۱۲	غافل
۷۳	فاخر	۴۸	غایة العروضین (اخ) برك بتعلیقات
۱۰۱	فارغ	۱۰۷	غَب
۲۷	فارغ دل	۷۲	غرر
۳۷	فاسق	۱۴۱	غرفات
۹۱	فاش	۲۰	غرہ
۹۳	فالگوی	۱۲۲	غریب
۱۱۲	فایدت	۱۱۷	غریزی
۸۸	فائض	۸۷-۱۹	غزارت

صفحه	لغت	صفحه	لغت
۵۷-۴۸	فوریظه	۲۵	فوتنه
۷۶	فوزاینده	۱۳۰-۹۸	فوز
۱۸	فوساد	۴۱	فتوی
۶۳	فوسار	۱۰	فوحل
۵۵	فوسق	۴۹	فواخ
۶۴	فوسینه	۱۰۹	فوزاز آمدن
۷۶	فوشرد	۸۴	فوشش
۵۴ ۴۱ ۳۹ ۳۶ ۲۹	فوشش	۱۶	فوشغ
۱۳۴	فوشش	۱۰۲	فوشیش
۳۰ ۳۷ ۲۹	فوشج	۱۲۷	فوشی
۹۰۷-۴۰	فوشش	۱۶-۱۱-۹	فوشه
۴۵	فوشش	۳۰	فوشج
۲۹	فوشش	۶۳	فوشش سهر
۸۳	فوشش	۹۵	فوشش
۸۰	فوشش	۱۱۶	فوشش
۸۰	فوشش	۹۱	فوشش
۴۱	فوشش	۱۳۰	فوشش
۱۰۷	فوشش	۵۲	فوشش
۱۰۷ ۱۰۹	فوشش	۲۳	فوشش
۸	فوشش	۲۳	فوشش
	فوشش	۲۳	فوشش
	فوشش	۲۳	فوشش
	فوشش	۲۳	فوشش
	فوشش	۱۹	فوشش
	فوشش	۱۲۴	فوشش
	فوشش	۱۲۴	فوشش
۱۳۵	فوشش	۱۲۴	فوشش
۹۰	فوشش	۱۲۴	فوشش

صفحه	لغت	صفحه	لغت
۷۲	قصاید		ق
۹۴	قصب	۱۱۴	قادر
۳۱	قصه	۱۳۱	قاروره
۵۸	قصه برداشتن	۳۴	قاصر
۳۱	قصه رفع کردن	۲۳-۱۷	قاصی
۵۲	قصیده	۲۹	قاصی
۹۵	قضا	۱۲۰-۳۹	قاطع
۶۷	قضارا	۵	قاعه
۱۸	قضیت	۳۵	قامت
۶۲	قطر	۱۸	قاهر
۸۸-۶۶	قطعه	۶۷-۴۳	قاهره
۷۴	قذیبان	۷	قاف
۹۳	قذعه	۱۷	قافیه
۹۰-۸۵	قلم	۳۳	قبا
۲۹	قلم بر گرفتن	۸۳	قبور
۷	قمر	۷۸	قبح
۱۸	قواء	۳۹	قدم
۴۲	قوت	۱۱۷	قربان
۱۰۹	قوانج	۹۰-۷۲	قربت
۹۸	قوی	۹۹	قرش
۸۴	قوی	۶	قرون
۱۲۴	قوی مشکل	۷۳	قضاوت فلب
۲	قبر کردن	۱۱۱	قسطاس
۴۰-۱۷	قیاس	۸۷	قسط
۲۰-۱۹	قیاسات	۱۰۳	قسط
۴۳	قیاسات منتهجه	۱۲۷	قصاب
۷۳	قیامت		
۱۰۲	قیام کردن		
۱۲۷	قیلوله		

صفحہ	لغت	صفحہ	لغت
۴	کیرا	۸۳	ک
۱۵	کیرا	۷۴	کار و چون زر ساختن
۲۱	کیرا	۵۱-۵۲	کار بازار گرفتن
۲۱	کیرا	۶۶	کار در سر پدید آمدن
۴۵۹	کیرا	۶۸	کارون
-	کیرا	۱۲۱	کاروانسرا
۴	کیرا	۵۷	کاس
۱۵	کیرا	۹۰-۹۱	کاسه
۲۱	کیرا	۹۹	کاسه
۲۱	کیرا	۳۹-۴۲	کاسه
۴۵۹	کیرا	۱۰۹	کاسه بجای
۲۱	کیرا	۶۲	کاسه
۲۱	کیرا	۶۲	کاسه
۲۱	کیرا	۱۲	کاسه
۲۱	کیرا	۱۳۱	کاسه
۲۱	کیرا	-	کاسه
۲۱	کیرا	۱۰۱	کاسه
۲۱	کیرا	۱۰۴	کاسه
۲۱	کیرا	۴۱	کاسه
۲۱	کیرا	۶	کاسه
۲۱	کیرا	۵۰-۵۱	کاسه
۲۱	کیرا	۲۲	کاسه
۲۱	کیرا	۱۳۰	کاسه
۲۱	کیرا	۱۰۰	کاسه
۲۱	کیرا	۱۱۶	کاسه

صفحه	لغت	صفحه	لغت
۵۸	کیل	۶۷	کمان گروهه
۴۶	کین خواستن	۱۰۶	کم گوشت
۳۶	کیوان	۶۰	کمند
	گی	۶۱	کنار
۱۲۲	گام	۴۸	کز القافیه (اخ)
۱۲۶	گاو	۹۲	کننده
۸۱	گاه	۱۱۱	کنه
۱۱۱	گداختن	۱۱۳	کنزك
۵۱	گذاشتن	۸۸-۹	کوا کب
۹۲	گذر	۱۴۱	کوامخ
۷۹	گذشتن	۷۶	کوپال
۱۰۳	گران	۹۳	کودك
۱۰۸	گرانی	۹۲-۴۵	کوشك
۹۷	گریه	۱۲۷	کو کبه
۷۶	گرد	۲۴	کومش (اخ)
۹۳	گردان گردان	۲۸	کون
۱۱۶-۹۴	گردانیدن	۸۷-۱-۴	کون وفساد
۱۰۳	گردن زدن	۱۱۰-۱	کونین
۷۳	گوز	۶۰	کوهسار
۱۰۴	گرفتار	۱۶	کوهی
۱۴	گرگ	۱۲۲	کوی
۷۲	گرم	۱۰۳	کوی گنبد
۷۹	گرمابه	۸۹	کهات
۱۵	گرمگاه	۸۱	کهن
۹۰	گرو	۴۳	کهن
۱۰۶	گروه	۱۹	کیفت

( تعلیقات چهارمقاله ۶۴ )



صفحه	لغت	صفحه	لغت
۸۶	گوهر	۵۵	گور بیان
۷۹	گویی	۱۰۲	گور بخن
		۱۰۱	گور به
۲۹ ۲۸	لاجره	۱۰۹ ۳۱	گزاردن
۱۲۷	لاسر	۱۰۰-۴۶	گزارف
۶	لائی	۷۲	گزار بیدن
۹۴	لاپه	۶۶	گسباج
۵۷-۱۹	لاقی	۶۵-۱۶	گسردنی
۱۴۱	لابیت	۸۳-۴۰	گسیر
۴۰	لاجاج	۱۰۵	گشایش
۵۰	لاجه	۹۳	گفتنی
۵۰	لازردن	۱۰۱	گن
۲۳	لاکیر	۱۰۰	گن اوشان
۵۰	لاکت شرف	۱۴	گن خوره
۵۰	لاطف دمع	۶۵	گنه اردن
۵۰	لاون	۱۲۰	گنه
۵۵	لاور	۱۲۰	گنره
۵۰	لاوب	۷۹	گنده
۵۰	لاور	۵۱	گنچینه
	لاوس	۱۲۴	گنده
	لاور	۱۰۰	گنور
	لاور	۱۱۰	گنور خور
۵۰	لاور	۸۳	گنور سدن
۵۰	لاور	۱۲۶	گنوت
۵۰	لاور	۱۲۲	گوش دشت (استماع کردن)
		۶۰	گوشوار
۷۵ ۴۸	لاور	۱۲۱	گوشه

ل

م

صفحه	لغت	صفحه	لغت
۱۴	متأدی	۵۱	مائیت
۸۶	متانت	۱۰۱	ماجرا
۱۳۳	مبجر	۱۰۸	مادت
۱۴	محلل	۹۶	مادر
۵	منخصص	۵۹	مادیان
۱۴	مخیله	۱۴	مارکر
۱۰	مرادف	۹	ماسکه
۱۰	منساوی	۴۵-۶	ماضیه
۸۹	مصورات	۱۳۱	ماکیان
۶۶	مصوفه	۸۳	مال
۵۴	مضاد	۱۴۵	مالیخولیا
۷۹	متعصب	۱۷	مأمول
۱۲۳-۸۵	مغیر	۶۴	مانده شدن
۱۲	مفرق	۹۴-۵۳	ماه
۱۴	منکره	۴۲-۱۹	ماهیت
۱۴	منقار عین	۱۱۲	مأیوس
۵۵-۲۸	منفی	۱۳۵	مبادرت
۷۵	منلازمان	۳۹	مبارزت
۴۷	متلاشی	۱۲۱	مبارک
۸۴	ممرود	۱۲۱	مبارک دست
۴۴	ممکن	۱۳۵	مبندی
۱۰	مناسب	۱۱۳	مبدأ و معاد
۵۵	مناسب اعضاء	۱۰۹	میرم
۸	مناهی	۷	مبین
۴۸	منتك	۲۱	مابع
		۴۷	متأخر

صفحہ	لغت	صفحہ	لغت
۹۶	مجنون	۱۰۹	منعم
۱۲	مجوفہ	۱۰۶-۴۷	منوع
۱۱۶-۱۰۵	مجهود	۳۶-۹	مواتر
۵۴	مجانن	۸۰-۲۵	میواری
۱۱۸-۴۷-۲۰	مجاورت	۱۳۴	میواری گوڑہ
۳۸	مجاج	۹۵	میوالی
۱۲۴ ۷۳	مجاجم	۳۶	میوجہ
۵۵	مجاجم	۱۱۳	میوقع
۱۲۴ ۵۴	مجاجم	۷۲	میوقف
۲۳	مجاجری	۷	میرین
۱۴ ۱۱	مجاجریہ	۱۱۹-۶۵-۱۷	میرین
۱۹۳	مجاجریات	۴۴ ۳۹	میریت
۲۶-۲۶	مجاجریہ	۳۱	میریل
۲۹	مجاجریہ	۳۹	میرجری
۱۰۱	مجاجریہ	۴	میرجریات
۱۱	مجاجریہ	۳۶ ۲۳	میرجری
۹۱۱	مجاجریہ	۱۱۴	میرجمع
۱۰۹	مجاجریہ	۹	میرجوب
۱۴۱	مجاجریہ	۱۱۱	میرجرب
۱۰۱	مجاجریہ	۲۸	میرجری
۱۰۱	مجاجریہ	۱۷	میرجریات
۷۲	مجاجریہ	۳۴	میرجری
۱۰۱	مجاجریہ	۲۸-۳۸	میرجری
۲۰	مجاجریہ	۱۰۰	میرجری
۲۰	مجاجریہ	۳۶-۱۶	میرجری
۱۹	مجاجریہ	۱۵۰	میرجریات

صفحه	لغت	صفحه	لغت
۵۴	مردّف	۱۱۳	مخاطره
۹۵	مردّه	۹۵-۱۱۳	مخدرات
۷۶	مردی	۲۰-۳	مخدوم
۶۹-۶۷	مرزوق	۵-۳	مخلص
۶۰	مرسله	۵۵	مخلوق پرستی
۱۰۷	مرش	۲۲	مدائح
۹۳-۶۰	مرغزار	۶	مدارج
۴۹	مرغ سپید (اخ)	۱۶	مداین
۳۱-۲۷-۴	مرّفه	۷۲	مدّت
۵	مرقوم	۱۰۸	مدد
۶۸-۶۲	مرکب	۱۴-۱۱	مدرکه
۱۰۸	مرکّب	۳۶	مدور
۱۲۳	مرگ	۸۳	مذکر
۳۵	مروارید	۲۹	مذهب
۱۶	مرور	۴۶	(مرء)
۲۰	مزخرفات	۲۰	مراتب
۴۱	مزلزلی	۲۴	مراحل
۱۲۵-۱۱۵	مزمّن	۲۵	مراد
۸۸	مسائل	۴۱	مراسلت
۵۲	مساعد	۲۰	مراسم
۲۰	مساق	۱۱۹	مراعات
۲	مسالك	۳۰	مراغه کردن
۵۴	مساوات	۶۹	مرتب
۴۱	مسأصل	۵۶	مرتبّان
۱۰۰	مسخیل	۴۷	مرتسم
۴۷	مسنطرف	۱۰	مرجان
		۱۲۵	مردار

صفحه	لغت	صفحه	لغت
۸۶	مشجون	۱۱۸	مستظهر
۳۶	مشعوف	۱۱۰	مستغنی
۶۷	مشغول	۱۱۴	مستقیم
۱۱۰	مشتق	۱۱۴	مستکرمه
۳۵	مشك	۱۳	مستنشق
۹۵	مشكل	۴۹	مستنكر
۴۹	مشهورات	۸۴	مسوفی
۹۱ ۴۱-۱۸	مشورت	۵۶	مسوای
۱۰۴ ۱۰۳-۴۶	مصاف	۱۰۳	مسی
۱۱	مصالح	۲۷-۴۵	مسرع
۷۳	مصالح	۸۶	مسروز
۳۵	مصاحف	۴۷	مسطور
۶۸	مصنف	۸۹	مسعود
۹۹۰	مصنف	۸	مسكن
۶۰	مصنف	۸	مسكون
۳۰ ۱۰	مسون	۷۳ ۳۷	مسوم
۳۰ ۷ ۵۲	مصنف	۹۸-۸۳	مسمان
۳۰	مصنف	۳	مسموك
۳۰	مصنف	۵۶	مسوع
۳۰	مصنف	۱۱۳	مسهل
۳۰	مصنف	۱۷	مشابیهت
۳۰	مصنف	۲۰	مشاورت
۳۰	مصنف	۱۳۰-۱۲۶-۹۱	مشاهیر
۳۴	مصنف	۳۶	مشرقی
۱۱۰	مصنفات	۱۸ ۱۹	مشمال

صفحه	لغت	صفحه	لغت
۱۴۱	معقد	۲۲	مطالعه
۱۶	معقولات	۱۰۸	مطبقه
۱۲۵	مغلول	۶۱	مطرود
۱۰۶	معلوم	۱۰۴	مضلق
۸۹	معلومات	۱۰۳	مضفر
۳۱	معلوم شدن	۱	معاد
۳۱	معموره	۶	معارج
۳۱	معنی	۱۲۶-۹۱-۳۰	معارف
۹	معونات	۱۶	دماش
۸-۳	معهود	۴۷	ماشرت
رک : ماء معین	معین	۱۶	معالجت
۱۱۴	معین	۴۰	معالی
۱۴۸	مفاجا	۳۶	معانفه
۳۹	مفاخرت	۱۲۵-۱۲۲	معاودت
۴۳	مفازات	۱۱۰	معتراضات
۱۱۴	مفاسل	۷۸	معتزلی
۱۴۷	مفروضه	۱۲۲	معتهد
۱۰۷	مفتقر	۱۱۰-۹۶	معتوه
۸۵	مفتخر	۴۳	معدنی
۱۳۴	مفرح	۱۱۵	معدور
۱۰۸	مفرد	۸۵	معربد
۷۳	مفسد	۱۰۶-۶۶	معرفت
۸۴	مفضل	۲۳	معروف (امر مشهور)
۴۵	مغلق	۱۱۸	معروف (شخص مشهور)
۱۴۹	مفلوج	۱۲۳	معشوق
۸۷	مقابله	۱۰۹	معظم
۲۳	مقاتله	۵۷	معظم

صفحه	لغت	صفحه	لغت
۱۱۰	مکروه	۸۸-۸۷	مقادیر
۸	مکشوف	۴۱-۱۹	مقالات
۴۱	مکشون	۴۰	مقامات
۹۹۹	مکین	۵۱-۳۲-۳۱	مقام کردن
۴۹ ۴۰	مگر	۹۹۵-۱۹۴	مقبیل
۹۶	مگس	۵۲-۲۹	معیون الفون
۶۰	مل	۱۳	مقدم
۲۱-۹۹	ملام	۴۲	مقدمت
۴۶۴.۴۵	ملم	۱۰۵. ۴۱	مقرر
مدک و مدمه - مدوازشه ۵۶.۱ ۴۶.۱		۱۲۳ ۹۱	مقرر
		۴۴	مقرر فی
		۵۶	مقرب (میان)
		۴۷	مفروءه
		۸۶-۲۳	مفرون
		۳۱ ۱۶	مفسور
		۸	مقعر
		۷۰	مقهور
		۱۱۴-۹۵	مقعبه
		۹۶	مقوعی
		۱۱۸ ۲۱	مکاتب
		۲	مکاتبت
۷		۲۱	مکاشف
۲۴		۵	مکروه
۲۱		۹۳	مکروه
۲۴			

صفحه	لغت	صفحه	لغت
۷۴	منقح	۱۲۰	مناشیر
۴۷-۴۵-۳۴	منقش	۲۲	مناظره
۴۶۹-۶-۵ تع ۹	منقضه	۶۷	مناع
۱۱۳-۱۰	منقطع	۱۱	منافر
۷۴-۵۱	منقی	۱۴	منبع
۱۲۳	منکر	۱۱۸-۷۸	منت
۳۶	منور	۹۱	منتشر
۵۵	منهاج	۱۴	منتصب القامه
۴	منیع	۷	منتظر
۲۰	مواضع	۱۹	منتفع
۳۱	مواضعت	۱۸	منجم
۹۲	موافق	۸۱-۴۰	مندرس
۲۵	موافقت	۶	منزلت
۵۸	موالی	۱۴	منشعب
۸۸	موالید	۶۶	منصب
۱۱۲	مؤخر	۱۰۳-۴۶	منصور
۵۳	موزه	۲	منفذ
۵	موسوم	۱۳-۱۲	منطبع
۱۰۰	موضع	۴۰	منظم
۱۰	مولده	۲	منظور
۹۴	مولود	۲۴	منعکس
۹۶	مولود گری	۹	منعم
۵۲	مولیان	۱۰۹-۵-۳	منغن
۲۹	مؤمن	۱۱۸	منغن
۴	موهبت	۵۳-۲۸	منفعل

(تعلیقات چهار مقاله ۱۶۵)



صفحہ	لغت	صفحہ	لغت
۶۱-۴۸	می کسار	۴۲	موہمہ
	ن	۹-۸	موہوم
۱۷ (مکمل)	نفت	۷۳	مہابت
۹۷	نوجوان مرد	۵۱	مہب
۷۵	ناحمت	۴۵	مہران
۵۵	نادرات	۸۴	مہر زادہ
۱۲۸ ۸۶	نادرہ	۶۵-۴۲	مہتری
۶۲	نار	۱۰۲	مہجور
۶۲	نارنگ	۶۷	مہر
۶۱	نارنگ	۸۱	مہر
۶۱	نارنگ مٹھن	۵۲	مہربان
۶۱	نارنگ	۵۰	مہرگان
۶۵	نارنگ	۷۰	مہرہ
۶۵	نارنگ	۴۱	مہلت
۶۵	نارنگ	۱۱۵	مہنگہ
۶۵	نارنگ	۹۸	مہمان
۶۵	نارنگ	۹۶	مہم
۶۵	نارنگ	۴۱	مہین
۶۵	نارنگ	۴۹	مہدین
۶۵	نارنگ	۵۵	میان
۶۵	نارنگ	۱۴-۸	میانچی
۶۵	نارنگ	۱۱۶	میانگین
۶۵	نارنگ	۱۹	میانہ
۶۵	نارنگ	۵۰	میران
۶۵	نارنگ	۹۷	میزبانی

صفحه	لغت	صفحه	لغت
۲۲-۴۴	نسیج	۱۱۳	نباید
۵۶	نسیم	۷۶	نبرد
۹۷-۵۷-۵۳	نشاط	۹۰	نیشن
۱۱۲	نصارا	۱۲۳-۱۲۲-۱۲۱-۱۰۶-۵۲	نپش
۱۱۶-۹	نضج	۳۷-۶	نپوت
۱۱۷	نضج پذیرفته	۱۷	نپی
۱۵	نظاره	۳۶	نثار
۹۳	نظیر	۸۷	نچار
۶۸	نعل	۷۶	نخست
۴۲	نعمت	۱۰	نخل
۴۴	نعیم	۵۲-۳۴	ندماء
۱۲	نغزی	۶۶	ندیم
۱۱۹-۱۱۶-۴۸	نفاذ	۷۰	نرد
۷۲-۳۴	نفائس	۵۱	نرگس
۸۷	نفس	۱۱۳	نرینه
۱۱۷-۱۱۴	نفسانی	۱۱۸	نزدیک
۱۴	نفس حیوانی	۵۹	نزل
۱۲۰	نفوس	۱۰۰	نزول
۱۰۰-۶۳	نقاب	۷۷	نساخ
۱۴۴	نقار	۲	نسب
۱۲۰	نقاش	۸۰	نسبت
۱۱۱-۴۸	نقد	۶۰	نسنون
۴۰	نقص	۹۴	نسخت
۱۰	نقصان	۴۹	نسک
		۱۴	نسناس

صفحہ	لغت	صفحہ	لغت
۱۸	نیابت	۷۴	نقل
۱۰-۷-۹	نیازات	۳۱-۳۵	نکت
۱۲۴	نعت	۲۷-۲۱	نکدہ
۷۶	نیرہ (خ)	۳۹	نگار
۹۸-۳۶	نیر	۱۲۰	نگاشن
۹۸	نیزہ	۳۱	نگاشن
۶۶	نیکوین	۶۵	نماز
۱۱۹	نیکوین	۱۲۷-۱۰۵-۶۹	نماز پیشین
۸۴	نیل	۱۴۷ ۱۱۶ ۶۷	نماز دیگر
۹۱	نیمہ	۱۰۹ ۶۷	نماز شام
۱۰۹	نوشہ	۱۰۴	نماز کردن
		۱۰۲	
۷	و احد و وجود	۷۴	نعت
۹۹	و ر	۴۴	نو
۵۸	و ر	۱۹	نو در
۶۶	و ر	۳۲ ۱۸	و ر
۴۶	و ر	۲۳	و ر
۳۵	و ر	۶۱	و ر
		۱۰۷ ۱۰	و ر
		۷۶	و ر
		۷۹	و ر
۴۰	و ر	۱۴۶	و ر
۴۰	و ر	۱۲۳ ۹۲ ۹۰	و ر
۷۳	و ر	۵۴	و ر
۴۶	و ر	۴۰	و ر
۴۰	و ر		

صفحه	لغت	صفحه	لغت
۹	هاضمه	۱۵	وحشی
۹ تا ۱۰	هاله	۲۲	وحید
۱۱۹	هبات	۱۷	وراء
۸۰	هجا	۱۲۳	وزارت
۸۱	هجو	۱۲۶	وزیر
۱۰۷	هدایت	۷۷	وشکرده
۲۷	هدف	۱۴۴	وسال
۹۳-۶۳	هدیه	۷۹	وصی
۶۵	هر آینه	۹۹	وصیت نامه
۱۴۶	هریسه	۱۰۵	عده
۱۵	هزیمت	۴۴	وعید
۷	هت	۷۳	وفاشدن
۹	هضم	۱۱۳	وفای کردن
۷۹	هفتاد (کشتی)	۹۹	وفات
۸۶	هفتاد (روز)	۴۸	وفد
۱۱۱	هفوات	۹۴	وفق
۱۱۵	همانا	۲۷	وقائع
۸۴	همت	۷۲	وقاد
۱۰۷	همراه	۴۱	وقوف
۱۸	همزاد	۴۱	وقیعت
۱۲۱	همسایگی	۹۴	ولادت
۴۶	هموار	۵۵-۴۰	ولایت
۸۴	هممدون	۱۸	والد
۸۷	هندسه	۸۵	وهاج
۷۶	هنر	۱۳	وهم
		۶۴	ویران
			ه
		۲۴	هادم

صفحه	لغت	صفحه	لغت
۶۲	باقوت رنگ	۴۰-۳۸	هویدا
۱۰۰	یس	۸۷-۳۴	ھیأت
۱۰۷	یرقان	۲۹۲-۲۸۴	ھیلاج
۴	یسار	۷۶	یاد
۷۰	یرک گره	۶۸	ینار
۹۰	یهدی	۹۳	یدرسین
۴	یسین	۱۲۵	یازه

## ۳- فهرست آیات و اخبار و جملات عربی

موضوع	شماره صفحه	شماره ردیف
آمننا و صدقنا	۵۵	۱
ادام الله رفعتها	۴	۲
ادام الله عنوه	۴	۳
ادام الله عمره و خلد منك	۵	۴
اضل الله بقاءه و اذام الى المعالي ارتقا	۶۵-۴	۶-۵
اطيعوا الله و اطيعوا الرسول و اولى الامر منكم	۶	۷
اعلاه الله	۶-۵	۹-۸
الكبر مع المتكبر صدقة	۲۱	۱۰
الحمد لله شكرا	۳۴	۱۱
الخراج خراج اداؤه دوائه	۳۱	۱۲
الدين و الملت توأمان	۱۸	۱۳
الهي و سيدي و مولاي	۱۰۹	۱۴
امكان وجود امور نادرة عن هذه النفس	۱۱۳	۱۵
انار الله برهانه	۱۰۰-۳۷-۳۰	۱۸-۱۶
ان اكر مكم عند الله اتقيكم	۴۰	۱۹
انت ابو عنى	۱۲۲	۲۰

موضوع	شماره صفحہ	شماره ردیف
اما ما کان فصار کاسمہ والسلام	۲۷	۲۱
بسم اللہ الرحمن الرحیم	۲۴-۲۹-۳۸	۲۴
ایہا القاضی ہم قد عزلناک فعم	۲۹	۲۵
بمنہ وجودہ و کرمہ	۵	۲۶
بمنہ وعمیم فصلہ	۲	۲۷
بمنہ وفضلہ	۶۹	۲۸
بمنہ و کرمہ	۸۶-۱۰۱-۱۰۵	۲۹-۳۱
بمنہ ولطفہ	۱۱۱	۳۲
تبت بما بی اہل	۲۸	۳۳
حل سقاء و روع سقاء	۷	۳۴
حساب السوال والذین ، صرہ الاملاء و المسموعین	۲	۳۵
قدم الکبرہ والمشرقین ، قہر الریاضۃ المبرسین		
غریب الجیوش فی العالیین ، متحیر الموعود و السامعین		
ظہیر الامم ، معجز الامم ، عباد عظام و عباد کرام		
جلال الامم ، عباد العرب و العجم ، عباد کرام		
شمس معالیہ ، رافعہ ، عاصمہ ، عاصمہ ، عاصمہ		
صیر میں الامم		
حساب الامم ، صرہ الامم ، عباد عظام و عباد کرام	۱۳۵	۳۶
قدم الجہش فی العالیین ، عباد کرام و عباد کرام		
قدم الکبرہ و الامم ، عباد کرام و عباد کرام		
ظہیر الامم ، معجز الامم ، عباد عظام و عباد کرام		
جلال الامم ، عباد العرب و العجم ، عباد کرام		
شمس معالیہ ، رافعہ ، عاصمہ ، عاصمہ ، عاصمہ		
صیر میں الامم		
حساب الامم ، صرہ الامم ، عباد عظام و عباد کرام		
قدم الجہش فی العالیین ، عباد کرام و عباد کرام		
قدم الکبرہ و الامم ، عباد کرام و عباد کرام		
ظہیر الامم ، معجز الامم ، عباد عظام و عباد کرام		
جلال الامم ، عباد العرب و العجم ، عباد کرام		
شمس معالیہ ، رافعہ ، عاصمہ ، عاصمہ ، عاصمہ		
صیر میں الامم		
حساب الامم ، صرہ الامم ، عباد عظام و عباد کرام	۱۴۲	۳۷

موضوع	شماره صفحه	شماره ردیف
خلدالله ملكه	۱۰۴	۳۸
خلدالله ملكهم	۴۵	۳۹
خير الكلام ما قل ودل	۲۱	۴۰
رحمه الله	۱۰۱-۶۶-۴۰	۴۳-۴۱
رحمهم الله	۲۲	۴۴
رضى الله عنهم	۳۲-۲۷	۴۶-۴۵
رضينا بقضاء الله	۱۲۰	۴۷
رضوان الله عليهم اجمعين	۲۷	۴۸
رفعهما الله	۸۶	۴۹
شمس الدولة والدين، ضياء الاسلام والمسلمين، عز نصره	۴	۵۰
صلوات الله وسلامه عليه	۲۱	۵۱
طيب الله تربتها، ورفع في الجنان رتبتهما	۷۲	۵۲
طيب الله تربته ورفع في الجنان رتبته	۲۶	۵۳
عزاسمه	۱۷	۵۴
عمرها الله	۸۴	۵۵
فقال الوليد بن المغيرة : والله ان عليه لطلاوة، وان له لجلالوة، وان اعلاه امثر، وان اسفله لمعندق، وما هو قول البشر .	۳۹	۵۶
قال الله تعالى : ولا تنقوا بايديكم الى السهلكة	۱۱۵	۵۷
قال امير المؤمنين المسترشد بالله: فوضنا امورنا الى آل سلجوق، فبرزوا علينا، فطال عليهم الامد، فقس قلوبهم، وكثير منهم فاسقون	۳۷	۵۸
قال رسول الله صلى الله عليه وسلم : التعظيم لامر الله والشفقة على خلق الله	۴۱	۵۹
قدس الله روحه	۱۲۹	۶۰
قل هو الله احد	۲۸	۶۱



موضوع	شماره صفحه	شماره ردیف
قبل يا ارض ابلعي ماءك	٣٩	٦٢
الماء وفضل الامر وان		
كل الصب من خوف	١١٠	٦٣
كل شرب هناك الا	٧	٦٤
كل شرب يرجع الى	٧	٦٥
ان شربوا الا	٣	٦٦
ان شربوا الا	١٦	٦٧
من عرف الله	١٦	٦٨
معرفة	١٢٢	٦٩
ورثة	١٠٢	٧٠
نور	٢٥	٧١
نور	١٣	٧٢
وحد	٢١	٧٣
والجسد	٤	٧٤
والنور	٢٠	٧٥
من عرف الله	٢٩	٧٦
من عرف الله	٢١	٧٧
مع	١٠٠-٢٧	٧٩-٧٨
الاسو	١١٥	٧٩
من عرف الله	١٣٦	٨٠
من عرف الله		
من عرف الله	١٠٩	٨٢
من عرف الله	١٠٠	٨٤-٨٣
من عرف الله	٢٦	٨٥
من عرف الله	٢٤	٨٦

۴ - فهرست اشعار فارسی<sup>۱</sup>

شماره ردیف	شماره صفحه	بیت
۱	۷۸	به بینندگان آفریننده را نبینی مر نجان دو بیننده را
۲	ح ۳	بر آرم باخلاص دست دعا کنم روی در حضرت کبریا
۳	۸۲	اگر جز بکام من آید جواب من و گرزو میدان و افراسیاب
۴	ح ۷۰	از بی سی طفل را در یک بساط آن سه لعبت زاستخوان آخر کجاست ؟
۵	۵۷	کی عیب سر زلف بت از کاستن است چه جای بغم نشستن و خاستن است ؟
۶	ح ۴۶	در جهان باز گونه زین سی است در نظرشان کوهری کم از خسی است
۷	۴۶	چو کودک لب از شیر مادر بشت ز گهواره محمود گوید نخست
۸	ح ۸۱	جهاندار اگر نیسی تنگدست مرا بر سر گاه بودی نشست
۹	ح ۷۶	خداوند هست و خداوند نیست همه بند گانیم و ایزد یکیست
۱۰	۷۸	نیم آگه از اصل و فرع خراج همی غلطماندر میان دواج
۱۱	ح ۷۸	حکیم این جهان را چو دریا نهاد برانگیخته موج ازو تندباد

شماره ردیف	شماره صفحه	بیت
۱۲	۷۹	خرد مند گیتی جو در نهاد برانگبخته موج ازو تندباد
۱۳	۷۱	گر شاه سه شش خواست سه يك رخ اوتاد تا طن نهری که کمپین داد داد
۱۴	۸۵	در جهان سه نظامی ای شاه که جهانی زما بانعسد
۱۵	۴۶	بنا کاخا که محمودش بنا کرد که از رومت همی رفته مرا کرد
۱۶	۱۱۷ ح	مرا در نضه به انداز بود شب و روز سفین و کرا بود
۱۷	۷۲	در بند توکی شاه منکسند تا بند بویای به تاریخ بند
۱۸	۷۴	شهر شکی در به بی سنگی عب کردی ، روانه شد
۱۹	۶۸	خون آتش خاطر مرا شاه سرد از خاک هر سر بر مرده نشید
۲۰	۶۰	خون بر سر آنگون بر روح بوشه مرده بر سران همه در گنگ بند بر آنگون
۲۱	۶۲ ح	از زلف کرد در خون بر زلف دانه چون غنچه ماه سه کی در زلف ماه سه کی
۲۲	۳۰ ح	منهر نه در سر بر سر بند ز خرف زمره به شاه
۲۳	۵۵ ح	زعبیر زده بر سر ز سبیل زده بر سر
۲۴	۷۷	ازین به سر بر سر زعبیر زده بر سر
۲۵	۵۱ ح	از حوشه بر سر بر بسته بر سر

بیت	شماره صفحه	شماره ردیف
سپه دید آراسته چون عروس	ح ۷۹	۲۶
به بیلان جنگی و آوای کوس		
چنین تابیباید یکایک بتنگ	ح ۶۴	۲۷
فسمه همی را بدند رنگ رنگ		
یکی نامه فرمود نزدیک سام	۷۶	۲۸
سراسر درود و نوید و خیرام		
آبر بوده سیم ، کار گردد چون زر	ح ۸۳	۲۹
ور نبود سیم ، لا و ولوس فزایه		
من رفتم و فرزندان من آمد خلف صدق	۶۶	۳۰
او را بخدا و بخداوند سپردم		
چون مورد سبز بود کهن موی من همه	ح ۶۲	۳۱
در دا که بر نشست بر آن موی سبز ، بشم		
باخته‌ای بر شمشیر کیم از سخن	ح ۵۸	۳۲
باخته‌ای نگارگر نقش او زبان		
با کاروان حله بر فتم ز سیستان	۶۳	۳۳
با کاروان حله بر فتم ز سیستان	۵۸	۳۴
با حله تمیده زدن ، بافته زجان		
از آن چندان نعیم این جهانی	۴۴	۳۵
که ماند از آن ساسان و آل سامان		
حسام دوات و دین ، ای خدای داده ترا	ح ۵۳	۳۶
جمال احمد وجود عیبی و خلق حسین		
مرا عمر کردند کن بر سخن	۸۱	۳۷
بمهر نبی و علی شد کهن		
بنامان بفرمود منذر که رو	۶۴	۳۸
فسیله گزین از گله دارنو		
چند دان که شاهی و پیغمبری	۸۱	۳۹
دو گوهر بود در یک انگشتری		
بوی جوی مولیان آید همی	۵۲	۴۰
بوی یار مهربان آید همی		

بیت	شماره صفحہ	شماره ردیف
خیز تا خاطر بدان ترک سمرقندی دہم	۵۲ ح	۴۱
کز نسیمش بوی جوی مولین آید ہم		
زیگ آموی و درشتی راہ او	۵۳	۴۲
زیر پایہ بر زمان آید ہم		
رستم از ماژندران آید ہم	۵۴	۴۳
زین مدد از اصحابان آید ہم		
آفرین و مدح شود آید ہم	۵۴	۴۴
کز گنج اسرار زوین آید ہم		
مہتری کر نگاه شیر در است	۴۲	۴۵
شو خطر کہ از ہا شیر جوی		
نی مد جواروین باری ہم	۶۸	۵۶
با و جہ امن شہر بیک ہم		

## ۵ - فهرست امثال و حکم

شماره ردیف	شماره صفحه	شماره سطر	متن
۱	۱۸	۵	چنان دان که شاهی و پیغمبری دو گوهر بود در یک انگشتری
۲	«	۶	دین و ملک دو برادر همزادند (ترجمه از عربی)
۳	۳۰	۵	بی خاک مراغه کردن
۴	۳۱	۱	آب بکس ندادن
۵	«	۱۱	خراج ریش هزار چشمه است
۶	۹۳	۱۸	پادشاهان چون کودک خرد باشند
۷	۱۲۹	۱۴	علم بیاید آموخت و کتاب نباید سوخت

## ۶ - فهرست نکات دستوری

شماره ردیف	شماره صفحه	شماره سطر	موضوع
۱	۶	۱۱	تطبیق صفت با موصوف
۲	۶	۱۰	آوردن صیغه امر غایب بجای امر حاضر
۳	۱۰	۱	استعمال مفعول مطلق در فارسی
۴	۱۸	۱	استعمال سوء شخص جمع از «بایستن»
۵	۲۳	۷	عهد دهی
۶	۲۴	۱	جمع دوی افعول به «ه»
۷	۲۹	۱۳	آوردن صفت عربی «ادی» حاصل مصدر (نسخه معنی) فارسی
۸	۳۵	۱	پسوند ایباقت (و از - واره)
۹	۳۷	۳	«س» قید و غیره ضاف (از س دلنگور)
۱۰	۳۷	۵	آوردن «لامنه» جمع نام شراخ، مفرد
۱۱	۴۳	۶	«آن» عهد دهی
۱۲	۴۳	۱۷	تطبیق صفت با موصوف
۱۳	۴۵	۱۰	«...»
۱۴	۴۶	۷	حذف فعل بقرینه
۱۵	۴۷	۸	«...» (اطمینان)
۱۶	۴۶	۹	عهد دهی
۱۷	۴۸	۱۳	حذف فعل بقرینه
۱۸	۵۰	۷	استعمال ضمیر «او» برای عین ذی روح
۱۹	۵۱	۱	«ازش» در «از» وقت استماعی تا «آن» ضمیر عین
۲۰	۵۹	۱	استعمال ضمیر «او» برای عین ذی روح

موضوع	سطر	شماره صفحه	شماره ردیف
حذف فعل بقرینه	۳	۵۹	۲۱
حذف فعل بدون قرینه لفظی	۱۰	۵۹	۲۲
تطبیق صفت با موصوف	۶	۶۷	۲۳
حذف فعل بدون قرینه در مقام حال	۱۳	۶۷	۲۴
آوردن ترکیب اضافی بحذف علامت اضافه	۱۱	۷۱	۲۵
تطبیق صفت با موصوف	۱۰	۷۲	۲۶
تقدیم صفت بر موصوف	۶	۷۳	۲۷
حذف فعل بقرینه	۸	۷۳	۲۸
تقدیم صفت بر موصوف جهت اهمیت دادن ب صفت	۷	۷۵	۲۹
جمع کلمه عربی بسبب فارسی	۸	۸۰	۳۰
الف تفضیم	۲	۹۷	۳۱
باء تاکید	۱۴	۱۰۹	۳۲
«ی»	۷	۱۱۵	۳۳
جمع کلمه عربی بسبب فارسی	۱۷	۱۱۵	۳۴
حذف فعل بقرینه	۲	۱۱۹	۳۵
«ی» علامت استمرار	۱۳	۱۲۶	۳۶
مضارع محقق الوقوع بصیغه ماضی	۱۳	۱۲۸	۳۷



## ۷- فہرست نکات مربوط بہ سبک

موضوع	صفحہ	شمارہ	شمارہ ردیف
سجود و نکرانہ	۵	۲	۱
مواضع و مواضع	۱۳	۲۳	۲
تہ و تہو و تہو و تہو	۱۱	۲۵	۳
آوردہ و آوردہ و آوردہ و آوردہ	۱۳	۲۷	۴
تہو و تہو و تہو و تہو و تہو و تہو	۳	۳۰	۵
تہو و تہو و تہو و تہو	۲	۳۲	۶
تہو و تہو و تہو و تہو	۵	۳۲	۷
تہو و تہو و تہو و تہو	۴	۴۲	۸
تہو و تہو و تہو و تہو	۹	۴۳	۹
تہو و تہو و تہو و تہو	۸	۴۴	۱۰
تہو و تہو و تہو و تہو	۱۳	۴۵	۱۱
تہو و تہو و تہو و تہو	۲	۴۹	۱۲
تہو و تہو و تہو و تہو	۳	۵۰	۱۳
تہو و تہو و تہو و تہو	۲	۵۲	۱۴
تہو و تہو و تہو و تہو	۳	۵۵	۱۵
تہو و تہو و تہو و تہو	۱۰	۵۵	۱۶
تہو و تہو و تہو و تہو	۳	۵۹	۱۷
تہو و تہو و تہو و تہو	۱۲	۵۹	۱۸
تہو و تہو و تہو و تہو	۱۲	۶۵	۱۹
تہو و تہو و تہو و تہو	۱۳	۶۶	۲۰
تہو و تہو و تہو و تہو	۱۳	۶۸	۲۱
تہو و تہو و تہو و تہو	۵	۸۰	۲۲

موضوع	سطر	شماره صفحه	شماره ردیف
سجع متوازی	۱۰	۷۲	۲۳
تقدیم فعل بر مفعول بجهت حصر مقصود و تأکید معنی	۱۵	۷۲	۲۴
تکرار فعل	۷	۷۳	۲۵
فعل وصفی (نه در حال خبری بخلاف «است» که ماضی نقلی نامند)	۱۳	۷۳	۲۶
تکرار فعل چهار بار	۲	۸۴	۲۷
جمله را بقرینه حذف کرده و بجای آن جمله لفظ «هم» نشانده	۱۰	۷۶	۲۸
تکرار فعل	۸	۱۱۲	۲۹
استعمال فعل وصفی	۱۳	۱۱۷	۳۰
تکرار فعل	۸	۱۱۸	۳۱
«آمده‌مانی» صیغه اسم‌رار در قدیم بجای «می‌آمدید»	۱۴	۱۲۶	۳۲
استعمال «را» در مورد زمان	۵	۱۲۸	۳۳



ابن السکیت، تع: ۴۰۱  
 ابن سینا، رک: ابوعلی سینا  
 ابن طبرزد، تع: ۲۹۲ ح  
 ابن عبادى، مت: ۲۲؛ تع: ۳۲  
 ابن عدیم، تع: ۲۹۲ ح  
 ابن عمید، تع: ۳۰، ۳۴، ۳۸۵،  
 ۳۸۶  
 ابن عنین، تع: ۶۰ ح  
 ابن قتیبه، تع: ۲۹۲، ۲۷۷ ح  
 ابن القف، رک: یعقوب بن اسحق  
 ابن کاکویه، تع: ۴۴۳  
 ابن کثیر، تع: ۴۷۰  
 ابن المستظهر، رک: مسترشد  
 ابن مقله، تع: ۲۰  
 ابن مندویه اصفهانی، مت: ۱۱۲؛  
 تع: ۴۰۴، ۴۰۵  
 ابن الندیم، تع: ۸۰، ۲۱۹،  
 ۳۵۸، ۳۷۶، ۳۷۸، ۳۸۴،  
 ۳۸۵، ۳۸۷، ۴۰۳، ۴۰۶،  
 ۴۰۷ ح، ۴۱۸، ۴۱۹  
 ابن النسابة العلوی، مت: ۲۲؛  
 تع: ۳۲  
 ابن نفیس، تع: ۳۹۸، ۳۹۹  
 ابن یوسف شیرازی، د: ۴۱  
 ابو ابراهیم اسماعیل بن غص، رک:  
 اسماعیل بن غص  
 ابو ابراهیم اسماعیل مستملی بخاری،  
 اسماعیل مستملی بخاری  
 ابو ابراهیم منتصر سامانی،  
 رک، منتصر سامانی  
 ابو احمد دهستانی، تع: ۲۵  
 ابو احمد محمد بن محمود (غز نوی)،  
 رک: محمد بن محمود (غز نوی)

ابراهیم مصری، تع: ۳۹۹  
 اب اويس شیخو، تع: ۴۵۰  
 ابن الاثیر، مت: ۲۵؛ تع: ۲۱، ۴،  
 ح، ۲۲، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۳۲، ۳۷، ۳۸،  
 ۳۹، ۴۰، ۴۲، ۵۸، ۶۱، ۶۷، ۶۹،  
 ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۴۳، ۱۸۰، ۱۸۱،  
 ۱۸۳، ۱۸۴، ۲۲۷، ۲۲۹، ح، ۲۳۰،  
 ۲۳۱، ۳۰۴، ۳۱۶، ۳۶۴، ۳۶۶، ۳۶۷،  
 ۳۷۳، ۳۷۴، ۳۷۷، ح، ۴۱۲، ح، ۴۳۴،  
 ۴۳۵ ح، ۴۵۸، ۴۷۰  
 ابن ابی اصیبه، تع: ۲۷۶، ح، ۳۷۶،  
 ۳۷۸، ۳۸۶، ۳۸۷، ۳۹۱، ۳۹۲،  
 ۴۰۵، ۴۰۶، ح، ۴۰۸، ۴۱۲، ح، ۴۱۴،  
 ح، ۴۱۷، ۴۱۸، ح، ۴۲۶، ۴۳۳، ح،  
 ۴۳۴، ح، ۴۳۶، ح، ۴۴۰، ۴۴۵، ح، ۴۴۷،  
 ۴۵۳، ۴۵۴  
 ابن ابی بکر محمد بن المظفر بن  
 محتاج الصفهانی، مت: ۲۷، ح، رک: احمد  
 ابن محمد چغانی  
 ابن اسفندیار، د: ۶؛ مت: ۷۵، ح،  
 ۷۶، ح، ۷۷، ح، ۷۸، ح، ۷۹، ح، ۸۰، ح، ۸۱،  
 ح، ۸۲، ح، ۸۳؛ تع: ۲۰، ۳۸، ۲۳۴،  
 ۲۴۴، ۴۰۰ ح  
 ابن حوقل، تع: ۲۲۴ ح  
 ابن خلدون، مت: ۴۷؛ تع: ۳۷، ۳۸،  
 ۶۷، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۴،  
 ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۷۱  
 ابن خلکان، تع: ۴۵، ۴۷، ۴۸، ۵۱،  
 ۵۹، ۶۰، ح، ۷۳، ۲۵۸، ۲۷۷، ۲۷۸،  
 ۳۹۱، ۳۹۲، ۴۳۴، ح، ۴۳۵ ح  
 ابن خمار، تع: ۳۹۱  
 ابن ربن طبری، تع: ۴۳۸



ابوالحسن الفزالی ، تع : ۳۰۸  
 ابوالحسن کسایی ، رك : كسای  
 ابوالحسن محمد بن ابراهیم بن  
 سیمجور ، رك : محمد بن ابراهیم بن  
 سیمجور  
 ابوالحسن محمد بن اسماعیل لامعی  
 جرجانی دهستانی ، رك : لامعی جرجانی  
 دهستانی  
 ابوالحسنین ، تع : ۳۸  
 ابوالحسن سہیلی ، مت : ۱۲۰ ؛  
 مع : ۴۱۲ ، ۴۱۵  
 ابو حفص عمر بن ابی خلیفۃ العبدی ،  
 رك : عمر بن ابی خلیفۃ العبدی  
 ابو حفص عمر بن شاہین ، رك :  
 عمر بن شاہین  
 ابو حفص عمر بن عبدالعزیز بن احمد ،  
 رك : ابن طبرزد  
 ابو حفص عمر بن عبدالعزیز بن  
 احمد ، رك : ابن عدیم  
 ابو حنیفۃ اسكاف ، مت : ۴۴ ؛ تع :  
 ۱۰۸ ، ۱۰۹ ، ۱۱۰ ، ۱۱۱ ، ۱۱۲ ،  
 ۱۱۳ ، ۱۱۹ ، ۲۲۵  
 ابو حنین توحیدی ، تع : ۴۹  
 ابوالخیر خمار ، د : ۴۸ ، ۴۹ ؛  
 مت : ۱۱۸ ، ۱۱۹ ؛ تع : ۴۱۷ ، ۴۱۸ ،  
 ۴۱۹  
 ابو دلف ، د : ۵۶ ؛ مت : ۷۷ ،  
 ۷۸  
 اورجا احمد بن عبدالصمد عابدی ،  
 رك : احمد بن عبدالصمد عابدی  
 ابورضی بن عبدالسلام النیسابوری ،  
 مت : ۱۵

ابوالحسن اشعری تع : ۴۵۶  
 ابوالحسن باخرزی ، تع : ۲۰۸  
 ابوالحسن بہمنیار بن مرزبان ،  
 رك : بہمنیار بن مرزبان  
 ابوالحسن حسام الدین علی ، رك :  
 حسام الدین علی  
 ابوالحسن السرخسی ، رك : علی  
 بہرامی سرخسی  
 ابوالحسن سہیلی ، رك : احمد بن  
 محمد السہیلی  
 ابوالحسن شہید بن حسین بلخی ،  
 رك : شہید بلخی  
 ابوالحسن طلحہ ، تع : ۱۴۷  
 ابوالحسن عتبی ، رك : احمد بن  
 حسین عتبی  
 ابوالحسن علی ، رك : سماء الدولہ  
 ابوالحسن علی بن حواوغ الفرخی  
 السجزی ، رك : فرخی  
 ابوالحسن عقی بن حمزہ بن عبداللہ بن  
 بہمن بن فیروز نحوی ، رك : علی بن  
 حمزہ بن عبداللہ بن بہمن بن فیروز نحوی  
 ابوالحسن عقی بن زید بن محمد لاوسی  
 الانصاری المعروف بابن عسق ، رك :  
 علی بن زید البہمنی  
 ابوالحسن عقی بن محتاج الکشانی ،  
 رك : عقی بن محتاج الکشانی  
 ابوالحسن علی بن محمد الیزدادی ،  
 رك : علی بن محمد الیزدادی  
 ابوالحسن عقی بن مسعود بن الحسن ،  
 رك : علی بن مسعود بن الحسن  
 ابوالحسن علی لوگری ، مت : ۵۵ ح

ابوریحان بیرونی، ص: ۸، ۸۰، ۸۱،  
 ۴۹، ۶۳، مت: ۸۷، ۸۹، ۹۰، ج:  
 ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۱۱۸، ۱۱۹، ج:  
 ۶، ۳۵، ۴۳، ۱۲۲، ج: ۱۲۷،  
 ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۳،  
 ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۶۵، ۲۶۷،  
 ۲۷۳، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۵،  
 ۲۸۶، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۱۱، ج:  
 ۳۷۹، ۳۸۷، ۳۹۳، ۴۰۲، ۴۱۲، ج:  
 ۴۱۳، ۴۱۴، ۴۱۹، ۴۲۰، ۴۲۱،  
 ۴۳۳، ۴۴۴

ابوزرائعہ ہمیری کورگی، ج:  
 ۱۵۹

ابوزکار بیست پوری، ج:  
 ابوزکریا بھوی بھوی احمد بن محمد بن  
 سامانی، رک: بھوی بن احمد بن محمد بن  
 سامانی

ابوزریسی غیب اللہ عراقی  
 انکسبی، رک: زریسی غیب اللہ عراقی  
 انکسبی

ابوزریسی، ج:  
 ابوزریسی بن علی غیب اللہ عراقی  
 رک: ابوزریسی

ابوسعد جرجی، ص: ۱۰۰، ج:  
 ۳۶۹، ۳۶۵

ابوسعد محمد بن منصور، ص:  
 ابن منصور

ابوسعد محمد بن منصور، ص:  
 ابوسعد بن بکر، ص:  
 ابوسعد بن بکر، ص:

ابوسعد بن ابوالخیر، ص:

تبع: ۴۰۰

ابوسعد ابوالخیر، ج:  
 ابوسعد احمد بن محمد بن سراق، رک:

احمد بن محمد بن سراق

ابوسعد بن ابوالخیر، ص:  
 سعادت

ابوسعد بن، ج:  
 ۴۰۲

ابوسعد بن ابوالخیر، ص:

ابوسعد بن ابوالخیر، ص:

ابوسعد بن ابوالخیر، ص:

ابوسعد بن ابوالخیر، ص:

ابوسعد بن ابوالخیر، ص:

ابوسعد بن ابوالخیر، ص:

ابوسعد بن ابوالخیر، ص:

ابوسعد بن ابوالخیر، ص:

ابوسعد بن ابوالخیر، ص:

ابوسعد بن ابوالخیر، ص:

ابوسعد بن ابوالخیر، ص:

ابوسعد بن ابوالخیر، ص:

ابوسعد بن ابوالخیر، ص:

ابوسعد بن ابوالخیر، ص:

ابوسعد بن ابوالخیر، ص:

ابوسعد بن ابوالخیر، ص:

ابوسعد بن ابوالخیر، ص:

ابوسعد بن ابوالخیر، ص:

ابوسعد بن ابوالخیر، ص:

ابوسعد بن ابوالخیر، ص:

ابوسعد بن ابوالخیر، ص:

ابوسعد بن ابوالخیر، ص:

ابوسعد بن ابوالخیر، ص:

ابوسعد بن ابوالخیر، ص:

ابوسعد بن ابوالخیر، ص:

رك: منصور بن نوح سامانی

ابوالعباس، تم: ۴۰۲

ابوالعباس احمد بن عبدالمؤمن الشریسی،

رك: احمد بن عبدالمؤمن الشریسی

ابوالعباس چغانی، تم: ۳۳

ابوالعباس خوارزمشاه، رك: مأمون

ابن محمد خوارزمشاه

ابوالعباس ربینجینی، مت: ۴۴؛ تم:

۷۸، ۷۹ ح

ابوالعباس الفضل بن حاتم النیریزی،

رك: فضل بن حاتم نیرزی

ابوالعباس الفضل بن العباس الربینجینی

رك: ابوالعباس ربینجینی

ابوالعباس فضل بن محمد بن مظفر

محتاج، رك: فضل بن محمد بن مظفر

محتاج

ابوالعباس مأمون خوارزمشاه، رك:

مأمون بن محمد خوارزمشاه

ابوعبدالرحمن محمد سدی، تم:

۴۵۷، ۴۷۴

ابوعبدالله بریدی، تم: ۲۴۰

ابوعبدالله جعفر بن محمد رودکی،

رك: رودکی

ابوعبدالله حبیبی، ۴۶۹

ابوعبدالله حسین بن ابوالقاسم عمی

مطوعی، رك: حسین بن ابوالقاسم عمی

مطوعی

ابوعبدالله حسین بن علی بن میکان،

رك: حسین بن علی بن میکان

ابوعبدالله خوارزمشاه، تم: ۴۱۲

ابوعبدالله قرشی، مت: ۶۹؛ تم:

۲۱۶

ابوعبدالله کله، تم: ۳۴

ابوعبدالله محمد بن احمد بن محمد

ابن عراق، رك: محمد بن احمد بن محمد

ابن عراق .

ابوعبدالله محمد بن صالح نوابیحی

مرری، رك: محمد بن صالح نوابیحی

مرری

ابوعبدالله مكرم بن علاء، رك:

مكرم بن علاء .

ابوعبید عبد الواحد محمد الفقیه

جوزجانی، رك: عبد الواحد جوزجانی

ابوالعلاء ششتری، تم: ۷۹

ابوالعلاء معری، تم: ۳۰۳

ابوعلی بن محتاج الکشانی، تم:

۳۳، ۳۵، ۳۷

ابوعلی احمد بن محتاج چغانی

(صفغانی)، رك: احمد بن محتاج چغانی

ابوعی احمد بن محمد چغانی،

رك: احمد بن محمد چغانی

ابوعی احمد بن محمد بن المظفر،

رك: احمد بن محمد بن مظفر بن محتاج

ابوعلی بدعی، تم: ۲۳، ۲۴،

۴۶۹

ابوعلی چغانی، رك: احمد بن

محمد چغانی، رك: احمد بن محتاج چغانی

ابوعی الحسین بن احمد بن محمد

السلامی البیهقی، رك: سلامی

ابوعی الحسین بن الحسین، مت:

۵، ۴۶، ۱۳۲

(تعلیقات چهارمقاله ۶۸)





ابوالقاسم کویانی ، تع : ۲۵ ،  
 ۴۲۳ ، ۲۶  
 ابوالقاسم گرگانی ، تع ، ۲۴۵ ،  
 ۲۴۶  
 ابوالقاسم مقانعی ، تع : ۳۸۰ ،  
 ۳۸۱  
 ابوقدامه ، مت : ۲۲ ح  
 ابوالکالیجار گرشاسف بن علی بن  
 فرامرزیں علاءالدوله ، تع : ۳۶۷ ،  
 ۳۶۸ ، ۴۴۰ ، ۴۴۳ ، ۴۴۴  
 ابوالیب ، مت : ۲۸ ح  
 ابوالمل بخاری ، مت : ۴۴ ؛  
 تع : ۷۹ ، ۸۴  
 ابوالمجد مجنود بن آدم سنایی ،  
 رک سنایی  
 ابوالمحاسن محمد بن فضل الله بن  
 محمد ، رک : سید الروساء  
 ابومسلم سروشیری ، تع : ۱۹۷  
 ابوالمظفر اسفزاری ، رک :  
 مظفر بن اسماعیل اسفزاری  
 ابوالمظفر تکش ، تع : ۲۷۰  
 ابوالمظفر چغانی ، مت : ۵۸  
 ابوالمظفر طهر بن فضل ، رک :  
 طاهر بن فضل  
 ابوالمظفر طهیر الدوله رضی اللہ عنہ  
 ابراهیم بن مسعود بن محمود ، رک :  
 ابراهیم بن مسعود  
 ابوالمظفر عبداللہ بن احمد بن  
 محمد بن مظفر بن محاج ، رک : عبداللہ  
 بن احمد بن مظفر بن محتاج

۲۵۲ ، ۲۵۵ ، ۴۱۳ ، ۴۱۹  
 ابوالفضل رشیدالدین میبیدی ، رک :  
 رشیدالدین میبیدی  
 ابوالفضل عبیدالله بن احمد میکالی ،  
 رک : عبیدالله بن احمد میکالی  
 ابوالفوارس قنار زری ، تع : ۲۲۰ ، ۲۲۱ ،  
 ۲۲۲  
 ابوالقاسم بن آخوند ملا محمد ، د : ۸۰  
 ابوالقاسم احمد بن محمد القوبانی  
 الاصفہانی ، رک : احمد قوبانی  
 ابوالقاسم اسکافی ، رک : اسکافی  
 ابوالقاسم اسماعیل بن احمد السجری ،  
 رک : اسماعیل بن احمد سجری  
 ابوالقاسم اسمعیل بن عبدالعزیز القانی ،  
 رک : صاحب بن عباد  
 ابوالقاسم جوینی ، تع : ۲۵ ، ۲۶  
 ابوالقاسم حسن بن احمد عنصری ،  
 رک : عنصری  
 ابوالقاسم خراسی ، تع : ۱۲۳  
 ابوالقاسم داودی ، مت : ۹۶ ، ۹۷ ، ۹۸  
 ابوالقاسم رفیعی ، مت : ۴۵ ؛ تع :  
 ۱۴۹  
 ابوالقاسم زریں دین ، محمد قمری جرجانی ،  
 رک : زیاد بن محمد قمری جرجانی  
 ابوالقاسم علی بن محمد بن ابراهیم  
 ابن سیمجور ، رک : سیم بن محمد بن  
 ابراهیم بن سیمجور  
 ابوالقاسم علی بن محمد الاسفہانی -  
 النیسابوری ، رک : ابوالقاسم اسفہانی  
 ابوالقاسم فردوسی ، رک : فردوسی  
 ابوالقاسم فائز مقام ، د : ۵ ، ۷۵



- ۴۲۰ ح احمد بن اسماعیل سامانی ، تع :  
 ۳۷۷ ، ۸۳ ، ۲۷  
 احمد اصبهانی (اصفهانی) ، تع : ۲۹ ح  
 احمد بدیهی ، مت : ۶۹  
 احمد بهمنیار ، رک بهمنیار  
 احمد جمال ، د : ۸۲  
 احمد چغانی ، رک : احمد بن محمد  
 ابن مظفر بن محتاج  
 احمد بن حامد کرمانی ، تع : ۸۷ ح  
 احمد حسن صاحب سواتی ، د : ۸۱ ،  
 ۸۳  
 احمد حسن کاتب ، تع : ۲۳۶ و رک :  
 احمد بن حسن میمندی  
 احمد بن حسن میمندی ، د : ۴۵ ،  
 ۴۶ ؛ مت : ۲۲ ، ۳۰ ، ۷۸ ، ۸۲ ح ،  
 ۹۳ ؛ تع : ۲۵ ، ۲۴۵ و رک : احمد  
 حسن کاتب  
 احمد بن حسین عتبی ، تع : ۹۴  
 احمد بن حسین بن علی کاتب ، تع :  
 ح ۳۶۸  
 احمد خان ، تع : ۱۷۱  
 احمد خلف ، د : ۷۰ ح ، مت : ۴۴ ؛  
 تع : ۱۲۷  
 احمد الدین لهوری ، تع : ۳۹۹  
 احمد بن سهل ، تع : ۱۷۸  
 احمد سهیلی ، تع : ۴۷۳  
 احمد بن عبدالله ، مت : ۴۲ ، ۴۳  
 احمد بن عبدالله خجستانانی ، تع : ۶۹  
 احمد بن عبدالجلیل سجزی ، مت :  
 ۸۹ ، ۱۱۸ ؛ تع : ۲۵۸ ، ۲۵۹ ، ۲۶۰ ،  
 ۲۶۱
- احمد بن عبدالرحمن اصفهانی ، رک :  
 ابن مندویه  
 احمد بن عبدالصمد العابدی ، د :  
 ۱۳ ؛ مت : ۵۳ ؛ تع : ۱۵۹  
 احمد بن عبدالعزیز بن مازہ ، مت :  
 ۳۸ ؛ تع : ۶۱ ، ۶۳  
 احمد بن عبدالؤمن الشریشی ، تع :  
 ۲۱  
 احمد بن عضدالدوله ، تع : ۴۳۶ ح ،  
 ۴۳۷ ح  
 احمد بن عمر بن علی نظامی  
 سمرقندی ، رک : نظامی عروضی  
 احمد بن فضل بن محمود کاشی ،  
 تع : ۱۳۷ ، ۱۴۶ ، ۱۴۷  
 احمد بن محتاج چغانی ، د : ۱۵ ،  
 ۱۶ ؛ تع : ۴۲ ، ۴۳ ، ۴۴  
 احمد بن محمد ایزدیار ، تع : ۲۰۱  
 احمد بن محمد چغانی ، تع : ۳۸ ،  
 ۳۹  
 احمد بن محمد سهل ، د : ۴۸ ؛ تع :  
 ۱۷۸  
 احمد بن محمد سهیلی ، د : ۵۰ ؛  
 مت : ۱۱۸ ؛ تع : ۴۰۵ ، ۴۱۴  
 احمد بن محمد طبرسی ، تع : ۴۴۰  
 احمد بن محمد بن عراق ، تع : ۴۲۱  
 احمد بن محمد بن مظفر بن محتاج ،  
 تع : ۷۲ ، ۱۷۸ ، ۱۸۰ ، ۱۸۱ ، ۱۸۲ ، ۱۸۳ ،  
 ۱۸۴ ، ۱۸۵ ، ۱۸۶ ، ۱۸۷  
 احمد بن محمد منشوری سمرقندی ،  
 رک : منشوری سمرقندی  
 احمد بن منوچهر شست کله ، تع :  
 ح ۲۰۳

احمد بن مؤید نسفی سمرقندی ،  
 رك: شہابی  
 احمد بن نصر اللہ تنوی سندی ،  
 تع : ۲۲۵  
 احمد علی خان کرمانی ، تع : ۸۷ ح  
 احمد غفاری ، د : ۷، ۸ ح ؛ تع : ۲ ح ؛  
 ۵۷ ح ، ۶۵، ۱۳۸، ۲۳۰، ۴۱۴  
 احمد فرج ، مت : ۱۱۰  
 اخوینی ، رك : ابو بکر اخوینی  
 ادمند گس ، تع : ۳۳۵، ۳۵۰  
 ادموند دولاك ، تع : ۳۶۳، ۳۶۴  
 ادوارد براون ، رك : براون  
 ادوارد زاخانو ، رك : زاخانو  
 ادوارد فیتز جرالڈ ، رك : فیتز  
 جرالڈ  
 ادوارد کاول ، رك : کاول  
 ادوارد ہرن آلن ، تع : ۳۵۰، ۳۵۱  
 ادیب اسماعیل ، رك : اسماعیل  
 ادیب پشاوری ، مت : ۲۶ ح ، تع :  
 ۲۴ ح ، ۴۰ ح ، ۷۰ ح ، ۸۴ ح ، ۹۹ ح ، ۱۰۰ ح  
 اربنت ، تع : ۷۷، ۳۴۷  
 ارسطاطالیس ، رك : ارسطو  
 ارسطو ، مت : ۱۱۱، ۱۱۸، ۱۲۶ ؛  
 تع : ۴۰۲، ۴۱۷، ۴۴۸  
 ارسلان ( خان ) بن سلیمان بن  
 داود بن فراح بن ابراہیم طغاج خان  
 ابن ایڈک خان نصر بن عمی بن موسی بن  
 سنق ، رك : ارسلان ( خان ) محمد ، مت :  
 الدولہ محمد  
 ارسلان شاہ ، تع : ۲۲۶  
 ارسلان بن مغول بن محمد بن

ملکشاه ، تع : ۱۴۹  
 ارسلان بن کرمانشاہ بن قاورد ،  
 تع : ۱۲۸  
 ارسلان بن مسعود بن ابراہیم ، تع :  
 ۱۲۰، ۱۲۱ ح ، ۱۲۷  
 ارسلان ( خان ) محمد بن سلیمان  
 ابن داود ، تع : ۱۲۸، ۲۸۳ و رك .  
 علاء الدولہ محمد  
 ارشمندس ، تع : ۳۰۱، ۳۶۷ ،  
 ۳۶۹، ۳۷۰  
 ارست رنان ، رك : رنان  
 ازرقی ، د : ۵ ، مت : ۶۹، ۷۰، ۷۱ ،  
 ۱۸۰ تع : ۱۹۳، ۲۱۳، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۷ ،  
 ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۲، ۲۲۳  
 اسورت ، تع : ۴۰۶ ح  
 اسحاق بن صالح ، تع : ۲۷۵  
 اسحاق خان ، تع : ۴۰۰  
 اسحاق قرامی ، مت : ۸۳ ،  
 ۲۴۶  
 اسحاق شمس ، مت : ۹۱  
 اسحاق یوکی ، مت : ۸۲  
 اسحاق بن شمس زکی ، مت : ۸۱  
 اسحاق بن یوسف ، مت : ۳۰ ،  
 ۳۳ ح ، ۷۵، ۱۰۴ ، ۱۰۶ ، ۱۰۷ ،  
 ۳۸۱، ۳۸۲  
 اسحاق زکی ، مت : ۸۱  
 اسحاق بن یوسف ، مت : ۳۰ ،  
 ۳۳ ح ، ۷۵، ۱۰۴ ، ۱۰۶ ، ۱۰۷ ،  
 ۳۸۱، ۳۸۲

اسکندر ، تع: ۶۶، ۴۲۱  
 اسماعیل (ادیب) ، د: ۸ ؛ مت :  
 ۱۲۸، ۱۲۹ ؛ تع: ۱۸، ۱۹  
 اسماعیل بن احمد سامانی ، تع:  
 ۲۳، ۲۴، ۳۷، ۷۶، ۱۵۵، ۴۱۰، ۴۶۹  
 اسماعیل بن احمد شجری ، تع؛  
 ح ۸۶  
 اسماعیل بن حسن بن احمد بن  
 محمد حسین جرجانی ، رك : اسماعیل  
 جرجانی  
 اسماعیل بن عباد رازی ، رك :  
 صاحب بن عباد  
 اسماعیل بن عبدالله بن محمد بن  
 عبده ، تع: ۲۹  
 اسماعیل جرجانی ، تع: ۳۸۴، ۴۰۰،  
 ۴۰۶، ۴۲۸، ۴۳۷  
 اسماعیل رشیدی ، مت: ۵۰ ح ،  
 ورك: رشیدی  
 اسماعیل بن غصن ، تع : ۲۰۸ ،  
 ۲۰۹  
 اسماعیل مستملی بخازی ، تع :  
 ۳۷۹  
 اسماعیل ورق ، مت : ۸۰  
 اشپولر ، تع : ۷۸  
 اشعث بن قیس ، د: ۱۸ ؛ تع: ۲۷۴  
 اصیل الدین عبدالله حسینی دشتکی  
 شیرازی ، رك : عبدالله حسینی دشتکی  
 شیرازی  
 اعاجب بن معالج ، تع: ۳۹۹  
 اعتصام الملك ، د : ۲۹ ح  
 افتخار جهان ، تع : ۶۳

افراسیاب ، مت: ۸۲  
 افشار (ایرج) ، تع: ۲۷۱ ح  
 افضل بن حمید احمد فریسی البانی -  
 پتی: ۴۷۵  
 افضل الدین کاشانی ، تع: ۳۵۳ ح  
 اقبال آشتیانی (عباس) ، د: ۳۱  
 ح ، ۴۰ ح ، ۴۱ ح ؛ مت : ۳۴ ح ، ۳۵  
 ح ، ۳۸ ح ، ۵۰ ح ، ۷۵ ح ، ۷۶ ح ، ۷۸  
 ح ، ۷۹ ح ، ۸۰ ح ، ۸۱ ح ، ۸۳ ح ؛ تع: ۱،  
 ۲، ۳، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۱ ح ، ۳۳ ح ،  
 ۳۵ ح ، ۴۶ ح ، ۵۷ ح ، ۷۲ ح ، ۷۳ ح ، ۷۸ ح ، ۸۲  
 ح ، ۸۵ ح ، ۸۸ ، ۹۰ ح ، ۱۰۱ ، ۱۰۲ ،  
 ۱۰۳ ، ۱۰۵ ، ۱۱۳ ، ۱۲۸ ح ، ۱۳۲ ح ،  
 ۱۳۳ ، ۱۳۶ ، ۱۳۷ ، ۱۴۴ ، ۱۴۵ ، ۱۴۷ ،  
 ۱۴۸ ، ۱۶۱ ، ۱۶۴ ، ۱۶۵ ، ۱۷۳ ح ،  
 ۱۷۷ ح ، ۱۸۷ ح ، ۱۹۵ ، ۲۰۲ ، ۲۰۵ ، ۲۰۶ ،  
 ۲۱۳ ح ، ۲۳۷ ، ۲۴۴ ح ، ۲۹۲ ح ،  
 ۳۵۹ ، ۴۶۷ ، ۴۷۲  
 اقلیدس ، مت : ۷۷ ؛ تع : ۲۵۷ ،  
 ۳۷۱  
 اکبر شاههندی : ۳۲۵  
 اکمل الدین نخجونی ، تع: ۳۹۸  
 البازسلان ، مت: ۶۷ ؛ تع: ۲۵، ۱۹۶ ،  
 ۱۹۷ ، ۲۰۸ ، ۲۱۸ ح ، ۳۱۹ ح ،  
 ۴۵۵  
 البغازی ، تع : ۲۲۸  
 البتگین ، د: ۱۵۰ ، ۷۰ ، ۷۶ ؛ مت:  
 ۲۳  
 البنون خان ، تع: ۱۳ ، ۱۴ ، ۱۵  
 الفینستن ، تع : ۳۴۰

اسکندر ، تع: ۶۶، ۴۲۱  
 اسماعیل (ادیب) ، د: ۸ ؛ مت :  
 ۱۲۸، ۱۲۹ ؛ تع: ۱۸، ۱۹  
 اسماعیل بن احمد سامانی ، تع:  
 ۲۳، ۲۴، ۳۷، ۷۶، ۱۵۵، ۴۱۰، ۴۶۹  
 اسماعیل بن احمد شجری ، تع؛  
 ح ۸۶  
 اسماعیل بن حسن بن احمد بن  
 محمد حسین جرجانی ، رك : اسماعیل  
 جرجانی  
 اسماعیل بن عباد رازی ، رك :  
 صاحب بن عباد  
 اسماعیل بن عبدالله بن محمد بن  
 عبده ، تع: ۲۹  
 اسماعیل جرجانی ، تع: ۳۸۴، ۴۰۰،  
 ۴۰۶، ۴۲۸، ۴۳۷  
 اسماعیل رشیدی ، مت: ۵۰ ح ،  
 ورك: رشیدی  
 اسماعیل بن غصن ، تع : ۲۰۸ ،  
 ۲۰۹  
 اسماعیل مستملی بخازی ، تع :  
 ۳۷۹  
 اسماعیل ورق ، مت : ۸۰  
 اشپولر ، تع : ۷۸  
 اشعث بن قیس ، د: ۱۸ ؛ تع: ۲۷۴  
 اصیل الدین عبدالله حسینی دشتکی  
 شیرازی ، رك : عبدالله حسینی دشتکی  
 شیرازی  
 اعاجب بن معالج ، تع: ۳۹۹  
 اعتصام الملك ، د : ۲۹ ح  
 افتخار جهان ، تع : ۶۳

الیاس بن اسحاق بن احمد بن اسد ،  
۱۷۹ ، ۱۸۰

المسارشد بالله ، رکن : مسرشد بالله  
المستظهر بالله ، رکن : مستظیر بالله  
ام فروه ، تع : ۲۷۴

اعمامی ، مت : ۲۲

ام الفضل ، تع : ۵۱۲

امرو القیس کنیدی ، مت : ۲۶

امیرا شاه بن قیرو بن جعفری بیت  
ابن میکائیل بن سنجوق ، تع : ۲۱۶ ، ۲۱۷ ، ۲۱۸  
۲۱۸

امیر المؤمنین ، رکن : علی بن ابی طالب

امیر بیدبسی ، مت : ۳۷ ، تع : ۵۹

امیر جده ، مت : ۲۸

امیر دد ، مت : ۹۶ ، ۹۸

امیر شهاب الدوله مسعود ، رکن :

مسعود

امیر شهاب الدین قمشه ، رکن :

رکن : قمشه ، اب غدیری

امیر طوق شاه ، رکن : طوق شاه

البارسلانی

امیر غریب مرزوق ، رکن : غریب مرزوق

امیر عمیر ، مت : ۵۴

امیر غوری ، رکن : غوری

امین ( امیر ) ، تع : ۵۰۸

امین احمد غوری ، مت : ۲۱ ، ۲۲ ، ۲۳

تع : ۱۱۵ ، ۲۱۶

امیر غوری ، رکن : غوری

امیر غوری ، رکن : غوری

امیر غوری ، رکن : غوری

امیر غوری ، رکن : غوری

امیر غوری ، رکن : غوری

اولجا مو ، تع : ۶۵

اویس (شاه) ، مت : ۴۲ ، ۴۴

اویس ، مت : ۷۱ ، ۷۲ ، مت : ۱۵۵

تع : ۱۷۵ ، ۱۷۶ ، ۲۷۲

اویس ، مت : ۳۶۱

اویس ، مت : ۱۶۳

اویس ، مت : ۳۴۰

اویس ، مت : ۲۸ ، ۲۹ ، ۳۰ ، ۳۱

۲۲۹ ، ۶۸

اویس ، مت : ۴۱

اویس ، مت : ۵۹

اویس ، مت : ۲۷۴ ، ۲۷۵

۳۱

امیر غوری ، مت : ۲۱۵ ، ۲۱۶

۴۵۸

امیر غوری ، مت : ۵۵

امیر غوری ، مت : ۳۳ ، ۳۴

۷۳ ، ۱۳۹ ، ۱۴۰

امیر غوری ، مت : ۳۳

امیر غوری ، مت : ۳۳

امیر غوری ، مت : ۳۳

امیر غوری ، مت : ۳۳

امیر غوری ، مت : ۳۳

امیر غوری ، مت : ۳۳

امیر غوری ، مت : ۳۳

امیر غوری ، مت : ۳۳

امیر غوری ، مت : ۳۳

امیر غوری ، مت : ۳۳

۱۱۲ ، ۵۰۶ ، ۵۰۷ ، ۵۰۸

۶۶: تع: ۱۴۴، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷،  
 ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۳،  
 ۲۰۵، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۲،  
 بروکلن، تع: ۲۱، ح: ۲۵۹،  
 ۲۶۱، ح: ۲۷۰، ۳۲۶، ۳۷۶، ح:  
 ۳۸۵، ح: ۳۹۱، ۳۹۳، ح: ۴۰۰،  
 ۴۴۰، ح: ۴۴۴، ح: ۴۴۵، ح: ۴۴۷،  
 ۴۵۸  
 بزرجمهر، تع: ۳۷۹  
 بزرجمهر قاینی، مت: ۴۴؛ تع:  
 ۱۰۴  
 بشاره زلزول، تع: ۳۷۵  
 بشر بن علی النصرانی، تع: ۳۹۱  
 بصیر بن عاصم المیشی، تع: ۴۰۲  
 بطلمیوس، د: ۴۸؛ تع: ۲۵۷،  
 ۲۸۳، ۲۸۸، ۲۹۰، ح:  
 بغراجق، تع: ۴۱  
 بغراخان، د: ۱۷؛ مت: ۴۰،  
 ۴۱؛ تع: ۲۶، ۲۸، ۳۹، ۴۰،  
 ۶۷، ۶۸  
 بقراط، مت: ۱۰۹، ۱۱۰؛ تع:  
 ۳۷۵، ۳۷۶  
 بکتوزون، تع: ۴۱، ۴۲  
 بکر بن مالک، تع: ۱۸۴، ۱۸۵  
 بلاذری، تع: ۴۰۷  
 بلعمی، مت: ۲۲؛ تع: ۲۳، ۲۴  
 بلوشه، تع: ۱۵، ۱۶، ح: ۲۳۱  
 بنجامین، تع: ۳۴۷

(تعلیقات چهارمقاله ۶۹)

بدرالدین جاجرمی، تع: ۸۳  
 بدیع الزمان فروزانفر، رک:  
 فروزانفر  
 بدیع الزمان همدانی، تع: ۲۱،  
 ۸۶، ح: ۱۷۷  
 برامکه، د: ۵۹  
 براون (ادوارد)، د: ۴، ح: ۱۹،  
 ح: ۲۰، ح: ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۷،  
 ح: ۳۹، ح: ۶۰، ح: ۷۷، ۸۳، ۸۴،  
 ۸۷؛ مت: ۳۱، ح: ۵۰، ح: ۶۳، ح:  
 ۶۷، ح: ۹۵، ح: ۱۳۳، ح: ۱؛  
 ح: ۳، ۷، ۱۷، ۲۰، ۴۵، ح: ۴۶،  
 ۵۴، ۵۹، ح: ۷۰، ۷۴، ۹۹، ۱۱۵،  
 ح: ۱۲۳، ح: ۱۲۷، ح: ۲۰۴،  
 ۲۷۱، ۲۷۲، ح: ۲۷۸، ح: ۲۷۹،  
 ح: ۲۸۵، ۲۹۴، ح: ۳۱۴، ۳۵۲،  
 ۳۷۳، ۳۸۸، ح: ۴۰۰، ۴۱۸،  
 ۴۳۸، ۴۵۴، ح: ۴۶۱  
 برتن (ریچارد)، تع: ۳۴۲  
 برزین، تع: ۱۴، ۱۵، ۱۶  
 برکیارق بن ملکشاه، تع: ۱۱۶،  
 ۱۱۷، ۲۱۳، ح: ۳۷۱، ح: ۳۷۳  
 بروخیم، د: ۱۳؛ مت: ۷۸، ح:  
 برهان الدین عبدالعزیز بن مازة  
 بخاری، رک: محمد بن احمد بن  
 عبدالعزیز بن مازة بخاری  
 برهان الدین نفیس بن عوض بن  
 حکیم کرمانی، رک: نفیس بن عوض  
 ابن حکیم کرمانی  
 برهانی نیشابوری، مت: ۴۵،





ترکمانان ، تع : ۲۶  
 ترنرماکان ، مت : ۷۷ ح ، ۷۸ ح ،  
 ۷۹ ح ، ۸۱ ح ؛ تع : ۲۴۵  
 تقی الدین کاشانی ، مت : ۶۲ ح ،  
 ۷۱ ح ؛ تع : ۶۱ ح ، ۱۰۳ ح ، ۱۲۷ ح ،  
 ۱۳۰ ، ۲۱۸  
 تقی زاده (سید حسن) ، تع : ۹۰ ، ۱  
 ۱۰ ، ۳۷ ، ۴۲ ، ۷۹ ح ، ۹۴ ، ۱۲۰ ح ،  
 ۱۲۲ ح ، ۱۷۸ ، ۱۷۹ ح ، ۱۸۵ ، ۱۸۶ ،  
 ۱۸۹ ح ، ۲۰۴ ، ۲۴۴ ، ۲۵۲ ح ،  
 ۲۶۸ ، ۲۶۹ ، ۲۷۲ ، ۲۷۸ ح ، ۲۷۹ ،  
 ۲۸۲ ح ، ۲۸۶ ح ، ۲۸۷ ح ،  
 ۲۸۸ ح ، ۲۹۰ ح ، ۳۱۶ ح ، ۳۲۹ ح ،  
 ۳۶۴ ، ۳۶۶ ح ، ۳۷۹ ، ۴۱۰ ح ،  
 ۴۲۱ ح ، ۴۲۲ ح ، ۴۶۶  
 تنیس ، تع : ۳۴۳  
 تورنبرگ ، تع : ۹  
 توقووافو چرسی ، تع : ۱۶  
 تهاوی ، مت : ۸۹ ح  
 تیتلر ، تع : ۳۷۵

ث

ثابت بن قره ، دا : ۴۸ ؛ مت : ۸۷ ،  
 ۱۱۰ ؛ تع : ۲۵۷ ، ۲۶۱ ، ۳۷۷ ، ۳۹۲ ،  
 ۴۵۵ ، ۴۵۴  
 ثعالبی ، مت : ۲۷ ح ، ۳۶ ح ؛  
 تع : ۱۹ ، ۲۴ ، ۳۴ ، ۴۵ ، ۴۶ ، ۵۰ ،  
 ۷۲ ، ۸۱ ، ۸۵ ، ۸۸ ، ۱۰۴ ،  
 ثقة الملك ابو مسلم سروشباری ،  
 رك : ابو مسلم سروشباری  
 ثقة الملك طهر علی مشكان ، مت :

۷۲

پ

پاول هرن ، رك : هرن  
 پاوه دگورتی ، مت : ۲۳ ح  
 پترامسدن ، تع : ۳۳۲ ، ۳۳۳ ، ۳۴۵  
 پسر اسفراینی ، مت : ۷۳  
 پسر امیر بیابانی ، تع : ۵۹  
 پسر برهان ، مت : ۳۸ ؛ تع : ۶۰  
 پسر تیشه ، مت : ۴۵ ؛ تع : ۱۴۱  
 پسر درغوش ، مت : ۷۳  
 پلاسیدرس دو تیتوس ، تع : ۲۹۰  
 پوپر ، تع : ۴۴۶  
 پوران ، تع : ۵۴  
 پورداود (ابراهیم) ، مت : ۳۵ ح ؛  
 تع : ۲۶۵  
 پورکله ، مت : ۴۵ ؛ تع : ۱۴۹  
 پیتری ، تع : ۷۷  
 پیکرینک ، تع : ۷۷  
 پیشاوری ، رك : ادیب پیشاوری  
 پیشدادیان ، مت : ۳۹

ت

تاتار ، تع : ۳۵۳  
 تاج الدواة دیلمی ، تع : ۴۳۴ ح ،  
 ۴۳۵ ح  
 تاج الملك فارسی ، تع : ۲۱۰ ،  
 ۴۳۶ ح  
 تارابی ، تع : ۶۵  
 تاش ، دا : ۱۶ ، ۶۳ ؛ مت : ۲۵ ،  
 ۲۶ ؛ تع : ۴۴  
 تاش بن البارسلان ، تع : ۲۱۳

جلال الدین موای ، رک : موای  
جلال (الدین) طهرانی ، رک  
طهرانی

جلال (الدین) همای ، رک : همای  
جمال الدین حسین بن فخر الدین  
العماد بن علی بن فخر الدین  
حسین بن علی بن فخر الدین

جمال الدین قاضی ، رک : قاضی  
جمال الدین محمد بن ناصر عدوی  
خرم آباد ، مع : ۱۲۷

جمال الدین محمد بن علی ، مع : ۲۴۸  
جمال الدین محمد بن علی ، مع : ۲۴۸  
جمال الدین محمد بن علی ، مع : ۲۴۸

جمال الدین محمد بن علی ، مع : ۲۴۸  
جمال الدین محمد بن علی ، مع : ۲۴۸  
جمال الدین محمد بن علی ، مع : ۲۴۸

جمال الدین محمد بن علی ، مع : ۲۴۸  
جمال الدین محمد بن علی ، مع : ۲۴۸  
جمال الدین محمد بن علی ، مع : ۲۴۸

جمال الدین محمد بن علی ، مع : ۲۴۸  
جمال الدین محمد بن علی ، مع : ۲۴۸  
جمال الدین محمد بن علی ، مع : ۲۴۸

جمال الدین محمد بن علی ، مع : ۲۴۸  
جمال الدین محمد بن علی ، مع : ۲۴۸  
جمال الدین محمد بن علی ، مع : ۲۴۸

جمال الدین محمد بن علی ، مع : ۲۴۸  
جمال الدین محمد بن علی ، مع : ۲۴۸  
جمال الدین محمد بن علی ، مع : ۲۴۸

جمال الدین محمد بن علی ، مع : ۲۴۸  
جمال الدین محمد بن علی ، مع : ۲۴۸  
جمال الدین محمد بن علی ، مع : ۲۴۸

ج

جانبی نرس ، مع : ۱۳۰ ، ۱۳۱ ،  
۱۳۲

جانحط بسری ، مع : ۳۴ ، ۷۰ ،  
۲۳۷ ، ۲۷۷ ، ۴۶۷

جانگین ، مع : ۷۷  
جالینوس ، مع : ۴۸ ، ۱۱۰ ،

۱۳۰ ، مع : ۳۷۵ ، ۳۷۶ ، ۳۸۴ ،  
۳۸۷ ، ۴۱۷ ، ۴۳۷

جامی ، مع : ۱۲۹ ، ۱۶۱ ، ۳۴۰ ،  
۳۵۰ ، ۴۰۸ ، ۴۳۸ ، ۴۵۷ ، ۴۷۴

جامی اول بن بخت بشوع ، مع : ۴۰۸ ،  
جرج زابرسن ، مع : ۳۳۴

جرج هدایت ، مع : ۳۶۳  
جرجی زیدان ، مع : ۲۴۸

جرجی (شعر) ، مع : ۷۶  
جعفر بن ابی جعفر بن ابی جعفر

جعفر بن ابی جعفر بن ابی جعفر ، مع : ۱۸۱  
جعفر بن ابی جعفر بن ابی جعفر ، مع : ۱۶۱

جعفر بن ابی جعفر بن ابی جعفر ، مع : ۱۶۱  
جعفر بن ابی جعفر بن ابی جعفر ، مع : ۱۶۱

جعفر بن ابی جعفر بن ابی جعفر ، مع : ۱۶۱  
جعفر بن ابی جعفر بن ابی جعفر ، مع : ۱۶۱

جعفر بن ابی جعفر بن ابی جعفر ، مع : ۱۶۱  
جعفر بن ابی جعفر بن ابی جعفر ، مع : ۱۶۱

جعفر بن ابی جعفر بن ابی جعفر ، مع : ۱۶۱  
جعفر بن ابی جعفر بن ابی جعفر ، مع : ۱۶۱

جعفر بن ابی جعفر بن ابی جعفر ، مع : ۱۶۱  
جعفر بن ابی جعفر بن ابی جعفر ، مع : ۱۶۱

جعفر بن ابی جعفر بن ابی جعفر ، مع : ۱۶۱  
جعفر بن ابی جعفر بن ابی جعفر ، مع : ۱۶۱

جعفر بن ابی جعفر بن ابی جعفر ، مع : ۱۶۱  
جعفر بن ابی جعفر بن ابی جعفر ، مع : ۱۶۱

حسن بن سهل ، د : ۱۷ : مت :  
۳۲ ؛ تع : ۵۳ ، ۵۴

حسن بن محمد بن طالوت ، تع : ۱۵۵  
حسن بن ناصر ، تع : ۱۲۷  
حسن بصری ، تع : ۲۳۷  
حسن حلبی ، تع : ۳۹۹  
حسن صباح ، تع : ۳۱۸ ، ۴۱۹ ،  
۳۳۸

حسنعلی اصفهانی ، تع : ۲۳۵  
حسن فیروزان ، تع : ۱۸۲  
حسن میمنندی ، تع : ۱۴۹ ، ۲۷۹  
حسنویه ، تع : ۲۳۰  
حسین بن ابوالقاسم علی مطوعی ،  
تع : ۴۲۲

حسین بن الحسین ، رك : ابوعلی  
الحسین بن الحسین  
حسین بن عبدالله سینا ، رك : ابوعلی سینا  
حسین بن علی ، تع : ۲۷۵  
حسین بن علی بن میکال ، د : ۴۹ ،  
۶۹ ؛ مت : ۱۱۹ ؛ تع : ۲۵ ، ۴۲۲  
حسین بن علی ظفرابی ، تع : ۲۱۱ ح  
حسین بن فخرالدین حسن انجوی  
شیرازی ، د : ۴۷

حسین بن محمد استرآبادی ، تع :  
۳۹۹  
حسین بن محمد بن ابی الرضا آوی ،  
مت : ۳۴ ح ؛ تع : ۴۶ ح

حسین بن محمد بن ابی الرضا  
الحسینی العلوی ، تع : ۴۵ ح  
حسین بن محمد بن عمر بن ذیلة

ح

حاجی خلیفه ، د : ۷ ، ۸ ، ۲۱ ؛  
تع : ۲۱ ، ۲۲ ح ، ۲۳ ، ۶۳ ، ۸۵ ح ،  
۱۱۶ ، ۱۲۰ ح ، ۲۱۶ ، ۲۱۹ ، ۲۲۹ ،  
۲۳۱ ح ، ۲۶۱ ، ۲۶۲ ، ۲۶۸ ، ۲۶۹ ،  
۳۱۱ ح ، ۳۷۶ ، ۳۷۷ ح ، ۳۸۴ ، ۳۹۳ ،  
ح ، ۴۴۷ ، ۴۴۸ ح ، ۴۵۸ ،  
حافظ شیرازی ، مت : ۵۲ ح ؛ تع :  
۱۹۵ ، ۳۳۰ ح ، ۳۴۰ ، ۳۵۰  
حجاج بن زبیر ، د : ۱۶  
حجاج بن یوسف ثقفی ، تع : ۲۷۵ ،  
۴۴۰

حجة الحق الحسین بن عبدالله بن  
سینا ، رك : ابوعلی سینا  
حجة الحق عمر خیامی ، رك : خیام  
حریری ، مت : ۲۲ ؛ تع : ۲۱  
حسام الدین ابو الحسن علی بن  
فخرالدین مسعود بن عزالدین حسین ،  
رك : علی بن مسعود  
حسام الدین علی ، رك : علی بن  
مسعود

حسام الدین عمر بن عبدالعزیز بن  
مازه ، رك : عمر بن عبدالعزیز بن مازه  
حسان (بن) ثابت ، تع : ۳۲  
حسان بن محمد الفقیه ، تع : ۴۷۰  
حسن بن احمد عنصری بلخی ، رك :  
عنصری

حسن بن الخصیب ، تع : ۲۷۳  
حسن بن سوار ، رك : ابن خمار

۳۷۶، ۳۷۵  
 حی بن یقطان ، تع: ۴۴۷  
 حیدر (علی ۴) ، مت: ۷۹ و رک: علی ۴  
 حیدر رازی ، تع: ۲۳۱ -  
 حیرت ، تع: ۱۶۹  
 حمی قتیبه ، م: ۵۶ - ۷۷ ، ۷۸ ، ۷۹  
 ۴۶۶، ۴۶۵

ح

خانن ، تع: ۱۲، ۱۳  
 حنا و (سروا) ، مت: ۳۳  
 ۲۰ ح ، تع: ۸۳، ۱۷۳، ۱۹۳، ۲۰۱  
 ۳۱۴، ۴۴۲، ۴۴۸، ۴۷۱  
 ح... تع: ۱۷  
 ح... مت: ۵۵  
 ح... تع: ۳۳، ۳۴  
 ح... رک: ۲۰  
 ح... تع: ۲۲  
 ح... م: ۳۸  
 ح... تع: ۲۲، ۲۰۷، ۲۰۸  
 ح... تع: ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۲۴  
 ح... تع: ۳۸  
 ح... رک: ۲۲  
 ح... تع: ۲۳، ۲۲، ۲۱  
 ح... مت: ۴۲  
 ح... (س ۱۴) ، م: ۶۹  
 ح... م: ۱۰۹  
 ح... م: ۱۰۷  
 ح... م: ۲۷

الاصفهانى ، رک: ابو منصور زيله  
 حسين بن معين الدين ميبدي ، تع:  
 ۴۹۲  
 حسين بن منصور حلاج ، تع:  
 ۴۵۷ ح  
 حسين بن نوح قهرى ، تع: ۴۳۸  
 حسين بلخى ، تع: ۸۳  
 حسين بهزاد ، تع: ۳۶۳  
 حسين جهانسوز ، رک: علاء الدين

غوری

حسين قتيب (قتيبة) ، رک: ح...  
 قتيبه  
 حسين ملك ، تع: ۲۰۵، ۲۰۹  
 ۳۸۶ ح  
 حقيقي ، مت: ۶۹  
 حكمت (علی اصغر) ، تع: ۴۵۲  
 حكيم الله حيدر آبادى ، تع: ۳۰۶  
 حكيم الدين موسی ، م: ۴۴  
 حكيم موصلى ، مت: ۹۹، ۹۸  
 حمادى ، مت: ۲۲ ، تع: ۲۰  
 حمد الله مستوفى ، م: ۲۰۷، ۳۸  
 ح... تع: ۵۰۱، ۵۰۴، ۲۰۵، ۲۲۴  
 حمويه ، تع: ۳۸  
 حميد ، م: ۲۲ ، رک: حميد  
 الدين محمودى بلخى  
 حميد الدين محمودى بلخى ، تع:  
 ۲۳، ۲۲، ۲۱ و رک: حميد  
 حنظله بادغيسى ، م: ۴۲ ، رک:  
 م: ۶۹ (س ۱۴) ، م:  
 حنين بن اسحاق ، م: ۱۰۹ ، تع:

۳۶۳ ، ۳۶۴ ، ۳۶۵ ، ۳۶۷ ، ۳۶۹ ،  
۳۷۱ ، ۳۷۳

خیام بور (دکتر) ، مت : ۶۴ : ح

د

دارا ، تع : ۶۶

داراب ، د : ۳۷ : ح

دارم تر ، مت : ۱ : ح ؛ تع : ۷۷ ،

۱۶۳ ح

دا - رستی ، تع : ۳۴۲

دانش پژوه ، تع : ۲۴۸ : ح ،

۴۳۸

داودی ، رك : ابوالقاسم داودی

داورین وصال ، د : ۷۹

دایه ، رك : نجم الدین ابوبکر  
رازی

دخویه ، تع : ۱۶ ، ۲۰ ، ۲۱ : ح ،

۷۸ ، ۴۱۱

درغوش ، مت : ۴۵

در فیروز نخری ، مت : ۴۵ : تع : ۱۴۵

دریش ، تع : ۳۶۳

دزی ، د : ۸۶ : مت : ۹ : ح ، ۱۱

ح ۱۴ ، ح ۲۵ ، ح ۳۳ ، ح ۳۹ ، ح ۵۶ ، ح

ح ۶۱ ، ح ۶۴ ، ح ۶۹ ، ح ۱۱۶ ، ح ،

ح ۱۱۹ ، ح ۱۳۱ ، ح ۱۳۳ ، ح ؛ تع .

۵ ، ۷ ، ۳۰۹ ، ۳۲۳ : ح

دقاق ، رك : ابوبکر دقاق

دقیقی ، مت : ۳۲ : ح ، ۶۳

دمناس ، مت : ۱ : ح

تع ۱۷۳ ح

خوارزمشاه ، رك : محمد خوارزم -

شاه

خوارزمشاه ابو عبدالله ، تع : ۴۰

خوارزمشاهی ، مت : ۱۱۰ : تع :

۱۳

خوارزمشاهیان ، تع : ۳

خوارزمی ، تع : ۲۸۵

خوا ساری (محمد) ، تع : ۴۶۸

ح

خواند میر ، تع : ۲۵ : ح ، ۳۱ : ح ،

۱۶۱ ح

خویی (عباس زریاب) ، تع : ۲۷

ح ، ۱۰۶ : ح ، ۲۴۸

خیام ، د : ۵ ، ۶ ، ۸ ، ۲۴ ، ۳۳ ،

۳۴ ، ۳۶ ، ۷۵ : مت : ۱۰۰ ، ۱۰۱ ،

۱۰۳ ، تع : ۹ ، ۲۹۲ ، ۲۹۳ : ح ،

۲۹۴ ، ۲۹۵ ، ۲۹۶ ، ۲۹۷ ، ۳۰۰ ،

۳۰۱ ، ۳۰۲ ، ۳۰۳ ، ۳۰۴ ، ۳۰۵ ،

۳۰۶ ، ۳۰۷ ، ۳۰۸ ، ۳۰۹ ، ۳۱۰ ،

۳۱۱ ، ۳۱۲ ، ۳۱۳ ، ۳۱۴ ، ۳۱۶ ،

۳۱۷ ، ۳۱۸ ، ۳۱۹ ، ۳۲۰ ، ۳۲۱ ،

۳۲۲ ، ۳۲۳ ، ۳۲۴ ، ۳۲۵ ، ۳۲۶ ،

۳۲۷ ، ۳۲۸ ، ۳۲۹ ، ۳۳۰ ، ۳۳۱ ،

۳۳۲ ، ۳۳۳ ، ۳۳۴ ، ۳۳۵ ، ۳۳۶ ،

۳۳۷ ، ۳۳۸ ، ۳۳۹ ، ۳۴۰ ، ۳۴۱ ،

۳۴۲ ، ۳۴۳ ، ۳۴۴ ، ۳۴۵ ، ۳۴۶ ،

۳۴۷ ، ۳۴۸ ، ۳۴۹ ، ۳۵۱ ، ۳۵۲ ،

۳۵۳ ، ۳۵۴ ، ۳۵۵ ، ۳۵۶ ، ۳۵۷ ،

۳۵۸ ، ۳۵۹ ، ۳۶۰ ، ۳۶۱ ، ۳۶۲ ،

راس ، راک : دنیسن راس  
راشدی ، مات : ۲۴ ، جمع : ۱۱۳ ،  
۱۱۴ ، ۱۱۵

راغبی : پیشا و زبدهت : ۴۵۲ ، جمع :  
۱۴۸

رائف شرابی ، جمع : ۲۸۷ ، ۲۹۱ ،  
راک : بکر ، جمع : ۲۵ ، ۲۶ ، ۲۶

راجی ، راک : و اعداس و بھجی  
راجی : احمد ، راجو ، راک  
و بکر : خورین

راجی اورنگ : جمع : ۲۶۳  
راجی : جمع : ۲۶۳

راجی : جمع : ۲۶۳  
راجی : جمع : ۲۶۳  
راجی : جمع : ۲۶۳  
راجی : جمع : ۲۶۳

راجی : جمع : ۲۶۳  
راجی : جمع : ۲۶۳  
راجی : جمع : ۲۶۳  
راجی : جمع : ۲۶۳

راجی : جمع : ۲۶۳  
راجی : جمع : ۲۶۳  
راجی : جمع : ۲۶۳  
راجی : جمع : ۲۶۳

راجی : جمع : ۲۶۳  
راجی : جمع : ۲۶۳  
راجی : جمع : ۲۶۳  
راجی : جمع : ۲۶۳

راجی : جمع : ۲۶۳  
راجی : جمع : ۲۶۳  
راجی : جمع : ۲۶۳  
راجی : جمع : ۲۶۳

راجی : جمع : ۲۶۳  
راجی : جمع : ۲۶۳  
راجی : جمع : ۲۶۳  
راجی : جمع : ۲۶۳

دنیسن راس ، جمع : ۷۷ ، ۳۲۰ ،  
دوساسی ، راک : سلوستر دوساسی  
دولت شاہ سمرقندی ، د : ۲۰ ، ۲۰ ،  
۲۱ ، ۳۳ ، ۳۹

دھخدا (علی اکبر) : د : ۵۴ ،  
مت : ۹ ، ۲۱ ، ۲۶ ، ۳۰ ، ۳۰ ،  
۳۱ ، ۵۳ ، ۶۳ ، ۶۸ ، ۶۸ ،  
۷۵ ، ۸۷ ، ۹۹ ، ۱۲۲ ، ۱۲۲ ،  
۱۲۶ ، ۱۳۱ ، جمع : ۱ ، ۲۰ ، ۲۰ ،  
۲۷ ، ۳۳ ، ۳۳ ، ۸۳ ، ۱۱۱ ، ۱۴۴ ،  
۱۷۵ ، ۱۷۸ ، ۱۹۱ ، ۱۹۴ ،  
۲۲۰ ، ۲۴۸ ، ۲۵۵ ، ۲۵۷ ، ۲۸۳ ،  
۲۹۲ ، جمع : ۴۷۱

دھقان اورج : د : ۳۶ ،  
دھقان علی شطرنجی : راک : جمع  
شطرنجی  
دراہ : جمع : ۴۴

دراہ : جمع : ۴۴  
دراہ : جمع : ۴۴  
دراہ : جمع : ۴۴  
دراہ : جمع : ۴۴

دراہ : جمع : ۴۴  
دراہ : جمع : ۴۴  
دراہ : جمع : ۴۴  
دراہ : جمع : ۴۴

دراہ : جمع : ۴۴  
دراہ : جمع : ۴۴  
دراہ : جمع : ۴۴  
دراہ : جمع : ۴۴

دراہ : جمع : ۴۴  
دراہ : جمع : ۴۴  
دراہ : جمع : ۴۴  
دراہ : جمع : ۴۴

تع: ۲۷۴، ۲۵۹، ۲۳۱، ۲۴۵،  
۴۰۰، ۴۰۶، ۴۰۷، ۴۶۹، ح

ز

زاخا، تع: ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۳،  
۳۲۳، ۳۹۳، ۴۱۴، ح

زال، مت: ۲۶

زانتیرگ، تع: ۲۶، ح

زریاب، رک: خویبی

زعیم الدوله، د: ۲۷

زکریا بن محمد بن محمود القزوینی

تع: ۳۱۸، ۴۳۲، ۴۳۳

زکی (ملا)، تع: ۳۳۷

زلیگمان، تع: ۳۸۱

زمخشری، د: ۱۶، تع: ۳۰۰، ح

۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۳

زهیر بن ابی سلمی، تع: ۱۵۳

زیاد بن محمد القمری الجرجانی،

تع: ۱۴۸

زید بلخی، تع: ۸۲

زینب (ستی)، مت: ۷۴

زینبی، رک: زینتی

زینتی، مت: ۴۴، تع: ۹۹،

۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۵، ۱۰۹

زین الدین اسماعیل بن حسن

الحسینی الجرجانی، رک: اسماعیل

جرجانی

زین الدین بن اسماعیل الوراق

الازرقی الهروی، رک: ابوبکر ازرقی

(تعلیقات چهارمقاله ۷۰)

رضی الدین نیشابوری، تع: ۲۳۲،

۲۳۳

رفیع السدین مرزبان فارسی،

تع: ۱۴۹

رفیع الدین نیشابوری، تع: ۱۴۹

رفیع الدین ابهری قزوینی، تع:

۱۴۹

رفیعی، رک: ابوالقاسم رفیعی

رکن الدوله دیلمی، تع: ۱۸۲،

۱۸۴، ۳۸۵، ۳۸۶، ۴۴۰

رنان (ارنست)، تع: ۳۴۳، ۳۴۴

روحی ولوالجی، تع: ۱۹۳

رودابه، مت: ۷۶

رودکی، د: ۷، ۱۳، ۲۰،

۳۶، ۳۹، مت: ۲۲، ۴۴، ۴۸،

۵۲، ۵۳، تع: ۲۴، ۷۵، ۷۶، ۷۷،

۷۸، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۷، ۸۹،

۹۲، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰،

۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵،

۱۶۸، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳،

۱۷۴، ۲۲۰، ح، ۲۲۱، ح، ۴۷۳

روفس، تع: ۴۳۷

روکرت، تع: ۳۴۵

رونی، رک: ابوالفرج رونی

رهاورد، د: ۷۹، ۸۰

ریتر، تع: ۲۴۳

ریچارد برتن، رک: برتن

ریچارد فرای، رک: فرای

ریو، د: ۲۱، ح، ۲۷۷، ح، ۲۷۸، ح؛



ژ

ژرار دو گرمون، تع: ۳۹۰  
 ژوزف اورکی، تع: ۳۹۸  
 ژوکوفسکی، مت: ۵۱ ج: تع:  
 ۳۳۰ ج  
 ژول گٹن، د: ۷ ج

سعد الدین وراوینی، تع: ۲۶۷،  
 ۴۶۳

سعد سلمان، مت: ۷۲  
 سعدی، د: ۵، ۱۳ ج، ۵۸، ۵۹،  
 مت: ۴۵ ج، ۷۰ ج، ۱۱۷ ج، تع:  
 ۲۷۰، ۳۴۰، ۳۵۰، ۳۶۰  
 سعید بن سعد امرؤ القیس، تع:

۳۷۶

سعید الجعفری، الشریح، تع: ۸۵

سعید بن مسعود، د: ۱۰۰  
 سعدی، مت: ۴۵، ۱۴۱  
 سعید بن مسعود، د: ۳  
 سعید بن مسعود، د: ۲، ۷۳  
 سعید بن مسعود، مت: ۴۰، ۲۵، ۲۶

۳۰

سعید بن مسعود، د: ۱۰۰  
 سعید بن مسعود، د: ۱۰۰  
 سعید بن مسعود، د: ۱۰۰

۲۱۸

سعید بن مسعود، د: ۱۰۰  
 سعید بن مسعود، د: ۱۰۰  
 سعید بن مسعود، د: ۱۰۰

۱۴۰

سعید بن مسعود، د: ۱۰۰  
 سعید بن مسعود، د: ۱۰۰  
 سعید بن مسعود، د: ۱۰۰

۱۷۵

سعید بن مسعود، د: ۱۰۰  
 سعید بن مسعود، د: ۱۰۰  
 سعید بن مسعود، د: ۱۰۰

۳۱۳

س

سالار پوژگان، د: ۱۰۰  
 الکویانی  
 سامانیان، تع: ۲۳، ۳۳، ۳۶، ۳۷، ۴۲  
 سام نریمان، مت: ۷۶  
 سائیکس، تع: ۳۵۶  
 سبکسگین، د: ۱۵، ۱۶، ۱۹ ج:  
 تع: ۳۷، ۴۰، ۴۱، ۴۳، ۸۳، ۹۸،  
 ۹۹، ۲۰۵، ۲۰۶، ۳۹۰ ج  
 سبکی، تع: ۲۴  
 سبیبہ شہرین، د: ۱۰۰  
 سجزی، د: ۱۰۰  
 سدید الدوا، تع: ۳۱ ج  
 سدید الدین زرزی، تع: ۳۹۹  
 سدو، تع: ۳۳۸  
 سرجین منک، د: ۱۰۰  
 سرخسی، د: ۱۰۰  
 سرو شہری، د: ۱۰۰  
 سرو شہری  
 سعد بن ابوبکر، د: ۱۰۰  
 د: ۱۳ ج  
 سعد الدین سعد التجاری، د: ۱۰۰  
 تع: ۱۳۹

رك: محمود بن ابراهيم  
سيف الدين سوري، تع: ۱۵۰،  
۲۴۷  
سيمه جور دواتی، تع: ۳۷، ۳۸،  
۱۶۲  
سيمه جور بيان، د: ۱۵؛ تع: ۳۶،  
۳۷

ش

شاه پورجا، مت: ۴۴؛ تع:  
۱۲۷  
شباب کرمانشاهی (محمد جواد)،  
تع: ۱۷۲  
شبللی نعمانی، تع: ۹۸، ح: ۱۰۵،  
ح: ۱۶۱، ۱۷۱، ۲۳۸،  
هجاج الملک، مت: ۹۸  
شجاعی نسوی، مت: ۶۹  
شرفشاه جعفری، تع: ۱۹۷،  
۱۹۹، ۲۰۱، ۲۰۸  
شرف الملک ابوسعید محمد بن  
منصور بن محمد، رك: محمد بن منصور  
ابن محمد  
شرف الملک مستوفی خوارزمی،  
رك: مستوفی خوارزمی  
شريف مجلدي گـرگانی، مت:  
۴۴؛ تع: ۷۴، ۷۵، ۴۷۲  
شفایبی اصفهانی، تع: ۳۹۹  
شفایبی بن ولی خان، تع: ۳۹۹  
شفر، تع: ۴۵، ح: ۷۷، ۲۳۰-ح

سماء الدوله، تع: ۴۳۴، ۴۳۵، ح:  
۴۳۶  
سمعانی، تع: ۲۴، ۳۷، ۳۸، ۴۷،  
۴۸، ۷۶، ۸۸، ح: ۹۱، ۱۳۹، ۱۴۲، ح:  
۴۶۹، ۲۵۱، ۲۳۴، ۴۰۷، ۳۷۷، ۳۷۳،  
سنائی، د: ۶۰؛ تع: ۱۱۲، ۱۱۳،  
۱۲۶، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵،  
۱۳۶، ۱۴۵، ۱۷۶، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۱،  
۲۲۶، ۲۸۵، ۲۹۶، ۲۹۷، ۴۶۸  
سنجاری الانصاری، تع: ۳۲۲  
سنجر بن ملکشاه، د: ۹، ۱۱، ۱۲،  
۱۶، ۱۷، ۳۵، ۳۶؛ مت: ۳۷، ۳۶،  
۹۷، ۱۰۴، ۱۲۸، ۱۳۲؛ تع: ۲۲، ۵۵،  
۵۶، ۵۸، ۶۱، ۱۱۱، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۲،  
۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۵۲، ۱۶۰، ۱۶۱،  
۱۷۸، ۱۷۹، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۸۳، ۳۰۰،  
۳۶۸، ۳۷۹، ۳۷۳، ۳۷۴  
سند بن عنی المنجم المأمونی،  
تع: ۳۹۱  
سوزنی سمرقندی، مت: ۸۳، ح:  
۲۰، ۲۴، ۱۵۰، ۲۳۲  
سوین برن، تع: ۳۴۲  
سپیل انور، د: ۸۳  
سپیلی، رك: اوالحسین سپیلی  
سپیلی (احمد)، تع: ۴۷۳  
سید الروساء، مت: ۲۲؛ تع:  
۳۰، ۳۱  
سیدنی چرچیل، د: ۷۷  
سيف الدوله مجلدي، رك: محمود  
نزنوی  
سيف الدوله محمود بن ابراهيم،

شهاب‌الدین عمیق بخاری، راک  
عمیق بخارایی

شهاب‌الدین قنلمش غازی، مت  
۷۲

شهاب زرگر، راک محمد بن علی  
الدین

شهابی، مت ۴۵، تع ۱۴۷  
شهرزوری، تع: ۳۱۱، ۳۱۶،  
۳۲۵، ۳۲۷، ۳۵۹، ۳۶۵، ۳۶۶،  
۳۹۳، ۴۱۷، ۴۱۸، ۴۴۵،  
۴۴۷، ۴۵۰

شهرزور (شهرزور)، مت ۸۰، تع  
۲۴۴

شهرزوران بن علی العسکری، مت ۸۰  
۳۶۵، ۳۶۷، ۳۶۸، ۳۷۲، ۴۴۴

شهرزوری، مت ۸۰، ۸۱، ۸۲  
۸۳

شهرزوری، مت ۸۰، ۸۱، ۸۲  
محمی

شهرزوری، مت ۸۰، ۸۱، ۸۲  
۲۵

شهرزوری، مت ۸۰، ۸۱، ۸۲  
۲۵

شهرزوری، مت ۸۰، ۸۱، ۸۲  
۲۵

شهرزوری، مت ۸۰، ۸۱، ۸۲  
۲۵

شهرزوری، مت ۸۰، ۸۱، ۸۲  
۲۵

شفق (دکتر رضا زاده)، د: ۳۷،  
تع: ۹۸، ۲۶۷، ۴۴۴ ح

شلی، تع: ۳۵۶  
شمس تبریزی، تع: ۳۶۱

شمس الدوله بن فخر الدوله دیلمی،  
د: ۱۸، تع: ۴۳۴، ۴۳۵، ۴۳۷ ح

شمس‌الدین محمد بن عمر (بن  
تیمذالیز بن مازہ)، تع: ۲۴، ۶۱ ح

شمس‌الدین محمد بن فخرالدین  
مسعود، ۳۵، ۱۲، ۳۵، ۱۲، ۳۵، ۱۲،  
الدین مسعود

شمس‌الدین محمد بن محمد شهرزوری،  
راک: شهرزوری

شمس‌الدین محمد شهاب‌الدین (با  
معز‌الدین)، راک: محمد شهاب‌الدین (با  
معز‌الدین)

شمس طوسی، تع: ۲۳۲  
شمس‌العروبة، تع: ۳۱۵ ح

شمس فخری، تع: ۳۵۰ ح  
شمس فیس رازی، د: ۶۹، مت

۵۴، ۸۵، ۹۸، ۶۸، ۱۰۳ ح  
۱۵۳، ۱۵۶، ۲۰۰، ۲۱۶، ۳۱۱ ح

۳۵۳، ۴۶۹ ح  
شمس‌العماد بن قاسم بن شمس‌الکلی

راک: قاسم و شمس‌الکلی  
شمس‌العماد بن قاسم بن شمس‌الکلی

شمس‌العماد بن قاسم بن شمس‌الکلی  
شمس‌العماد بن قاسم بن شمس‌الکلی

شهاب‌الدین محمد بن محمد شهاب‌الدین  
السرقلندی، راک: شهاب‌الدین

شهاب‌الدین شهرزوری، مت ۸۰، ۸۱، ۸۲  
۳۱۱ ح

طحاوی ، مت : ۴۴ ؛ تع : ۸۸  
 طغانشاه بن الب ارسلان ، د : ۵۹ ؛  
 مت : ۶۹ ، ۷۱ ؛ تع : ۲۱۷ ، ۲۱۸ ح ،  
 ۲۲۳  
 طغانشاه بن مؤید آیابه ، تع :  
 ۲۱۵ ، ۲۱۶  
 طغرل (غاصب) ، ۱۰۹ ، ۱۱۷ ح  
 طغرل بن ارسلان سلجوقی ، د : ۲۲  
 طغرل بك : ( طغرل بيك ) بن  
 میکائیل سلجوقی ، تع : ۲۵ ، ۲۲۷  
 طمغاج خان ، تع : ۲۲۱ ، ۲۳۱ ح  
 طه حسین ، تع : ۲۰

ظ

ظل السلطان ، تع : ۴۵ ح  
 ظهیرالدین مرعشی ، تع : ۱۸۴ ،  
 ۴۱۱  
 ظهیری سمرقندی ، تع : ۲۲۰ ح ،  
 ۲۲۱ ، ۲۳۳

ع

عابدی ، رك : ابورجا احمد بن  
 عبدالصمد  
 عاشرافندی ، د : ۲۳ ، ۲۴ ، ۲۷ ،  
 ۷۸ ، ۸۴ ، ۸۷  
 عامر بن کنیر محاربی ، تع : ۴۰۱  
 عباد بن عباس بن عباد الطالقانی ،  
 رك : صاحب بن عباد  
 عباس اقبالی ، رك : اقبال

صاحب بن محمد بخاری ، تع : ۳۸۴  
 صاعد بن هبة الله النصرانی ، تع :  
 ۳۹۱  
 صدر الافاضل ، تع : ۳۰۱ ح  
 صدرالدین محمد بن مظفر ، رك :  
 محمد بن مظفر بن نظام الملك  
 صدقة بن مزید ، تع : ۳۷۴  
 سدیقی (دکتر غلامحسین) ، تع :  
 ۴۱۴ ح ، ۴۵۰ ح  
 صفا (دکتر ذبیح الله) ، د : ۸۲ ؛  
 تع : ۹۷ ح ، ۱۰۶ ح ، ۴۴۵ ، ۴۴۷ ،  
 ۴۵۱  
 صفی الدین ، د ، ۳۷  
 صلاح الدین ایوبی ، مت : ۳۳ ح

ض

ضرازمین عمرو ، تع : ۲۲۷  
 ضیاءالدین بن بهاءالدین شجائی ،  
 تع : ۳۹۹  
 ضیاء الملك ابو یعقوب یوسف بن  
 باجر ، رك : یوسف بن باجر

ط

طاعتی (عبدالعلی) ، د : ۴۴ ح ، ۴۵  
 طاماس هاید ، تع : ۳۳۶  
 طاهر بن علی بن مشکان ، تع : ۱۲۴ ،  
 ۱۲۶ ، ۲۲۶  
 طاهر بن الفضل بن محمد بن المظفر  
 ابن محتاج ، تع : ۱۸۶  
 طاهر ذوالیمینین ، تع : ۷۰  
 طبری ، تع : ۲۳ ، ۲۴



- عبدالله حسینی دشتکی شیرازی ،  
 تع : ۴۴۲
- عبدالله مولوی ، تع : ۳۷۵
- عبدالله انصاری ، مت : ۱۲۹ ؛ تع :  
 ۱۹ ، ۳۳۰ ح ، ۴۵۵ ، ۴۵۷ ، ۴۵۸ ،  
 ۴۷۴ ، ۴۷۵
- عبدالمطیف بن یوسف بغدادی ،  
 تع : ۴۰۰
- عبدالمجید ملک الکلام سنندجی ،  
 تع : ۴۷۲
- عبدالمک برهانی نیشابوری ، رک :  
 برهانی نیشابوری
- عبدالمک بن نوح بن نصر ، تع :  
 ۳۴ ، ۴۱ ، ۱۸۴ ، ۱۸۵ ؛ ۴۶۹
- عبدالمک ثعالبی ، رک : ثعالبی  
 عبدالمک شافعی ، تع : ۶۵
- عبدالواحد جوزجانی ، مت : ۱۲۶ ؛  
 تع : ۳۹۴ ، ۴۱۴ ، ۴۳۶ ح ، ۴۴۸ ،  
 ۴۴۹ ، ۴۵۰ ، ۴۵۱ ، ۴۵۲ ، ۴۵۳
- عبدالواسع جبلی ، تع : ۴۷۱
- عبدالوهاب عزام ، د : ۸۳ ، ۸۵  
 عبده بن حرب بصری عباداتی ، تع :  
 ۲۹
- عبده بن زیاد الضبی ، تع : ۲۹
- عبیدالله ( بخت یثوعی ) ، تع :  
 ۴۰۸
- عبیدالله بن احمد میکالی ، تع : ۱۹  
 عقیبی ، تع : ۹۴ ، ۱۷۷ ، ۱۸۷ ح ،  
 ۴۱۲ ، ۴۶۹
- عثمان ، تع : ۳۱۱
- عثمان بن سراج الدین جوزجانی ،  
 تع : ۲
- عثمان بن سراج الدین محمد ، تع :  
 ۱۵۲ ، ۱۶۰ ، ۱۶۲
- عثمان مختاری غزنوی ، رک :  
 مختاری غزنوی
- عجم ، د : ۶۸ ؛ مت : ۷۶
- عرب ، د : ۶۸ ؛ مت : ۷۶
- عزالدین اصفهانی مستوفی ، تع :  
 ۴۶۳
- عزیزالدین حسین ، د : ۳۵ ؛ تع : ۳  
 عزالدین رازی ، تع : ۳۹۹
- عزالدین محمود بن علی کاشانی ،  
 رک : محمود بن علی کاشانی
- عزالدین محمود حاجی ، مت : ۱۰۵  
 عزیز الاسلام بن برهان الدین محمد ،  
 تع : ۶۳
- عسجدی ، مت : ۴۴ ؛ تع : ۹۸ ،  
 ۱۰۳ ، ۱۰۵ ، ۱۰۹
- عضدالدوله دیلمی ، مت : ۱۲۴ ،  
 ۱۲۵ ؛ تع : ۳۹ ، ۱۲۸ ، ۲۵۹ ، ۳۹۰ ،  
 ۴۰۴ ، ۴۰۸
- عضدالدوله شیرزاد ، تع : ۱۲۳ ،  
 ۱۲۸ ح ، ۲۲۵
- عضدالدین علاءالدوله علی بن  
 فرامرز ، رک : علی بن فرامرز بن  
 علاءالدوله
- عطار نیشابوری ، د : ۵ ، ۷۵ ؛ تع :  
 ۱۱۹ ، ۱۴۴ ، ۱۹۴ ، ۲۳۵ ، ۲۴۳ ،  
 ۲۴۵ ، ۳۴۰ ، ۳۵۰ ، ۳۵۴ ، ۳۶۱
- عطاءالله عطایی مشهدی ، تع : ۱۴۸  
 عطا ملک جوینی ، تع : ۶۵ ، ۳۱۸

علاء الدولہ حسام الدین ابو جعفر  
 محمد بن دشمن زیار، مت: ۱۲۳، ۱۲۶،  
 ۱۲۷؛ تع: ۲۱۳، ۴۳۴، ۴۳۵، ۴۴۹،  
 علاء الدولہ علی (بن) فرامرز، رک:  
 علو بن فرامرز بن علاء الد: لہ  
 علاء الدولہ محمد (ارسلان)، تع:  
 ۱۲  
 علاء الدین حسین بن عز الدین حسین،  
 رک: علاء الدین غوری  
 علاء الدین حسین جہان سوز، رک  
 علاء الدین غوری  
 علاء الدین حسین غوری، رک:  
 علاء الدین غوری  
 علاء الدین علی بن ابو العزہ قیس  
 قرشی، رک: ان قیس  
 علاء الدین غوری، د: ۹، ۱۱،  
 ۱۲، ۱۴، ۱۵، ۳۶؛ تع: ۳، ۴، ۱۵۰،  
 ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳، ۳۷۴  
 علاء الدین محمد خوارزمشہ، رک:  
 محمد خوارزمشہ  
 عمویان، تع: ۳۷  
 علوی زینبی، رک: زینبی  
 عمی اصغر حکمت، رک: حکمت  
 عمی اکبر، طبع الاطباء، عدوک، د: لہ  
 الامیاء  
 علی مانیندی، مت: ۴۵، ۷۳، تع:  
 ۱۴۰  
 علی بن ابی العزیز، تع:  
 ۳۹۱  
 علی بن ابی سہیب، د: ۱۶  
 علی بن ابی طالب، د: ۱۱، مت:

۷۸، ج: ۷۹، ۸۱؛ تع: ۲، ۹۵، ۲۴۰،  
 ۲۴۲، ۲۹۴  
 علی بن الیاس الاغاجی البخاری،  
 رک: ابو الحسن آنجنی  
 علی بن جو لوہ الفرخی السجزی،  
 رک: فرخی  
 علی بن الحسن باخرزی، تع:  
 ۳۱۹ ج  
 علی بن حمزہ بن عبد اللہ بن ہمام  
 ابن فیروز جوئی، تع: ۹۱  
 عمی بن داؤد بن محمد، تع: ۳۹۹  
 عمی بن زید الشافعی، تع: ۷۱،  
 ۷۳، ۲۷۰، ۲۰۱، ۳۰۴، ۳۰۵،  
 ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۹،  
 ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۲۶، ۳۲۷، ج: ۳۷۱،  
 ۴۱۶، ۴۱۹، ۴۲۵، ۴۴۰، ۴۴۳،  
 ۴۴۸، ۴۵۲، ۴۵۳  
 عمی بن العباس محمد بن الاثیر  
 الارحلی، تع: ۳۹۰  
 عمیر بن عبد الرحمن بن عمرو  
 انصاری، تع: ۳۹۹  
 عمیر بن عبد اللہ بن محمد بن  
 عمی بن و امیر، د: ۱۰، ۱۱، ۱۲،  
 ابن فرامرز بن علاء الدولہ، د: لہ  
 عمی بن ابو مرزبان، د: لہ  
 عمی بن محمد بن علی بن محمد بن  
 عمی بن محمد بن علی بن محمد بن  
 عمی بن محمد بن علی بن محمد بن  
 عمی بن محمد بن علی بن محمد بن  
 ۵۰۵، ۴۱۲، ۴۱۴، ۴۱۵، ۴۱۶،  
 عمی بن محمد بن علی بن محمد بن  
 ۱۶، مت: ۲۳، تع: ۴۲

علی بن محمد بن ابراهیم بن سیدجور،  
 تنع: ۴۱، ۴۲  
 علی بن محمد بن حسین بن یوسف  
 ابن محمد بن عبدالعزیز کاتب بستنی،  
 تنع: ۸۳  
 علی بن محمد الیزدادی، تنع: ۲۰  
 علی بن مسعود، د: ۱۰، ۱۲، ۳۵؛  
 ت: ۲، ۱۳۵؛ تنع: ۲، ۳، ۴، ۵۹  
 علی بن موسی، تنع: ۵۳  
 علی بن وهسودان، تنع: ۴۰۳  
 علی بن یوسف القفطی، رک: قفطی  
 علی بهرامی سرخسی، مت: ۴۸؛  
 تنع: ۹۸، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۹، ۲۱۶  
 علی بودتکین (بودتکین)، تنع:  
 ۱۰۲  
 علی خامس، مت: ۷۲  
 علی خوانساری، د: ۸۰  
 علی دیلمی، د: ۵۶؛ مت: ۷۷، ۷۸  
 علی رضوان، تنع: ۳۹۸  
 علی سپهری، مت: ۴۵، ۷۳؛  
 تنع: ۱۴۰  
 علی شطر نجی، مت: ۴۵؛ تنع: ۱۴۱  
 علی صفی، مت: ۴۵؛ تنع: ۱۴۹  
 علی فرامرزی، ت: ۶۶، ۶۷، ۶۸  
 علی قادری، تنع: ۳۹۹  
 علی قریب، مت: ۵۶؛ تنع: ۱۷۶  
 علیقلی اعنضاد السلطنه، تنع: ۱۲۲ ح  
 علی گیلانی، تنع: ۳۹۹  
 علی لوگری، رک: ابوالحسن علی  
 لوگری  
 علینقی منزوی، تنع: ۴۴۳ ح

عمادالدوله ساوتکین، تنع: ۱۹۷  
 عمادالدین محمد بن محمد بن  
 صدر اصفهانی، رک: عمادکاتب  
 عمادکاتب، تنع: ۲۶، ۳۰، ۳۱ ح  
 ۴۷، ۶۱، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۲۱ ح، ۱۵۶ ح،  
 ۲۱۰، ۲۱۷ ح، ۲۴۷ ح، ۳۰۹، ۳۱۰،  
 ۳۰۴  
 عمادی، تنع: ۲۰۰  
 عماد، بروزی، مت: ۳۵ ح  
 عمر ابهری، تنع: ۲۹۵  
 عمر بن ابراهیم خیام، رک: خیام  
 عمر بن ابی خلیفه العبیدی، تنع:  
 ۲۹۲ ح  
 عمر بن شاهین، تنع: ۲۹۲ ح  
 عمر بن عبدالعزیز بن مازہ، مت:  
 ۳۷؛ تنع: ۶۱، ۶۲  
 عمر بن مرخان الطبری، تنع: ۲۷۰  
 عمر بن مسعود بن احمد بن عبدالعزیز  
 ابن مازہ، تنع: ۶۴  
 عمر اسری (ابهری)، تنع: ۲۹۵  
 عمر (بن) خطاب، تنع: ۳۱۱  
 عمرو بن سوار بن الاسود بن عمرو  
 ابن محمد بن عبدالله بن عمرو بن ابی  
 السرح، تنع: ۴۴۲  
 عمرو بن عبید، تنع: ۲۳۷  
 عمرو بن المیث، مت: ۴۲؛ تنع:  
 ۶۹، ۸۰ ح، ۱۷۷  
 عمرف بخاری د: ۶۸؛ مت: ۴۴،  
 ۷۳، ۷۴؛ تنع: ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۲۳۲،  
 ۲۳۳ و رک: توضیحات بایان کتاب  
 (تعلیقات چهارمنا ۷۱۵)



عمید اسعد ، مت : ۵۹ ، ۶۰ ، ۶۳ ،  
عمید کمالی ، مت : ۴۵ ؛ تبع : ۱۴۷  
عمید الملک الکندری ، رک : ابوالنسر  
کندری

ح ۳۰ ، ح ۶۷ ، ح ۸۲ ، تبع : ۴۰ ، ح ،  
ح ۶۹ ، ح ۸۴ ، ح ۲۵۵ ، ح ۴۳۴ ، ح ۴۳۶ ،  
غیاث الدین ، تبع : ۴ ، ۳ ، ۴  
غیاث الدین خواندہیر ، رک  
خواندہیر

عندلیب شاذانی ، د : ۸۱  
عنصری ، د : ۵۰ ، ۵۱ ، ۵۲ ، ۵۳ ، ۵۴ ، ۵۵ ،  
۵۶ ، ۵۷ ، تبع : ۳۳ ، ح ۷۴ ، ۷۵ ،  
۹۸ ، ۱۰۳ ، ۱۰۵ ، ۱۰۷ ، ۱۰۹ ،  
۱۴۲ ، ۱۷۶ ، ۱۷۵

عباس الدین محمد بن منکشاہی ،  
محمد بن منکشاہ  
عباس الدین محمد بن وسف بن علی ،  
رک : محمد بن وسف بن علی  
عباس الدین محمد بن شاذانی ، د : ۸۱  
عباس الدین محمد بن شاذانی ، د : ۸۱  
محمد بن شاذانی

عوفی ، د : ۲۰ ، ۲۱ ، ۲۲ ، ۲۳ ، ۲۴ ،  
مت : ۷۰ ، ح ۷۹ ، تبع : ۲۲ ، ۲۳ ،  
۷۴ ، ۷۹ ، ح ۸۴ ، ۸۵ ، ۹۵ ، ۱۰۰ ،  
۱۰۲ ، ۱۰۳ ، ۱۱۳ ، ۱۱۵ ، ۱۱۸ ،  
۱۱۹ ، ۱۲۹ ، ۱۴۰ ، ۱۷۵ ، ح ۱۷۶ ،  
ح ۲۰۴ ، ۲۰۵ ، ۲۰۶ ، ۲۰۸ ، ۲۰۹ ،  
۲۱۰ ، ۲۱۲ ، ۲۱۵ ، ۲۱۷ ، ح ۲۱۸ ،  
۲۲۳ ، ۲۲۹ ، ۲۳۰ ، ح ۲۳۱ ، ۲۳۲ ،  
۲۵۷

غی  
غیاث الدین محمد بن شاذانی ، د : ۸۱  
غیاث الدین محمد بن شاذانی ، د : ۸۱  
غیاث الدین محمد بن شاذانی ، د : ۸۱  
غیاث الدین محمد بن شاذانی ، د : ۸۱  
غیاث الدین محمد بن شاذانی ، د : ۸۱

غیاثی ، تبع : ۲۵۳

غیاثی ، د : ۸۱  
غیاثی ، د : ۸۱  
غیاثی ، د : ۸۱  
غیاثی ، د : ۸۱  
غیاثی ، د : ۸۱

غ

غزالی (ابو محمد) ، تبع : ۷۱ ،  
غزالی ، د : ۲۲ ، ۲۳ ، ۲۴ ، ۲۵ ،  
۷۶

غیاثی ، د : ۸۱  
غیاثی ، د : ۸۱  
غیاثی ، د : ۸۱  
غیاثی ، د : ۸۱  
غیاثی ، د : ۸۱

غیاثی ، د : ۸۱  
غیاثی ، د : ۸۱  
غیاثی ، د : ۸۱  
غیاثی ، د : ۸۱  
غیاثی ، د : ۸۱

غیاثی ، د : ۸۱  
غیاثی ، د : ۸۱  
غیاثی ، د : ۸۱  
غیاثی ، د : ۸۱  
غیاثی ، د : ۸۱

غیاثی

غیاثی ، د : ۸۱  
غیاثی ، د : ۸۱  
غیاثی ، د : ۸۱  
غیاثی ، د : ۸۱  
غیاثی ، د : ۸۱

غیاثی ، د : ۸۱  
غیاثی ، د : ۸۱  
غیاثی ، د : ۸۱  
غیاثی ، د : ۸۱  
غیاثی ، د : ۸۱

غیاثی

غیاثی ، د : ۸۱  
غیاثی ، د : ۸۱  
غیاثی ، د : ۸۱  
غیاثی ، د : ۸۱  
غیاثی ، د : ۸۱

غیاثی ، د : ۸۱  
غیاثی ، د : ۸۱  
غیاثی ، د : ۸۱  
غیاثی ، د : ۸۱  
غیاثی ، د : ۸۱

۳۶۰، ۳۵، ۳۰، ۲۶، ۱، ۲۶، ۱، ۳۶،  
 ۳۵۷، ۳۷۲، ۳۷۳، ۳۹۰، ۳۹۳، ۳۹۳،  
 ۳۹۶، ۳۹۸، ۱۰۰، ۱۰۵، ۱۰۸، ۱۰۸،  
 ۱۱۲، ۱۲۸، ۱۴۴، ۱۶۳، ۱۶۳،  
 ۱۶۶، ۱۶۸، ۱۷۲، ۱۷۲، ۱۷۷،  
 ۱۸۷، ۲۱۴، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۱۸،  
 ۲۲۴، ۲۵۲، ۲۵۶، ۲۹۵، ۳۰۱،  
 ۳۰۲، ۳۰۹، ۴۲۷، ۴۲۸، ۴۳۲،  
 ۴۶۶

فرهاد فرهاد معتمد، تع: ۳۸۳  
 فرهاد میرزا معتمد الدوله، تع:  
 ۳۸۳، ۳۷۸  
 فرید الدین عطار، رك: عطار  
 نیشابوری  
 فضل بن ابونصر بن عبدالله، تع:  
 ۳۹۹

فضل بن حاتم نیریزی، تع: ۲۵۸  
 فضل بن سهل، د: ۱۷، ۲۴؛ مت:  
 ۵۴، ۵۳، تع:  
 فضل بن عباس، رك: ابوالعباس  
 ربنجینی

فضل بن محمد بن المظفر بن محتاج،  
 تع: ۱۸۵  
 فضل بن یحیی برمکی، مت: ۱۳۰،  
 ۱۳۱، ۱۳۲  
 فضل الله بن طاهر الحسینی، تع:  
 ۱۳۴

فضل الله ابن محمد زوزنی (کمال-  
 الدوله)، تع: ۳۱، ۳۲، ۱۹۸، ۲۰۹،  
 فلوگل، د: ۲۱، ۲۱؛ تع: ۲۱۹،  
 ۲۷۶، ۲۸۱، ح:  
 فن هامر، تع: ۷۷

فخر الدین خجندی، تع: ۴۰۰  
 فخر الدین مسعود بن عزالدین حسین  
 رك: مسعود بن عزالدین حسین  
 فخر رازی، تع: ۲۷۰، ۲۹۵،  
 ۳۹۸

فخر المعالی، تع: ۱۹۷  
 فخر الملك بن مؤید، تع: ۳۷۷  
 فرالای، مت: ۶۲، ح:  
 فرای (ربچارد)، تع: ۵۹، ح:  
 ۱۵۵

فرخزاد بن مسعود بن محمود غزنوی،  
 تع: ۱۰۸، ۱۱۰، ۱۴۱  
 فرخی سیستانی، د: ۵۵؛ مت:  
 ۴۴، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ح:  
 ۶۳، ۶۴، ۶۵؛ تع: ۲۰، ۸۲، ۹۸،  
 ۱۰۳، ۱۰۵، ۱۰۹، ۱۷۵، ۱۸۸،  
 ۱۹۰، ۱۹۲، ۳۵۳، ح: ۴۷۱  
 فرخی گرگانی، مت: ۴۵؛ تع:  
 ۱۴۴

فردوسی، د: ۵، ۶، ۸، ۱۳، ح:  
 ۱۴، ۲۶، ۳۳، ۵۶، ۶۵، ح: ۶۷،  
 ۷۵؛ مت: ۲۷، ۲۸، ۶۵، ۲۱۷، ۲۱۸،  
 ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۴۳، ۲۴۴،  
 ۲۴۵، ۲۴۶، ۴۰۷، ۴۶۵، ۴۶۶،  
 فرزاق (سید محمد)، مت: ۱۲، ح:  
 ۱۷، ۱۸، ۲۷، ۳۶، ح: ۶۷،  
 ۸۶، ۹۴، ح: ۱۰۰، ح: ۱۱۱، ح: ۱۱۲،  
 ح: ۱، ۱۸، ۱۹، ۳۰، ح: ۳۵،  
 ۴۴، ۵۲، ۱۹۰، ۲۰۴

فرزدق، تع: ۷۶، ۱۵۰  
 فروزانفر (بدیع الزمان)، مت:



کسری ، مت : ۳۹ ح  
کفایبی گنجینه ، مت : ۴۵ ؛ تع :  
۱۴۹

کلابی ، مت : ۴۴  
کلهوم بن عمرو عتابی ، تع : ۶۹  
کلم الله جهانا بادی ، تع : ۴۰۰  
کمال بخاری ، تع : ۲۰  
کمال الدوله ابو الرضا ، رك :  
فضل الله بن محمد زوزنی

کمال الدین اسماعیل ، تع : ۱۹۴  
کمپانیونی (آلبرت نابلیون) ،  
تع : ۳۷۳ ح  
کندری ، رك : ابونصر کندری  
کواریچ ، تع : ۳۴۲ ، ۳۴۴ ،  
۳۴۵ ، ۳۴۷

کوپر ، تع : ۲۹۰ ح  
کوسه فالی ، مت : ۴۵ ؛ تع :  
۱۴۹

کوشیار ، رك : کوشیار  
کیا (دکتر صادق) ، تع : ۴۷۲  
کیا رئیس بهمنیار ، رك : بهمنیار  
ابن مرزبان  
کیا غضایری ، تع : ۱۴۲ ، ۱۴۳  
کیان ، مت : ۳۹  
کیخسرو ، تع : ۴۲۰ ، ۴۲۱

ک

گارسن دو سسی ، تع : ۳۴۰ ،  
۳۴۱ ، ۳۶۲

ح ۴۱۲ ، ح ۴۱۴ ، ح ۴۳۳ ، ح ۴۳۴ ،  
ح ۴۳۶ ، ح ۴۵۰ ، ح ۴۵۳ ، ۴۵۴

قلج ارسلان خاقان عثمان بن قلج  
طهغاج خان ابراهیم ، تع : ۶۴ ،  
۲۲۹

قلج طهغاج خان ابراهیم بن الحسین ،  
تع : ۶۴ ، ۲۳۲  
قلج طهغاج خان مسعود ، تع :  
۱۴۷

قماج ، تع : ۲۱۲  
قمری کر کانی ، مت : ۴۵ ؛ تع :  
۱۴۸

قوام الدین درگزینی ، تع : ۴۶۳  
قویلای ، تع : ۱۵

ک

کاترمر ، مت : ۱۴ ح ، ۵۶ ح  
کاظم قدری ، مت : ۳۸ ح  
کانن دیل ، تع : ۳۳۵  
کاول ، تع : ۳۳۹ ، ۳۴۰ ، ۳۴۱ ،  
۳۶۲ ، ۳۵۰

کرامی ، رك : ابوبکر اسحاق  
کرامی  
کر بین (هنری) ، مت : ۸ ح ؛ تع :  
ح ۴۴۱ ، ح ۴۴۷

کرزن ، تع : ۳۴۸ ، ۳۴۹  
کر مسکی ، تع : ۷۶  
کسانی ، مت : ۴۴ ؛ تع : ۸۹ ،  
۹۱ ، ۹۲ ، ۹۳ ، ۹۴ ، ۹۵ ، ۹۶ ،  
۹۷



محمد بن اسحاق النديم، رك: ابن-النديم	مع : ۴۱ ، ۱۴۲ ، ۴۳۴
محمد بن اسفنديار ، رك : ابن-اسفنديار	مع : ۴۸
محمد بن اسماعيل اللامعي الجرجاني	محمد الدين محمد بن عدنان السرخستاني، رك : محمد بن عدنان السرخستاني
الدهستاني، رك : لامعي دهستاني	محمد الدين محمد حسيني، رك : محمد حسيني
محمد بن الاشعث، مع : ۲۷۴	محمد الدين محمد صاحب بن محمد
محمد بن الياس، مع : ۳۸	النجار، رك : صاحب بن محمد نجاري
محمد بن ايوب طبري ، مع : ۳۷۹	سود السفاني، رك : سفاني
محمد بن بدر جاجرمي، مع : ۱۹۸، ۲۰	بجندی ، رك : محمد حسيني
محمد بن تكش التون خان، مع : ۱۲	بجندی كركاني ، رك : شريف
محمد بن جابر البقاني، مع : ۳۹۱	محمد بن احمد ، مع : ۸۳ ، ۱۷۸
محمد بن جعفر النرشخي ، مع : ۶۲، ۱۵۵	مع : مع : ۵۲ ، ۸۴ ، ۹۶ ، ۲۴۶
محمد بن حسن بن اسفنديار، رك: ابن اسفنديار	محمد (صلمه) ، د : ۱۸ ؛ مت : ۲۲
محمد بن دشمنزاد، رك: علاء الدوله	۲۸ ، ۸۷ ، ۹۱ ، ۱۰۲ ؛ مع : ۹۶ ، ۳۷۳ ، ۲۶۰
حسام الدين ابو جعفر محمد بن دشمنزاد	محمد (قطب الدين) ، رك : قطب-الدين محمد
محمد بن زعفر بن عمر ، مع : ۵۹ ، ۶۲	محمد ابراهيم ، مع : ۲۱۸
محمد بن زكريا رازي ، د : ۱۸ ، ۶۸ ؛ مت : ۱۱۰ ، ۱۱۲ ، ۱۱۵ ، ۱۱۶ ، ۱۱۷ ؛ مع : ۸۱ ، ۳۷۰ ، ۳۷۶ ، ۳۷۷ ، ۳۷۸ ، ۳۸۰ ، ۳۸۱ ، ۳۸۵ ، ۳۸۷ ، ۳۹۲ ، ۴۰۲ ، ۴۰۳ ، ۴۰۴ ، ۴۰۵ ، ۴۰۶ ، ۴۱۰	محمد بن ابراهيم بن سيمجور، مع : ۳۹ ، ۹۴
محمد بن سراج (سرخ) نيشابوري، مع : ۴۴۱	محمد بن احمد بن عبد العزيز بن ماره، مع : ۶۳
محمد بن سليمان كاشغري، مع : ۱۴۶	محمد بن احمد بن محمد بن عرافي ، مع : ۴۲۱
	محمد بن احمد النسوي ، مع : ۱۲ ، ۱۳ ، ۶۳ ، ۶۴
	محمد بن احمد قدسي، رك : مقدسي

محمد بن شہر آشوب، تع: ۵۱، ۵۰

محمد بن صالح، واریختی، مروی، تع:

۸۰ ح

محمد بن صباح، تع: ۴۲۰

محمد بن عبد الرحیم، تقوی، تع:

۳۲۷ ح

محمد بن عبدالعزیز بن عربی

عبدالعزیز بن منذر، تع: ۲۵۶

محمد بن عبد العزیز بن

محمد بن عثمان، تع: ۳۸

۴۶۹

محمد (بن) عبیدہ (کاتب)، ۲۲۱

۲۱۱، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۱

محمد بن قیس، تع: ۲۸

و نفل، ۴۶

محمد بن عبد بن - رحگویی، تع:

۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۳

محمد بن جریر، تع: ۲۸

۲۸۳، ۲۵۷

محمد بن عثمان بن

۲۲۳، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۳

محمد بن ابن بن

۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۳

محمد بن ابن بن

۲۱۳ ح

محمد بن ابن بن

محمد بن ابن بن

محمد بن ابن بن

محمد بن ابن بن

۴۰۰

محمد بن ابن بن

تع: ۶۱، ۶۴

محمد بن عمر، ادویانی، رای:

رای:

محمد بن عمر، تع: ۱۳۱

۱۳۱، ۱۳۲

محمد بن فخر المذنب، تع: ۱۳۱

۱۳۲

محمد بن مسرور، تع: ۱۳۱

محمد بن مسرور، تع: ۱۳۱

محمد بن مسرور، تع: ۱۳۱

۱۳۱

محمد بن مسرور، تع: ۱۳۱

۳۹۵

محمد بن مسرور، تع: ۱۳۱

محمد بن مسرور، تع: ۱۳۱

محمد بن مسرور، تع: ۱۳۱

۴۰۰

محمد بن مسرور، تع: ۱۳۱

محمد بن مسرور، تع: ۱۳۱

محمد بن مسرور، تع: ۱۳۱

۳۹۸، ۴۰۰

محمد بن مسرور، تع: ۱۳۱

۴۱۱

محمد بن مسرور، تع: ۱۳۱

محمد بن مسرور، تع: ۱۳۱

محمد بن مسرور، تع: ۱۳۱

۴۱۱

محمد بن مسرور، تع: ۱۳۱

۴۱۱

محمد بن مسرور، تع: ۱۳۱

۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴

- محمد بن مسعود ( آل شمسب ) ،  
د: ۳۲؛ مت: ۱۰۴؛ تع: ۳۷۴
- محمد بن مسعود المسعودی ، تع:  
ح ۳۷۲
- محمد بن المظفر بن محتاج چغانی ،  
تع: ۱۸۱، ۱۸۰، ۱۷۹، ۱۶۳، ۸۱۳، ۷۲
- محمد بن المظفر بن نظام الملك  
طوسی ، تع: ۳۷۳
- محمد بن ملکشاه ، مت: ۷۲ ،  
تع: ۱۰۲، ۱۰۱، ۱۰۰، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰
- محمد بن منصور ، مت: ۲۲؛ تع: ۳۰،  
۳۱
- محمد بن موسی حدادی لمخی ، تع:  
۸۱
- محمد بن ناصر علوی غزنوی ،  
مت: ۴۴؛ تع: ۱۲۷
- محمد بن نامور خونجی ، تع:  
۳۹۹
- محمد بن نصر المروزی ، تع:  
۴۶۹، ۱۸۳
- محمد بن نعمان ، تع: ۵۲
- محمد بن منصور شاه خجوانی ، د:  
۸۷، ۴۱، ۴۰
- محمد بن یحیی ، تع: ۳۶۰
- محمد بن یوسف ایلاتی ، تع: ۳۹۹
- محمد بن یوسف بن شرف الدین ،  
تع: ۴۰۰
- محمد بن یوسف بن علی ، تع:  
۳۵۹
- محمد بن یوسف الهروی ، مت:  
ح ۱۳۱
- محمد اسماعیل بن میرزا مداح، د:  
۷۹
- محمد اسماعیل عبدالله لصاوی ،  
تع: ۲۹۲ ح
- محمد اقبال ، تع: ۴۷۳
- محمد باقر بن محمد باقر بیگدر  
بیگی قاجار، د: ۸۰
- محمد باقر استرآبادی ، تع: ۴۰۹،  
۴۱۱
- محمد باقر سبزواری ، د: ۴۷؛ تع:  
۴۳۹
- محمد تقی دانش پژوه ، د: دانش  
پژوه
- محمد تقی کاشی ، تع: ۹۲، ۹۳
- محمد تقی مدرس رضوی ، د:  
مدرس رضوی
- محمد جواد شهاب کرمانشاهی، د:  
شباب کرمانشاهی
- محمد حسین ( کرمانی ) ، تع:  
ح ۲۷۸
- محمد حسین بن خف تبریزی ،  
د: ۸۵
- محمد حسین پیرانی ، د: ۸۶
- محمد حسینی ، تع: ۴۲۳
- محمد خان ( رسلان ) بن سلیمان ،  
تع: ۲۸۳
- محمد خوارزمشاه ، د: ۴۹؛ مت:  
۳۷، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰؛ تع: ۱۳، ۱۴،  
۱۷، ۴۰، ۵۷، ۵۸، ۶۴، ۲۲۹، ۴۰۰
- محمد داراشکوه ، تع: ۴۵۷ ح
- محمد سلمی ، د: ابو عبدالرحمن  
سلمی
- ( تعلیقات چهارمقاله ۷۴ )

- محمد بن مسعود ( آل شمسب ) ،  
د: ۳۲؛ مت: ۱۰۴؛ تع: ۳۷۴
- محمد بن مسعود المسعودی ، تع:  
ح ۳۷۲
- محمد بن المظفر بن محتاج چغانی ،  
تع: ۱۸۱، ۱۸۰، ۱۷۹، ۱۶۳، ۸۱۳، ۷۲
- محمد بن المظفر بن نظام الملك  
طوسی ، تع: ۳۷۳
- محمد بن ملکشاه ، مت: ۷۲ ،  
تع: ۱۰۲، ۱۰۱، ۱۰۰، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰
- محمد بن منصور ، مت: ۲۲؛ تع: ۳۰،  
۳۱
- محمد بن موسی حدادی لمخی ، تع:  
۸۱
- محمد بن ناصر علوی غزنوی ،  
مت: ۴۴؛ تع: ۱۲۷
- محمد بن نامور خونجی ، تع:  
۳۹۹
- محمد بن نصر المروزی ، تع:  
۴۶۹، ۱۸۳
- محمد بن نعمان ، تع: ۵۲
- محمد بن منصور شاه خجوانی ، د:  
۸۷، ۴۱، ۴۰
- محمد بن یحیی ، تع: ۳۶۰
- محمد بن یوسف ایلاتی ، تع: ۳۹۹
- محمد بن یوسف بن شرف الدین ،  
تع: ۴۰۰
- محمد بن یوسف بن علی ، تع:  
۳۵۹
- محمد بن یوسف الهروی ، مت:  
ح ۱۳۱





۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۳۸، ۲۲۳،  
 ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۶  
 مسعود بن عزالدین حسین، د: ۱۲،  
 ۲، ۳، ۴، ۳۷۴، ۳۷۵  
 مسعود بن محمد بن ملک‌شاه، د:  
 ۱۷؛ تع: ۵۶، ۱۴۷  
 مسعود رازی، تع: ۱۰۶  
 مسعودی، مت: ۳۲، ۴۵، ۸۹؛  
 تع: ۳۰، ۱۰۵، ۲۱۹  
 مسلم بن عقیل، تع: ۲۷۴  
 مسلمة بن عبدالملک، تع: ۴۶۹  
 مصاحب (دکتر غلامحسین)، تع:  
 ۳۳۹  
 مستطی، رک: محمد (صلعم)  
 مظهر بن علی غزنوی، تع: ۱۹۷  
 مطیع (خلیفه عباسی)، تع: ۲۰  
 مظفر (ملا)، مت: ۸۸  
 مظفر بن اسماعیل اسفرزادی، د:  
 ۳۶؛ مت: ۱۰۰؛ تع: ۶، ۷، ۹،  
 ۱۰، ۱۱، ۳۰۱، ۳۰۵، ۳۵۵،  
 ۳۶۴، ۳۶۵، ۳۶۶، ۳۶۷، ۳۶۸،  
 ۳۶۹، ۳۷۰، ۳۷۱، ۳۷۳  
 مظفر بن محتاج، تع: ۱۷۹  
 مظفر الدین بولاق ارسلان بن حسام  
 الدوله، رک: بولاق ارسلان بن حسام  
 الدوله  
 مظفری، مت: ۴۴؛ تع: ۱۰۴  
 معز (عباسی)، تع: ۴۰۸  
 معتضد بالله، تع: ۴۲۱  
 معروفی، مت: ۱۱۷  
 معز الدوله، تع: ۱۸۴

۳۵۹، ح: ۶۳، ۴۹، ح: ۱۲۴، ۱۵۳،  
 ۱۵۵، ح: ۱۶۴، ح: ۱۷۳، ح: ۱۷۶،  
 ۱۹۹، ح: ۲۰۰، ح: ۲۱۶، ۳۶۵، ۳۶۶، ح:  
 ۳۷۲، ۴۶۸، ۴۶۹  
 مدرك بن علی الشیبانی، تع: ۳۵۳  
 مدین بن عبدالرحمن قصونی، تع:  
 ۳۹۹  
 مرتضی داعی حسنی رازی، تع:  
 ۲۳۷  
 مروان بن محمد بن مروان بن الحکم،  
 تع: ۳۰  
 مسترشد بالله، د: ۱۷، ح: ۲۴؛  
 مت: ۳۳، ح: ۳۷؛ تع: ۵۵، ۵۶  
 مستظهر بالله، مت: ۱۰۲؛ تع:  
 ۳۷۴  
 مستمیر بن مستعصم، تع: ۱۵۵،  
 ۲۵۹  
 مستنصر، تع: ۹۷  
 مستوفی خوارزمی، تع: ۱۹۷  
 مسعود بن ابراهیم غزنوی، مت:  
 ۷۲؛ تع: ۵۸، ح: ۱۱۵، ۱۱۷،  
 ۱۲۰، ۱۲۲، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۶  
 مسعود بن محمود غزنوی، مت: ۲۵، ح:  
 ۴۶، ۸۲؛ تع: ۲۵، ۵۵، ۸۵،  
 ۹۸، ۹۹، ۱۰۱، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۶،  
 ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۴۴، ۱۵۱،  
 ۱۷۵، ۲۲۲، ۲۲۶، ۲۶۸، ح: ۲۷۴  
 مسعود (بن سعد) بن سیمان، د:  
 ۵، ۱۲، ح: ۷۰؛ مت: ۴۴، ۷۱،  
 ۷۲، ۷۳؛ تع: ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵،  
 ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ح: ۱۲۲، ۱۲۳



مهدي زعيم الدوله ، رك : زعيم الدوله

ميجر راورتى ، تع : ۲۳۱، ۲۳۲ ح  
ميدانى ، تع : ۴۰۲  
ميرمن ، تع : ۳۳۷

ميهون بن نجيب واسطى ، تع : ۳۶۴ ، ۳۶۷

مينورسكى (مينر سكى) ، د : ۱۳ ح ؛  
تع : ۷۸ ، ۳۰۹ ، ۳۱۰ ، ۳۲۹

مينوى (مجنوبى) ، د : ۱۳ ح ،  
۱۴ ح ، ۱۶ ح ، ۱۹ ح ، ۲۱ ح ،

۲۴ ح ، ۲۵ ح ، ۸۳ ح ، ۸۴ ح ، ۸۶ ح ؛  
مت : ۱۹ ح ، ۴۵ ح ، ۵۱ ح ، ۷۹ ح ،

۱۳۱ ح ؛ تع : ۱ ، ۹ ، ۲۰ ح ،  
۴۶ ح ، ۵۷ ح ، ۷۶ ح ، ۸۶ ح ،

۱۲۲ ح ، ۱۲۹ ح ، ۱۴۲ ح ، ۱۶۳ ح ، ۲۱۷ ح ،  
۲۱۸ ح ، ۲۱۹ ح ، ۲۲۰ ح ، ۲۲۲ ح ،

۲۲۸ ح ، ۲۴۸ ح ، ۲۵۱ ح ، ۲۵۳ ح ،  
۲۶۴ ح ، ۲۷۵ ح ، ۲۸۵ ح ، ۲۹۵ ح ،

۲۹۶ ح ، ۲۹۷ ح ، ۳۰۰ ح ، ۳۱۲ ح ، ۳۱۳ ح ،  
۳۱۴ ح ، ۳۱۶ ح ، ۳۲۷ ح ، ۳۲۸ ح ، ۳۳۱ ح ،

۳۳۲ ح ، ۳۳۵ ح ، ۳۵۸ ح ، ۳۷۳ ح ،  
۳۷۸ ح ، ۳۸۰ ح ، ۳۸۳ ح ، ۳۸۴ ح ، ۴۰۷ ح ،

۴۱۰ ح ، ۴۱۱ ح ، ۴۴۱ ح ، ۴۵۰ ح ، ۴۵۶ ح ،  
۴۷۰ ح

ن

نابغه ذيبانى ، د : ۲۶

ناصر خسرو ، مت : ۸ ح ، ۳۸ ح ؛ تع :

منصور بن مشكان ، مت : ۲۶ ح ؛  
تع : ۲۲۶ ، ۲۲۷ ح

منصور بن نوح بن نصر ، د : ۱۸ ؛  
مت : ۱۱۴ ، ۱۱۵ ؛ تع : ۳۶ ، ۳۹ ،  
۴۱ ، ۳۷۸ ، ۳۸۱ ، ۴۱

منوچهرى دامغانى ، د : ۵۸ ؛ مت :  
۴۴ ، ۵۰ ح ؛ تع : ۷۹ ، ۸۲ ، ۱۰۵ ، ۱۴۲ ،  
۱۷۶ ، ۱۹۲ ، ۱۹۴ ، ۲۰۳ ، ۲۲۳ ،  
۴۶۵

منهجاج الدين عثمان بن سراج الدين  
محمد ، رك عثمان بن سراج الدين محمد  
منينى ، تع : ۴۳

مورى ، تع : ۴۰  
موسى ، مت : ۹۰ ؛ تع : ۲۴۳  
موصلى (حكيم) ، د : ۸

موفق بن علي بن الهروى ، مت :  
۸۰ ح ؛ تع : ۳۸۱ ، ۳۸۲  
موقر ، تع : ۱۷

مولوى ، د : ۲۶ ، مت : ۳۹ ح ،  
۴۶ ح ؛ تع : ۱۶۶ ، ۱۶۸ ، ۴۲۸

مونت اسوارت گروت دف ، تع :  
۳۳۴

مؤيد الدوله ، تع : ۳۹ ، ۴۳ ، ۵۲  
مؤيد الملك بن نظام الملك ، تع :

۳۷۱ ح  
مهدي (دكتور يحيى) ، تع : ۲۹۷ ،  
۳۹۳ ، ۳۹۸ ح

مهدي (عباسى) ، تع : ۸۳ ،  
۴۰۸

مهدي بيانى (دكتور) ، تع : ۳۵۲ ،  
۳۸۳ ، ۴۷۴ ح



۷۶	۱۵۷، ۱۶۱، ۱۶۳، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۷۲، ۱۷۴، ۱۹۵، ۲۰۳، ۲۰۷، ۲۱۵، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۴۹، ۲۶۱، ۲۹۳، ۳۰۱، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۲۶، ۳۳۶، ۳۴۷، ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۶۴، ۳۶۵، ۳۶۶، ۳۶۷، ۳۶۹، ۳۷۸، ۳۸۷، ۴۰۴، ۴۰۵، ۴۱۶، ۴۲۲، ۴۲۸، ۴۲۹، ۴۴۱، ۴۴۲، ۴۴۵، ۴۵۴، ۴۶۵، ۴۷۱، ۴۷۲
نوح بن منصور بن نوح بن نصر بن احمد سامانی، د: ۱۵، ۱۶؛ مت: ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۷؛ تع: ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۸۵، ۹۲، ۱۱۲، ۲۲۰	نظامی گنجوی، د: ۲، ۲۱، ۲۶، ۲۷؛ مت: ۲۹، ۲۹؛ تع: ۱۹۳
نوح بن نصر بن احمد بن اسماعیل سامانی، د: ۱۵؛ تع: ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۸۳، ۸۹، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۴، ۸۵، ۱۸۶، ۴۶۹	نظامی منیری، د: ۳۶؛ مت: ۸۴
نورالدین محمد عوفی، رک: عوفی نورالدین منشی، د: ۴۱ نیریزی، مت: ۸۸ نیکلای، تع: ۳۴۳، ۳۵۰ نیکلسن، مت: ۳۹، تع: ۴۲۸، نیللی (ابو سهیل سعید بن عبدالعزیز)، مت: ۱۱۰؛ تع: ۳۷۶، ۳۷۷ نیللی (ابو عبدالرحمن محمد بن عبدالعزیز)، تع: ۳۷۶	نفس بن عوض بن حکیم کرمانی، تع: ۳۹۹ نفسی (سعید)، د: ۷۸، ۸۰، ۸۱، ۸۲، ۸۳؛ تع: ۱، ۶۷، ۶۹، ۷۰، ۷۵، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۸، ۸۹، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۱۷۱، ۱۷۵، ۱۷۸، ۱۸۰، ۲۰۳، ۲۲۰، ۲۳۱، ۲۳۳، ۲۵۴، ۲۷۰، ۲۹۴، ۳۲۱، ۳۵۹، ۳۸۴، ۳۹۷، ۳۹۸، ۴۱۴، ۴۱۵، ۴۱۷، ۴۱۹، ۴۲۲، ۴۲۳، ۴۲۵، ۴۲۶، ۴۳۳، ۴۳۴، ۴۳۸، ۴۳۹، ۴۴۳، ۴۴۴، ۴۵۰، ۴۵۵، ۴۶۹، ۴۷۱، ۴۷۲ نلدکه، تع: ۲۳۴، ۲۴۵، ۲۶۳، ۲۶۴، ۴۰۶
و	
واردی، تع: ۳۳۷ والانتین ژوکوفسکی، تع: ۳۱۲ ح: ۲۱۴، ۳۲۵، ۳۳۰ واندیک: تع: ۳۹، ۳۹۱ ویبکه، تع: ۳۲۶، ۳۳۹ وحید دستگردی، د: ۳۷؛ تع: ۴۵۸	نوح (سامانی)، د: ۴۹، ۷۰،

وشمگیر، تع: ۱۸۲، ۱۸۵

ولید بن المغیرہ، مت: ۳۹

ووسنفلد، تع: ۶۰، ج: ۲۴۹،

۳۹۰، ج: ۳۹۱، ج: ۳۹۳، ج: ۴۰۰،

ج: ۴۱۸، ج: ۴۵۸

ویسکونت واسلی، تع: ۳۳۴، ج:

ویکتور رزن، تع: ۳۱۲، ۳۲۰،

ج: ۳۲۷

ویلسون، تع: ۲۹۱،

ویبیام جکسن، تع: ۳۵۳،

ج: ۳۵۴

ویبیام جونز، تع: ۳۴۰، ۳۵۰،

ویبیام مہسن، تع: ۳۳۱، ۳۳۲،

۳۴۵، ۳۴۷، ۳۴۹

ھ

ھادی (مہسن)، تع: ۲۰۸،

ھارون بن سہب، تع: ۲۷،

۲۲۹

ھارون بن روح، تع: ۶۲،

ھارون رشید، تع: ۲۰۶،

۴۰۸

ھادی (مہسن)، تع: ۲۰۸،

ھادی (مہسن)، تع: ۲۰۸،

ھادی (مہسن)، تع: ۲۰۸،

ھادی (مہسن)، تع: ۲۰۸،

ھادی (مہسن)، تع: ۲۰۸،

ھادی (مہسن)، تع: ۲۰۸،

ج: ۸۲، ج: ۱۰۷، ج: ۱۱۲، ج: ۱۲۳،

ج: ۲۶۴، ج: ۲۶۷، ج: ۴۴۴، ۴۸۳،

۴۷۲، ۴۷۳

ھری جانستن، تع: ۳۳۵،

ھزیم، ایوردی، تع: ۳۴،

ھلال بن المحسن العساکری، تع: ۳۹۶،

ھنایو ( )، تع: ۳۳،

ج: ۹، ج: ۸۷، ج: ۹۰، ج: ۱۰۰،

ج: ۱۲۲، ج: ۱۴۳، ج: ۱۹۱، ج: ۱۹۷،

ج: ۲۳۸، ج: ۲۴۰، ج: ۲۴۷، ج: ۲۵۷،

ج: ۲۸۵، ج: ۲۸۶، ج: ۲۹۲، ج: ۲۹۵،

ج: ۳۰۰، ج: ۳۴۴، ج: ۳۴۷، ج: ۳۶۰،

۳۶۳

ھنایو ( )، تع: ۳۳،

ھنایو ( )، تع: ۳۳،

ھنایو ( )، تع: ۳۳،

ھنایو ( )، تع: ۳۳،

ھنایو ( )، تع: ۳۳،

ھنایو ( )، تع: ۳۳،

ھنایو ( )، تع: ۳۳،

ھنایو ( )، تع: ۳۳،

ھنایو ( )، تع: ۳۳،

ھنایو ( )، تع: ۳۳،

ج: ۳۳۲،

ھنایو ( )، تع: ۳۳،

ھنایو ( )، تع: ۳۳،

ھنایو ( )، تع: ۳۳،

ھنایو ( )، تع: ۳۳،

ھنایو ( )، تع: ۳۳،

ھنایو ( )، تع: ۳۳،

ھنایو ( )، تع: ۳۳،

ھنایو ( )، تع: ۳۳،

ھنایو ( )، تع: ۳۳،

ج: ۱۶، ج: ۱۱۰، ج: ۱۱۳، ج: ۱۱۶،

یحییٰ یا یوحنا (بخت یسوعی) ، تبع : ۴۰۸	، ۷۱ ، ۷۰ ، ۶۹ ، ۴۹ ، ۴۷ ، ۴۵ ، ، ۱۵۳ ، ۱۳۹ ، ۸۸ ح ، ۸۳ ، ۸۲ ، ۸۱ ، ، ۲۳۵ ، ۲۴۹ ، ۳۰۴ ، ۳۱۹ ، ۳۵۳ ح ، ، ۳۷۳ ، ۳۷۴ ، ۳۷۷ ح ، ۴۰۰
بر نقش هر یوه ، مت : ۱۰۴ ؛ ۳۷۴	یحییٰ بن احمد بن اسماعیل سامانی ، تبع ، ۱۶۲
یزید بن عبدالحکر الکلابی الکعبی ، تبع : ۸۳	یحییٰ بن خالد برمکی ، تبع ۲۷۳ ، یحییٰ بن عدی ، تبع : ۴۱۲ ،
یعقوب بن اسحاق کندی ، مت : ۹۰ ؛ تبع : ۲۷۴ ، ۲۷۵ ، ۲۷۶ ، ۲۷۷ ، ۳۹۹	۴۱۸
یعقوب بن اللمیث الصفار ، مت : ۴۳ ؛ تبع : ۷۳	یحییٰ بن یوسف بن جزله ، تبع : ۳۹۱
یوحنا یا یحییٰ (بخت یسوعی) ، تبع : ۴۰۸	یحییٰ الخشاب ، د : ۸۳ ، ۸۵ ، یحییٰ فناحی نیشابوری ، تبع : ۳۹۹
یوزف فن هامر پور گشتال ، تبع : ۳۳۸	یحییٰ قریب (دکتر) ، تبع ، ۴۶۸ ، ۴۷۱
یوسف بن باجر ، تبع ۱۹۷ ، بیت ، تبع : ۳۵۱	یحییٰ مهدوی (دکتر) ، تک : مهدوی



### ۹ - فہرست جایہا

اسکاڈریہ، ص ۱۳۰، تع: ۲۵۷.	آ	آذربائیجان، تع: ۲۶۷، ۴۴۱
۳۷۵		آسیا، تع: ۷
اسلامبول، راک اسٹیشن		آسیای صغری، تع: ۲۳
اصطخر، تع: ۵۱		آکسفورد، راک: اکسفرد
اصدہان، ص ۱۰۴، ۱۰۲، ۱۰۳.		آلمان، تع: ۲۵۰، ۲۲۷، ۳۸۶
تہ: ۴۵، ۴۶، ۴۹، ۵۰، ۵۱.		آمریکا، د: ۴۵، تع: ۲۹۲، ۳۳۰
۱۱۴۵، ۱۱۴۴، ۱۱۶۵، ۱۱۶۹، ۱۱۷۶.		۳۶۳، ۳۶۲، ۳۴۷
۱۱۴۴، ۱۱۳۷، ۱۱۳۴، ۱۱۳۵، ۱۱۴۴.		آمل، تع: ۴۰
۱۵۲		
۳۷۸	ا	
۳۱۸		ایران، تع: ۴۷، ۴۸
۳۳۰		ایورڈ، تع: ۲۵۰، ج: ۴۲۳
۳۳۲، ۳۳۴، ۳۳۷، ۳۳۹، ۳۴۰		۴۲۵، ۴۲۴
۳۶۱، ۳۶۲، ۳۶۳، ۳۶۴، ۳۶۵		روپہ، د: ۲۷، ۲۸، ۲۹
۳۸۱		تع: ۲۶۲، ۲۷۶، ۲۹۲، ۳۳۰، ۳۴۸
۳۷۴		۳۶۶، ۳۶۳، ۳۶۲
۳۸۷		اسپانیا، تع: ۳۸۶، ۳۸۷
۳۸۶		اسلامبول، د: ۲۴، ۲۷
۳۸۷		ج: ۲۲، ۲۷، ج: ۲۹۷
۳۸۸		۳۷۳، ۳۷۵، ۳۸۳، ۳۸۴، ج: ۳۸۶
۳۸۹		۴۴۰
۳۹۰		استرا، د: ۳۴، ج: ۱۸۲
۳۹۱		۴۲۵، ۴۲۵
۳۹۲		اسو، تع: ۴۲۶
۳۹۳		اسفہان، تع: ۳۶۶، ۳۲۸

ایران شهر، تع: ۶۶

ایک کول، تع: ۶۶

ایلاق، تع: ۶۸ ح

ب

بادغیس، د: ۴۷؛ مت: ۴۲،

۴۹، ۵۱؛ تع: ۶۹، ۱۵۴، ۱۵۷،

۱۶۲

باز، مت: ۷۵؛ تع: ۲۳۴

بامیان، د: ۱۱؛ تع: ۲، ۴

باورد، تع: ۴۲۵، ۴۲۶

بجر آباد، تع: ۴۳۸

بغداد، د: ۶۹ ح؛ مت: ۲۳،

۲۶، ۲۷، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۵۲، ۵۳،

۱۱۶؛ تع: ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۱،

۴۲، ۶۰، ۶۱، ۶۴، ۶۵، ۶۷،

۶۸ ح، ۴۰ ح، ۱۵۵، ۱۵۸، ۱۵۹،

۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۳، ۱۶۵، ۱۷۳،

۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۳، ۱۸۵،

۱۸۶، ۲۲۹، ۲۷۹، ۳۱۴، ۳۳۲،

۳۳۳، ۳۶۹

بدخشان، تع: ۱۹۰، ۱۹۳

برسخان، مت: ۳۸؛ تع: ۶۵،

۶۶

برسخان، دك برسرخان

برشیا، تع: ۳۸۶

برلین، د: ۸۱؛ تع: ۴۷ ح،

۲۴۹، ۲۶۹، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۰۶،

۳۲۷ ح، ۳۲۸، ۳۶۴

بریتانیا، د: ۷۷

بست، مت: ۴۳؛ تع: ۷۱

بصره، تع: ۱۸۸، ۳۶۸ ح

بغداد، د: ۱۲ ح، ۱۸؛ مت:

۳۶، ۹۱، ۹۹، ۱۰۲، ۱۳۰؛ تع:

۵۴، ۶۴، ۷۸، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۷۴،

۲۷۵، ۲۸۳، ۳۷۴، ۳۸۰، ۴۱۴،

۴۱۷

بلاساغون، تع: ۶۷

بلخ، د: ۱۳، ۳۶؛ مت: ۹۱،

۱۰۰، ۱۰۱؛ تع: ۳۹، ۴۱، ۴۷،

۵۵، ۸۱، ۸۲، ۱۸۰، ۱۸۳، ۳۵۵،

۳۶۷، ۳۶۸ ح، ۳۶۹

بلعم، تع: ۲۳

بمبئی، د: ۸۱؛ تع: ۱۳۴، ۲۴

بنج، تع: ۷۶

بوشنج، تع: ۴۱، ۷۱

بولاق، تع: ۳۹۷

بیروت، تع: ۱۵۳، ۴۴۵

بیبق، مت: ۲۶، ۴۳؛ تع:

۱۵۳

پ

پارس، مت: ۱۳۰، ۱۳۲؛ تع:

۶۶، ۶۷

پریس، د: ۲۶؛ تع: ۱۲، ۱۷، ۲۱،

۳۲، ۴۵ ح، ۴۶ ح، ۴۷، ۵۰ ح،

۶۴، ۷۰، ۸۱، ۲۵۹، ۲۶۱،

۳۲۶، ۳۲۷، ۳۳۸، ۳۶۱، ۳۶۲،

۳۷۱ ح، ۴۰۲

باز ، جمع : ۲۳۴

بظ زورگ ، جمع : ۶۶۰

بکن ، جمع : ۱۶

بنجاب ، جمع : ۴۶

بنجریہ ، جمع : ۱۰۴ ، ۲۸۳

جوین ، جمع : ۴۳۸

جیبھن ، جمع : ۲۶ ، ۱۱۵ ، ۵۳

جمع : ۲۱۷ ، ۱۶۹

ج

جھڑ ، جمع : ۱۵

جھڑ ، جمع : ۱۵

جھڑ ، جمع : ۱۵

جھڑ ، جمع : ۱۵

جھڑ ، جمع : ۱۵

جھڑ

ج

جھڑ ، جمع : ۱۵

جھڑ ، جمع : ۱۵

جھڑ ، جمع : ۱۵

جھڑ

جھڑ ، جمع : ۱۵

ت

تاجوئیچہ ، جمع : ۴۹ ، ۵۰

تاجوئیچہ ، جمع : ۸۱ ، ۲۱۰ ، ۱۵۴

تاجوئیچہ ، جمع : ۷۰

تاجوئیچہ ، جمع : ۷۱ ، ۲۳۸

تاجوئیچہ ، جمع : ۵۹ ، ۶۳ ، ۱۵۴

تاجوئیچہ ، جمع : ۱۱ ، ۱۲ ، ۱۳ ، ۱۴ ، ۱۵ ، ۱۶ ، ۱۷ ، ۱۸ ، ۱۹ ، ۲۰ ، ۲۱ ، ۲۲ ، ۲۳ ، ۲۴ ، ۲۵ ، ۲۶ ، ۲۷ ، ۲۸ ، ۲۹ ، ۳۰ ، ۳۱ ، ۳۲ ، ۳۳ ، ۳۴ ، ۳۵ ، ۳۶ ، ۳۷ ، ۳۸ ، ۳۹ ، ۴۰ ، ۴۱ ، ۴۲ ، ۴۳ ، ۴۴ ، ۴۵ ، ۴۶ ، ۴۷ ، ۴۸ ، ۴۹ ، ۵۰ ، ۵۱ ، ۵۲ ، ۵۳ ، ۵۴ ، ۵۵ ، ۵۶ ، ۵۷ ، ۵۸ ، ۵۹ ، ۶۰ ، ۶۱ ، ۶۲ ، ۶۳ ، ۶۴ ، ۶۵ ، ۶۶ ، ۶۷ ، ۶۸ ، ۶۹ ، ۷۰ ، ۷۱ ، ۷۲ ، ۷۳ ، ۷۴ ، ۷۵ ، ۷۶ ، ۷۷ ، ۷۸ ، ۷۹ ، ۸۰ ، ۸۱ ، ۸۲ ، ۸۳ ، ۸۴ ، ۸۵ ، ۸۶ ، ۸۷ ، ۸۸ ، ۸۹ ، ۹۰ ، ۹۱ ، ۹۲ ، ۹۳ ، ۹۴ ، ۹۵ ، ۹۶ ، ۹۷ ، ۹۸ ، ۹۹ ، ۱۰۰

تاجوئیچہ ، جمع : ۱۹۵

تاجوئیچہ ، جمع : ۱۶ ، ۱۵

تاجوئیچہ ، جمع : ۱۹ ، ۲۳

تاجوئیچہ ، جمع : ۲۸ ، ۲۹ ، ۳۰ ، ۳۱ ، ۳۲ ، ۳۳ ، ۳۴ ، ۳۵ ، ۳۶ ، ۳۷ ، ۳۸ ، ۳۹ ، ۴۰ ، ۴۱ ، ۴۲ ، ۴۳ ، ۴۴ ، ۴۵ ، ۴۶ ، ۴۷ ، ۴۸ ، ۴۹ ، ۵۰ ، ۵۱ ، ۵۲ ، ۵۳ ، ۵۴ ، ۵۵ ، ۵۶ ، ۵۷ ، ۵۸ ، ۵۹ ، ۶۰ ، ۶۱ ، ۶۲ ، ۶۳ ، ۶۴ ، ۶۵ ، ۶۶ ، ۶۷ ، ۶۸ ، ۶۹ ، ۷۰ ، ۷۱ ، ۷۲ ، ۷۳ ، ۷۴ ، ۷۵ ، ۷۶ ، ۷۷ ، ۷۸ ، ۷۹ ، ۸۰ ، ۸۱ ، ۸۲ ، ۸۳ ، ۸۴ ، ۸۵ ، ۸۶ ، ۸۷ ، ۸۸ ، ۸۹ ، ۹۰ ، ۹۱ ، ۹۲ ، ۹۳ ، ۹۴ ، ۹۵ ، ۹۶ ، ۹۷ ، ۹۸ ، ۹۹ ، ۱۰۰

تاجوئیچہ ، جمع : ۱۹ ، ۲۳

تاجوئیچہ ، جمع : ۲۸ ، ۲۹ ، ۳۰ ، ۳۱ ، ۳۲ ، ۳۳ ، ۳۴ ، ۳۵ ، ۳۶ ، ۳۷ ، ۳۸ ، ۳۹ ، ۴۰ ، ۴۱ ، ۴۲ ، ۴۳ ، ۴۴ ، ۴۵ ، ۴۶ ، ۴۷ ، ۴۸ ، ۴۹ ، ۵۰ ، ۵۱ ، ۵۲ ، ۵۳ ، ۵۴ ، ۵۵ ، ۵۶ ، ۵۷ ، ۵۸ ، ۵۹ ، ۶۰ ، ۶۱ ، ۶۲ ، ۶۳ ، ۶۴ ، ۶۵ ، ۶۶ ، ۶۷ ، ۶۸ ، ۶۹ ، ۷۰ ، ۷۱ ، ۷۲ ، ۷۳ ، ۷۴ ، ۷۵ ، ۷۶ ، ۷۷ ، ۷۸ ، ۷۹ ، ۸۰ ، ۸۱ ، ۸۲ ، ۸۳ ، ۸۴ ، ۸۵ ، ۸۶ ، ۸۷ ، ۸۸ ، ۸۹ ، ۹۰ ، ۹۱ ، ۹۲ ، ۹۳ ، ۹۴ ، ۹۵ ، ۹۶ ، ۹۷ ، ۹۸ ، ۹۹ ، ۱۰۰

تاجوئیچہ ، جمع : ۱۹ ، ۲۳

تاجوئیچہ ، جمع : ۱۹ ، ۲۳

ت

تاجوئیچہ ، جمع : ۱۹ ، ۲۳

تاجوئیچہ ، جمع : ۱۹ ، ۲۳

تاجوئیچہ ، جمع : ۱۹ ، ۲۳

تاجوئیچہ ، جمع : ۱۹ ، ۲۳

تاجوئیچہ ، جمع : ۱۹ ، ۲۳

تاجوئیچہ ، جمع : ۱۹ ، ۲۳

دهك ، د : ۳۴  
 دهلی ، د : ۸۱ ، ۸۲ ، ۸۳  
 دیلم ، تع : ۴۹  
 ر  
 رامپور ، تع : ۴۴۵  
 رباط سنگین ، مت : ۴۳ ؛ تع : ۷۰  
 ربیع ، تع : ۷۹  
 رم ، تع : ۳۹۷  
 رودك ، تع : ۷۳ ، ۷۷ ، ۷۸  
 رونه ، تع : ۱۱۵  
 ری ، د : ۱۸ ؛ مت : ۲۴ ، ۲۶ :  
 تع : ۳۷ ، ۵۱ ، ۷۲ ، ج ۱۸۳ ،  
 ۱۸۴ ، ۱۸۵ ، ۲۲۷ ، ۲۳۴ ، ۳۹۴ ،  
 ۴۳۴  
 ز  
 زابلستان ، د : ۶۹ ؛ مت : ۲۳ ؛ تع :  
 ۲۲۴ ، ۳۶  
 زاوستان ، رك : زابلستان  
 زرافشان ، تع : ۱۳۹  
 زرنجان ، تع : ۱۸۰  
 س  
 ساغرج ، تع : ۱۳۸  
 سبزوار ، مت : ۲۶ ؛ ج : ۷۲ ؛  
 ح ۳۲۳

، ۳۶ ، ۲۶ ؛ مت : ۶۹ ، ۶۳ ، ۶۰  
 ، ۳۶ ، ۳۲ ؛ تع : ۹۱ ، ۸۶ ، ۴۹ ، ۴۳ ، ۴۲  
 ، ۳۷ ، ۳۸ ، ۳۹ ، ۴۰ ، ۴۱ ،  
 ، ۴۲ ، ج ۴۳ ، ۴۴ ، ۴۶ ، ۴۷ ، ۴۸ ،  
 ، ۵۳ ، ۶۴ ، ۶۸ ، ۶۹ ، ۷۰ ، ۷۲ ، ج ۷۳ ،  
 ، ۸۰ ، ۸۲ ، ۸۸ ، ۹۲ ، ۱۰۲ ، ۱۱۲ ،  
 ، ۱۶۳ ، ۱۶۲ ، ۱۶۰ ، ۱۵۵ ، ۱۴۶  
 ، ۱۷۹ ، ۱۸۰ ، ۱۸۱ ، ۱۸۲ ، ۱۸۴ ،  
 ، ۱۸۵ ، ۱۹۰ ، ۲۱۴ ، ۲۱۵ ، ۲۳۴ ،  
 ، ۲۳۵ ، ۲۵۰ ، ج ۲۵۰ ، ۳۲۵ ، ۳۶۷ ، ۴۲۲ ،  
 ۴۲۵ ، ۴۳۲ ، ۴۶۹  
 خسروگرد ، مت : ۲۶ ؛ ج  
 خوار ، مت : ۲۴  
 خوارزم ، د : ۵۰ ؛ مت : ۱۲۱ ؛  
 ج : ۱۲ ، ۳۳ ، ج ۴۰ ، ۶۴ ، ۲۵۰ ،  
 ، ۲۵۱ ، ۲۵۲ ، ۲۵۳ ، ۳۹۳ ، ۴۱۲ ،  
 ۴۱۳ ، ۴۱۴ ، ۴۱۶ ، ۴۱۷ ، ۴۱۸ ، ۴۱۹ ،  
 ج ۴۲۱ ، ۴۲۲ ، ۴۲۳  
 خواف نشابور ، مت : ۴۳ ؛ تع :  
 ۷۱  
 خوزان ، ج : ۲۸۳  
 د  
 دامغان ، مت : ۲۴ ، ج ۲۵ ، ج  
 دایدو ، تع : ۱۵ ، ۱۶  
 دیلین ، تع : ۳۵۷  
 دکن ، تع : ۱۷۱  
 دمشق ، تع : ۵۱ ، ج ۴۲۵ ،  
 دهستان ، د : ۳۴ ؛ تع : ۱۴۴ ،  
 ۴۵۱ ، ۴۵۳

سجستان ، راک : سیستان

سرخس ، تبع : ۴۲ ، ۷۱ ، ۴۲۵

سرمین رأی ، تبع : ۴۱۴

سغد (سغد) ، تبع : ۷۹ ، ۱۰۲ ، ۱۳۹

۲۵۳

سمرقند ، تبع : ۱۳ ، ۳۶ ، مت : ۳۵

ح ، ۳۷ ، ۴۹ ، ۵۳ ، تبع : ۴۲ ح ،

۵۶ ، ۶۱ ، ۶۸ ح ، ۷۶ ، ۷۸ ، ۷۹ ،

۱۳۹ ، ۱۵۴ ، ۱۸۳ ، ۱۸۵ ، ۲۱۷ ،

۲۲۱ ح ، ۴۳۰ ، ۴۳۱

سمن ، مت : ۲۴ ح

سمنک ، مت : ۲۴

سمنگین ، تبع : ۴۲۵ ، ۴۲۶

سمیرہ ، تبع : ۴۹

سند ، مت : ۲۹

سیستان ، مت : ۵۱ ح ، ۵۸ ، ۶۳ ،

تبع : ۳۷ ، ۴۳ ، ۷۱ ، ۷۷ ، ۱۲۷ ،

۱۷۸ ، ۱۷۹ ، ۱۸۸ ، ۲۲۴ ، ۲۵۰ ،

ح : ۲۵۹

ش

شادریخ ، تبع : ۳۵۴

شادش ، تبع : ۳۳

شادریخ ، مت : ۳۴

شادشاد ، تبع : ۳۲۵

شیراز ، مت : ۳۰ ح ، مت : ۱۳۰

شع : ۲۶۰ ، ۲۶۱ ، ۳۶۶ ، ۳۶۸

ص

صغالیان ، تبع : ۶۸ ح

صفند ، راک : سفند

صین ، راک : چین

ط

طاران ، راک : طارون

طالقین ، تبع : ۴۵ ، ۴۷ ، ۴۸ ،

۴۹ ، ۵۰ ، ۵۱

طبرستان ، تبع : ۷۱ ، ۷۲ ، ۷۳ ،

۲۳۴ ، ۲۳۵ ، ۲۴۵

طبرستان ، تبع : ۱۴ ح ، ۵۵ ،

۸۰ ، ۱۰۰ ، ۱۰۱ ، ۱۰۲ ، ۱۰۳ ، ۱۰۴ ،

۱۰۵ ، ۱۰۶ ، ۱۰۷ ، ۱۰۸ ، ۱۰۹ ،

۱۱۰ ، ۱۱۱ ، ۱۱۲

طبرستان ، مت : ۱۰۵

طبرستان ، مت : ۱۰۶

طبرستان ، مت : ۱۰۷

طبرستان ، مت : ۱۰۸

۱۱۳ ، ۴

طبرستان ، مت : ۱۰۹

۱۱۰ ، ۱۱۱ ، ۱۱۲ ، ۱۱۳

۱۱۴

۱۱۵

طبرستان ، مت : ۱۱۶

۱۱۷ ، ۱۱۸ ، ۱۱۹ ، ۱۲۰ ، ۱۲۱ ،

۱۲۲

طارون ، راک : طارون

فرغانه ، تبع : ۶۸ ح ، ۱۸۰  
فلسطین ، تبع : ۳۳  
- پیروز کوه ، د : ۱۱ ، ۱۲ ح ،  
۳۵ : تبع : ۲ ، ۴ ، ۱۵۰

### ق

قاهره ، د : ۲۷ ، ۲۹ ح ، ۸۰ ،  
۸۸ : تبع : ۲۰ ح ، ۲۵ ح ، ۵۹ ،  
۲۷۷ - ۴۴۵ ، ۴۴۶  
قزوين ، د : ۲۴ ح ؛ مت : ۶۶ ؛  
تبع : ۴۵ ، ۴۷ ، ۴۸ ، ۴۹ ، ۵۱ ، ۱۴۵  
قسطنطنیه ، تبع : ۲۱ ح ، ۳۰۹  
قم ، مت : ۲۹  
قنارز ، تبع : ۲۲۰ ح ، ۲۲۱ ح  
قندهار ، د : ۴۵<sup>۴</sup>  
قوجان ، تبع : ۴۲۶  
قومس ، رك : كومش  
قهبستان ، تبع : ۳۸ ، ۴۰ ، ۴۱ ،  
۴۲

### ك

كاشان ، تبع : ۱۶۹ ، ۳۶۸ ح  
كاشغر ، تبع : ۵۷ ح ، ۶۷ ، ۱۸۰  
كاشغر ، تبع : ۷۱  
كانپور (كون پور) ، د : ۹ ح ؛ تبع :  
۲۱ ، ۲۲ ح

### ع

عراق ، د : ۳۷ ؛ مت : ۷۱ ، ۸۶ ،  
۹۱ ؛ تبع : ۶۴ ، ۶۹ ، ۱۲۳ ، ۱۴۶ ،  
۴۲۴

عربستان ، د : ۳۰

عديگره ، د ۷۸ ؛ تبع : ۱۷۱

### غ

غانفر ، مت : ۳۵  
غرجستان ، تبع : ۱۵۱  
غزاه ، تبع : ۳۶ ، ۳۷ ، ۳۸ ،  
۷۰ ، ۱۰۸ ، ۱۱۰ ، ۱۱۲ ، ۱۷۶ ،  
۲۲۴ ، ۲۵۳ ، ۴۱۷ ، ۴۱۸ ،  
غزنيك ، د : ۲۴ ح ، ۴۵ ، ۴۶ ،  
۴۸ ؛ مت : ۲۹ ، ۳۰ ، ۴۱ ، ۴۳ ، ۴۶ ،  
۷۸ ، ۸۰ ، ۸۲ ، ۹۱ ، ۹۳ ؛ تبع : ۴ ،  
۴۲ ، ۹۲ ، ۱۰۹ ، ۱۱۲ ، ۱۱۴ ،  
۱۲۲ ، ۱۴۴ ، ۱۵۰ ، ۱۵۱ ، ۱۵۲ ،  
۱۷۶ ، ۱۷۸ ، ۲۴۷ ، ۴۲۴  
غور ، د : ۱۱ ، ۳۷ ؛ تبع : ۲ ،  
۴ ، ۱۵۰ ، ۱۵۱ ، ۱۵۲

### ف

فاز ، د : ۶۷  
فرانسه ، تبع : ۳۴۳ ، ۳۶۲ ،  
۳۹۲

گرخ، تبع : ۱۶۲  
کرمان، تبع : ۲۲، ۷۶، ۸۷،

۱۲۸

کرمانشاہ، تبع : ۳۷،

۱۸۰، ۵۶

گرخ ہری، تبع : ۴۳

کرمان، تبع : ۴۲

کشمیر، تبع : ۷۱

کلکتہ، تبع : ۱۱، ۲، ۱۵۰،

۱۳۴۱، ۳۴۲، ۳۵۰، ۳۳۱، ۳۷۰،

۴۷۴

گوجرانو، تبع : ۲۷۵

گوجرانو، تبع : ۲۷، ۲۵، ۲۶،

تبع : ۲۳۵

گر

بجرت، تبع : ۱۵۰

بجرت، تبع : ۱۵۰

بجرت، تبع : ۱۵۰، ۱۵۰،

۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵،

۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹،

۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲،

۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶،

۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰،

بجرت، تبع : ۱۵۰، ۱۵۰،

بجرت، تبع : ۱۵۰

بجرت، تبع : ۱۵۰، ۱۵۰،

ل

لاہور، تبع : ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۳،

۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۴،

۴۲۶

لاہور، تبع : ۲۱، ۲۲، ۲۳،

۲۹۸

لاہور، تبع : ۴۴، ۴۵، ۴۶،

لاہور، تبع : ۴۹

لاہور، تبع : ۲۱، ۲۲، ۲۳،

۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۴،

۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۸،

۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۲،

۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۶،

۲۴۷، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۰،

۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۴،

۲۵۵، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۵۸،

۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۲،

۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۶،

۲۶۷، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۰،

۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۴،

۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۷۸،

۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۲،

۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۵، ۲۸۶،

۲۸۷، ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۰،

۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۴،

۲۹۵، ۲۹۶، ۲۹۷، ۲۹۸،

۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۰۲،

۳۰۳، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۰۶،

۳۰۷، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۰،

۱۷۹ ، ۱۸۰ ، ۱۸۱ ، ۱۸۳ ، ۱۸۴ ،  
 ۱۹۵ ، ۱۹۶ ، ۲۲۰ ح ، ۲۲۱ ح ،  
 ۲۱۷ ، ۲۴۹ ، ۲۶۹ ، ۳۰۳ ، ۳۰۷ ،  
 ۳۰۸ ، ۳۱۸ ، ۳۲۳ ، ۳۲۵ ، ۳۲۶ ،  
 ۳۳۳ ، ۳۳۴ ، ۳۳۶ ، ۳۴۵ ، ۳۴۸ ،  
 ۳۴۹ ، ۳۵۱ ، ۳۵۲ ، ۳۵۴ ، ۳۵۵ ، ۳۵۶ ،  
 ۳۶۴ ، ۳۷۳ ، ۳۷۶ ، ۳۷۷ ، ۴۲۵ ،  
 ۴۰۶ ، ۴۶۹

نیویورک (نیویورک): تع: ۳۲۰ ،  
 ۳۵۷ ، ۳۵۹ ح

و

وانیکان ، تع: ۴۴۵  
 واسط ، تع: ۱۸۸  
 وجیرستان ، مت: ۷۱ ؛ تع: ۲۳۴  
 و نیز ، تع: ۳۹۲

ه

هارتفرد ، تع: ۳۴۰  
 هرات (هری) ، د: ۱۱ ، ۱۲ ،  
 ۱۳ ، ۱۴ ، ۲۴ ح ، ۳۵ ، ۳۶ ، ۳۷ ؛  
 مت: ۲۳ ، ۴۹ ، ۵۰ ، ۵۱ ، ۵۲ ،  
 ۶۵ ، ۷۱ ، ۸۰ ، ۸۰ ، ۱۰۴ ، ۱۲۸ ، ۱۳۲ ؛  
 تع: ۲ ، ۳۸ ، ۳۹ ، ۴۱ ، ۶۹ ح ، ۷۰ ،  
 ۷۱ ، ۱۵۳ ، ۱۵۴ ، ۱۵۷ ، ۱۵۹ ،  
 ۱۶۲ ، ۱۶۵ ، ۱۷۶ ، ۲۱۴ ، ۲۱۷ ،  
 ۲۲۲ ، ۲۲۳ ، ۲۶۷ ، ۲۷۳ ، ۳۷۴ ،  
 ۴۵۶

(تعلیمات چهارمقاله ۷۴)

۸۶ ، ۹۷ ؛ تع: ۱۲ ، ۲۷ ، ۲۷ ، ۴۲ ح ، ۵۶ ،  
 ۵۷ ، ۶۰ ، ۶۲ ، ۶۷ ، ۶۸ ، ۱۲۸ ،  
 ۱۴۱ ، ۱۷۸ ، ۱۹۳ ، ۱۹۶ ، ۲۲۸ ، ۲۲۹ ،  
 ۴۳۲

محمدآباد ، ۴۶۵

مراغه ، تع: ۵۶

مرو ، مت: ۸۳ ، ۸۵ ، ۱۰۱ ، ۱۰۶ ،  
 تع: ۳۸ ، ۸۱ ، ۱۳۱ ، ۱۴۵ ح ، ۱۶۱ ،  
 ۱۸۲ ، ۲۵۰ ح ، ۳۱۷ ، ۴۶۹

مروالرو ، تع: ۲۸۳ ، ۴۷

مرو شاهجهان ، تع: ۲۲۴

مشهد ، تع: ۷۰ ، ۱۹۵ ، ۳۳۳

مصر ، مت: ۲۷ ؛ تع: ۲۱ ح ، ۲۹ ح ،

۶۹ ح ، ۸۹ ، ۳۹۰ ، ۳۹۲ ، ۴۰۵

موصل ، تع: ۱۱۸ ، ۳۸۶

ن

نخجوان ، تع: ۴۴۱ ح

نخشب ، تع: ۲۱۷

نسا ، تع: ۲۵۰ ح ، ۴۲۳ ، ۴۲۵ ،

۴۲۶ ، ۴۲۷ ، ۴۳۲ ، ۴۳۳

نسف ، تع: ۲۱۷

نشابور ، رک: نیشابور

نوقان ، تع: ۲۳۵

نیز ، د: ۱۸ ؛ تع: ۴۴۴

نیشابور ، د: ۱۴ ، ۳۶ ، ۵۰ ؛

مت: ۲۳ ، ۲۶ ، ۴۳ ، ۶۷ ، ۸۳ ، ۹۹ ،

۱۰۰ ، ۱۰۸ ، ۱۲۱ ؛ تع: ۳۳ ، ۳۶ ،

۳۸ ، ۴۱ ، ۴۲ ، ۶۹ ، ۷۱ ، ۷۲ ،





## ۱۰ - فهرست کتابها

- الاختصار من طبيعيات الشفاء ،  
 تع : ۴۴۸
- اختيارات علائقيه في حركات السمويه ،  
 تع : ۲۷۰
- اخلاق ناصري ، تع : ۴۶۱ ،  
 ۴۶۲
- الادويه ، رك : الابنيه عن حقائق  
 الادويه
- ادوية الموجوده بكل مكان ، تع :  
 ۴۰۳
- ارتماطيقى ، مت : ۸۷
- ارجوزة في المنطق ، تع : ۴۱۵
- ح
- أرسطو عند العرب ، تع : ۴۴۶ ،  
 ۴۴۸
- اساس اشتقاق لغت ايرانى ، تع :  
 ۲۶۴
- اساس الاقنباس ، مت : ۱۰۷ ح
- اسرار النوح عند مت : ۵۱ ح ؛ تع :  
 ۴۵۴
- اسرار نامه ، تع : ۲۳۵ ، ۲۴۵
- اسكندر نامه (نظامى) ، مت : ۲۹ ح
- صلاح قانون ، مت : ۱۱۰
- اضافه ، مت : ۷۱ ح
- الاعلاء ، تع : ۲۹ ح
- اغراض الصب ( غراض ) ، مت :  
 ۱۱۰ ؛ تع : ۳۸۴
- آ
- آشكده آذر ، تع : ۹۰ ، ۹۱ ،  
 ۱۶۱ ح ، ۱۶۹ ح
- الاثار الباقية عن القرون الخالية ،  
 تع : ۳۵ ح ، ۴۳ ، ۵۴ ، ۲۴۹ ، ۲۵۲ ،  
 ۲۶۵ ح ، ۳۱۱ ح ، ۳۲۳ ح ، ۳۹۳ ،  
 ۴۱۴ ح ، ۴۱۹ ح ، ۴۲۰ ، ۴۲۱ ،  
 ۴۴۴ ح
- آثار البلا ، تع : ۱۲ ح ، ۶۰ ،  
 ۲۴۹ ، ۳۱۸ ، ۴۳۲
- آثر الوزراء ، تع : ۲۵ ح
- آسيابى جديد ، تع : ۳۳۹
- ا
- الابنيه عن حقائق الادويه ، مت :  
 ۸۰ ح ؛ تع : ۳۸۱ ، ۳۸۲
- احسن التفسير في معرفة الاقاليم ،  
 تع : ۷۱ ، ۴۱۱
- حوال و اشعار زود كى ، تع : ۷۵ ،  
 ۷۷ ، ۷۹ ح ، ۸۰ ح ، ۸۳ ، ۸۴ ،  
 ۸۸ ، ۸۹ ، ۱۶۱ ح ، ۱۷۵ ح ،  
 ۲۲۰ ح
- اخبار العلماء باخبار الحكماء ،  
 تع : ۴۵۴



تاریخ ادبیات ایران (دکتر رضا-  
زاده شفق) ، د : ۲۷ ج ؛ تع : ۹۸ ،  
۱۶۵  
تاریخ ادبیات در ایران (دکتر  
ذبیح الله صفا) ، تع : ۹۷ ج  
تاریخ ادبیات عرب ، تع : ۲۵۷  
تاریخ ادبی ایران ، تع : ۳۵۲  
تاریخ الاسلام ، تع : ۴۵۸ ج  
تاریخ الاطباء ، تع : ۳۹۰ ، ۳۹۱ ،  
۳۹۳  
تاریخ اطباء عرب ، تع : ۳۹۳ ج ،  
۴۰۰ ج ، ۴۱۸ ج ، ۴۴۰ ج  
تاریخ الفی ، تع : ۳۲۵ ، ۳۲۷  
تاریخ بخارا ، تع : ۵۹ ج ، ۶۲ ،  
۱۵۵ ، ۲۳۱ ج ، ۲۳۲  
تاریخ بیسحق ، تع : ۷۳ ، ۱۲۱ ج ،  
۳۰۴ ج ، ۳۰۵ ، ۳۰۶ ، ۳۲۳ ج ،  
۳۲۶ ج  
تاریخ بیسقی ، د : ۵۲ ، ۵۳ ج ، ۷۴ ،  
۷۵ ؛ مت : ۲۶ ج ، ۳۰ ج ، ۵۶ ج ، ۶۷  
ج ، ۸۲ ج ؛ تع : ۲۴ ، ۲۵ ج ، ۴۰ ، ۴۲ ، ۶۸  
ج ، ۶۹ ج ، ۷۰ ج ، ۷۱ ج ، ۹۹ ، ۱۰۰ ، ۱۰۵  
ج ، ۱۰۶ ، ۱۰۸ ، ۱۰۹ ج ، ۱۱۰ ج ،  
۱۱۲ ، ۱۱۹ ، ۱۳۸ ، ۱۷۶ ج ، ۲۲۲ ،  
۲۲۵ ج ، ۲۲۶ ، ۲۳۱ ج ، ۲۳۲ ، ۲۵۲ ،  
۲۵۴ ، ۲۵۵ ، ۲۵۶ ج ، ۴۱۳ ج ، ۴۲۲ ، ۴۵۳ ،  
۴۶۴ ، ۴۶۹ ، ۴۷۳  
تاریخ ترکستان ، تع : ۲۲۹ ،  
۲۳۱ ج

البهجة والسعادة ، تع : ۴۴۶  
بهرام نامه ، رك : هفت پیکر  
بیان الادیان ، تع : ۲۳۸ ج  
البيان والتبيين ، تع : ۷۰ ، ۴۶۷  
بیست مقاله (قزوینی) ، تع : ۳۰۴  
ج ، ۳۲۱ ، ۳۸۲ ج

پ

پانزده گفتار ، تع : ۲۲۰ ج  
پورسینا ، تع : ۳۹۸ ، ۴۱۴ ج ،  
۴۱۵ ، ۴۱۷ ، ۴۱۹ ، ۴۲۲ ، ۴۲۵ ج ،  
۴۲۶ ، ۴۳۳ ، ۴۳۴ ، ۴۳۸ ج ، ۴۳۹ ج ،  
۴۴۴ ج

ت

تاج العروس ، مت : ۲۵ ج ، ۲۹ ج ، ۵۳  
ج ، ۱۲۰ ج ؛ تع : ۲۹ ، ۴۷ ، ۱۴۲ ج ،  
۲۳۵ ، ۴۴۲ ج  
تاج المصادر ، مت : ۳۶ ج  
تاریخ ابن الاثیر ، رك : كامل-  
التواریخ  
تاریخ ابن خلدون ، تع : ۱۸۱  
تاریخ ابی الفداء ، تع : ۱۱۶ ج ،  
۴۳۵ ج  
تاریخ آداب اللغة العربية ، تع :  
ج ۶۹  
تاریخ ادبیات (ذکاء الملك) ، تع :  
۱۶۵



ترجمان البلاغہ، مت: ۶۲، ج: ۶۲، تع:  
 ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲،  
 ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۴۲، ۳۸۲، ۴۷۲،  
 ترجمہ تاریخ طبری، تع: ۲۴،  
 ۳۷۹  
 ترجمہ تاریخ یمنی، تع: ۱۵۰، ج  
 ترجمہ تفسیر طبری، تع: ۳۷۹  
 ترکستان (رتوانہ)، تع: ۲۱۷  
 التشریح المکتوبون فی تنقیح القانون،  
 تع: ۴۰۰  
 تعبیر الرؤیا، زک: کفایۃ  
 تفسیر ابو الفتوح رازی، مت: ۲۸  
 ج: ۵، تع: ۲۴۲  
 تفسیر امام فخر رازی، تع: ۲۹۵  
 التفہیم لاوائل الصناعۃ التنجیم،  
 مت: ۹، ج: ۶۹، ۸۷، متن و ج،  
 ۸۸، ج: ۹۰، ج: ۹۰، تع: ۱۲۲، ج:  
 ۱۹۱، ۲۴۷، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۷۸،  
 ۲۸۵، ۲۸۶، ج: ۳۷۵، ۴۴۲  
 تقدمۃ المعرفۃ، تع: ۳۷۵  
 تقویم البلدان، تع: ۱۲  
 تقویم التواریخ، تع: ۱۱۶، ۱۲۰، ج  
 تکملہ (ابومنصور)، مت: ۸۷، تع:  
 ۲۵۸  
 تلقیح البلاغۃ، تع: ۲۳  
 التلویح الی اسرار التلویح، تع:  
 ۴۰  
 تمدن (مجید)، مت: ۵۶، ج

۴۱۷، ج: ۴۲۵، ۴۲۸، ج: ۴۳۵، ج: ۴۳۶  
 ج: ۴۴۱، ۴۴۶، ج: ۴۴۸، ۴۵۳، ج:  
 تلمۃ الیتیم، تع: ۸۵، ۸۸،  
 ۱۰۴، ۲۲۷، ج  
 تجارب الامم، تع: ۴۳۷، ج  
 تجارب السلف، د: ۴۰، ۷۵،  
 مت: ۳۲، ج: ۵۳،  
 تحفۃ العراقین، تع: ۴۶۸، ۴۷۱،  
 تحفۃ الملوک، مت: ۱۱۲، تع: ۴۰۲،  
 ۴۰۴  
 تحفۃ المؤمنین، مت: ۵۱، ج: ۱۳،  
 تحقیق مال الملہند من مقولۃ مقبولۃ  
 فی المقل او مردولۃ، تع: ۲۵۳  
 تدارک انواع الخطأ فی التدریس  
 الطبی، مت: ۱۱۲، ج: ۴۰۵،  
 ج: ۴۱۴  
 تذکرۃ الاولیاء، د: ۵، ۶۹، ج:  
 ۷۵، مت: ۱۲۶، ج: ۱۱۹،  
 ۴۵۴  
 تذکرۃ بغراخان، تع: ۲۳۲  
 تذکرۃ تقی الدین کاشانی، تع:  
 ۱۰۴، ج  
 تذکرۃ الشعراء دولتشاہ، د: ۶،  
 ۲۰، ۳۳، ۳۹، ۷۵، تع: ۱۲۱، ۱۳۴،  
 ۱۶۱، ۱۷۴، ۲۰۴، ۲۱۶، ۳۱۹،  
 تذکرۃ عرفات، تع: ۲۰۸  
 تذکرۃ ناصری، تع: ۱۷۰، ج  
 تذکرۃ النوادر، تع: ۳۶۶،  
 ۳۷۰

٧٦ ، ٢٢٩ ح ، ٢٣٢ ، ٣١٨ ، ٣١٩

تورك لغتى (بيوك) ، مت : ٣٨ ح  
التوسط بين ارسطوطاليس و  
جالينوس فى الحرك الاول ، نع : ٤١٧  
نوقيعات لعمى ، مت : ١٢٢ نع : ٢٣

٧٧ ، ٢٣٠ ح ، ٢٣٣ ، ٣١٩

٧٨ ، ٢٣١ ح ، ٢٣٤ ، ٣١٩

٧٩ ، ٢٣٢ ح ، ٢٣٥ ، ٣١٩

٨٠ ، ٢٣٣ ح ، ٢٣٦ ، ٣١٩

٨١ ، ٢٣٤ ح ، ٢٣٧ ، ٣١٩

٨٢ ، ٢٣٥ ح ، ٢٣٨ ، ٣١٩

٨٣ ، ٢٣٦ ح ، ٢٣٩ ، ٣١٩

٨٤ ، ٢٣٧ ح ، ٢٤٠ ، ٣١٩

٨٥ ، ٢٣٨ ح ، ٢٤١ ، ٣١٩

٨٦ ، ٢٣٩ ح ، ٢٤٢ ، ٣١٩

٨٧ ، ٢٤٠ ح ، ٢٤٣ ، ٣١٩

٨٨ ، ٢٤١ ح ، ٢٤٤ ، ٣١٩

٨٩ ، ٢٤٢ ح ، ٢٤٥ ، ٣١٩

٩٠ ، ٢٤٣ ح ، ٢٤٦ ، ٣١٩

٩١ ، ٢٤٤ ح ، ٢٤٧ ، ٣١٩

٩٢ ، ٢٤٥ ح ، ٢٤٨ ، ٣١٩

٩٣ ، ٢٤٦ ح ، ٢٤٩ ، ٣١٩

٩٤ ، ٢٤٧ ح ، ٢٥٠ ، ٣١٩

٩٥ ، ٢٤٨ ح ، ٢٥١ ، ٣١٩

٩٦ ، ٢٤٩ ح ، ٢٥٢ ، ٣١٩

٩٧ ، ٢٥٠ ح ، ٢٥٣ ، ٣١٩

٩٨ ، ٢٥١ ح ، ٢٥٤ ، ٣١٩

٩٩ ، ٢٥٢ ح ، ٢٥٥ ، ٣١٩

١٠٠ ، ٢٥٣ ح ، ٢٥٦ ، ٣١٩

ث

اماز القلوب ، د : ١٦ ح : نع :

٧١

ج

جامع البدايع ، نع : ٣٢٧

جامع التواريخ ، مت : ٥٦ ح : نع :

١٤ ، ١٥ ، ١٦ ، ٤٥ ح ، ١٥١ ح ،

٣١٨ ، ٣١٩ ، ٣٢٠ ، ٣٢٣ ، ٣٢٤

الجمع الحضر مسند الطب ،

رك : الحوى

جامع الحكمين ، د : ٨ ح

جامع شمسى ، د : ١٩

جبه ومة ، نع : ٣٢٦ ، ٣٢٧

٣٢٨ ، ٣٢٩

الجوهري ، نع : ٥٥

جوامع الحكمين ، د : ٨ ح

اروايت ، مت : ٧٠ ح ، ٧٩ ح ، ٨٠ ح ،

٨١ ، ١٠٢ ، ١١٨ ، ١٢١ ح ، ١١٠ ح ،

٢٢٩ ، ٢٢٢ ، ٢٥٢

جموعه نو ، نع : ١٧٠

جبه ومة ، نع : ٣٢٦ ، ٣٢٧

نع : ١٥ ح ، ١٦ ح ، ٥٦ ح ، ٥٧ ح ،

دایرة المعارف اسلام (اسلامی)،  
مت : ۳۲ ح ، ۴۰ ح ، ۸۳ ح ؛ تع :  
۳۸ ، ۳۹ ، ۴۰ ، ۵۳ ، ۱۱۵ ، ۱۲۰ ح ،  
۱۵۶ ، ۱۸۵ ، ۲۵۷ ، ۳۱۰ ، ۴۰۲ ح  
دایرة المعارف بریتانیا ، تع :  
۴۳۵ ح ، ۴۳۶ ح  
دایرة المعارف ہستانی ، تع :  
۴۳۵ ح ، ۴۳۶ ح  
درة الاخبار و لمة الانوار ، تع :  
۲۷۱ ح ، ۴۲۵ ، ۴۴۱ ح ، ۴۴۸ ح  
دستور الکاتب فی تعیین المراتب ،  
د : ۳۱ ، ۴۱ ، ۴۲ ، ۴۴-۷۱ ح ، ۷۵ ،  
۸۷ ؛ تع : ۴۶۳ ، ۴۶۴  
دستور الوزراء ، تع : ۲۵ ح ،  
۴۲۵ ، ۴۲۶  
دمية القصر ، تع : ۷۱ ، ۷۰ ح ،  
۴۵۸ ح  
دیوان ابوالفرج رونی ، تع :  
۱۱۵ ح ، ۱۱۶ ، ۱۹۴  
دیوان انوری ، مت : ۵۳ ح  
دیوان حافظ ، مت : ۳ ح ، ۵۲ ح ؛  
تع : ۱۹۵ ، ۴۴۳ ح  
دیوان خاقانی شروانی ، ۳۳ ح ،  
۷۰ ح ؛ تع : ۱۷۴ ح ، ۲۵۷ ح ،  
۳۱۱ ، ۴۴۲  
دیوان رودکی ، رک : احوال و  
اشعار رودکی  
دیوان سنایی ، تع : ۱۹۹ ح ،  
۲۰۰

(تعلیمات چهارم تا ۷۵)

حدیقة الحقیقة ، تع : ۱۳۴ ، ۱۳۵ ،  
۲۸۵ ح  
حدیقة الشعراء ، تع : ۲۳۵  
حکمت اشراق و فرهنگ ایران  
باستان ، تع : ۳۱۱  
خ  
خرابات ، تع : ۱۶۱ ح  
الخراج ، تع : ۱۱۱ ح  
خرده اوسنا ، مت : ۳۵ ح  
خریفة القصر ، تع : ۳۰۹ ، ۳۱۰ ،  
۳۱۱ ، ۳۱۴ ح ، ۳۱۷ ح  
خسرو اواتان و ریثک ، مت :  
۶ ح  
خطط مقریون ، مت : ۳۳ ح  
خفی علائی ، مت : ۱۱۲ ؛ تع :  
۴۰۵ ، ۴۰۶  
خلاصة الاخبار ، تع : ۳۳۸  
خلاصة الافکار ، تع : ۱۶۱ ح  
خلاصة القانون ، تع : ۴۰۰  
خمسة نظامی ، د : ۲۱ ، ۲۶ ؛  
تع : ۱۳۵  
الخواریس ، تع : ۴۰۳  
ح  
دانشنامه علائی ، مت : ۷ ح ، ۱۱  
ح ، ۱۸ ح ؛ تع : ۲۱۳ ح ، ۴۴۵ ،  
۴۴۹ ، ۴۵۲ ، ۴۵۳



۲۵ ح ، ۲۶ ، ۲۷ ح ، ۲۱۷ ح ، ۴۶۴ ،  
۴۷۳ ح ،

رباعیات عمر خیام ، د : ۲۶ ؛  
تغ : ۳۲۷ ح

ربیع الاہرار ، د : ۱۶

الروح المصطفیٰ ، تغ : ۴۱۵ ح  
رسائل خواجہ سعد الدین ہمدانی ، تغ :  
۶۵۸

رسائل آراء و مذاہب اربعہ  
تغ : ۶ ، ۷ ح ، ۲۸ ، ۲۹ ، ۱۰ ، ۱۱ ح ،  
۳۶۵ ، ۳۶۸ ، ۳۷۱ ح

ربیع الزمان ، تغ : ۱۰۱ ح  
الکونین ، تغ : ۱۰۱ ح  
۴۸ ، ۵۰ ح ، ۵۱ ح

ربیع المصطفیٰ ، تغ : ۱۰۱ ح  
ربیع المصطفیٰ ، تغ : ۱۰۱ ح  
ربیع المصطفیٰ ، تغ : ۱۰۱ ح

ربیع المصطفیٰ ، تغ : ۱۰۱ ح  
ربیع المصطفیٰ ، تغ : ۱۰۱ ح  
ربیع المصطفیٰ ، تغ : ۱۰۱ ح

ربیع المصطفیٰ ، تغ : ۱۰۱ ح  
ربیع المصطفیٰ ، تغ : ۱۰۱ ح  
ربیع المصطفیٰ ، تغ : ۱۰۱ ح

ربیع المصطفیٰ ، تغ : ۱۰۱ ح  
ربیع المصطفیٰ ، تغ : ۱۰۱ ح  
ربیع المصطفیٰ ، تغ : ۱۰۱ ح

ربیع المصطفیٰ ، تغ : ۱۰۱ ح  
ربیع المصطفیٰ ، تغ : ۱۰۱ ح  
ربیع المصطفیٰ ، تغ : ۱۰۱ ح

دیوان فرخی سیستانی ، مت : ۵۸  
ح ، ۶۲ ح ؛ تغ : ۱۸۹ ح ، ۴۷۱ ح

دیوان متنبی ، تغ : ۸۶ ح ، ۴۱۴ ح  
دیوان مختاری ، تغ : ۱۳ ح ،  
۴۳۳ ح

دیوان مسعود سعد سلمان ، تغ :  
۱۱۴ ح ، ۱۲۰ ، ۱۲۲ ، ۲۲۵ ح ،  
۲۲۶ ، ۲۶۵ ح

دیوان معزی ، تغ : ۳۱ ح ، ۱۳۳ ح  
۱۳۷ ، ۱۴۵ ، ۱۴۶ ، ۱۴۷ ، ۱۶۱ ح ،  
۱۶۴ ح ، ۱۹۵ ح ، ۱۹۶ ح ، ۱۹۷ ح ،  
۱۹۸ ح ، ۲۰۱ ح ، ۲۰۵ ح

دیوان منوچہری ، مت : ۵۰ ح ؛  
تغ : ۱۰۵ ، ۱۹۴ ، ۲۰۳ ، ۲۲۳ ح  
دیوان نصیر خسرو ، مت : ۳۰ ح ؛  
تغ : ۹۴ ح ، ۹۷ ، ۱۹۴ ، ۴۷۰ ح

ذ

ذخیرۃ نایب بن قرہ ، تغ : ۳۷۷ ح  
ذخیرۃ خواجہ رزمکشہ علی ، مت : ۱۱۰ ح  
تغ : ۳۸۴ ، ۴۰۰ ، ۴۰۵ ، ۴۲۸ ح ،  
۴۳۷ ح

ذکر حیدر اصبہی ، تغ : ۲۹ ح  
ذیل قہ امیر خسرو (دردی) ، تغ :  
۳۳ ح ، ۶۱ ح ، ۶۴ ح ، ۶۹ ح ، ۱۱۹ ح  
ح ؛ تغ : ۴۶۴ ح

ر

راۃ السدور و آیۃ السرور ، تغ :

روضات الجنات فی اوصاف مدینة

الهرات ، تع : ٢ ، ٤٢٦ ، ٤٣٨ ،

روضة الانوار ، د : ٤٧ ، ٤٨ ،

٧٥ ؛ تع : ٤٠٩ ، ٤١١ ، ٤٢٩ ،

٤٤٠ ، ٤٤٣ ،

روضة النقاء ، تع : ٣٧ ، ٣٨ ،

١١٦ ، ١١٧ ، ١٢٠ ، ١٢٢ ، ١٨٢ ،

١٨٤ ، ٣١٩ ، ٤٣٥ ح

س

سنة النماء بارس ، د : ٢٨ ، ٢٩ ح

٨٢ ح ؛ تع : ٣٢٠ ح ، ٣٨٢ ح

سبحة المرجان ، تع : ١١٩ ، ٣٥٢ ،

سبک شناسی ، د : ٣٠ ، ٣٥٢ ح ، ٥٨ ،

٥٩ ، ٦٠ ، ٦٤ ح ، ٦٦ ح ، ٦٨ ح ،

٦٩ ح ، ٧٠ ح ، ٧٢ ح ، ٧٤ ح ، ٧٤ ح ، ٧٤ ح ،

١٤ ح ، ٢٣ ح ، ٢٥ ح ، ٢٦ ح ، ٢٧ ح ،

٣٠ ح ، ٣١ ح ، ٣٢ ح ، ٣٤ ح ، ٣٥ ح ، ٤٢ ح ،

٤٣ ح ، ٤٩ ح ، ٥٠ ح ، ٥١ ح ، ٥٢ ح ، ٥٩ ،

٧٢ ح ، ٦٥ ح ، ٦٦ ح ، ٦٧ ح ، ٦٩ ح ، ٧٢ ،

٧٣ ح ، ٧٥ ح ، ٧٦ ح ، ٧٧ ح ، ٨٤ ،

٨٦ ح ، ٩٢ ح ، ١١٧ ح ، ١٢٦ ح ؛

تع : ١٨ ح ، ١٧٤ ح ، ٢٣٣ ، ٢٣٤ ،

٢٤٥ ، ٤٥٣ ، ٤٥٤ ح

سنة عشر جالينوس ، مت : ١١٠ ؛

تع : ٣٨٧ ، ٣٨٤ ،

سخن و سخنوران ، تع : ٩٨ ح ،

١٠٠ ، ١٠٥ ح ، ١٧٢ ح

سفرنامه ناصرخ-رو ، تع : ٣٦٨ ح

سفينة الاولياء ، تع : ٤٥٨ ح

سفينة البحار ؛ تع : ٢٤٣ ؛ ورك :

سفينة بحار الانوار

سفينة بحار الانوار ، تع : ٤٦٧ و

رك : سفينة البحار

سكون لارض او حر كتهما ، تع :

٤١٧

سلسلة جغرافيين عرب ، تع : ١٦

ز

زاد العارفين ، تع : ٤٥٧

الزاجر لئصغار عن معارضة الكبار ،

تع : ٣٠١ ، ٣٠٢ ، ٣٠٣ ،

زداوت ، مت : ١ ح

زج بالغ ، تع : ٢٦٨ ، ٢٦٩ ،

٢٠١

زج جامع ، تع : ٢٦٨ ، ٢٦٩ ،

٢٧٠ ، ٢٧١ ،

زین الاحبار ، تع : ٢٥ ح ، ٢٦ ،

٣٣ ح ، ٦٦ ، ٦٨ ح ، ١٤٤ ، ١٦٢ ،

الزينة فی المنطق ، تع : ٤٤٦

زينة المجالس ، تع : ١٦١ ح ،

٤٢٣ ، ٤٢٥ ،

ژ

ژورنال آسيان ، مت : ١٤ ح

شرح قصیده فارسی خواجہ ابوالہیثمی  
 تبع: ۴۴۱، ۴۴۳ ج  
 شرح مجاز الادب، تبع: ۴۵۰  
 شرح مقامات حریری، تبع: ۲۱  
 شرح منشی، تبع: ۴۶۹  
 شرح قصید، تبع: ۲۴۲  
 شرح مثنوی، تبع: ۱۱۰  
 شرح مثنوی، تبع: ۱۲۳، ۳۰۹  
 ۳۲۴، ۴۴۹، ۴۵۰، ۴۵۱، ۴۵۲  
 شکر گنج، تبع: ۱۱۰ ج

سلسلہ الذهب، تبع: ۴۰۸  
 ۴۳۸  
 سلوک مع نوری، تبع: ۴۷۰  
 سہ مطالعہ، تبع: ۲۱  
 ۴۲۵  
 سند باد نامہ، تبع: ۲۱۹، ۲۲۰ ج،  
 ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۳۳  
 سیاست نامہ، تبع: ۵۲، ۷۹، ۱۷۹  
 ۴۵۶ ج

ش

شعر (و سہ) و سہ ج  
 ۱۱۰، ۳۹۲  
 شعر (و سہ) و سہ ج  
 ۲۶۱  
 شرح مثنوی، تبع: ۱۱۰  
 شعر و سہ، تبع: ۱۱۰

شامہ صادق، تبع: ۳۶۷  
 شہنامہ، تبع: ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۵۴، ۱۵۵  
 مت: ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۱، ۸۲  
 ۸۴، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷  
 ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۴۷  
 شرح مثنوی، تبع: ۱۱۰  
 مت: ۸۹ ج

شعر (و سہ) و سہ ج  
 ۱۱۰، ۳۹۲  
 شعر (و سہ) و سہ ج  
 ۲۶۱  
 شرح مثنوی، تبع: ۱۱۰  
 شعر و سہ، تبع: ۱۱۰  
 ۲۳۶  
 شعر (و سہ) و سہ ج  
 ۱۱۰، ۳۹۲  
 شعر (و سہ) و سہ ج  
 ۲۶۱  
 شرح مثنوی، تبع: ۱۱۰  
 شعر و سہ، تبع: ۱۱۰

شرح مستزاد (ملا مظفر) و سہ ج  
 ۸۸ ج  
 شرح مثنوی، تبع: ۱۱۰  
 ۲۴۴، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۴۸  
 شرح مثنوی، تبع: ۱۱۰  
 شرح مثنوی، تبع: ۱۱۰  
 شرح مثنوی، تبع: ۱۱۰  
 شرح مثنوی، تبع: ۱۱۰  
 شرح مثنوی، تبع: ۱۱۰  
 شرح مثنوی، تبع: ۱۱۰  
 شرح مثنوی، تبع: ۱۱۰





کشف اصطلاحات الفنون، مت:  
 ۸۷ ح، ۸۹ ح؛ تع: ۴۶۷  
 کشف الاسرار و عدة الابرار،  
 تع: ۴۵۸  
 کشف الضنون، د: ۸، ۹ ح،  
 تع: ۲۲، ۶۳ ح، ۸۵ ح، ۲۱۶،  
 ۲۱۹، ۲۲۹، ۲۳۰ ح، ۲۳۱ ح،  
 ۲۵۸، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۸، ۳۷۱،  
 ۳۷۶، ۳۷۷ ح، ۳۸۴، ۳۸۵ ح، ۳۹۱ ح،  
 ۴۰۰ ح، ۴۰۴، ۴۰۶ ح، ۴۵۸  
 کشف المحجوب، د: ۵۴؛ مت:  
 ۲۷ ح؛ تع: ۴۵۴  
 کفایه (ابن مندویه)، مت: ۱۱۲  
 کفایه (احمد فرج)، مت: ۱۱۰  
 کفایه (منصوری)، تع: ۳۷۷ ح،  
 ۴۰۴، ۴۰۵  
 کلیله و دمنه، د: ۵۴، ۶۸، ۶۹،  
 ۷۴؛ مت: ۲۷ ح؛ تع: ۲۴، ۲۱۹  
 کناشه، تع: ۴۱۰ ح  
 الکنایة و التعریض، مت: ۳۶ ح  
 کنز الحکمة، تع: ۲۱۳ ح، ۳۶۶  
 کنز العمال، تع: ۴۰۲  
 کنز القافیة، مت: ۴۸؛ تع: ۹۸  
 کنز اللغات، تع: ۴۶۷

### س

گاتنها، تع: ۲۶۵ ح  
 گاه شماری، تع: ۱۰، ۲۶۸ ح،  
 ۲۶۹ ح، ۳۶۴

قاعده های جمع، مت: ۲۴ ح  
 قاموس، مت: ۱ ح، ۴ ح، ۱۱ ح،  
 تع: ۴۷  
 قاموس کتاب مقدس، مت: ۱ ح  
 قانون، مت: ۱۰۶، ۱۱۰، ۱۲۵  
 ح؛ تع: ۳۸۹، ۳۹۳، ۳۹۴، ۳۹۷،  
 ۳۹۸، ۴۲۶، ۴۲۷ ح، ۴۳۷  
 قانون مسعودی، مت: ۸۹؛ تع:  
 ۲۵۴ ح، ۲۷۴  
 قرآن، مت: ۳ ح، ۶ ح، ۲۲، ۳۹؛  
 تع: ۲۴۰  
 القصيدة المزدوجة فی المنطق،  
 تع: ۴۱۵ ح  
 قطر المحيط، د: ۸۶؛ مت: ۲۶ ح،  
 ۲۸ ح، ۲۹ ح، ۴۱ ح، ۴۳ ح، ۷۷ ح، ۸۵ ح،  
 ۸۹ ح، ۹۱ ح، ۹۴ ح

### ت

کافی، تع: ۴۰۴  
 الکافی فی الموسیقی، تع: ۴۴۷  
 الکامل، رک: کامل التواریخ  
 کامل التواریخ، تع: ۲۳۰، ۲۳۱،  
 ۳۱۶، ۳۶۶، ۳۶۷  
 کامل الصناعة، تع: ۳۸۵ ح،  
 ۳۸۹، ۳۹۰، ۳۹۱، ۳۹۳ ح\*

ت: برای اسامی کتبی که نام آنها مسبوق  
 به «کتاب» است، رک: «فی» در  
 همین فهرست.

۱۴، ۳۵، ۵۰، ۱۲۱، ۱۲۳، ۲۳۳،  
۷۴، ۷۷، ۷۸، ۸۲، ۸۵، ۸۸، ۸۹،  
۹۰، ۹۵، ۹۹، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۷، ۱۰۷،  
۴۷۳، ۴۷۲

لفظ نامہ کدہ، مت: ۳، ۳۸،  
۱۴، ۴۷، ۶۸، ۸۷، ۹۹، ۱۰۴،  
۱۱۰، ۱۲۹، ۱۳۵، ۱۴۴،  
۳۳، ۳۶، ۴۹، ۸۳، ۱۴۴،  
۱۷۵، ۲۲۰، ۲۴۸، ۲۵۵، ۲۵۷،  
۲۶۷، ۲۸۳، ۲۹۲، ۴۴۴،  
۴۷۱

لوازم الامکان، مت: ۳۲۷

م

مآخذ فقیرہ، مت: ۱، ۲،  
۴۲۷، ۴۲۸، ۴۲۹

مآخذ فقیرہ، مت: ۳۹۲، ۳۹۳،  
۴۱۶

مآخذ فقیرہ، مت: ۴۴۸

مآخذ فقیرہ، مت: ۵۱۳،  
۴۰۹

مآخذ فقیرہ، مت: ۲۶، ۲۷،  
۴۲۸، ۴۲۹

مآخذ فقیرہ، مت: ۴۱۶

مآخذ فقیرہ، مت: ۱۹۵،  
۲۰۲

مآخذ فقیرہ، مت: ۱۱۱،  
۳۵، ۳۶، ۹۵، ۱۰۸

۱۵۴، ۱۷۷، ۱۸۷، ۱۹۵، ۱۱۷،  
۲۱۸، ۲۱۹، ۲۵۲، ۲۵۳

گاہنامہ، د: ۲۹، ۸۱

گشتاسب نامہ، مت: ۳۲

گلستان، د: ۵، ۵۸، ۷۵، مت:

ج، ۷۰

گنجینہ گنجوی، د: ۳۷

ل

لسان الالباب، د: ۹، ۲۱، ۲۲،

۳۸، ۳۹، ۴۰، ۷۰، ۷۸، ۸۰،

مت: ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۲،

۷۳، ۷۴، ۷۵، ۷۸، ۷۹، ۸۰،

۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۸۷،

۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۲،

۹۳، ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۹۸،

۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴،

۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰،

۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵،

۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰،

۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵،

۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰،

۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵،

۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰،

۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵،

۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰،

۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵،

۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰،

۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵،

۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۰،

۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵،

۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰،

۱۱۲ ج؛ تع : ۱، ۱۸، ۱۹، ۲۷،  
 ج ، ۳۰، ۳۵، ۴۴، ۵۲، ۷۰،  
 ۸۶، ۱۰۰، ۱۰۲، ۱۹۰، ۲۰۴، ۲۹۶،  
 ۲۹۷ ج، ۳۷۸، ۳۸۰ ج

مجمع الامثال ، تع : ۴۰۲  
 مجمع التوارخ ، تع : ۱۴۷ ج  
 ۲۳۱

مجمع الفصحاء ، د : ۸، ۲۱ ج ؛  
 تع : ۸۳، ۸۴، ۸۹، ۹۰، ۹۱،  
 ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۸، ۹۹، ۱۰۱،  
 ۱۰۵ ج ، ۱۱۵، ۱۳۸، ۱۴۰ ج ،  
 ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۶۱،  
 ج ، ۲۰۳، ۲۱۵، ۳۲۶ ج

مجمع النوادر، رك : جہاں مقالہ  
 مجمل ، تع : ۲۶۹  
 مجمل الاصول، تع : ۲۶۲، ۲۶۸،  
 ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۸۶ ج

مجمل التوارخ والقصص، مت : ۳۳  
 ج ؛ تع : ۱۲۰، ۱۷۸، ۳۶۸ ج،  
 ۴۲۴ ج، ۴۳۵ ج، ۴۴۳  
 معاصر اصفہان، مت : ۳۴ ج ؛ تع :  
 ۴۵ : ۴۶ ج، ۴۸، ۴۹، ۵۰ ج،  
 ۱۴۵

مخاضات ، تع : ۴۰۷  
 محرك الاول ، تع : ۲۹۰  
 محيط المحيط ، د : ۵۸ ج  
 مختصر تاريخ سلاجقه ، تع : ۲۱۰  
 مختصر الدول ، تع : ۴۳۶ ج  
 مخزن الاسرار ، د : ۲۷ ج  
 مدرج البلاغہ ، تع : ۴۶۷

مجلة آريانا، تع : ۱۵۷ ج، ۲۵۰ ج  
 مجلة آسيابى باريس، تع : ۳۶۲ ج  
 مجلة آموزش و پرورش ، تع :  
 ۱۵۷ ج، ۲۲۱ ج، ۲۵۵

مجلة آمريكانى شمالى، تع : ۳۵۰  
 مجلة انجمن شرق شناسى ، تع :  
 ۳۸۳

مجلة انجمن همايونى آسيابى ،  
 تع : ۷، ۶۷ ج، ۱۲۱ ج، ۱۶۱ ج  
 مجلة بهار، د ۲۹۰ ج  
 مجلة پیام نو ، تع : ۲۵۴  
 مجلة ثقافت الهند ، تع : ۲۷۴  
 مجلة جمعية شرفية آلمانيه ، تع :

۲۳۴  
 مجلة دانش ، تع : ۴۷۳  
 مجلة دانشكده ادبيات ، تع : ۴۷۲  
 مجلة سخن ، تع : ۳۵۲

مجلة سفر واكتشاف، تع : ۳۵۶  
 مجلة شرق ، تع : ۱ ج، ۲۶،  
 ۳۰ ج، ۳۵، ۵۷ ج، ۱۰۳ ج، ۱۱۳،  
 ۱۴۴، ۱۷۷ ج، ۱۸۷ ج، ۲۱۵ ج

مجلة فرهنگك، تع : ۱۶۲ ج  
 مجلة كاوه ، تع : ۳۷۹  
 مجلة كلنگه، تع : ۳۳۹  
 مجلة مهر، تع : ۱۹۸ ج، ۲۷۱ ج،

۴۲۶، ۴۲۵  
 مجلة يادگار، د : ۱۳ ج ؛ تع : ۱۵۳،  
 ۲۰۶، ۲۳۶، ۲۹۳ ج  
 مجلة بنما ، مت : ۱۲ ج، ۱۷ ج،  
 ۱۸ ج، ۶۷ ج، ۹۵ ج، ۱۱۱ ج،





منتخب اللغات ، مت : ٩٤ ح

منتہی الارب فی لغة العرب ، د :  
 ٥٨ ح ، ٨٦ ؛ مت : ١ ح ، ٢ ح ، ٣ ح ،  
 ٤ ح ، ٥ ح ، ٦ ح ، ١٠ ح ، ١١ ح ، ١٢ ح ،  
 ١٦ ح ، ١٧ ح ، ٢٠ ح ، ٢١ ح ، ٢٢ ح ،  
 ٢٤ ح ، ٢٥ ح ، ٢٦ ح ، ٢٨ ح ، ٢٩ ح ،  
 ٣١ ح ، ٣٢ ح ، ٣٣ ح ، ٣٤ ح ، ٣٦ ح ،  
 ٤٠ ح ، ٤٢ ح ، ٤٤ ح ، ٤٧ ح ، ٤٩ ح ،  
 ٥٠ ح ، ٥١ ح ، ٥٢ ح ، ٥٤ ح ، ٥٥ ح ،  
 ٥٦ ح ، ٥٧ ح ، ٥٨ ح ، ٥٩ ح ، ٦٢ ح ،  
 ٦٥ ح ، ٦٨ ح ، ٧٠ ح ، ٧٢ ح ، ٧٥ ح ،  
 ٨٠ ح ، ٨٥ ح ، ٨٦ ح ، ٨٨ ح ، ٨٩ ح ،  
 ٩٤ ح ، ٩٥ ح ، ٩٦ ح ، ١٠٨ ح ، ١١٠ ح ،  
 ١١٢ ح ، ١١٤ ، ١١٦ ح ، ١١٨ ح ،  
 ١٢١ ح ، ١٢٢ ح ، ١٢٥ ح ، ١٢٧ ح ،  
 ١٢٨ ح ، ١٣٣ ح ، ١٣٤ ح ، ١٣٥ ح ؛

تع : ٢٩ ح ٤٤٢ ح

المنجد ، مت : ٢ ح ، ٩ ح ، ٢١ ح ،

٣٧ ح ، ١٤ ح

منطق شرح شمسیہ ، مت : ٢٠ ح

من لا یحضرہ الطبیب ، تع : ٤٠٣

موسم الادب د : ١٦ ح

مونس الاحرار فی دقائق الاشعار ،

تع : ٣١٠ ، ٣٢٠

مہذب الاسماء : ، تع : ٤٦٧

میزان الافکار فی شرح معیار

الاشعار ، تع : ١٤٠

میزان الحکمہ ، تع : ٢٩٢ ،

٣٢٥ ، ٣٦٥ ، ٣٦٦ ، ٣٦٩ ، ٣٧٠ ،

٣٧١

ن

نامہ دانشوران ، تع : ٤٣٥ ح

ناظم الاطباء ، رک : فرہنگ نفیسی

نجات ، تع : ٣٩٧

نزهة الارواح وروضة الافراح

فی تواریخ الحكماء المتقدمين و

المتأخرين ، تع : ٣٠٦ ، ٣١١ ،

٣١٢ ح ، ٣٦٥ ، ٣٦٦ ، ٣٩٣ ح ،

٤١٧ ح ، ٤١٨ ح ، ٤٢٥ ، ٤٤٤ ح ،

٤٤٥ ح - ٤٤٧ ح ، ٤٥٠ ح

نزهة القلوب ، تع : ٢٢٤

نزهت نامہ علائی ، تع : ٨ ، ٩ ،

٣٦٥ ، ٣٦٦ ، ٣٦٧ ، ٣٦٨ ، ٣٧٢ ح ،

٤٤٤

نشریہ دانشکدہ ادبیات تبریز ،

مت : ٦٤ ح ، تو : ١٤٥ ، ٣٠٣ ، ٣٠١ ،

٣٠٣

نصيحة الملوك ، تع : ٤٧١

نفايس الفنون فی عرايس العيون ،

د : ٨٦ ؛ مت : ٧٠ ح ، ٧١ ح ، ١٣٤ ح ؛

تع : ٢٧٨

نفحات الانس ، تع : ١٣٣ ، ٤٥٧ ،

٤٥٨ ح ، ٤٧٤

نقد الشعر ، تع : ٢١ ح

نقد النثر ، تع : ٢٠

النقض ( کتاب ) ، تع : ٥٢ ، ٩٦ ،

٩٧ ح

نگارستان ، د : ٦ ، ٧ ، ٨ ح ، ٧٥

الهداية في الطب ، تع : ٣٨٣  
هزاره فردوسی ، مت : ٤٧ ح ؛ تع :  
٢٤٤ ح ، ٤٦٦ ح  
هفت اقلیم ، د : ٧ ، ٨ ، ٢١ ، ٤٠ ؛  
تع : ١٠٥ ، ١١٥ ، ١٣٣ ، ١٤٠ ، ٢٢٧  
ح ، ٤٥٥ ح ، ٤٥٨ ح  
هفت بیگر ، تع : ٥٦ ح  
هنجار گفتار ، مت : ٢٠ ح ، ٥٤ ح

ی

یادداشتی قزوینی ، تم : ٤٣٦  
ح ، ٤٧٠  
یادگار (جرجانی) ، مت : ١١٢  
تع : ٤٠٦  
یقیمه الدهر ، تع : ٢٤ ، ٣٤ ، ٣٥  
ح ، ٤٥ ، ٤٩ ، ٥٠ ، ٥١ ، ٥٢ ، ٥٣ ، ٥٤  
٨٠ ح ، ٨٥ ، ٨٦ ، ٨٨ ، ١٧٧ ، ١٧٨ ، ١٧٩  
٣٧٦ ح ، ٤١٥ ح ، ٤٣٧ ح  
یسا ، تع : ٢٦٥ ح  
یسه ، تع : ٥٥ ، ٢٦٥ ح

نوروزنامه ، تع : ١٥٣ ، ٣٢٨ ،  
٣٢٩  
نهایة ابن الاثیر ، تع : ٢٣٨ ح  
نهایة الادب (نویری) ، مت : ٥٦ ح  
نهایة الادراك فی درایة الافلاك ،  
تع : ٣٦٤ ، ٤٥٠

و

وافی بالوفیات ، تع : ٢٢٧ ح  
وصف کابل ، تع : ٣٣٧  
الوفاق بین رأی الفلاسفة والنصارى ،  
تع : ٤١٨  
وفیات الاعیان ، تع : ١٩ ، ٣٠ ،  
٤٨ ، ٢٥٧  
ویس ورامین ، د : ٢٠ ، ٢١

ه

هدایة (اخوینی) ، رک : هدایة  
المتعلمین  
هدایة المتعلمین ، مت : ١١٠ ح ؛  
٣٧٨ ، ٣٧٩ ، ٣٨٠ ، ٣٨١ ، ٣٨٢ ، ٣٨٣

## چند توضیح

### ۱- مقدمه

ص ۱۹ س ۸-۹، نورالدین محمد عوفی - لقب عوفی « سدیدالدین » است.  
رك: مقدمه جوامع الحكایات عوفی، بخش اول مصحح م. معین تهران ۱۳۳۵ (از انتشارات  
دانشگاه تهران شماره ۳۴۲) مقدمه ص ۱-۵ .

### ۴- متن

ص ۷۴ س ۱۵ بنقل بنهند (۹) - آقای سید جعفر شهیدی حدس زده اند که اصل  
« بنفل بنهند » بوده است .

نفل بفتح اول بمعنی عطیه است (منتهی الارب) . نفل بفتح اول و دوم ، غنیمت  
وهبه (منتهی الارب) ( لسان العرب ) ۲

ص ۸۴ - ۸۳ (متن وح ۱)، آن کار را چون زر بساخت - در امثال و حکم دهخدا  
(ج ۳ ص ۱۱۷۴) آمده :

« کار چون زر شدن - بخته و بسامان و بدخواه شدن ، مثال :

آن به که نمایم سفر اندر طلب سیم تا کار من از سیم شود ساخته چون زر .  
قاآنی .

رجوع به « مثل زر » شود .

در همان کتاب (ج ۳ ص ۱۴۴۰) آمده :

۱- رك: ح ۶ همان صفحه

۲- نفل النفل نفلا ، غنیمت داد او را ، و نفل الامام الجند ، غنیمت داد امام لشکر را

(منتهی الارب) ورك : لسان العرب

«مثل زر- برطبق مراد ... ۱. مثال :

روی من شد چو زر و دیده چو سیم از پی اشك

سلطان را بین بماتم و میدان

گر اعل لب تو در شهوارم داد

بالعل لب تو کار من چون زر بود

تو کارم زان بر سیمین چو زر کن

يك قطره ازین ساغر کار تو کند چون زر

ای ز وجود تو کارها چو نكدم

« ۲ ... »

و نیز :

سیم و زر باید مرا ای بیخبر

در تاریخ ه صاف آمده است

« مثالی ه شهوار است :

گر بخواهی شود از سیم تو این کار چو زر.

سنائی،

کاین کار بزر چو زر نخواهد شد .

عماد شهبازی

زلف تو شکستگی بسیارم داد

زلفت بستیزه تاب بسیارم داد

عطار.

نواع این دن رخ هه چون زر در

هه لوی

جانم پیدا شد این ساغر زر

بر او

وی شده از جود تو چو زر هه

چون سیمین

دی شده ای ...

(عطار. منظم الحیدر ...)

۱ - معنی دیگر آنرا زنده دوی ...

۲ - شواهد نگاری ...

۳ - تذکره ای ...

گر زربدی، همه کارم چو زربدی از بی زریست کار که چون زر نمی شود

(تاریخ و صاف نسخه خطی کتابخانه دهخدا) ۱

ص ۹۴ ح ۷، عجوزه - درین عبارت بمعنی دختر آمده: «شیخ ابوالقاسم بعدم مدت دراز بر من اقبال کرد و عجوزه خویش بنام من عقد فرمود.»

(محمد بن منور. اسرار التوحید مصحح دکتر صفا چاپ تهران ۱۳۳۲ شمسی ص ۱۳۰) ۲ و نیز رك: نفحات الانس جامی چاپ هند ص ۱۸۰.

ص ۱۰۲ س ۱۸، امیر علی پور تگین - پور تگین بعقیده بارتلد باید بوری -

تگین باشد. بوری در ترکی بمعنی گرك است

(ترکستان ۳۰۰) رك: تعلیقات تاریخ بیهقی مصحح دکتر غنی و دکتر فیاض ص ۷۰۴

ص ۱۲۲ س ۲، ۴، ۶، ۷، ۸، ح ۱، بر دادن - «بر دادن» در فیه مافیه (مصحح استاد فروزانفر. تهران ۱۳۳۰ ص ۳۸) آمده، اینچنین «این اوصاف که مردم همدگر را بر میدهند، اوصاف اصلی ایشان نیست.»

استاد فروزانفر در شرح آن نوشته اند (ایضاً ص ۲۶۵): «بر دادن بمعنی نقل کردن است. مولانا در غزلیات گوید:

سخت خوشست چشم تووان رخ گل فشان تو

دوش چه خورده بی بیار است بگو بجان تو

بهر خدا بی با بگو ورنه بهل مرا که تا

يك دو سخن بنایی ۳ بر دهم از زبان تو. ۴

وهم اکنون (وردادن بمعنی املا کردن در بشرویه خراسان مستعملست.)  
وهم مولوی راست:

۱ - یادداشت های امیر حسن یزدگردی

۲ - یادداشت آقای سید جعفر شهیدی

۳ - ن ل : بناشیبی (م. م.)

۴ - رك : کلیات شمس چاپ هند ص ۷۰۶ - (۰۲۰۲)

در بیان این که در این کتاب  
مورد ذکر شده است

• فصل •

در این کتاب که در این کتاب  
مورد ذکر شده است  
در بیان این که در این کتاب  
مورد ذکر شده است  
در بیان این که در این کتاب  
مورد ذکر شده است

• فصل •

در این کتاب که در این کتاب  
مورد ذکر شده است  
در بیان این که در این کتاب  
مورد ذکر شده است

• فصل •

در این کتاب که در این کتاب  
مورد ذکر شده است  
در بیان این که در این کتاب  
مورد ذکر شده است

• فصل •

در این کتاب که در این کتاب  
مورد ذکر شده است  
در بیان این که در این کتاب  
مورد ذکر شده است

## ۱۳۴-۱۳۷ - تاریخ وفات سنائی - آقای مجتبی مینوی در فرهنگ ایران زمین

۵ : ۱ ص ۹ در مقدمه منظومه تحریمه القلم سنائی نوشته اند :

«در باب تاریخ وفات سنائی نکته ای مرحوم علامه قزوینی در حاشیه خود بر شرح حال ابوالفتوح رازی (تفسیر او ، ج ۵ ص ۶۳۵) نوشته اند که بگمان این بنده صحیح نیست ، و آن اینکه چون محمد بن علی بن الرفا از معاصرین سنائی تاریخ وفات او را روز یکشنبه یازدهم شعبان سنه ۵۲۵ گفته ، صواب همین است لاغیر، و قول دیگران که فوت او را در ۵۴۵ گفته اند مردود است . بنده عرض میکنم از روی جداول تقویم که ووستنفلد ترتیب داده است واضح میشود که در سال ۵۲۵ روز یازدهم شعبان یکشنبه نبوده بلکه چهارشنبه یا پنجشنبه بوده، نیز بر حسب شهادات شذرات الذهب (ج ۴ ص ۷۴) در ۵۲۵ روز پنجم رمضان شنبه بوده و باین حساب هم یازدهم شعبان به چهارشنبه یا پنجشنبه می افتد . پس شهادت محمد بن علی بن الرفا (یا الرقا) باطل و مردود است ، مگر اینکه بجای ۵۲۵ سال ۵۳۵ یا ۵۴۵ گذاشته شود ، که بر حسب جداول ووستنفلد در سال ۵۳۵ یازدهم شعبان به روز شنبه ، و در سال ۵۴۵ یازدهم شعبان به یکشنبه می افتد ، و چون سال ۵۴۵ را دیگران هم برای سال وفات سنائی ذکر کرده اند ، و این امر بامرئیه گفتن او درباره معزی نیز موافق می آید ، علی العجاله همین قول را باید قبول کرد تا خلاف آن ثابت شود . »

مرحوم قزوینی احتمال داده است «یازدهم» در قول محمد بن علی بن الرفا ، مصحف «پانزدهم» بوده است (رك : ص ۱۳۴ - ۱۳۵ تعلیقات) .

ص ۱۳۸ ، عمق بخاری - مجموعه منتخبات دیوانهای پنج شاعر در يك مجلد در کتابخانه ملی پاریس بنشانی (Supplément 799) موجود است . اسامی آنان چنین است :

عمق بخاری ، سوزنی سمرقندی ، رشیدالدین وطواط ، فلکی شروانی ، عمادی  
شهریاری .



این نسخه بخط نسخ فارسی، متعلق با آخر قرن شانزدهم مسیحی (دهم ه) است  
 بقطع ۲۶۵ × ۱۶۵ سانتیمتر. جلد چرم قهوه‌یی، مهور و مذهب ۱.  
 ص ۱۴۱ س ۳، پسر تیشه- آقای مدرس رضوی در مقدمه (سنائی چاپ تهران  
 ۱۳۲۰ ص مط) در زمره وزراء و صدور معاصر سنائی نویسد: «خواجه عمیداحمد  
 ابن مسعود تیشه-وی خانه‌ای جهت سنائی ساخته و اسباب راحتی او را فراهم کرده  
 و شاعر را بجمع اشعار متفرق و پریشانش واداشته است.

سنائی در مقدمه کتاب و در حدیقه او را بسیار ستوده و این بیت حدیقه.

دوستی مخلص اندرین شهرم      کرد از صدق دوستی بهرم

و ابیات بعد آنرا در ستایش و مدح وی گفته است.

نظامی عروضی در چهار مقاله در جماعه شعرای آل خاقان نامی از پسر تیشه  
 برده (ص ۲۸) ۲ و لیکن آباهمین احمد بن مسعود که در زمره شعرائیز محسوب می‌شده،  
 مقصود ویست یا دیگری، معلوم نیست.

سنائی را قصیده دیگری در تعزیت خواجه مسعود زده و بهنیت سرشناسی  
 احمد بن مسعود است (ص ۲۰۶) ۳ که خاندان او را در آن قصیده آل خاقان  
 نامیده است:

کرد ناگه گنبد بسیار سال عمر خوار

فخر آل کنیدی را بی حمد آن عمر خوار

مایه حمد و سعادت احمد مسعود از آنست

مرحومد را شعار است و سعادت او

ص ۲۱۶، س ۲ طغانشاه بن مفید آی آبه که در سنه ۶۶۹

۱- رک: فهرست پوشه ج ۲ شماره ۱۳۵۲ - ۱۳۵۳ - ۱۳۵۴ - ۱۳۵۵ - ۱۳۵۶ - ۱۳۵۷ - ۱۳۵۸ - ۱۳۵۹ - ۱۳۶۰  
 ازین نسخه برای خود برداشته‌اند.

۲- چاپ فروزینی - ۱۳۵۵ - ۵۵ من کتاب حاضر (۲۰۶)

۳- دیوان سنائی مدح مدرس رضوی (۲۱)

در معجم الانساب ترجمه عربی زامباورص ۸۱ جلوس عضدالدوله ابو بکر طغانشاه بن المؤید ناصرالدین ملکشاه بن تکش ۵۷۳ و وفات او ۵۹۳ ضبط شده است .

ص ۲۴۴ پس از سطر آخر - او حدی در « جام جم » بجای ققاع « یخ آب » ( آب یخ ) آرد .

شیخ باید که سیم و زر سوزد تا از او دیگری نیاموزد

گر ندانی تو این درم سوزی زان بهشتی چرا نیاموزی

کو بعمری چنین کتابی ساخت پس به پیلای درم یخ آبی ساخت

( جام جم چاپ وحید دستگردی . تهران ۱۳۰۷ ص ۲۲۳ )

ص ۴۹۲ - ۴۶۴ ، امام عمر خیامی - پس از پایان طبع تعلیقات فاضل

محترم آقای مجتبی مینوئی مقاله ای بعنوان « از خزاین ترکیه » در مجله دانشکده ادبیات

تهران ۲: ۴ منتشر کردند ، که بخشی از آن اختصاص به « عمر خیام شاعر » دارد ( ص ۷۰ -

۷۵ ) ، و ما این بخش را برای استفاده مراجعان در اینجا نقل میکنیم :

عمر خیام شاعر - درباره این فیلسوف و ریاضی دان و شاعر مشهور تا کنون چندان

کتاب و مقاله نوشته اند و بحث کرده اند که بنظر می رسد دیگر نتوان مطلب تازه ای

در خصوص او یافت . مع هذا باز هم نکاتی از کتب بدست می آید که تا کنون منتشر نشده

است . قدیمترین اشاره باو تا آنجا که می دانستیم در نامه حکیم سنائی بود که بشخص

خیام خطاب کرده است و بنده متن آن نامه را در مجله یغما منتشر کردم ۳ و بعدها بمن

گفتند که در مجله آریانا در کابل پیش از آن منتشر شده بود . مرحوم علامه قزوینی در

حواشی چهارمقاله اشارات قدیم راجع باحوال خیام را جمع کرده بود که یکی همان

چهارمقاله بود ۴ .

۱ - مراد فردوسی است ( وحید دستگردی )

۲ - مراد شاهنامه است :

۳ - رك : ص ۲۹۶ - ۳۰۰ تعلیقات کتاب حاضر ( ۰۲۰۲ )

۴ - رك : ص ۳۰۳ تعلیقات کتاب حاضر ( ۰۲۰۲ )

و دیگری فریده القصر عماد کاتب ۱ و اشعار خاقانی ۲ و مرصاد العباد ۳ بعد از آن احوال خیام را در تتمه صوان الحکمه ۴ نیز یافت و نشر کرد، که از حیث قدمت پس از چهار مقاله یا هم عصر با آن می شود. قدیمترین کسی که به خیام شعری نسبت داده (آن هم فقط شعر عربی) عماد کاتب است در خریده، ۵ اما غالب این اشعار منسوب با و معلوم شد از دیگران است. در رساله ملحقه به تتمه صوان الحکمه که در اواخر قرن هفتم هجری تدوین شده است نیز اشعاری بعربی به خیام نسبت داده اند که اغلب بلکه تمامی آنها همانهاست که در فریده القصر آمده و گویا از آن کتاب نقل شده باشد، و همچنین اشعاری که در نزهة الارواح شهر روزی ۶ با و نسبت داده شده.

اما قدیمترین مجموعه رباعیات خیام که تا کنون مکشوف شده است نسخه مورخ ۶۰۴ هجری است که در کتابخانه او نیورسیتد که بریج محفوظ است و شش سال پیش در ایران بوده است ۷ و قدیمترین کتابی که با و رباعی فارسی نسبت داده است مرصاد العباد نجم الدین رازی شمرده می شد که مرحوم قزوینی ذکر فرموده است ۸. حال بنده يك مأخذ قدری قدیمتر از این هر دو برای يك رباعی بنده خیام یافته که عن قریب عرض می کنم، و قبل از آن بد نیست اینجا یاد کنم که در کتابی یادرتعاقی دیده، یا از کسی شنیدم (جزئیات آن فراموش شده است) که در حواشی الاسلام غزالی گویا در مشکاة الانوار خود از خیام نام برده است چند نسخه چاپی و خطی مشکاة الانوار را باین منظور گشتم، و ذری از خیام در آن نیافتم، و اگر چنین چیزی یافت شود اقدم اشاره های خواهد بود که با و شده است. شاید این قید باین شود که

- ۱ - - ر ك : ص ۳۰۹ - ۱۱ تعلیقات کتاب حاضر (۰۰۰۰)
- ۲ - - ر ك : ص ۳۱۱ تعلیقات کتاب حاضر (۰۰۰۰)
- ۳ - - ر ك : ص ۳۱۴ - ۱۵ تعلیقات کتاب حاضر (۰۰۰۰)
- ۴ - - ر ك : ص ۳۰۴ - ۹ تعلیقات کتاب حاضر (۰۰۰۰)
- ۵ - - ر ك : ص ۳۱۰ - ۱۱ تعلیقات کتاب حاضر (۰۰۰۰)
- ۶ - - ر ك : ص ۳۱۳ - ۱۴ تعلیقات کتاب حاضر (۰۰۰۰)
- ۷ - - ر ك : ص ۳۵۹ تعلیقات کتاب حاضر (۰۰۰۰)
- ۸ - - ر ك : ص ۳۱۵ تعلیقات کتاب حاضر (۰۰۰۰)

برخی از خوانندگان در صدد تفتیش بر آیند یا تصادفاً بآن برخوردند، و برای اطلاع عموم آن را در مجله‌ای منتشر سازند. باری، یادی که بنده می‌خواهم اینجا قید کنم از امام فخر رازی است که در یک رساله خود یک رباعی از رباعیات خیام را آورده است. (آ) در مجموعه شماره ۱۹۳۳ اسعد افندی ۵۱ مجموعه هبیه است و رساله‌های خوب و معتبر در آن هست و پیام آن نیز برای دانشگاه طهران گرفته شده است و بعد ازین از آن بحث خواهد شد. رساله هفتمی از خود خیام است بعباری در جواب سه سؤال، و رساله هشتمی از ورق b ۱۷۸ تا b ۱۷۹ تحت عنوان «هذه رسالة في التنبیه علی بعض الاسرار المودعة فی بعض سور القرآن العظیم» ۱ از امام فخرالدین محمد بن عمر الرازی متوفی بسال ۶۰۶. جزء اخیر این رساله درباره سوره التین است، در اواخر آن در ضمن تقریر امر المعاد می‌گوید (ق a ۱۷۸) : وان قلنا انه ما كانت له عناية باصلاحها فكيف خلفها وكيف اعتبر جميع انواع القيامة في تخليقها، ونظم عمر الخيام هذا المعنى بالفارسية فقال:

دارنده چو ترکیب چنین خوب آراست ،  
 باز از چه سبب فکندش اندر کم و کاست  
 گر خوب نیامد این بنا عیب کراست  
 و در خوب آمد خرابی از بهر چه راست ؟

از این رساله امام فخر رازی نسخه دیگری در مجموعه شماره ۲۰۲۳ در کتابخانه بغدادی و هبیه از ورق b ۹۹ بیعد تنها درباره سوره التین، و نسخه دیگری باز در همان مجموعه از تمام رساله که در چهار فصل است از ورق b ۱۷۸ تا a ۱۷۸ درج شده است. در مورد اولی رباعی بصورت سابق الذکر در دنبال این عبارت آمده است که : فهذا امر مشکل ، ونظم ابن الخيام هذا المعنى بالفارسية الخ ، و در مورد دوم پس از نقل عین رباعی عبارتی الحاق کرده دیگران هست از این قرار : و نظمه

۱- سه نسخه کامل این رساله شماره های ( ۱۰۴۶ و ۱۰۳۵ و ۱۰۲۲ ) در کتابخانه دانشگاه تهران اهدائی آقای مشکاة هست و در فهرست منزوی ( ۱ : ۶۷-۷۰ ) معرفی شده است.

ایضاً علی الاسکندرانی بالعربیة فقال :

قدر کبت الطبائع القصر جمیل	لم خرب بالنقص قليلاً فقلیل
ان جاء معیباً فلمن يعرف (عیب)	أوجاء ملیحاً فاما هداً خلیلاً؟

وباز نسخه دیگری از این رساله فیض رازی در مجموعه نامه‌ها مدافندی بشماره ۳۶۸۸ محفوظ است و آنجا الحاقی دیگر هست بر این عنوان (ق ۱۲۷): فاجابه محمود الظهیری

هر کس که عمارتی نو آغاز کند	در بستن شرطای خوبی ساز کند
طاق جان را که مبدع از تن خوبست	چون طاق تمام کشت خوب باز کند

و بیت اول این رباعی ظهیری در فرهنگ شعوری و فرهنگ فارس در ذیل لغت خو (بمعنی قالبی که استادان بنا طاق بر بالای آن زنند) بدون اسم گوینده نقل شده. ضمناً نگفته‌اند که این رباعی خیام ده فیخرالدین رازی بدان استشهاد کرده است یکی از همان دور رباعی است که در مرصع العباد نجم الدین رازی از خیام نقل شده و بنده گمان می‌کنم رباعی معروف "خیام ثلاث بخیمه‌ای مانند است" الح نیز جواریست که گوینده دیگری بهمان رباعی خیام داده است. و اگر آن یکی از خیام باشد این رباعی که ضد آنست از او نیست و ضبط کردن آن در بین رباعیهای خیام چنانکه در کتاب مکرر کرده‌اند خطاست.

ب) از خیام دو رساله عربی دیگر در مجموعه نامه‌ها محفوظ است در این گوشکو (جزء هوزده طوب قیوسرای) بشماره ۲۰۵۲ محفوظ است. بر آن رساله عربی رباعی و بیست و یکمی است. او در رساله جدیدیه الخیمه فی حله بالکون و التکلیف در ردیه نامه ابو نصر محمد النسوی نوشته. و این چون شده است. ده می رساله عربی است. جواب بعضی مسائل و ولی خطاب به جمال الدین عبدالجبار بن محمد در ضمن آن می گوید: وقد استوعبت اللام می عماله فی رساله فی رساله کتبتہا الی قاضی قضاة فارس ابی طاهر بن محمد بن محمد بن علی بن محمد بن ثابت و سبعین، ولتات الرساله بانفسی و فی رساله سبعمائیه و سبعمائیه والا انفذتها الی حضرتہ و الویت لایحده من اللامه ثلث المعانی و المعلومات لکرتها

الخ ... ۱

خبر از اینکه خیام در سال ۴۷۲ در اصفهان بوده از ترجمه‌ای که از خطبه تمجیدیه ابن سینا نموده است و از آنچه در تواریخ گفته‌اند که در آن سنوات در اصفهان بکار رصد و اصلاح طریقه تاریخ گذاری مشغول بود داشتیم، اما خبر این سفر او بفارس در ۴۷۳ و اصلاً این رساله او بگمان من بکلی تازه است و اگر سابقاً بآن برخوردیده باشم هم بیادم نیست. دوست بزرگوارم آقای دکتر یحیی مهدوی استاد دانشمند دانشگاه این مجموعه را قبل از من بدقت دیده و تعلیقاتی از آن برداشته‌اند، و قطعاً چنین نکته مهمی از ایشان فوت نشده.

ج) آنچه در رساله ملحقة بتتمه صوان الحکمه در باره خیام آمده است در نائی منتشر نشده است و من اشاره‌ای در کتب بآن ندیده‌ام، بنابراین بد نیست که آنرا نیز اینجا قید کنم. از این رساله در آخر نسخه‌ای که در لیدن از بلاد هلند است و در آخر نسخه‌ای که در بریتیش میوزیوم (جزء کتب فهرست نشده) موجود است و بسفارش بنده عکس آن گرفته و بطهران آورده شده است، و در آخر سه نسخه این کتاب که در ترکیه موجود است و عکس آنها نیز گرفته شد، من نسخه‌هایی می‌شناسم. اما الان نمی‌توانم بطور قطع بگویم که آیا تعلیق راجع بنخام در همه آن نسخ هست یا خیر قدر متیقن در نسخه ۴۹۴ محفوظ در کتابخانه بشیر آغا (از نسخ معتبر قرن هفتم هجری) آمده است، و حکایت ملاقات او با قاضی عبدالرشید بن نصر بن الحسین در شهر مرو در حمام نقل شده و چندین قطعه شعر عربی منسوب با او آورده شده است که مصرع دوم هر يك از آنها را اینجا نقل میکنم،

بحسن خلیقة و علو همه

.....

بل الفلك الاعلی اذا جاش خاطری ۲

.....

۱ - آقای مینوی نسخه دیگری از رساله اخیر را که در مجموعه «رسائل در حکمت و اخلاق» متعلق بکتابخانه اسعد افندی شماره ۱۹۳۳ آمده در مجله دانشکده ادبیات تهران ۴ : ۳ ص ۸۶ - ۸۷ وصف کرده‌اند.

۲ - قس: ص ۳۱۳ تعلیقات کتاب حاضر بیت اول (۲، ۲)

النفس أن اعرف الفقراء .....  
 يحصلها بالكدفى وساعدى .....  
 يرعى ودادى اذا دخلت خاننا ۲ .....  
 بحسب السرمنى والطويه .....  
 اما انطبقت منها الجفون الرواقدا .....

د) قصیده‌ای فارسی از خیام در آخر نسخه‌ای از رباب‌نامه سلطان ولد فرزند مولانا جلال‌الدین بلخی یافتیم که نقل می‌کنم. این نسخه بشماره ۲۱۴۳ در موزه قونیه محفوظ است و قبل از ۷۰۴ کتابت شده، و در صفحه اخیر آن چنین آمده: الخيام تجاوز الله عن سيئاته و رفع درجاته:

شبی بشهر ری اندر مفاسفی زفضات	رهی نمود مرا راست سوی آب حیات
اگر بخوانی بر آسمان شب دعوات	نخست گفت که از کردگار دانش خواه
۵۵ بر تو زار بگرید پس از حیات ممانت ۳	حیات خویش بر آن گونه بی قراره کن
پس از حیات نجات تو به حیات نجات	وگر حیات نجات تو جز بقا باشد
محققان حکایت و صدقان در بیان	وگر ترا عرصاتی نموده اند ز دور
دل تو منظر حشر و قصه عرمانت	تو در ترا زوی محشر نشسته‌ای و هنوز
توسر مپیچ ز فرمان صوم و زردصان	وگر غرض زصلات و صیام فرمانست
تو گر صلات پرستی بود صلات اولاد	وگر ز حکمت کار صلات بی خبری
ز راه دور همی تو آید ز راه اولاد	براه حج شتابی و مال صرف کنی
نخست معروف است حیات ممانت	نخست قاضی حاجات را طالب پس حج
چنانکه در حدیث آمده است: انما	تو مایه همه اشیائی که رجه یک چیز

۱- رك: س ۳۱۰ و ۳۱۳ و ۳۱۷ تعلیقات اناب - ناصر (م.م)

۲- رك: س ۳۱۴ تعلیقات اناب - ناصر (م.م)

۳- در نسخه چنین است (مینوی)

۴- شاید: ارچه (مینوی)

از يك رساله عربی دیگر از خیام درباره موسیقی که آن نیز مشهور نیست بعد از اینها بحث خواهیم کرد .

استانبول ۲۳ دیماه ۱۳۳۵ . مجتبی مینوی .

در مورد رساله موسیقی مذکور مطالب ذیل از یادداشت‌های جناب آقای مینوی استخراج شده است :

مجموعه ایست در کتابخانه عمومی شهر مغنیسا (ترکیه) بشماره ۱۷۰۵ که رساله ششم آن در موسیقی است و در ورقهای ۹۳ تا ۹۵ ب (پنج صفحه) آن مجموعه درج شده است . آقای مینوی از قراین حدس میزنند که نسخه در قرن هفتم کتابت شده . این رساله چنین آغاز میشود :

بسم الله الرحمن الرحيم من كلام الفيلسوف عمر الخيامي . القول على اجناس الذي بالاربعة . ان نسبة المثل والثلث يقسم بثلاثة انساب فيكون ثلاثة ابعاد وينحصر في اربعة نغمات فلذلك سمي المثل والثلث بالذي بالاربعة . . .

وچنین پایان می پذیرد :

... وان كان ايضا في نسبة الزائد جزء الان النسبة متى صغرت لا يحس بائتلافها في المسموع ، والله الحمد والمنة تجزت الرسالة بعون الله وحسن توفيقه .

آقای مینوی در انتساب این رساله به خیام شکی ندارند .

ص ۲۹۴ ح ۱ و ص ۳۵۹ ، طربخانه - «طربخانه» بار احمد رشیدی با رساله سلسله الترتیب، خطبه تمجید ابن سینا و ترجمه خطبه تمجید، با مقدمه و حواشی فارسی و مقدمه ترکی و ترجمه ترکی فاضل ترك آقای عبدالباقی گولپیکاری از طرف کتابخانه رمزی استانبول بسال ۱۳۳۲ هجری شمسی طبع شده است .

ص ۳۲۳ (پیش از سطر اول افزوده شود) - سپس باید از «طربخانه» بار احمد رشیدی یاد کرد که ذکر آن در ص ۲۹۳ تعلیقات حاضر ح ۱ و همچنین در همین صفحه شرح آن آمده است .



ص ۴۴۷ ح ۴، « متن رساله حی بن یقظان ... بطبع رسیده است . »

آقای هنری کریبن در رساله مذکور نام مترجم و شارح را نیاورده است ، ولی آقای سعید نفیسی آنرا از ابو منصور زیله میداند (پیام نو: ۶: ۲ ص ۶۷) .

ص ۴۵۸ - ۴۵۹، رسایل خواجه عبدالله انصاری - در کتبخانه مراد ملا

(استانبول) بنمره ۱۷۹۶ مجموعه ایست از تحریرات خواجه عبدالله انصاری شامل :

(۱) رساله مفصلا بر چهل و دو فصل در تصوف ، ۲) صد میدان خواجه عبدالله

انصاری ، ۳) رساله فی المعارف ، ۴) در سخنان حکمت و پند و نصیحت و مناجات ،

(۵) رساله ذکر چگویند خالق ، ۶) ومن مناجاته و فواید ... ، ۷) ومن ذلله قدس سره ،

(۸) ومن کلماته القدسیه ، ۹) ومن مقالاته فی الموعظة لنظام المصائب الشومی ، ۱۰) بدان

که زندگانی بر ممرک وقتی ترجیح دارد که این دو از ده خصایص ذلله دارد ، ۱۱) ومن

مقولاته رضی الله عنه : ای دریمی که بخشنده عطائی ... ، ۱۲) وعن الفاسد الشریفة فی

النصیحة ... ، ۱۳) ورق ۲۷۱ - زاد العرفین من مصنفات ، ۱۴) فائده نامه ، ۱۵)

کنز السالکین ۱

در کتبخانه شهید علی پاشا (استانبول) نیز مجموعه ایست بنمره ۱۲۱۳ شمس ۱۲۱۳

ذیل از خواجه عبدالله .

(۱) صد میدان ، ۱۲) واردات انصاری ، ۳) کنز السالکین ، ۴) در کتبخانه مراد ملا

الهی نامه ۶) رساله سؤال ذلله انصاری ، ۷) رساله فائده نامه ، ۸) رساله شریفة فی

آخر آن آمده : نامه شد رساله مصنف ذلله انصاری در کتبخانه مراد ملا بنمره ۱۲۱۳

ذی العقده ۹۰۶

این مجموعه بخط تعاریف برداشته بنسخ است .

است ۱

در کتبخانه شهید علی پاشا (استانبول) نیز مجموعه ایست بنمره ۱۲۱۳ شمس ۱۲۱۳

۱- آقای مینوی این مجموعه برای دولت که در آن روزها

۲- چون است

یازاد السالکین انصاری. شامل ده ورق بقطع کوچکتر از خشتی، بخط نستعلیق، متعلق بقرن دهم، در دنبال آن «دزد و قاضی» نوشته شده است. (از یاد داشتهای آقای مجتبی مینوی)

ص ۴۷۴-۴۷۶، طبقات انصاری - در صفحات مذکور از دو نسخه طبقات انصاری یاد کردیم: نخست نسخه نور عثمانیه استانبول و دیگر نسخه کتابخانه انجمن آسیایی بنگال.

آقای مجتبی مینوی علاوه بر نسخه نور عثمانیه دو نسخه دیگر در کتبخانههای ترکیه یافته‌اند. اینک مشخصات سه نسخه ترکیه طبق یادداشت جناب آقای مینوی:

۱- نسخه کتابخانه نور عثمانیه در استانبول نمره ۲۵۰۰ در ۲۷۶ ورق بقطع وزیری بخط نستعلیق خوب.

اول کتاب: قال الشيخ الامام الاجل... ابو اسمعيل عبدالله بن ابي منصور بن محمد ابن ابي معاذة علي بن محمد بن احمد بن علي بن جعفر بن ابي منصور مت الانصاري... و مت الانصاري قدم هراة مع احنف...

آخر کتاب: تم کتاب (الطبقات درویش صوفی، رمضان سنه ۸۳۹.

۲- نسخه کتابخانه یوسف آغا در قونیه در مجموعه نمره ۵۸۸۶، از ورق ۱ تا ۱۳۶، بقطع ۲۱/۵ × ۱۳ هر صفحه دارای ۲۳ سطر.

اول کتاب: قال الشيخ الامام ابو اسمعيل عبدالله بن ابي منصور محمد بن ابي معاذ علي بن احمد بن علي بن جعفر بن ابي منصور مت الانصاري، مت الانصاري ابو منصور قدم هراة مع احنف...

در نیمه اخیر کتاب عناوین که باید بقرمزی نوشته باشند نانوخته مانده است.

آخر کتاب: تمت هذه النسخة علي يد العبد عبدالرحيم بن يحيى بن محمد سياروشاني

فی غرة محرم الحرام سنة ۸۶۲

۱- دزد و قاضی قصه مباحثه يك دزد بايك قاضی در بغداد، که هم عربی آن موجود است و هم فارسی (از حدود قرن هشتم بعد).

لغات ہروی فراوان دارد .

۳۔ نسخہ نافذ پاشا نمرہ ۴۲۶۔ نسخہ ایست بسیار خوب از قرن ہفتم ہجری مطابق دو نسخہ دیگری کہ دیدہ ام . خط نسخ خوب دارای ۴۵ ورق . قبل از ورق «کولوفون» یکی دو ورق باید ساقط شدہ باشد .  
آخر کتاب : وقع الفراغ من تحريره ... رمضان بن عبدالمطلب فی لیلة الجمعة ثامن عشر شعبان من شهر سنة احدى وسبعين وستمايةہ .

# تصحیحات

## ۱ - دیباچه

صفحه	سطر	متن ، حاشیه	صحیح	صفحه	سطر	متن ، حاشیه	صحیح
۲۹	۶	ح	Punctuation	۵۷	۶	ح	و (حالا) عربی
۳۱	آخر	م	دیباچه حاضر به‌لاوه	۷۰	۵	ح	« خود » ، « خویش »
۴۴	۱۹	م	غزنین	«	۱۱	ح	« من » و بجای . . . .
۴۶	۱۵	م	سنگ (وا)	۷۱	۳	م	غایت ساختگی مترادف ،
۴۹	۵	م	عدم ( چنین است بجای عدم ) النظیرند	«	۷	م	خداوند
«	۶	م	حاضر ( چنین است بجای حاصل ) کنند	۷۵	۱۱	م	تجارب السلف آورده‌اند.
				۸۶	۱۷	م	عبدالسلام الصفی بودی

## ۲ - متن

۲	۱	ح	الجبوش	۱۵	۱	ح	ق : طفاخ : ط : تمفاح
۳	آخر	ح	شکر نعمت	۱۶	۱۰	م	ربّه
۴	۱۱	ح	غالب باد (ند)	۱۷	۸	م	بود ، وفرمان او . . . .
۵	۶	م	بمنه	۱۸	۸	ح	نیست ، و اگر هست . . . .
۶	۲	م	نظم داده است ( « قرار » حذف شود)	۱۹	آخر	م	« امام را نائبان قیاسات ، خطابی
«	۳	م	جلّ	«	آخر	ح	برهان - جدل - خطابه - شعر - مغالطه است )
«	۹	ح	چرنده ، عامه مردم	۲۵	۳	ح	بایستی می آمد
۷	۱	ح	ق : وتیز	«	۱۰	ح	(مسعود)
۸	۱۰	م	آفتاب	۲۸	۳	ح	بفتح اول
«	۱۲	م	میگرد	۲۹	۷	م	بضم
۹	۳	ح	(دزی ، ذیل	«	۹	ح	ج عمل ، اعمال البلد ،
۱۰	۱۲	م	بفوق عالم خویش	۳۲	۱۲	ح	الزوبهار
«	۳	ح	موالد است	۳۶	۷	ح	بنت الحسن
۱۲	۷	ح	مجاوره	۳۸	۱۱-۱۰	ح	۵ - خشنودی خدای ایشانرا باد ! ( بجای : بهشت . . . .
۱۳	۳	ح	جسم ، کالبد .				باد ! )
۱۴	۲	م	فرق کنند				

تصحیحات

صفحہ	سطر	متن ، حاشیہ	صحیح	صفحہ	سطر	متن ، حاشیہ	صحیح
۹۱	۱	ح	دو باقتابہ	۴۲	۲	ح	ط : + کہ حنظله . . .
۹۲	۸	ح	lambancin	۴۳	۱۵	م	سلامی
۹۳	۸	م	بکوزیم «	۴۵	۳	م	آل سلجوق باقی ماند به :
۹۷	۴	ح	ق : پنجم دہ	«	۱	ح	ب : تا بیدی ؛ ط : تا بیدی ق :
۹۸	۱۴	م	هر سالی	«	۹	ح	کوسر فاذنی
	۲	ح	در عبارات	۴۷	۱۲	ح	هزاره
	۱	ح	۱ عربی	۴۸	۷	ح	الفاظ) نظم و نثر
	۱۱	م	درین شبها (۱۰۰)	۴۹	۲	م	احمد - کہ
	آخر	ح	۱۰۰	«	۴	م	فرمانبرداری (۲) - زمستان
	۶	ح	و گدہ قوی	۵۰	۱	م	شاه سفرم = (۱)
	۱۵	م	۱۰۰	۵۰	۲	م	حماحم ۳ (۲)
	۱۱	م	۱۱۵	۵۱	۲	ح	ق : -
	آخر	م	۱۱۵	«	آخر	ح	وصف شعر کرده است . . .
	۵	ح	۱۱۵	۵۶	۶	ح	زلف زلفین «
	۴	م	۱۱۵	۵۸	۷	ح	با حله ای
	۱۱۹	م	۱۱۹	۶۳	۱۰	ح	کشادگی
	آخر	م	۱۲۱	۶۵	۴	ح	(۱۰) ب : بطرف ؛ ط : بطرف
	۹	ح	۱۲۱	۶۷	۵	ح	ظہرا کبسه ای
		ح	۱۲۱		۷	ح	هریث باند تاء
		ح	۱۲۱		۷	ح	181104
		ح	۱۲۱	۷۰	۲۰	ح	Ms. sup
	۱۲۲	ح	۱۲۲	۷۲	۹	ح	درجه آستان
	۱۲۳	ح	۱۲۳	۷۳	۲	ح	ب : ایبندی
	۱۲۴	م	۱۲۴	۸۰	۸	ح	Schlamm
	۱۲۵	ح	۱۲۵	۸۱	۵	ح	مکرر تفت
	۱۳۱	ح	۱۳۱	۸۲	۱۴	ح	خاصه دا
	۱۳۲	م	۱۳۲	۸۳	۱۰	م	بگنارد (۱۰)
	۱۳۳	ح	۱۳۳	۸۴	۵	ح	ب : ابری
	۱۳۴	م	۱۳۴	۸۵	۱۴	م	منخرک خراسان
	۱۳۵	م	۱۳۵	۸۶	آخر	م	کریمه
	۱۳۶	ح	۱۳۶	«	۸	ح	یغما ۵ : ۵ ص
	۱۳۷	ح	۱۳۷	۸۶	۱۳	ح	س ۲ و ج ۱
	۱۳۸	ح	۱۳۸	۸۸	۱۵	ح	منطقه السروج

۳ - تعلیقات

صفحه	سطر	متن ، حاشیه	تصحیحات و اضافات	صفحه	سطر	متن ، حاشیه	تصحیحات و اضافات
۲	بین ۲ و ۱	۲	( پس از تعلیقات » افزوده شود ) : مقاله اول	۱۱۱	آخر	ح	( پس از » جق « افزوده شود : = س ۶۳۴ - ۳۵ طبع دکتر فیاض
۳	۱۲	۲	فخرالدوله	«	پس از سطر آخر	ح	( افزوده شود : ) * ظ . ترنك (رك تاريخ بیهقی طبع دکتر فیاض س ۶۳۵ « ولادت او در سنه ۴۲۴
۸	۵	۲	قوس و قزح ( صحیح ) قوس قزح (	۱۱۸	۱۳	م	« خوش » ۵۰۸ - ۵۰۹ همی باید ۳-رك : س ۱۱۵-۱۱۹ مشارب التجارب عزمت
۱۰	۳	م	ذو ذؤابه	۱۱۹	آخر	م	
۲۴	۱۲	م	بر زاویه	۱۲۰	۱۳	م	
۲۷	۱۱	م	سمرقندی (شماره ۱ حذف شود)	«	«	ح	
۳۹	۱۲	م	یاد دارم ۱	«	«	ح	
۵۸	۱۰	م	امیر سعید	۱۲۱	۲۸	ح	
۵۹	۷	ح	« دو کوه » (ظ : کور . م . Dictionnaire	۱۲۲	۹	م	
۶۰	۹	م	وظیفه	۱۲۴	۳	ح	( پس از « بوبه » افزوده : شود آقای مینوی « بوبه » را صحیح دانسته اند ( یعنی ۹ : ( ۱۲
۶۳	۲	ح	مصحح	۱۲۵	۱۸	م	نسیج و بندہ
۶۸	۱۲	م	پس ۹۹ ( مطابق س ۲۶ ۲۹ تعلیقات کتاب حاضر ) را افزوده شود ( مقاله دوم	۱۳۲	۱۱	م	که شه بقصد واتابه
«	بین ۱۴ و ۱۳	م	بدفایده ترخانیه )	۱۳۴	۱۶	م	المطابق ۲۳ اکتبر
۶۹	۱۰	م	نام خویش	۱۳۷	۱۵	م	لباب الالباب
۷۸	۵	ح	( با آخر سطر افزوده شود pp. 190-203 and in IRAS, 1953, Parts 3-4, pp. 161-3 .	۱۴۰	۱۲	م	( پس از « بندهار » افزوده شود ) ( چنین است در جق ولی طبق متن جق و عنوان همین مطلب « بندهار صحیح است صرف نظر از قراین دیگر م . م . )
۷۹	۱۶	ح	( م . م . ) فیضان قضیه به	۱۴۳	۱۵	م	البکر آبادی ۳ س ۷۶ غوری
۸۱	۲۸	ح	( حاشیه ۲ حذف شود )	۱۴۴	۱۳	م	( پس از « نقی کرده ایم » افزوده شود : ) رگ : س ۹۸ تعلیقات حاضر
۸۲	۲۵	ح		۱۵۰	۱۰	م	
۸۴	آخر	م	ابو اسحق جوینیاری	۱۵۰	۱۱	م	
۹۷	۱۳	م	قصیده او	۱۵۳	۷	م	
۹۸	۷	ح	س ۴۸ س ۲ متن همین کتاب ورك : س ۱۵۳ تعلیقات حاضر				
۱۱۱	۱	م	ترنك .				

۴ - تعلیقات

صفحه	سطر	متن ، حاشیه	تصحیحات و اضافات	صفحه	سطر	متن ، حاشیه	تصحیحات و اضافات
۱۵۴	۳-۴	م	(بجای « مؤلفان مزبور » نوشته شود : « مؤلف برهان السلطان	۲۴۲	۱	م	قرآن
۱۵۶	۱۱	م	(پس از « چاپ شده » افزوده شود : « ( م . م )	۲۴۳	آخر	-	(در آخر سطر : روده شود ) ( م . م )
۱۵۷	۲	ح	اقتباسی که از روی سه بارود کی	۲۵۵	۱	ح	توضیح : در سطر ۱۳۶ توجه به خط
۱۶۴	۱۰	م	(در « زوال بحر حفت شود )	۲۵۸			عبدالمدین حسین
۱۶۵	۱۸	م	( عبارت « چنانچه نظامی زین المثل حذف شود )	۲۵۰		ی	توضیح : سطر ۱۳۶
۱۶۶	۹	م	مصحح دکتر جنت	۲۵۲	۱	ی	توضیح : سطر ۱۳۶
«	۱۵-۱۶	م	یاعی شد و زخیره شهر کرده است در غایت	۲۵۴			
۱۷۶	۲	ح	جنت	۲۵۷			
۱۸۴	۱۳	م	یاعی شد و زخیره	۲۵۹			
۱۸۵	۱۸	م	شهر کرده است در غایت	۲۶۰			
۱۸۸	۱۷	م	جنت	۲۶۲			
۱۹۲	۸	م	بیرو کون	۲۶۳			
۱۹۴	۱۱	م	میرزا میرزا	۲۶۴			
۱۹۷	۴	م	ساحبان تدبیر	۲۶۵			
۱۹۸	۱۲	م	ایس از برهان مزبور شود : « ( م . م )	۲۶۶			
۲۰۴	۱	ح	رك سوره : « ( م . م ) مختصراً آخر سطر : « ( م . م )	۲۶۷			
۲۰۶	۹	م	میرزا میرزا	۲۶۸			
۲۰۷	۱۲	م	گردسته	۲۶۹			
۲۱۷	۲	ح	فروردین	۲۷۰			
۲۲۵	۱۲	م	زین میرزا میرزا	۲۷۱			
۲۲۹	۱۸	م	عوفی	۲۷۲			
۲۳۲	۷	م	تاریخ برهان	۲۷۳			
۲۳۶	۱۹	م	پس از « سطر : « ( م . م ) ( حذف شود )	۲۷۴			
۲۳۷	۱	ح	ابو حنیفه	۲۷۵			

۵ - تعلیقات

صفحه	سطر	متن ، حاشیه	تصحیحات و اضافات	صفحه	سطر	متن ، حاشیه	تصحیحات و اضافات
۳۰۹	۴	ح	(افزوده شود:) * چنین است در چق و صحیح ۲۳۸ است رك : صفحه بعد متن ص ۱۷ و ح ۲ قفطی	۴۰۷	۷	ح	(افزوده شود:) * چنین است در چق و نیز در فهرست اعلام چق ، وظ . «مزد ابخت» یعنی اهور مزدا انجات داده (۲۰۲)
۳۱۰	۵	م	ص ۶۱	۴۰۸	۸	م	بخت بشوع III (متصل بما بعد شود)
۳۱۸	۵	م	وما تم	«	آخر	م	خودز (ظ . چو ) ان یکشف بطنها
۳۱۹	۳	ح	منصور الکندری	۴۰۹	۱۷	م	مصادقت
۳۲۶	۹	ح	L'Algèbre	۴۱۰	۶	م	(بس از (۲) . افزوده شود :) «مشاهیر خوارزم» ، مصرف «مسامرة خوارزم» (المسامرة فی اخبار خوارزم) است . رك : ص ۲۵۲ تعلیقات حاضر ح ۲ ورك : تاریخ بیهقی چاپ دکتر غنی و دکتر فیاض ص ۶۶۸
۳۲۷	۴	ح	Christensen	۴۱۲	۱۳	م	غیری
۳۴۰	۳	ح	کمترین بندگان خدا	۴۱۳	۷	ح	آثار الباقیه
۳۴۱	۱۲	م	بنگاله	«	«	م	اندیشه (غیر مضاف) الحرفه
۳۴۲	۴	م	Quaritch	۴۲۰	۴	م	بافق حیوانات . «
۳۵۵	۹	م	نظیری نمیدیدم	«	«	م	س ۱۰-ص برزینه جام
۳۵۷	۱۸	م	کوچکیست	۴۲۴	۷	م	سردی کم سواد
۳۵۹	۲۰	م	درس سال ۸۶۷	۴۲۷	۶	م	بدبرفتن
۳۶۲	۷	م	سال پیش کواربیج	۴۶۱	۱۶	م	«
۳۶۳	۴	م	انگلستان	۴۶۵	۱۸	م	«
۳۶۶	۱	ح	نگارنده	۴۷۵	۴	م	«
۳۶۷	۱۴	م	روز رسیدن	«	«	م	«
۳۷۱	۱۴	م	(بس از « ویرا » « از » حذف شود)	«	«	م	«
۳۷۴	۸	م	ذکر کرده	«	«	م	«
۳۷۵	۱	م	حسام الدولة	«	«	م	«
۳۷۶	۴	م	زکریاء رازی	«	«	م	«
۴۰۷	۱	م	«مرا بخت» *	«	«	م	«

